

تاریخ ادب ایران

جلد اول

از قلم سرین روزگار آن گمان روی

مکتب

پرفسور دوارو درون

ترجمه و تصحیح سیّد مصدق

علی پاشا صاحب

استاد انجمن تهران

از انتشارات کتابخانه ملی

حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۲۳ - ۴۱۶ هجری قمری)
کار آقای محمود جوادی یور
(کلبه از انجمن دوستداران کتاب)

تاریخ ادبی ایران

جلد اول

از قدیمترین روزگاران تا زمان فردوسی

مشکل بر

جریان تحول زبان فارسی و سبب عقاید و افکار در ایران

تالیف

پرفسور ادوارد پروبرون

ترجمه و تحسیس و تعلیف

علی پاشا صالح

استاد دانشگاه تهران

از نشریات : کتابخانه ابن سینا

چاپ دوم

تهران ۱۳۳۵

چاپ دوم
سال ۱۳۳۵ هجری شمسی
(از ۴/۱۵ تا ۶/۱۵)
بمراهیۀ کتابخانه ابن سینا
در چاپخانه مجامع چاپ شد
حق چاپ محفوظ است



محمّد حقیقی ادوارد پروت
المستقّم عند اهل الطریق
بمنظر عالی

تصویر و خط یرفسور براون هنگام سیاحت در ایران
(نقل از مجله ایران شهر سال چهارم شماره ۲ صفحه ۸۹ - اول اردیبهشت ۱۳۰۵)

بِأَمْرِ مُرَادِنَ الْعَالَمِينَ

این ترجمه تا بهر خرد و فصاحت فرزندان کامل و با کمال است ^{ازان}

که بیدار آیند بر آید کس که کعبه سال بسته قسم علم ^{باید که}

اعلامه حق در سرگشت جوت بجز بران برادر خود

بند گوید و بر بزرگتر است . جرات ^{بزرگوار}

بسیار عظمت خود ^{بزرگوار}
گفت مغیر عاقبت است ^{عظمت عالم است}
نصف ملک جهان است ^{بزرگوار}

تهران - آبان ۱۳۳۲

کس کا صا

آثار دیوگر هتر جرم

که چاپ شده است

ترجمه بخشی از کتاب اصول تربیت جسمانی و حفظ الصحه تألیف ولپتون استاد دانشگاه لیدز (لندن) از انتشارات مجله تعلیم و تربیت فروردین ۱۳۰۶ هجری شمسی .

تصحیح و تجدید نظر در ترجمه کتب آثار ایران (جلد اول ، جزوه دوم ، ۱۳۱۶ هجری شمسی ، جلد دوم ، جزوه اول ، ۱۳۱۸ هجری شمسی) و رساله طاق بستان و بیستون ، ۱۳۱۶ هجری شمسی ، از انتشارات وزارت فرهنگ ، اداره کل باستان شناسی .

شرکت در تألیف شش جلد کتاب انگلیسی برای تدریس در دبیرستانهای کشور ، از انتشارات اداره کل انطباعات وزارت فرهنگ ، ۱۳۲۳ - ۱۳۱۸ هجری شمسی .

تصحیح و تجدید نظر در متن فارسی و ترجمه انگلیسی رساله تعلیمات اکابر در ایران ، چاپ تهران ، ۱۹۳۷ - ۱۹۳۶ میلادی ، از انتشارات وزارت فرهنگ . مقالات ادبی و تاریخی و تربیتی و اخلاقی در مجله ایران و آمریکا و مجله آینده و مجله آموزش و پرورش .

آثار دیوگر هتر جرم

که چاپ نشده است

تجدید نظر در ترجمه انگلیسی قانون اساسی ایران و متمم آن بضمیمه ترجمه انگلیسی اصلاحات و تفصیلات قوانین مزبور . همچنین ترجمه انگلیسی بسیاری از قوانین دیگر کشور .

ترجمه قسمتی از جلد دوم تاریخ ادبی ایران تألیف پروفیسور براون . رساله اصول فن خطابه (نظری بسختوری در غرب) زیر چاپ است .

دیباچه مترجم بر چاپ 'دوم'

بنام

« خداوند بخشنده دستگیر کریم خطا بخش یوزش پذیر »

هنوز از انتشار چاپ اول این کتاب (آبان ۱۳۳۳ هجری شمسی) چند روزی بیش نگذشته بود که آقای ابراهیم رضانی مدیر سخندوست و سخن گستر کتابفروشی ابن سینا را بتجدید طبع آن جداً آماده و مُصمّم یافتم. مُتأسفانه اجابت پیشنهادهایشان باعلاقه و شتابی که داشتند در آن روز میسر نشد. یکی از دلائل تأخیر چاپ دوم این بود که لازم دانستم ضمن تجدید نظر از انتقادات اهل مطالعه نیز استفاده کنم.

اجلاً عزم راسخ و همت ناشر از یک سو و عنایت دانشمندان نیکو سخن از سوی دیگر سبب شد که سرانجام این ترجمه با اصلاحاتی چند بفرزندان روشندل و روشن روان کشور تقدیم گردد.

امیدوارم اگر عمری مانده باشد بیمن توجهات سخن شناسان نکته سنج و سخنی طبع باز هم در راه نقد و تهذیب آن بکوشم.
وما توفیقی الا بالله العلی العظیم.

۲۵ شهریور ۱۳۳۵

علی پاشا صالح

دیباچه مترجم

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
مولوی

دراوائل فروردین سال ۱۳۲۸ هجری شمسی یکی از وزیران پیشین
فرهنگ که برای نشر کتب و حفظ آثار سری پرشور و ذوقی سرشار دارد
نگارنده این سطور را از انتشار ترجمه جلد سوم تاریخ
قرمه کتاب^{علت} ادبی ایران تألیف پروفیسور ادوارد براون^(۱) بقلم خود
آگاه ساخت^(۲). چندی پیش ترجمه جلد چهارم آن
کتاب با اشاره ایشان و بقلم یکی از استادان فقید دانشگاه تهران کسوت
طبع پوشیده و از طرف وزارت فرهنگ انتشار یافته بود^(۳). ولی جلد
اول و دوم مانده بود و گویا داوطلبی برای ترجمه آن پیدا نمیشد.
تقدیر چنین بود که بشویق و ترغیب ایشان قرعه این کار دشوار بنام
این خوشه چین خرمن دانشمندان زده شود.

اصولاً همه کتب اساسی و مهمی که مستشرقین درباره ایران نوشته
اند و مورد استفاده و استناد بیگانگان است بجهاتی که عیان است و حاجت

Professor Edward Granville Browne, A Literary (۱)
History of Persia, 4 vols., Cambridge, University Press,
1902-1924.

(۲) جلد سوم تاریخ ادبی ایران تألیف براون، از سعدی تا جامی، ترجمه
با حواشی و تعلیقات بقلم آقای علی اصغر حکمت استاد دانشگاه تهران، چاپ وزارت
فرهنگ، ۱۳۲۷ هجری شمسی.

(۳) ترجمه جلد چهارم تاریخ ادبی ایران تألیف براون بقلم رشید یاسمی،

سال ۱۳۱۶ هجری شمسی.

به بیان ندارد باید برای آگاهی عموم مردم ایران بفارسی صحیح و سلیس ترجمه شود و از طرف دانشمندان کشور مورد مطالعه عمیق و انتقاد دقیق قرار گیرد تا همه بدانند دیگران در حق ما چه گفته‌اند و چه نوشته‌اند و گمان ندارم احدی منکر اهمیت و ضرورت این کار باشد. ما اکثر العبر و قل الاعتبار! جهان سربس عبرت است و بهره ما غفلت!

خلاصه دیری نپایید که شورای عالی فرهنگ و مرحوم دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه وزیر فرهنگ وقت و رئیس دانشکده حقوق و آقای دکتر علی فرهمندی مدیر کل نگارش و هنرهای زیبا در آن زمان و تنی چند از اکابر اهل علم و معارف پروران این ذره بيمقدار را شرمندۀ عنایت و رهین عاطفت خود ساختند و در نتیجه بتکلیف وزارت فرهنگ کمترین خدمتگزار فرهنگیان این بار گران را فارغ از مطلق تخیلات و توهمات و تصوّرات سیاسی بمفهوم اتم و اکمل و اصحّ این کلمات پذیرفت. ازینرو باید صاف و صریح گفت:

« ما قصه سکندر و دارا نخوانده‌ایم

از ما بجز حکایت مهر و رفا می‌پرس

« خواهی که روشنت شود احوال سرّ عشق

از شمع پرس قصه ز باد صبا می‌پرس

سالی دو سپری گشت و هنوز این ترجمه به نیمه نرسیده بود که دامنه اختلافات میان دولتین ایران و انگلستان کشیده شد و روز بروز شدت یافت تا آنجا که رشته روابط یکسره کسسته گشت. لکن نگارنده را چون در این کار هیچ نظری جز نظر علمی و ادبی نبود دنباله این خدمت فرهنگی قطع نشد.

در این هنگام کلمات علامه فقید و ادیب اریب محمدبن عبدالوهاب ابن عبدالعلی قزوینی بخاطر رسید که گفته بود مؤلف این کتاب «تمام هم

و جميع اوقات عزيز خود را صرف دفاع از حقوق عدالت خواهان و تقويت مطالبات مشروعه ايران نموده و با يك تلاش وسعي فوق العاده و يك پشت كار حيرت انگيزي كه از خصايص خود وي بود از نشر مقالات در جرايد و تاليف رسائل و القاء خطب در محافل سياسي انگلستان و غير ذلك از وسائل دقيقه كوتاهي نميكرده است (۱)»

نظر قزوینی
و چند تن
از سخنوران
ایران درباره
براون

ارباب فضل و ادب بلا شك باحوال وی كم و بیش آگاهند . نگارنده مستقیماً اطلاعاتی ندارم و براون را تنها از آثار ادبی او میشناسم و با خود او هیچگونه آشنائی نداشته‌ام . بنا بر این ناچار از گفته های دیگران استفاده میکنم .

مرحوم قزوینی در جای دیگر گفته است (۲) : «... اما خدمات ادبی و علمی آن مرحوم را بجزأت میتوانم سوگند بخورم که مابین جمیع مستشرقین اروپا و آمریکا چه از گذشتگان و چه از معاصرین مطلقاً و اصلاً و بلا استثناء هیچکس این همه زحمت در این راه نکشیده است و هیچکس يك عمر تمام را از سن ۱۸ سالگی تا آخرین دقیقه حیات شصت و چهار ساله خود بدون سستی و بدون خستگی با تمام قوای معنوی و مادی خود صرف احیای آثار ادبی ایران نکرده است و هیچکس اینهمه مساعدت مالی و مخارج کزاف برای طبع و تصحیح کتب نفیسه فارسی از کیسه شخصی خود بخود هموار ننموده است ...»

« محبت او بعالم اسلام عموماً و با ایران و ایرانیان خصوصاً في الحقیقه

(۱) المعجم فی معانی اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس الرازی ،

چاپ بیروت ۱۳۲۷ هجری ، مقدمه کتاب بقلم مرحوم قزوینی .

(۲) مجله ایران شهر شماره ۲ ، اول اردیبهشت ۱۴۰۰ سال چهارم ، صفحات

۷۵ و بعد و بیست مقاله قزوینی جزء دوم باهتام عباس اقبال آشتیانی استاد فقید دانشگاه تهران ، مطبوعه مجلس ، سال ۱۳۱۴ هجری شمسی ، صفحات ۲۲۶ و ۲۲۷

حدی نداشت و هیچ غرض مادی عملی از قبیل جاه یا مال یا سیاست یا خدمت بوطن خود و امثال ذلک که در آن ملحوظ نبود بلکه جز احساسات قلبی و انجذاب نفسانی یعنی عشق بهره خوب و ظریف و جمیل و حق و راست است و تنفر از هر چه عکس آنهاست محمل دیگری نداشت . . . « فی الواقع وجود مرحوم براون برای ایران یک نعمت خداداد و گنج باد آورد بود . آخر چه عجب تر از این که یک مردی از یک ملتی اجنبی آن هم از اعظم علماء و نویسندگان آن ملت در تمام عمر خود طرفداری از ملت و مملکت ما بنماید و محض خاطر ما با ملت و مملکت خودش طرف باشد و بر اعمال آنها انتقاد و اعتراض کند؟ . . .

« برای تصور اجمالی از جنبه ادبی حیات آن مرحوم که جنبه اساسی و شغل اصلی و مستغرق جمیع مدت عمر او بود از سن ۱۸ سالگی که شروع بتعلم زبان فارسی نمود تا آخرین دقیقه حیات باید نظری افکنند بمؤلفات جلیله عیده آن مرحوم در این رشته که عده آنها دوازده کتاب بزرگ و بیست و دو رساله است (۱) و شاهکار آنها کتاب « تاریخ ادبیات ایران » است در چهار جلد بزرگ که آنها را از سنوات ۱۹۰۲ الی ۱۹۲۴ میلادی (۱۳۲۰ تا ۱۳۴۳ هجری) بطبع رسانده است و عدد صفحات آن قریب دو هزار و سیصد صفحه است و این کتاب مهم در خصوص ادبیات زبان ما نه تنها در اروپا در باب خود یگانه و منحصر بفرد است و هیچکس از مستشرقین قبل از او مثل آن یا قریب بآن تألیف ننموده است بلکه بین خود فارسی زبانان چنانکه همه کس میداند تا کنون هیچ چنین کتابی با این نظم و ترتیب عجیب و با این بسط و تفصیل حاوی این همه اطلاعات مهمه نادره که نتیجه سی چهار سال زحمت و تتبع آن هم از مثل یک چنان علامه ذو فنون عالم بالسنه مختلفه ایست اصلاً و ابدأ

(۱) مؤلفات سیاسی او و مؤلفات راجع به بایبه و تمدن فارسی که تصحیح و طبع نموده در این حساب داخل نیست . فقط کتب و رسائل ادبی مقصود است .

بمرصه ظهور نیامده است و اصلاً این نوع تألیفات متنوع محیط که در آن واحد هم تاریخ است هم رجال و هم ادبیات و هم تذکره الشعراء و هم معجم الادباء و هم منتخب الاشعار و هم جامع الحکایات و هزار مزایا و محاسن دیگر مابین ما تا کنون مرسوم نبوده است و البته شایسته است که این کتاب با اندکی جرح و تعدیل بفارسی ترجمه شود و در میان ایرانیان منتشر گردد تا نمونه‌های از وضع تاریخ ادبیات نویسی بطرز اروپا بدست مردم بیاید . . . »

گفته اند علاقه براون بزبان و ادبیات ایرانی بدرجه ای بود که وقتی یکنفر خارجی که هم فارسی میدانست و هم انگلیسی با او بانگلیسی حرف زد وی بفارسی جواب داد و گفت : « خوب است فارسی حرف بزنی ، بعقیده من هر کس فارسی نداند انسان کامل نیست ! » (۱) آقای محمود محمود نیز در جلد پنجم فصل شصت و سوم کتاب تاریخ روابط سیاسی (چاپ تهران ، شهریور ۱۳۳۱) دربارهٔ پروفور براون تقریباً نظیر عقیدهٔ فروینی را اظهار داشته است : « عمر اتحاد دو تین روس و انگلیس قریب بسده سال طول کشید . در این مدت ملت ایران بدترین روزهای پر خوف و وحشت را گذرانید . در آن ایام فقط پروفور براون بود که ناله های مردم ایران را بگوش جهانیان میرسانید . ملت ایران هیچوقت زحمات و خدمات این مرد بزرگوار را فراموش نخواهد کرد و همیشه در خاطر ایرانیان دلسوزیهای او نست بایران باقی خواهد بود . »

گروهی دیگر مؤلف را در ردیف عوامل سیاست میشناسند و تحقیقات و تتبعات ویراخالی از نظر سیاسی نمیدانند . اما نگارندهٔ این سطور

(۱) ضمیمهٔ مجلهٔ تعلیم و تربیت : خطابهٔ آقای سید حسن تقی زاده در سوگواری انجمن ادبی ایران در فوت پروفورادوارد براون مستشرق ایراندوست ۲۶ دیماه ۱۳۰۴ . مطبعهٔ فاروس ، تهران .

مطلقاً در مقام تأیید یا تردید این اقوال و یا در صراط تحریر و تحقیق احوال یا در صدد سنجش وی با دیگران نبوده و نیست. بدیهی است چنانچه رنگ سیاست داشته است ازوم آگاهی بطرز فکر او دوچندان باشد. لذا بنقل گفتار نویسنده دیگری که باوی آشنائی کافی داشته است قناعت میشود:

آقای دکتر محمود افشار معاون سابق وزارت فرهنگ و مدیر نکته سنج مجله وزین آینده که بیاس خدمات مؤلف بایران رساله دکتراى خود را در باره سیاست اروپا در این کشور^(۱) بوی اهدا نموده بود چنین گوید^(۲):

«... پس مستشرق نامی در مخالفت با سیاست دولت خود تنها مدافعه از حقوق سیاسى ما نمیکرده، بلکه چون مصلحت انگلیس را نیز در نگاهداری ایران دانسته بود بگفته معروف بیک تیر در نشان میزد: هم حقوق حقه ما را دفاع میکرد هم مصالح واقعی مملکت خویش را... رویه دوستانه ای را که نسبت بایران او و همفکران وی در انگلستان تبلیغ و ترویج میکردند بالطبع سیاست نا مساعدی را که پاره ای اوقات حکومت لندن نسبت بایران بکار میبرد تلافی کرده و خشمی را که ناگزیر در میان ایرانیان تولید میکرد از شدت میانداخت و شك نیست که حکومت انگلستان استفاده خود را مینمود... مقصود آنکه پرفورسور براون پیش و بیش از ايسران دوستی قطعاً وطن دوستی داشته و البته ما نمیخواهیم که از این گفتن خردلی از مقدار او بکاهیم، بلکه بالعکس اگر جز این بود در خوبی عقیده ما نسبت باوستی رخ میداد. اگر یک نفر روسی یا انگلیسی یا فرانسوی بمملکت ما خدمتی کند که

La Politique Européenne en Perse (۱)
(Thèse Présentée à l'Université de Lausanne), Berlin, 1921.
(۲) مجله آینده، جلد اول، سال نخستین، صفحات ۴۵ تا ۴۶، شماره هفتم.

آن خدمت خیانتی بوطنش باشد ممکن است حکومت ما از آن خدمت سود ببرد اما البته در نظر ما برای آنکس قدر و منزلتی نخواهد بود. خود پروفیسور هم در پاره‌ای از نگارشهای خود این نکته را رسانیده است. چنانکه در کتابچه بحران دسامبر ۱۹۱۱ در ایران در صفحه ۱۵ مینویسد: الی آخر .»

در این باب اطالۀ کلام بیش از این جائز نیست. سخنوران نکته‌دان ایران و دیگر بلاد جهان بتفصیل فراوان در احوال وی بسط مقال داده‌اند. حتی شادروان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی هم اشعاری در ستایش وی سروده است^۱. لذا برای اجتناب از اطناب در ذیل صفحه صورتی از مقالات و رسالات مربوطه درج میشود^(۱).

^۱ در جشن شصتمین سال تولد پروفیسور براون که در انجمن ادبی ایران برپا شد به پیشنهاد مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت آبادی آقای دکتر عیسی صدیق منظوماتی را که ادباء و سخنگویان ایران در ستایش وی سروده بودند بطور مرقع بنسخ زیبایی مرحوم عمادالکتاب پس از تذهیب در یک جلد سوخته باقاف خانم گرد آورده و به کمربیج فرستاد.

(۱) فهرست رسالات و مقالات چاپ شده درباره ادوارد براون:

- ۱ - مقالات محمدبن عبدالوهاب قزوینی در سال چهارم مجله ایرانشهر.
 - ۲ - بیست مقاله محمدبن عبدالوهاب قزوینی باهتمام استاد اقبال آشتیانی.
 - ۳ - مقدمه قزوینی بر کتاب المعجم فی معانی اشعار العجم تألیف شمس‌الدین محمدبن قیس الرازی چاپ بیروت ۱۳۲۷.
 - ۴ - خطابه آقای سید حسن تقی‌زاده که در انجمن ادبی ایران در ۲۶ دیماه ۱۳۰۴ ایراد شده است، ضمیمه مجله تعلیم و تربیت، مطبعه فاروس تهران.
 - ۵ - مقدمه ترجمه جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران بقلم مرحوم رشید یاسمی، چاپ تهران، ۱۳۱۶ شمسی.
 - ۶ - مقدمه ترجمه جلد سوم تاریخ ادبیات ایران بقلم آقای علی اصغر حکمت، چاپ تهران، ۱۳۲۷ شمسی.
 - ۷ - مجله تعلیم و تربیت رساله جداگانه شرح مجلس سوگواری آن مرحوم.
 - ۸ - ترجمه قسمتی از این کتاب بقلم آقای دکتر سیف‌یور فاطمی چاپ اصفهان که متأسفانه ندیده‌ام. بفرار اظهار آقای سلطان محمد عامری قسمتی از جلد اول را نیز خود ایشان ترجمه نموده‌اند ولی تا این تاریخ بطبع نرسیده است.
- (بقیه یاورفی در صفحه نه)

بنابر این مقدمات نویسنده‌ای که کتابها در فضیلت فرهنگ ایران- زمین پرداخته و عمری بستایش حضارت این مرز و بوم همت گماشته، اگر باقتضای حس ملیت و عرق قومیت احیاناً در خلال این صفحات قوم خود را در یکی دوجا ستوده است عجب نباشد و جز این هم انتظار نباید داشت. بسیاری خداوند یگانه در ترجمه این کتاب نهایت امانت را بکار بستم و با این بضاعت مزجات نا آنجا که مقدور بود برای رفع شبهات از آراء علمیه و تحقیقات جدیده استفاده کردم

آئین ترجمه

و حواشی و تعلیقات لازمه افزودم و سیاست و مذهب اشخاص مطلقاً توجه نداشتیم، ولی هیچگونه تسامح و تامل و تصرفی را

(بقیه یاورقی از صفحه هشت)

- ۹ - مقاله یونسور میندر مجله روز کارنو، ج ۱۰، شماره ۲، پائیز ۱۹۴۱.
- ۱۰ - مقاله آقای مجتبی مینوی در مجله روز کار نو، ج ۱۰، شماره ۲.
- ۱۱ - مقدمه سر دنیسن راس بر چاپ سوم کتاب یکسال در میان ایرانیان ۱۹۵۰ میلادی.
- ۱۲ - مجله آینده سلسله مقالات آقای دکتر محمود افشار، سال نخستین، شماره ۳، صفحات ۲۱۰ تا ۲۱۵ و شماره ۴ صفحات ۲۸۰ تا ۲۸۳ و شماره ۷ صفحات ۴۴۴ تا ۴۴۸.
- ۱۳ - مجله یادگار، مکتوب مرحوم ادوارد براون بهرحوم آخوند ملاحمد کاظم خراسانی و جواب آن - شماره ۲، صفحات ۴۶ تا ۵۱.
- ۱۴ - مجله ارمغان سال دوم، شماره ۶۵، صفحات ۴ تا ۴۳.
- ۱۵ - مجله جهان نو، مقالات آقای ایرج افشار در باره براون و ایران (صفحه ۱۷۵ و ۱۷۶ سال چهارم، شماره هفتم) مرداد ماه ۱۳۲۸ و در وصف پاریس (سال پنجم شهریور و مهر ماه ۱۳۲۹ شماره ششم).
- ۱۶ - کتاب تاریخ روابط سیاسی بقلم آقای محمود محمود، جلد پنجم فصل شصت و سوم، چاپ تهران، شهریور ۱۳۳۱.
- ۱۷ - ترجمه جلد اول این کتاب بزبان اردو بقلم سید سجاد حسین، (جامعه عشائیه حیدرآباد دکن) چاپ دکن سنه ۱۹۳۲ مسیحی.
- ۱۸ - کتاب مستشرقین انگلیسی تألیف یونسور آربری طبع لندن ۱۹۴۳.
- ۱۹ - ترجمه فارسی کتاب انقلاب ایران تألیف براون، حواشی بقلم آقای احمد یزوه، ۱۳۲۹ هجری شمسی.
- ۲۰ - کتاب یکسال در میان ایرانیان ترجمه با حواشی بقلم آقای ذبیح الله منصوری سال ۱۳۳۰ هجری شمسی، چاپ تهران، کانون معرفت

در ترجمه متن جایز ندانستم. همه لغزشکاریم. همه گرفتار سهو و نسیانیم. **خطای مترجم را بر مؤلف و خطای مؤلف را بر مترجم نویسند.** پس اگر احياناً اشتباهی از طرف مؤلف روی دهد مترجم نباید به خیانت در امانت گراید و چنانچه مترجم از عهده احقاق حق و ابطال باطل برآید شایسته است ذیل صفحات برده مثال و رفع معایب بپردازد، کما آنکه ارباب مقالات اسلامی مانند نوبختی و شیخ مفید و سید مرتضی و عبدالجلیل رازی و علامه حلی و قاضی نورالله شوشتری تهمتها و نسبتهای ناروای مخالفین را در مصنفات خود نقل و با اقامه دلائل محکمه و براهین متقنه رد کرده اند. بالاتر اینکه در کلام الله مجید نیز نقل کفر از زبان کافران شده است.

لکن چنانکه گفته شد مؤلف توانای این کتاب را در جامعه مستشرقین و عالم علم و ادب و ایرانشناسی مقام و منزلتی است و بکلماتش استناد کنند. پس دقت بیشتری لازم بود. و بدینرو از ارباب فضل و کرم مدد خواستم و باز هم مدد میخواهم تاخدای نخواستہ حقی باطل و باطلی حق جلوه گر نشود.

دیگر اینکه هر جا مؤلف از نویسندگان و سخن سرایان و عرفاء و حکماء استشهاد کرده است سعی داشته ام حتی القوه متون را از منابع و مراجع اصلی بیآورم. مع الاسف در بعض موارد مأخذ **حقیقت‌شناسی** و مصادر را ذکر نکرده بود. ناچار بهر کتابخانه و کتابدار و کتابشناسی که دست یافتم توسل جستیم و در این راه نیز رهین منت بسیاری از فضلاء عالیقدر میباشم

(بقیه باورنی از صفحه نه)

۲۱ - کتاب کارهای ناتمام تألیف سرهنک بانسال مترجم مخصوص ویلسون رئیس جمهوری پیشین آمریکا که بعد از جنگ بین الملل دوم چاپ شده است. (ترجمه کسنتی از آن در مقاله ترانه صلح بقلم مترجم جلد اول تاریخ ادبی ایران در شماره ۱۰ فروردین ۱۳۲۶ مجله ایران و آمریکا انتشار یافته است).

بالاخص علامه نبیل آقای سید حسن تقی زاده رئیس سابق مجلس سنا را برنگارنده منتی بزرگ است که با اشتغالات مهم علمی و ادبی این صحائف را با صبر و حوصله‌ای که خاص ایشان است مطالعه فرموده و عقائد گرانبهای خود را بدان افزوده اند و از استاد سخنور آقای بدیع الزمان فروزانفر رئیس دانشمندان شکده معقول و منقول که جزوات مربوط باسلام را بررسی و اظهار نظر فرموده اند و همچنین از آقای دکتر احسان یار شاطر دانشیار اوستا در دانشگاه تهران که یادداشت‌هایی درباره تحقیقات جدید در قسمتهای مربوط به اوستا و پهلوی تهیه کردند تشکر قلبی دارم و عقیده هر کدام را بنام خودشان ذیل صفحات آورده ام. همچنین از وزراء و اولیاء وزارت فرهنگ که در این مدت نگارنده را در اینکار مورد تشویق قرار دادند و از آقای دکتر مهدی بیانی رئیس کتابخانه ملی وزارت فرهنگ و کارکنان فاضل و نکته دان کتابخانه دانشکده حقوق آقایان حکمت آل آقا و محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار که در یافتن بعضی منابع مرا با گشاده رویی مدد نمودند سپاس فراوان دارم (۱).

از خوانندگان ارجمند و علماء متتبع و فضلاء محقق و دوستان

سخن سنج خواهشمندم این داستان را که در حقیقت نقد حال ماست بیدیه تحقیق و دقت بنگرند و باتذکر سهو ها و لغزشها و تصحیح آنچه نا صواب است بر این بنده شرمند منت نهند تا هر گاه باردیگر چاپ شود برفع نواقص و تنقیح و تهذیب آن حتی المقدور اقدام شود.

(۱) مترجم کتاب از زحمات متصدیان چاپ دوم و کارکنان چاپخانه مجلس

شورای ملی علی‌الخصوص آقایان علی اکبر شاهمیری مدیر تصحیح و مهدی براتی معاون ایشان و احمد درویش مسئول حروفچینی و نصرت الله نیکفر مسئول ماشینخانه که با علاقمندی و دقت نظر در کمترین مدت چاپ این کتاب را انجام دادند تشکر بسیار دارد.

چون سخن در ایران دوستی و تحقیقات در ایران شناسی است این تهیدست را عقیده آنست که برای تشدید مبانی فرهنگی ملی باید به چیز توجه **درس عبرت** مخصوص مبذول گردد و این سه از راه تسهیل و تعمیم تعلیمات و توسعه انتشارات امکان پذیرد و جوانان با کدل و پاک نهاد را تنبه و عبرتی عظیم باشد: اول تقویت و تحکیم ارکان حق پرستی و ایمان؛ دوم شناساندن اهمیت ایران به نسل جوان؛ سوم برانگیختن نیروی کار و کوشش. برای وصول باین هدف بچند چیز عنایت بیشتری باید داشت: ترویج زبان و ادبیات فارسی، بررسیهای دقیق در جغرافیای اقتصادی و طبیعی و صنعتی و فلاحتی و سیاسی و نظامی کشور، تحلیل سرگذشت‌های عبرت‌انگیز، بیان علل لنگ ماندن قافله ایران و پیشرفت برق آسای دیگران، راز جوئی در فراز و نشیب‌ها و پست و بلندیهای تاریخ و بحث استدلالی در سیر معنویات و تحقیق اینکه چرا با آن گذشته درخشان و خدمات مهم علمی و فرهنگی و هنری بتمدن جهان هنوز بخود نیامده‌ام که کاروان رفته و بیابان در پیش است و ما در خوابیم.

غزلسرای شیرین سخن شیراز بما گفته است:

نقطه عشق نمودم بتو هان سهو مکن

ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی!

سپاس و ستایش خداوند بزرگی راست که دل‌های پاك را از مهر ایران آکنده و نور ایمان در جانهای آگاه افکنده است. باشد که ریشه **پایان سخن** نفاق را ازین آب و خاک بر کند و پراکندگی را از ماد دور کند و دعای خیر داریوش کبیر را که بر دیوار جنوبی

قصر تخت جمشید منقور است اجابت فرماید که بتضرع و زاری دست انابت بدر گاه حضرت بازی برده و گفته است: « اهورمزدا این کشور را

از سپاه دشمن و از خشکسالی و از دروغ محفوظ بدارد . « (۱) چنانکه حق سبحانه و تعالی خود در قرآن کریم فرماید : *لله ملك السموات والارض وما فيهن* و هو على كل شيء قدير . امید که سوزدل و اشک روان و ناله

(۱) آقای حسین علا وزیر دانشمند دربار پهلوی این جملهٔ نفوذلنشین را با ذوق و سلیقهٔ سرشاری که خاص ایشانست ضمن تبریک سال نو در فروردین ۱۳۳۲ برای دوستان خود نوشته بودند .

رجوع کنید به :

۱ - کتاب متمم میخی تألیف تولمن استاد زبان و ادبیات یونانی در دانشگاه وندربیلت آمریکا ، ۱۹۱۹ میلادی *Cuneiform Supplement by Herbert Cushing Tolman, Vanderbilt University, Nashville, Tennessee, 1919.*

۲ - ترجمهٔ لغت به لغت از فارسی باستانی نقل از ایران کوده شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۸۶ گردآورده‌های آقای دکتر محمد مقدم استاد زبانشناسی در دانشگاه تهران ، تهران امرداد ۱۳۱۳ یزدگیری (۱۳۲۳ هجری شمسی) .

« گوید داریوش شاه مرا اهورمزددیشتی برد باویس بغان وین دهیورا اهور مزرد بیاید ازهین ، از دشباری ، از دروغ . بدین دهیومباید مه هین ، مه دشباری ، مه دروغ . »

دهو = سرزمین ، استان . هین = سپاه . دشمن

ویس = دودمان شاهی دشباری = بدسالی

بغان = خداوندان

ترجمهٔ آقای دکتر یارشاطر ، « این عبارت متعلق به کتیبه‌ای در ۲۴ خط کوتاه فقط بزبان فارسی باستان (بدون ترجمهٔ علامی و بابلی) که بر دیوار جنوبی قصر داریوش نقر شده است . ترجمهٔ دقیق عبارت (از آخر سطر ۱۵ تا کلمهٔ اول سطر ۱۸) اینست : « . . . اهورامزدا این کشور را از سپاه (دشمن) و از خشکسالی و از دروغ محفوظ بدارد . » برای ملاحظهٔ همهٔ کتیبه رجوع شود به صفحهٔ ۱۳۵ کتاب کنت دربارهٔ فارسی باستان ، و همچنین به تولمن (صفحات ۲۸ - ۳۶) .

R. G. Kent, *Old Persian*, New York, 1950. H. C. Tolman, *Ancient Persian Lexicon*, New York, 1908.

لغتی که سپاه ترجمه شده *haina-* است برابر *hen* در پهلوی و *Séna-* در سانسکریت و *haena-* در اوستایی . لغت دشمن در متن وجود ندارد .

کتاب شرح اجمالی آثار تخت جمشید تألیف آقای سید محمد تقی مصطفوی رئیس ادارهٔ کل باستان‌شناسی چاپ تهران فروردین ماه ۱۳۳۰ شمسی نیز دیده‌شود .

- چهارده -

شب و آه سحر گاه پرهیز کاران در دربای بیکران فضل و کرمش بکار
آید و در قوم ستمدیده ما برحمت نظر آورد و مرزو بوم ما را از اهریمن
فتنه و فساد نکهدارد و فرزندان وطن را بهمدلی و همزبانی و حقشناسی
و حقگوئی رهنمون گردد و از خطر گمراهی حفظ کند و حقیقت بزرگی
را که در این کلام آسمانی است در دل و جان همه جهانیان جای دهد:
ان الانسان لفی خسر الاالذین آمنوا وعملوا الصالحات و تواصوا
بالحق و تواصوا بالصبر .

علی پاشا صالح

تهران - آبان ماه ۱۳۳۳ هجری شمسی



فهرست ابواب و فصول و موضوعات

| صفحه | |
|-------------------|--|
| يك | دییاجه مترجم (چاپ دوم) : |
| دو تا چهارده | دییاجه مترجم (چاپ اول) : |
| دو | علت ترجمه کتاب |
| چهار | نظرقزوینی و چند تن از سخنوران ایران درباره براون |
| نه | آئین ترجمه |
| ده | حقیقتناسی |
| دوازده | درس عبرت |
| دوازده | پایان سخن |
| پانزده تا سی و يك | فهرست ابواب و فصول و موضوعات |
| سی و دو | فهرست تصاویر |
| ۱ - ۶ | دییاجه مؤلف |

باب اول

در اصل و مبدأ و تاریخ عمومی مردم و زبانها و ادبیات ایران

| ۹ - ۶۱ | فصل اول : مقدمه |
|--------|-------------------------------------|
| ۹ | هدف کتاب |
| ۱۰ | معنای لفظ انگلیسی «پرسن» (Persian) |
| ۱۱ | زبان فارسی در زمان هخامنشیان |
| ۱۲ | انقطاع سلسله آثار مکتوبه زبان فارسی |
| ۱۳ | ادوار تکامل زبان فارسی |
| ۱۳ | فارسی باستان یا فرس قدیم |
| ۱۵ | فارسی میانه یا پهلوی |
| ۱۶ | فارسی جدید |
| ۱۷ | بی میلی نسبت به رسم الخط سایر ادیان |
| ۱۷ | علل منسوخ شدن سریع خط پهلوی |

| صفحه | |
|------|--|
| ۲۱ | آغاز ادبیات جدید فارسی |
| ۲۱ | نثر |
| ۲۱ | نظم |
| ۲۶ | باربد سراینده عهد ساسانی (۵۹۰ تا ۶۲۷ میلادی) |
| ۳۱ | نظرو سبعتری ب مردم ایران |
| ۳۲ | منابع تاریخ ماد |
| ۳۲ | آثار آشوریان |
| ۳۳ | آثار یهود |
| ۳۳ | مآثر یونانی ، هرودوت و کته زیاس |
| ۳۴ | بروسوس |
| ۳۴ | دیو کوس |
| ۳۵ | فرا ارتس |
| ۳۵ | کیا گزارس |
| ۳۵ | استیاگک |
| ۳۶ | زبان مادیها |
| ۳۷ | نظر اُپر که مادیها از نژاد توران بوده اند |
| ۳۹ | نظر دارمستتر |
| ۴۰ | اوستا |
| ۴۳ | هُوار نظر دارمستتر را میپروراند |
| ۴۶ | کیش ایرانیان باستان ، زردشت |
| ۴۹ | نتیجه مطالعات جکسون |
| ۵۰ | اصابت رأی جکسون |
| ۵۱ | لفظ مغ بطارزشایان توجعی در اوستا آمده است |
| ۵۱ | اسمردیس دروغی |
| ۵۲ | نقل از کتیبه داریوش |
| ۵۴ | مادیهای دیگری که مدعی تخت و تاج شدند و داریوش آنها را قلع و قمع ساخت |
| ۵۵ | ادوار امایل ماد و تاریخ نژاد ایران |
| ۵۵ | فرضیه مکس مولر |
| ۵۵ | دوره نفوذ آشوریان: |

فصل دوم : کشف و ترجمه کتیبه‌ها و اسناد ایران باستان

| | |
|-----------|--|
| ۱۳۴ - ۱۶۲ | با سایر مطالب مربوط بزبان‌شناسی |
| ۱۶۲ | مجملی از پیشرفت مطالعات شرقی در اروپا |
| ۱۶۳ | قرن دوازدهم مسیحی |
| ۱۶۳ | قرن سیزدهم مسیحی |
| ۱۶۳ | قرن چهاردهم مسیحی |
| ۱۶۴ | قرن شانزدهم مسیحی |
| ۱۶۵ | قرن هفدهم |
| ۱۶۵ | نامس هاید |
| ۱۶۸ | هاید از هیچیک از سه زبان قدیم ایران اطلاعی نداشت |
| ۱۷۰ | آنکتیل دوپرون (۱۷۷۱ - ۱۷۵۴ میلادی) |
| ۱۷۱ | حوادث سفر آنکتیل |
| ۱۷۳ | کتاب آنکتیل |
| ۱۷۵ | کتاب آنکتیل چگونه استقبال شد |
| ۱۷۶ | سر ویلیام جونز |
| ۱۷۷ | دفاع از آنکتیل |
| ۱۸۳ | انتقام روزگار |
| ۱۸۵ | زود باوری و بدبینی بیجای سر ویلیام جونز |
| ۱۸۶ | عقیده مبالغه‌آمیز سر ویلیام جونز درباره ارزش دست‌نویس‌ها |
| ۱۸۶ | تصویرات سر ویلیام جونز درباره تاریخ ایران باستان |
| ۱۸۷ | اشتباهات سر ویلیام جونز |
| ۱۸۸ | نفوذ کلام سر ویلیام جونز |
| ۱۹۰ | خاطرات دوساسی درباره آثار عتیق ایران (۱۷۹۳ مسیحی) |
| ۱۹۲ | کتیبه‌های پهلوی |
| ۱۹۲ | سن بارتلمی |
| ۱۹۳ | فرائد کتیبه‌های قدیم ایران بوسیله گروتفند |
| ۱۹۴ | نظر کلی گروتفند |
| ۱۹۴ | طرز کار گروتفند |
| ۱۹۶ | نتیجه مطالعات گروتفند |
| ۱۹۸ | قدر و منزلت کارهای گروتفند |
| ۱۹۸ | تحقیقات والنسون و بورنوف و لاسن |

| | |
|-----------|--|
| ۱۰۰ | بیشرفت تحقیقات دربارهٔ یارسی باستان |
| ۱۰۱ | خرضیهٔ ایردربارهٔ اصل الفباء میخی یارسی |
| ۱۰۳ | نفوذ آشوری در ایران |
| ۱۰۴ | بحث در یکی از تمیزات خط پهلوی |
| ۱۰۵ | بیشرفت مطالعات مربوط به اوستا |
| ۱۰۶ | جنگک طرائق |
| ۱۰۹ | ادامهٔ کشف رموز پهلوی |
| ۱۱۰ | کتابهای ساسانی نقش رستم |
| ۱۱۲ | استفاده از تحقیقات دوساسی در سکه‌شناسی |
| ۱۱۲ | کتابها و کتابهای پهلوی |
| ۱۱۳ | رسالهٔ مولر |
| ۱۱۹ | ابن مقفع |
| ۱۲۱ | تعریف اصطلاحات : |
| ۱۲۱ | مادی |
| ۱۲۲ | اوستائی |
| ۱۲۳ | زند |
| ۱۲۳ | خارسی باستان |
| ۱۲۴ | پهلوی |
| ۱۲۷ | هزوارش |
| ۱۲۸ | یازند و یارسی |
| ۱۲۹ | خارسی جدید |
| ۱۲۹ | لهجه‌های ایران |
| ۱۳۰ | امیربازواری و باباطاهر |
| ۱۳۴ | فهرست لهجه‌های مهتر |
| | فصل سوم : ادبیات ایرانیان قبل از اسلام با شرح |
| ۱۳۵ - ۱۹۰ | مختصری از اساطیر شاهنامه |
| ۱۳۵ | یک توضیح شخصی |
| ۱۳۹ | قسمت اول : آثار ادبی هخامنشی |
| ۱۴۵ | انحطاط زبان و مذہب در کتبهای متأخر |
| ۱۴۶ | قسمت دوم : اوستا |

| صفحه | |
|------|--|
| ۱۴۶ | نظرات بدوی گلدنر (۱۸۸۸ میلادی) |
| ۱۴۶ | نظرات بعدی دارمستتر (۱۸۹۳ میلادی) |
| ۱۴۷ | نظر بعدی گلدنر (۱۸۹۶ میلادی) |
| ۱۴۸ | اوستای زمان ساسانیان |
| ۱۴۹ | يك شباهت عجیب |
| ۱۵۰ | تقسیمات اوستای کنونی |
| ۱۵۱ | یستا |
| ۱۵۱ | ویسیرد |
| ۱۵۲ | وندیداد |
| ۱۵۲ | یشتها |
| ۱۵۲ | شاهد دیگری از بازگشت عقائد و مراسم مذهبی قدیم در مشرق |
| ۱۵۴ | خرده اوستا |
| ۱۵۵ | مرور اوستا و یک نظر اجمالی و انتقادی بطور کلی |
| ۱۵۶ | قسمت سوم : ادبیات پهلوی |
| ۱۵۶ | کلمات پهلوی روی سکهها (۳۰۰ قبل از میلاد تا ۶۹۵ بعد از میلاد) |
| ۱۵۷ | کتابه های ساسانی |
| ۱۵۷ | ادبیات پهلوی |
| ۱۵۸ | نسخه های خطی پهلوی |
| ۱۵۸ | کم و کبف ادبیات پهلوی |
| ۱۶۱ | مینوی خرد |
| ۱۶۲ | اردویراف نامک |
| ۱۶۳ | ماتیگان گجستکک ابالش |
| ۱۶۳ | اندرز خسروکواتان |
| ۱۶۳ | آثار پهلوی غیر دینی |
| ۱۶۶ | آثار زردشتیان بزبان پارسی |
| ۱۶۷ | وجود شعر در عهد ساسانیان |
| ۱۶۸ | قسمت چهارم : حماسه ملی ایران |
| ۱۶۹ | مندرجات شاهنامه |
| ۱۷۰ | خاندان پیشدادیان |
| ۱۷۱ | جمشید |

| صفحه | |
|------|--|
| ۱۷۴ | ازی دهاک یا دهاک |
| ۱۷۵ | فریدون |
| ۱۷۷ | افراسیاب |
| ۱۷۷ | افسانه سیستان |
| ۱۷۸ | اسفندیار |
| ۱۷۹ | بایان دوره‌ای که در شاهنامه صرفاً افسانه است |
| ۱۷۹ | بهمن ازدشیر دراز دست |
| ۱۷۹ | ساسان |
| ۱۸۰ | سلسله‌النسب ساسانیان |
| ۱۸۰ | افسانه اسکندر |
| ۱۸۱ | اسکندر در روایات زردشتی |
| ۱۸۱ | اسکندر در شاهنامه |
| ۱۸۲ | اسکندر در اسکندرنامه |
| ۱۸۲ | دوره پارتها |
| ۱۸۴ | تاریخ افسانه ملی و قدیمی بودن آن |
| ۱۸۵ | یادگار زریران |
| ۱۸۷ | آخرین دفعه‌ای که نام خسروان تهنذیب و تنقیح شده است |
| ۱۸۷ | ترجمه عربی و فارسی خدای نامه |

باب دوم

تاریخ ایران از قیام ساسانیان تا سقوط بنی امیه

(۲۲۶ تا ۷۵۰ بعد از میلاد)

| | |
|---------|---|
| ۱۹۱-۲۷۴ | فصل چهارم: عهد ساسانی (۲۲۶ تا ۶۵۲ بعد از میلاد) |
| ۱۹۲ | جنبه خدائی شهریاران ساسانی (فره ایزدی) |
| ۱۹۲ | فر و شکوه شهریاران ساسانی |
| ۱۹۳ | اصل حق آسمانی سلطنت در ایران |
| ۱۹۶ | مبنای سیاست شیعه |
| ۱۹۷ | شهربانو در تغزیه ایران |
| ۲۰۰ | نظر اتباع معاصرین عبسوی ساسانیان |

| صفحه | |
|------|--|
| ۲۰۰ | شهادای ایرانی |
| ۲۰۱ | شواهدی از اغراض مذهبی |
| ۲۰۱ | یزدگرد بزهار |
| ۲۰۲ | انوشیروان دادگر |
| ۲۰۲ | عقیده انوشیروان درباره مسیحیان |
| ۲۰۳ | منظور و هدف و طرح این فصل |
| ۲۰۴ | قسمت اول : الهامه اردشیر |
| ۲۰۷ | ترجمه کارنامه اردشیر بابکان |
| ۲۰۹ | شاهنامه (ساسان و بابک و اردشیر) |
| ۲۱۲ | ترجمه کارنامه |
| ۲۱۳ | آگاهی یافتن اردوان از کارگلنار و اردشیر (از شاهنامه) |
| ۲۱۶ | ترجمه کارنامه (داستان کرم و اردشیر) |
| ۲۱۷ | کشتن اردشیر کرم هفتواد را (از شاهنامه) |
| ۲۲۰ | نظر الیقوبی درباره افسانه های ایران و تاریخ ایران |
| ۲۲۱ | شاپور اول |
| ۲۲۱ | کتیبه ها و آثار شاپور |
| ۲۲۱ | کتیبه حاجی آباد |
| ۲۲۳ | ترجمه و تفسیری که فریدریک مولر از کتیبه حاجی آباد کرده است |
| ۲۲۵ | قسمت دوم : مانی و مانویت |
| ۲۲۷ | منابع اطلاعات ما درباره مانی و طریقه او |
| ۲۲۸ | بیان الیقوبی درباره مانی |
| ۲۳۴ | معنی لفظ زندیق |
| ۲۳۶ | اصول عقاید مانویان |
| ۲۴۰ | بیشرفت مانویان در مشرق |
| ۲۴۱ | نقل از یکی از کتابهای مانی |
| ۲۴۱ | مهاجرت مانویان |
| ۲۴۳ | مانویت در اسلام |
| ۲۴۳ | وظایف مانویان |
| ۲۴۴ | رسم الخطی که مانی اختراع نمود |
| ۲۴۵ | افسانه ارژنک مانی |

| صفحه | |
|------|--|
| ۲۴۵ | قسمت سوم : الفوشیروان و مزدک |
| ۲۴۵ | خصلت و سیرت انوشیروان |
| ۲۴۷ | فلاسفه افلاطونیون جدید در دربار انوشیروان |
| ۲۴۸ | ظهور افکار افلاطونیون جدید در ایران در این عصر |
| ۲۵۰ | مزدک اشتراکی مسلک |
| ۲۵۲ | اصول عقاید مزدک |
| ۲۵۳ | صعود و سقوط مزدکیها |
| ۲۵۳ | قتل عام مزدکیان (۵۲۹ - ۵۲۸ میلادی) |
| ۲۵۴ | گواهی شهود درباره قتل عام |
| ۲۵۵ | تاریخ بعدی مزدکیان |
| ۲۵۵ | قسمت چهارم : انحطاط و سقوط خاندان ساسانی |
| ۲۵۵ | سال قبل |
| ۲۵۶ | پیش بینی های مربوط بسپاه بختی ساسانیان |
| ۲۵۶ | اظهارات سطح کاهن |
| ۲۵۷ | روابط سیاسی عرب در قرن ششم |
| ۲۵۸ | ذونواس و آزار دادن عیسویان نجران |
| ۲۵۸ | کودالهای آتشین و کودالیان |
| ۲۵۹ | فتح یمن بدست سپاهیان حبشه |
| ۲۶۰ | قتل ارتباط بدست ابرهه |
| ۲۶۰ | لشکر کشی ابرهه برای تسخیر مکه |
| ۲۶۰ | عبدالمطلب و شترانش |
| ۲۶۱ | فیل ابرهه |
| ۲۶۱ | ابابیل |
| ۲۶۲ | مبنای تاریخی این داستان |
| ۲۶۳ | توسل سیف بن ذی یزن بایران |
| ۲۶۴ | کشور کشائی اقتصادی |
| ۲۶۴ | نیروی اعزامی ایران |
| ۲۶۵ | خدنک تاریخی و هرز |
| ۲۶۵ | یمن حکومت نشین ایران |
| ۲۶۶ | انحطاط سریع ساسانیان پس از انوشیروان |

صفحه

| | |
|-----------|---|
| ۲۶۸ | اعلام خطر |
| ۲۶۹ | نامه پیامبر به یرویز |
| ۲۷۲ | علامت بعثت : ۱ - رؤیا |
| ۲۷۲ | ۲ - علامات و آثار دیگر |
| ۲۷۴ | ۳ - نبرد ذوقار |
| ۲۷۵ - ۳۶۰ | فصل پنجم : حمله عرب |
| ۲۷۵ | سخن دوزی (شرقشناس فرانسوی الاصل هلند) درباره افزایش قدرت عرب |
| | روایت ابن هشام درباره مسلمینی که فراراً بعبسه رفتند و نفی بلد |
| ۲۷۷ | شدند و نزد نجاشی بار یافتند |
| ۲۸۰ | نقل از الفخری |
| ۲۸۱ | سیرت عرب |
| ۲۸۴ | تباین مرام عرب جاهلیت و کمال مطلوب اسلام |
| ۲۸۴ | فرآن کریم ، سوره دوم |
| ۲۸۴ | فصیده تا بطن شراً |
| ۲۸۹ | داستان الفخری درباره فتح ایران |
| ۲۹۰ | شرح لشکر کشی ب عراق و گرفتن سلطنت از دست ایرانیان |
| ۲۹۶ | ذکر بعضی وقایع شکفت که در این هنگام روی داد |
| ۲۹۷ | سرنوشت یزدگرد |
| ۳۰۱ | سلمان فارسی |
| ۳۰۲ | سازمان دیوان |
| ۳۰۸ - ۳۶۰ | فصل ششم : دوره اموی (۶۶۱ تا ۷۴۹ میلادی) |
| ۳۰۸ | تعریف دوره خلافت |
| ۳۰۹ | ادوار ثلاثه خلافت |
| ۳۰۹ | هجوم مغول یا بیج بر رگ در تاریخ معنوی و سیاسی اسلام |
| ۳۱۹ | قتل عثمان (۶۵۶ میلادی) |
| ۳۲۰ | انتخاب علی (ع) بخلافت |
| ۳۲۰ | جنگ جمل |
| ۳۲۱ | معاویه خلافت علی را نیشناسد |
| ۳۲۲ | جنگ صفین |
| ۳۲۲ | اعلام خلافت معاویه در ماه فوریه ۶۵۸ میلادی |
| ۳۲۳ | روش و رفتار علی (ع) |

- بیست و چهار -

صفحه

| | |
|-----|--|
| ۳۲۳ | قوای علی (ع) از چه کسانی ترکیب یافته بود |
| ۳۲۴ | خوارج |
| ۳۲۷ | جنگک نهروان |
| ۳۲۹ | روی آور شدن نواب و بلیات |
| ۳۲۹ | منازک جنگک با معاویه |
| ۳۲۹ | قتل علی بن ابیطالب (۲۵ ژانویه ۶۶۱ میلادی) |
| ۳۳۰ | جانین شدن حسن مجتبی و کناره گیری او |
| ۳۳۰ | یزید اول (۶۸۳ - ۶۸۰ میلادی) |
| ۳۳۱ | نفرتی که ایرانیان حتی از نام یزید دارند |
| ۳۳۲ | خصلت و منش یزید |
| ۳۳۳ | فاجعه کربلا (دهم اکتوبر ۶۸۰ میلادی) |
| ۳۳۴ | الفخری در واقعه کربلا |
| ۳۳۴ | سر و بلیم مویر و فاجعه کربلا |
| ۳۳۵ | سریچی عبدالله بن زبیر و مختار |
| ۳۳۶ | خصائص شورش مختار |
| ۳۳۷ | امارت عبدالملک (۷۰۵ - ۶۸۵ میلادی) |
| ۳۳۷ | ستمگری العجاج |
| ۳۳۸ | در وصف دولت امویه بقلم دوزی (عربی دان هلندی) |
| ۳۳۹ | چهار طبقه ای که در نتیجه سیاست بنی امیه دوری جستند |
| ۳۴۰ | علل سقوط بنی امیه |
| ۳۴۰ | وضع امام تابعه |
| ۳۴۳ | عمر بن عبدالعزیز |
| ۳۴۴ | در سیرت پادشاهی عمر ثانی و آثار او |
| ۳۴۵ | یابان قرن اول هجری - آغاز دعوت عباسی |
| ۳۴۶ | از دینوری |
| ۳۴۷ | ولادت ابوالعباس |
| ۳۴۷ | تقویت ایرانیان از دعاوی عباسیان |
| ۳۴۷ | قدرشناسی مختار و ابن الاشر از شایستگی ایرانیان |
| ۳۴۸ | هاشیه |
| ۳۴۹ | امامیه |
| ۳۵۰ | مرکز محمد بن علی |

| صفحه | |
|------|--|
| ۳۵۰ | ابو مسلم |
| ۳۵۱ | نصرین سیار به بنی امیه اعلام خطر میکند |
| ۳۵۳ | برافراشتن یرجم سیاه بنی عباس |
| ۳۵۴ | از الفخری |
| ۳۵۷ | رفع شبهه و توهم از بسیاری از طرفداران انقلاب |
| ۳۵۸ | قتل ابو سلمه و ابو مسلم |
| ۳۵۸ | نفوذ عظیم ابو مسلم |
| ۳۵۹ | خرم دینیان |

باب سوم

اوایل دوره خلافت یا عصر طلایی اسلام

فصل هفتم: خصائص کلی عصر طلایی اسلام (۷۴۹ تا ۸۴۷ میلادی)

| | |
|-----------|---------------------------------------|
| ۴۰۷ - ۴۶۳ | از جلوس السفاح تا مرگه الوائق |
| ۴۶۳ | مابه الامتياز عمومی دوره عباسیان |
| ۴۶۳ | نظر سرویلیم مویر |
| ۴۶۴ | نظر دوزی |
| ۴۶۶ | نظر ابن الطغظقی |
| ۴۷۰ | تأسیس وزارت |
| ۴۷۰ | در تاریخ مقام وزارت بگفته صاحب الفخری |
| ۴۷۲ | جنبه خطرناک شغل وزارت |
| ۴۷۲ | برمکیان |
| ۴۷۵ | احیاء جشن نوروز |
| ۴۷۵ | تقلید از طرز لباس پوشیدن ایرانیان |
| ۴۷۸ | بی رغبتی عرب خالص بادیات |

فصل هشتم: پیشرفتهای مذهب و فلسفه در عصر

طلایی اسلام

| | |
|-----------|------------------------|
| ۴۰۸ - ۴۵۸ | مرجه |
| ۴۰۹ | حسن بصری و واصل بن عطا |
| ۴۱۲ | مقایسه قدریه با مجوس |
| ۴۱۴ | |

| صفحه | |
|-----------|--|
| ۴۲۱ | توسعه عقائد معتزله |
| ۴۲۵ | فلسفه معتزله و یونان |
| ۴۴۱ | چهار طریقه سنت و جماعت |
| ۴۴۱ | اهل تشیع |
| ۴۴۲ | منشأ فرق سبعیه و اثنی عشریه |
| ۴۴۳ | متقدمین از صوفیه |
| ۴۵۰ | ماندائیان یا مفتله |
| ۴۵۱ | صابئین ساختگی حران |
| ۴۵۹ - ۵۰۰ | فصل نهم: رؤساء فرق بزرگ ایران در این دوره |
| ۴۵۹ | بهافرید |
| ۴۵۹ | بهافرید بگفته ابوریحان بیرونی |
| ۴۶۱ | کتاب الفهرست ابن الندیم |
| ۴۶۲ | آئین بهافرید |
| ۴۶۲ | غلاة شیعه |
| ۴۶۶ | سرکشی سنباد مجوس (۷۵۶ - ۷۵۵ میلادی) |
| ۴۶۸ | اسحق « ترکک » |
| ۴۶۹ | راوندیان |
| ۴۷۰ | اصول عقائد راوندیان |
| ۴۷۱ | فرس النوبه |
| ۴۷۱ | استاذیس (۸ - ۷۶۶ میلادی) |
| ۴۷۲ | المقنع و یوسف البرم (۷۸۰ - ۷۷۷ میلادی) |
| ۴۷۲ | بیان ابوریحان درباره المقنع |
| ۴۷۴ | قزوینی درباره المقنع |
| ۴۷۵ | ابن خلکان درباره المقنع |
| ۴۷۷ | قول ابن الاثیر |
| ۴۷۸ | مدت بقاء ابن فرقه |
| ۴۷۹ | اطلاعات بیشتری که ابوالفرج بن عبری داده است |
| ۴۸۰ | در احوال بابک |
| ۴۸۵ | اصول عقائد بابک |
| ۴۸۷ | اعدام بابک و برادرش عبدالله |
| ۴۸۸ | اعدام مازیار که یهلوی بابک بدار آویخته شد |

صفحه

| | |
|-----|---|
| ۴۸۹ | اعدام افشین |
| ۴۹۰ | حماکه افشین |
| ۴۹۱ | نخستین اتهام : تازیانه زدن بمسلمین برای بت شکستن |
| ۴۹۱ | اتهام دوم : داشتن کتاب کفر و زندقه |
| ۴۹۲ | اتهام سوم : خوردن گوشت حیوانیکه خفه شده است و خودداری از ختنه |
| ۴۹۳ | اتهام چهارم : چرا قبول کردی ترا مانند خدا تکریم کنند ؟ |
| ۴۹۴ | اتهام پنجم : تحریک نهانی مازیار بشورش و تشویق او بمصیان |

باب چهارم

فصلستین دوره انحطاط خلافت از جلوس المتوکل

تا جلوس سلطان محمود غزنوی

(۱۰۰۰ - ۸۵۰ میلادی)

فصل دهم : مظاهر عمومی نخستین دوره انحطاط خلافت

(۱۰۰۰ - ۸۴۷ میلادی) از جلوس

المتوکل تا جلوس سلطان محمود غزنوی ۵۴۹ - ۵۰۱

| | |
|-----|--|
| ۵۰۱ | خدا یس کالی |
| ۵۰۲ | ترقی ادبیات فارسی در این عصر |
| ۵۰۴ | خلافت المتوکل |
| ۵۰۵ | تمصب المتوکل |
| ۵۰۶ | مقررات علیه یهود و نصاری |
| ۵۰۷ | متفکرین و نویسندگان این عصر |
| ۵۰۹ | چهار جانشین المتوکل |
| ۵۰۹ | آغاز استقلال ایران |
| ۵۱۲ | خاندان علویان در طبرستان |
| ۵۱۴ | شورش زنج |
| ۵۱۵ | نویسندگان و ادبانی که در سالهای ۸۶۳ تا ۸۷۳ بدرود حیات گفته اند |
| ۵۱۵ | ابوحاتم سیستانی |
| ۵۱۵ | الجاحظ |
| ۵۱۶ | البخاری و مسلم و الترمذی و النسائی |

| صفحه | |
|------|--|
| ۵۱۷ | سال ۲۶۰ هجری |
| ۵۱۷ | دودمان سامانی |
| ۵۱۸ | داستان مرگ یعقوب بن لیث |
| ۵۱۹ | داستان شکست عمرو بن لیث از اسمعیل سامانی |
| ۵۲۱ | شعر در عصر سامانیان |
| ۵۲۲ | دو بلعمی |
| ۵۲۲ | عربی نویسان از سال ۸۷۴ تا ۸۹۳ میلادی |
| ۵۲۵ | خلافت المکتفی (از ۹۰۳ تا ۹۰۸ میلادی) |
| ۵۲۶ | خلافت المقتدر (از ۹۰۸ تا ۹۳۲ میلادی) |
| ۵۲۷ | اوضاع ایران در این دوره |
| ۵۲۸ | نویسندگان و دانشمندان این عصر - طبری |
| ۵۲۹ | حسین بن منصور حلاج |
| ۵۲۹ | جنید بغدادی |
| ۵۳۱ | سایر بزرگان دوره خلافت المقتدر |
| ۵۳۳ | سالهای ۹۳۲ تا ۹۴۶ میلادی، قدرت یافتن آل بویه |
| ۵۳۳ | نفوذ رادمردانه آل بویه |
| ۵۳۳ | اخوان الصفا |
| ۵۳۴ | آل زیار در طبرستان |
| ۵۳۴ | سامانیان |
| ۵۳۵ | جلال و عظمت ادبی بخارا در زمان سامانیان |
| ۵۳۶ | وفیات سالهای ۹۳۲ تا ۹۴۶ میلادی |
| ۵۳۷ | خلافت المطیع (۹۴۶ تا ۹۷۴ میلادی) |
| ۵۳۸ | تجلیات ادبی این دوره |
| ۵۳۹ | المسعودی |
| ۵۳۹ | ترجمه فارسی طبری بقلم بلعمی |
| ۵۴۰ | المتنبی |
| ۵۴۲ | ابو فراس الحمدانی |
| ۵۴۲ | ابوسعبدین ابی الخیر |
| ۵۴۲ | ابوالفرج اصفهانی |
| ۵۴۳ | ابن کشاجم |

صفحه

| | |
|-----|--|
| ۵۴۳ | خلافت‌الطایع (۹۷۴ تا ۹۹۱ میلادی) - اوضاع سیاسی ایران در این زمان |
| ۵۴۴ | تاریخ ادبی این دوره |
| ۵۴۴ | مفاتیح‌العلوم |
| ۵۴۴ | ابن حوقل |
| ۵۴۴ | سیرانی |
| ۵۴۴ | ابوعلی سینا |
| ۵۴۴ | ابن خفیف ، عارف و الصابی |
| ۵۴۵ | ابن نباته |
| ۵۴۵ | تیمین‌بن‌المز |
| ۵۴۵ | المقدسی |
| ۵۴۵ | القشیری |
| ۵۴۶ | الفهرست |
| ۵۴۶ | تاریخ قم |
| ۵۴۶ | صاحب‌بن‌اسمعیل بن عباد |
| ۵۴۸ | ابن بابویه |
| ۵۴۸ | المجوسی |
| ۵۴۸ | نظر اجمالی باین دوره |
| ۵۴۹ | محمود غزنوی |

فصل یازدهم : وضع ادبیات و علوم مسلمین در آغاز

دوره غزنوی

۵۶۷ - ۵۵۰

| | |
|-----|---------------------|
| ۵۵۱ | رسائل اخوان‌الصفا : |
| ۵۵۲ | اول ، علوم دنیوی |
| ۵۵۳ | دوم ، علوم دینی |
| ۵۵۳ | سوم : مطالعات فلسفی |
| ۵۵۶ | مفاتیح‌العلوم : |
| ۵۵۶ | ۱ - علوم الشریعه |
| ۵۵۷ | ۲ - علوم المعجم |
| ۵۵۸ | الفهرست |

۶۰۶ - ۶۰۸

فصل دوازدهم: نهضت‌های مذهبی این عصر

۱ - اسمعیلیان و قرمطیان یا هفت امامیان»

۶۴۸ - ۶۰۷

فصل سیزدهم: نهضت‌های مذهبی این عصر

۲ - تصوف صوفیه

۶۰۸

معنی و اشتقاق لفظ صوفی

۶۱۰

فروض مربوط به اصل تصوف

۶۱۰

۱ - فرضیه باطنیه اسلام

۶۱۱

۲ - فرضیه عکس‌العمل ذیاد آریائی

۶۱۳

۳ - فرضیه‌ای که اصل تصوف طریقه افلاطونیون جدید است

۶۲۲

از کلمات ابراهیم ادهم

۶۲۳

از کلمات سفیان نوری

۶۲۳

از کلمات رابعه عدویه

۶۲۴

از کلمات فضیل بن عیاض

۶۲۹

عریب درباره حلاج چه نوشته است ؟

۶۳۰

ابن مسکویه و کتاب‌العیون درباره حلاج

۶۴۰

مشرب تصوف ؛ وجود حقیقی تنها از آن خداست

۶۴۱

هستی ؛ نیستی ؛ وجود خارجی یا عرضی

۶۴۲

سبب آفرینش

۶۴۲

چگونگی و ماهیت شر

۶۹۶ - ۶۴۹

فصل چهاردهم: ادبیات ایران در این عصر

۶۴۹

مراجع ما برای شعراء عربی نویس ؛ یتیمه‌الدهر تألیف نعلابی

۶۵۲

تذیل یتیمه‌الدهر

۶۵۳

دمیه‌القصر

۶۵۴

منابع اولیه اطلاعات درباره شعراء فارسی نویس این عصر ؛

۶۵۴

چهارمقاله

۶۵۴

لباب‌الالباب

۶۵۵

ابوطاهر خاتونی

۶۵۵

لغت فرس اسدی

۶۵۷

شرح اباب‌الالباب

— سی و یک —

| صفحه | |
|---------|---|
| ۶۸۳ | سلاطین و امراء سخنور دیگر |
| ۶۸۴ | خصائص کلی شعر در این عصر |
| ۶۸۴ | بحور عربی و فارسی |
| ۶۸۵ | ایرانیان بیشین چه نوع شعر را بیشتر میسندیدند |
| ۶۸۵ | رباعی |
| ۶۸۶ | مثنوی |
| ۶۸۷ | اشعار نازی ایرانیان این دوره |
| ۶۸۷ | تصور اینکه همه خوانندگان اشعار عربی فارسی دانند |
| ۶۸۸ | اشارات باعیاد و عادات ایرانیان |
| ۶۸۹ | بکار بردن اشکال شعر فارسی مانند غزل و مثنوی در اشعار عربی |
| ۶۹۱ | نثر فارسی |
| ۶۹۲ | قدیمترین نسخه خطی فارسی |
| ۶۹۳ | مرزبان نامه |
| ۶۹۴ | آثار پهلوی مربوط بفارسی |
| ۶۹۵ | ملحقات مشکوک الاعتبار دانیال بتورات |
| | فهرست مختصری از آثار مهم دانشمندان اروپائی درباره |
| ۶۹۷ | مطالب مختلفی که در این جلد مورد بحث قرار گرفته است |
| ۷۲۹-۸۰۰ | فهرست عمومی |

فهرست تصاویر

| | |
|-----|--|
| | تصویر رنگی حکیم ابوالقاسم فردوسی |
| | تصویر یروفسور براون |
| ۲۶ | تصویر یکی از شاهان ساسانی |
| ۳۱ | دروازه ورودی کاخهای تخت جمشید |
| ۶۳ | تصویر رنگی شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا |
| ۸۸ | منظری از تخت جمشید |
| ۸۹ | نقش برجسته بالای اورنگ شاهنشاهی هخامنشی (نقوش تخت جمشید) |
| ۱۰۰ | خطوط میخی‌بسه زبان پارسی باستانی و بابلی و ایرانی |
| ۱۱۱ | بنای کعبه زردشت در نقش رستم |
| ۱۲۰ | نمونه خط زند یا اوستائی |
| ۱۲۱ | نمونه خط پهلوی |
| ۱۲۹ | مقره باباطاهر در همدان |
| ۱۸۴ | (خط کوفی) يك صفحه از قرآن کریم |
| ۱۸۵ | استاد مینیاتور (حسین بهزاد) |
| ۱۹۲ | بقعه بی‌بی شهربانو |
| ۲۰۸ | نقش برجسته اردشیر بابکان |
| ۲۰۹ | کاخ فیروزآباد از آثار اردشیر اول |
| ۳۰۴ | آتشکده ساسانی در نیاسرکاشان |
| ۴۴۰ | منظره‌ای از آرامگاه بوعلی سینا |
| ۵۰۴ | تصویر رنگی از شیخ سمدی |
| ۵۳۶ | برج اصلی آرامگاه بوعلی سینا در همدان |
| ۵۳۷ | مجسمه ابن‌سینا در میدان بوعلی (همدان) |
| ۵۹۲ | تابلو مینیاتور ایوان همدان |
| ۵۹۳ | ویرانه‌های کاخ انوشیروان |
| ۶۴۰ | آرامگاه سمدی |
| ۶۸۰ | بنای کعبه قابوس |
| ۶۹۶ | بقعه دانیال بیغمبر در شوش |
| | یروفسور ادوارد براون |

دیباچه مؤلف

سالیان دراز مرا آرزو این بود که حدیث کامیابیهای معنوی و ادبی ایرانیان را بنویسم. یکی از مورخین در تاریخ انگلستان کتابی دارد که درخور اعلیٰ درجه ستایش است. نام آن داستان نویس گرین و عنوان آن کتاب نفیس «تاریخ مختصر مردم انگلیس» است (۱). نگارنده نیز دل درین راه بسته بود که سرگذشت ایران را اندکی بهمان اسلوب ببرد. فخر و مباهات نویسنده‌ای را سزد که به آن سبک و روش تاسی کند، اما قلیلی را امید برابری باشد و احدی را یارای برتری نباشد. کتابهای فراوانی درباره ایران نوشته‌اند لکن از غرائب احوال تا امروز کمتر کسی را آن همت بوده است که داستان بسیار دل‌انگیز این کشور کهنسال را بنحو جامع و درعین حال بالتسبیه موجز و مختصر برشته تحریر درآورد. در حقیقت رسالاتی بسیار عالی و فراوان در باره ادوار و سلسله‌های بخصوص موجود است ولی آنچه بزبان انگلیسی در تاریخ عمومی ایران نوشته شده است و هنوز هم در حکم مراجع عمده انگلیسی شمرده میشود یکی کتاب سر جان ملکم (۲) و دیگر کتاب کلمنتس مارک هم (۳) را باید نام برد. این دو کتاب از دیگر کتب مهمتر است معذک در این عصر حتی بتقریب هم معرف سطح کنونی معلومات و اطلاعات موجود نمیشد (زیرا در نتیجه مجاهدات متوالی و مساعی خستگی‌ناپذیر گروهی از محققین و دانشمندان که شماره آنها روز افزون است سطح معلومات در اوقات اخیر بسیار بالا رفته و ترقی عظیم کرده است). بعلاوه تاریخ سر جان ملکم و همچنین تاریخ کلمنتس مارک هم بیشتر

John Richard Green, Short History of the English People (1)
(1877-80).

Sir John Malcolm (2)

Clements Markham (3)

از اوضاع سیاسی و امور خارجی ایران بحث میکنند و به بطون زندگانی مردم کلاری ندارد.

با توجه به عظمت و اهمیت و مشکلات کار چون دائماً به تحقیق و تحلیل نسخ خطی اشتغال داشتم و معلوم شد در هر يك از مجموعه‌های بزرگ مخطوطات ممالک شرق مطالبی که تقریباً هیچ مورد فحوص و بحث واقع نشده فراوان است و از طرف دیگر چون هر چه بیشتر مطالعه میکردم خود را کمتر آماده میدیدم بنا بر این چنانچه تقریباً در آن واحد از دو محل برای نوشتن کتابی راجع بادییات فارسی یا تاریخ ادبی ایران جداگانه دعوت نشده بودم شاید اقدام باینکار را بآینده غیرمعلومی محول مینمودم. کتابهایی که از من خواسته شد مربوط بیک سلسله انتشاراتی بود که هر يك در محل خود بسیار ممتاز و در خور تقدیر است. ولی از حیث طرح ریزی مطالب و مسائل مورد نظر و مباحث باهم اختلاف فاحش داشت. برای اجابت یکی از دو دعوت چیزی که کمتر در اخذ تصمیم من مؤثر افتاد این بود که کدام در خواست بتاریخ مقدم رسیده و عزیزان یادار کدام بیشتر است و ذوق شخصی متمایل بکدام است. بیشتر راغب بودم کتابی اختیار کنم که دامنه بحث آن وسیعتر و جنبه فلسفی بیشتری داشته باشد.

نمونه‌ای که برای تهیه یکی از دو کتاب جلو من نهادند کتاب سحر انگیز تاریخ ادبی مردم انگلستان تألیف جسرند^(۱) بود. این فکر و اندیشه اجراء آن (بدلائلی که در مقدمه این کتاب توضیح داده شده است) باندازم ای مرا شاد کرد و بر سر شوق آورد که تصمیم گرفتم دامن همت بر کمر زنم و بدان سبک کتابی پیردازم زیرا میل من این بود تاریخ سیر معنوی ایران را بنگارم نه آنکه بشرح حال شعراء و سخن سرایان که بزبان فارسی سخن گفته اند اکتفا کنم. بهمان اندازه که ادبیات بمعنای عام آن کلمه مورد علاقه من بود تجلیات

نبوغ ملی ایران در رشته مذهب و فلسفه و علوم نیز لااقل بهمان اندازه جلب توجه مینمود. برای من فرقی نداشت که این مباحث بچه‌زبانی نوشته شده است. لذا امیدوارم خوانندگان در بدایت امر باین معنی توجه نمایند و از آن جهت که بحث ما بیشتر از نهضتهاست نه از کتب و از کتابهای فارسی کمتر از آثار پهلوی و عربی و زبانهای دیگر سخن رفته است نومید و دل‌تنگ نشوند.

نخست تصمیم من این بود کتاب را بیک جلد ختم کنم و تاریخی از آغاز تا انجام یعنی تا امروز بپردازم لکن بزودی دریافتم (و ناشر کتاب با اشکال بیشتری متقاعد شد) که اینکار میسر نیست مگر آنکه تغییرات کلی در اساس نقشه داده شود یعنی در حقیقت طرح بدوی ناقص گردد. ابتدا امید داشتم این کتاب را تا حمله مغول و انقراض خلافت بغداد در سده سیزدهم میلادی که تاریخ اسلام در آن قرن سرپیچ بزرگی واقع شد و در فصل ششم بدان اشاره رفته است بیابان رسانم اما بالاخره معلوم شد این نظر نیز عملی نیست و با امال این جلد را با سخنوران و شعراء سلاطین سامانی و آل بویه و اسلاف بلا فصل فردوسی ختم نمودم.

این تقسیم شاید علی‌ای حال بهتر باشد زیرا این جلد مقدمه ایست که برای دانشجوی ادبیات فارسی تهیه شده است و در جلد دوم با تلخیص این مطالب در یک فصل از ادبیات فارسی بمعنای اخص کلمه بحث خواهد شد و جلد دوم در واقع متمم این جلد خواهد بود. بدین طریق بنا بر شرائطی که ناشر کتاب تحمیل نموده است هر یک از دو جلد نسبت به جلد دیگر کتابی است مستقل نهایت اینکه این جلد مقدمه تمهیدیه است و جلد دوم تاریخ ادبیات فارسی بمفهوم دقیق کلمه خواهد بود.

بیشتر مطالعاتی که در راه شرقشناسی شده است در کتابها و مجلاتی است که شاید قسمت اعظم آن در دست‌رس خوانندگان نباشد و نخواهند بهمین جهت کوشش کرده‌ام در اینجا نتیجه آن مطالعات را عرضه بدارم. ترس

من از آنست که این کتاب برای خوانندگان معمولی زیاد جنبهٔ فنی داشته باشد و در عین حال نزد کسانی که حرفهٔ آنها شرقشناسی است پُر ساده و عام پسند جلوه نماید و بعبارة آخری هیچیک از دو منظور حاصل نشود. این کتاب برای عامه نوشته شده است و برای مستشرقین نیست. خطاب من بیشتر به آن دستهٔ روز افزون از شیفتگان ترجمهٔ اشعار فارسی است که میخواهند در بارهٔ زبان و ادبیات و تاریخ و افکار یکی از قدیمترین ملل باقریحه و صاحب ابتکار جهان اطلاعات بیشتری بدست آورند. در کشوری مانند انگلستان که مرغبات تحصیل السنه و ادبیات شرقی برای کسانی که بخواهند این رشته را حرفهٔ خود قرار دهند این اندازه کم است و بالتسبیح در دشوری که فاقد مدارس مستشرقین از نوع مدرسی است که باتشکیلات خوب در پاریس و برلن و سن پترزبورغ وجود دارد کسانی که از روی رغبت و شوق طبیعی نه بسبب احتیاج بمطالعات می پردازند و در اصطلاح فرنگی «آمانور» نام دارند - و این لفظ را بهیچوجه بقصد ذم و تحقیر دربارهٔ آنها بکار نمی برم - بیشتر برعهدهٔ آنهاست که در آینده برای بسط و توسعهٔ این مطالعات بکوشند. این کتاب هم مخصوص آنها نوشته شده است. و اگر این کتاب مورد استفادهٔ کسانی واقع شود که بیشتر از خوانندگان عادی دارای علاقهٔ حقیقی و دائم در شرق میباشند ولی مانند اهل تحقیق و طلاب علم نه مجال کافی و نه وسائلی دارند که برای مطالعه ضروری است در آن صورت پاداش زحمتی را که برای تدوین کتاب کشیده ام بحد وافر برده ام. اما روشی که برای نقل حروف اسماء و الفباظ شرقی بحروف لاتین در اینجا اتخاذ شده است محتاج به بسط مقال نیست و اصولاً همان روشی است که از طرف انجمن سلطنتی آسیائی برای نقل حروف عربی بحروف لاتین پذیرفته شده است و کسانی که با آن طریقه آشنائی دارند بسرعت و سهوات دزک خواهند نمود. نظر من این بوده است که اسامی

و کلمات شرقی را که بحروف انگلیسی نقل میکنم همه جامتحدالشکل باشد (بیم آن دارم که شاید پارهای منقدین بگویند منظور من فضل فروشی بوده است) مثلاً حرف ظ در کلمات «حافظ» و «نظامی» ناچار بوسیله dh نمایانده شده است و حال آنکه معمولاً حرف z را بجای ظ میآورند و به این شکل مینویسند: Hafiz و Nizami ولی در اینجا اینطور نقل کرده ایم: Hafidh و Nidhami و لفظ عمر و فر دوسی را در اینجا بدینصورت آورده ایم: Umar و Firjausi در صورتیکه بیشتر مرسوم است اینطور بنویسند: Omar و Ferdousi و قس علیهذا و این مسئله شاید از پارهای جهات قابل تأسف است لکن محصلین در باره املاهای صحیح فارسی یا عربی نامهاییکه در این صفحات آمده است باین ترتیب هیچگونه تردیدی نخواهند داشت. تأسف من فقط از آنجهت است که بیشتر از این رعایت کامل این نکته نشده است و در چند مورد علی الخصوص در مورد لفظ آذربایجان که طبق این قاعده باید Azharbayjan نوشته می شد لکن چون عرف و عادت املاهای دیگری را پذیرفته است برای رعایت متحدالشکل بودن باین صورت Azarbayjan که فعلاً مرسوم است نوشته شد ولی لااقل دیگر خوانندگان کلمه عثمان را یکجا عثمان و جای دیگر Usman و باز جای دیگر Osman نخواهند دید که طبعاً دوچار حیرت شوند زیرا تلفظ عربی و فارسی و ترکی این اسم مختلف است و بهمین سبب دیگران بطور مختلف نقل کرده اند.

بنا بر این کتاب خود را بخوانند گمان خیر اندیش و نقادان نیکخواه میسپارم. از نواقص عدیده آن چه از حیث طرح ریزی و چه از حیث اجراء طرح کاملاً آگاهم و بیگمان توجه مرا به نواقص دیگری نیز جلب خواهند نمود ولی در شرق ضربالمثل معروفی است که هر کس جوایب دوست بی عیبی باشد بی دوست خواهد ماند و این معنی در مورد کتاب

نیز بهمان اندازه صدق می‌کنند زیرا هر کس بخواهد کتابی خالی از خدشه و عاری از عیب بنویسد چیزی نخواهد نوشت. اقرار دارم که خود را برای اینکار بزرگ آماده نمی‌دیدم ولی اگر ده یا بیست سال دیگر هم تأمل می‌کردم باز هم خود را نمی‌توانستم آماده بینم زیرا دامنهٔ مطلب پیوسته در برابر دیدگان ما وسعت می‌یافت و بر علم و احاطهٔ ما بهمان سرعت افزوده نمی‌شد. حتی ناقص‌ترین کتابها که محکوم بگرد و غبار فراموشی است هر گاه حرف تازه‌ای داشته باشد ممکن است راه را برای کتاب بهتری باز کند.

ادوارد گم . براون

۱۴ سپتامبر ۱۹۰۲ میلادی (مطابق با ۱۲۸۱ هجری ش.ی)

باب اول

در اصل و مبدأ و تاریخ عمومی مردم

و زبانها و ادبیات

ایران

فصل اول

مقدمه

چنانکه از عنوان کتاب برمیآید این کتاب تاریخ سلسله‌های مختلف پادشاهانی که در ایران سلطنت میکردند نمیشد. تاریخ مردم ایران است. تاریخ ملت ایران است که از نظر خاصی **هدف کتاب** نوشته شده است و آن نظر ادبی است. بعبارة اخری برای اینکه خصائص مذهبی و ممیزات معنوی و عشق و علاقه ایرانیان را به زیبایی و ذوق و هنر ترسیم نمائیم گامی در این کتاب بر میداریم و مراد از ما به‌الامتیاز ایرانیان آنچه‌ی است که در نوشته‌های خودشان ظاهر و نمایان است و هر جا در آثار خودشان منعکس نیست گاهگاه در نوشته‌های همسایگان ایران دیده شده است. درست گفته باشم این کتاب تاریخ ادبیات زبان فارسی نیست زیرا از يك طرف آثار کسانی که بفارسی سخن گفته‌اند ولی از نژاد ایرانی نبوده‌اند در این کتاب مورد بحث قرار نگرفته است و از طرف دیگر در اینجا از آثار ایرانیانیکه بزبانی غیر از زبان مادری افکار خود را بیان نموده‌اند سخن رفته است. مثلاً هندوستان ادبیات وسیعی بزبان فارسی دارد که روح ایرانی در آن جلوه‌گر نیست و این معنی درباره چندتیره از نژاد ترك نیز تا حدی صادق است. ما بآن ادبیات بهیچوجه کاری نداریم. از طرف دیگر از غلبه اسلام بیش از هزار و دوست سال میگذرد و ایرانیان طی این مدت در پاره‌ای موضوعات علی‌الخصوص حکمت و آلهیات پیوسته بزبان نازی کتابها نوشته‌اند و تقریباً در این مباحث زبان خود را کنار گذاشته‌اند و حال آنکه طی دو قرن بلافاصله بعد از حمله عرب زبان فاتحین یگانه وسیله تراوش افکار ادبی ایران بود و باستثنای آنانکه بآئین دیرین زردشتی

باقی ماندند لسان ادبی ایرانیان فقط عربی بود . اگر منکر آثاری شویم که ایرانیان بزبان تازی از خود گذاشته اند منکر بسیاری از مهمترین تجلیات خاصهٔ نبوغ ایرانی که مابه الامتياز اوست شده ایم و دربارهٔ فعالیت دماغی آن ملت هوشمند و باقریحه عقیده ای بکلی قاصر و نارسایدا کرده ایم . مفهوم این کلمه بد آنسان که ما و یونانیان و یهودیان و اهل سوریّه و تازیان و دیگر بیگانگان بکار می بریم بسیار وسیع تر از مفهوم اصلی آنست . ما ایرانیان را بزبان خود « پرشنز » (Persians) و کشور ایران را « پرشیا » (Persia) میخوانیم و حال آنکه اهالی آن مملکت خود را ایرانی می دانند و کشور خود را ایران (۱) میگویند .

معنای لفظ
« پرشن »
« Persian »

در این سرزمین ایالتی است بنام فارس (۲) که پارس خوانده میشد

(۱) ایران و اران و Êiân و ایران Airân که در اوستا آریانا خوانده شده

است سرزمین ارین هاست .

(اریا در اوستا ایریا و بزبان سانسکریت آریاست .) علیهذا مفهوم این اسم نسبت به لفظ « پرشیا » وسیعتر بوده است زیرا « پرشیا » همین ایران امروز است یعنی ایران بمفهوم جدید کلمه . بلخ و سغد و خوارزم جزء خاک ایران بوده و افغانها و کرد ها ایرانی میباشدند .

(۲) حرف پ در زبان عربی وجود ندارد و ف جای گزین آن می شود . فارس و اصفهان معرب پارس و اسپهان است . فارسی (یا پارسی) زبان رسمی ایران است (و در عین حال زبان مادری اکثریت عظیم ساکنین آن سرزمین هم فارسی است و بهمان اندازه زبان ملی ایران بمفهوم کامل کلمه است که زبان انگلیسی زبان ملی بریتانیای کبیر و ایرلند میباشد) و از این حیث وقتی میگوئیم زبان فارسی مثل این است که بگوئیم زبان ایرانی . اگر بگوئیم « فارسی » مراد ما شخص باشد یکی از اهالی ایالت فارس مستفاد میشود . در هندوستان وقتی میگویند « پارسبان » منظورشان پیروان آیین ایران باستان یعنی زردشتیان است و این لفظ بهمان معنی بایران بازگشته است . ایالت فارس را پاره ای نویسندگان اروپائی لفظ فارستان خوانده اند . زیرا حروف «ن» «ستان» بآخر کلماتی اضافه میشود که نام جماعتی از مردم باشد و همینکه اضافه شد دلالت بر کشوری مینماید که آن مردم در آنجا سکونت دارند (مثلاً افغانستان و بلوچستان) ولی بآخر نام یک کشور یا یک ایالت افزوده نمی شود .

ویونانیها بآن « پرسیس » (Persis) می گفتند و آن یکی از چند ایالت ایران است لکن چون این ایالت زادگاه سلسله بزرگ هخامنشی درشش قرن قبل از میلاد و سلسله بزرگ ساسانیان در سده سوم بعد از میلاد مسیح میباشد و این دو سلسله با زوان ایرانی را نیرومند و نام ویرا در مغرب زمین معروف و بلند ساختند لذا معنای این لفظ بسط یافت و شامل کلیه مردم و مملکتی گردید که ما « یرشیا » می نامیم. همان قسم قبیله انگلزی یا انگلها (Angles) که افراد آن کمتر از ساکسونها (Saxons) بودند نام خود را به انگلستان و آنچه امروز از لفظ انگلیسی مستفاد میشود داده است . و همانطوری که در کشور ما انگلها^(۱) و ساکسونها و جوتها (Jutes) یکی شدند و ملت انگلیس را بوجود آوردند و لهجه های نرثمبری (Northumbria) و مرسیا (Mercia) و وسکس (Wessex) در یک زبان که همان زبان انگلیسی است تحلیل رفت ، در ایران هم ساکنین پارت و ماد و پارس بمرور زمان بیآمیختند و ملت واحد ایران را تشکیل دادند و از خلط و مزج لهجه های آنها نیز زبان فارسی پدید آمد و زبان واحد این اقوام گردید . (استرابو^(۲)) میگوید در زمان وی همه تقریباً یک زبان سخن میگفتند .

زبان فارسی امروز مولود زبانی است که کورش و داریوش بدان تکلم می کرده اند و این همان زبان اعلامیه هائی است که بفرمان آنان بر صخره های بیستون و نقش رستم و دیوارها و ستونهای **زبان فارسی**
در زمان
هخامنشیان
نخت جشید نقر گردیده است . این کتیبه های پادشاهان هخامنشی که از ۵۵۰ سال قبل از میلاد مسیح تا سرنگون شدن داریوش آخر بدست اسکندر کبیر بسال ۳۳۰ قبل از میلاد بر ایران حکومت داشتند با اندازه کافی مشروح و قابل فهم است که بتوانیم تشخیص بدهیم متجاوز از ۴۰۰ سال پیش زبان فارسی بچه صورت بوده است .

نخستین آثار مکتوبه زبان فارسی مربوط بادوار خیلی قدیم است و این آثار بدبختانه رسته‌نا گسیخته‌ای نیست؛ بالعکس از دوره هخامنشیان تا امروز دوشکاف بزرگ تسلسل این آثار را قطع میکنند و این فواصل و شکافها منطبق با دو حمله بزرگ خارجی است که نیروی ایران را درهم شکست و ملت ایران را به تبعیت فاتحین در آورد: حمله اول از اسکندر مقدونی شروع میشود و با سرنگون شدن سلسله یارت بدست سلسله ساسانی ختم میگردد و این خود یکدوره تقریباً پانصد و پنجاه ساله است (۳۳۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ بعد از میلاد).

حمله دوم از هجوم تازیان که سلسله ساسانی را نابود و آئین زردشت را سرنگون ساختند آغاز می شود و با اینکه فاصله آن خیلی کوتاه تر بود تأثیراتی بسیار عمیق تر و جاویدانی تر در مردم ایران و در افکار ایران و در زبان ایران گذاشت ، چنانچه نولدکه Nöldeke میگوید « خصائص روحی و تمدن یونان فقط با سطح زندگانی مردم ایران تماس پیدا کرد و از قشر فراتر نرفت وای شریعت اسلام و راه و روش عرب در قلب ایران نفوذ یافت ». فتوحات عرب از جنگ بویب و قادیسیه (۶۳۵ تا ۶۳۷ بعد از میلاد) شروع شد . قبلاً هم وقایعی مانند جنگ ذوقار در سلطنت خسرو پرویز (۶۰۴ تا ۶۱۰ بعد از میلاد) روی داده بود و این امر پیش بینی میشد تا اینکه پس از مرگ آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم بسال ۶۵۱ یا ۶۵۲ بعد از میلاد پیروزی عرب بمرحله کمال و استقرار رسید . پایان دوره تسلط عرب را نمیتوان قطعاً تعیین نمود . بیک وجه تانهب و غارت بغداد و قتل المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی بسال ۱۲۵۸ بعد از میلاد بدست مغول و فرمان هلاکوخان نوّه چنگیز خان سیطره عرب ادامه داشت لکن مدتی قبل قدرت عرب بدست اتباع آنان که ایرانی و ترک بودند افتاده بود . ایرانیان و ترکان

نیات خود را گاهگاه بوسیلهٔ مداهنه بر خلیفه تحمیل میکردند و دل او را بدست میآوردند ولی اکثر اوقات متوسّل بزور میشدند و یا تجاهر میکردند بدین طریق اقتدار خلیفه محدود به اطراف بغداد شده بود آنها از حدود سلطهٔ روحانی تجاوز نمیکرد. ایالات ایران رفته رفته از چنگ خلیفه بیرون آمد و امراء هر محل قیام کردند و فقط اسماً و بصورت ظاهر نسبت بدربار خلیفهٔ عباسی اطاعتی داشتند و دوشادوش این تحوّل زبان فارسی از نو جان گرفت. گاه طاهریان (۸۲۰ بعد از میلاد) را نخستین امرائی شمرده اند که تمرّد نمودند ولی حق این است که گفته شود نخست سفاریان (۸۶۷ میلادی)، سپس سامانیان (۸۷۴ میلادی) و آل بویه (۹۳۲ میلادی) سرپیچی کردند و سرانجام غزنویان و سلجوقیان خود را کاملاً از ربقهٔ طاعت دربار خلفا آزاد ساختند.

ادوار تکامل زبان فارسی

بنابر این تاریخ زبان فارسی به سه دورهٔ مشخص تقسیم می شود بدین قرار:

۱ - دورهٔ هخامنشی (از ۵۵۰ تا ۳۳۰ قبل از میلاد) : معرف

این دوره فرمانها و اعلامیه‌هایی است که بخط میخی بر کتیبه‌ها منقور است. با اینکه مقدار آن معتنا به است از حیث نوع

و سبک متشابه است و شماره لغات آن از چهار صد

کلمه متفرق (۱) تجاوز نمیکند. این کتیبه‌ها

عموماً بزبانی نوشته شده که معروف به فرس قدیم

است (۲) و این زبان فقط روی کتیبه‌های مزبور دیده میشود.

فارسی باستان
یا
فرس قدیم

(۱) دارمستتر - مطالعات مربوط بایران جلد اول صفحه ۷ -

Darmesteter, Etudes Iraniennes.

(۲) بهترین چاپ این کتیبه‌ها چاپ کاسویچ Kossowicz (در سن پترز

بورغ ۱۸۷۲ مسیحی) و چاپ اشیکل Spiegel (لایپزیک ۱۸۶۲ مسیحی) میباشد.

در چاپ سن پترزبورغ این متون هم بزبان میخی و هم بحروف رومی با ترجمهٔ

(بقیهٔ یاورقی در صفحهٔ ۱۴)

۲ - دوره ساسانی (۲۲۶ تا ۶۵۲ بعد از میلاد) معرف این عهد کتیبه‌هایی است که روی ابثیه تاریخی دیده میشود و همچنین مدالها

بقیه یاورفی از صفحه ۱۳

لاتین نوشته شده است و در چاپ لایبزیگ بحروف لاتین نقل گردیده و ترجمه آن بزبان آلمانی است .

یادداشت مترجم : بمقیده آقای دکتر یار شاطر ، نظر بآنرا تازه‌ای که بزبان فارسی باستان بدست آمده و تحقیقات تازه‌ای که در این باب شده چاپ های منور امروز کمتر مورد استفاده است و از جمله کتبی که امروز بیشتر مورد مراجعه است میتوان کتب ذیل را نام برد :

L. W. King & R. C. Thompson, The Sculpture and Inscription of Darius the Great on the Rock of Behistūn in Persia, London 1907 .

حجاری و کتیبه داربوش کبیر بر تخته سنگ بیستون چاپ لندن ۱۹۰۷ میلادی
تألیف کینگ و تامسون مشتمل بر متن میخی و ترجمه انگلیسی کتیبه بیستون .

H. C. Tolman, Ancient Persian Lexicon and the Texts, New York, 1908 "Cuniform Supplement, " 1910.

کتاب لغت فارسی باستان تألیف تلمن چاپ نیویورک ۱۹۰۸ م . میخی
شامل متن میخی و ترجمه و لغت نامه و توضیحات دستوری .

F. H. Weissbach, Die Keilinschriften der Achameniden, Leipzig, 1911 .

کتیبه‌های مغانشی تألیف وایسباخ چاپ لایبزیگ ، ۱۹۱۱
شامل متنهای فارسی مغانشی ، عیلامی و بابلی و ترجمه آنها .

E. Herzfeld, Altpersische Inschriften, Berlin, 1908 .

کتیبه‌های فرس قدیم تألیف هر تسفلد چاپ برلین ۱۹۰۸ میلادی .

G. G. Cameron, Persepolis Treasury Tablets, Chicago, 1945 .

الواح تخت جمشید تألیف کامرون چاپ شیکاگو ۱۹۴۵ م . میخی ،
شامل متن عیلامی و ترجمه لوحه‌هایی که اخیراً کشف شده با بحث لغات و اصطلاحات ایرانی آنها .

R. G. Kent, Old Persian, New York, 1950 .

فارسی باستان چاپ نیویورک تألیف کنت ۱۹۵۰ م . میخی ،
شامل کلیه کتبیهای فارسی باستان با ترجمه و فهرست لغات و دستور زبان فارسی باستان .

و احجار کریمه و مهرها و مسکوکات و آثار دیگری

زبان
فارسی میانه
یا پهلوی

از این عصر مانده است که از حیث حجم با کتب عهد عتیق (توریه و صحف انبیاء و زبور) مساوی است (۱). این آثار کلاً مربوط به زردشت و تقریباً همه آن درباره آئین بهی و نماز است (۲). رسم الخط عجیبی دارد که سه هزارش (Huzvaresht یا زوارشن Zuwaresht) معروف است و هرگاه این زبان از قید این طرز کتابت خارج گردد تقریباً همان فارسی کنونی ایران است بصورت بسیار قدیم و مهجور آن بدون عنصر عربی (۳). این زبان را عموماً پهلوی و گاهی فارسی میانه گویند. سخن درست بگوئیم لفظ پهلوی به خط اطلاق میشود نه بزبان لکن به پیروی از عرف و عادت و مصطلح عمومی ما هم زبان رسمی عهد ساسانیان را پهلوی یاد خواهیم

(۱) رجوع شود به کتاب وست مقدار و زبان و دوران ادبیات پهلوی

صفحه ۴۰۲

West, On the Extent, Language and Age of Pahlavi Literature.

و همچنین بمطال شبوائی که همان نویسنده راجع به ادبیات پهلوی در کتاب گایگرو کون در باب فقه اللغة ایران جلد دوم صفحه ۷۵ تا ۱۲۹ نوشته است.

Geiger and Kuhn's Grundriss der Iranischen Philologie.

وست ادبیات پهلوی را بدین قسم تقسیم میکند: ترجمه متون اوستا (۱۴۱۰۰۰ کله) و متون موضوعات مذهبی (۴۴۶,۰۰۰ کله) و متون موضوعات غیر مذهبی (۴۱,۰۰۰ کله)، جملاً ۶۲۸,۰۰۰ کله.

(۲) یادداشت مترجم: بمقیده آقای دکتر یار شاطر همه آثار پهلوی مربوط بکیش زردشتی نیست، از جمله میتوان «درخت آسوریک» و «خسرو کواذان و ریدک» و همچنین «کارنامه اردشیر بابکان» را نام برد که موضوع آنها غیر دینی است. از این گذشته مقدار معتناهی آثار مانوی بزبان پهلوی بدست آمده که ارتباطی بدین زردشت ندارد.

(۳) یادداشت مترجم: آقای دکتر یار شاطر مینویسند:

«زبان پهلوی را بدون عنصر هزارش نیز نمیتوان بزبان کنونی فارسی منطبق شمرد، هرچند بآن بسیار نزدیک است».

کرد و این خط روی مسکوکات خلفای اول و اسپهبدان طبرستان بیش از يك قرن^(۱) بعد از غلبه اسلام بکار برده میشد و اقلأً در همان مدت و طول زمان زردشتیان قطعانی به آثار ادبیات پهلوی افزودند. لکن آخرین آثاری که از زردشتیان بزبان پهلوی مانده است از قرن نهم میلاد تجاوز نمی کند^(۲). در واقع آنچه را که ما پهلوی میدانیم تقریباً از هزار سال پیش باینطرف دیگر بطور طبیعی مورد استفاده نیست.

۳ - دوره اسلامی (از تقریباً ۹۰۰ میلادی تا امروز): مراد ما از فارسی جدید زبان فارسی است که بعد از غلبه اسلام و گرویدن اکثریت عظیم سکنه ایران بآئین اسلام بار دیگر با برصه ظهور میگذارد. فرق میان پهلوی متأخر و فارسی جدید بصورتیکه متقدمین سخن میگفتند و مینوشتمند با ستمثالی عنصر عربی که بطور کلی در زبان فارسی جدید در اوائل اسلام موجود است فقط تفاوت خط است^(۳) و مسئله خط در این دوران تحول (قرن نهم میلادی) بیشتر مربوط بموضوع مذهب است.

فارسی جدید

- (۱) یادداشت مترجم: بعقیده آقای تقی زاده قریب دو قرن بوده است.
(۲) وست میگوید دینکرد (Dinkart) و بندش (Bundahish) و اردا و یراف نامک در قرن نهم میلادی تدوین شده است (به صفحات ۴۲۲ و ۴۲۶ و ۴۲۷ کتاب وی مراجعه شود) و بنظر او «بعید میآید هیچیک از مفسرینی که نام آنها در ترجمه های اوستا بزبان پهلوی آمده است بعد از قرن ششم (هجری) نوشته باشند». تدوین بهمین یشت بعقیده پرفسور دارمستر در سالهای ۱۰۹۹ تا ۱۳۵۰ میلادی بوده است (به کتاب مطالعات وی در باره ایران جلد دوم صفحه ۶۹ رجوع شود). در کتاب جالب توجه گجستک ابالش (Oujastak Abalish) (ترجمه و تصحیح بارتملی A. Barthélemy چاپ پاریس ۱۸۸۷ میلادی) مجادله ای را شرح میدهد که بین موبد زردشتی و ابالش مرتد در حضور خلیفه المأمون (۸۲۳-۸۱۳ میلادی) روی داده است و بنابراین بدیهی است کتاب مزبور زودتر از قرن نهم تألیف نشده است.
(۳) یادداشت مترجم: آقای دکتر بارشاطر مینویسند

« میان قدیمترین صورت فارسی کنونی و زبان پهلوی یکدوم از عنصر عربی صرف نظر کنیم باز تفاوت دستوری و لغوی دیده میشود و تفاوت آنها تنها تفاوت خط نیست. »

در شرق حتی در حال حاضر تمایلی نشان داده می شود به اینکه خط بیشتر از زبان با مذهب مرتبط است. زبان بعضی از مسیحیان سوریه

عربی است لکن اینان ترجیح میدهند زبان عربی را بخط سریانی بنویسند و آثاری که بزبان عربی و بخط سریانی نوشته شده است بمقدار معتناهی وجود دارد و کرشنی (۱) (بفتح کاف و سکون را

بی میلی نسبت
به رسم الخط
سایر ادیان

و ضم شین) خوانده میشود. همچنین ارمنی های ترك زبان ترکی را بخط ارمنی و یونانیان ترك زبان ترکی را بخط یونانی می نویسند. همین قسم کلبمیان ایران آثار تقریباً مفصلی بزبان فارسی ولی بخط عبری دارند و مغربیان اسپانیا همینکه نکلّم بزبان عربی را فراموش نمودند رسالات اسپانیولی خود را بخط عربی نوشتند (۲).

بنظر شرقیان ارتباط خط پهلوی با کیش زردشتی حتی بیشتر و نزدیکتر از ارتباط خط عربی با آئین اسلام بود. همینکه یکی از ایرانیان

زردشتی بمذهب اسلام می پیوست علی القاعده کتاب پهلوی را بطور قطع رها میکرد زیرا این خط نه تنها پر زحمت و ثقیل و در اعلی درجه ابهام است بلکه مخلوط و ممزوج با کفر و زندقه بود. بعلاوه

علل منسوخ
شدن سریع خط
پهلوی

تا موقعی که خط پهلوی وسیله مکاتبه بود نوشتن و حتی خواندن

Karshuni (۱)

(۲) حتی می گویند هنوز روستائیان ساکن دره های Alpuxarras نامهای

عاشقانه را بیک نوع خط ناقص و ناخالص عربی می نویسند.

یادداشت مترجم: تصور می رود مراد مؤلف Alpujarras بوده است

که در دائرة المعارف اسلامی البشرات ضبط شده و آن ناحیه ایست کوهستانی در

اسپانیای جنوبی در حدود ایالات غرناطه Granada و المریه Almeria.

در میان ایرانیان باستثناء موبدان (۱) و دستوران (۲) و دیران (۳) از نوادر کمالات محسوب می‌شد. در کارنامه اردشیر بابکان (کارنامه ارتخشتر پایکان (۴)) پسر بابک مؤسس سلسله ساسانیان یکی از سه داستان تاریخی پهلوی را که صورت اصلی آن (۵) از گزند روزگار محفوظ مانده (۶) و برای ما باقی است میخوانیم که چون این شاهزاده بسنی رسید که بایستی به تحصیلات عالی تری می‌پرداخت در نو یسندگی و سوارکاری

(۱) magopat (۲) dastopar (۳) dapir

(۴) کارنامه اردشیر راپروفسور نولدکه Professor Nö deke of Strassburg

بازبان آلمانی ترجمه کرده و در مجلد چهارم

Beiträge zur Kunde des Indogermanischen Sprachen

بتاسبت پنجاهمین سال دکتری پروفسور بنفی Professor Benf-y چاپ شده است و در سال ۱۸۷۹ میلادی در گتینگن Göttingen جداگانه منتشر شده است (صفحات ۳۸ و ۳۹ این نشریه و شماره ۹ مجله مذکور در فوق و حاشیه شماره ۳ رجوع شود). اصل متن پهلوی بغط رومی با ترجمه گجراتی آن به تصحیح کبباد آذرباد نوشروان در بهی سال ۱۸۹۶ میلادی چاپ شده است.

(۵) دود داستان دیگر یکی زیر و آندیکر داستان خسرو کوزان (گواتان) (یعنی خسرو یسربگاد یاغباد) غلام اوست. داستان زیر را گایگر در

itzungsberichte d. philos. philolog. u. histor. Class. 1890

ترجمه کرده و در مجلد چهارم و ششم نشریه انجمن آلمان و شرق صفحات ۱۳۶

Zeitschrift d. D. Morgenland. Gesellschaft, pp. 136-145

تا ۱۴۵ توسط پروفسور نولدکه تجدید نظر شده است. همچنین مقاله پروفسور نولدکه راجع بمطالعات مربوط بایران Persische Studien II در مجلد ۱۲۶

Sitzungen d. K. Akkad in Wien philos. - histor. Class, pp. 1-12

صفحات ۱۲-۱ ملاحظه شود.

(۶) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

اینکه این داستانها بصورت اصلی محفوظ مانده باشد محل تردید است. «کارنامه اردشیر بابکان» بموجب مقدمه آن و دلائل دیگر تلخیص از داستان اصلی است. «یادگار زیریران» بنا بر شواهدی که از زبان آن برمباید اصل یارتی داشته است.

و سایر کمالات بقدری متبحر شد که آوازه شهرت او سراسر یارس را گرفت و همچنین در تاریخ طبری (۱) مورخ بزرگ در باره سلطنت شاپور، پسر و جانشین اردشیر میخوانیم که چون شاپور بمحلی رسید که در آنجا میخواست شهر گندی شاپور را بنا کند به پیر مردی برخورد که بل (بکسر باء) نام داشت. از وی پرسید آیا جائز است در این مکان شهری بسازند؟ بل پاسخ داد: « اگر من در این سن کههوات می توانم نوشتن را بیاموزم برای توهم جائز است در این نقطه شهری بنا کنی. » همانطور که نولدکه تذکر داده است منظور پیر مرد از این بیان (هر چند اشتباه او ثابت شد) این بود که هر دو کار غیر ممکن و محال است. اجمالاً يك شخص فرانسوی در تعریف سخن بیان معروفی دارد که در مورد خط پهلوی نیز ممکن است صادق باشد. فرانسوی میگوید: « سخن صنعت پنهان کردن فکر است. » خط پهلوی هیچگونه ارزش ذاتی ندارد جز اینکه در فقه اللغه معنائی است منحصر بفرد. همینکه خط مزبور از حمایت مذهب و رسوم قدیمه و روحانیان محافظه کار محروم گشت دیگر نتوانست در برابر خط عربی

(۱) بمقاله عالی چاپ نهم دائرة المعارف بریتانیکا درباره طبری (ابوجعفر محمد بن جریر از اهل آمل در طبرستان متولد ۸۳۹ میلادی متوفی سال ۹۲۳ میلادی) رجوع شود. انتشار متن این تاریخ عظیم و بیار نفیس توسط پروفسور دورخوبه Professor de Goeje of Leyden و سایر دانشمندان عربی دان یکی از بزرگترین کارهائی است که اخیراً در رشته شرق شناسی صورت گرفته است. ترجمه آلمانی آن قسمت از تاریخ مزبور که مربوط به تاریخ عهد ساسانیان است با يك مقدمه بر اندازه گرانها و حواشی و تعلیقات فراوان از طرف پروفسور نولدکه Nöldeke سال ۱۸۷۹ میلادی در لیدن Leyden چاپ شده است. نام کتاب چنین است:

Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden .

داستانی که در اینجا نقل شد تمام و کمال در صفحه ۴۱ کتاب مزبور مندرج است .

که بسیار خوانانتر و متناسب‌تر بود خود را حفظ کند، خاصه اینکه بر مسلمین با معرفت واجب و ضروری بود تا حدی خط عربی را یاد بگیرند. ولی در مورد يك حقیقت هر چه پافشاری و اصرار شود زیاد نیست و آن حقیقت این است که غرابت پهلوی (چنانکه در اینجا بزودی کاملاً توضیح داده خواهد شد) فقط در خط بود نه زبان و هر گاه یکی از کتب پهلوی را موبد زردشتی یا یکی از نویسندگان سده نهم میلادی بصدای بلند میخواند در کمال وضوح يك ایرانی مسلمان آن عصر می فهمید و اگر آن ایرانی مسلمان آنچه را میشنید بخط عربی یادداشت میکرد نوشته او فارسی جدید بود اما بصورت بسیار مهجور قدیم بدون اینکه لغات عربی با آن امتزاج یافته باشد. حقیقه تغییراتی که در تکلم فارسی از عهد ساسانیان باینطرف رخ داده است (تا آنجا که ما می توانیم تشخیص بدهیم) باندازدای نسبتاً ناچیز است که اگر میسر بود يك فرد تحصیل کرده ایرانی امروز را ناگهان هزار و چهار صد یا هزار و پانصد سال بعقب برد لااقل قسمت زیادی از سخنان هموطنان خود را در آن عصر محتملاً میتوانست درک نماید. شکافی که زبان پهلوی را از فرس قدیم جدا میکند از شکاف بین پهلوی و فارسی جدید خیلی بیشتر است و هر گاه نخستین پادشاه ساسانی نیز با وجود کمالاتی که باعث شد آوازه شهرت او سراسر پارس را بگیرد نتوانست سیر فقهرائی کند و شش قرن بعقب برود يك کلمه از آنچه در دربار هخامنشی گفته میشد درک نمیکرد.

غیر ممکن است تاریخ قطعی آغاز ادبیات فارسی جدید را تعیین نمود. محتملاً ایرانیانی که بآئین اسلام درآمدند طولی نکشید بعد از فتح اعراب یعنی در قرن هشتم میلاد شروع کردند **آغاز ادبیات جدید فارسی** زبان خود را بخط عربی بنویسند. نخستین کوششی که در این راه شده است شاید یادداشتها و رسالات کوچکی است که در باره تعلیم اصول دین اسلام نوشته‌اند. سخنهاي مقطع فارسی

وحتی قصص کوتاه در گوشه و کنار جزء آثار اولین عربی نویسان مضبوط
 نثر است. و همین مقطعات لافل بمانشان میدهد که زبان
 فارسی در اواخر عهد ساسانیان و اوائل اسلام اصولاً
 همان است که در قدیمترین آثار ادبیات فارسی جدید مشاهده میکنیم.
 ترجمه فارسی تاریخ طبری که برای منصور اول سامانی از طرف وزیر
 وی بلعمی بسال ۹۶۳ میلادی تهیه شد، کتاب الابنیه عن حقایق الادویه
 در انواع داروها و خواص آنها تألیف ابو منصور موفق بن علی هروی
 (نسخه منحصراً بفر دونه مورخ ۱۰۵۵ میلادی که چاپ مجد زبائی
 از آن توسط زلیگمن (۱) بسال ۱۸۵۹ میلادی انتشار یافته) برای همان
 پادشاه تهیه شده است و جلد دوم تفسیر قدیم قرآن (کتابخانه دانشگاه
 کمبریج بعلامت Mm. 415) (۲) که علمی الظاهر تقریباً بهمان
 دوره تعلق دارد. این کتابها تا آنجا که ما خبر داریم قدیمترین نمونه
 های موجود است.

عموماً تصور کرده‌اند در زبان فارسی و همان قسم در زبان عربی
 نظم جلوتر از نثر بوده است. قصه‌ای راچندتن از تذکره نویسان ایران
 (منجمله دولتشاه) نقل کرده‌اند و نخستین بیت فارسی را
 نظم به بهرام گور ساسانی (۴۲۰ تا ۴۳۸ میلادی) و کنیزك او
 دلارام (۳) نسبت داده‌اند. تذکره نویس دیگری (باستناد ابو طاهر

Seligmann (۱)

(۲) رجوع شود به شرحی که اینجانب از يك تفسیر قدیم قرآن در مجله
 انجمن سلطنتی آسیائی بتاریخ ژوئیه ۱۸۹۴ در صفحات ۴۱۷ تا ۵۲۴ نوشته‌ام
 و همچنین به صفحات ۱۳ تا ۳۷ فهرستی که از کتب خطی فارسی کتابخانه داش-
 کامبریج ترتیب داده‌ام.

(۳) تذکره دولتشاه (چاپ براون) صفحات ۲۸ و ۲۹. همچنین « به علم
 عروض و قوافی ایرانیان » صفحه ۲ نگارش بلوشمن Blochmann و به جمله‌های
 اول « مبدأ و منشأ شعر فارسی » بقلم دارمستتر Darmesteter رجوع شود.

الخاتونی یکی از نویسندگان قرن دوازدهم میلادی) يك بيت فارسی را که روی دیوارهای قصر شیرین (شیرین محبوبه خسرو پرویز ۵۹۰ تا ۶۲۸ میلادی) منقور است نقل میکند. میگویند این بیت در زمان عضدالدوله آل بویه (قرن دهم میلادی) (۱) هنوز خوانا بوده است. تذکره نویس دیگری روایت میکند روزی در نیشابور کتابی را از عهد قدیم بامیر عبدالله بن ظاهر (متوفی بسال ۸۴۴ میلادی) هدیه کردند. این کتاب داستان دل انگیز و امق و عذرا بود که فرزاتگان قوم تدوین کرده و بانوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی) تقدیم نموده بودند. تذکره نویس حکایت میکند که امیر فرمان داد کتاب را نابود سازند و گفت قرآن واحادیث پیغمبر برای مسلمین خوب کافی است و این کتاب را مجوس نوشته است و در نظر ماملعون است (۲). دولتشاه قصه دیگری دارد و نخستین سطر فارسی موزون را بگوید کی نسبت میدهد که شادان و خندان هنگام بازی سرودد است. این طفل فرزند یعقوب بن لیث صفار سرسلسله صفاریان است (۳). محمد عوفی مؤلف قدیمترین تذکره موجود راجع باحوال شعرای ایران (۴) در اوائل قرن سیزدهم میلادی زندگی

(۱) شرحی که کازیمیرسکی در باره دیوان منوچهری در یاریس بسال ۱۸۸۶ چاپ کرده است (صفحه ۷) A. de Biberstein Kazimirski, Divan de Menoutchehri (Paris, 1886) و همچنین تذکره دولتشاه صفحه ۲۹ ملاحظه شود.

(۲) به کازیمیرسکی: دیوان منوچهری، صفحات ۷ - ۶ و تذکره دولتشاه (چاپ براون) صفحه ۳۰ رجوع شود.

(۳) به کازیمیرسکی: دیوان منوچهری، صفحات ۸ - ۷ و تذکره دولتشاه (چاپ براون) صفحه ۳۱ - ۳۰ رجوع شود.

(۴) لباب الالباب کتاب بسیار نایابی است. تا آنجا که معروف است فقط دو نسخه خطی از این کتاب موجود است، یکی نسخه اشیرنکر Sprenger بعلامت ۳۱۸ بشماره ۶۳۷ در فهرست یرج Pertsch در کتابخانه برلین. نسخه (بقیه پاورقی در صفحه ۲۳)

می کرده است (۱۲۱۰ تا ۱۲۳۵ میلادی). عوفی مصرحاً میگوید نخستین شعر پارسی را عباس مروزی در مدح مأمون خلیفه پسر هارون الرشید بمناسبت ورود وی بمرودرسال ۸۰۹ میلادی ساخته است و حتی پاره‌ای ابیات آن قصیده را نقل می‌کند و اگر چه این بیان صریح را برخی دانشمندان مشهور^(۱) بعنوان يك حقیقت تاریخی بحسن قبول تلقی نمودند تشکیک دیگران^(۲) بنظر اینجانب بخوبی موجه است. آنچه را که می‌توان بااطمینان خاطر اظهار نمود این است: ادبیات جدید پارسی علی‌الخصوص شعر در نیمه اول قرن دهم میلادی بویژه در زمان سلطنت نصر دوم سامانی (۹۱۳ تا ۹۴۲ میلادی) در خراسان رونقی بسزا یافت و این مقوله شامل یک دوره تقریباً هزار ساله است. در این مدت تغییراتی که در زبان فارسی پیش آمده است بقدری کم است که اشعار شعراء قدیم مانند رودکی

بقیه یاورقی از صفحه ۲۲

دیگر در تصرف لرد کرافورد Lord Crawford و بالکارس Balcarres میباشد. این گنجینه گرانها که در حقیقت قیمتی نمیتوان برای آن قائل شد بکرم صاحب آن اکنون در دست اینجانب است و در نظر دارم ضمن دوره متون تاریخی ایران منتشر کنم. این نسخه سابقاً متعلق بود به جان باردو الیوت John Bardoe Elliot این شخص به تنائیل بلند Nathaniel Bland امانت داد و «بلند» اوصاف کتاب را در مجلد نهم مجله انجمن سلطنتی آسیائی (۱۸۴۶) صفحات ۱۱۱ تا ۱۲۶ ذکر نموده است. بصفحات ۱ تا ۶ فهرستی که اشیرنگر برای کتابخانه‌های پادشاه اود Oude تنظیم کرده است مراجعه شود.

(۱) مثلاً دکتر اته مقاله‌ای دارد در باره اسلاف و معاصرین رودکی در تحقیقات شرقی برای سال ۱۸۷۳ میلادی صفحه ۳۶ تا ۳۸.

Dr. Ethé : Rudagi's, Vorläufer und Zeitgenossen (in the Morgenländische Forschungen for 1873)

همچنین رساله دیگری همین دانشمند در باره ادبیات جدید فارسی در مجلد دوم « اصول فقه اللغة ایران » تالیف کایگرو کون راجع به Geiger und Kuhn در Oründriss der Iranischen Philologie در صفحه ۲۱۸ نوشته است.

(۲) مثلاً کازیمیرسکی A. de Biberstein Kazimirski صفحات ۸ تا ۹ دیوان منوچهری .

در نظر ایرانیان امروز لاف‌بازان بهمان اندازه واضح و روشن است که اشعار شکسپیر نزد مردم امروز انگلیس واضح و روشن میباشد.

اگر افسانه هائی که در باره منشأ شعر پارسی گفته شده است همان‌قسمی که دیدیم شایسته توجه جدی نیست و مسلماً معتبر تر از قول نویسندگان دقیق و مهم عربی نویسنده مانند طبری (تاریخ وفات ۹۲۳ میلادی) و مسعودی (تاریخ وفات ۹۵۷ میلادی) نمیباشد (۱). مورخان مزبور روایت می کنند نخستین شعری که در دنیا سروده شده مرثیه است بزبان سریانی که آدم دمرگک هابیل ساخته است و ترجمه منظوم عربی آن مرثیه را که طبری و مسعودی نقل کرده اند بشرح ذیل است (۲):

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| تغیرت البلاد و من علیها | فوجه الارض مغبر قبیح |
| تغیر کل ذی لون و طعم | و قل بشاشة الوجه الصبیح |
| و قتل قاین هابیل ظلاماً | فوالسفا علی الوجه الملیح |
| فمالی لا اچود بسکب دمع | و هابیل تضمنه الضریح |
| اری طول الحیاة علی غماً | وما انا من حیاتی مستریح |

می گویند ابلیس بدین مضمون پاسخ داده است :

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| تنح عن البلاد و ساکنیها | فقد فی الارض ضاق بك الفسیح |
| و كنت و زوجك الحواء فیها | أ آدم من أذى الدنيا مریح |
| فما زالت مکایدنی و مکبری | الی ان فاتك الثمن الریح |

(۱) یادداشت مترجم : رجوع شود به تحقیقات مرحوم میرزا محمدخان قزوینی ؛ مقاله قدیمترین شعر فارسی (کتاب بیست مقاله جزء اول باهتمام آقای پور داود از سلسله انتشارات انجمن زردشتیان ایران در بهمن سال ۱۹۲۸ میلادی) و همچنین مقدمه کتاب نرانی دکتر سببخان کردستانی چاپ سنکی ۱۹۳۵ م - بیعی = ۱۳۰۹ شمسی هجری .

(۲) جلد اول طبری صفحه ۱۴۶ ؛ جلد اول مروج الذهب مسعودی (چاپ باربیه دومینار Barbier de Meynard) صفحات ۶۵ - ۶۷ .
قصص الانبیاء تعلیمی (چاپ فاهره ۱۳۰۶ هجری) صفحات ۲۹ تا ۳۰ .
دواتشاه (چاپ براون) صفحه ۲۰ .

فلولا رحمة الرحمن أضحت بكفك من جنان الخلد ریح (۱)

معدلك افسانه‌ای هست كه از وجود شعر فارسی حتی در عهد

ساسانیان حكایت می‌كند. از يكطرف در آثار نویسندگان معتبر قدیم (۲)

(۱) **یادداشت مترجم** : این منظومه از صفحه ۲۶ و ۲۷ مروج الذهب

مسمودی جزء اول چاپ قاهره ۱۳۵۷ هجری = ۱۹۳۸ میلادی استنساخ شده است.

(۲) نخستین اشارتی كه در میان عربی نویسان بنام بهلبند اینجانب دیدم

در شمیری است كه خالد بن فیاض (در حدود ۷۱۸ میلادی) سروده است و همدانی

و یاقوت و قزوینی نقل کرده و در صفحات ۵۹ و ۶۰ مجله انجمن سلطنتی آسیائی

شماره ژانویه ۱۸۹۹ میلادی ترجمه آن چاپ شده است. این قتیبه (متوفی بسال

۸۸۹ میلادی) در كتاب عیون الاخبار (نسخه خطی موزه آسیائی سن پترزبورغ

بشماره ۶۹۱) شرح بالنسبه مفصلی در باره او داده است ؛ جاحظ (متوفی بسال

۸۶۹ میلادی) در كتاب الحيوان (نسخه خطی كهبریج به-املاط ۲۲۴ . QQ) ؛

همدانی (در حدود ۹۰۳ میلادی) چاپ دوخویه De Gozje ؛ مؤلف كتاب

عاسن والاضداد (چاپ Van Vloten صفحات ۳۶۳ و ۳۶۴) ؛ شاید بیهقی (در

حدود ۹۳۵ میلادی) ؛ ابن عبدربه (متوفی سال ۹۴۰ میلادی) جلد اول صفحه

۱۹۳ یا ۱۸۸ چاپ دیگر ؛ ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۹۵۷ میلادی) در كتاب

الاتعانی ؛ یاقوت (متوفی ۱۲۲۹ میلادی) جلد سوم صفحه ۲۵۰ به بعد ؛ آثار البلاد

قزوینی (متوفی ۱۲۸۳ میلادی) صفحات ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۲۳۰ ، ۲۳۱ و ۲۹۵ تا

۲۹۷ . از فارسی نویسانی كه بنام او اشارتی کرده‌اند شریف مجلدی (تاریخ وی

مسلم نیست ؛ نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله نقل می‌كند) ؛ فردوسی در

شاهنامه (تاریخ وفات فردوسی در حدود ۴۱۵ میلادی) ؛ **یادداشت مترجم** :

در چاپ اشتباه شده است . تاریخ وفات فردوسی را در جای دیگر خود مؤلف در

حدود ۴۱۱ هجری مطابق با ۱۰۲۰ میلادی ضبط کرده است ؛ نظامی گنجی

(متوفی تقریباً بسال ۱۲۰۳ میلادی) در خسرو و شیرین ؛ نظامی عروضی سمرقندی

(متوفی در حدود ۱۱۶۰ میلادی) ؛ محمد هوفی (در حدود ۱۲۲۸ میلادی) ؛

حمدالله مستوفی قزوینی (در حدود ۱۳۴۰ میلادی) در تاریخ گزیده . چند كتاب

از ماخذ مندرج در فوق را كه موقع نگارش مقاله مذکور در بارورقی بعد از قلم افتاده

Baron V. Rosen of St. Petersburg

بود بارون روزن

با اینجانب تذکر داد و از این جهت مرهون ایشان هستم .

دائماً باین افسانه برمیخوریم و از طرف دیگر اسم این نوازنده را مختلف نقل می کنند و علت این اختلاف را هم جز اینکه قائل شویم هر دو شکل از اصل پهلوی باینصورت نقل شده است چیز دیگری نمیتوان فرض نمود. بنابراین در نظر اینجانب افسانه مزبور قابل

باربد
سراینده عهد
ساسانی (۵۹۰ تا
۶۳۷ میلادی)

توجه جدی تری است. طبق این افسانه یکی از زینتهای دربار خسرو پرویز پادشاه ساسانی (۵۹۰ تا ۶۲۷ میلادی) خنیاگری بود که نویسندهگان ایرانی او را باربد یاد میکنند ولی مؤلفین عرب ویرا بهلبد (۱) و فهلبد (بفتح ف و لام و سکون هاو دال) (۲) یا بلهبد (بفتح ب و لام و سکون ها و دال) (۳) میخوانند.

شکل اوز و رسوم این اسم دلالت دارد بر اصل پهلوی آن که بهلپت (۴) میباشد. اگر بهلبد و باربد بخط عربی نوشته شود باسانی با هم اشتباه نمی شود لکن اگر بخط پهلوی بنویسند چون هر دو بیک شکل نوشته خواهد شد نمی توان تشخیص داد مقصود کدام بوده است زیرا از یکطرف خط پهلوی برای حرف A و حروف H يك علامت دارد و همچنین حرف R و حرف L را نیز در خط پهلوی بیک شکل مینویسند و این مسئله خود دلالت میکند بر اینکه افسانه های مربوط باین آواز خوان از کتابهای پهلوی مأخوذ است. بعبارة اخری از مأخذی گرفته شده است که مربوط به عصر خود وی میباشد. باربد را در اینجا همان قسمی که در فارسی جدید یاد میکنند برای رعایت سادگی باربد خواهیم نوشت مگر در مواردیکه از متون عربی نقل کنیم. چنانکه در جای دیگر تذکر

داده‌ام (۱) باربد شباهت عجیبی بدرود کی سخن سرای عهد سامانی دارد. درود کی در اوائل قرن دهم میلادی میزیسته است. چون سخن از این دو سراینده می‌رود در حقیقت نام شاعر ذیگری از قدمات بالمناصبه بمیان می‌آید و او شریف مجلدی گرگانی است (ابو شریف احمد بن علی مجلدی جرجانی). این اشعار از اوست:

از آن چندان نعیم این جهانی که ماند از آل سامان و آل سامان
نمناؤرود کی مانده است و مدحت نوای باربد مانده است و دستان

در احوال رود کی آنچه نوشته‌اند و بدست ما رسیده است از همه عجیب‌تر قطعه‌ایست که در حضور امیر نصر بن احمد سامانی سروده است تا ویرا بعزم بخارا برانگیزد و دل از نزهت و خرمی هرات و افسوس آنصفحات برکند و بدیار خود (بخارا) که چهار سال پیش ترک کرده بود باز آید. اکثر کسانی که واقعه را شرح داده‌اند متوجه شده‌اند که این اشعار بی‌نهایت ساده و بکلی عاری از پیرایه‌های بدیع و معانی و بیان است. برخی (مانند نظامی عروضی سمرقندی) سادگی این اشعار را پست دیده‌اند ولی دیگران مانند دولت‌شاه نپست دیده و عجب کرده‌اند که کلماتی بدین سادگی چنین اثر شگرفی داشته است. این قطعه در حقیقت تصنیفی است خالی از تکلفات و تصنعات شعری از نوع گزافه‌گوئیها و عبارات پردازیهائی که در آن دوران انحطاط بی‌اندازه مورد ستایش و مستحسن بوده است. دولت‌شاه هم بهمان دوره تعلق دارد و میگوید اگر کسی چنین شعری در پیشگاه پادشاهان و بزرگان بسراید مورد سرزنش جمع قرار میگیرد. اما اینکه چرا این تصنیف آن اندازه مورد توجه واقع شد باید گفت بیشتر

(۱) رجوع شود بمقاله اینجناب در مجله انجمن سلطنتی آسیائی شماره ژانویه ۱۸۹۹ مسیحی (صفحات ۳۷ تا ۶۹) در باره منابع دولت‌شاه و مطالبی که برای تاریخ ادبی ایران و تکمله‌ای که در خصوص باربد و درود کی آمده و فراهم شده است.

مرهون مهارت سراینده در علم موسیقی و زبردستی و دهاء او در نواختن چنگک توأم با آواز دلنواز وی بوده است. اینک اشعار رودکی :

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| بوی جوی مولیان آید همی | یاد یار مهربان آید همی |
| ریگک آموی و درشتی های از | زیر پایم پرنیان آید همی |
| آب-جیحون از نشاد روی دوست | خنک ما را تا میان آید همی |
| ای بخارا شاد باش و شاد زی | میرسویت میهمان آید همی (۱) |
| میر ماه است و بخارا آسمان | ماه سوی آسمان آید همی |
| میر سرو است و بخارا بوستان | سرو سوی بوستان آید همی |

قدیمترین مرجع این داستان که نظامی عروضی سمرقندی است

چنین میگوید :

« چون رودکی باین شهر رسید امیر چنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه پای در رکاب خنکک نوبتی آورد و روی بیخارا نهاد چنانکه رانین (۲) و موزه تا دو فرسنگ در پی امیر بیردند و آنجا در پای کرد و عنان تا بخارا هیچ باز نگرفت و رودکی آن پنجهزار دینار مضاعف از لشکر بستد » : (وعده کرده بودند در صورتیکه رودکی موفق شود پنجهزار دینار باو بدهند) .

بنابر این رودکی سخن سرائی است خوش آواز و چنگک نواز و تصنیف

(۱) یادداشت مترجم : در چهار مقاله عروضی چاپ فروینی که بکوش

آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران بار دیگر متن آن بانسخه بدلاها و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی بسال ۱۳۳۱ هجری شمسی در تهران کسوت طبع پوشیده است اینطور ضبط شده است :

ای بخارا شاد باش و دیرزی میرزی تو شادمان آید همی

(۲) یادداشت مترجم : رانین = شلوار ، زرمی که بروز جنگ رانها

بدان پوشانند (هامن چهارمقاله چاپ مذکور ، صفحه ۵۳) .

ساز که شعر را ارتجالامی سروده و شاید باخنیان گران امروز هم که در مجالس طرب و ضیافت ایرانیان با موسیقی و تصنیف و آواز میهمانان را محظوظ می کنند شباهتی داشته است و چنانکه یاد آور شدیم رود کی با باربد یا بهلبند عهد ساسانی نیز که تنها شبی از وی دیده میشود شبیه است . ایرانیان ده نفر را هر یک در مقام خود بی مانند میدانند . یکی از آنان باربد است . در شایستگی و فضائل خاص او همین بس که هر زمان لازم میشود مطلبی را بخسرو پرویز خبر دهند که دیگران را از وحشت دلتنگی شاه جرأت اظهار نموده باربد با استادی مخصوص خویش تصنیفی می ساخت و نزد شاه میسرود . پرویز اسبی داشت که در زیبایی و فراست بر اسبهای دیگر سبق میبرد . نام آن اسب شبدیز بود و باندازه ای پرویز بشدیز دل بستگی داشت که سوگند یاد کرده بود هر کس خبر مرگ شبدیز را بوی بدهد آن کس را بقتل برساند .

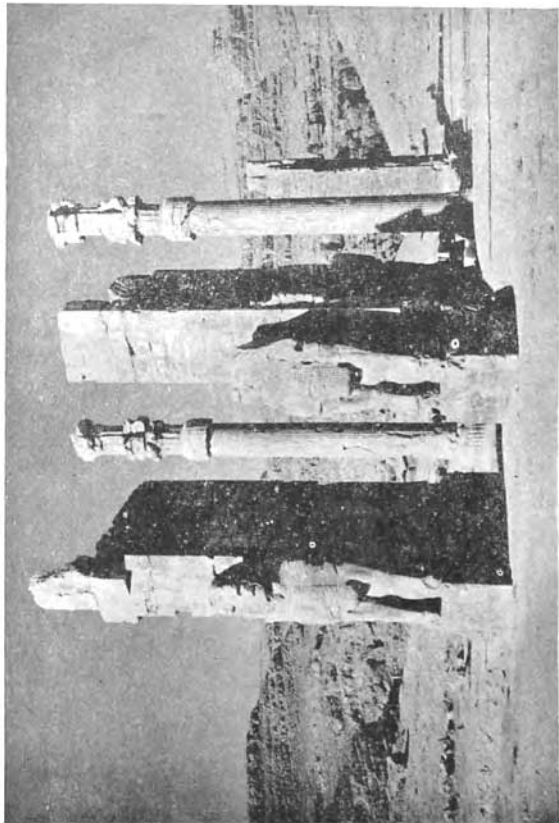
همینکه شبدیز تلف شد میر آخور شاه به باربد متوسل شد که ضمن تصنیفی از عرض شاه بگذراند .

پرویز چون خوب گوش فراداد بفرست دریافت و بازاری فریاد بر آورد : وای بر تو ! شبدیز مرد ؟ باربد پاسخ داد :
شاه چنین فرموده است . و بدین طریق سوگند شاه بی اثر شد و از خطر مرگ رهائی یافت .

یکی از شعرای عرب خالد بن فیاض (خالد الفیاض) کمی بیش از یک قرن بعد از خسرو پرویز این داستان را چنین نقل میکند :
والملك كسرى شهناش تقنصه سهم بریش جناح الموت مقطوب
اذ كان لذته شبدیز بر کبه و غنچ شیرین والدیباج والطیب
بالنار آلی یمیناً شد ما غلظت ان من بدی فنعی الشبدیز مصلوب
حتی اذا اصبح الشبدیز منجدلا وکان ما مثله فی الناس مرکوب
ناحت علیه من الاوتار اربعة بالفارسیه نوحاً فیہ تطرب

ورنم البهلید الاوتار فالتهب من سحر راحته الیسری شبایب
فقال مات فقالوا انت فहत به فاصبح الحنث عنه و هو مجذوب
اولا البهلید و الاوتار تند به لم یستطع نعۃ شبدبزل المر ازیب (۱)
اخنی الزمان علیهم فاجر هدبهم فما یرى منهم الا المالعیب (۲)
نام سراینندگان دیگری نیز از روزگاران دیرین برده شده است
وما فقط اسمی از آنها شنیده ایم منجمله آفرین و خسروانی و مادستانی (۳)
ونکیسای (۴) چنگ زن میباشند که زندگانی آنها بر ما روشن نیست و
اطلاعات ما درباره آنان کمتر از اطلاعاتی است که در باره باربد داریم .
واز آهنگ نعمات آنها تنها انعکاس صوتی در این عصر بگوش ما رسیده
است . نمی توان تردید کرد که تالارها و کاخهای ساسانی 'زساز و آواز
سراینندگان بی بهره نبوده و بلاشبهه در دوره اسلامی نیز حداقل انعکاسی
داشته است زیرا هر اندازه عروض و قوافی در نظم جدید فارسی بسبک
عربی در آمده باشد پاره ای اقسام شعر فارسی از جمله رباعی و مثنوی
بحکم ظواهر امر مختص خود ایران است . دارمستتر علی الظاهر تصور
میکند (۵) داستانهای منظوم حتی در زمان هخامنشیان در ایران وجود
داشته است . اگر بخواهیم این عقیده را قبول کنیم آیا مدارک کافی برای
ثبوت آن در دست داریم ؟ این مسئله مشکل تر از آنست که بتوان در اینجا
مورد بحث قرار داد .

-
- (۱) یادداشت مترجم : این دوبیت در ترجمه انگلیسی آن افتاده است .
(۲) یادداشت مترجم : این اشعار از یاقوت حموی چاپ لایپزیک جلد
پنجم صفحه ۲۵۲ نقل گردید .
(۳) کتاب المعاسن بیهمی (چاپ Van Vloten) صفحه ۳۶۳ .
(۴) خسرو شیرین نظامی گنجهی . یادداشت مترجم : نکبدا در اصل انگلیسی
کتاب اشتباها سکبدا چاپ شده است .
(۵) منشأ شعر فارسی بخامه دارمستتر (پاریس ۱۸۷۷ مسیحی) صفحه ۲
Darmesteter, Origines de la Poésie Persane (Paris, 1877)



دروازه ورودی کاخهای تخت جمشید، بنای خشایارشا.
(برابر صفحه ۳۱)

تا اینجا فقط تاریخ زبان فارسی را بمفهوم محدود کلمه مطالعه
 می‌کردیم. اکنون باید میدان تحقیق را وسعت بدهیم بحدی که شامل
 تمام مردم ایران گردد و آنارادبی آن را فرا گیرد.

نظر وسیعتری بمردم ایران

این میدان تازه‌ایست که اکنون وارد آن میشویم
 و نسبت بآنچه تا امروز طی کرده‌ایم بسیار کمتر
 اطمینان بخش است. از اینجا به بعد با مسائلی مواجه خواهیم شد که
 خیلی پیچیده‌تر و در بسیاری موارد غیر مسلم و مبتنی بر حدسیات است.

ماد

کهن‌ترین دودمان پادشاهان ایران هخامنشی
 است که ما مطالعات خود را در باره تاریخ ایران
 با آن سلسله شروع کردیم و متعاقب افول دولتی که صیت شهرتش کمتر
 از هخامنشیان نبود طلوع کرد و آن دولت ماد است. مادیها بمفهوم
 جدید کلمه در واقع ایرانی بودند، ایرانیان غرب نه جنوب ایران،
 و مرکز و پایتخت آنها اکباتان (هگمتانه^(۱)) کتیبه‌های پارسی باستان
 و همدان کنونی) میباشد نه پرسپولیس یا تخت جمشید یا شهر استخر
 ساسانیان که نزدیک است بشیراز کرسی نشین ایالت فارس. حدود حقیقی
 ماد را نمی‌توان دقیقاً معین نمود، لکن به تخمین از طرف شمال محدود
 است به کوه‌های آذربایجان (آتروباتن)^(۲)، از جنوب به شوش
 و خوزستان، از مشرق به کوه‌های زاگرس^(۳) تا نزدیک خط راه
 جدید تهران و اصفهان که امتداد شمال شرقی خط مزبور شامل تمام
 یا قسمتی از مازندران میشد. بنا بر این به تعبیر جدید، ماد شامل
 کردستان و لرستان و قسمت شمالی خوزستان و قسمت غربی عراق
 عجم و قسمت جنوبی آذربایجان بوده است. نیروی مادیها در میان
 کوه‌نشینان سختی کشیده و جسور این ناحیه وسیع پدید آمد. نام ماد

برخلاف نام ایران در سر زمین اصلی آن دیگر باقی نیست ، لکن همان قسمی که دولاکارد (۱) و السهاوزن (۲) نشان داده اند این اسم تا دوره اسلام بصورت دیگری معمول بوده و آن کلمه « ماه » است (بفرس قدیم مادا میگفتند) و جزء بعض از اسامی ولایات استعمال میشده است مانند ماه کوفه و ماه بصره و ماه نهاوند (۳) .

بدبختانه برخلاف پارسها از مادها تا کنون هیچگونه اثری بدست نیامده است و در نتیجه برای اینکه از آنها اطلاعاتی بدست بیاوریم ناچار باید متکی شویم بآثاری که از ملل دیگر باقی است

**منابع تاریخ
ماد**

علی الخصوص مللی مانند آسوریان و یهودیان و یونانیان که بطور مستقیم یا غیر مستقیم از احوال آنها آگاهی داشتند .

اما راجع به آثار آسوریها در يك کتیبه تیگلات پیلسر (۴) (تقریباً ۱۱۰۰ سال پیش از میلاد) چنین نوشته است که آمدن (بفتح تمام حروف) (۵) (همدان) پایتخت ماد جزء اراضی تابعه (۶) آسور بوده است ؛ و باز در يك کتیبه مربوط به قرن نهم پیش از میلاد ذکر شده است .

**آثار
آسوریان**

سلمنسرگون (۷) (۷۳۱ تا ۷۱۳ قبل از میلاد) لاف میزند که نام

(۱) De Lagarde (۲) Olshausen

(۳) در سال ۱۷۰۰ میلادی دکتر هاید Dr. Hyde دانشمند شهیر کمبریج وشاگرد ابراهام وهیلاک Abraham Wheelock به ماهیت کلمه ماه پی برد و تشخیص داد که همان مادا میباشد (رجوع شود به :

(Vet. Pers. Relig. Hist., ed. 1760, p. 424)

دکتر هاید در اواخر زندگانی بسمت استاد عبری و عربی و حافظ کتابخانه بودلین Bodleian نائل گردید .

Amadana (۵) Tiglath Pileser (۴)

Spiegel, Erânische Alterthumskunde, II, 246 (۶)

Salmonassar Sargon (۷)

ویرا در اقصی بلاد ماد که می‌شنیدند ترس برشمنوندگان مستوای
میشد. جانشین وی سنا خریب^(۱) و همچنین اسرهدون^(۲) (۶۸۰ تا ۶۶۹
قبل از میلاد) نیز باین ناحیه اشاره نموده‌اند.

در تورات کتاب دوم ملوک، فصل هفدهم، آیه ششم، میخوانیم
که « در سال نهم هیو شیع^(۳) ملک آشور (۷۲۲ قبل از میلاد)
شومرون^(۴) را گرفت و اسرائیل را به آشوراسیربرد
و ایشان را به حلب^(۵) و حابور^(۶) بکنار نهر گوزان
(۷) و شهرهای مادیها نشانید ». و این بیان در آیه یازدهم
فصل بعد^(۸) تکرار شده است.

**آثار
یهود**

از میان تاریخ نویسان که آثارشان مأخذ بدوی این دوره است
شایسته و سزاوار است در وهله نخست از هرودوت یادى بشود، زیرا
از طرفی قول او صحیح است و کتیبه‌های میخی
نیز بر این معنی گواه صادقی میباشد و از طرف
دیگر از سه مورخ تنها تاریخ اوست که تمام و کمال
برای ما محفوظ مانده است. کتبه زیاس^(۹) که

**مآثر یونانی
هرودوت
و کتبه زیاس**

در قرن پنجم پیش از میلاد رشد و ترقی کرد طبیب ارتاگزرگس
متمون^(۱۰) یا اردشیر دوم بوده است و ادعا میکند که اطلاعات خود را
از دفاتر و اوراق سلطنتی ایران بدست آورده است. این بیان لا اقل
دال بر وجود این اسناد است و باز در تورات کتاب استیر (استر)^(۱۱)
(فصل ششم، آیه اول) میخوانیم که ملک احشویروش^(۱۲) چون

Hoshea (۳) Esar - haddon (۲) Sennacherib (۱)
Gozan (۷) Habor (۶) Halah (۵) Samaria (۴)
Nöldeke, Aufsätze zur Persischen Geschichte (۸)
(Leipzig, 1887), p. 5 .
Esther (۱۱) Artaxerxes Mnemon (۱۰) Ctesias (۹)
Ahasueras (۱۲)

توانست بخوابد » فرمود کتاب تذکره‌های اخبارایام بیاورند و در حضور ملك بخوانند » و (در فصل دوم ، آیه ۲۳) کتاب استیر آمده است که چون « بگشان (۱) و تیرش (۲) (درخواجه سرای ملك از نگاهبانان آستانه) غضبناك شدند و جویای فرصت دست درازی بر احشویروش ملك بودند » و قصد جان وی داشتند توطئه به مرد کی (مردخای) (۳) معلوم شد و به استیر ملكه خبر داد » و این قصه به حضور ملك در کتاب تواریخ نوشته شد . حال آیا کته زیاس درست نفهمیده است یا عمداً این آثار مضبوط را تصحیف و تحریف کرده است و یا اینکه خود آثار مکذب و مخدوش بوده است (و این معنی طبق قیاسات جدید قابل ادراک است) نظر غالب این است که این قصه زیاد مورد اعتماد نیست زیرا بسیاری از نویسندگان بعد هم مانند فوتیوس (۴) (۸۲۰ تا ۸۹۱ م) فقط قسمتی از آن را نقل کرده اند . بروسوس (۵) یکی از روحانیان کلدانی بود که زمان اسکندر کبیر و جانشینان **بروسوس** بلافصل وی میزیست . این مرد تواریخ کشور خود را برای ولی النعمه خویش انتیوخوس (۶) پادشاه سوریه بزبان یونسانی ترجمه نمود . از کتاب وی نیز فقط قطعاتی ضمن آثار نویسندگان بعد محفوظ مانده است . نویسندگان بعد از وی یکی پلی هیستور (۷) و دیگری ایوای دوروس (۸) (قرن اول قبل از میلاد) بودند و اوسیبوس (۹) و سینسلوس (۱۰) احوال آنانرا نقل کرده اند .

هرودوت میگوید مادیها نخستین مردمی بودند که از یوغ آسور خود را رها ساخته و پس از ۵۲۰ سال که در قید تابعیت آسور بودند استقلال خود را بدست آوردند . و این واقعه بسال ۷۰۰ قبل از **دیوکوس** میلاد مسیح بوده است . یکی دوسال بعد هم دیوکوس (۱۱)

(۱) Bighthan (۲) Tiresch (۳) Mordecai (۴) Photius (۵) Berosus (۶) Antiochus (۷) Polyhistor (۸) Apollodorus (۹) Eusebius (۱۰) Syncellus (۱۱) Deiocus

نخستین پادشاه ماد بر تخت سلطنت جلوس نمود . هرودوت از پادشاهان ماد چهار تن را ذکر میکند و اول آنها دیوکوس میباشد . در یکی از آثار آشوری که مربوط به سال ۷۱۵ قبل از میلاد است اسمی از دیاباو کو (۱) که همان دیوکوس میباشد و باسارت گرفته شده بود میرد و در سال ۷۱۳ قبل از میلاد سرگون (۲) پادشاه آسور بیت دیا او کو یا مملک دیوکوس را به ربقه طاعت خود در آورد . (فرا ارتس (۳) در کتیبه های فرس قدیم فرورتنش (۴) ضبط شده است . (فرا ارتس در سال ۶۴۷ قبل از میلاد بسطنت ماد رسید و پارسها را نیز مانند مادیها که هموطن او بودند جزء قلمرو فرمانفرمائی خویش فرا ارتس در آورد .

در سال ۶۲۵ پیش از میلاد مسیح نوبت به جانشین وی کیاگزارس (۵) (هورخشر) (۶) رسید . کیاگزارس با همراهی و معاضدت پادشاه بابل نینوا را در سال ۶۰۷ قبل از میلاد مسیح ویران ساخت و در نتیجه کسوف کامل شمس که در تاریخ ۲۸ ماه مه آنسال واقع شد و طرفین متحارب آن واقعه را به غضب آلهی تعبیر کردند بالیدیه در سال ۵۸۵ قبل از میلاد پیمان صلح بست و احتمال داده میشود که در همان سال وفات یافت و پسرش استیاگ (۷) جای او را بگرفت .
کوروش هخامنشی در سال ۵۵۰ قبل از میلاد مسیح استیاگ را سرنگون ساخت و قدرت از دست مادیهای غرب ایران به پارسهای جنوب ایران منتقل گشت .

ما در اینجا نظری به کارهای نمایان و قهرمانی مادیها نداریم . دو موضوع است که از نظر ما فعلاً حائز اهمیت است : اول زبان آنها چه بود ؟ دوم چه مذهبی داشتند ؟

تا کنون نظر اکثر چنین بوده است و بعقیده نگارنده باقرب احتمال باید این نظر درست باشد که مادیها از نژاد ایرانی بودند و بیک زبان ایرانی که بافارسی باستان خیلی قرابت داشته است تکلم می نمودند (۱). مثلاً نولدکه نیز دارای همین نظر بوده است و در پایان شرحی که دربارهٔ شهنشاهی ماد نوشته است چنین میگوید (۲):

« شاید در نتیجه مطالعات دقیق در نزدیکی همدان یادرتیجئه حفريات روزی آثار دیگری از روزگاران پیشین پیدا شود. و هرگاه کتیبه‌هایی از پادشاهان ماد اتفاقاً کشف گردد بی اندازه بر ارزش خواهد بود. حدس من این است که خط و زبان آن کتیبه‌ها شباهت تامی بخط و زبان پادشاهان پارس خواهد داشت. »

نظر دارمستتر را با تفصیل بیشتری در اینجا مورد بحث قرار میدهم. دارمستتر فراتر میرود و میگوید زبان اوستا که زند نامیده میشود زبان ماد است.

دارمستتر پس از اقامهٔ دلایل و براین نظر خود چنین میگوید (۳):

(۱) یادداشت مترجم: آقای دکتر بار شاطر مینویسند. « در این نظر امروز تردیدی نیست. لغاتی که از زبان مادی در زبان فارسی باستان راه یافته نزدیکی این دو زبان را آشکار میسازد. رجوع شود به فارسی باستان Old Persian تألیف گنت R. Kent صفحه ۸. اینکه زرتشت مادی بوده است مورد تردید بسیار است. باقرب احتمال بشرق ایران تعلق داشته و زبان سرودهای زرتشت زبان نقاط شرقی ایرانست. »

Aufsätze zur Persisch. Gesch. (Leipzig, 1887) p. 12 (۲)

Darmesteter, Etudes Iraniennes, vol. i pp. 12, 13. (۳)

هاراله دارای همین نظر است.

M. de Harlez (Manuel de la Langue de l' Avesta, 1882, pp. xi, Introduction à l'étude de l' Avesta et de la religion Mazdéenne, 1881, pp. xiv et seqq.

میگوید: « تصور میکنم ثابت کرده باشیم که اوستا را باید به ماد نسبت داد و زبان آن زبان مغان بوده است. معذک چون این عقیده بهیچرو هنوز (بقیهٔ یادداشت در صفحه ۳۷)

« نتیجه‌ای که گرفته میشود این است که بنا بر روایات پارسی و اوستا چنانکه شواهد خارجی هم تأیید میکند مرکز و گاهواره کیش زردشتی خواه در اترویاتن^(۱) باشد خواه ری بهر صورت در ماد است ... کمان میکنم حق اترویاتن بیشتر محرز است و کیش زردشت از آبجا سیر خود را شروع نموده و از غرب بشرق رفته است . بهر حال آئین زردشتی مربوط به ماد است و اوستا نیز کار موبدان مادی است

بالتیجه بشهادت کتب قدما که دلائل خارجی است و گواهی خود کتب زند که دلائل داخلی و ذاتی است و بنا برداستانهای باستان ، اوستا کار مغان است و زند زبان ماد قدیم است و حتماً بجای اینکه گفته شود «زبان زند» که لفظ نادرستی است باید بگوئیم «زبان مادی» .

نظر دیگری هم وجود دارد که بکلی با نظری که گفته شد مغایر است و نباید نادیده گرفت ، و آن نظری است که اپر بطور مبسوط در کتاب خود راجع بمردم و زبان **نظر اپر (۲) که مادیها از نژاد توران بوده‌اند** کتیبه های پادشاهان هخامنشی را به سه زبان مختلف تنظیم کرده‌اند : اول فرس قدیم و سوم آسوری . درباره

بقیه یاورقی از صفحه ۳۶

مورد قبول عامه نمیشد ترجیح میدهیم مانند یارسیان لفظ اوستائی را که محققاً عاری از هر گونه خطائی است استعمال کنیم . کلمه زندحتی بر بلخ قدیم ترجیح دارد زیرا این لفظ متداول و مصطلح است و استعمال آن مایه سوء تعبیر نخواهد شد .

Atropatène (۱)

Oppert, Le Peuple et la Langue des Mèdes (۲)

(۳) **یادداشت مترجم :** آقای نفی زاده را عقیده آنست که « این نظر

اپر امروز بکلی مردود است و ذکر آن جز جنبه تاریخ تحقیقات در اوائل امر جنبه دیگری ندارد و شبیه به عقیده ازبنی اسرائیل بودن اصل افغانیهاست . »

زبان دوم کتیبه ها شبهات زیادی وجود داشته است. ایر میگوید زبان مادی است و زبان آریائی نمیشد بلکه تورانی است و برای اثبات این عقیده عجیب دلائل بسیار بدیهی میآورد. میگوید اسم ماد مأخوذ از یک لفظ سومری است که مد (بفتح میم و دال) (۱) باشد و بمعنای کشور و نامهای سلاطین مادی را که کتهزیاس (۲) ذکر کرده است مترادفات آریائی اسماء تورانی است که بصورت آریائی در آمده است و هرودوت (۳) نقل کرده است و در کتیبه های فرس قدیم دیده میشود. مثلاً بنظر او نام نخستین پادشاه ماد را که هرودوت ضبط کرده است مرکب از دو کلمه است: اول دی (بفتح دال و باء) (۴) بمعنای «دیگر»، دوم او کو (۵) بمعنای «قانون» و شکل آریائی با پارسی آن محتملاً داه یوکا (۶) بوده است که بمعنای «یکی کننده کشورها» میباشد. و حال آنکه ترجمه فارسی آن بهمان شکل است که کتهزیاس (۷) نقل کرده است و آن ارتایوس میباشد که «لفظ پارسی ارتایو (۸) را بیاد می آورد و آن لفظ مرکب است از کلمه ارت (بفتح الف و ت و سکون را) (۹) بمعنای قانون و آيو (۱۰) بمعنای تجدید یگانگی». شش طایفه مادی را هرودوت (در کتاب اول، فصل ۱۰۱) ذکر میکند و ایر تصدیق دارد که آن نامها نام قبائل آریائی است ولی در مورد اقلای دو طایفه یکی بوسائی و دوم استروخاتس سر و کار ما با ترجمه آریائی اصل آنهاست که بعقیده او تورانی بوده است و مراد «بومیان» و «چادر نشینان» است.

| | | | |
|----------|---------------|-------------|-------------|
| daya (۴) | Herodotus (۳) | Ctesias (۲) | Mada (۱) |
| | | Dàhyuka (۶) | ukku (۵) |
| | | artayu (۸) | Ctesias (۷) |
| | | àyu (۱۰) | arta (۹) |

از دانشمندان کمتر کسی صلاحیت دارد راهی را که ایر (۲) رفته است دوباره بیاماید و دربارهٔ نتایجی که ایر در فروع گرفته است عقیدهٔ مستقلی اتخاذ نماید، اما در کلیات با اشکالی که دارمستتر ^{نظر} دارمستتر (۱) با بیان موجزی به فرضیه ایر نموده است همداستانیم؛ دارمستتر در پایان تقریظ و انتقاد خود بر کتاب مزبور میگوید (۳) :

« طبق عقیده‌ای که مبنای آن نقل و تواتر است زبان مادیها (۴) يك زبان آریائی بوده است و استرابون (۵) بطور مستقیم و هرودوت (۶) بطور غیرمستقیم بر صحت این قول گواهی میدهند. و دلائل بسیار متقن دیگری نیز موجود است که مبدأ زند اوستا و زادگاه زند ماد است و ما دلیل کافی نداریم که از این عقیده عدول کنیم » .

تا زمانیکه اکتشافات دیگری نشده است فرضیه‌ای را که مادیها

(۱) یادداشت مترجم : بنظر آقای تقی زاده « همچنین عقیده دارمستتر دربارهٔ زبان اوستا امروز طرفدار ندارد. زبان دوم کتیبه‌های هخامنشیان هم بطور قطع معلوم شده که عیلامی است و نیز بودن اوستا از مغرب ایران امروز خیلی کمتر طرفدار دارد یادبگر هیچ ندارد. »

Oppert (۲)

Revue Critique Etudes Iraniennes و Darmesteter نقل از مجلهٔ

شمارهٔ ۲۱ ژوئن ۱۸۸۰ میلادی .

(۴) یادداشت مترجم : در بارهٔ زبان مادیها و متن کتیبه‌های داریوش

آقا، دکتر یارشاطر مینویسند :

این نظر البته درست نیست. زبان مادیها زبان ایرانی و نزدیک بزبان فارسی باستان بوده و این معنی از کلماتی که از این زبان بسایر زبانها رفته آشکار است. از جمله در کتیبه‌های داریوش عده‌ای لغات مادی دیده میشود که بیشتر آنها لغات رسمی و اداری است .

صورت دوم کتیبهٔ بیستون بزبان عیلامی است. رجوع شود به

F. H. Weissbach, Die Keilinschriften der Achämeniden, Leipzig, 1911 .

Hérodote (۱) Strabon (۵)

ایرانی بودند و بزبان ایرانی تکلم میکردند و زبانشان با فرس قدیم خیلی نزدیک بوده است ما باید با قرب احتمال صحیح بدانیم .

در اینجا گفته شد که پادشاهان ماد برخلاف پادشاهان هخامنشی از کار هائی که کرده اند اثری نگذاشته اند . راجع به زبان مادی پاره ای دانشمندان منجمله نولدکه (۱) گمان می کنند حتی بطور نمونه چیزی از زبان مادی در دسترس نیست ولی در نتیجه اکتشافات آینده ممکن است بعداً نمونه هائی پیدا شود . دیگران مانند ابر (۲) کتیبه های اوستا درجه دوم را نمونه خط مادی میدانند و حال آنکه برخی

دیگر مانند دارمستتر معتقدند که کتابهای زند اوستای زردشتیان نمونه کامل زبان و ادبیات مادیهاست . در اینکه زبان اوستا یک زبان ایرانی است و نسبت آن زبان با فرس قدیم نسبت دو خواهر است نه نسبت دختر یا مادر بدون هیچگونه شک و شبهه این مسئله ثابت و مدلل است اما اینکه در کدام نقطه ایران این زبان رائج بوده است همان اتفاق نظر وجود ندارد زیرا دارمستتر آنرا زبان ماد میدانند ولی عقیده ای که در آلمان غلبه دارد این است که زبان بلخ قدیم (۳) بوده است و حتی مرسوم شده است بگویند « زبان قدیم بلخ » یا « زبان ایران شرقی » . دارمستتر با سبک روشن و موجزی که دارد دلائلی را که برای ثبوت فرضیه زبان ایران شرقی یا زبان قدیم بلخ یا باختر آورده اند باختصار شرح میدهد ، سپس هر یک را بدین طریق رد میکند (۴) :

(۱) زند زبان پارس نیست .

(۲) بموجب روایات نخستین فیروزی زردشت این بود که گشتاسب

شاه در بلخ بدو گروید .

۳) آنچه از جغرافیا در اوستا آمده است فقط دربارهٔ مشرق ایران است .
دارمستتر مطلب اول را صحیح میدانند ولی میگویند صرفاً منفی
است . « با این فرضیه پارس از موضوع سخن خارج میشود و کلیهٔ نقاط
دیگر ایران باقی میماند . »

دارمستتر میگوید : « استدلال دوم نیز درست است ولی فقط ثابت
میکند که بلخ در حماسه سرائی مذهبی آئین زردشت سهم بزرگی داشته
است . بلخ بسبب وضع جغرافیائی آن میدان مبارزات ایرانیان با
تورانیان بت پرست بوده است و این کشمکش بالضروره افکار خدایپرستان
را باین قسمت خاك ایران متوجه میساخت زیرا در این منطقه پرستندگان
اهورمزدا با پرستندگان خدایان دروغین در قتال بودند لذا بلخ را باید
پاسگاه سرحدی ارمزد در برابر بت پرستی عهد بربریت دانست . حتی
احتمال زیادی می رود که افسانه های مربوط به ارشاد بلخ و شاه گشتاسب
به کیش زردشتی خاطرهای تاریخی از فیروزبهای زردشت در اذهان ما در
مشرق بورانت گذاشته است . در هیچ جا بلخ را مهد زردشت و کیش
زردشتی ننوخته اند . راویان پارسی یکدل و یکزبان مهد زردشت را غرب
ایران و اتروپاتن (آذربایجان) میدانند نه در شرق و بلخ و این مسئله منحصر
به روایات پارسی نیست بلکه خود اوستا هم بر این معنی گواهی میدهد .
« مطلب سوم هم نادرست است زیرا گذشته از شرق ایران اوستا از
شمال و غرب ایران نیز بحث میکند : فصل اول و ندیداد ایران را چنانکه
نویسندگان و ندیداد می شناخته اند وصف مینماید و برای احصاء نواحی
ایران از اراونوج (ایرانویج) (بکسر الف و سکون نون و کسر واو) (۱) آغاز
میکند . اراونویج در مرز اتروپاتن واقع است و نیک دائیتی (بفتح یاء آخر) (۲)
که همان رود ارس (۳) باشد از آنجا میگذرد . و ندیداد با شمال ایران هم

(۱) Êran - Vêj (۲) Good Dâitîa

(۳) این نظر مورد تصدیق عموم نیست . مثلاً کایگر Geiger میگوید
ایرانیان اوجا Airyana Vaeja یا اراونج Êrân · Vêj در ناحیه یامیر است .
(بقیهٔ باورقی در صفحهٔ ۴۲)

بهمان اندازه مانوس است زیرا در آنجا ازری واقع در ماد ذکرری بمیان آمده است؛ یونانیان آنجا را راگا گفته اند و امروزه نامیده میشود. (۱) دارمستتر برای اثبات عقیده خود که زبان اوستا زبان مادیهاست دلیلی از لحاظ فقه‌اللفه اقامه میکند. میگوید کلمه سگ (۲) در فارسی جدید همان ساکا در فرس قدیم است (در اسناد ناچیزی که از زبان قدیم پارسی مانده است و برای کسب اطلاع از فرس قدیم ما باید بآن اسناد متکی باشیم این لفظ بالفعل دیده نمی شود). هرودوت میگوید بزبان مادیها سگ راسپا (۳) می گفتند که به لفظ اوستائی سین (بسکون سین و نون و فتح پ) (۴) شبیه است، (در سانسکریت سون بسکون سین و نون و فتح واو) (۵) در یونانی کوان (Kuon). و عجب است که این لفظ بصورت اسپا (بکسراف و سکون سین) (۶) هنوز در بعض لهجه‌های زبان فارسی موجود است (۷) منجمله در قهرود (نزدیک کاشان) و نطنز (۸).

بقیه یاورنی از صفحه ۴۱

بوجب شرح و تفسیری که گایگر از اطلاعات مندرجه در فصل اول و ندیداد کرده است غربی ترین نقاطی که در اوستا مذکور است عبارت است از وهرکانه Vehrakāna (هیرکانه یا جرجان یا کرکان کنونی) و رنگه (ری نزدیک تهران پایتخت جدید ایران) و ورنه Varena «چهار گوش» که طبق نظر وی با قسمت شرقی مازندران تطبیق میکند.

(۱) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

«فصل اول و ندیداد که از ولایات ایران و آنچه اهورامزدا و اهریمن از نعمت و بلا در هر یک آفریده اند یاد میکند با سایر مطالب و ندیداد مناسبت ندارد و بیداست که بآن افزوده شده. نظر دارمستتر دربارهٔ مجل ایرانویج و رود دائیتی نیک امروز تقریباً منسوخ است. ایرانویج اگر نام افسانه‌ای نباشد باید مشرق ایران بوده باشد. در این باب رجوع شود به فصل اول و ندیداد تألیف کریستنسن» (کوینهاک ۱۹۴۳) A. Christensen, Le premier chapitre de Vendidad.

هر چند بعضی از تعبیرات کریستنسن را باید نیز با احتیاط ملاحظه نمود. (۲) صفحه ۱۴ کتاب دارمستتر که ذکر آن گذشت دیده شود.

(۳) یادداشت مترجم: در زبان روسی سگ راسا با کاو به ارمنی شون گویند.

(۴) span (۵) svan (۶) Ispa

(۷) به کتاب دیگر نگارنده راجع به یک سال میان ایرانیان صفحه ۱۸۹

Polak, Persien و همچنین بکتاب A Year amongst the Persians جلد اول صفحه ۲۶۵ روع شود. (۸) یادداشت مترجم: در نطنز «کویه» گویند.

م . کلمان هوار^(۱) چندین رساله بسیار عالی از روی کمال براءت برای مجله آسیائی^(۲) درباره لهجه های مختلف فارسی از اقبیل یزد و سیوند ، و لهجه عجیب جاویدان کبیر (اثر مهم فرقه مبتدعه حروفیه^(۳)) که در قرن

یازدهم میلادی قیام کرد) نوشته است . هوار نظر دارمستتر را پروراند و کوشش نموده است نشان بدهد که چند لهجه از لهجه های مختلفی که در نقاط دور و کوهستانی ایران (خاصه در غرب یعنی در ماد) معمول است از زبان

هوار نظر
دارمستتر را
می پروراند

اوستا آمده و این لهجه های محلی را مادی جدید یا پهلوی مسلمان^(۴) مینامد . هوار میگوید از جمله اختلافات دیگری که دارد ریشه « کر » در فعل کردن است در زبان اوستائی و حال آنکه در فرس قدیم صیغه امر این فعل مانند فارسی جدید کن میباشد . و همچنین ریشه فعلی که در زبان اوستا بمعنای گفتن است واج - vach - و اواج - aoj - میباشد . و حال آنکه در فرس قدیم gaub آمده است . (چنانکه دیدیم پارسی جدید از فرس قدیم نسب می برد) و در پارسی جدید افعالی که بمعنای « کردن » و « گفتن » است صیغه امر آنها کن و گویا گوی میباشد . در لهجه هایی که هوار

M. Clément Huart (۱)

J. A. for 1885, vol. vi pp. 502-545, Les Quatraines (۲)
de Baba Tahir, ibid. for 1888, vol. xi, pp. 298-302, Note sur
le prétendu Déri des Parsis des Yezd, ibid. 1889, xiv, pp.
238-270, Notice d'un Manuscrit Pehlevi-Musulman; ibid. 1893,
vol. i, pp. 241-265, le Dialecte Persan de Sîwénd.

(۳) رجوع شود بمقاله خود نگارنده درباره ادبیات و اصول عقائد فرقه حروفیه

در مجله انجمن سلطنتی آسیائی بتاريخ ژانویه ۱۸۹۸ صفحه ۹۴ - ۶۱

Literature and Doctrines of the Hurufi Sect in the J. R. A.
S. for January, 1898, pp. 61-94.

(۴) این لهجه ها را در حقیقت ه و ماً ایران بان پهلوی میگویند و در قرن چهاردهم

میلادی هم همینطور بوده است ، که آنکه حمدالله توفی قزوینی نیز چنین گفته است .
کتاب Polak, Persien ملاحظه شود .

«مادی جدید» مینامد سابقه کلمه که «کر» است همه جا محفوظ مانده است (بجای کتم کرم میگویند و قس علیهذا) و کلماتی که دلالت بر سخن و سخن گفتن میکنند مشتق از ریشه «واج» یا اصل دیگری است که منطبق با «اوج» - aoj یا «واج» (۱) اوستائی است. این آزمایش را هوار برای طبقه بندی لهجه‌ها بکار برده است. و بدین وسیله تشخیص میدهد کدام «مادی» و کدام «پارسی» است (۲). طبق این فرضیه که از نیروی ابداع و ابتکار و درایت صاحب آن حکایت میکند هنوز در ایران چندین لهجه با لغت محلی وجود دارد که معرف زبان اوستاست. منجمله لهجه رباعیات باباطاهر (اوائل قرن یازدهم) و لهجه جاویدان کبیر (قرن پانزدهم) و لهجه‌هایی که بالفعل در قهرود و سیوند و میان زردشتیان یزد و کرمان متداول است. و نیز باید توجه داشت که در لهجه طالش بجای کلمه «من» چنانکه بر زین (۳) هم گفته است «از» میگویند و چنین بنظر میآید که این لفظ از کلمه ازم azem در اوستا (و کلمه ادم adam در فرس

(۱) یادداشت مترجم: بنظر آقای دکتر یارشاطر واج و اوج دو صورت

از یک ریشه‌اند.

(۲) یادداشت مترجم: ایشان مینویسند:

« اینگونه تقسیم بندی زبانهای ایرانی امروز متروک است. زبانهای ایرانی را عموماً شرقی و غربی تقسیم میکنند. زبانهای ایرانی شرقی از جمله شامل سغدی و ختنی و خوارزمی و استی (بضم اول و کسرتانی) و لهجه‌های پامیر است، و لهجه‌های غربی شامل فارسی و بهلوی و پارتی و فارسی هخامنشی و اوستائی و کردی ولری و بلوچی و لهجه‌های مرکزی و جنوبی ایران است. لهجه‌های غربی را نیز میتوان بدو دسته شمالی و جنوبی تقسیم نمود. در این تقسیم فرعی زبان اوستائی متعلق بدسته شمالی و فارسی باستان متعلق بدسته جنوبی خواهد بود. »

(۳) رجوع شود به کتاب برزین در تحقیقات مربوط به لهجه‌های فارسی چاپ

۱۸۵۳ میلادی صفحه ۳۱ ببیند: Berézine, Recherches sur les Dialectes Persans, Kazan, 1853, pp. 31 et seqq.

قدیم) مانده است^(۱). باید منتظر بود که در باره لهجه‌هایی که در نقاط مختلف ایران هنوز رائج است مطالعات کاملتر و جامعتری بشود تا این موضوع روشن‌تر گردد (با وجود اطلاعات و آفری که ژو کو فسکی^(۲) جمع آوری کرده و قسمتی از آنرا منتشر نموده است، هنوز این لهجه‌ها را بطور ناقص می‌شناسیم). اگر چه دارمستتر^(۳) در کتاب دیگر خود (موسوم به ترانه‌های مردم یسند افغانها، صفحه ۶۵-۶۲) سعی کرده است ثابت کند که زبان پشتویا پختوی^(۴) افغانستان خلف‌الصدق عمده و زنده‌ی زبان قدیم اوستایی است و این فرضیه با نظری که در کتاب مطالعات وی درباره‌ی ایران اظهار نموده است تعارض دارد، معذک حقیقه جمع بین دو نظر ممکن است؛ شاید زردشت که از قبیلۀ مادی یا مجوس (مگوش) است تعالیم خود را از اتروپاتن (آذربایجان) در منتهی‌الیه شمال غربی ایران به بلخ در اقصی نقطه شمال شرقی بسط داده و در آنجا به نخستین پیروزی شایان خود که ارشاد شاه و یشتاسب (گشتاسب) بود نائل گشته است؛ شاید لهجه‌های اتروپاتن و بلخ و در حقیقت لهجه‌های سراسر شمال ایران با هم خیلی شبیه بوده است و نیز ممکن است همان قسمی که دو هارله^(۵) اشاره میکنند در اوستا لهجه‌ای که مسمی به لهجه گانه‌است معرف لهجه بلخ و لهجه اوستایی معمولی و ندیداد لهجه اتروپاتن باشد. اینها البته صرف حدسیات است و احسن شقوق آنست که فقط میتوان گفت ظاهر

(۱) یادداشت مترجم: آقای دکتر یار شاطر مینویسند،

«در لهجه‌های پارتی، سندی، ختنی، یغنوبی نیز «من» از همین اصل است».

Zhukovski, Materialy dlia izuchenia Persidskikh (۲)

Nai-ehii, part, 1 (Dialects of Kashan; Vanishun, Qohrud, Keshic, and Zefre), St. Petersburg, 1888

Darmesteter, Chansons Populaires des Afghans. (۳)

De Harlez (۵) Pashtô, Pakhtô (۴)

فرضیه درست است .

اگر بخواهیم بالقطع والیقین از آئین مادیها سخن بگوئیم اشکال این کار از بحث زبان مادی کمتر نیست . با وجود کتیبه های متعدد^۱؛ مادیها^(۱) هنوز بطور حتم ثابت نشده است که جانشینان کیش ایرانیان آنها ، هخامنشیان ، پیرو زردشت بوده اند یا نه . در باستان ، باره شخصیت و تاریخ زندگانی و زادگاه زردشت آراء زردشت و عقائدی بی اندازه متفاوت اظهار گردیده است . پاره ای حتی از لحاظ تاریخ منکر وجود زردشت شده اند . برخی میگویند شخصیت وی بطور روشن و هویدا با شدت وحدت در گاتها ظاهر است و گاتها بعقیده این دسته اگر عین بیانات زردشت نباشد لااقل کلمات پیروان بلافصل اوست . بعض دیگر معتقدند تاریخ حیات وی مقارن دوره ودا^(۲) یعنی ۱۸۰۰ یا ۲۰۰۰ و حتی ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بوده است . کسانی هستند که میگویند هفت هزار سال پیش از مسیح زندگی میکرده است .

دیگران چنانکه دیدیم او را از بلخ در اقصی نقطه شمال شرقی ایران میدانند و حال آنکه عده ای بر آنند که از اتروپاتن در منتهی الیه شمال غربی برخاسته است . همین اختلاف در مورد اوستا کتاب مقدس پیروان زردشت نیز صادق است ؛ دارمستتر در ترجمه جدیدی که در مجلدات ۲۴-۲۱ سالنامه موزه گیمة^(۳) چاپ شده کوشش نموده است لااقل قسمتی از اوستا را از فراز عهد بسیار عتیق فرود آورد و حتی به ادوار ما بعد

(۱) یادداشت مترجم : بمقیده آفای دکتر یارشاطر «مادیها» باید حتماً پاریسها باشد . از مادیها هیچگونه گفته یا اثر مخطوط دیگری بدست نیامده است . منظور براون گویا اینست که حتی در مورد هخامنشیان نیز با وجود کتیبه های متعددشان درست دانسته نیست که آیا زردشتی بوده اند یا نه .

Veda (۲)

Darmsteter, Traduction Nouvelle, Annales du Musée (۳)

Guimet, vols. xxi-xxiv (Paris, 1892-3).

مسیح تنزل دهد. نه تنها عقاید در این مورد بسیار مختلف است، احساسات هم باوج خود رسیده است. هالوی^(۱) از دانشمندان بزرگ و از جهانگردان با شهامت است. ضمن مذاکره با نگارنده اظهار داشت که عرصه آرام علم در معرض تهاجم و تجاوز اغراض نژادی و نفرت ملی قرار گرفته است. ما نظر های دار مستتر را که تازه در کتاب وی انتشار یافته بود بحث می کردیم، و من اظهار تعجب می کردم از اینکه تاریخ اوستا در آنجا بسیار نزدیک معین شده است و استعمال نمودم آیا آن دانشمندان متعدد و عالیمقامی که باصراحه گفته اند اوستا از ایام بسیار قدیم است^(۲) دلیلی بر صحت قول خود نداشتند. هالوی چنین جواب داد: « دلایل کافی داشتند، لکن نفرت آنها از نژاد سامی و غرورشان به صلب آریائی و اشمئزاز و کراهت از اینکه برای یهودیان هیچگونه تقدّم و برتری نسبت به ملل آریائی قائل بشوند موجب شده است برای خاطر تجلیل زردشت موسی را تحقیر کنند و با یکدست اسفار خمسه تورات را بزیر آورند و با دست دیگر اوستا را برافرازند! » اگر این مسئله راست باشد حقیقه مایه تأسف است که احساسات ملعون یا منفور نژادی که سرچشمه اینهمه جنایات است به پایگاه رفیع دانش نیز سرایت نماید و ساحت علم که باید بکلی از شائبه شهوات منزّه باشد در معرض اینگونه احساسات واقع گردد.

ورود باین مباحث کار کسانی مانند نگارنده نیست که زندگانی خود را وقف بر ادبیات و افکار عصر اسلامی نموده اند، زیرا این میدان بقدر کافی پهناور و ناپیموده است و طبع افرادی را که بعد اعلی بلند همت

M. Halévy (۱)

(۲) یادداشت مترجم: در باب مذهب ایرانیان پیش از ظهور زرتشت و عوامل کیش زرتشتی میتوان بمقاله آقای دکتر یارشاطر « نکاتی درباره مذهب هندو ایرانی » در مجله نیما شماره بهمن ۱۳۳۰ رجوع نمود.

وجدی باشند قانع میسازد . مزیت اینکار این است که ما در اینجا روی مبنای محکم تاریخ ایستاده‌ایم و وقایعی را که از جهت زمان و مکان مورد فحوص و بحث قرار میدهیم نه آن اندازه محل اختلاف است که (با شک و تردید) بر فراز قرون مختلف و صحنه‌های مختلف از بلخ تا اترپاتن^(۱) در نوسان باشیم (و نتوانیم در یک نقطه ثابت بایستیم و تاریخ وقوع وقایع را همان نقطه بدانیم) . معذک کسانی که دامن همت بر کمر میزنند و با آنهمه شہامت در میدانهای خشک عہود بسیار عتیق رنج تحقیقات را بر خود هموار میسازند و با تحمل مشقات لایتناهی تاریخ را به نیروی تدبیر از بطون اساطیر بیرون می‌آورند و نظم و ترتیب را جایگزین هرج و مرج مینمایند شایسته همه گونه افتخارند !

درباره روز گاران بسیار کهن و وقایعی که از لحاظ حس کنجکاو ی بسیار جالب توجه است ولی از حدود بررسی ما خارج است راهنمای ما و مبنای عقاید مامطالعات همان محققین است . از میان هادیان و راهنمایان مزبور آنکه بیش از همه دارای عقل سلیم و تبخر است و عمق روش آلمان را تا حدی بایکی از مواهب الهی یعنی روشنی و وضوح بسیار دل‌انگیز فرانسویان در بحث شقوق و شعوب مختلف مسائل علمی در خود جمع نموده است ، پروفور جکسون ، استاد دانشگاه کلمبیا در نیویورک میباشد .^(۲)

جکسون دارای همان روح انصاف توأم با تصمیمی است که ما علی‌الرسم برای نبوغ انگلوسا کسن قائلیم . در یک سلسله مقالات شایان تحسینی که در مجلات امریکا^(۳) منتشر ساخته است ، پروفور جکسون

Atropatene (۱)

Professor A. V. William Jackson of Columbia (۲)
University, New York.

(۳) صورت مذاکرات و سخنرانیهای انجمن شرقی آمریکا و مجله *نه‌النه آمریکا* ،
Proceedings of the American Oriental Society, the American
Journal of Philology, etc.

اکثر مباحث مشکل فوق و بسیاری نکات دیگر را که مربوط بتاریخ و اصول عقائد کیش زردشت است پی در پی مورد مطالعه قرار داده و سرانجام همه را در کتابی خلاصه کرده است که بی اندازه فاضلانه و خواندنی است. نام آن کتاب «زردشت پیامبر ایران باستان» است و سال ۱۸۹۹ مسیحی در نیویورک بحلیه طبع آراسته شده است.

نتایج اساسی که جکسون از بحث خود گرفته است بشرح ذیل است:

۱ - زردشت شخصیتی است کاملاً تاریخی و عضو یکی

نتیجه مطالعات جکسون از طوائف ماد است که مغ یا مجوس نام دارد (۱).

۲ - زمان او تقریباً در اواسط قرن هفتم قبل از میلاد

یعنی در دوره فرمانروائی مادها و پیش از نهضت و کسب قدرت هخامنشیان است. وفاتش در حدود ۵۸۳ قبل از میلاد مسیح و سن او ۷۷ سال بوده است.

۳ - از اهل مغرب ایران (اتروپاتن (۲) یا ماد) است ولی نخستین

کامیابی نمایان وی در بلخ (۳) میباشد. در آنجا شاه ویشتاسپ (۴) (گشتاسپ) را به آئین خود درآورد.

۴ - گاتها (که قدیمترین قسمت اوستاست) جوهر مواعظ اولیه

او در بلخ است که از روی امانت و صداقت در آن کتاب انعکاس یافته است.

۵ - کیش زردشت از ایالت بلخ قدیم بسرعت سراسر ایران را

فراگرفت و در اواخر پادشاهی هخامنشیان در پارس (فارس) تسلط پیدا کرد. لکن مسلم نیست در چه تاریخ کیش زردشت باین قسمت از خاک

(۱) یادداشت مترجم: آقای دکتر یار شاطر مینویسند:

« این نظر امروز کمتر طرفدار دارد. ظاهرأ مغان که پیشوایان مذهبی مادها بوده اند بعداً بکیش زرتشتی گرویده اند و کتاب و نندیداد بیشتر مظهر آداب و مراسم ایشان است که بکیش زرتشتی سرایت کرده. »

(۲) Atropatene

(۳) یادداشت مترجم: در متن اصل کتاب کلمه Bactria ذکر شده که همان

ایالت بلخ قدیم است.

(۴) Vishtāspa

ایران آمده و مردم و فرمانروایان پارس در چه تاریخ متابعت نموده‌اند (۱). اگر چه این نظرها مورد تصدیق عموم نیست بعقیده نگارنده شواهدی که پروفوسور جکسون آورده است علی‌الخصوص روایات محلی که بلافاصله بعد از غلبه اسلام نقل شده است نظر او را تأیید میکند و این مدارک بیشتر مأخوذ از روایاتی است که زمان ساسانیان جاری و ساری بوده است .

میتوان گفت نویسندگان آن دوره را عادت بر این نبود که در بیان حقیقت بامساک قائل شوند؛ بنا بر این بعید بنظر میرسد که نویسندگان مزبور متفق‌الکلامه تاریخ پر نزدیکی برای زردشت تعیین کرده باشند . اما راجع باینکه اصل زردشت از ماد باشد گایگر (۲) کاملاً با دارمستر و جکسون هم عقیده است که اگر چه زبان او ستا بنظر او متعلق به شمال شرقی ایران (بلخ) است ، اصول عقائد را چنانکه کلیه روایات پارسی نشان میدهد آثرون‌ها (بفتح راء و واو) (۳) یا موبدان آتش پرست مادی آورده‌اند . آثرون‌ها را همه اینطور معرفی میکنند که مبلغین سیاری بوده‌اند در شمال شرق

اصابت رای جکسون

(۱) یادداشت مترجم : بعقیده آقای دکتر یارشاطر « درصحت بسیاری از این نظریات تردید فراوان است . برای اطلاع بر آخرین تحقیقات در باب زرتشت رجوع شود به Zoroaster تألیف W. B. Henning (لندن ۱۹۰۱) که مؤلف در آن عقاید هر تسفلد و نو برگرا نیز از نظر گذرانده است . تاریخی که امروز بیشتر برای ظهور زرتشت مورد قبول است همان تاریخ روایات زرتشتی یعنی حدود قرن ششم و هفتم قبل از میلاد است . هم چنین رجوع شود به Zoroastre تألیف J. Duchesn - Guillemin (پاریس ۱۹۴۸) که مذبذبترجه جدیدی از گناهست ، و چاپ دوم « گناهها » تألیف آقای یوردادود (تهران ۱۳۳۱) .

(۲) Geiger (۳) áthrvan

یادداشت مترجم : آقای یوردادود لفظ اثروان را آذربان معنی کرده‌اند (فرهنگ لغات اوستا جلد دوم یشتها ، کتاب ادبیات مزدیسنا) و نیز رجوع شود به تحقیق آقای دکتر محمد معین درباره لفظ آدروان (کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی ، ۱۳۲۶ ، صفحه ۲۹) .

و خانه آنها درری و ماد بوده است . ضمناً دارمستتر (۱) يك مطلب جانب توجهی را تذکر میدهد و آن راجع به کلمه مغو (۲) (بضم میم) میباشد (که ماده اشتقاق کلمه مغان یا مجوس است) . میگوید این کلمه فقط در يك عبارت اوستا دیده میشود (یسنا ۴۴ ، قطعه ۲۵) و آن لفظ مرکب مغوتبیش (۳) است بمعنی مغ آزار : « آنکه از

مغان متنفر باشد یا مغان را بیازارد » ؛ زیرا نفرت و حسد پارسها نسبت بآنها از آن جهت بود که مغان از نژاد ماد بودند نه از جهت اینکه آثرونها

آئین زردشتی را ترویج میکردند . بعد از مادها پارسها قدرت یافتند و در اوائل عهد هخامنشیان مادها گاهگاه بوسیله شورش سیادت پارسها را تهدید مینمودند . نمونه بارز طغیان مادها گئومات (۴) مغ (مگوش) (۵) است که خود را بدروغ بردیا (۶) (اسمردیس) (۷) پسر کوروش معرفی نمود و داریوش او را بقتل رساند و خود داریوش شرح این واقعه را بدین طریق در کتیبه بهستون (بیستون) داده است :

« پس از آن مردی ، مغی ، گئومات نام از پی سی ی او آورده (۸) برخاست ، کوهی است بنام ارکادرس (۹) از آنجا در ماه ویخن (۱۰) در روز چهاردهم قیام کرد ، مردم را

اسمردیس
دروغی

(۱) ترجمه اوستا (جلد اول صفحات ۵۱ و ۵۲) که جزء کتب مقدس شرق دراکسفورد بتاريخ ۱۸۸۰ مسیحی منتشر شده است ،

Translation of the Avesta in the Sacred Books of the East, (Oxford, 1880).

Môghutbîsh (۳) Môghu (۲)

یادداشت مترجم : مغوتبیش = مغ آزار (فرهنگ اوستا - یسنا - جلد

اول ، تألیف آقای پورداد - صفحه ۲۵۲) .

Smerdis (۷) Bardiya (۶) Maghush (۵) Gaumâta (۴)

Viakhna (۱۰) Arkadris (۹) Pisiyâuvâdâ (۸)

فریب داد که من بردیا پسر کورش برادر کمبوجیه (۱) هشتم . پس از آن تمام مردم بر کمبوجیه شوریدند و پارس و ماد و نیز سایر ایالات بطرف او رفتند . او تخت را تصرف کرد و در ماه گرم‌ید (۲) (بفتح میم و پ و دال) روز نهم بود که او تخت را تصرف کرد . پس از آن کمبوجیه مرد ، بدست خود کشته شد .

« داریوش شاه میگوید : این اریکه سلطنت که گئوماتای
نقل از کتیبه
داریوش
مغ از کمبوجیه گرفت از زمان قدیم در خانواده ما بود .
گئوماتای مغ پارس و ماد و ایالات دیگر را از کمبوجیه
گرفت و به خود اختصاص داد و شاه شد . »

« داریوش شاه میگوید : کسی از پارس و ماد یا از خانواده ما پیدا نشد که او رنک سلطنت را از این گئوماتای مغ بازستاند . مردم از او میترسیدند زیرا بسیاری از مردمی که وی را بیشتر میشناختند بکشت (۳) از آن جهت میکشت که مبادا ویرا بشناسند و بدانند که بردیا پسر کورش نیست . هیچکس جرأت نمیکرد چیزی درباره گئوماتای مغ بگوید تا اینکه من آمدم . از اهورمزدا یاری طلبیدم . اهورمزدا یاری کرد . در ماه باگیادیش (باغ یادیس) روز دهم من با چند تن دیگر این گئوماتای مغ را با کسانی که سر دسته همراهان او بودند کشتم .

« در ماد قلعه ایست موسوم به سی کت هئواتیش (۴) در بخش نسای (بفتح یاء) (۵) آنجا من او را کشتم : پادشاهی از او باز ستادم ؛ بفضل اهورمزدا شاه شدم . اهورمزدا شاهی را بمن عطا کرد .

Garnapada (۲) Cambyses (Kambujiya) (۱)

(۳) یادداشت مترجم : آقای دکتر یار شاطر کتیبه را چنین ترجمه

کرده اند :

« ... مردم از او سخت میترسیدند [چه گمان میکردند] او بسیاری از

مردمی را که قبلاً بردیا را شناخته بودند خواهد کشت ... »

Niçāya (۵) Çikathauvatish (۴)

« داریوش شاه میگوید : سلطنتی را که ازدودمان ما بیرون رفته بود بار دیگر برقرار کردم : آنرا بجائی که پیش از این بود باز نهادم و مانند سابق درست کردم : معابدی را که گئوماتای مغ سرنگون کرده بود برای مردم مرمت کردم ؛ (۱) بازار وحشم و مساکن را که گئوماتای مغ از طوائف گرفته بود بآنها پس دادم . مردم پارس و ماد و سایر ایالات را در جاهای سابق خویش مستقر ساختم . بدین نهج آنچه را که انتزاع شده بود باحوال پیش برگرداندم : بفضل اهورمزدا اینکارها را کرده ام ، رنج بردم تا طائفه خود را بمقامی که پیش داشت رساندم . [پس بفضل اهورمزدا من طائفه خود را بدان مقامی نهادم که قبل از اینکه گئوماتای مغ آنرا بخورد دارا بود (۲) .]

« داریوش شاه میگوید : این است آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم . »

از میان نه پادشاه باغی که داریوش در نوزده جنگ شکست داد و اسیر کرد گئوماتای مغ که « باعث شورش پارس گردید » نخستین کسی بود که از مادیها مغلوب وی گردید ولی آخرین کسی نبود . فراورتیش (فرا اورتس (۳)) که « باعث شورش ماد شد » در ری باسارت دستگیر گردید و پس از آنکه ویرا ناقص کردند سرانجام در همدان (اکباتانه یا پایتخت قدیم ماد) مصلوب شد . فراورتیش مدعی بود که از نژاد

(۱) یادداشت مترجم : بنظر آقای د کتر باز شاطر ترجمه درست متن کتیبه

چنین است ،

« مزارع و گلهها و اثاث البیت و مساکن را که گئوماتای مغ . . . »

(۲) یادداشت مترجم : بنظر ایشان متن کتیبه چنین است ،

« پس من کوشیدم تا بفضل اهورمزدا گوماتای مغ خاندان شاهی ما را از میان بر ندارد »
(جمله ای که در متن ذکر شده با اصل کتیبه منطبق نیست) .

(۳) فرور تیش را یونانیان فرا اورتس Phraortes میگویند .

هووخ شتر (کیا گزارس^(۱)) سومین پادشاه ماد بقول هرودوت) میباشد و همچنین چتر تخمه^(۲) در سگریه^(۳) سرکشی کرد و در اربیل (اربر) مصلوب گردید.

راست است سرداران و سربازان مادی با وفاداری برای داریوش جنگیدند، معذک همان خصومت و عنادی که بین اسکانلندی‌ها و انگلیسی‌ها

در زمان ادواردها^(۴) وجود داشت، در

این هنگام میان مادیها و پارسیها نیز حتماً

وجود داشته است. با اینکه مادیها و پارسیها

از حیث نژاد و زبان و شاید مذهب تقریباً

یکی بودند حقد و حسدی که بین آنها در

**مادیهای دیگری که
مدعی تخت و تاج شدند
و داریوش آنها را قلع
و قمع ساخت**

این هنگام دیده میشد یکی از عوامل نیرومند تاریخ بشمار میرود و

چنانکه دارمستتر میگوید موبد ماد گرچه بسبب سمت موبدی مورد

احترام بود و از او میترسیدند و وجود او را برای تشریفات مذهبی ضروری

میدانستند، با این وصف پارسیان جنوب از او متنفر بودند و ویرا

دشمن داشتند.

هدف این کتاب تحقیق در پیشرفتهائی است که بعد از اسلام در

ادبیات و افکار ایرانیان حاصل شده است و بعبارت دیگر ضمن بررسی

تاریخ ادبی هزارساله اخیر توجه ما به عهد قدیم تا آن حد است که برای

درک این موضوع ضرورت داشته باشد. بنابراین اگر بخواهیم با تفصیل

بیشتری از روزگاران کهن که در اینجا سخنی از آن میان آمده شرح

و بسط دهیم خارج از بحث ما خواهد بود. در این فصل به آغاز قدرت

مادیها (که تقریباً ۷۰۰ سال پیش از میلاد است) برگشته ایم. در همین

نقطه است که میتوان گفت دوره تاریخی شروع میشود، لکن از روزنه

Chitratakhma (۲) Huvakhshatara (Cyaxeres) (۱)

Edwards (۳) Sagartia (۴)

عهد بسیار قدیم و روشنائی ضعیفی که در تاریکی آن
ادوار ماقبل
 ایام دیده میشود ادوار بیشتری را هم ممکن است
ماد و تاریخ
 تشخیص داد و اینکار را اشپگل (۱) در کتاب اعلاى
نژاد ایران

خود که در سه جلد در لاینزیگک تاریخ ۷۸ - ۱۸۷۱
 بطبع رسانده است انجام داده است. اگر این موضوع متنازع فیہ را کنار
 بگذاریم که اصل نژاد آریائی از يك مرکز مشتركی به رسو پراکنده
 گشت لااقل تا حدی محقق بنظر میرسد که هندوها و ایرانیها از يك نژاد
 مشترك هندوایرانی برخاسته وزمانی درحوالی پنجاب متحد بوده اند (۲).
 فرضیه زیبائی که مکس مولر (۳) با آن استادی و براءت در باره علل
 این اشتقاق ذکر نموده است تصور میکنم بطور کلی متروک است ولى
 بعدی جذاب میباشد که دریغ است از آن بگذریم (۴).

بطور خلاصه محور این فرضیه روی پاره ای اصطلاحات دینی قرار
 گرفته است که در وید یا ودای (۵) هندوها و اوستای زردشتیان دیده
 میشود و ماده اشتقاق این اصطلاحات واحدولى مفاهیم
فرضیه
مکس مولر
 آن بکلی متضاد است. در سانسکریت لفظ دوا (۶)
 (بکسر دال) بمعنای « روشن » آمده است و خدای

(۱) Spiegel, Erânische Alterthumskunde, 3 vols, (1) Leipzig, 1871-78.

(۲) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند: « این نظر که بموجب آن ایرانیان نخست با هندیان بینجانب رفته سپس بایران آمده اند امروز طرفدار چندانی ندارد. جدائی اقوام هند و ایرانی باید قبل از وصول به پنجاب عملی شده باشد. »

(۳) Max Muller's Selected Essays, (London, 1881), (۳) vol. ii, pp. 132 - 134.

(۴) آقای تقی زاده مینویسند: « تمام این عقاید و فرضیه ها که در باب منشأ اوستا و زرتشت و غیره نوشته اند امروز منسوخ یا ضعیف شده است. »

(۵) Deva (۶) Veda (۵)

هندو را دوامینامند که مراد انواراست . از طرف دیگر در اوستادثوا(۱) (که در فارسی جدید دیو شده) نام شیاطین است(۲) و یک فرد زردشتی با رعایت رسوم مذهبی هنگام عبادت با خشوع و وقار با پروردگار خود چنین راز و نیاز میکند : « من دیگر دیوها را نمی پرستم » زردشتی دیو را که همان دوا یا خدایان هندو است طرد میکند و پرستنده اهورمزدا میشود . یکی از قواعد علم الاصوات آنست که حرف ه فارسی با حرف سین در سانسکریت تطبیق میکند (مثلاً هند همان سند است و سند آنقسمت از هند را گویند که بیش از سایر قسمتها نزد ایرانیان معروف است) ؛ بناء علیهذا اهورای اوستا همان اسورای سانسکریت است که بمعنای روح پلید یا ابلیس آمده است . ازین دو کلمه کوچک که ذکر آن گذشت مکس مولر زردشت پیامبر و مصلح را بوجهی کاملاً قانع کننده وسحر انگیز تصویر میکند که از میان جماعت متحد هند و ایرانی برخاسته و بر شرک مشرکین طبیعت پرست میتازد و نسبت به سیر نزولی افکار زبان به تعرض میگشاید زیرا گذشتگان اندیشه‌های پاکتر داشتند که رفته رفته رو به تدنی و انحطاط رفت و عقاید طبیعیون جایگیر آن شد ، و برای اینکه ناخشنودی خود را بالسان مؤکدی بیان کند و دستگاه آنها را واژگون سازد خدایانشان را دیو میخواند و سرانجام با عده‌ای از پیروان با ایمان خود هجرت اختیار میکند و پرستندگان سرسخت دیوان را بحال خود میگذارد و در سرزمین غرب که امروزه ایران نامیده میشود متوطن میگردد . باید گفت مبنای این نظر بیشتر فرضیه‌ایست که باعتبار نخستین فرگرد و ندید ادمدهای میدیدی علی‌الخصوص در آلمان نافذ بوده است و اصل زردشت را بلخ دانسته‌اند .

daēva (۱)

(۲) یادداشت مترجم : درباره دثوا و اسورا و رابطه میان خدایان هندی

و ایرانی میتوان بمقاله « ایندرا » در مجله نیما (آذر ۱۳۳۰) رجوع نمود .

در بارهٔ تألیف اوستا در جای دیگر سخن خواهیم گفت. فعلاً همینقدر کافی است بگوئیم که وندیداد آنقسمت از اوستا را گویند که حاوی احکام مذهبی و اساطیرالاولین است و در حقیقت نسبت وندیداد به اوستا همان نسبت اسفار خسه به تورات است. وندیداد مشتمل بر بیست و دو فرگرد یا فصل است.

فرگرد اول دربارهٔ آفرینش اهورامزدا و انرمنیو (انگرمینیو) (۱) روح پلید (اهریمن) است و اراضی شانزده گانهٔ ذیل را که اهورامزدا آفریده است می‌شمارد: ۱- ایران وئجو (ایران و بیج) (۲) نزدیک رودخانهٔ نیک دائی تی (۳) (یک ناحیهٔ افسانه‌ایست که در زمان ساسانیان با ناحیهٔ رود ارس در آذربایجان تطبیق شده است)؛ ۲- سغدا (سغدیانان، سغد) (۴) (بضم سین)؛ ۳- مورو (مرگیانا، مرو) (۵)؛ ۴- باخدی (با کتربا که همان ایالت بلخ قدیم است) (۶)؛ ۵- نسای (۷) (بفتح یاء) (پایتخت پارت، نسای جدید در خراسان که دو روز راه است از سرخس و پنج روز از مرو)؛ ۶- هر ویو (۸) (هرات)؛ ۷- وائکرتا (۹) (در تفسیر پهلوی همان کابل است)؛ ۸- اوروا (۱۰) (همان طوس است)؛ ۹- و هر کانه (۱۱) (هیرکانیه، گرگان جدید یا خر جان)؛ ۱۰- هره وایتی (۱۲) اراختس (۱۳) و ۱۱- هائتومنت (۱۴) این دو مکان در ناحیهٔ رود هیرمند واقع است؛ ۱۲- رغ (بفتح راء و غین) (۱۵)، ری یا بگفتهٔ یونانیان رگائی نزدیک تهران پایتخت جدید ایران است؛ ۱۳- چخر (۱۶) (شرغ یا جرج بگفتهٔ ابن خردادبه (۱۷) در چهار فرسخی بخارا)؛

Dāitya (۳) Airyana Vaējō (۲) anra mainyu (۱)

Margiana, Mōru (۵) Sughda, Sogdiana, Sughd (۴)

Vaēkereta (۹) Harōyu (۸) Nisāya (۷) Bākhdi (۶)

Vehrkāna (Hyrcania) (۱۱) Urva (۱۰)

Arakhtos (۱۳) Harahwaiti (۱۲)

Chakhra (۱۶) Ragha (۱۵) Haētument (۱۴)

(۱۷) چاپ دوخوبه صفحات ۲۵ و ۲۰۳

۱۴ - ورنه یا ورنای چهار گوش (۱) (؟ در ناحیه البرز) ؛ ۱۵ - هپتا هندو (۲) باهفت رودخانه (پنجاب) ، ۱۶ - اراضی نزدیک سیلهای رنھا (۳) « در آنجا مردم بدون سر (یعنی بی فرمانروا) زندگانی میکنند . »

گایگر و بعضی دانشمندان دیگر تصور میکنند که این فهرست همان خط سیری است که مهاجرین ایرانی پس از شکاف خوردن وانقسام و انشعاب جامعه اصلی هندو ایران در ناحیه پامیر و ورود بایران اختیار کرده اند . نخستین سیل مهاجرین از پامیر بیشتر بسمت غرب تا حدود سفد و مرو و بلخ و نسا و هرات سر ازیب شد . سیل دیگری بسوی جنوب و جنوب غربی بطرف پنجاب و کابل و نواحی رود هیرمند روانه گشت . بعضی افراد حادثه جو مهاجرت خود را بسمت غرب تا کرگان و ری ادامه دادند ولی اینکه بکدام شهر زودتر و بکدام دیرتر وارد شدند و روی ترتیبی که در اینجا ذکر شد زیاد بشود تکیه کرد محل تردید و تأمل است و بهر صورت ترتیب مذکور (ولو کلیه نقاطی را که از حیث تطبیق مشکوک است حذف کنیم) بدلائل جغرافیائی تقریباً غیر قابل دفاع است . لا اقل امکان این امر قابل تصور است که این پیشروها معرفت فیروزیهای آئین زردشتی است نه ملت ایران و این فرضیه در صورتی قوت بیشتری میگیرد که می توانستیم با اطمینان بیشتری احراز کنیم

(۱) Varena (۲) Hapta - Ranha (۳)

یادداشت هفتم : در جلد اول بسنا جزئی از نامه مینوی اوستا تفسیر و تألیف آقای یوردادوف صفحه ۶۷ رنگها (سیر دریا = سیحون ۴) ضبط شده است . آقای دکتر محمد مین در کتاب مزد بسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی چاپ دانشگاه تهران ، ۱۳۲۶ در یاورقی صفحه ۱۲۰ رنگه ضبط کرده اند بدین شرح : « و نیز نام دیگری در اوستا آمده و آن رنگه Rangha میباشد که در تفسیر بهلوی آنرا نینوا دانسته اند ولی طبق تحقیقات دانشمندان رنگه نام رود داستانی است که در بهلوی اردنک یا وه رود خوانده شده و با رود جیحون تطبیق گردیده . در خصوص بابل و نینوا و رنگه رجوع کنید به اوستا یشت ۵ (آبان یشت) بند ۲۹ - یشت ۱۰ (مهر یشت) بند ۱۰۴ . »

که ایران ویج (۱) همان اتروپاتن (۲) (آذربایجان) است. در آن صورت فرضیه‌ای که باقرب احتمال صحیح میدانستیم تا حدی بطور وضوح تأیید میشد: و آن فرضیه چنین بود که مذهبی در اقصی نقطه شمال غربی ایران سرچشمه گرفت ولی در اقصی نقطه شمال شرقی به نخستین پیروزی خود نائل گشت. اگر دلیلی لازم شود برای اینکه بگوئیم انبیاء و رسول در موطن اصلی خود اکثر اوقات فاقد عزت و احترامند تاریخ اسلام دایل ماست و بخوبی ممکن است گفته شود بلخ برای کیش زردشتی بمنزله مدینه برای شریعت اسلام بوده است.

بعد از عصر هند و ایران و عصر بدوی ایران کهن اشیگل (۳) با دقت و درایت فراوان از دوره دیگری بحث میکند که بنظر وی هزار سال قبل از میلاد مسیح آغاز میشود و آن دوره

**دوره نفوذ
آشوریان**

نفوذ آشوریان است. این نفوذ در حجارها و کتیبه‌های هخامنشی بطور برجسته در برابر دیدگان همه نمایان

است و همانقسمی که اشیگل نشان داده است در بسیاری از اساطیر و افسانه‌ها و اصول عقائد که انعکاسی از اخبار و منقولات سامی و غیر آریائی است این نفوذ محسوس است. یکی از عجائب این است که در تمام ادوار تاریخ نفوذ سامی در ایران باین پایه زیاد بوده است؛ عرب در اواخر عهد ساسانی و در عصر اسلامی، و آرامیها در اوائل ساسانیان و در اواخر پارتها، و آشوریان در اعصار قدیمتر نفوذ داشته‌اند و در واقع این مسئله از حقایقی است که هر اندازه درباره آن ایستادگی و پافشاری شود زیاد نیست، زیرا مطالعات مربوط به زبان فارسی از لحاظ زبان شناسی بطور مطلق بیش از هر چیز دیگر لطمه دیده است. از نظر فقه‌اللمغه بطور مطلق، صرف قرابت ریشه زبان و نژاد بی نهایت مهمتر و معنی‌دارتر از

Atropatene (۲) Airyana - Vaêjo (۱)

Erânische Alterthumskunde, vol. i, pp. 446-485, (۳)

“Beginn der Erânischen Selbständigkeit. Die Altesten Berührungen mit den Semiten.”

تأثیرات تماس ادبی و مذهبی است، و حال آنکه نفوذ دینی و ادبی بمراتب عمیقتر و قویتر است. زبان یونانی را در انگلستان خیلی بیش از عبری تحصیل میکنند و حال آنکه برای فهم غرض اصلی و روش سالکین مسالک اصلاح طلب آئین عیسوی در انگلستان و اسکاتلند^(۱) قطع نظر از اشعار میلتنون^(۲)، دانستن کتاب مقدس لااقل همان اندازه لازم است که آشنائی به علوم و فنون عالیة لاتین و یونانی ضروری است. در ایران که نفوذ سامی از لحاظ ادبی و مذهبی نوعاً خیلی زیاد بوده است این معنی در درجه اعلیٰ صادق است. اگر ضمن تهیه و سائل مطالعات خود درباره سبر عقائد و افکار در ایران و ادبیات فارسی مخیر بودم بین زبانهای سامی و آریائی بیکى از این دو رشته احاطه کامل پیدا کنم، فقط از همین لحاظی که گفته شد بی درنگ اولی را برمیکزیدم. برای مطالعه پهلوی بالضروره باید زبانهای آرامی را خوب دانست و بدون آشنائی وسیع بکتابهای عربی غیر ممکن است بتوان در باب ادبیات و عقائد و افکار ایران بعد از اسلام تحقیقاتی که مثمر ثمر باشد بعمل آورد، و حال آنکه فائده دانستن زبان سانسکریت برای هر يك از دو رشته مذکور تقریباً خیلی کم است و حتی برای تفسیر اوستا نیز استفاده از سانسکریت باید تا حدی با قید احتیاط تلقی شود و به سنت و روایات پهلوی باید توجه لازم داشت.

در پایان این فصل که صورت مقدمه دارد بهتر است ادوار مختلف تاریخ ایران را که مورد بحث قرار داده ایم خلاصه کنیم:

خلاصه مطالب:

۱ - دوره هند و ایران.

۲ - دوره ایران کهن.

۳ - دوره نفوذ آشوریان (هزار سال قبل از میلاد مسیح^(۳)).

(۱) Milton (۲) English Puritans, Scottish Covenanters

(۳) یا حتی بیشتر از آن - رجوع شود بصفحه ۳۲ همین فصل.

- ۴ - دوره مادی (۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) .
- ۵ - دوره پارسی باستان (هخامنشی) (۵۵۰ سال قبل از مسیح) .
- ۶ - دوره فترت : از حمله اسکندر تا اعاده عظمت ایران بدست ساسانیان (۳۳۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ بعد از میلاد) .
- ۷ - دوره ساسانی (۲۲۶ بعد از میلاد تا ۶۵۲) .
- ۸ - دوره اسلامی از سقوط سلسله ساسانیان تا امروز .
- توجه ما بیشتر به دوره آخر است و خواهیم دید که این دوره چندین تقسیمات مهم فرعی دارد . پیش از آنکه وارد مطلب شویم کمی بیشتر باید در خصوص ادبیات قدیم فارسی و چگونگی کشف آن و مسائل گوناگون دیگر مربوط بآن گفتگو کنیم و فصل بعد در همین مباحث خواهد بود .



فصل دوم

کشف و ترجمه کتیبه ها و اسناد ایران باستان با سائر مطالب مربوط به زبانشناسی

زبان جدید ایران ، یعنی ایران بعد از اسلام ، مدتها پیش از آنکه برای حل معمای سه زبان قدیم ایران جداً کوششی بشود ، طبعاً و بدلائل عملی مورد علاقه و مطالعه اروپا بوده است . در این فصل بطور خلاصه درباره کشف و قرائت سه زبان مزبور **مجموعی از پیشرفت مطالعات شرقی در اروپا** یعنی پارسی باستان که زبان سنگ نبشته های هخامنشی است ، و زبان اوستا ، و پهلوی که زبان کتیبه های ساسانی است بحث خواهد شد . همچنین (باید بدانیم که در اروپا مطالعه زبان عربی بر فارسی مقدم بوده است ؛ عربی وسیله انتقال فلسفه یونان علی الخصوص فلسفه ارسطو بود و این فلسفه نخستین بار بواسطه زبان عربی در اروپای غربی بطور واضح و روشن معرفی گردید . بنابراین عربی بمراتب بیشتر از فارسی جدید توجه و علاقه علما را جلب میکرد . نخستین کسانی که عربی را بزبانهای اروپائی ترجمه کردند یهودیان و مغربیان بودند که به آئین مسیح^(۱) گرویدند و ترجمه های آنها تقریباً

(۱) مقدار زیادی اطلاعات جالب توجه راجع به متقدمین ازمستشرقین در این

نشریه مندرج است : *Gallia Orientalis of Paul Colomès (Opera, Hamburg, 1709, pp. 1-272).*

و همچنین در شرح تاریخی ممتازی که گوستاو دوگا *Gustav Dugat* بعنوان مقدمه بر تاریخ سودمندی درباره مستشرقین اروپا در قرن دوازدهم تا چهاردهم چاپ پاریس ۱۸۶۸ میلادی ، نوشته است :

Histoire des Orientalistes de l'Europe du xii au xix siècle (Paris, 1868) . نگارنده در این قسمت بسیار مرهون ومدیون او میباشد . و نیز رجوع شود به تحقیقات انتقادی زوردرن درباره زمان و مآخذ (بقیه یادرفی در صفحه ۶۳)

در اوائل قرن دوازدهم میلادی تهیه شد . طولی نکشید که بعد از آنها مترجینی از اهل اروپا از قبیل ژرار (۱) از ایالت کرمونا (۲) (در ایتالیا) (متولد ۱۱۱۴ میلادی) اینکار را دنبال کردند و البرتوس مگنوس (۳) (متولد ۱۱۹۳ میلادی)

قرن
دوازدهم
مسیحی

که ملبس به لباس عربی بود تعالیم ارسطو را از روی آثار فارابی و ابن سینا و غزالی تشریح و تفسیر مینمود ؛ مایکل اسکات (۴) که ظاهراً زبان عربی را بسال ۱۲۱۷ میلادی در تولدو (۵) آموخته بود یکی دیگر از آنهاست . راجریکن (۶) و ریموندل (۷) (قرن سیزدهم)

اهمیت تحصیل السنه شرقی را برای مطالعات فلسفی و علمی تذکر دادند . در سال ۱۳۱۲ - ۱۳۱۱ میلادی پاپ کلیمنت (۸) پنجم فرمان داد که باید کرسیهای استادی

قرن
سیزدهم
مسیحی

السنه عبری و کلدانی و عربی در رم و پاریس و بولونیا (۹) و اکسفورد و سالامانکا (۱۰) تأسیس شود و تدریس این السنه بزودی (۱۳۲۵ میلادی)

از طرف کلیسا تحت نظارت شدید قرار گرفت مبادا

مذهب ارتودوکس که یکی از فرق مسیحیت است در

مخاطره افتد . قرار شد در هر يك از این پنج شهر که

کرسی نشین علم بود دو استاد از طرف دولت یا کلیسا

حقوق بگیرند و از کتابهای عمدهای که بزبانهای مزبور نوشته شده است

قرن
چهاردهم
مسیحی

بقیه یاورقی از صفحه ۶۲

ترجمه‌های لاتینی ارسطو و تفاسیر یونانی یا عربی که مورد استفاده علماء اسکولاستیک (فلسفه و الهیات در قرون وسطی) واقع شده است ؛

M. Jourdain, Recherches critiques sur l'âge et l'origine des traductions latines d'Aristote et sur les commentaires grecs ou arabes employés par les docteurs scolastiques.

Albertus Magnus (۳) Cremona (۲) Gerard (۱)

Roger Bacon (۶) Toledo (۵) Michael Scot (۴)

Pope Clement V (۸) Raymond Lull (۷)

Salamanca (۱۰) Bologna (۹)

ترجمه‌های صحیحی بزبان لاتین آماده سازند و شاگردان خود را طوری تربیت کنند که بتوانند بمنظور تبلیغات مذهبی بخوبی ترجمه‌ها را بیان نمایند .

لکن ظاهر آ این پیشنهاد های قابل تمجید زیاد در وهله نخست پیشرفت نکرد و تا سال ۱۵۳۰ میلادی که کلژ دو فرانس (۱) از طرف فرانسیس پنجم تأسیس شد کار مهمی در حقیقت در راه پیشرفت تحصیل زبان عربی صورت نگرفت و در سال ۱۲۷۴ میلادی ارمگان (۲) از دانشگاه من پلیه (۳) قسمتهائی از آثار ابن سینا و ابن رشد را به زبان لاتین ترجمه کرده بود .

قرن
شانزدهم
مسیحی

اما بعقیده دوگال (۴) نخستین شرق شناس فرانسوی را میتوان کیوم پستل (۵) دانست که از دانشمندان بزرگ و جهانگرد بوده است . و علی الظاهر نخستین کسی است که باعث شده است حروف عربی برای مطبوعه تهیه شود . در سال ۱۵۸۷ میلادی هانری سوم يك کرسی عربی در کلژ دو فرانس تأسیس نمود و چند سال بعد سواری دو برو (۶) که میگویند دارای ذوقی لطیف در ادبیات شرق بود و بعداً حروف بسیار ممتاز مطبوعه را

Armegand (۲) Collège de France (۱)

(۳) نخستین شرح احوالی که در Montpellier Gallia Orientalis

داده شده است همین است . مؤلف میگوید : (ترجمه از لاتین) « از میان اهالی کل نخستین کسی که زبانهای شرقی را از سال ۱۲۰۰ باینطرف مورد مطالعه قرار داده است و من میشناسم Armegandus of Belasius میباشد که دکتر دو طب بوده است و در زمان سلطنت فیلیپ پسر لودویگ موسوم به مقدس زندگی میکرده است » .

یادداشت مترجم : در ایام رومیها خاک امروز فرانسه و قسمت علیای ایتالیا

را بزبان فرانسه کل و بانگلیسی گال و به لاتین گالیا مینامیدند .

Quillaume Postel (۵) M. Dugat (۴)

Savary de Brèves (۶)

که در شرق حاکمی شده بود بیاریس آورد ، سفارت کبرای فرانسه در قسطنطنیه منصوب شد . پس از مرگ وی این حروف (عربی و سریانی و فارسی و ارمنی و حبشی) با نسخه های خطی و عربی و ترکی و فارسی و سریانی او از طرف لوئی سیزدهم (با کمک مالی روحانیون) خریداری شد و به مالکیت چاپخانه سلطنتی درآمد .

مطالعات شرق شناسی در اروپا از قرن هفدهم پیشرفت کامل حاصل

کرد و از آن تاریخ به بعد این رشته همواره رو به توسعه و ترقی بوده است . در همین قرن از طرف سر تامس ادمز (۱) و اسقف **قرن هفدهم**

اعظم لاد (۲) دو کرسی عربی یکی در کمبریج (در ۱۶۳۲ میلادی) و دیگری در اکسفورد (بتاریخ ۱۶۳۶ میلادی) به ترتیب ایجاد گردید . کرسی اکسفورد به دانشمند نامدار پاکاک (۳) و کرسی کمبریج به ابراهام وهیلاک (۴) که از حیث شهرت و مقام علمی با او برابر بود واگذار گردید . وهیلاک در عین تدریس عربی و انگلوسا کسن ریاست کتابخانه دانشگاه را نیز برعهده داشت . در میان شاگردان او دانشمند معروف تامس هاید (۵) بود که بعداً باستادی السنه عبری و عربی در اکسفورد رسید . کتابی که تامس هاید در موضوع تاریخ آئین

تامس هاید ایرانیان باستان و پارتها و مادها نوشته و بتاریخ ۱۷۰۰ میلادی کمی بیشتر از یکسال پیش از درگذشت (۶) وی چاپ شده است

Sir Thomas Adams (۱)

وفات او بسال ۱۵۸۱ میلادی در سن ۹۵ یا ۹۶ سالگی بوده است .

رجوع شود به ، Gallia Orientalis, pp. 59-66

Archbishop laud (۲)

Thomas Hyde (۵) Abraham Wheelock (۴) Pococke (۳)

۶ - در ۱۸۲۲ فوریه ۱۷۰۲ میلادی پس از استعفای از ریاست کتابخانه بودلین

Bodleian وفات یافت و تاریخ استعفای او آوریل ۱۷۰۱ بوده است . در اینجا

به چاپ دوم کتاب وی که در سال ۱۷۶۰ میلادی منتشر گردیده رجوع شده است ،

Veterum Persarum Religionis Historia

نشان میدهد که در پایان قرن هفدهم مقام علم در این موضوع به پایه رفیعی رسیده بود. و در حقیقت تا انتشار کتاب خاطرات آنکتیل دوپرون (۱) (۱۷۷۱ - ۱۷۶۳ مسیحی) که از لحاظ اهمیت در حکم مبدأ یکی از ادوار تاریخ محسوب میشود و ما بزودی در باب آن سخن خواهیم گفت کتاب نامس هاید (۲) معرف و مشخص سطح بلند و جایگاه شامخ این علم در آن تاریخ بوده است.

بنابر این اگر مختصری درباره نظر نامس هاید بیان شود شاید برای شروع این تحقیق بی‌مناسبت نباشد زیرا جدیدت و پشت کار و فضل و معرفت و زبان‌دانی وی توأم با نهیلاتی که بسبب داشتن ریاست کتابخانه بودلین (۳) برای او فراهم بود موجب شد تا آنجا که با وسائل و اطلاعات موجوده آنزمان مقدور بود کتابی جامع و کامل در موضوع آئین ایران باستان بپردازد. هاید نه تنها از آثار اسلاف خود استفاده نمود بلکه از مقداری کتب خطی نیز توشه گرفت.

منظور از آثار پیشینیان این گونه کتب و رسالات است: کتاب بازنابیی دو بریسون در خصوص امپراطوری ایرانیان در سه جلد (چاپ پاریس ۱۶۰۶ میلادی) (۴) که مبنای آن کلاً اظهارات مصنفین یونانی ولاتینی است کتاب هنری لرد درباره کیش پارسیان (۱۶۳۰) (۵)؛ کتاب

Bodleian (۳) Thomas Hyde (۲) Anquetil du Perron (۱)
Barnaby de Brisson, De Regio Persarum Principatu (۴)
Lybri Tres (Paris, 1606).

Henry Lord, s Religion of the Parsees. (۵)

رساله (که شامل پنجاه و سه صفحه است) چنین است: کیش پارسیان بنا بر آنچه در یکی از کتابهای خودشان در طرز عبادت بخت فارسی نوشته شده است و خود آنها زند و اوستا مینامند. تشریفات خرافی که میان آنها مرسوم است بالاخص آتش پرستی که نوعی از بت پرستی است در آنجا شرح داده شده است. منبع اطلاعات مؤلف این رساله یکی از پارسیان سورت Surat است که مدتی مدید در خدمت کمپانی بسر برده و در نتیجه زبان انگلیسی را بعد (بقیه یاورقی در صفحه ۶۷)

سانسون (۱۶۸۳) (۱) دربارهٔ وضع کنونی ایران؛ یدرونگزیرا (۱۶۰۴) (۲)؛
 پرگابریل دوشینون (۱۶۵۰-۱۶۰۸) (۳)؛ تاورنیه (۴) (۱۶۷۵-۱۶۲۹)؛
 الئاریوس (۵) (۱۶۳۸-۱۶۳۷)؛ تونو (۱۶۶۷-۱۶۶۴) (۶)؛ شاردن
 (۱۶۷۷-۱۶۶۵) (۷)؛ پتی دولاکروا (۱۶۷۶-۱۶۷۴) (۸) و سموئل
 فلاور (۱۶۶۷) (۹). نسخه‌های خطی بزبان عربی و فارسی و ترکی و عبری
 و سریانی بوده و با مهارتی که درخور ستایش است مورد استفاده هاید
 قرار گرفته است. برای تکمیل مطالبی که بدین طریق جمع آوری
 گردید درباره‌ی موارد نیز اطلاعاتی زبانی توسط دوستان خود از پارسیان
 هندوستان بدست آورده است. اجمالاً اثر وی یادگاری است عظیم از علم
 و فضیلت و عجیب‌تر آنکه این کتاب هنگامی نوشته شده است که وسائل
 کار و تسهیلات لازم برای این قبیل تحقیقات بسیار قلیل بوده است؛ و در
 بعض موارد به نیروی فراست و درایت اکتشافاتی را پیش بینی کرده که
 مدتها بعد تأیید شده است. هاید نام ماد را در حروف عربی « ماه » که
 جزء اول پارهای اسماء بلاد است تشخیص داد (رجوع شود بصفحه ۴۲۴
 کتاب وی). هاید میدانست که بین زردشتیان ایران لهجه‌ای خاص بنام
 « گبری » وجود دارد (صفحات ۳۶۴ و ۴۲۹ همان کتاب). هاید فرقهٔ
 حروفیه را همان طریقهٔ مانوی میشناخت که بصورت تازه‌ای درآمده و از
 نو جان گرفته بود (صفحه ۲۸۳). هاید شاهنامه را از روی ترجمهٔ عربی

بقیهٔ یاورقی از صفحه ۶۶

متوسطی فرا گرفته بود. اطلاعاتی که دربارهٔ اصول عقاید کیش زردشتی در این
 کتاب فراهم آمده اندک و ناچیز و از مندرجات اوستا حتی بطور غیر مستقیم هم در
 آنجا خبری نیست.

Sanson, De hodierno Statu Persiae, 1683 (۱)

Père Gabriel de Chinon (۳) Pedro Texeira (۲)

Olearius (۵) Tavernier (۴)

Chardin (۷) Thevenot (۶)

Petits de la Croix (۸)

Samuel Flower (۹)

بنداری که نادر است آزادانه مورد استفاده قرار داد و با خط باصطلاح زند(۱) و سایر آثار پارسی مانند زردشت نامه و صد در (که کلاماً به لاتین ترجمه نموده است) و ترجمه فارسی کتاب ارداویرافنامه آشنائی داشت.

از طرف دیگر زبان اوستا و پهلوی را بهیچوجه نمیدانست و در فهم کلمه زند اوستا یا زند اوستا بکلی اشتباه کرد و خواست ثابت نماید که کتیبه‌های پارسی باستان ابدأ خط نیست بلکه صرفاً جزء تزیینات ساختمان است. انکتیل دوپرون در پایان گفتار **هاید از هیچیک از سه زبان قدیم ایران اطلاعی نداشت** مقدماتی خود (۲) برای اثبات اشتباه هاید درباره زبان اوستا تلاش میکند. میگوید سراسر کتاب هاید خط زند فقط سرپوشی برای جمله‌های فارسی است که از نوشته‌های فارسی متأخر نقل شده است. و دلیل هم لازم نیست زیرا هاید نسخه‌ای از يك قسمت اوستا را در تصرف خود داشت و نسخه‌ی سنا را که يك بازرگان انگلیسی موسوم به مودی (۳) در اواسط قرن هفدهم به مدرسه‌ی امانوئل در کمبریج (۴) اهدا نمود دیده بود و (۵) مسلماً اگر میتوانست این اسناد را بخواند خوانده بود، زیرا برای

(۱) ازنامه‌ای که سر ویلیام جونر Sir William Jones به آقای دکتر آ. ۰۰۰ د. ۰۰۰ نوشته است و در صفحه ۶۰۲ آن کتاب نقل شده است چنین بر میآید که دکتر هاید دستور داد حروف خط زند را مخصوص کتاب او بریزند. این حروف مجموعه متمایزی است که از حروف آخرین چاپ اوستا (گلدنر Geldner) از لحاظ صنعتی و فنی بسیار زیباتر است.

Anquetil du Perron, Discours Préliminaire (pp. (۲) cccclxxxixcccxcviii).

Emmanuel College, Cambridge (۴) Moody (۳)
(۵) رجوع شود بکتاب هاید که شرحی در تعریف و ستایش آن در فوق بیان گردید. صفحه ۳۴۴ پائین صفحه. نسخه خطی امانوئل اکنون دارای علامت طبقه بندی 3. 2. 6. میباشد و این عبارت بانگلیسی (مغلوط) در آنجا نوشته شده (بقیه یاورقی در صفحه ۶۹)

مقصود او اهمیت بسیار داشت. با وقوفی که باین خط داشت و حتی این خط را در کتاب خودش هم بکار برده بود معلوم می‌شود از زبان آن چیزی نمی‌فهمیده است. عنوان کتاب مقدس زردشتیان را عنوانی «خارجی و مخلوط» میدانند و می‌گویند مرکب است از لفظ عربی «زند» (که آلتی است برای آتش افروزی) و لفظ عبرانی و کلدانی «اشتا» که آتش است (رجوع شود به کتابی که شرحی در تعریف آن گفته شد، صفحه ۳۳۵ بیعد). بالاخره کتیبه‌های پارسی باستان را ناچیز و بی‌اهمیت تلقی میکنند و جز از لحاظ حس کنجکاری که برانگیخته است (صفحه ۴۵۶) قابل توجه نمیدانند و با صراحت و قطعیت هر چه بیشتر اظهار میدارند که نه فرس قدیم (صفحه ۵۴۷) و نه کتیبه است بلکه نقوشی است که از دماغ خیالباف معماری تراوش کرده (صفحه ۵۵۶ - ۵۵۷) (و بر لوح سنگک طرح ریزی و تفر شده است). بهمین طریق در مورد کتیبه‌های پهلوی نقش رجب نیز که مجاور آنجاست منکر وجود هرگونه خط فارسی است. درباره «شماره‌های يك و چهار» (پهلوی ساسانی) بالصراحه می‌گوید: «این خطوط نمی‌تواند پارسی باستان باشد زیرا با کتابهای قدیمی که در تصرف خود دارم بکلی متفاوت است» (صفحه ۵۴۸).

این بود میزان اطلاعات در سال ۱۷۵۴ مسیحی و با اینکه چندین

بقیه یادرفی از صفحه ۶۸

است، «این کتاب 'اجسنی' است و بزبان جن و پستا نوشته شده و در مذاهب یارسان قدیم است.» یادداشت دیگری هم بزبان آلمانی روی ورقه جداگانه دیده می‌شود که کتاب را نسخه ناقص یسنا معرفی میکند که تا فصل اول قسمت دوم (وسترگارد Westergaard) بیشتر ندارد و ربع آخر را هم فاقد است. گرچه تاریخی روی نسخه دیده نمی‌شود تصور می‌رود متعلق بقرن هفدهم باشد و با اینکه نسخه کهنه نیست از روی نسخه خوبی بدقت استنساخ شده است. زیرا با بهترین نسخ موجوده تطبیق میکند ولی با هیچکدام کاملا مطابقت ندارد. املائی کلمات همجا یکسان نوشته شده و تغییر نکرده است و این نکته از نظر انتقاد مهم است زیرا نسخه مستقلی است.

نسخه جدید خطی اوستا را بانگلستان آوردند پیشرفت بیشتری برای فهم اوستا حاصل نشد و یکی از نسخه‌ها نسخه وندیداد بود که جرج بوچیر (یاباوچر) (۱) از پارسیان هند در سال ۱۷۱۸ میلادی بدست آورد و در سال ۱۷۲۳ ریچارد کاب (۲) بانگلستان برد و بکتابخانه بودلین (۳) تقدیم نمود. این نسخه هنوز در همان کتابخانه باین علامت و شماره

آنکتیل محفوظ است : (Bodl.or.321) ؛ دو نسخه خطی سنا را دوپرون (۴) فریزر (۵) در سورت (۶) خریداری نمود و هر چه کوشش کرد که دستوران زردشتی زبانهای اوستا و پهلوی را

با و بیاموزند نتوانست آنها را باینکار ترغیب نماید و کوشش او بیفایده بود. اما در همان سال عکس چهار ورق از نسخه خطی وندیداد متعلق به کتابخانه بودلین بدست یک جوان فرانسوی افتاد که در آن تاریخ سن او از بیست سال خیلی بیشتر نبود، و آن جوان با شور و علاقه‌ای که خاص فرانسویان است بی‌درنگ تصمیم گرفت کلید اسرار نهانی یکی از ادیان باستانی دنیای قدیم را از چنگ دستوران بد گمان بریابد و اصول عقائد زردشتی را از روی خود کتاب آسمانی قدیم نه باعتبار اقوال نویسندگان غیر زردشتی و حتی پارسیان جدید بدان شمندان جهان عرضه نماید و این سر بلندی و افتخار را برای کشور خود بدست آورد. شوق و شتاب او در این کار باندازم‌ای بود که در انتظار کمک مادی نشست. و با اینکه با اطمینان داده بودند برای سفر وی به هندوستان مساعدت مالی بکنند تأمل را جائز ندانست و از روی بی‌حوصلگی بعنوان داوطلب سرباز عادی در کمپانی هند شرقی نام نوشت و بعدی در تصمیم خود راسخ و جازم بود که علی‌رغم همه مشکلات و پیش آمدهای یأس‌آور و رنج و محنت و ناخوشی و مخالفتها و مخاطرات دربار و جنگ مدت هفت

George Boutchier or Bowcher (۱)

Bodleian (۳) Richard Cobbe (۲)

Surat (۶) Frazer (۵) Anquetil du Perron (۴)

سال و نیم پایداری و استقامت نمود تا آنکه در تاریخ ۱۵ مارس ۱۷۶۲ مسیحی از سفر طولانی پر حادثه خود به پاریس بازگشت و نسخه های نفیس خطی خود را که میوه رنجهای باور نکردنی وی بود به کتابخانه سلطنتی (۱) تسلیم نمود. سپس نه سال دیگر هم ساکت و آرام رنج برد تا سرانجام در سال ۱۷۷۱ مسیحی حاصل نهائی زحمات خود را با اطمینان خاطر بصورت کتابی عظیم در سه جلد باین عنوان سنگین بدنیا عرضه داشت: «زند - اوستا - کتاب زردشت، حاوی افکار این قانونگذار درباره روح و جسم و اخلاق - مراسم مذهبی کیشی که بنیاد نهاد و چندین نکته مهم در خصوص تاریخ قدیم ایران که از اصل زند بفرانسه ترجمه شده است با حواشی و تعلیقات مربوطه برای روشن شدن موضوعات. « این کتاب بمعنای اتم کلمه مبدأ يك دوره تاریخی است، یا بقول آلمانها در حکم اکتشاف پیش آهنگی است. انکتیل دوپرون کار عظیمی را که خود برعهده گرفته بود به نحو کامل انجام داد. معذک بسیاری از جزئیات و فروع باقی مانده بود که میبایست از طرف جانشینان وی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و طبعاً بسیاری مطالب ناصواب در کتاب وی دیده میشود (۲) ولی انصافاً باید بگوئیم افتخار کشفیاتی که درباره کیش و زبان زردشتیان قدیم بعمل آمد بیشتر متعلق باوست و نتایج متعدد و مهمی از لحاظ ادبیات و زبانشناسی و نژادشناسی و فلسفی بر اثر کشفیات وی حاصل گردید است. جای بحث جزئیات مسافرت انکتیل اینجا نیست. تفصیل آن داستان با دقت بسیار در جلد اول کتاب وی نوشته شده است (صفحه ۴۷۸-۱) **حوادث سفر** و مطالبی که شرح و بسط داده شده است صرفاً جنبه شخصی **انکتیل** دارد و شاید بهتر بود حذف میشد. مطالب مزبور بقدری

Bibliothèque du Roi (۱)

(۲) رجوع شود به کتاب هاوک در باره پاریس، تصحیح وست (چاپ سوم -

لندن - ۱۸۸۴ - صفحه ۲۴).

Haug's Essays on the Parsis edited by West (third edition, London, 1884), p. 24.

مفصل است که کتاب وی بزودی و آسانی آماجگاه تیرهای طعن و طنز قرار گرفت. مجملی از مفصل آنکه انکتیل با توشه و تدارک مختصری (مرکب از چند جلد کتاب و دو پیراهن و دودستمال و دوجفت جوراب) بدون اطلاع احدی جز برادرش که بقید محرمانه او را از قصد خود واقف ساخته بود روز هفتم نوامبر ۱۷۵۴ مسیحی از پاریس آهنگ سفر نمود و با گروهانی که افراد آن بهیچوجه مطابق ذوق و سلیقه او نبودند و گاهی در کتاب خود از آنها بعبارت « این حیوانات » یاد میکنند روی بمشرق نهاد و در شانزدهم باروپای شرقی رسید. در آنجا خبر شد که از طرف پادشاه یانصد لیره کمک خرج در حق او مرحمت شده است. و نیز بلیط درجه اول کشتی هندوستان برای او صادر شد. در هفتم فوریه ۱۷۵۵ مسیحی از اروپای شرقی کشتی حرکت کرد و در نهم اوت همانسال به یونددبشری^(۱) رسید و فرمانده قوای آنجا گوپیل^(۲) با میهمان نوازی از او پذیرائی کرد. در اینجا فوراً با موختن زبان فارسی همت گماشت و بعد بهمین زبان با دستوران زردشتی سخن میگفت. سه سال گذشت تا به سورت^(۳) وارد شد (اول مه ۱۷۵۸ مسیحی) و طولی نکشید این محل بدست انگلیسها افتاد (مارس ۱۷۵۹ مسیحی). مدتی مدید این مثنوی تأخیر شد و از دنبال کردن نقشه خود بازماند زیرا علی الظاهر تا اندازه ای طبع کنجکاو او را هیچ چیزی سیرنمیکرد و برای تحقیق درباره آثار عتیقه و مذاهب و رسوم و السنه هندوستان و لعی داشت که اشباع نمیشد (دامنه نقشه اصابی او از مسائلی که مستقیماً مربوط به کیش زردشت بود خیلی فراتر میرفت).

مانع دیگر و اشکالات سیاسی آنزمان بود. بالاخره پس از چندین سرگذشت چنانکه گفتیم به سورت رسید و بی درنگ بادوتن ازدستوران زردشتی که داراب و کاوس نام داشتند مربوط شد و پس از سه ماه سعی

و کوشش و معطلی ملال آور که هر چه جدّ و جهد نمود نسخه‌ای از وندیداد بچنگک آورد چون قصد تعدی و اخازی داشتند شانه خالی میکردند، سرانجام نسخه‌ای را که مدعی بودند کامل است بدست آورد. چون کاملاً بلزوم رعایت احتیاط آگاه بود از دستور دیگری بنام منوچهر جی (که بدلیل اختلافات مذهبی با داراب و کلاس خلطه و آمیزش نداشت) نسخه قدیم دیگری از وندیداد بعاریت گرفت و با نسخه‌ای که قبلاً از و دستور دیگر گرفته بود مقابله نمود؛ دیری نپائید که به نقص آن پی برد و دریافت که دستوران مزبور عمداً نسخه ناقص بار داده بودند. همینکه آنها را بارتکاب این خدعه محکوم و مجاب ساخت فوراً برسر لطف آمدند و در محاورات و مکالمات راغب تر و رایگان تر شدند. و دیگر کمتر در مقام تحمیل بودند و آثار دیگری بوی دادند از جمله داستان فارسی سنجان (که خلاصه آن در کتاب انکتیل صفحه ۳۲۴-۳۱۸) مندرج است و شرح نقل و انتقال تمام نسخه‌های وندیداد و تفسیر پهلوی آن که در هندوستان مضبوط است و این شرح از روی اصل پارسی نوشته شده و اصل پارسی مزبور را دستوری بنام اردشیر در حدود قرن چهاردهم میلادی از سیستان به هندوستان برده است، و شرح دیگری راجع بروابط زردشتیان ایران و هند که گاهگاه برقرار و حفظ شده است.

در ۲۴ مارس ۱۷۵۹ مسیحی انکتیل ترجمه فرهنگ پهلوی بفارسی خود را بیابان رساند و پس از شش روز بترجمه وندیداد پرداخت. ترجمه وندیداد را با مقابله دو نسخه خطی که ذکرش گذشت **کتاب انکتیل** در ۱۶ ژوئن همان سال تمام کرد. سپس سخت بیمار شد و مورد حمله و حشانه بلی از هموطنانش واقع گشت. در نتیجه این دو پیدش آمد کاروی پنج ماه دچار وقفه شد. در بیستم نوامبر بکمک دستور داراب از نو شروع بکار نمود. طی این مدت انگلیسها مخصوصاً مستر اسپنسر (۱)

وستر ارسکین^(۱) باو کمکهای بسیار نمودند و از حمایت دوستانه درباره او دریغ نداشتند. در صفحه ۳۴۶ کتاب خود از اسپنسر ستایش بسیار کرده است. همینکه ترجمه یسنا و ویسپرد^(۲) و وندیداد و بندش پهلوی و سی روزه و روایات و غیره را بیابان رساند و آتش مقدس را در آنشکده دید و دخمه ها را تماشا نمود، دوباره دچار ناخوشی گردید و از بیم اینکه مبادا حاصل گرانبهای رنجهای فراوان خود را از دست بدهد از نقشه های دیگری که برای سفر داشت منصرف شد، منجمله خیال سفر چین را هم از سر بدر کرد و با آنکه انگلستان و فرانسه با هم در جنگ بودند دوباره بانگلیسها ملتجی شد و از مساعدت آنها برخوردار گشت. در صفحه ۴۳۱ کتاب خود چنین گوید:

«انگلیسها را اگر از يك جهت بگیریم مردمی هستند سخی الطبع». از سورت^(۳) با کشتی عازم بمبئی گردید و در آنجا پس از يك ماه توقف با نسخه های نفیس خطی خود (که عدد آن ۱۸۰ و صورت جزء آن در صفحات ۵۴۱ - ۵۲۹ جلد اول کتاب وی مسطور است) با کشتی بریستول^(۴) در ۲۸ آوریل ۱۷۶۱ مسیحی حرکت نمود و در ۱۷ نوامبر همان سال وارد پرتسموث^(۵) شد. در آنجا با کمال ناخشنودی و اکراه ناگزیر شد نسخه های خطی را در گمرک بگذارد و خود او را با سایر اسراء فرانسوی به ویکهم^(۶) گسیل داشتند. چون انکتیل جزء اسراء جنگ بشمار نمیرفت (و تحت حمایت انگلیسها بود) بزودی اجازه دادند بفرانسه برود و با تمام اشتیاقی که پس از این غیبت طولانی بیدار وطن مألوف و از همه بالاتر بحفظ اسناد گرانبهای خود داشت که با آنها همه رنج و سختی بچنگ آورده و تمام اوقات در اندیشه آن اسناد بود معذک تا زمانی که از اسکفورده باختصار دیدنی نکرد و نسخه های خطی اوستارا

Surat (۳) Vispered (۲) Mr. Erskine (۱)
Wickham (۶) Portsmouth (۵) Bristol (۴)

که در آنجا مضبوط است با شتاب از نظر نگذرانند از انگلستان خارج نشد. در صفحه ۴۵۴ کتاب خود چنین گوید:

«بی‌پرده اعلام داشتم که نا اکسفورد را بنیم از انگلستان نخواهم رفت زیرا برخلاف حقوق بشر مرا در آن کشور باسارت نگاهداشتند. آرزوی من این بود که نسخه‌های خطی خود را با نسخه‌های خطی آن دانشگاه نامی مقابله کنم اما علل دیگری مرا تقریباً ناگزیر ساخت از راه انگلستان با اروپا باز کردم، ولسی نمی‌توان گفت آرزوی مقابلهٔ نسخ خطی مزید بر علت‌ها نبوده و یا در این تصمیم تأثیر کمی داشته است.» با معرفی نامه‌های خوبی که انکتیل در دست داشت در تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۷۶۲ مسیحی وارد اکسفورد شد و پس از دو روز توقف از راه ویکهم (۱) و پرتسموث و لندن به گریوسند (۲) باز گشت. از آنجا در چهاردهم فوریه آهنگ استند (۳) نمود و سرانجام در چهاردهم مارس ۱۷۶۲ پیاریس رسید و روز بعد بالاخره نسخه‌های خطی خود را بکتابخانه سلطنتی تسلیم کرد.

انتشار کتاب انکتیل در سال ۱۷۷۱ مسیحی بهیچوجه همهٔ دانشمندان جهان را نسبت بخدمات بزرگ وی بعالم علم فوراً قانع نساخت. بجای کلمات حکیمانه‌ای که از فرزانه‌ای مانند زردشت انتظار داشتند، فرزانه‌ای که حتی در دورهٔ کلاسیک (۴) افکار فلسفی و عمیق وی چنان شهرتی عظیم یافت، محققین و دانشمندان ظاهراً با مخلوطی از افسانه‌های کودکانه و عبارات خستگی آور و تکرار مکررات ملال انگیز و احکام مضحک و عجیب و غریب روبرو شدند. نو میدی عموم که در حقیقت از طرف خود

کتاب انکتیل
چگونه استقبال
شد

(۱) Wickham (۲) Gravesend (۳) Ostend

(۴) یادداشت مترجم: در ادوار پیشین روزی رسید که ادبیات و فنون و صنایع یونان و روم مراحل کمال را پیمود و درجهٔ اول را حائز گشت. آن ایام را دورهٔ کلاسیک مینامند.

انکتیل هم پیش بینی و پیشگویی شده بود (صفحه ۲-۱) بصورتی فوق العاده

سبعانه در نامه سر ویلیام جونز از فارغ التحصیلان جوان

اکسفورد (۱) ظاهر گشت. این نامه که بزبان فرانسه

و تقلید ولتر (۲) میباشد در پایان جلد چهارم (صفحه

۶۱۳ - ۵۸۳) کتاب او (طبع لندن ۱۷۹۹) چاپ شده است. تاریخ

تحریر نامه سال ۱۷۷۱ و این همان سالی است که کتاب انکتیل از چاپ

خارج شد. در این نامه از يك طرف قدرت کلام و لطف بیان و سبک

شیوای نویسنده و از طرف دیگر شدت لحن و مندرجات دور از انصاف

و اسف انگیز آن علی السویه جالب توجه است.

در کتاب انکتیل دوپرون دو چیز طبع زودرنج و دیرپسند سر ویلیام

جونز را بیازرد، یکی اطاله کلام و اطناب عمل، دوم فقدان سبک. نکته

دیگری که آتش خشم جونز را برافروخت لحن انکتیل است که اندکی

خود پرستانه بود و باید اقرار نمود همه جا در خلال نقل حکایات و در پارهای

افکار وی درباره مردم انگلیس علی العموم و د کترهای دانشمندا کسفورد

علی الخصوص مشهود است. این احساسات دیده خرد جونز را چنان تیره

و تار کرد که با توسل بقدح و ذم و تهمت و ناسزا که همیشه با ذوق سلیم

سازگار نیست نه تنها انکتیل را بکلی مغلوب و مقهور ساخت بلکه اهمیت

عظیم و حتی حقیقت اکتشافات وی را مطلقاً منکر شد و حال آنکه اگر

قصور یا تقصیر انکتیل بسی شدیدتر و خطرتر از اینها بود بشکرانه آن

اکتشافات شاید سزاوار بود چشم پوشی و بخشیده شود. چه خوب گفته

است دار مستتر آنجا که مینویسد: « زند - اوستا بسبب خطای معرف

آن گزند یافت و زردشت بخاطر انکتیل زبان دید. »

(۱) Sir William Jones سن او درین موقع تقریباً ۲۵ سال بود و باخذ

درجه B. A. (که معادل لیسانس است) نائل آمد و از طرف یونیورسیتی کالج

University College مأمور شد مطالعاتی از محل اوقاف کالج بعمل آورد و در

سن چهل و هشت سالگی در سنه ۱۷۹۴ میلادی وفات یافت. (۲) Voltaire

حقیقت امر اینکه اظهارات انکتیل درباره انگلیسها (اگر اوضاع و احوال زمان تحریر کتاب را بیاد آوریم که انگلیس و فرانسه باهم در جنگ بودند) در منتهای انصاف و اعتدال است زیرا

دفاع
از انکتیل

این شخص بچشم خود دیده بود که انگلیسها روزگار فرانسویان را تباء تر ساختند و خود او را نیز با اینکه از زندانیان جنگ نبود باسارت نگاهداشتند؛ بالعکس اظهارات انکتیل از لحاظ عزت نفس ملت انگلیس رو بهمرفته بینهایت لذت بخش و دلپذیر است. گواه این معنی آنکه مستر اسپنسر (۱) را با حرارت فراوان میستاید (صفحه ۳۴۶)، و برای انگلیسها نسبت بتیره بختان، هر چند از ملت خصم باشند، قوت قائل میشود (صفحه ۴۳۱) و روح میهمان نوازی و احساسات لطیف آنها را تصدیق میکند (صفحه ۴۳۷) و قس علیهذا. و حال آنکه مطایبات و شوخیهای او با یک دو تن از دکترهای آکسفورد در حقیقت بسیار بی ضرر بوده و سوء نیت یا قصد آزار نداشته است؛ مثلاً نسبت به دکتر سوینتون (۲) گفته بود: «آن بد ذات کله کننده با آن کلاه سه گوشه پرداز (یعنی با آن نخوت ناپلئونی)»، و دکتر هنت (۳) را از جهت سوء تشخیص او در هزلیات و دکتربارتن (۴) را بسبب کبر و تفرعن و رفتار آمرانه وی مورد ریشخند و استهزاء قرار داده بود، اجمالا در کتاب انکتیل هیچ چیزی وجود نداشت که سزاوار استهزاء تلخ و سب و تعزیر سبعانه سر ویلیم جونز (۵) باشد، چه رسد باینکه بکوشد و خدمات بزرگ مؤلف این کتاب را بعلم انکار نماید و چراغی تازه افروخته را خاموش کند، چراغی که آنهمه مسائل تاریخی و فقه اللغه و آلهیات تطبیقی را بحکم تقدیر و بخلاف انتظار همه بدین سان روشن ساخته بود. قسمتی از نامه سر ویلیم جونز بعنوان نمونه در اینجا نقل

Dr Swinton (۲) Mr. Spencer (۱)
Sir William Jones (۵) Dr. Barton (۴) Dr. Hunt (۳)

میشود و برای نشان دادن لحن آن کافی است :

« آقا! از اینکه این نامه را شخصی بشما نوشته است که او را
نمیشناسید تعجب نکنید. این شخص جوهر واقعی و استعداد حقیقی
اشخاص را دوست میدارد و قدر گوهر شما را نیز میداند.

« اجازه بدهید برای اکتشافات سعادت بخش و فرخنده‌ای که
کرده‌اید بشما تبریک بگویم. چه بسا عمر عزیز خود را تلف کرده‌اید؛
دریا‌های طوفانی را در نوردیده و کوهستانهای پر بیر را پیموده‌اید؛
خود را از رنگ و رو و طراوت انداخته‌اید؛ رنگ رخساری را که با
ظرافت و شیرین‌زبانی و کم‌روئی می‌گوئید سرخ و سفید بود از دست
داده‌اید؛ دردها ورنجهای بسیار شدیدتری را تحمل نموده‌اید و همه اینها
فقط بخاطر ادبیات و بسود کسانی بوده است که بخت و اقبال نادرالمثال
آنها یاری کرده و بشما شباهت داشته‌اند.

« دو زبان باستانی را که هیچکس در تمام اروپا نمیدانست شما
آموختید؛ میوه زحمات خود را که کتب زردشت نامدار است بفرانسه
آوردید و با ترجمه دلپذیری که از این کتابها تهیه نمودید عامه مردم را
شیفته و فریفته ساختید و بمنتهای آرزوها و آمال خود رسیدید؛ شما
اکنون عضو فرهنگستان کتیبه‌های تاریخی هستید.

« ما انجمن نام‌آور ادبا و دانشمندان و هنرمندان را چنانکه باید
و شاید احترام می‌کنیم لکن بنظر ما شما شایستگی عنوان ممتازتری را
دارید... شما از کادموس^(۱) مهمتر و جهانگردی بزرگترید و مانند
وی الفباهای نوین و خدایان جدیدی آورده‌اید... سخن درست بگویم
شمارا دست‌کم میبایست موبدموبدان و دستوردستوران قوم کبر میگردند.
بطریق اولی در این مقام جدید خود فرصتی بدست می‌آوردید و آتش
بیشتری در نوشته‌های خود میافروختید.

(۱) یادداشت مترجم: کادموس Cadmus کاشف شهر طیب Thebes

و کسی است که الفبای فنیقی را بیونان آورد.

« جهانگرد، دانشمند، عتیقه شناس، قهرمان، ناسزا نویس، آیا چه عناوینی وجود دارد که شما استحقاق آنرا نداشته باشید؟ ... »
اما اجازه بدهید نظر ارباب قلم را در باره سفر های شما و سه کتاب قطور شما و علم شما که با چنین مقدار قلیلی کف نفس و خویشتن داری از آن دم زده اید و بدان بالیده و نازیده اید جداً برای شما بگویم دانش را باید دوست داشت ولی همه چیز ارزش رنج دانستن را ندارد .
« سقراط روزی بساط جواهر فروشی را دید و چنین گفت : چه بسیار چیزهایی است که من بدان احتیاجی ندارم ؛ همینطور در باره آثار دانشمندان میتوان با آواز بلند گفت چه با معالومات که آموختن آن حاصلی ندارد .

« اگر شما هم اینطور فکر میکردید با استقبال مرگ نمی رفتید و مرگ را حقیر نمی شمردید که علوم بی ثمری را برای ما تحصیل نمائید .
« اما اگر این دلائل بکلی خطا نباشد نتیجه این میشود که هدف شما نه زیبا و نه مهم بوده است و دانشمندان اروپا بهیچوجه احتیاجی به زند و اوستای شما نداشتند و ترجمه شما صرفاً بزبان شما تمام شده است . هیجده سال وقت گرانهای خود را در این راه تلف کردید . . .
چه حقیر است آن شرافت و افتخاری که آنچه را هیچکس نداند شما بدانید و بخواهید بدیگران بیاموزید ! همه حتی معتقدند که شما بیش از کلیه دانشمندان اروپا کلمات زند را که کلماتی ثقیل و دشوار و یکنواخت و خسته کننده و خشن و نادرست است بذهن خود سپرده اید .
آیا شما نمیدانید که زبان هیچگونه ارزش ذاتی ندارد ؟ و انگهی آیا شما کاملاً اطمینان دارید که بزبانهای ایران باستان تسلط یافته اید ؟
. . . بدتان نیاید و هر چه میخواهید تصور کنید هرگز کسی لهجه های قدیم ایران را مادام که فقط در کتابهای موهوم زردشت باید جستجو

نمود نخواهد دانست و این کتابهایی که بوهم و تصور باطل کتابهای زردشت انگاشته اند پراز مکررات بیفایده است .

« لکن خواهید پرسید : آیا بمن گمان بد برده اند که خواسته ام مردم را فریب دهم ؟ ، خیر آقا ، کسی چنین سخنی نمیگوید . شما خودتان را گول زده اید

« تا اینجا ، آقا ما از شما شکایتی دیگر نداریم جز اینکه بامید واهی ما را سرگرم و خواب کردید و زحمت و درد سر برای ما فراهم نمودید و این البته بنفسه جرم نیست . کسانی که ازین ابخره خواب آور میم دارند کارشان آسان است ، کتابی را که کالت آورا ست یا نمیخوانند یا فراموش میکنند . علاج این امر طبیعی و احتیاط هم نیکو است .

« در باره سبک سنگین و ثقیل و بد و نازیبای شما که اکثر یر تکلف و ندره منطبق با موضوع است و هیچگاه پسندیده و مطبوع نیست سخنی گفته نخواهد شد در خصوص ختام گفتار شما سخنهای بیشتری داریم آیا زردشت شما برای اشخاص ناسپاس چه کيفری قائل است ؟ چه مقدار از ادراک او تر را این اشخاص باید بلع کنند ؟ آقا محترم ، شما توصیه میشود جرعه ای از این مایع مقدس و مطهر را که مایه صفای نفس است نوش جان فرمائید

« آقا ، ما بشناسائی د کتر هنت (۱) مفتخریم و بمقام شامخ وی مباحثات میکنیم و وجود او را گرامی و محترم میشماریم . او هیچکس را فریب نمیدهد . او هرگز بما نگفته است ، شما هم نمی تواند گفته باشد ، که زبانهای قدیم ایران را میفهمد . او هم مثل ما یقین حاصل کرده است که هیچکس آن زبانها را نمیداند و هرگز نخواهد دانست مگر اینکه تمام تواریخ و منظومات و کتب مذهبی که بدست عمر خلیفه مسلمین و سران سپاه و امراء وی با آنهمه ولع و کین نابود گشت باز یافته شود ؛

لذا جهانگردیهای که عارض گلگون و چهره تابانی را زرد و پژمرده کند سودی ندارد. د کتر هنت (۱) از اینکه این السنه را نمایند در حقیقت افسوس نمیخورد و چون نادر اتفاق افتد کسی بدین پایه بفارسی جدید، یعنی بزبان سخنورانی مانند سعدی و کاشفی و نظامی معرفت یابد، این معرفت جبران آن منقصت را میکنند. در دواوین سخن سرایان مزبور نه از برسم (۲) و لنگم اثری و نه از مراسم مضحك و مسخره و افکار

Dr. Hunt (۱)

(۲) یادداشت مترجم : بنا بر تحقیقات آقای ابراهیم پور داود استاد دانشگاه تهران (رجوع شود به ادبیات مزدستا - یشتها - جلد اول - قسمتی از کتاب مقدس اوستا - صفحه ۵۶۰ - ۵۵۶) « این کلمه در اوستا برسم آمده و از کلمه برز که بمعنای بالیدن و نو کردن است مشتق شده است و در سانسکریت بره Barh میباشد و آن عبارت از شاخه های بریده درختی که هر یک از آنها را در فارسی تازی و در یهلوی تازک گویند. در اوستا معین نکر دیده که این شاخه ها از چه درختی باید باشد . . . ولی در کتب متأخرین قید شده که برسم باید از درخت انار چیده شود. این شاخه ها یا تازی ها باشند و آداب و ادبه مخصوص با کارد مخصوص که آن را برسم چین گویند بریده میشود. مدتهاست که بجای برسم های نباتی برسم های فلزی که از برنج یا نقره ساخته می شود بکار میبرند . . . مقصود از برسم گرفتن ومدتی دعا بران خواندن همان از برای نعمت نباتات که مایه تغذیه انسان و ستوران و زینت طبیعت است سیاس بجای آوردن است. برسم را که گفتیم از شاخه های تر درختی است، نمونه کلیه رستنی ها قرار داده بآن درود می فرستند و شکر نعمت ایزدی ادا میکنند. . . گذشته از اوستا بواسطه خبری که از استرابون رسیده میدانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیار قدیم است. جغرافی دان مذکور راجع بیک آتشکده در کاتیاتو کا (در آسیای صغیر) می نویسد در آنجا آتشی که هرگز خاموش نمیشود نگاهداری می کنند و هر روز در آتشکده تقریباً یکساعت در مقابل آتش سرود می خوانند و یک بسته چوب در دست می گیرند و پرده ای تا به پائین چانه آویخته که لبهای آنرا میبوشاند. مقصود از بسته چوب و پرده همان برسم وینام است.

« گفتیم که برسم گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان رسم بوده است.

(بقیه یاورقی در صفحه ۸۲)

موهوم دیگر خبری است بلکه اندیشه‌های نیش دار و کنایات بسیاری در ذمّ ناسپاسی و حق‌ناشناسی و کذب و سالوس در آنجا دیده میشود ... « مانند کسی که فتح نمایانی کرده است شما بخود می‌نازید و غرّه شده‌اید که دکتر هاید^(۱) زبانهای قدیم ایران را نمیدانست اما خود شما چیز تازه‌ای نمیگوئید ... دکتر هاید را سرزنش میکنید که نمیدانسته است پنج گاه بمعنای پنج قسمت روز است یا چرا لفظ tou را بجای ton استعمال نموده است یا چرا توجه نداشته است که اهریمن مخفف لفظ خوش‌آهنگ انگرمنیوش^(۲) میباشد زیرا انگر به اهر و منیوش به من تبدیل یافته و اهریمن شده است . بدین منوال میتوان گفت لفظ دیابل diable هم که در لغت فرانسه بمعنای شیطان است در اصل همان انگر منیوش بوده است که انگر بدل به دی di و منیوش بدل به آبل able شده است . »

از اینجا به بعد سر ویلیم جونز ترجمه انکتیل را موضوع تفریح قرار میدهد . باید گفت حتی اگر ترجمه بهتری هم تهیه شده بود تمسخر کردن آن کار دشواری نبود زیرا کتاب اوستا حاوی بسیاری مطالب

بقیه یاورقی از صفحه ۸۱

مکرراً در شاهنامه باین رسم برمیخوریم . از آن جمله است در ضیافت نباطوس سفیر روم نزد خسرو پرویز وقتی که بندوی یکی از گماشتگان پادشاه پیش از غذا با برسم داخل شده شاه بذكر باج (باژ) مشغول شد سفیر مذکور برآشفته از سر خوان برخاست :

| | |
|-----------------------------|--|
| نشستند با فیلسوفان به خوان | « بیامد نباطوس * با رومیان |
| ابا جامه روم گوهر نگار | چو خسرو فرود آمد از تخت بار |
| بشد تیز بندوی و برسم بدست | خر امیدخندان و برخوان نشست |
| بزمزم همی رای زد درنهان | جهاندار بگرفت باژ مهان |
| ز آشفتگی بازپس شد زخوان | نباطوس کان دید انداخت نان |
| ز قیصر بود بر مسجعا ستم . * | همی گفت باژ و چلیپا بهم |
| | * این اسم باید Theodosius = Taīadus باشد . |

است که مضحك و بی تناسب و عجیب و غریب و کودکانه بنظر میآید .
و این معنی تاحدی در باره هرملتی صادق است که بخواهد در ایام صباوت
و آغاز مراحل رشد خود اثری وجود آورد . سر ویلیام جونز دلائل خود
را بدین طریق خلاصه میکند :

« از دو حال خارج نیست یا زردشت فهم و شعور و حس مشترک
نداشته است یا کتابی که شما با او اسناد میدهید نوشته او نیست . اگر
فاقد شعور بوده است باید او را هم یکی از افراد عادی از توده مردم دانست
و جای او در ظلمت فراموشی و طاق نسیان است . اگر زردشت این کتاب
را ننوشته است انتشار کتاب بنام وی کمال بیشرمی است و شما با اظهار
این مطالب احقانه یا نسبت بذوق و سلیقه جامعه اهانت روا داشته اید یا
خواستهاید با جا زدن این اکاذیب و باطایل جامعه را فریب بدهید و بهر
صورت شما مستوجب نفرت جامعه میباشید . »

نامه سر ویلیام جونز گر چه لطمه‌ای به پیروزی انکتیل دوپرون
وارد ساخت و از آن مهمتر و خطر تر آنکه دیده بصیرت عده‌ای از دانشمندان
و ادبا را نسبت باهمیت واقعی اکتشافات وی کور نمود ، لکن اکنون
فقط آن نامه از لحاظ تاریخ مورد توجه است .

مرور زمان درست بودن نظر انکتیل را بحد کمال ثابت

نموده است بنحوی که هیچ قاضی صلاحیت داری اکنون
منکر شایستگی کتاب وی نیست و دست منتقم روزگار

**انتقام
روزگار**

انتقام انکتیل را از سر ویلیام جونز گرفته است . کسی که تاب و توان تحمل
اوستا را نداشت مقدر چنین بود که در برابر دساتیر بزانو درآید . کسی
که پشه را نمیتوانست فرود دهد شتر را بلعید .

مادر دهر هرگز کتابی مزور و مجعول بوقاحت دساتیر نیآورده

است . سر ویلیام جونز^۹ اصل این کتاب چرند را در واقع ندیده بود ، زیرا
نسخه خطی منحصر بفرد آن را ملاکوس در حدود سال ۱۷۷۳ میلادی

از ایران به هندوستان برد و پسرش ملا فیروز در سال ۱۸۱۸ منتشر ساخت (۱). سر ویلیام جونز در نتیجه مطالعه کتاب جدید و عجیبی موسوم به دبستان مذاهب بمندرجات این کتاب راه یافت و بدون چون و چرا این حق در باره وی محرز است که او نخستین کسی است که در اروپا توجه علما را به کتاب دبستان مذاهب جلب نمود.

رساله دبستان مذاهب تقریباً در اواسط قرن هفدهم میلادی در

(۱) عنوان کامل کتاب چنین است: دساتیر یا نوشته های مقدس پیامبران ایران باستان، زبان اصلی آن، ترجمه فرس قدیم و تفسیر ساسان پنجم؛ با اهتمام ملا فیروز بن کاوس که فرهنگ مفصلی از لغات مهجور و فنی فارسی را بدان ضمیمه نموده است و ترجمه انگلیسی دساتیر و تفسیر آن نیز بدان افزوده شده است در دو جلد (بهی ۱۸۱۸). شرح نسخه خطی در صفحه ۷ دیباچه جلد دوم مندرج است. کتاب دساتیر را دوساسی de Sacy در مجله Journal des Savants (صفحات ۳۱ - ۱۶ - ۷۰ - ۶۷) شماره ژانویه - فوریه ۱۸۲۱ مورد بررسی قرار داده است و سخافت دعای واهی و بیهوده نویسنده آنرا فاش نموده است. شماره های ۱۲ و ۱۳ و ۱۸ و ۲۰ مجلد اول سالنامه Heidelberg Jahrbucher der Litteratur, by H. E. G. Paulus مورخ ۱۸۲۳ رجوع شود. و نیز مقاله ارسکین Erskine در مجلد دوم گزارش چاپ شده انجمن ادبی بمبئی ملاحظه شود. فرضیه ای که در باره اصل و منشأ دساتیر ذکر شده و با قرب احتمال صحیح است فرضیه ایست که استانیسلاس گویار Stanislas Guyard در صفحه ۶۲ - ۶۱ مقاله قابل ستایش خود در مجله آسیائی بتاریخ ۱۸۷۷ که جداگانه نیز چاپ شده است تحت عنوان يك معلم بزرگ حشاشین یا حشیشیون در زمان صلاح الدین اقامه نموده است و خلاصه آن این است که دساتیر اثر فرقه اسمعیلیه است و از اصول و مبادی آن مسلک حکایت می کند.

یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

«دساتیر ساخته آذر کیوان نامی است که در زمان اکبر شاه هندی (۱۰۱۴-۹۶۳) مزین شده است. در این باب رجوع شود به «فرهنگ ایران باستان» تألیف آقای یور داود (جلد اول ۱۳۲۶) و «همزادنامه» از همان مؤلف، (مقاله دساتیر). عقاید گویارد در این باب منسوخ است.»

هندوستان تألیف کردید^(۱) سرویلیم جونز در تقریظ و نثای این کتاب
مبالغه نموده و در سال ۱۷۸۹^(۲) چنین گفته است .

« برای این اکتشاف فرخنده در وهله نخست مدیون میر محمد حسین
یکی از هوشمندترین افراد مسلمین میباشم ؛ این اکتشاف ابرهای متراکم
را پراکنده ساخت و بر تاریخ قدیم ایران و نژاد بشر
نورافشانی کرد . مدتی بود که از این حیث نومید بودم
و این روشنائی از هیچ محل دیگری نمیتوانست بتابد .
سرویلیم جونز این رساله نادرالوجود و جالب توجه که دبستان نام دارد
از دوازده مذهب مختلف بحث میکند و مؤلف آن سیاح
مسلمانی است از اهالی کشمیر موسوم به محسن و ملقب به فانی . فصل اول
کتاب که آغاز مطلب است فصلی است بی اندازه عجیب در باره آئین
هوشنگ که مدتی مدید قبل از آئین زردشت وجود داشته است و تا زمان
مؤلف کتاب بسیاری از دانشمندان ایران عمرمانه بآن کیش ایمان
میورزیدند و چمدتن از اعظم هواخواهان آئین هوشنگ که در بسیاری
از نکات با کبرها اختلاف داشتند و دستگاه حاکمه کشور آنها را مورد
تعقیب قرار داده بود به هندوستان هجرت اختیار کردند و در هندوستان
چند جلد کتاب که اکنون بی اندازه کمیاب است تألیف نمودند .

(۱) رجوع شود به صفحات ۱۴۲ - ۱۴۱ فهرست نسخه های خطی فارسی
درموزه بریتانیا گرد آورده ريو Rieu . متن این کتاب چندین دفعه در مشرق چاپ
شده است و ترجمه انگلیسی آن در پاریس سال ۱۸۴۳ از طرف شی Shea و ترویر
Troyer از محل وجوه ترجمه کتب شرقی منتشر شده است .

(۲) رجوع شود بخطابه اودر باره ایران که در جاسه انجمن آسیائی در کلکته .
بتاریخ ۱۹ فوریه ۱۷۸۹ ایراد نموده است .

Sixth Anniversary Discourse on the Persians (Works, vol. i,
pp. 73-94) .

محسن این کتابها را مطالعه نمود و با نویسندگان آن کتابها یا با بسیاری از آنها طرح دوستی و الفت نزدیک ریخت و از صحبت آنها دریافت که ادواری چند پیش از نیل کیومرث یا کیومرث باریکه پادشاهی سلطنتی نیرومند در ایران مستقر بوده است و بدلیلی که بزودی ذکر خواهد شد آن سلسله را سلسله مهابدیان میخوانده اند و بسیاری از شاهزادگان این سلسله که فقط از هفت یا هشت تن از آنها در این کتاب نام برده شده است از جمله مهیون یا مهابلی شاهنشاهی ایران را باوج عظمت و حشمت خود رساندند. اگر بتوانیم این مدرک را که بنظر من خالی از خدشه و غیر قابل اعتراض است معتبر و قابل اعتماد بدانیم، سلطنت ایران قدیمترین سلطنت جهان است ولی چیزی که محل تردید است اینکه نخستین پادشاهان ایران از کدام نژاد بوده اند، نژاد هند و یا عرب یا تاتار و یا اینکه از نژاد چهارمی برخاسته اند که از سه نژاد دیگر متمایز بوده است؛ و این مسائلی است که تصور میکنم بتوانیم پس از مطالعه دقیق در زبان و ادبیات و مذهب و فلسفه و احیاناً صنایع و علوم ایرانیان قدیم بغایت دقت پاسخ بدهیم.

**عقیده مبالغه
آمیز سرویلیم
جوانز درباره
ارزش دساتیر
و دبستان**

«در خصوص مطالب تازه و مهمی که اکنون درباره السنه و خطوط قدیمه ایران بیان خواهم کرد بایستی در بسیاری موارد که اثبات موضوع در این موقع غیر ممکن است بمن اعتماد کنید زیرا اگر بنا شود فهرستی خشک از الفاظ و کلمات منفصل بجای یک بحث تحقیقی عرضه بدارم لایق بذل توجهی از طرف شما نخواهم بود، لکن مطمئنم بگواهی من گمان بد نخواهید برد زیرا روشی اتخاذ نکرده ام که بخوام از آن روش دفاع کنم و اجازه نداده ام و همیات و تخیلات مرا از شاهراه عقل منحرف سازد و مرا همیشه رسم و عادت چنین بوده است که عقاید متکی بمدرک و برهان باشد و یگانه مبنای محکم و متقن علوم عرفی

**تصورات
سرویلیم جوانز
درباره تاریخ
ایران باستان**

برهان است چنانکه شالوده استوار علوم طبیعی تجربه است؛ از طرف دیگر مسائلی را که میخواهم مورد بحث قرار دهم بتدقیق و تأمل مطالعه کرده‌ام و اگر بشما اطمینان بدهم که بضرس قاطع هیچ بیانی نخواهم کرد که توانم بنحو کافی و وافی از عهده ثبوت آن برآیم تصور نخواهید کرد یا از گلیم خود بیرون نهاده و از حدود خویش خارج شده‌ام.

از شرح فوق که از سر ویلیم جونز نقل کردیم چنین برمیآید که بیانات او چه در مقام نفی چه در مقام اثبات قطعی و بتی است و اکثر اوقات روش او از هر دو جهت بهمان اندازه مایه تأسف است. با اطمینان خاطر و «بدون بیم مخالفت» کوروش را با کیخسرو (کاوا

اشتباهات
سر ویلیم جونز
هوسرو (۱) یا هوسروان در اوستا (۲)) تطبیق میکند و حال آنکه کیخسرو از شهریارانی است که در شاهنامه آمده

و بکلی جنبه افسانه‌ای دارد. کامبیز را که (در کتیبه‌های پارسی باستانی کامبوجیا ضبط شده است) از ماده لفظ فارسی جدید «کام بخش» میداند. گزررس را (که در کتیبه‌ها خشیارشا آمده است) شیرویه میخواند (و این تتبع را بعد از آن میکند که در تحقیقات انکتیل بدیده حقارت و استخفاف نگریسته و لفظ اهریمن را که انکتیل صحیحاً مشتق از انگره مینیوش (۳) دانسته است با طعن و تمسخر مردود می‌شناسد!).

سر ویلیم جونز «بدلائل متقن وجود کتب غیر معمول را بزبان زند و پهلوی تردید میکند» و استناد او بقول «مؤلف مطلع دبستان است که کتاب زراشت را جداً مفقود الاثر میدانند و معتقد است که بجای آن کتاب جدید التالیفی گذاشته‌اند». سر ویلیم جونز میگوید: «قدیمترین زبانهای قابل اکتشاف ایران زبان کلدانی و سانسکریت بوده‌است و بعد از آنکه این زبانها موقوف شد و دیگر زبان وطنی ایران بشمار نرفت زبان

پهلوی وزند از زبان کلدانی و سانسکریت به ترتیب استخراج و سرچشمه گرفت و زبان پارسی هم یا از زند یا بلافاصله از لهجه برهمن ها گرفته شد. « سر ویلیم جونز با ایرانیان هم عقیده است که پرسپولیس را جمشید بنا کرده است (جمشیدیمای اوستا و ایمای اساطیر هندو است یا اینکه شخصیتی است مبهم یا وهمی و غیر واقعی که در افسانه های هند و ایران هر دو مشترک آید (میشود). سر ویلیم جونز با ایرانیها هم عقیده است که کتیبه های هخامنشی تخت جمشید « اگر واقعاً حروف هجا باشد با احتمال قوی صرفاً رمزی است که مفتاح آن شاید تنها در دست روحانیان باشد. « سر ویلیم جونز بالاخره کتاب چرنندساتیر را بعنوان « کتاب مقدس قبول میکند و معتقد میشود که بزبان آسمانی نوشته شده است » (و حال آنکه در حقیقت زبان دساتیر اساساً زبان نیست؛ عباراتی است بی ربط و بی معنی و پیرت که بزحمت با سلوب فارسی معمولی « تفسیر » و بتقلید عیدانه آن اسلوب نوشته شده است). دساتیر را سند باستانی و تاریخی میخوانند و در درجه اول اهمیت تلقی میکند و تصور مینماید که بحکم سر نوشت روشنائی تازه ای از صحائف دساتیر بتاریخ قدیمترین ادوار زندگی ملت آریائی باید بتابد و ثابت شود که « کیش برهمن ها قبل از رسیدن کیومرث به تخت سلطنت در ایران رونقی بسزا داشته است و کیومرث را پارسها احتراماً نخستین فرد بشر میدانند و حال آنکه عقیده دارند قبل از سلطنت وی طوفانی دنیارافرا گرفته بوده است. « حقاً انتقام انکتیل بنحو کامل گرفته شد و اینکه میگویند بد بینی بیجا اکثر با زود باوری بیجا توأم است نمونه بارز و میداق متمایز آن داستان سر ویلیم جونز و انکتیل میباشد.

لکن هر قدر سر ویلیم جونز در مسائل مربوط بتاریخ قدیم و السنه قدیم ایران دو چار اشتباهات بزرگ شده باشد مرتبه وی در خدمات دولتی بقدری بلند و نظراً باندازه ای وسیع و فکراً و بحدی آزاد

نفوذ کلام
سر ویلیم جونز

و مقام ادبی و علمی او چنان شامخ بود که ناچار عقاید او بخصوص در مملکت، خودش وزنی عظیم داشت. بالنتیجه

شک و ریبوی در اصل و حقیقت اوستاد را انگلستان از نظر فسر جان شاردن (۱) و ریچاردسون (۲) (مؤلف شهر قاموس فارسی) و در آلمان بوسیله ماینرس (۳) و نیکسن (۴) انعکاس یافت . دانشمند اخیر الذکر بعد از قویترین طرفداران انکتیل شد . این روش را از بدایات امر دانشمند آلمانی دیگری نیز بنام کلویکیر (۵) اتخاذ نمود این شخص کتاب انکتیل را بزبان آلمانی ترجمه کرد و ملحقاتی چند بدان افزود . در انگلستان عقیده سروولیم جونز در آن هنگام بر همه غالب آمد و ترجمه انکتیل را کاذب و معمول دانستند و قابل توجه ندیدند و بکناری انداختند و حال آنکه در فرانسه از وهله نخست مورد قبول عامه واقع شد (۶) و اکنون همه جا مقبول خاطر ارباب نظر است . اگر بخواهیم قدم بقدم تفصیل این مطلب را بنویسیم که چگونه کتاب انکتیل مطبوع طبع عموم واقع گردید از حوصله این کتاب خارج است . فقط میتوانیم چند نکته ای را که مهمتر است مطمح نظر قرار دهیم . کسانی که بخواهند تفصیل این اجماع را بدانند به مقالات اعلی و نفیس هاوگک و دارمستتر که دریاورقی این صفحه ذکر شده است و همچنین بمقاله گلدنر (۷) تحت عنوان ادبیات اوستا در مجلد دوم (صفحات ۵۳ - ۱ مخصوصاً صفحه ۴۰ از داستان تحقیقات درباره اوستا) (۸) در اساس فقه‌اللفه ایران (چاپ اشتراسبورگ سال ۱۸۹۶ میلادی) (۹) رجوع نمایند .

-
- Meiners (۳) Richardson (۲) Sir John Chardin (۱)
 Klucker (۵) Tychsen (۴)
 (۶) رجوع شود به مقالات هاوگک Haug چاپ سوم وست West درباره
 یارسان صفحات ۱۶ تا ۳۱۰ Haug's Essays on the Parsis و مقدمه دارمستتر
 بر ترجمه اوستا در جلد چهارم کتابهای مقدس شرق - مکز مولر - صفحه ۱۳ تا ۲۰۵ .
 Max Muller's Sacred Books of the East (Oxford, 1880)
 در این قسمت از مطالب خود دین بزرگی از این دو مؤلف بگردن دارم .
 Geldner, Awestaliteratur (۷)
 Geschichte der Awestaforschung (۸)
 Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie (۹)
 (Strassburg, 1896)

نخستین قدمی که برای تأیید و مدافعهٔ انکتیل برداشته شد از طرف هموطن شهیر وی سیلوستر دوساسی (۱) بود که در سال ۱۷۹۳ مسیحی در نامهٔ دانشمندان (۲) پنج مقالهٔ معروف خود را در موضوع خاطرات وی دربارهٔ آثار عتیق گوناگون ایران (۳) منتشر ساخت. این مقالات بیشتر مربوط است به کتیبه‌های پادشاهان ساسانی

خاطرات دوساسی دربارهٔ آثار عتیق ایران (۱۷۹۳) مسیحی
 که بزبان پهلوی نوشته شده است و برای کشف این رمز و قرائت آنها قطع نظر از ترجمه‌های یونانی که همراه بعضی از آنهاست اتکاء وی بیشتر به فرهنگ لغات پهلوی بود که انکتیل در جلد سوم از صفحهٔ ۴۳۲ تا صفحهٔ ۵۲۶ ترتیب داده است. چه خوب گفته است دارمستر

آنجا که مینویسد «خود کتاب انکتیل بدین طریق درست بودن نظری را ثابت نمود یعنی کمکی که همین فرهنگ پهلوی به پیشرفت اکتشافات کرد بهتر از انباشتن ادله و براهین بود. زیرا تاریخ قدیمترین نسخهٔ موجودهٔ اوستا قرن چهاردهم میلادی است و حال آنکه کتیبه‌های ساسانی مربوط بدقرن سوم میلادی است و بنا بر این نمیتوان حتی لحظه‌ای کتیبه‌های مزبور را بعنوان اینکه معمول است کنار گذاشت.

فرهنگ انکتیل اگر مفتاحی برای کتیبه‌های ساسانی شده است از آنرواست که آنچه را انکتیل از زبان پهلوی نزد دستوران پیاموخت چنانچه ظاهر و هویداست زبان حقیقی دورهٔ ساسانیان بوده است. در این مسئله نزاعی نیست و حقیقت امر هر چه می‌خواهد باشد کلمات سامی از قبیل «ملکا» بمعنای پادشاه و «شنة» بمعنای سال و «اب» بمعنای پدر و «شمسا» بمعنای خورشیدر «لا» بمعنای نه در این کتیبه‌ها موجود است. سر ویلیام

چونز آن کلمات را عربی (۱) (و بعد کلدانی) (۲) تشخیص داده است و وجود آنرا در کتیبه ها دلیل بر این میدانند که داستان قدیمی بودن زبان این کتیبه ها جز وهم و خیال چیز دیگری نیست و انکتیل مردی زود باور و معلم پارسی وی نیز رباکار و حیل‌گر بوده است. تیکسن (۳) در این باره قویاً یا فشاری میکند.

میگوید: « این مسئله دلالت دارد بر اینکه در زمان سلطنت ساسانیان زبان پهلوی مورد استفاده بوده است زیرا این کتیبه‌ها از طرف ساسانیان صادر شد، همان‌قسمی که آئین‌زردشت را هم آنها احیاء نمودند؛ بلکه میتوان گفت سر سلسله ساسانیان اردشیر بابکان آنرا احیاء کرد. اکنون میتوان توجه نمود چرا کتب زنده بزبان پهلوی ترجمه شده است. در اینجا همه چیز مؤید این معنی است و بصوت بلند از قدیمی بودن و اصالت آن حکایت میکند. » (۴)

کتیبه های پهلوی که بدین طریق از طرف دوساسی (۵) خوانده شد از زمان سموئل فلاور (۶) در اروپا معروف بود. سموئل فلاور ضمن گزارشهای فلسفی بتاریخ ژوئن ۱۶۹۳ میلادی (صفحات ۷۷۷-۷۷۵) رونوشت آنرا که در سال ۱۶۶۷ میلادی استنساخ نمود بود منتشر ساخت رونوشتهای دیگری نیز در کتب شاردن (۷) (۱۷۱۱ میلادی) و نیبور (۸)

(۱) نامه بعنوان آقای آ... پ... صفحه ۶۱۰، وقتی می‌بینیم الفاظ تعریف شده عربی بجای کلمات زنده و پهلوی وانمود شده است. بجزرات می‌گوئیم که این شخص تذاب و لافزن (اناره بجناب دکتر داراب) شما را فریب داده است و شما نیز سعی کرده‌اید خوانندگان خود را بفریبید. »

Sir William Jones's Works vol. i, p. 81 (۲)

Tychsen (۳)

(۴) دارمستر در مقدمه‌ای که برای ترجمه و ندریداد نوشته است این مطلب را نقل کرده است (صفحات ۲۰۱۹) (رجوع شود به یادرفی شماره ۶ صفحه ۸۹).

de Sacy (۵) Samuel Flower (۶) Chardin (۷)

Nebuhr (۸)

(۱۷۷۸ میلادی) و جهانگردان دیگر بتاریخ مؤخر چاپ شده است. (۱)

لکن اگر چه هاید (۲) رونوشت کتیبه ها را در کتاب خود دوباره نقل کرد دوساسی (۳) نخستین کسی است که بشرح و تفسیر آن همت گماشت و تاحدی توفیق یافت.

کتیبه های
پهلوی

پنج سال پس از انتشار خاطرات دوساسی (سال ۱۷۹۸ میلادی) پل دوسن بارتلمی (۴) عضو فرقه راهین دیر کرمل (۵) رساله خود را در شهر رم درباره قدیمی بودن و قرابت زبانهای سانسکریت و آلمانی منتشر ساخت و از قدیم بودن اوستا دفاع نمود و حتی ظن خود را بر اینکه زبان اوستا با سانسکریت نسبت و مشابهت و اصل مشترک داشته باشد ابراز داشت. (۶)

سن بارتلمی

نخستین گام مهمی که سپس در راه معارف پارسی و ایرانشناسی

(۱) رجوع شود به شرحی که وست West درباره کتیبه های سامانی در مقاله خود راجع بادیات پهلوی در جلد دوم کتاب اساس فقه الفقه ایران ، صفحات ۷۶ تا ۷۹ نوشته است .

Geiger und Kuhn, Grundriss d. Iranischen Philologie, vol. ii, pp. 76-79

و نیز رساله هاوگ در خصوص پهلوی (چاپ بمبئی و لندن ، سال ۱۸۷۰ میلادی ، دیده شود :

Haug, Essay on Pahlawi (Bombay and London, 18۶0)

در آغاز این رساله شرح مشبعی از پیشرفت اروپائیان در راه مطالعات مربوط بزیان پهلوی مسطور است .

(۲) Hyde (۳) Sylvestre de Sacy

(۴) Paul de St. Barthélemy, De antiquitate et affinitate linguae samscredamicae

(۵) Carmel (۶) مقدمه ترجمه دارمستتر Darmesteter که ذکر آن

گذشت . این قولی است که جلگی برآند که قرابت زبان اوستا با سانسکریت در حکم قرابت دو خواهر است و این همان نظری است که دوساسی de Sacy در نامه دانشمندان Journal des Savants شماره ماه مارس ۱۸۲۱ میلادی ، صفحه ۱۳۶ بطور وضوح اتخاذ نموده است .

برداشته شد قرائت کتیبه‌های خط میخی بود که در اوائل قرن نوزدهم بوسیله گروتفند (۱) انجام گرفت و شاید مهمترین گامها همین بوده است (زیرا خط و زبان میخی را تا آن تاریخ کسی نمیدانست). مقالاتی که گروتفند در این خصوص نوشت از جهت روش استدلال

**قراآت
کتیبه‌های
قدیم ایران
بوسیله
گروتفند**

و نیروی ادراک و بصیرت و باطن بینی نویسنده سر مشق است مقالات وی فقط این اواخر از ضبط انجمن سلطنتی علوم گوتینگن (۲) استخراج شد و از طرف مایر (۳) ضمن اخبار آن انجمن در ۱۳ ماه سپتامبر ۱۸۹۳ مسیحی انتشار یافت (رجوع شود بصفحات ۵۷۱ تا ۶۱۶ نشریه

انجمن). نخستین مقاله را در چهارم سپتامبر ۱۸۰۲ مسیحی و دومین را دوم اکتوبر و سومین را در ۱۳ نوامبر همان سال و چهارمین را در ۲۰ مه ۱۸۰۳ مسیحی در آن انجمن قرائت نمود. قبل از وی تیکسن (۴) و مونتر (۵) کوششهای بیفایده‌ای نموده و موفق بقرائت آن نشده بودند. چنانکه هنگام مطالعه کتاب هاید (۶) دیدیم تا این تاریخ عموم مردم حتی رجال علم را عقیده براین بود که این حروف بهیچوجه کتابت نیست بلکه زینت معماری یا کرم خوردگی و آثار حشرات الارض باعلائم بنائی یا نشانهایی است که بجای ارقام و اعداد مورد استفاده سنگ تراشان بوده است. و چیزی که گروتفند را ابتدا به تحقیق این امر وادار نمود جدالی بود که با دوست خود فیوریلو (۷) داشت. این شخص میگفت امکان ندارد بمعنای کتیبه‌ها پی برد زیرا کتیبه‌ها بخط و زبانی نوشته شده است که هیچکس هیچکدام را نمیداند و کسانی که با این خط کتابت و با این زبان تکلم میکردند در دل خاک جای دارند. این است نتایج مهمی که بطور کلی گروتفند در مقاله اول خود گرفته است:

اولاً اشکالی که در این کتیبه‌ها دیده می‌شود نقش و نگارها و علائمی است که معرف معانی خاص می‌باشد؛ ثانیاً کتیبه‌ها به سه زبان نوشته شده است، باین معنی که يك مطلب را علی‌القاعده سه زبان مختلف و سه خط مختلف ضبط کرده‌اند؛ ثالثاً کتیبه‌هایی

**نظر کلی
گرو تفند**

را که گرو تفند می‌خواهد شرح بدهد علی‌الخصوص طبقه اول که همان پارسی باستان است و طبقه دوم از حروف تشکیل شده است و مانند کتیبه‌های آوری و چینی اشکال و صور و علائم اختصاری را بجای معانی و مفاهیم و الفاظ بکار برده‌اند؛ رابعاً کلیه کتیبه‌های میخی که تا امروز شناخته شده است همیشه بشکل افقی از چپ بر راست می‌باشد. همینکه گرو تفند (۱) به نتایج کلی مزبور (که بعد معلوم شد

کاملاً درست بوده است) رسید با دقت بیشتری بمطالعه دو کتیبه از طبقه اول پرداخت و بر آن شد که این دو کتیبه بزبان زند (یعنی اوستائی) نوشته شده و حدس وی اگر چه درست نبود ولی بحقیقت نزدیک بود. گرو تفند این دو کتیبه را

**طرز کار
گرو تفند**

حقاً یکی از پادشاهان قدیم ایران نسبت میدهد که بعد از کوروش و قبل از اسکندر سلطنت داشته و مقصود وی هخامنشیان است (۲). در نتیجه بررسی کتیبه‌های ساسانی که بخط پهلوی است و دوساسی (۳) هم قبلاً قرائت نموده بود گرو تفند متوجه شد که ممکن است کلمه اول کتیبه نام یکی از پادشاهان این سلسله و کلمه دوم عنوان و لقب وی باشد. سپس مشاهده نمود که نامی که در صدر کتیبه دوم قرار گرفته در کتیبه اول بعد از عنوان و لقب واقع شده است. (باز هم باعتبار مشابهت کتیبه‌های ساسانی)

Grotefend (۱)

(۲) چیزی که گرو تفند را بر آن داشت که کتیبه‌های طبقه اول بزبان پادشاهان هخامنشی یعنی پارسی باستان است محل ممتاز کتیبه‌ها بود یعنی آن کتیبه‌ها همیشه در صدر الواحی که به زبان نوشته شده بود قرار داشت.

Sylvestre de Sacy (۳)

معنای آن کلمه را «شاه شاهان» فرض نمود و فرض اوصحیح بود. چون آخر کلمه مختصری تغییر میکرد چنین تصور نمود که بسبب حالت مضاف‌الیه و تصریف است و این حدس صائب بود؛ بدین طریق استنباط نمود که دوامی که در کتیبه اول دیده میشود یکی اسم پدر و دیگری اسم فرزند است. یکی از این اسامی را که تیکسن (۱) ملکئوش (۲) خوانده بود چنین بنظر وی رسید که بیشتر با داریوش مطابقت میکنند. نام داریوش در کتابهای دانیال و عزرا و ترمیمیه بصورت داریاوش («درباوش») آمده است. اسم دیگر را که تیکسن ایش پاتشا (۳) خوانده بود با گزرس (خشیارشا) (۴) تطبیق نمود. زیرا هر يك از این دو اسم در کتیبه های پارسی باستان از هفت حرف جداگانه ترکیب میشد بدین طریق: اسم اول از د. ا. ر. ی. و. و. ش. اسم دوم از: ك. ش. ی. ا. ر. ش. ا. حرف الف در این دو کلمه سه مرتبه و سه حرف (ر، ی، ش) دو مرتبه آمده است، و چون ترتیب حروفی که اجزاء این اسامی را تشکیل میدهد در نظر بگیریم می بینیم درست خوانده شده است. بنا بر آنچه مورخین یونانی نقل کرده اند داریوش پسر هیستاسب (۵) بوده است. نام هیستاسب را انکتیل (۶) باشکالی که در خود محل ادا می کنند گشتاسب و ویشتاسب و غیره ضبط کرده است و از تشابه کتیبه گزرس (خشیارشا) با کتیبه داریوش چنین احتمال داده میشود که داریوش نیز در کتیبه خویش نام پدر خود را ذکر کرده است و حقیقت امر اینکه در این کتیبه داریوش در محل مناسبی يك کلمه ده حرفی دیده شد که سه حرف آخر آن را قبلاً حروف نهائی مخصوص مضاف‌الیه تشخیص داده بودند (ولی امروز آن سه حرف را ه. ی. ا. میدانند). از هفت حرف دیگر دو حرف آن یکی

Osh Patscha (۳) Malkéush (۲) Tychsen (۱)

Xerxes ("Ktischhêrschê") (۴)

Anquetil du Perron (۶) Hystaspes (۵)

حرف سوم که (ش) و دیگر حرف پنجم که (الف) باشد قبلاً شناخته شده بود، ولی نظر باینکه در اشکال یونانی و اوستائی این اسم اجزاء مشترکی وجود داشت حروف چهارم و ششم و هفتم را شاید میتوانستند ت و س و پ تصور کنند. میماند دو حرف اول اسم؛ حرف اول واضح بود که حرف صامت است (گگ یا وار) و حرف دوم باید باصدا باشد (حرف وار مصوت نمیتوانست باشد زیرا این حرف را قبلاً یافته بودند)، بنابراین حدس زده شد که این حرف باید حرف ی باشد؛ لکن گرفتند این دو حرف را گگ. ا. خواندند و. ی.

این بود نتایج بزرگ و قطعی کشفیات گرفتند. سعی او این بود که جلو تر برود لکن چون از طرفی خیال میکرد که زبان کتیبه ها با زبان اوستا یکی است و حقیقت مطلب اینکه شرح نتیجه مطالعات گرفتند اوستا که انکتیل نگاشته است ناقص و در بسیاری از جزئیات و فروع نادرست است، لذا دچار گمراهی و اشتباه شد، و از طرف دیگر وسائل کار برای کشف رموز و قرائت و ترجمه و تفسیر کتیبه ها کافی و وافی نبود. بنابراین اسلوب وی در تعیین ارزش حروف چنانکه اکنون میدانیم حتی نیمه درست هم نیست، و آنچه از متون تفسیر استنساخ نموده است فقط تقریبی است. فی المثل یکی از کتیبه های تخت جمشید را که وی بررسی نموده است (۱) نخست بصورتی که امروز

خوانده میشود در اینجا نقل میکنیم:

(۲) دار یووش. خشایشیه. ووزک. خشایشیه. خشایشیه نام. خشایشیه.

(۱) رجوع شود به Niebuhr, Pl. xxiv; Spiegel, Keilinschriften, 1862, p. 48, B

Darayavush. Kshayathiya. Varzaka. Khshayathiya. (۲) Khshayathiyānam. Khshayathiya. dahyunam. Vishtaspathya. putra. Hakhamanishiya. haya. imam. tacharam. akunaush.

دهیو نام . ویشتاسپهیه . پوتره (۱) . هخامنشیه . هیه . امم . تجرم (۲) .
اکونه اوش .

معنای عبارت چنین است :

« داریوش ، پادشاه بزرگ ، شاه شاهان ، پادشاه کشورها ، پور
ویشتاسپ هخامنشی ، که این معبد (۲) را ساخت .
اما گروتفند طور دیگر نقل کرده است : (۳)»

« داریوش ، پادشاه مقتدر ، شاه شاهان ، پادشاه کشورها ، پور
هیستاسپ (ویشتاسپ) ، از دوده فرمانروای جهان ، ؟؟ ؟؟ ایزد .»

(۱) یادداشت مترجم : درباره « پوتره » آقای دکتر یارشاطر مینویسند :
« قرائت معمول فعلی یوس puça میباشد . tr- آریایی در فارسی باستان نزدیک به
سین تلفظ میشده است .»

(۲) یادداشت مترجم : معنای صحیح لفظ تاجر tachara کاخ است ؛
رجوع شود به لغت فارسی باستان تألیف دانشمند اوستاشناس آلمانی بارتولومه چاپ
اشتراسبورگ ، ۱۹۰۴ میلادی .

Christian Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch,
Strassburg, 1904.

و کتاب فارسی باستان تألیف کنت ، مستشرق امریکائی ، چاپ نیویورک ،
۱۹۵۰ میلادی ؛

R. Kent, Old Persian, American Oriental Series, New York, 1950.
و فرهنگ ایران باستان تألیف آقای ابراهیم پور داود استاد دانشگاه تهران
صفحه ۲۹۴ .

(۳) یادداشت مترجم : این است عین کلماتی که در متن این کتاب نقل
شده است ؛

“ Dârheûsh. Khshêhiôh. eghré. Khshêhiôh. Khshêhiôhêchâo.
Khshêhiôh. Dâhûtchâo. Goshtâspâhê. bûn. akhêotchôschôh.
Ah. ôoo. Môro êzûtchûsch.”

اما ترجمه گروتفند بزبان لاتینی است و کلمات آخر آن نیز مفهوم نداشت
پس از مکاتبه با دانشمندان آمریکا و انگلستان معلوم شد قابل ترجمه نیست . خاصه
اینکه کلمه ماقبل آخر ظاهراً بخط یونانی است و اگر مراد همان لفظ یونانی tou
باشد اضافه ملکیت و معادل لفظ du در زبان فرانسه است و کلمه آخر ظاهراً لفظ
فارسی ایزد است . این است ترجمه گروتفند ؛

“Darius, rex fortis, rex regum, rex Daharum (filius)
Hystaspis, stirps mundi rectoris. In constellatione mascula .
Môro tou Ized.

هر چند گرو تفتند نتوانست همه اقداماتی را که آغاز کرد انجام دهد کسانی هم که شاید جرأت داشتند بکارهایی که او بیابان رساند حتی دست
بز نند معدودی بیش نبودند. روش گرو تفتند و کشفیاتی که

**قدر و منزلت
کارهای
گرو تفتند**

در نتیجه پیروی از این روش بوقوع پیوست منشأ و مبدأ
تحقیقات دیگری شد که بالمال سبب حل کامل این معمای
مشکل گردید. نخستین کسی که بارزش عظیم کارهای
وی پی برد و برای معرفی آن جهد بلیغ نمود، دوساسی (۱) بود. و این
همان کسی است که بانکشافاتی توفیق یافت و همان انکشافات راه را برای
انکشافات گرو تفتند (۲) باز کرد. در مقابل روش گرو تفتند طریقه دیگری
از طرف سن مارتن (۳) پیشنهاد شد که چندان مورد پسند واقع نگشت (۴).

بیشرفتهای بزرگ دیگری که در امر قرائت کتیبه ها حاصل شد
طی سالهای ۱۸۳۷ - ۱۸۳۲ میلادی بود که سه تن از دانشمندان موسوم
به لاسن (۵) و بورنوف (۶) و رالنسون (۷) تقریباً در آن

**تحقیقات
رالسون
و بورنوف
و لاسن**

واحد باینکار همت گماشتند. رالنسون مستقلاً در ایران
مشغول کار بود و از تحقیقات گرو تفتند اطلاعی نداشت
و در بند اول کتیبه بزرگ داریوش در بیستون این
اسامی را قرائت نمود: ارشامه (۸)، اریارامنه (۹)،

چایشپیش (۱۰) هخامنشی. بورنوف از معلومات خود در زبان سانسکریت

(۱) Saint Martin (۲) Grotefend (۳) Sylvestre de Sacy
(۴) برای اطلاع از جزئیات این امر و ماخذ مربوط به بیشترت این کشف
رجوع کنید بمقاله اشیکل در تاریخچه قرائت خطوط در چاپ سابق الذکر کتاب
وی موسوم به خطوط میخی Keilinschriften صفحات ۱۱۹ تا ۱۳۲
و Spiegel, Kurze Geschichte der Entzifferung و نیز رجوع کنید به گایگر
و کون جلد دوم اساس فقه اللغه ایرانی، صفحات ۶۳ تا ۷۴.

Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie,
Geschichte d. Entzifferung und Erklärung d. Inschriften .
و نیز رجوع کنید به:

Arshama (۸) Rawlinson (۷) Burnouf (۶) Lassen (۵)
Chaishpish (۱۰) Ariyaramna (۹)

استفاده کرد و اوستا را بدو طریق روشن ساخت: یکی از طریق تطبیق دیگر از طریق استفاده از ترجمه سانسکریت نریوسنگک (۱). پس از آنکه اثر بزرگ خود را در باره یسنا (۲) تکمیل نمود بورنوف بمطالعه کتیبه های میخی پارسی پرداخت. رنجهایی که شولتز (۳) تحمل نمود و اطلاعات تازه ای که آن مسافر نگون بخت از الوند و وان (۴) جمع آوری کرده بود برای مطالعات بورنوف سودمند واقع شد. پس از آنکه نتیجه تحقیقات در خشان لاسن (۵) چاپ شد کتاب وی تحت الشعاع قرار گرفت. لکن علاوه بر قرائت اسم خداوند بزرگ اهورمزدا و بعضی کلمات دیگر و تذکر این معنی که زبان کتیبه ها اگر چه با زبان اوستا قرابت دارد یکی نیست و در رسم الخط کتیبه ها حروف مصوت کوتاه (بجای اعراب) دیده نمیشود مگر جایی که آنحروف در ابتداء کلمات قرار گیرد، او نخستین کسی است که توجه اهل معرفت را بفرهست ممالکی که در کتیبه بزرگ داریوش نام برده شده است دعوت نمود. در تابستان ۱۸۳۵ مسیحی این صورت بدست لاسن رسید و برای اینکه ارزش حروف را بنحو کاملتر و دقیق تر تعیین کند و وجود حرف مصوت کوتاهی را (بجای فته) بین بسیاری از حروف بی صدا ثابت نماید آن صورت را مورد استفاده قرار داد و این کار مثمر تر واقع شد، مثلاً نشان داد که S. P. R. D بجای Sparda نوشته شده است.

Neriosengh (۱)

(۲) رجوع کنید بشرح یسنا، یکی از کتب مذهبی پارسیان، چاپ پاریس تاریخ ۱۸۳۵ - ۱۸۳۲. این کتاب محتوی متن زند (یادداشت مترجم: متن اوستایی) است که نخستین بار تشریح گردیده و نسخه بدلهای چهار نسخه کتابخانه سلطنتی و ترجمه سانسکریت چاپ نشده نریوسنگک.

Schultz (۳)

Mémoire sur deux inscriptions cunéiformes, Paris, 1836 (۴)

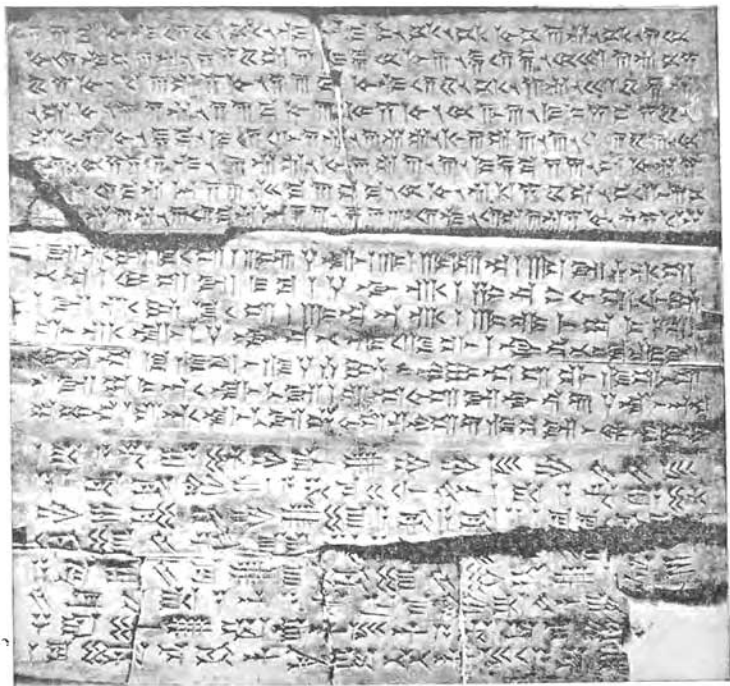
Lassen (۵)

طی چهار سال بعد (تا ۱۸۴۰ میلادی) دو تن از دانشمندان دیگر موسوم به بیر (۱) و ژاکه (۲) دنباله تحقیقات لاسن (۳) را گرفته و بسیاری از مسائل را روشن ساختند و اشتباهات ویرا تصحیح نمودند و مطالب تازه‌ای که نماینده دولت انگلستان مقیم بغداد، کلادجیمز ریچ (۴) جمع‌آوری نموده بود چاپ شد و در دسترس عموم قرار گرفت ، و دستر کرد (۵) نیز رونوشت‌های تازه تر و دقیق تری از کتیبه‌های تخت جمشید را با خود آورد .

لازم نیست در اینجا از پیشرفت این رشته مطالعات و نتایج پارسی شرح بیشتری داده شود . از اکتشافات اخیر لاقوس (۶) (۱۸۵۲ میلادی) و دیولافوا (۷) (۱۸۸۴ میلادی) در شوش با اشاره‌ای اکتفا خواهیم کرد و فعلاً به بحث بیشتری حاجت نیست . از عکسهائی که اشتولتز (۸) در سال ۱۸۷۶ میلادی و سنوات بعد در تخت جمشید برداشت و در سال ۱۸۸۲ میلادی در برلین در دو مجلد چاپ نمود ، از مسائل دیگری که در باره خط و زبان پارسی باستان دانشمندانمانند بنگک (۹) و بارتولومه (۱۰) و بولنسن (۱۱) و فوی (۱۲) و هالوی (۱۳) و هیتزبگک (۱۴) و هویشمن (۱۵) و کرن (۱۶) و مولر (۱۷) و منان (۱۸) و سیس (۱۹) و نام (۲۰) و غیره روشن ساختند جز با اشاره سخنی در اینجا نمی‌گوئیم .

پیشرفت
تحقیقات در
باره پارسی
باستان

| | | |
|-----------------|-----------------|-----------------------|
| Lassen (۳) | Jacquet (۲) | Beer (۱) |
| Loftus (۶) | Westergaard (۵) | Claude James Rich (۴) |
| Bang (۹) | Stolze (۸) | Dieulafoy (۷) |
| Foy (۱۲) | Bollensen (۱۱) | Bartholomae (۱۰) |
| Hübschmann (۱۰) | Hitzig (۱۴) | Halévy (۱۳) |
| Ménant (۱۸) | Müller (۱۷) | Kern (۱۶) |
| | Thumb (۲۰) | Sayce (۱۹) |



خطوط میخی به سه زبان پارسی باستانی و بابلی و عبرانی
لوح نقره بنام داربوش کبیر (متعلق به موزه ایران باستان در غرغه آثار هخامنشی)
که در تپه هگمتانه پیدا شده است (نقل از کتاب هگمتانه آقای مصطفوی
چاپ تهران تیرماه ۱۳۳۲)
(برابر صفحه ۱۰۰)

کنت دوگبینو^(۱) در رساله خود موسوم به خطوط میخی (چاپ پاریس بتاريخ ۱۸۶۴ میلادی) فرضیه های پرت و پیریشانی دارد و میگوید کتیبه های مزبور جنبه طلسم داشته است. برای توجه باین فرضیات حتی لمحه‌ای مکتب و تأمل هم لازم نیست، ولی راجع به فرضیه هوشمندانه ابر^(۲) درباره اصل و کیفیت خط مزبور باید چند کلمه گفته شود.

با اینکه خط میخی آسوری و خط میخی فارسی باستان شباهت صوری دارند ولی از یک جهت بسیار مهم اختلاف دارند. خط فارسی باستان خطی است الفبائی (و الفباء آن مرکب از چهل و یک علامت است که چهارتای^(۳) آن علامات اختصاری است برای کلمات کثیرالاستعمال مانند اهورمزدا و شاه و سر زمین و خـاک و یک علامت مختص جدا کردن الفاظ از یکدیگر است).

**فرضیه ابر
در باره اصل
الفباء میخی
پارسی**

حروف آسوری مجموعه عظیمی است از علائمی که قائم مقام پاره‌ای الفاظ میشود و یا صوری که معانی خاصی از آن مستفاد میگردد مانند خطوط چینی یا مصری قدیم که ممرور است به هیر و غلیف. هر یک از این علائم در خط آسوری معمولاً دلالت بر فکر یا مفهوم خاصی میکند و مربوط به صدا نیست، و اگر نسبتی با معادل صوتی خود داشته باشد آن نسبت فقط اتفاقی است، مثلاً نقش و نگارها یا صوری که در خط اکدی قدیم مفهوم خاصی داشت ممکن است در خط آسوری نیز بهمان معنی استعمال شود ولی با اصوات مختلف.

فرضیه ابر این است که حروف فارسی باستان تقریباً هنگام سقوط

M le Comte de Gobineau : Traité des écritures (۱) cunéiformes (Paris, 1864)

(۲) Oppert (۳) یادداشت مترجم : بعقیده آقای دکتر یار شاطر

عده این علامات بیش از چهار است، کلماتی که باعلامت نموده میشود عبارت است از شاه، کشور (دعلامت) خدا، زمین و اهورا مزدا (دوعلامت).

مادیها و سلطهٔ ایرانیان (هخامنشی) اختراع شد و بطریق ذیل از خط تصویری آسوری بوجود آمد: هر يك از علائم و نقوش خط آسوری را که کنایه از معنای خاصی بود برداشتند و معادل صوتی آنرا در زبان پارسی بآن علائم و صور اختصاص دادند و بعبارت دیگر خط مصور را با سلوب آسوری نوشتند و بزبان پارسی خواندند. سپس هر يك از اشکال و علامات را ساده کردند و بجای حرفی که منطبق با صدای اول هر يك از الفاظ فارسی بود آن شکل یا علامت را بکار بردند و این عمل را بهمین منوال ادامه دادند تا آنکه علائم یا حروف کافی برای کلیهٔ عناصر اصوات پارسی بدست آمد. بدین وسیله در قرن ششم پیش از میلاد مسیح ایرانیان چنین پیشرفت بزرگی در راه تبدیل خط تصویری به الفبای حقیقی حاصل نمودند (و محتمل است که اساس آن هیر و غلیف یا تصاویر و نقش و نگارها بوده است) (۱).

(۱) یادداشت مترجم: نگاه کنید به فرهنگ ایران باستان تألیف آقای

پور داود استاد اوستا و فرهنگ ایران باستان در دانشگاه تهران، امرداد ماه ۲۵۵۹ مادی = ۱۳۲۶ خورشیدی چاپ تهران: فصل مربوط به دبیری = خط و مناسبات ایران زمین با بابل و آشور و وجه اشتقاق واژهٔ دبیری و خط در داستان ایران و سومرواکد و خط میخی هخامنشی و غیره؛ و نیز نگاه کنید به کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی تألیف آقای دکتر محمد معین، الفبای اوستا (دین دبیری)؛ و همچنین به کتاب خط و فرهنگ و کتاب دبیرهٔ آقای ذبیح بهروز چاپ تهران بهمن ماه ۱۳۱۳ بزرگدردی، ایران کوده، جزوه شمارهٔ ۲، کرد آوردهٔ آقای دکتر محمد مقدم (مقدم) استاد زبان اوستا و فارسی باستان در دانشگاه تهران: مدارک تاریخی راجع به الفباء در ایران، صفحات ۲۰ تا ۲۶، همچنین بمقالات آقای محمود سرشار در طریقه کشف جعل و پیدایش خط و انواع آن در مجلهٔ کانون و کلا ۱۳۳۲ شمسی قمری، چاپ تهران.

و نیز رجوع کنید به تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای جلال الدین همائی استاد دانشگاه چاپ تبریز ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ شمسی؛ و کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه تهران چاپ تهران، ۱۳۲۱، و کتاب سبک شناسی ملوک الشعراء بهار درسه جلد چاپ تهران.

لکن کمیت کسانیکه بدین سان به تجزیه کلمات و تبدیل خط تصویری بحروف الفبائی پرداختند ناگهان انک شد زیرا توانستند هر جا بعد از حروف صامت حرکتی بود آنحروف را از حرکات جدا سازند و حروفی مختص اعراب وضع نمایند، بنابراین برای پارهای مقاطع هجائی مانند کا، کو، گا، گو، جا، جی، دا، دی، دو، ما، می، مو، و قس علیهذا حروف مخصوص دیگری استعمال نمودند که با کاف و گاف و جیم و دال و میم و حروف بیحرکت دیگر تفاوت داشت و حرکات جزء آن حروف بود و هر کدام يك حرف مستقل شناخته میشد.

این است نمونه دیگری از میزان نفوذ سیاسی در ایران و اینکه تا چه حد این کشور از روزگاران پیشین ابتدا تحت تأثیر آسوری سپس آرامی و سرانجام تازی قرار گرفته است.

نفوذ آسوری در حجاریهای تخت جمشید و بیستون و همچنین در کتیبه ها علی السوی آشکار و هویدا و سهو ناپذیر است، و همانقسمی که اشیگل ثابت نموده است^(۱) آثار این نفوذ را بهمان درجه از وضوح میتوان در مذاهب و شاید در سیاست و تشکیلات اجتماعی در رویه قضائی و جنگ پیدا کرد.

نفوذ آسوری در ایران

« پادشاه بزرگ، شاه شاهان، پادشاه ایران، پادشاه کشورها » نه تنها از جهت سبک و لقب و عنوان، بلکه از بسیاری جهات دیگر هم وارث « پادشاه بزرگ، پادشاه آسور » بود، فرمانروائی که ربشاقی^(۲) باستظهار قدرت وی حزقیاق^(۳) را مورد تهدید قرارداد. و این نسبت شاید معمای وجود عنصر هزوارش را در پهلوی روشن میسازد و این معنائی است که مدتها محققین را درباره ماهیت واقعی پهلوی گمراه ساخته بود.

چرا کاتب یا محرر پهلوی که کاملاً آشنا بحروف الفبائی پهلوی

(۱) رجوع شود به جلد اول کتاب - Fr. Spiegel, *Eränische Alter thumskunde*, Leipzig, 1871, pp. 446-485.

(۲) Hezekiah (۳) Rabshakeh

بوده است عنوان دیرین «شاه شاهان» را «ملکان ملکا»^(۱) نوشته و حال آنکه (بگفته مورخ معاصر امیانوس مارسلینوس)^(۲)

بحث در یکی سربازان و رعایای شاه در آفریمان هم مانند امروز پادشاه از ممیزات خط پهلوی خود را شاهنشاه میخواندند و این همان عنوانی است که در روزگاران کهن «خشایثیه خشایثیا نام» بوده است؟

چرا کاتب پهلوی بجای کلمه گوشت لفظ آرامی «بسرا»^(۳) و بجای نان «لهما»^(۴) نوشته است، و حال آنکه صاحب الفهرست و سایر نویسندگان مطلع اوائل دوره اسلام گفته اند همان کاتب هنگام قرائت همان کلمات آرامی معادل فارسی آن الفاظ را ادا میکرده و «بسرا» و «لهما» را گوشت و نان میخوانده است. با اینکه در زبان انگلیسی هم ما همین کار را میکنیم باز هم بنظر ما این عمل غیرطبیعی است. مثلاً در زبان انگلیسی حروف اختصاری لاتینی i. e. را بجای دو لفظ انگلیسی that is بمعنای «یعنی» و باز حروف لاتینی e. g. را بجای لغت انگلیسی for example^(۵) بمعنای فی المثل و این علامت (&) را بجای حرف عطف (و) بکار میبریم. برای مردمی که به خطوط تصویری عادت کرده بودند و مفهوم

تصاویر و علائم را بفراست درمی یافتند و از حس سامعه خود مدد نمیخواستند چقدر این روش آسانتر بوده است. اگر علامت مخصوصی را که اکدیها برای لفظ پدر بکار میبردند آشوریهها گرفتند و هنگام قرائت آن علامت

Malkan - malka (۱)

Ammianus Marcellinus (۲)

lahma (۴) bisra (۳)

(۵) یادداشت مترجم: در زبان انگلیسی حروف اختصاری i. e. قائم

مقام عبارت لاتینی id est (یعنی) میباشد و حروف اختصاری e. g. بعوض کلمات لاتینی exempli gratia بمعنای (مثلاً) آمده است. حروف اول هر يك از این کلمات لاتینی باضافه يك نقطه که علامت اختصار است جایگزین کلمات انگلیسی معادل آنست که در متن ذکر شده است.

لفت آشوری را بجای کلمه اصلی بیگانه ادا مینمودند چرا باید ایرانیان تأمل داشته باشند و با کلمات آرامی از قبیل ملکا و بسرا و لهما و غیره بهمان طریق معامله نکنند؟ عبارتة اخرى چرا نباید ایرانیان نیز کلمات آرامی را بجای اینکه ترکیبی از حروف بدانند مجموعه‌ای از اشکال و صورتی که قائم مقام الفاظ بوده است فرض نکنند؟ همانقسمی که قبلاً متذکر شدیم درست است که زبان پهلوی وقتی عمومیت یافت که آشور دیر زمانی از بین رفته بود و این زبان متعلق به عهد ساسانیان است (۲۲۶ تا ۶۴۰ بعد از میلاد) و اوائل دوره اسلام بلافاصله متعاقب عصر ساسانی است، لکن دنباله تحقیقات را درباره زبان پهلوی بجائی رسانده‌اند که معتقد شده‌اند در قرن سوم و چهارم پیش از میلاد مسیح و حتی شاید در تاریخ قدیمتری زبان مزبور با قرب احتمال وجود داشته است. در مشرق زمین که مردم آن ذاتاً محافظه کارند چیزی که مایهٔ اعجاب بسیار باشد در این امر وجود ندارد، و سیاق که حتی امروز هم در ایران عموماً در محاسبات بین مردم معمول و متداول است از چیزهای شگفتی است که بموضوع بحث ما اندکی شباهت دارد زیرا علائمی که در سیاق بجای ارقام عادی عربی بکار برده میشود در واقع اشکال اختصاری و ناقصی است از اسامی عربی اعداد مختلف و بسا میشود که سیاق نویس ایرانی این مسئله را فراموش میکند و گاه نمیداند.

بیش از آنکه درباره پهلوی بیش از این بحث کنیم سخنی هم از مطالعات اوستائی که پیوسته پیشرفت میکند باید گفته شود. در صفحات قبل ملاحظه نمودیم که بورنوف (۱) و لاسن (۲) برای مطالعات خود در باره کتیبه‌های هخامنشی چه اندازه **پیشرفت مطالعات** مربوط به اوستا از سانسکریت کمک گرفتند. و ضمناً بکتاب عظیمی که بورنوف بتاریخ ۱۸۳۵-۱۸۳۳ در موضوع یسنا منتشر

ساخت قبلاً اشاره‌ای نمودیم. با مواد و مطالب فراوانی که انکتیل (۱) جمع‌آوری کرده بود و مدتها در کتابخانه ملی بطاق نسیان نهاده شد بورنوف شروع بکار نمود و برای اینکه متن صحیح این قسمت اوستا محرز و محقق گردد ابتدا بمقابله دقیق نسخه‌های خطی پرداخت. برای روشن کردن این مطلب انکاء و اعتماد وی بیشتر به ترجمه سانسکریت نریوسنگک (۲) بود که در دسترس وی قرار داشت و قدیمترین تفاسیر است و این ترجمه را با منتهای دقت و بصیرت و درایت در ترازوی سنجش و آزمایش و انتقاد نهاد و صحت آنرا به ثبوت رساند، و ضمناً به تنظیم دستور زبان و فرهنگ لغات اوستا همت گماشت. لکن بهمین قناعت نمود که بدیگران ارائه طریق نماید و تحقیق اوستا را بر پایه‌ای که حقیقتاً صحیح و عملی بود قرار دهد: کتاب بزرگی که منتشر ساخت اولاً فقط فصل اول از هفتاد و دو فصل یسنا را روشن و تفسیر میکند (هریک از فصلهای یسنا «ها» نامیده میشود) و آن یکی از پنج قسمت کتاب مقدس زردشت است (در آداب پرستش پروردگار) و اگر چه بعد (۱۸۴۶-۱۸۴۴ مسیحی) فصل نهم یسنا را بدین نمط اما باختصار موضوع بررسی قرار داد تحقیقات خود را در این رشته بیش از این دنبال نکرد.

در همین ایام انتشار اثر عظیم باپ (۳) در خصوص صرف و نحو تطبیقی زبانهای آریائی یا هند و اروپائی ما را بمشاجره بزرگ دیگری که بشدت در پیرامون اوستا در گرفت وارد میکنند و آن **جنگ طرائق** جدال طریقه اخبار و احادیث با طریقه تطبیق السنه و تحقیق است. در این موقع دانشمندی که صاحب عقل سلیم و صلاحیت لازم بودند هیچکدام در باب اصالت و حقیقت و ساختگی نبودن خود کتاب هیچگونه شبهه و تردیدی نداشتند. مناقشه بر سر ارزش تفسیر زردشتیان

بود که درست آنان وجود دارد (یا اینکه مبنای آن تفسیر روایت است). بورنوف^(۱) متکی بتفسیر عرفی نریوسنگ بوده است (زیرا در آن هنگام ترجمه‌های قدیمتر پهلوی را بقدر کافی نمیفهمیدند تا زیاد مورد استفاده واقع شود)، بنا براین بورنوف را از پیروان طریقه اول باید قلمداد نمود. باپ بیشتر در سانسکریت و فقه اللغة تطبیقی حائز مقامی رفیع بوده است و اوستارا صرفاً از جهت زبان و اینکه یکی از شعب سانسکریت میباشد مطالعه میکرد. علیهذا باپ را باید از طرفداران طریقه دوم دانست. بر اثر انتشار اوستای چاپ وستر گارد^(۲) و اشپیکل^(۳) بتاريخ ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۸ مسیحی دائره دانش پژوهانی که میتوانستند به فحص و بحث مشکلات مربوط باز ستاییر داز ند بسیار وسیعتر شد و جدالی که دارمستتر^(۴) جنگ طرائق (یعنی جنگ طریقه سنت و روایت و تواتر با طریقه تطبیق و تحقیق) نامیده است از هرسو آغاز شد. بعد از بورنوف برجسته‌ترین پیروان طریقه اول اشپیکل و بوستی بودند. دوهاره^(۵) و کایگر^(۶) هم تاحدی کمتر در زمره اصحاب این طریقه بشمار آمده‌اند. بنفی^(۷) وراث^(۸) از معتقدین طریقه دوم محسوب میشوند. ویندیشمن^(۹) میانه‌گریز ولی هاوک^(۱۰) که ابتدا از مریدان پر شور بنفی شمرده میشد همینکه از هندوستان برگشت کاملاً بقدر و قیمت روایات پارسی ایمان آورد و از آن پس در ردیف یکی از پیشروان مطالعات و تحقیقات پهلوی بشمار آمد. همین راه را وست^(۱۱) حتی با رستگاری و توفیق شایانتری پیش گرفت، چنانکه کلدنر^(۱۲) در حق او گوید: « دانش و فهم و ادراک

(۱) Burnouf (۲) Westergaard (۳) Spiegel (۴) Darmsteter

(۵) de Harlez (۶) Geiger (۷) Benfey (۸) Roth

(۹) Windischmann (۱۰) Haug (۱۱) West

(۱۲) رجوع شود بمقاله عالی و شیوای کلدنر در تاریخ تحقیق راجع

به اوستا ، Geldner, (Geschichte der Awestaforschung)

که در جلد دوم کتاب اساس فقه اللغة ایرانی تألیف کایگر و کون صفحات ۴۰ تا ۴۶

درج شده است

Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie

و تیز بینی و براعت بی نظیر وی پایه تحقیقات و تبعات مربوط بزبان پهلوی را از مراحل سافله بدرجات عالیّه علم رسانید « تا بدانجا که بطور غیر مستقیم مصلح مطالعات اوستائی گردید . » لکن قرعۀ کار بنام مردی بی عدیل زده شد و آن مرد جیمز دار مستتر فقید است که بوسیله او مطالب مربوط بروایات (توأم با مطالعه دقیق خود متون) از روی حزم و احتیاط تقریباً بنحو اتم واکمل مورد استفاده قرار گرفت. و چقدر دلپذیر است که گلدنر در حق شخصی که بآن شدت دردم روش انتقادی وی سخن گفته بود با چنین بیان کریمانه‌ای اثر و اسلوب او را توصیف مینماید : (۱)

« از ابتدا دارمستریکی از طرفداران پر حرارت ترجمۀ دوره ساسانی بود و مقدمات پهلوی را بکمال بیاموخت و زمینۀ محکمی برای مطالعات خود فراهم ساخت ولی تفسیر خود را بهیچوجه تنها متکی بمآخذ پهلوی نمود و تشخیص داد که ضمن کشمکش و نزاعی که بر سر بهترین روش تحقیق در گرفته بود تنها بنیروی توسعه کامل دامنه فکر میتوان از تاریکی بروشنائی کرائید و بجای توسل به حدسیات و ظنیات و تاسی بکسانیکه با چنگک و بال میکوشند از ظلمت بنور راهی بجویند فقط در پرتو وسعت نظر میتوان بسر منزل مقصود و مرحله علم الیقین و شهود رسید . نخست از ترجمه هائی که خود ایرانیان تهیه نموده بودند مدد گرفت و آن منابع اولیه را جزء و کلاً مورد استفاده دقیق و تحقیق جامع قرارداد . وسائلیکه من غیر مستقیم باو کمک کرد عبارت بود از جمیع روایات از دوره ساسانیان تا امروز و کلیۀ ادبیات پهلوی و پازند و شاهنامه و آثار و وقایع نگاران عرب و اخبار تاریخی منقول از پیشینیان و اطلاعات شخصی مأخوذ از پارسیانی که در قید حیات بودند و همچنین آداب و رسوم و عقائد

(۱) رجوع شود بمقاله وی که تعریف آن گذشت ، صفحه ۴۵ .

و آراء و مراسم کنونی مذهبی که سنتی است صحیح و خالی از هرگونه خدشه و در قسمت علم‌الالسنه تمام مواد مربوط به فقه‌اللغه ایرانی در همه مدارج تکامل و اختلاف لهجات و همچنین سانسکریت مخصوصاً ودا . ترتیبات و مقدمات امر گو اینکه بطور ناقص و با وسائل غیر کافی قبل از وی تهیه شده بود لکن دارمستتر همه را جمع آوری و تلفیق کرد و نتیجه مسلم گرفت . رسیده‌ترین میوه‌مساعی و مجاهدات وی آخرین اثر عظیمی است که از او بیادگار مانده است : نام آن کتاب « زند اوستا ، ترجمه تازه با تفسیر تاریخی و لغوی (۱) » است . دارمستتر طریقه سنت را احیا نمود و سخن درست بگوئیم موجد روشی است که خود او روش تاریخی برای تحقیق اوستا نامیده است . برای اینکه آن روش را واضح و روشن عرضه بدارد مطالب و مواد فراوانی که از جهت و فور بی نظیر و غیر قابل قیاس بود فراهم آورد . تاچه اندازه درین راه رستگار شد و تاچه حد از لحاظ تمسک بفروع و شرح نکات جزء از هدف خود تجاوز نمود و راه افراط و اطناب را پیمود آینده باید داوری نماید .

اکنون برگردیم بتاریخ کشف رموز کتیبه‌ها و متون پهلوی یعنی آن رشته از زبان‌شناسی ایران که با وجود رنجهای نمر بخش دوساسی (۲) و اخلاف وی و با اینکه این مبحث مشکل را در این **ادامه کشف رموز پهلوی** ایام اخیر دانشمندانی مانند وست (۳) و اندرهاس (۴) و نولدکه (۵) و دارمستتر و زلمن (۶) و دیگران بسیار بسیار روشن ساخته‌اند و از این جهت مرهون زحمات ایشان میباشیم ، هنوز هم بیشتر کارهایی که باید بشود انجام نگرفته است . در باب دوساسی و جانشینان وی در صفحات بعد بلافاصله سخن خواهیم گفت .

(۱) رجوع شود به سالنامه‌های موزه گیمه مجلدات ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ ، چاپ

پاریس ۳۰-۱۸۹۲ م- یعنی ۱

Annales du Musée Guimet, vols. xxi, xxii, xxiv, Paris, 1892 - 3

Andreas (۴) West (۳) Sylvestre de Sacy (۲)

Salemann (۶) Nöldeke (۵)

مسابی درخشانی را که دوساسی درراه قرائت بعضی از کتیبه‌های
ساسانی در نقش رستم بکار برد در صفحات قبل
ذکر نمودیم . تخت سنگهائی که نقش رستم روی
آن کنده شده است سمت راست رودخانه یلووار واقع

کتیبه‌های ساسانی نقش رستم

است . در آنجا حوضه رودخانه منتهی میشود بمرودشت بین سیوند
وزرقان برابر تخت جمشید بمسافت دوسه میل در سمت مشرق . کتیبه‌ای را
که دوساسی بویژه بررسی نموده است اگر قدیمی‌ترین کتیبه‌ای نباشد
که سلاطین ساسانی بتقلید هخامنشیان روی آن صخره‌ها نقر کرده‌اند
یکی از قدیم‌ترین کتیبه‌ها است ، زیرا تاریخ آن تاریخ سلطنت اردشیر
(ارتخشتر) پسر یاپک مؤسس آن سلسله است (۲۴۱-۲۲۶ بعد از میلاد) .
این کتیبه بدو خط پهلوی (که یکی شکل کلدانی^(۱) و دیگر شکل ساسانی
است) نوشته شده است و هر یک از این دو صورت را رسم الخط مخصوصی
است . دنبال آن ترجمه یونانی کتیبه بشرح ذیل دیده میشود . (۲)
(در این جا عین ترجمه یونانی نقل شده است .)
عبارت پهلوی ساسانی کتیبه چنین است : (۳)

(۱) یادداشت مترجم : آقای دکتر یار شاطر مینویسند : اصطلاح
« پهلوی کلدانی Caldeo-Pahlavi » امروز کمتر بکار میرود . بجای آن « پارتی
Parthian » معمول است . اصطلاح « پارسی » بجای پهلوی و « پهلوی » بجای
پارتی که هر دو مفرد وضع نموده و در پایکولی بکار برده قبولی عام نیافته است .
(۲) متون را از مقاله هارک در موضوع پهلوی (چاپ اشتوتگارت بتاریخ
۱۸۷۰) صفحات ۴ و ۵ گرفته ام ، Haug, Essay on Pahlavi (Stuttgart, 1870)
روش وی آنست که حروف محو شده کتیبه یونانی را ریزتر
از حروف دیگر نشان میدهد . در اینجا از آن روش تبعیت کرده ام . کتیبه را در ماه
مارس ۱۸۸۸ مسیحی در سفری که از شمال بشرافز رستم دیدم و بررسی نمودم . در
آن هنگام بازم جاهای دیگر کتیبه خراب شده بود .
(۳) یادداشت مترجم : عین عبارت که بخط لاتین در متن انگلیسی این

کتاب نقل شده است چنین است :

“PATKARI ZANA MAZDAYASN BAGI ARTAKHSHATB,
MALKAN MALKA AIRAN, MINU CHITRI MINYAZTAN,
BARA PAPAKI MALKA .“

« پتکری زنا مزدیسن بگی ارتخشتر ملکان

ملکا ایران ، مینو چتری هن یزتان برا

پایکی ملکا . » (۱)

اینک ترجمه آن (که از ترجمه انگلیسی بفارسی درآورده شده

است) :

« این پیگره خداوند (پادشاه) مزدا پرست ، اردشیر ، شاهنشاه

ایران (است) ، مینوسرشت ، از جانب یزدان ، پسر پایک پادشاه . » (۲)

(۱) کلامانی که در کتیبه فوق باحروف سیاه چاپ شده هزوارش است (ومعنا

هزوارش فی الحال توضیح داده خواهد شد) . هنگام قرائت هزوارش لغت فارسی بجای معادل آرامی آن خوانده میشود . مثلا لفظ «زنا» بمعنای «آن» است و همان «آن» قرائت میشود و همچنین لفظ «ملکان ملکا» بمعنای شاه شاهان است و شاهنشاه تلفظ میشود و «من» (بکسر میم) بمعنای «از» و «برا» بمعنای پسر و «ملکا» بمعنای شاه را همان شاه قرائت کنند .

(۲) یادداشت مترجم : آقای دکتر یار شاطر مینویسند : قرائت درست

این کتیبه این است :

« پتکر این مزدیسن بگ ، از تخشتر شاهنشاه ایران ، که چتر از یزتان ،

پس بگ پایک شاه « ترجمه : این پیگره خداوند (سلطان) مزدا پرست ، اردشیر شاهنشاه ایران [است] که نژاد از خدایان [دارد] ، پسر خداوند پایک شاه .

Mnu آنچه مینو خوانده شده هزوارش است : و باید «که» خوانده شود . تلفظ پسر در پهلوی ساسانی «پس» است (بضم پ) نه «پور» .

کشف وقرائت کتیبه های پهلوی از زمان تألیف این کتاب پیشرفت فراوان

کرده است . از مهمترین کتیبه های پهلوی که از آنزمان مکشوف گردیده یکی کتیبه پایکولی است در عراق (شمال قصر شبرین) از نرسی که آنرا بنامست

غلبه اش بر بهرام سوم بدوزبان پهلوی و یارتی نویسانده است .

رجوع شود به : هرتسفلد ، پایکولی 1924 , H. Herzfeld, Paikuli (2 vol.)

و همچنین W. B. Henning, A. Farewell to the Khagan of the Ag- Agatârûn, BSOAS, 1952 .

دیگر کتیبه شاهپور اول است در «کعبه زردشت» به زبان پهلوی و یارتی

(بقیه یادرفنی در صفحه ۱۱۲)

نتیجه‌ای که دوساسی از تحقیقات خود گرفت ویرا تشویق کرد که در سومین و چهارمین کتاب‌خاطرات خود عبارات پهلوی روی مسکوکات و همچنین کتیبه‌های بیستون مربوط به همان دوره را بررسی نماید. زحمتی که دوساسی در این راه کشید بمنزله مقدمه‌ای بود برای مجاهداتی که گرفتند و بعداً برای کشف رموز کتیبه‌های میخی فارسی باستانی بعمل آورد (و در صفحات قبل ملاحظه شد). در قسمت سکه شناسی اوزای (۱) (۱۸۰۱ مسیحی) دنباله کار را گرفت و چهل سکه از سکه‌های ساسانی را قرائت کرد. تیکسن (۲) هم در سالهای ۱۸۱۳-۱۸۰۸ مسیحی همین کار را ادامه داد.

استفاده از تحقیقات دوساسی در سکه شناسی

رسم الخط کتابهای پهلوی با خطوطی که روی آثار معاصر ساسانی (اعم از کتیبه‌ها و مسکوکات) دیده میشود بسیار متفاوت است و ابهام آن خیلی بیشتر است. باید در نظر داشت که با استثنای قطعات پایروس که بیست و دو سال پیش در فیوم مصر کشف شد (۳) و بزبان پهلوی نوشته شده بود و هنوز هم چاپ نشده و فقط قسمتی از آنرا خوانده اند قدیم‌ترین

کتیبه‌ها و کتابهای پهلوی

بقیه یاورقی از صفحه ۱۱۱

و یونانی. این کتیبه مهم‌ترین کتیبه پهلوی است و نظیر کتیبه بیستون است در میان کتیبه‌های معامشی. دیگر کتیبه کرتیر موبد زردشتی است که حاکی از کوشش و تعصب او در مستقر ساختن کیش زردشتی و پیشرفت او در این مقصود است. رجوع کنید به :

M. Sprengling, "A New Pahlavi Inscription", Amer. Journ. of Semit. Lang. & Liter. LII, no. 2

W. B. Henning. The Great Inscription of Sâpûr I, BSOAS, vol. IX, 1947.

Tychsen (۲) Ouseley (۱)

(۲) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند: قسمتی از این

پاپیروسها را هانسن بطبع رسانده است، رجوع شود به: O. Hansen, Die mittelpersischen Papyri der Papyrussammlung der Staatlichen Museen zu Berlin, 1938.

نمونه پهلوی مکتوب مربوط بسال ۱۳۲۳ بعد از میلاد است یعنی بیش از هزار سال بعد از کتیبه‌ای که ذکر آن گذشت. در ظرف این مدت خط پهلوی بطور قابل ملاحظه‌ای دوره انحطاط را سپر میکرد بنحوی که پاره‌ای از حروف که ابتدا بکلی ازهم متمایز بود بتدریج شکل واحدی پیدا کرد و يك حرف بچندین صدای مختلف تلفظ میشد (در نیمه دوم مدت مذکور خط پهلوی موقوف شده بود فقط موبدان زردشتی برای استنساخ آثار موجوده بکار میبردند). در کتیبه‌ها حروف کثیرالاصوات تا حدی قبلاً وجود داشت. لکن در پهلوی کتابی باندازمه‌ای دامنه این حروف توسعه یافت که فی المثل برای این چهار صدا (z. d. g. y.) يك حرف بیشتر نیست و حال آنکه هر يك از صداهاى مزبور علامت جداگانه‌ای در کتیبه‌ها داشته است. این است علت دشواری و اشکال پهلوی کتابی و بدین سبب است که کتیبه‌های ساسانی برای روشن ساختن پهلوی کتابی دارای ارزش و اهمیت است. این ارزش را مارك جوزف مولر^(۱) استاد دانشگاه مونیخ در رساله خود راجع بزبان پهلوی که در **رساله مولر** مجله آسیائی بتاریخ آوریل ۱۸۳۹ میلادی منتشر ساخت کاملاً تشخیص داد. هاوک میگوید این رساله مبدأ دوره جدیدی در تحقیقات پهلوی است. میان زردشتیان علی‌الخصوص پارسیان بمبئی سنت بر این جاری شده بود که کتب پهلوی را بطریق باطلی بخوانند. بالنتیجه لغاتی بکلی موهوم که هیچ ملّتی نه در گفته‌ها و نه در نوشته‌های خود بکار نبرده بود غول آسا ظهور کرد، مثلاً بومن (در واقع برا)^(۲) بمعنای « پسر » یا « پور » ، مدا (در واقع ملیا)^(۳)

Marc Joseph Müller, Essai sur la langue Pehlevie, (۱)
Journal Asiatique, Avril, 1839.

boman (bara) (۲)

moda (malva) (۳)

بمعنای کلمه، انهما (۱) (در واقع اوهر مز) (۲) بمعنای خدا (۳)، جمنونتن (۴) (در واقع یمملوتن) (۵) بمعنای سخن گفتن و قس علیهذا. علت اینکه این الفاظ و مقداری الفاظ دیگر اینطور غلط خوانده میشد مربوط برسم الخط مبهم پهلوی بود ولی مقایسه کتیبه های پهلوی که کمتر ابهام داشت در بسیاری موارد برای احراز و اثبات اینکه کدام يك از اشکال درست است کفایت میکرد. با اینکه این طریقه همیشه ضامن قرائت صحیح کلمات نبود افتخار این ابتکار متعلق به مولر است که آنرا معرفی و معمول کرد. پیش از آنکه در این باب بحث دیگری بکنیم شایسته است در باره یکی از کمزوریهای اصلیه پهلوی که بارها بدان اشاره کرده ایم کمی بیشتر سخن بگوئیم و آن عنصر هزارش یا زوارش لغات آرامی است که در بسیاری موارد بعلت تغییر یافتن آخر کلمات در صرف فارسی و «مضافات صوتی» شکل دیگری پیدا کرده است. یکی از متون پهلوی را که میخوانید ملاحظه میکنید که مقدار زیادی از لغات آن سامی است و ایرانی نیست و برای اینکه دقیق تر و صحیح تر گفته باشیم لغات مزبور از یکی از لهجه های آرامی گرفته شده است که با سربانی و کلدانی قرابت نزدیک دارد. هر يك از متون عادی فارسی جدید را که بگیریم میبینیم مقدار زیادی لغات سامی (عربی) در آن وارد شده است و این الفاظ عرب را همان قسم که مینویسند میخوانند و در حقیقت همان قسمی که کلمات یونانی و لاتینی و فرانسه و لغات بیگانه دیگر مجموعاً قسمت بزرگی از لغات انگلیسی جدید را تشکیل میدهد کلمات عرب هم کاملاً جزء زبان فارسی شده است. ابتدا تصور میشد عنصر آرامی که در زبان پهلوی وارد شده است کاملاً با عنصر عربی که در فارسی جدید موجود است قابل تطبیق میباشد.

(۱) Anhoma (۲) Awarmaza

(۳) یادداشت مترجم: بنظر آقای دکتر یار شاطر کلمات مزبور هزارش

است مگر «انها» که قرائت مغلطی از کلمه «اوهر مز» است.

(۴) jamnuntan (۵) yemalulontan

ولی پس از تحقیق دقیق تری معلوم شد که بین این دو تفاوتی اصلی و ذاتی وجود دارد. زبانی ممکن است از زبان دیگر لغات فراوانی بمعاریت بگیرد، لکن هرچه باشد اینکار را حدی است که از آن حد تجاوز نتوان کرد. آسان است در فارسی جدید جمله‌هایی را که پاره‌ای نویسنندگان عبارت پرداز با آب و تاب برشته‌تحریر آورده‌اند انتخاب کنیم که صفت و موصوف و اسم مصدر کلاً از کلمات تازی باشد و بعلاوه شواهد و امثال و عبارات عربی هم بحد و فور در آن عبارات دیده شود، معدلک‌ساختمان و ترکیب کلی جمله فارسی، ضامراً و افعال معین نیز فارسی است و باید چنین باشد. همین قسم در زبان انگلیسی مثلاً در این جمله (که ترجمه آن چنین است: این بیان عقیده را خطرناک میدانم)

(I regard this expression of opinion as dangerous)

تنها چهار کلمه از هشت کلمه در حقیقت از اصل و نسب انگلیسی است. با این وصف جمله مذکور جمله‌ایست کاملاً انگلیسی و قابل تصور نیست که بجای ضمائر و حرف اضافه و حرف ربط نیز معادلی از ریشه‌خارجی گذاشته شود. لکن زبان پهلوی بکلی فرق دارد. شاید هاوک (۱) اندکی زیاد روی کرده است آنجا که میگوید: « همه‌علامات مربوط بحالات اسم و حتی جزء آخر اسماء که علامت جمع است و کلیه ضامائر شخصی و اشاره‌استفهامی و موصول و همه‌اعداد از يك تاده و افعالی که مورد استعمال آن بیش از افعال دیگر است (همچنین افعال معین) مانند بودن و رفتن و آمدن و خواستن و خوردن و خوابیدن و نوشتن

(۱) رجوع شود به رساله‌هاوک Haug, Essay on Pahlavi

در باره پهلوی، صفحات ۱۲۰ و ۱۲۱.

یادداشت مترجم: دکتر مارتین هاوک Martin Haug, Ph. D.

استاد سانسکریت و فقه‌الله تطبیقی در دانشگاه مونیخ بوده و رسالات دیگری درباره‌ی زبان مقدس و آثار و کیش پارسیان دارد که دکتر وست E. W. West بعد از مرگ او چاپ کرده است.

و غیره و تقریباً همه حروف اضافه و قیود و حروف عطف و ربط و چند جزء مهم آخر اسماء و اکثریت عظیمی از لغات بطور کلی (علی‌ای حال در کتیبه‌های ساسانی) از اصل سامی است. « با این وصف اساساً حقیقت امر همین است و جزء آخر افعال و ضمائر ملحق با آخر کلمات و ساختمان جمله اغلب تنها قسمت ایرانی عبارت پهلوی است، اگرچه این قسمت قسمت اصلی و ما به الامتیاز جمله هم باشد. علاوه بر این مقداری لغات دیوسیمای دور که، نیم آرامی و نیم فارسی داریم، و خردمندان را این تصور محال است که هرگز کسی بچنین نغاتی تکلم کرده باشد. مثلاً ریشه سامی لغتی که بمعنای نوشتن است مرکب از سه حرف ک ت ب میباشد و سوم شخص زمان مضارع آن یکتیون (بکسر اول و نون) (بهری یکتیون) (۱) است و حال آنکه فعل فارسی آن نوشتن یا نوشتن یا نوشتن است. کاتب پهلوی این کلمه را یکتیوتن (۲) نوشته است و قدر مسلم آنست که هرگز آنرا یکتیوتن نخوانده است. کلمه یکتیون با اینکه لغتی است با معنی و صرف شده در نظر کاتب پهلوی صرفاً علامتی است که قائم مقام لفظ پهلوی واقع شده و یا شکلی است که دلالت بر معنای نیش (۳) داشته و با آخر آن حرف ت و نون مصدری فارسی را اضافه کرده است. همچنین است کلمه « مرد » که کاتب پهلوی بجای آن لغت سامی « گبرا » را مینوشته است و هر زمان میخواسته است شکل دیگر آن کلمه را که « مردم » است بخواند صدای « ام » را بآن اضافه میکرد و « گبرا-ام » (۴) (بضم الف) مینوشته است.

نظائر این روش عجیب که در زبان آسوری وجود دارد قبلاً

(۱) yektibun (بهری yaktubun)

(۲) yektibun t̄an

(۳) napish

(۴) grt - ä - um

تذکر داده شده است. در زبان قدیم تورانی اکدی^(۱) کلمه « پدر » ادا^(۲) بوده است. هاوگک^(۳) میگوید: « وقتی که آسوریان میخواستند « پدر » بنویسند از اول کلمه « ادا » حروف « اد » یا « ات » را میگرفتند ولی اب تلفظ میکردند و اب لغتی بود که خودشان برای پدر داشتند ... برای اینکه بگویند « پدرم » مینوشتند « اتوی »^(۴) ولی « ابوی »^(۵) قرائت میکردند. « واو » (مضموم) در زبان آسوری علامت رفع و حالت فاعلی است. « ی » (مفتوح) چون با آخر کلمه الحاق شود بمعنای ضمیر ملکی « من » (مال من) است و در کتابت آنرا به لغت بیگانه « ات » اضافه میکردند. همین قسم کاتب پهلوی چون میخواست کلمه « پتر »^(۶) (پدر) را بنویسد ایتر^(۷) مینوشت، بدین طریق که از آسوری^(۸) « اب » را که صرفاً بمنزله شکل تصویری که حاکی از آن معنی است میگرفت و در حین قرائت معادل فارسی آن را با اضافه کردن متمم « - تر » میخواند. اینک جنبه عجیب یا کیفیت غریب دیگری که درباره خط پهلوی باید متذکر شویم (و در این مورد دارای ارزش و اهمیت بوده است): در مورد کلمات پارسی که در آن زمان مرکب و قابل تجزیه شناخته میشد، معرف و مشخص هر يك از عناصر جداگانه آن کلمات معادل سامی یا هزوارش آن بوده است؛ مثلاً فعل متداول « پنداشتن » را بگیرد. ایرانی امروزی اصلاً خیال نمیکند که این فعل قابل تجزیه است و یا اینکه غیر از يك فعل ساده چیز دیگری باشد، لکن کاتب پهلوی به کیفیت

(۱) **یاد داشت مترجم:** بنظر آقای تقی زاده « زبان قدیم اکدی باید اشتباه عجیبی بوده باشد. زبان اکدی یعنی بابلی قدیم زبان سامی بوده نه تورانی. ظاهراً مقصود زبان قدیم سومری بوده و تورانی اصلاً معنی ندارد. »

adda (۲)

(۳) **یادداشت مترجم:** دکتر مارتین هاوگک Martin Haug, Ph. D.

استاد فقه اللغة تطبیقی در دانشگاه مونیخ بوده است.

atuya (۵) abuya (۶) pitar (۷) abitar

(۸) **یادداشت مترجم:** بمقیده آقای تقی زاده آرامی یا سریانی.

مرکب آن آگاه بوده است؛ بنابراین فعل پنداشتن را چنین مینوشت :
 یون^(۱) (بفتح اول و ثانی) (= پ، برای) هانا (= این) یخسنونتن^(۲)
 (=داشتن)^(۳) . نولدکه درباره تجزیه لغت متعارفی «مگر» مینویسد :
 « دو لغت آرامی یا دو عنصر هزارش معرف و مبین کلمه «مگر» بوده
 است ، لغت اول بمعنای « نه » و دوم بمعنای « اگر » . این اصل دریک
 مورد دیگر نیز صدق میکند که آنهم غریب است و چیز هائی بما
 میآموزد .

ضمیر اول شخص مفرد در فارسی جدید « من » است و این کلمه
 مشتق از حالت اضافه همان ضمیر در فرس قدیم است که آدم^(۴) (=ازم)^(۵)
 اوستائی) باشد و حالت مالکیت ضمیر اخیر من^(۶) بوده است . با توجه
 باین حقیقت است که در رسم الخط پهلوی کلمه سامی « لی » را بجای
 « من » مینویسند و این کلمه هزارش است که معادل من میباشد .

قطع نظر از مدارك خارجی ممکن است این ملاحظات هر شخص
 تیز بینی را معتقد کند که تقریباً کلیه خصائص غریبه پهلوی مربوط
 برسم الخط پهلوی است و همینکه بلند خوانده شود دیگر غرابتی ندارد .
 خوشبختانه برای اینکه ثابت شود حقیقت امر همین بوده است مدارك
 خارجی نیز بقدر کافی موجود است .

اولاً گواه مستقیم ما امیانوس مارسلینوس^(۷) میباشد که میگوید^(۸):

yakhsanun - tan (۲) pavan (۱)

(۳) یادداشت مترجم : آقای دکتر یارشاطر مینویسد ،

قرائت « یون » منسوخ است . در پهلوی پنداشتن pat ZNH YHSNUNtn
 نوشته میشود و pad en dāstan خوانده میشود .

(توضیح tn - در آخر - یخسنونتن پهلوی است و علامت مصدر است . از
 اینرو با حروف کوچک نوشته شده) .

mana (۶) azem (۵) adam (۴)

Ammianus Marcellinus (۷)

(xix, 2, II) (۸)

« در ایران شاپور و شاهنشاه را پیروز نیز گویند
بدینمعنی که این شاه بر شاهان دیگر فرمانروایی
کند و در جنگها پیروز است . »

(ترجمه از لاتین)

اشارهٔ او بشاپور دوم است (۳۰۹ تا ۳۷۹ بعد از میلاد) . عنوان
شاپور را روی مسکوکات ملکان ملکا مینوشتند ولی همان زمان هم مانند
امروز در مکالمات شاهنشاه میگفتند .

ثانیاً گواه مستقیم دیگری داریم که مؤلف دانشمند الفهرست
محمد بن اسحق است (۸-۹۸۷ میلادی) . محمد بن اسحق در اینجا و جاهای
دیگری که از مسائل مربوط بایران ساسانی سخن میگوید متکی بقول
آن مرد عجیب و فوق العاده یعنی ابن مقفع است که یکی از زردشتیان
ایران (۱) بوده و تقریباً در اواسط قرن هشتم میلادی میزیسته است .
ابن مقفع دعوی اسلام نمود ولی صداقت وی مورد تردید واقع شد و در

حدود سال ۷۶۰ میلادی بقتل رسید . ابن مقفع (تاریخ
ابن مقفع وفات ۹۳۹ هجری) وزیر خطاط معروف ، ابن مقفع را

یکی از فصحاء و عربی نویسان ده گانه درجهٔ اول میدانند و همچنین ابن
خلدون مغربی تسلط ابن مقفع را بزبان عربی بهمین بیان تأیید میکند و
میستاید . وی زبان پهلوی را نیز بکمال میدانست و چندین کتاب مهم
پهلوی را بزبان عربی ترجمه کرده است . متأسفانه تنها یکی از ترجمه‌های
وی تا امروز باقی مانده و آن کلیله و دمنه است و کلیله و دمنه از کتبی
است که کمتر از کتابهای دیگر وی جالب توجه بوده است .

باستناد قول ابن دانشمند ، مؤلف الفهرست پس از شرح چگونگی
هفت نوع کتابت مختلف که مورد استفاده ایرانیان قبل از اسلام بود بیانی
دارد و کاترمر (۲) نخستین کسی است که در سال ۱۸۳۵ میلادی نظر هارا را

(۱) یادداشت مترجم : آنای تقی‌زاده ابن المقفع را ماوی میدانند .

Quatremère (۲)

متوجه گفته‌ی وی نمود ولی متن اصلی بیان وی تا سال ۱۸۶۶ میلادی منتشر نشد. در آن تاریخ بود که شارل گانو^(۱) متن مزبور را با ترجمه جدید و پاره‌ای ملاحظات انتقادی در باره ترجمه کاترمر انتشار داد. اینک ترجمه عبارت الفهرست ابن ندیم:

« و هجائی دارند که زوارشن (یا هزارش) نامیده میشود (مراد از هجا املاست نه کتابت که رسم الخط باشد). حروف آن موصول و مفصول (متصل و منفصل) و تقریباً بالغ بر هزار کلمه است و بوسیله آن متشابهات از هم تمیز داده میشود (مراد از متشابهات کلمات مبهم است). مثلاً هر وقت کسی میخواهد «گوشت» بنویسد «بِـسِـرا» (بکسر و سکون سین) مینویسد (در اینجا این لغت در الفهرست ابن ندیم بخط پهلوی نوشته شده است) ولی «بِـسِـرا» نمیخواند و همان گوشت تلفظ میکند. همچنانکه هر گاه کسی بخواید «نان» بنویسد «لِـهـما» (بفتح لام و سکون ها) مینویسد (در اینجا نیز این لغت در الفهرست ابن ندیم بخط پهلوی ضبط شده است)، لکن «لِـهـما» نمیگوید و همان «نان» میخواند. و هر چه بخوانند بنویسند به همین نحو است مگر چیزهایی که احتیاج بقلب نداشته باشد و آن الفاظ را همانطور که تلفظ کنند مینویسند»^(۲).

(۱) Charles Ganneau

(۲) رجوع شود به رساله ماوگک در خصوص پهلوی صفحه ۳۷ به بعد.

Haug's Essay on Pahlawi

رجوع شود به مجله آسیائی صفحه ۲۵۶، سال ۱۸۳۵.

Journal Asiatique

رجوع شود به الفهرست ابن ندیم چاپ فلوگل Flügel.

در چند جزء از ترجمه های هاوگک بخصوص در باره متشابهات که بمعنای مترادفات گرفته است میان اینجانب و هاوگک اختلاف است. بمقیده من مراد از این لفظ لغات فارسی است که هر گاه بخط پهلوی نوشته شود تولید ابهام میکند، لکن عنصر هزارش آن چندان ابهامی ندارد. هر کس کلمه نان را بخط پهلوی بنویسد و بعد بوجوه مختلفی که همان کلمه ممکن است خوانده شود توجه نماید باسانی باهام مسئله بر خواهد خورد.

ثالثاً ما این حقیقت را میدانیم که حتی در قدیمترین نمونه زبان فارسی که بخط عربی نوشته شده از آرامی و هزوارش دیگر هیچگونه اثری نیست، و هرگاه لغات مزبور در تکلم بکار میرفت در تحریرات هم اثری میماند و بکلی از میان نمیرفت؛ ولی هرگاه عناصر بیگانه مزبور تنها مربوط به کتابت بوده و در تکلم بکار نمیرفته است، یعنی در حکم اشکال و صورتی بوده که معانی خاص از آن اراده میکرده‌اند، در آن صورت زوال عنصر آرامی و هزوارش امری طبیعی بوده است.

رایعاً امروز هم میان زردشتیان سنتی جاری و باقی است که از حیث فروع، بنحوی که قبلاً دیدیم، مخدوش و ناصواب ولی از حیث اصول کلی کاملاً واضح و روشن است، و آن سنت چنان باشد که کلمات هزوارش را باید بفارسی قرائت نمود. بنابراین کتبی را که باصطلاح کتب یا زند گویند صرفاً نقل کتب پهلوی بحروف غیر مبهم اوستائی و کتبی را که باصطلاح کتب پارسی گویند صرفاً نقل کتب پهلوی بحروف غیر مبهم عربی است. لکن بعوض کلیه کلمات هزوارش و آرامی معادل فارسی آن یا آنچه را که معادل تصور نمودند گذاشته‌اند.

خوب است این فصل را با تلخیص اصطلاحات مختلفی که هنگام بحث از السنه قدیمه ایران بکار برده شده و توضیح معنای دقیق هر یک و تشریح وجه اشتقاق آن، تا آنجا که معلوم است، ختم

تعریف اصطلاحات

کتیم. مادی زبان ماد یعنی قسمت غربی سرزمینی است که امروزه ایران مینامیم، همان مادائی است که در کتیبه‌های داریوش آمده، همان « ماهاتی » است که جغرافی نویسان قدیم عرب نقل کرده‌اند (« ماهات » جمع « ماه » است که جزء اول کلمه ماه بصره و ماه کوفه و ماه نهاوند و

مادی

غیره است). پایتخت این ناحیه شهر قدیم اکباتان است (که در کتیبه‌ها حکمتانه نوشته‌اند) و اکنون همدان نامیده میشود. آثاری از آن زمان

در دست ما نیست مگر اینکه نظر دار مستقر را بپذیریم که گفته است مادی همان زبان اوستاست (۱) و با اینکه قول ابر را قبول کنیم که میگوید مادی زبانی است که در کتیبه های سه زبانی دوره هخامنشی جایگاه دوم را (بین پارسی باستان و ترجمه آسوری) حائز است. با احتمال کلی قرابت بسیار نزدیک با فرس قدیم داشته است و از پاره ای لغات آن که نویسندگانمانند هرودوت (۲) حفظ کرده اند ظاهراً چنین برمی آید که اصل و ریشه بعضی لهجه های جدید فارسی نیز شاید مادی باشد. اوستائی زبان اوستاست که اغلب بـغلط «زند» نامیده اند. گاهی آنرا بلخی قدیم نیز خوانده اند، و آن نامی است بی اندازه ناپسند، زیرا چنانکه دیدیم این امر را دو احتمال است و قوت هر دو احتمال یکسان: یکی اینکه زادگاه زبان اوستا اتروپاتن (۳) (آذربایجان) یعنی در شمال غربی باشد، دوم اینکه بلخ قدیم (۴) یعنی شمال شرقی. اوستا و فقط اوستا باین زبان نوشته شده است.

پاره ای سرودهای باستانی که گاتها نامیده میشود بلهجه دیگری سروده شده و آن لهجه بسی مهجورتر و قدیم تر از لهجه قسمتهای دیگر کتاب است. زبان اوستائی حروف مخصوص دارد که در نوشتن بکار میرود و از خط پهلوی ساخته شده، ولی دارای مزایای بیشتری است. برای تحقیق و استقصاء اصل کلمه اوستا باشکال میتوان از دوره ساسانیان دورتر رفت، گو اینکه ابر (۵) معتقد است در کتیبه داریوش واقع در بیستون آنجا که ابستم (۶) نوشته است (ستون چهارم، سطر ۶۴) مراد اوستا

(۱) یادداشت مترجم: بنظر آقای تقی زاده این عقاید دارمستتر و ابر

Oppert حالا بکلی منسوخ و باطل است.

(۲) Herodotus (۳) Atropatene (۴) Bactria

(۵) Oppert (۶) abastam

یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند ابستم در کتیبه داریوش

نیست. ظاهراً غلط قرائت شده است.

بوده است. در پهلوی بصورت اوستاک (۱) (دارمستتر اپستاک (۲) ضبط کرده است) در سریانی اپستاکا (۳) و در عربی ابستاق (بفتح اول و ثانی) آمده است.

آندریاس (۴) متمایل باین عقیده است که اوستا از کلمه اوستا (۵) در فرس قدیم اشتقاق یافته (که بمعنای کمک کردن و نگاهداری نمودن است) و اینطور تعبیر میکند که معنای آن « متن اساسی » است.

بهر صورت معنای « اوستا وزند » همین است و لفظ مرکب « زند اوستا » که مایه گمراهی است از همین اصطلاح بوجود آمده است: « اوستا »

متن اصلی کتاب مقدس زردشت است و « زند » ترجمه

زند و تفسیر و تبیین آن بزبان پهلوی، و تفسیر هم عموماً

متعاقب متن میآید. بنابراین اگر به « زبان زند » اشاره ای بشود مراد

همان زبانی خواهد بود که اوستا بآن زبان ترجمه و تفسیر شده است یعنی

زبان پهلوی. لکن چون در اروپا اصطلاحات را درست درک نکردند

لفظ زند را بزبان اصلی اوستا اطلاق نمودند. بنا بر این بهتر آنست که

اصطلاح « زبان زند » موقوف شود (۶).

فارسی باستان اصطلاحی است که دلالت بر زبان قدیم پارس (فارس)

(۷) میکند و این همان زبان رسمی کتیبه های هخامنشی است و بدون شبهه

داریوش و خشایارشا و شاهان آندودمان بآن زبان تکلم

میکرده اند. این زبان را فقط از طریق کتیبه ها میشناسیم

و بس.

اما زبان پهلوی همان قسمی که السهاوزن (۸) بیان داشته است

Avistak (۱) Apastak (۲) Apastaga (۳)

Andreas (۴) upsata (۵)

(۶) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند،

« این اصطلاح امروز عملاً موقوف شده است ».

(۷) Persis (۸) Olshausen

درست بمعنای زبان پارتنی است؛ زیرا همچنانکه کلمات قدیم **میترا** و **چتیرا** (۱) مهر و چهر شده است، لفظ **پرتو** (۲) نیز که نام یارت بفرس قدیم است مراحل طی نموده و به اشکال متشابه و مفروض **پرهو** (۳) و **پهلوی** (۴) و **پهلو** (۵) درآمده است. شکل عربی این

کلمه **فهلواست** که علماء جغرافی نویس عرب بسرزیمینی در ایران مرکزی و غربی میگفتند که شهر های اصفهان و ری و همدان و نهاوند و قسمتی از آذربایجان جزء آن بوده است. همانطور که گفته شد اطلاعات ما درباره یارت ها از منابع محلی و بومی کم است، و بقدری هم کم است که مسلم نیست پارتها از نژاد ایرانی یا تورانی بودند (۶)؛ پارتها در افسانه ملی ایران بقدری کم بشمار آمده اند که آنچه فردوسی درباره آنها گفته است فقط در يك صفحه شاهنامه بگنجد. (فردوسی آنانرا ملوك الطوائف خوانده و قومی بربر و بی سواد دانسته و گفته است شایستگی ندارند که یادی از آنها بشود.)

ساسانیان مدعی شدند که تجدید حیات و احیاء آئین ملی که بدست اسکندر محو و نابود شده بود بسبب مجاهدات و مساعی آن دودمان بوده است. این مسئله تاحدی بوسیله خطوط یونانی که روی سکه های اوائل دوره یارتها دیده میشود تأیید گردیده است، زیرا روی سکه های مزبور عبارت « دوستدار یونان » ملاحظه میشود و این عنوانی است که پادشاهان یارت با خرسندی بخود داده بودند. معذالك نام پهلوی (۷)

mithra, chitra (۱)

Pahlav (۵) Palhav (۴) Parhav (۳) Parthava (۲)

(۶) **یادداشت مترجم:** آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

« امروز در ایرانی بودن پارتها تردیدی نیست. اصطلاح «تورانی» اساس علمی ندارد. تورانیانی که از آنها در شاهنامه یاد شده بظن قوی خود از تیره های ایرانی بوده اند. اگر غرض ترك بودن پارتها باشد بکلی غلط است.»

“Pahlava” (۷)

در هندوستان معروف بوده و هنوز هم در ایران امروز معمول است و صفت پهلوانی چه در کلام و چه در ذکر داستان قهرمانان قدیم و روزگار پهلوانان و جنگجویان نیرومند زبانزد همه است. لکن وقتی سخن از پهلوی گفته میشود و مراد زبان پهلوی باشد معنائی که در ایران از این لفظ مستفاد میشود از جهت دقت و صحت و حقیقت امر بسیار نارسا تر از آنچه است که در اروپا از پهلوی میفهمند، زیرا در اروپا بطور قطع اطلاق این لفظ منحصرأ بزبان دورهٔ ساسانیان و فارسی میانه است که با عنصر آرامی و هزوارش بخط مخصوص خود نوشته میشد. اما زبان پهلوی که پادشاهان و پهلوانان شاهنامهٔ فردوسی در نامه‌های خود بکار میبردند تحقیقاً معلوم نیست چه بوده ولی قطعیت آن خیلی کمتر است و همچنین است گلبانگ پهلوی که در غزل‌های حافظ و اشعار خیام از آن یاد شده است، و فہلویات یا اشعاری که بلهجه‌های مختلف در بسیاری از آثار زبان فارسی نقل شده است، و زبان پهلوی که بگفتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی مورخ و جغرافی‌دان قرن چهاردهم مسیحی در نقاط مختلف ایران مخصوصاً شمال غربی بدان تکلم میکردند.

طهمورث دیوبند بنابر روایت فردوسی^(۱) نخستین کسی است که نه تنها یک زبان بلکه تقریباً سی زبان را مانند یونانی (رومی) و تازی و پارسی و هندی و چینی و پهلوی را برشتهٔ تحریر آورد تا آنچه بگوش شنیده شود بکتابت بیان گردد^(۲). طهمورث پدر جمشید است که در اوستا بیسمه

(۱) رجوع شود به شاهنامهٔ چاپ ماکان، جلد اول، صفحهٔ ۱۸.

(۲) یادداشت مترجم: این اشعار فردوسی از صفحهٔ ۲۲ جلد اول شاهنامه

چاپ بروخیم در پادشاهی طهمورث نقل شده است. این مجلد بدستبازی آقای مجتبی مینوی و مجلدات دوم و سوم و چهارم تا آخر جلد پنجم بتصحیح مرحوم عباس اقبال و مجلدات سه گانه تا پایان شاهنامه بتصحیح آقای سعید نفیسی بناسبت جشن هزارهٔ تولد فردوسی در سالهای ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۰ شمسی هجری بزور طبع آراسته گردید، (بقیةٔ یادرفی در صفحهٔ ۱۲۶)

یا ییما (۱) و در کتب هندریمه (۲) آمده است، شخصیتی است بکلی افسانه‌ای از اساطیر هندوایران یعنی مربوط به قدیمترین ازمنه آریائی خیلی پیش از آنکه میان زبان اوستائی یا پارسی باستان و زبان آریائی اصلی فرقی قائل شوند، چه رسد بفارسی میانه. از طرف دیگر وقتی نویسنده‌ای مانند حمدالله مستوفی گوید در فلان قریه بزبان پهلوی تکلم می‌کنند، معنای این کلام و مقصود وی بیش از جوابی نیست که یکی از روستائیان اهل قهرود به سؤال نویسنده داده است (قهرود واقع است در کوهستان يك منزلی جنوب کاشان)؛ پرسش نگارنده این بود که قهرودها بچه لهجه‌ای صحبت می‌کنند؟ روستائی پاسخ داد: «فرس قدیم». بنظر خود ایرانیان (باستثنای زردشتیان) کلمه پهلوی علی‌القاعده معنائی دقیق‌تر از این ندارد، لکن در این کتاب (مفهوم دیگری دارد و) غیر از مواردی که بوجه دیگری تصریح شود، لفظ پهلوی بمعنای اخص کلمه که مورد قبول است در اینجا استعمال شده و آن پارسی متوسط یا پارسی ساسانی

(بقیه باورقی از صفحه ۱۲۵)

بیامد کمر بسته رزم و کین
 نبد جنگشان را فراوان درنگ
 دگرشان بگرزگران کردیست
 بجان خواستند آزرمان زینهار
 بیاموزی از ماکت آید بیر
 بدان تا نهانی کند آشکار
 بچستند ناچار پیوند اوی
 داش را بدانش بر افروختند
 چه رومی چه تازی و چه پارسی
 نگاریدن آن کجا بشنوی
 چگونه پدید آوردی هنر
 همه رنج مانده از او یادگار
 چومی بدروی پروریدن چه سود
 سیاریش ناگه بخداک زنند .

جهاندار طهمورث بافرین
 یکایک بیاراست با دیو جنگ
 از ایشان دو بهره بافسون بیست
 کشیدندشان خسته و بسته خوار
 که ما را مکش تا یکی نو هنر
 کی نامور دادشان زینهار
 چو آزادشان شد سراز بند اوی
 نبستن بغسرو بیاموختند
 نبستن یکی نه که نزدیک سی
 چه سفدی چه چینی و چه پهلوی
 جهاندار سی سال از این بیشتر
 برفت و سرآمد بر او روزگار
 جهاننا میرورد چو خواهی درود
 یکی را بر آری بپرخ بلند

است. نسبت زبان پهلوی با پارت فقط تا آنجاست که قدیمترین آثار مربوط به پهلوی روی سکه های عبد زهر و سکه های ماقبل پارت قرن سوم و چهارم قبل از میلاد دیده میشود. (۱)

درباره هزوارش (۲) یا زوارشن (۳) یا زوارش قبلاً توضیح داده شده است، اما ماده اشتقاق این لغت بیشتر محل تردید است. اشتقاقی

از روی بی احتیاطی وعدم ملاحظه و مطالعه یا نسجیده **هزوارش** پیشنهاد شده است، مثلاً دستورهوشنگک جی میگوید از هزوان آسور (۴) آمده است که بمعنای زبان آسوراست و در نیبورگ (۵) معتقد است که از «هاورسی» (۶) بمعنای «این سریانی است» گرفته شده است. لکن هاورگ (۷) توضیح میدهد که اسم فعل است مشتق از فعل زواریدن (بضم اول) بمعنای «کهنه و مهجور شدن» یا از فعل متشابهی مأخوذ است که دارمستتر تصور میکند بقدری آن فعل «کهنه شده و مهجور» است که هنوز بمفهوم اصلی خود در زبان عربی که زور (بتشدید و او) (از مصدر تزویر) میباشد محفوظ مانده است. «زور» یعنی پنهان ساخت، تحریف کرد، جعل کرد، فریب داد، خدعه بکار برد، اغفال نمود. احتمال صحت این تعبیر بیش از توجیحات دیگر است. در وصف رسم الخطی که مثلاً ائتون بمللونت ایغ (۸) مینویسند و اتون گویند کو (۹) میخوانند (و این همان یازند است که بجای هزوارش معادل پارسی آن خوانده میشود) جز اینکه بگوئیم بزور مطلبی را نگاشتن

(۱) رجوع شود برساله هاوکک Haug صفحه ۳۰ تا ۳۱ و مقاله وست West درباره ادبیات پهلوی در جلد دوم کتاب اساس فقه الفه ایران، صفحه ۷۵. **یادداشت مترجم:** آقای تقی زاده یادآور میشوند که دوره پارت در قرن چهارم قبل از میلاد مسیح هنوز شروع نشده بود.

(۲) Huzvarish (۲) Zawarishn (۳) huzvan - asur

(۴) Haug (۷) ha Sursi (۶) Darenbourg

(۵) "aêtûno yemalelûnt aigh" (۹) êtûn goyand ku

یا پنهان نمودن یا تحریف کلام است انصافاً توصیف دیگری نمیتوان
قائل شد .

همان‌قسمی که زند تفسیر متن اوستا بزبان پهلوی است ، یازند
(= پی تی - زین تی) (۱) نیز توضیح و تشریح مجدد متن پهلوی است .

یعنی متون پهلوی را بحروفی که کمتر از خط پهلوی
غامض و مبهم باشد نقل میکنند و هر جا هزارش باشد
لغات صحیح فارسی معادل آن که دلالت بر همان معنی
کند بجای هزارش میگذارند . هرگاه حروف اوستائی را درنقل متون
بکار برند نتیجه عمل « یازند » است . هرگاه حروف فارسی (یعنی عربی)
بکار برند نتیجه عمل را اکثر « پارسی » گویند .

یازند و پارسی

در هر حال چه یازند چه پارسی هر دو از اشکال کهن و منسوخ
فارسی « جدید » (یعنی فارسی بعد از اسلام) است که عنصر آرامی آن
بکلی ناپدید شده است (بدبختانه نظریه نقضی که درروایت پارسی موجود
است نمیتوان بصحت نکته های فرعی زیاد اعتماد نمود) . نسخه های
خطی چند کتاب را از قبیل مینوی خرد (۲) هم بخط پهلوی و هم به
یازند یا پارسی داریم ، لکن کلیه متون اصلی یازند بالمآل باصل پهلوی
بر میگردد (گو اینسکه در پاره ای موارد اصل پهلوی آن از بین رفته
است) زیرا احتیاج بشرح مجددی احساس نمیشد تا اینسکه در اثر ترك
استعمال و طول زمان ماهیت واقعی پهلوی کم کم فراموش شد و نویسندگان
و دانشمندان پهلوی دان تقریباً از میان رفتند .

Paiti - zainti (۱)

(۲) از روی عکس متن پهلوی مینوی خرد اندره اس Andreas در کیل
Kiel بتاريخ ۱۸۸۲ میلادی چاپ سنگی تهیه کرده است . نسخه ای که به یازند نقل
شده است وست West باحروف رومی که همان حروف معمولی کتابی است بضمیمه
ترجمه سانسکریت و انگلیسی و فرهنگ لغات آن در اشتوتگارت Stuttgart بسال
۱۸۷۱ میلادی چاپ شده است .

وقتی از « فارسی جدید » یا به بیان ساده‌تر از فارسی سخن می‌گوییم مراد ما فقط فارسی بعد از اسلام است که بحروف عربی نوشته می‌شود .

فارسی جدید « پارسی باستان » (دوره هخامنشی) و فارسی میانه (دوره ساسانی) و « فارسی جدید » (دوره اسلامی) اصطلاحاتی است کاملاً نظیر اصطلاحات « انگلیسی قدیم » (انگلو سکسون) و « انگلیسی میانه » و « انگلیسی جدید » که مراحل مختلف سیر تکامل زبان خود ما را نشان می‌دهد . با در نظر گرفتن این معنی می‌توانیم بدون اشکال زبان شعرائی مانند رودکی را که تقریباً هزار سال پیش زندگی می‌کردند فارسی جدید بخوانیم . همچنانکه می‌توانیم بگوئیم شکسپیر^(۱) آثار خود را به « انگلیسی جدید » نوشته است ، لکن اگر اطلاق فارسی جدید بزبانی که لافل راجع بقرن نهم میلادی است پسندیده نباشد فقط می‌توانیم بجای آن عنوان « فارسی اسلامی » را پیشنهاد کنیم ولی این عنوانی نیست که بکلی قابل انتقاد نباشد . چنانکه قبلاً اشاره شد تغییراتی که طی ده قرن عارض این زبان شده است کم‌تر از تغییراتی است که در مدت سه قرن در زبان انگلیسی روی داده است ، و کلمات مهجور بوجه مخصوص و مشخصی محدود و منحصر بکتابهائی است که قبل از آنکه تاریخ اسلام بسرپیچ بزرگ خود یعنی فتنه مغول در قرن سیزدهم برسد تألیف گردید .

پیش از آنکه این فصل پایان یابد شاید بی‌مناسبت نباشد چند کلمه‌ای هم درباره لهجه های فارسی جدید افزوده شود . در این باب بارها قبلاً در این کتاب اشاراتی شده است . منظور من

لهجه های ایران لهجاتی است که متعلق بخود ایران و محدود بایران است ، و زبانهای جالب توجه ایرانی که در افغانستان و بلوچستان و کردستان و یامیر بدان تکلم میکنند و همچنین زبان استی (بضم اول و کسر ثانی) زبان قسمتی از اهالی قفقاز مرکزی^(۲) که

شاید از ایران بدانجا مهاجرت کرده‌اند مطمح نظر نیست. در اینخصوص رجوع کنید باطلاعات جامعی که در قسمت آخر جلد اول کتاب نفیس اساس فقه اللغة ایران^(۱) مندرج است. در اینجا کراراً بکتاب مزبور اشاره کرده‌ایم. با همه رنجهایی که برزین^(۲) و درن^(۳) و زلمن^(۴) و علی‌الخصوص ژو کوفسکی^(۵) در روسیه کشیدند و گایگر^(۶) و زوسین^(۷) و هوپشمن^(۸) و هوتوم شیندلر^(۹) در آلمان، و هوار^(۱۰) و کری^(۱۱) در فرانسه، و خود نگارنده به‌میزان بسیار قلیل در انگلستان کشیدیم، کارهایی که در این رشته مانده است و باید انجام داده شود بیش از هر يك از شعب دیگر زبانشناسی فارسی است. این لهجه‌ها را میتوان از راه مکالمه و محاوره در محل مطالعه کرد (چنانکه بطور شایان توجهی درن در مازندران و گیلان، و ژو کوفسکی در ایران مرکزی بویژه کاشان و اصفهان، و زوسین در کردستان، و هوتوم شیندلر در یزد و کرمان و غیره کرده‌اند)، یا در آثار قلیلی که مانده است میتوان تحقیق نمود و این آثار بسی فراوانتر از آنست که عموماً تصور میکنند. هر وقت این لهجه‌ها بهتر فهمیده شود بلاشبهه بسیاری از مسائل تاریک مربوط به فقه اللغة ایران روشنتر خواهد شد. از شعرائی که بسیاری از اشعار خود را بلهجه خاص خود سرودند فقط دو تن معروفیت زیاد و شهرت تمام دارند: یکی امیر یازواری است (که و باباطاهر اشعارش توسط درن منتشر شده است) و بلهجه مازندرانی شعر گفته است، دوم باباطاهر عریان است (که رباعیات خود را بلهجه همدانی یا به لهجه لری انشاد نموده است، اما کدام یک از این دو

Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie (۱)

Salemann (۴) Dorn (۳) Berésine (۲)

Socin (۷) Geiger (۶) Zhukovski (۵)

Houtum - Schindler (۹) Hübschmann (۸)

Querry (۱۱) Huart (۱۰)

لهجه بوده اقوال مختلف است). رباعیات باباطاهر در بسیاری نقاط ایران سرزبانهاست و به کرات در آنجا کسوت طبع پوشیده است.

هوار رباعیات بابا را در سال ۱۸۸۵ میلادی در مجله آسیائی (۱) با ترجمه فرانسه منتشر کرد. باباطاهر را ممکن است برنز (۲) ایران خواند. مقدار زیادی از محبوبیت باباطاهر بیگمان بسبب سادگی افکار او و نزدیک بودن لهجه او به فارسی صحیح و روانی کلام و آهنگ دانشین الفاظ و سادگی وزن و بحر متحدالشکل آنست (بحر هزج مسدس محذوف) که جزء آخر یا مقطع هجائی آخر مصراع حذف میشود بدین طریق:

|| ——— | ——— | ——— | ——— | ——— | ——— | ——— | ——— |
تکرار شده است. سه رباعی از بهترین رباعیات ویرا در اینجا نقل میکنیم:

۱

چه خوش بی مهر بونی از دوسر بی

که يك سر مهر بونی درد سر بی!

اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت

دل لیلی از او شوریده تر بی!

در این رباعی فقط کلماتی که بلهجه ولایتی ادا شده است، یکی

کلمه «بی» (که بمعنای «بود» میباشد) و دیگر «مهر بونی» است

که در بیشتر لهجه‌های دیگر نیز بهمین شکل تلفظ میشود و تا حد زیادی

امروز هم در مکالمات فارسی معمول و متداول است، خاصه بین اهالی جنوب

ایران که بجای مهر بانی «مهر بونی» میگویند.

۲

مگر شیر و پلنگی ای دل ای دل

بمو دائم بچنگی ای دل ای دل!

Journal Asiatique (۱)

(۲) یادداشت مترجم: رابرت برنز Robert Burns (۱۷۵۹ تا

۱۷۹۶ میلادی) از شعرا معروف اسکاتلند بوده است.

اگر دستم فتی خونت وریزم

و وینم تاچه رنگی ای دل ای دل!

در این رباعی « بمو » بجای « بما »، و « دستم » و « وریزم » و « وینم » (هرسه بضم حروف ماقبل آخر) بجای « دستم » و « بریزم » و « به بینم » (بفتح حروف ماقبل آخر) آمده است.

۳

وشم واشم ازین عالم بدرشم

وشم ازچین و ماچین دیر ترشم!

وشم از حاجیان حج بیرسم

که ای دیری به یا دیرتر شم!

در اینجا « وشم » (بضم شین) بجای « بشوم » و « واشم » (بضم شین) بجای « باشم » یا « باز شوم » و « دیرتر » بجای « دورتر » و « ای » بجای « این » و « به » بجای « بس است » استعمال شده است.

گذشته از اینها بسیاری از شعرای نامدار مانند سعدی و حافظ و پندار یا بندار رازی و ابو اسحق سخنور خوش خوراک و بذله گوی شیراز، و دیگران که در مقاله نگارنده در مجله انجمن سلطنتی آسیائی (۱) بتاريخ ۱۸۹۵ میلادی (صفحات ۸۲۵-۷۷۳) راجع به « شعر در لهجه های فارسی » اسامی آنها برده شده است گاهگاه اشعاری بلهجه های مختلف ولایتی ساخته اند، لکن باستانهای بهترین و قدیمترین نسخه های خطی متونی که در دست است باندازه ای تحریف شده و یأس آور است که نمیتوان چیزی از آن فهمید. يك نسخه بسیار خوب و قدیم خطی بتاريخ ۶۳۵ هجری از يك اثر منحصر بفرد فارسی درباره تاریخ سلاجقه تحت عنوان کتاب راحت الصدور... فی تواریخ کیخسرو آل سلجوق تألیف نجم الدین ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان بن محمد بن احمد بن الحسین بن

همت‌الراوندی که اکنون جزء کتابخانه مجلل شاد روان شارل شفر (۱) میباشد مشتمل بر فهلویات یا اشعاری چند بلهجه های ولایتی است. پس از مطالعه اجمالی نسخه مزبور چنین بنظر نگارنده رسید که با وجود مشکل بودن اشعار از لحاظ تاریخ نسخه خطی و تصور صحت متن شایسته است این کتاب بدقت بررسی شود.

در شرح احوال شعراء (هشتاد و نه گانه) که در فصل ششم از باب پنجم کتاب نفیس تاریخ گزیده حمدالله مستوفی (تاریخ تألیف ۱۳۳۰ میلادی) ضبط شده است نام این اشخاص جزء سرایندگان ذکر شده است که اشعاری به لهجه های ولایتی ساخته‌اند (جلو اسم هر شاعری که شعر وی نقل شده است علامت ستاره قرار داده‌ایم):

✦ ابوالماجد رایگانی قزوینی (اواخر قرن سیزدهم)؛ امیر کیا قزوینی؛ ✦ اتانج زنجانی (۲)؛ پندار یا بندار رازی؛ ✦ جولاهه ابهری؛ ✦ عزالدین همدانی؛ ✦ کافی کرجی (قرن سیزدهم میلادی). ناصر خسرو که شاعری شهر و سیاحی نامور و از مبلغین فرقه اسمعیلیه بود در سفرنامه خود (رجوع شود بصفحه ششم متن کتاب سفر نامه چاپ پاریس بضمیمه ترجمه شفر سال ۱۸۸۱ میلادی) چنین گوید که در سفری که بسمت غرب بسال ۱۰۴۶ میلادی نمود قطران شاعر تبریزی معنای برخی اشعار منجیک شاعر را که بلهجه های ولایتی گفته است از او پرسیده بود. بنا بر این برای اثبات این مدعی دلیل قطعی داریم که از قرن یازدهم تا امروز اینگونه اشعار بلهجه های ولایتی در ایران وجود داشته است. در لغت فرس اسدی که یکی دیگر از آثار قرن یازدهم میلادی است و دکتراول هرن (۳) از روی نسخه خطی منحصر بفرد واتیکان (۴) (در برلین بتاریخ ۱۸۹۷ میلادی) چاپ نموده است در جاهای مختلف اشعاری بلهجه های ولایتی نقل گردیده و بنا بر معمول «پهلوی» نامیده شده است. از کتب نثری که بلهجه ولایتی نوشته شده است دو کتاب است که از همه بیشتر شهرت دارد و هر دو بر خلاف اصول عقائد مذهبی عموم است؛ یکی

جاویدان کبیر از کتب عمده فرقه حروفیه است که در زمان تیمورلنگ (قرن چهاردهم میلادی) پیدا شد و قسمتی از آن بلهجه ولایتی غرب ایران است (۱)؛ دیگر تاریخ داستان مانند قیام بابیه در مازندران بسال ۱۸۴۹ میلادی است که بلهجه آن ولایت نوشته‌اند و درن (۲) آن کتاب را با ترجمه در جلد پنجم مجموعه باجنگ آسیائی (۴) (چاپ سن پترزبورگ) (بسال ۱۸۶۶ میلادی) منتشر کرده است (صفحات ۳۷۷ به بعد).

معروفترین لهجه های فارسی که امروز هم رایج است مازندرانی و گیلانی و طالشی است در شمال، و سمنانی در شمال شرقی، و کاشانی و قهرودی و نائینی در نواحی مرکزی، و لهجه غریب گبری که مخصوص زردشتیان ساکن یزد و کرمان و رفسنجان و غیره است، لهجه سیوند در جنوب، لری در لرستان و بهبهان (این ناحیه سخنوری دارد بنام رضاقلی خان که واقعاً شاعر است)، و کردی در کردستان در مغرب ایران. لکن بسیاری لهجه های دیگر که برخی از آن بکلی براریدائیان مجهول است بلاشک در جاهای دور از جاده وجود دارد. از لهجه های که هنوز درست مطالعه نشده یکی لهجه بختیاری در مغرب و سیستانی در مشرق است که بیش از همه سزاوار است مورد توجه دقیق قرار گیرد (۴).

فهرست لهجه های مهمتر

(۱) رجوع شود به فهرستی که نگارنده از نسخه های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه کیریبج تنظیم کرده ام (صفحات ۸۶ - ۶۹) و نیز رجوع شود بمقاله نگارنده در مجله انجمن آسیائی بتاریخ ژانویه ۱۸۹۸ میلادی (صفحات ۹۴ - ۶۱) در موضوع مؤلفات و اصول عقائد فرقه حروفیه.

(۲) Dorn (۳) (St. Petersburg, 1866) *Mélanges Asiatiques*

(۴) **یادداشت مترجم**: آقای دکتر یارشاطر مینویسند: در باب لهجه های

ایرانی، چه آنها که در داخل ایران کنونی رایج است و چه آنها که در خارج ایران متداول است از زمان تألیف کتاب مطالعات فراوان شده است. برای اطلاع از ماخذ

این تحقیقات،

W. B. Henning, *Bibliography of Important Studies on Old*

Iranian Subjects (Tehran, 1950)

قسمت پنجم، رجوع شود

فصل سوم

ادبیات ایرانیان قبل از اسلام با شرح مختصری

از اساطیر شاهنامه

در بادی نظر چنین تصور می‌رود کتابی که بخواهد از تاریخ ادبی
ملتی بتمام معنی‌الکلمه بحث کند شایسته است هر يك از ادوار و مظاهر
نبوغ ملی راحتی‌الامكان بیک میزان مورد توجه قرار دهد.

لكن در مورد ایران فقط در صورتی ممکن است این موضوع
مورد بررسی کامل واقع شود که هیئتی از متخصصین
يك توضیح شخصی

بهم کار کنند مانند کتابی که دو تن از دانشمندان
آلمان^(۱) با آن سبک حقیقه^۲ شایان تحسین و ستایش راجع به زبان‌شناسی
ایران بر رشته^۳ تحریر آورده اند و ما در اینجا بارها بدان اشاره نموده ایم؛
یا اینکه چنین کار دانشمندی ذوالفنون را سزد که واجد کمالات گوناگون
باشد و بندرت آن فضائل در فردی جمع شود. طبق تقسیماتی که تا کنون
در زبان‌شناسی قائل شده‌ایم ادبیات مورد بحث ما چهار مرحله جداگانه دارد که
میتوان هر چهار را حقیقاً « فارسی » نامید (لکن در یکی از این مراحل ادبیات
فارسی بقدری قلیل و محدود است که شایستگی اطلاق این عنوان را ندارد):

۱) کتیبه‌های خط میخی فارسی باستان در عهد پادشاهان هخامنشی.
۲) اوستا (بهرتر است گفته شود قطعاتی از اوستا که هنوز در
دست ماست) بضمیمه^۴ گاتها که قدیمتر است و بلهجه^۵ متفاوت دیگر که
کهنتر و مهجورتر است نوشته شده و بسیاری عقیده دارند مربوط به عهد
خود زردشت است.

۳) ادبیات یهلوی بانضمام کتیبه‌های عصر ساسانی.

۴) ادبیات بعد از اسلام یا « فارسی جدید » مربوط به هزار سال

اخیر و تنها همین ادبیات است که معمولاً « ادبیات فارسی » میدانند.

بدلائلی که در فصل اول (صفحات ۹ و ۱۰ این کتاب) آوردیم باید:
 ۵) قسمت بزرگی از ادبیات عربی را که زائیدهٔ فکر و اثر قلم ایرانی است باین تقسیم بندی اضافه کنیم .

راجع به سه زبان و ادبیات قدیمتر فارسی که در بالا ذکر شد میتوانم مدعی شوم اطلاعات نگارنده فقط اطلاعاتی سطحی و دست دوم است ، زیرا دامنهٔ فارسی جدید بعدی وسیع است که حتی فعالترین دماغ افراد بشر را يك عمر تمام باید تا این رشته را فرا گیرد .

قسمتهای دیگر ادبیات ایران بکلی جداست و طلاب آن رشته ها باید واجد صفات و شرائطی باشند که با صفات و شرائط طلاب این رشته بکلی متفاوت است . برای کسی که بخواهد فارسی باستان و اوستائی را بیاموزد خوب دانستن سانسکریت ضروری است ، و علم عربی و آلهیات اسلامی و نظائر آن بکلی در درجهٔ دوم اهمیت است . بعلاوه برای تحصیل فارسی باستان باید آسوری دانست و برای آموختن زبان اوستائی آشنائی به پهلوی نیز مطلوب است . از طرف دیگر پهلوی را نیز نمیتوان آموخت مگر آنکه پهلوی خوان در السنهٔ آرامی ، بخصوص سریانی و کلدانی ، کاملاً متبحر باشد تا زحمات وی مثمر گردد . بنابراین مقدمات چون شایستهٔ مقام نویسنده آنست که در موضوعاتی سخن گوید که اطلاعاتی مستقیم و دست اول در بارهٔ آن داشته باشد ، و چون اطلاعات من در بارهٔ السنه و ادبیات پیش از اسلام فقط مأخوذ از آثار متخصصین است ، (و با اینکه میل دارم حتی الامکان نظر خود را در بارهٔ ملت ایران بسط و توسعه دهم و هر چند تاریخ ادوار بعدی آنرا برای مطالعات خود برگزیده ام معذکتابتوانم میخواهم معلومات خود را دربارهٔ ایران تکمیل کنم) لذا شاید [اگر دلائل دیگری وجود نداشت] بطیب خاطر حدود این کتاب را بدورهٔ بعد از اسلام محدود میساختم ، زیرا تنها راجع بهمان دوره است که شاید بتوانم مدعی صلاحیت شوم . ولی هر اندازه اطلاعات و معلومات انسان بیشتر شود بیشتر متوجه گردد که تا چه اندازه

تسلسل تاریخ و پیوستگی رشته افکار ملّتی بیش از آن بوده است که در عالم اندیشه و خیال نزد خود پنداشته، و خطوط فاصلی که روزی به چشم اوچنان واضح و روشن آمده است باسبب و توسعه دایره دانش وی چگونه ضعیفتر گردیده است؛ لذا نتوانستم خود را راضی کنم که دایره تحقیق را تنگ بگیرم و با تعیین چنین حدود مصنوعی و غیرطبیعی خوانندگان کتاب خود را درباره وسعت دامنه این مبحث و وحدت موضوع دوچار گمراهی سازم. نخست مطالعات شرقشناسی خود را با تحصیل زبان ترکی آغاز نمودم ولی بزودی بسوی زبان فارسی کشیده شدم، زیرا ترکیها فرهنگ و اشکال ادبی خود را از ایرانیان بعاریت گرفته‌اند. این بود که بزودی دریافتم بدون دانستن زبان و ادبیات عربی و تمدن و فرهنگ عرب هرگز کسی نتواند جز بسخافت امید معرفتی درباره زبان فارسی داشته باشد و از آشنائی سطحی باین زبان قدمی فرانه. باز هم فکر کردم شاید غلبه عرب بر ایران و گرویدن قسمت اعظم ایرانیان بدین اسلام مبدأ قاطع رضایت بخشی برای این تحقیقات باشد، زیرا این واقعه بقدری مهم و عظیم و انقلابی بود که شاید بتوان گفت لوحی سفید بوجود آورده است و هرچه در گذشته بر آن لوح نوشته بودند از صفحه آن پاک و زدوده شده است. لکن بتدریج معلوم شد که این تصویری است باطل و رأیی بسیار دور از حقیقت و صواب؛ معلوم شد که بسیاری از مظاهر تمدن دوره خلفای عباسی که تمدنی بود مرکب از عناصر متعدّد ولی مرتبط و مختلط و مرتّب، و همچنین تاریخ مذهبی اوائل اسلام و کتاب و تعلیمات پیامبر عربی را فقط از دریچه تاریخ دوره های پیش توان فهمید (۱).

ناگزیر از عصر اسلام باید به عصر ساسانی و از ساسانی به پارتها و از پارتها

(۱) در خصوص نفوذ روشهای سیاسی و مذهبی قبل از اسلام و تمدن اسلام آثار فن کرمر Von Kremer بیش از آناردیگران مایه انتباه است، بویژه رجوع شود به اثر کوچک وی تحت عنوان

به هخامنشی و مادی و آسوری و آریائیهای بدوی بر گشت و بر نگارنده
مجهول است پیش از آریائیها چه عهدی بوده است ناچار باید باشاعر ایرانی
همصدا شویم که گفته است :

مرد خردمند هنر پیشه را عمر دو بایست در این روزگار
تا بیکی تجربه آموختن در دیگری تجربه بردن بکار!

بنابراین از طرفی نمیخواهم راجع بمسائلی سخن بگویم که در آن
مسائل مهارت و تبخّری ندارم ، و از طرف دیگر نیز نمیخواهم کتابی منتشر
سازم که خود من آن کتاب را اصولاً ناقص و مایه گمراهی بدانم و با
مفهومی که خود برای تاریخ ادبی قومی قائلم مطابقت نکند و از آنرو
دعوی دروغ و باطلی کرده باشم و نه تنها بیان مطلب بلکه اصل موضوع
و اساس فکر نیز نارسا و نادرست باشد . بدین سبب بر آن شدم که در این
فصل رؤس مطالب مربوط به کتیبه های هخامنشی و اوستا و آثار و ادبیات
پهلوی و کیش زردشتی را باختصار شرح دهم و معلوم کنم حتی برای کسانی
که بیش از هر چیز به فارسی جدید علاقه دارند کدام حائز اهمیت است .
درباره عصر ساسانی و ضمناً درباره پهلوی که زبان رسمی ایران در آن زمان
بوده است در فصل بعد به تفصیل بیشتری بحث خواهم کرد ، زیرا ریشه
بیاری از چیزهایی که در اوائل اسلام توجه ما را جلب میکند در آن نجاست
و هر گاه بخواهیم بر فراز شکافی که میان دوره ساسانی و اوائل دوره اسلامی
موجود است پلی بسازیم اینکار آنهم بصورتی که مورد پسند باشد ، نسبت
به پل بستن بر شکاف بین دوره ساسانی و ادوار بعد بسی دشوارتر است .
چون از نظر ادبی درجه اهمیت تاریخ اساطیر هر قومی نسبت به
تاریخ واقعی آن قوم تقریباً یکیست ، در این فصل از حماسه فارسی یا
داستانهای ملی ایران نیز بحث خواهیم کرد و خواهیم دید که این بحث
در آغاز عهد ساسانی فقط به تاریخ ملی حقیقی نزدیک میشود . علیهذا این
فصل تقسیم میشود بچهار قسمت که خلاصه آن بدین قرار است : ۱- هخامنشی
۲- اوستائی ۳- پهلوی ۴- اساطیر ملی .

قسمت اول : آثار ادبی هخامنشی

کاملترین اطلاعات ما دربارهٔ نخستین سلسلهٔ بزرگ پادشاهان ایران که در سال ۵۵۹ قبل از میلاد مسیح با کورش شروع شد و با شکست دارا از اسکندر و قتل فجیع وی بدست دوتن از سرداران خائن او بنام بسوس (۱) و برزنتس (۲) در سال ۳۳۰ قبل از میلاد خاتمه یافت از مورخان یونانی علی‌الخصوص هرودوت (۳) و کتزیاس (۴) و گزنوفون (۵) منقول است ، و حال آنکه ضمن آناری مانند (نمایشنامه) اسکیلوس یا اخیلوس (دربارهٔ ایرانیان) (۶) ممکن است اطلاعاتی پیدا شود و روشنائیهائی از گوشه و کنار بجا بد و حقایق روشن گردد . دربارهٔ این منابع خارجی که کاملاً مورد استفادهٔ نویسندگان تاریخ هخامنشیان (مانند رالنسون (۷) و اسپیکگل (۸) و بوستی (۹)) واقع شده است بیش از این سخنی نمی‌گوئیم ، زیرا کتب مزبور در قلمرو تحقیق دانشمندان کلاسیک (۱۰) است نه مستشرقین . در ترجمهٔ قابل ستایشی که رالنسون از هرودوت نموده است ، تذکر می‌دهد که سندیّت اقوال آن مورخ بزرگ را دو چیز تأیید میکند ، یکی کتیبه‌های هخامنشی دیگر توصیفاتى است که مانند پردهٔ نقاشی اوصاف ملّی را در کتاب وی بصورت حقیقی و دلپسندی مجسم میکند ، لکن در واقع بسیاری از نکات کتیبه‌ها ، حتی اگر قبلاً هم قرائت شده بود در نظری روشن نبوده است و مبهمات آن بکمک او روشن گردیده

Ctesias (۴) Herodotus (۳) Barzaëntes (۲) Bessus (۱)

Xenophon (Annabasis, Cyropedia, Agesilaus) (۵)

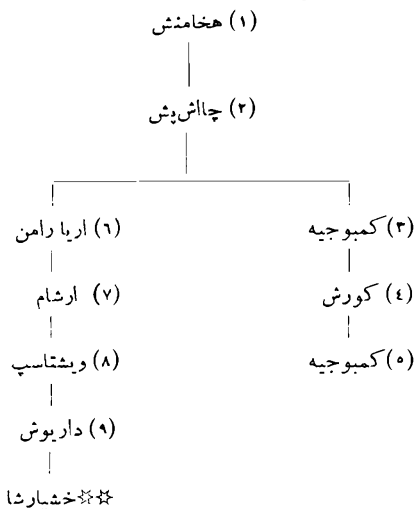
Rawlinson (۷) Aeschylus, Persae (۶)

Justi (۹) Spiegel (۸)

(۱۰) یادداشت مترجم : در ادوار پیشین روزی رسید که ادبیات و فنون

و صنایع یونان و روم طی مراحل کمال درجهٔ اول را حائز گشت . آن ایام را دورهٔ کلاسیک نامند .

است. مثلا این کلمات که در سطور هشتم تا یازدهم قسمت اول کتیبه بزرگ داریوش در بیستون دیده میشود: «چنین گوید داریوش شاه: از نژاد من هشت تن پادشاه بوده‌اند. نهمین منم. ما از دوشاخه پادشاهیم». با ملاحظه شجره نسب ذیل که از هرودوت میتوان استخراج نمود ✽✽ معنای این مطلب واضح میشود:



-
- Teispes (Chaishpish) (۲) Achaemenes (۱)
 Cyrus (Kurush) (۴) Cambyses Kambujiya (۳)
 Cambyses (Kambujiya) (۵)
 Ariaramnes (Ariyaramna) (۶)
 Hystaspes (Vishtaspa) (۸) Arsames (Arshama) (۷)
 Darius (Darayavush) (۹)
 Herodotus (Polymnia, vii, 10) (✽)
 Xerxes (Khshayarsha) (✽✽)

معمولاً البته کورش را (۵۲۹ - ۵۵۹ قبل از میلاد) نخستین پادشاه هخامنشی بشمار می‌آورند و پسرش کمبوجیه را (۵۲۲ - ۵۲۹ قبل از میلاد) پادشاه دوم و داریوش را (۴۸۵ - ۵۲۱ قبل از میلاد) پادشاه سوم. لکن خود داریوش اصل خویشتن و همچنین نسب سه پادشاه دیگر را که در سلسله‌النسب سلاطین هخامنشی در شاخهٔ محاذی قرار داده شده‌اند به هخامنش میرساند (واضح و آشکار است که داریوش کمبوجیه پدر کورش و کمبوجیه فرزند کورش هر دو را داخل سلسله میداند). بدین سان معنی **دوویتاتارنم** (۱) که «در دوشاخه» میباشد (و سابقاً اینطور ترجمه شده بود: «از زمان بسیار قدیم») و همچنین معنی این عبارت که داریوش میگوید «من نهمین هستم» کاملاً روشن میشود.

هر مسافری که بادیدهٔ دقت بتماشای تخت جمشید و اطراف پیردازد با تعجب ملاحظه خواهد نمود که قدیمترین کتیبه‌ها از گزند روزگار بهتر محفوظ مانده است و حال آنکه کتیبه‌هایی که تازه‌تر است کمتر خواناست. خطوط میخی هخامنشی بحدی واضح و روشن است که بزحمت میتوان باور نمود از روزی که سنگ‌تراش از کار فارغ شده و نیشهٔ خود را بزمین نهاده است اکنون قریب دو هزار و چهار صد سال گذشته است. کتیبه‌های ساسانی (پهلوی) اگر چه تقریباً هفتصد و پنجاه سال بعد نقر شده است بالنسبه تار و نا معلوم است و حال اینکه کتیبه‌های خیلی تازه‌ای که بزبان فارسی جدید نوشته‌اند تقریباً بکلی یالک و محو شده

(۱) *duvitataranam* یادداشت مترجم: آقای دکتر یار شاطر

مینویسند، قرائت درست این کلمه دویتاتارنم *duvita paranam* است بمعنی «یکی بعد از دیگری» این معنی مطابق است با معادل عبرانی این کلمه، و بر معانی سابق «دردوشاخه» «کینگ و تامسون و هر تسفلد» و «مدتها پیش» (تولن) مرجع است. رجوع شود به *Old Persian* تألیف R. C. Kent صفحه ۱۱۷، ستون اول کتیبه سطر ۱۵

است. بنظر من این خود نمونه‌ای از سه دوره‌ایست که کتیبه‌های مزبور معرف و نماینده آن ادوار است و در سبک ادبی مندرجات کتیبه‌ها نیز این مثال منعکس است. داریوش کبیرقانع است باینکه خود را «پادشاه بزرگ، شاه شاهان، پادشاه ایران، پادشاه کشورها، فرزند ویشتاسپ، نوه ارشام (۱) هخامنشی» بخواند. شاپور ساسانی در کتیبه‌های پهلوی واقع در حاجی‌آبادخود را «آسمانی (یعنی فوق بشر) و مزدایرست» میدانند و میگویند: «شاهپوهر، شاه‌شاهان ایران و غیر ایران، مینوسرشت از سوی یزدان، فرزند موجودی آسمانی و مزدایرست اردشیر (ارتخشتر) (۲) مینو سرشت، از سوی یزدان، نوه پاپک پادشاه که خود نیز آسمانی و از سوی یزدان بوده‌است. «هر کس در پی تحصیل زبان فارسی باشد باندازه کافی با القاب و عناوین توخالی و پرطمطراقی که بیشتر فرمانروایان کوچک ایران در ادوار بعد از اسلام برای تجلیل و آرایش نام خود لازم می‌شمردند آشناست، و من با تکرار آن مکررات که حاکی از خودخواهی و خودپسندی آنهاست بیهوده مایه خستگی و ملال خاطر دیگران را فراهم نخواهم کرد.

در اینجا گفتم کتیبه‌های هخامنشی را باید جزء مآثر تاریخی دانست نه از آثار ادبی فارسی باستان، ولی عبارات با چنین صراحت و صداقت و سادگی و متانت نوشته شده‌است که بما حق میدهد این سنگ‌نبشته‌ها را واجد يك سبک ادبی واقعی بدانیم. آن قسمت از کتیبه بزرگ داریوش در بیستون که در صفحات ۵۱ تا ۵۳ این کتاب ترجمه آن مسطور است خود نمونه‌ایست. نمونه دیگری از گفتار همان پادشاه ذیلا از تخت جمشید نقل میشود:

«خدای بزرگی است اهورمزدا که این زمین را آفریده‌است، که آن آسمان را آفریده‌است، که انسان را آفریده‌است، که شادی را برای

مردم آفریده است که داریوش را شاه کرده است و شهریار یگانه و قانونگذار یگانه بسیاری (از افراد بشر قرار داده است).

« منم داریوش ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه کوشورهای که دارای همه گونه نژادهاست ، از دیر زمان شاه این زمین بزرگ ، پسر ویشناسپ هخامنشی ، پارسی ، پسر پارسی ، آریائی از نژاد آریائی .

« داریوش شاه بزرگ گوید : بخواست اهور مزدا این است کوشورهایی که علاوه از پارس در تصرف داشتیم ، بر آنها فرمانروائی کردم ، بمن باج دادند ، آنچه از طرف من بآنها امر میشد میکردند ، قانون من در آنجا روا و محفوظ بود : ماد ، سوسیان ، پارت ، هرئیوا (۱) (هرات) ، باختر (بلخ) ، سفد ، خوارزم (خیوه) ، درنگی بنه (۲) ، ارخوزیا (۳) ، تگوش (ستکید) (۴) ، گنداره (۵) ، هندوستان ، هژوم و رکاسکای و تیگر خداسکای (۶) ، بابل ، آسور ، عربستان ، مصر ، ارمنستان ، کاپا - دو کیه (۷) ، اسپاردا ، سرزمین یونانیها ، (ایالت) سکهای آنسوی دریا (۸) ، اسکودرا (۹) ، سرزمین یونانیان تاجدار (۱۰) ، پوتیا (۱۱) ، کوشیا (۱۲) ، مچییا (۱۳) ، کرکا (۱۴) (۱۵) .

Drangiana (۲) Haraiva (۱)

Thatagush Satagydae (۴) Arachosia (۳)

Haumavarka Sacae, Tigrakhuda Sacae (۶) Gandara (۵)

The Sacae across the sea (۸) Cappadocia (۷)

Skudra (۹)

The crown-wearing Ionians (۱۰)

مجل اشکال و اعتراض است . پروفیسور کاول Professor Cowell ضمن تدریس گفت که مراد از تاج در اینجا لفظ یونانی کروبولوس است بمعنای کالی ازموی که بازنجیره ای طلائی بسته شده باشد و تا زمان ثوسیدیدس Thucydides یونانیان چنین کالی داشته اند .

Kushiya (۱۲) Putiya (۱۱)

Karkas (۱۴) Machiya (۱۳)

(۱۵) یادداشت مترجم : آقای دکتر یار شاطر مینویسند ،

(بقیه یادرفی در صفحه ۱۴۴)

« داریوش شاه گوید: اهورمزدا هنگامیکه دید این سرزمین ... آنرا بمن سپرد، مرا شاه کرد، من شاهم، بخواست اهورمزدا من آنرا مرتب کردم، هر چه بآنها (یعنی بمردم) فرمودم اجرا شد، چنانکه اراده من بود. اگر تو اندیشه کنی چند بود کشورهای که داریوش شاه بر آنها فرمانروائی میکرد، این بیکر را بنگر، آنها تخت مرا میبرند، از اینراه تو آنها را ممکن است بشناسی. تو آنگاه خواهی دانست که نیزه‌های مردان پارس بجاهای دور میرسد، آنگاه تو خواهی دانست که پارسیان دور از پارس جنگیده‌اند.

« داریوش شاه گوید: آنچه من کردم همه را بخواست اهورمزدا کردم، اهورمزدا بمن یاری کرد، کار را بانجام رساندم. اهورمزدا مرا از ... نگهدارد و همچنین خانواده من و این کشورها را! این را من از اهورمزدا درخواست میکنم: اهورمزدا این درخواست مرا بپذیرد!

«ای بشر! این است فرمان اهورمزدا بتو: بد میندیش، راه راست مگذار، گناه مکن!»

نکته غریبی در باره یکی از کتیبه‌های متأخر هخامنشی (مربوط به اردشیر سوم (۱) (۳۳۶ - ۳۶۱ قبل از میلاد) قابل توجه است ولی توجهی زودگذر و سریع الزوال: آیا رابطه دقیقی بین فساد يك زبان و فساد يك نژاد یا لااقل انقیاد موقت نژادی موجود است؟ از دانشمندان انگلیسی شنیده‌ام که پیش از جنگ هیستینگر (۲) زبان انگلوسا کسون

بقیه یاورقی از صفحه ۱۴۳

از این ایالات، سوسیانا شوش است و درنگی ینه زرفنگ (سیستان) وار خوزیا رخیج، تگ کوش و گندار از ایالات شرقی سیستان. دو ایالت بعد از هندوستان سرزمین سگامست، سگاهای هوم نوش (باهوم ساز) و سگاهای تیز خود. اسپاردا همان سارد است و اسکودرا مقدونیه (این قول پوستی است). بوتیا (سرزمین بخور) و کوشیا (حبشه) و مجیا (طرابلس) و کرکا (کارتاز) همه ایالات افریقائی امپراطوری هخامنشی اند.

یا انگلیسی قدیم را دیگر طبق قواعد صرف و نحو زیاد نمی نوشتند و قبل از هجوم و استیلای رمانها آخرین مرحله تنزل و انحطاط را سیر کرده بود.

لا اقل در مورد پارسی باستان ظاهر آ این مطلب بلاشک

انحطاط زبان و مذهب در کتیبه های متأخر
صادق است و در کتیبه های که بدان اشاره کردیم اشتباهاتی در تصریف و حالات اسماء دیده میشود ، مثلاً « بومام » بجای « بومیم »^(۱) به معنای بوم یا زمین در حالت مفعولی بصیغه مفرد ؛ « اسما نام » بجای « اسمانم »^(۲) به معنای آسمان در حالت مفعولی بصیغه مفرد ؛ « شایتام » بجای « شیانیم »^(۳) به معنای شادی در حالت مفعولی بصیغه مفرد ؛ « مرتی هیا »^(۴) بجای « مرتیهه » به معنای مردها در حالت مضاف الیه بصیغه جمع^(۵)؛ خشایشه^(۶) (بمعنای شاه در حالت فاعلی بجای حالت مفعولی بصیغه مفرد) و قس

علیهذا . و مقارن انحطاط زبان علاماتی که حاکی از انحطاط مذهب نیز بوده است پدیدار شد ، بدین معنی که دیگر اهور مزدا در کتیبه ها تنها نیست بلکه با خدایان دیگری از قبیل میترا (مهر = خورشید)^(۷) و آنهیتا (ناهید یا زهره ربه النوع عشق و جمال) قرین و دخور است .

(۱) bumam, bumim

(۲) asmanam, asmanam (۳) shayatam, shiyatim

(۴) martihiya, martiyahya

(۵) یادداشت مترجم : بنظر آقای دکتر یارشاطر این صیغه اضافه مفرد

است نه جمع .

(۶) Khshayathia

(۷) یادداشت مترجم : بنظر آقای دکتر یارشاطر میترا اصولاً خدای

آفتاب نیست ، هر چند بعدها این معنی از آن استفاده شده است . خدای خورشید

«هور» است .

قسمت دوم : اوستا

در فصل اول نسبت به پاره‌ای مسائل مربوط به اصل و منشأ و زمان و مکان اوستا و زبانی که در اوستا بکار رفته است اشاره‌ای کردیم و متأسفانه این مسائل طوری نیست که جوابهایی بسیار دقیق یا مسلمی را بتوان برای آن فرض نمود . مقاله گلدنر^(۱) درباره زردشت در چاپ‌نهم دائرةالمعارف بریتانیکا (۱۸۸۸ میلادی) و ترجمه اوستا بزبان فرانسه بقلم دارمستتر^(۲) در مجلدات ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ سالنامه موزه گیمره^(۳) معرف دو رأی متباین در دو طرف مخالف قضیه است . طبق نظر گلدنر لااقل قسمتی از اوستا (گاتها) بیانات واقعی زردشت یا شاگردان بلا فصل او

نظرات بدوی است و عرصه فعالیت وی بلخ و زبان بلخ زبان تعلیمات گلدنر (۱۸۸۸ میلادی) زردشت بوده است و شاه و یشتاسپ (گشتاسپ ، هیستاسپس)

که بآئین وی گروید و حامی و پشتیبان پرشور کیش وی گردید « محلی در هیچیک از تواریخ ندارد » و « زندگانی او باید مدتی پیش از کورش باشد » و نیز « باید بدقت فرق میان او و هیستاسپس^(۴) پدر داریوش را توجه نمود » و ممکن است زمان او از هزار سال پیش از میلاد مسیح (بقول دونکر)^(۵) تا هزار و چهار صد سال پیش از میلاد (بقول کوئشمید)^(۶) باشد . طبق نظر دارمستتر کتب مقدس زردشتی دوره هخامنشی (در صورتیکه چنین کتبی وجود داشته

نظرات بعدی است) پس از حمله اسکندر بکلی نابود گشت و تدوین دارمستتر (۱۸۹۳ هجری) اوستا (که تنها بخشی از آن اکنون در دست ماست)

در سده اول میلاد مسیح در عهد ولاکاس^(۷) یا ولگاس یا بلاش اول اشکانی (۵۱ تا ۷۸ بعد از میلاد) آغاز گردید

Darmesteter (۲) Geldner (۱)

Annales du Musée Guimet (۳)

Gutschmid (۶) Duncker (۵) Hystaspes (۴)

Vologeses (۷)

و در زمان ساسانیان سلطنت شاپور دوم (۳۰۹ تا ۳۷۹ بعد از میلاد) اینکار دوام یافت و قسمت اخیر آن بیشتر تحت تأثیر عرفان اسکندریه یا فلسفه افلاطونیون جدید قرار گرفت. زادگاه آئین زردشت ماد و زبان تعالیم زردشت زبان ماد و پیدایش کیش زردشت (چنانکه بالصرّاحه در کتب پهلوی مانند ارد و یراف نامک و بندهش مذکور است) سیصدسال یا کمتر پیش از اسکندر یا بعبارة اخری کمی قبل از آغاز سلسله هخامنشی بوده است.

عقائد و آراء دارمستتر با اینکه مورد قبول عامه واقع نشده است در عقائد و آراء طریقه دیگر، علی الخصوص گلدنر، تغییرات بزرگ بوجود آورده است، خاصه اینکه سبب شده است پیروان

آن طریقه توجه خیلی بیشتری به روایات مندرجه در **نظر بعدی**
گلدنر (۱۸۹۶)
نوشته‌های پهلوی و پارسی و اوائل دوره اسلام بنمایند.
میلادی)

گلدنر در مقاله جالب توجهی که راجع به اوستا در کتاب **فقه اللغة ایران** تألیف کایگر و کون (۱) نوشت با پاره‌ای از عقائد بینهایت انقلابی دارمستتر، آنجا که گفته است اوستا بصورتیکه ما آنرا میشناسیم جدیداً تنظیم شده است، موافقت نمیکند و اهمیت زیادی برای روایات پارسی قائل میگردد و شاه و یشتاسپ پیرو زردشت را پدردار بوش مینویسد و زردشت را معاصر کورش بزرگ میخواند و قدیمترین تاریخ اوستارا ۵۶۰ سال پیش از میلاد مسیح میداند و اذعان دارد که اصل اوستا بعد از حمله اسکندر تا سلطنت بلاش اول از بین رفته است.

نخست بلاش اول شروع به تجدید آن نمود ولی اردشیر مؤسس سلسله ساسانی با حرارت و شدت از نو آنرا بیرداخت، و تصدیق دارد که تا سلطنت شاپور دوم (۳۰۹ تا ۳۷۹ میلادی) ممکن است قسمتهائی بمرور اضافه شده باشد. لکن هنوز معتقد است که گاتها نه تنها قدیمترین قسمت

اوستاست بلکه تعلیمات و بیانات واقعی زردشت همان گاتهاست و نسبت به شخصیت تاریخی و حقیقی زردشت در عقیده خود راسخ و جازم است و مدارك خوب تاریخی خلاف نظر دارمستتر اقامه میکند که گفته است گاتها را باید پرتوی از عرفان اسکندریه دانست یا وهومن^(۱) (بهمن) که در گاتها نام آن بکرات بمیان آمده است اصل آن « کلمه آلهی » (خرد مینوی) در اصطلاح فیلون یهودی^(۲) میباشد.

از زمان انکتیل^(۳) معلوم شده است که اوستائی که ما در دست داریم تنها قسمتی از مجموع اوستائی است که حتی در زمان ساسانیان موجود بوده است، و نسبت به اوستائی که « بزر بریوست گاونر نوشتند و در استخر پاپکان^(۴) نگهداری میکردند » و « اسکندر ملعون رومی » آنرا نابود ساخت، اوستای دوره ساسانی بیش از آنچه موبدی میتوانست بآسانی بذهن سپارد نبوده است. و حال آنکه وندیداد که قسمت معتناهی از اوستای موجود است خود يك جلد بالنسبه متوسط الحجمی است و آن یکی از بیست و يك نسکی است که اوستای ساسانی را تشکیل میداده است و تا حدی از راه دینکرد پهلوی بمندرجات آن واقف شده ایم. و دینکرد کتابی است

اوستای زمان ساسانیان

Vôhu - manô (۱)

(۲) یادداشت مترجم : فیلون یهودی Philo-Judaeus فیلوف یهودی اسکندریه در رأس طریقه افلاطونیون جدید در قرن اول میلادی سعی کرد مذهب یهود را با فلسفه یونان وفق دهد. فیلون گفت دماغ بشر ذات پروردگار را نمیتواند درک کند و رابطه خدا با دنیا غیر مستقیم است؛ نیروهای فرعی از خدا صادر شده است و خدا کائنات را بوجود آورده و مهمترین نیروها کلمه است (Logus) که قوه عاقله خداست. بوسیله آن نیرو خداوند ماده را در قالب دنیا ریخته و چنانچه روح برجسم حکومت دارد خدا نیز بوسیله کلمه بر دنیا فرمانرواست.

Anquetil du Perron (۳)

(۴) یادداشت مترجم : خزینه شایگان؟؟ (کنج شایگان؟؟)

بسیار مهم و محتملاً متعلق است به قرن نهم میلادی . بیست و یک نسک مزبور که اسامی پهلوی آن را هم میدانیم^(۱) به سه قسمت تقسیم میشد : گاسانیک^(۲) (که بیشتر در ستایش و آداب پرستش است) . داتیک (که بیشتر حقوقی است) ، و هاتک مانسریک^(۳) (فلسفی و علمی) . از هفت نسکی که قسمت اول را تشکیل میدهد (و بالاخص برای موبدان است) قطعاتی از سه نسک دردست ماست و آن سه اشنادیشت^(۴) ، بکو^(۵) و ها تخت^(۶) (هادخت) است .

از هفت نسک دوم (که برای عامه است) سه نسک یعنی وندیداد و قسمت‌هایی از هوسپارم^(۷) و بغان یشت نیز در دست است ؛ و حال آنکه قسمت سوم که روی سخن با جرگه محدودتری از دانشمندان و علماست (شاید بهمین سبب) بدبختانه بکالی از میان رفته است . وست^(۸) حدس میزند که بیست و یک نسک مورد بحث که اوستای عهد ساسانی را تشکیل میداده است مجموعاً و بتقریب مشتمل بر ۳۴۷۰۰۰ کلمه بوده است و فقط در حدود ۸۳۰۰۰ کلمه یا تقریباً ربع آن را اکنون دردست داریم . درباره تقسیم سابق‌الذکر کلدنر اظهار میکند که این تقسیم « قسمتی ساختگی و مبتنی بر کوششی است که خواسته‌اند بین تمام اوستا و آیه‌اهون و بریه^(۹) که جوهر کلام و مبنای اصلی کل مکاشفه اوستاست مشابّهت دقیقی برقرار سازند . » این بیان نظائر دو گانه جالب توجهی را که مربوط به ادوار بعد است بنظر می‌آورد و آنچه را از ثبات رأی و پایداری شگفت در عقائد و پیدایش مجدد و ظهور مکرر یک سنخ افکار درباره شرق گفته‌اند ، و نگارنده نیز به تفصیل بیشتری در جای دیگر در این کیفیت عجیب بحث کرده‌ام

یک شباهت
عجیب

(۱) رجوع شود بمقاله کلدنر Geldner در جلد دوم فقه‌اللافة ایران صنعتات

Grundriss der Iranischen Philologie ۱۸-۲۰

Stôt-yasht (۴) hatak - mansarik (۳) gasanik (۲)

West (۸) Hûspâram (۷) Hâtökht (۶) Bako (۵)

Ahuna - Vairya (۱)

تشریح میکند. مثال اول مربوط به روایتی است که در مذهب شیعه
 بعلی بن ابیطالب (علیه السلام) نسبت میدهند قریب بدین مضمون :

« هر چه در قرآن است در سوره الفاتحة الكتاب و هر چه در سوره
 الفاتحة الكتاب است در بسم الله باشد . بسم الله الرحمن الرحيم در سر هر
 سوره قرآن باستثناء يك سوره قرار دارد و هر کاربرد مسلمین با بسم الله
 آغاز میکنند و هر چه در بسم الله است در بای بسم الله و هر چه در بای
 بسم الله است در نقطه زیر باء و من همان نقطه ام . » (۱)

مثال دوم راجع به باب مؤسس جنبش مذهبی بزرگی است (۲) که
 اخیراً در ایران روی داد و در سال ۱۸۵۰ میلادی در تبریز بقتل رسید.
 باب این فکر را بیشتر بسط و توسعه داده است زیرا گفته است ارزش
 عددی حروف بسم الله نوزده است و ارزش عددی کلمه « واحد » نیز
 در زبان عربی نوزده است و این کلمه مظهر جلی ذات لایوصف وحدانی
 و مبنای صحیح اعداد و کلیه محاسبات است . لذا کتب خود را به نوزده واحد
 و هر واحدی را به نوزده فصل ، و هر سال را به نوزده ماه و هر ماه را
 به نوزده روز (= ۳۶۱ روز) تقسیم کرده است .

اوستای موجود چنانکه گفته شد مشتمل بر يك نسك کامل از زیست
 و يك نسك است که در زمان ساسانیان وجود داشته است و آن يك
 نسك و ندیداد است و حال آنکه بخشهایی از اقل چهار
 نسك دیگر جزء ترکیبات یسناست و قطعات دیگری
 در پارهای از کتب پهلوی علی الخصوص هوسپارم (۳) در

تقسیمات

اوستای کنونی

نیرنگستان محفوظ مانده است .

(۱) یادداشت مترجم : رجوع شود به مجلد ثالث کتاب الاسفار الاربعه
 فی علم الالهی تألیف صدرالتالیهین محمد بن ابراهیم المشتهر بصدرالدین الشیرازی
 صفحه ۱۰۵ فصل فی تحقیق کلام امیر المؤمنین و امام الموحدین علی علیه السلام كماورد
 ان جمیع القرآن فی باء بسم الله و انا نقطه تحت الباء .

(۲) یادداشت مترجم : رجوع شود به مقدمه مترجم . (۳) Hūspāram

کتاب موجود و قواعد مذهبی اوستا به پنج قسمت عمده بشرح ذیل تقسیم شده است :

۱- یسنا یا قسمت مخصوص آداب ستایش و پرستش پروردگار
مشمول بر سرودهایی است که با احترام فرشتگان و امشاسپندان و ایزدان خوانده میشود . یسنا هر کب است از هفتاد و دو باب (که هر باب هائیتی یاها خوانده میشود). کمر بند مقدسی که کشتی (۱) یسنا نام دارد و دارای هفتاد و دو نفع است کنایه از ۷۲ باب یسناست (۲) . جوانان زردشتی چون به معبد زردشتی رسماً اجازه دخول یابند (یا چون تکالیف دینی بر آنها واجب شود) کمر بند مزبور را بر عایت آداب ورود می بندند . گاتهای باستانی (۳) نیز که ذکرش گذشت جزئی از این کل است .

۲- ویسپرد (۴) مشتمل بر ۲۷- ۲۳ فصل است (که هر فصل را کرده (۵) نامند) و از لحاظ ارتباط مطالب با یکدیگر و کلیه آنچه در یک کتاب باید گنجانده شود کتاب مستقلی نیست .
ویسپرد مجموعه ایست از ادعیه و اذکار در حمد و ستایش پروردگار نظیر یسناست و در نماز با هم مورد استفاده واقع میشود .

۳- وندیداد یا « احکام ضد دیوها » بقول گلدنر برای پارسیان

(۱) kushti

(۲) یادداشت مترجم : رجوع شود به یادرقی آفای یورداد در جلد اول یسنا صفحه ۳۴۷ و نیز نگاه کنید به کتاب یسنا (جلد اول) جزوی از نامه مینوی اوستا تفسیر و تألیف آفای یورداد از سلسله انتشارات انجمن زردشتیان ایران در بسبی و ایران لیکه بسبی .

(۳) یادداشت مترجم : کتاب گاتها تألیف و ترجمه آفای یورداد دبدده شود ، چاپ بسبی ۱۹۲۷ میلادی .

(۴) Vispered (۵) karde

بمنزله (سفر سوم ثوریه) سفر لایوان (۱) است در تطهیر و استغفار و کفاره و متضمن بیست و دو باب است (که هر باب را فرگرد گویند) . باب اول در **وندیداد** و صف خلقت و زمینهای خوبی است که هر مزد (اهورمزدا)

بتوالی آفریده است و شری که در هر مورد از طرف اهریمن (انگر مینوش) (۲) در برابر هر خیری بوجود آمده است . چون در این باب از نواحی مختلف نام برده شده است اساس عمده و مبنای کلیه مباحثات مربوط به نقاطی که پیروان اوستا از آن علم و اطلاع داشته یا وارث آن بوده اند همین باب اول وندیداد است .

۴- یشتها ۲۱ فقره است . سرودهایی است در ستایش و نیایش فرشتگان مختلف و امشاسپندان و ایزدان که هر يك نام خود را بیکی از ایام ماه زردشتی داده است . اساساً همان قسمی که پارسیان **یشتها (۳)**

اعتقاد دارند هر يك از آنها یشتی مخصوص خود داشته است و بنظر چنین میرسد که تقریباً نلث این قسمت اوستا از بین رفته باشد . چون ذکر ی از گاهنامه زردشتیان بمیان آمد مثال دیگری از بازگشت

عقائد و مراسم مذهبی قدیم در مشرق زمین بخاطر نگارنده میرسد . در این مقوله قبلاً نیز در اینجا بحث شده است . سال زردشتی مرکب از دوازده ماه و هر ماه سی روز است و پنج روز بنام گانا اضافه میشود (۴) . اجالا **شاهد دیگری از بازگشت عقائد و مراسم مذهبی قدیم در مشرق**

سال زردشتی سال شمسی و مانند سال خود ماه ۳۶۵ روز دارد . ترتیب مناسبی داده شده است که روزهایی

(۱) Léviticus (۲) Angra - mainyush

(۳) یادداشت مترجم : نگاه کنید به ادبیات مزدیسنا تفسیر و تالیف آقای

پورداد استاد دانشگاه تهران ، چاپ بمبئی ۱۹۲۸ در دو جلد .

(۴) یادداشت مترجم : گانا همان پنجه یا خسته مستتره است که هنوز

در شهرستان کاشان و نائین و توابع آن بین طبقات مختلف مردم معمول و مرسوم است . رجوع کنید به تحقیقات دقیق جناب آقای سید حسن تقی زاده رئیس دانشمند مجلس سنا در کتاب گاه شماری در ایران قدیم چاپ تهران ۱۳۱۶ هجری شمسی و رساله نوروز ،

بتقویم افزوده شود. باینها که ظاهراً اصلشان بالجمله از اسلام است و در مراحل اولیه پیشرفت خود از تشیع فراتر رفتند^(۱) سال هجری قمری را (که تقریباً یازده روز از سال شمسی کمتر است) ترك کردند و عدد نوزده را که مورد علاقه آنهاست پایه اعداد خود قرار دادند. و بجای سال هجری قمری سال شمسی مرکب از ۱۹ ماه برگزیدند که هر ماه ۱۹ روز است و مجموع ایام سال آنها ۳۶۱ روز میشود (= ۱۹×۱۹). چون لازم است انطباق تقویم با فصل واقعی حفظ شود ازینچ روز اضافی که ارزش عددی لقب باب است (ب = ۲، الف = ۱، و ب = ۲) جزءاً یا کلاً برای تکمیل ایام سال استفاده میکنند و آن ایام در کلمات بایه مطابق عدد حرف «ها» که در حروف عربی معادل عددینچ است تعیین گردیده است. بعلاوه هر يك از روزهای ماه بابی و هر يك از ماههای سال بابی خاص یکی از صفات یا جلوات ذات حق است و وجه تسمیه هر ماه نیز همان است؛ همچنان هر يك از روزها و هر يك از ماههای زردشتی نیز با یکی از فرشتگان که تشکیل دهنده سلسله مراتب روحانی زردشتیان است نسبت مشابهی دارد. تنها فرق بین این دو طریقه که فرق زردشتی و بابی بوجود آورده اند یکی از جهت اینکه قدیمترین و دیگری جدیدترین روشی است که در ایران پدید آمده، در آنست که بایان صفات را بجای فرشتگان قائل شده اند و دیگر اینکه از ۳۰ امشاسپند و ایزد که بر روزهای ماه سروری میکنند تنها دوازده تای آنها بماهها نیز اختصاص دارند، و حال آنکه بایه همان نوزده اسم را برای هر دو منظور بکار میبرند. در هر دو تقویم هفتمه محلی از اعراب ندارد. در هر دو تقویم چنین یدش آمده است که ماهی يك روز آنروز و آنماه اسم واحدی دارند و در هر دو مورد آنروز را جشن میگیرند. معذک بی اندازه مستبعد است که باب اطلاعات مستقیمی از مراسم و آداب آئین زردشت داشته یا برای کسب آن اطلاعات تنازل کرده باشد زیرا

(۱) یادداشت مترجم: رجوع شود بقدمه مترجم در همین کتاب.

باب سید بود و پیش از آنکه دعوی بعثت نماید (۱۸۴۴ بعد از میلاد) از شیعیان فوق‌العاده پرشور بشمار میرفت و غیر مؤمنین را کلاً نجس و جداً واجب‌الاجتناب میدانست (در کتاب فارسی خود که بیان نام دارد امر اخراج همه کسانی را که منکر اصول عقائد او باشند از ایالات مهم پنجگانه ایران صادر میکند ، مگر آنانکه بمشاغلی اشتغال دارند که برای جامعه مفید است) ؛ و نیز در مواردیکه تعلیمات و تعبیرات ویرا با اسمعیلیه و فرق قدیمی دیگر شباهتی شگفت است همین معنی صادق باشد ، تا بدانجا که تقریباً ناچاریم پاره‌ای عقاید مذهبی و افکار فلسفی را در ایران بومی و محلی تلقی کنیم یعنی بگوئیم عقاید و افکار مزبور بصورت مزمن در دایره‌ای می‌گردد و هر لحظه‌ای که محرک مناسبی پیش آید مسری میشود . این نکته از نکاتی است که مجال مکرر برای بحث آن خواهیم داشت و باز هم بیاید .

۵ - خرده اوستا ، کتاب نماز و دعا و کلمات منتخبه مذهبی است برای استفاده عامه در عهد سلطنت شاپور دوم (۳۷۹ - ۳۱۰ بعد از خرده اوستا میلاد) از طرف موبد آذرپانمهر اسپند تدوین شده است . قسمتی از آن مرکب از منتخباتی است از تمام اوستا و قسمتی نیز قواعدی است که به یازند نوشته شده است (رجوع شود به صفحه ۱۲۸ همین کتاب) و مشتمل است بر پنج نیایش (خورشید نیایش - ماه نیایش - مهر نیایش - اردوی سوری نیایش - آتش بهرام نیایش) و پنج گاه (نماز پنجگانه روز) ، سیروزه بزرگ و سیروزه کوچک ، آفرینگان چهار گانه .

با جزوات مستقلی که در کتب پهلوی مانند نبرنگستان محفوظ مانده است (و عمده آن ائوگمه دئچا^(۱) و هادخت نك میباشد) آنچه

از کتب مقدس زردشتی باقی است همین است . و از جهت
 اینکه اوستا سندی است باستانی فوق العاده جالب توجه
 و قابل دقت است . اوستا متضمن اصول عقاید شخص
 شهری مانند زردشت و محتوی احکام آئین دنیای قدیم
 است ، این آئین زمانی نقش مهمی در تاریخ جهان بازی
 کرده و با اینکه عده پیروان آن امروزه در ایران ده هزار
 و در هندوستان بیش از نود هزار^(۱) نیست ، در ادیان دیگری که بالذات
 دارای اهمیت بیشتری بوده تأثیرات عمیقی داشته است ؛ معذک دروصف
 اوستا نمیتوان گفت کتابی دلپسند یادلچسب است . درست است که تفسیر
 بسیاری از عبارات محل تردید است و هر گاه بمفهوم آن بهتر پی برده
 شود قدر و قیمت آن شاید بیشتر معلوم گردد ؛ لکن این نکته را میتوانم
 از طرف خود بگویم که هر چه بیشتر بمطالعه قرآن میپردازم و هر چه
 بیشتر برای درک روح قرآن کوشش میکنم بیشتر متوجه قدر و منزلت
 آن میشوم ؛ اما بررسی اوستا ملات آورو خستگی افزا وسیرکننده است ؛
 مگر آنکه بمنظور زبانشناسی و علم الاساطیر و مقاصد تطبیقی دیگر باشد .
 اهمیت مقام اوستا در تاریخ سیر افکار مذهبی و از لحاظ کهن شناسی
 و اطلاع از فرهنگ باستان و فقه اللغه باندازه است که گذشته از کسانی
 که اوستا را لسان وحی و الهام و قانون خدا میدانند ، همیشه عده ای از
 دانش پژوهان پر شور و جانفشان را بخود جلب خواهد کرد ؛ اما بنظر
 نگارنده مشکل بتوان ترجمه ای از اوستا تهیه نمود که خواننده ای عادی
 با حس کنجکوی متوسط و هوش متوسط بخواید از آغاز تا انجام آن
 ترجمه را بخواند ، مگر اینکه آن خواننده مقصود خاص داشته باشد .
 بهر صورت ترجمه هایی که بانگلیسی و فرانسه و آلمانی شده است باندازه
 کافی زیاد است و هر کس مایل باشد میتواند این امر را خود بمرحله
 آزمایش آورد و در اینجا نقل عبارات منتخبه بکلی زائد بنظر میرسد .

(۱) رجوع شود به کتاب پارسیان تألیف ماداموازل منان صفحات ۵۲ تا ۵۶

قسمت سوم: ادبیات پهلوی

قدیمترین آثار زبان پهلوی چنانکه قبلاً اشاره رفت بیشتر بدین صفت متمایز است که لغات سامی و ایرانی در نتیجه استعمال روش هزوارش بظاهر مخلوط است و همانطور که اوی در سال ۱۸۶۷ میلادی (۱) نخستین بارند کرداد روی سکه‌های فرعی اشکانی دیده می‌شود. مسکوکات مزبور متعلق به آخر قرن چهارم و آغاز قرن سوم پیش از میلاد مسیح یا بعبارۀ آخری اندکی پس از پایان دورۀ هخامنشی است. مسکوکات ایران در اواخر دورۀ پارتها؛ و سراسر عهد ساسانی و اوائل عصر اسلامی و همچنین سکه‌هایی که اسپهبدان مستقل طبرستان و نخستین حکام عرب ضرب نمودند همه دارای کلماتی بزبان پهلوی است. بنابراین مسکوکات را با عبارات پهلوی از تقریباً ۳۰۰ سال پیش از میلاد مسیح تا ۶۹۵ سال بعد از میلاد (۲) ضرب می‌کرده‌اند، تا اینکه در آن تاریخ بحکم خلیفۀ اموی عبدالمملک پول رائج ایران منسوخ و سکه‌ای با عبارت عربی جای گزین آن گردید (۳).

تاریخ کتیبه‌های پهلوی از آغاز عهد ساسانی است. دو کتیبه‌ای که از همه قدیمتر است متعلق باردشیر و شاپور، نخستین و دومین پادشاه آن دودمان نامدار است (۲۲۶ تا ۲۴۱ بعد از میلاد و ۲۴۱ تا ۲۷۲ بعد از میلاد) (۴). کتیبه‌های پهلوی را تا قرن یازدهم میلادی نقر

(۱) رجوع شود به مجله انجمن آلمان و شرق، مجلد ۲۱، صفحات ۴۲۱ تا

۴۶۵، Levy of Breslau, Z. D. M. G., xxi

(۲) یادداشت مترجم: بمقتدۀ آقای تقی‌زاده « بعد از تاریخ ۶۹۵ لا اقل

تا نیم قرن و بیشتر سکه پهلوی در طبرستان ضرب میشد ».

(۳) رجوع شود به مورخین عرب از قبیل دینوری (چاپ گیر گاس Guirgass)

بتاریخ ۱۸۸۸ میلادی، صفحه ۳۲۲.

(۴) یادداشت مترجم: در باب کتیبه‌های مهمتری که بعد از تألیف این

کتاب مکشوف شده است رجوع کنید بحاشیۀ صفحات ۱۱۱ و ۱۱۲.

کرده‌اند. در غارهای بودائی کنه‌ری^(۱) در سالت^(۲) نزدیک بمبئی از طرف برخی پارسیان که در سال ۱۰۰۹ و ۱۰۲۱ بعد از میلاد بتماشای غارها رفتند کتیبه‌هایی نقر شده است که مربوط بقرن یازدهم میلادی است. در فاصله بین این دو تاریخ ده امضاء از طرف شهود بر لوحی از مس است که موضوع متن آن اهداء یا بخششی است که بمسیحیان سریانی ساکن سواحل ملبار^(۳) (در مغرب مدرس در هندوستان) شده است. کلماتی که بر پنج لوح مسین حک شده است بخط تمیل قدیم است و لوح ششم مشتمل بر اسامی بیست و پنج شاهد است که شهادت داده‌اند. اسم یازدهم تن از گواهان بخط عربی کوفی و ده تن بخط پهلوی ساسانی و چهار تن بخط عبری و زبان فارسی نوشته شده است^(۴).

کتیبه‌های ساسانی

در بارهٔ عصر ادبیات پهلوی (در صفحات ۱۵ و ۱۶) قبلاً سخن گفته‌ایم. اساساً مراد از ادبیات مزبور ادبیات فارسی در عصر ساسانی است که طبعاً تا مدتی پس از سقوط سلسلهٔ مزبور دوام داشته است. گجستک ابالش نامک که قبلاً بدان اشاره شد مباحثه‌ای را شرح میدهد که بین یک موبد متشرع زردشتی موسوم به آتور فرنگک (آذر فرن بگ)^(۵) پسر فرخزاد با یک مشرک یا مبتدع یا ملحد نئوی (شاید مانوی) در حضور مأمون خلیفهٔ عباسی (۸۳۳-۸۱۳ بعد از میلاد) واقع شده است. ما حاصل کلام اینکسکه این اثر متعلق بدوره ایست که شاید بتوان گفت از قرن سوم تا نهم یازدهم میلادی امتداد داشته است و در همان زمان زبان پهلوی دیگر شاید بطور طبیعی مورد استفاده نبوده

(۱) Kanheri (۲) Salsette (۳) Malabar

(۴) رجوع شود به رسالهٔ هاوک Haug در بارهٔ پهلوی، صفحات ۸۰ تا ۸۲ و مقالهٔ وست West در موضوع ادبیات پهلوی در کتاب فقه اللغة ایران تألیف گایبروکون،

Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie

جلد دوم صفحهٔ ۲۹ و مراجعی که در آنجا ذکر شده است.

Atur-farnbag (۵)

است، ولی در همه اوقات زردشتیان دانشمندی بوده‌اند و امروز نیز هستند که بتوانند بزبان پهلوی انشاء کنند. پهلوی ایام متأخر که کاذب و جعلی است غالباً طوری است که خود از مجموع الاصل بودن خود حکایت میکند، خصوصاً اینکه در جزء آخر کلمات که مشخص صفت و موصوف است اشتباهی روی داده و حروفی که برای ساختن صفت بکار می‌رود (ik) برای اسم بکار رفته و حروفی که خاص اسم است (ili) برای صفت استعمال شده است. بجای هر دو در فارسی جدید حرف «ی» بانهای کلمات اضافه می‌شود. قدیمترین اسناد مکتوبه حقیقی پهلوی قطعات پاپیروس متعلق به

ایالت فیوم در مصر است که بنظر وست تاریخ آن از قرن هشتم میلادی است و بعد از آن از نسخه خطی سنای پهلوی که معروف

به «J.2» می‌باشد و در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۳۲۳ میلادی تکمیل گردید سند قدیمتری نیست. پارسیان نسخ خطی

پهلوی را حتی امروز هم استنساخ می‌کنند و حال آنکه حروف پهلوی برای مطابقت تهیه شده و بتدریج بوسیله چاپ سنگی و سربی کتابهای پهلوی که بیشتر حائز اهمیت است طبع و نشر گردیده است ولی از تاریخی که وسائل چاپ کتب پهلوی آماده شده است کار محررین پهلوی مانند محررین سایر السنه شرقیه دوچار وقفه بسیار گردیده است (۱).

وست (۲) که مسلماً بزرگترین مرجع زنده ادبیات پهلوی است و در این قسمت از مبحث ما عمده‌ترین راهنمای ماست ادبیات پهلوی را به طبقه بشرح ذیل تقسیم میکند:

۱ - ترجمه‌های پهلوی متون اوستا که عبارت است از بیست و هفت کتاب یا رساله یا جزء آن و مجموعاً

(۱) یادداشت مترجم: نگاه کنید به شماره هفتم ایران کوده، چند نمونه از متن نوشته‌های پهلوی به نام آقای دکتر صادق کیا استاد زبان پهلوی در دانشگاه تهران، همچنین شماره‌های ۱۶ و ۱۷ ایران کوده.

(۲) West

در حدود ۱۴۱,۰۰۰ کلمه برآورد شده است^(۱). اگرچه از لحاظ شرح و تفسیر اوستا این آثار گرانبهاست، بقول وست « نمیتوان واقعاً آنرا نمونه‌ای از ادبیات پهلوی بشمار آورد زیرا مترجمان پارسی پای‌بند ترتیب اوستائی لغات بوده‌اند ».

۲ - متون پهلوی در موضوعات مذهبی که عبارت است از پنجاه و پنج کتاب یارساله؛ شماره لغات آن ۴۴۶,۰۰۰ تخمین شده است. علاوه بر تفاسیر و ادعیه و روایات و نصایح و اوامر و نواهی و اوراد و اذکار و امثال آن این طبقه شامل چندین اثر مهم و جالب توجه است. از آنجمله آثار ذیل شایسته است مخصوصاً ذکر شود: دینکرت (دینکرد) **دینکرت**
(قرن نهم) (کارهای دینی) مجموعه بزرگی است از اطلاعات مربوط به قواعد و اصول و آداب و رسوم و روایات و تاریخ و ادبیات

کیش مزدا پرستی: تدوین این کتاب در قرن نهم میلادی از طرف آتور فرنیک (آذرفرن بگ)^(۲) شروع شد و در اواخر همان قرن^(۳) خاتمه یافت^(۴). آذر فرنیک همان موبدست که از طرف زردشتیان پاک و واقعی در برابر کجستک ابالش^(۵) نزد مأمون حاضر شد. بند هشتن (بن‌دهش

(۱) شماره کامل این آثار و آثاری که بعد ذکر آن خواهد آمد در مقاله وست مضبوط است؛ مقاله مزبور در کتاب اساس فقه‌اللفه کیکروکون Geiger und Kuhn چاپ شده است و قبل‌البدان اشاره رفت.

(۲) Atur-farnbag (۳) یادداشت مترجم: توسط دیگران.

(۴) محتویات آنرا وست West در کتاب مذکور در فوق در صفحات ۹۱ تا ۹۸ بطور بسیار کامل تجزیه و تحلیل نموده است.

رجوع شود به «متون پهلوی» ترجمه وست در جلد پنجم کتابهای مقدس شرق صفحات ۱۵۱ - ۱ (چاپ اکسفورد ۱۸۸۰)؛
(Sacred Books of the East) در مقاله‌ای که وست در کتاب اساس فقه‌اللفه Grundriss (صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۲) منتشر ساخت مندرجات آنرا تجزیه و تحلیل نموده است.

(۵) یادداشت مترجم: برای مناظره با کجستک ابالش.

بمعنای بنیاد نهادن آفرینش) کتاب مفصلی است در علم **بند هشن**
(قرن دوازدهم) دین (۱). نسخه منقح تر و کاملتر آن که معروف به

نسخه ایرانی است و در نتیجه مقابله با نسخه های قدیمه

نقد و تهذیب شده مشتمل است بر چهل و شش فصل که ظاهراً در قرن
یازدهم یا دوازدهم میلادی پایان یافته و احتمالاً قسمت عمده آن خیلی
پیشتر تألیف شده است .

داستان دینیک (۲) یا عقائد دینی منوچهر پسر یودانیم (۳)
داستان دینیک
(قرن نهم) موبد بزرگ یارس و کرمان در اواخر قرن نهم در باب

نود و دو موضوع . بگفته وست « یکی از مشکل ترین

متون موجود بهلوری همین کتاب است ، هم از حیث فهم مطلب هم ترجمه » .

شکند گمانیک و بیجار (۵) (توضیحی که شک و تردید را زایل کند یا

« گزارشی که گمان را در هم شکند ») کتابی است جدلی که در اواخر

قرن نهم در دفاع از ثنویت زردشتی در برابر فرضیه های

یهود و نصاری و مانوی و اسلام درباره اصل و ماهیت **شکند گمانیک**
و بیجار (۴)

شر تنظیم شده است . وست در وصف این کتاب گوید :

(۱) یادداشت مترجم : امروز نسخه دیگری از بندهشن مورد استفاده

است که به « بندهشن بزرگ » معروف است و نسخه آن در ایران بدست آمد و از

نسخه ای که به « بندهشن هندی » معروف است مفصلتر است . بندهشن بزرگ در

سال ۱۹۰۸ در بیثی چاپ عکسی شده است .

(۲) Yudan-Yim (۳) Datistan-i- Dinik

Shikand-Gumanik Vijar (۴)

(۵) وست West این کتاب را ترجمه کرده است . رجوع شود به جلد ۴

از دوره Sacred Books of the East (چاپ اکسفورد ۱۸۸۵) صفحات

۲۰۱ - ۱۱۵ . همین دانشمند بکمک هوشنگ پارسی این کتاب را در سال ۱۸۸۷

به یازند منتشر ساخته است .

« نزدیکترین گامی است که در ادبیات پهلوی بسوی يك رساله فلسفی برداشته شده و برجا مانده است » (۱).

دینامینیو (۲) (یا ماینوگ) خرد (۳) (« اندیشه‌های روان خرد ») مشتمل است بر جوابهایی که این روح به شصت و دو سؤال درباره مسائل **مینوی خرد** مربوط بکیش زردشتی داده است. انتشار متن پهلوی آن از طرف اندریاس (در کیل (۴) سال ۱۸۸۲ میلادی) و متن یازند با ترجمه‌ای که نریوسنگ به سانسکریت نموده است توسط وست (در اشتوتگارت (۵) سال ۱۸۷۱ میلادی) سبب شده است که مینوی خرد یکی از سهل‌الوصول‌ترین آثار پهلوی است. وست (۶) ترجمه انگلیسی هردو متن را نیز منتشر کرده است (۱۸۷۱ و ۱۸۸۵ میلادی). چنانکه نولد که (۷) در ترجمه کارنامک ارتخشتر پاپکان (۸) تذکر داده است مینوی خرد برای شروع به تحصیل پهلوی کتابی یکی از بهترین کتابهاست.

ارد ویراف نامک (۹) یکی دیگر از کتابهای بسیار معروف است که هم اصل و هم ترجمه انگلیسی و فرانسه آن در دسترس است. اصل

(۱) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

شکند کمانیک و یجار را دومناس P. de Menasce مجدداً بفرانسه ترجمه کرده است (Fribourg ۱۹۴۵). ترجمه دومناس مربوطتر و روشن‌تر از ترجمه وست است، اما همیشه منطبق بامتن نیست.

(۲) یادداشت مترجم: ایشان مینویسند.

دانای مینوگ خرد است نه دینا که در چاب سنجانا دیده میشود.

Dina-i-Mainyo - i - Khirad (۳)

Dina - i - Mainog -i- Khirad

Nöldeke (۷) West (۶) Stuttgart (۵) Kiel (۴)

Karnamak-i- Artaklshatr-i- Papakan (۸)

Arda - Viraf Namak (۹)

**اردو یراف
نامک**

کتاب در بمبئی سال ۱۸۷۲ میلادی چاپ شده است و در وصف آن میتوان گفت کتاب بهشت و دوزخ زردشتی است به نشر (۱) این کتاب از آنجهت جالب توجه است که هرج و مرج مادی و مذهبی ایرانرا « بر اثر حمله اسکندر ملعون رومی » و احیاء ملی و مذهبی ایران ساسانی را در قرن سوم میلادی و همچنین عقائد زردشتی را در باره آخرت در نظر مجسم میسازد. در باب آخرت مشابهتی بین پلچنوت (۲) و پل صراط اسلامی که « ازمو باریکتر و از شمشر تیزتر است » دیده میشود. بایرون (۳) در کلمات معروف ذیل اشاره به پل صراط گفته است :

« بخدا سوگند که پاسخ من، ولو اینکه مجبور شوم
روی پل صراط بایستم، پاسخ منفی خواهد بود.
پل صراط روی لهیب سوزان و سیل آسای آتش
(جهنم) میلرزد و فردوس برین از دور نمایان است
که حوریان بهشتی اجماعاً با اشارات دست و سر
انسانرا بخود میخوانند. »

مثل اعلی یا صورت نوعیه این حوریان که از خود آنها روحانی
تراست دوشیزه زیبائی است که چون روح از قفس تن پرواز کند آن
دوشیزه باستقبال روح شتابد و چون هویت ویرا پرسد، پاسخ دهد: مظهر

(۱) یادداشت مترجم : شاید اشاره نویسنده به منظومات شاعر نامدار

ایتالیائی دانته Dante است (۱۲۶۵ تا ۱۳۲۱ میلادی) که اشعاری راجع به سیر
و سیاحت خود در دوزخ و برزخ و بهشت تحت عنوان « نمایش خنده دار » سروده و
دوستاندار وی بعد کلمه « خدا » را بدان افزوده اند « نمایش خنده دار خدا » ،
Divine Commedia

Chinvat (۲)

(۳) یادداشت مترجم : Lord George Noel Gordon Byron

لرد بایرون از مشاهیر شعراء انگلیس است (۱۷۸۸-۱۸۲۴ بعد از میلاد) .

کردار نیک و گرفتار نیک و پندار نیک است که در حیات از اوصاف شده است. کتاب گجستک ابالش که بیش از یکبار ذکر آن گذشته است در سال ۱۸۸۷ میلادی از طرف بازتلمی^(۱) با ترجمه یازند و پارسی و فرانسه آن منتشر گردید. جاماسپ نامک که بطور **ماتینگان** **گجستک ابالش** کلی فقط ترجمه یازند و فارسی آن معروف است مشتعل است بر افسانه های جالب توجه و اساطیر مربوط به پادشاهان داستانی حماسه ایران.

اندرز خسرو کواتان اندرزهایی است که نوشیروان (انوشک ربان)^(۲) (۵۷۸ - ۵۳۱ بعد از میلاد) پیش از آنکه زندگی را بدرود گوید بملت خود داده است. اگر چه از حیث کمیت **اندرز خسرو کواتان** بسیار کم است ولی در خور آنست که از آن یاد شود زیرا زلمن^(۳) در صفحات ۲۴۲ تا ۲۵۳ رساله خود مربوط به مطالعات درباره فارسی میانه^(۴)، برای اینکه درست معلوم شود متن پهلوی را همینکه بلند میخوانندند احتمالاً چگونه بگوش میآمده است، اندرز خسرو کواتان را موضوع مطالعه بسیار جالب توجهی دانسته است که ذهن ما را روشن میسازد. اثر مزبور نتیجه ابتکار و اهتمام هوشمندانه ایست که برای نقل یکی از متون پهلوی به یازند با انتقادات لازم بعمل آمده است.

۲ - متون پهلوی راجع به موضوعات غیر مذهبی فقط یازده فقره است و بر رویهم تقریباً ۴۱,۰۰۰ کلمه میشود. این طبقه از ادبیات پهلوی در عین اینکه از همه متون دیگر بیشتر جالب توجه است از جهت کمیت کمتر است. بی شک مقدار **آثار پهلوی غیر دینی** زیادی آثار ادبی غیر دینی در زمان ساسانیان وجود داشته و بسیاری از آثار مزبور باقی نمانده است (علی الخصوص خدای

(۱) Barthélemy (۲) Anōshakrubān (۳) Salemann

(۴) Salemann, *Mittelpersische Studien (Mélanges)*

Asiatiques, ix, pp. 242-253, St. Petersburg, 1887.

تمامک یا شاهنامه که در قسمت بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت) فقط آن آثار را با اسم می‌شناسیم و تاحدی بوسیله متقدمین از نویسندگان عربی و فارسی اسلامی باجمال از آنها اطلاع داریم. سبب از دست رفتن نسکهای علمی و فلسفی اوستا (هاتک مانسریک^(۱))، رجوع شود بصفحه ۱۴۹) - بالنسبه بی‌اعتنائی موبدان زردشتی بکلیه کتابهایی بود که در منافع شخصی آنها تأثیر فوری نداشت. موبدان مزبور پس از سقوط امپراطوری ساسانی تقریباً تنها نگهبان آثار قدیم بودند. همان بی‌اعتنائی بلاشبهه باعث از بین رفتن قسمت بیشتر آثار غیر مذهبی عهد ساسانیان شده است. این قبیل آثار که اکنون موجود است بحدی کم است که همه را میتوان شمرد:

۱ - قوانین اجتماعی زردشتیان در روزگار ساسانیان ، ۲ - یاتکار (یادگار) زریران (که شاهنامه گشتاسب و شاهنامه پهلوی نیز نامیده میشود) و توسط گایگر^(۲) بالمانی ترجمه شده است و در صفحات ۲۴۳ تا ۲۸۴ گزارش کلاس فلسفه و تاریخ اکادمی علوم امپراطوری باویر مربوط سال ۱۸۹۰ میلادی منتشر گردیده است و بعد از دو سال توسط نولدکه در همان نشریه مورد بحث قرار گرفته است^(۳) ،

(۱) Hatak - Mansarik

Sitzungsberichte d. phil. und hist. classe d. Kais. (۲)

Bayer. Akad. d. Wissenschaften for 1890, ii, pp. 243 84

(۳) تاریخ این اثر را پروفیسور نولدکه Nöldeke در حدود ۵۰۰ بعد از میلاد

تعیین کرده است و درباره آن میگوید: « تصور میکنم قدیمترین داستانهای فهرمانی

صحیح که در زبان ایرانی برای ما مانده است همین است . »

یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسد:

یادگار زریران را که مورد گفتگوی بسیار واقع شده یکبار نیز بالبارو با

اصلاحات و ترجمه ایتالیائی منتشر ساخت:

A. Pagliaro, li testo pahlavico Ayatkar i Zareran, Roma, 1925

بعدها Benveniste بنویست نیز یکبار دیگر آن را با توجه بشعر بودن آن، و با

تغییرات بسیار - تاصورت شعری آن آشکار شود - طبع نمود:

E. Benveniste, Le Memorial de Zarer, Journ. Asiatique, 1932.

۳ - داستان خسرو کوانان (نوشیروان) و پیشخدمت وی ،
 ۴ - کارنامهک ارنخستر پاپکان مؤسس سلسله ساسانیان که بی نهایت
 جالب توجه است و متن پهلوی آن ^(۱) (ظاهرأ با اندکی انتقاد برای
 انتشار تصحیح و آماده گردید) و بسال ۱۸۹۶ میلادی در بمبئی
 از طرف کیتباد آذرباد دستور نوشیروان بحلیه طبع آراسته شد و ترجمه
 آلمانی آن بسبک عالی با یادداشتهای انتقادی و یک مقدمه بسیار جلی
 بقلم پروفسور نولد که مستشرق معروف آلمانی ^(۲) بسال ۱۸۷۸ میلادی
 در گتینگن ^(۳) منتشر گردید . هنگام بحث از شاهنامه در باره این کتاب
 نیز بتفصیل خیلی بیشتری سخن خواهم گفت . این کتاب و همچنین
 دو کتابی که پیشتر ذکرش گذشت تنها اثری است که درباره « داستان
 تاریخی » عهد ساسانیان بجا مانده است . اگر چه بوسیله نویسندگان
 عربی (مانند مسعودی و دینوری و مؤلف الفهرست که کتابی است
 بحدی ذیقیمت و مهم که قیمت و اهمیت آنرا بمقیاس قیاس نتوان سنجد)
 از مندرجات و اسامی کتابهای دیگری اطلاع یافته ایم ، مضمون
 قسمتی از یکی از آن کتابها یعنی کتاب کارها و سرگذشتهای بهرام
 چوین را از نو پروفسور نولد که برشته تحریر آورده است ^(۴) مابقی
 کتابهایی که جزء این طبقه بشمار آید (و اکثر مختصر است) بدینقرار
 است : ۵ - شهرهای ایران ، ۶ - شگفتیهای سگستان ، ۷ - درخت آسوریک
 (آسور) ، ۸ - چترنگ نامک یا کتاب شطرنج ، ۹ - اشکال نامه نگاری
 یا ترسل ، ۱۰ - شکل قبالة زناشوئی یا عقدنامه : تاریخ آن با ۱۶ نوامبر
 ۱۲۷۸ بعد از میلاد تطبیق میکنند ، ۱۱ - فرهنگ پهلویک که معروف

(۱) تاریخ تألیف آنرا نولد که در حدود ۶۰۰ بعد از میلاد ضبط کرده است .

(۲) Oöttingen Professor Nöldeke of Strassburg (۳)

(۴) رجوع شود بصفحات ۴۷۴ تا ۴۸۷ تاریخ ساسانیان چاپ لیدن ،

است و هوشمنگ و هاوگ آنرا تحت عنوان (۱) « فرهنگ قدیم پهلوی-پازند » در بمبئی و لندن سال ۱۸۷۰ چاپ کرده‌اند (۲).

گذشته از آناری که بزبان پهلوی نوشته شده آثار متأخری نیز در باره کیش زردشتی بزبان فارسی جدید موجود است و مهمترین آن آثار بشرح ذیل است : زرتشت نامه آثار زردشتیان که در ری در قرن سیزدهم برشته نظم در آمده است؛ صد در (۳) (صدباب یا صد فصل) که یک نوع ملخص بزبان پارسی

است از کیش زردشتی که در سه مرحله نقد و تهذیب و تنقیح شده است (یک بار به نثر و دوبار بنظم) و اولی قدیمتر از متن دیگر است؛ علماء اسلام؛ روایات، که مجموعه است از احادیث مذهبی؛ قصه سنجان که حکایت هجرت زردشتیان است به هندوستان پس از غلبه مسلمین بر ایران؛ و چندین ترجمه فارسی از متون پهلوی. آثار مزبور را وست (۴) در ذیل مقالهای که در کتاب اساس فقه اللغة ایران (صفحات ۱۲۲ تا ۱۲۹) منتشر ساخت مورد بحث قرار داده است. نگارنده از هیچگونه فعالیت ادبی زردشتیان ایران در یزد و کرمان در ایام اخیر اطلاعی ندارم و با اینکه میان خودشان هنوز بلهجه مخصوص کبری که ذکر آن گذشت تکلم میکنند لکن چون با هموطنان مسلمان خود

Hoshang and Haug, Pahlavi-Pazend Glossary, (1)
Bombay and London, 1870.

(۲) یادداشت مترجم : رجوع شود بصورت مشروح تری که

ملك الشعراء بهار در جلد اول سبک شناسی از کتب و رسالات و مقالات پهلوی ضبط نموده است .

بعقیده آقای دکتر یارشاطر فعلاً چاپ یونکر بیشتر مورد استفاده است .

H. F. Junker, The Frahang-i-Pahlavik, Heidelberg, 1912

(۳) یادداشت مترجم : رجوع کنید بکتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات

فارسی تألیف آقای دکتر محمد معین ، چاپخانه دانشگاه تهران ، ۱۳۲۶ .

West (۴)

اختلاط کنند بندرت فرقی بین زبان ایشان و زبان مسلمین ملاحظه می‌شود و حروف القباء آنان از روی نمونه رسم الخط معمول به عموم تقلید شده است .

موضوع وجود شعر در زمان ساسانیان در صفحات ۲۶ تا ۳۰ بحث شد . اگر شعری هم وجود داشته است هیچگونه اثری که معروف باشد تا امروز باقی نمانده است (۱) .

وجود شعر در عهد ساسانیان
چنانکه قبلاً تذکر داده شد خلاصه پاره‌ای از آثار پهلوی که زائل شده است تا حدی توسط برخی نویسندگان اسلامی علی‌الخصوص متقدمین از مورخین عربی نویس مانند طبری و مسعودی و دینوری و امثالهم محفوظ مانده است (اینکه مورخین مزبور را عربی نویس گفتم علت آنست که اکثر آنها از نژاد ایرانی بودند) . نویسندگان مزبور بیشتر مطالب خود را از ترجمه‌های عربی کتب پهلوی می‌گرفتند و این ترجمه‌ها را کسانی مانند ابن المقفع که بهر دوزبان بخوبی آشنائی داشتند تهیه کرده بودند . صورت مقدار زیادی از این ترجمه‌ها در کتاب الفهرست مضبوط است ولی ترجمه‌ای که ابن المقفع از کلیله و دمنه نمود تقریباً تنها ترجمه‌ایست که کاملاً محفوظ مانده است . (کتاب کلیله و دمنه و بازی شطرنج را در زمان نوشیروان عادل از هندوستان آوردند و بزبان پهلوی برای

(۱) یادداشت مترجم : آقای دکتر یار شاطر مینویسد :

در دوره ساسانیان مسلماً شعر وجود داشته است ، اما شعر عروضی بصورتی که در فارسی پس از اسلام دیده می‌شود وجود نداشته . در « درخت آسوریک » و « یادگار زریران » و بعضی پندنامه‌های پهلوی نمونه‌هایی از شعر پهلوی می‌توان یافت . رجوع شود به :

W. B. Henning, A Pahlavi Poem, BSOAS, 1950.

اما مهمترین اشعار پهلوی و پارتی و مناجات‌ها و سرودهای مانوی است که پس از تألیف این کتاب قرائت شده . رجوع شود به :

F. C. Andreas & W. B. Henning: Mitteliranische Manichaica, Berlin, 1932:34.

وی ترجمه نمودند. میان عربی نویسان متقدم از طبری که بگذریم (تاریخ وفات ۹۲۳ میلادی) کسانی که بیش از همه از موضوعات مربوط بایران اطلاع داشتند بدینقرارند: الجاحظ (تاریخ وفات ۸۶۹ میلادی)، الکسروی (تاریخ وفات ۸۷۰ میلادی) ابن قتیبه (تاریخ وفات ۸۸۹ میلادی)، الیعقوبی (تاریخ وفات ۹۰۰ میلادی)، دینوری (تاریخ وفات ۸۹۵ میلادی)، مسعودی (در اواسط قرن دهم میلادی) میزیسته است (مروج الذهب و کتاب التنبیه والاشراف وی مخصوصاً قابل توجه است، حمزه اصفهانی (۹۶۱ میلادی)، ابوریحان بیرونی (در اواخر قرن دهم و اوائل قرن یازدهم)، البلاذری (تاریخ وفات ۸۹۲ میلادی)، مؤلف الفهرست محمد بن اسحاق (آخر قرن دهم) و دیگران. از آثار فارسی آنچه از این لحاظ از همه مهمتر است ترجمه ایست که بلعمی از تاریخ طبری کرده است (۹۶۳ میلادی)، مجمل - التواریخ که اسم صاحب آن معلوم نیست، و حماسه بزرگ فردوسی که شاهنامه است و درباره آن فی الحال سخن خواهیم گفت.

قسمت چهارم - حماسه ملی ایران

تا اینجا بیشتر از تاریخ واقعی ایران باستان صحبت کرده ایم که از قدیمترین و معتبرترین منابع از قبیل کتیبه ها و مسکوکات و نویسندگان عهد عتیق گرفته شده است. اکنون لازم است عقائدی را که خود ایرانیان درباره سلسله های پادشاهان باستانی خود دارند مورد مطالعه قرار دهیم و مراد ما افسانه های ملی ایران است که فقط از آغاز دوره ساسانیان بموازات تاریخ حقیقی مضبوط است. افسانه ملی مزبور وقتی نضیح یافت که بصورت حماسه مشهور شاهنامه درآمد. شاهنامه منظومه ایست عظیم هر کب از شصت هزار بیت، بحسابی که عموماً تخمین کرده اند، و فردوسی این کتاب را برای سلطان محمود غزنوی برشته

نظم در آورد و پس از تقریباً چهل سال رنج در سال ۱۰۱۰ بعد از میلاد مسیح بیابان رساند. این حماسه بزرگ از جنبه ادبی در یکی از فصول بعد بنحوشایسته‌تری مورد بحث قرار خواهد گرفت، لکن چون حتی امروز هم شاهنامه مهم‌ترین منبعی است که ایرانیان عقائد خود را راجع به تاریخ قدیم ملت خود در آنجا کسب مینمایند، در این فصل مقتضی و مناسب است که مندرجات آن باجمال از دو نظر مورد بحث قرار گیرد: یکی از حیث کیفیت و ماهیت، دوم از حیث اینکه جزء آثار قدیم است. این موضوع را پروفیسور نولدکه، در شرحش شهر آلمانی، در مقاله‌ای که تحت عنوان حماسه ملی ایران (۱) برای جلد دوم کتاب اساس فقه‌اللغه ایران تألیف گایگرو کون (۲) نوشت و جداگانه نیز بسال ۱۸۹۶ میلادی در اشتراسبورگ (۳) کسوت طبع پوشید بطور جامع و فاضلانه باحسن وجوه بررسی نموده است. در شرح مختصری که در اینجا درباره این افسانه ملی یا داستان قهرمانی داده‌ایم از اثر نفیس مزبور که محتملاً حدّ اعلاى اطلاعاتی است که در این راه میتوان بدست آورد بازادانه‌ترین وجهی استفاده شده است.

نسبت بادوار پیش از اسلام، شاهنامه قائل بچهار سلسله پادشاهان ایرانی است: پیشدادیان و کیانیان و اشکانیان (یا پارت‌ها که در عربی بملوک الطوائف تعبیر شده است) و ساسانیان. دوسلسله مندرجات شاهنامه اول بکلی غیرتاریخی است و چنانکه قبلاً گفته‌ایم متعلق باساطیر اوستا و افسانه عمومی هندو ایرانی است (۴). سلسله سوم بیک اعتبار تاریخی است ولی جز این حقیقت که حد فاصل

(۱) Professor Nöldeke, Das Iranische Nationalepos, Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen

Philologie (Strassburg, 1896), vol. ii . (۲)

Strassburg (۳)

(۴) یادداشت مترجم: در باره تعبیر افسانه‌های شاهنامه میتوان به

« ایندرا » (از انتشارات مجله یفنا) مراجعه کرد.

بین اسکندر کبیر و اردشیر، نخستین پادشاه ساسانی، بوده است و همچنین بجز چند نام چیز دیگری از آن سلسله بخاطر نمی‌آید و آن نامها بدون نظم زیاد و روش درستی یاد شده است. سلسله چهارم کاملاً با تاریخ منطبق است بدینمعنی که پادشاهان آن سلسله شخصیت های تاریخی میباشند و بترتیب صحیح ذکر شده‌اند، گویانکه در اعمال و سرگذشت زندگانی آنها، مخصوصاً در قسمت مربوط به اوایل آن دوره، مقدار زیادی مطالب افسانه آمیز وارد شده است.

نخستین خدیو خاندان افسانه‌ای پیشدادیان کیومرث است که در اوستا بنام کیومرثا^(۱) آمده است و کیومرثا را زردشتیان، آدم نخستین دانند. جایگاه او در کوهستان بوده است. خود او و

خاندان پیشدادیان

گروه رعایای او پوست پلنگ میپوشیدند. دد و دام و جانوران را از دود خود رام کرد. بادیوان بجنکید و در آن جنک پسرش سیامک کشته شد. پس از سی سال پادشاهی دیده از دنیا فروست و هوشنگ، پورسیامک، جانشین او گشت (هوشنگ را بعربی هوشنج گویند). پادشاهی هوشنگ چهل سال بود. من‌الاتفاق از سنگ و فولاد آتش را پدید آورد، و جشن سده را بیادگار این کشف بزرگ برقرار ساخت. پسرش طهمورث دیوبند بتخت پدر نشست و از آنرو طهمورث را دیوبند خوانند که دیوان را مطیع و متقاد خود نمود و بدان شرط دیوان را امنیت جانی داد که فن نوشتن را باو بیاموزند: (۲)

(۱) «نشتن مر او را بیاموختند دلش را بدانش برافروختند» (۴)

(۲) «نشتن یکی نه که نزدیک سی چه رومی چه تازی چه پارسی»

پس از سی سال سلطنت پسرش جمشید جانشین او شد. در داستانهای

(۱) Gayô Mareta

(۲) یادداشت مترجم: نگاه کنید به فرهنگ ایران باستان، بخش نخست،

نگارش آقای یورداد استاد دانشگاه تهران، ۱۳۲۶ خورشیدی.

(۳) رجوع شود بشاهنامه چاپ ماکان صفحه ۱۸.

باستانی ایران اهمیت جمشید نسبت به پادشاهان پیشین دیگر خیلی بیشتر است .

مقدمین از مورخین که بزبان عربی تاریخ نوشته‌اند بیشتر کوشش داشته‌اند اساطیر سامی و کتاب مقدس را با افسانه‌های ایرانی مخلوط سازند، جمشید را عموماً با حضرت سلیمان یکی میدانند.

جمشید

تقریباً همه آثار هخامنشیان را که در حوالی پرسپولیس است ایرانیان مربوط باین پادشاه میدانند و ظاهراً بهتر از این دلیلی ندارند که « این ساختمانهای عظیم خارج از قوه بشر آن زمان است و در آن عهد فاقد وسائل [امروزی] بوده‌اند . بنابراین هر که آنها را ساخته است از طرف دیوان کمک گرفته است . لکن همه بخوبی باین مطلب آگاهی دارند که تنها دو پادشاه بردیوان فرمانروائی داشته‌اند : یکی سلیمان ، دیگر جمشید . بنا بر این سلیمان و جمشید این بناها را برپا ساخته‌اند . » لذا پرسپولیس را تخت جمشید و مقبره کورش را مسجد مادر سلیمان و يك بنای صغه مانند دیگری را که روی کوهی نزدیک آثار دشت مرغاب است تخت سلیمان میخوانند . اینگونه تطبیقات را زردشتیان پس از غلبه اسلام میسندیدند زیرا در برابر فاتحین وضع آنها را تا حدی اصلاح میکرد و مزایائی که اسلام غالب برای اهل کتاب قائل بود برای آنها نیز حاصل میشد . مراد از اهل کتاب یهود و نصاری است که اگر چه بقرآن عقیده ندارند کتاب مقدس آنها را پیغمبر اسلام شناخته است . عمده‌ترین مورد این تطبیقات غلط آنست که زردشت را با ابراهیم و اوستا را با صحف یکی دانسته‌اند . مسلمین تصور میکنند صحف بر ابراهیم نازل شده است و آنها یکی از مکاشفات پنجگانه‌ای میدانند که برای پنج پیغمبر بزرگ رویداده است . چهار مکاشفه دیگر چنین بوده است : اسفار خمسہ موسی (تورات) ، زبور یا مزامیر داود ، انجیل عیسی مسیح و قرآن محمد بن عبدالله (ص) . البته نویسندگان مطلع مانند ابن المقفع میدانستند که

تطبیقات مزبور درست نیست، ما نیز میدانیم کیخسرو و شیرویه (۴) را که سرولیم جونز (۱) با کوروش و خشایارشا تطبیق نموده است اشتباه است. لذا دینوری (چاپ گیرگاس (۲) صفحه ۹) از ابن المقفع نقل میکند که ایرانیان نادان و کسانیکه از علم بهره‌ای ندارند خیال میکنند جم همان سلیمان پسر داود بوده است، ولی این اشتباه است زیرا فاصله بین سلیمان و جم بیش از سه هزار سال است که اکنون بخوبی معلوم شده است که جم همان یمه (۳) (بفتح اول) مذکور در اساطیر هندوان و یمه (۴) (بکسر اول) مذکور در اوستاست. (جزء آخر این اسم که «شید» است و بسا حذف میشود فقط عنوانی است، همانطور که خورشید نیز چنین است، زیرا خورشید همان خشثت (۵) اوستاست بمعنای عمده، جلیل، شاهانه، نورانی.) این قهرمان افسانه‌های هند و ایران باشکال مختلف در سه مورد ظاهر میشود. یمه پیش هندوان نخستین وجود فانی است که بدار ثانی (آخرت) انتقال یافته است و بنا بر این نوعی بلاطون (۶) است که برعالم اموات حاکم است (۷) در اوستا «یمه زیبا، دارنده رمه خوب» و سر ویونگها (۸) میباشد (این نام اگرچه در شاهنامه نیست لکن تاریخ نویسان اوائل اسلامی مانند دینوری و طبری او را ویونجهان [ویونگهان] (۹) ضبط کرده‌اند و گویند فرزند ایران یا ارفخشذ (۱۰) پسر سام پسر نوح بوده است). از ویونگها دعوت شد لکن نپذیرفت که حامل پیام اهورمزدا برای بشر باشد ولی باو امر شد برای حفظ مردم از بلای سرمای انگر مینوش

Yima (۴) Yama (۳) Guirgass (۲) Sir William Jones (۱)
 Pluto (۶) Khshaëta (۵)
 Hades (۷)

یادداشت مترجم: گاهی این افظ بمعنای دوزخ آمده است و در اساطیر

یونانی بدنبای دانی اطلاق شود. در عربی هاویه.

Arfakhshad (۱۰) Vivanjhan (۹) Vivanhâo (۸)

(اهریمن) باغی چهارگوش بسازد که معروف است به ور (بفتح واو و راء). در شاهنامه جمشید پادشاه بزرگی است که هفتصد سال سلطنت کرده است و فرمانروائی او نه تنها بر مردم است بلکه بر دیوان و پریان و نیز فرمانروا بوده است. آلت جنگ و فن نوشتن و بافتن (نساجی) را اختراع نمود. طرز استفاده از حیوانات را بمردم بیاموخت. طبقات چهارگانه روحانی و نظامی و فلاح و پیشه‌ور را بوجود آورد (۱) و دیوان ناپاک را بکار ساختمان و ادار کرد. از احجار کریمه و فلزات و عطریات

(۱) یادداشت مترجم: طبقات چهارگانه فوق را گروه کاتوزیان و گروه نسیاریان و گروه بسودی یا سودی (کشاورزان) و گروه اهنو خوشی یا آهنو خوشی (دست ورزان و کارگران) نیز نوشته‌اند.

فردوسی در داستان جمشید گفته است:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| زهر پیشه‌ور انجمن کرد کرد | بدین اندرون نیز پنجاه خورد؛ |
| گروهی که کاتوزیان خوانیش | برسم یرستندگان دانیش |
| جدا کردشان از میان گروه | پرستنده را جایگه کرد کوه |
| صفی بر دگر دست بنشانند | همی نام نسیاریان خواندند |
| کجا شیر مردان جنگ آورند | فروزنده لشکر و کشورند |
| نسودی سه دیگر گروه را شناس | کجایست برکس از ایشان سیاس |
| بکارند و ورزند و خود بدروند | بگناه خورش سرزنش نشنوند |
| چهارم که خوانند اهنو خوشی | همان دست ورزان با سرکشی |
| کجا کارشان همکنان یشه بود | روانشان همیشه پر اندیشه بود |

آقای دکتر رضازاده شفق در فرهنگ شاهنامه چاپ تهران، شهریور ۱۳۲۰، این اسامی را از لغات تصحیف و تحریف شده ضبط کرده‌اند.

آقای دکتر محمد معین نیز شرحی در باب تصحیف و تحریف این الفاظ نوشته‌اند (رجوع شود به صفحات ۴۰۶ تا ۴۰۸ کتاب مزیدستا و تأثیر آن در ادبیات پارسی تألیف آقای دکتر محمد معین، تهران ۱۳۲۶).

درباره طبقات پیشوایان و رزمیان و برزیگران نگاه کنید به ادبیات مزیدستا. یشتها (جلد دوم) قسمتی از اوستا، صفحه ۳۳۱ تألیف و تفسیر آقای پور داود.

استفاده نمود ، از پزشکی و درمان دردمندان و کشتی‌سازی چاره‌ها کرد (و مانند حضرت سلیمان طبق افسانه‌های اسلامی) تختی هوایی ساخت (که چون خواستی دیو برداشتی زهامون بگردون برافراشتی) (چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا) و بدین طریق هر جا اراده میکرد با این تخت پرواز میکرد ، و سرسال نو جشن بزرگ ملی ایران یعنی نوروز را در اعتدال ربیعی چون خورشید بیرج حمل وارد شود بنیاد نهاد . در این هنگام بقدری غرّه شد که دعوی خدائی کرد و دهاک (ضحاك) که مدعی تخت و تاج بود ویرا سرنگون ساخت و سرانجام او را بقتل رساند .

این دهاک همان ماری است که در اوستا اژی دهاک (۱) آمده است (و بعد اژدهاک یا اژدها شده است) ؛ و با دو ماری که از دو کتف او

روئید و غذای روزانه آن مارها جز مغز آدمی چیز

دیگری نبود بجای اژدهای سه سری است که در سایر

افسانه‌های آریائی دیده میشود . در زمان فردوسی خاطره

اژی دهاک
یا
دهاک

فتح عرب هنوز زنده بود و نفرت نژادی هنوز شدت

داشت ، لذا دهاک را فردوسی (۲) مسخ کرد و بصورت يك عرب در آورد

و نام او هم در نتیجه این استحاله بشکل عربی ضحاك در آمد . ضحاك

شخصی است پدرکش و ستمگر و آلت برگزیده اهریمن . در اصل و

آغاز (آفرینش) حتی در آن زمان نیز مردم جز از رستنیها چیزی نمیخوردند

Azhi Dahaka (۱)

یادداشت مترجم : نگاه کنید به لغت نامه دهخدا صفحات ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴

۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ .

(۲) یادداشت مترجم : آقای تقی‌زاده مینویسند ، « فردوسی دهاک را

ضحاك نکرده بلکه در کتب و اشعار اسلامی دو قرن پیش از فردوسی هم ضحاك

برای اسم همین پادشاه ذکر شده و اصلاً ربطی بخصومت عرب و ایرانی ندارد »

و آن راه و روش بی آزاری و بیگناهی و دوری از معاصی است، لکن ابلیس ضحاک را بفریفت و او را بخوردن گوشت جانوران و سرانجام بآدمخواری ترغیب کرد. چون برای خوراک ماران خود همه روزه بمغز سر آدمیان احتیاج داشت پس از تقریباً هزار سال پادشاهی مردم نکو بخت پریشان روزگار بستوه آمدند و بیشتر بتحریک کلاه آهنگر بر وی بشوریدند و پیشدامن چرمین وی را از باب وطنخواهی بدرجه پرستش برافراشتند و درفش کلویانی را درفش آزادی ملی قرار دادند. فریدون جوان (که در اوستا اثر تثونه^(۱) آمده است و هندیان نرائی^(۲) ته^(۳) گویند)، فرزند آبتین از نژاد طهمورث « از تخم کیان » از نهانگاه بدرآمد. و بر اورنگ شاهی تکیه زد و باو تهنیت و آفرین گفتند. دهاک را شکست داد و زنده دستگیر نمود و مانند پرومیشیوس^(۴) بر فراز دماوند کوه (یادبایوند)^(۵) (۴) (بضم اول) در غاری اورا بند کرد^(۶).

فریدون
قله مخروطی شکل عظیم دماوند بخوبی در شمال شرقی شهر تهران نمایان است. سپس با جشن و شادمانی همگان بسلطنت رسید و با عدل و داد فراوان و فرّ و شکوه پانصد سال پادشاهی کرد، چنانکه در حق او گفته شده است:

Thrâitana (۲) Thraêtaôna (۱)

(۳) یادداشت مترجم: در اساطیر یونان پرومیشیوس Prometheus را

مؤسس تمدن نوشته اند و در روایات کلاسیک ادوار بعد او را خالق بشر ذکر کرده اند.

آتش را از آسمان با بهشت بدزدید و طرق استفاده از آن را بانسان بیاموخت و بجزای این عمل به تخته سنگی در کوه های قفقاز بسته و بزنجیر شد. همه روزه عقاب یا کرکسی میآمد و جگر او را میخورد ولی شب که بر او میگذاشت دوباره جگر میروید. هر کول بالاخره کرکسی را بکشت و او را نجات داد.

Dunbavand (۴)

(۵) رجوع شود بمقاله نهانگاه و دماوند در مجله آینه مجلد اول ۳۲۹-۴۳۳.

« فریدون فرخ فرشته نبود زمشک و زعنبر سرشته نبود »
« بداد و دهش یافت آن نیکوئی تو دادودهی کن فریدون توئی »
لکن با اینهمه از رنجهای تلخ روزگار حتی در خاندان خود هم
مصون و برکنار نبود. سه پسر خود را به دختر سرو (۱) (بفتح سین)
داد (یا سرو بضم سین طبق ترجمه‌ای که البنداری در سال ۱۳۲۳
میلادی از شاهنامه به نثر عربی نموده است (۲)) و ممتلكات پهناور
خود را میان آنها تقسیم کرد و سرزمین ایران (ایران شهر) را بایرج
داد که از همه کوچکتر بود. دو پسر دیگر او سلم و تور که ایران را
گزیده‌ترین میراث پدر میدانستند بر او رشک بردند و با حيله و تزویر
و دغا و دغل که شیوه بزدلان نابکار است برادر کهنتر خود را بقتل رساندند.
جنازه ایرج را چون نزد فریدون بردند پدر بر مرگ پسر زار بگریست
و سوگند یاد کرد که انتقام ایرج را از سلم و تور بستاند.
چندی پس از کشته شدن ایرج زن او (۳)، ماه آفرید، پسری
آورد (۴) که چون بسن رشد رسید بدو عموی خود حمله برد و هر دو را
بکشت و سرشانرا نزد فریدون فرستاد. دیری نپائید که فریدون از
تاج و تخت کناره گزیب و منوچهر را جانشین خود ساخت و اندکی بعد
بسرای جاودانی شتافت.

-
- (۱) **یادداشت مترجم:** سرو در این داستان سلطان بین بوده است.
(۲) رجوع شود به نسخه خطی کمبریج به‌املا ۴۶ QQ که نسخه نفیس خطی
قدیم است مربوط به قرن چهاردهم میلادی. در باره این تألیف مهم رجوع شود
به مقاله نولد که درباره حاشیه ۷۷ شماره ۲۲
Nöldeke, Das Iranische Nationalepos.
(۳) **یادداشت مترجم:** کنیزک او بوده است نه زن او.
« که ایرج بر او مهر بسیار داشت قضا را کنیزک از او بار داشت »
(۴) **یادداشت مترجم:** ماه آفرید دختر آورد نه پسر.
« چو هنگام زادن آمد پدید یکی دختر آمد ز ماه آفرید »
ولی فریدون آن دختر را بنام بیرورد و به پشنگ پسر برادر خود داد و پس
از نه ماه منوچهر بدینا آمد.

سه پسر فریدون را که در داستانهای ایران آمده شاید بتوان بوجه تقریب با سام و حام و یافث پسران نوح تطبیق و توصیف کرد،
افراسیاب و در نتیجه همین برادرکشی‌ها بود که جنگهای فرزندان تور (تورانیان یا ترکها) (۱) بسرکردگی افراسیاب مخوف و فرزندان ایرج (ایرانیان) آغاز شد و مدتها دوام داشت و نه تنها قسمت عمده افسانه ملی بلکه تاریخ حقیقی ایران پراز داستات همین جنگهاست. و در اینجا يك سلسله حوادثی آغاز و زینت بخش حماسه ملی میگردد که در اوستا از آن هیچ اثری نیست و مربوط **افسانه سیستان** بگروهی از دلیران و جنگ آوران یکی از خاندانهای بزرگ سیستان و زابلستان است که نام نریمان و سام و زال ورستم و سهراب از آنمیان بیش از دیگران شایان توجه است. آنکه بدرجات از همه مهمتر است رستم است. قرن‌ها بر ایران گذشت و نقشی که رستم بازی میکرد نقش خدای ساختگی و معمولی (۲) است که پادشاهان کیان مخصوصاً کیکاووس و کیکاوس و کیخسرو را از مشکلات و مخاطرات رهائی می بخشید و با اسب خود که رخس نام داشت در يك سلسله سرگذشتهای پهلوانی و نبرد با بلان و دیوان نقش عمده را بازی

(۱) **یادداشت مترجم** : درباره تورانیان که از قبایل ایرانی بودند نگاه کنید بمقاله توران در جلد اول یسنا تفسیر اوستای آقای پورداد استاد دانشگاه و فرهنگ شاهنامه تألیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه تهران.

(۲) **یادداشت مترجم** : معنای تحت اللفظی عبارت لاتین *deus ex machina* خدائی است که از ماشین درآوردند، بعبارت هایمانه «من درآوردی» در ادبیات قدیم روم و یونان که معروف بادیات کلاسیک است هر زمان در نمایشنامه‌های حزن انگیز باشکالی بر میخوردند، چنین خدائی را با صحنه‌سازی وارد صحنه نمایش میکردند. اکنون این عبارت به بازیگری اطلاق میشود که تعادفاً و ناگهان وارد صحنه نمایش یا وارد داستانی کنند تا مشکلی را حل کند. رجوع شود بفرهنگ بزرگ و بتر.

Webster's New International Dictionary of the English Language, Second Edition. Unabridged, 1952, Springfield, Mass., U. S. A.

میکرده است. سر انجام برادرش تنها با غدر و خیانت و توطئه چینی او را بقتل رسانید و این واقعه پس از آن بود که رستم اسفندیار را بکشت.

اسفندیار (ویشتاسپ) (۲) پشتیبان زردشت بوده است. اسپیکل (۳) پسر گشتاسب اسفندیار همان اسفندیاز یا سپنددات (۱) پسر گشتاسب

نصیر کرده است که نام رستم عمداً در اوستا برده نشده است، زیرا مخالف آئین بھی بوده است، لکن نولدکه (۴) این امر را بعید الاحتمال دانسته و متعایل باین نظر است که افسانه سیستان و رستم و نیاکانش را مؤلفین اوستا تقریباً نمیدانسته اند یا بکلی از آن بیخبر بوده اند (۵). بهر صورت اسم رستم تنها در یکی دو محل در آثار مکتوبه پهلوی متأخر یافت شده است، گویانکه موسس خورناتی (۶)، یاموسی مورخ ارمنی از اهل خورن، در قرن هفتم یا هشتم میلادی از کارهای پهلوانی او آگاهی داشته است، و طویله رخس را تقریباً در همان اوان بتازیان فاتح سیستان نشان داده بودند (۷). بعلاوه سردار سپاهیان ایران که در جنگ قادسیه (۶۳۵ میلادی) بدست تازیان کشته شد هم اسم تهمتن افسانه ملی ایران است.

قتل رستم مارا تقریباً بیابان دوره کیانیان که صرفاً دوره افسانه‌ای

(۱) Spandadat (۲) Vishtaspa

(۳) Spiegel, Arische Studien, p. 126

(۴) رجوع شود به مقاله نولدکه درباره حماسه ملی ایران، صفحه ۹

Nöldeke, Das Iranische Nationalepos

(۵) یادداشت مترجم: اخیراً قطعه‌ای جالب توجه بزبان سفدی درباره

رستم بدست آمده است که انتشار داستان رستم را در آسیای وسطی نشان میدهد. رجوع شود به مقاله «رستم در زبان سفدی» در مجله مهر، شماره مهرماه ۱۳۳۱، که مشتمل بر ترجمه فارسی این قطعه است.

(۶) Moses of Khorene

(۷) رجوع شود به نولدکه، مقاله مربوط به حماسه ملی ایران صفحه ۱۱

یادداشت شماره ۲ در یاورقی.

حماسه ملی ایران است میرساند . اسفندیار پور گشتاسب پسری دارد که

جانشین پدر بزرگ خود میشود . نام او بهمن

(وهومن)^(۱) است . در تفسیری که بعد از شاهنامه

شده است این بهمن را با اردشیر دراز دست
**پایان دوره‌ای که
در شاهنامه
صرفاً افسانه است**

(ارتخشتر)^(۲) تطبیق کرده‌اند^(۳) . يك نویسنده

سریانی که مطالب خود را از منابع یونانی گرفته است بهمین عنوان از

اردشیر سخن میگوید . بهمن بآئین مغان خواهر خود را که خمانی^(۴)

(همای) نام داشت بحباله نکاح در آورد^(۵) . پس

از مرگ بهمن همای پسری از بهمن آورد و او
**بهمن
اردشیر دراز دست**

رادارا نام گذارد . ساسان برادر همای که آرزومند

تاج و تخت کیان بود چون دید خواهرش ملکه و نایب‌السلطنه ایران

شد راه کوهستان^(۶) را پیش گرفت و با کردان دمساز گشت و شبانی را

پیشه خود ساخت^(۷) . ایرانیان را عقیده آنست که پادشاهان ساسانی از

دودمان ساسان و ساسانیان جانشین قانونی و بالاستحقاق

کیانیان و تجدید کننده مجد و عظمت آن پادشاهان
ساسان

Vôhumanô (۱)

Artaxerxes (Artakshatr, Ardashir) Longimanus (۲)

(۳) رجوع شود بحقاله نواد که درباره حماسه ملی ایران ، صفحه ۱۲ یادداشت

شماره ۳ در یادرفی ،

Professor Theodor Nöldeke : Das Iranische Nationalepos :
besonderer Abdruck aus dem Grundriss der Iranischen
Philologie (Strassburg, 1896)

Khumani (۴)

(۵) یادداشت مترجم : در شاهنامه همای دختر بهمن است ،

» یکی دخترش بود نامش همای هنرمند و با دانش و يك رای «

» پدر در پذیرفتش از نیکوئی بدان دین که خوانی ورا پهلوی «

(۶) دینوری ، صفحه ۲۹ .

(۷) یادداشت مترجم : فردوسی گوید ساسان به نیشابور رفت ،

» دمان سوی شهر نیشابور شد بر از درد بود از پدر دور شد . «

» ز شاه نیشابور بستد گله . که بودی بکوه و بهامون بله . «

میباشند و سرسلسله ساسانیان اردشیر بابکان (ارتخشتر پسر پاپک) را از احفاد ساسان پسر بهمن میدانند که پسر گشتاسب، پشیمان زردشت، بوده است. با این اصل و نسب ساسانیان جهد و کوشش نمودند حق خود را در فرمانروائی بر ایران و دفاع از کیش زردشت محرز سازند و باستثناء چند نفر همه سعی بلیغ داشتند این خصلت را حفظ کنند.

سلسله‌ال‌نسب ساسانیان

دیدیم که دربارهٔ پارتها (اشکانیان یا ملوک الطوائف) ذکر ی وافی در حسه ملی نشده است. و بنا بر این میتوان تصور نمود که دورهٔ پارتها دورهٔ تحول مستقیمی بوده است که از دارای دوم شروع گردیده و بساسانیان ختم شده است (دارای دوم پسر دارای اول است که در بالا ذکرش گذشت). در اینجا يك عنصر کاملاً خارجی وارد شاهنامه میشود و آن داستان اسکندر است. مأخذ آن بالمآل متن مفلوود یونانی است که بغلط به کالیستن^(۱) منسوب گردیده و بزبان سریانی و مصری و حبشی^(۲) و عربی و فارسی جدید ترجمه شده و باقی است. سرنوشت اسکندر در افسانهٔ ایران عجیب است.

افسانه اسکندر

(۱) **یادداشت مترجم:** کالیستن Callisthenes از فلاسفه و مورخین یونان است که شاید در حدود ۳۶۰ تا ۳۲۸ قبل از میلاد مسیح زندگانی میکرد و تاریخهائی که ذکر شد محل تردید است. کالیستن کاذب یا دروغی؛ Pseudo - Callisthenes نام و لقب شخصی دیگری است که تصور میکردند داستان اسکندر کبیر را شاید در قرن دوم بعد از میلاد در اسکندریه نوشته است. ترجمهٔ لاتین داستان مزبور در قرن چهارم بعد از میلاد تهیه شد و مأخذ عمده اسکندر نامه هائی که در قرون وسطی نوشته اند همین کتاب بوده است (فرهنگ بزرگ وبستر)، Webster's New International Dictionary of the English Language, sec. ed., unabridged, 1952, Springfield, Mass. U. S. A.

Budge's Book of Alexander (۲)

در روایت اصلی و حقیقی زردشتی (مثلاً بموجب اردو ویراف نامک^(۱))

که بزبان پهلوی است^(۲) از وی بعنوان اسکندر

ملعون رومی یاد شده است که بخواهش ارواح پلید مسبب

کشتار و خرابی و ویرانی ایران گردید و تخت جمشید

و کتب مقدس زردشتی را بسوزاند (کتب مقدس زردشتی

با مرکب طلا بر دوازده هزار پوست گاو نر نوشته شد^(۳) و در استخر

پایکان^(۴) ضبط گردید). سرانجام اسکندر باعث هلاک خود شد و بسوی

جهنم شتافت. بعداً از طرفی مضامین بدیع داستان کالیستن دروغی مانند

پرده های رنگارنگ نقاشی جلب توجه مینمود و از طرف دیگر ایرانیان

میل داشتند روح بلند پرواز ملی خود را حفظ کنند و جراحاتی را که از این

رهگذر بر بیکر ایران وارد شده بود التیام دهند و تشفی

بخشند. این عوامل سبب شد که ایرانیان، از جمله

فردوسی، اسکندر را در ردیف شهریاران خود بشمار

آوردند و این همان منش خود پستندانه ای بود که مؤلفین تواریخ سابق

انگلیستان را بوسوسه برانگیخت که ویلیم فاتح^(۵) را پادشاه انگلیس

بدانند. ایرانیان شاهکار مزبور را بدین طریق انجام دادند: دارای اول

دختر فیلیپ مقدونی (فیلپوس) را بزنی خواست. سپس دلتنگ شد

و او را طلاق داد و سوی پدر باز فرستاد. پس از بازگشت وی بیونان

اسکندر تولد یافت و در واقع اسکندر پسر دارا بود. برای اینکه فیلیپ

اسکندر
در روایات
زردشتی

اسکندر
در شاهنامه

Arda Viraf Namak (۱)

(۲) چاپ هاوک هاگ و وست West صفحات ۴ و ۱۴۱.

(۳) کتاب التنبیه والاشراف مسمودی، صفحه ۹۱.

(۴) یادداشت مترجم: خزینه شایگان؟ کتاب مزربینا و تأثیر آن در

ادبیات فارسی تألیف آقای دکتر محمد معین، ۱۳۲۶، از انتشارات دانشگاه

تهران، صفحه ۴ دیده شود.

William the Conqueror (۵)

بی احترامی پادشاه ایران را نسبت بدخترش پنهان سازد چنین شهرت داد که کودک نوزاد پسر خود او وزاده یکی از زنان خودش بوده است . بنابراین چون اسکندر ایران را از نابرداری جوانتر خود ، دارای دوم ، گرفت در واقع حق خود را که پسر بزرگ پادشاه ایران بوده است باز گرفته است .

بدین سان دوران با شکوه پیشدادیان و کیانیان بدست اسکندر پایان رسید . بروایت سوم که اسکندرنامه نظامی است (قرن دوازدهم میلادی) اسکندر با شخص مرموزی معروف به ذوالقرنین **اسکندر** در اسکندرنامه تطبیق شده است که در قرآن معاصر موسی ذکر شده (و برخی ویرا همان موسی پندارند) و چون اسکندر

تربیت یافته ارستو (ارسطاطالیس) حکیم خدا ترس بود نظامی او را پادشاهی موحد جلوه میدهد که از جهت تو حید کمال مطلوب بوده و برای زائل ساختن عقیده فاسد ایرانیان ملحد و بت پرست کمر همت بسته است . تصورات گوناگونی را که درباره اسکندر شده است باید در نظر داشت و توجه بمقائد مختلف مزبور و تذکر این مطلب نیز مهم است که خاطره حقیقی او در ذهن ملت ایران واقعاً باقی نیست و داستان وی با داریوش (دارا) از منبع خارجی سرچشمه گرفته و حال آنکه حافظه مردم یاری نمیکند که ادوار پیش از ساسانیان را بیاد آورند .

درباره دوره پارتها باید متوجه باشیم گذشته از اینکه با روح ناموافق آنها بماسک و اجمال از آن سخن رفته است نکته عجیب آنست که از مرگ اسکندر تا تأسیس دودمان ساسانی در واقع **دوره پارتها** پنج قرن و نیم گذشت ، لکن مورخین ایرانی و عرب را عادت بر آنست که مدت مزبور را به ۲۶۶ سال تقلیل دهند . بطلان این حساب خودسرانه و گمراه کننده و همچنین دلیل آنرا

دانشمند شهیر مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف بدین طریق استنباط و تشریح نموده است (۱).

(۲) هنگامیکه اردشیر بابکان سلسله ساسانیان را در ۲۲۶ میلادی یعنی ۵۵۰ سال بعد از اسکندر بنیاد نهاد در ایران عموماً پیشگوئی میکردند که هزار سال پس از زردشت کیش او و شهنشاهی ایران هردو سقوط خواهد کرد. در آن موقع زمان زردشت را ۲۸۰ یا ۳۰۰ سال قبل از اسکندر میدانستند. بنابراین از هزار سال تقریباً ۸۵۰ سال گذشته بود. ظاهراً از ترس اینکه مبدا پیشگوئی مزبور تحقق یابد و برای اینکه دودمان وی بیشتر بماند اردشیر عالماً و عامداً سه قرن از مدت مزبور را زد (و حال آنکه اگر امید داشت باین وسایل اثر پیشگوئی را بخدعه از میان ببرد واضح است که اعتقاد زیادی بآن پیشگوئی نداشته است) و چنین وانمود ساخت که فقط ۵۶۶ سال از هزار سال گذشته است و بنا بر این امید داشت خاندان وی ۴۳۴ سال دیگر بماند و در واقع همینطور هم شد زیرا یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در سال ۶۵۱-۲ بعد از میلاد بقتل رسید. این تزویر فوق العاده‌ای که در تاریخ شده است بنظر مسعودی يك سرّ سیاسی و رمز دستگاه روحانی ایرانیان بوده است. و همینقدر که این عمل امکان وقوع داشته است نشان میدهد تا چه اندازه امور بایگانی و فن قرائت و کتابت کلاً در دست موبدان و دستوران بوده است.

چنانکه قبلاً بیان شد صفحات افسانه ملی ایران در زمان ساسانیان

(۱) رجوع شود بچاپ نفیس دوخوبه De Goeje جلد هشتم صفحه Bibliotheca Geographorum Arabicorum (Leyden, 1893) ، ۹۷-۹

(۲) یادداشت مترجم: بقیه آنای تقی زاده علت حقیقی - ساب ۲۶۶ ساله اشکابیان در حقیقت فیراز آن بوده که مسعودی گفته است. علت حقیقی را لوی امریکائی در يك مقاله و خودایشان در مقاله‌ای بعنوان The Era of Zoroaster در مجله پادشاهی آسبائی انگلیسی روشن ساخته اند.

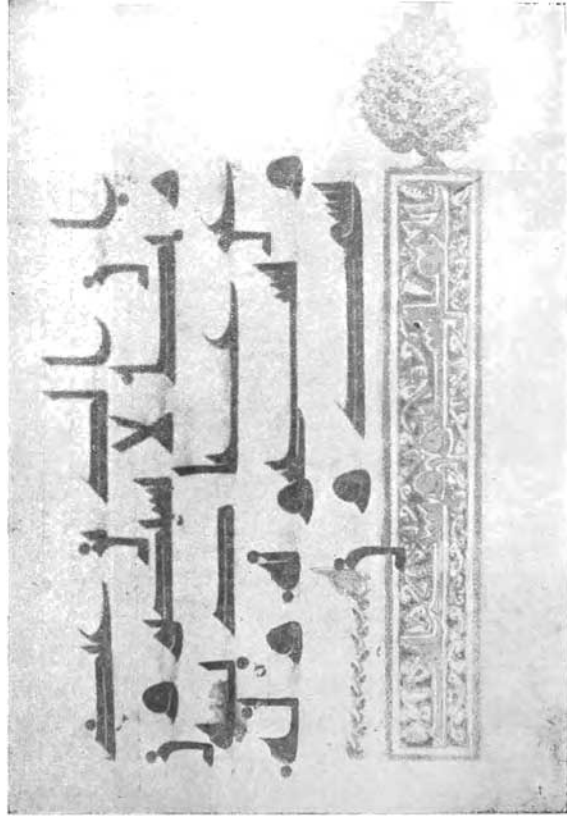
هم با وقایع وهمی و سرگذشتهای تخیلی فراوانی آراسته بود، معذک در اینجا وارد مرحله تاریخ حقیقی میشود و هرچه جلوتر میرود جنبه تاریخی آن غلبه میکند. چون دوره ساسانیان در فصل بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت در اینجا بیش از این بسط مقال لازم نیست و بناءً علیهذا از آن میگذریم و وارد تحقیق در تاریخ حماسه ملی ایران و قدیمی بودن آن میشویم.

اشاراتی که در اوستا بیهلوانان شاهنامه شده است برای اثبات این امر کافی است که حتی قبل از اوستا نیز اصول افسانه ملی بصورت اجمال وجود داشته است. لکن تنها این مسئله دلیل تاریخ افسانه ملی قدیمی بودن آن است که روایات نویسندگان یونانی علی الخصوص کتزیاس (۲)، یزئک دربار اردشیر (۳)، آنچه در باره پادشاهان باستانی ایران نوشته اند حاکی از وجود اوصاف میزه حماسی است. کتزیاس اعتراف میکند که منابع کتاب وی نوشته های فارسی بوده است. بعلاوه این جنبه های حماسی مکرر است و از یک پادشاه و حتی از یک دودمان بیادشاه دیگر یا دودمان دیگری منتقل شده است بنحوی که فی المثل میان روزگار جوانی و سرگذشت های اولیه کورش، نخستین پادشاه هخامنشی، و کشمکشهای وی و مادها با جنگ اردشیر، سر سلسله ساسانیان، و یارها مشابهتی عظیم موجود است؛ و حال آنکه ظهور سیمیرغ یا هما و حمایت آن پرنده گان سترک و توانا از هخامنش (۴) و زال

(۱) Nöldeke (۲) Ctesias

(۳) یادداشت مترجم: اردشیر دوم را از آنجهت یونانیها اردشیر «منمون» Artaxerxes Mnemon گفته اند که حافظه خوبی داشته است. «منمون» بزبان یونانی بمعنای حافظه است. رجوع کنید به لغت نامه دهخدا، صفحه ۱۷۱۷.

(۴) Achaemenes



یک صفحه از قرآن کریم خط کوفی قرن سوم هجری در موزه ایران باستان
(عکس از آتالی مرتضی رستمی عکاس باستان شناسی)
(برابر صفحه ۱۸۴) مربوط به صفحه ۱۰۷



استاد مبیناتور حسین بهزاد در حال ترسیم و تکمیل تابلو شاهنامه خود
(برابر صفحه ۱۸۵) مربوط به صفحه ۱۸۶

و اردشیر و نقش مشابهی که دو تن از خاندان شریف قارن برای نجات نوذر کیانی و پیروز ساسانی از دست دشمنان تورانی بازی نمودند و نظائر آن که عبارت است از سرگذشت داریوش بازو پیروس^(۱) و پیروز با اخشنوار (خوشنواز) بالسیوبه شایان توجه است.

داستان زریر^(۲) برادر گشتاسب^(۳) و شاهزاده خانم ادانیس^(۴) مأخوذ از تاریخ اسکندر است که توسط خراس از اهالی میتیلن^(۵)، صاحب اتناوس^(۶)، تهیه و تألیف گردیده و بهمت
یادگار
زریران
 اتناوس برای ما مانده است، و همان واقعه موضوع

قدیمترین داستان پهلوی است که بیادگار زریران معروف است (رجوع شود به صفحه ۱۶۴ همین کتاب) و تقریباً در سال ۵۰۰ بعد از میلاد نوشته شده است. این کتاب کوچک و مهم که قدیمترین قطعه حماسی موجود در زبان فارسی است اگرچه فقط از وقایع افسانه ملی بحث میکند لکن بنحوی ناظر بکلیه دوره حماسه ملی ایران است. نولدکه گوید: «همان کیفیت عجیب و توصیف ناپذیری که در تاریخ حماسی ملل گوناگون دیگر ظاهر میشود در این حماسه نیز مشهود است، مگر آنکه قائل شویم که در این مقوله بکلی فریب خورده ایم اصل مطلب را عموماً میدانند. بعضی قسمتهای آن هنرمندانه و بدقت تکمیل گردیده است. با تطبیق و تصرف و حذف و تغییر شکل ممکن است از نوی این مطالب حماسه‌ای که کم و بیش کامل و جامع و مرتبط باشد بوجود آید. کلیات و اصول داستان زریر در ترجمه مختصر عربی طبری بار دیگر ظاهر میشود و قسمتی از ترجمه مزبور تقریباً کلمه بکلمه با همان قسمت شاهنامه کاملاً مطابقت دارد و این داستان را باید از شاهنامه گرفته

Zopyrus (۱)

Hystaspes (۳) Zariadres (۲)

Charas of Mitylene (۵) Princess Odatis (۴)

Athenaeus (۶)

باشد و آن نیز مبتنی بر روایت عمومی باستانی است که مأخذ و اساس حماسه بزرگ ایران است» (۱)

از تصرفاتی که نولدکه اشاره میکند، همانطور که خودوی تذکر میدهد، مراد وی بیشتر تغییراتی است که بمنظور تسهیل ترکیب و تملیق وقایع مختلف در يك حماسه بعمل آید و هنر نمائیهای لازم بکار برده شود، و نیز مراد وی حذف جهات و جوانب یا عباراتی است که مایه ملال و آزرده گی خوانندگان مسلمان گردد، کما آنکه در مورد شاهنامه فردوسی و روایات بعدی دیگر نیز این معنی صادق باشد.

از حماسه ملی قسمتی که مربوط به عهد ساسانی است هنوز هم يك جزء آن که بزبان پهلوی است در تصرف ماست و آن کارنامک ارتخشتر پایکان^(۲) است که اکنون نیز اصل و ترجمه آلمانی آن در دست رس میباشد (رجوع شود بصفحه ۱۶۵ این کتاب). اگر کارنامک ارتخشتر پایکان را با قسمت مربوطه شاهنامه مقایسه کنیم (چنانکه این مقایسه در فصل بعد بیاید) نمیتوانیم در عقیده خود راجع به امانت و وفاداری فردوسی بسیار راسخ تر نشویم و باین معنی توجه نکنیم که فردوسی نسبت بمنابع خود امین و وفادار بوده و آنچه را از منابع نقل کرده است بطرز شایان توجهی با اصل مطالب مطابقت دارد. کارنامک محتملاً در سال ۶۰۰ بعد از میلاد مسیح تألیف شده و اگاثیاس^(۳) (۵۸۰ بعد از میلاد) در احوال ساسان و پایک و اردشیر شمه ای بیان کرده و بتواریخ فارسی خسروان (پوستهائی که بجای کاغذ مطالب مربوط پیادشاه را بر آن مینوشتند و کتب فارسی و سرگذشت شهریاران) اشاراتی

(۱) یادداشت مترجم: آقای تقی زاده مینوسند، «چطور ممکن است طبری از شاهنامه گرفته باشد در صورتیکه حتی شاهنامه اصلی منشور قریب نیم قرن بعد از «برای تألیف شده. اگر طبری از ماخذ شاهنامه یعنی خدای نامک گرفته باشد قطعاً از ترجمه عربی آن سیرالملوک باید باشد.»

Agathias (۳) Karnamak -i- Artakhshtatr -i- Papakan (۲)

نموده و این خود دلیل دیگر است بر اینکه در ادبیات پهلوی این عصر لا اقل از سرگذشت بعضی افراد جداگانه سخن رفته است .

بموجب مقدمه‌ای که بر شاهنامه فردوسی (۶ - ۱۴۲۵ بعد از میلاد) بحکم بایسنقر نوّه تیمور لنگ نوشته شد ، متن کامل و تصحیح شده تمام حماسه بزبان پهلوی از کیومرث تاخسرو

آخرین دفعه‌ای که

نامه خسروان

تهذیب و تقیح

شده است

پرویز (یعنی تا ۶۲۷ بعد از میلاد) در عصر

سلطنت یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی

و وسط دهقان دانشور تدوین گردید ؛ و نولدکه

در این مقوله چنین گوید که ارزش کتاب مزبور

فی نفسه هر چه باشد يك نکته نباید از نظر دور بماند و آن مطابقت روایات

مورخین عرب است با شاهنامه تا مرگ خسرو پرویز و اختلاف زیادی

است که از آن تاریخ بیعد مشاهده میشود ، و این مسئله خود مخصوصاً

از همین نظر دلالت بر صحت آن دارد ، و لحن کلی آن ، چون همه جابشده

حاکی از وطنخواهی و حقوق حقّه سلطنت و قدرت پادشاه است ، بقدر کافی

مثبت این معنی است که تحت نظارت و توجهات شاهانه تنظیم شده است .

این کتاب پهلوی موسوم است به خدای نامک (خدای نامه)

و نویسندگان عربی مانند حمزه و مؤلف الفهرست و دیگران پیوسته

بدان اشاره میکنند و ابن مقفع آنرا در اواسط قرن هشتم

میلادی بزبان عربی ترجمه نموده و بدین طریق در عالم

ادبیات عربی معروف گردید . با نهایت تأسف ترجمه

مزبور مانند ترجمه دیگری که به نثر فارسی بسال

۸-۹۵۷ میلادی بحکم ابو منصور المعمری برای ابو منصور بن عبدالرزاق

حکمران طوس توسط چهار تن از زردشتیان هرات و سیستان و شاپور

و طوس تهیه شد مفقود گشته است (۱) . شاهنامه منظوم فارسی را

(۱) رجوع شود به کتاب الآثار الباقیه عن قرون الغالبه ابوریحان بیرونی

Chronology of Ancient Nations ترجمه زاخو Sachau و همچنین به حماسه

ملی ایران تألیف نولدکه که Nöldeke, Das Iranische Nationalepos صفحه

دقیقی بیشتر از روی همین کتاب برای نوح بن منصور سامانی (۹۷۶ تا ۹۹۷ میلادی) آغاز نمود. دقیقی تنها هزار بیت دربارهٔ سلطنت گشتاسب و ظهور زردشت برشتهٔ نظم در آورد و بدست غلامی ترك بقتل رسید. کاربرد آن که دقیقی شروع کرده بود چندسال بعد فردوسی همت بشکمیل آن گماشت و حماسهٔ ملی را در شصت هزار بیت (با هزار بیت دقیقی) بصورت نهائی و کامل در آورد. هنگامیکه از ادبیات جدید فارسی بخواهیم بحث کنیم باز هم از دقیقی و فردوسی سخن خواهیم گفت و بیش از این در این فصل چیزی لازم نیست گفته شود مگر آنکه بگوئیم شاهنامه آخرین تفصیل حماسهٔ ملی ایران است که باین صورت نهائی جلوه گر شده است. (۱)

(۱) یادداشت مترجم: برای تحقیق بیشتر دربارهٔ شاهنامه رجوع کنید بمقالات و خطابه‌های فاضلانۀ دانشمندان ایران و شرق شناسان کیتی در جشن هزار سالهٔ فردوسی در مهرماه ۱۳۱۳ شمسی که در دی‌ماه ۱۳۲۲ شمسی از طرف وزارت فرهنگ در یک مجلد در تهران منتشر گردید؛ و نیز بکتاب ذیل رجوع شود. خلاصهٔ شاهنامهٔ فردوسی با انتخاب مرحوم محمدعلی فروغی ذکا الملک که وزارت معارف در موقع جشن هزارسالهٔ ولادت فردوسی در دو مجلد بطبع آن اهتمام نمود، با مقدمهٔ خود فروغی، تهران ۱۳۱۳ شمسی، فرهنگ شاهنامه با شرح حال فردوسی و ملاحظاتی در باب شاهنامه تألیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه تهران، شهر یور ۱۳۲۰؛ فردوسی نامهٔ مهر (شمارهٔ مهر و آبان ۱۳۱۳ مجلهٔ مهر بمدریت آقای مجید موقر)؛ کتاب حماسه سرائی در ایران تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران اسفند ۱۳۲۴؛ کتاب فرماندهی خداوند جنگ، سپهبد فردوسی، کرد آورده سرتیپ احمد بهارمست؛ کتاب حماسهٔ ملی ایران تألیف نئودور نولدکه، ترجمهٔ آقای بزرگ‌علوی، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۲۷؛ فرهنگ شاهنامهٔ فردوسی تألیف فریتزولف، دانشمند آلمانی، چاپ برلین، ۱۹۳۵ میلادی؛

Fritz Wolff, Glossar zu Firdosis Schahname, Berlin, 1935.

دانشمندان ایران و سایر ممالک جهان در حق این شهریار ملک سخن بزربانهای مختلف داد سخن داده‌اند و از آنچه گفته‌اند و نوشته‌اند اگر بخواهیم فهرستی بپردازیم و حق شاهنامه را ادا کنیم شاید شاهنامهٔ دیگری باید نوشته شود.

باب دوم

تاریخ ایران از قیام ساسانیان

تا

سقوط بنی امیه

(۲۲۶ تا ۷۵۰ بعد از میلاد)

فصل چهارم

عهد ساسانی (۲۲۶ تا ۶۵۲ بعد از میلاد)

تاریخ مفصل ساسانیان در این فصل نگنجد و اگر بخواهیم بتفصیل بحث شود چنین بحثی نه مناسب باشد نه درحیطه امکان. از طرف دیگر آندوران را اهمیتی فراوان است و بحدی شایان توجه باشد که نتوان بکلی گذاشت و گذشت.

دوره ساسانی دوره تحول است. پایان دوره قدیم و آغاز دوره جدید است. با هر دو دوره نزدیک و مرتبط است. از مجد و عظمت باستانی هخامنشیان بهره‌ای فراوان دارد، اما تاریخ آن بسی روشنتر از تاریخ عهد هخامنشی است. این روشنی در پرتو کتیبه‌ها و مسکوکات و امهار و آثار آن عصر ایران پیدا شده و مورخین و نویسندگان داستانهای عربی و فارسی آثار مزبور را ضبط کرده‌اند؛ بعلاوه آثار بیزنطی (بیزانس) و سریانی و ارمنی و یهود نیز کمک نموده است. پادشاهان ساسانی را یونانیان خسرو و تازیان کسری^(۱) می‌گفتند (و کسری را عبری اکسره جمع می‌بستند) و همینها بودند که شاهنشاهی ایران باستان و کیش زردشت را تجدید کردند و در حق آنان مسعودی در مقدمه کتاب التنبیه والاشراف (صفحه ۶) چنین می‌نویسد:

« وانما اقتصرنا فی کتابنا هذا علی ذکر هذه الممالک لعظم ملک ملوک الفرس و تقادم امرهم و اتصال ملکهم و ما کانوا علیه من حسن السیاسة و انتظام التدبیر و عمارة البلاد و الرأفة بالعباد و انقیاد کثیر من ملوک العالم الی طاعتهم و حملهم الیهم الاتاوة و الخراج و انهم ملکوا الاقلیم الرابع و هو اقلیم بابل اوسط الارض و اشرف الاقالیم . »

شاعری در همان کتاب (صفحه ۳۷) با همین روح این ابیات را سروده است و اگرچه اشعار او بزبان عربی است گوینده اشعار بانساب

خود که از خاندان سلطنتی ایران بوده‌اند تفاخر کرده است :

و قسمنا ملکننا فی دهرنا قسمة اللحم علی ظهر الوضه
فجعلنا الشام و الروم الی مغرب الشمس الی الفطریف سلم
و لطوج جعل الترك له فبلاد الترك یحویها ابن عم
و لایران جعلنا عنوة فارس الملك و فرنا بالنعم

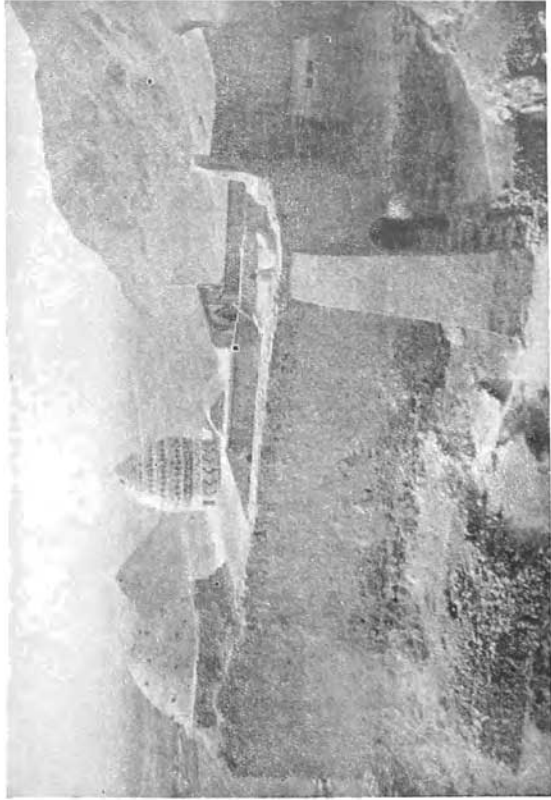
دیدیم که شهریاران ساسانی خود را خدایا موجودات آسمانی میخواندند
(بزبان پهلوی بغ و بزبان کلدانی الاها و بزبان یونانی تئوس نامیده میشدند)

و نیز دیدیم که خود را جانشین قانونی و خلف الصدق

جنبه خدائی
شهریاران
ساسانی
(فره ایزدی) قائل بودند که بزبان عبری شخینه گفته میشود، بدینمعنی
که چون در روی زمین مظهر مشیت الهی و جلال و
جبروت حق میباشند افسر شهنشاهی ایران تنها بر فرق افراد آنخاندان زبید
و حق انحصاری آنان باشد و هر چه در قدرت داشتند میگردند که عظمت
و کبرای خود را باعلی درجه مرکوز ذهن رعایای خود سازند. درباره
اینکه چگونه دودمان ساسانی بفرّ کیانی رسید افسانه غریبی بزودی
نقل خواهیم کرد و در مورد شکوه سلطنت آنان مثال ذیل از سیره ابن
هشام (چاپ و وستنفلد (۱) صفحه ۴۳) من باب نمونه استخراج میشود :

« وکان کسری یجلس فی ایوان مجلسه الذی فیه تاجه مثل القنقل
العظیم فیما یزعمون یضرب فیه الیاقوت و الزبرجد و اللؤلؤ بالذهب و الفضة
معلقاً بسلسلة من ذهب فی رأس طاقه فی مجلسه ذلک
فکانت عنقه لاتحمل تاجه انما یستر بالثیاب حتی یجلس
فی مجلسه ذلک ثم یدخل رأسه فی تاجه فاذا استوی
فی مجلسه کشف عنه الثیاب فلا یراه رجل ام یره قبل
ذلک الا برك هیبة له . »

فر و شکوه
شهریاران
ساسانی



بقعه بی‌بی شهربانو که اصل آن از عهد دلیلیان، قرن چهارم هجری است و قسمتهائی از این بقعه موجود در این بقعه همان بقعه عهد دلیلیان میباشد. (عکس از آقای مرتضی رستمی عکاس باستان شناسی) برابر صفحه ۱۹۲ مربوط به صفحه ۱۹۷

احتمال می‌رود در هیچ مملکتی مانند ایران در زمان ساسانیان اصلی که بموجب آن اصل حق آسمانی برای پادشاه قائل شو ندیروانی راسخ العقیده‌تر از ایرانیان نداشته است. نولدکه می‌گوید کسی که از خاندان سلطنت نباشد مانند بهرام چوبین که از نجباء بود و سرپیچی نمود یا مانند شهر براز و سلطنت را غصب کند عمل او تقریباً باور نکردنی و جز بشرات و بیشرمی بچیز دیگری حمل نشود. بلاشیهه احساسات غالب مردم بطور واقع در قصه ذبل منعکس است: دینوری (صفحه ۹۸) درباره فرار بهرام چوبینه پس از شکست خوردن از خسرو پرویز و متفقین رومی وی این قصه را نقل کرده است:

اصل حق
آسمانی
در ایران

« بهرام بشتاب و سرعت فرار اختیار کرد و در راه بدهکده‌ای رسید و در آنجا اقامت گزید. بهرام با مردان سینه و یزدان گشنسپ وارد کلبه پیر زنی شدند و غذائی که با خود داشتند صرف نمودند و آنچه از طعام مانده بود به پیر زن دادند. سپس شراب بیرون آوردند و بهرام از پیرزن پرسید:

‘ آیا چیزی نداری که مشروب را با آن بنوشیم؟ ‘

پیرزن پاسخ داد: ‘ کدوی کوچکی دارم. ‘ و کدورا آورد. سر کدورا قطع کردند و از آن باده نوشیدند. آن‌گاه مقداری نقل بیرون آوردند و به پیرزن گفتند:

‘ چیزی نداری که نقل را در آن بریزیم؟ ‘، غربالی آورد و نقل را در آن ریختند. بهرام فرمان داد به پیرزن شراب بدهند و بدو گفت: ‘ ای پیرزن خبر چه داری؟ ‘

جواب داد:

' خبری که ما داریم این است که خسرو با سپاهیان روم پیش روی کرده و با بهرام مصاف داده و او را مغلوب نموده است و سلطنت خود را از او باز گرفته است. بهرام سؤال کرد: ' درباره بهرام چه میگوئی؟ ' پاسخ داد: ' مردی است نادان و احمق که مدعی سلطنت است و حال آنکه از خاندان سلطنت نسب نمیبرد، ' بهرام گفت: ' پس بهمین سبب است که می را از کدو و نقل را از غربال میخورد! ' و این گفته بهرام در ایران ضرب المثل گردید. « (۱)

(۱) یادداشت مترجم: این داستان را فردوسی طور دیگر نقل کرده است و عبارتی که دینوری میگوید در ایران ضرب المثل است باید اشاره به بیت آخر این اشعار باشد که از جلد نهم شاهنامه چاپ بروخیم بتصحیح آقای سعید نفیسی، تهران ۱۳۱۴، صفحات ۲۷۸۸ تا ۲۷۸۹ نقل میشود:

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| همی براند بیراه و دل یر ز بیم | همی برد با خویشتن زر و سیم |
| یلان سینه و کرد ایزد گشپ | بیکسوی لشکر همیراند اسب |
| به بیراه لشکر همیراندند | سختهای شاهان همی خواندند |
| پدید آمد از دور ویرانه ده | که آن ده نبود از در مرد مه |
| همیراند بهرام پیش اندرون | پشیمان شده دل یر از دد و خون |
| چو از تشنگی خشک شدشان دهن | بیامد بغان یکی پیر زن |
| زبانها بچربی بیاراستند | وزان پیر زن آب و نان خواستند |
| زن پیر گفتار ایشان شنید | یکی کهته غربال پیش آوردید |
| یلان سینه برسم بیهرام داد | نیامد همی برغم از باز یاد |
| چو کشکین بخوردند می خواستند | ز بانها بز مزم بیاراستند |
| زن پیر گفت از میت آرزوست | می است و یکی نیز کهته کدوست |
| بریدم کدورا که نوبد سرش | یکی جام کردم نهادم پرش |
| بدو گفت بهرام چون می بود | ازین خوب تر جام خود کسی بود |
| زن پیر رفت و می آورد و جام | از آن جام بهرام شد شاد کام |
| یکی جام یر بر کفش بر نهاد | بدان تا شود پیر زن نیز شاد |

(بقیه باورقی در صفحه ۱۹۵)

اما خود نگارنده معتقد است که حق با گبینو (۱) بوده است آنجا که میگوید سلطنت را حق آسمانی یا موهبت الهی میدانستند که در دودمان ساسانی بودیم قرار گرفته بود و این عقیده تأثیر عظیمی در سراسر تاریخ ادوار بعد ایران داشته است علی الخصوص علاقه شدید ایرانیان بمذهب تشیع تحت تأثیر همین عقیده است که محکم بمذهب شیعه چسبیده اند. انتخاب خلیفه یا جانشین روحانی پیغمبر هر اندازه نزد عرب دموکرات امر طبیعی بود در نظر اهل تشیع غیر طبیعی مینمود و جز ایجاد امشمنزاز اثر دیگری نداشت و شخص عمر خلیفه ثانی سنت و جماعت هم بدان سبب نزد شیعه مورد نفرت است که امپراطوری ایران را نابود ساخت، و کینه ایرانیان نسبت بمعر گرچه در لباس مذهب ظاهر شد محل هیچگونه شبهه و تردید نیست. بعقیده ایرانیان حسین بن علی (ع) که پسر کوچک فاطمه زهرا بنت نبی اکرم میباشد شهر بانو دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی را بحباله نکاح در آورد و بنا بر این هر دو فرقه بزرگی تشیع (چه اثنی عشریه که اکنون در ایران شایع است و چه اسمعیلیه که هفت امامی است) نه تنها نماینده حقوق و فضائل خاندان نبوت اند بلکه واجد حقوق و فضائل سلطنت نیز میباشند، زیرا نژاد از دو سو دارند: ازبیت

(بقیه یاورقی از صفحه ۱۹۴)

ز کار جهان چیست آگهی
 شنیدم کزان گشت مغزم کهن
 همه جنگ چوینه گویند و بس
 سیهبد گریزان بشد بی سیاه
 مرا اندرین داستانی بزن
 وگر برگزید از خرد کام را
 چرا دیو چشم تو را خیره کرد
 چو با یور هرمن برانگیخت اسپ
 کس او را ز گردنکشان نشرد
 چنین کرد گومی خور داز کدو!

بدو گفت کای مام با فرمی
 بدو پیرزن گفت چندان سخن
 ز شهر آمد امروز بسیار کس
 که شد لشکر او بتزدیک شاه
 بدو گفت بهرام کای پاک زن
 که این از خرد بود بهرام را
 بدو پیرزن گفت کای شهره مرد
 ندانی که بهرام یور کشب
 بگندد بر او هر که دارد خرد
 بدو گفت بهرام اگر آرزو

رسالت و از دودۀ ساسان . لذا این عقیدۀ سیاسی بوجود آمده است که کبینو (۱) در کتاب خود بنام ادیان و حکم در آسیای مرکزی صفحه ۲۷۵ بدان اشاره مینماید و ترجمۀ آن بشرح ذیل است :

« یکی از اصول عقائد سیاسی که در ایران بیچون و چرا مورد قبول است اینکۀ فقط پیروان علی بن ابیطالب حق رسیدن بتخت وتاج را دارند و این امر را سبب آنست که نژاد از دو سو دارند :

مبنای سیاست
شیعه
هم از ساسانیان از طرف مادرشان بی بی شهربانو دختر
آخرین پادشاه آن دودمان که یزدگرد بود ، و هم از

خاندان امامت که ریاست دیانت حقه با آنهاست . پادشاهانی که پیرو علی نباشند سلاطین بالفعل خوانده میشوند و در نظر کسانی که شدیداً مقید بقواعد و اصول میباشد این قبیل سلاطین غاصب و جابر و ستمگرند و در هیچ موردی هیچکس آنها را بحق صاحب و متصرف کشور شاهنشاهی نمیداند . درباره این عقیدۀ راسخ و قاطع که مرور زمان هم در آن هنوز رخنه نکرده است بیش از این سخن نخواهم گفت . در کتاب دیگری بقدر کافی بتفصیل بحث کرده ام و بر روی این اساس بوده است که بابیه کلیۀ سیاست خود را بنا نهاده اند .

اکنون اعم از اینکۀ این مزاجت واقعاً صورت گرفته یا نگرفته باشد قریبهای بسیاری است که این امر را شیعیان مانند يك حقیقت تاریخی قبول دارند . از نخستین مؤلفینی که بدان اشاره کرده اند میتوانیم یعقوبی را نام ببریم (جلد دوم صفحه ۲۹۳ چاپ هوشمه (۲)) .

یعقوبی مورخی است عرب که در آخر قرن نهم میلادی زندگی میکرده و فاجعۀ قتل امام حسین (ع) را بدین مضمون شرح میدهد :

« وكان للمحسين عليه السلام من الولد علي الاكبر لا

بقیه له قتل با لطف (۱) و امه لیلی بنت ابی مره بن
عروه بن مسعود الثقفی و علی الاصغر و امه حرار (۲)
بنت یزدجرد و کان حسین سماها غزاله .

شهربانو که مادر نه امام است (از امام چهارم تا امام دوازدهم)
هنوز در قلوب هموطنان خود جا دارد و تقریباً در یک فرسنگی جنوب
تهران کوهی است بنام کوه بی بی شهربانو که مردان را
شهربانو در
تعزیه ایران
شعبی نزد خداوند خود میطلبند برای اینکه حاجاتشان
روا گردد بزیارت بی بی شهربانو میروند . بی بی شهربانو یکی از قهرمانان
تعزیه حزن انگیزی است که همه ساله در همه شهر های ایران و بلاد
دیگری که مسکن مهاجرین ایرانی است برپا میشود و شیعیان باچشمان
اشکبار گروه گروه در تعزیه شرکت میکنند .

قسمتی از آنداستان را از «تعزیه غائب شدن شهربانو چاپ تهران»
سال ۱۳۱۴ هجری « صفحه ۱۹ » از زبان شهربانو در اینجا نقل میکنیم :

ز نسل یزدگرد شهریارم

ز نوشیروان بود اصل نزارم

در آن وقتی که بختم کامران بود

بدان شهر ریم اندر مکان بود

شبی رفتم بسوی قصر بابم

بیامد حضرت زهرا بخوابم

(۱) طف آن قسمت از عربستان است که مجاور اراضی مزروعی عراق

است .

(۲) گذشته از شهربانو (که ایرانیان عصر جدید عموماً بدین اسم از وی

یاد میکنند) اسامی دیگری از طرف نویسندگان دیگر ضبط شده است مانند السلافه

و شاه زنان .

بگفت ای شهربانو با صد آئین
تو را من برحسین آرم بکاین
بگفتم من نشسته در مدائن
حسین اندر مدینه هست ساکن
محال است این سخن! فرمود زهرا
حسن آید بسررداری در اینجا
تو میگردی اسیر ای بی قرینه
برندت از مداین در مدینه (۱)
بفرزندم حسین پیوند سازی
مرا از نسل خود خرسند سازی
ز نسلت نه امام آید بدوران
که نبود مثلشان در دار دوران

چند سطر بعد عبارتی است که مشخص حس نفرت ایرانیان نسبت
بعمر و دوستی علی است و بحدی معرف روحیه ایرانیان است که نمیتوانیم

(۱) در عربستان مدینه بمعنی شهر است و مدائن جمع مدینه است. هنگامیکه
پیامبر بشهر قدیم یرب هجرت فرمود و آن شهر را بقدم خود مباهی ساخت آن شهر
را مدینه النبی یا المدینه خواندند. مراد از مدائن نیسفون یا بتخت قدیم ساسانیان در
کده است.

جغرافی دانان عرب در وجه تسمیه این شهر چنین گویند که چون از ائتلاف و
اتحاد هفت شهر تشکیل شده است مدائن خوانده میشود. رجوع کنید بفرهنگ
جغرافیائی و تاریخی و ادبی ایران تألیف باریه دومنار، صفحه ۵۱۹ :

Barbier de Meynard, Dictionnaire Géographique, Historique
et Littéraire de la Perse, Paris, MDCCCLXI

اینکه شهر قدیم ری با نیسفون در این تئزیه اشتباه شده است صرفاً خود
علامتی است که اصولاً تئزیه ها عوام پسند است و جنبه علمی ندارد و بهمین سبب
چون حاکی از احساسات ملی است دارای معنی و اهمیت بیشتری است، زیرا
احساساتی که در تئزیه ها جلوه گر است احساسات ملت است نه مدعیان علم.

از آن بگذریم . شهربانو را چنانچه زینده شأن دختر پادشاه است امام حسن (ع) با جوانمردی و شهامت بر تخت روانی مینشاند و بمدینه میبرد و در همان هنگام گرفتاریهای شهربانو آغاز میشود :

ولی چون شد مدینه منزل ما
غم عالم فزون شد بر دل ما
یکی گفتا که این دختر کنیز است
یکی گفتا بشهر خود عزیز است
بمسجد مرد و زن در بام محضر
مرا نزد عمر بردند ، مادر !
کلامی گفت کز او در خروشم
بگفت این بیگسان را میفروشم !
علی جدت چو بر آمد خروشان
بگفتا لب بیند ای دون نادان
نشاید بردن ای ملعون غدار
بزرگان را سر عربان ببازار !
پس از آن خواری ای نور دو عینم
بیخشیدند بر بابت حسینم
حسین کرده وصیت بر من زار
نمانم در میان آل اطهار
اگر مانم اسیر و خوار کردم
برهنه سر بهر بازار کردم
تو چون هستی امام و شهریارم
بدست نست ، مادر ، اختیارم
اگر کوئی روم ، دردت بجانم
صلاحم بگر نمیدانی بمانم !

نویسندگان عیسوی علی‌الخصوص سریانی ساسانیان را بصورت تاریکتری مجسم می‌کنند و چنانکه نولدکه گوید اغلب شرقشناسان از این منبع اطلاعات « بقدر کافی استفاده نکرده‌اند. »

**نظر اتباع
معاصرین
عیسوی
ساسانیان**

دو فقره از این آثار بخصوص را ممکن است بطلاب تاریخ ایران که متأسفانه مانند خود نگارنده نمیتوانند باصل متون مزبور مراجعه کنند توصیه و سفارش نمود. اول کتابی است که در سال ۵۰۷ بعد از میلاد تألیف شده (۱) و در وصف تسخیر آسیای صغیر است از طرف ایرانیان بدست قباد؛ و بویژه از رنجها و متاعبی که در آغاز قرن ششم میلادی متوجه ادسا (۲) (رها) و آمد (۳) گردید سخن گفته است (اکنون این دو محل اورفا و دیاربکر خوانده میشود). کتاب دیگر اسناد یا ثبت وقایع مربوط بشهدای ایرانی است (۴) و مستخرج از نسخ مختلف خطی سریانی است که با حواشی و تعلیقات بسیار عالمانه بقلم گئورگ هرفمن (۵) بزبان آلمانی ترجمه شده است. در این کتابها ایرانیان را از جهت سیاسی و مذهبی طبعاً با قیافه مهیب و مرگباری نشان داده‌اند. کتاب شهداء ایرانی^۵ اول را چون مطالعه کنیم و رفتار ایرانیان را با رفتار دشمنان عیسوی مذهبشان بسنجیم خواهیم دید که ایرانیان بیش از

(۱) The Chronicle of Joshua the Stylite متن و ترجمه آن در کیمبرج بمال ۱۸۸۲ میلادی از طرف دکتر رایت Dr. W. Wright چاپ شده است. یادداشت مترجم: این کتاب بزبان سریانی و تاریخ جنگ ایران و یونان است که در سالهای ۵۰۲ تا ۵۰۶ مسیحی واقع شد و علی‌الظاهر مؤلف کتاب در تمام مدتی که آتش جنگ شعله‌ور بوده در ادسا (رها) زندگانی میکرده و ناظر بسیاری از وقایع جنگ بوده است (دائرة المعارف بریتانیکا، جلد ۱۳، چاپ ۱۹۲۹ مسیحی).

(۲) یادداشت مترجم: بعقیده آقای تقی‌زاده ادسا Edessa همان رها است.

(۳) Acts of the Persian Martyrs (۴) Amid

Auszüge aus Syrischen Akten Persischer Märtyrer ... (۵)

von Georg Hoffmann (Leipzig, 1880)

دشمنان خود ظلم و ستم روا نداشته و خدعه و تزویر بیشتری بکار نبرده‌اند. لکن باید در نظر داشت که جنگی جهانسوز در گرفته بود و خانه و کاشانه مؤلف آن کتاب هم بر اثر جنگ خراب و ویران گشته و دو سه سال بعد از خاموش شدن آتش جنگ بشرح وقایع آن زمان پرداخته است. پس اگر احیاناً بدین لحن سخن گفته است امری طبیعی بوده است: چنین گوید که « آن قوم شیر نسبت بکسانی که با آنها سر تسلیم فرود آوردند رحم نکردند و از این عمل خود لذت بردند. آنانرا رسم و عادت چنان است که از بدی کردن بآنها بشر لذت برند و شادی کنند. »

احساسات مذهبی در واقع از هر دو طرف شدت یافت و موبدان زردشتی و کشیشان مسیحی از جهت گذشت و اغماض هیچکدام بردیگری برتری نداشتند. برای اینکه معلوم شود صرفاً ملاحظات

شواهدی از اغراض مذهبی

مذهبی تا چه درجه در تشخیص مورخین و نظر آنان در باره منش رجال مؤثر بوده است مقایسه اقوال مختلفی که در احوال یزدگرد اول (۳۹۹ تا ۴۲۰ بعد از میلاد) در دست است مثال خوبی تواند بود. تاریخ نویسان عربی اطلاعات و نظرهای خود را بالمال از کتاب پهلوی خدای نامه می گرفتند و خدای نامه تحت تأثیر و نفوذ موبدان مجوس تدوین شده بود. آگس شرحی را که تاریخ نویسان عربی نوشته اند با شرحی که بزبان سریانی در باره سیرت همان پادشاه بخامه يك نویسنده معاصر عیسوی نوشته شده است مقایسه کنیم اغراض مذهبی روشن میشود. نویسندگان طبقه اول یزدگرد را گنهگار (بزهگر یا بزهکار و عبری انیم) میخواندند و خبث نفس و عصیان و ستمگری او را مافوق

یزدگرد بزهکار

طبیعت بشر میدانستند. نویسنده سریانی بالعکس یزدگرد را پادشاهی نیکو سرشت و رحیم و مسیحا مشرب و در میان شهریاران دیگر وجودی سعید و مبارک میشناسد و در حق او دعای خیر میکند که نامش همیشه

بنیکی یاد شود و آینداهش فرخنده تر باشد! و همه روزه به بینوایان و مستمندان خوبی کند(۱).

بهمین منوال خسرو اول (۵۳۱ تا ۵۷۸ بعد از میلاد) لقب انوشیروان (انوشک روبان - انوشه روان ، یا صاحب روان جاوید) یافت و هنوز هم ویرا مظهر واقعی پرهیز کاری و تقوی و عدل و داد شاهانه یاد میکنند و روش قاهرانه وی در قلع و قمع مزدک و ابطال بدعتی که مزدک بوسیلهٔ مملکت اشتراکی خود در دین و آئین گذاشت در نظر موبدان بیگذشت محوس دلیل عمدهٔ خلود و ابدیت روان اوست . تصویب و تصدیق موبدان چنان خدمتی در حق انوشیروان کرد که سعدی با وجود شوربکه از اسلام در سر داشت میگوید :

**انوشیروان
دادگر**

زنده است نام فرخ نوشیروان بعدل کز چه بسی گذشت که نوشیروان نماند از بیان دینوری چنین استنباط میکنیم (رجوع شود بصفحهٔ ۷۲ کتاب او) که ترسایان را نیز انوشیروان بدیدهٔ حقارت مینگریست و بسیار خوار میشمرد . وقتی که پسرش نوشزاد بدیانت مادر ترسای خود گروید و برپدر بشورید **عقیدهٔ انوشروان
در بارهٔ مسیحیان** نایب السلطنهٔ انوشیروان در تیسفون (۲) نامه‌ای باو نوشت و کسب تکلیف نمود . انوشیروان بنامهٔ وی چنین پاسخ داد : « از گروه انبوه مردم باک مدار آنانرا قدرت مقاومت نیست ، چه در آئین مسیح مقرر است که اگر بگونهٔ چپ یکی از آنان سلیلی نواخته شود باید گونهٔ راست را نیز برای سلیلی خوردن جلو بیاورد . راستی چنین قومی چگونه پایداری تواند کرد ؟ »

برگردیم بمنظور وهدف این فصل . چون بیش از آنکه فقط بیارهٔ نکات مربوط بتاریخ این دوره نظری بیان‌دازیم کار دیگری نمیتوانیم

(۱) نولدکه ، تاریخ ساسانیان صفحهٔ ۷۴ ، حاشیهٔ سوم ، پائین صفحه ؛
Nöldeke, Gesch. d. Sassaniden
(۲) یادداشت مترجم : در شاهنامه نگهبان مداین ذکر شده است .

کرد بنا بر این پیشنهاد من اینست که اختصاصا درباره **منظور و هدف** آغاز و انجام آن سخنی بگوئیم . آغاز این دوره از **وطرح این فصل** آنجهت شایان توجه است که بیشتر آمیخته با افسانه و اساطیر است و پاره‌ای از داستانهای این عصر را چنانکه در شاهنامه فردوسی برشته نظم در آمده است میتوان باوقایع همان زمان که در کتاب پهلوی کار نامک ارتخستر یاپکان نقل شده است تطبیق نمود . پایان این دوره نیز بدان سبب شایان توجه است که بلافاصله با غلبه عرب مرتبط است و استیلای عرب مترادف با افتتاح دوره جدیدیا شروع عصر اسلامی است . بعلاوه دو جنبش مذهبی در این عهددید آمد که تا حدی قابل ملاحظه است ، یکی نهضت مانی^(۱) و دیگری مزدک و این هر دو شواهدی است قدیم بر صدق این قول که ایرانیان را بتفکرات فلسفی عشق و علاقه خاصی است و این خود از اوصاف ممیزه آنهاست و ما میدانیم که ملت ایران بیش از هر ملت دیگری در دنیا رؤساء بزرگ فرق و مسالک بدعت گذار را بوجود آورده است . مانی بگفته خودش^(۲) در عهد سلطنت اردوان (ارتبانوس)^(۳) آخرین پادشاه پارت متولد شد و با مؤسس سلسله ساسانی معاصر بود . در سال ۵۲۸ میلادی انوشیروان مزدک را بقتل رساند . در این هنگام گویانکه نخستین علائم ضعف و انحطاط ساسانیان خیلی دور بنظر نمیرسید ولی هیچیک از پادشاهان این سلسله بدین اقتدار فرمانروائی نکرده بودند . علیهذا این فصل بچهار قسمت تقسیم میشود :

قسمت اول افسانه اردشیر و تاسیس سلطنت ساسانی ؛ قسمت دوم مانی و اصول عقائد او ؛ قسمت سوم انوشیروان و مزدک ؛ قسمت چهارم آخرین روزهای خاندان ساسانیان .

(۱) یادداشت مترجم : آفای تنی زاده مینویسند ، مانی در یابان

دوره ساسانیان ظهور نکرد بلکه در اوایل آن دوره بود .

(۲) رجوع شود به الاتارالباقیه ابوریحان بیرونی ترجمه زاخو صنفه ۱۲۱

al - Biruni, Chronology of Ancient Nations, Translated by
Sachau, Artabanus (۳)

قسمت اول: افسانه اردشير

وقایع مهم این افسانه چنانکه در کار نامک بزبان پهلوی و در شاهنامه نگاشته شده است بشرح ذیل است (در اینجا از ترجمه عالی کار نامک استفاده میکنیم که نولدکه بزبان آلمانی در آورده و بصورت جداگانه منتشر گردیده است و از صفحه ۲۲ تا ۳۴ آن مقدمه است و شاهنامه مورد استفاده ما شاهنامه ماکان است ، چاپ کلکته ، جلد سوم ، صفحات ۱۳۶۵ تا ۱۴۱۶) :

۱ - ساسان از پشت پنجم بهمن دراز دست میباشد (رجوع شود بصفحه ۱۷۹ و ۱۸۰ همین کتاب) . ساسان بشبانی وارد خدمت پایک (بابک) شهریار پارس میگردد و بابک در خواب می بیند که ساسان را نژاد از خاندان سلطنت است ، لذا مرتبه او را بلند میسازد و بر عزت و احترام او میافزاید و دختر خود را بساو میدهد . اردشیر ثمره این اتحاد است (رجوع شود بکار نامک صفحه ۳۶ تا ۳۸ و شاهنامه صفحه ۱۳۶۵) .

۲ - پایک اردشیر را بفرزندى خویش میپذیرد و چون بزرگ میشود آوازه شهامت و خرد و سلحشوری او بگوش اردوان آخرین پادشاه اشکانی میرسد . اردوان او را بدربار خود در ری میخواند و با احترام از وی پذیرائی میکند تا اینکه روزی در نخجیر گاه یکی از پسران اردوان مدعی میشود که تبر عجیبی که در واقع بدست اردشیر افکنده شده بود از شست او گذشته است نه از اردشیر . اردشیر هم ادعای او را تکذیب مینماید . در نتیجه اردوان بر اردشیر بانگ میزند و براوخشم میگیرد و برای خدمت اسبهای خود بطویاهای سلطنتی روانه اش میدارد (کار نامک صفحه ۳۸ تا ۴۱ ، شاهنامه صفحه ۱۳۶۶) .

۳ - کمنیز کی ماهروی و روشن روان که اردوان را نسبت باو نهایت درجه اعتماد بود دل بحال اردشیر میسوزد و با دو اسب باد پای

با اردشیر بسوی کشور پارس میگریزد . سپس اردوان در تعاقب آنسان میتازد و زود برمیگردد . و برگشتن وی پس از آن بود که اطلاع یافت يك قوچ زیبای جنگی یا میش کوهی که علامت فرشاهی است و غرم (بضم غین و سکون راء و میم) نامیده میشود در پی اردشیر آمده و باورسیده و بر پشت اسب او سوار شده است (کارنامک صفحه ۴۱ تا ۴۶ ؛ شاهنامه صفحه ۱۳۷۰) .

۴- جنگهای اردشیر با پارتها و دیگران . شکست دادن اردوان و پسرش را و شکست یافتن از کردان (کار نامک صفحه ۴۶ تا ۴۹ ، شاهنامه صفحه ۱۳۷۴) .

۵- سرگذشت هفتان بخت (هفتواد) و کرم ازدها بیکر کرمان و جنگ با میترك (مهرک) (کار نامک صفحه ۴۹ تا ۵۷ ؛ شاهنامه صفحه ۱۳۸۱) .

۶- چگونگی دختر اردوان را که اردشیر گرفته بود خود اردشیر بمرگ محکوم مینماید ؛ چگونگی موبد موبدان (بگفته طبری موسوم به ابرسام)^(۱) دختر اردوان را از کشتن میرهاند ؛ چگونگی آندختر پسری میآورد و او را شاپور (شاهپور = شاهپور ، پسر شاه) نام میگذازد ؛ و چگونگی پسر را پدرمیشناسد (کار نامک صفحه ۵۷ تا ۶۳ ؛ شاهنامه صفحه ۱۳۹۲) .

۷- اردشیر از طرف پادشاه هند موسوم به کیت یا کید^(۲) اطلاع مییابد که فرمانروائی ملک ایران یا درخاندان وی یا درخاندان دشمن

(۱) Abarsam

(۲) یادداشت مترجم : فردوسی کیدرا دانای هند خوانده است ؛ فرستاد نزدیک دانای هند بدو گفت رو پیش دانا بگوی باختر نکه کن که تا من ز جنگ فرستاده را گفت کردم شمار گر از گوهر مهرک نوشزاد نشیند بآرام بر تخت ناز

بسی اسب و دینار و چینی برند که ای مرد نیک اختر راهجوی کی آسیام و کشور آرم بچنگ از ایران و از اختر شهریار برآمیزد این تخمه با آن نژاد نباید شد او را سوی جنگ باز

وی مهرک خواهد بود. بنا بر این کوشش میکند که نژاد مهرک را از میان بردارد. یکی از دختران مهرک از این قتل عام جان بدر میبرد و رها شده میشود و میان روستائیان پرورش مییابد. شاپور او را می بیند و بدام عشق او گرفتار میآید و زناشوئی خود را با دختر مهرک و تولد فرزندش هورمزد (اورمزد) را از اردشیر پنهان میدارد.

هورمزد چون بسن هفت سالگی میرسد در میدان چوگان بازی چندان رشادت از خود بروز میدهد که از طرف نیای خود شناخته میشود (کار نامک صفحه ۶۴ تا ۶۸؛ شاهنامه، صفحه ۱۳۹۷).

هر کس کارنامک و این قسمت شاهنامه را برابر هم نهاده و هر دو را با هم خوانده باشد ناگزیر تحت تأثیر شگرف این فکر واقع میشود که حتی جزئیات و دقائق را نیز فردوسی از کار نامک نقل کرده و بطور کلی نسبت باصل وفادار بوده است و عقیده مادر باره اینکه فردوسی به اصل افسانه های باستانی چسبیده و با امانت از آن تبعیت کرده است از جهت دیگری نیز بهمان اندازه تأیید میشود و آن مقایسه افسانه پهلوی زریر (یادگار زریران، ترجمه گایگر^(۱)) بزبان آلمانی) با قسمت مربوطه شاهنامه است^(۲). اکنون این مسئله صرفاً يك امر اتفاقی است که میتوانیم این قسمتها را با اصل تطبیق کنیم. و نسبت بجایای دیگری نیز که هیچ وسیله ای برای مقابله نداریم میتوانیم انصافاً اینطور فرض کنیم که فردوسی بهمان اندازه حتی در جزئیات رعایت اصل افسانه باستانی را نموده و جانب وجدان را نگاه داشته است. چون مجال سخن تنگ است در اینجا نخواهیم توانست از این دو روایت مربوط به داستان اردشیر بیش از یکی دوسر گذشت را با هم تطبیق کنیم. سخن را اکنون از ولادت او آغاز میکنیم:

Geiger (۱)

Sitzungsberichte d. K. b. Akademie d. Wiss. zu (۲)
München for 1890, vol. i, pp. 43-84: Das Yâtikâr - è- Zarîrân
und sein Verhältniss zum Shâh - nâme by Geiger, and
Nöldek's Persische Studien, II: Das Buch von Zarêr, in the
Sitzungsberichte d. phil. hist. classe der K. Akad. d. Wissen-
schaften f.d. 1832 (Vienna), vol cxxv, Abhandlung 12.

ترجمه کارنامه اردشیر بابکان

« پس از مرگ اسکندر رومی عدّه کدخدایان یا ملوک الطوائف بدویست و چهل تن میرسید .

سپاهان و پارس و نواحی مجاور آن در دست سردار و سرزمره آنها اردوان بود . پاپک را اردوان بمرزبانی و فرمانداری پارس گماشت . مگر پاپک در استخر بود و هیچ فرزند نامبرداری نداشت . ساسان برای پاپک شبانی میکرد و با گوسپندان بسر میبرد و از تخمه دارا پسر دارا بود . در عهد سلطنت شوم اسکندر گریزان و پنهان باشبانان کرد میزیست . پاپک نمیدانست که ساسان را نژاد از دارا پسر داراست .

شبی پاپک خورشید را بخواب دید که از روی سر ساسان همه جهان را روشن ساخته است . دیگر شب ساسان را بر پیل آراسته سفیدی نشسته و همه مردم کشور را پیرامون او ایستاده دید . مردم ساسان را ستایش میکردند و درود و آفرین میگفتند . سوم شب دید (آتش مقدس) آذر فربا (۱) (آذر فرنگ یا آذر فرنبغ) و آذر کشسب و آذر برزین مهر (۲) در خانه ساسان فروزان است و بهمه جهان روشنی میدهد .

پاپک را این امر شگفت آمد . دانایان و معبران را نزد خود خواند و آنچه را در سه شب متوالی بخواب دیده بود بایشان بازگفت . خواب گذاران گفتند : ' آنکس که بخواب دیدی خود یا یکی از فرزندانش بیادشاهی جهان رسد ، چه خورشید و پیل سید آراسته (در تاویل خواب) نشانه قدرت و توانائی و فیروزی است و آتش فربا (آذر فرنگ یا آذر فرنبغ)

Frobâ (۱)

(۲) یادداشت مترجم : آذر فرنبغ و آذر کشسب و آذر برزین مهر نام سه آتش مقدس روحانی است که برای حفاظت جهان آفریده شده و همه آتشیهای دیگر از آن مشتق میشود (رجوع شود به باورهای صفحه ۷ کارنامه اردشیر بابکان ترجمه صادق هدایت چاپ بیهی ۲/۴/۳۷) .

نشانه دانایان دین است که از اماثل و اقران و بزرگان برتر و والا ترند (۱) و آذرکشسب علامت جنگک آزران و سپهبدان است و آذر برزین (آذر برزین) مهر اشاره بروستائیان و بزرگران جهان است. و بدینگونه پادشاهی به این مرد یا فرزندانش رسد.

پاپک چون این سخن بشنود همرا مرخص فرمود (و کس فرستاد) و ساسان را نزد خود خواست و از او پرسید:

«تو از چه خاندان و دودمانی؟ آیا از پدران و نیاکان تو کسی پادشاهی یا سرداری کرده است؟» ساسان از پاپک زنهار خواست که گزند و زیانم مرسان! پاپک پذیرفت و ساسان راز خود را آنچنانکه بود پیش او گفت. پاپک شاد شد و فرمود: ترا جایگاهی بلند دهم و پایه ات را افزون کنم؛ (۲) آنگاه یکدست جامه و پوشاک شاهوار آوردند و به ساسان داد که بیوشد. ساسان چنان کرد و بفرمان پاپک چند روزی خود را با خوراک خوب تقویت کرد. سپس پاپک دختر خود را با ساسان داد و چون آن دختر (به پیروی از سرنوشت خود) آبتن شد اردشیر را بزاد.

(۱) یادداشت مترجم: آذر فرنگک نشانه علم دین است که مخصوص بزرگمردان و مغان است.

(۲) یادداشت مترجم: صادق هدایت که متن یازندکارنامه را باجزئی تغییر نقل کرده است گوید این عبارت در متن کارنامه اینطور بوده است: «تن به آوزن کن» (تن به آب زن). کسروی که نسخه پهلوی را باقرسی در آورده اصل عبارت کارنامه را اینطور نقل کرده است: «تن به افزون کون». هم صادق هدایت و هم کسروی آنرا «تن بشوی» ترجمه کرده اند. فردوسی فرماید:

بدو گفت بابک بکرما به شو همی باش تا خلعت آرند نو
آقای دکتر یارشاطر مینویسد: این کلمه Abzan است بمعنی محل شستشو
یا ظرف شستشو و ترجمه عبارت: «تن بشوی» است.

شاهنامه (۱)

چو دارا برزم اندرون کشته شد همه دوده را روز بر گشته شد
 یسر بد مراورا یکی شادکام خردمند و جنگی و ساسان بنام
 پدر را بدان گونه چون کشته دید سربخت ایرانیان گشته دید
 از آن لشکر روم بگریخت اوی بدام بلا بر نیاویخت اوی
 بهندوستان در بزاری بمرد ز ساسان یکی کودکی ماند خرد
 برین هم نشان تا چهارم یسر همی نام ساسانش کردی پدر
 شبانان بدندی و گر سازبان همه ساله با درد و رنج گران
 چو نزد شبانان بابک رسید بدشت آمد و سرشبان را بدید
 بدو گفت مزدورت آید بکار؟ که ایدر گذارد بید روزگار
 بپذرفت بدبخت را سرشبان همی داشت با رنج روز و شبان
 چو شد کلاگر مرد آمد پسند شبان سرشبان گشت برگوسفند
 شبی خفته بد بابک رود یاب چنان دید روشن روانش بخواب
 که ساسان بییل زیان برنشست یکی تیغ هندی گرفته بدست
 هر آنکس که آمد بر او فراز برو آفرین کرد و بردش نماز
 زمین را بخوبی بیاراستی دل تیره از غم بیاراستی
 بدیگر شب اندر چو بابک بخت همی بود با مغزش اندیشه جفت
 چنین دید در خواب کاتش پرست سه آتش بپردی فروزان بدست
 چو آذر گشسب^(۲) و چو خرادومهر فروزان بگردار گردان سپهر

(۱) یادداشت مترجم: اشعاری را که براون بانگلیسی ترجمه کرده است

از شاهنامه چاپ ماکان جلد سوم صفحات ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷ گرفته است.

ولی اشعاری که در اینجا نقل شده است از شاهنامه ایست که دنباله چاپ وولرس پس از چاپ ترنر ماکان وژول مول بتوسط آقای سعید نفیسی بمناسبت جشن هزاره تولد فردوسی از طرف چاپخانه و کتابفروشی بروخیم در تهران بطبع رسیده است. (رجوع شود به جلد هفتم صفحه ۱۹۲۳).

(۲) در باره این سه آتش بسیار مقدس رجوع شود به یادداشت نولدکه

(بقیه یاورقی در صفحه ۲۱۰)

همه پیش ساسان فروزان بدی بهر آتشی عود سوزان بدی
 سر بابک از خواب بیدار شد روان و دلش پر ز بازار (۱) شد
 هر آن کس که در خواب دانا بدند بهر دانشی بر توانا بدند
 بایوان بابک شدند انجمن بزرگان و فرزانه و رای زن
 چو بابک سخن بر کشاد از نهفت همه خواب یکسر بدیشان بگفت
 نهاده بدو گوش پاسخ سرای پر اندیشه شد زان سخن رهنمای
 سرانجام گفت ای سر افراز شاه بتأویل این کرد باید نگاه
 کسی را که دیدی توزینسان بخواب بشاهی برآرد سر از آفتاب
 و رایدون که این خواب از او بگذرد پسر باشدش گر جهان بر خورد
 چو بابک شنید این سخن گشت شاد بر اندازه شان يك يك هدیه داد
 بفرمود تا سر شبان از رمه بر بابک آمد بروز دمه
 بیامد شبان (۲) پیش او با کلیم پر از برف یشمین و دل پر زیم (۳)
 پیردخت (۴) بابک ز بیگانه جای بدر شد پرستنده و رهنمای
 ز ساسان پیرسید و بنواختش بر خویش نزدیک بنشاختش
 پیرسیدش از گوهر و از نژاد شبان زو بترسید و پاسخ نداد
 وزان پس بدو گفت کای شهر بار شبان را بجان گر دهی زینهار
 بگویم ز گوهر همه هر چه هست چو دستم بگیرم بییمان بدست (۵)

(بقیه یاورنی از صفحه ۲۰۹)

Nöldeke در ترجمه‌ای که از ازارنامک نموده است (صفحه ۳۷ یادداشت ۳
 یابین صفحه) - خرادرا (بفتح اول و تشدید ثانی) فردوسی بجای فروبا Frobâ یا
 فروباگ Frôbag یا فرنیک Farnbag بکار برده است.

(۱) تیمار (در چاپ کلکته). (۲) حاشیه آقای نفیسی؛ در چاپ پاریس

«شبان پیش» در چاپ کلکته «دمان پیش».

(۳) حاشیه مؤلف: نولدکه در ترجمه کارنامک صفحه ۲۶ بخصوص این بیت
 را از ریزه کاریهای نقاشی میداند و میگوید فردوسی کوشش نموده است بقصه کوتاه
 و خشک اصل پهلوی آن جان و رنگ و آب بدهد.

(۴) حاشیه آقای نفیسی؛ در چاپ کلکته «پیرداخت».

(۵) حاشیه آقای نفیسی؛ در چاپ کلکته؛ چو دستم بییمان بگیرم.

حاشیه مؤلف: در باره بییمان دست بدست گرفتن رجوع شود بوندیداد
 فرگرد چهارم و پنجم، ترجمه دارمستر بانگلیسی در S.B.E. جلد اول، صفحه ۳۵

که با من نسازی بدی در جهان
 چو بشنید بابک زبان برگشاد
 نه در آشکارا نه اندر نهان
 که بر تو نسازم بچیزی گزند
 ز یزدان نیکی دهش کرد یاد
 بیابک چنین گفت از آن پس شبان
 نیر۱ (۱) جهاندار شاه اردشیر
 سر افراز پور یل اسفندیار
 چو بشنید بابک فرو ریخت آب
 بدو گفت بابک بگرماه شو
 بیارود پس جامه خسروی
 یکی کاخ پر مایه او را بساخت
 چو او را بدان کاخ در جای کرد
 بهر آلتی سر فرازیش داد
 بدو داد پس دختر خویش را
 چو نه ماه بگذشت از آن ماه چهر
 همانده شهریار اردشیر
 همان اردشیرش پدر نام کرد
 سر گذشت دیگری را که در اینجا نقل خواهیم کرد فرار اردشیر
 از دربار اردوان در ری بسوی پارس است بهمراهی کتیز کی خوبروی
 و روشن ضمیر که مشاور اردوان بوده (و فردوسی او را گلنار خوانده
 است) . مهر اردشیر در دل گلنار جایگیر شد و بدو پیوست .

(۱) حاشیه آقای نفیسی ، در چاپ کلکته تیره .

(۲) حاشیه آقای نفیسی ، در چاپ کلکته ، که بهمنش خوانندی .

(۳) حاشیه مؤلف ، اینکه سلسله النساب ساسانیان را بگشتاسب (ویشتاسب)

پشتیبان زردشت و نخستین مدافع کیش او می‌رسانند این خود جزئی است از يك نقشه کلی و هدف آنست که ساسانیان را وارث مستقیم و قانونی پادشاهان ایران و فرمانان بالورائه آئین بهی معرفی کنند .

ترجمه کارنامه

« آنگاه اردوان سپاهی از چهارهزار مرد جنگی بیاراست و راه پارس را از پی اردشیر درپیش گرفت. نيمروز بمنزلی رسيد که راه پارس از آنجا ميگذشت. پرسيد: و آندو سواری که روی بدینسو داشتند کی از اینجا گذشتند؟ مردم گفتند: بامداد هنگامی که خورشید تیغ برآورد مانند تندبادی گذشتند و بره قوچی بس ستر که نیکوتر از آن نتوان یافت در پی آنها میدوید. ما میدانیم که تاکنون بسی فرسنگها رفته‌اند و شما با آنها نتوانید رسید.

اردوان درنگ نکرد و بشتافت، چون بمنزل دیگر رسید باز از مردم پرسید: آن دو سوار چه هنگام از اینجا گذشتند؟ گفتند: نيمروز بسان تندبادی رفتند و بره‌ای در پی آنها میدوید. اردوان را این سخن شگفت آمد و گفت: کیرم آندو سوار را میشناسیم، بره دیگر چیست؟ دستور گفت: آن بره فره پادشاهی (خره^(۱) خدائی) است که هنوز باو نرسیده است. پس باید بتازیم. شاید پیش از آنکه باو برسد ما خود را برسانیم. اردوان و سوارانش بتاختند. روز دوم هفتاد فرسنگ راه بیمودند. آنگاه بکاروانی برخوردند. اردوان از کاروانیان پرسید: کجا آن دو سوار را دیدید؟ پاسخ دادند: هنوز بیست فرسنگ مانده است تا با آنها برسید. ما دیدیم که یکی از آن سواران با بره‌ای بس بزرگ و چابک براسب نشسته بود. اردوان از دستور پرسید: بره‌ای که براسب یکی از ایشان نشسته چه باشد؟ گفت: انوشه و جاوید باد! خرک^(۲) کیان (که در شاهنامه بفر کیانی و در اوستا به کوئم هورنو^(۳) تعبیر میشود) اردشیر را فرا گرفته است. دیگر بهیچ رو نمیتوانیم آنها را دستگیر کنیم. پس خود و سواران خود را دیگر رنجه ساز و اسبان را نیز بیش از این خسته و تباه مکن. چاره اردشیر را از در دیگر بخواهید. اردوان چون چنین شنید باز گشت و بپایتخت خود رفت.»

شاهنامه (۱)

(آگاهی یافتن اردوان از کارگزاران و اردشیر)

هم آنگاه شد شاه را دلپذیر که گنجور او رفت با اردشیر
دل مرد جنگی برآمد ز جای بیلای بور آندر آورد پای
سواران جنگی فراوان ببرد تو کفتی همه راه آتش (۲) سپرد
بره بر یکی نامور دید جای بسی اندرو مردم و چارپای
پرسید از ایشان که شبگیر هور شنیدید آواز نعل ستور
دو تن بر گذشتند پویان براه یکی گفت از ایشان که ایدر گذشت
بدم سواران یکی گرم پاک چو اسی می بر پراکنده خاك
بدستور گفت آن زمان اردوان که این گرم باری چرا شد دوان
چنین داد پاسخ که آن فراوست بشاهی و نیک اختری پز اوست
گر این گرم دریابد او را متاز که این کار گردد بر ما دراز
فرود آمد این جایگه اردوان بخورد و بر آسود و آمد دوان
همی تاختمند از پس اردشیر پیش اندرون اردوان و وزیر (۳)
بدانکه که بگذشت نیمی ز روز فلك را بیمود کیتی فروز
یکی شارسان دید بارنگ و بوی بسی مردم آمد بنزدیک اوی
چنین گفت با موبدان نامدار که کی بر گذشت آن نبرده سوار (۴)
چنین داد پاسخ بدو رهنمای که ای شاه نیک اختر پاکر ای
بدانکه که خورشید بر گشت زرد بگسترده چادر شب لاژورد

(۱) یادداشت مترجم: این اشعار از شاهنامه چاپ بروخیم بتصحیح

و مقابله آقای سعید نفیسی نقل شده است، جلد هفتم از صفحه ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷.

(۲) از حاشیه آقای نفیسی، در چاپ کلکته «همی پاره»

(۳) در اینجا پانزده بیت حذف شده است.

(۴) حاشیه آقای نفیسی، در چاپ کلکته «که کی بر گذشتند آن دوسوار»

برین شهر بگذشت یویان دو تن
 یکی غرم تازان ز دم سوار
 چنین گفت با اردوان کدخدای
 سپه سازی و ساز جنگ آوری
 که بختش پس پشت او در نشست
 یکی نامه بنویس نزد پسر
 نشانی بیابد مگر ز اردشیر
 چو بشنید از او اردوان این سخن
 بدان سارشان اندر آمد فرود
 چو شب روز شد بامداد پگاه
 بیامد دو رخساره همرنگ نی
 افسانه هفتان بخت (بضم باء) (هفتواد شاهنامه) و کرم کرمان
 بقدری جالب توجه است که نمیتوان بکلی از آن گذشت ولی چون در اینجا
 مجال سخن تنگ است ناچار بآن قسمت از داستان که مربوط به لاک شدن
 آن کرم ازدها پیکر است اکتفا میکنیم. ارتباط این کرم با شهر کرمان
 البته وجه اشتقاق عامه پسندی است و نشان میدهد کسانی که اصرار دارند
 کرمان را بفتح کاف بخوانند تلفظی را اتخاذ نموده اند که مسلماً از نهد
 سال پیش باینطرف در ایران بکار برده نشده است، تلفظ قدیمتر این
 لفظ هر چه میخواهد باشد. يك همچو صنعت لفظی بدیع هم در بوستان
 سعدی است (۲). در باره اسم هفتان بخت نواد که تبصره بسیار جالب

(۱) حاشیه آقای نفیسی، در چاپ کلکته :

نشانی مگر یابد از اردشیر نباید که اودوشد از غرم شیر

(۲) بوستان چاپ گراف Graf صفحه ۸۷.

(بقیه یادرفی در صفحه ۲۱۵)

توجهی دارد (رجوع شود بترجمه‌ای که نولدکه از کارنامک نموده است، صفحه ۴۹ تبصره ۴). نولدکه میگوید بسیاری اسامی علی‌الخصوص اسامی مسیحیان با لفظ بخت ترکیب شده است و بخت بضم باء بمعنای «نجات داده» آمده است، مثلاً ما را بخت بمعنای «خدا نجات داده است»، «یشوع بخت یا بخت یشوع بمعنای «عیسی نجات داده است».

زردشتیان لفظ سه بخت دارند بمعنای سه چیزی که مایه نجات بوده است (پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک). لفظ چهار بخت نیز از زردشتیان است و اشاره به «چهار چیزی است که مایه نجات بوده است». کلمه هفت که جزئی از نام دشمن اردشیر است بمعنای نولدکه اشاره به هفت ستاره‌ایست که تعلق بخلیقت اهریمن دارد.

بنابراین برای کسیکه اعتمادش بنیروی دوزخ و سحر دیوان است این اسم بالخاصه مناسب است.

فردوسی باقتضای وزن شعر ناگزیر بوده است این اسم را بهفتواد تبدیل کند و هفتواد را در لغت شاهنامه بمعنای «صاحب هفت پسر» ضبط کردند^(۱). لفظ هفتواد را از پهلوی گرفته‌اند بدین ترتیب که سه حرف وسط را از کلمه پهلوی انداخته‌اند زیرا سه حرف آخر را میتوان هم-اخت و هم-وات قرائت نمود^(۲).

(بقیه یادداشت‌ها از صفحه ۲۱۴)

یادداشت مترجم: باین جناب بوستان دست رسی نبود. شاید اشاره

مؤلف باین شعر است.

طبع کرده بودم که کرمان خورم که ناگه بخوردند کرمان سرم

(۱) کارنامک نیز هفت پسر برای او قائل شده است، صفحه ۵۱.

(۲) لکن دارمستتر Darmesteter نظر نولدکه که Nöldeke را که از روی

بصیرت و براءت و ابتکار اظهار کرده است رد میکند. رجوع شود به جلد دوم

صفحه ۸۲ و ۸۳ مطالعات درباره ایران Etudes Iraniennes

ترجمه کارنامه

• آنگاه مردم را بجنک کرم فرستاد و برجک (۱) و برجاتر (۲) را نزد خود خواند و با ایشان کنگاش کرد. سپس درهم و دینار و جامه بسیار برداشتند. اردشیر هم خود را به لباس خراسانی بیاراست و با برجک و برجاتر بیای دژ کلار (۳) فرآز آمدند. اردشیر گفت: از سروران بزرگ خود درخواست میکنم مرا اجازت فرمایند به پرستاری و خدمت درگاه درآیم.

بت پرستان در بروی اردشیر با آن دومرد گشودند و درخانه کرم جای دادند. سه روز اردشیر بدین سان پرستاری کرم میکرد و بگانگی و دلبستگی خود را نمایان ساخت و آن درهم و دینار و جامه که همراه آورده بود بیرستاران داد و رفتار وی چنان بود که ساکنان دژ همگی ویرا با آواز بلند ستایش کردند و آفرین گفتند. اردشیر گفت: و بهتر آن باشد که کرم را بدست خود سه روز خوراک دهم.

پرستاران و کارفرمایان باین امر رضا دادند. اردشیر همرا مرخص کرد و چهارصد تن از سپاهیان رشید و هنرمند و جانسپار را فرمان داد خود را در شکاف کوه برابر دژ پنهان سازند و نیز فرمود:

روز بیست و هفتم ماه که آسمان روز نامیده میشود هر زمان دیدید دود از دژ کرم برخاست مردانگی و هنرمندی از خود آشکار سازید و خود را بیای دژ برسانید. در آن روز مس کداخته را خود بدست گرفت و برجک و برجاتر خدای را نیایش و ستایش کردند. چون هنگام خوراک کرم فرارسید کرم عبادت روزانه بانگ برآورد و بغرید. اردشیر نگهبانان و پرستاران کرم را بجاش با باده ناب سرمست کرده و از خود بیخود

(۱) یادداشت مترجم: Burjak = برز ؟

(۲) یادداشت مترجم: Burjatur = برز آذر ؟

(۳) یادداشت مترجم: Gular = کلار ؟

ساخته بود . آنگاه خود با همراهان پیش کرم رفتند و خون گاو و گوسفند را برسم هر روز برای کرم بردند . همینکه کرم دهان برای آشامیدن خون باز کرد اردشیر مس گذاخته بحلق او فرو ریخت و چون وارد اندرون او گردید کرم را بدو نیم شکافت . سپس چنان بانگ بر آورد که تمام ساکنان دژ بد آنسو شتافتند و آشوبی بپا خاست . اردشیر دست بسپر و شمشیر برد و کشتاری عظیم در آن دژ روی داد . در آن هنگام بفرمود آتشی برافروزند که دود آن را سواران سلحشور در کوهسار به بینند . غلامان چنین کردند و چون پهلوانانی که در کوه پنهان بودند دود را بدیدند بیاری اردشیر بیای دژ شتافتند و بدرون دژ درآمدند و آواز بر آوردند : فیروز باد اردشیر شاه شاهان پسر پایک « .

شاهنامه (۱)

(کشتن اردشیر کرم هفتواد را)

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| وز آنجاییکه شد سوی جنگ کرم | سیاهش همه کرده آهنک کرم |
| بیاورد لشکر ده و دو هزار | جهان دیده و کار کرده سوار |
| پراکنده لشکر چو شد همگروه | بیاوردشان تا میان دو کوه |
| یکی مرد بُد نام او شهر گیر | خردمند و سالار شاه اردشیر |
| چنین گفت پس شاه با پهلوان | که ای در همی باش روشن روان |
| شب و روز کرده طلایه بیای | سواران با دانش و رهنمای |
| همان دیده بان دار و هم پاسبان | نگهبان لشکر بروز و شبان |
| من اکنون بسازم یکی کیمیا | چو اسفندیار آنکه بودم نیا (۲) |

(۱) یادداشت مترجم : نقل از شاهنامه چاپ بروخیم بتصحیح آفای سمید

نقیمی جلد هفتم ، صفحات ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۰ .

(۲) اشاره به تسخیر روئین دژ است که اسفندیار بنام بازرگان وارد آن شد .

رجوع شود بشاهنامه چاپ ماکان ، جلد دوم صفحه ۱۱۴۳ ببعد .

شب آتش چو خورشید گیتی فروز
گذشت اختر و روز بازار کرم
دلبران و شیران روز نبرد
نگفتی بیاد هوا راز او
چو دیبا و دینار و هر گونه چیز
که استاد بود او بکار اندرون
ز سالار آخر (آخر) خری ده بخواست
بیوشید و بارش همه زر و سیم
ز لشکر سوی دژ نهادند روی
که بودند روزی ورا میزبان
که هم دوست بودند و هم رایزن
بی بودند بر کوه و دم بر زدند
نیرداختی یک تن از کار کرد
که صندوق را چیست اندر نهفت
که هر گونه ای چیز دارم بیار
ز دیبا و دینار و قر و گهر
برنج اندرون بی تن آسانیم
کنون آمدم شاد تا تخت کرم
که از بخت او کار من گشت راست
هم آنکه در دژ گشادند باز
بیاراست دکان همی نامدار
بیخشید چیزی که بد تا گزیر
بگسترده بر سات خربندگان
بر آورد و پر کرد جام نبید
ز شیر و گرنج (یا برنج) آمدش پرورش

اگر دیده بان دود بیند بروز
بدانید کآمد بسر کار کرم
گزین کرد از آن مهتران هفت مرد
هر آنکس که بودی هم آواز او
بسی گوهر از کنج بگزید نیز
یکی دیک روئین بیار اندرون
چو ز آن گونه نیرنگها کرد راست
چو خر بندگان جامهای گلیم
همی شد خمیده دل و راهجوی
همان روستائی دو مرد جوان
از آن انجمن برد با خویشان
چو از راه نزدیک آن دژ شدند
پرستنده کرم بد شصت مرد
نگه کرد یک تن باواز گفت
چنین داد پاسخ بدو شهریار
ز پیرایه و جامه و سیم و زر
که بازار گان خراسانیم
بسی خواسته دارم از بخت کرم
اگر بر پرستش فزایم سزاست
پرستنده کرم بگشاد راز
خرو بارش آورد اندر حصار
سربار بگشاد زود اردشیر
یکی سفره پیش پرستندگان
ز صندوق بگشاد بند و کلید
هر آن کس که زی کرم کردی خورش

بیچید کردن ز جام نبید
 چو بشنید بر پای جست اردشیر
 بدستوری سر پرستان سه روز
 مگر من شوم در جهان شهره‌ای
 شامی گسارید با من سه روز
 بر آید یکی کلبه سازم فراخ
 فرودشده ام هم خربدار جوی
 بر آمد همه کام او زان سخن
 بخوردند چیزی و مستان شدند
 چو از جام می‌سست شدشان زبان
 بیاورد ارزیز و روئین لوید
 چو آن کرم را بود گاه خورش
 زبانش برون کرد همرنگ صنیع
 فرو ریخت ارزیز مرد جوان
 طراقی بر آمد ز حلقوم اوی
 بشد با جوانان چو باد اردشیر
 پرستندگان آن که^(۳) بودند مست
 برانگیخت زین بام دژ تیره دود
 دوان دیده بان شد روی شهر گیر
 بیامد سبک پهلوان سپاه^(۴)

(۱) از حاشیه آقای نفیسی، در چاپ کلکته پس از این بیت افزوده شده
 سوی کهنه آورد از زیر کرم سر از کهنه برداشت آن کرم نرم

(۲) از حاشیه آقای نفیسی، در چاپ کلکته « بکنده درون » .

(۳) از حاشیه آقای نفیسی، در چاپ کلکته .

پرستندگان را که بودند مست یکی زنده از دست ایشان نرسد

(۴) از حاشیه آقای نفیسی، در چاپ کلکته، بیامد سبک پهلوان با سپاه .

از اشعار شاهنامه و ترجمه کارنامک که در اینجا اقتباس کردیم معلوم میشود که فردوسی (اگرچه بگفته نولدکه (۱) با اصل پهلوی افسانه آشنائی نداشته است و داستان مزبور را از روی ترجمه فارسی آن برشته نظم در آورده است) معذک در متابعت از اصل پهلوی افسانه وفادار بوده است، و دیگر اینکه قطعات مزبور نشان میدهد تاچه اندازه در اطراف شخصیت کاملاً تاریخی اردشیر شاهنشاه ایران و غیر ایران، پسر پایک پادشاه، قصص و افسانه هائی جمع شده است، آنهم پادشاهی که نه تنها آثار تاریخی بلکه مسکوکات و کتیبه های زمان خودش (۲) معرف اوست. در حقیقت با قیام اردشیر روایات ملی ایران از صورت اساطیر خارج و جزء وقایع تاریخ میشود (افسانه اسکندر چنانکه دیدیم از خارج بایران آمده است) و این نکته را ابن واضح الیعقوبی مورخ که در اواخر قرن نهم میلادی میزیسته است بخوبی تشریح نموده است (چاپ هوتسما (۳) جزء اول، صفحه ۱۷۸ تا ۱۷۹):

« فارس تدعی لملو کها أموراً کثیره مما لا یقبل مثلها من الزیاده فی الخلقه حتی یکون للواحد عدة أفواه و عیون و یکون للآخر وجه من نحاس (۴) و یکون علی کتفی آخر حیان تطعم أدمغة الرجا (۵)

نظر الیعقوبی
درباره افسانه
های ایران
و تاریخ ایران

و طول المدة فی العمر و دفع الموت عن الناس اشباه ذلك مما یدفعه العقول و یجری فیہ مجری اللعبات و الهزل و مما لا حقیقة له ولم یزل اهل العقول و المعرفة من العجم و من له شرف و البیت الرفیع من ابناء ملو کهم و دهاقینهم و ذوی الروایة و الادب لا یحققون هذا ولا یصححونه و لا یقولونه و وجدنا

Nöldeke (۱)

(۲) نقش رستم، رجوع شود بتاریخ ایران تألیف کریرتر Ker Porter

جلد اول تصویر ۲۳ صفحه ۵۴۸ و همچنین بکتاب فلاندن Flandin جلد چهارم

تصویر ۱۸۲ . Houtsma (۳)

(۴) احتمال می رود مقصود اسفندیار باشد که موسوم به رویین تن بوده است.

(۵) در اینجا منظور دهاک (ضحاك) است.

هم انما يحسبون ملك فارس من لدن اردشير بابكان فتر كسناها لان
مذهبننا حذف كل مستبشع . « .

شاپور پسر اردشیر بسبب جنگهای فاتحانه‌ای که با رومیها کرد
و امپراطور روم والرین را اسیر نمود در تاریخ مغرب زمین شهرتی بسزا
دارد و بیادگار فتوحات مزبور حجاریهای نقش رستم
شاپور اول و شاپور (۱) تراشیده شده است (داستان جالب توجه

تولد و شناسائی ویرا که در کارنامک و شاهنامه آمده است و بیشتر مورخین
عرب نیز نوشته‌اند تا گزیرم بعلت کمی گنجایش حذف کنم) . کتیبه
مختصر پهلوی این پادشاه که بدو زبان در نقش رجب موجود است
(و چنانکه دیدیم مقدمه کشف رموز کتیبه‌های ساسانی هخامنشی بوده
است) ترجمه‌ای دارد بزبان یونانی که احتمال می‌رود

کتیبه ها
و آثار شاپور
یکی از زندانیان یونانی تراشیده باشد. کتیبه حاجی آباد
طولانی تر است . با وجود مساعی توماس (۲) (در

سال ۱۸۶۸ میلادی) و وست (۳) (در سال ۱۸۶۹) و هاوگک (۴) (در
سال ۱۸۷۰) و سایر دانشمندان و با اینکه بطرز عالی از روی آن قالب
گرفته اند و عکس برداشته‌اند و استنساخ کرده اند

کتیبه
حاجی آباد
و همه در دست ماست معذک کتیبه مزبور اشکالاتی
دارد . توماس کلیه کتیبه‌های موجود پهلوی را منتشر

ساخت و از این راه خدمتی بسزا انجام داد ولی توفیقی که نصیب او شد بیشتر
در قرائت کتیبه‌ها بود تا در تفسیر آن . نتیجه تفسیر او بی اندازه حیرت آور
است زیرا چند فقره از این احکام بر اعترافات دینی شهریاران ساسانی میدانند که
نسبت بخدای یهود و نصاری ایمان می‌آوردند . باین نتیجه اختلاف ترجمه‌های
او و سایر دانشمندان مذکور باندازه‌ای زیاد است که لرد کرزن در کتاب
خود راجع بایران (در جلد دوم صفحات ۱۱۶ تا ۱۱۷) چنین می‌گوید:

(۱) رجوع شود بکتاب ایران تألیف لرد کرزن جلد دوم صفحات ۱۲۰ و ۲۱۱ .

(۲) Thomas (۳) West (۴) Haug

« کشف رموز خط پهلوی بمرحله علمی تکامل نرسیده است و این مسئله از اختلافاتی هویداست که دانشمندان مختلف بطور کتیبیه حاجی آباد را بانحاء مختلف قرائت نموده‌اند و پیش از آنکه بفرضیه متر توماس که مبتنی بر مهر و علاقه وی بمسیحیت است یا بفرضیه دکتر هاوگک درباره میدان و برد تیر کمان ایمان بیاورم با اینکه تصور میکنم اغلب دانشمندان برحقانیت دکتر هاوگک فتوی داده‌اند، ترجیح میدهم بدون خجالت بجهل خود اقرار کنم و از خطا مصون و برکنار باشم. »

هر کس اساساً قادر بسنجش مدارك مزبور باشد نمیتواند تردید نماید که ترجمه های هاوگک و وست بطور کلی مقرون بصحت است. مزیتی که هاوگک و وست بر توماس داشتند این است که این دو نفر با پهلوی کتابی آشنا بودند. متن پهلوی ساسانی کتیبیه ۱۱۵ کلمه است و از این ۱۱۵ کلمه بیش از شش کلمه از حیث معنی مشکوک نمیشد (گو اینکه این چند کلمه هم برای فهم مطلب و درک معنی دارای اهمیت است) و معنی شش سطر و نیم اول کاملاً مسلم و محقق است. اشکالی که در فهم کامل تمام کتیبیه داریم بیشتر بسبب فقدان اطلاعات درباره چگونگی وماهیت تشریفات است که توصیف شده است. ما نمیدانیم درست منظور پادشاه از اینکه از این غار کوچک و متروک با کمان بخارج تیراندازی میکرده است چه بوده است.

این مسئله نظائری هم دارد وعلی‌الظاهر درعهد ساسانیان مرسوم چنین بوده است که چون میخواستند محلی را برای کاری تعیین کنند تیری از کمان رها میساختند و این امر از امور غیر عادی نبوده است. طبری (ترجمه نولدکه، صفحات ۲۶۳ تا ۲۶۴) و دینوری (صفحه ۶۹) نقل میکنند که چون وهرز سردار ایرانی که فاتح و فرماندار یمن بود مرگ خود را نزدیک دید تیر و کمان خود را خواست و بغلامان خود امر نمود او را از جا بلند کردند، آنگاه تیری بهوا از کمان بیانداخت

و آنانرا که نزد وی ایستاده بودند فرمان داد هر جا تیر فرود آید نشانه بگذارند و جسد او را همانجا بخاک سپارند و بقعه‌ای بر فراز مدفن او بسازند و با احتمال زیاد تیری که موضوع کتیبه حاجی آباد است بچنین منظوری انداخته شده است و اگر این مطلب معلوم بود توضیح کامل کتیبه بسی آسانتر میشد (۱).

در این جا باید به اقدام دیگری اشاره کنیم و آن اقدام بسیار بدیع و هوشمندانه‌ایست که فریدریک مولر (۲) بعمل آورد و ترجمه جسدیدی از این کتیبه را در مجله آسیائی وینه (۳) سال ۱۸۹۲ میلادی (مجلد ششم صفحات ۷۱ تا ۷۵) تهیه و منتشر ساخت.

بمنظور تشریح مطلب و تطبیق (این داستان با داستانهای دیگر) فریدریک مولر عبارتی را از ایلپاد (۴) و واقعه‌ای را از شرح زندگانی شارل ششم (۵) نقل کرده است و مینو را (که هاوگک

| | |
|--|--------------|
| « روح » ترجمه نموده است (عنوان افتخاری و متداول | ترجمه |
| مقام سلطنت در آن زمان دانسته است (نظایر عنوان | و تفسیری که |
| « عالی » در ترکیه جدید و ایران و عنوان « آسمانی » در | فریدریک مولر |
| چین) ، کما اینکه لفظ چتاک (۶) را (که معادل لفظ | از کتیبه |
| بلوچی چدگ (۷) بمعنی « خدنگ سنگی » میباشد) | حاجی آباد |
| بمعنی ستونی گرفته است که بمنظور هدف بیا ساخته | کرده است |

(۱) کتاب فتوح البلدان بلاذری (چاپ دوخویه de Goeje صفحه ۲۷۶) شرحی دارد که معلوم میکند حتی در عصر اسلام هم رسم تعیین محل بوسیله تیر کمان ادامه داشت و تازیان و ایرانیان هر دو این روش را پیروی کرده‌اند . تطبیق شود با کتاب دوم ملوک (تورات) ، فصل سیزدهم ، آیات ۱۴ تا ۱۹ .

Friedrich Müller (۲)

Vienna Oriental Journal (۳)

liad xxiii, 852 (۴)

M. Bermann's Maria Theresa u. Joseph II, p. 38 (۵)

Chêdag (۷) Chêták (۶)

باشد (لغت یونانی « ایستوس » (۱) ، بلسان هومر (۲) و کلمه ویاك (۳) را پرنده تشخیص داده است (= لغت یونانی « ترروپلیا » بلسان هومر (۴)). این است ترجمه‌ای که از معمای کتیبه حاجی آباد نموده است :

« این است فرمان من ، پرستنده مزدا ، شاهپور که جایگاهش میان خدایان است ، شاهنشاه ایران و غیر ایران ، مینوسرشت ، آسمانی نژاد از سوی یزدان پسر پرستنده مزدا ، ارتخشتر ، که جایگاهش میان خدایان است ، شاهنشاه ایران و غیر ایران ، مینوسرشت ، آسمانی نژاد از جانب یزدان ، نوه پایك پادشاه که جایگاهش میان خدایان است .

« هنگامی که ما این تیررها کردیم باحضورساتراپها وشاهزادگان و بزرگان و نجباء بود . ما پای خود را بر این سنگ نهادیم (۴) و تیر را بیکی از این هدفها انداختیم . آنجا که تیررها شد پرنده‌ای دم‌دست نبود . اگر هدفها را درست نصب کرده بودند تیر بچشم دیده میشد [یا آنرا نوی زمین نشسته مییافتند] .

« سپس فرمان دادیم که هدفی مخصوص اعلیحضرت جداگانه در این مکان برپا شود . دست آسمانی (که مراد دست اعلیحضرت است) این کلمات را نگاشت ؛ وهیچکس نباید پای بر این سنگ بنهد یا تیری باین هدف بزند . آنگاه تیری که بخاطر استفاده شاهانه تهیه شده بود باین هدفها زدیم .

« این مطالب بدست شاه نوشته شده است . »

(۱) یادداشت مترجم : بمعنای میله یا تیر یا تیر یا تیر .

(۲) Homer (۳) Wayâk

(۴) یادداشت مترجم : بمعنای قمری .

(۵) بااحتمال بیشتر اینطور باید ترجمه شود : « ما پای باین مکان گذاردیم ، زیرا نولدکه Nöldke (رجوع شود بمقدمه کتاب تخت جمشید تألیف اشتولتز Stoltze جلد دوم) لغتی را که تا آن تاریخ « دیگی » یا « دیگی » میخواندند « دوکی » خوانده است که معادل است بالفظ آرامی « دوخا » بمعنی « مکان » .

قسمت دوم : مانی و مانویت

در کتاب الآثار الباقیه عن القرون الخالیة اثر مورخ دانشمند ابوریحان بیرونی (اوائل قرن یازدهم میلادی) چنین مسطور است (۱) که در بابان دوره یارتها در چهارمین سال سلطنت اردوان (۲۱۵ تا ۲۱۶ میلادی) مانی مؤسس مذهب مانوی تولد یافت . با اینکه این مذهب از همان لحظه ای که ظهور کرد تا هنگامیکه طایفه نگونبخت البیثروا (۲) در قرن سیزدهم میلادی نابود گردید بدست زردشتیان و مسیحیان چه در شرق و چه در غرب بوضع توحش آمیز گرفتار تعذیب و آزار شد ، معذک قرنهای پروان متعددی داشت و نفوذ عظیمی در افکار مذهبی چه در آسیا و چه در اروپا بهم رساند (۳) .

مانی
و اصول
عقاید او

(۱) رجوع شود به الآثار الباقیه صفحه ۲۱۱ ترجمه زاخو ،

Al - Biruni, Chronology of Ancient Nations, Sachau's translation .

(۲) یادداشت مترجم : البیثروا Albigeois نام طائفه مذهبی است که

در قرن یازدهم میلادی در جنوب فرانسه در حدود شهر البی Albi پدید آمد و برضد روحانیون قیام نمود . در سال ۱۲۰۹ میلادی پاپ علیه آنها اعلان جنگ داد و وعده زیادی از آنها در جنگ قتل عام شدند .

(۳) یادداشت مترجم :

در نتیجه یافت شدن آثار و اسناد اصیل مانوی از اوایل این قرن بزبانهای پهلوی و یارتی و سندی و ترکی و قبطی و چینی اطلاعات راجع بذهب مانی و کیفیت انتشار آن فوق العاده پیشرفت کرده و کتبی که پیش از کشف این آثار در باره مانی تألیف یافته اکنون قدیمی محسوب میشود . برای اطلاع بر فهرست آثار و مأخذ جدید میتوان بمقاله آقای دکتر یارشاطر در باره « مانی » در دائرة المعارف ادبیات جهان ، Encyclopaedia of World Literature (لندن ، ۱۹۵۳) رجوع نمود . برای اطلاع مختصر ولی دقیق و مستند میتوان به Le Manichéisme تألیف H. C. Puech (پاریس ۱۹۴۹) مراجعه کرد .

کلیه متون فارسی و عربی را در باره مانی آقای تقی زاده در « کتاب مانی » (تهران ، ۱۳۳۵ شمسی) فراهم آورده اند .

لُبّ کلام مانی و روشی که بنیاد نهاد اصولی است که از طرائق و مذاهب و منابع گوناگون برگزیده و اختیار نموده است و اگرچه مطالب خود را از آئین باستانی بابلی و بودائی گرفته است کوشش عمده وی همانقسمی که کیبون^(۱) گفته است همواره این بوده « که اصول عقائد زردشت و مسیح را با هم سازگار نماید » و در نتیجه این مجاهدات « از طرف هر دو کیش بتساوی و بیرحانه مورد نفرت واقع گردید . » روش او را باید زردشتی متنصر دانست نه اینکه از نصرایت به آئین زردشتی گرائیده باشد ، زیرا مسلماً مانی تابع ایران و محتملاً لاقلاً نیمه ایرانی بوده است . یکی از کتابهای خود را (که شاپورقان یا شاهپورکان نامیده میشود) برای پادشاه ایران بزبان فارسی نوشت بدان امید که شاه بآئین وی گراید ، ولی سرانجام بدست یکی از جانشینان شاپور^(۲) بشکل ظالمانه‌ای بقتل رسید^(۳) . ابوریحان بیرونی که مورخ مسلمانی است درباره این کتاب چنین مینویسد : « از همه کتابهای فارسی که

Gibbon (۱)

(۲) هرمزد ، بهرام اول یا بهرام دوم . رجوع شود به تاریخ ساسانیان تألیف نولدکه ، صفحه ۴۷ ، حاشیه شماره پنجم پائین صفحه ،

Nöldeke, *Gesch. d. Sasan.*

یادداشت مترجم : بعقیده آقای تقی زاده « البته هرمز و بهرام دوم بی اساس است و صحیح بهرام اول است » .

(۳) **یادداشت مترجم :** بموجب تحقیقاتی که اخیراً بعمل آمده اکنون روشن است که عامل اصلی قتل مانی کرتیر موبد معروف زرتشتی بوده است . رجوع شود به ۱

W. B. Henning, "Mani's Last Journey, (X 1942) BSOAS

قتل مانی در زمان بهرام اول روز دوشنبه ۲۶ فوریه سال ۲۷۷ اتفاق افتاد (این تاریخ مطابق اصلاحی است که آقای سیدحسن تقی زاده در گاه‌شماری ایران قدیم بعمل آورده‌اند و مورد قبول ایران شناسان واقع شده است . رجوع شود به مقاله ایشان در BSOAS سال ۱۹۴۳) .

موجود است بکتابی که میتوان اطمینان کرد همین است است « زیرا
 » دروغگوئی در آئین مانی حرام است و مانی را بهیچوجه احتیاج باین
 امر نبود که در تاریخ جعل و تزویر روا دارد . «

منابع اطلاعات ما راجع بزندگان و اصول عقائد و آثار مانی هم
 شرقی و هم غربی است و از زمانی که منابع شرقی (علی الخصوص
 الفهرست ابن ندیم و کتب ابوریحان بیرونی و ابن
 واضح الیعقوبی و شهرستانی) (۱) در دسترس ما
 قرار گرفته است عموماً تصدیق کرده اند که
 منابع اطلاعات ما
 درباره
 مانی و طریقه او
 اطلاعات مزبور بیشتر مورد اطمینان است
 تا اطلاعاتی که در آئینست آگستین و نوشته های ارخلوس (۲) و دیگران
 مندرج است (۳) و این آثار مبنی و مأخذ مطابقی است که اروپائیان قدیم

(۱) الفهرست (که در سال ۹۸۷ میلادی انشاء گردیده است) چاپ فلوگل
 Flügel صفحات ۳۲۸ — ۳۳۸ و باز همان کتاب الفهرست با ترجمه (قسمت مربوط
 بمانی) و مقدمه و حواشی چاپ فلوگل (بسال ۱۸۶۲ میلادی) کتاب الاتارالباقیه
 بیرونی ترجمه زاخو صفحات ۲۷ و ۸۰ و ۱۲۱ و ۱۸۹ و ۱۹۱ و ۲۳۵ و ۳۲۹
 ابن واضح چاپ هونما جلد اول صفحات ۱۸۰ تا ۱۸۲ شهرستانی ترجمه آلمانی
 بقلم هاربروکر Haarbrucker جلد اول صفحات ۲۸۵ تا ۲۹۱ علاوه بر Beausobre
 (۱۷۳۴) و Mosheim رجوع شود به باور Baur و کسلر Kessler و کتاب
 اشیکگل راجع بایران باستان جلد دوم صفحات ۱۹۵-۲۳۲
 (Spiegel, Erânische Alterthumskunde).

(۲) Acts of Archelaus

(۳) یادداشت مترجم : نگاه کنید به :

F. C. Andreas u. W. B. Henning, Mitteliranische Manichaica
 (W. B. Henning, Ein Manichaisches Bet-und
 Beichtbuch (۱۹۳۷) «Book of the Giants» .

در نشریه مدرسه علوم شرقیه لندن ، سال نهم (۱۹۴۳) ،

(بقیه باورقی در صفحه ۲۲۸)

در باره این مرد عجیب نوشته‌اند. در اینجا مجال سخن تنگ است و بهمین ملاحظه غیر ممکن است بتوانیم بیش از چند صفحه باین موضوع اختصاص دهیم. این مطلب در کتابهایی که در ذیل این صفحه نام برده شده است کاملاً مورد بحث قرار گرفته است. بنا بر این نخست ترجمه شرحی را که الیعقوبی درباره زندگانی و اصول عقائد مانی نوشته‌است می‌نویسم و آنگاه برای اینککه رؤس مسائل بیشتر روشن شود ملاحظاتی چند در صورت لزوم خواهم افزود. (از مراجع چهارگانه عربی که در بالا اسم برده شد تاریخ الیعقوبی تنها کتابی است که الحال ترجمه آن یکی از زبانهای اروپائی در دسترس نیست):

« در ایام شاپور پسر اردشیر مانی زندیق پسر حماد (بفتح حاء و تشدید میم) (۱) ظاهر شد و شاپور را به ثنویت دعوت نمود و از مذهب شاپور (کیش زردشتی) عیب جوئیا نمود و شاپور باو **بیان الیعقوبی**
درباره مانی تماثل یافت. مانی گفت مدبر عالم دو گانه است و آن دو چیز که قدیم است عبارت است از تاریکی و روشنائی. هر دو خالق عالم‌اند. نور خالق خیر است و ظلمت خالق شر. هر یک ازین دو فی نفسه اسم پنج معنی است: رنگ و بوی و طعم

(بقیه باورقی از صفحه ۲۲۷)

A. V. Le Coq, Türkische Manichaica (۱۹۱۲ - ۲۲ جلد ۱).

E. Chavannes et P. Peliot, Un traité manichéen trouvé en Chine (۱۹۱۱). Tsui Chi, Mo Ni Chiao Hsia Pu Tsan (۱۹۴۳).

H. J. Polotsky, Manichäische Homilien (۱۹۳۴). C. R. Allberry, Manichaeen Psalm-Book (۱۹۳۸). C. Schmidt, Kephalaia (۱۹۴۰)

برای اطلاع بر تحقیقاتی که اخیراً در باره مانی و مذهب و آثار وی شده

W. B. Henning, Bibliography of Important Studies رجوع شود به
on old Iranian Subjects (۱۹۵۰).

(۱) یادداشت مترجم: برای پدر مانی اسامی گوناگون یاد کرده‌اند.

از جمله Patig بهمین صورت نیز در آثار پهلوی مانوی آمده است. رجوع شود

به مقاله W. B. Henning ۱۹۴۳، در BSOAS

و لمس و صوت . و نیز هر دو شنوا و بینا و دانابند و هر خیر و منفعتی در دنیا باشد از قبل نور است و هر ضرر و بلائی از قبل ظلمت .

» این دو (اصل) (نخست) امتزاج نداشتند . بعد در آمیختند و دلیل این مطلب آنست که ابتدا صورتی وجود نداشت بعد پدید آمد و در این مجازت تاریکی بر روشنائی مقدم بود زیرا نور و ظلمت مانند سایه و آفتاب (در ابتدا) متماس بودند و دلیل این امر آنست که چیزی ممکن نیست تولید شود مگر از چیز دیگر . (اینک گفته شد) در این مجازت تاریکی بر روشنائی تقدم داشت از آنروست که چون مخاطات با تاریکی برای نور زیان آور بود و مفسده داشت لذا محال است که نور (در اینکار) پیشی گرفته باشد . زیرا خیر در شأن روشنائی است و دلیل اینک خیر و شر هر دو قدیم‌اند آنکه هر گاه ماده واحدی را اصل قرار دهند دو فعل مختلف از آن صادر نخواهد شد مانند آتش سوزان که تبرید را نشاید و آنچه را طبیعت تبرید است امکان تسخین نباشد . آنچه منشأ خیر است مبدأ شر نمیشود و آنچه مبدأ شر است منشأ خیر نخواهد بود و دلیل اینک هر دو زنده و فاعلند آنست که از یکی فعل نیک و از دیگری فعل بد ناشی گردد .

» بنا بر این شاپور این گفتار را پذیرفت و باهل مملکت خود دستور داد چنان کنند . اینکار بر آنها سخت ناگوار آمد . حکمای مملکت اجتماع نمودند تا ویرا منصرف سازند . شاپور درخواست آنها را نپذیرفت و مانی کتبی چند در اثبات ثنویت برداخت . از جمله کتاب کنز الاحیاء است در وصف آنچه در نفس از جهت روشنائی مایه خلاص و از جهت تاریکی مایه فساد است . در این کتاب افعال نکوهیده را بظلمت نسبت میدهد . کتاب دیگری دارد موسوم به شاپور کان (الشابرکان) که نفس رهائی یافته و نفس در آمیخته با شیاطین و آلوده بکثری و کاستی را توصیف میکند و فلک را سطح هموار (مسطح) میداند و میگوید عالم بر کوهی

سراشیب قرار گرفته و چرخ بلند بر آنکوه میگردد . باز هم کتابی است بنام کتاب الهدی والتدبیر ودوازده انجیل که هر انجیل را بحر فی از حروف تهجی نامیده و نماز را بیان نموده و آنچه باید در خلاص روح بعمل آید توضیح داده است . کتاب دیگری سفر الاسرار است که آیات (معجزات) انبیاء را مورد طعن قرار داده است . همچنین کتاب سفر الجباره و بسیاری کتب و رسائل دیگر از آثار اوست .

« بدینموال شاپور در حدود ده سال بر سر این مقال ایستادگی نمود تا اینکه موبد نزد او آمد و گفت : این مرد دین تو را فاسد کرده است . مرا با او روبرو کن تا مناظره و مباحثه کنیم ؛ شاپور آنها را روبرو کرد . موبد در صحبت برتری یافت و شاپور از ثنویت برگشت و رو بر تافت و بمذهب مجوس درآمد و بقتل مانی کمر بست . لکن مانی فرار اختیار نمود و بیلاذ هند رفت و در آنجا اقامت گزید تا شاپور بسرای جاوید شتافت .

« سپس هرمز پسر شاپور که مردی شجاع بود جانشین شاپور گشت و او همان کسی است که شهر رامهرمز را بنا نهاد ولی روزگار او دیری نپائید و سلطنت او یکسال طول کشید .

« چون نوبت بیادشاهی بهرام پسر هرمز رسید (فقط) در بند چاکران درباری و اشتغال به ملامی بود . تلامیذ مانی نامه‌ای باو نوشتند که پادشاهی جوان بر اریکه سلطنت نشسته که بیش از اندازه سرگرم تفریحات است . پس بسرزمین فارس باز گشت و کار او شهرت یافت و محل اقامت او معلوم شد . بهرام او را خواست و در باره اصول عقائد او سئوالات نمود . مانی شرح حال خود را بیان داشت (۱) . بهرام او را بنا

(۱) یادداشت مترجم : آقای ذبیح بهروز مینویسند :

سال ولادت و بعثت مانی با تاریخ اشکانی که مبداءش ۲۷۱ پیش از میلاد است داده شده . همچنین زمان اردشیر و شاپور اول و امپراطور گئالوس (بقیه باورقی در صفحه ۲۴۱)

موبد روبرو کرد. موبد با او بمنظره برخاست و گفت: سرب گذاخته
 بیاورند و روی شکم من و تو هر دو بریزند. هر کدام آسیب ندیدیم
 حق با اوست (۱)؛ هانی پاسخ داد: 'این فعل ناشی از ظلمت است'.

(بقیه یاورنی از صفحه ۲۳۰)

و تقریباً یک قرن بعد از امپراطور یوس انطونابوس و امپراطور کلودیوس دوم
 و بهرام ساسانی که وفاتش در سال پنجاه و یکم بعد از اردشیر است مربوط به عصر
 مانی میباشد.

وقتی که کلبه مدارک متواتر و نیز مدارکی که در قرن گذشته در چین
 و افریقا بدست آمده در نظر بگیریم به نتیجه ذیل خواهیم رسید.

مانی در سال دوم امپراطور گالوس که بموجب مدارک شرفی سال ۲۰۶
 میلادی میشود و این تاریخ تقریباً یک قرن بعد از عصر امپراطور یوس انطونابوس
 است. (۱۶۱ - ۱۳۸ میلادی) متولد شده است.

مانی در سال اول امپراطور کلودیوس دوم (۲۶۸ میلادی) که دو سال از
 پادشاهی اردشیر گذشته بود و در سن ۱۳ سالگی مبعوث شده است.

مانی در سال ۲۸۰ میلادی روز یکشنبه اول حمل مطابق روز اول نisan در
 سال هشتاد و چهارم از نوبه پنجم از دوره دوم کبیسه صد و بیست سالی که روز
 تاجگذاری شاپور اول ساسانی بوده دعوت کرده است.

مانی در سال ۳۱۵ میلادی در اوائل سن ۶۰ سالگی روز یکشنبه چهارم
 مهر یزدگردی ۱۴ روز به نوروز مانده در زندان مرده است. این سال ۵۲۲ نیواناست.
 در تواریخ ارمنی سال ۱۱۴ اشکانی را مطابق سال چهارم امپراطور
 دیوتریوس (۱۵۸ - ۱۵۷ ق. م) داده اند و همچنین سال ۲۶۸ میلادی که سال اول
 امپراطور کلودیوس دوم است مطابق ۵۳۹ تاریخ مهری اشکانی میشود. و با در نظر
 گرفتن مطالب فوق سال ۲۷۱ قبل از میلاد که سال ۶۵ ملک الاسکندر است مبداء
 تاریخی است که ولادت و بخت مانی با آن داده شده است.

برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به جزوه ۱۵ ایران کوده. ذ. بهروز

(۱) ذکر این نوع تعدیب یعنی «برنج گذاخته» مکرر در متون پهلوی

و عربی بیان آمده است. در قسمت منابع پهلوی رجوع کنید بکتاب اردویراف
 نامک ترجمه هاوگ Haug صفحه ۱۴۴، مخصوصاً کلماتی که از دینکرد نقل شده
 است و همچنین به شکند گمانیک و بیچار (چاپ وست West) صفحه ۱۲. در قسمت
 منابع عربی رجوع کنید با آثار البلاد فزینی صفحه ۲۶۷. تاریخ گزیده نیز مگوید
 این آزمایش بمانی پیشنهاد گردید (رجوع شود به نسخه خطی کبریج بماین
 علامت (Dd. 3,23, f. 45 a).

بهرام فرمان داد او را بزندان افکنند و بدو گفت: بامداد ترا میخوام و طوری ترا میکشم که هیچکس را پیش از تو بد آنسان نکشته باشند. « آن شب تا صبح پوست از تن او برکنند تا جان سپرد. صبحگاهان بهرام مانی را خواست ولی او را مرده یافتند. فرمان داد سر او را از جسد جدا ساختند و گاه در پوست او کردند. پیروان او را نیز تعقیب نمود و گروه انبوهی از آنانرا بقتل رساند. بهرام پسر هرمز سه سال سلطنت کرد. »

شرحی که در الفهرست از احوال مانی داده شده است بسیار جامعتر است ولی چون همه کسانی که آلمانی میدانند میتوانند بترجمه فلوگل (۱) رجوع کنند تنها بتذکر چند نکته مهم در اینجا قناعت خواهد شد. نام پدر او فتق (بضم اول و ثانی و تشدید ثانی) معرب نام فارسی است که محتملاً پاتک (بفتح ت و کاف) (۲) بوده است. نویسندگان غربی این اسم را پاتکیوس (۳)، پاتسیوس (۴)، فاتیوس (۵) و پاتریسیوس (۶) ضبط کرده اند. مانی از اهل همدان بود ولی به بابل (با درایا (۷) و با کوسایا (۸)) هجرت نمود و به مفتسله پیوست. مفتسله قومی بوده است نزدیک بدماندانیان و محتملاً نفرت مانی از کیش یهود و بت پرستی از آن قوم سرچشمه میگرفته است. نام مادر وی را مختلف ذکر کرده اند: مارمریم، (۹) اوتاخیم (۱۰) و میس (۱۱) و لا اقل ممکن است از نژاد اشکانی یا خانواده سلطنتی پارتها باشد. در آنصورت این خود دلیل دیگری است بر اینکه چرا پادشاهان ساسانی باو اعتماد نداشتند. تاریخ تولد وی طبق اظهار خودش در کتاب شاپورقان و چنانکه ابوریحان

(۱) Flügel (۲) Pataka (۳) Patekios (۴) Patecius
 (۵) Phatecius (۶) Patricius (۷) Badaraya (۸) Bakusaya
 (۹) Mar-Maryam (۱۰) Utakhim (۱۱) Mays

بیرونی هم نقل کرده است سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ (۱) بعد از میلاد است و از یک پسا ناقص و لنگ بوده است. پیش از آنکه مانی متولد شود مادرش فرشته‌ای موسوم به نوم (۲) را بخواب دید. فرشته در خواب بمادرش خبر داد که فرزند وی رسالت خواهد داشت، لکن آغاز نزول وحی بمانی در سن دوازده سالگی یا سیزده سالگی (بگفته بیرونی در ۲۲۷ یا ۲۲۸ بعد از میلاد) بوده است و تا اینکه بسن ۲۴ سالگی نرسید مأمور نبود اصول عقائد خود را اعلام نماید. گویند روز تاجگذاری شاپور که مطابق بیستم ماه مارس سال ۲۴۲ بعد از میلاد بود مانی با توقیر و تشریفات خاص در پیشگاه شاه علناً دعوی خود را اعلام داشت و شاید توسط پیروز برادر پادشاه که بآنین وی گرویده بود در چنین موقع مهمی بدربار راه یافت و همینکه خاطر شاه از وی آزرده شد آهنگ سفر نمود و بفرهای درازی در هندوستان و مشرق پرداخت. سرانجام در عهد سلطنت کوتاه بهرام اول (۲۷۳ تا ۲۷۶ بعد از میلاد) بایران بازگشت و بوضع وحشیانه‌ای اعدام شد. شرح این ماجری را ابوریحان بیرونی و یعقوبی و طبری داده‌اند. بیرونی گوید: (۳)

« مانویت در عهد سلطنت اردشیر و پسرش شاپور و هرمز پسر شاپور بتدریج فزونی یافت تا آنکه بهرام پسر هرمز بتخت نشست، بهرام فرمان داد مانی را پیدا کنند و چون او را پیدا کردند چنین گفت: این شخص آمده است و مردم را دعوت میکند که جهان را ویران نمایند. لازم است پیش از آنکه نقشه‌های او عملی گردد نخست خود او نابود شود. معروف است بهرام مانی را مقتول ساخت و پوست از تن او برکند

یادداشت مترجم: تاریخ تولد مانی بنا بر اصلاحی که آقای نفی زاده در گاه شماری ایران قدیم پیشنهاد کرده اند ۱۴ آوریل سال ۲۱۶ میلادی بوده است. رجوع شود بمقاله ایشان در BSOAS جلد xi سال ۱۹۴۳.

Tawm (۲)

(۳) رجوع شود به ترجمه زاخو Sachau صفحه ۱۹۹.

سپس پوست و پرا با علف بیاکنند و بر دروازه جندی شاپور بیاویخت . دروازه مزبور هنوز معروف بدروازه مانی است . هر مزد نیز عده‌ای از مانویان را امر به کشتن داد از اسپهبد مرزبان پسر رستم چنین شنیدم که شاپور مانی را بیاس آئین زردشت تبعید نمود ، زیرا زردشت حکم داده بود مدعیان پیامبری از کشور خارج شوند . شاپور از مانی التزام گرفت که هرگز آهنگ بازگشت ننماید . بنا بر این مانی عازم هندوستان و چین و تبت گردید و در آنجا مردم را بکیش خود دعوت نمود . لکن بعد بایران بازگشت و بهرام او را دستگیر ساخت و بجرم اینکه نقض عهد نموده بود وی را بقتل رساند . مانی جان خود را روی این پیمان شکنی گذاشت . « حال به بنیم دعوت مانی چه بود که اینسان موبدان زردشتی را بدشمنی برانگیخت و (اگر فقط از شرق سخن بگوئیم) باید دید این چه بشارتی بود که در اواخر قرن هشتم میلادی هنوز مانویان فعالیت داشتند بنحوی که خلیفه عباسی المهدی بازجوی مخصوصی را بنام صاحب الزنادقه یا عارف الزنادقه برگزید تا کسانی را که در لباس اسلام از اصول عقائد مانویان یا زنادقه تبعیت میکردند کشف نماید و بکیفر رساند ؛ معنای دقیق و صحیح زندیق چه بود ؟ چنانکه میدانیم لفظ زندیق در اصل به پیروان مانی اطلاق میشد و بتدریج در مسالک اسلامی کلیه ملاحظه و فرق ضاله را زندیق خواندند کما اینکه هنوز هم میخوانند . نخست از سؤال آخر شروع میکنیم زیرا پاسخ آنرا باختصار میتوان داد . توضیح عادی مطلب این است که لفظ زندیق صفت و فارسی است و معنی آن « پیروزند » است و زند (چنانکه در صفحه ۱۲۳ مذکور است) شرح و تفسیری است که باتکاء اقوال و احادیث و روایات از متن مقدس کتاب زردشت شده است و مزاج مانویان مستعد بود که کتب مقدس سایر ادیان را طبق عقائد خود تفسیر نمایند و این عمل را میتوان نظیر درایت عرفاء عیسوی

معنی لفظ
زندیق

وتأویلات متأخرین از اسمعیلیه دانست (۱). لکن پیرفدور بوان (۲) من باب توضیح نظر دیگری پیشنهاد کرده است که بسیار اقرب با احتمال است. ابن الندیم (۳) و ابوریحان بیرونی (۴) گفته اند لفظ سماعون (بشدید میم) بطبقات پائین مانویان اطلاق میشده است و طبقات پائین کسانی بوده اند که جمیع فرائض مربوط به فقر و عزوبت و ریاضت را که دستور دین مانی است نمیخواستند عهده دار شوند، و برقدسین و زهاد فرض بوده است فقر را؛ بر غنا ترجیح دهند، حرص و شهوت را بر اندازند، بتربک دنیا پردازند، پرهیز کار باشند، پیوسته روزه بگیرند و حتی المقدور صدقه بدهند و این طبقه را صدیقین (بشدید ثانی) میخواندند. صدیق لفظ عربی است و اصل آرامی این لفظ محتملاً صدیقای (بفتح اول و نشدید ثانی) بوده است که در فارسی زندیک شده است کما اینکه سبت را در فارسی شنباد (و در فارسی امروز شنبه) و کلمه سانسکریت سدهانتیه (۵) راستند هند گویند. طبق این نظر زندیک (که معرب آن زندیق است) صرفاً یک لفظ آرامی است که بصورت فارسی در آمده است و این لفظ بآندسته از اصحاب مانی که کاملاً در سلك مانوی پذیرفته شده بودند اطلاق می- شده است.

در اصل منحصرأ پیروان این فرقه را زندیک یا زندیق میگفتند و بعد مفهوم وسیعتری پیدا کرد و کسانی که گمراه میشدند و بکفر و الحاد و عقائد سخیف میگرائیدند عموماً باین اسم خوانده شدند.

(۱) لفظ زندیکه در کتاب مینو خرد (چاپ وست سال ۱۸۷۱ فصل سی و ششم صفعه ۳۷) دیده میشود و معنی آن اینطور توضیح داده شده است: «کسی که از اهریمنان بینیکی یاد کند» (صفحات ۲۳-۲۲).

(۲) Professor Bevan

(۳) رجوع شود به کتاب الفهرست ترجمه فلوگل Flügel قسمت مربوط

بانی صفعه ۶۴.

(۴) رجوع شود به ترجمه زاخو Sachau صفعه ۱۹۰.

(۵) Siddhanta

پروفسور بوان (۱) هم نظیر جالب توجهی میآورد و میگوید لغت آلمانی «کتزر» (۲) که بمعنای زندیق است مشتق از لغت یونانی است (۳) که بمعنای پاك آمده است (۴).

چنانکه دیدیم اتباع مانی مانند پیروان مرقیون (۵) و ابن دیسان (الديسانیه) (۶) در نظر نویسندگان اسلام در زمرهٔ ثنویون حساب میشدند ولی چون آئین زردشتی نیز اساساً قائل به ثنویت است پس این دشمنی شدید بین کیش زردشت و اصول عقائد مانی از کجا برخاسته است؟ برای پیدا کردن جواب این سؤال پر اصول عقائد مانویان دور نباید رفت.

در کیش زردشت جهان آفرینش از نیک و بد، در قلمرو اهورامزدا و انگر مینیوش (اهریمن)، از دو قسمت تر کیب یافته است: روحانی و مادی. نه تنها اشماسپندان و فرشتگان بلکه عناصر مادی و کلیهٔ جانداران و گیاهانی که برای آدمی سودمند است و همچنین از ابناء بشر کسانی که بآئین بهی ایمان داشتند بطرفداری اهورامزدا با دیوان و ارواح خبیثه (دروجان) (۷) و جانوران زیانکار: (خر فستران) (۸) و جادوگران و ساحران و کفار و زنادقه که لشگریان اهریمن را تشکیل میدادند نبردمیکردند. بطور کلی کیش زردشتی با آنهمه سلسلهٔ مراتبی که حکومت موبدان دربر دارد و با آن اسلوب دقیق و سبک کامل و جامعی که درجات روحانیت را منظم و مرتب ساخته است و از جهت اینکه پیروان خود را تشویق میکند و وجودشان مثمر ثمر باشد و زمین را بارور سازند و اراضی حاصل خیز را توسعه دهند و دانه بیافشانند و محصول آنرا درو کنند و در این راه از رنج

(۱) Professor Bevan (۲) Ketzer (۳) Karpoi (۴) رجوع شود بکتاب C. Schmidt, Hist. et doctrine de la Secte des Cathares ou Albigeois (Paris, 1849)

(۵) Bardesanes (۶) Marcion (۷) Druje (۸) Khrafstar

کار روگردان نباشند اساساً مذهبی مادی است^(۱). از طرف دیگر طبق نظر مانویان امتزاج نور و ظلمت که دنیای ماده را بوجود آورده اصلاً شر بود و در نتیجه فعالیت نیروی شر این امتزاج حاصل گردید و امتزاج تا جایی خوب بود که برای فرار و بازگشت آن قسمت از نور که گرفتار تاریکی شده بود (« عیسی معذب »)^(۲) وسیله‌ای فراهم میساخت .

همینکه نور از بند ظلمت رهایی یافت فرشتگانی که آسمانها وزمین را نگاه میداشتند همه را رها میکردند و دنیای مادی کلاً فرو میریخت و حریق نهائی سبب آزادی نور و خلاصی از ظلمت میگشت . ظلمتی که از قید معصیت رهایی ندارد و فناپذیر نیست^(۳) . در این اثنا بانگ ستون حمد و ثناء (نیایش و ستایش و اعمال نیک صاحبان ایمان که با آسمان صعود میکنند و مانند کهکشان دیده میشوند^(۴)) ذرات نور که از بند ظلمت جسته است بالا میرود و بوسیله خورشید و ماه به بهشت روشنائی که مأوای اصلی آنهاست انتقال داده میشود . هر چیزی که سبب شود امتزاج نور و ظلمت ادامه یابد از قبیل زناشوئی و توالد در نظر مانی و

(۱) رجوع شود بترجمه انگلیسی اوستا توسط دارمستتر Darmesteter

در S. B. E. جلد اول صفحه ۴۶ و یادداشت اول باین صفحه در باره فرگرد چهارم آیه ۴۷ .

(۲) رجوع شود بکتاب ایرانشناسی باستان تألیف فریدریک اشپیکل

Spiegel, Erân. Alt. صفحه ۲۲۶ از جلد دوم .

یادداشت مترجم : مانویان نوری را که در این عالم از گرفتاری در

چنگ ظلمت رنج میرد باین اعتبار با عیسی منطبق میدانستند که عیسی از بندی و گناه در این جهان رنج میکشد و این معنی در آثر مسمیعی به عیسی معذب Jesus Patibilis تعبیر میشود . در این باب و در باره نام ایزدانی که در خلقت عالم شرکت جسته اند میتوان بقالة افسانه خفت در نظر مانویان، مجله یفا مرداد ۱۳۳۰ رجوع نمود .

(۳) رجوع شود بکتاب الفهرست قدمت مربوط به مانی ترجمه فلوکل

Flügel صفحه ۲۳۱ و همچنین بکتاب ایرانشناسی باستان تألیف فریدریک اشپیکل

جلد دوم صفحه ۲۱۷ .

اتباعش شر و نکوهیده است. در اینجا متوجه مقصود هرمن میشویم که گفته بود: «این مرد آمده است مردم را بنا بود کردن دنیا دعوت میکند.» مذهب زردشت مذهبی بود ملی و مبارز و مادی و جهانگشا. مانویت برعکس بهمه عالم ناظر بود، يك نوع تفکر عارفانه را برای اعتلاء روح و نفس لازم میسرمد و به زهد و ریاضت و انزوا و انقطاع از امور دنیا توجه داشت. بین این دو روش تباين ذاتی وجود داشت و با همه تشابه خارجی (چنانکه اشپگل در کتاب ایرانشناسی باستان جلد دوم صفحات ۲۳۲ - ۱۹۵ نشان داده است) عداوتی اجتناب ناپذیر و اختلافات کلی و اساسی میان دو مسلک مشهود بود. بین یهود و نصاری و اسلام نیز بهمان اندازه دشمنی بزرگی وجود داشت و اگر مانویان از دست بنی اسرائیل کمتر از پیروان سه آئین دیگر صدمه کشیدند از آنجهت نبود که قوم یهود نمیخواست بلکه قدرت نداشت مانویان را بیازارد، زیرا چنانکه دیدیم مانی نسبت به کیش یهود نفرت و کراهت مخصوص داشت.

درباره جزئیات اصول عقائد مانویان و علل امتزاج ظلمت و نور و فروض مربوط به شهریار بهشت روشنائی (ملك جنان النور) و انسان اول و شیطان و ساختمان دنیای مادی که وسیله رهائی روشنائی از اسارت است و معتقدات شگفت و بی تناسب و مضحك آنان در موضوع آدم و حواء و قاین (قابیل) و هابیل و حکیمه الدهر و ابته الحرس و رو فریاد و بر فریاد و شائل و نظائر آنها در اینجا ممکن نیست وارد این مباحث شویم. در مقابل عقیده‌ای که مانویان بر ردیمبران عبرانی داشتند نه تنها زردشت و بودارا بر سالت خدا شناختند بلکه مسیح را نیز پذیرفتند. مسیح واقعی بنظر آنان جلوه‌ای بود از جلوات عالم نور که صرفاً بصورت ذهنی و خیالی بشر در آمده (۱) و بین او و شبیه و خصم او که فرزند مصلوب بیوه زنی

(۱) یادداشت مترجم: آقای دکتر یار شاطر مینویسند:

(بقیه یادداشت در صفحه ۲۳۹)

است فرق می‌گذاشتند. عجیب است که عقیده مانویان مورد قبول ییغمبر اسلام واقع گردید. رجوع شود بسوره چهارم، آیه ۱۵۶:

(بقیه باورنی از صفحه ۲۳۸)

مانویان مسیح را بدو صورت تصور میکردند: یکی مسیحی که عموماً بنام «مسیح تابان» خوانده میشود و از ایزدان مانوی است که در دوره سوم خلقت برای نجات آدمی از خدای نخستین (شهریار بهشت روشنائی) منبث میشوند. دیگر مسیح فرزند مریم است که بدست یهودان کشته شد و سرگذشت او نشانی از سرگذشت ارواح پاک است که در این جهان تاریکی بردار ماده رنج میبرند. سوگواری بر مسیح با این تعبیر مجازی در آثار مانوی مکرر دیده میشود.

بمبارت دیگر مانویان عیسی را بدو وجه در نظر میآورده‌اند: یکی عیسی بن مریم و دیگر بصورت یکی از خدایان مانوی. با این توضیح که در چهارمین انبعاث خدایان مانوی، «شهریار روشنائی» که سایر خدایان از تجلی وی منبث میشوند سه ایزد پدید میآورد که نخستین آنها «عیسی» است. همین عیسی است که بموجب متون مانوی منجی بشر است. بر «آدم» ظاهر میشود و او را از خواب غفلت بیدار می‌کند و حال او و چگونگی خلقت را بروی آشکار میسازد. باز همین ایزد است که گاه با «نور» یکسان فرض شده، و در مامه مسکن دارد، و ذرات وجودش در این عالم پراکنده است و از گرفتاری در چنگ ظلمت (ماده) رنج میرد و از اینرو با عیسی منذب *Jesus Patibilis* عیسویان برابر است.

مانی بر طبق بعضی متون عیسی بن مریم را که یهودیان بدار کشیدند جلوه و ظهوری از عیسی اصلی میدانست و زندگی دنبائی او را فقط وهم عیسویان میشدند. اما در بعضی متون دیگر (از جمله يك قطعه بزبان یارتی یعنی قطعه M 104 رجوع شود به F. C. Andreas & W. B. Henning,

Mitteliranische Munichaica aus chinesisich-Turkestan

تألیف اندر آس و هنینگ صفحات ۳۸ - ۴۷ که در آن سخن از بدار آویختن عیسی است و قطعه M 42 که در آن سخن از خیانت یهودا است. همان کتاب صفحه ۳۵) از مسیح چنانکه در نظر مسیحیان بوده است یاد شده.

متون مربوط به عیسی را والدشمیت ولنتز *E. Waldschmidt und W. Lentz*

در کتاب *Di Stellung Jesu* (برلین ۱۹۲۶) جمع کرده‌اند. در این باب هم چنین (بقیه باورنی در صفحه ۲۴۰)

وقولهم انا قتلنا المسيح عيسى ابن مريم رسول الله
وماقتلوه وصلبوه وانكمن شبه لهم وان الذين اختلفوا
فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن
وما قتلوه يقيناً بل رفعه الله اليه وكان الله عزيزاً
حكيماً (۱).

درباره تاریخ مانویان در مشرق قبلاً گفتیم که در عهد خلافت
المهدی (۷۸۵ - ۷۷۵ بعد از میلاد) پدر هارون الرشید، عده آنها
باندازمای زیاد شد که قاضی یا بازرسی مخصوص
برای تحقیق و کشف و اعدام آنها تعیین گردید.
مؤلف الفهرست (۹۸۸ بعد از میلاد) سیصد تن
از پیروان مانی را میشناخته است که تنها در بغداد بوده‌اند و ابوریحان

پیشرفت مانویان در مشرق

(بقیه پاورقی از صفحه ۲۳۹)

میتوان بآخذ ذیل رجوع نمود: جکسون، تحقیقات در مانویت

A. V. Williams Jackson, Research in Manichaeism

(نیویورک ۱۹۳۲) صفحات ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۷۸.

اندرواس و هنینگ، F. C. Andreas & W. B. Henning,

Mtteliranische Manichaica aus chinesisches Turkestan (برلین ۱۹۳۲)

جزء دوم فضعات ۷۵/300 V5 II2/36 V7129 IV 28/36 / و جزء سوم (متون

یارتی) فضعات 166/K22/105/a

F. Cumont, Recherches sur le manichéisme I, La cosmogonie

manichéenne تحقیقات در مانویت و نظریه خلق یا تکوین عالم تألیف کومون

(پروکسل ۱۹۰۸) صفحات 45-47.

F. C. Burkitt, The Religion of the Manichees مذهب مانویان تألیف برکیت

(کهبریج ۱۹۲۵) صفحات ۴۳ - ۳۷ و ۳۱.

H. Ch. Puech, Le manichéisme

مانویت تألیف پوش

(پاریس ۱۹۴۹) صفحات ۸۳ - ۸۱ و حواشی شماره ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۲

(۱) یادداشت مترجم: در ردسبتهای ناروائی که بقرآن مجید داده شده

است علامه فقید شریعت سنکلیجی رحمه الله علیه رحمة واسعة رسالات متعددی دارد

از جمله بحواله موهوم است که در اردی بهشت ۱۳۲۳ در تهران منتشر گردید.

کسانیکه بخواهند باستدلال آیات قرآن کریم بر مرگ تمام انبیاء و رسل علیهم السلام

و آیات داله بروفات حضرت عیسی و معنی رفع در قرآن کریم واقف شوند بر سالة

آن مرحوم رجوع نمایند.

بیرونی (۱۰۰۰ بعد از میلاد) به کتابهای مانویان مخصوصاً کتاب شاپورقان آشنائی داشته است (این یگانه کتابی است که مانی بزبان فارسی یعنی پهلوی تألیف نمود؛ زیرا شش جلد از کتب دیگر او بزبان سریانی بود). ابوریحان از کتاب شاپورقان چندین جا نقل میکند، از جمله این کلمات افتتاحیه است (رجوع شود بصفحه ۱۹۰ ترجمه زاخو (۱)):

« انبیاء و رسل همیشه افکار و اعمال نیکوئی برای بشر آورده‌اند. در یکی از اعصار بودا رسول خدا بود و آن ارمنان را برای هندوستان برد. عصری دیگر زردشت بر ایران بعثت یافت.

نقل از یکی از کتابهای مانی

باز در عهد دیگر عیسی برای مغرب زمین ظهور کرد. سپس نیز وحی نازل گردید و هم اکنون در این دوره اخیر من که مانی و پیامبر خداوند حقیقت هستم بر بابل برسالت و نبوت مبعوثم.»

درباره مهاجرت مانویان صاحب کتاب الفهرست چنین گوید:

« نخستین طائفه‌ای که از طوائف مذهبی غیر از سمنیه (۲) داخل بلاد ماوراءالنهر شد مانویان بودند و این امر را سبب آن بود که چون کسری (بهرام) مانی را کشت و بدار آویخت و جدال دینی را در کشور خود حرام نمود هر جا اصحاب مانی را پیدا میکرد بقتل میرساند. مانویان از چنگک او فرار میکردند و از رودخانه بلخ عبور مینمودند و به مملکت خاقان (یاخان) وارد میشدند و نزد او میماندند. بزبان آنها خان (یاخاقان) لقبی بود که بملوک ترک میدادند. بدین طریق مانویان در ماوراءالنهر اقامت گزیدند تا اینکه قدرت ایرانیان از بین رفت و تازیان قوی شدند. آنگاه بآن بلاد (عراق و بابل) باز گشتند و این بازگشت بالخاصه هنگامی بود که سلطنت ایران در روزگار ملوک اموی درهم شکست.

مهاجرت مانویان

خالد بن عبدالله القسری (۱) مانویان را در کنف حمایت خود قرار داد ولی ریاست (این فرقه) در هیچ دیاری جز بابل تحقق نیافت. رئیس فرقه بهر یک از بلاد که بیشتر در آنجا ایمن بود میرفت. آخرین هجرت آنها در ایام المقتدر (۹۳۲ - ۹۰۸ بعد از میلاد) بود. در آن تاریخ از ترس جان بخراسان رفتند و آنانکه ماندند مذهب خود را پنهان میکردند و در این بلاد سرگردان بودند تقریباً یانصد تن از آنها در سمرقند اجتماع نمودند و این امر شهرت یافت. والی خراسان خواست آنها را بکشد ولی پادشاه چین (کمان میکنم مقصود فرمانروای طغرغز یا تغزغز باشد) (۲) پیام فرستاد: مسلمینی که در بلاد من زندگی کنند دو برابر عده کسانی هستند که در بلاد تو باشند و با من مذهبشان یکی است. و نیز سوگند یاد کرد که هر گاه یکی از آنها را فرمانفرمای خراسان بکشد وی نیز جماعت مسلمین مقیم دیار خود را بقتل رساند و مساجد مسلمین را ویران سازد و در سایر بلاد قلمرو خود نیز مسلمین را مورد تعقیب قرار دهد و نابود کند. لذا فرمانفرمای خراسان مانویان را بحال خود گذاشت و بگرفتن جزیه قناعت نمود. بدین طریق عده پیروان مانی در ممالک اسلامی تقلیل یافت لکن در دارالسلام (بغداد) در زمان معزالدوله (۹۶۷ - ۹۴۶ بعد از میلاد) سیصد تن از آنانرا میشناختم اما این روزها پنج تن از آنها در پایتخت

(۱) این شخص حامی نیرومند مانویان بود و خالد بن ولید او را در سال ۷۴۳ بعد از میلاد بقتل رساند. رجوع شود بترجمه فلوگل Flügel قسمت مربوط بمانی صفحات ۳۲۲ - ۳۲۰.

یادداشت مترجم: آقای تقی زاده مینویسند: « کشته شدن خالد بن عبدالله قسری بدست خالد بن ولید اشتباه فوق العاده عجیبی است. ویرا یوسف بن عمر تقی کشت و خالد بن ولید قریب صدسال قبل مرده بود. »

(۲) **یادداشت مترجم:** مؤلف کتاب تغزغز (طغرغز) را بفتح اول و ثانی و رابع (Taghazghaz) ضبط کرده ولی آقای تقی زاده عقیده دارند صحیح آن بضم اول و ثانی و رابع است (Toghozghoz).

نمانده اند و این قوم را اجاری مینامند و در حومه سمرقند و سغد و علی الخصوص در بنکت^(۱) اقامت دارند .

مؤلف الفهرست صورت بلندی از کسانی که بظاهر دعوی اسلام داشتند ولی در باطن پیرو مانی بودند ترتیب داده است ، از جمله الجعد بن درهم است که بفرمان هشام خلیفه اموی (۷۴۳ - ۷۲۴ بعد از میلاد) بقتل رسید ؛ دیگر بشار بن برد شاعر است که در سال ۷۸۴ بعد از میلاد کشته شد ، و نیز تقریباً همه برامکه باستثناء محمد بن خالد بن برمک ؛ و همچنین خلیفه المأمون (۸۱۳ تا ۸۳۳ بعد از میلاد) ولی صاحب الفهرست این قول را معتبر نمیداند ؛ محمد بن الزیات وزیر المعتصم نیز بسال ۸۴۷ بعد از میلاد اعدام شد ، و غیره .

مانویت در اسلام

مانویان به پنج درجه تقسیم میشدند : معلمین یا ابناء حلم و عظوفت ، مشمسین یا ابناء علم که خورشید دانش روح و ذهن آنها را روشن ساخته است^(۲) : قتسین (روحانیان ، قیس همان کشیش است)

یا ابناء عقل ؛ صدیقین یا ابناء غیب ؛ و سماعین یا شنوندگان ، ابناء فطنت (هوشمندان) . این چند چیز بر پیروان مانی فرض بود : بجا آوردن چهار یا هفت نماز و ترک پرستش اصنام ، ترک دروغ ، ترک بخل و طمع ، ترک آدمکشی ، ترک زنا ، ترک دزدی ، ترک آموزش سحر و کلیه فنون خدعه ، ترک تزویر و شک در دین و ترک سستی در کار و زندگانی روزانه . با احکام ده گانه ای که ذکر شد این احکام افزوده شده بود : اعتقاد بچهار گوهر عالی بدینقرار : خدا (شهریار بهشت روشنائی یا ملک جنان النور) ، نور خدا ، نیروی خدا و عقل خدا ؛

وظائف مانویان

(۱) یادداشت مترجم : مؤلف کتاب نویکت Nuwikath ضبط کرده

ولی آنای تهمی زاده عقیده دارند صحیح آن بنکت (Benkath) میباشد .

(۲) رجوع شود به ترجمه فلوکل Flügel قسمت مانی صفحه ۲۹۴ تا

۲۹۹ . این معنی مسلم نیست .

هفت روز روزه گرفتن در هر ماه؛ و قبول مهر های سه گانه‌ای که سنت اگستین^(۱) و دیگر نویسندگان عیسوی چنین خوانده‌اند: مهردهان و مهر دست و مهر سینه^(۲) و این سه مهر علامت ترك گفتار بد و كردار بد و اندیشه بد یا پندار بد است و با کلمات هوخ^(۳)، هورشت^(۴)، و هومت^(۵) (گفتار نیک، كردار نیک و اندیشه نیک یا پندار نیک) در کیش زردشتی تطبیق میکند. جزئیات صوم و صلوة و آنچه هنگام نماز باید گفت در کتاب الفهرست شرح داده شده است. اگر بهمان کتاب رجوع شود ملاحظه خواهیم کرد بعد از زمانی چه انشعاباتی میان پیروان وی درباره تفوق روحی پیدا شد. در فرقه مهمی که بوجود آمد یکی مهربه و دیگری مقلاصیه بود. از هفت کتاب مانی چنانکه گفته شد شش کتاب بزبان سریانی و يك كتاب يعنى شاپورقان بزبان پهلوی بود. رسم الخط آن کتابها طرز مخصوصی است که مؤلف آن کتابها اختراع کرد و در الفهرست تصاویر آن دیده میشود

رسم الخطی
که مانی
اختراع نمود

(در نسخه های موجوده این خط بسیار بد شکل و بیقواره و خراب شده است). در عصر جدید چنانکه مشهود است باینها نیز رسم الخطی مخصوص خود اختراع نموده‌اند که خط بدیع نامیده میشود. مانویان بکتابت اختراعی خود و بهتر خوشنویسی بطور کلی بسیار توجه داشتند، زیرا الجاحظ (در قرن نهم میلادی) از قول ابراهیم السندی میگوید: «چه خوب بود

St. Augustine (۱)

(۲) یادداشت مترجم: Signacula oris, mannum et sinūs

مفهوم عبارت لاتین چنین است: مهری که بر دهان باشد (تا جز به نیکی سخن نگوید)، دوم مهری که بر دو دست باشد (تا جز کار نیکو عمل دیگری سرزنزند) و سوم مهری که بر سینه باشد (تا اندیشه ناپاک بر لوح ضمیر راه نیابد).

(۳) Hūmat (۵) Hūwarsht (۴) Hūkht

اگر برای سفیدترین و ظریفترین کاغذها و سیاه رنگ‌ترین مرکب‌ها و برای تعلیم خطاطان کمتر خرج میکردند . »

در ایران شایع است که مانی نقاش زبردستی بوده است . پروفیسور یوان^(۱) حدس میزند منشأ این فکر همین توجه زیادی بود که این صورتگر چیره دست بخط نشان میداد . در ایران عموماً عقیده دارند که مانی نگارخانه‌ای بنام ارژنگ یا ارتنگ مانی پرداخته است و آنرا برهانی بر قدرت ما فوق‌الطبیعه و رسالت آسمانی خویش دانسته است^(۲) (چنانکه پیغمبر اسلام نیز قرآن را آورده است)^(۳) .

قسمت سوم : انوشیروان و مزدك

این کلام از پیغمبر اسلام روایت شده است که « من در زمان سلطنت پادشاه عادل متولد شدم » و منظور وی خسرو انوشک روبان است (که روانش جاوید است) و هنوز ایرانیان او را **خصلت و سیرت انوشیروان** عادل میخوانند و نمونه کاملی از تقوی و فضیلت شاهانه میدانند .

Professor Bevan (۱)

(۲) رجوع شود بشاهنامه چاپ ما کن جلد سوم صفحات ۱۴۵۴ - ۱۴۵۳

(۳) **یادداشت مترجم** : کتب و رسالاتی درباره مانی نوشته شده است

که میتواند مورد استفاده خوانندگان واقع شود . از جمله مقاله آقای صفوی در نوبهار و مقاله آقای طاهرزاده بهزاد در رساله سرآمدان هنر (۱۹۲۳) و خطابه ملك الشمره بهار در دانشکده معقول ومنقول (۱۳۱۳) و کتاب پروفیسور جکسون آمریکائی :

Professor A. V. W. Jackson, Researches in Manichaeism. 1932

و رساله آقای تقی زاده . و نیز رجوع شود بکار نامه اردشیر بابکان مشتمل بر متن پهلوی و لغت نامه و ترجمه فارسی مقایسه شاهنامه و حواشی و تعلیقات باهتمام آقای (بقیه باورقی در صفحه ۲۴۶)

بطوریکه قبلاً بحث شد این فتوی را نمیتوان بی قید و شرط پذیرفت زیرا عدل بمفهومی که ما میدانیم سبب این شهرت وی نبود. اقدامات شدیدی که بر ضد زنداقه بعمل آورد موافقت وستایش موبدان مجوس را جلب نمود و تواریخ ملی نیز بدست همین موبدان تنظیم شد. نام یزدگرد از آنجهت لکه‌دار و معروف به بزهرگر شده است که نسبت بسایر ادیان بدیده‌گذشت و انماض مینگریست و بموبدان زردشتی اعتنائی نداشت و شهرتی که به بزهرکاری پیدا کرد نه از آنرو بوده است که در زندگانی خود شرارت خاصی مرتکب شده باشد. فعالیت زنداقه خیر و صلاح و رفاه کشور را تهدید میکرد و بدین سبب انوشیروان نسبت بآنان روش سخت اتخاذ نمود ولی بسا این وصف بهیچوجه متعصب نبود و بالعکس نسبت بادیان و مذاهب فلسفی خارجی علاقه بسیار داشت. این صفت انوشیروان نام خلیفه مأمون و اکبر امپراطور هند را بخاطر ما میآورد. خلیفه و اکبر هر دو از مجادلات و تفکرات فلسفی مسانند انوشیروان لذت میبردند. نولدکه^(۱) با اینکه حاضر نبود با نظر خوبی بایرانیان بشکرت چون باوصاف اخلاقی انوشیروان میرسد بطور کلی بالحنی بسیار موافق و مساعد باختصار از اوس سخن میگوید. این است آنچه در پایان مطلب درباره انوشیروان گفته است: « رویهم رفته خسرو (نوشیروان)

(بقیه یاورقی از صفحه ۲۴۵)

محمدجواد مشکور معلم دانشگاه تبریز چاپ تهران ۱۳۲۹ خورشیدی و همچنین مقاله آقای دکتر یار شاطر در افسانه خلقت در آثار مانوی، مجله یفما، مرداد و شهریور ۱۳۳۰.

راجع بزمانمانی در حدود چهل سال اختلاف وجود دارد که از نظر سالی شماری بسیار مهم است.

برای توجه باین اختلافات باید به آنچه دانشمندان مذکور نوشته‌اند و همچنین بحسابی که آقای بهروز در جزوه «تقویم و تاریخ» داده‌اند و در یاورقی همین کتاب صفحات ۲۳۰ و ۲۳۱ نقل شده است مراجعه شود.

(۱) رجوع شود به Nöldeke, Gesch. d. Sasaniden تاریخ ساسانیان

تألیف نولدکه، صفحه ۱۵۰، یادداشت شماره ۳ پائین صفحه.

مسلماً از بزرگترین و بهترین پادشاهان ایران است ولی در ظلم و ستم بی پروا بود و مانند حتی بهترین افراد مردم ایران که عادةً توجهی بحقیقت ندارند او نیز بیش از دیگران بحقیقت عنایتی نداشت .

اقدام او در قلع و قمع و سرکوبی مزدکیان ، جنگهای پیروزمندانه او با رومیان (اهالی بیزانس) ، قوانینی که از روی عقل و خرد وضع کرد ، توجهی که نسبت بدفاع ملی داشت ، رونق و پیشرفتی که در عهد سلطنت او (۵۳۱ تا ۵۷۸ میلادی) نصیب کشور شاهنشاهی ایران شد ، اینهمه سبب شهرت نیکو و نام بلند وی در مشرق زمین گردید تا آنجا که هنوز او را مثل اعلی و کمال مطلوب پادشاهی دانند .

پذیرائی او از حکماء هفت گانه یونان که بعلت تعصب وعدم تحمل ژوستینین (۱) امپراطور از وطن خود تبعید شدند و ماده مخصوصی

که بنفع آنها پس از پایان جنگ فاتحانه خود

فلاسفه افلاطونیون
با اهالی بیزانس در پیمان صلح گنجانند (و بموجب جدید در دربار انوشیروان

آن ماده آزادی آنها تضمین شد و مقرر گردید پس از بازگشت بمیهن خود هیچکس متعرض افکار

و عقائد آنها نشود و در باره آنها تحمل روا دارند و مداخله نکنند) ،

سرپرستی وی از دانشمندان و تأسیس مدرسه بزرگ طب در جندی شاپور

و ترجمه های متعددی که از یونانی و سانسکریت بزبان پهلوی بفرمان

وی تهیه شد و نمونه ای از عشق و علاقه او بعلم بود این همه سبب شد که

حتی در مغرب زمین نیز معتقد شدند که « یکی از شاگردان افلاطون

براورنگک شهنشاهی ایران تکیه زده است » . (۲)

گمان میکنم اهمیت سفر فلاسفه افلاطونیون جدید بدربار ایران

Justinian (۱)

(۲) رجوع شود بشرح بسیار خوبی که کیبون Gibbon در کتاب تاریخ

انحطاط و سقوط امپراطوری روم در باره انوشیروان نوشته شده است ، جلد هفتم

چاپ ۱۸۱۳ میلادی ، صفحات ۲۹۸ تا ۳۰۷ .

چنانکه ذکر شد بقدر کافی با تأکید لازم تذکر داده نشده است. تازه تشخیص میدهند تا چه اندازه تصوّفی که بعد در ایران پیدا شد و اصول عقائد صوفیه که در یکی از فصول بعد کاملاً بحث خواهد شد مدیون مذهب افلاطونیون جدید است و این معنی را دوست و شاگرد سابق من آقای نیکلسون^(۱) که از طرف کالج تری نیتی در کمبریج^(۲) پس از ختم تحصیل مأموریت یافت تحقیقات بیشتری بکند در کتاب منتخبات دیوان شمس تبریزی (چاپ کمبریج ۱۸۹۸ مسیحی) بوجه شایان تحسین تشریح نموده است. چنانچه نظر دارمستتر^(۳) درست باشد زردشت ابا نداشته است مطالبی را از همان منبع بگیرد. سیر عقائد علمی و افکار فلسفی را از یونان بمشرق که یکی از وقایع بزرگ تاریخی بشمار میرود بنا بر قول مشهور دراوائل دوره عباسیان مخصوصاً در زمان خلافت مأمون پسر هارون الرشید (۸۳۳ - ۸۱۳ بعد از میلاد) روی داد. لکن بغایت محتمل است که در قرن ششم میلادی در عهد پادشاهی نوشیروان ورود این عقائد بایران آغاز شده باشد (هر چند بعلمت از بین رفتن مقدار زیادی از آثار پهلوی علی الخصوص قسمتهای غیر مذهبی نمیتوان این موضوع را ثابت نمود). آغاز ورود عقائد صوفیه و بسیاری از عقائد دیگر در واقع قبل از اسلام و در عهد ساسانیان بوده است. نوشیروان نسبت بافکار صلح جو یانۀ مسیحیان بدیده استخفاف و تحقیر مینگریست و از عصیان پرش او شه زاد (که بکیش مادر عیسوی خود گروید) آزرده بود (رجوع شود بصفحه ۲۰۲) ولی این مسأله مانع آن نبود که مزایائی برای فرقه مخصوصی از مسیحیان^(۴)

Trinity Col'lege, Cambridge (۲) Mr. R. A. Nichol-on (۱)

Darmsteter (۳)

(۴) رجوع شود به تاریخ ساسانیان تألیف نولد که صفة ۱۶۲،

Nöldeke, Gesch. d. Sasaniden.

یا این صفحه :

(بقیۀ باورقی در صفة ۲۴۹)

قائل شود ، مقصود فرقه ایست که معتقد بودند حضرت مسیح دارای طبیعت واحدی بوده که همان طبیعت الهی است و دو طبیعت متحد و متمایز نداشته است . و همچنین این مسأله مانع آن نبود که انوشیروان شرائطی چند بنفع کاتولیک‌ها در عهد نامه های خود بپذیرد (۱) . حتی یواگریوس (۲) و سبئوس (۳) تأکید و تصریح کرده‌اند که انوشیروان پیش از مرگ خود محرمانه غسل تعمید یافته بود و اگرچه این بیان مسلماً کذب است نشان میدهد که عموماً او را نسبت بمسیحیان مساعد و موافق میدانسته‌اند . نولدکه میگوید پیاس محبت هائی که انوشیروان در باره مسیحیان ابراز داشت يك قرن بعد مسیحیان بطرز مؤثری حقیقت‌سناسی خود را ثابت نمودند زیرا اجازه ندادند جسد یزدگرد سوم خلف نگونبخت آخرین پادشاه خاندان ساسانی زمین بماند و بخاک سپرده نشود . لکن باید گفت که گذشت انوشیروان نسبت بمذاهب همیشه فرع بر ملاحظات مربوط بامنیت کشور و نظام زندگی اجتماعی بود و این هر دو مورد تهدید مرام اشتراکی مزدك قرار گرفته بود . در این مقوله اکنون سخن خواهیم گفت .

مدار کی که در باره این مرد عجیب بما رسیده از طرف نولدکه (۴)

(بقیه باورقی از صفحه ۲۴۸)

یادداشت مترجم : این فرقه یک طبیعتی یا «مونوفیزیستی»

(Monophysites) در قرن پنجم مسیحی انتشار یافت و قبطی‌ها و حبشی‌ها و یغویان سریانی و برخی از آرامنه طرفدار آن بودند .

(۱) رجوع شود به تاریخ انحطاط و سقوط روم تألیف کیبون صفحه ۳۰۰

شماره ۵۲ یا این صفحه :

E. Gibbon, The History of the Decline and Fall of Roman Empire .

Euagrius (۲)

(۳) Sebèos (رجوع شود به تاریخ ساسانیان تألیف نوادکه صفحه ۱۶۲

یا این صفحه) .

Über Mazdak und die Mazdakiten (۴)

بدقت جمع آوری شده است^(۱). رجوع شود بجهت‌سارمین مقاله‌ای که بعنوان متمم بکتاب‌شایان تحسین خود در موضوع مزدك اشتراکی مسلك تاریخ ساسانیان الحاق نموده است و ما مکرر بدان اشاره نموده‌ایم. این مقاله دربارهٔ مزدك و مزدکیان است (صفحات ۴۵۵ تا ۴۶۷). باید طبعاً در نظر داشت که این منابع

(۱) رجوع شود بشرحی که بیشتر مورد قبول عامه است و همان دانشمند در *Deutsche Rundschau* بتاريخ فوریه ۱۸۷۹ مسیحی در صفحات ۲۸۴ پیوسته نوشته است. قدیمترین و معتبرترین نظرهایی که در بارهٔ مزدك اظهار شده است یا اشاراتی که بزدك کرده اند بشرح ذیل است:

(الف) در ترجمهٔ وندیداد بزبان پهلوی فرگرد چهارم و پنجم آیهٔ ۴۹، کلمات ذیل که از متن اوستا (دربارهٔ روح‌بلید) نقل میشود مورد شرح و تفسیر قرار گرفته و گفته شده است که اشاره به مزدك پسر «بامداد» میباشد؛ «این است مردی که میتواند برضداشوغ *Ashemaogha* (روح‌بلید یا شیطان یا زندق) خدانشناس که چیز نابخورد بجاهد کند» و حال آنکه در بهمن یشت به «مزدك ملهون» اشارات دیگری شده است. بهمن یشت یسکی از متأخرترین آثار پهلوی است. وست *West* بهمن یشت را بصورت فعلی مربوط بحدود قرن دوازدهم میلادی میدانند. در زبان پهلوی مزدك نام کتابی بوده است که از جمله آثار متعدد دیگر توسط ابن مقفع به عربی ترجمه شده است؛ لکن بدبختانه این ترجمه از بین رفته است. معذک مندرجات آن تا حدی در آثار عربی‌نویسان دیگر مضبوط است.

(ب) در منابع یونانی نیز اشاراتی بزدك شده است. رجوع شود بآثار پروکوپیوس *Procopius* و ثيوفانس *Theophanes* و یوحنا مالاله *John Malalas* (ج) در سریانی تاریخ حملهٔ ایران بآسیای صغیر ۳ - یونانی *The Chronicle of Joshua the Stylite* (چاپ و ترجمهٔ رایت *Wright*، بند بیستم) دربارهٔ رفتار بد «کواد» (قبیله) پادشاه ایران و تأسیس مجدد «فرقهٔ نفرت آور مجوسان» بحث میکند که فرقهٔ زرادشتگان نام دارد و از تلمیحات این جماعت آنست که زنان باید مال هم باشند...

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۵۱)

حتکی باظهارات اشخاص است (اعم از زردشتی و مسیحی) که شدیداً با تعلیمات مزدک مخالف بودند و اگر در دفاع او هم مطالبی ضبط شده بود شاید جنبه های موافقی بنفع او می یافتیم یا لا اقل اوضاع و احوال و جهات مخفیه ای پیدا میکردیم که اکنون از آن هیچگونه اطلاعی نداریم. اگر بخواهیم نظیر این مطلب را در ایام اخیر مثال بیاوریم درباره بابیها چه خواهیم گفت؟ آنچه ما در تواریخ رسمی از قبیل فاسخ التواریخ تألیف اسان الملک مورخ دربار و در تاریخ ملحق بروضة الصفا بقلم نویسنده با قریحه رضاقلیخان درباره اصول عقائد و اعمال و افعال آنها نوشته شده است از روی دشمنی و رنگ آمیزی بسیار بوده

(بقیه یاورقی از صفحه ۲۵۰)

(د) این نویسندگان بزبان عربی از احوال مزدک سخن گفته اند، البقوبی (تقریباً ۲۶۰ هجری چاپ هوتسما Houtsma جلد اول صفحه ۱۸۶).

البقوبی میگوید انوشیروان مزدک و استادش زراثشت
 ۴- عربی
 خرگان را بقتل رساند؛ ابن قتیبه (تاریخ وفات ۲۷۰ هجری - ۲۷۶ هجری، کتب المعارف چاپ بوستنفلد Wüstenfeld سال ۱۸۵۰ میلادی، صفحه ۳۲۸)؛ دینوری (تاریخ وفات ۲۹۰ - ۲۸۲ هجری، چاپ Guirgass، صفحه ۶۹)؛ طبری (تاریخ وفات ۳۱۰ هجری) چاپ دوخویه de Goeje، دوره اول جلد دوم صفحات ۸۸۶-۸۸۵ - ترجمه نولدکه صفحات ۱۴۴ - ۱۴۰؛ صفحات ۸۹۳ و ۸۹۴ = نولدکه صفحات ۱۵۵-۱۵۴؛ حمزه اصفهانی (اوایل قرن چهارم هجری)؛ یوتیکبوس Eutychius (تاریخ وفات ۳۲۸ هجری)؛ مسعودی (تاریخ وفات ۳۴۶ هجری، مروج الذهب چاپ باریبه دومینار Barbier de Meynard جلد دوم صفحات ۱۹۶ - ۱۹۵)؛ ابوریحان بیرونی (تاریخ وفات ۴۴۰ هجری، ترجمه زاخو Sachau صفحه ۱۹۲)؛ شهرستانی (تاریخ وفات ۵۴۸ هجری، کتاب الملل والنحل چاپ کورتن Cureton صفحات ۱۹۲ تا ۱۹۴ = ترجمه هاربروکر Haarbrücker صفحات ۲۹۳ - ۲۹۱)؛ ابن الاثیر تاریخ وفات ۳۶ هجری)؛ ابوالفدا (تاریخ وفات ۷۳۲ هجری، چاپ فلاشر Fleischer، صفحات ۹۱-۸۸)؛ و سایر مورخان.

(ه) در زبان فارسی شایسته است داستانهای شاهنامه فردوسی (چاپ ماکان جلد سوم صفحات ۱۶۱۶-۱۶۱۱)؛ و سباست نامه نظام الملک (چاپ سفر Schefer صفحات ۱۸۱ - ۱۶۶) مخصوصاً ذکر شود.

است. اگر بخواهیم تنها باینگونه منابع متکی شویم و با باقوال اروپائیان ظاهراً بی‌فرضی که اطلاعات خود را از دوائر درباری گرفته‌اند منحصرأ اطمینان کنیم دآوری مادرباره آنها چه خواهد بود؟ ضمناً این نکته شایان توجه است که درباره کیفیت اشتراکی و بی بند و باری و تناقض قوانین بخصوص در موضوع روابط جنسی اتهاماتی زده‌اند. هم در مورد مزدکیها در قرن ششم و هم در مورد بابیها در قرن نوزدهم میلادی این اتهامات بیشتر از طرف مخالفین آنها بوده است. گفته می‌شود بابیها ابتدا مذهب اشتراکی داشتند. اکنون میدانیم که این امر صرفاً عرضی و اتفاقی بوده. کما آنکه بر مسیحیان نیز در اوائل امر چنین ماجرائی گذشته است، و این معنی را بهیچرو نمیتوان از ممیزات و مختصات عقائد آنها دانست. لذا ناگزیر ظن ما بر این است که همین مسأله در مورد مزدک و پیروانش نیز تا حدی صادق باشد.

اما اینکه خود مزدک منشأ عقائدی باشد که بنام او معروف شده است این مسأله محل تردید است، زیرا زرادشت نامی از اهل خرگان فسا واقع در ایالت فارس در بعضی از منابع ذکر شده است و او را مبتکر حقیقی آن اصول و عقائد دانسته‌اند. اطلاعات ما در باره اساس آراء و عقائد مزدک از جنبه نظری خیلی کمتر از نتیجه عملی آنست لکن نولدکه بیان خوبی دارد آنجا که میگوید:

« ما به‌الامتیاز مذهب مزدک از مذهب جدید کمونیسیم و سوسیالیسم و چیزی که شدت وحدت مشخص فرق بین این فرق میباشد جنبه دینی آئین مزدک است (مراد از کمونیسیم و سوسیالیسم تخیلات افراد در عالم رؤیا نیست بلکه واقعیاتی است که بالفعل در احزاب مشهود است.) » بقیده مزدک همه شرور را باید منتسب به دیوهای رشک و خشم و آزر دانست، زیرا این دیوها مساوات بشر را که حکم خدا و میل خداست نابود ساخته‌اند و مزدک میگفت هدف او اینست که مساوات را باز دیگر برقرار کند. زهد

و پرهیزگاری بی‌نهایت چنانچه قبلاً ملاحظه شد (صفحه ۲۳۸) یکی از اوصاف میزۀ مانویان بود که زردشتیان قویا بر آن اعتراض داشتند و این صفات در کیش مزدک هم بصورت منع خونریزی و گوشتخواری جلوه‌گر است. در حقیقت مزدک در نظر موبدان زردشتی مثل اعلی یا نمونه کامل « ملحدی است که از خدا نمیترسد و چیزی نمیخورد ».

بجهاست سیاسی کواذ (قباد) پادشاه ایران با عقیده جدید موافق بود. بنظر نولدکه علت عمده موافقت قباد این بود که میخواست قدرت فوق‌العاده موبدان و اشراف و اعیان را محدود سازد.

صعود و سقوط مزدکیها
هم آهنگی قباد با آئین مزدک سبب شد که چندی از تخت و تاج برکنار شود و برادرش جاماسب بجای او بنشیند.

در اثر این پیش آمد ناگوار و ملال‌انگیز شاید تغییرات شایانی در احساسات او نسبت بفرقه جدید روی داد و در سنین آخر سلطنت وی مزدکیها قتل عام شدند و افتخار این سلاخی بموجب افسانه ملی

قتل عام مزدکیان (۵۲۸-۹ میلادی)
نسیب خسرو اول است که بهمان سبب بملقب انوشیروان (انوشک روبان بمعنای صاحب روان جاوید) ملقب گردیده است. طبق روایت مشهور (که بهجامعترین وجهی در سیاست‌نامه نظام‌الملک چاپ شفر (۱) صفحات

۱۶۶ تا ۱۸۱ متن و ۲۴۵ تا ۲۶۶ ترجمه مندرج است) شاهزاده ایران انوشیروان پس از آنکه مقاصد سوء و افسوس‌نگرهای و حقه‌بازیهای مزدک را نزد پدر خود شاه کواذ فاش کرد بدروغ تظاهر باطاعت آن زندیق نمود و ویرا بفریفت و روزی را تعیین کرد که با حضور تمام مزدکیان رسماً و علناً بکیش جدید درآید. دعوت‌نامه‌ای برای مزدکیان فرستاده شد که در زیافت بزرگی که شهزاده در یکی از باغهای سلطنتی ترتیب خواهد داد شرکت جویند، و بمجرد اینکه دسته‌دسته وارد باغ میشدند

سر بازان که در کمین بودند آنها را میگرفتند و میکشند و سرنگون بخاک میسپردند بنحوی که پایشان از خاک بیرون بود. چون همرا بدین سان نابود ساختند انوشیروان مزدک را که بطور خصوصی بار داده بود دعوت نمود که قبل از انعقاد جشن در باغ با وی گردش کند و محصولات باغ را مشاهده نماید.

چون وارد باغ شدند شهزاده یا های زنادقه و کشتگان را که از بیرون خاک نمایان بود بوی نشان داد و گفت: « این است نمری که عقائد سوء تو بیمار آورده است! »

آنگاه با اشاره دست فرمان داد و مزدک را فوراً دستگیر نمودند و دست و پای او را بستند و در تل عظیمی از خاک که مخصوص او فراهم کرده بودند سرنگون زنده بگور نمودند. راوی این قتل عام کسی است که در همان زمان زندگانی میکرد و به چشم خود شاهد این واقعه بوده است.

نام او تیموثیوس (۱) ایرانی و ناقل خبر ثيوفانس (۲) و یوحنا مالاله (۳) میباشند. ناظر دیگری که حضور داشته و این منظره هولناک را دیده است یکنفر مطران مسیحی است بزانس (۴) نام

گواهی شهود
درباره
قتل عام

که طبیب شاه بوده است. در ایام اخیر نیز بطرز عجیبی نظیر این واقعه روی داده است بدین معنی که دکتر پولاک (۵)

پزشک دربار ناصرالدین شاه هنگام اعدام ظالمانه (۶)

قره العین قهرمان زیبای بایبه در سال ۱۸۵۲ مسیحی حاضر و ناظر بود. شماره مزد کیانی که در این قتل عام (اواخر سال ۵۲۸ یا در

(۱) Timotheus (۲) Theophanes (۳) John Malalas

(۴) Bezanes (۵) Dr. Polak

(۶) یادداشت مترجم: رجوع شود بمقدمه مترجم.

اوائل ۵۲۹ میلادی) بهلاکت رسیدند هر اندازه زیاد باشد نمیتوان گفت که این فرقه در یک روز بکلی ریشه کن شد، زیرا دلائلی موجود است و بموجب آن دلائل میتوان معتقد شد که پس از رسیدن انوشیروان بسریر سلطنت (۵۳۱ میلادی) از نومزدکیان مورد تعذیب و آزار واقع گردیدند. از آن پس گرچه بظاهر این فرقه از میان رفت ولی احتمال می‌رود که در نهرانوز وجود داشت؛ بعض نویسندگان اسلامی گفته‌اند و بعید نیست عقائد مزدکیان نیز مانند عقائد مانویان در اعصار اسلامی بسیر خود ادامه داده و کم و بیش با گردش روزگار بوسیله پاره‌ای مسالک عجیب و بی بند و بار با قوانین و شرایط متناقض و صور دیگری باردیگر ظاهر و پدیدار شده باشد. مسالک مزبور در فصول بعد بالضرورة مورد توجه قرار خواهد گرفت. این نظر را بقوت هر چه نامتر نظام الملک وزیر شهیر اظهار داشته و در سیاست‌نامه سعی می‌کند با طول و تفصیل بسیار ثابت نماید که اسمعیلیه و حاشین (باحشیشون) از نسل بلا فصل مزدکیان بودند. نظام الملک از این طائفه بشدت نفرت داشت (و در ۱۴ اکتوبر ۱۰۹۲ میلادی بدست آنها کشته شد و این واقعه معلوم کرد که کاملاً محق بود نفرت داشته باشد) (۱).

قسمت چهارم: انحطاط و سقوط خاندان ساسانی

در دوران طولانی و با شکوه سلطنت انوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۸ بعد از میلاد) شاید هیچ سالی باندارهٔ چهل و دومین سال سلطنت او (که مقارن ۵۷۲-۳ میلادی است) قابل آن نیست که بیاد سپرده شود و هیچ سالی باندازهٔ آن سال مشحون از آثار بسیار مهم نبوده و اهمیت فوق العادهٔ آن آثار محل هیچگونه شبهه و تردید نیست؛

(۱) یادداشت مترجم: برای تحقیقات جدیدتری در بارهٔ مزدکیان رجوع کنید برسالهٔ کریستنسن در پادشاهی قبادوسلک اشتراکی مزدان چاپ کپنهاک،

۱۹۲۵ میلادی،

لذا عرب آنسال را «سال فیل» خوانده است. از طرفی در آن سال یک سلسله طولانی وقایعی روی داد که منتهی به الحاق کشور کهن سالوژ و توندیمین بایران گردید. تملک و تصرف یمن شوری در سر کشور گشایان ایران آن زمان افکند و هواخواهان کشور گشائی را به ثنا خوانی و ستایش برانگیخت. از طرف دیگر در همان کشور در شهر دوردست مکّه (معظمه) شخصی پا برصه وجود گذاشت که سر نوشت او واژگون ساختن دودمان ساسان و کیش زردشت بود. آن شخص رسول خدا محمد بن عبدالله (ص) بود. طبق داستانهائی که نزد مسلمین متقی و پرهیز کار بسیار

پیش بینی های گرامی است در شب تولد وی بر اثر زلزاله کاخ شاهنشاه
مربوط بسپاه ایران بلرزه در آمد چهارده کنگره قصر فروریخت و آتش
بختی ساسانیان

مقدس که هزار سال پیوسته افروخته بود خاموش گشت و دریاچه ساوه ناگهان بخشکید و موبد موبدان زردشتی بخواب دید که نواحی غرب ایران میدان تاخت و تاز شترها و اسبهای تازیان آنسوی دجله واقع گردیده است. این علائم خاطر انوشیروان را بسی آشفته و نگران ساخت و حتی پاسخی که فرستاده اش عبدالملیح آورد تشویش و اضطراب او را فرو نشانند. عبدالملیح عربی بود عیسوی از قبیله غسان (بتشدیدین). انوشیروان او را نزد عموی کهن سالتسطیح (بتشدید ثانی) که از مغیبات سخن میگفت و در سرحد صحرای سوریه سکونت داشت فرستاد تا از حوادثی که در پیش است خبر آورد. این است لحن جواب سطیح که برسم کاهنان عرب به بحر رجز تنظیم شده بود:

" عبدالملیح بر شتری سوار میشود و شتابان نزد سطیح که پایش لب گور است میرود و فرمان شهر یار ساسانی را ابلاغ میکند زیرا کاخ بلرزه در آمده و آتش خاموش گشته و موبد موبدان در خواب شتران خشمگین و درنده خوی و لاغر میان و سپاهیان اسب سوار عرب را دیده است که از دجله بسوی مرزها آمده

اظهارات
سطیح کاهن

و در نواحی سرحدی پراکنده شده‌اند .

« ای عبدالمسیح همینکه قرائت (قرآن) تعمیه یابد و صاحب عصا (۱) ظاهر شود و سپاهیان در درهٔ سماوه (۲) بجوش و خروش در آیند و دریاچهٔ ساوه خشک شود و آتش مقدس ایران خاموش گردد دیگر سطح را سوره بکار نیاید . ولی بشمارهٔ کنگره های (۳) کاخ شهریاران و بانوان ایران بر اوردنک فرمانروائی تکیه زنند و دیهیم شاهنشاهی را حفظ کنند ، هر چند ناگزیر آنچه باید بشود میشود و درنگ و چاره‌ای نباشد . »

اینکه گفته‌اند بحکم حس قبل الوقوع یا بحکم آثار و علائم حوادث مزبور پیش بینی و پیشگویی شده است این قصه‌ها را باید خیالات و افکاری دانست که بعد از وقوع وقایع پیش آمده و حقایق تاریخی نیست . مطمئن بود که تولد پیامبر عرب مانند بسیاری حوادث مهم دیگر با بوق و کرناى آسمانی بدین سان اعلام نشد و حتی توجه مردم مکه را که در اندیشهٔ « سال فیل » بسیار نگران اوضاع آنسال بودند لمحهای جلب نکرد . در اوائل قرن ششم میلادی وضع سیاسی عرب بدینقرار بود : در مغرب دولت غسان و در مشرق دولت حیره فرمانروائی داشتند .

دولت غسان کم و بیش سلطه و سیادت بیزانس و دولت حیره سلطه و سیادت ایران را میشناخت . قسمت اعظم طوائف عرب در عربستان مرکزی با اطمینان خاطر در صحاری خود زندگانی میکردند و بقبائل متعددی تقسیم شده

**روابط سیاسی
عرب در قرن
ششم**

(۱) مقصود عمر است که بیشتر در زمان خلافت او (۶۳۴ تا ۶۴۴ میلادی)

ایران را مسخر نمودند .

(۲) سماوه نقطه ایست نزدیک حیره . نبرد مرکبار قادسه در همان حوالی رویداد .

(۳) اشاره بچهارده کنگره ایست که در خواب از قصر انوشیروان فروریخت .

جانشینان چهارده گانهٔ انوشیروان بدینقرار بودند : ۱ - هرمزد چهارم ۲۱ - خسرو

پرویز ۳ - شیرویه ۴ - اردشیر سوم ۵ - شهر براز ۶ - پوراندخت ۷ -

کشنسپ ده ۸ - آزر مبدخت ۹ - خسرو پسر مهر گشنسپ ۱۰ - خرزاد

خسرو ۱۱ - پیروز پسر گشنسپ ده ۱۲ - فرخزاد خسرو ۱۳ - هرمزد پنجم

۱۴ - یزدگرد سوم .

بودند که کم و بیش با هم دشمنی داشتند. این قبائل مانند اعراب بدوی امروز جنگ می‌کردند و سرود میخواندند و بغارت و چپاول میبردند و بکشورهای مجاور کم توجه داشتند. در جنوب دولت نروتمند و کهن سال یمن بود که تحت فرمانروائی ملوک خود موسوم بهتابعه (جمع تبع بضم اول و تشدید نانی) باثروت و رفاه و تمدن بیشتری زندگانی میکرد. غاصبی بدنام و تنگین موسوم بهلخیع که ملک یمن را غصب کرده و دوشناتر نیز خوانده میشد بدست شاهزاده جوان ذونواس بسرنوشتی که سزاوار بود رسید. از زمان بلقیس ملکه سبا گوئی هر کس در عربستان جنوبی بقتل ملوک اقدام میکرد در انظار شایسته‌تر از دیگران برای ربودن تاج و تخت بود. ازینرو ذونواس باهلله و شادمانی و ستایش و ثناخوانی بسلطنت برگزیده شد، و آخرین سلطان خاندان حمیری همان ذونواس است. ذونواس بکیش یهود در آمد و با حرارت و صمیمیت و شور نو میزدان بازار و تعذیب مسیحیان نجران مبادرت نمود و هر کدام را که حاضر نمیشدند بمذهب یهود در آیند با شمشیر

**ذونواس
و آزار دادن
عیسویان
نجران**

میکشت و میسوزاند و در چاله‌هایی که بهمین قصد کنده بود کباب میکرد و بوسائل دیگر با قساوت و توحش دوچار شکنجه و عذاب مینمود. آیات ذیل ازقرآن (کریم) سوره ۸۵ اشاره بدین واقعه است:

« والسماء ذات البروج والیوم الموعود و شاهد و مشهود . قتل اصحاب الاخذود . النار ذات الوقود . اذهم علیها قعود و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین مشهود و ما تقموا منهم الا ان یؤمنوا

بالله العزیز الحمید . »

**گودالهای
آتشین
و گودالیان**

اینکه طبری گفته است ۲۰,۰۰۰ مسیحی در این واقعه (۵۲۳ میلادی) بهلاکت رسیدند البته باور کردنی

نیست. شماره حقیقی شهداء احتمالا خیلی بیش از صدیک این‌عده نبوده

است ولی یکی از فراریان همینکه خبر وحشت اثر این فاجعه را نزد مسیحیان حبشه برد بنحوی آتش غضب آنها افروخته شد که سلطان حبشه نجاشی بانگوش سپاهی بیاراست و بد آنسو فرستاد تا انتقام همکیشان خود را از ذونواس بستاند. فرماندهان این سپاه ارباط و ابرهه لشکریان یمن را بکلی درهم شکستند و چون ذونواس دریافت که کار بکلی تمام شده است بر اسب خود بنشست و مهمیز زد و بجانب دریا بتاخت و خود را در آب غوطه ور ساخت و ناپدید گشت والی الابد دار فانی را بدرود گفت. شاعر حمیری زوجدن در اشعار خود باین واقعه اشارتی دارد که ذیلاً نقل میشود:

**فتح یمن بدست
سپاهیان حبشه**

هونك ليس برد الدمع ما فاتنا
ابعد بينون (۱) لا عين ولا اثر
لا تهلکی أسفاً فی ذکر من ماتنا
وبعد سلحين (۲) یبني الناس ابياتا
ايضاً گوید:

دعيني لا أبالك لن تطيقني
لدى عزف القبان اذا تشينا
و شرب الخمر ليس على عاراً
فان الموت لا ينهائ نام
ولا مترهب في اسطوان
وغمدان (۳) الذي حدثت منه
بمنهمة و أسفله جروب
مصاييح السليط تلوح فيه
لحالك الله قد انزفت ريقی
واذ نسقي من الخمر الرحيق
اذا لم يشكنی فيها رفيقی
واو شرب السقاء مع النشوق
يناطح جدره بيض الانوق
بنوه ممسكاً في رأس نيق
و حر الموحل اللثق الزليق
اذا يمسی كتو ماض البروق

(۱) بینون (۲) و سلحين دو قصر قدیم است که گویند بدست جن و بفرمان حضرت سلیمان برای بلیس ساخته شد.

(۳) غمدان بنای مشهور دیگری است که سنمار معمار ساخت و چون ساختن بیابان رسید صاحب کار معمار را بقتل رساند زیرا میترسید که آن استاد هنرمند بنائی حیرت انگیز تر برای دیگری بسازد.

و نخلته التي غرست اليه يكاد البسر يهرز بالعذوق
 فاصبح بعد جدته رماداً و غير حسنه لهب الحريق
 و أسلم ذونواس مستميتاً و حذر قومه ضنك المضيق (۱)

ارباط حبشی فاتح یمن باندازه‌ای عمر نکرد که از نمره فتح خود
 برخوردار گردد زیرا در جنگ تن به تن بدست نایب جاه طلب خود ابرهه
 بقتل رسید و ابرهه نیز در این نبرد زخمی شد و در نتیجه

قتل ارباط
 بدست
 ابرهه

این زخم الاشرم لقب یافت که بمعنی «شکافته دماغ»
 است .

ابرهه خواست در شهر صنعا پایتخت یمن کلیسای

بزرگ و باشکوهی برپا سازد و بدین وسیله سیل زوار عرب را که زیارت

معبد مربع مکه می‌رفتند از مکه منحرف و بسمت
 صنعا متوجه کند . نازیبان زمزمه مخالفت آغاز
 کردند و غیب گوئی از قبیله فقیه دزدانه داخل

لشکر کشی ابرهه
 برای تسخیر مکه

کلیسا شد و آنجا را ملوث کرد . ابرهه سخت بر آشفت و قسم یاد کرد
 که معبد مکه را نابود سازد . لذا برای اجرای تهدید خود بایلان جنگی
 و گروه انبوهی از حبشیان حرکت نمود .

هنگامی که ابرهه در مغمس نزدیک شهر مکه اقامت داشت
 عبدالمطلب جد رسول (اکرم) که از اکابر رجال قریش بود بدیدن
 او آمد . قریش قبیله نجیبی است که حفاظت حریم

عبدالمطلب
 و شترانش

خانه خدایا عهده‌دار بود .

ابرهه را حسن رفتار و طرز تکلم عبدالمطلب پسند

آمد و توسط ترجمان خود باو امر کرد چیزی بخواهد . عبدالمطلب

(۱) یادداشت مترجم : این اشعار از صفحه ۴۷ جزء اول تاریخ الامم

و الملوك تألیف امام ابی جعفر محمد بن جریر الطبری نقل شد ، چاپ قاهره سنه ۱۹۳۹ میلادی = ۱۳۵۷ هجری . براون این اشعار را بنظم انگلیسی در آورده و در عبارات و کلمات بضرورت شمری تصرفاتی کرده است و مأخذ را هم ذکر نکرده است .

گفت : « درخواست من از ملك آنست كه دوپست شتر مرا كه از من گرفته‌اند مسترد دارند . » ابرهه پاسخ داد : « تو از دوپست شتری كه از تو گرفته‌ام سخن میگوئی و از معبدی كه پرستشگاه تو و پدران تست هیچ دم‌نمیزی و حال آنكه من آمده‌ام آنجا را ویران سازم ! » جوابیكه عبدالمطلب در رد بیان ابرهه میدهد مختص خود نژاد عرب است : « انى أنارب الابل و ان للبيت رباً سيمنه ! » من صاحب شتر ها هستم لكن آنخانه را صاحبی دیگر است كه آنرا حفظ كند . ابرهه گفت : « نمیتواند مرا باز دارد ! » عبدالمطلب باو پاسخ داد : « انت و ذاك ! » چون شتر ها را پس گرفت عبدالمطلب با اصحابش در انتظار واقعه بر فراز كوهی رفتند لكن پیش از خروج از مكه بخانه كعبه رو نهاد و حلقه بزرگ در را در دست گرفت و گفت :

« لاهم ان العبد يمنع رحله فامنع حلالك لايفلين

صليبهم و محالهم غدواً محالك . »

روز بعد ابرهه آماده حمله شد و با سپاه خویش بسوی مكه رهسپار گردید . پیشاپیش سپاه فیل بزرگ وی كه محمود نام داشت براه افتاد . همینكه فیل پیشروی كرد عربی نفیل نام جلو آمد . گوش **فیل**
او را گرفت و فریاد بر آورد : « ای محمود زانو بزَن و از **ابرهه**
همان راهی كه آمدی مستقیماً بر كرد زیرا تو بارض مقدس خدا پای نهاده‌ای ! » فیل زانو زد و با تمام ضرباتی كه باو وارد كردند گامی فرا نهاد . فیل حاضر بود بهر طرف دیگر برود ، اما بسوی مكه قدم برنداشت .
آنگاه خداوند دسته دسته پرندگان كوچكى بشكّل گنجهشك موسوم بابابیل بچنگ حبشه فرستاد . درقرآن هم ابابیل ذكر شده است .
هريك از پرندگان سه سنگریزه یا كلولۀ كلی (۱) ، یکی را **ابابیل**
با نوک و دو دیگر را بچنگ گرفته و همراه داشت . پرندگان

(۱) یادداشت مترجم : در قرآن مجید سجیل ذكر شده است .

سنگریزه‌ها را بر سر حبشیها فرو ریختند و بهر کدام اصابت میکرد فوراً جان میسپرد و بدین ترتیب آن سپاه بزرگ بگلی درهم شکست و هزیمت نمود. گویند یکی از فراریان بحبشه باز گشت و قصه را باز گفت. از او پرسیدند: «آن پرندگان چگونه بودند؟» با اشاره دست بالای سر خود را نشان داد که هنوز یکی از آنها میبیرید. پرنده در حال سنگریزه را رها کرد و آن فراری نیز جان بجان آفرین سپرد.

این بود وقایعی که سبب شد آن سال را سال فیل بنامند و در قرآن (کریم) در سوره الفیل بدان اشاره شده است: «الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل. الم يجعل كيدهم فی تضلیل. و ارسل علیهم طیراً ابابیل. ترمیهم بحجارة من سجيل فجعلهم كعصف ما كول.»

عقیدهای که اکنون دانشمندان اروپائی عموماً دارند این است که داستان فوق مبنای صحیحی دارد که با حقیقت تطبیق میکند، باین معنی که ناگهان مرض آبله‌بشدت بروز کرد و گروهی **مبنای تاریخی** انبوه از متجاوزین ناپرهیز کار را واقعاً بخاك هلاك نشانند **این داستان** و دیگران بطرز نکبت‌باری نابود شدند. چنانچه عرب قدرت‌خدارا در این واقعه دیده باشد عجیب نباشد، زیرا خانه کعبه تقریباً معجز آسا از شر دشمن محفوظ ماند و از جهت اینکه حیات ملی عرب در آن سال نضح یافت «سال فیل» یکی از اعصار تاریخ بشمار آمد.

لکن یمن هنوز زیر یوغ حبشه مینالید و فرزندان ابرهه اشرم موسوم به یکسوم^(۱) و مسروق بنوبه جانشین پدر شدند و نسبت به حمیری‌ها

(۱) شکل یکی از سکه‌های او را که روپل Ruppel ترسیم نموده است بنا بر قول کوت شمید Gutschmid در يك سمت آن بخط و زبان یونانی این کلمات نوشته شده بود: سلطان یکسوم، و سمت دیگر نام گرسم Gersem که بر او ولایت داشت دیده میشد.

روش شدیدی پیش گرفتند ، بنحوی که سرانجام سیف بن
توسل سیف بن
ذی یزن بایران ذی یزن بعنوان سفارت برای جلب کمک یکی از دو
امپراطوری بزرگ که سیادت آن قسمت دنیا را میان
خود تقسیم کرده بودند عازم روم شرقی و ایران گردید . روم شرقی روی
خوش بسفیر نشان نداد . بنابراین سیف منذر سلطان حیره را که عرب بود
وادار کرد او را بدربار ایران معرفی نماید . انوشیروان سفیر را در تالار
بارگاه خود پذیرفت .

شاه بر اورنگ با شکوه خود نشست و سر را زیر دهبیم خمره مانند
عظیمی که با زنجیر از سقف آویخته شده بود قرارداد : باقوت و زمرد
و مروارید و احجار کریمه دیگر بر تارک او میدرخشید . و درعین اینکه
این تاج جلوه گاه جلال و جبروت سلاطین ساسانی بود از ظلم و ستم آنها
نیز حکایت میکرد .

سیف ابن ذی یزن پس از ورود بتالار زمین ادب بیوسید و در پیشگاه
آن مظهر حشمت و عظمت چنین گفت :

« شهر یارا ! زاغ و زغن کشور ما را فرا گرفته است ! » انوشیروان
پرسید : « مقصود کدام زاغ و زغن است ؟ زاغ و زغن حبشه یا هند ؟ »
سیف جواب داد : « مقصود حبشه است . به پیشگاه شاه آمده ام که برای
دفع آنها مدد جویم . کشور من پس از دفع آنها تحت ولایت و فرمان شاه
قرار خواهد گرفت زیرا ما شاه را بر آنها ترجیح دهیم . »

انوشیروان پاسخ داد : « مملکت تو از ما خیلی دور و بسی درمانده
و فقیر است و جز گوسفند و شتر چیزی ندارد و مرا باینکار رغبت نباشد
و نمیتوانم بعرستان لشکر کشی کنم . »

سپس انوشیروان ده هزار درهم با خلعت باو بخشید و او را مرخص
نمود . فرستاده حمیری هنگام خروج از کاخ شاهنشاهی در اهرم طلای

مرحمتی را مشت مشت پیش ملازمان در گاه و غلامان
کشورگشائی و کنیزان که در اطراف ایستاده بودند بریخت و آنان
اقتصادی

نیز باشتاب و ولع چنگ چنگ بر بودند. همینکه پادشاه
 از این امر آگاهی یافت دگر بار سفیر را طلبید و از او بازخواست نمود
 که چگونه ویرا جرأت چنین رفتاری نسبت بعهطیه ملوکانه بوده است؟
 سفیر پاسخ داد: « جز این چه می کردم؟ کوههای مملکت ما سوای زر
 و سیم چیز دیگری ندارد. » چون شاه این سخن بشنید دانهای را که
 بدین سان سفیر حمیری بزیر کی و زرنگی پیش وی نهاد فروداد و مانند
 مرغ بدام افتاد. آنگاه فرمان داد فرستاده یمن بماند و موضوع را نزد
 مشاورین شاه طرح نماید. یکی از رایزنان شاه عرض کرد: « شهریارا
 آیا نتوانی کسانی را که بقصد اعدام با کند و رنجبر بزندان افکندهای
 باین شخص دهی؟ زیرا اگر هلاک شوند منظورت بر آید و هر گاه آن
 کشور را بگیرند قلمرو فرمانروائی شاه توسعه یابد. »

این نقشه هوشمندانه را که در عین کشورگشائی مایه صرفه جوئی
 در مخارج کشور بود با شور و شغف تصویب کردند. زندانها بازرسی شد
 و عده ای مرکب از هشتصد تن تبهکار محکوم بمرگ

نیروی
اعزامی ایران بفرماندهی سرداری کهن سال و بازنشسته بنام و هرز
 فی الحال آراسته شد. راویان این داستان چنین گویند

که و هرز بحدی پیر و فرتوت بود که پلک های چشمش بسته و خوابیده
 و باختیار و اراده او بالا نمیرفت و چون قصد تیر انداختن میکرد ناچار
 بایستی هر دو پلک را بالا بکشند یا طوری ببندند یا نگاهدارند که روی
 چشم را بگیرد(۱). نیروی مزبور با هشت کشتی همراه سیف اعزام گردید.

(۱) برای تحقیق دراصل و منشأ این تفصیل شگفت که درجای دیگر بمناسبت

دیگری نیز ذکر شده است رجوع شود به تاریخ ساسانیان تألیف نولدکه، Nöldeke

Sasaniden صفحه ۲۲۶ حاشیه شماره ۱.

دو کشتی بین راه غرق شد. شش کشتی صحیح و سالم بساحل حضرموت رسید. نفرات لشکر کوچک ایران ششصد تن بودند. قوای اعزامی یمن هم بکمک این نیرو آمد. خبر این حملهٔ جسورانه بزودی بمسروق رسید. مسروق با سپاهیان خود حرکت کرد و آماده کارزار شد. و هرز ضیافت بزرگی برای همراهان خود برپا ساخت و هنگام بزم و بادیه‌گساری سفائن را آتش زد و ذخائر غذایی آنها را نابود کرد. سپس در آن بزمگاه نطقی ایراد نمود که جز رزمگاه راه دیگری نیست و مردانه باید وارد کارزار شوند. بسا مرگ یا فیروزی! چون چاره منحصر بود بفرمان او سر نهادند و جنگ آغاز شد.

و هرز از کسانی که گرد او ایستاده بودند با اشاره خواست پادشاه حبشه را باو نشان دهند. در پیشانی پادشاه یاقوت بسیار درشتی باندازهٔ یک تخم مرغ میدرخشید و تلاءؤ یاقوت در انظار او را

خدنگ

تاریخی و هرز - برجسته و شاخص کرده بود. پس موقعی مناسب را انتخاب نمود و تیری از ترکش خود بسوی او رها کرد. پادشاه بر قاطر خود سوار بود. تیر درست وسط یاقوت خورد و یاقوت ریز ریز شد و پیشانی مسروق شکافت.

مرگ پادشاه علامت شکست و هزیمت حبشها بود. ایرانیان فاتح حبشها را بیرحمانه قتل عام نمودند وای متعرض متفقین عرب و حمیریها نشدند. یمن جزء ایالات ایران شد و نخستین **یمن حکومت** حکمران آن فاتح یمن و هرز بود (سیف بن ذی یزن **نشین ایران** هم چندی در آنجا مرزبانی و حکومت کرد). سپس

پسر و هرز و نوادگان و اعقاب او فرماندار و صاحب اختیار بودند تا سرانجام در زمان محمد مصطفی (ص) یکی از ایرانیان بنام باذان که از خانوادهٔ دیگری بود حاکم شد. حتی در اوائل عصر اسلام در بارهٔ بنی الاحرار سخنها میشنویم و مراد همان ساکنین ایرانی نژاد یمن باشند که عرب آنانرا بنی الاحرار میخواند.

دیری نپائید که پس از این وقایع انوشیروان جان بجان آفرین سپرد (۵۷۸ میلادی) (۱) و انحطاط امپراطوری ساسانیان آغاز گردید. در سده بعد که جنگجویان اسلام بنیروی ایران حمله‌ور شدند ایرانیان ظاهری مغرور و مخوف و باطنی فاسد و **انحطاط سریع ساسانیان پس از انوشیروان** تباه داشتند. دسیسه و نیرنگ و ناخشنودی همه جا را بشدت فرا گرفت و جنگهای خونین و برادر کشی کشور ایران را ویران ساخت.

انوشه‌زاد پسر انوشیروان که بائین مسیح در آمد بریدر بشورید و آنداستان را قبلا شرح دادیم. جانشین او هر مزد چهارم از روی دیوانگی و ناسپاسی سبب شد که بهرام چوبین بکین برخیزد و بطرز موحتی سرکشی کند. عصیان و سرپیچی بهرام چوبین موجب شد که میان هر مزد و فرزندش خسرو پرویز جدائی افتد و خسرو پرویز و دائی‌های او بسطام (۲) و بندوی (۳) گریزان نزد رومیان روند و خود وی بطرز سختی هلاک شود. پرویز نیز پس از يك سلطنت طولانی که سراسر با دسیسه و کشاکش و کشتار توأم بود (۶۲۷ - ۵۹۰ میلادی) بدستور شیرویه فرزند خود کشته شد و پیش از اینکه او را بکشند، جا کماهی مسخره آمیز ترتیب دادند و شاه را از حقوق مدنیّه محروم و بمرگ محکوم نمودند و بدین طریق از روی بی‌شعوری بمقام سلطنت توهین وارد کردند و بعلاوه ستمگری و قساوت را بجائی رساندند که خلاف طبیعت و خوی انسانی بود. قاتل پدر چند ماهی بیش سلطنت نکرد و در آغاز کار هیچده تن از برادران خویش را بقتل رساند. آنگاه بیمار شد و جهان را بدرود گفت. طاعونی هولناک که نشانه غضب آلهی برای پادشاه بدسگال بود سرزمین ایران را ویران ساخت. فرزند خردسالش اردشیر که هفت سال بیش نداشت جانشین او گشت ولی شهر براز (شهر برز) او را در تیسفون که

(۱) یادداشت مترجم: بنظر آقای تقی‌زاده ۵۷۹ مسیحی صحیح تر است.

Bendu'è (۲) Bistam (۳)

پایتخت بود محاصره نمود و بقتل رساند و سلطنت را غصب کرد. خود شهر برازهم چهل روز بعد بدست سه تن از مستحفظین خود هلاک شد (نهم ژوئن ۶۳۰ بعد از میلاد). سپس پوراندخت دختر خسرو پرویز بر اورنگ پر خطر خسروی بر نشست و چون بزبور خرد آراسته بود و نیات خوب داشت چنین بنظر میرسید که در دوران سلطنت او عصر درخشانتیری آغاز شود، لکن پس ازاعاده چوب صلیب حقیقی^(۱) بامپراطور روم او نیز پس از شانزده ماه فرمانروائی جهان را بدرود گفت. یکی از بنی اعمام دور پدرش پیروز جانشین او شد و کمتر از یک ماه سلطنت کرد تا اینکه خواهرزبایش آزر میدخت بتخت کیانی بر نشست. آزر میدخت در مقام انتقام از فرخ هر مزد اسپهبد خراسان که توهینی با او وارد کرده بود بر آمد و اسباب قتل او را فراهم ساخت و خود او هم پس از شش ماه سلطنت بدست سرداران رستم پسر فرخ هر مزد کشته شد. رستم نیز چهار سال بعد (۶۳۵ میلادی) در شکست ناخجسته قادسیه هلاک شد.

چهار یا پنج فرمانروای دیگر هر یک چند روزی آمدند. بعض

(۱) یادداشت مترجم: مقصود همان صلیبی است که به عقیده رومیها حضرت عیسی را با آن صلیب بدار زدند و گویند لشکریان ایران آنرا از ارشلیم ربودند و شیرین ملکه ایران آن صلیب را حفظ نمود و قیصر روم آنرا از خسرو پرویز خواست و پرویز آن را باز نداد و در باره درخواست قیصر فردوسی فرماید:

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| یکی آرزو خواهم از شهریار | که آن آرزو نزد او هست خوار |
| که دار مسیحا بکنج شماست | چو بینید دانید گفتار راست |
| بر آمد بر آن سالیان دراز | سزد گر فرستد بنا شاه باز |
| بگیتی برو بر کنند آفرین | که بی او مبادا زمان و زمین |

سال بعد هراکلیوس (هرقل) بزبارت ارشلیم (بیت المقدس) رفت و آنرا دو باره در همان محلی که از آنجا بیرون آورده بودند گذاشت.

| | |
|---|--------------------------|
| فردوسی در رد درخواست قیصر از طرف خسرو پرویز فرموده است: | |
| دَر کت ز دار مسیحا سخن | بیاد آمد از روزگار کهن |
| کسی را که باشد همی سوگووار | که کردند پیغمبرش را بدار |

(بقیه باورقی در صفحه ۲۶۸)

از آنها کشته شدند و برخی دیگر از پادشاهی خلع گردیدند تا اینکه یزدگرد سوم آخرین شهریار نگون بخت دودمان جلیل و نجیب ساسانی سلطنت رسید و او نیز آخر سیه روز و سرگردان و آواره و پریشان شد و در ذلت و درماندگی بدست دهقانی پلید و فرومایه بطمع گوهری که همراه داشت بقتل رسید و یگانه اثر و نشانه‌ای که از آنهمه جاه و ثروت برای شهریار تبه‌روزگار مانده بود همان گوهر بود که سیاد دهر آنرا نیز برود و بجان اوهم ابقاء نمود. هنگامیکه عبدالملک خراب انوشیروان را تعمیر کرد انوشیروان بامید اینکه بازهم بعد از وی چهارده تن از خاندان ساسانی پیش از نزول بلیه‌نهایی فرمانروائی خواهند داشت دلخوش بود. شهریاران چهارده گانه اول آن سلسله جمعاً بیش از دو قرن سلطنت کردند. چه کسی میتواند تصور کند که دوران سلطنت یازده پادشاهی که در فاصله میان خسرو پرویز و یزدگرد سوم بتخت نشستند بر رویهم بیش از پنجمال نخواهد بود؟ (۱)

در تمام این مدت دشمن پشت دروازه‌های کشور شاهنشاهی، با اصرار و ابرام روز افزون رعد آسا میفریبد و دودمان ساسانی را که محکوم بزوال بود تهدید میکرد. مخصوصاً (از اراضات) سه **اعلام خطر** چیز را بعلامت مصائب محتمل الوقوع پیشگوئی کرده

(بقیه باورقی از صفحه ۲۶۷)

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| بر آن دار بر گشته خندان شداوی | که گوید که فرزند یزدان بدایوی |
| توانده آن چوب پوده نخور | چو فرزند بد رفت سوی پدر |
| که شاهان نهادند آنرا بکنج | همان دار عیسی نیرزد برنج |
| ببختد بر مساهمه مرز و بوم | از ایران چو چوبی فرستم بروم |
| که از بهر مریم سکو با شدم | ببوید نماید که ترسا شدم |
| شمارا سوی ما کشادت راه | دگیر آرزو هر چه آید بخواد |

(۱) شیرویه در تاریخ ۲۵ فوریه ۶۲۸ میلادی و یزدگرد سوم آخرین پادشاه خاندان ساسانی در پایان سال ۶۳۲ میلادی یا آغاز سال ۶۳۳ میلادی بر سریر سلطنت برقرار شدند.

[یادداشت مترجم : بنظر آقای تقی‌زاده عبارت « یا آغاز سال ۶۳۳ دور از تحقیق است. »]

بودند که طبری (۱) مورخ مسلمان ذکر میکند و آنرا یکک نوع اخطار و انذار الهی میدانند که خداوند خسرو پرویز را بدان وسیله از عواقب رد کردن پیام پیامبر عربی آگاه و برحذر مینماید. گویند نامهای که پیام رسول خدا در آن مندرج بوده است بدین مضمون است (۲):

بسم الله الرحمن الرحيم . من محمد رسول الله الى كسرى ابن هرمزد
 اما بعد فاني احمد اليك الله الذي لا اله الا هو هو الذي اوانى و كنت يتيما
 و اغثنى و كنت عابلاً و هدانى و كنت ضالاً و لن يدع
 ما ارسلت به الا من قد سلب معقوله و البلاء غالب عليه .
 اما بعد يا كسرى فاسلم تسلم او ايذن بحرب من الله و
 رسوله و لن يعجزهما و السلام . « (۲)

نامه پیامبر
 به پرویز

(۱) رجوع شود به تاریخ ساسانیان تألیف نولدکه ، صفحات ۳۰۴ تا ۳۰۵

Nöldeke, Sasaniden

(۲) متن نامه از نهاية الارب گرفته شده است که نایاب است . رجوع شود

به نسخه خطی کبریج و همچنین مجله انجمن سلطنتی آسیائی بتاریخ آوریل ۱۹۰۰
 صفحه ۲۵۱ .

(۳) یادداشت مترجم : متن نامه حضرت ختمی مرتبت (ص) از روی عکس

نسخه خطی کبریج استنساخ شد (صفحه ۲۰۰ - ۲۰۷) . نسخه عکسی مزبور در
 کتابخانه ملی ایران مضبوط است . نام کتاب سیر الملوك المسمى بنهاية الارب فى -
 اخبار الفرس و العرب و تاریخ کتاب آن سنه ۱۰۲۴ هجرى است . بررور زبمان
 نامه پیغمبر دوجار تحریفات و تغییراتی شده و مورخین مختلف بعضا مین مختلف آنرا
 ضبط کرده اند . برای اینکه کار اهل تحقیق و تتبع آسانتر شود نخست متن طبری
 را که قدیمتر و معتبرتر است (جز - سوم صفحه ۹۰) و آنگاه پاره ای منابع موجود
 دیگر را نیز نقل میکنیم . اینک طبری :

« كتب رسول الله صلى الله عليه و سلم الى كسرى و بعث بالكتاب مع عبد الله
 بن حذافة السهمي فيه ، بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى كسرى عظيم
 فارس ، سلام على من اتبع الهدى و آمن بالله و رسوله و
 شهدان لا اله الا الله و انى رسول الله الى الناس كافة اينذر
 من كان حيا اسلم تسلم فان ابیت فليك اثم الجوس ،
 فزق كتاب رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال رسول الله مزق ملکه . حدثنا
 (بقية باورقى در صفحه ۲۷۰)

بيك روايت خسرو پرويز نامه را پاره پاره كرد و فرستاده رسول خدا بدو گفت : « اى شهر بار ناپرهيز كار! خداوند ملك ترا قطعه قطعه كند و سلطنت ترا درهم شكند و سپاه ترا پراكنده سازد ! »

(بقیة پاورقى از صفحه ۲۶۹)

ابن حميد قال حدثنا سلمة عن محمد بن اسحاق عن يزيد بن حبيب قال وبهت عبد الله بن حذافة بن قيس بن عدى بن سعد بن سهم الى كسرى بن هرمز ملك فارس و كتب معه بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى كسرى عظيم فارس سلام على من اتبع الهدى و آمن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمداً عبده و رسوله و ادعوك بدعاء الله فانى انا رسول الله الى الناس كافة لانذر من كان حياً و يعق القول على الكافرين فأسلم فأن آبيت فان اتهم المجوس عليك فلما قرأه مزقه و قال يكتب الى هذا و هو عبدى. حدثنا ابن حميد قال حدثنا سلمة عن محمد بن اسحاق عن عبد الله بن ابي بكر عن الزهرى عن ابي سلمة عبد الرحمن ابن عوف ان عبد الله بن حذافة قدم بكتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم على كسرى فلما قرأه شقه فقال رسول الله مزق ملكه حين بلغه انه شق كتابه .

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم الى پرويز بن هرمز اما بعد فانى احمد اليك الله لا اله الا هو الحى القيوم الذى ارسلنى بالحق بشيراً و نذيراً الى قوم غلبهم السفاه و سلب عقولهم و من يهدى الله فلا مضل له و من يضلله فلا هادى له ان الله بصير بالعباد . ليس كمثله شىء ، و هو السميع العليم البصير اما بعد فاسلم تسلم او اذن بحرب الله .

ترجمه ابو على محمد بن محمد الباهمي چاپ هند
صفحه ۳۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الى كسرى عظيم فارس ، سلام على من اتبع الهدى و آمن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله و انى ادعوك بدعاء الله و انى رسول الله الى الناس كافة لانذر من كان حياً و يعق القول على الكافرين فاسلم تسلم و ان تولبت فان اتهم المجوس عليك .

از كتاب الكامل
فى التاريخ ابن الاثير
مجلد نانى چاپ ليدن
۱۸۶۷ مسيحي

(بقیة پاورقى در صفحه ۲۷۱)

بروایت دیگر پادشاه ایران به باذان والی یا مرزبان یمن (نگاه کنید به صفحه ٢٦٥) نامه‌ای نوشت و فرمان داد بسوی مدینه حرکت

(بقیه یاورقی از صفحه ٢٧٠)

کتاب النبی صلی الله علیه وسلم الی ملک فارس

من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس : سلام علی من اتبع الهدی
از اعجاز القرآن چاپ قاهره ١٣٤٩
صفحه ١١٣ تألیف، القاضی العبد
شیخ السنة ولسان الله
ابی بکر محمد بن الطیب الباقلائی
المتوفی سنة ٥٤٠ هـ .
و آمن بالله ورسوله و شهد أن لا اله الا الله وحده
لا شریک له وان محمداً عبده ورسوله ، و ادعوا
بدهاء الله فانی انا رسول الله الی الناس كافة لانذر
من كان حياً وبعث القول علی الکافرین فاسلم تسلم .

نقل از تاریخ بغداد او مدینه السلام

الحافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی چاپ مصر ، سال ١٣٤٩
هجری الموافق ١٩٣١ میلادی : صفحه ١٣٢ : کتاب رسول الله الی کسری :

اخبرنا محمد بن الحسین القطان انبأنا احمد بن كامل القاضی قال
حدثنی داود بن محمد بن ابی معشر قال نبئنا ابی قال نبئنا ابو معشر
عن بعض المشيخه قال كتب رسول الله صلی الله علیه وسلم مع عبد الله بن
حذافة الی کسری ، « من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس ، أن اسلم تسلم ،
من شهد شهادتنا ، واستقبل قلوبنا ، وأكل ذبيحتنا ، فله ذمة الله وذمة رسوله » . فلما
قرأ الكتاب قال ، عجز صاحبكم أن يكتب الی الا فی كراع . قال : فدعا بالجلین
فقطعه ، ثم دعا بالنار فأحرقه ، ثم ندم . فقال : لا بد أن أهدی له هدیة ، قال فكله
عبد الله ابن حذافة كلاماً شديداً ، قال فأدرج له شققاً من دباج وحریر فأهداها
لرسول الله صلی الله علیه وسلم ، قال فبلغنا أن رسول الله صلی الله علیه وسلم ، قال ،
« منق کسری کتابی لیمزقن الله ملكه [کل منق] ، ثم ليهلكن کسری ثم لا يكون
کسری بعده ، وليلهلكن فيصر ثم لا يكون قیصر بعده ، ولتنفقن كنوزهما فی سبیل الله
عز وجل » .

قول خطیب بغدادی

نقل از کتاب جهره رسائل العرب فی عصور العربیه الزاهره ، الجزء الاول
تألیف احمد زکی صفوت استاذ اللغة العربیه بدارالعلوم ، چاپ مصر ، ١٣٥٦

٥ هـ = ١٩٣٧ م . صفحه ٣٦ ، « كتابه صلی الله علیه وسلم الی
کسری ملک الفرس و بعث صلی الله علیه وسلم عبد الله بن حذافة
السهمی الی کسری ابیرویز ملک الفرس ، سنة ست و بعث
معه کتابا فيه ، بسم الله الرحمن الرحیم ، من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس ،
(بقیه یاورقی در صفحه ٢٧٢)

قول احمد زکی صفوت

کند و پیامبر را دستگیر سازد و باسارت به تیسفون آورد (رجوع شود به فصل هفتم).

(بقیه یاورقی از صفحه ۲۷۱)

سلام علی من اتبع الهدی ، وآمن بالله ورسوله وأن لاله الا الله ، وأن محمدا عبده ورسوله ، أدعوك بدعبادة الله عز وجل ، فإني أنا رسول الله الى الناس كافة لا نذر من كان حياً ، و يحق القول على الكافرين ، أسلم تسلم ، فإن آیت فعلیک اتم - المجوس .

فما قرأ کسری الکتاب غضب و مزقه وقال ، یکتب الی هذا و هو عبدی ، فقال صلی الله علیه وسلم ، حین بلغه ذلك ، مزق ملکه .

(السيرة الحلیة ۲ : ۳۶۸ ، وصبح الاعشى ۶ : ۳۷۷ ، و تاریخ الطبری ۳ : ۹۰ ، و تاریخ کامل لابن الاثیر ۲ : ۸۱ ، و اعجاز القرآن ص ۱۱۳ ، و المواهب اللدنیة للقسطلانی « شرح الزرقانی ۳ : ۳۸۹ ») .

در جلد اول کتاب دوم ناسخ التواریخ و قایم اقالیم سبعة بعد از هجرت رسول خدا الی زماننا هذا تألیف لسان الملک سهر و همچنین در کتاب الوسیط فی الادب العربی و تاریخه تألیف الشیخ احمد الاسکندری و الشیخ مصطفی عنانی چاپ مصر ، ۱۹۳۱ صفحه ۱۲۸ نیز نامه مزبور مندرج است .

در باره تاریخ این نامه کوسن دو پرسوال استاد کلز دو فرانس و صاحب تاریخ عرب چاپ یاریس ۱۸۴۸ میلادی A. P. Coussin de Perceval

Essai sur l'Histoire des Arabes (Paris, 1848).

نظر

کوسن دو پرسوال در جلد سوم کتاب تحت عنوان سفراء پیامبر (صفحات ۱۹۰ - ۱۸۸) مینویسد : « نخستین یادشاهی که از پیغمبر

اسلام پیامی بدو رسید خسرو پرویز بود . دوم نجاشی پادشاه حبشه سوم مقوقس عظیم مصر .

« طبق نامه رسمی امپراطور هر اکلیوس پستای قسطنطنیه که در Chronique Paschale (صفحات ۴۰۲ - ۳۹۸) مندرج است شریه در اواخر ماه فوریه سال ۶۲۸ میلاد مسیح پدر خود خسرو را بقتل رساند و برخلاف اقوال نویسندگان عرب باید تصدیق کرد که پیغمبر سفیر خود را قبل از سفر حدیبیه نزد خسرو فرستاده است و سفر حدیبیه در نیمه دوم فوریه ۶۲۸ بود که برابر است با ذوالقعدة سال ششم هجرت . راست است مؤلفین عرب تاریخ انقلابی را که بقیمت جان خسرو تمام شد ماه جمادی الاولی سال هفتم هجرت نوشته اند (تاریخ الخیسی صفحات ۲۲۹ و ۲۵۲) و آن تاریخ مطابق است تقریباً با هشتم ماه اوت تا حدود هفتم سپتامبر ۶۲۸ میلادی ، لکن تاریخ نامه هر اکلیوس بیشتر مورد اطمینان است . »

علائمی که از سرنوشت دولت شاهنشاهی و انقراض قریب الوقوع
دودمان ساسانی حکایت میکرد سه قسم بوده است (۱) :

اول رؤیا ، دوم آثار و علامات دیگر ؛ سوم حوادث و
وقایع تاریخی . از رؤیا هائی که ضبط شده یکی فرشته
۱-۰ رؤیا **علائم بعثت**
ایست که بخسرو پرویز ظاهر میشود و عصای خسرو را
که در ایران علامت قدرت است میشکند . و عبارتی که روی دیوارنوشته
شده بود می بیند که مفاد آن در نهایت الارب قریب بدین مضمون ضبط
شده است :

« ای مرد ضعیف ! بتحقیق ، خداوند رسولی برای خلق
خود فرستاده است و کتابی بر او نازل گردیده است .
بنابراین بیعت کن و ایمان بیاور و او خیر و صلاح ترا
در هر دو جهان تضمین خواهد کرد . لکن اگر چنین نکنی
بزودی هلاک شوی و سلطنت تو نیز منقرض گردد و قدرت
تو از دست تو برود ! »

نشانیها و آثاری که از انقراض سلطنت ساسانیان حکایت میکرد
یکی سدی است که بفرمان شاه بر دجلة العوراء مکرر بستند و هر دفعه
که سد بسته میشد میشکست (دجلة العوراء یکی از
رود های منشعب از دجله است که از نزدیک بصره
۴-۰ علامات **و آثار دیگر**
میکگذرد .) علامت دیگر فروریختن طاقی است که دیهیم
عظیم خره مانند خسرو با زنجیر بآن متصل بود . یعنی از سقف آویخته
وروی تخت قرار داشت . و همچنین برقهائی است که از فراز آسمان حجاز
میجهید و شرق را فرا میگرفت .

(۱) یاد داشت مترجم : این علائم را در کتب اسلامی « ارهاصات »

مینامند .

دیگر واقعه تاریخی نبرد ذوقار است (بین ۶۰۴ و ۶۱۰ بعد از میلاد مسیح) که گرچه بالنسبه بی اهمیت بود به عرب ثابت نمود که ایرانیان با اینکه تمدنی عالی تر و ثروتی عظیم و نامی بلند داشتند شکست ناپذیر نبودند. پیامبر چون این داستان را شنید گفت: « این نخستین روزی است که عرب در برابر ایرانیان جبران گذشته را نمود و این کامیابی و خشنودی را بوسیله من بدست آورد. »

۳ - نبرد
ذوقار



فصل پنجم

حملة عرب

دوزی (۱) در کتاب نفیسی که درباره اسلام (۲) نوشته است چنین گوید:

« در نیمه اول قرن هفتم میلادی همه چیز جریان عادی خود را در روم شرقی و کشور شاهنشاهی ایران طی میکرد. این دو مملکت برای تصرف آسیای غربی همیشه با هم در نزاع بودند. **سخن دوزی** از حیث ظاهر در راه رشد و ترقی و آبادی سپر میکردند. **درباره افزایش** مبالغ معتنابهی مالیات عاید خزانه سلاطین این دو کشور **قدرت عرب** میشد و کز و قر و تجمل و تنعم پایتخت های هر دو مملکت ضرب المثل بود. بار کمر شکن استبداد بر پشت هر دو کشور سنگینی میکرد. تاریخ دودمان سلاطین هر دو مملکت مشحون است از يك سلسله فجایع هولناك و زجر و آزار خلائق و این رفتار ظالمانه دولتها مولود نفاق و شقاق مردم در مسائل مذهبی بود. در این اثنا ناگهان از میان صحاری غیر معروف قومی جدید در صحنه جهان پدید آمد. قبائلی بشمار که تا آن تاریخ پراکنده و متفرق و اکثر اوقات با هم در نبرد بودند نخستین بار در آنهنگام بهم پیوستند و قوم متحد و متفق جدید را بوجود آوردند، قومی که علاقه های شدید با آزادی خود داشت، لباس ساده میپوشید و غذای ساده میخورد، نجیب و میهمان نواز بود،

(۱) یادداشت مترجم: Dozv, R. P. A. از شرقشناسان

معروف است که بزبان هلندی کتابی در خصوص تاریخ اسلام نوشته است.

(۲) ویکتورشون Victor Chauvin این کتاب دوزی را تحت عنوان

Essai sur l'Histoire de l'Islamisme.

ترجمه کرده و در لندن و پاریس بسال ۱۸۷۹ منتشر شده است.

با نشاط ، با فراست ، مزاج ، بذله گو و درعین حال مفرور و سریع الغضب بود و همینکه آتش خشم او برافروخته میشد کینه جو و آشتی ناپذیر و ظالم بود .

این همان قومی است که در يك لحظه (۱) کشور شاهنشاهی کهن سال و معزز ولی فاسد و پوسیده ایران را سرنگون ساخت و زیباترین ایالات را از دست جانشینان قسطنطین ربود و سلطنت جدید التأسیس آلمان را پایمال نمود و ممالک دیگر اروپارا تهدید کرد و حال آنکه در شرق عالم نیز جیوش فاتح او بجزبال هیمالیا راه یافتند و در آنجا هم رخنه کردند ، ولی این قوم شباهتی با کشور کشاوران دیگر نداشت زیرا آئین نویتی آورده بود واقوام دیگررا تبلیغ و دعوت مینمود . برخلاف تنویت ایرانیان و مذهب مسیح که انحطاط یافته بود توحید پاک و خالص آورد و میلیونها مردم بآن گرویدند و حتی در همین عصر ما مذهب اسلام مذهب يك عشر از نژاد بشر است . «

در حرب ذوقار هم دیدیم قوه حیاتی عظیم و نیروی احتمالی عرب که تا آن تاریخ در نظر همسایگان بی اهمیت تلقی میشد حتی قبل از فتح و غلبه اسلام بکلی ناقص و ناچیز نبود . با این وصف نقش عالی و با شکوهی که مقدر بود عرب در تاریخ تمدن بازی کند بلا شك مرهون اسلام است زیرا شریعت اسلام در عین سادگی مجلل و محتشم است و هیچ محقق بیغرضی نمیتواند منکر عظمت اسلام شود . نقادان مغرب زمین که درباره پیامبر عربی اظهار نظر کرده اند اکثر اوقات اوضاعی را که قبل از او در عربستان وجود داشت و پیامبر اصلاح نمود در نظر نمیآوردند و فراموش میکنند که بسیاری چیزها از جمله رق که برده فروشی است و تعدد زوجات که مورد اعتراض آنهاست از بتکارات اسلام نبوده بلکه قبل از اسلام وجود داشت و اسلام آنرا تحمّل کرده و سخت

(۱) یاد داشت ه ترجمه : البته این امر در « يك لحظه » قابل تصور

نیست ، و این فیروزها نزدیک یک قرن میسر گردید .

نگرفته است^(۱). مسلمین صدراول از اختلافات عظیمی که در نتیجه تعالیم پیغمبر در امر زندگی آنها انجام شد بخوبی آگاه بودند. عبارت ذیل که در سیره ابن هشام (تاریخ وفات ۲۱۳ هجری مطابق ۹-۸۲۸ میلادی) قدیمترین شرح احوال موجود از رسول خدا نقل میشود بخوبی نشان میدهد که اصلاحات مزبور چه بوده است :- (۲)

«چگونه نجاشی مهاجرین^(۳) را احضار و در باب مذهب آنها سؤالات نمود و پاسخ مهاجرین :

«آنگاه (نجاشی فرمانروای حبشه) اصحاب رسول خدارا نزد خود خواست. همینکه قاصد نجاشی نزد آنها آمد گرد هم جمع شدند. هر يك از دیگری می پرسید: پیش او که رفتی چه خواهی گفت؟

روایت ابن هشام
در باره مسلمینی که
فراراً بحبشه رفتند
ونقی بلد شدند ونزد
نجاشی بار یافتند
جواب دادند: بخدا سوگند هر چه بدانیم و هر چه نبی اکرم بما حکم کرده است خواهیم گفت. هر چه بادا باد! هنگامی که نزد نجاشی رفتند کشیشان در آنجا حضور داشتند و کتب خود را گرداگرد نجاشی پراکنده کرده بودند. نجاشی پرسید :

چيست آن مذهبی که شما را از قوم خود جدا ساخته است و بسا این وصف بکیش من یا این مذاهب دیگر در نمی آید؟ .

«جعفر پسر ابوطالب رضی الله عنه چنین پاسخ داد : ای پادشاه ! ما قومی بودیم وحشی و بت پرست ، گوشت مردار میخوردیم ، کارهای ننگین میکردیم ، علائق خوبشاوندی را میشکستیم ؛ رفتار ما با همسایگان

(۱) یادداشت مترجم : در فقه اسلامی باب رق وجود ندارد ولی در باره

عق که آزاد کردن بنده است باب مخصوص هست و بحث مفصل میشود .

(۲) سیره ابن هشام چاپ بوستن فلد Wiistenfeld سال ۱۸۵۹ : ترجمه آلمانی توسط ویل Weil چاپ اشتوتگارت Stuttgart سال ۱۸۶۴ میلادی .

(۳) مهاجرین نام اصحاب رسول الله است که در اثر آزار و تعذیب از مکه ناگزیر فرار اختیار کرده وبه حبشه و جاهای دیگر پناه بردند .

بد بود؛ اقویا ضعفا را از بین هیبردند و بدین سان زندگانی ما میگذشت تا اینکه خداوند رسولی از میان خود ما برگزید و بر ما مبعوث فرمود؛ ما از سلسله نسب و امانت بیحد و درستکاری و ایمان و طهارت او خیر داشتیم؛ او ما را بخدا دعوت کرد تا ما نیز همه را بوحدت حق رهنمون شویم و حق یگانه را پرستش کنیم و سنگها و اصنامی را که خود ما و پدران ما بجای خدا عبادت میکردیم بدور افکنیم. بماحکم کرد راست بگوئیم و در آنچه بما سپرده میشود امین باشیم و علائق خویشاوندی و تکالیف همسایگی را رعایت کنیم و از منہیات و خونریزی پرهیزیم. از افعال خلاف اخلاق و اقوال دروغ و خدعه آمیز و خوردن مال ایثم و توهین بزنان پرهیز کارما را نهی کرد. بما فرمود خدای یگانه را پرستش کنیم و برای او هیچگونه شریکی قائل نشویم. و آنچه را بر ما نهی کرد حرام است و آنچه را تصدیق کرد حلال است. سپس قوم ما متعرض ما شدند و ما را آزار دادند و کوشیدند که ما را اغوا کنند و از صراط ایمان منحرف سازند تا اینکه بجای پرستش خدا عبادت اصنام باز گردیم و اعمال بدی را که سابقاً مشروع میدانستیم دوباره مشروع بدانیم. پس سعی کردند ما را مجبور کنند؛ بما ظلم کردند و فشار آوردند و جهد نمودند تا میان ما و مذهب ما حائل شوند. بدین سبب بسرزمین تو آمدیم و تورا برگزیدیم و بر همه کس ترجیح دادیم و بامید آرزوی حمایت تو این راه را طی کردیم و اکنون شهریارا استدعای ما آنست که در پیشگاه تو بما ظلم روا ندارند!

«نجاشی باو گفت: آیا از آنچه از پروردگار به پیغمبر تو رسیده است چیزی نزد تو یافت میشود؟ جعفر جواب داد: آری! نجاشی گفت: بخوان! جعفر آیات اول سوره مریم را که سوره نوزدهم قرآن است^(۱) و با حروف که بعضی آغاز میشود تلاوت نمود. نجاشی

(۱) در باره این حروف مرموز که در آغاز این سوره و بیست و هشت سوره

دیگر قرآن قرار گرفته است رجوع شود به:

بگریست بنحوی که محاسن او از سرشک دیدگان او تر شد. و کشیشان نیز چون بکلمات قرآن گوش فرا دادند گریستند و کتب آنها از اشک چشمانشان تر شد. آنگاه نجاشی گفت: براستی این کلمات و آنچه موسی آورد از یک منبع نورا است. بروید زیرا بخدا سوگند که اجازه نخواهم داد کسی مزاحم شما بشود و یا حتی در اندیشه اینکار باشد.»

اگر بخواهیم درباره اوصاف و مقاصد پیامبر بحث کنیم از راهی که در پیش داریم خیلی دور خواهیم افتاد. بالاخص از آنجهت که این موضوعات و همچنین تاریخ پیغمبر و اصول عقائد او و آئین او که در وهله نخست با تائی ولی بعد سرعت برق پیش رفت بوجه کامل و شایسته در رسالات سیل و اشپرنگر و مویر و کرل و نولد که و باسول اسمیت (۱) و سیدامیر علی بحث شده است. از همه بیشتر آثار سید امیر علی مخصوصاً قابل مطالعه کسانی است که بخواهند متوجه شوند تا چه اندازه حتی مسلمینی که بغایت رنگ فرهنگ و علوم اروپائی را بخود گرفته اند هنوز قویاً تحت نفوذ اسلام و پیغمبر اسلام قرار دارند.

سید امیر علی را از آنجهت ذکر کردیم که از مسلمین واقف بمقتضیات عصر است و کتاب زیاد خواننده و دارای وسعت نظر است و بهمان اندازه که بافکار شرقی خوب آشناست بافکار غرب نیز کاملاً مأنوس است. نیروی عظیم اسلام در سادگی و شایستگی انطباق شریعت اسلام با اوضاع جدید و همچنین در موازین عالیة اخلاقی اسلام است. کسب فضائل و مکارم اخلاقی اسلامی کاملاً در حیز امکان است. لکن باید اقرار کنیم که موازین اخلاقی دیانت مسیح گرچه عالیتر است (۲) از دسترس افراد بشر تقریباً خارج است و دولتها نیز کلیة نتوانند بدان پایه نائل گردند. اما دولتی که کمال مطلوب اسلام است قابل تصور

Sale, Sprenger, Muir, Krehl, Nöldeke, Boswell Smith (۱)

(۲) یادداشت مترجم: البته مؤلف بنا بمعتقدات خود چنین گفته و عقیده

مترجم جز اینست.

میباشد و از حدود فهم و ادراك و امکان بیرون نیست. خلفاء چهار گانه راشدین که جانشینان بلا فصل پیامبر بودند در حقیقت آن نوع حکومت را عملاً بوجود آوردند و درباره فرمائروائی آنها این داستان از الفخری ترجمه شده است (۱):

« بدان که دولت اسلام بطرز دولتهای این جهان تشکیل نشده بود و بیشتر بأمور نبویه و احوال آخرویه شباهت داشت. و حقیقت امر اینککه بطریقه انبیاء اداره میشد. رفتار آن دولت رفتار

نقل
از الفخری

اولیاء و فتوح آن بسبب فتوح پادشاهان بزرگ و راه و روش آن سختی کشیدن درزندگانی و سادگی و امساک در خوراك و پوشاك بود. یکی از خلفاء در کوچه و بازار پیاده میرفت و پیراهنی پاره بر تن داشت که تا زانو را بیشتر نمیپوشاند. سندلی بر پا و تازیانه‌ای در دست داشت و هر کس را مستوجب مجازات مییافت بر او میخواست. غذای خلفا پست‌ترین غذای مستمندان بود. امیرالمؤمنین (علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام) عمل و نان نازک را نمونه‌ای از تجمل میدانست زیرا فرموده است: «ولو شئت لاهتدبت الی مصفی هذا العمل بلباب هذا البر».

« و نیز بدان که امساک خلفا در خوراك و پوشاك بسبب فقر و درماندگی نبود. فاخرترین البسه و لذیذترین اغذیه را میتوانستند تهیه کنند ولی نمیکردند زیرا میخواستند با رعیت تهیدست خود برابر باشند. چنین میکردند تا نفس از بند شهوات برهد و با ریاضت بهترین حالات خود برسد و گرنه خلفا همه صاحب ثروت فراوان از باغ و نخلستان

(۱) یاد داشت مترجم: الفخری فی الاداب السلطانه و الدول الاسلامیه

تألیف محمد بن علی بن طباطبا المعروف بابن الطقطقی طبع ۱۸۵۸ میلادی دانشگاه گرایسوالد Greifswald. چاپ دیگر کتاب چاپ مصر است که محمد عوض ابراهیم بك و کبیل وزارة المعارف المساعد (کبیل وزارت فرهنگ مصر) و علی الحارم بك المفتش الاول للغة العربیه بوزارة المعارف در آن تجدید نظر کرده‌اند.

و اسباب دنیوی بودند و بیشتر آنرا به صرف بینوایان و نیازمندان میرساندند (۱) حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از املاک خود عوائد فراوانی داشت (۲) و همه را در راه دستگیری از فقرا و ضعفا خرج میکرد و خود و خانواده اش بلباس کرباسی و گرده نان جوی قناعت داشتند .
« اما درباره جنگهایی که خلفا کردند و فیروزیهائی که نصیب آنها شد حقیقت امر آنست که سوارانشان تا افریقا و اقصى نقاط خراسان رفتند و از رود جیحون نیز گذشتند » .

کار محمد بن عبدالله (ص) کار آسانی نبود و در هشت سال یا ده سال اول بعثت یعنی در حقیقت تا زمان هجرت وی از مکه بمدینه که در سال ۶۲۲ بعد از میلاد مسیح روی داد و مبدأ تاریخ سیرت عرب
بیرون اسلام است از پیشرفت وی نومید بودند. فقط مؤمنینی که یأس و نومیدی در ایما نشان راه نداشت و امر غیر ممکن را قابل تصور نمیدانستند مأیوس نمیشدند . اشکال امر تنها این نبود که مخصوصاً اعراب بادیه نشین نمیخواستند خدایان قدیم و عادات دیرینه خود را رها کنند . اعراب بدوی ورع و تقوی و فضیلتی را که نصب العین اسلام بود قطعاً دوست نداشتند و بوعد و وعید و لذات و آلام بعد از مرگ معتقد نبودند و بشدت از قیود انضباطی و انتظامی شریعت اسلام متأذی بودند . عرب بدوی خالص و حقیقی قلباً مادی و شکاک و منکر مکاشفات الهی است و هنوز هم چنین است . آن ذهن تند و روشن و فکری که اندکی محدود و تنگ ولی در حدود خود همیشه آماده و آگاه است توجهی بمسائل غیرمادی نداشت و از محسوسات و شهودات فرامیرفت و از

(۱) یادداشت مترجم : در مورد همه خلفا این قول صادق نیست .

(۲) یادداشت مترجم : اینکه حضرت امیر علیه السلام از املاک خود عوائد

فراوانی داشت مبالغه آمیز است .

نمیرفت و از امور مادی و شهوی که میگذشت عرب بدوی نه کنجگار بود نه زود باور. طبع خود پستند و متکی بنفس وی برای پروردگار توانا محلی قائل نبود و نیازی هم بخداوند احساس نمیکرد، زیرا معتقد بود اگر خدا قادر بحفظ و حراست اوست خدمت و کف نفس و ریاضت را نیز بر او فرض و متحتم میکند. دیگر اینکه وجود خداوند تبارک و تعالی کشف نازمای نیست که اسلام کرده باشد زیرا اگر اعراب جاهلیت قدیم توجه کمتری برب العالمین داشتند و قربانیهایی که برای خداوند بزرگ میکردند کمتر و ناچیزتر از ذبایحی بود که برای خدایان کوچک خود میآوردند این امر را سبب آن بود که خدایان کوچک از جهتی اختصاص بخود قبیله داشتند و مال آن قبیله بودند و بنا بر این بیشتر انتظار میرفت که مراقب و نگران امور قبیله باشند. معهذا حتی در مورد آنها تجلیل و تکریمی قائل نمیشدند مگر موقعی که امور بر وفق دلخواه پرستندگان جریان یابد. دوزی (۱) گوید: « هر وقت کوچکترین فرصتی پیش میآید عرب بر خدایان خود خشم میگرفت و حقیقت ماهیت خدایان خود را بآنان گوشزد میکرد و حتی ناسزا میگفت. »

کهنه‌ای که مطابق میل عرب جواب نمیدادند مورد توهین و سخط قرار میگرفتند. اصنامی که قربانیهای قدیمی را بنحوشایسته نمی‌پذیرفتند سنگسار میشدند و فحش و دشنام نثارشان میگردد. کوچکترین چیزی که غضب عرب را بر میانگیخت کافی بود که خدایان را خلع کند و فی الفور دیگری را بخدائی برگزینند. با همه این مراتب عرب حاضر نبود زیر بار مذاهب جدیدی که فرایض و تکالیف سختی بر او تحمیل کند برود. خدایان قدیم اگر بی‌اثر بودند لا اقل خودی بودند و زحمتی نداشتند (اگر یارشاطر نبودند بار خاطر هم نبودند) ! اگر نمرشان کم بود در عوض توقعاتشان هم کم بود. بعلاوه اسلام روش

ناسازگار و تغییر ناپذیری نسبت بآنها داشت. طبق تعالیم اسلام اوئنان و خدایان عرب بت پرست و پیروانی که حتی قبل از ظهور نور نبوت داشته‌اند، همه در آتش جهنم بسوزند و هیچ شیئی معبودی هر قدر هم مورد علاقه بت پرستان بود در برابر حرارت و حمیت و شور بت شکنان شریعت نوین لمحهای تاب مقاومت نداشت. علاوه بر این همان قسمی که د کتر گلدزیهر^(۱) در فصل اول کتاب خود درباره مطالعات اسلامی بسیاری مطالب را روشن ساخته و تحت عنوان دین و مرورت از تضاد آمال و آرمان جاهلیت و غایت القصوای تعلیمات اسلام بحث کرده و بخوبی ثابت کرده است، جاهلیت و اسلام دارای دوهدف و مرام مختلفی بود که از بسیاری جهات باهم سازگاری نداشت و حتی بکلی در جهت مخالف یکدیگر قرار گرفته بود. شجاعت و شهامت، جود و سخای بیدریغ، میهمان نوازی بحد اسراف و تبذیر، عرق قومیت، قساوت قلب در انتقام گرفتن از کسانی که نسبت بخود اعراب یا نسبت با افراد قبیله و اقرباء آنان بهر عنوان هتک احترام روا داشته یا خطائی مرتکب شده باشند، این است فضائل اصلی عرب قدیم در زمان جاهلیت. اما در شریعت اسلام فضیلت دیگر گونه است: تسلیم و رضا، صبر و شکیبائی، تبعیت منافع فرد و عشیره از منافع جمع و تقدم ضروریات دین و بی اعتنائی بعلائق دنیا و احترام از تظاهر و تفاخر و پیروی از احکام دیگری که شماره آن بسیار است. ولی این فضائل و کمالات را عرب جاهلیت بدیده استهزاء و استخفاف مینگریست.

برای اینکه این تباین و تضاد روشن تر شود بهتر آنکه من باب مثال روح دو مطلب را با هم بسنجیم: یکی آیه ۱۷۸^(۲) سوره دوم قرآن

Dr. Goldzilier, Muhammedanische Studien (۱)

(۲) یادداشت مترجم: آیه ۱۷۲ درجاب بصیرالملك و آیه ۱۷۶ درجاب

اختر بامتنخب التفسیر آقای حاج آقامهدی آلهی قمی (۱۳۶۸).

است که سوره بقره نامیده میشود . دیگر اشعاری
 است منسوب بر امشگری سیار و غارتگر موسوم
 به تأبط شرأ . خود اسم او کافی است که ماهیت صاحب
 اسم را معرفی کند ، زیرا معنی آن این است :
 « شری در بغل گرفته است ! » اینک آیه : لیس

**تباین مرام عرب
 جاهلیت و کمال
 مطلوب اسلام**

الْبَرَّانِ تَوَلَّوْا وِجْوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنْ أَمْنٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالْكِتَابُ وَالنَّبِيُّنَ وَآتَى أَمْوَالَهُ عَلَى حِبِّهِ ذُو الْقُرْبَى
 وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ
 قَرَأَن كَرِيمٍ
 وَاَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمَوْفُونَ بِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا
 سُوْرَةُ دُوْمٍ
 وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ
 صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱) .

اشعاری را که گفتیم با آیه فوق خواهیم سنجد از مجموعهات دانشمند
 تیز هوش خلف الاحمر دانسته اند ؛ که دقت زیادی نداشته است . لکن استاد
قصیده فقید را برتسون اسمیث (۲) عقیده داشت و بنظر میرسد
تأبط شرأ حق با اوست ، که روح الحاد چنان سراسر منظومه را
 فرا گرفته و بحدی بوی کفر از آن استشمام میشود که نمیتوان آن را ساختگی
 دانست و هر گاه حقیقت امر چنین باشد طوری بمهارت و هنرمندی طرح
 ریزی شده است که کاملاً روح عرب بت پرست را نشان میدهد (۳) .

(۱) در کتاب کوچکک و نفیس سرویلیم مویر موسوم به « اقتباسات از قرآن »

چاپ لندن سال ۱۸۸۰ میلادی نقل شده است :

Sir William Muir, Extracts from the Coran, (London, 1880).

Professor Robertson Smith (۲)

(۳) متن این منظومه در صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸ کتاب قرائت عربی تألیف

رایت ، چاپ لندن ، ۱۸۷۰ میلادی ، مندرج است :

Wright's Arabic Reading Book, London, 1870.

ترجمه منظوم آن بزبان آلمانی ترجمه باروخی است و باوروی Baur ترجمه منبور

را در مقاله خود در باره این شاعر آورده است . رجوع شود به مجلد دهم (سال

۱۸۶۶ میلادی ، صفحات ۷۴ تا ۱۰۹) :

این چکمه را سراینده مزبور بخونخواهی از عموی خود که بدست قبیلۀ
هذیل بقتل رسید انشاد نمود و مطلع آن در وصف فضائل مقتول
است (۱):

(۲) ان بالشعب الذی دون سلع لقتیلا دمه ما یطل
خلف العبه علی و ولی انا بالعبه له مستقل
و وراة الثأر منی ابن اخت مصع عقد ته ما تحل
مطرق یرشح سما کما اطرق - افعی ینفث السم صل
خبر ما نا بنا مصمئل جل حتی دق فیه الاجل
بزنی الدهر وکانت غشوماً بأبی جاره ما یدل
شامس فی القر حتی اذا ما ذکت الشعری فبرد و ظل
یا بس الجبین من غیر بؤس وندی الکفین شهم مسدن

(۱) یادداشت مترجم: کتاب رایت در دست رس نبود، از حافظه آقای
بدیع الزمان فروزانفر رئیس دانشکده معقول و منقول استفاده شد و براهنمائی ایشان
و همت آقایان دانش یزوه و ایرج افشار، کتابداران دانشکده حقوق به مرجع دست
یافتم و متن اشعار تأبط شرا از این کتاب استنساخ و نقل گردید:

شرح دیوان العساة و دیوان الحماسة مجموع من الشعر الرائع اختاره شاعر العربیة
وحکیمها ابوتام حبيب بن أوس الطائی المتوفی فی عام ۲۳۱ من الهجرة، تألیف
ابی زکریا یحیی بن علی الخطیب البزیری المتوفی فی عام ۵۰۲ من الهجرة —
الجزء الثانی — چاپ قاهره، صفحات ۳۱۴ تا ۳۱۸.

(۲) یادداشت مترجم: چون این اشعار عربی خالی از الفاظ غریب نیست
و از طرف دیگر اشتباهاتی در ترجمه مؤلف مشهود گردید، بکمک آقای عباس خلیلی
عربی دان معروف و همچنین آقای دکتر حسینعلی محفوظ اصلاح شد. مفهوم و مستفاد
آن بشرح ذیل است:

در دره ای که پائین سلع واقع است کشته است که خونش هدر نرود.

بار سنگین انتقام را بدوش من نهاده و رفت. من نیز پذیرفته ام. خواهر زاده ای
دارم که در این کین خواهی بامن همراه است. شمشیر زنی است که اراده اش مترازل
نشود و مانند افعی زهریاش زهر نشانند.

(بقیه یاورقی در صفحه ۲۸۶)

ظاعن بالحزم حتى اذا ما حل حل الحزم حيث يحل
 غيث مزن غامر حيث يجدى و اذا يسطو فليث ابل
 مسبل فى الحى احوى رفل و اذا يغزو فسمع ازل -
 و له طعمان ارى و شرى و كلاً الطعمين قد ذاق كل
 ير كبا الهول وحيداً ولا يصحبه - الا اليماني الاقل
 و فتو هجر و اثم اسروا ليلهم حتى اذا انجاب حلوا
 كل ماض قد تردى بفاض كسنا البرق اذا ما يسل
 فادر كنا النار منهم و لما ينج ملحين الا الاقل

(بقية ياورقى از صفحه ۲۸۵)

خبرى كه بمارسيد دردناك و خرد كننده بود و بتدريج باندازه اى بزرگ و
 بااهميت شده كه بزرگترين وقايع در برابر آن كوچك مينمود!

روزگار غدار كسى را ازما ربود كه هرگز همسايه اش خوار نميشود:

اى پدرم فدائى آن كس باد! در زمستان جاى گرم و در تابستان هنگام طلوع شمرائى
 يمانى سايه بان و جاى خنك داشت. اندام لاغرش بملت تنگدستى و سختى معيشت
 نبود. (بالعكس) كف گريم داشت. باشاهات و تبختر بنفس خویش متكى بود. باحزم
 و احتياط قدم برميداشت و هر جا رحل اقامت ميفكند حزم و تدبير نيز باوى ملازم و
 همراه بود و در همان نقطه جاى گزين ميشد (بمبارت ديگر مظهر حزم و تدبير بود)
 درسغا و گرم ابر كه ربار و هنگام مصاف شير زبان بود.

پيراهنى بلند و لبانى سياه و جسمى قرينه و تنومند داشت و چون آهنك بيكار
 مينمود مانند گرگ كه تند رفتار بود. بكلام يازان شهد و بكلام دشمنان شرنگ بود!
 و هر دو دسته طعم غسل و حنظل او را چشيده اند! يكه و تنها راه يابان وحشت زارا
 پيش گرفت و جز شمشير برنده يمانى چيزى همراه نداشت. چه بسا دليرانى كه از پام
 تا شام حتى در آفتاب نيمروز سوزان و در تاريكى شب راه بيمودند و سيده دم
 فرود آمدند.

رهنوردان تيغ تيزى بكسر آويخته بودند و چون تيغ را از غلاف برون
 كشند برقى از آن بجهد. بدين سان انتقام خون او را گرفتيم و جز چند تن كسى
 جان بدر نبرد و آن عده قليل نيز گومى بخواب پريشاني فرو رفتند. اگر هذيل
 او را تباه كرد او نيز صدمات زيادى بهذيل وارد ساخته بود. چه بسا آنان را
 در مكان ناهموارى بزانو در آورد و ياهابشان مجروح گرديد. چه بسا
 (بقية ياورقى در صفحه ۲۸۷)

فاحتسبو انفس نوم فلما هو موا رعتهم فا شملعوا
 فلئن قلت هذیل شباه لهما کاف هذیلاً یفل
 و بما ابرکها فی مناخ جمع بنقب فیہ الاطل
 و بما صبحها فی ذراها منه بعدالقتل نهب و شل
 صلیت منی هذیل بخرق لا یمل الشر حتی یملوا
 ینهل الصعدة حتی اذا ما نهلت کاف لها منه عل
 حلت الخمر و کانت حراما و بلای ما أملت تحل
 فاسقنیها یا سوادبن عمرو ان جسمی بعد خالی لخل
 تضحک الضبع لقتلی هذیل و تری الذئب لها یستهل
 و عناق الطیر تغدو بطاناً تتخطا هم فما تستقل
 چه خوب گفته است مویر^(۱) آنجا که گوید مثل اعلی مروت
 (مردانگی و فضیلت) در قاموس عرب جاهلیت در این دو کلمه خلاصه
 شود: « شرف و انتقام ». آزادی، شجاعت، اکرام و ایثار، بدی را
 بدی و نیکی را به نیکی آنها، بنحو سرشار عوض دادن، شراب و زن
 و جنگ را یکسان عزیز شمردن، زندگانی را بسیار دوست داشتن و از

(بقیه یاورقی ازصفحه ۲۸۶)

بامدادان به پناهگاهشان حله میکرد و پس ازایان نال هرچه داشتند بفارت میرید .
 هذیل در آتن (قسوت) دلیری چون من بسوخت . من آن جنگجوی
 دلاوری هستم که از جنگ خسته نشوم مگر خسته شوند و نیزه ام را بخون یکایک
 دشمنان خود آغشته و سیراب کنم و چون نبره ام از خون دشمن نخستین جرعه را بنوشد
 آنرا جرعه دیگر دهم .

(تا انتقام خون او گرفته نشد) باده را بر خود حرام کرده بودم . اینک حلال
 شد . پس ای سواد فرزند عمرو! ازباده ناب مرا ساغری درده ، چه ازروزی که دانی
 من دیده از دنیا فروبت تن فرسوده من مانند شرابی که ترش شود برنج اندراست .
 کفتار بر کشته های قبیله هذیل نیشخند میزند . گریک هم دندان خود را
 بر دارش نشان میدهد و یرندگان لاشخوار صبحگاهان روی لاشه او چنگ زنان
 شکم خود را از گوشت او طوری انباشته سازند که قادر بیرواز نباشند !

مرگ نرسیدن ، مستقل و متکی بنفس ، لافزن و غارتگر بودن ، از همه بالاتر از خویشاوندان بحق یا بنا حق حمایت و پشتیبانی کردن و علقهٔ همخونی و عرق قومیت را برتر از همهٔ قیود دیگر دانستن . این بود کمال مطلوب عرب بت پرست عهد جاهلیت و چنین است خصلت عرب بادیه - نشین امروز که فقط اسماً مسلمانست . رفتار عمومی پیغمبر هم نسبت به برادر زادهٔ خود عیناً همینطور بود . رفتار وی در واقع احساسات رقیق را برانگیزد و در قلب و روح تأثیر کند و بر جان و دل نشیند و (این روایت) بعنوان نمونه و مثال ذکر میشود : چون پیغمبر ابوطالب را جداً باسلام دعوت نمود ابوطالب در جواب گفت : « ای برادر زادهٔ من ! ایمان پدران خود را از دست نتوانم داد (۱) . لکن بخدا سوگند تا زنده‌ام اجازه ندهم چیزی که مایهٔ آزردهی خاطر تو باشد روی دهد ! » (۲) . خواه ابوطالب بدعوی پیامبر عقیده داشت خواه نداشت آتش جهنم را در مصاحبت اجداد خود به بهشت موعود اسلام ترجیح میداد و بهر حال اجازه نمیداد برادر زاده‌اش هدف تعرض بیگانگان واقع شود .

از هجرت پیغمبر (ماه ژوئن ۶۲۲ میلادی) (۳) تا مرگ عمر دومین خلیفهٔ خلفاء راشدین (۶۴۴ میلادی) عصر طلایی اسلام است و مراد از عصر طلایی عصر تقوی و توحید در برابر عصر فلسفی اسلام است . زیرا هر چند مثل اعلیٰ حکومت رجال دین که الفخری بیان میکند و در اینجا نقل کردیم تاشهدات علی (علیه السلام) (در سال ۶۶۱ میلادی)

(۱) یادداشت مترجم : اسلام ابوطالب نزد شیعه مسلم است و این روایات

از طرف اهل سنت نقل شده است .

(۲) سیره ابن هشام (چاپ ووستنفلد Wüstenfeld) صفحهٔ ۱۶۰ .

(۳) یادداشت مترجم : بنظر آقای تقی زاده « هجرت پیغمبر بحباب

معروف در ربیع الاول سال اول هجری بود و آن مطابق با نیمهٔ دوم سپتامبر بوده ژوئن

و اول محرم سال اول هجرت هم مساوی با ۱ ژوئیه بود . »

که در نظر يك قسمت عمده عالم اسلام شريفترين و شايسته ترين و بهترين خليفه رسول خدا بوده است دوام داشت ولى نفاق و شقاق و قتال و جنگ هاى داخلى و دشمنى هاى خونين بين شعوب و قبائل در زمان خلافت پربليه و آسيب عثمان خليفه سوم آغاز شد . در زمان حيات پيغمبر ظاهر اتمام عربستان مطيع و منقاد شريعت وى گرديد ، ولى بلافاصله بعد از رحلت پيغمبر درميان طوائف عرب آتش انقلابات دامنه دارى بر ضد اسلام شعله ور گشت و تا زمانى كه اين آتش باخون خاموش نگريد و « خيانت كاران و كفار مرتد » كشته نشدند با مجبور باطاعت و انقياد نگريدند ابو بكر نتوانست توجه خود را جداً معطوف به تسخير و تبليغ ممالك غير عرب بنمايد . از همه ممالك مزبور نظر ما فقط بايران است و خوب است يكبار ديگر بسراغ مورخ معروف الفخرى (۱) برويم كه وقايع را مانند پرده نقاشى در ذهن خواننده مجسم ميكند . الفخرى علائم خطر را بتفصيل شرح ميدهد كه چگونه خاطر انوشيروان و خسرو پريوز از علائم مزبور نگران و ناراحت بود و ميكويد نظائر آن علائم و منذرات پي درپي ظاهر ميشد تا اينكه كار باخر رسيد . آنگاه (ابن الطقطقى) رشته كلام را چنين دنبال ميكند و ترجمه كلام وى قريب بدين مضمون است :

« هنگامى كه رستم بجنك سعد بن ابى وقاص رفت كوئى در خواب فرشته اى راديد كه از آسمان فرود آمد و كمانهاى ايرانيان را جمع كرد و مهر نمود و با خود با آسمان برد . بعلاوه چيزى كه دائماً در مورد عرب مشاهده ميشد گفتار جازم و اعتماد بنفس و صبر و حوصله فوق العاده آنها هنگام شدا ندم بود . پس از مرگ شهر يار و رسيدن يزدگرد جوان و سست رآى بتخت سلطنت نعمات ناساز بين ايرانيان آغاز شد و بليه عظيمى

داستان
الفخرى درباره
فتح ايران

(۱) يادداشت مترجم : نام كتاب الفخرى و نام مورخ ابن الطقطقى است .

بایرانیان روی آورد. باد مخالف در جنگ قادسیه وزید و کرد و غبار
چشمان آنها را تیره و تار کرد و طوفان شدت همه را فرا گرفت و جملگی
بهلاکت رسیدند. رستم کشته شد و سپاه وی منهزم گردید. پس بدین
علائم نظر کنید و بدانید هر چه اراده بالغه خداوند باشد واقع شود.

« سرحدایران نزد عرب بی نهایت دشوار و خطرناک و وحشت آور بمنظر
میآید و خطوط مرزی ایران حداعلی احترام و عبدا در دل عرب برانگیخته

بود بنحوی که از حمله بمرز ایران اکراه

داشتند و با احترام شاهان ایران از تجاوز سرحد
پرهیز میکردند، خاصه اینکه عموماً معتقد بودند
قدرت سلاطین ایران بدان پایه است که میتوانند
ملل دیگر را بر بقیه طاعت خود در آورند و این
فکر تا اواخر خلافت ابوبکر وجود داشت تا یکی

شرح لشکر کشی
بهراق و گرفتن
سلطنت از دست
ایرانیان

از صحابه موسوم به المثنی بن حارثه قیام نمود و مطلب را سهل و ساده گرفت و
مردم را تشجیع کرد و بجنگ ایرانیان برانگیخت.

« عدای دعوت او را اجابت کردند و مواعید پیغمبر (صلوات الله
علیه) را بخاطر آوردند که فرموده بود امت وی بخزائن شاهان ایران
دست خواهند یافت: بعد هم به من تملک کنوز الاکسره. در زمان خلافت
ابوبکر کاری نکردند لکن در عهد عمر بن الخطاب المثنی بن حارثه نامه ای
بعمر نوشت و از وضع آشفته ایران و رسیدن یزدگرد پسر شهریار سرریز
سلطنت و جوانی وی عمر را آگاه ساخت. یزدگرد در سن ۲۱ سالگی
بر اورنگ شاهی جلوس نمود. طمع عرب برای حمله بایران فزونی یافت
و عمر با عسکر خود از مدینه خارج شد. مردم نمیدانستند عمر آهنگ
کجا کرده است و جرأت و جسارت هیچگونه پرستی را نداشتند سرانجام
یکی از آرمیان هنگام رحیل و حرکت را پرسید ولی جوابی جز سرزنش
و ملامت نشنید.

« عرب را هنگام نگرانی و اضطراب رسم چنین بود که چون میخواست اطلاعاتی بدست آورد نزد عثمان بن عفان یا عبدالرحمن بن عوف میرفت و هر گاه خیلی فوریت داشت العباس (۱) هم باین دو نفر اضافه میشد. لذا عثمان بن عفان بعمر گفت: یا امیرالمؤمنین چه شنیده‌ای و چه میخواهی؟ قصدت چیست؟ عمر مردم را بنماز جماعت خواند مردم گردوی جمع آمدند و عمر قصد خویش را اعلام داشت، و هم‌هرا بجنگ ایران تشویق و تحریض نمود و اینکار را آسان دانست. همه طاعت آوردند و دعوتش را اجابت کردند. سپس از عمر خواستند که با آنها در این سفر همراه باشد. عمر گفت: چنین کنم مگر آنکه نقشهٔ بهتری بنظر آید. سپس عقلاء و اصحاب رأی و اعیان قوم را نزد خود خواست و بشور پرداخت. بدو گفتند بهتر باشد بمانی و یکی از اکابر صحابه را بفرستی و او را از عقب جبهه مدد دهی و تقویت نمائی. هر گاه فاتح شوند نعم المطلوب و اگر فرمانده سپاه تو هلاک گردد فرمانده دیگری توانی فرستاد. » چون با این رأی موافقت نمودند عمر منبر رفت. زیرا در آن ایام مرسوم چنین بود که چون میخواستند مطلبی را بسمع عامه به رسانند یکی منبر میرفت و در آن موضوع بخطابه میپرداخت: عمر چون بر منبر قرار گرفت چنین گفت: ای مردم! بحقیقت سوگند قصد خودم آن بود که در این سفر باشما همراه باشم، لکن فرزانتان قوم مرا منصرف کردند و صلاح در ماندن من و اعزام یکی از اصحاب بفرماندهی جنگ دانستند. آنگاه عمر نظر مردم را در بارهٔ شخصی که باید فرستاده شود خواست. در آن هنگام نامه‌ای از سعد بن ابی وقاص که مأموریت خارج داشت و در آنروز غائب بود بدست عمر دادند. همهٔ حضار او را شایستهٔ اینکار دانستند و گفتند هنگام حرب مانند شیر ژبان حمله کند. عمر

(۱) یادداشت مترجم: بمقیدهٔ آقای بدیع الزمان فروزانفر مقصود عباس بن عبدالمطلب است.

این پیشنهاد را تصویب نمود و سعد بن ابی وقاص را احضار کرد و فرماندهی کل جنگ عراق و جیش عرب را بدو سپرد .

» سعد با جیش عرب رو بایران نهاد و عمر بن الخطاب نیز تا چند فرسنگ آنانرا بدرقه نمود . آنگاه با وعظ و خطابه و با ذکر دلائل مهاجمین را بجهاد تشویق و تحریض کرد و با آنها وداع نمود و بمدینه باز گشت . سعد خط پیشروی خود را بطرف صحرای بین حجاز و کوفه منحرف ساخت و دائماً اخبار و اطلاعات بدست میآورد و اتصالاً پیام و نامه از عمر برای او میرسید و عمر پی در پی نظر میداد و نقشه جنگ میفرستاد و نیروی جدید بکمک او گسیل میداشت تا اینکه عاقبت رأی او بر این قرار گرفت که بقادسیه یعنی دروازه کشور شاهنشاهی ایران حمله برد .

» همینکه سعد بقادسیه رسید خود و همراهان را قوت لایموتی نمانده بود . فرمان داد هر جا گاو و گوسفند یافتند بیاورند . اهالی سواد از پیشروی عرب بیمناک بودند و ای مردی را پیدا کردند و از او در باب گاو و گوسفند پرسش نمودند . آنمرد اظهار بی اطلاعی کرد و حال آنکه خود او گاو چران بود و رومه خود را در نقطه امنی در آن حدود پنهان ساخته بود . گویند نر گاوی بانگ برآورد که گاو چران دروغ میگوید ! آهای ! آگاه باشید که ما در این حصاریم ! داخل حصار شدند و گاوهارا بیرون کردند و نزد سعد بردند و این واقعه را بفالنیک گرفتند و علامت نصرت و تأیید خداوند متعال دانستند زیرا اگر چه گاو سخن نگفت و ای بانگ او در آنهنگام عرب را بگاو دان راهنمائی کرد و دروغ رافاش ساخت و این واقعه از اتفاقات عظیمی است که بر فتح و ظفر عرب دلالت میکرد و حق داشتند بفالنیک بگیرند .

» چون خبر پیشروی سعد و عساکر وی بابرایان رسید رستم را باسی هزار مرد جنگی بمصاف او فرستادند . جیش عرب بیش از هفت یا هشت هزار تن نبود ولی بعد قوای تازه نفس بکمک آنها فرستاده شد .

همینکه دوسپاه روبرو شدند ایرانیان به نیزه‌های عرب خندیدند و آنرا بدوئک تشبیه نمودند .

«بی‌مناسبت نیست و ضرر ندارد داستانی نظیر این واقعه در اینجا نقل کنیم (۱) . فلك الدين محمد بن ایدمر برای من چنین حکایت کرده است :

« هنگامی که دویدار صغیر (۲) آهنک نبرد با تاتاریان سمت غربی (۳) مدینه السلام (بغداد) نمود و در آن فاجعه بزرگی که بسال ۶۵۶ هجری (۱۲۵۸ میلادی) برای بغداد روی داد من در قشون دویدار صغیر بودم . در نهر بشیر که یکی از شعب دجله کوچک (دجیل) است روبرو شدیم . از طرف ما سواری که سرایا غرق زره و آهن و فولاد روی اسب عربی نشسته و از حیث صلابت مانند کوهی عظیم بنظر میرسیدوار میدان شد و حریر بار مبارزه طلبید . از طرف مغولها سواری که گویی بر دراز گوشی نشسته بود با نیزه‌ای که بدوئک شباهت داشت بی سلاح و زره پیش آمد و همه نظارگان را بخنده انداخت ولی هنوز روز با آخر نرسیده بود که فتح نصیب همانها گشت و ما را بوضع فجیع و هول انگیزی شکست دادند و این شکست مقدمه مصائب و مفتاح نوائب ما بود و شد آنچه شد .

(۱) البلاذری (چاپ دو خویه de Goeje صفحات ۲۶۰ - ۲۵۹) چنین حکایت کند ، یکی از کسانی که در جنگ قادسیه برای ایرانیان جنگیده است گوید ایرانیان نیزه عرب را مسخره میکردند و آنرا دوئک میخواندند .

(۲) دویدار یکی از عناوین ایران است و معنی آن نگهبان دویت یادوات است که دواتدار خوانند و عبارت دیگر مهرداد است .
این الطائفتی تاریخ سحر آسای خود را در آغاز قرن چهاردهم میلادی هنگامی که وقایع فتنه مغول هنوز از خاطرها نرفته بود نوشته است .

(۳) مورخین عرب مغول را عموماً تاتار خوانند . املاء لفظ تاتار در السنه اروپائی نار نار است و این املاء از آنجا ناشی شده است که خواسته‌اند از جهت اشتقاق کلمه بین این قوم وحشت‌انگیز و تارتاروس که در علم الاساطیر دوزخ است ربطی قائل شده باشند .

« سفراء سعد ورستم آمدند و رفتند . بادیه نشین چون بیارگاه رستم رسید ویرا بر تخت زرین نشسته دید . پشتیها و مخده های زربفت بر تخت چیده و فرشهای کلابتون بر زمین طالار گسترده بود . ایرانیان همه تاجی بر سر و زبور ها بر بیکر داشتند . بیلان جنگی در اطراف و اکناف آن جایگاه ایستاده ، بادیه نشین سنان بر کف ، شمشیر بر کمر و کمان بر دوش نزدیک شد و اسب خود را کنار تخت رستم بیست . ایرانیان نهیب زدند و چون خواستند ویرا از این کار بازدارند رستم مانع شد . مرد عرب بر نیزه خود تکیه میکرد و بظرف رستم گام برمیداشت . نوک نیزه را بفرشها و بالشها و مخده ها فرو میبرد و پیاده میکرد و ایرانیان مینگریستند . چون مرد عرب نزد رستم آمد و بگفتگو پرداخت جوابهای تند میداد و پیوسته کلمات حکیمانه و پاسخهای او رستم را بحیرت و وحشت میانداخت .

مثلاً سعد هر دفعه سفیر دیگری میفرستاد . بدین سبب رستم پرسید : چرا سفیری را که دیروز آمده بود نفرستاده اند ؟ مرد عرب جواب داد : بدلیل اینکه در شادی و غم رفتار امیر با ما بعدل و داد است . دگر روز رستم سؤال کرد : این دوک چیست در دست داری ؟ و مقصودش نیزه مرد عرب بود . مرد عرب پاسخ داد : اخگر سوزنده است و لو اینکه کوچک باشد . دیگر بار رستم بمرد عربی گفت : شمشیر ترا چه عیب باشد که اینسان فرسوده است ؟ مرد عرب پاسخ داد : غلاف فرسوده است ولی تیغه شمشیر تیز و بران است . این چیزها و نظائر آن چنان خوف و هراسی در دل رستم افکند که بملازمان خود روی آورد و گفت : این مردم از دو صورت خارج نباشند و سخنانشان یاراست باشد یا دروغ . اگر دروغ گویند قومی که اسرار خود را با چنان جدیدیت حفظ کنند و در هیچ امری باهم اختلاف ندارند و در راز پوشی تا بدین حد باهم دمساز و متفق اند و هیچکدام سر خود را فاش نسازند ، ما اما قومی بغایت نیرومند و قوی باشیم . لکن اگر راست گویند احدی را

در برابر آنان تاب و توان نباشد. ملازمان رستم فریاد برآوردند: بنام خداوند ترا سوگند دهیم هرچه داری بدلیل آنچه از این سگها دیده‌ای از دست مده! در تصمیم خود بجنک آنها استوار باش. رستم گفت: این بود نظر من ولی چنان کنم که اراده شمادت و (دراین بیکار) با شما باشم.

» پس از چند روز جنک باد مخالف وزید و غبار چشمان ایرانیان را تیره و تار کرد. رستم کشته شد و سپاهش منهزم گشت. آنچه داشتند بیگما رفت و ایرانیان از وحشت خود را بدجله انداختند تا از مجاری قابل عبور خود را باحل شرقی رودخانه برسانند. سعد آنها را دنبال کرد و از آب گذشت و در جلولا بار دیگر ایرانیان را قتل عام نمود و اموالشان را غارت کرد و یکی از دختران پادشاه ایران را به اسارت گرفت(۱).

» سعد نامه‌ای بعمر نوشت و از فتح عرب ویرا آگاه ساخت. عمر در آن چند روز شدیداً نگران و مراقب اخبار جیوش خود بود و در جستجوی خبر همه روزه پیاده از مدینه بیرون میرفت. اتفاقاً یکی از راه میرسید و از جریان جنک خبر میداد. عمر از یکی که مرده فتح سعد را آورد پرسید: از کجا می‌آئی؟ جواب داد: از عراق: عمر گفت: از سعد و جیش او چه خبر؟ بیک پاسخ داد: خداوند آنها را بر همه غالب ساخت. بیک در آنحال بر شتر خود سوار بود و عمر در کنار او پیاده میرفت و شتر سوار ندانست که این شخص عمر است. ولی چون مردم اجتماع و ازدحام نمودند ویرا سلام دادند و امیر المؤمنین خواندند مرد عرب عمر را بشناخت و گفت: از چه رومرا آگاه نکردی؟ رحمک الله آنک امیر المؤمنین؟ عمر جواب داد: ای برادر ترا چه

(۱) رجوع شود بصفحات ۱۹۵ بیه این کتاب (در باره شهربانو دختر

باک؟ کارناروائی نکرده‌ای. عمر بسعد نوشت: هر جا هستی همانجا بمان و آنرا دیگر دنبال مکن و بهمین قانع باش و مأمنی برای آنان آماده نما و شهری برای مسکن و مأوای آنها بساز و رودخانه‌های بین آنان و من قرار مده. سعد کوفه را برایشان بنا نهاد و در آنجا نقشه مسجدی کشید و مردم منازل خود را طرح ریزی کردند و آن شهر را کرسی نشین ایالت قرار داد. بدین طریق بر مدائن^(۱) (تیسفون) فائق گشت و بر خزائن و ذخائر آن دست یافت.

« از جمله مرد عربی کیسه‌ای پر از کافور یافت. کیسه را نزد دوستان خود برد. دوستانش بتصور اینکه نمک است^(۲) در طعمی که طبخ می‌کردند ریختند. چون طعمی نداشت ذکر پاره‌ای وقایع شایسته که در این هنگام روی داد داد و کیسه کافور را خرید.

« دیگر اینکه عربی بادیه نشین بیاقوت درشتی دست یافت که مبلغ زیادی قیمت داشت ولی نمیدانست. کسی که بارزش آن آگاه بود بهزار درهم خرید. بعد بر بهای یاقوت واقف شد. رفقاییش او را سرزنش کردند و گفتند: چرا بیشتر نخواستی؟ مرد عرب جواب داد: اگر میدانستم بزرگتر از عدد هزار هم عددی باشد همان عدد را می‌گفتم،^(۳). »

یزدگرد راه خراسان را پیش گرفت و فرار اختیار نمود و پیوسته

(۱) رجوع شود به یادداشت اول در هامش صفحه ۱۹۸ این کتاب (در باره مدینه و مدائن).

(۲) تطبیق شود با البلاذری صفحه ۲۶۴.

(۳) قصه‌ای نظیر این قصه در کتاب فتوح البلدان البلاذری نقل شده است.

(چاپ دوخویه de Goeje صفحه ۲۴۴).

قدرت او رو بزوال بود تا اینکه در سال سی و یکم
 سرفروشت یزدگرد
 هجرت (= ۶۵۱ میلادی) بقتل رسید: وهو آخر
 ملوک الاکاسرة»



این شرح مطوّل را از آنرو از کتاب الفخری ترجمه کرده ام که
 نسبتاً در چند کلمه برجسته ترین نکات مربوط باستیلای عرب را بر ایران
 بوجه مؤثر ولو باختصار مجسم مینماید. زیرا جنگ مرگبار قادیسیه را
 نه آغاز و نه انجام این محاربه میتوان دانست. در اوائل جنگ مسلمین
 در قس الناطف از مردانشاه و چهار هزار تن از ایرانیان شکست سختی
 خوردند (نوامبر ۶۳۴ میلادی) و هفت سال بعد از جنگ قادیسیه در
 نهباندن نبرد دیگری روی داد و این نبرد نیز پایان مقاومت و پایداری
 ایرانیان نبود. ایرانیان در جاهای مختلف با سرسختی از خود دفاع
 نمودند. در ایالت فارس که مهد و مرکز عظمت ایران است مقاومت
 ایرانیان بمنتهای شدت رسید. طبرستان را جنگلها و باطلاقها از تجاوز
 دشمن حفظ میکند و یک سلسله جبال مانند حصاری آن ایالت را دربر
 میگیرد و از فلات بزرگ مرکزی ایران جدا میسازد. حکام نظامی آن
 ایالت که از طرف شهریاران ساسانی مأمور بودند اسپهبد خوانده میشدند
 و تا سال ۷۶۰ میلادی با استقلال در آن ایالت فرمانروائی داشتند.

تحقیق درباره غلبه تدریجی آئین اسلام بر کیش زردشت مشکلتر
 از تحقیق در استیلای ارضی عرب بر ممالک ساسانیان است، چه با
 تصور کنند که جنگجویان اسلام اقوام و ممالک مفتوحه را در انتخاب
 یکی از دوازده مخیر میساختند: اول قرآن دوم شمشیر. ولی این تصور
 صحیح نیست زیرا که برترسا و یهود اجازه داشتند آئین خود را نگاهدارند
 و فقط مجبور به دادن جزیه بودند و این ترتیب کاملاً عادلانه بود،

زیرا اتباع غیر مسلم خلفاء از شرکت در غزوات و دادن خمس و زکوة که بر امت پیامبر فرض بود معافیت داشتند. در کتاب فتوح البلدان البلاذری^(۱) در صفحه ۶۹ نوشته است هنگامی که یمن بیعت نمود پیامبر عده‌ای را بدانجا فرستاد تا مردم را به احکام و آداب شریعت اسلام آشنا سازند و از کسانی که اسلام می‌آوردند خمس و زکوة مقرر را بخواهند، و از آنانکه با آئین مسیح و مجوس و یهود باقی میمانند جزیه بگیرند. در مورد عمان نیز ابوزید را فرمان داد که از مسلمین وجوه بریه و از مجوس جزیه بستاند (صفحه ۷۷). در بحرین مرزبان ایران و برخی از هموطنانش با آئین اسلام گرویدند ولی دیگران بکیش زردشت باقی ماندند و هر فرد بالغ و رشید یکدینار بطور سرشمار جزیه میداد. در صفحه ۷۹ چنین گوید: « مجوس و یهود مخالف اسلام بودند و ترجیح میدادند مالیات سرانه را بدهند و ریاکاران عرب میگفتند پیامبر مدعی است که جزیه فقط از اهل کتاب گرفته میشود و حال آنکه از قوم مجوس هجر نیز که اهل کتاب نیستند جزیه پذیرفته شده است؛ آنگاه این آیه نازل شد: ان الذین آمنوا والذین هادوا و الصابئین و النصاری و المجوس و الذین اشرکوا ان الله یفصل بینهم یوم القیمة ان الله علی کل شیء شهید. »^(۲) پیامانیکه میان حبیب بن مسلمه و اهالی دبیل واقع در ارمنستان منعقد گردید بدین مضمون است:

« بنام خداوند بخشنده مهربان. این نامه ایست از حبیب بن مسلمه با اهالی دبیل و نصاری و مجوس و یهود اعم از حاضرین و غائبین. بحقیقت سوگند که حفظ جان و مال و معابد و کنائس و دیوار شهرها را

(۱) تاریخ وفات البلاذری ۲۷۹ هجری مطابق ۸۹۲ میلادی است. کتاب

اورا دوخوبه de Goeje در لیدن سال ۱۸۶۶ مسیحی چاپ نموده است.

(۲) رجوع شود بقرآن کریم (سوره الحج آیه ۱۶) درباره قبول جزیه

از مجوس و یهود و نصاری و مقایسه شود با تاریخ تمدن شرق تألیف فن کرمر جلد اول صفحه ۵۹. Von Kremer, Culturgeschichte d. Orients.

تضمین میکنم. شما در امان هستید و بر ما فرض است که این پیمان را تا زمانی که شمار عایت کنید و جزیه و حق الارض بپردازید مانیز از روی وفاداری و ایمان رعایت کنیم. خداوند گواہ است و گواهی او کافی است.» چنانکه از کتاب البلاذری برمیآید (صفحه ۲۶۷) عمر تردید داشت که با مجوس چگونه باید رفتار کند، لکن عبدالرحمن بن عوف برپاخاست و فریاد برآورد: «گواهی میدهم که رسول خدا فرمود با آنها هم مانند اهل کتاب رفتار کنید: سزا بهم سنه اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم و لا آکلی ذبایحهم».

سکنه شهرهایی که در برابر مسلمین مقاومت کردند، خاصه آنانکه نخست تسلیم شدند و بعد بشوریدند، البته باسانی نتوانستند بگریزند. بالاخص از شورشیان کلیه مردان و کسانی که اسلحه داشتند عموماً از دم شمشیر گذشتند و زنان و کودکان را مسلمین باسارت بردند. ولی بنظر نمیرسد که زردشتیان بشدت مورد تعذیب و آزار قرار گرفته باشند و با اینکه آئین اسلام بیشتر بزور بایران تحمیل شده باشد، این مسأله را پرفسور آرنولد (۱) استاد دارالفنون علیگروه در کتاب نفیس خود در باره تعلیمات اسلام (چاپ لندن بسال ۱۸۹۶ مسیحی صفحات ۱۸۴ - ۱۷۷) بوجه بسیار خوبی ثابت نموده است. آرنولد به بی تابی موبدان بیکگذشت زردشتی اشاره میکند و میگوید موبدان نه تنها نسبت به علماء سایر ادیان بلکه در برابر کلیه فرق مخالف ایران و مانویان و مزدکیان و عرفای مسیحی (گنوستیک) (۲) و امثالهم تعصب نشان میدادند و بدین سبب بشدت مورد بيمهری و نفرت جماعات زیادی قرار گرفته بودند. رفتار ستمگرانه موبدان نسبت به پیروان سایر مذاهب و ادیان سبب شد که درباره آئین زردشت و پادشاهانی که از مظالم موبدان حمایت میکردند

T. W. Arnold, Preaching of Islam, London, 1896 (۱)

Gnostics (۲)

حس بغض و کینه شدید در دل بسیاری از اتباع ایران برانگیخته شود و استیلاء عرب بمنزله نجات و رهائی ایران از چنگال ظلم تلقی گردد.»
بعلاوه چنانکه باز هم آرنولد تذکر میدهد سادگمی و قابلیت انعطاف اسلام و همچنین بسیاری از عقائدی که در باره مرگ و خلود نفس و آخرت از آئین زردشتی گرفته بود و نساتوانیها و تکالیف شاق و مراسم دقیق و پر آب و تاب تطهیر را که کیش زردشت تحمیل مینمود اسلام از میان برداشت و بعد از شدت فرجی برای مردم پیدا شد و مسلم است که قسمت اعظم کسانی که تغییر مذهب دادند بطیب خاطر و با اختیار و اراده خودشان بود. پس از شکست ایرانیان در قادسیه فی المثل چهار هزار سرباز دیلمی (نزدیک بحر خزر) پس از مشاوره تصمیم گرفتند بمیل خود اسلام آورند و بقوم عرب ملحق شوند. این عده در تسخیر جلولا بتازبان کمک کردند و سپس با مسلمین در کوفه سکونت اختیار نمودند^(۱) و اشخاص دیگر نیز گروه گروه برضا و رغبت باسلام گرویدند. همینکه سیل ایرانیان جدید الاسلام و اسراء ایرانی بسوی عربستان سرازیر گشت عمر نگران شد. دینوری (در صفحه ۱۳۶ کتاب خود) گوید چون عمر اوضاع و احوال را بدین منوال دید گفت: « بارخدا! از شر فرزندان این اسراء جلولا بتو پناه میبرم!» بعد معلوم شد که قلق واضطراب عمر در این حادثه بی اساس نبوده است، زیرا یکی از همین اسیران ایرانی که عرب ویرا ابولواؤ مینامید عمر را باخنجر از پای در آورد. هنوز هم متعصبین از اهل تشیع در ایران از این واقعه باخشنودی یاد میکنند. میان شیعیان حتی تا این اواخر مرسوم بود که روز قتل عمر را بنام عمر کشان جشن می گرفتند همچنانکه در انگلستان نیز روز قتل گای فاگز^(۲) را جشن میگیرند.

(۱) البلاذری، صفحه ۲۸۰؛ تاریخ تمدن شرق تألیف فن کرمر، جلد اول

صفحه ۲۰۷

(۲) یادداشت مترجم: گای فاگز Guy Fawkes کسی است که

(بقیه یادرفی در صفحه ۲۰۱)

نخستین کسی که از ایرانیان اسلام آورد سلمان بود که یکی از محترم ترین اصحاب پیامبر بشمار میرود و فرقه نصیریان سوریه نام او را در تثلیث عرفانی خود وارد کرده‌اند. علامت این مسلک **سلمان فارسی** حرورف عین و میم و سین است (حرف عین بجای علی که مظهر عقل و اندیشه است و حرف میم بجای محمد و حرف سین سلمان است که باب‌الله دانسته‌اند) (۱). پیش از آنکه اسلام وارد مرحله غزوات بشود سلمان بمذهب اسلام درآمد و چون در امر مهندسی نظام تبحر داشت هنگام دفاع از مدینه خدمات مهمی برای پیامبر انجام داد. ابن هشام شرح مشبعی که بسیار جالب توجه است درباره تاریخ زندگانی سلمان نوشته است (رجوع شود بصفحات ۱۴۳ - ۱۳۶ سیره ابن هشام). روح کنجکا و و سر پرشورش در مسائل مذهبی که از مختصات ایرانیان است در جوانی او را بکلیساهای اصفهان کشاند و از خانه پدرتجمیل پدر خوشگذران خود گریزانند و بالنتیجه کیش مجوس را که مذهب پدر و مادرش بود از دست داد و نخست آئین مسیح سپس اسلام اختیار نمود. سلمان یگانه شخصی است که از میان ایرانیان وارد جمع معزز و محترم اصحاب گردیده است و بسیاری از علماء بلند مرتبه اسلام نیز

(بقیه باورفی از صفحه ۳۰۰)

برای قتل پادشاه انگلستان جیمز اول و اعضاء مجلس با اعدای توطئه کرد و از خانه مجاور سردابی که زیر مجلس اعیان قرار داشت راه یافت و در حدود سه خروار باروت زیر همزم و زغال پنهان ساخت و قصد داشت روزگشایش مجلس در پنجم نوامبر ۱۶۰۵ مسیحی بنا را منفجر کند ولی توطئه کشف شد و اعلام گردید. هنوز هم ۴۰ ساله در انگلستان آن روز جشن پیاسازند و با آتش افروزی و آتشبازی و غیره پردازند.

(۱) رجوع شود باقاریک نصیری مرتد موسوم به الباکورات السلیمانیه چاپ بیروت که بی تاریخ منتشر شده است و همچنین ترجمه انگلیسی آن توسط سالیزبوری E. Salisbury در مجله انجمن آسیایی آمریکا (Journal of the American Oriental Society)

سال ۱۸۶۶ میلادی (مجله هشتم صفحات ۳۰۸ - ۲۲۷) و مجله آسیایی (Journal Asiatique) سال ۱۸۷۹ - صفحه ۱۹۲ بیعد.

از روزهای نخست از نژاد ایرانی برخاستند و عده‌ای از اسراء جنگ و اولادشان مانند چهار فرزند شیرین (سیرین) که در جلولا اسیر شدند بعد در عالم اسلام بمراتب شامخی رسیدند. بنسب بر این قول کسانی که مضمون سخنان اینست که پس از استیلاء عرب بر ایران تا دوسه قرن ایرانیان فاقد زندگانی علمی و معنوی بوده‌اند بهیچوجه درست نیست (کسانی که تاریخ ادبی ایران را بمفهوم محدودتر کلمه تلقی کنند غالباً آن دو سه قرن را از جهت سیر علمی و معنوی ایران «صفحه سفیدی» دانسته‌اند و نگارنده در آغاز این کتاب خود را باالصراحت از این خطا حفظ نموده‌ام). بالعکس آندو سه قرن دورهایست بسیار جالب توجه و مهم و از این حیث عدیم‌النظیر است؛ امتزاج ادوار قدیم و جدید است؛ دوره تحول آداب و تطور مراسم و سیر عقاید و افکار است ولی بهیچوجه دوره رکود و سکون یا مرگ نیست.

راست است که ایران از جهت سیاسی چندی از موجودیت مستقل ملی خود بهره‌مند نگشت و در امپراطوری بزرگ اسلام که از جبل طارق تا رود سیحون امتداد داشت غرق شد، لکن در رشته علم و معرفت بزودی سیادت و تفوق خود را ثابت کرد و باید دانست که ملت ایران با آن لیاقت و مهارت و ظرافت و لطافت روح در خور برتری بوده است (۱).

(۱) یادداشت مترجم: رجوع کنید بچشم انداز تربیت در ایران پیش از

اسلام، تهران، ۱۳۱۵ و سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، چاپ تهران ۱۳۱۶ خورشیدی تألیف آقای دکتر اسدالله بیژن استاد دانشگاه تهران؛ تجلیات روح ایرانی تألیف آقای کاظم زاده ایرانشهر چاپ تهران با دو مقدمه بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق، ۱۳۲۰؛ و سلسله مقالات آقای محسن اسدی استاد دانشگاه تهران بزبان انگلیسی درباره تمدن و فرهنگ قدیم ایران در مجله ایران و آمریکا همچنین بخطابه آقای علی اصغر حکمت در فرهنگستان ایران در باره «ایران در فرهنگ جهان» ۱۳۲۶، و خطابه آقای دکتر عیسی صدیق در انجمن ایران در لندن در باره روابط فرهنگی ایران باغرب *Persian Cultural Relations with the* (بقیه یادرفی در صفحه ۳۰۳)

اگر از علموی که عموماً باسم عرب معروف است اعم از تفسیر و حدیث و آلهیات و فلسفه و طب و لغت و تاریخ و تراجم احوال و حتی صرف و نحو زبان عربی آنچه را که ایرانیان در این مباحث نوشته‌اند مجزی کنید بهترین قسمت آن علوم از میان میرود. تازیان حتی بیشتر تشکیلات دولتی خود را بتقلید ایرانیان ترتیب داده‌اند. صاحب الفخری در باره سازمان دیوان چنین گوید (رجوع شود بچاپ الوارت (۱) صفحه ۱۰۱) (۲):

« جنود مسلمین خود مسلمین بودند که بخاطر دین جنگ می‌کردند نه برای دنیا و هرگز جمع آنها خالی از زاد مردانی نبود که نسبتاً قسمت زیادی از دارائی خود را بمصرف خیرات و میرات و

سازمان دیوان

هدایا نرسانند و در ازا ایمان خود باسلام و پیشیبانی و یاری پیامبر (صلوات الله علیه و سلامه) جز از درگاه حق (تعالی) اجری طلب نکنند. نه پیامبر (صلوات الله علیه و سلامه) و نه ابو بکر (رضی الله عنه) مقرر می‌خواستند. ولی از غنائم جنگ آنها را نصیبی بود که طبق قانون شرع بر میداشتند. و چون از بعض بلاد مالی وارد میشد آنها را بمسجد پیامبر (صلوات الله علیه و سلامه) می‌آوردند

(بقیه باورنی از صفحه ۳۰۲)

West, The Iran Society, London, 1947 و مختصری از طب اسلام (بخصوص خدمات ایرانیان) و نفوذ آن در طب اروپا بقلم آقای دکتر محمود نجم آبادی، تهران ۱۳۲۴، تاریخ مختصر تعلیم و تربیت، تهران ۱۳۱۶، و سیر فرهنگ در ایران تألیف آقای دکتر عیسی صدیق استاد دانشگاه تهران، چاپ تهران ۱۳۳۲، مؤلفات یروفسور یوب درباره صنایع ایران، Arthur Upham Pope, Survey of Persian Art، سخنرانی یروفسور رانسیمان درباره نفوذ ایران در تمدن اروپا، ترجمه آقای دکتر لطفعلی صورتگر استاد دانشگاه تهران، The Iranian Influence on the Mediaeval Culture of Europe, Tehran, 1944.

Ahlwardt (۱)

(۲) دوزی در کتاب خود بنام اسلام (Dozy, l' Islamisme) در صفحه ۱۰۶ گوید: «مهمترین قومی که تغییر مذهب داد ایرانیان بودند زیرا آنها اسلام را نیرومند و استوار نمودند نه عرب و از میان آنها بود که جالبترین فرق اسلامی برخاسته است.»

و هر قسم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مقتضی و مناسب میدانست تقسیم میکردند. این بود جریان امر در مدت خلافت ابی بکر (رضی الله عنه) لکن در سال ۱۵ هجری (۶۳۶ میلادی) در زمان خلافت عمر (رضی الله عنه) چون خلیفه دید پیاپی فیروزی نصیب مسلمین میشود و خزائن شاهان ایران بتصرف آنها در میآید و بارهای زرو سیم و جواهر گرانبها و البسه فاخره یکی پس از دیگری میرسد مصلحت چنان دید که آن اموال را میان مسلمین تقسیم کند لکن نمیدانست چگونه بدین کار دست زند. در آن هنگام مرزبانی از مرزبانان ایران در مدینه بود. چون عمر را در کار خود متحیر یافت بدو گفت: یا امیرالمؤمنین! شاهان ایران را دستگاهی بود که دیوان مینامیدند. کلیه خرج و دخل آنان ثبت دیوان میشد و استثنائی در کار نبود. کسانی که مستحق وظیفه و مستعمری بودند مراتب و درجاتی داشتند که خللی روی نمیداد. عمر متنبه شد و شرح و وصف دیوان را از او خواست. مرزبان شرح داد و عمر متوجه شد و دستگاه دیوان را برقرار ساخت ... (۱)

در اداره امور مالی خلافت زبان فارسی و رقم تازمان حجاج بن یوسف (تقریباً ۷۰۰ میلادی) رائج بود. البلاذری گوید (رجوع شود بصفحات ۳۰۱ - ۳۰۰) صالح منشی یسر یکی از اسراء سیستان نزد زادان فرزند فرخ که از ایرانیان بود و سمت ریاست دفتر و حسابداری اداره درآمد سواد (کلده) را داشت، با تافخر مدعی شد که میتواند حساب را کلاً بعبری بنویسد. چون به حجاج خبر دادند حجاج حکم کرد چنین کند. مردانشاه فرزند زادان بر او بانگ زد: «همچنانکه ریشه زبان فارسی را بریدی خدا نسلت را در این عالم قطع کند.» یکصد هزار درهم باو دادند که بگوید از عهده اینکار بر نمیآید ولی نپذیرفت. در این هنگام عبدالملک بدستکاری قائم مقام درنده خوی ولی کار دانش الحجاج جداً

(۱) یادداشت هفتم: این ترجمه با مراجعه به الفخری چاپ مصر ۱۹۳۸

میلادی اصلاح شده و عبارات بین‌الاهلین که در ترجمه انگلیسی نقل نشده در اینجا از الفخری نقل گردید.



آتشکدهٔ ساسانی در نیاسرکاشان
(عکس از علی‌باشا صالح - تابستان ۱۳۱۸)
(برابر صفحهٔ ۳۰۴) مربوط به صفحهٔ ۳۰۵

کوشش نمود نفوذ خارجی را اعم از ایرانی و بیزنطی که قوت گرفته بود قطع کند و غیر عرب را از دوائر دوات خارج کند لکن در این اقدام تا اندازه‌ای آنهم بطور موقت توفیق یافت (۱).

در این اثنا چنانکه قبلاً اشاره شد کیش زردشتی با اینکه دیگر مذهب رسمی کشور نبود و از آن مقام ساقط گشت بهیچوجه در ایران ناپدید نشد. ایرانیان گروه گروه در برابر هجوم عرب نخست بجزائر خلیج و از آنجا به هندوستان گریختند و در هندوستان متوطن شدند و هنوز پارسیان در بمبئی و سورت (۲) و اطراف آنجا سکنی دارند و در کار خود کامیاب و رستگارند. مهاجرین مزبور اقلیتی بیش نبودند و اکثریت زردشتیان که زردشت را بر محمد بن عبدالله (ص) و اوستارا بر قرآن ترجیح میدادند در ایران ماندند. چنانکه دیدیم ادبیات پهلوی دوشادوش ادبیات جدید عربی که ایرانیان جدیداً اسلام بوجد آورده‌اند پیشرفت میکرد. موبدان مجوس هنوز اهمیت داشتند و پیوسته با مأمورین دوات مربوط بودند و میان زردشتیان که در اداره امور خود بمیزان معتناهی خود مختار بودند نفوذ زیادی داشتند؛ (۳) حتی موقعی که قانون وضع شد که آتشکده ناپود شود بندرت کسی متعرض میشد و کسانی که از روی بی احتیاطی و شور مذهبی زبانی به آتشکده وارد میکردند یا در صدد تخریب آن بر میآمدند مقامات و مصادر امور اسلامی این قبیل اشخاص را گاهگاه سخت تنبیه مینمودند (۴). سه قرن بعد از استیلاء عرب تقریباً در هر يك از ایالات ایران آتشکده ای وجود داشت ولی در این ایام طبق احصائیة

(۱) تاریخ فرهنگ شرق تألیف فن کرمر جلد اول صفحات ۱۶۶ تا ۱۸۳ :

A. von Kremer, Culturgeschichte d. Orients.

Surat (۲)

(۳) رجوع شود بکتاب فن کرمر جلد اول ، صفحه ۱۸۳ .

(۴) تطبیق شود با کتاب آرنولد درباره تعلیمات اسلام صفحه ۱۷۹ :

Arnold, Preaching of Islam

دقیقی که هوتوم شیندلر^(۱) تهیه کرده است عده آتش پرستان در ایران مجموعاً فقط ۸,۵۰۰ نفر میباشد.

بقول خانیکوف^(۲) در پایان قرن هیجدهم هنگامی که آغا محمد خان بنیاد گذار سلسله قاجار کرمان را محاصره کرد تنها در آنجا ۱۲,۰۰۰ خانوار زردشتی سکونت داشتند؛ بنا بر این تقلیل سریع عده زردشتیان را از مظاهر عجیب این ایام باید دانست، اگر چه اخیراً چنین بنظر میرسد که مقام و موقع بهتری پیدا کرده اند و این در صورتی صحیح است که بتوانیم نسبت بارقामी که ناظرین امور در اوائل دوره اخیر داده اند و هوتوم شیندلر نقل کرده است اطمینان کنیم:

آرنولد گوید^(۳): «در مقابل این حقایق مسلماً غیر ممکن است انقراض آئین زردشتی را معلول اقدامات شدید فاتحین اسلام برای تغییر مذهب ایرانیان دانست. شماره ایرانیانی که در اوائل حکومت عرب اسلام اختیار نمودند بدلائل مختلفی که در بالا گفته شد محتملاً خیلی زیاد بوده است ولی بقاء کیش زردشت و مدارک موجوده در باره اینکه طی قرون متوالی زردشتیان گاهگام باسلام گرویده اند دال بر این احتمال است که از روی صلح و صفا و بطیب خاطر اسلام آورده اند. تقریباً در پایان قرن هشتم سامان یکی از نجباء بلخ بعلت همراهی و معاضدت که اسد بن عبدالله والی خراسان در حق او نمود از کیش زردشت رو بتافت و باسلام گروید و پسر خود را بیاس آن حمایت اسد نام نهاد و وجه تسمیه دودمان سامانیان (۹۹۹-۸۷۴ میلادی) نام همان شخص است که تازه اسلام آورده بود. تقریباً در آغاز قرن نهم کریم بن شهریار نخستین پادشاه سلسله

(۱) یارسیها در ایران، مجله آلمانی مربوط بمسائل شرق، سال ۱۸۸۲

میلادی، مجلد ۳۶، صفحات ۵۴ تا ۸۸

Houtum - Schindler, Die Parsen in Persien, Z. D. M. G.

در اینجا میگوید عده واقعی آتشگاهها بیست و سه باب است.

(۲) خانیکوف، یادداشت درباره قسمت جنوبی آسیای مرکزی، صفحه ۱۹۳،

Khanikof, Mémoire sur la Partie Méridionale de l'Asie Centrale.

(۳) کتاب آرنولد گوید که به نیکی یاد شد، صفحات ۱۸۰ تا ۱۸۱.

قابوسیه بود که اسلام اختیار نمود و در سال ۸۷۳ میلادی عده زیادی آتش پرستان بعلت نفوذ ناصرالحق ابو محمد در دیلم اسلام آوردند .
 در قرن بعد تقریباً بسال ۹۱۲ میلادی حسن بن علی از سلسله علوی به در ساحل جنوبی بحر خزر که گویند مردی دانشمند و بافر است و بخوبی آشنا بعقائد مذهبی فرق مختلف بوده است اهالی طبرستان و دیلم را که قسمتی بت پرست و قسمت دیگر مجوس بودند باسلام دعوت نمود . بسیاری دعوت اورا اجابت کردند و حال آنکه دیگران بحال بی اعتقادی باقی ماندند .
 در سال ۳۹۴ هجری (مطابق ۴-۱۰۰۳ میلادی) شاعر نامداری موسوم به ابوالحسن مهیار که از اهالی دیلم و آتش پرست بود بهدایت چکامه سرای مشهور تری موسوم بشریف الرضی که در فن شاعری استادوی بود باسلام تبلیغ شد (۱) . اگرچه اخبار داجع بکسانی که تغییر مذهب دادند قلیل است لکن همین حقیقت که تا سه قرن ونیم بعد از فتح اسلام اینگونه موارد پیش آمده است گواه روشنی است بر اینکه ایرانیان از روح تحمل و گذشت فاتحین بهره مند بودند و این امر خود دال بر این معنی است که ایرانیان آئین خود را بصلح و سلم و لا اقل تا حدی بتدریج تغییر داده اند .
 چندی زندگانی علمی و معنوی و سیاسی ایران و عربستان باندازه ای باهم مرتبط و حتی توأم بود که در فصول بعد و مباحث مربوط به تطور و نشوء و ارتقاء اسلام و مبادی فرق و مذاهب عمده آن در زمان خلفای اموی و عباسی باید از هر دو متفقاً سخن بگوئیم و از مسائلی که بیشتر مربوط بعربستان است نه ایران بحث کنیم .

(۱) مانند ابن مقفع دانشمند نامی دیگر که شهرتش از آنها هم بیشتر بود و تغییر مذهب داد مهیار نیز مسلمان بدی بود . در باره ابن مقفع خلیفه الهدی می گفت : « هرگز کتابی در زندگه ندیدم که اصل و منشأ آن ابن مقفع نبوده است . (خصوصاً کتبی که سنخ افکار مانویست .) » . در باره مهیار چون ابوالقاسم بن برهان شنید مهیار تغییر مذهب داده است گفت : « اسلام آوردن تو صرفاً گذر کردن از يك گوشه جهنم بگوشه دیگر است » (رجوع شود به ابن خلکان ترجمه de Slane جلد اول صفحه ۴۳۲ ، جلد سوم صفحه ۵۱۷) .

فصل ششم

دورهٔ اموی (۶۶۱ تا ۷۴۹ میلادی)

آغاز دورهٔ خلافت روزی است که ابوبکر جانشین مقام رسالت گردید (ماه ژوئن ۶۳۲ میلادی) و پایان آن دوره موقعی است که هلاکو خان در رأس قبائل مغول بغداد را گرفت (۱۲۵۸ میلادی) و به نهب و غارت پرداخت و آخرین خلیفهٔ دورهٔ خلافت اسلام المستعصم بالله را بقتل رساند. راست است که عنوان خلافت را چنانکه سرادوارد کریزی (۱) گوید:

« سه قرن دیگر هیجده تن از اخلاف خاندان عباسی بطور استمرار برای خود حفظ نمودند » و خلفای مزبور با جلال و جبروت اسمی در مصر زندگی میکردند ولی در حقیقت مانند اعقاب مغول بزرگ در هندوستان انگلیس خلفاء عباسی نیز تا سال ۱۵۱۷ میلادی در مصر که پایتخت ممالیک بود بدون هیچگونه قدرت واقعی دارای عنوان خلافت بودند. « در سال ۱۵۱۷ میلادی سلطان سلیم اول عثمانی سلسلهٔ ممالیک را سرنگون ساخت و خلیفهٔ پوشالی را وادار نمود عنوان خلافت و علامات ظاهری آنرا از جملهٔ لواء مقدس و شمشیر و عبای رسالت، همه را باو واگذار نماید. از آن تاریخ بیعد سلاطین عثمانی مدعی مقام مقدس خلافت رسول الله و امامت مؤمنین و امامت فائقهٔ اسلام میباشند. مزایائی که از این عناوین و القاب عالیه عاید آنها میشود هر چه باشد این نکته از جهت واقعیت تاریخی مسلم است که چون ۶۲۶ سال از عمر خلافت

Sir Edward Creasy, History of the Ottoman Turks, (1)
London, 1877.

تاریخ ترکه‌های عثمانی چاپ لندن، ۱۸۷۷ میلادی، صفحهٔ ۱۵۰

گذشت در سال ۱۲۵۸ میلادی^(۱) دیگر وجود خارجی نداشت .

این دوره سه قسمت مشخص ولی بسیار نامنتزای تقسیم میشود

از اینقرار : ۱ - دوره خلفاء راشدین که عبارت بودند

از ابوبکر و عمر و عثمان و علی (علیه السلام) (۶۳۲ تا ۶۶۱
ادوار ثلاثه
خلافت

بعدها میلاد) . این دوره را میتوان باختصار دوره حکومت

رجال دین اسلام توصیف نمود . ۲ - دوره خلفای اموی (یا سلاطین

اموی ، زیرا مورخین متأخر اسلامی غالباً منکر مقام روحانیت خلفاء

مزبور بوده اند) . بنی امیه چهارده نفر بودند و از تاریخ ۶۶۱ تا ۷۴۹

بعدها میلاد فرمانروائی داشتند . این دوره را میتوان دوره جهانگشائی

عرب و ارتجاع و تثبیت دانست . ۳ - دوره خلفای عباسی یا بنی العباس که

سی و هفت نفر بودند و از تاریخ ۷۴۹ میلادی فرمانروائی داشتند . در تاریخ

سی ام اکتبر ۷۴۹ میلادی خلافت ابوالعباس عبدالله موسوم به السفاح

بمعنای خونریز در کوفه اعلام شد و خلافت بنی العباس دوام داشت تا اینکه

بغداد دوچار تهب و غارت گردید و هلاکو و سپاهیان مغول المستعصم را

در سال ۱۲۵۸ میلادی بقتل رساندند . این دوره را میتوان دوره بلندی

و سروری ایران و بسط فلسفه اسلامی و جهان دوستی اسلام دانست .

در دوره اول مدینه مرکز حکومت بود ؛ در دوره دوم دمشق و در

دوره سوم بغداد . هجوم مغول در قرن سیزدهم

و انقراض خلافت در نتیجه آن ، اتحاد صوری

امپراطوری اسلام را در شرق و ایام فرخنده

اسلام را پایان داد و مهمترین واقعه ای که بعد از

زمان پیامبر در تاریخ آسیا رویداد همین واقعه بود .

مدتها پیش از آنکه این بلیه نازل شود در حقیقت نیروی خلافت

رو بزوالم گذاشت و از عصر هارون الرشید که تنیسون^(۲) آنرا « عصر طلائی

(۱) مقابله شود با اظهارات بسیار عادلانه - رویلیم مویر در صفحه ۴۹۰ کتاب

اودر باره خلافت و انحطاط و سقوط آن . Lord Alfred Tennyson (۲)

و بحجوه قدرت و کمال خلافت در زمان هارون الرشید « میخواندش بهی بیش باقی نماند .

اگرچه امپراطوری خلفاء بیشتر بین ملوک و فرمانروایانی تقسیم شده بود که وفاداری آنها حتی در صورت تسلیم فقط زبانی بود و علی-القاعده اظهار خدمتگزاری و خضوع آنها صرفاً از حدود حرف خارج نمیشد ، با وجود این بغداد تا روز واقعه مرگبار و مشؤوم ، کرسی نشین اسلام و مرکز دانش و معرفت بود و زبان عربی موقع خود را حفظ کرد و زبان سیاست و علم و ادب زبان عربی بود . آن روح علمی و انتقادی که قبل از مغول نویسندگان اسلامی داشتند و باین اندازه مورد ستایش ماست در سنوات بعد از فتنه مغول کمتر دیده میشود و بسرعت، نقصان مییابد و بهمین دلیل ادبیات فارسی بیشتر در اواخر خلافت و متعاقب سقوط خلافت با تمام زیبایی و لطفی که داشت از جهت ارزش و اهمیت نسبت بادیبانی که بزبان عربی نوشته شده ولی قسمت عمده آن تراوش ذهن نویسندگان غیر عرب مخصوصاً ایرانی بود قابل قیاس نیست .

هجوم مغول یک فاجعه سیاسی و علمی و معنوی بود و مصائبی که از جنبه علمی و معنوی متوجه ایران شد کمتر از جنبه سیاسی آن نبود و میان آنچه قبل از حمله مغول و بعد از آن نوشته اند و فکر کرده اند از حیث کم و کیف فرق و اختلافی مشهود است .

نوشتن تاریخ مفصل خلفاء جزء برنامه و طرح این کتاب نیست خاصه اینکه اینکار را بوجه شایان تحسینی د کتر گوستاو وایل (۱۸۶۲-۱۸۶۶ میلادی) قبلاً بزبان آلمانی و سر ویلیم مویر (۱) بزبان

(۱) تاریخ خلافت اولیه (۱۸۸۳) ؛ خلافت و صعود و انعطاط و سقوط

آن (۱۸۹۲ و ۱۸۹۱) ؛ زندگانی محمد (ص) محمد (ص) و اسلام و غیره (بقیه یاورقی در صفحه ۳۱۱)

انگلیسی انجام داده‌اند. ولی این آثار نفیس در حقیقت جزء منابع اروپائی بحث مانیست و برای اینکه بکشیم اوصاف همیزه و مختصات هر يك از ادوار را علی‌الخصوص از جهت مظاهر ایرانی آن در قسمت مطالعات مذهبی و فلسفی و فرهنگ و سیاست و علم با خطوط برجسته‌ترسیم کنیم منابع عمده‌ای که مورد استفاده مآقرار خواهد گرفت آثار مزبور نخواهد بود. برای این منظور نفیس‌ترین کتبی که بالسنة اروپائی نوشته شده و بیش از آن‌ها دیگر مایه‌نثبه و تذکر است آثار فن کرمر و دوزی (ترجمه و ویکتور شوون بفرانسه) و گلدزیهر و وان فلوتن و آرنولد و کوسن دو پرسوال و اشمولدرز و دوگات و غیره میباشد که ذیل صفحه مندرج است (۱).

دو کتاب تاریخ ایران است که انگلیسها بیشتر با آن آشنا میباشند: یکی کتاب سر جان ملکم (۲)، دوم کتاب کلیمنتز مار کهم (۳). در این

(بقیه یاورقی از صفحه ۳۱۰)

تألیف سرویلیم مویر :

Sir William Muir, *Annals of the Early Caliphate; the Caliphate, its Rise, Decline and Fall (1891 and 1892); the Life of Mahomet, Mahomet and Islam, &c.*

آثار فن کرمر درباره تاریخ عقاید و تمدن اسلام :

A. von Kremer, *Geschichte der herrschenden Ideen (۱) des Islam (1868); Culturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams (1873);*

فن کرمر، تاریخ فرهنگ شرق در دوره خلفاء، در دو جلد (۱۸۷۵ - ۱۸۷۷ میلادی) *Culturgeschichte des Orients unter dem Chalifen; 1875-1877 Dozy's Het Islam (1863);* اسلام تألیف دوزی (۱۸۶۳ میلادی) ;

(۲) Sir John Malcolm (۳) Clements Markham

ترجمه فرانسوی آن بقلم ویکتور شوون تحت عنوان :

Victor Chauvin, *Essai sur l'Histoire de l'Islamisme (1879);*

Histoire des Musulmans d' Espagne; تاریخ مسلمین اسپانی از همان مؤلف
مطالعات اسلامی در دو جلد (۱۸۸۹-۹۰) تألیف گلدزیهر

Gol'zihier, Muhammedanische Studien (2 vols. 18۵9 - 1890); Van Hloten, *Recherches sur la Domination Arabe,* تحقیقات درباره (بقیه یاورقی در صفحه ۳۱۲)

دو کتاب دوره تحولی که در فاصله بین فتح عرب در قرن هفتم میلادی و تشکیل نخستین سلسله مستقل یا نیم مستقل ایرانی بعد از اسلام در قرن نهم میلادی پیش آمد بطور سطحی و ناقص مورد بحث واقع شده است. مثل اینکه مانند فاصله بین سقوط دودمان هخامنشی و طلوع سلسله ساسانی (۳۳۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ بعد از میلاد) این دوره نیز صرفاً دوره بریدگی و انقطاع در زندگانی ملی بوده است و حال آنکه از بسیاری جهات بیش از سایر ادوار جالب توجه است و از نظر علمی و معنوی بارورترین کلیه ازمئه تاریخ ایران است و بدین سبب در اینجا تا حدی کاملاً مورد بحث قرار خواهد گرفت، خاصه از قسمتهائی سخن خواهیم گفت که مربوط به اصل و منشأ فرق اولیه است و مراد مذاهب مختلفی است که در اسلام جدائی انداخته است.

اگر بخواهیم بدقت سخن بگوئیم خلافت اموی از شهادت علی (ع) و رسیدن معاویه در سال ۶۶۱ میلادی بکرسی خلافت آغاز میشود، لکن تمایلاتی که منجر باستقرار خلافت بنی امیه گردید مربوط بولادت عثمان (۶۵۶ - ۶۴۴ میلادی) خلیفه سوم از خلفای راشدین است. ما دیدیم که یکی از بزرگترین وعمده ترین نتایج رسالت پیغمبر ایجاد یک حس ملی مشترک میان عرب بلکه بیشتر یک حس مذهبی مشترک میان کلیه مسلمین بود که جایگزین کوتاه بینی و تعصب عشایری عرب

(بقیه یاورقی از صفحه ۳۱۱)

سیطره عرب تألیف ون فلوتن ؛ -le Chiitisme et les Croyances Messianiques sous le Khalifat des Omayyades (1894) ; Idem, Opkomst der Abbasiden ; T. W. Arnold, Preaching of Islam (1894) و آثار دیگری نظیر آن بقلم کوسن دوبر سوال Caussin de l'erceval و اشمولدرز Schmolders دو کات Dugat و غیره و رسالات و مقالات نفیس و متعدد دیگری از قبیل رسالات بروناو Brünnow درباره خوارج و گلدزهر Goldziher در باره ظاهر یون و دوخویه de Goeje درباره فرمطیان ، و شتابر Steiner درباره معتزله ، و اشپیتا Spitta در باره طریقه اشعری و بسیاری رسالات دیگر.

جاهلیت گردید. پیروی از اینگونه اندرزهایی که برای وصول بکمال داده میشد از ابتدا مشکل بود زیرا با غرائز ملکی و باستانی که ریشه های عمیق داشت بکلی مخالف بود و حتی جانبداری پیغمبر از مکّه که موالد وی و قریش که قبیله وی بود (۱) در چند مورد مایه ناخشنودی و زرمزه متحدینش در مدینه (که انصار خوانده میشدند) گردید و ما میدانیم تا چه اندازه شریعت اسلام مدیون کمکهای بموقع انصار است. معذک بطور کلی کمال مطلوب اسلام که برای همه مسلمین است تا هر کس عمر در سال ۶۴۴ میلادی تا حدی بعدل و انصاف خوب حفظ میشد.

در اینکه اصل مساوات کمال مطلوب شریعت اسلام بود از آیات متعدد قرآن و همچنین از احادیثی چند واضح و روشن است از جمله این آیه است که ان اکرمکم عندالله اتقیکم (سوره ۴۹ حجرات آیه ۱۳) ، آیه دیگر : انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم (سوره ۴۹ حجرات آیه دهم) . در حدیث است که ان الله عزوجل قد اذهب عنکم عبیه الجاهلیة و فخرها بالآباء (۲) ، خداوند بزرگ نخوت روزگار جاهلیت و تفاخر به نیاگان را از شما گرفت ؛ و لیس اعرابی علی عجمی فضل الا بالتقوی (۳) ، عرب را

(۱) یادداشت مترجم : بعقیده آفای بدیع الزمان فروزانفر مقصود تقسیم

غنائم است در جمرانه که اکثر باکابر قریش مثل ابوسفیان و پسران وی اعطا شد و انصار از این بابت کله مند شدند .

(۲) یادداشت مترجم : نقل از جلد دوم سنن ابی داود ، صفحه ۳۴۲ ،

چاپ مصر ۱۳۴۸ هجری ؛ ان الله عزوجل قد اذهب عنکم عبیه الجاهلیة و فخرها بالآباء مؤمن تقی و فاجر شقی انتم بنو آدم و آدم من تراب لیدعن رجال فخرهم باقوام انما هم فحم من فحم جهنم اولیکونن اهلون علی الله من الجلال الی تدفع بانفهاالتن .

(۳) یادداشت مترجم : نقل از جلد دوم البیان والتبیین الجاحظ ، چاپ

مصر ۱۹۲۶ میلادی ، صفحه ۳۹ ، ایهاالناس ربکم واحد وان اباکم واحد ، کلکم لآدم و آدم من تراب اکرمکم عندالله اتقیکم و لیس اعرابی علی عجمی فضل الا بالتقوی (از خطبه حجة الوداع) .

بر غیر عرب هیچگونه برتری نیست مگر از جهت پرهیزکاری؛ انتم بنو آدم و آدم من تراب: همه فرزندان آدمند و خود آدم نیز از خاک برخاسته است (۱).
 راست است که در این هنگام از غیر عرب یا از «بربرها» کسانی که اسلام اختیار نمودند بسیار معدود بودند و این مسأله محل تردید است که حتی در لحظاتی که پیغمبر اعلی درجه خوشبین بود در خواب هم دیده باشد که کیش او از شبه جزیره عربستان فراتر رود و ماوراء آن حدود نیز بسط زیادی پیدا کند ولی در اینجا لا اقل این فکر بوضوح بیان شده است که میان مسلمین مساوات بالقوه برقرار و شرف انسان با ایمان اوست نه باصل و نسب.

لکن چون عثمان بخلافت رسید رسم دیرین تعصبات خویشاوندی و احساسات عشایری بار دیگر ظاهر شد و خطرات فتنه و شقاق که بعلمت حقد و حسد قریب الوقوع بود بمنتهای شدت رسید: مکه بمدینه وانصار بمهاجرین رشک میبردند (۲)؛ بنی هاشم و بنی امیه که دو طایفه از طوائف قریش بودند همه با هم همچشمی داشتند؛ قریش قبیلۀ پیغمبر بود ولی اعراب دیگر که از سیادت و تفوق قریش ناخشنود بودند و نمیتوانستند ناخشنودی خود را پنهان سازند با قریش کینه میورزیدند؛ در نتیجه بی تصمیمی و سستی و خیره سوری خلیفۀ جدید که برای پیش بردن منافع بنی امیه و خویشان خود حتی از منافع کسانی از افراد طائفه خود جانبداری میکرد که علاقه آنها با اسلام مورد منتهای تردید بود خطر مزبور باوج شدت رسید. برای اینکه مطالب روشن تر شود از کتاب بسیار سودمند استانیلی لین پول (۳) دو جدول از سلسله انساب پیغمبر را در اینجا نقل می کنیم:

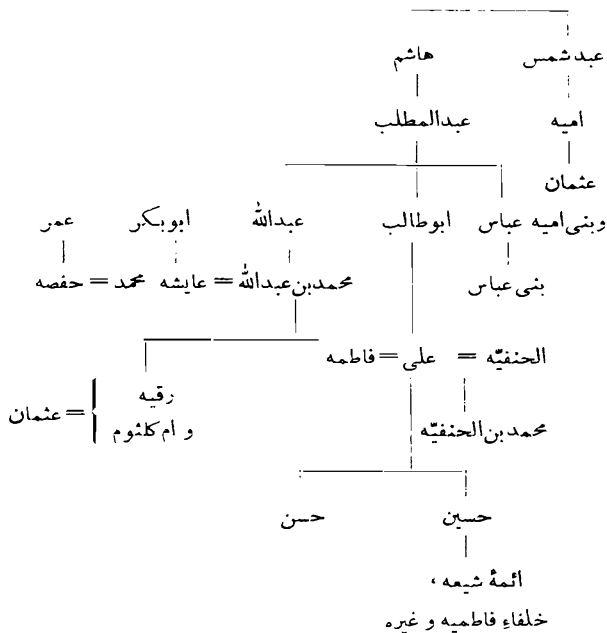
(۱) فن کریم، صفحه ۲۲ Von Kremer, Streifzüge

(۲) یادداشت مترجم: زیرا خلفا از مهاجرین انتخاب میشدند.

(۳) Stanley Lane-Poole, Mohammedan Dynasties, 1894

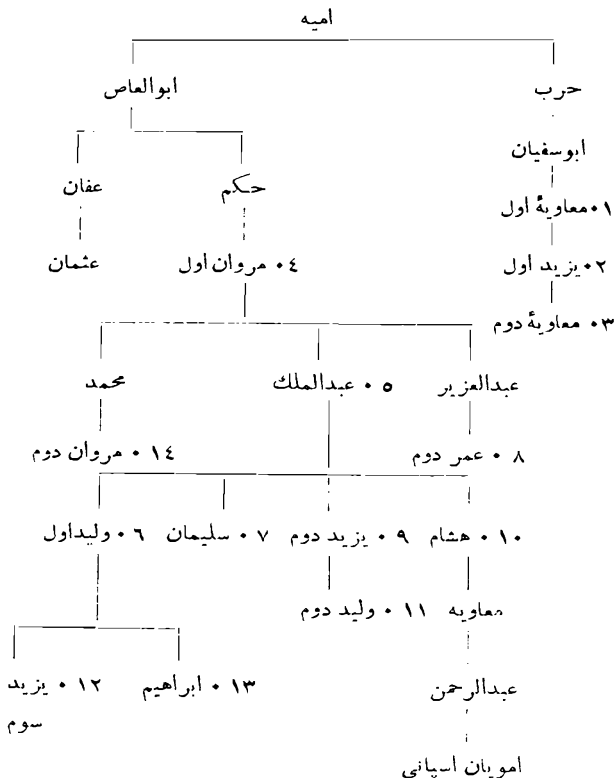
قریش

عبدمناف



چنانکه در جدول بالا ملاحظه میشود دو تن از نخستین خلفاء راشدین یعنی ابوبکر و عمر پدرزن پیغمبر بودند و خلفاء بعد یعنی عثمان و علی هر دو داماد وی . تنها علی خویشاوندی نزدیک داشت و پسر عم بلافصل حضرت رسول بود و بعلاوه چون در وهله نخست بیعت کرد و در تبعیت از پیامبر وفادار و فداکار بود مرتبه امتیاز را احراز نمود . و نیز میبینیم

(و اهمیت این مسأله در فصل بعد معلوم خواهد شد) که لفظ هاشمی یا بنی هاشم باینمه هدی که از ذریه علی بن ابیطالب و فاطمه بنت رسول الله میباشند و همچنین بخلفای عباسی اطلاق میشود ولی بنی امیه خارج اند (۱)



(۱) یادداشت مترجم : باید متوجه بود که این کتاب برای بیگانگان (بقیه یاورقی در صفحه ۲۱۷)

جدول دوم نسبت خلفاء بنی امیه را بیکدیگر و بعثمان نشان میدهد. عثمان از ابتدای خلافت خود بنفع یاران و خویشاوندان خود و بزبان عدل و داد شدید وانحراف ناپذیری که کمال مطلوب اسلام بود خود را متمایل به تبعیض نشان میداد. ابو لؤلؤ قاتل عمر که عبد ایرانی بود باید کشته میشد و این کیفر برای او طبیعی بود، لکن عبیدالله پسر عمر بکشتن قاتل عمر قانع نشد و یکی از نجباء ایران را نیز که هرمرزان نام داشت و در جنگ اسیر شد و اسلام آورد و بشرکت در قتل عمر مضمون واقع شد عبیدالله بقتل رساند. در باره شرکت هرمرزان در قتل عمر هیچگونه دلیلی در دست نبود و علی که همیشه در حفظ و حراست شریعت اسلام سخت گیر و دقیق بود گفت عبیدالله بجرم اینکه مؤمنی را بناحق کشته است باید کشته شود. لکن عثمان باین حرف گوش نداد و از جیب خود مبلغی بعنوان غرامت پرداخت (۱). و چون زیاد بن لبید یکی از انصار در قطعه شعری (۲) نرمی و ملایمت بیجای عثمان را نکوهش کرد عثمان چکامه سرای جسور را خاموش ساخت و بیرون کرد.

بدین طریق از همان لحظه اول که عثمان بخلافت رسید معلوم گشت که حاضر است تحت تأثیر ملاحظات شخصی قرار گیرد و بهرور

(بقیه باورقی از صفحه ۳۱۶)

نوشته شده و مقدمات پاره‌ای از این مسائل که زردما روشن است بر آنها پوشیده و مخفی است، والا مسلم است که هاشمی برخاندان بنی امیه که از شاخه دیگر فرزندان عبد مناف میباشد هرگز اطلاق نمیشود.

(۱) رجوع شود بکتاب خلافت تألیف مویر Muir صفحه ۲۰۵.

(۲) این اشعار در جلد پنجم تاریخ طبری چاپ دوخویه de Goeje صفحه

۲۷۹۶ مندرج است.

یادداشت مترجم: این است قطعه زیاد بن لبید:

| | |
|------------------------|------------------------|
| ایا عمرو عبیداش رهن | فلاتشکک بقتل الهرمرزان |
| فانک ان غفرت الجرم عنه | واسباب الخطا فرسا رهان |
| اتمغو اذ عفوت بغیر حق | فمالک بالذی تحکی یدان |

زمان این مسأله بیشتر ظاهر و آشکار گردید. عرب عموماً کینهٔ قبیلۀ قریش را در دل خود جای داده بود و این کینه توزی معلول سیادت و ریاست قریش بود که بر حقد و حسد آنها میافزود. شعبهٔ اموی قریش حتی الامکان با شور و شدت بمخالفت پیغمبر بر میخواست و چون دیری گذشت و دیگر تاب مقاومت نداشت سرانجام از روی بی میلی بیعت نمود. عثمان از این طائفه علناً طرفداری مینمود و بدین طریق طایفهٔ هاشمی را بکلی طرد کرد بنحوی که حتی قریش هم دیگر متحد نبود. بعضی از سرسخت‌ترین دشمنان دیرین پیغمبر را مانند عبدالله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان که پیغمبر پس از تسخیر مکه میخواست از بین ببرد و عثمان وساطت نمود بعالی‌ترین مقامات فرماندهی بر گردید و با پرداختن حقوق گزاف شاهانه آنها را صاحب ضیاع و عقار ساخت. مردانیکه سهل انگاری و تهاون در فرائض دینی معروف شده بودند مانند واید بن عقبه که پدرش را پیغمبر بعد از جنگ بدر نابود ساخت و آتش جهنم رانیز باو وعده داد و سعید بن العاص که پدرش برای کفار میجنگید و در همان جنگ کشته شد بولایت و مکنث رسیدند. ولید که بولایت کوفه منصوب شد مست و مخمور وارد مسجد گردید و نماز را سهو خواند. سپس از حضار پرسید اگر کافی نیست باز هم بخواند (۱). البته او را بیرون کردند و عقوبتی که حکم شرع است تنها باصر اعلی (ع) و خلاف میل عثمان دربارهٔ او اجرا شد. عبدالله بن عامر پسر عم جوان خلیفه والی بصره شد. چون ابو موسی والی سابق بصره این مطلب را شنید گفت: «یا تیکم غلام خراج و لاج کریم الجدات و الخالات و العمامت یجمع له الجندان» (۲). سعید بن العاص والی جدید کوفه نیز بهمان بدی

(۱) یادداشت مترجم: مطلب آنست که نماز صبح را بجای دو رکعت

چهار رکعت خواند سپس از حضار پرسید که اگر چهار رکعت بیشتر بخواند.

(۲) کتاب خلافت تألیف مویر Muir صفحهٔ ۲۱۷.

(بقیهٔ یادداشت در صفحهٔ ۳۱۹)

سلف خود بود . مردم کوفه زمزمه کردند . که حاکمی از قبیله قریش
جانشین حاکم دیگر از همان قبیله میشود و هیچکدام بهتر از دیگری
نیست . تو گوئی از تاوه بیرون نیامده توی آتش افکنده میشویم (یا از
چاله بچاه میافتیم) .

ناخشنودی روز افزون مردم دلایل دیگری نیز داشت که موجب
گردید بسیاری از اصحاب قدیم یینمبر که بزهد و وزع و تقوی مشهور
و انگشت نما بودند طرد شوند . ابن مسعود یکی از
قتل عثمان
۶۵۶ میلادی
بزرگترین علماء متن قرآن از عمل قاهرانه عثمان که
در قرآن کریم خودسرانه (۱) تغییراتی داد بسی نهایت
دلتنگ گردید ، بالاخص اینکه کلیه نسخی را که بخیال خودش غیر مجاز
بود نابود ساخت . ابوذر که هوا خواه برابری همه مؤمنین بود و تجمل
و تنعم روز افزون خلیفه را نا روا و مایه نفرت و مستوجب نکوهش
و سرزنش و مجازات میدانست نفی بلد شد و در حال تبعید بدرود حیات

(بقیه باورقی از صفحه ۳۱۸)

یادداشت مترجم : البته مؤلف متن عربی را نیاورده و بکتاب خلافت مویز
هم دسترسی نبود که معلوم شود از چه منبعی است . براهنمائی آقای بدیع الزمان
فروزانفر از طبری نقل گردید . لکن ظاهراً مؤلف اصطلاح خراج و لاج را که
بتشدید ثانی است بی تشدید خوانده است . در منتهی الارب فی لغات العرب این
دولفظ بمعنای مرد بسیارزیرک و حیاه گرآمده است . باقی عبارت را نیز مؤلف اینطور
ترجم کرده است :

« اکنون مأموری برای وصول مالیات میآید که مطابق میل قلبی شماست .
صو وخاله وبنی اعمام فراوان دارد وسیل لاشخوران (غارتگران) را بر شما سرازیر
سازد . »

و حال آنکه تصور میروود مقصود جوانی است هوشمند و محتال که از سوی
پدر و مادر و الاگهر است و کار دولشکر (امارت کوفه و بصره) بار واکذار میشود .

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند حقیقت

اینست که عثمان قرائت ابن مسعود را معتبر نشناخت .

گفت (۱). بدعتهائی که جز ارادهٔ خلیفه هیچگونه مجوزی نداشت بر بی‌مهری و نفرت مردم افزود و احساسات همه چون سیل خروشان بجوش آمد و منتهی بقتل ظالمانهٔ (۲) خلیفهٔ کهن سال بدست یکدسته از مردم ناراضی گردید که در ۱۷ ماه ژوئن ۶۵۶ میلادی در شهر مقدس مدینه باندرون خانهٔ وی هجوم آوردند و خونس را بریختند. نائله زوجهٔ خلیفه که تا آخرین لحظه نسبت بشوهر خود وفادار ماند خواست از ضربهٔ شمشیر یکی از قتله که متوجه خلیفه بود جلو گیری کند، چندین انگشت او قطع شد. انگشتان بریدهٔ نائله و پیراهن خون آلود خلیفه سالخورده را بعد معاویه بقصد برانگیختن خشم و غضب اهالی شام برضد قاتلین بمسجد دمشق آورد (۳).

مرکک عثمان صورت ظاهر اتحادی را که تا آن تاریخ در اسلام وجود داشت برای همیشه از میان برد و مستقیماً منجر بجنگهائی شد که نخستین بار مسلمین بروی همدیگر شمشیر کشیدند. **انتخاب علی (ع) بخلافت** بالاخره علی بخلافت برگزیده شد و بسیاری فکر میکردند که این حقشناسی دیر شده و سزاوار بود دعاوی حق ویرا که این مقام بلند حق او است زودتر میشناختند. طلحه و زبیر در این واقعه نا امید شدند و بتحریریک عائشهٔ دختر ابوبکر و زوجهٔ پیغمبر بشوریدند و جان خود را در جنگ جمل روی بیشرمی و وقاحت خود گذاشتند. در این قتال ده هزار تن از مسلمین هلاک شدند (ماه دسامبر ۶۵۶ میلادی). علی بن ابیطالب **جنگ جمل** شخصاً بی اندازه میل داشت از این کشتار جلو گیری شود ولی هنگامی

(۱) برای مطالعهٔ شرح کامل این معامله رجوع شود بمرور الذهب مسعودی چاپ باریبه دومینار Barbier de Meynard جلد چهارم (الجزء الثانی) صفحات ۲۷۴ - ۲۶۸.

(۲) یادداشت مترجم: رجوع شود بمقدمه مترجم (در آئین ترجمه).

(۳) رجوع شود به الفخری چاپ الوارت Ahlwardt صفحه ۱۱۰.

که نزدیک بود مساعی علی برای انعقاد صلح حسن ختمام پذیرد قتلۀ عثمان که جزء سپاه وی بودند از ترس اینکه مبادا در صورت اعاده صلح بجزای خود برسند موفق بتسریع حرب شدند .

معاویه که از اقوام عثمان بود در شام حکومت داشت و اغتشاش آنجا قریب الوقوع بنظر میآمد زیرا نفوذ و علاقه بنی امیه در شام بمنتهای

عظمت رسیده بود . عده ای از راه مصلحت اندیشی **معاویه خلافت** علی را نمیشناسد

بعلی گفتند در کار چنین فرماندار با اقتدار و مکاری مداخله نکنند . علی گوش نداد و چون قصد داشت او را فوراً فرا خواند در احضار وی ایستادگی و پافشاری کرد . معاویه از فرمان علی سر بیچید و از باب مقابله بمثل بصراحت و وضوح علی را متهم نمود که در قتل عثمان سرأ شریک بوده است . ولید بن عقبه (که بدست علی مجازات شده بود) در قالب ابیسانی چند (۱) که بنام بنی هاشم عموماً انشاد نمود این اتهام را قبلاً اظهار کرده بود : اینست مقطع آن اشعار :

غدرتم به کیما تکونوا مکانه کما غدرت يوماً بکسری مرآبه
معاویه بعنوان منتقم عثمان نه تنها از اطاعت امر علی سر پیچی کرد بلکه علی را بخلافت نشناخت و شخصاً مدعی آن مقام شد . عمرو بن العاص که مردی هوشمند بود بحمايت معاویه برخاست و در این ادعا بمهارت و کاردانی از وی پشتیبانی نمود . معاویه بیاداش این خدمات فرمانروائی مصر را بعمرور بن العاص وعده داد . چون مذاکرات به نتیجه نرسید علی که از مدینه حرکت کرده و در کوفه استقرار یافته بود بمعاویه و شامیان اعلان جنگ داد و با سپاهی مر کب از پنجاه هزار تن

(۱) مروج الذهب - مودى جلد چهارم ۲۸۶ چاپ بار بیه دومینار

یادداشت مترجم : از مروج الذهب و معادن الجواهر تصنیف العلامة

الرحالة أبی الحسن علی بن العسین بن علی المسمودی چاپ بغداد ، جزء ثانی صفحه ۲۳۵ نقل گردید .

جنگ صفین جنگجو بمصاف وی شتافت . دو سپاه در صفین روبرو شدند . صفین نقطه ایست واقع بین حلب و حمص در سوریه . چندین هفته بطور نامنظم در جنگ و گریز و مذاکرات بی ثمر بودند تا اینکه در روزهای آخر ماه ژوئیه ۶۵۷ میلادی جنگ منظم و سختی در گرفت . روز سوم معلوم شد که فیروزی بطور قطع نصیب علی و یاران اوست . لذا عمرو بن العاص که همیشه در طرح ریزی تدابیر جنگی و مکائد مبتکر بود بمعاویده اندرز داد که اوراق قرآن را سر نیزه های سپاهیان برافرازند و فریاد بر آورند : « حکم خدا ! حکم خدا ! باید میان ما و شما حکم خدا داوری کنند ! » هر چه علی خواست همراهان خود را از این حيله آگاه سازد تا دنباله کار را که بنفع خود آنها بود بگیرند مساعی او بجائی نرسید . ستون فقرات سپاه علی را در حقیقت یکعده افراد متعصب و متشرع تشکیل میدادند . این اشخاص حاضر نبودند با کسانی که ملتجی بقرآن میشوند محاربه کنند . لذا از ادامه نبرد خودداری نمودند . متارکه جنگ اعلام شد . هر دو طرف قبول نمودند که اختلاف بحکمیت ارجاع گردد . حتی اینجاهم علی ناگزیر شد ؛ موسی اشعری را که شخص ضعیف و بی تصمیمی بود و اخیراً هم او را بعلت بی مبالائی و فتور از حکومت کوفه معزول کرده بود بنمایندگی خود بپذیرد و حال آنکه عمرو بن العاص که شخصی محتال و چاره ساز بود مأمور پیش بردن منظور معاویه گردید . عمرو بن عاص خدعه فضح دیگری (۱) بکار برد و موفق شد علی را بدان وسیله برکنار سازد و خلافت معاویه را اعلام نماید . این امر در نقطه ای معروف به **دومة الجندل** (واقع در صحرای سوریه جنوب سی درجه عرض جغرافیائی و تقریباً همان مسافت از دمشق و بصره) در ماه فوریه سال ۶۵۸ میلادی صورت گرفت .

**اعلام خلافت
معاویه در ماه
فوریه ۶۵۸
میلادی**

(۱) رجوع شود به کتاب خلافت اثر مویر (Muir) صفحات ۲۸۰ تا ۲۸۲

و همچنین به الفخری چاپ الوارت (Ahlwardt) صفحات ۱۱۴-۱۱۱ .

لازم نیست در باره نومییدی و اشمئزاز علی و پیروانش بحث شود همه روزه در مساجد عراق عرب که هنوز اهالی آنجا نسبت به علی کم و بیش وفادار بودند بسبب و طعن و لعن معاویه و اعوانش میپرداختند و معاویه نیز در دمشق برد تعارف اشتغال داشت و نسبت به علی و اولاد و اتباعش مدت‌ها در دمشق ناسزا میگفتند تا اینکه عمر بن عبدالعزیز که تقریباً یگانه فرمانروای خدا ترس سلسله بنی امیه بود این عمل را ملغی و موقوف کرد. علی بصرف لعن قانع نبود بلکه خود را برای مبارزه جدیدی با رقیب خود آماده میساخت. لکن وقایع خطیر دیگری که نزدیک موطن وی روی داد توجه علی را بدانسو جلب نمود.

روش و رفتار علی

گذشته از یاران و ملازمان علی عده‌ای افراد مدبر و چاره ساز سیاسی نیز جزء پیروان وی بودند. ساکنان بصره و کوفه نیز در زمره مریدان علی بشمار میرفتند و اینان مردمی بودند فرقه ساز و بی ثبات. افکار این دودسته بکلی با هم تعارض و تباین داشت زیرا از قدیمترین فرق اسلامی، که شیعیان و خوارج^(۱) بودند تشکیل میشدند. شیعیان طرفداران پر حرارت و وفادار و صدیق علی و خاندان علی بودند

قوای علی از چه کسانی ترکیب یافته بود

و عموماً مدافع فرضیه‌ای بودند که در صفحه ۱۹۵ این کتاب بی‌عده شرح داده شده است و اجمالاً اینکه میگویند ولایت عالیه عصر و همچنین ریاست فائقه روحانی در عالم اسلام حق آسمانی اولاد نبی و نزدیکترین افراد خاندان نبوت است. در این خصوص و در باره اصول عقائد عجیب و غریب غلات در صفحات بعد مکرر سخن خواهیم گفت و فقط اینجا اضافه

(۱) یادداشت مترجم: آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند، این

مطلب نسبت به مهد حضرت امیر علیه السلام صدق نمیکند زیرا خوارج در اواخر عهد آن حضرت پدید آمدند.

میکنیم که این عقائد افراطی را دربارهٔ مقام قدسی بلکه الوهیت علی حتی در حیات وی با اینکه خودش قویاً مخالف بود یک یهودی جدید الاسلام بنام عبدالله بن سبا (۱) در سال ۶۵۳ میلادی در زمان خلافت عثمان بشدت و وحدت در مصر تبلیغ میکرد.

خوارج طرفدار نظر دموکراسی افراطی بودند و میگفتند هر عرب آزادی حق دارد بخلاف انتخاب شود و هر خلیفه‌ای که نتواند رضای جمهور مؤمنین را جلب کند ممکن است از خلافت خلع **خوارج** گردد (۲). این جماعت را مویر (۳) «انتزاعیون برای

(۱) رجوع شود بکتاب خلافت مویر Muir صفحات ۲۲۶ - ۲۲۵ و همچنین بکتاب ملل و نحل شهرستانی (چاپ کورتن Cureton) صفحات ۱۳۳ - ۱۳۲ .
(۲) برونو Brünnow در صفحه ۲۸ رسالهٔ خود در بارهٔ خوارج معتقد است که این عنوان را اساساً خود این فرقه بروی خود نهاده بودند و نامی نیست که دشمنانشان بآنها داده باشند. میگوید معنای آن تمرد و عصیان و انتزاع نیست و مانند لفظ مزاجین (که اسم دیگر خوارج است و خودشان اتخاذ نموده بودند) مراد کسانی است که در راه خدا جلا و وطن اختیار نمودند و دور از خانه و آشیانه زندگی کردند و استناد او بآیهٔ ۱۰۱ از سورهٔ چهارم قرآن است.

یادداشت هترجم: خداوند کریم در سورهٔ نساء سفر کردن از محیط جهل و کفر را سرزمین عالم و ایمان برای جهاد در راه حق و نجات از دار کفر دستور فرموده است نه برای تفرقه و پراکندگی مسلمانان. لذا استناد بآیهٔ شریفه برای توجیه عمل خوارج بی مورد است. میفرماید: «ومن یمجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراعماً کثیراً وسعة ومن یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدر که الدولت فقد دفع اجره علی الله وکان الله غفوراً رحیماً».

(۳) بعد متعصبین از خوارج این دو عقیدهٔ اصلی را بیشتر توسعه دادند و بجای لفظ «عرب آزاد» «مسلم نیکوکار» گذاشتند و بعد از عبارت «خلع از خلافت» این مجازات را نیز اضافه کردند، «در صورت لزوم کشته شود». دربارهٔ خوارج مخصوصاً رجوع نمائید بر رسالهٔ عالی برونو چاپ لیسن ۱۸۸۴ میلادی
Brünnow, Die Charidschiten, Leyden, 1884.

و همچنین بکتاب فن کرمر صفحات ۳۹۰ و ۳۶۰
Von Kremer, Herrschenden Ideen
و تاریخ اسلام تألیف دوری صفحات ۲۱۱ تا ۲۱۹ :
Dozy, Histoire de l' Islamisme

حکومت الهی^۱ نام نهاده است و مرادش از این لفظ آنست که این اشخاص برای حکم خدا جدا شده بودند. بیشتر افراد این جماعت از اء-راب حقیقی بادیه نشین (علی الخصوص از پاره‌ای قبائل مهم مانند تمیم) و از ابطال و قهرمانان قادیسه و سایر نقاطی بودند که میدان جنگهای سخت بوده است؛ و متشرعین و کسانی که بقول شهرستانی نماز میکردند و روز میگردند و وحدت اسلام را بعلمت جاه طلبی افراد در محاطه میدانستند و مصالح دین را تابع مصالح عده‌ای میدیدند بجمع خوارج پیوستند. خوارج خود را شراة میخواندند (که بمعنای فروشندگان است) و این عنوان را از آنرو اختیار کردند که جان خویش را برای اجر آسمانی میدادند (و اشاره این قوم در این مقام به آیه ۲۰۳ سوره دوم قرآن و همچنین آیه ۱۱۲ سوره نهم بوده است) (۱). از جهت شهادت غلبه ناپذیر و از جهت سخت گیری و تعصب تا مرحله توحش میرفتند و جز خدای یگانه خود را تابع احدی نمیدانستند. اوصافی که درباره این جماعت شمرده شد جماعات دیگری را بخاطر ما میآورد: از جمله وهابی های اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم و دسته‌ای که در اسکاتلند بنام متعاهدین (۲) و دسته دیگری که در انگلستان بنام تصفیه طلبان (۳) معروف بودند و بسیاری از منظومات خوارج با الفاظ و عباراتی تنظیم

(۱) رجوع شود برساله برنوو Brünnow که ستوده شد، صفحه ۲۹.

(۲) یادداشت مترجم: در سال ۱۶۴۳ میلادی قراردادی بین مجالس

انگلستان و اسکاتلند منعقد شد و اسکاتلندی‌ها تعهد کردند علیه چارلز اول به مجلس انگلستان کمک نظامی برسانند مشروط به اینکه سلاک یا طریقهٔ یرزبیتترین Presbyterianism در کلیسای انگلستان نیز پذیرفته شود. اسکاتلندی‌هایی که پیرو طریقهٔ سن پور بودند در سنوات ۱۶۴۳ - ۱۶۴۸ میلادی معاهده و میثاقی برای اصلاح و دفاع مذهب خود منعقد نمودند و از اینرو آنها را Covenantors بمعنای متعاهدین خواندند.

(۳) یادداشت مترجم: تصفیه طلبان (Puritans) نام فرقه ایست

(بقیهٔ یاورقی در صفحه ۳۲۶)

شده است که با تغییرات لازم مورد استفاده بالفور (۱) نیز میتوانست واقع شود (۲).

بیمهری و نفرتی که این فرقه دموکرات منش (۳) نسبت ببطبقه اکابر و اشراف اسلام بنمایندگی علی (ع) و طایفه هاشمی قریش داشت فقط تا درجه‌ای کمتر از حس نفرتی بود که همین جماعت نسبت باعیان جاهلیت بنمایندگی معاویه و بنی امیه ابراز مینمود، و اگر چه در جنگ صفین خوارج جزء یاران علی بودند این اتحاد چنانکه قبلاً ملاحظه شد يك مزیت خاص و بی شائبه‌ای نبود. زیرا پس از شکست فاحشی که در نتیجه حکمیت آنهم باصرار خودشان وارد شد نزد علی (ع) آمدند (۴) و گفتند: لاحکم‌الله، حکم فقط حکم خداست. چه شد که خلق خدا را داور و حکم قرار دادی؟ علی جواب داد: «این شما بودید که چنین خواستید و من بشما گفتم که شما میان کید و حيله بکار

(بقیه یاورقی از صفحه ۳۲۵)

از فرق پروتستان انگلستان که در زمان الزابت ملکه انگلستان با آداب و رسوم و تشریفات قدیم مذهبی مخالفت کردند و معتقد بودند باید عبادت بصورت ساده‌تری انجام گیرد. عده‌ای از آنها به نیوانگلند (New England) در امریکا مهاجرت کردند. این لفظ ابتدا مفهوم خوبی نداشت و برسبیل مذمت و ملامت استعمال میشد، لکن امروز بکسانی اطلاق میشود که در زندگانی مذهبی دقیق و سخت گیرند و با طهارت و تقوی و یا کدامنی زندگانی میکنند.

Balfour of Burleigh (۱)

(۲) بهترین مجموعه این اشعار در کامل البرد است که در قرن نهم میلادی تدوین گردیده و از طرف رایت Wright در تاریخ ۱۸۶۴ تا ۱۸۸۲ چاپ شده است. رجوع شود بفصول ۴۹ و ۵۱ و ۵۴. منتخبی از آنرا نولدکه جمع آوری نموده است. رجوع شود به صفحات ۸۸ تا ۹۴.

Nöldeke, Delectus Vet. Carm. Arab. (Berlin, 1890).

و همچنین رجوع شود به جلد دوم تاریخ تمدن شرق تألیف فن کرمر صفحات ۳۱۲ - ۳۱۰ Von Kremer, Culturgeschichte

(۳) یادداشت مترجم: رجوع شود بمقدمه مترجم (در آئین ترجمه).

(۴) این شرح طبق گفته الفخری نقل شده است (رجوع شود بچاپ الوارث

Ahlwardt صفحات ۱۱۴ ببعد).

برده‌اند و بشما امر کردم که بادشمن خود بجنکید ولی شما تن بجنگک ندادید و فقط خواستار داوری شدید و فتوای مرا زیر پا نهادید و چون چاره‌ای جز حکمیت نبود با حکم‌ها شرط کردم که طبق کلام‌الله مجید عمل کنند . . . لکن آنها خلاف این دستور و بمیل خود رفتار کردند . بنابراین ما هنوز بعقیده اصلی خود هستیم که باید با آنها جنگ کنیم .»
 خوارج گفتند : « پس شبهه‌ای نیست که ابتدا ما بدآوری رضا دادیم ولی توبه کرده‌ایم و معترفیم که در اشتباه بودیم . اکنون اگر تو بکفر خود اقرار کنی دست دعا بدرگاه خدا آوری که خطا و اشتباهات را ببخشد و از اینکه حکمیت را بخلق خدا واگذار کردی طلب عفو و مغفرت نمائی برمیگردیم و با تو بجنگک دشمن تو و دشمن خود میرویم و الا از تو جدا خواهیم شد . »

آتش خشم علی از رفتار نامعقول این اشخاص زبانه کشید ، اما پند و اندرز و سرزنشهای وی اثری نبخشید و پیش از آنکه لشکریانش عقب‌نشینی کنند و بکوفه برسند دوازده هزار تن از افراد **جنگ نهروان** ناراضی همان قسمی که تهدید کرده بودند خود را کنار کشیدند و در حرورای خیمه برافراشتند . این عده شعار جنگی خود را عبارت « لاحکم‌الله ! » قرار دادند و بسمت مدائن (تیسفون) پیشروی کردند و قصدشان این بود که در آنجا شورائی از نمایندگان برپا سازند تا بلاد کفر والحاد را همه‌جا سرمشق باشد^(۱) . پیش‌بینی فرماندارمدائن مانع این کار شد ، لذا پیشروی خود را بسوی نهروان نزدیک مرزایران ادامه دادند و در تاریخ ۲۲ ماه مارس ۶۵۸ میلادی برای خود خلیفه‌ای بنام عبدالله بن وهب از قبیله راسب برگزیدند^(۲) و مسلمینی را که با آنها همفکر نبودند و خلیفه آنانرا نمیشناختند و راضی بلعن عثمان و

(۱) کتاب خلافت تألیف سرویلیم . ویر که به نیکی یاد شد ، صفحه ۲۸

Sir William Muir, Caliphate, its Rise, Decline and Fall, London, 1892.

(۲) رساله برونو درباره خوارج که به نیکی یاد شد ، صفحه ۱۸ Brünnow

علی نمیشدند با اسم کفار بقتل رساندند . اعمال خوارج در عین اینکه از روی منتهای حزم و احتیاط و دقت و تأمل یا وسواس آنهم بصیغهٔ مبالغه انجام میگرفت بطرز عجیبی باسببیت آمیخته بود . یکی از آنها خرمائی را که از درخت افتاده بود برداشت و بدهان خود گذاشت ولی همینکه بعضی از همراهانش فریاد زدند : « خرما را خوردی و حال آنکه غصب بود و پول آنرا نداده‌ای ! » فوراً خرما را بدور انداخت . دیگری خوکی را که اتفاقاً از کنار او میگذاشت باشمیر زد و فلج ساخت . یکی گفت : هذا فساد فی الارض ! پس بجستجوی صاحب خوک برخاست و غرامت آنرا پرداخت (۱) . از طرف دیگر مسافری بی آزار را میکشتمند و زنان باردار را شکم میدربدند و متعصبین برای این قبیل مظالم خود بهیچوجه در مقام عذر خواهی و پوزش بر نمیآمدند ؛ بالعکس همینکه علی (علیه السلام) از آنها میخواست که قاتلین را تسلیم نمایند و صلح و سلم راه خود پیش گیرند فریاد بر میآوردند : « ما همه در قتل کفار شرکت داشته‌ایم ! » .

با چنین خطری که متوجه اوطان آنها بود انتظار نمیرفت که سپاهیان علی باردیگر حاضر شوند بشام حمله نمایند مگر آنکه باین دودستگی و پراکندگی و نفاق و شقاق مذهبی خاتمه داده شود . از راه رأفت و رحمت علی^ع بکسانیکه مایل بودند اجازه داد از خیمهٔ خوارج خارج شوند . نیمی از آنها این پیشنهاد را پذیرفتند ولی دو هزار تن که باقی ماندند کلیهٔ پیشنهادها را با نظر خفت و خواری و تمسخر و تحقیر رد کردند و تقریباً تا آخرین نفر ایستادگی نمودند و بهلاکت رسیدند^ع . و حال آنکه از شصت هزار تن اتباع علی فقط هفت تن بظاک هلاک افتادند . این واقعه در ماه یازوئن ۶۵۸ میلادی روی داد و دشمنی بازماندگان خوارج را با علی (ع) تشدید نمود بنحوی که باب صلح و سازش بیشتر بسته شد و از آن بعد بغض و کینهٔ علی حتی بیش از معاویه

در دل آنها جای گرفت . لشکریان علی حاضر نشدند تا رفع خستگی نکنند و عده بیشتری جمع نشود بحریف حمله برند . میگفتند : شمشیرهای ما کند شده است و تیرهای ما بمصرف رسیده و خود نیز از جنگ بستوه آمده ایم . ما را بحال خویش واگذار تا کار های خود را منظم و روبراه کنیم ، بعد حرکت خواهیم کرد . « (۱) ولی بجای اینکه چنین کنند همینکه فرصتی بدست میآید آهسته از آنجا دور میشدند . سرانجام اردوگاه خالی شد و معاویه چون مشکلات حریف را رو بافزایش دید جسور تر شد و مصر را گرفت و حتی اهالی بصره را بشورش و عصیان برانگیخت . خوارج نیز از نو در سراسر جنوب ایران قیام نمودند . اهالی آنحدود فریفته فریاد آتشین و ظاهرالصلاح کسانی شدند که

روی آوردن نواب و بلیات

پشتیبانی او میدانستند و میگفتند این کار قابل تحمل نیست (۲) . يك سلسله وقایع ملال انگیز و دردناک دیگر که متعاقب نهضت خوارج روی داد چنان روح علی را شکسته کرد که در سال ۶۶۰ میلادی با کراه حاضر شد پیمانی با معاویه منعقد سازد و در نتیجه معاویه مصر و شام را بی دغدغه و اضطراب در تصرف خود نگاهدارد . یکسال بعد (ماه ژانویه ۶۶۱ میلادی) علی در مسجد کوفه بدست ابن ملجم و دو تن دیگر از خوارج متعصب کشته شد . بدین طریق عمو زاده و داماد پیغمبر چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین بنا بقعیده سنت و جماعت و نخستین امام اهل تشیع در سن شصت سالگی بدرود حیات گفت . حسن پسر ارشد علی جانشین وی گردید (علی از فاطمه زهرا دختر پیغمبر سه پسر داشت (۳) .

مبارکه جنگ با معاویه

قتل علی ابن ابیطالب (۳۵ ژانویه ۶۶۱ میلادی)

-
- (۱) رجوع شود به الفخری چاپ الوارت صفحه ۱۱۷ .
 (۲) رجوع شود به کتاب خلافت تألیف مویر Sir William Muir که ذکرش گذشت ، صفحه ۲۹۲ .
 (۳) یکی از آنها در کودکی وفات یافت (مقصود مؤلف سقط محسن است . مترجم) . آن دیگر هم حسین (ع) بود .

حسن در دهم ماه اوت ۶۶۱ با آرامی کتاره گرفت و معاویه فرمانروای
بلامعارض امپراطوری بزرگ اسلام گردید و قدرت
بنی امیه مستقر و استوار گشت و از طرف همه ممالک
جانشین شدن حسن
و کتاره گیری او
برسمیت شناخته شد .

چه خوش گفته است دوزی (۱) آنجا که میگویند فیروزی بنی امیه
در حقیقت فیروزی فرقه‌ای بود که قلباً با اسلام دشمنی داشت و اولاد
قدیمترین و سرسخت ترین اعداء پیغمبر اکنون بی اینکه قلباً تغییر
کرده باشند مدعی خلافت و نیابت حق پیغمبر شدند و کسانی را که
جرات میکردند ضد بدعتهای آنان زرمه‌های آغاز کنند با شمشیر ساکت
مینمودند . برای اینکه بتوان علق و موجبات قر و لند و زرمه‌ها را حتی
در زمان خلافت معاویه جستجو نمود لازم نیست جای دوری برویم .
زیرا معاویه درباری با شکوه در دمشق تشکیل داد و عوایق و موانعی
میان خود و طبقات پائین بوجود آورد و بجای اینکه از نخستین نواب
پیغمبر پیروی کند دربار امپراطوران روم شرقی و شاهان ایران را سرمشق
خود قرار داد . با همان روح بود که فرزند خود یزید را بخلافت برگزید
و این انتخاب ناپسند را بزور باهالی دو شهر مقدس مکه و مدینه
تحمیل کرد .

اوضاع وقتی بدتر شد که معاویه مرد (۶۸۰ میلادی) و یزید
بتخت نشست . هیچ اسمی در عالم اسلام و پیش از همه در ایران باندازه

اسم یزید مورد تنفر نیست . اگر بیک فرد ایرانی عبارات

« دروغگو » ، « رذل » و « غارتگر » بگویند و متأثر
نشود ولی بهمان شخص « یزید » یا « شعر » یا « ابن زیاد »
یزید اول
۶۸۳ - ۶۸۰
میلادی

خطاب کنند آتش خشم و غضب او شعله‌ور گردد . یکی

از شعراء ایران مورد ملامت و طعن قرار گرفت که چرا نام یزید را با

لمن برده است . جواب داد : « اگر خدای کریم یزید را عفو فرماید ما را نیز که بلعن او قیام کرده‌ایم محققاً خواهد بخشود! » حافظ را از آنرو شدیداً سرزنش کرده‌اند که نخستین (۱) غزل **نفرتی که ایرانیان حتی از نام یزید دارند** دیوانش بامصراع دوم این بیت که از اشعار آن خلیفه نایرهیز کار است آغاز شده است :

انا المسموم ماعندی بتریاق و لاراقی

ادر کلساً و ناولها الا یسا ایها الساقی

اهلی شیرازی در مقام دفاع از لسان الغیب چنین گوید : (لسان الغیب لقبی است که دوستداران و ستایشگران حافظ بدو داده‌اند) :

خواجه حافظ را شبی دیدم بخواب گفتم ای در فضل و دانش بی‌مثال از چه بر خود بستی این شعر یزید با وجود اینهمه فضل و کمال گفت تو واقف ندای زین مسأله مال کافر نیست بر مؤمن حلال ؟ حتی این بهانه هم پذیرفته نیست . کاتبی نیشابوری پاسخ داده است :

بسی در حیرتم از خواجه حافظ بنوعی کش خرد زان عاجز آید چه حکمت دید در شعر یزید او که در دیوان نخست از وی سراید اگر چه ماز کافر بر مسلمان حلال است و دراوقیلی (۲) نشاید ولی از شیر عیبی بس عظیم است که لقمه از دهان سگ رباید (۳)

(۱) **یادداشت مترجم** : از کجا معلوم است نخستین بیتی که حافظ گفته است مطلع همین غزل باشد ؟ اگر تصور کرده‌اند حافظ غزایات خود را از حیث قوافی بترتیب حروف تهجی گفته است چه مدرکی برای این خیال واهی دارند ؟ دیگر اینکه مسلم نیست این بیت مال یزید باشد . رجوع شود بمقاله مرحوم محمد قزوینی در صفحه ۷۰ شماره نهم سال اول مجله یادگار . از آقای حشمت مؤید که ضمن انتقادات خود در مجله سخن این منبع را یادآوری کرده‌اند امتنان دارم . تندرکات دیگری نیز در آن مجله داده‌اند که حاکی از توجه و دقت نظر ایشان بود و مایه تشکر گردید .

(۲) **یادداشت مترجم** : قبلی .

(۳) **یادداشت مترجم** : اصل این اشعار در کتاب براون نیست و حتی در یاورنی هم مأخذ را ذکر نکرده و بترجمه قناعت شده است . مدتی در جستجو بودم تا بالاخره بر اهنامه‌ای آقای بدیع الزمان فروزانفر رئیس دانشکده معقول بودم تا بالاخره بر اهنامه‌ای آقای بدیع الزمان فروزانفر رئیس دانشکده معقول (بقیه یاورنی در صفحه ۲۳۲)

لازم نیست گفته شود که یزید میان مورخین اروپائی مدافعینی پیدا کرده است. در نظر برخی تاریخ نویسان رد فتاوی جامعه و آراء **خصلت** قاطبهٔ مردم هدفی فریبنده و دلکش است. در واقع و **منش یزید** شخصیت یزید چندان هم نفرت آور نیست. مادرش بادیه نشین (۱) بود و بهمین سبب یزید در هوای آزاد صحرا پرورش یافت و درشادی شکارسری پرشور داشت. شعرهای نغمه‌سورود (۲) و نرد عشق میباخت. پیاده‌گساری و موسیقی و لهو و لعب و برا رغبتی تام بود و بمذهب توجهی نمی‌کرد. با تمام خدانشناسی و سبکی و اسراف و تپذیر وی شاید اگر لکهٔ سیاهی که فاجعهٔ کربلا روی اسم او گذاشته است نبود بخاطر صورت زیبا (۳) و اشعار شیرین و صفات شاهانه و لذتی که از نشاط زندگی میبرد بخود اجازه میدادیم در نظری که نسبت باو داریم تخفیف و تعدیلی قائل شویم.

الفخری گوید: «سلطنت او مطابق اصح اقوال سه سال و نیم طول کشید. در سال اول حسین بن علی علیهما السلام را بقتل رساند و در سال دوم شهر مدینه را نهب و تاراج کرد و در مدت سه روز هر چه بود بیغما برد و سال سوم بکعبه حمله نمود.»

(بقیهٔ یاورقی از صفحهٔ ۳۴۱)

و منقول و بتوجه آقای علی اصغر حکمت استاد دانشگاه این کره گشوده شد. آقای حکمت در شهریور ماه ۱۳۳۰ برای شرکت در کنفرانس شرق شناسان مسافرتی باستانبول کردند و در آنجا مأخذرا یافتند و آن شرحی است که سودی بزبان ترکی اسلامی بر حافظ نوشته و بسال ۱۳۸۸ چاپ شده است. این اشعار در حاشیهٔ آن کتاب مندرج است و نسخه‌ای از آن کتاب نیز در کتابخانهٔ ایشان موجود است. در کتابخانهٔ مدرسهٔ سه‌الار یک نسخهٔ خطی حافظ و رباعیات خیام باهم در یک جلد بشمارهٔ ۱۹۹ ضبط شده و بر اهدای آقای فروزانفر اشعار اهلی در آنجا دیده شد.

(۱) کتاب خلافت تألیف سر ویلیام مویر Sir William Muir صفحهٔ ۳۱۶.

(۲) در کتاب الفخری بعضی از اشعار بسیار زیبایی از یزید نقل شده است

(رجوع شود بکتاب الفخری چاپ الوارت صفحات ۸-۱۳۷).

(۳) رجوع شود به الفخری صفحهٔ ۶۷.

برای این سه فاجعه بخصوص قتل حسین بن علی، سراسر عالم اسلام را حالت لرزه‌ای فراگرفت و آن لرزه رعب و هول و نفرت و بغض بود. هر کس اندکی حس در نهاد خود داشته باشد نمیتواند از آن قصه غم‌انگیز متأثر نشود. نه تنها حادثه کربلا جنایت بود بلکه اشتباهی عظیم بشمار میرفت، زیرا یزید و سواکلی‌های اعیان و منفور و دست و پلیدش

فاجعه کربلا
(دهم اکتبر ۶۸۰ میلادی)

از قبیل ابن زیاد و شمر و سایر بن سبب شدند و سرداران پیغمبر یا علاقمندان کیش او آن اغماض و چشم پوشی ضمنی را که نسبت بخاندان اموی داشتند بکلی از دست بدهند بنحوی که بازگشت بآن حالت امکان پذیر نبود. سخن از غمض عین و گذشت است نه مهرورزی و وفاداری زیرا از مهر و وفا بحد کافی اثری وجود نداشت. شیعیان چنانکه دیدیم تا آن زمان بدبختانه آن شور و شوق و فداکاری و از خود گذشتگی لازم را فاقد بودند، لکن از آن پس وضع بکلی عوض شد و خاطره صحرای خون آلود کربلا که نوه رسول خدا سرانجام با شکستجه و تشنگی در میان اجساد کسان مقتول خود در آن سرزمین بخاک افتاد همیشه کافی است که در اعماق قلب خون سرد ترین و بی اعتنائترین افراد جوش و خروشی برانگیزد و حزن و اندوه و هیجان شدیدی پدید آورد و روح را در معارج کماز چنان پرواز دهد که رنج و الم و خطر مرگ در برابر آن ناچیز گردد. همه ساله در روز دهم محرم در ایران و هندوستان و ترکیه و مصر هر جا اهل تشیع ساکن باشند بذکر مصیبت کربلا قیام میکنند. کیست که عزاداری شیعیان را ببیند ولو اینکه پیرو مذهب دیگری باشد و حقیقت آن مراسم را که از مظاهر عالیّه احساسات مذهبی آنانست و اهمیتی را که این سوگواری نزد شیعیان دارد تا حدی در ضمیر خود احساس نکند؟ اکنون که بشرح آنداستان پرداخته ام همه آن خاطرات در نظرم مجسم میشود. آن نوحه سرانیه، آن گریه و زاری و شیون گروه گروه عزاداران، آن کفنه‌های سفیدی که شیعیان با خون

خود سرخ میکنند ، آن حالت سکری که از اندوه و غمگساری برای آنها دست میدهد ، همه از برابر چشم بار دیگر میگذرد .

چند خوب بیان کرده است الفخری (۱) آنجا که میگوید : « درباره این فاجعه نمیخواهم بتفصیل بحث کنم زیرا بی اندازه غم انگیز و وحشت زا و نفرت آور است . علی التحقیق فاجعه ای ننگین تر از این

**الفخری
در واقعه
کربلا**

در اسلام روی نداده است . در واقع قتل امیرالمؤمنین (ع) طاعه الکبری بود . لکن در این واقعه کربلا چنان کشتاری شنیع مرتکب شدند و چندان اسیر گرفتند و اسیران را بحدی شکنجه و آزار دادند که از شنیدن آن فجایع هول انگیز شنوده رالرزه براندام افتد . علت دیگری که از بسط مقال خودداری میکنم آنست که همه کس ازین بلیه بزرگ و مصیبت عظمی بخوبی آگاه است . هر که در اینکار دست داشت یا بدان فرمان داد یا بنحوی از انحاء خشنود کردید خداوند او را لعنت کند و توبه و فدیة او را نپذیرد (۲) ! خداوند چنین کس را در زمره زیانکارترین افراد ناس قرار دهد یعنی کسانی که عمرشان را در راه حیات دنیای فانی تباه کردند و بخيال باطل پنداشتند نکو کارند (۳) . »

سر ویلیام مویر گوید (۴) : « فاجعه کربلا نه تنها مقدرات خلافت بلکه مقدرات مالک پادشاهی اسلامی را مدتها بعد از انقراض واضمحلال خلافت تعیین کرد . کیست که آن عزاداری پرشور و پرهیجان را ببیند و بداند که هر سال مسلمین کلیه مالک دنیا چگونه از شام تا بام سینه کوبند و

**سر ویلیام مویر
و فاجعه کربلا**

(۱) رجوع شود بصفحات ۱۳۸ بعد کتاب الفخری چاپ الوارت .

(۲) یادداشت مترجم : اشاره بعدیت لایقبل منه صرف ولا عدل (منتهی الارب) .

(۳) یادداشت مترجم : اشاره بآیه شریفه است در سوره کهف (آیه

۱۰۳) : الذین ضل سبیلهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا . »

(۴) رجوع شود به کتاب سر ویلیام مویر صفحه ۳۲۴ Sir William Muir

با آهنگ موزون و محزون خود بی آنکه خسته شوند دیوانه وار فریاد زنند:
حسن ! حسین ! حسن ! حسین ! ، و حربۀ کشنده و شمشیر برنده و دو دمی
را که سلسله بنی امیه بدست دشمنان خود داده است تشخیص ندهد ؟ .

کامروائی و پیشرفتی که پس از عصیان و شورش نصیب عبدالله بن
زبیر گردید و نه سال (۶۹۲-۶۸۳ میلادی) در شهرهای مقدس باستقلال
خلافت کرد مانند نهضت خطیر و هولناک مختار (۶۸۳ تا

۶۸۷ میلادی) مرهون انتقامجویی عموم نسبت بقتله
حسین و آل حسین بود . نه تنها فرقه شیعه بلکه حتی
سرپیچی
عبدالله بن زبیر
و مختار

بسیاری از خوارج^(۱) نیز در این حسّ خونخواهی سهیم

بودند . سپاه یزید چون مدینه را نهب و غارت کرد (۶۸۲ میلادی)

هیچده تن از اصحاب پیغمبر و لااقل هفتصد تن از قرّاء که تمام قرآن را

حفظ داشتند هلاک شدند . خون این کشتگان و بیحرمتی بحریم حرم

مکه بر کینخواهی منتقمین بیفزود . انتقام کربلا را اقلّ مختار (۶۸۶

میلادی) بوجه کامل گرفت و ابن زیاد و شمر و عمر بن سعد و چندصد تن

دیگر از افراد کم اهمیت تری را که در آن جنایت شرکت کرده بودند

در چندین مورد با شکنجه و عذاب بقتل رساند . خود او نیز با ۷,۰۰۰

یا ۸,۰۰۰ تن از همراهانش کمتر از یکسال بعد بدست مصعب برادر

ابن زبیر کشته شد . اختلافات روز افزون عالم اسلام در ماه ژوئن ۶۸۸

میلادی بطور بارز موقعی مشهود گردید که چهار تن از رؤسای قوم که

با هم رقیب بودند هر یک جداگانه در مناسک حج در رأس همراهان خود

شرکت نمودند . اسامی آنها بشرح ذیل است : عبدالملک خلیفه اموی ،

محمد بن علی (معروف به ابن الحنفیه) ، ابن زبیر و نجده از خوارج .

جنبش مختار چنانکه دیدیم اساساً جنبش شیعه بود ؛ فریادی که

(۱) رجوع شود بصفحه ۳۳۲ کتاب مویر که ذکرش گذشت .

برای انتقام حسین و اصحاب او از حلقوم ملت برخاست و هدف منادیان این نهضت احراز حق ابن الحنفیه بود^(۱). فرق این نهضت **خصایص شورش مختار** با نهضت های دیگر شیعه که بعد روی داد این بود که موضوع اصل و نسب مستقیم داشتن از خاندان نبوت و فاطمه زهرا بنت رسول الله یا ازدودمان شاهان ساسانی اهمیتی نمیدادند (فاطمه زهرا البته مادر حسن و حسین بود نه ابن الحنفیه). نخستین کسی که واجد این دو صفت بود علی بن حسین معروف به السجاد یا زین العابدین است که مادرش را دختر یزدگرد دانستند^(۲).

زین العابدین (ع) و اخلاف او مظهر کامل آرزوهای حقه دوشاخه ای بودند که از مذهب شیعه منشعب گردید (دوازده امامی و هفت امامی). میان پیروان مختار عده زیادی اتباع غیر عرب بنام موالی وجود داشتند که اکثر آنها باغلب احتمال ایرانی بودند. از هشت هزار تن سپاهیان او که بمصعب برادر ابن زبیر تسلیم شدند کمتر از عشر آنها (در حدود هفتصد تن) عرب بودند^(۳).

(۱) رجوع شود به البیعوبی چاپ هوتسما Houtsma جلد دوم صفحه ۳۰۸.
(۲) رجوع شود بصفحات ۱۹۵ بیعد این ترجمه و بتاریخ البیعوبی (چاپ هوتسما) جلد دوم صفحات ۲۹۳ و ۳۶۳. این مورخ (که در نیمه دوم قرن نهم میلادی وفات یافته است) چنین گوید: «مادرش حرار نام داشت و دختر یزدگرد پادشاه ایران بود (ولی اسم او مسلم نیست که حرار باشد). چون عمر بن خطاب دو دختر یزدگرد را آورد یکی را بحسین بن علی داد و حسین او را غزاله نام نهاد. هنگامی که از علی بن حسین (و این شاهزاده خانم ایرانی) ذکر می آمد بعضی از اشراف میگفتند: «همه مردم خوشوقت میشدند چنین کنیزانی مادرشان باشد!».

(۳) رجوع شود بکتاب مویر که ذکرش گذشت صفحه ۶۳. مورخ سربور گوید: «برای روشن شدن اذهان این نکته قابل توجه است که در این زمان برای خون عرب امتیازی قائل بودند زیرا در محیط آرام و ساکنی پیشنهاد شد که اسراء عرب را آزاد کنند و موالی را که خون خارجی داشتند بقتل رسانند.»
لکن پس از مباحثات بسیار همراگشتند. دینوری نیز در صفحه ۲۹۶ میگوید: بسیاری از ایرانیان میان اتباع مختار بودند.

در تحقیقات فاضلانهای که ون فلوتن دربارهٔ سیطرهٔ عرب^(۱) نموده علل شرکت مسلمین بیگانها را در سپاه مختار با نهایت دقت مورد مطالعه قرار داده است. از جهت مطالب ذیل بی اندازه مرهون نویسندهٔ مزبور هستم. فرمانروائی بنی امیه در عهد امارت عبدالملک (۷۰۵-۶۸۵ میلادی) باوج اعلیٰ خود رسید. در آن زمان اعراب در امور دنیوی و غیر مذهبی بذروهٔ اقتدار خود نائل شده بودند. در آن تاریخ

امارت عبدالملک
چنانکه دیدیم ضرب سکهٔ عربی نخستین بار مرسوم و معمول گردید. محاسبات دوات که بفارسی

نگاه داشته میشد بزبان عربی درآمد. اشرافیت قدیم عرب تسلط یافت. موالی (مسلمین غیر عرب) مورد نفرت و ظلم و ستم قرار گرفتند؛ احساسات مسلمین متقی و متدین مخصوصاً انصار مدینه و یاران وفادار خاندان رسالت بارها بشدت و بیرحانه جریحه دار گردید. حجاج بن یوسف قائم مقام کاردان ولی ستمگر عبدالملک بیش از بیست و دو سال (۷۱۳-۶۹۱) با قساوت قلب و خونخواری امارت کرد و امارت او برای عالم اسلام در حکم تازیانهٔ عقاب بود (و نفرتی که از وی دارند کمتر از یزید و ابن زبیر و شمر نیست). حجاج نخستین دفعه‌ای که توجه عبدالملک را بخود جلب کرد هنگامی بود که حاضر شد مکه را محاصره کند^(۲) و میدان مهاجمه قرار دهد و ابن زبیر را که سرپیچی کرده بود قلع و قمع نماید.

عدهٔ کسانی را که بعمد و خونسردی^(۳) بقتل رساند، **ستم‌گری**
الحجاج
قطع نظر از افرادی که در جنگ کشته شدند، به یکصد

و بیست هزار تن تخمین شده است؛ خطابهٔ وحشیانه‌ای که برای اهالی کوفه خواند^(۴) با این عبارت شروع شد: انی والله لأری ابصاراً طامحه

(۱) Van Vloten, Recherches sur la Domination Arabe, etc.

(۲) رجوع شود به البقوبی جلد دوم، صفحهٔ ۳۱۸.

(۳) آقای آیت الله خلیل کمره‌ای تذکر داده‌اند که اینگونه قتل را در متون عربی «قتل صبر» گویند که يك نوع قتل بی دفاع است و کاری به خونسردی آمر ندارد.

(۴) مروج الذهب - مودودی چاپ باربیه دومبنار، جلد پنجم، صفحات ۳۰۰-۲۹۴.

و اعتناقاً متطاوله و رؤساً قداینت و حان قطاقها و انی [انا] صاحبها
 « بخدا سوگند چشمانی را میبینم که بمن دوخته و گردنهایی که افراخته
 است و مانند محصولی که رسیده و مستعد درو است سرهائی را مشاهده
 میکنم که برای بریدن آماده است و من صاحب آنم ! این عبارت که
 من باب نمونه آورده شد طبع سبعاثهٔ او را نشان میدهد . گویند چون خیر
 امارت خود را شنید کلماتی ادا کرد که دست کمی از کلمات رئیس وی
 عبدالملک نداشت (۱) .

هنگامی که پیک نزد او آمد مشغول تلاوت قرآن بود . قرآن را
 بست و گفت : هذا فراق بینی و بینک (۲) . اگر باقتضای ملاحظات سیاسی
 لازم میشد اشخاص معدوم شوند یا امکان مقدسی منهدم و نابود گردد
 بی آنکه متأثر شود اقدام مینمود و شامیان در اطاعت او امر وی درنگ
 نمیکردند . بگفتهٔ الیعقوبی (۳) حس احترام از یک طرف و حس وفاداری
 از طرف دیگر تصادم کرد و در این معارضه فیروزی با وفاداری بود .

چه خوب بیان کرده است دوزی (۴) آنجا که میگوید : دشمنان
 اسلام نیازمیدند تا اینکه بر دو شهر مقدس غلبه یافتند و مسجد مکه را
 بطویله مبدل ساختند و کعبه را آتش زدند و در

در وصف دولت امویه بقلم دوزی

بارهٔ اعقاب مسلمین صدر اسلام نهایت اهانت و تحقیر
 را روا داشتند . این دو کامیابی برای اعداء اسلام
 گران تمام شد زیرا قبائل عرب تلفات زیادی بآنها وارد کردند و مراد
 ما آن قبائلی است که عدهٔ قلیلی آنها را مطیع و منقاد خود ساختند
 و وادار کرده بودند اسلام اختیار کنند . سراسر دورهٔ امویه جز ارتجاع

(۱) الفخری چاپ الوارت صفحات ۱۴۷ - ۱۴۶ .

(۲) قرآن مجید سورهٔ ۱۸ آیهٔ ۷۷ .

یادداشت مترجم : تمام آیهٔ مبارکه از سورهٔ الکهف نقل می شود .

قال هذا فراق بینی و بینک سانیک بتأویل مالک تستطیع علیه صبراً .

(۳) رجوع شود بجلد دوم صفحهٔ ۳۰۰ .

(۴) Dozy کتاب اسلام ترجمهٔ شوون Chauvin صفحهٔ ۱۷۹ .

و فیروزی بت پرستی و الحاد چیز دیگری نبود. خود خلفا نیز باستثناء تقریباً یک نفر با بی اعتنا بودند یا ملحد و کافر. یکی از خلفا ولید دوم (۷۴۴-۷۴۳ میلادی) از آنها را بجای خود بنماز جماعت میفرستاد و قرآن را هدف تیر کمان قرار میداد (۱).

اگر بخواهیم بطور وضوح و کلی سخن بگوئیم سیاست بنی امیه چهار طبقه از اتباع را بکلی از بنی امیه دور کرد و نسبت با نخبانندان بیگانه ساخت. طبقات چهار گانه مزبور بدین قرار بودند:

چهار طبقه ای که در نتیجه سیاست بنی امیه دوری جستند
۱ - مسلمین متقی و متدینی که اعمال و هنر آور و خلاف دیانت و زندگانی آمیخته با کفر و

الحاد و دنیا پرستی فرمانروایان خود را با نفرت و انزجار تلقی میکردند. تقریباً کلیه اصحاب و انصار و اعقاب آنها جزء همین طبقه بشمار میروند. ابن زبیر در شورش که بپا ساخت بیشتر نیروی خود را از همین عناصر بدست آورد.

۲ - شیعیان علی: خاندان بنی امیه مظالم جبران ناپذیری نسبت بشیعیان روا داشتند. خطیبات بنی امیه در فاجعه کربلا بمنتهای شدت رسید. در باره آن فاجعه سخن گفته ایم. هسته مرکزی شورش مختار همان کربلاست.

۳ - خوارج یا مشرعیانی که طرفدار حکم خدا بودند. این جماعت بکمک افراد ناراضی و قاطعان طریق تا حدود ۷۰۰ میلادی پیوسته بشدت هر چه تمامتر مزاحم حکومت بنی امیه بودند (۲).

۴ - موالی یا مسلمین غیر عرب. رفتار دولت نسبت باین اشخاص رفتاری نبود که با مسلمین عرب نژاد میشد. دولت میان این دو دسته

(۱) رجوع شود به الفخری صفحه ۱۵۹.

(۲) مرگ شیب بن یزید الشیبانی تقریباً سال ۶۹۹ میلادی بمقیه

برونو Brünnow (صفحه ۴۹ کتاب او) پایان سخت ترین مراحل تمد و عصبان خوارچ است.

قائل بمساوات نبود. مسلمین غیر عرب را ملل تابعه میدانستند و بدین چشم در آنها نظر میکردند و میگفتند فرمانروایان باید در حق آنها ظلم و تحقیر روا دارند و بشفع خود از وجود آنها استفاده کنند.

باتوجه و متابعت از تحقیقات قابل ستایش ون فلوتن (۱) اکنون در باره طبقه اخیرالذکر سخن خواهیم گفت. این نویسنده دانشمند سقوط

علل سقوط
بنی امیه
سلسله بنی امیه و پیروزی عباسیان را بیشتر معلول سه علت ذیل میداند:

۱ - نفرت و عناد شدید نژاد تابع نسبت بفرمانروایان ظالم بیگانه.

۲ - نهضت شیعه یا مذهب ذریه رسول.

۳ - انتظار ظهور منجی.

رقابت قبائل عرب در شمال و جنوب در درجه دوم قرار داده میشود. این رقابت در اقصی بلاد اشغالی نیز نمایان بود و در اشعار معروف نصر بن سیار بطور مؤبد پایدار مانده است و ما بزودی بآن اشعار اشاره خواهیم کرد. نصر بن سیار درباره رقابت قبائل عرب و اینکه عامل سقوط خلافت اموی همین رقابت بوده است راه مبالغه را پیموده است.

اگر وضع دمل مغلوبه قبل از بنی امیه، چه اقوامی که اسلام آوردند و چه امی که بدیانت یهود و نصاری و مجوس باقی ماندند، چنانکه دیدیم کاملاً مایه رشک و حسرت نبود، قابل تحمل بود (۲).

در زمان خلافت بنی امیه اغراض نژادی و تجاوزات جهانگیرانه رو بشدت گذاشت و جنگها و غزواتی که لاقلاً تاحدی اساساً برای نشر اسلام روی میداد بصورت مهاجم و غارتگری (۳) صرف **وضع امم تابعه** در آمد و اگر نگوئیم یگانه هدف مهاجمین غنائم

(۱) Van Vloten

(۲) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن در باره سيطرة عرب، صفحات ۳

Recherches sur la Domination Arabe ۱۴ و ۱۵.

(۳) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن درباره سيطرة عرب، صفحات ۴ تا ۷.

جنگی بود باید گفت غایت اصلی همین بوده است . لکن غنائم غزوات برای تجملات روز افزون و اسراف و تبذیر طبقه حاکمه کفایت نمیکرد و مالیات سنگین تری علی‌الدوام بر ملل تابعه تحمیل میشد تا آنجا که اگر برای آسایش خاطر خود اسلام می‌آوردند از جهت مادی آسودگی آنها محل تردید بود . اختلاس و دزدی بیت‌المال از طرف حکام و دست پروردگانشان^(۱) رو بافزایش گذاشت . اغلب این اشخاص به‌روسیله ای متوسط شدند که تادست در کار بودند نان فراوانی گرد آورند .

کار چپاول بیت‌المال بجائی کشید که کم کم هر حاکم منصوبی علی‌الرسم حق داشت از حاکم معزول مبلغی بزور و فشار بعنوان «استخراج» بگیرد و حکام جدید این امتیاز یا حق اخذی از حکام معزول را در ازاء مبالغی که بحکومت مرکزی می‌پرداختند بدست می‌آوردند . مگر حکومت مرکزی دمشق بود . وجوهی که حکام ظالم و جبار بدین‌نطریق باجبار پس میدادند گاه بمبالغ بسیار خطیری سر میزد . مثلاً یوسف بن عمر حاکم عراق از سلف خود خالد القسری دست پروردگان وی هفتاد میلیون درهم (تقریباً دو میلیون و هشتصد هزار لیره انگلیسی) گرفت : بار سنگین این همه اخذی بالمآل زوی دوش روستائیان پریشان حال میافتاد . کشاورز بیچاره هیچگونه وسیله ای برای تظلم نداشت و اگر شکایت میکرد مؤثر واقع نمیشد .

طرز وهن آوری که مالیات^(۲) وصول میشد مایه تشدید این اوضاع و احوال بود . راست است که اعیان و اشراف قدیم ایران و دهقانان موفق شدند مقدار زیادی از قدرت و مکننت خود را در نتیجه قبول کردن اسلام و تفویض مقدرات خود بفاتحین حفظ کنند زیرا فاتحین بخدمات

(۱) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن درباره سيطرة عرب ، صفحات ۹ تا ۱۱ .

(۲) رجوع شود بکتاب ون فلوتن که ذکر آن گذشت ، صفحات ۱۱ تا ۱۲ .

آنان نیازمند بودند و از نفوذ محلی و اطلاعات آنها بالضروره نمیتوانستند بگذرند. لکن در مورد طبقات یائین تر چنین نبود زیرا همانقسمی که ون فلوتن بیان میکند «جاه طلبی و تکبر نژادی عرب توأم با حرص و طمع آن قوم مانع غلبه ناپذیری برای بهبود اوضاع آن طبقات بود». موالی در نظر عرب قومی حقیر و اندکی بهتر از بردگان بشمار میرفتند. درباره شورش مختار طبری مورخ میگوید هیچ چیزی کوفیان عرب را آن اندازه خشمگین نکرد که مختار برای موالی سهمی از غنائم قائل شد (چنانکه دیدیم عده زیادی از یاران مختار مسلمین غیر عرب یعنی موالی بودند). کوفیان فریاد بر آوردند که «شما موالی را از ما گرفتید و حال آنکه خداوند موالی را با همه این ولایت بغنیمت بما عطا فرمود. ما آنرا با امید اجر خدا آزاد کردیم لکن شما در این باره بخود زحمتی نمیدهید و سبب میشوید که آنها نیز در بغمای ما سهیم شوند (۱)».

در عهد حکومت جبار و خداشناس حجاج بن یوسف حتی کسانی که اسلام میآوردند بحکم اجبار جزیه میدادند و حال آنکه جزیه فقط بغیر مسلم تعلق میگرفت و مسلمین باید معاف میشدند. این امر باعث ناخشنودی آنها گردید و سبب شد که عده زیادی از آنها در غائله عصیان عبدالرحمن بن اشعث باو پیوستند ولی آتش این فتنه با خون خاموش گشت و موالی بقرای خود عقب رانده شدند. روی دست هر يك از موالی اسم دهکده او داغ شده بود (۲)، چنانکه فن کرمر نیز گفته است در اثر عمل حجاج امید موالی و مسلمین جدید باینکه باقوم فاتح و غالب

(۱) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن درباره سيطرة عرب صفحه ۱۶.

(۲) رجوع شود به تحقیقات ون فلوتن درباره سيطرة عرب صفحات ۱۷ و

برابر شوند مبدل بیأس گردید و ناخشنودی آنها دوام یافت و قویترین عامل سقوط سلسله بنی‌امیه همین مسأله بود (۱).

دوزی (۲) گوید: از خاندان بنی‌امیه یگانه شهزاده‌ای که حقیقهٔ مؤمن و متقی بود عمر ثانی است (۷۲۰-۷۱۷ میلادی). منافع مادی

در او تأثیری نداشت. ولی بیش از هر چیز بنشر اسلام

دل‌بستگی نشان میداد. مستخدمین را هم آهنگی با اصول

عمر بن
عبدالعزیز

جدید دشوار می‌آمد زیرا اصول جدید با آنچه تا آن

تاریخ معمول و مرسوم بود شدیداً تعارض داشت. یکی از مأمورین بخلیفه نوشت: اگر در مصر احوال بدین منوال بماند مسیحیان بدون استثناء

اسلام آورند و کلیهٔ عوائد دولت از دست برود. عمر عبدالعزیز پاسخ

داد: هرگاه همهٔ مسیحیان باسلام هدایت شوند من آن واقعه را نعمتی عظیم

دائم و بسیار مبارک و فرخنده شمارم زیرا خداوند رسول خود را برسالت

فرستاد نه برای وصول مالیات. والی خراسان شکایت کرد که بسیاری از

ایرانیان در آن ایالت از ختنه کردن خودداری کنند و اسلام را فقط

بدان منظور قبول کرده اند که از جزیه معاف شوند. عمر عبدالعزیز

در جواب گفت: خداوند محمد مصطفی (ص) را برای آن فرستاد که

خلق خدا را بایمان واقعی رهنمون شود نه اینکه آنها را ختنه کند (۳).

بنابراین در تفسیر و تاویل مقررات شرع زیاد سخت گیر نبود. میدانست

عدهٔ کثیری در تغییر مذهب صادق نبودند ولی آن روزی را میدید که

(۱) رجوع شود به تحقیقات فن کرمر دربارهٔ تاریخ تمدن اسلام. صفحهٔ ۱۲۴.

Von Kremer. Culturgeschichte Streifzüge auf dem Gebiete des Islams

(۲) رجوع شود بکتاب اسلام تألیف دوزی. Dozy, l' Islamisme

ترجمهٔ شرون Chauvin صفحات ۱۸۰ و ۱۸۱.

(۳) رجوع شود بکتاب ون فلو تن Van Vloten که دگرش گذشت صفحهٔ

فرزندان و نوادگان همین اشخاص تربیت اسلامی فراگیرند و با عرب در ایمان برابری کنند بلکه پیشی گیرند . «

از فرمانروایان خدانشناس و خودپرست و طماع خاندان امیه عمر عبدالعزیز تنها کسی است که بزور شرافت و نجات آراسته و منحصر و ممتاز بود . چون در امر ملك داری توجه او بیشتر

درسیرت پادشاهی
عمر ثانی و آثار آن
بدار آخرت معطوف گردید نکس خطیری در عوائد پدید آمد . روش او بتقلید صرف خلافت هم اسم

شهر او عمر بن خطاب بحدی محافظه کار و حتی ارتجاعی بود که پیشرفت امور دشوار بنظر میرسید . عمر عبدالعزیز برای اینکه عدل و داد و امنیت را برای ملل تابعه برقرار سازد کوشش بسیار کرد و بار دیگر امید فراوان در دل آرزومندان برانگیخت و عکس العملی را که ضد جهانگشائی عرب رو بافزایش بود سر برعتر و قوی تر نمود . اگر از نقطه نظر امور دنیوی بخواهیم داوری کنیم عمر ثانی ضربه مهلکی بسروری و سالاری خاندان امیه و تفوق و برتری قوم خود وارد ساخت . لکن از جهت موازین مذهبی عمل او عملی بود که هر مسلمان مؤمنی باید پیشه خود سازد . عمر عبدالعزیز سب علی را در مساجد ملقی و موقوف کرد و بدین طریق رضا و خشنودی همه مسلمین متقی و پرهیزکار را جلب نمود و تا حدی دل فرقه شیعه را نیز بدست آورد . کثیر از شعرای آن عصر اشعاری (۱) چند در ستایش او سروده است که مطلع آن بدین مضمون است :

ولیت فلم تشتم علیاً ولم تخف بریا ولم تتبع مقالة مجرم
وقلت فصدقت الذی قلت بالذی فعلت فاضحی راضياً کل مسلم

مرگ عمر تقریباً با پایان قرن اول اسلام تصادف کرد . در آن

(۱) الفجری چاپ الوارث (Ahiwardi) صفحات ۱۰۴ تا ۱۰۵ .

تاریخ امم تابعه غالباً ناخشنود بودند و عقیده داشتند که انقلابی بزرگ در شرف وقوع است .

دینوری گوید (۱) : « در این سال (۱۰۱ هجری مطابق ۷۱۹ تا ۷۲۰ میلادی) شیعیان نمایندگانی نزد امام محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم (۲) فرستادند . امام

پایان

قرن اول هجری آغاز دعوت عباسی

در سرزمین سوریه در نقطه‌ای که الحمیمه نام داشت زندگی میکرد. نخستین کسانی که از شیعیان پیش امام آمدند میسرّة العبدی ابو عکرمه سراج و محمد بن خنیس و حیان دارو ساز بودند . این اشخاص آمدند سوگند وفا داری یاد کنند و گفتند دست رادراز کن تا قسم یاد کنیم که نسبت بتو وفاداریم و کوشش میکنیم سلطنت را برای تو بدست آوریم تا بلکه خداوند بوسیله تو اجرای عدل را تسریع کند و ظلم را ریشه کن سازد ، زیرا بحقیقت موقع مناسب برای اینکار امروز باشد و این ودیعه‌ایست که دانشمند ترین فرزانتگان شما برای ما گذاشته‌اند . محمد بن علی چنین پاسخ داد : « امروز روز تحقق آمال ماست . یکصدسال تمام از تقویم ما گذشته است ، زیرا علی التحقیق هرگز یکصدسال بر قومی سپری نشود که خداوند حقیقت مدافعین حق را آشکار سازد و سر خطا کاران خود پسند را ب خاک نیاید . کلام خدا جل اسمه دلیل این معنی است . میفرماید : او کالذی مر علی قریبه و همی خاویه علی عروشها قال انسی یحیی هدیه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه (۳) » بنابراین بروای مرد و مردم را باحزم و احتیاط پنهان نزد خود بخوان و من دعا میکنم خداوند آرزویت را بر آورد و نهال دعوت را بارور سازد . قدرتی جز قدرت او نیست . «

(۱) چاپ کیرکاس Quirgass صفحه ۳۳۴ بیید .

(۲) رجوع شود بجدول صفحه ۳۱۵ این کتاب .

(۳) سوره دوم ، البقره آیه ۲۶۱ .

عباسیان با دعوت معروف خود از عوامل فراوانی که مایه خشنودی مردم بود با سکوت و طمأنینه استفاده کردند و بنیاد اقتدار بنی امیه را سست و ویران ساختند و در ظرف سی سال کاخ آن سلسله را سرنگون کردند. داعیان این دعوت مردانی بودند لایق و فداکار که از هر گونه هیجان بیمورد پرهیز میکردند وای برای پیشرفت این امر هر آن آماده جانبازی بودند و بالخاصه از غلیان احساسات اهالی ناراضی ایالت خراسان استفاده کردند. دینوری در صفحه ۳۳۵ چنین گوید:

«مردم را دعوت کردند نسبت به محمد بن علی شوکتند و فادازی یاد کنند و کوشش کردند خلق را بعلت رفتار ناهنجار و ستمگریهای غم انگیز خلفاء مشعشز و متزجر نمایند. بسیاری از مردم خراسان دعوت آنها را اجابت نمودند و لی کارهای آنها اندکی دانسته شد و آوازه آن بگوش سعید بن عبدالعزیز بن

از
دینوری

الحکم بن ابوالعاص والی خراسان (۱) رسید. سعید آنها را خواست و چون نزد او آمدند گفت: شما کیستید؟ جواب دادند: بازرگانیم. سعید پرسید: درباره شما چه میگویند؟ پاسخ داد: چگونه باشد؟ سعید گفت: بما خبر داده اند که شما بعنوان مبلغین خاندان عباسی آمده اید. جواب دادند: ای امیر ما باندازه کافی گرفتار خود و تجارت خود هستیم که باینکار نمیرسیم! امیر اجازه داد بروند و رفتند و چون از مرو خارج شدند در ایالت خراسان و دهستانها با لباس مبدل و در کسوت تجارت سفر کردند و مردم را بامام محمد بن علی دعوت نمودند. تا دو سال چنین کردند و چون بسر زمین سوریه نرد امام محمد بن علی باز آمدند بامام خبیر دادند که در خراسان نهالی کاشته اند و امیدوارند در موسم خود بارور شود. خداوند پسری بامام عطا فرموده بود و نام او را

(۱) ویرا از آنجهت خزینه نامیده اند که رفتار و سیرت زنان داشت. رجوع

شود بکتاب مویر که تعریف آن گذشت صفحات ۳۸۴ تا ۳۸۶.

ابوالعباس گذاشته بودند (۱). امام فرمان داد فرزندش را بیاورند. آنگاه
ولادت با اشاره بفرزند خود رو بدهاها کرد و گفت: این مولای
ابوالعباس شماست. آنها نیز دست و پای او را بوسه زدند.

چون ایرانیان مورد تحقیر و ظلم واقع شده بودند مبلغین مزبور
 میتوانستند پشتیبانی و تقویت آنها مطمئن و مستظهر باشند، زیرا ایرانیان
 مردمی بودند خردمند و کاردان و گذشته با عظمتی
تقویت ایرانیان داشتند. ولی قومی جنگجو که از هر جهت
از دعاوی باستثنای شجاعت و حب استقلال از ایرانیان پست تر
عباسیان بود آنها را بروز سیاه نشانند و با ملت ایران باهانت

و استخفاف رفتار کرد.

مختار و سپهسالارش ابراهیم بن الاشر لیاقت و ارزش ایرانیان را
 هم آكدون بشبوت رسانده بودند. چنانکه دیدیم در حقیقت صفوف لشکر
 مختار بیشتر از میان ایرانیان تجهیز شد (۲). فرات
قدر شناسی مختار و عمیر دو تن از صاحب منصبان سپاه شام بودند که
و ابن الاشر از عبدالملك بجنک مختار فرستاد. چون آن دو
شایستگی ایرانیان فرمانده بدیدن ابن الاشر در اردو گاهش رفتند
 اظهار داشتند از زمانیکه وارد اردو گاه وی شدند تا آنکه بحضور مختار
 رسیدند حتی يك کلمه عربی نشنیدند. پس چگونه ممکن است چنین سپاهی
 در برابر لشکریان شام تاب مقاومت آورد؟

ابن الاشر پاسخ داد: « بخدا سو گوئند! اگر بجز مور یارانی
 نمی یافتم باز هم علی التحقیق با همان موران بجنک شامیان میشتافتم.
 لکن برای نبرد با شامیان هیچ قومی را قوه فهم و ادراک بیش از ایرانیان

(۱) بعد السفاح (بمعنی خونریز) خوانده شد و نخستین خلیفه خاندان عباسی

هم او بود.

(۲) رجوع شود بدینوری صفحات ۳۰۰ تا ۳۰۲ و ۳۰۶ و ۳۱۰ و ۳۱۵.

نباشد و سپاهيانی را که با من مشاهده ميکنيد فرزندان همان دلاوران و مرزبانان ايران زمين اند . « مختار هر که را از نژاد ايراني بود برتری و سروری داد و هدايا و عطايا بخشيد و از تازيان کناره گزید و آنانرا از خود دور و نوמיד ساخت . تازيان خشمگين شدند و بزرگان عرب کرد هم آمدند و نزد مختار رفتند و ويرا سرزنش کردند . مختار جواب داد : « خداوند از هيچکس جز خود شما دور مباد ! من نسبت بشما شرط احترام بجا آوردم و شما اعتنا نکرديد . شما اختيارات دادم و شما عوائدرا از ميان برديد . اما اين ايرانيان از شما فرمانبردارتر و وفادارترند و در بر آوردن اميال من چالاک تر . »

جماعت ديگری که پشتيبانی و حمايت آن برای پيشرفت دعوت عباسيان ضرورت داشت اهل تشيع بودند . در باره حقوق خاندان نبوت قولی است که جلگي شيعيان بر آنند ، لکن در اينکه کداميك از داوطلبان خلافت در آن خاندان ذبحق ترند عقائد مختلف بود . بطور کلی پس از شهادت حسين بن علي شيعيان بدو دسته تقسيم شدند يك دسته بطرفداري برادر جوانتر حسين که محمد بن الحنفیه نام داشت برخاستند ؛ دسته ديگر هواخواه فرزند حسين شدند که موسوم است بعلي بن حسين معروف بزین العابدین .

دسته اول پس از مرگ محمد بن الحنفیه بفرزندش ابوهاشم بيعت کرد (و بهمین جهت آنها را هاشميه ناميدند) . ابوهاشم چنانکه ون هاشميه ^(۱)فلوتن (۱) نیز عقیده دارد نخستين کسی است که تشکيلاتی برای تبليغات داد و حس تکريم و ستايش و عشق ورزی را که شيعيان از آغاز امر نسبت بائمه داشتند تقويت کرد و همچنين

(۱) رجوع شود بکتاب وی در باره تعقیقات راجع بسیطره عرب صفحات

اعتقاد باطنی باینکه کاید کارها بدست او سپرده شده است مورد تشویق او قرار گرفت. ابوهاشم در سال ۹۸ هجری (مطابق با ۷۱۷-۷۱۶ میلادی) بدرود حیات گفت (میگویند سلیمان خلیفه اموی ویرا مسموم ساخت) (۱) و حق خود را بمحمد بن علی رئیس دودمان عباسی واگذار نمود. از آن تاریخ بعد هاشمیه و مبلغین آنها بطیب خاطر وسیله پذیرفت عباسیان شدند.

دسته دوم فرقه شیعه یا فرقه امامیه بآن آسانی بعباسیان ملحق نشد زیرا شیعیان عقیده داشتند امام باید از احفاد علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا باشد و امام واقعی آنها در آن زمان علی بن حسین زین-
امامیه
 العابدین بود که بسال ۹۹ یا ۱۰۰ هجری (مطابق با ۷۱۸

میلادی) (۲) رحلت نمود. برای جلب مساعدت امامیه عباسیان بنام هاشم که جد مشترک عباسیان و علویان بود تبلیغ میکردند و همینکه توفیق یافتند و کار باتمام رسید بر طرفداران علی که نومید و تلخکام شدند معلوم گشت که خاندان عباسی باید از نمره زحمات آنها برخوردار شود و بیت علی برکنار باشد.

بدین طریق دعوت عباسیان با سکوت و آرامی ولی جدی دوام یافت. گاهی دعوات آنها را دولت میگرفت و بقتل میرساند کما آنکه ابو عکرمه و حیان بدین سرنوشت دوچار شدند ولی بجای آنها پنج تن دیگر فوراً بخراسان اعزام شدند با این دستور که با حزم و احتیاط قدم بردارند و تاجویندهای سوگند صحیح یاد نکنند چیزی نزد او فاش نکنند (۳). در عهد خلافت هشام هنگامیکه خالد در عراق حکومت داشت چندین

(۱) رجوع شود به البعقوبی (چاپ هوتسما Houtsma) جلد دوم، صفحه ۳۵۶.

(۲) رجوع شود به البعقوبی (چاپ هوتسما) جلد دوم، صفحه ۳۶۳.

(۳) دینوری، صفحات ۳۳۶ تا ۳۳۸.

بار بین خوارج و شیعیان نبرد سخت و عجیب در گرفت و پیشوایان نهضت در چندین مورد طعمه آتش شدند و بقتل رسیدند (۱). از طرف دیگر با وجود تذکرات والی خراسان خلیفه اندکی بیخردانه نسبت بمبلغین عباسی در آنجا برفق و مدارا (۲) رفتار کرد.

اعمال و حرکات دعوات عباسی از طرف دوازده نقیب و همچنین مجلسی مرکب از هفتاد تن از شیوخ جزء رهبری میشد (۳). گاهگاه یکی از دعوات سر باز میزد و شور انگیز ترین و عجیب ترین عقائد غلات را که از شیعیان افراطی بودند تبلیغ مینمود. الخدش چنین کرد و بسال ۷۳۶ میلادی بقتل رسید. اگر خواننده جوینای اطلاعات بیشتری درباره خدش و راوندیان و خرمیان باشد ویرا بمطالعات استادانه ون فلوتن (صفحات ۴۷ تا ۵۱) و فصل نهم این کتاب هدایت میکنیم.

در حدود ۷۴۳ میلادی محمد بن علی عباسی بدرود حیات گفت. قبل از وفات، فرزند خود ابراهیم را جانشین خود ساخت و بعد از او فرزندان دیگرش را که ابوالعباس و ابوجعفر نام داشتند برگزید. اولی را مروان دوم آخرین خلیفه اموی در حدود سال ۷۴۸-۷۴۷ میلادی بقتل رساند. دو دیگر ماندند و از نمرات رنجهای طولانی و زحمات مبلغین عباسی بهره مند شدند و خلافت عباسی را تأسیس نمودند. در همان اوان مرد فوق العاده ای وارد میدان گردید. این شخص ابومسلم است که بیش از هر کس بانقراض بنی امیه و فیروزی عباسیان کمک کرد. سرانجام خود وی قربانی رشک و حسد کسانی شد که آن اندازه مرهون همت او بودند.

(۱) کتاب مویر که ذکر چلیش گذشت، صفحات ۳۹۱ تا ۳۹۲.

(۲) دینوری، صفحه ۳۳۸.

(۳) کتاب ون فلوتن که ستوده شد، صفحه ۴۷.

در این هنگام همه اوضاع واحوال بر این دلالت داشت که کشمکش نهائی نزدیک است. مروان ثانی که بعلت مقاومت و پایداری در جنگ « الحمار » لقب گرفت سال ۷۴۵ میلادی بتخت نشست و مردم بیاد آوردند که « سال حمار » سال رهایی و نجات است و عین پسر عین پسر عین (عبدالله بن علی بن عبدالله یعنی ابوالعباس که بعدالسفاح نامیده شد) میم پسر میم (مروان بن محمد بن مروان آخرین خلیفه اموی) را خواهد کشت (۱). این قبیل امثال نامیمون در افواه عموم جاری و بساری بود و مردم با حرص و ولع از همدیگر میربودند و کتب دینی یهود و نصاری و ملاحم و منظومات و نظائر آنرا که از مغیبات خبر میداد اقوام و امم تابعه که سالها رنج و سختی کشیده بودند بررسی مینمودند و خیال میکردند بالاخره هنگام نجات آنها فرارسیده است، و بعد از آنکه لشکر جور و ظلم و معاصی سراسر دنیا را گرفت ظهور و موعودی که عالم را بزور عدل و داد بیاراید بتواند بیش از این بتأخیر افتد. تنها خلیفه مروان و درباریان نابینایش با اینکه نواب

نصر بن سیمار
به بنی امیه
اعلام خطر
میکند

از در شرق بازها اعلام خطر کردند و ابرهای متراکم
و علائم طوفانی را که نزدیک شده بودند دیدند. علی الخصوص
نصر بن سیمار والی خراسان نوشت دو سبب هزار تن بیو گویند
و وفاداری نسبت بابو مسلم یاد کردند اندک نصر بن سیمار نامه
خود را با اشعاری بسیار نغز و بسیار معروف ختم کرد که در اینجا نقل
میشود (۲):

(۱) رجوع شود بکتاب ون فلوتن که ستوده شد ، صفحه ۵۷ .

(۲) رجوع شود به الفخری صفحه ۱۱۷۰ دیتوری صفحه ۳۵۶ ، البقوی

جلد دوم صفحه ۴۰۸ و همچنین صفحات ۸۷ و ۸۸ نولدکه :

أرى بين الرماد وميض نار (۱) و يوشك ان يكون لها (۲) ضرام
فان لم يطفها عقلاء قوم يكون و قودها جمت و هام
فان النار بالعودين تذكي (۳) و ان الحرب اولها كلام (۴)
فقلت (۵) من التعجب «ليت شعري! أيقاظ امية ام نيام؟»
اردوهای عرب که در نتیجه اختلافات عشائری میان آنها جدائی
افتاده بود و نسبت بخطر قریب الوقوع بی اعتناء و بیخبر بودند ضمن این
اشعار مورد خطاب او میباشند (۶):

(۷) ابلغ ربيعة في مرر و اخوتها
أن بغضوا قبل أن لا ينفع الغضب
ما بالكم تلقحون الحرب بينكم
كأن اهل الحجى عن فعلكم غيب
و تتركون عدواً قد أظلمكم
ممن تأشب لادين و لا حسب
ايسوا الى عرب منا فتعرفهم
ولا صميم الموالى أن هم نسبوا
قوم يدينون ديناً ما سمعت به
عن الرسول ولا جاءت به الكتب
فمن يكن سائلي عن اصل دينهم
فأن دينهم ان تقتل العرب

-
- (۱) یادداشت مترجم: اليعقوبی، چاپ نجف ۱۳۵۸، جزء ثالث،
صفحه ۷۹، جر.
- (۲) یادداشت مترجم: اليعقوبی، چاپ نجف ۱۳۵۸، جزء ثالث،
صفحه ۷۹، له.
- (۳) یادداشت مترجم: اليعقوبی، چاپ نجف ۱۳۵۸، جزء ثالث،
صفحه ۷۹، توری.
- (۴) یادداشت مترجم: اليعقوبی، چاپ نجف ۱۳۵۸، جزء ثالث،
صفحه ۷۹، وان الفعل يقدمه الكلام.
- (۵) یادداشت مترجم: اليعقوبی، چاپ نجف ۱۳۵۸، جزء ثالث،
صفحه ۷۹، أقول.
- (۶) رجوع شود بکتاب تولد که مذکور در فوق صفحه ۸۸.
- (۷) یادداشت مترجم: برانمنائی آقای فروزانفر از اخبار الطوال ابو
حنيفة دینوری چاپ مصر، مطبعة سعادة سنة ۱۳۳۰ هجری قمری، صفحه ۳۴۳ و
۳۴۴ نقل گردید.

این اعلام خطرها و نظائر آن بیهوده و بی‌ثمر بود (۱). خراسان در جوش و خروش و التهاب و انقلاب بسر میبرد و ابو مسلم چون سرانجام مطمئن شد همه چیز آماده است در روز نهم ماه ژوئن ۷۴۷ میلادی پرچم سیاه عباسی را در قریهٔ سیفدنچ نزدیک مرو برافراشت (۲) و این آیهٔ قرآن روی پرچم نگاشته شد و در واقع شعار پر معنائی بود: اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدير (۳). با وجود این تا چندی قیام ابو مسلم از حدود منتهی‌الیه شمال شرقی خراسان و نسا و ابیورد و هرات و مرو روذ و اطراف تجاوز نکرد. در جواب نصر بن سیار خلیفه مروان نوشت (۴): «ان الحاضریری مالایری الغائب، فاحسم انت هذا الداء الذی قد ظهر عندک: علی التحقيق آنچه را حاضرین می بینند غائبین نمی بینند، بنا بر این دردی را که بروز کرده است درمان کن! » تنها اقدامی که بنظر وی عملی رسید این بود که ابراهیم عباسی را دستگیر سازد و زندان افکند و مسموم کند. در نتیجه دو برادرش ابو العباس و ابو جعفر به همراهی بعضی از خویشان و ندان خود از الحمیمه که موطن آنها در شام بود بسوی کوفه فرار کردند و در کوفه پنهان شدند. ابو سلمه و سایر رؤساء شیعه باز آنها توجه می کردند.

برافراشتن
پرچم سیاه
بنی عباس

در کتاب الفخری چنین مسطور است: « سپس میان ابو مسلم و نصر بن سیار و سایر امراء خراسان محارباتی روی داد و در این قتالها

(۱) رجوع شود باشعار حزن انگیز و مؤثر حارث بن عبدالله الجمدی و شاهزادهٔ اموی عباس بن ولید که ون فلوتن در صفحات ۶۲ و ۶۳ کتاب خود نقل کرده است. همچنین دینوری صفحات ۳۵۸ و ۳۵۹ دیده شود.

(۲) دربارهٔ معنی پرچم سیاه و جامهٔ سیاه عباسیان (که المسوده نامیده میشدند) رجوع شود به ون فلوتن صفحات ۶۳ تا ۶۵ و مراجعی که در آنجا ذکر شده است.

(۳) یادداشت مترجم: -سوره حج، ۲۲، آیهٔ ۴۰ (چاپ بصیر الملك).

(۴) رجوع شود به الفخری صفحات ۱۷۰ تا ۱۷۱.

سیه جامگان فاتح شدند. سپاهیان ابو مسلم را از آن رویه جامه مینامیدند که برای خاندان عباسی لباس سیاه رنگ انتخاب کرده بودند. اکنون نیروی خداوند بزرگ را بنگر که چگونه بهر چه اراده کند اسباب آنرا فراهم سازد: فانظر الی قدره الله تعالی و أنه اذا اراد امرأهیا اسبابه، و چون او بخواهد احدی از فرمانش سرپیچی نتواند کرد.

«بنابر این چون فرمان خدا بر انتقال سلطنت بخاندان عباسی صادر گشت خداوند جمیع وسائل و اسباب کار را آماده ساخت زیرا امام ابراهیم ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در شام یا حجاز بنماز نشسته و عبادت خدا و مصالح خانواده خود پرداخته و از اقتدارات دنیوی برکنار بود ولی اهالی خراسان برای او پیکار میکردند و از بذل مال و ایثار جان دریغ نداشتند و حال آنکه اکثر مردم او را نمیشناختند و نه اسم و نه شخص او را تمیز میدادند.

« پس بنگرید چنان امام ابراهیم در حال انقطاع و اعتزال از دنیا در خانه خود در شام یا حجاز نشسته بود و سپاهی عظیم در خراسان برای او جانفشانی میکرد (۱). نه مالی در آنرا صرف کرد و نه اسب و سلاحی بکسی داد. برعکس مردم مال خود را میبخشیدند و همه ساله برای او خراج میآوردند.

« چون خداوند بزرگ خواسته بود مروان خوار و ذلیل شود و ملک بنی امیه منقرض گردد با اینکه مروان را خلق بخلافت میشناختند و جنود بسیار و مال و منال فراوان و سلاح جنگ و ضیاع و عقار بکمال داشت با وجود این همه او را تنها گذاشتند و هر کدام بسویی رفتند. کارش سستی گرفت و قدرتش رو بضعف نهاد و بنیاد ملک او بلرزه افتاد و سرانجام در هم شکست و بقتل رسید (فتعالی الله). »

(۱) یادداشت مترجم: این جمله را مؤلف انداخته است. از الفخری چاپ

مصر، صفة ۱۲۴ ترجمه شد.

ون فلوتن گوید: «ابومسلم شخصی بود، بوس سر سخت و سنگدل؛ لذات دنیوی نزد او هیچ بود» (۱). شور و حرارت سیه جامگان و علاقه آنها بابومسلم حدی نداشت. باندازه‌ای گردن بفرمان او مینهادند که نه فدیبه میپذیرفتند و نه دشمنی را که بیای آنها میافتاد بی امر رؤساء خود میکشند. از طرف دیگر عرب بکلی فاقد حرارت و حس وطن دوستی و حقیقت‌سای بود. «هر کسی در پی منافع شخصی و یا منافع قبیله خود میرفت. چیزی که بخاطر هیچکس خطور نمی‌کرد این بود که خود را فدای بنی‌امیه سازد. اگر گفته یعقوبی را قبول کنیم احساسات شیعه کاملاً بر میهنی‌های مرو غلبه کرده بود. «معدلت ابومسلم با حزم و احتیاط و تأمل و تفکر قدم بر میداشت. هفت ماه سیاهیان خود را در خوالی مرد نگاهداشت بی اینکه بمنظور یدشروی جداً کوشش کند، ولی همینکه بحمایت و پشتیبانی اعراب یمن مستظهر و مطمئن گردید، پایتخت خراسان را گرفت و اشغال کرد، و در حقیقت قیام ابومسلم در آن هنگام توسعه و تعمیم یافت» (۲):

«از هر سو گروه گروه بابومسلم پیوستند. از هرات، از بوشنج از مرو رود، طالقان، مرو، نیشابور، سرخس، بلخ، صفاریان (چغانیان) طخارستان، شکور ختل، کش، نسف (نخشب)» (۳)، از هر سو بیاری از میآمدند. همه سیاهپوش بودند و چماقی نیمه سیاه بدست داشتند که میگفتند کافر کوب است» (۴). پیاده و سواره بعضی اسب سوار، برخی

(۱) رجوع شود بکتاب ون فلوتن که به نیکی یاد شد، صفحات ۶۵ تا ۶۸.

(۲) رجوع شود بکتاب ون فلوتن که به نیکی یاد شد، صفحه ۶۷ و دینوری

صفحه ۳۶۰.

(۳) رجوع کنید به کتاب ون فلوتن که به نیکی یاد شد، صفحه ۶۷ و دینوری

صفحه ۳۶۰.

(۴) دینوری «کافر کوزبات» ضبط کرده است. صحیح این لفظ کافر بکسر

تاک است، لکن در ایران بفتح خوانند و حتی در اشعار قدیم نیز در قافیه «بر» و «سر» و غیره آورده‌اند.

دیگر خسرواروارد میشدند. بدر از گوشه‌های خودبانگ میزدند و مروان خطاب میکردند زیرا مروان ثانی الحمار لقب داشت. عده آنها در حدود یکصد هزار تن بود.»

از آن تاریخ بعد تا زمانی که ابوالعباس عبدالله السفاح (همچنین ملقب بالمهدی) نخستین خلیفه خاندان عباسی سلطنت خود را در روز سیام اکتوبر سال ۷۴۹ میلادی آغاز نمود و خطبه‌ای را که در این موارد مرسوم است ایراد کرد ابو مسلم و سایر پیشوایان عباسی پیوسته در حال پیشروی و فتح و فیروزی بودند. «تنها شخص وفاداری که در آن دوران خیانت و خودپرستی وجود داشت نصر بن سیار بود.»

نصر بن سیار در حال فرار بتاریخ نوامبر ۷۴۸ میلادی در شهر ساهه بدرود حیات گفت. کوفه را قحطیه در ماه اوت ۷۴۹ میلادی تصرف نمود. در همان ماه مروان پسر عبدالله بدست ابوعون در زاب صغری بکلی شکست خورد^(۱). خود مروان نیز بطور قطعی و نهائی در رودخانه زاب بتاریخ ۲۵ ژانویه ۷۵۰ میلادی دوچار شکست شد. سه ماه بعد دمشق پایتخت بنی امیه بتصرف دشمن درآمد و مروان آخرین خلیفه اموی که در مصر متواری بود سرانجام دستگیر شد روز پنجم ماه اوت همان سال بقتل رسید و سر او را برای ابوالعباس فرستادند. سال بعد (۷۵۱ میلادی) در فلسطین و بصره و حتی در مکه معظمه و مدینه طیبه اعضاء خاندان بنی امیه قتل عام شدند و در اغلب موارد طوری برخلاف شرط انسانیت ظلم کردند و خیانت را بجائی رساندند که مایه نفرت و اشمئز است. شخصی بنام عبدالله الرحمن نواده هشام بعد از آنکه چندین بار بزحمت بسیار از خطر سرک فرار کرد بالاخره با سپانی رفت. عرب قدمش را عزیز شمرد و در آنجا متوطن شد و سلسله امویه قرطبه را تأسیس کرد

(۱) یادداشت مترجم: آقای تقی زاده می نویسد، « مروان پسر عبدالله

بدست ابوعون شکست نخورد بلکه عبدالله پسر مروان بدست ابوعون شکست خورد.»

و این سلسله تقریباً سه قرن دوام داشت (۱۰۳۱-۷۵۶ میلادی). دربارهٔ بی احترامی و نبش قبور خلفای بنی‌امیه در دمشق عباسیان را نکوهش کرده‌اند(۱).

یکی از سران سپاه انگلستان نیز اخیراً این عمل را مرتکب شده است و اگر نگوییم اکثریت هموطنان وی او را ستوده اند باید بگوئیم او را بخشوده اند. لذا برای ما شایسته نیست عمل عباسیان را پربشدت تقبیح کنیم.

بهر صورت حتی هنگامیکه عباسیان پس از عبور از دریا‌های خون سرانجام خلافت را گرفتند و یگانه فرمانروای بلا معارض امپراطوری **رفع شبهه و توهم از شرقی اسلامی** شدند نتوانستند بساط عدل و داد را **بسیاری از طرفداران** در سراسر عالم بگسترانند و از آن مرحله بسیار **انقلاب** دور بودند. شاعری در این مقوله گفته است(۲):

فلیت جور بنی مردان عادلنا ولیت عدل بنی العباس فی النار
بسیاری از کسانی که باجدیت هر چه بیشتر برای انقلاب کار کرده بودند همینکه انقلاب واقع شد بکلی مایوس شدند(۳). مخصوصاً روح نو میدی بیشتر بر شیعیان مستولی شده بود زیرا عباسیان بنام بنی هاشم دعوت میکردند و شیعیان بتصور اینکه مراد خاندان علی است اغفال شدند. موقعی حقیقت بر آنها کشف شد که کار گذشته و دیر شده بود.
تازه متوجه شدند که ذریهٔ رسول در میان بنی اعمام هاشمی خود یعنی در خاندان بنی‌عباس دشمنانی دارند که حتی در میان بنی‌امیه هم بیرحم‌تر از آنها دشمنانی نداشته‌اند.

(۱) رجوع شود بکتاب مویر که ذکر خیرش گذشت، صفحات ۴۳۵ و ۴۳۶.

(۲) اغانی جلد ۱۶، صفحه ۸۴ (کتاب ون فلوتن که تعریف آن گذشت، صفحه ۶۹ نقل از اغانی).

(۳) کتاب ون فلوتن که تعریف آن گذشت، صفحه ۶۹.

عباسیان حتی از سر عمل منتخب خودشان که برای آلت فعل شدن بر گزیده بودند نگذشتند. ابو سلمه را در سال ۷۵۰ - ۷۴۹ میلادی غدارانه بقتل رساندند. خود ابو مسلم هم با اینکه فتح قتل ابوی سلمه و ابو مسلم و فیروزی عباسیان بیشتر معلول همت خستگی ناپذیر و نبوغ نادر المثال و فعالیت شدید وی بود چهار پانج سال بعد (۷۵۵ میلادی) (۱) بهمان سر نوشت گرفتار شد. حقیقت امر آنست که با تمام لیاقت و شایستگی کم نظیر ابو مسلم دل ما زیاد برای او نمی‌سوزد زیرا باقرار خودش (۲) عده کسانی را که با امر وی بعمد و خونسردی (۳) کشتند بالغ به یکصد هزار تن میشد و این عده غیر از کشتگان جنگ است، و حال آنکه دیگران عده (۴) مقتولین را بششصد هزار تن رسانده اند. معذک میان پیروان خود حس فداکاری کم نظیری برانگیخت که حتی اتباع غیر مسلم نیز از آن فداکاری بی نصیب نبودند. مورخ گوید (۵):

«در عصر وی دهقانها (ملاکین ایران) کیش مجوس را رها کردند و باسلام گرویدند.» در باره خرمیان که از شیعیان یا فراتر نهادند و سایر کسانی که خیالبا ف و معتقد بجمع و توفیق عقائد مختلف و متضاد بودند و نفلوتن گوید (۶)

«بسیاری از آنها اورا یگانه امام بحق میدانستند. حتی

(۱) کاتبه ائمه فرقه دوازده امامی شبهه در زمان عباسیان بقیعه پیروان آن مذهب با امر خلفاء بقتل رسیدند. (عموماً محرمانه مسموم شدند) باستانشناسان امام دوازدهم که معجز آسا در شهر اسرار آمیز جابلقا نازمانها مدام محفوظ مانده و در فتنه آخر الزمان از آنجا ظهور خواهد فرمود.

(۲) البیعوبی، جلد دوم صفحه ۴۳۹.

(۳) یادداشت مترجم: رجوع کنید به یاورقی صفحه ۳۳۷ در باره

«قتل صبر» و تذکر آیت الله خلیل کمرهای.

(۴) کتاب مویر که به نیکی یادشد در بابین صفحه ۴۴۶.

(۵) ابن ابی طاهر - ونفلوتن در صفحه ۶۷ و در یاورقی چهارم در هاشم

آن صفحه کتاب خود که به نیکی یادشد از ابن ابی طاهر نقل میکند.

(۶) کتاب مذکور در فوق صفحه ۶۸.

شاید او را یکی از اخلاف زردشت یا اشدر بمی (۱) (اوشیدر = هوشیدر بامی) و یا اشدرمه (۲) (هوشیدرماه) می‌شناختند و اشدر مه (هوشیدر ماه) همان موعودی است که مجوس ظهور او را انتظار دارند که ما اینکه مسلمین نیز در انتظار ظهور مهدی میباشند. فرقه های مزبور معتقد بمرگ ابومسلم نبودند و انتظار رجعت او را میکشیدند و معتقد بودند در بازگشت خود سراسر زمین را بزبور عدل خواهد آراست. دیگران معتقد بودند که امامت بدخترش فاطمه رسیده است. ترکی اسحق نام (۳) پس از مرگ ابومسلم فراراً بماوراءالنهر رفت و مدعی شد که از دعاء و مبلغین ابومسلم است و مولای او در شهر ری پنهان است. بعد دعوی نبوت کرد و گفت از جانب زردشت برسات مبعوث است و زردشت هم زنده است.

درباره خرمیان یا خرم دینیه که ظاهراً دارای اصول عقائدی نظیر مزدک بودند (رجوع شود بصفحات ۲۴۹ تا ۲۵۵) تا یک قرن دیگر نیز سخنی از آنها در میان است و شورشائی که **خرم دینیان** کم و بیش بصورت جدی از طرف متنبیان کاذب از قبیل سنباد مجوس (۷۵۴ تا ۷۵۵ میلادی) و استاذسیس (۷۶۶ تا ۸۶۸ میلادی) و یوسف البرم والمقتع پیامبر نقابدار خراسان (۷۷۷ تا ۷۸۰ میلادی) و علی مزدک (۸۳۳ میلادی) و بابک (۸۱۶ تا ۸۳۸ میلادی) روی داد در اغلب موارد با خاطره ابومسلم مرتبط است.

انقلابی که عباسیان را بسری سلطنت رساند اگر منشأ اثر دیگری نبود لا اقل وضع ایرانیان را بکلی تغییر داد. یعنی قومی که تابع و خراجگزار و مورد نفرت و اهانت بود علی الفور بر اثر این انقلاب

(۱) Oshêderma (۲) Oshêderbami

(۳) چنانکه در الفهرست (صفحه ۴۴۵) توضیح داده شده است این شخص را

از آنرو ترک خوانده اند که در بلاد ترک بدعت پرداخت.

از حضيض ذلت باوج عزت رسيد و در رأس عالی ترين و متنفذ ترين مشاغل و مقامات فرماندهی قرار گرفت . به نیروی شمشير ایرانیان بود که خاندان عباسی از میدان کارزار مظفر و منصور بیرون آمد و بی سبب نیست که ابوریحان بیرونی عباسیان را خراسانی مینامد و آن سلسله را سلسله خلفای شرقی میخواند (۱) . بحقیقت میتوان گفت انتقام قادیسه و نهاوند در کنار رود زاب گرفته شد . سقوط بنی امیه پایان عصری است که عصر عرب خالص (۲) میتوان دانست .



(۱) الآثار الباقیه ترجمه زاخو Sachau صفحه ۱۹۷ .

(۲) رجوع شود به اشعار قابل توجهی که فن کرمر در کتاب تحقیقات خود در

تاریخ تمدن اسلام آورده است :

Von Kremer, Cult. Str. auf dem Gebiete des Islams, Leipzig, 1873 .

متن اشعار در صفحات ۶۹ تا ۷۰ و ترجمه در صفحات ۴۱ تا ۴۲ نقل گردیده

است . شاعر عرب از نخوت و تکبر موالی ایرانی و نبطی که روزی خاضع و حقیر

بوده اند سخت مینالد .

باب سوم

اوائل دورۂ خلافت عباسی

یا

عصرِ طلانی اسلام

فصل هفتم

خصائص کلی عصر طلایی اسلام (۷۲۹ تا ۸۴۷ میلادی)

از جلوس السفاح تا مرگ الوائق

خصائص کلی سلسله عباسیان و ماهیت قوایی که با استقرار آسلسله و سرنگون شدن بنی امیه کمک نمود تا اندازه‌ای در فصل پیش مورد بحث قرار گرفته است. سر ویلیام مویر (۱) در مقدمه **ماهه الامتياز** مختصری که بر شرح حال ابن خاندان شهیر نوشته است (رجوع شود بکتاب وی صفحات ۴۳۰ تا ۴۳۲) از سه **عباسیان** جهت خاص اختلاف این دوره را با دوره قبل بطور مؤکد نشان میدهد.

اول اینکه قلمرو خلافت دیگر با قلمرو اسلام یکی نبود (زیرا آسیانی هرگز سلطنت بنی عباس را نپذیرفت و افریقا نیز در وفاداری نسبت بخلافت محکم و ثابت قدم نبود).

دوم اینکه همت جنگی نازیبان پستی گرفت و حرارت مذهبی آنها نیز فرونشست و در تاریخ اسلام نقش اول را آنها دیگر بازی نکردند. سوم اینکه نفوذ ایرانیها و بعد تر کها در دستگاه حکومت که مقر آن از سوریه بعراق انتقال یافته بود باوج کمال رسید.

سر ویلیام مویر (در صفحه ۴۳۲ کتاب خود) چنین گوید: «همینکه نفوذ ایرانیان رو بفزونی نهاد خشونت زندگانی عرب کاهش یافت و عصر فرهنگ و گذشت و بحث و فحص علمی آغاز شد. داستانها و روایاتی که سینه بسینه نقل میکردند جزء **نظر** سر ویلیام مویر داستانهای تاریخی ضبط گردید و تمایل بتحقیق و تتبع

که از شرق سرچشمه میگرفت بتسریع این تغییر کمک نمود. سستی دائم التزاید مبانی اخلاقی و رفتار ناپسند دربار نیز شاید از همان منبع آب میخورد، و عقاید و افکار متعالیه‌ای که از امامت منبث گردید و امامت را جمعی امر الهی و فوق عقول بشر دانستند و بعضی از افراد خاندان علی را به پیشوائی روحانی شناختند و همچنین پیشرفت سریع افکار آزاد شاید همه را بتوان از همان سرچشمه دانست (۱). این مطالب بتدریج در همین کتاب پرورانده خواهد شد.

لکن در اینجا لازم میدانیم نظر خوانندگان گرامی را بتغییرات مهمی که روی داد جلب کنیم. این تغییرات از آن رویدش آمد که دستگاه خلافت رابطه نزدیکتری با ایران و خراسان پیدا کرد و این نزدیکی را سبب نیل بنی‌عباس بخلافت بود.

لحن دوزی نیز نظیر لحن سرویلیم موبراست آنجا که میگوید (۲):
« تفوق ایرانیان بر عرب یا بعبارت دیگر سیطره مغلوب بر غالب دیرزمانی در حال تکوین بود و همینکه عباسیان بخلافت نائل گردیدند این معنی بحد کمال رسید. فراموش نشود اگر عباسیان **نظر دوزی** پایگاه بلندی احراز کردند از برکت مساعی ایرانیان بود. این شهزادگان بنای سیاست خود را بر این گذاشتند که پیوسته مواظب

(۱) **یادداشت مترجم:** آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند:

« اینکه سستی اخلاق و رفتار ناپسند دربار خلافت را مستند بنفوذ ایرانیان میدانند مطلبی است و بی اساس است زیرا آن لازمه ثروت بیکران و فراغت بود و نظائر آن از اسباب و علل که در هر قوم بظهور میرسد و همچنین است عقیده تشیع که در همان عصر اول وجود داشت و عدمی از صحابه و نزاد خالص عرب بر آن عقیده بودند. »

(۲) تاریخ اسلام تألیف دوزی Dozy ترجمه ویکتورشون Victor Chauvin

و مراقب عرب باشند و فقط بایرانیان^(۱) مخصوصاً خراسانیان که بیگانه بودند اعتماد کنند. لذا با آنها طرح دوستی ریختند و برجسته ترین شخصیت‌های دربار بالتیجه از میان ایرانیان برگزیده شدند. خاندان معروف برهکی اخلاف یکی از نجباء ایران بودند که سرپرست آتشکده^(۲) بلخ بود. افشین مقرب در گاه خلیفه المعتمصم که قدرتی بکمال داشت شاخه‌ای از شجره شهبادگان اسروشنه^(۳) در ماوراءالنهر بود. راست است که عرب زمزمه مخالفت آغاز نمود و کوشش کرد تسلط و قدرت قدیم خود را بدست آورد. جنگی که بین امین و مأمون فرزندان هارون الرشید در گرفت در واقع مبارزه جدیدی بود که میان عرب و ایرانیان بر سر ریاست برخاست. لکن باز تیر عرب بسنگ خورد و بار دیگر سروری ایرانیان را بهر قیمتی بود برسمیت شناختند. تازیان پس از شکستی که خوردند ناگزیر شدند ساکت و آرام بنشینند و تغییر حکومت را فقط نظاره کنند و بی آنکه مقاومتی نشان دهند تماشاگر اوضاع باشند. در حقیقت دموکراسی عرب^(۴) جای خود را بقائد استبدادی ایرانیان داد. نویسنده تاریخ سحرانگیز الفخری^(۵) چنین گوید:

(۱) تاریخ طبری جلد سوم صفحه ۱۱۴۲.

(۲) **یادداشت مترجم:** در باب معبد نوبهار روایات مختلف است. بعضی آنرا بتکده و معبد بودا و برخی آتشکده نوشته‌اند. رجوع کنید به کتاب «اخبار برامکه» باهتمام و تصحیح و مقدمه تاریخی و ادبی آقای میرزا عبدالعظیم خان قریب گرکانی استاد دانشگاه تهران، ۱۳۱۲ شمسی.

(۳) Osrushna

(۴) **یادداشت مترجم:** آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند:

«دموکراسی عرب در زمان معاویه بکلی از میان رفت بلکه تفوق نژاد عرب بر سایرین و قریب بر سایر قبائل امری بود که بلافاصله بعد از رحلت حضرت رسول (ص) شروع کرد و شیعو یافت.»

(۵) چاپ الوارت، صفحات ۱۷۶ - ۱۷۷.

یادداشت مترجم: نقل از الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول (بقیه یاورقی در صفحه ۳۶۶)

« و اعلم أن الدولة العباسية كانت دولة ذات خدع و دهاء و غدر و كان قسم التحيل و المخادعة فيها أو فر من قسم القوة و الشدة خصوصاً في أواخرها ، فأن المتأخرين منهم بطلموا قوة الشدة و النجدة و ركنوا الى التحيل و الخدع و في مثل ذلك يقول كشاجم (١) مشيراً الى موادعة أصحاب السيوف و عداوة اصحاب الاقلام و مقاتلة بعضهم لبعض :

نظر
ابن الطائفي

هنيئاً لاصحاب السيوف بطالة
تقضى بها أوقاتهم في التمتع
فكم فيهم من وادع العيش لم يهج
لحرب و لم ينهد لقرن مصمم
يروح و يغدو عاقداً في نجاهه
حساماً سليم الحد لم يتلم
ولكن ذو و الاقلام في كل ساعة
سيو فهم ليست تجف من الدم «

(بقية ياورقي ازصفحة ٣٦٥)

الاسلامية تأليف محمد بن علي بن طباطبائي المعروف بابن الطائفي راجعه و نقحه محمد عوض ابراهيم بك و وكيل وزارة المعارف المساعد و علي الجارم بك المقتس الاول للغة العربية بوزارة المعارف چاپ مصر ١٩٣٨ . صفحہ ١٢٧ و ١٢٨ . اين كتاب توسط اميل آمار بزبان فرانسه ترجمه و تحشيه و در سال ١٩١٠ باين اسم در پاریس چاپ شده است :

Archives Marocaines, Publication de la Mission Scientifique du Maroc (vol. xvi) Al - Fakhri — Histoire des Dynasties Musulmanes depuis la mort de Mahomet Jusqu' à la chute du Khalifat Abbâsîde de Baghdâdz (11 - 656 de l' hégire = 632 - 1258 de J. C.), Par Ibn - at - Tiqtaqâ, traduit de l' Arabe et annoté Par Emile Amar' Paris, 1910 .

(١) ابوالفتح محمود بن الحسين بن شاهر موسوم است به السندی بدليل اينكه هندی النسب بود . تاريخ وفات وی ٩٦١ یا ٩٧١ مسیحی (مطابق با ٨٣٠ هجری است) . رجوع شود بتاريخ ادبی عرب تأليف بروكلمان صفحه ٨٥ ، Brockelmann, Arab. Literaturgesch .

ونیز الفخری گوید چون المتوکل وزیر خود محمد بن عبدالملک
الزیات را کشت شاعری با همان لحن اشعار ذیل را ساخت :

یکاد القلب من جزع یطیر اذا ما قیل قد قتل الوزير
أمیر المؤمنین قتلت شخصاً علیه رجا کم كانت تدور
فمهلاً یا بنی العباس مهلاً لقد کویت بغدر کم الصدور

« الا انها كانت دولة كثيرة المحاسن حجة المکارم أسواق العلوم فيها
قائمة ، و بضائع الاداب نافقة ، و شعائر الدين فيها معظمة و الخيرات فيها
دارة ، و الدنيا عامرة ، و الحرمان مرعية و الثغور محصنة ، و مازالت على
ذلك حتى كانت اواخرها ، فانشر الجبر و اضطرب الامر ، و انتقلت الدولة ،
و سيرد ذلك في موضعه مشروحاً ان شاء الله (تعالی) . »

قصد ندارم از سلطنت و سیرت خلفاء ابن خاندان بتفصیل بحث کنم
و یا قصی را که در باره هارون الرشید و کردشهای شبانه او در شوارع
بغداد بهمراهی جعفر برمکی و جلاد سیاه او که مسرور نام داشت باز
گویم . همه کسانی که داستانهای الف لیل (۱) را خوانده اند این مطالب را
میدانند . پروفیسور پامر در کتاب کوچک و لذت بخش خود راجع بآن
خلیفه نامدار (۲) حکایات فراوانی از هزار و یک شب گلچین کرده است .
برای سهولت کار خوانندگان جدول اسامی خلفای عباسی را در اوائل
این دوره از کتاب عالی استانلی لین - پول در باره سلسله خلفای اسلام
(چاپ لندن ۱۸۹۴ میلادی) (۳) نقل میکنیم :

(۱) **یادداشت مترجم** : آن داستانهها غالباً مجموع است و مستند مسائل

تاریخی نتواند شد .

Palmer, New Plutarch Series, Haroun - Alraschid, (۲)
London, 1881 .

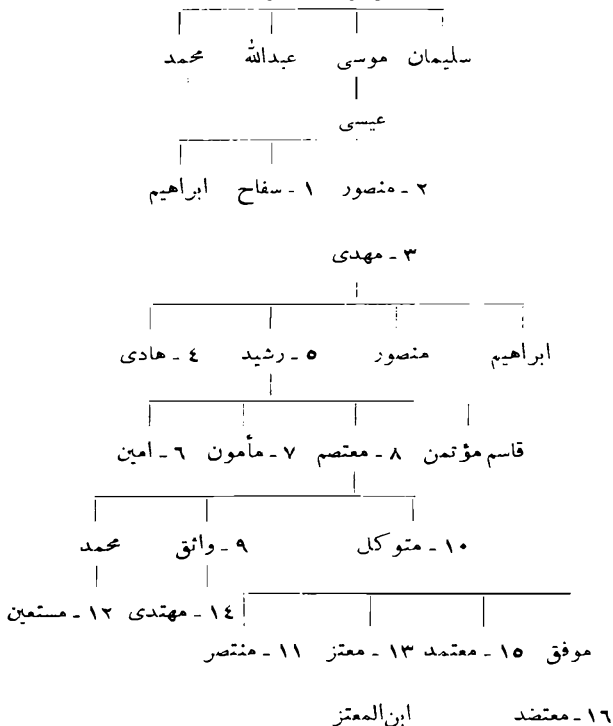
Stanley Lane - Poole, Muhammedan Dynasties (۳)
(London, 1894)

یادداشت مترجم : اعدادی که در بهلوی بعضی از اسامی عباسیان

گذاشته شده نشان میدهد که آنها خلیفه بوده اند و ترتیب تاریخی آنها را مینمایاند .

دیگر اینکه قاسم مؤتمن در جدول مؤلف نیست و در اینجا اضافه شد .

علی بن عبدالله بن عباس



۱۶- معتضد ابن المعتز
قرن اول خلافت دودمان بنی العباس از تاریخ تاسیس تا مرگ
الوائق و نیل المتوکل بمقام خلافت (از ۱۳۲ تا ۲۳۲ هجری مطابق با
۸۴۷ - ۷۵۰ میلادی) بیشتر در همین باب که باب سوم است مورد بحث
قرار خواهد گرفت . این عصر عصر طلائفی خلافت است و از خصائص این
عصر آنکه نفوذ ایران افزایش یافت و خاندان شریف و شهر برامکه

نمونه آنست . دیگر از خصائص آن عصر رونق بازار علم و معرفت و نکته سنجی و لطیفه گوئی در دربار خلافت و تسلط کامل اصول عقائد معتزله است که در امور مذهبی دارای وسعت نظر و منش آزاد بوده اند . همینکه خلیفهٔ دهم المتوکل بخلافت رسید نفوذ تر کهها بیشتر جانشین نفوذ ایرانیان گردید (و چنانکه میدانیم از بسیاری جهات همیشه تر کهها رفتار و حشیانه‌ای داشتند که ندرهٔ با افکار روشن و آزاد وفق میداد .) اصول عقائد معتزله چون دیگر مورد حمایت مقام سلطنت نبود از میان رفت و عقائدی که در آنزمان مورد قبول عامه بود جای آنرا گرفت و تحقیقات فلسفی دوچار خسروانی عظیم گردید (۱) و تاملاتی اغراض و احساساتی شدید علیه تشیع بمنصهٔ ظهور رسید . بنابراین اوضاع خلافت در آغاز دورهٔ عباسیان هم از جهت تسلط نژادی و هم از جهت تمایلات مذهبی بخوبی معلوم و مشخص است و در عهد خلافت باشکوه مأمون خلافت باوج عظمت خود رسید .

مادر مأمون (۲) و زن (۳) وی هر دو ایرانی بودند . وزراء و

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند : «عقاید

معتزله از میان نرفت ، بلکه تا قرن پنجم بالنسبه رونقی داشت و بیرون آن کم و بیش در هر قرن میزیستند و از آن جمله ابن ابی الحدید است در قرن هفتم هجری و هنوز زبیده در بین براین عقیده اند .»

(۲) فن کرمر (Von Kremer, Cult. Streifzüge) یائین صفحهٔ ۴۱

گوید ، « بسیاری مطالب از اینکه مادر مأمون ایرانی بود روشن می شود و یکی از مؤلفین مطلع قدیم متعرض این معنی شده است : (رجوع شود به دوخوبه

(de Goeje, Fragm. Hist. Arab. I, 350) .»

یادداشت مترجم : مادر مأمون دختر استاسیس بوده است . پس از قتل

استاسیس دخترش مراجل باسارت در دست مسلمین افتاد . بعد مأمون از او و هارون بوجود آمد ، مأمون بیرکت این مادر ایرانی و تربیت در نزد برامکه مردی روشن بین و علم دوست و آزاد فکر بیار آمد (نگاه کنید به کتاب تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم ، مجلد اول ، تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه ، تهران ۱۳۳۱ ، صفحات ۴۲ تا ۴۵)

(۳) پوران دختر حسن بن سهل و برادر زادهٔ فضل بن سهل وزیر مأمون

(بقیهٔ یادداشت در صفحهٔ ۳۷۰)

مقربان درگاه او نیز ایرانی بودند . خود مأمون نیز شخصاً دارای خصائص اخلاقی ایرانیان بود . پروفسور پامر (۱) میگوید : « ما دیدیم چگونه تازیان در واقع اداره امور ممالک مفتوحه را ناچار بخود مأمورین محلی واگذار نمودند و وزرائی که در رأس امور بودند ایرانی الاصل و دستگاه خلافت عیناً همان دستگاهی بود که بر امپراطوری ساسانیان حکومت میکرد . » عنوان وزارت یکی از عناوین دستگاه خلافت است . لفظ وزیر مشتق از لفظ عربی وزر بمعنای بار است ، زیرا بارگران مسئولیت اداره امور مملکت روی دوش وزیر قرار دارد ، ولی چنانکه دارمستتر (۲) گفته است شاید این کلمه در حقیقت همان لغت پهلوی وچیر (۳) باشد و مشتق از ویچراست (۴) به معنای (تصمیم گرفتن) و در تلمود گزیر (بفتح کاف) (۵) آمده است . صاحب کتاب الفخری (۶) درباره تاریخ این مقام چنین گوید :

تأسیس
وزارت

« پیش از آنکه بتفصیل بیشتری وارد این بحث شویم باید چند کلمه‌ای بطور مقدمه در این مقوله بگوئیم . لذا میگوئیم که وزیر رابط و واسطه میان پادشاه و رعایای اوست . بنابراین طبع وزیر باید از طرفی مناسب طباع شاهان و از طرف دیگر مناسب طباع عوام باشد تا بتواند با هر دو گروه چنان رفتار کند که مورد قبول

در تاریخ
مقام وزارت بگفته
صاحب الفخری

(بقیه پاورقی از صفحه ۳۶۹)

زن مأمون بود . تشریفات مجلی را که بمناسبت عروسی او برپا گردید ابن خلکان شرح داده است (رجوع شود بترجمه دسلان de Slane جلد اول صفحات ۲۶۸ تا ۲۷۰ و نیز رجوع شود بلطائف المعارف الثعالبی (چاپ de Jong) صفحات ۷۴ - ۷۳ .

Professor Palmer (۱)

(۲) جلد اول مصالعات ایرانی صفحه ۵۸ و پانین صفحه حاشیه شماره ۳ :

Darmsteter, Edudes Iraniennes .

gazir (۵) vi - chira (۴) vi - chir (۳)

(۶) چاپ الوارت ، صفحات ۱۷۹ تا ۱۸۱ .

و محبت هر دو واقع شود و در عین حال سرمایه او باید صدق و امانت باشد که گفته اند « اذنا خان السفیر بطل التدبیر » و نیز گفته اند: « لیس لمکذوب رأی » (۱) وزیر را کفایت و شهامت باید و این اوصاف از شرائط مهم وزارت باشد. دیگر از ضروریات این امر فطنت و فراست و آگاهی و دهاء و حزم و بهره فراوان از فضائل است و خواب نعمت بیدریغش پیوسته گسترده باید تا خلق بدرگاهش گردن نهند و بر بقیه طاعتش در آیند و شکر نعمتش بجای آرند. رفق و مدارا، رحم و رأفت صبر و ثبات، حلم و وقار، نفوذ کلمه و اقتدار از صفاتی است که وزیر باید ناگزیر داشته باشد...

« پیش از خلافت عباسیان قواعد و قوانین وزارت مقرر و معین نبود. هر يك از ملوك را چندتن از ملازمان درباری احاطه کرده بودند و هنگام وقوع حوادث کسانی طرف شور واقع میشدند که از دیگران خردمندتر و آراء صائب تری داشتند. بنابراین اینگونه درباریان هر کدام در حکم وزیری بودند و تا آن تاریخ آنها را کاتب یا مشیر میخواندند. لکن چون بنی العباس بخلافت رسیدند قوانینی درباره وزارت مقرر گردید و وزیر را از آن پس وزیر خواندند.

« لغویون چنین گویند که لفظ وزر (بفتح واو و زا) بمعنای ملجأ و پناهگاه است و وزر (بکسر واو و سکون زا و را) بمعنای بار است. پس وزیر یا ازوزر (بکسر واو) اشتقاق یافته است که در آن صورت مفهوم آن کسی است که تحمل بارگران کند و یا ازوزر (بفتح واو و زا و سکون را). در آن صورت وزیر آن شخصی است که شاه باندیشه و رای او پناه برد و بتدبیر او توسل جوید ».

لکن مقام وزارت با تمام قدرت و عزت و احترامی که داشت امری

(۱) یعنی آراء یا اظهارات کسی که دروغ او ثابت شده است مورد

خطرناك بود . المنصور (۷۵۵ - ۷۵۴ بعد از میلاد) ابو مسلم را كه امین آل محمد داشت غدارانه بقتل رساند .

جنبه خطرناك شغل وزارت

خود ابو مسلم هم بفرمان السفاح سبب شد ابو سلمه را بکشند (۷۵۰ - ۷۴۹ میلادی) . ابو سلمه نخستین

کسی بود كه لقب وزارت داشت . ابو الجهم كه جانشین او شد از طرف خلیفه مسموم شد . چون ابو الجهم اثر زهر را در درون خود احساس نمود بر خاست از اطاق بیرون رود . خلیفه پرسید : « كجا میروی ؟ » وزیر بینوا پاسخ داد : « همانجائی كه تو مرا فرستاده‌ای . » (۱) مرگ او مصادف شد با قدرت یافتن خاندان بزرگ و اصیل برمکی كه ایرانی بودند . اعقاب و احفاد برمك مدت پنجاه سال (از ۷۵۲ تا ۸۰۴ میلادی) با عقل و تدبیر امور خلافت را اداره می‌كردند و در راه بسط علم و معرفت برمکیان (۲) از بذل مال دریغ نداشتند و با كمال جود و سخا از اهل

علم حمایت و سرپرستی می‌كردند و بوسیله میهمان نوازی و حكومت عاقلانه سبب شدند كه دوران خلافت پنج خلیفه اول عباسی عصر مشعشع خلفاء مزبور خوانده شود تا اینکه جنون رشك و حسد بر هارون الرشید مستولی گشت و جعفر و فضل فرزندان یحیی بن خالد بن برمك و بسیاری از افراد خاندان آنها را نابود ساخت . جد آنها ، برمك ، مجوس و موبد موبدان آشكده (۳) بزرگ نوبهار در بلخ بود . مسعودی (در مروج الذهب جلد چهارم صفحه ۴۸) چنین گوید :

« کسی كه این وظایف را انجام میداد مورد احترام سلاطین این كشور بود و اموالی را كه بمعبد تقدیم میشد اداره مینمود . این

(۱) رجوع شود به الفخری (چاپ الوارت صفحات ۱۸۳ تا ۱۸۴) .

(۲) یادداشت مترجم : نگاه کنید به كتاب برمکیان تألیف بووا ، باستاد مورخان عرب و ایرانی ، چاپ پاریس ۱۹۱۲ میلادی .

Bouvat, L. -- Les Barmécides d'après les historiens arabes et persans. «Revue de Monde Musulman», Paris, 1912.

(۳) یادداشت مترجم : رجوع کنید به یادرفی صفحه ۳۶۰ .

شخص را برمک مینامیدند و همه کسانی که باین افتخار نائل میگرددند باین اسم خوانده میشدند و نام برمکی و برامکه از همین کلمه مشتق است زیرا خالد بن برمک پسر یکی از همین موبدان بزرگ بوده است « در تأیید این نظر که برمک در حقیقت عنوان بود نه اسم این سطور را از آثار البلاد قزوینی (صفحات ۲۲۱ تا ۲۲۲ تحت عنوان بلخ) ترجمه میکنیم :

« ایرانیان و ترکان پرستشگاه نوبهار را بزرگ میداشتند و زیارتگاه آنها بود و هدایائی بدانجا تقدیم مینمودند . طول آن یکصد ذراع و عرض آن هم یکصد ذراع و ارتفاع آن کمی بیشتر و تولیت آن با برامکه بود . پادشاهان هندوستان و چین بدانجا میآمدند و بت را (۱) سجده میکردند و دست برمک را میبوسیدند و برمک بر تمام این ممالک فرمانروائی فائمه داشت و جریان امرچنین بود تا اینکه خراسان در زمان عثمان بن عفان تسخیر شد و نگهبانی پرستشگاه مزبور سرانجام بدست برمک پدر خالد افتاد . »

برامکه طبعاً نفوذ زیاد خود را بنفع هموطنان خود بکارمیردند، لکن ناگزیر مراقب بودند بر آشکارا از نظامات و سنن ایرانی جانبداری نکنند مبادا مورد سوء ظن واقع شوند که هنوز هم قلباً مچوس هستند . بنابراین هنگامیکه خلیفه المنصور بغداد پایتخت جدید خود را میساخت ابو ایوب الموریانی چنین مصلحت اندیشی کرد که کاخ ساسانی معروف بایوان کسری را ویران سازد و مصالح آنرا در ساختمانهای جدید خود مصرف نماید . خلیفه از خالد بن برمک استشاره کرد .

خالد پاسخ داد : « ای امیر المؤمنین چنین کاری نکن ، فانه آیه الاسلام ، این قصر بتحقیق علامت فتح و فیروزی اسلام است ، زیرا چون

(۱) یادداشت مترجم : از گفته قزوینی مسلم میشود که نوبهار آتشکده

نوده است . وجود بت و زیارت هندیان و چینیان دلیل آن تواند بود .

خلق خدا ایوان کسری را نظاره کنند متوجه شوند که چنین بنا تنها بفرمان خدا ویران شود؛ دیگر اینکه نمازگاه علی بن ابیطالب (علیه السلام) در آنجا بوده و مخارج خراب کردن آن بیش از نفعی است که از خرابی عاید گردد. « منصور جواب داد :

« آیت یا خالد الامیلاً الی العجمیه ! » دیری نپائید که صحت پیشگوئی خالد راجع برنج و زحمت و مخارج ویران ساختن طاق کسری معلوم گردید. روزی خلیفه باو گفت :

« ای خالد ما با عقیده تو همراه شده ایم و از ویران کردن ایوان دست کشیدیم. » خالد پاسخ داد : « یا امیر المؤمنین ! اکنون میگویم کاخ را ویران سازید مباد مردم بگویند خلیفه حتی از فرو کوفتن بنائی که دیگری ساخته بود عاجز است ! » خوشبختانه خلیفه باردیگر بحرف او گوش نداد (زیرا خالد بیگمان از جهت حزم و احتیاط و بعلم آنچه سابقاً خلیفه باو گفته بود این نظر را اظهار نمود) و تخریب ایوان مدائن بعهدۀ تعویق افتاد (۱).

یکی دیگر از آداب ایرانی که در اوایل دوره عباسی دوباره مرسوم گردید جشن نوروز است که روزاول سال شمسی ایران برپا میشود و با اعتدال ربیعی و دخول خورشید در برج حمل تطبیق میکند. (۲)

ابوریحان بیرونی (۳) گوید : در زمان هارون الرشید مالکین اراضی بار دیگر جمع شدند و از یحیی بن خالد بن برمک خواستند جشن نوروز را

(۱) رجوع شود بکتاب الفخری صفحات ۱۸۵ و ۱۸۶ و طبری جز سوم

صفحه ۲۲۰ .

(۲) یادداشت مترجم : آقای تقی زاده تطبیق روزاول سال را بااعتدال

ربیعی و دخول خورشید در برج حمل صحیح نمیدانند و عقیده دارند که اشتباه است .

(۳) الآثار الباقیه ترجمۀ زاخو Sachau صفحه ۳۷ .

**احیاء جشن
نوروز**

تقریباً دو ماه بتأخیر اندازد^(۱). یحیی خواست چنین کند، لکن دشمنان او در این خصوص زمزمه‌ها کردند و گفتند یحیی طرفدار آئین زردشتی است. بنابراین دست کشید و دیگر تعقیب نکرد و موضوع چنانکه در گذشته بود باقی بماند. فن کرمر در کتابهای نفیسی که مکرر از آن نام برده‌ایم از نفوذ ایران که در همه جا مشهود بود کاملاً بحث میکند. نه تنها تشکیلات دینی و دولتی در قالب ایرانی ریخته میشد بلکه در عهد عباسیان حتی شکل لباس و نوع غذا و سبک موسیقی و امثال آن نیز تحت تأثیر نفوذ ایرانی بود.

فن کرمر گوید^(۲): نفوذ ایران در دربار خلفاء افزون گشت و در زمان هادی و هارون الرشید و مأمون باوج که مال رسید. بیشتر وزراء مأمون ایرانی یا ایرانی‌الاصل بودند. در بغداد رونق سبک و روش ایرانی رو بافزایش بود. جشنهای باستانی نوروز و مهرگان و رام را می‌گرفتند. لباس ایرانی لباس رسمی دربار بود و بفرمان خلیفه دوم عباسی (در سال ۱۵۳ هجری مطابق با ۷۷۰ میلادی) کلاه‌های بلند و سیاه مخروطی شکل ایرانی را (که قلانس جمع قلنسوه نامیده میشد) بر سر می‌گذاشتند... در دربار آداب و رسوم پادشاهان ساسانی را تقلید میکردند و جامه‌هایی با نقوش و خطوط زرین می‌پوشیدند و اعطاء اجازه پوشیدن این نوع لباس از حقوق مختصه خلیفه بود. از مسکوکات المتوکل سکه‌ای که بدست آمده است نشان میدهد که این خلیفه درست بلباس ایرانی ملبس بوده است.

(۱) رسم قدیم این بود که ایام کبیسه را حساب میکردند. چون این رسم موقوف شد سال جلو میافتاد، بنحوی که قبل از رسیدن محصول جشن نوروز را می‌گرفتند. این امر برای زارعین ضرر داشت زیرا مالیات خود را در آن موقع میبایست بپردازند.

(۲) کتاب فن کرمر صفحات ۲۲ و ۲۳ Von Kremer, Streifzüge

اگر نفوذ ایرانی تا این اندازه در دربار عباسی حکمفرما بود و کسانیکه بدربار آمد و رفت داشتند تا این حد مقید بقیود و اشکال و اسالیب ایرانی بودند باید بدانیم که فعالیت این قوم با قریحه در شئون علمی و ادبی حتی بیش از مظاهر دیگر زندگانی تجلی مینمود.

گلد زیهر در کتاب مطالعات اسلامی (جلد اول صفحه ۱۰۹)

در فصل عرب و عجم که فصل درخشانی است (۱) چنین گوید:

« نه تنها در دستگاہ دولت خار جیان همیشه جلو هستند بلکه

علی‌الخصوص در علوم دینی هم پیشاپیش همه قرار گرفته‌اند. فن کرمر (۲)

گوید: تقریباً چنین بنظر میرسد که مطالعات علمی مزبور (قراآت

و تفسیر قرآن و احادیث و اخبار و فقه) در ظرف دو قرن اول هجری

بیشتر از طرف موالی یعنی مسلمین غیر عرب بعمل می‌آمد، و حال آنکه

تازیان بیشتر متوجه مطالعه و توسعه و تقلید اشعار قدیم خود بودند.

لکن باید این نکته را اضافه کنیم که حتی در این رشته نیز خار جیان از

تازیان پیشی گرفتند و کمک و خدمتی را که دانشمندان بیگانه بوسیله

مطالعات تاریخی و ادبی خود در آثار قدیمه عرب و تحقیقات جامع‌انقدادی

و امثال آن بیسط دائره نبوغ عرب در این قسمت نمودند بهیچوجه

کوچک نتوان شمرد.

خدمات دانشمندان غیر عرب بصرف ونحو و لغت عرب نه‌چندان

است که حاجت باقاعه دلیل باشد و شاهد این مدعی اسامی متعددی

است که صرفاً تلفظ آن دلیل روشنی است بر اینکه تا چه پایه علوم

مزبور مرهون خدمات عناصر غیر عرب است و حتی ذکر آن اسامی

نیز در اینجا زائد بنظر می‌آید. پل دولا گارد گفته است (۳): از میان

(۱) Goldziher, Muhammedanische Studien

(۲) رجوع شود به صفحه ۱۶ فن کرمر Culturgesch. Streifzüge

(۳) رجوع شود به صفحه ۸ حاشیه چهارم کتاب پل دولا گارد،

Paul de Lagarde, Abhandl.

مسلمینی که در راه علم مجاهدت نموده‌اند حتی بکنفر هم از نژاد سامی نبوده است. اگر توانیم حرف او را باین صورت قاطع و لابشرط قبول کنیم، لا اقل این اندازه توانیم گفت که هم در مطالعات مخصوص دین و هم در مطالعات مربوط بتکلم زبان عربی عنصر عرب از عنصر غیر عرب خیلی عقب بوده است. و این تقصیر اساساً متوجه خود عرب است زیرا مطالعاتی را که دانشمندان غیر عرب با آنهمه شور و همت تعقیب میکردند عرب با دیده تحقیر و استخفاف مینگریست و کبر و نخوت عرب ناشی از سیطره و حاکمیت آن قوم بود که عقیده داشتند این جزئیات شایسته کسانی نیست که توانند به نیاگان خود تفاخر کنند بلکه تنها در خور آموزگاری است که با این تزویرور رنگ آمیزی بخواهد فرومایگی انساب آباء و اجداد بی نام و نشان خود را از انظار پنهان سازد.

« کسی که خون خالص عرب در عروق و شرااینش جاری است میگوید: زبینه قریش نیست که در هیچ مبحثی جز مبحث تواریخ قدیم [عرب] وارد شود خاصه در این هنگام که باید کمان را خم سازد و بدشمن حمله کند (۱). روزی یکی از اهل قبیله قرشیان طفل عربی را دید که الکتاب سیبویه (۲) مطالعه مینمود. نتوانست از ادای این

(۱) از کتاب بیان والتبیین جاحظ. این کتاب در قاهره انتشار یافته است (۱۳۱۳ هجری مطابق ۶ - ۱۸۹۵ میلادی). لکن کلدزیه‌ر که در سال ۱۸۸۹ یا قبل از آن تاریخ در این مقوله نوشته است از روی نسخه خطی آن کتاب استفاده کرده است. و نیز بعضی‌ات مشابهی اشاره میکند که فن کرمر Von Kremer در جلد دوم کتاب خود (Culturgeschichte) در صفحه ۱۵۹ از منابع دیگر نقل کرده است.

(۲) این دانشمند نجوی ایران در حدود سال ۷۹۵ بعد از میلاد وفات یافت. الکتاب نام کتابی است که سیبویه در نحو نوشته است و قدیمترین بحث مراتب و منظم نحو عربی است.

الفاظ خودداری کند (۱): اف بر تو! این علم از آن مکتب‌داران است! این علم مایهٔ فخر فقراء و مساکین است! زیرا مدرّسینی که هر يك از مواد نحو یا عروض یا علم حساب یا فقه را (که علم حساب لازمهٔ آنست) باطفال خردسال میآموختند شصت درهم حق التعلیم داشتند (متأسفانه در اینجا ذکر نشده است که این مبلغ در ازای چند ساعت تدریس داده میشد) و این مطلب را از راه شوخی و مزاح یا در مقام تمسخر و استهزاء اظهار مینمودند .

عرب جاهلیت (باستثناء آنانکه تحت نفوذ یهود یا نصاری یا یونان یا ایران واقع شدند) باندازه‌ای از فن کتابت بی اطلاع بود که بگفتهٔ گلدزیهر چون شاعری از عهد کهن دربارهٔ مردی خردمند

قصه سخن گفتن میکرد، در مقام استدلال از دانائی آن شخص چنین میگفت: «وی آنچه‌ای کسی است که تقریر کند و محرر گفته‌اش را بر پوست تحریر نماید.»

بی‌ربغبتی
عرب خالص
بادبیات

و حتی در زمان پیغمبر هم سواد تازیان بیش از این نبود زیرا نه تنها قرآن را روی چیزهای عجیبی مینوشتند بلکه در جنگ بدر اسرائیلی که از عهد کتابت بر میآمدند بی آنکه فدییه بپردازند آزاد میشدند (۲). البلاذری (فتوح البلدان چاپ دوخویه (۳) صفحات ۲-۷۷۱) نقل از الواقدی تصریح

(۱) یادداشت مترجم: در کتاب البیان والتبیین الجاحظ چاپ قاهره ۱۳۶۶ = ۱۹۴۷ صفحه ۲۷۸ این داستان بدینگونه آمده است: «ومر رجل من قریش بفتی من ولد عتاب بن أسید وهو یقرأ کتاب سبویه فقال: أف لکم؛ علم المؤدبین وهمة المحتاجین! وقال ابن عتاب؛ یکون الرجل نحویاً عروضیاً ونسباً فرضیاً و حسن الكتابة جید العساب حافظاً للقرآن راویة للشعر وهو یرضو أن یعلم اولادنا بستین درهما ولو أن رجلاً کان حسن البیان حسن التخریج المعانی لیس عنده غیر ذلك لم یرض بالف درهم.»

(۲) یادداشت مترجم: بعضی اسراء بجای مال فدییه تعلیم خط میکردند.

دارد بر اینکه در اوائل اسلام فقط هفده تن از قبیلۀ قریش که طبقه اشراف مکه بودند سواد نوشتن داشتند و نام آنها را یکایک ذکر میکند، منجمله عمر، علی (ع) عثمان، ابو عبیده بن الجراح، طلحه، ابوسفیان و فرزندش معاویه. ذوالرّمه که آخرین شاعر بدوی بشمار می‌رود (و تاریخ وفات او را از ۷۱۹ تا ۷۳۵ میلادی ذکر نموده اند) با اینکه سواد نوشتن داشت ناگزیر خود را بیسواد معرفی می‌کرد و می‌گفت: « علت اینکه سواد خود را پنهان می‌کنم (۱) آنست که میان ما اینکار تنگ است. »

از طرف دیگر ایرانیان حتی در اوائل عهد ساسانیان نوشتن (دیپریه) (۲) را یکی از فضائل شاهزادگان (۳) میدانستند و قبل از اسلام بسیاری از شاهزادگان زبان عربی را خوب میدانستند. بهرام گور (۴۲۰ تا ۴۳۸ میلاد) نزدمنذر در میان اعراب حیره تحصیل کرد و زبانهای فارسی و عربی و حتی یونانی (۴) را بیاموخت و اشعاری بزبان عربی (۵) باو نسبت داده‌اند که عوفی در لباب الالباب (۶) نقل کرده است. خره خسرو

(۱) رجوع شود به گلدزیهر، جلد اول مطالعات اسلامی، صفحه ۱۱۲.

Goldziher, Muhammedanische Studien, (2 vols. Halle, 1889-90)
Dapirih (۲)

(۳) رجوع شود به نولدکه، تاریخ ارتخشیر پایکان صفحه ۳۸ یا این صفحه.

حاشیه شماره ۳:

Nöldeke, Gesch. des Artachshir - i - Papakan aus dem Pehlewi
übersetzt (Göttingen, 1870).

(۴) رجوع شود به دینوری صفحه ۵۳ و نولدکه، صفحه ۸۶ تا ۸۸.

Nöldeke, Gesch. der Perser und Araber zur Zeit d. Sasaniden,
(Leyden, 1879).

یادداشت مترجم: بمقتدۀ آقای بدیع الزمان فروزانفر اشعار عربی بهرام

گور مورد تردید است، بلکه اصل ندارد.

(۶) طبق اطلاعاتی که در دست است دو نسخه خطی این کتاب موجود

است: یکی در کتابخانه برلین و نسخه دیگر متعلق است به لرد کرافورد Lord Crawford و لرد منبور از روی کمال جود و کرم نسخه خود را برای (بقیه یاورقی در صفحه ۳۸۰)

وساتراپ (والی) ایرانی یمن، کاملاً عرب مآب شد. اشعار عربی از حفظ میخواند و با سلوب عرب تحصیل میکرد. تمایلی در عرب مآبی (و با اصطلاح متبع خبر: تعرب) او سبب شد که احضار گردد (۱).

باز هم گلدزیهر گوید: « و نیز میان علماء و فقهاء اسلام رجالی ایرانی الاصل را نام میبرند که نخستین تماس آباء و اجدادشان با زندگانی عرب بوسیله اسلام نبوده است بلکه جزء سپاهیان ایران بوده اند (۲) که بفرماندهی سیف بن ذویزن در خاک عربستان سکونت اختیار کردند. در ممالک اسلامی عناصر غیر عرب بحدی در عرب مآبی و شرکت در حوزه علمی جامعه اسلامی پیشرفت سریع کردند که نظائر آن در تاریخ تمدن بشر کم است. در اواخر قرن اول هجری دانشمند نجوی موسوم به بشکست (بضم باء) (۳) که اسم او کاملاً ایرانی بنظر میرسد در مدینه زندگانی می کرد. این مرد بتدریس علم نحو اشتغال داشت و در طغیان خوارج بر رهبری ابو حمزه نقش برجسته ای بازی نمود و در نتیجه شرکت در این امر پیروان مروان ویرا دستگیر و بقتل رساندند. عده زیادی (بقیه یاورفی از صفحه ۳۷۹)

مدت طولانی بنگارنده قرض داد. در ماه اوت ۱۹۰۱ نسخه ضربور را با نسخ خطی کتب شرقی دیگر خود به خانم رایلندز Mrs. Rylands در منچستر Manchester فروخت و اکنون در کتابخانه جان رایلندز John Rylands موجود است.

(۱) گلدزیهر Goldziher کتاب مذکور در فوق صفحه ۱۱۳، در یاورفی اضافه میکند: از فیروز الدیلمی نیز باید نام برده شود. فیروز الدیلمی در عصر نبی زندگی میکرد و وفات او در زمان خلافت عثمان بوده است. تطبیق شود با ابن قتیبه (چاپ و وستفالد Wüstenfeld) صفحه ۱۷۰.

(۲) گلدزیهر، کتابی که ذکر آن گذشت، حاشیه شماره ۲، پائین صفحه در باره بنی الاحرار بمراجع ذیل اشاره میکند: کتاب الاغانی، جزء ۱۶، صفحه ۷۶، سیه ابن هشام صفحات ۴۴ تا ۴۶، نولدکه صفحه ۲۲۳.

Nöldeke, Gesch. d. Sasaniden.

Bushkast (۳)

از اجلهٔ مسلمین از نژاد اسپران جنگی ایرانی بودند. جد ابن اسحق (۱) که سیرهٔ پیغمبر را نوشت و کتاب او یکی از منابع اصلی تاریخ اوائل عصر اسلام است یار بود که یکی از اسپران جنگی ایرانی بوده است. همچنین پدر موسی بن نصیر که در اندلس شهرت یافت و بمقام بلندی رسید. آباء و اجداد بسیاری از رجالی که در سیاست و علم و ادب مقام متمیزی احرار نمودند از اسراء جنگی ایرانی و ترک بودند که بعنوان موالی بیکی از طوائف عرب بستگی داشتند و بعلمت نسبتی که بعرب پیدا کردند اصل خارجی خود را تقریباً از یاد بردند (۲). لکن بعض از موالی خاطرهٔ خارجی الاصل بودن خود را بکلی از لوح ضمیر نزدادند و این امر عمومیت نداشت.

ابواسحق ابراهیم الصولی (که در تاریخ ۸۵۷ میلادی وفات یافت) باحفظ نام خانوادگی الصولی (۳) خاطرهٔ جدخود صولتکین را که یکی از رؤساء خراسان بود نگاهداشت. صولتکین در برابر حملهٔ یزید بن مهلب مغلوب شد و تاج و تخت خود را از دست داد و چون اسلام آورد یکی از فداکارترین طرفداران دشمن فاتح خود گردید. بر تبری که از کمان خود بر روی سپاه خلیفه رها نمود میگویند این کلمات را نوشته بود: صول شما را پیروی از کتاب خدا و سنت رسول میخواند. شاعر شهیر عرب نژاد از این ترک دارد. *

(۱) یادداشت مترجم: مؤلف ابواسحق نوشتهٔ وصحیح نیست.
(۲) همانقسی که گلدزیه‌ر متذکر شده است البلاذری (در صفحهٔ ۲۴۷)
فهرست این قبیل اشخاص را تنظیم کرده است. برجسته ترین افراد این جماعت چهار پسر سیرین بودند.

(۳) در بارهٔ اینکه چگونه اعلام فارسی باشکال عربی درآمد رجوع شود بکتاب گلدزیه‌ر که ذکر آن گذشت، یائین صفحهٔ ۱۳۳ حاشیهٔ شماره ۲. متلا ماهان را بصورت میمون و بسفروج را بصورت ابوصفره در آوردند و در يك مورد نیز بجای نام زردشت پیغمبر ایران باستان نام محمد بن عبدالله (س) پیغمبر عرب را گذاشتند.

این قسمت از کتاب استادانه گلدزبهر نقل شد و در حقیقت تمام این فصل حاوی اطلاعات جامعی است که برای تشخیص اذهان و تنویر افکار خوانندگان بی اندازه مفید است. بنا بر این بکسانی که اطلاعات جامعتری بخواهند کسب کنند توصیه میکنیم با نجا رجوع نمایند. در باره فزونی و برتری نفوذ موالی خارجی گلدزبهر شواهدی بی نهایت جالب توجه ذکر میکند: از جمله مکالمه ایست بین خلیفه اموی عبدالملک و عالم ربانی معروف، الزهری (۱): از این مکالمه چنین برمیآید که چه در مکه و چه در یمن و مصر و شام و بین النهرین و خراسان و کوفه و بصره موالی خارجی در رأس مقامات مهم مذهبی قرار داشتند. همینکه خلیفه از این ترتیب اظهار تعجب نمود عالم ربانی پاسخ داد: «یا امیرالمؤمنین! اوضاع چنین است! این مسأله بفرمان خدا و آئین وی صورت گرفته است. هر آنکس در برابر امر حق طاعت آورد صاحب قدرت شود و هر آنکس در اجراء امر حق بغفلت گراید سرنگون گردد.»

تمایل مؤمنین پرهیزکار در اوائل عصر اسلام، چنانکه در احادیث متعدد آمده است و گلدزبهر نیز متذکر شده است، بر آن بود که برای احترام از اغراض نژادی در امور مذهبی بقوی ترین مراجع استناد کنند. از جمله حدیثی است که ترجمه آن بشرح ذیل است:

«ای مرد بدتحقیق خدا یکی است و جداعلی همه ابناء بشر نیز یکی است. دین همان دین است. زبان عربی پدر و مادر هیچ یک از شما نیست. این زبان چیزی جز وسیله تکلم نیست. هر کس بعبری سخن گوید بدان سبب عرب است (۲) از اهالی پارس کسی که اسلام آورد مانند قریش

(۱) رجوع شود بکتاب مذکور در فوق جلد اول صفحه ۱۱۴ و ۱۱۵.

(۲) گلدزبهر میگوید این حدیث را که باین عساگر (۱۱۶۹ - ۱۱۰۶

میلادی) نسبت میدهند اخیراً جعل شده است ولی این فکر بلاشبهه در اوائل (عصر اسلام) غالبه داشته است.

یادداشت مترجم: لوکان الایمان معلقا بالثربا لانه رجال من العجم (نقل از سفینه البحار قمی جلد دوم صفحه ۱۶۵).

ففری عن رحالك ثم قولى على الاسلام و العرب السلام
 در این هنگام فرقه معینی بنام شعوبیه یا هواخواهان عجم (۱) وارد
 صحنه سیاست گردیدند. حرف این فرقه نخست این بود که همه مسلمین
 برابرند و سرانجام گفتند عرب از بسیاری نژادهای دیگر فرومایه تر است.
 گلدزیهر (در صفحه ۱۴۸ کتاب خود که ذکر آن گذشت) چنین گوید:
 « در زمان خلیفه ابو جعفر المنصور ما شاهد منظره عربی هستیم که جلو
 دروازه قصر خلیفه بیهوده بانتظار اجازه ورود ایستاده است و حال آنکه
 مردم خراسان آزادانه وارد و خارج میشوند و آن عرب بی ادب را مسخره
 میکنند. » ابوتمام شاعر (که در تاریخ ۸۴۵ یا ۸۴۶ میلادی از جهان
 رفت) از آنرو مورد نکوهش و سرزنش وزیر قرار گرفت که خلیفه را
 بحاتم طائی و سایر رجالی که مایه افتخار و مباهات عرب بودند تشبیه
 نمود (۲). وزیر بشاعر گفته بود: « آیا تو امیر المؤمنین را با این اعراب
 وحشی مقایسه میکنی؟ » (۳)

جمع افراد شعوبیه اعم از شامیان یا نبطیان یا مصریان یا یونانیان
 یا اسپانیولیا یا ایرانیان بملیت خود تفاخر مینمودند. ایرانیان عده شان
 زیادتر بود و احساسات ملی شدیدتری داشتند. در زمان بنی امیه اسمعیل بن
 یسار را بفرمان خلیفه هشام (۴۳ - ۷۲۴ میلادی) بجرم اینکه ضمن

(۱) گلدزیهر دو فصل از کتاب شایان توجه خود را باین فرقه اختصاص میدهد
 (جلد اول صفحات ۱۴۷ تا ۲۱۶ همچنین صفحه ۲۷۲). کلمه شعوب (جمع شعب)
 در مورد اقوام عجم استعمال می شود. رجوع شود بسوره ۴۹ (العجرات) آیه
 ۱۳ : یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان
 اکرمکم عندالله اتقیکم ان الله علیم خبیر .

(۲) رجوع شود بصفحه ۱۴۸ کتاب گلدزیهر که ذکر آن گذشت .

(۳) یادداشت مترجم : این بیت ابو تمام را آقای فروزانفر یاد آور

می شوند :

فی حدم احنط فی ذکاء ایاس

اقدام عمرو فی سماحة حاتم

اشعار به تبار ایرانی خویش میباید ببر که ای افکنند! اینک یکی از منظومات مزبور (۱) :

| | |
|---------------------------------|------------------------------|
| اصلی کریم و مجددی لا یقاس به | ولی اسان کجدالسیف مسموم |
| احمی به مجد اقوام ذوی حسب | من کل قرم بتاج الملک معوم |
| ججا جح سادۀ بلج مرآزبۀ | جرد عتاق مسامیح مطاعیم |
| من مثل کسری و سابور الجنود ماما | والهرمرزان افخر او لتعظیم |
| اسدالکتائب یوم الروع ان زحفوا | و هم اذلوا ملوک التړک والروم |
| یمشون فی حلق الماذی سابقۀ | مشی الضراغمة الاسد الملهامیم |
| هناک ان تسألنی تنبیی بأن لنا | جر نومة قهرت عز الجرائیم (۲) |

این لاف زدن‌ها و حماسه سرائیهای موالی ایرانی شهد را بکام عرب شرنک میگردزیرا تا زبان میخواستند اینگونه خودستائیه‌ها انحصار خودشان باشد و همینکه میدیدند کاری از دستشان بر نمیآید با اشعار منظوماتی از این قبیل (۳) در مقام پاسخ بر میآمدند :

(۱) رجوع شود به صفحه ۳۰ از کتاب فن کرمر در تاریخ تمدن اسلام Alfred von Kremer, Culturgeschichte der Streifzüge auf dem Gebiete des Islams, Leipzig, 1873.

(۲) یادداشت مترجم : اصل اشعار عربی از صفحه ۱۰۴۷ کتاب امثال و حکم دانشمند فقید دهخدا چند سوم نقل گردید . ایشان هم از جزء رابع کتاب اغانی نقل کرده‌اند .

(۳) رجوع شود به صفحات ۳۱ و ۳۲ و ۶۹ و ۷۰ کتاب فن کرمر که ذکر آن گذشت .

یادداشت مترجم : متأسفانه مؤلف منبع اصلی را نیاورده و فقط بدگر کتاب فن کرمر در باره تاریخ تمدن اسلام قناعت کرده بود . مع الاسف کتاب فن کرمر در دسترس نبود ، حافظ‌ها هم یاری نکرد . ناچار از پروفسور آرتبری استاد دانشگاه کمبریج

Professor Arthur J. Arberry, Pembroke College, Cambridge تقاضا کردم بکتابخانه پروفسور براون مراجعه و منبع اصلی اشعار را از روی کتاب فن کرمر معلوم نمایند . بسیار ممنونم که این خواهش را فوراً اجابت کردند و منبع آنرا اطلاع دادند .

(بقیه یاورقی در صفحه ۳۸۶)

قبل اليسار و انتم فى التباين
تمشون فى القز والقوهى واللين
يصحن تحت الدوالى بالوراشين
طوائف الخز من دكن و طارون
و حملهن كثوثا فى الشقاين
نحن الشهاريح اولاد الدهاقين
واير بغل مشط فى است شيرين
لقال من فخره انى ابن شوين
فمن يفاخرنى ام من ينادىنى
دعوى النبط و هم بيض الشياطين
كما ادعى الضب انى نطفة النون
يفرى و يصدع خوفا قلب قارون
عن انهم و استبد و ابالبر اذبن
دورالملوك و اسباب السلاطين
عداوة لرسول الله فى الدين
شرالخليقة يا بخر العثاين
و هاشم سرجها الشم العراين
يزرون بالنبط اللكن الملاعين
مما يناسب كسرى غير حمدون
ينبيكك عن كسرى الجدميمون
فانظر الى حسب باد و مخزون
بگفته مسعودى (۱) هما تقسمى كه عرب سلسله نسب خود را

صنع من الله انى كنت أعرفكم
فماضت سنة حتى رأيتكمو
و فى المشاريق ما زالت نساؤكم
فصرن يرفلن فى وشى العراق وفى
انسین قطع الحلانى من معادنها
حتى اذا أسرو وقالو و قد كذبوا
فى است أم ساسان ابرى ان أقر بكم
لوسيل او وضعهم قدر او انذلهم
و قال أقطعنى كسرى و ورثنى
من ذا يخبر كسرى و هو فى سفر
و انهم زعموا ان قد ولد تهمو
فكان ينحر جوف النار واحدة
أما تراهم و قد حطوا برادعهم
وافرجوا عن مشارات البقول الى
تغلى على العرب من غيظ مر اجلهم
فقل لهم و هو أهل تربية
ما الناس الا نزار فى أرومتها
والحى من سلفى قحطان انهم
فما على ظهرها خلق له حسب
قرم عليه شهنشاهية و نبا
و ان شككت فى الايوان صورته
بگفته مسعودى (۱) هما تقسمى كه عرب سلسله نسب خود را

بقية ياورقى از صفحه ۳۸۵

ديگر اينكه بيت هفتم و دوازدهم بيت آخر را مؤلف انداخته بود ولي در
اينجا ازجز دوازدهم كتاب الاغانى للايام أبى الفرج الاصبهاني رحمة الله تعالى صفحات
۱۷۶ و ۱۷۷ مطبوعه بولاق مصر ۱۲۸۵ هجرى قمرى نقل كرديد .

(۱) مروج الذهب (چاپ باريه دومينار Barbier de Meynard جلد

دوم ، صفحه ۲۴۱ ، نقل از صفحه ۱۶۱ كتاب گلديهر كه ذكر آن گذشت) .

حفظ میکرد طبقه اشراف ایران نیز با همان دقت به عرب تاسی مینمودند و بتفاخر میپرداختند و روح عرب را با این عمل خود در نجه و آزرده میساختند و در بسیاری موارد تفاخر آنها اساس صحیح داشت. اطلاعات ایرانیان حتی در شجره شناسی و علم الانساب عرب بیش از خودشان بود و این معنی از قصه‌ای که گلدزیهر نقل میکند بخوبی مستفاد میشود (رجوع کنید بصفحه ۱۹۰ کتاب او که ذکر آن گذشت). در آنجا میگوید هرگاه از فرزندان کسی محتاج با اطلاعاتی درباره اجداد خود میشد ناگزیر یکی از ایرانیان ملتجی میگشت. ایرانیها نقاط ضعف عرب را زود میگریفتند و بتمسخر میپرداختند و بگفته گلدزیهر^(۱) فضائل و مکارم اخلاقی آن قوم را (از جمله سخا و کرم) که مخصوصاً مایه فخر و مباهات آنان بود تحقیر میکردند مثلاً مأمون سه کتابدار ایرانی داشت. یکی از کتابداران ایرانی وی موسوم به سهل بن هارون از متعصبین شعوبی است که رسالتی چند در مدح خست و بخل و طمع برشته تحریر آورده است^(۲). بشار بن برد^(۳) مدیحه سرای نایبای ایرانی که برای خلیفه امهدی ثنا خوانی میکرد، همان ملحد معروفی که سرانجام بجرم ارتداد بتاریخ ۷۸۳ یا ۷۸۴ میلادی کشته شد، کار را بجائی رساند که گفت:

«الارض مظلمة والنار مشرقه والنار معبودة مذکات النار»^(۴)

(۱) رجوع شود بکتاب گلدزیهر Goldziher که ذکر آن گذشت.

(۲) دکتر ون فلوتن Dr. Van Vloten کتابی نظیر آن تحت عنوان کتاب البیلاء تألیف شعوبی معروف دیگر الجاحظ (تطبیق شود با کتاب سابق الذکر گلدزیهر صفحه ۱۵۷) اخیراً در لیدن Leyden چاپ کرده است.

(۳) رجوع شود باین خلکان ترجمه دسلان de Slane، صفحات ۲۵۴ تا ۲۵۷ و همچنین رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان صفحات ۷۳ و ۷۴ جلد اول، Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit.

همچنین رجوع شود به فن کرمر صفحه ۳۴ بعد، Von Kremer, Streifzüge

(۴) یادداشت مترجم: آقای محمود سرشار و کیل یایه اول داد گستری

و مشاور حقوق که در این موضوع مطالعاتی کرده‌اند تذکر میدهند که این مصراع بدین ترتیب نیز حفظ شده است:

الارض سافلة سوداء مظلمة (از بلوغ العرب).

اطلاعات ما در بارهٔ اختلاف شعوبیه و آثار مربوطهٔ آن که فقط در مؤلفات جاحظ (تاریخ وفات ۸۶۹ میلادی) و ابن عبد ربّه (تاریخ وفات ۹۴۰ میلادی) منعکس است بیشتر مرهون کتاب عالی گلدزیهر در بارهٔ مطالعات اسلامی است (۱) که در این فصل آزادانه از آن کتاب نقل قول کرده‌ایم. از جمله کسانی که مدافع دعوی ایرانیان بودند گلدزیهر نام اسحق بن حسن الخرمی را میبرد که از اهالی سغد و تاریخ وفات وی ۱۶-۸۱۵ میلادی بوده است.

این شخص در یکی از اشعارش بخود می‌بالد (۲) که پدرش ساسان است و کسری پسر هرمز و خاقان ازبنی اعمام او بوده‌اند؛ دیگر ابوعثمان سمیدبن حمیدبن بختگان است که کتابهایی در برتری ایرانیان بر عرب نوشته و تاریخ وفات وی ۵-۸۵۴ میلادی بوده است: (۳) ابوسعیدالرستمی (قرن دهم مسیحی) بقول گلدزیهر آنکسی است که در آثارش فریاد ملی ایرانیان برضد تازیان در اوج شدت منعکس است: «و همچنین علامهٔ بزرگ ابوریحان بیرونی که در تاریخ ۴۸-۱۰ میلادی وفات یافت. این اشخاص مخالفینی داشتند که عرب را برتر از دیگران میدانستند. از مشهورترین مدافعین تفوق عرب یکی مورخ معروف ابن قتیبه است (که در سال ۸۸۳ یا ۸۸۹ میلادی از جهان رفت) و دیگر البلاذری است (که در تاریخ ۹۲-۸۹۲ بدرود حیات گفت).

با اینکه هر دو (۴) ایرانی‌الاصل بودند (۵) مؤلفات آنها منحصرأ بزبان عربی است. در دورهٔ بعد نام ناصر خسرو سخنور فارسی نویسنده

(۱) Goldziher, Muhammedanische Studien.

(۲) گلدزیهر صفحهٔ ۱۶۳ (کتابی که ذکر آن گذشت).

(۳) الفهرست صفحهٔ ۱۲۳.

(۴) گلدزیهر صفحهٔ ۱۶۶ (کتابی که ذکر آن گذشت).

(۵) تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان، جلد اول، صفحات ۱۲۰ و ۱۴۱

Carl Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit. (1897-1899: Weimar)

ایرانی را نیز باید باین گروه اضافه کنیم . سرایندهٔ مزبور سیاحی بود که به تبلیغ مذهب اسمعیلیه پرداخت (و در تاریخ ۱۰۷۴ بعد از میلاد بداز باقی شتافت) . در صفحهٔ ۱۵۰ دیوان او که در تبریز سال ۱۲۸۰ هجری چاپ شده این اشعار دیده میشود :

بدین کرد فخر آنکه تا روز حشر بدو مفتخر شد عرب بر عجم

خسیس است و بقدردین اگر فریدوش خال است و جشید عم

گلدزیهر نیز چنین گوید که دامنهٔ جدال شعوبیه (۱) بعلم الانساب و فقه اللغة و زبان شناسی کشید . عرب باین دو قسمت افتخار خاصی داشت زیرا ارزش و اهمیت هیچ چیز در نظر آن قوم بیش از ارزش و اهمیت اصل و نسب عالی و کلام خالص و فصیح عربی نبود . دوستداران ایران حملات خود را حتی متوجه این رشته ها نمودند در قسمت اول یعنی علم الانساب از فضایح و قبیح اعمال قبائل مختلف عرب و سلسله النسب ابطال و سلحشوران محبوب آنها هر چه میدانستند فاش کردند و این داستانهای رسوائی آور را ضمن يك سلسله منظومات تهمت آمیزی که مثالب نامیده میشد گنجانیدند و در قسمت دوم یعنی زبان شناسی نیز بهمان وسیله برتری سایر السنه مخصوصاً زبان فارسی و یونانی را بر لسان عرب بشیوت رساندند .

گلدزیهر شرح مشبعی در بارهٔ یکی از اجلهٔ دانشمندان ایران دوست معروف به ابو عبیده معمر بن المثنی (که در حدود سال ۸۲۴ میلادی در گذشت) اختصاص داده است (۲) .

(۱) یادداشت مترجم : نگاه کنید بسلسلهٔ مقالات آقای جلال همائی استاد دانشگاه تهران دربارهٔ شعوبیه در مجلهٔ مهر ، سال دوم (۱۳۱۴ - ۱۳۱۳) صفحات ۵۱ ، ۱۳۵ ، ۲۳۶ ، ۳۴۹ ، ۱۱۳۷ ، ۱۲۰۶ ، ۱۲۹۶ و همچنین سال سوم آن مجله (۱۳۱۵ - ۱۳۱۴) ، صفحات ۶۵ ، ۱۰۸ ، ۲۵۷ .

(۲) رجوع شود بکتاب گلدزیهر Goldziher که ذکر آن گذشت ، صفحات ۱۹۵ تا ۲۰۶ .

این شخص که اعلم علماء زبانشناسی و فقه اللغه بشمار میرفت و از مشاهیر شعوبیه است همیشه بتذکر این معنی شوق و رغبتی داشت که حتی آنچه را عرب بیشتر مخصوص قوم خود و از ابتکارات خاص خود میدانست و بدانجهت عزیز و گرامی میشمرد در واقع همانرا نیز تا چه حد مدیون و مرهون سائر ملل بوده است. این شخص مثلاً نشان داده است تا چه اندازه شعر عرب و علم معانی و بیان عرب بتقلید فارسی است و معلوم کرده است کدام داستان عربی از منابع فارسی گرفته شده و قس علیهذا. ابن هشام^(۱) از افسانه های بسیار دلکش فارسی سخن میگوید و چنین حکایت میکند که این افسانه ها مایه دلتنگی فوق العاده و آزردهگی خاطر پیامبر شده بود، همینکه النضر بن الحارث العبدری برای نقل داستانهای رستم و اسفندیار و پادشاهان ایران باستان وارد معر که میشد مستمعین (حضرت) تحلیل میرفتند.

در مورد فقه اللغه بمعنای اخص و اصح کلمه گلدزیهر از مدافعین عرب مخصوصاً نام این اشخاص را میبرد: زمخشری مفسر بزرگ که ایرانی بود (و بسال ۱۱۴۳ یا ۱۱۴۴ میلادی درگذشت) در مقدمه الادب خود خدارا شکر میکند که علم و اشتیاق بزبان عربی را بار عنایت فرمود و از تمایل شعوبیه او را محفوظ و معاف داشت؛ ابن درید (سال وفات ۹۳۳ میلادی)؛ و ابوالحسین بن فارس (اوائل قرن یازدهم میلادی). بنا بگفته گلدزیهر از مخالفین عمده آنها حزه اصفهانی است که نسبت بایرانیان ابراز غیرت و حمیت مینمود^(۲) و شوق و علاقه خود را بطرق مختلفی نشان میداد، منجمله برای اسمائی که نوعاً عربی خالص میدانستند ماده اشتقاق فارسی پیدا میکرد (و این کار ندره رضایت

(۱) رجوع شود بچاپ ووستنفلد Wüstenfeld صفحات ۲۳۵ و ۲۳۶.

(۲) الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی چاپ زاخو Sachau صفحه ۵۲.

گلدزیهر Goldziher در صفحه ۲۰۹ جلد اول کتاب خود که ذکر آن گذشت از ابوریحان نقل میکند. عبارتی که ابوریحان نوشته است « تعصب للفرس » است.

بخش بود). مثلاً در باره اسم شهر بصره توضیح میداد که بصره در اصل « بس راه » بمعنای راه بسیار یا راه دور بوده است؛ این اشتقاق ما را بیاد کتاب فارسی دبستان میاندازد که درباره ارزش و اهمیت آن بی اندازه زیاده روی شده است (رجوع شود بصفحات ۸۶ و ۸۷ این ترجمه). در آنجا نوشته است مکّه در اصل لفظ فارسی « مه گه » بمعنای جایگاه ماه بوده است. این قبیل توجیّهات بچگانه بدبختانه حتی امروز هم بیش از حد جائز مورد توجه و پسند نویسندگان ایرانی است (۱).

پروفسور دوخویه (۲) عربی دان بزرگ در مقاله‌ای که در موضوع طبری و مورخین قدیم عرب برای جلد ۲۳ (سال ۱۸۸۸) دائرة المعارف بریتانیکا (۳) نوشت بطرز قابل ستایش نشان داد چگونه سیر علوم مختلفه مخصوصاً تاریخ در جامعه اسلامی بمناسبت قرآن پیشرفت کرد و چگونه این علوم در اطراف هسته مرکزی حکمت الهی تمرکز یافت. علوم مربوط بزبان شناسی و لغت طبعاً در درجه اول قرار داشت. همینکه خارجیان برای قبول اسلام هجوم آوردند احتیاج فوری بصرف و نحو و لغت عرب احساس شد زیرا کلام الله مجید بزبان عربی نازل شده بود. برای شرح معانی کلمات نادر و غریب که در قرآن آمده بود لازم شد اشعار قدیم را بقدر امکان گرد آورند، زیرا اشعار مزبور گنجینه بی پایان لسان عرب بشمار میرفت و برای درک معانی این اشعار ضرورت علم الانساب و اطلاع از ایام (محاربات) و اخبار عرب عموماً محسوس گردید. در تکمیل احکامی که در قرآن برای امور زندگی نازل شده بود لازم شد

(۱) یکی از انگلیس‌های مقیم ایران گلاور Glover نام داشت. اسم او را مسخ کردند و « گل آور » شد. یکی از هموطنان دیگر وی که آن اقبال را نداشت از دعا و مرسلین مسیحی بود موسوم به رید Reid. بدلیل همین اسم عاقبت این شخص ناگزیر شد دست از کار و فعالیت خود بکشد و کنار برود.

Professor de Goeje, Tabari and Early Arab Historians (۲)

Encyclopaedia Britannica (۳)

از اصحاب و تابعین راجع باقوال و افعال نبی در اوضاع و احوال مختلف سئوالاتی بشود و در نتیجه علم الحدیث پدید آمد. برای تشخیص اعتبار احادیث لازم بود بمتن و اسناد حدیث وقوف حاصل شود. مراد از اسناد تعیین سلسله راویان اخبار است که اخبار را سینه بسینه نقل و تقریر کرده‌اند تا بالاخره برشته تحریر درآمده است. برای تحقیق حقیقت اسناد علم بتواریخ و سیر و اوصاف و احوال این اشخاص ضرورت داشت و این امر باز بطریق دیگری منجر بمطالعه شرح زندگانی مشاهیر رجال و تقویم و ترتیب وقایع و علم ازمنه و اعصار گردید (۱). تاریخ عرب هم کافی نبود. تواریخ همسایگان عرب علی‌الخصوص ایرانیان و یونانیان و حمیریان و حبشیان و غیره تا حدی برای فهم معانی بسیاری از اشارات مندرجه در قرآن و اشعار قدیم مورد لزوم بود. علم جغرافی نیز بهمان منظور و بجهت عملی دیگری که با توسعه سریع امپراطوری اسلام ارتباط داشت واجب شعرده میشد.

در قرن اول هجرت هیچگونه کتابی نوشته نشد (۲) و کلیه این

(۱) یادداشت مترجم: مراد علم درایه است.

(۲) یادداشت مترجم: در باره اولین یا اقدم تألیفات اسلامی به علامه

جلیل فقیه سمید شیخ الاسلام زنجانی که از اکابر علماء عصر حاضر بود مراجعه کردم. آن مرحوم در این موضوع مطالعه بسیار کرده و کتابی نفیس بزبان عربی در «مصنفات الشیعة الامامیه فی العلوم الاسلامیه» تألیف نموده که ان شاء الله بحلیه طبع آراسته شود. شرحی که ذیلاً درج میشود آقای صادق ضیائی از کتاب مزبور ترجمه کرده‌اند.

مسلم است امر تدوین نخت برای این بوجود آمد که آثار مرویه ضبط شود و از گزند حوادث محفوظ بماند و همچنین از راه یافتن تغییر و تبدیل یا تحریف و تصحیف در آن جلوگیری شود.

اشتباه محض خواهد بود اگر فکر کنیم مسلمانان در نیمه قرن دوم هجری یا حوالی آن به جمع آوری حدیث آغاز کرده‌اند زیرا اوضاع و احوال و دلائل زیادی که درمباحث آئنده بدان اشاره خواهد شد خلاف این تصور را ثابت میکند. (بقیه باورقی در صفحه ۳۹۳)

علوم سینه بسینه و نسل بنسل شفاها منتقل میگشت و قرآن تقریباً تنها اثری بود که به نثر عربی (و بیشتر نثر موزون و مسجع) باقی ماند. کسانیکه (بقیه یاورقی از صفحه ۳۹۲)

بطور قطع میتوان گفت شروع باینکار از بدو بعثت پیغمبر (س) بوده و بعضی از صحابه آنچه را از پیغمبر (س) میشنیدند مینوشتند و اخبار زیادی نقل شده که دلالت دارد بعضی از احادیث بدستور خود پیغمبر نوشته شده ، چنانچه بخاری طی روایتی که راجع به قتل شخصی از قبیله بنی لیث بدست شخصی از قبیله خزاعه و حکم پیغمبر در این باب نقل کرده مینویسد مردی از اهالی یمن پس از استماع این خبر نزد پیغمبر آمده و درخواست کرد این حدیث برای او نوشته شود . پیغمبر فرمود این حدیث را برای او بنویسد . همینطور در روایات است که پیغمبر (س) دستور داده بودند اسامی اشخاصی را که بدین اسلام گرویده اند در رفتاری ثبت کنند .

خبر صحیفه و کتاب مدرج را که به املاء پیغمبر (س) و خط علی علیه السلام بوده در مباحث آینده ذکر خواهیم کرد . از این قبیل است نامه هایی که پیغمبر اسلام (س) به پادشاهان نوشته و آنها را بدین اسلام دعوت کرده است . نسخه عهد نامه های پیغمبر با کشورهای هائی که خراجگزار بوده اند در کتاب ها محفوظ است .

کوشش در این کار پس از رحلت پیغمبر (س) و در زمان صحابه مخصوصاً عمر و یزیدونی گذاشت زیرا کشور اسلامی در زمان عمر وسعت زیادی پیدا کرده و دامنه فتوحات اسلامی به شهر ها و کشورهای بزرگ رسیده و در اثر این فتوحات مسلمانان با تمدنهای مختلف ارتباط پیدا کردند و به عادات و رسوم ملل دیگر آگاه شدند . نقل شده است که عمر صندوق و گنجینه ای داشت و عهدنامه های خود را با کشورهای دیگر در آنجا جمع میکرد و در زمان او بود که برای اولین بار دیوان رسمی تأسیس و اسامی مسلمانان با اشاره به طبقات و مراتب آنان در آن جا نوشته شد .

جمعی از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز بعضی از خطابه ها و موعظه ها و کلمات قصار او را جمع و تدوین کرده اند که از دقت در اخبار و آثار روشن می گردد . چنین نقل شده که زید بن ثابت اخبار مربوط به فرائض و ابن عباس اخبار مربوط به فتاوی را مینوشت .

همچنین از هشام بن عروه نقل شده که می گوید در یوم الجره (سال ۶۳ هجری) پدرم کتب فقهی را که نزد خود داشت سوزانید و این کتاب ها نزد (بقیه یاورقی در صفحه ۳۹۴)

میخواستند فقه‌اللمغه و اشعار و اساطیر عرب را مطالعه نمایند میبایست برای

(بقیه یاورقی از صفحه ۳۹۳)

من از خانواده و ثروتی که داشتم عزیز تر بود. همچنین روایات دیگری موجود است که بطور وضوح از مفاد آنها استنباط می‌شود امر تدوین در زمان خلفا وجود داشته است.

سیس این کوشش در راه جمع آوری حدیث ادامه پیدا کرد و در زمان تابعین و بیرون آن‌ها در حوالی نیمه قرن دوم هجری بیش از پیش بظهور رسید. در این زمان بود که کم‌کم روشی برای تدوین پیدا شد و دانشمندان در شهرهای مختلف به جمع آوری حدیث همت گماشتند و هر یک از آنان آنچه را که برای او روایت شده بود و سند آنرا صحیح تشخیص میداد جمع آوری می‌کرد. میگویند اول کسی که در این زمان حدیث را جمع آوری کرد ربیع بن صبیح و سعید بن ابی‌عروب بود و پس از آن نوبت به بزرگان طبقه روم رسید و امام مالک کتاب موطأ را در مدینه تصنیف کرد و عبدالملک بن جریج در مکه و اوزاعی در شام و سفیان ثوری در کوفه و حماد بن سلمه بن دینار در بصره کتابهایی در این زمینه تهیه کردند. سیس نوبت بدیگران رسید.

از غزالی روایت شده که گفته است از اولین کتابهایی که در اسلام تألیف شده کتاب ابن جریج در آثار و حروف التفسیر از مجاهد و کتاب عطاء که در مکه نوشته شده و کتاب معمر بن راشد صمانی که در یمن نوشته شده. سیس کتاب موطأ مالک. پس از آن جامع سفیان ثوری است که در آینه به اسامی بعضی از مؤلفین و کتابهایی که نوشته‌اند اشاره خواهد شد.

در هر حال روشن شد مسلمانان از صدر اسلام شروع به تدوین کرده‌اند و بر خلاف آنچه در جاهلیت مرسوم بود تنها حفظ احادیث قناعت نکرده بلکه بر نوشتن و ضبط اخبار و آثار در کتابها و صحیفه‌ها و مجموعه‌ها همت گماشته‌اند تا کار بوضعی منتهی شده که امروز می‌بینیم.

و از موضوعاتی که تعرض به آن شایسته است اینست که در صدر اول اسلام بین صحابه در کتابت حدیث اختلاف عقیده‌ای موجود بوده و در این باب اخبار متناقض نقل گردیده است. سبوطی میگوید بین پیشینیان از صحابه و تابعین در کتابت علم اختلاف بوده، جمعی از آنها این عمل را ناپسند میدانستند و جمعی آنرا جایز شمرده بکار می‌بستند. از دسته اخیر بودند علی و فرزندش حسن علیهما السلام که اگر این دو شخصیت نبودند علم نبوی ضایع میشد.

ظاهراً اشخاصی که کتابت حدیث را ناپسند میدانستند می‌فهمند بیم آن هست آنچه از احادیث نوشته میشود با قرآن و آیات قرآنی اختلاط پیدا کند. از (بقیه یاورقی در صفحه ۳۹۵)

تحقیقات وارد صحرای عربستان شوند و نزد قبائل بادیه‌نشین بروند.

(بقیه یاورقی از صفحه ۳۹۴)

زهري روايت شده كه گفته است عروة بن زبير خیر داد و گفت عمر بن خطاب ميخواست سنن را بنويسد و در اين باب با اصحاب پيغمبر مشورت كرد و با اتفاق رأي او را پذيريدند ولي باز يكماه در اين كار تردد داشت و استخاره ميكرد. يکروز صبح پس از بيداري از خواب استخاره كرد. استخاراش خوب آمد و به اصحابش گفت من راجع به كتابت حديث قبلاً باشما صحبت كرده بودم. سپس بياد آوردم كه مردمانی از اهل كتاب قبل از شما با وجود كتاب آسمانی كتابهایی نوشته و سخت به اين كار مشغول شده و كتاب خداوندی را ترك کرده‌اند ولي من قسم ياد ميكتم نكذارم كتاب خدا با نوشته های ديگری اشتباه گردد. نقل شده بعضی از صحابه نوشتن حديث را از ناحیه عبدالله بن عمرو بن عباس بر او ايراد ميگرفتند ولي او هرچه را از پيغمبر ميشنيد مينوشت. واقدي از مجاهد نقل کرده كه گفته است نزد عبدالله بن عمر صحيفه‌ای ديدم پرسيدم چيست : گفت اين صحيفه مجموعه‌ای از احاديث صحيحه است كه من حضوراً از پيغمبر بزرگوار شنيدم و واسطه‌ای در ميان نبوده است. باوجود اين از بررسی آثار روشن ميگردد كه جمعی از اشخاص كه از كتابت حديث انتقاد ميگردند بالاخره ضرورت و مقتضيات آن ها را به اين كار اجبار كرد چنانچه زيد بن ثابت را بنام نويستنده كتاب فرائض و ابن عباس را بنام نويستنده فتاوی شناختيم هنوز قرن اول هجري سیری نشده بود كه در ميان مسلمانان تالیفاتی در انواع علم و آثار تدوين شد. در شرح احوال محمد بن شهاب زهري محدث معروف ذكر شده كه هر وقت در خانه خود می‌نشست كتابهای خود را اطرافش جمع می‌كرد و به تنهایی مشغول مطالعه آن ميشد. همچنين ذكر شده كه ابو عمرو بن علاء قاری و نحوی معروف كتابهایی از آثار فصحاء عرب داشت كه اطاق او را تا نزد يك سقف پر ميگرد.

معمراً ميگويد ماخيال ميگرديم روايات زيادی از زهري ميدانيم تا اينكه وليد بن يزيد كشته شد. ديديم مرتباً مجموعه‌هائی است كه از كتابخانه او روی چاربايان حمل می‌شود و ميگويند از علم زهري است يعني از احاديث و مرويات او است.

در بعضی از مآخذ معتبر و مهم مانند موطأ و صحيح بخاری چنين ذكر شده كه عمر بن عبدالعزیز کسی بود كه بصورت رسمی دستور جمع آوری حديث را صادر كرد. روايت شده كه او به ابو بكر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری عامل خود در مدينه نوشت در حديث و سنت رسول خدا نظری كنند و آن را بنويسد زیرا از زوال علم و از فقدان علما می‌ترسيد و از ابی نعیم حافظ در تاريخ (بقیه یاورقی در صفحه ۳۹۶)

آنانکه در جستجوی علم الحدیث و علوم دینیّه بودند میبایست راه مدینه (۱) را پیش گیرند .

کسب علم فقط بوسیله مسافرت میسر میشد و سفرهائی که در طلب علم میکردند در وهله نخست بمقتضای اوضاع و احوال هر سفر جهات موجهه ای داشت لکن بتدریج سفر رسم شد و سرانجام تقریباً بیک نوع جنونی مبدل گردید و احادیثی از قبیل حدیث ذیل مؤید مسافرتها علمی شده بود : « قال رسول الله من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً فی الجنة وان الملائکه لتضع اجنحتها لطالب العلم رضی به وانه يستغفر لطالب العلم من فی السماء ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر (۲) .
(بقیه یاروقی از صفحه ۳۹۵)

اصفهان نقل شده که عمر بن عبدالعزیز به تمام کشورها نوشت در جمع و تدوین احادیث پیغمبر اقدام کنند .

صاحب کشف الظنون میگوید اختلاف است در باره اول کسی که در این باب تألیف کرده است . عده ای میگویند امام عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریر بصری متوفی سال ۱۵۵ هجری است . عده ای میگویند ابونصر سعید بن ابی عروب متوفی سال ۱۵۶ هجری است . خعیب بغدادی از این دونفر در تاریخ خود اسم برده است . عده ای میگویند ربیع بن صبیح متوفی سال ۱۶۰ بوده ابومحمد را مهرمنی بر این عقیده است . سیس سفیان بن عینه و مالک بن انس در مدینه و عبدالله بن وهب در مصر و معمر و عبدالرزاق در یمن و سفیان ثوری و محمد بن فضیل بن غزوان در کوفه و حماد بن سلمه و روح بن عباده در بصره و هیثم در واسط و عبدالله بن مبارک در خراسان در این باب تصنیف کرده اند و مطمح نظر آنان در تدوین حدیث ضبط مشکلات قرآن و حدیث و معانی آنها بوده است . سیس در باره موضوعاتی که به منزله طریقه وصول باین مقصد بوده تألیفاتی کرده اند . (تا اینجا از کتاب علامه فقید شیخ الاسلام زنجانی ترجمه شده است) .

(۱) **یادداشت مترجم** : یا کوفه یا بصره یا شام یا مصر که صحابه در

آنجا میزیستند .

(۲) رجوع شود بکتاب گلدزیهر Goldziher که ذکر آن گذشت، جلد دوم

صفحه ۱۷۷ و همچنین صفحات ۳۴ - ۳۲ و ۱۷۵ پیوسته .

یادداشت مترجم : این حدیث بر اهنمائی علامه عالیقدر آقای آقا محمد

سنکجی استاد دانشکده حقوق از باب نواب العلم و المتعلم از کتاب اصول کافی شرح ملا صدرا نقل شد : (الحدیث الاول وهو السابغ والغصون) .

مکحول (تاریخ وفات ۷۳۰ میلادی) اصلاً بنده‌ای بود در مصر که چون آزاد گشت حاضر نشد از آن مملکت خارج شود مگر وقتی که جمیع علوم متداول در مصر را کسب نمود و پس از آنکه باینکار توفیق یافت بحجاز و عراق و شام رفت تا حدیث معتبری دربارهٔ تقسیم غنائم جنگ بدست آورد. بالاخره بمرد کهن سالی موسوم به زیاد بن جاریة التمیمی برخورد و حدیث را که از حبیب بن مسلمة الفهری^(۱) بوی رسیده بود از پیر مرد فرا گرفت. این داستان عملاً منطبق با کلمات ذیل است که بابوالدردا نسبت میدهند: «اگر در کتاب خدا شرح عبارتی مرا دوچار اشکالاتی سازد و اگر بشنوم شخصی در برك الجماد میتواند آنرا شرح دهد از مسافرت بدانجا روگردان نخواهم بود»^(۲). (برك الجماد نقطه ایست بی اندازه صعب الوصول در عربستان جنوبی که بطور ضرب المثل میگویند انتهای کرهٔ زمین است).

باستثناء قرآن قدیمترین کتب مهم نثری که بدست ما رسیده است دو کتاب است یکی سیرهٔ ابن هشام که تهذیب سیرهٔ ابن اسحاق است (تاریخ وفات ابن اسحاق ۷۶۷ و تاریخ وفات ابن هشام ۸۳۴ میلادی)^(۳). دوم کتابی است دربارهٔ انساب که ابن الکلبی نوشته است (تاریخ وفات ابن الکلبی ۷۶۳ میلادی). از کتاب مزبور نسخی در کتابخانه‌های موزهٔ بریتانیا و اسکوریا^(۴) (۵) موجود است. لکن اشخاصی مانند ابوهریره و عبدالله بن

(۱) ایضاً همان کتاب صفة ۳۳.

(۲) ایضاً همان کتاب صفحات ۱۷۶ و ۱۷۷.

(۳) چاپ ووستنفلد Wüstenfeld (۶۰-۱۸۰۸ میلادی). این کتاب را

وایل Weil بزبان آلمانی ترجمه کرده است (۱۸۶۴ میلادی).

(۴) یادداشت مترجم: اسکوریا Escorial کاخی است در ۲۷ مایلی

شمال غربی مادرید که قبلیپ دوم بنا نهاد و آرامگاه سلاطین اسپانی میباشد.

(۵) این مطالب و همچنین تفصیلی که بعد بیاید بیشتر از مقالهٔ عالی دوخویه

de Goeje اقتباس گردیده است. آن مقاله در دائرة المعارف اسلامی چاپ شده

است و قبلاً بدان مقاله اشارتی رفت.

عمر بن العاص و الزهري (۱) (تاریخ وفات ۷۴۲ میلادی) و حسن بصری (۲) همواره طی قرن اول هجری یادداشتهائی بر میداشتند و در بعض موارد دستور میدادند که یادداشتهای را پس از مرگ آنها بسوزانند، زیرا این یادداشتهای فقط برای کمک بحافظه بوده است و آنچه این دانشمندان میدانستند شفاهاً بدیگران انتقال میدادند. در واقع همان قسمی که گلدزیهر ثابت کرده است (۳) تا اوائل قرن دوم هجری با تحریر احادیث مخالفت شدیدی وجود داشت بنحوی که عبدالرحمن حرمله الاسلمی (تاریخ وفات ۷۶۲ میلادی) مجبور شد اجازه مخصوصی از معلم خود سعید بن المسیب تحصیل کند تا بتواند بیهانه ضعف حافظه تعلیمات ویرا بنویسد. علت این مخالفت بیشتر دو چیز بوده است: یکی اینکه بیم داشتند مبدا نسبت بکتابهایی که گفتارهای مقدس پیامبر در آن ضبط میشد احترامات کافی مرعی نشود؛ از طرف دیگر میترسیدند چنانکه در سایر ادیان نیز اتفاق افتاده است برای احادیث حجیت ناروایی بر ضرر کتاب خدا قائل شوند. در برابر این اعتراض نظر صحیح تری وجود داشت که در امثال و اقوالی از این قبیل منعکس است: «کل علم لیس فی القرطاس ضاع» آنچه در حافظه ضبط شود در گذر است ولی آنچه نوشته شود میماند (۴). «بهترین معلم حدیث آثار مضبوطه است». و کلمات معروف امام احمد بن حنبل نیز مؤید همین معنی است «احادیث را فقط از روی متون کتاب منتشر کنید و» کتاب مطمئن ترین وسیله ضبط است. (۵)

(۱) رجوع شود بکتاب گلدزیهر که ذکر آن گذشت، صفحات ۶-۱۹۵.

(۲) رجوع شود بکتاب دوخویه de Goefe که ذکرش گذشت.

(۳) رجوع شود بکتاب گلدزیهر که ذکر آن گذشت، جلد دوم صفحه

۱۹۶ بعد.

(۴) یادداشت مترجم: آقای میرجلال محدث این «احادیث» را یادآور

میشوند: العلم صید والکتابه قید - قیدوا العلم بالکتابه.

(۵) رجوع شود بکتاب گلدزیهر صفحه ۱۹۹.

طبعاً این اعتراضات در مورد آثار غیر مذهبی وجود نداشت و در قسمت مختصری که کارل برو کلمان^(۱) به نثر در عهد بنی امیه اختصاص میدهد بشرح ذیل از آثار نویسندگان اوائل آن دوره اسم میبرد: اعراب جنوبی و هب ابن منبه (ایرانی الاصل) و عبید بن شریه که هر دو از اهل صنعا بودند: اولی در سن کهولت بسال ۷۲۸ میلادی در گذشت و دومی در عهد عبدالملک (۷۰۵ - ۶۸۵ میلادی): ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی که بمناسبت سرگذشتها و حکایات تاریخی خود شهرت یافت (و در حدود سنه ۷۵۰ میلادی در گذشت): الزهری سابق الذکر (تاریخ وفات ۷۴۲ میلادی)؛ و شاگرد او محمد بن عبدالرحمن العامری (تاریخ وفات ۷۳۷ میلادی) که صاحب الموطأ است و این کتاب قدیمتر از کتاب فقه معروف بهمان اسم است که امام مالک بن انس (تاریخ وفات ۷۹۵ میلادی) تدوین کرد. از قدیمترین آثار نثر عربی که نسخی از آن موجود است یکی کتاب الزهد اسد بن موسی بن ابراهیم است (که در سنه ۷۴۹ میلادی بدرود حیات گفت)؛ دیگر کتاب الجوامع (در تمییر خواب) محمد بن سیرین است (رجوع شود بصفحه ۳۸۱ این ترجمه، یادداشت شماره ۲ (در پاورقی آن صفحه)، همچنین کتاب الاشارة بعلم العبارة تألیف محمد بن علی بن عمر السالم. آخرین نویسنده‌ای که باید نام او ذکر شود و از هیچکدام هم کمتر نیست شاهزاده اموی خالد بن یزید است (تاریخ وفات ۷۰۴ میلادی) که علم کیمیا را نزد راهبی موسوم به مریانوس^(۲) تحصیل کرد و سه رساله در علوم غریبه نوشت و جابربن حیان (تاریخ

(۱) رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب صفحات ۶۴ تا ۶۷ جلد اول،

Carl Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit.

(۲) رجوع شود به کتاب ووستنفلد، در باره نویسندگان تاریخ عرب

Wüst'enfeld,

چاپ کتینگن (۱۸۸۲) صفحه ۴ حاشیه ۱۶،

Die Geschichtschreiber der Araber und ihre Werke, Göttingen, 1882.

Marianus (۳)

وفات در حدود ۷۷۶ میلادی) که در علوم غربیه شهرتی بسزا یافت شاگرد او بود.

برو کلمان^(۱) قسمتهای اول کتاب قابل ستایش خود را در باره تاریخ ادبیات عرب بادوار ذیل تقسیم میکند:

ادبیات خالص عرب (بتقریب کلاً شامل اشعار شعراء جاهلیت و چند تن از شعراء یهود و نصاری) از قدیمترین ایام تا زمان پیغمبر.

۲ - ادبیات مربوط به پیغمبر و زمان او (آنهم باستثناء قرآن همه منظومات خالص عربی است).

۳ - ادبیات دوره اموی (۷۵۰ - ۶۶۱ میلادی) (آنهم ادبیات خالص عرب است).

۴ - دوره ادبیات فصیح اسلامی (۷۵۰-۱۰۰۰ میلادی) که بزبان عربی تدوین شد ولی نویسندگان آن منحصرأ و حتی اکثر عرب نبودند.

۵ - دوره بعد (۱۲۵۸ - ۱۰۰۰ میلادی) تا فتنه مغول و نهب بغداد و انقراض سلسله عباسیان.

از ادوار فوق سه دوره اول اندکی بما مربوط میشود و آنچه برای منظور ما مورد احتیاج بوده است تا کتون گفته شده است. ادوار بعد از ایلغار مغول نیز از حدود این کتاب خارج است زیرا حتی قبل از این واقعه بسیار مهم و خطیر میان زندگانی ملی ایران و زندگانی عربستان و آسیای غربی بطور قطع جدائی افتاد و افکار ایرانیان بیشتر بوسیله زبان فارسی بیان میشد و انتشار مییافت. از طرف دیگر ادوار چهارم و پنجم از نزدیک مربوط بمراسم است زیرا در دوره چهارم (۱۰۰۰ - ۷۵۰ میلادی) زبان فارسی بعد از آنکه در نتیجه استیلای عرب تحت الشعاع واقع شد بزحمت از کسوف ادبی خارج گشته و بار دیگر در آسمان ادبیات نورافشانی

میگرد و در دوره پنجم اگر چه باز از جهات ادبی زبان فارسی توفیق بیشتری یافت و مورد توجه بود و در میدان وسیعتری جلوه گری مینمود معذک بازار ادبیات عربی نیز در همین حال در ایران رونق فراوان داشت و ایرانیان آثار خود را بزبان عربی مینوشتند . آثاری که بعد از فتنه مغول در ایران بزبان عربی پدید آمد محدود بموضوعات مینی بود و این محدودیت خیلی بیشتر از ادوار پیش مشاهده گشت و بالاخص منحصر برشته های آلهیات و فلسفه و فقه و اصول بود .

چون توجه ما باین موضوع از نقطه نظر ایران است بنابراین ادبیات عربی عهد عباسیان بیشتر مورد نظر ماست و بحث ما در این فصل درباره نویسندگان آن عصر طلائی است (۸۴۷-۷۴۹ میلادی) . فهرستی از مهمترین نویسندگان آن عصر بر تیب تاریخ وفات آنها در اینجا نقل میشود :

۱- ابن المقفع (وفات در سنه ۷۵۷ میلادی) مجوسی بود که بمذهب اسلام درآمد و باینکه از طرف پدر و مادر ایرانی و زردشتی بوده ابن مقله (تاریخ وفات ۹۳۹ میلادی) و همچنین ابن خلدون (تاریخ وفات ۱۴۰۵-۶ میلادی) او را از استادان زبان عربی میدانند . چنانکه قبلاً نیز گفته شد ابن مقفع یکی از فحول دانشمندان زبان پهلوی است که بسیاری از کتب پهلوی را بزبان عربی ترجمه کرده است ، از جمله ترجمه عربی کلیله و دمنه هنوز در تمام ممالک عربی زبان از کتب درجه اول اساسی است و این تنها کتابی است که تمام و کمال مانده است و حال آنکه ابن مقفع ترجمه دیگری از پهلوی دارد که بسیار مهمتر است و آن خدای نامه است . فقط قطعاتی که از خدای نامه اقتباس و در تواریخ بعد نقل شده است در دست میباشد .

۲- ابن عقبه (تاریخ وفات ۷۵۸ میلادی) نویسنده قدیمترین سیره پیغمبر است و متأسفانه علی الظاهر کتاب او بکلی از بین رفته است .

۳- محمد بن السائب الکلبی (تاریخ وفات ۷۶۳ میلادی) و همچنین
پسرش هشام بن محمد الکلبی (تاریخ وفات ۸۲۰ میلادی) در تاریخ اعراب
قدیم تبخّر داشتند .

۴- عیسی بن عمر الثقفی (تاریخ وفات ۷۶۶ میلادی) یکی از
بنیادگذاران صرف و نحو عربی و معلم خلیل بن احمد (که بقولش واضع
علم عروض در عربی بوده است) و سیبو به دانشمند بزرگ ایران .

۵- ابن اسحق (تاریخ وفات ۷۶۷ میلادی) نویسنده سیره پیغمبر
(بنظر دو خویره^(۱)) نسخه کتاب ابن اسحق هنوز بصورت اصلی آن در
کتابخانه کویپر و لودر استانبول موجود است) لکن اطلاعاتی که ما درباره این
کتاب داریم با صورت و کیفیتی است که ابن هشام تنقیح و تهذیب نموده است .

۶- ابوحنیفه النعمان (تاریخ وفات ۷۶۷ میلادی) یکی از ائمه
چهارگانه سنت و جماعت است و مؤسس مذهب حنفی میباشد . ابوحنیفه
ایرانی الاصل بوده و بآل علی بن ابیطالب (ع) علاقه کاملی داشته است .

۷- حمّاد بن سابور (شاپور) الراویة (تاریخ وفات ۷۷۵ - ۷۷۲
میلادی) اصل وی از دیلمه ایران است . منظومات سبعه عربی قدیم را
که معروف بمعلقات است وی جمع آوری و تصحیح نمود .

۸- جابر بن حیّان در علوم غربیه دست داشت (تاریخ وفات در حدود
۷۷۶ میلادی - رجوع شود بصفحه ۳۹۹ این ترجمه) .

۹- محمد بن عبدالله الازدی (تاریخ وفات در حدود ۷۷۷ میلادی)
نویسنده تاریخ فتوح الشام .

۱۰- ابو دلامه (تاریخ وفات ۷۷۷ میلادی) سیاهی بود که بیشتر
جنبه مسخرگی داشت تا شاعری . مزاح دربار بود و مشمول مراسم خلیفه
المنصور و خلیفه المهدی واقع گردید .

- ۱۱ - بقاربن بُرد (تاریخ وفات ۷۸۳ میلادی) شاعر نایناوشکاک
که قبلاً دربارهٔ او اشارتی رفته است .
- ۱۲ - المفضل الضبی (تاریخ وفات ۷۸۶ میلادی) معلم خلیفه -
المهدی در ایام جوانی وی مجموعه‌ای از اشعار قدیم عربی گرد آورده که
از حیث اهمیت کمتر از معلقات نیست ولی از حیث شهرت بیایهٔ معلقات
نمیرسد .
- ۱۳ - السید الحمیری (تاریخ وفات ۷۸۹ میلادی) از شیعیان
پر شور است . اشعار او بیشتر در مدح پیغمبر و خاندان رسالت است و
برو کلمان^(۱) (در صفحهٔ ۸۳ کتاب خود) میگوید : « اشعار وی مانند
اشعار ابوالعتاهیه و بشار از جهت سادگی الفاظ ممتاز است . »
- ۱۴ - خلیل بن احمد (تاریخ وفات ۷۹۱ میلادی) از نحوویون
است که در علم عروض و قوافی نیز تبحر داشت و در بالا ضمن شمارهٔ ۴
همین فهرست نام او برده شده است .
- ۱۵ - سیبویه (تاریخ وفات ۷۹۳ میلادی) از نحوویون ایران است
که نام وی نیز در بالا ضمن شمارهٔ ۴ همین صورت آمده است .
- ۱۶ - ابو یوسف یعقوب الانصاری (تاریخ وفات ۷۹۵ میلادی) از
فقها و شاگرد ابوحنیفه .
- ۱۷ - مالک بن انس (تاریخ وفات ۷۹۵ میلادی) دومین امام از
ائمهٔ چهارگانهٔ سنت و جماعت مؤسس مذهب مالکی است .
- ۱۸ - مروان بن ابی حفصه (تاریخ وفات ۷۹۷ میلادی) ، شاعری
است از یهودیان خراسان .
- ۱۹ - مسلم بن الولید (تاریخ وفات ۸۰۳ میلادی) شاعر درباری
هارون الرشید است که مورد حمایت برامکه و فضل بن سهل بود .
- ۲۰ - محمد بن الحسن الشیبانی (تاریخ وفات ۸۰۴ میلادی)

از فقهاء حنفی که یکچندی هم در عهد سلطنت هارون الرشید قاضی رقه بود .

۲۱ - علی بن حمزه الکسائی (تاریخ وفات ۸۰۵ میلادی) از نحو یون است و از طرف پدر و مادر ایرانی الاصل . هارون الرشید او را بتعلیم دو فرزند خود امین و مأمون گماشت .

۲۲ - العباس بن الاحنف (تاریخ وفات ۸۰۶ میلادی) یکی دیگر از شعراء نیمه ایرانی دربار هارون الرشید است که شهرت او بیشتر بغزلیات اوست .

۲۳ - ابونواس (تاریخ وفات ۸۱۳ - ۸۰۶ میلادی) از جهت نژاد نیمه ایرانی و یکی از اجمله شعراء دربار هارون الرشید است که بگستاخی و بیشر می معروف بود . همه خوانندگان هزار و یکشب بسر گذشتهای ننگین و رسوائی آور و حضور ذهن و سرمایه علمی و ادبی و هوش سرشار و قریحه پایدار وی آشنائی دارند .

۲۴ - ابن زباله (تاریخ وفات ۸۱۴ میلادی) یکی از تلامذه مالک بن انس بود که اخبار مدینه را نوشت .

۲۵ - یحیی بن بطریق (که در حدود سنه ۸۱۵ میلادی در گلزار علم و ادب جلوه گر شد) یکی از مترجمینی است که آثار ارسطو و سایر فلاسفه یونان را بزبان عربی در آورد .

۲۶ - هشام بن الکلبی (تاریخ وفات ۸۲۰ - ۸۱۹ میلادی) مورخ بود . رجوع شود بشماره ۳ همین فهرست در صفحه ۴۰۲ این ترجمه .

۲۷ - الشافعی (تاریخ وفات ۸۲۰ میلادی) سومین امام سنت و جماعت و مؤسس مذهب شافعی است .

۲۸ - قطرب (تاریخ وفات ۸۲۱ میلادی) از نحو یون و لغویون است که شاگرد سیبویه و ثقفی بوده است .

۲۹ - الفراء (تاریخ وفات ۸۲۲ میلادی) از نحو یون و شاگرد کسائی است . او نیز مانند کسائی ایرانی الاصل بوده است .

۳۰ - الواقدی (تاریخ وفات ۸۲۳ میلادی) مورخ بزرگ فتوحات اسلام است که یحیی برمکی بسخا و کرم از او حمایت و سرپرستی میکرد . پس از مرگ وی ششصد صندوق بزرگ کتاب و نسخه خطی و یادداشت از او باقی ماند . هر صندوق را دو نفر لازم بود تا بتوانند حرکت دهند .

۳۱ - ابو عبیده معمر بن المثنی (تاریخ وفات ۸۲۵ میلادی) از لغویون است که تمایل شدیدی بشعوبیه داشت و اصلاً از یهودیان ایران و رقیب الاصمعی بوده است که قبائل عرب را بشدت هجو کرده است . رجوع شود بصفحه ۳۸۹ این ترجمه .

۳۲ - ابوالعناهیة (تاریخ وفات ۸۲۸ میلادی) یکی از مشهورترین شعراء این دوره است که از جهت شوق و جدیت و بدبینی در امور مذهبی و سادگی مفرط درسختن درست نقطه مقابل سخندور معاصر خود ابونواس است که مردی شهوت ران و فاسق و فاسد الاخلاق و ابن الوقت بشمار میرفت .

۳۳ - المکوک (تاریخ وفات ۸۲۸ میلادی) از شعراء مدیحه سرای ایرانی الاصل .

۳۴ - ابن قتیبه (تاریخ وفات ۸۲۸ میلادی) از مورخین طراز اول و ایرانی است . از آثار دوازده گانه او که بروکلمان (در صفحات ۱۲۳-۱۲۰ جلد اول کتاب خود) ذکر میکند این کتب معروف تر از همه آنهاست : کتاب المعارف (چاپ ووستنفلد بتاریخ ۱۸۵۰ میلادی) ؛ ادب الکاتب (چاپ قاهره بتاریخ ۱۳۰۰ هجری) ؛ و عیون الاخبار که اکنون در برلین تحت نظر بروکلمان زیر چاپ است .

۳۵ - الاصمعی (تاریخ وفات ۸۳۱ میلادی) از نحویون و لغویون و یکی از اعضاء برجسته محفل دانشمندانی است که هارون الرشید گرد خود جمع کرد .

۳۶ - ابن هشام (تاریخ وفات ۸۳۴ میلادی) مصحح سیره پیغمبر است که ابن اسحق نوشت . رجوع شود بشماره ۵ همین فهرست .

۳۷ - الاخفش الاوسط (تاریخ وفات ۸۳۵ میلادی یا بیشتر) از نحویون و لغویون و از تلامذه سیویه بوده است . شاید او نیز مانند استادش ایرانی الاصل باشد .

۳۸ - قسطای بن لوقا از مسیحیان بعلبک مترجم معروف ومدون آثار طبی و نجومی و ریاضی در همان اوقات در گلزار علم و ادب چهره برافروخت و هنوز در اواسط قرن یازدهم میلادی در مباحث فوق شهرت و مرجعیت داشت زیرا ناصر خسرو در حق وی چنین گفته است :

هر کسی چیزی همی گوید ز تیره رای خویش

تا گمان آیدت کو قسطای بن لوقاستی

۳۹ - المدائنی (تاریخ وفات ۸۴۵ - ۸۴۰ میلادی) تاریخ نویسی است چیره دست که آثار فراوانی دارد ولی بدبختانه فقط عناوین کتب او (که در فهرست ابن ندیم مذکور است و ۱۱۱ فقره میباشد بدان وسیله) مضبوط و محفوظ مانده است .

۴۰ - الکتندی (تاریخ وفات ۸۴۱ میلادی) حکیم و طبیب شهیر عرب .

۴۱ - ابن الاعرابی (تاریخ وفات ۸۴۴ میلادی) از نحویون معروف است که احاش از هندوستان و نابسری و شاگرد المفضل بوده است (رجوع شود بشماره ۱۲ همین فهرست) .

۴۲ - ابو عبدالله محمد بن سلام الجمحی (تاریخ وفات ۸۴۵ میلادی)

مؤلف طبقات الشعراء که متأسفانه از بین رفته است و فقط قسمتهائی را که مؤلفین دیگر اقتباس و نقل کرده‌اند مانده است (۱).

۴۳ - ابن سعد (تاریخ وفات ۸۴۵ میلادی) منشی دانشمند نامدار الواقدی (رجوع شود بشماره ۳۰ همین فهرست) و مؤلف کتاب طبقات الکبیر است که کتاب بزرگی است و در آتیۀ نزدیک درلیدن (۲) بچاپ خواهد رسید.

۴۴ - ابو تمام (تاریخ وفات ۸۴۶ میلادی) ابتدا مداح خلیفه المعتصم و بعد مداح عبدالله بن طاهر فرمانفرمای خراسان بوده است، لکن معروفیت او بیشتر به منتخبات بزرگی است که از نظم قدیم عرب موسوم بحماسة جمع آوری نمود. خطیب تبریزی که کتاب او را شرح کرد گوید: «ان اباتمام فی حماسة اشعر منه فی شعره».

۴۵ - دیک الجن (تاریخ وفات ۸۴۹ میلادی) از شعویون

شام و شعراء شیعه.

اسامی دیگری را نیز میتوان باین صورت افزود ولی فعلاً مقصود ما را کافی است زیرا این صورت نشان میدهد تاچه اندازه (یعنی از چهل و چهار نفر سیزده نفر از) معروفترین کسانی که خدماتی بادیات قدیم عرب کرده‌اند ایرانی الاصل بوده‌اند. برای اینکه خوانندگان بتفصیل بیشتری از آثار و اوصاف آنها اطلاع پیدا کنند باید بکتابهای فن کرمر و بروکلمان و نویسندگان دیگر درباره تاریخ ادبیات و فرهنگ عرب رجوع نمایند.

(۱) یادداشت فشریح: «جمعی در اصطلاح رجالی بفرموده بروجدی

عبارت از زیدبن عبدالله و نسبت آن به موضعی جمیع نامی است که حرف اولش جیم و یاهر دو حرف اول و آخر حای حطی است و در اصطلاح علما و ادبا محمد بن سلام بن عبدالله بن سلام مکنی به ابو عبدالله است که از اکابر ادبا بوده و احمد بن حنبل و ثعلب نعوی از وی اخذ مراتب علمیه نموده و کتاب صفات الشعراء که در سال ۱۹۲۰ م. در مصر چاپ شده از آثار قلمی اوست و در سال ۲۳۲ ه. در گذشت. (نقل از ریجانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب یا کنی والقاب اثر محمدعلی تبریزی خیابانی مدرس، صفحه ۲۷۹).

Leyden (۲)

فصل هشتم

بیشرفتهای مذهب و فلسفه در عصر طلائی اسلام

از مهمترین فرق اولیهٔ اسلام یکی فرقهٔ جمهوری خواه خوارج است، دیگر فرقهٔ شیعه که امامت را از حقوق حقهٔ خاندان رسالت میدانستند و از هر دو تاحدی بتفصیل در اینجا بحث شده است. غلاة شیعه با عقائد عجیبی که در بارهٔ حلول و رجعت و تناسخ داشتند موضوع سخن ما در فصل بعد خواهند بود. لااقل در وهلهٔ نخست میتوان گفت جنبهٔ سیاسی فرقه های مزبور قوی بوده است؛ بهبارهٔ اخری خوارج در امور مذهبی مظهر تمایلات دموکرات منشانهٔ تازیان، و شیعیان مظهر تمایلات سلطنت خواهانهٔ ایرانیان بوده اند. فرقهٔ سوم فرقهٔ مرجئه است که جنبهٔ سیاسی آن غلبه داشت. فرقهٔ چهارم که بیشتر صرفاً دارای جنبهٔ دینی و تفکرات فلسفی بود قدریه یا معتزله میباشد. فن کرمر (۱) به تبعیت از ابن حزم (۲) فرقه های چهارگانهٔ فوق را از تقسیمات اولیهٔ اسلام

(۱) رجوع شود بکتاب عقائد رائج ومهم در اسلام، صفحات ۱۰ و ۱۵ بعد

Alfred von Kremer, Geschichte der herrschenden Ideen des Islams, Leipzig, 1868.

(۲) رجوع شود بهمان کتاب صفحات ۱۰ و ۱۲۴. ابن حزم از تازیان اندلسی

و از اهل قرطبه است. در حدود سنهٔ ۱۰۰۴ میلادی وفات یافت. مؤلف قدیمترین کتابی است که در بارهٔ فرقه های اسلام نوشته شده است. نسخ خطی این کتاب (که چاپ شده است) بسیار کمیاب است. شرح حال ابن حزم نیز در ترجمه ای که دوستان de Slane از ابن خلکان کرده است در جلد دوم، صفحات ۲۶۷ تا ۲۷۲ مندرج است.

یادداشت مترجم: کتاب ابن حزم ظاهری موسوم است به الفصل

فی الملل والاهواء والنحل. این کتاب در پنج جلد در مصر چاپ شده است ۱۳۱۷

میداند (۱) و طبق نظر او (۲) دوفرقه آخری در دمشق که پایتخت بنی امیه بود تا حدی تحت نفوذ مسیحیان در نیمه اول قرن هشتم مسیحی (۷۱۸ تا ۷۴۷ میلادی) ظهور کردند و حال آنکه دوفرقه اول چنانکه گفته شد در اواخر قرن هفدهم میلادی بودند .

مرجئه مأخوذ است از ریشه ارجاً بمعنای «بتأخیر انداخت» (و بدان سبب این قوم را مرجئه گویند که معتقد بودند کیفر مسلمین گنهکار تا روز قیامت (۳) بتأخیر افتد و هیچ مؤمنی را ولو اینکه هر معصیتی مرتکب شده باشد نباید ملعون (۴) دانست).

این گروه مسلمین اصولاً بر خلاف شیعیان و خوارج تسلیم خلافت بنی امیه شدند . از جهت اصول عقائد با پیروان سنت و جماعت کلیه همفکر بودند گویانکه بگفته فن کر مر «بسی به تلطیف و تخفیف جنبه های وحشت انگیز

(۱) شهرستانی نیز چهار فرقه قائل شده است ولی بجای مرجئه فرقه صفاتیه را ذکر کرده است و حال آنکه الایچی (۱۳۰۵ میلادی) مدعی است فرقه های عمده ای که بر خلاف اصول مذهب از هم جدا شدند هفت فرقه بودند . رجوع شود بصفحات ۳ و ۲ کتاب معتزله تألیف اشتاینر :

Dr. H. Steiner, Die Mu'taziliten, 1865 .

یادداشت مترجم : نگاه کنید به اوائل المقالات فی المذاهب المختارات تألیف العلامة الشیخ المفید محمد بن نعمان المتوفی سنة ۴۱۳ هـ . بمقدمه و تعلیقات بقلم علامه فقیه شیخ الاسلام زنجانی (شیخ فضل الله) ، چاپ دوم تبریز با التالیق و مزایای بسیار بتصحیح دانشمند گرامی آقای حاج عباسقلی واعظ چرندابی . و همچنین بکتاب خاندان نوبختی . . . و تاریخ مختصر ظهور فرق اسلامی و مذهب شیعه و متکلمین اولیه آن و فرقه هایی که از میان طایفه شیعه برخاسته اند ، تألیف عباس اقبال استاد دانشگاه تهران ، ۱۳۱۱ هجری شمسی ، چاپ تهران .

(۲) رجوع شود بکتاب تحقیقات فن کر در تاریخ تمدن اسلام چاپ لایپزیک ، ۱۸۷۳ میلادی ، صفحات ۱ تا ۹ ،

Alfred von Kremer, Culturgeschichte auf dem Gebiete des Islams, Leipzig, 1873 .

(۳) رجوع شود بلفتر عربی بانگلیسی این ، کتاب اول صفحه ۱۰۳۳ ،

Lane, Arabic - English Lexicon

(۴) یادداشت مترجم : کافر .

آن پرداختند و عقیده داشتند هیچ مؤمن مسلمانی الی الابد در جهنم نخواهد ماند» (۱) و بطور کلی ایمان را فوق عمل میدانستند (۲). نظرهای خود را ظاهراً با محیط دربار اموی که با روح هیچیک از شیعیان واقعی و خوارج بهیچوجه سازگار نبود طوری تطبیق میکردند که جز عنوان ابن الوقت و بوقلمون صفتی بسختی میتوان عنوان دیگری برای آنها قائل شد و این همان صفتی است که کشیش معروف دهکده بری (۳) نیز (در انگلستان) بدان صفت متصف بود، و حال آنکه مسیحیان و افراد غیرمسلمان دیگر نیز در دربار بنی امیه مورد مرحمت و مشمول عواطف عالیه بودند و مشاغل مهمی داشتند (۴). سقوط آن سلسله خدا شناس دیگر موجباتی برای وجود آنها باقی نگذاشت و این فرقه استقلال خود را از دست داد ولی

(۱) رجوع شود بصفحه ۲۵ کتاب فن کرمر در تاریخ عقائد رایج و مهم اسلام Alfred von Kremer, Gesch. d. herrsch. Ideen des Islams, 1868.

(۲) یادداشت مترجم: آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند: « نزد مرجه ایمان عبارتست از قول لا اله الا الله محمد رسول الله و عمل جزو ایمان نیست. بنابراین کسی که ادای شهادتین کند مؤمن است اگرچه عمل بمقتضای ایمان نکند و از این جهت مرتکبین کبائر را مؤمن میخواندند و درباره مرتکب کبیره میگفتند نرجیه. امره الی الله برخلاف خوارج که مرتکب کبیره را کافر میدانستند و عقیده مرجه با وضع دینی خلفاء بنی امیه که از هیچ کبیره احتراز نداشتند مناسب بود و از اینرو آن طایفه را تقویت میکردند. »

(۳) یادداشت مترجم: در ساحل زمین رودخانه تیز Thames در ناحیه برکشایر دهکده ایست بنام بری Bray. نام این دهکده از آن جهت شهرت یافته است که در داستان منظومی از آن یاد شده است. آن داستان معروف است به « کشیش بری » (The Vicar of Bray). کشیش سزبور باقتضای زمان مملکت و ایمان و رنگ خود را تغییر میداد و از این راه شغل خود را از دوران سلطنت چارلز دوم تا جرج اول توانست حفظ کند. گویند این قصه در مورد کشیشی موسوم به سایمون الین Simon Aleyne صادق بوده است. این شخص از سال ۱۵۴۰ تا ۱۵۸۸ میلادی یعنی مدت ۴۸ سال کشیش آن دهکده بود (ترجمه از دائرة المعارف بریتانیکا).

(۴) رجوع شود بکتاب تحقیقات فن کرمر در تاریخ تمدن اسلام صفحه دوم (Streifzüge). شاعر در بار الاخطا مسیحی بود.

ابوحنیفه مؤسس یکی از چهار مذهب تسنن که تا امروز (۱) نیز مانده است
از میان همین جماعت برخاست .
فن کرمر گوید : (۲)

« بسیار جای تأسف است که اطلاعات دقیق و صحیح درباره این
فرقه تا این اندازه کم است . منابع عربی اطلاعات مربوط بعصر اموی
بکلی نابوده شده و دوچار سرنوشت همان عصر گردیده است و قدیمترین
آثاری که مانده است از زمان عباسیان است . بنابراین اطلاعاتیکه در
باره مرجه داریم مبتنی بر اخبار پراکنده است که از نویسندگان متأخر
عربی بدست آمده است . »

فرقه قدریه یا معتزله خیلی، بیشتر اهمیت داشت و طرفدار (آزادی
اراده یا طریقه تفویض و اختیار بود) (۳) . بگفته دکتر اشتاینر (۴)

(۱) ایضاً رجوع شود بهمان کتاب صفحه ۶ و تطبیق شود با کتاب دیگر فن کرمر
درباره عقاید مهمه اسلامی صفحه ۲۶ .

Gesch. d. herrsch. Ideen des Islams, 1868 .

(۲) ایضاً همان کتاب صفحه ۳ .

(۳) **یادداشت مترجم** : نگاه کنید به کتاب تصحیح الاعتقاد در شرح
عقائد الصدوق با مقدمه و تملیقات علامه شهر آقای سید هبه الدین شهرستانی چاپ
تبریز ۱۰/۳/۶۴ ق = ۲۳/۱۱/۲۶ ش . و همچنین کتاب خاندان نوبختی تألیف
عباس اقبال استاد دانشگاه تهران ، ۱۳۱۱ هجری شمسی ، صفحات ۳۲ بعد ، و
مقدمه جلد دوم کتاب کنزالحکمة (ترجمه تاریخ الحکماء شمس الدین شهر زوری)
بقلم ضیاء الدین درمی مدرس علم معقول ، مرداد ۱۳۱۶ ، تهران ، و کتاب پرتو
اسلام ، جلد اول ، ترجمه کتاب فجر الاسلام تألیف احمد امین استاد مصری ، بقلم آقای
عباس خلیلی ، و کتاب تاریخ سیاسی اسلام ، تألیف دکتر حسن ابراهیم حسن ، ترجمه
آقای ابوالقاسم یابنده ، و کتاب علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم ،
مجلد اول تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه تهران ، تهران ۱۳۳۱
شمسی ، و کتاب حجة الحق ابوعلی سینا تألیف آقای صادق گوهرین ، ۱۳۳۰ شمسی .
(۴) رجوع شود به صفحه ۴ کتاب دکتر اشتاینر درباره معتزله ،

Dr. H. Steiner, Die Mu'taziliten, Leipzig, 1865 .

« بهترین توصیف معتزله اینست که بگوئیم ظهور این قبیل افکار در حکم اعتراضی است که پیوسته عقل سلیم بشر بر احکام جابرانه و تعلیمات مقرره و محدوده نموده است. » معتزله خود را اهل العدل والتوحید یا طرفداران عدل آلهی و یکتاپرستی میدانستند. میگفتند قسمت ازلی بعقیده اهل سنت آنست که خداوند سر نوشت هر کس را قبلاً تعیین نماید و گناهای را کیفر دهد که خود بجهت بر بشر تحمیل کرده است و بشر را در برابر تقدیر و سر نوشت قدرت استقامت و پایداری نباشد. قدریه این طرز فکر را خلاف عدل آلهی میدانستند زیرا پروردگار جهان را ظالمی برحمت و جبار جلوه دهد. دیگر اینکه اهل تسنن برای قرآن نیز مانند حق یگانه ازلیت و ابدیت قائل شده اند و صفات حق را از ذات حق جدا یا قابل تفکیک میدانند. بنابراین مشرک اند.

شرحی که عموماً در باره منشأ این طایفه و وجه تسمیه معتزله نوشته اند اینست که واصل بن عطاء الغزال یکی از مریدان حسن بصری از متألهین شهر در این مسأله با استاد خود اختلاف پیدا کرد که اگر مؤمنی مرتکب کبیره ای شود آیا باز هم میتوان او را مؤمن خطاب کرد. واصل معتقد بود چنین

**حسن بصری
و واصل
بن عطا**

کس را نه مؤمن و نه کافر میتوان دانست، بلکه باید گفت بین این دو مرحله قرار گرفته است (۱). پس از این بیان واصل از آن جمع کناره گرفت و برای مباحثه باطلابیکه از او پیروی کردند بگوشه دیگری از مسجد رفت. حسن بصری با طرفیان خود گفت: « اعترل عنا » (از ما کناره گرفت یا از ما جدا شد) و منظورش واصل بود. در اثر این بیان مخالفین واصل پیروان و برا معتزله خواندند (۲). اینست آنچه در باره واصل

(۱) یادداشت مترجم: العزلة بین المنزلاتین.

(۲) رجوع شود بکتاب اشتاینر درباره معتزله صفحات ۲۴ تا ۲۶:

Steiner, Mu'taziliten و همچنین بتاریخ اسلام تألیف دوزی، صفحه ۲۰۴: Dozy, Histoire de l' Islamisme.

و مبدأ این فرقه مورد قبول عموم است و نشان می‌دهد که عراق زادگاه و گاهواره این فرقه بوده است. عراق همان بابل باستانی است که محل التقاء و اختلاط نژاد سامی و نژاد ایرانی بوده و طولی نکشید که آنکشور مرکز علم و کیمی بعد در زمان خلافت بنی‌العباس مقر حکومت گردید (۱). لکن چنانکه ملاحظه شد بنظر فن کرمر (۲) محل تکوین و تکامل معتقدات این قوم دمشق (۳) بوده و تحت نفوذ متالهیین بیزانس علی‌الخصوص یحیی دمشقی و مرید او نیودور ابوقره بوده است. نام دیگر آنها قدریه است که بیشتر بآن اسم معروف بودند و حاکی از اعتقاد این قوم بآزادی اراده است (۴) (که خود را قادر بر هر عملی که بخواهند میدانند) (۵) و حدیث مجموع القدیة مجوس هذه الامة حربیة بود که دشمنان این طایفه

(۱) رجوع شود بهمان کتاب دوزی، صفحه ۲۰۱.

یادداشت مترجم: دوزی Reinhart Pieter Anne Dozy دانشمند

عربی‌دان فرانسوی‌الاصل هلند است که در سال ۱۸۲۰ مسیحی در لندن بجهان آمد و در سال ۱۸۸۳ مسیحی از جهان برفت. ویرا در تاریخ مسلمین آسیایی نیز کتابیست بسیار مهم و اساسی که بزبان فرانسه نوشته شده و موسوم است به:

Histoire des Musulmans d' Espagne Jusqu'à la conquête de l' Andalousie Par les Almoravides 711 - 1110 (Leiden, 1861).

این کتاب در سال ۱۹۱۳ مسیحی توسط استوکس F. G. Stokes بزبان انگلیسی ترجمه شده و شرح احوال دوزی در مقدمه این ترجمه آورده شده است. دوخوبه J. de Goeje نیز در سال ۱۸۸۳ مسیحی ترجمه احوال ویرا منتشر کرده است (دائرة المعارف بریتانیکا چاپ چهاردهم).

(۲) نگاه کنید بصفحات ۷ تا ۹ کتاب تحقیقات فن کرمر در باره تاریخ

تمدن اسلام (Alfred von Kremer, Cult. - Streifzüge)

(۳) **یادداشت مترجم:** این گفته دلیل ندارد.

(۴) نگاه کنید بکتاب اشتاینر که ذکر آن گذشت، صفحات ۲۶ تا ۲۸.

در اینجا از مفاهیم متضاد لفظ قدریة بحث شده است.

(۵) **یادداشت مترجم:** آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند «معتزله

معتقدند که قدرت بشری که از آن بقدرت حادث تعبیر میکنند مستند فعل تواند (بقیة باورنی در صفحه ۴۱۴)

آزادانه برضد آنها بکار میبردند . (اشتاینر میگوید برای اثبات وجود شر اصل دیگری در برابر اراده خدا قائل شدند و آن اراده بشر است .)
مقایسه قدریه
با مجوس
حتی مدتی بعد در آغاز قرن سیزدهم مسیحی شاعر صوفی ایرانی محمود شبستری که کتاب معروف خود کلشن راز^(۱) را برای شارحین اسرار دین نوشت اشاره به حدیث مزبور چنین گفته است :

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است

نبی فرمود کاو مانند گبر است

چنانکه ملاحظه شد فن کرمر معتقد است فکر آزادی اراده را معبدالجهنی (تاریخ وفات ۶۹۹ میلادی) بتقلید و تبعیت از يك ایرانی^(۲) موسوم به سننویه در پایان قرن هفتم مسیحی در دمشق ترویج میکرد و بحکم خلیفه اموی عبدالملک یا بروایات دیگر بحکم حجاج بن یوسف بقتل رسید . یکی از نویسندگان ایران عوفی که در قرن سیزدهم زندگانی میکرد است در کتاب پنجم جوامع الحکایات (که بدبختانه فقط نسخه‌های خطی کمیابی از آن در دست میباشد)^(۳) در احوال خلفاء

(بقیه باورنی از صفحه ۴۱۳)

بود و قدر الهی تأثیری در ایجاد افعال بشر ندارد ، برخلاف عقیده اصحاب حدیث که میگویند قدرت حادث مستند فعل نتواند شد و تنها قدرت قدیم تعالی مستند فعل است و بنا بر این افعال ماخلوق حق تعالی است نه مخلوق ما ، بر خلاف معتزله که میگویند فعل ماخلوق ماست . پس بوضوح پیوست که مقصود معتزله این نیست که انسان هر چه بخواهد میتواند و بر فعل آن قادر است . »

(۱) نگاه کنید بصفحات ۳۲ و ۴۰ چاپ و هینفیلد ، Whinfield, I. 538

(۲) یادداشت مترجم : پس معلوم شد که این عقیده از مسیحیت نیست .

(۳) یادداشت مترجم : در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی قسمتی از این

کتاب را وزارت فرهنگ چاپ کرده است . مرحوم محمدتقی بهار ملك الشعراء استاد دانش سرای عالی و دانشگاه تهران متن کتاب را تصحیح و تنقیح نمود و تحت عنوان « منتخب جوامع الحکایات و لوامع الروایات - بخش نخست - برای دبیرستانها » منتشر گشت .

اموی چنین گوید که غیلان قدری را هشام بن عبدالملک (۷۴۳ - ۷۴۴ میلادی) بجرم ترویج فکر تفویض یا آزادی اراده دردمشق بقتل رساند و عوفی حتی چگونگی مجاب شدن او را از طرف خلیفه در برابر علماء شام شرح میدهد . از طرف دیگر گویند یزید دوم (۷۴۴ - ۷۴۰ میلادی) عقیده قدریه را پذیرفت و اگر بتوان قول عوفی را باور کرد یزید دوم خود را واضح و آشکار هواخواه خاندان علی (ع) قلمداد کرد . سیر آراء و عقاید تشیع و قدریه در واقع غالباً در یکسو بود و اصول عقائد شیعه که امروز در ایران رائج است از بسیاری جهات با معتزله یکی است و ابوالحسن اشعری مخالف بزرگ معتزله مورد نفرت و وحشت فوق العاده است . محمد دارابی (۱) ضمن شرحی که در دفاع حافظ (۲) تألیف نموده است مینویسد : یکی از سه موردی که عموماً با شعرا حافظ اشکال میکنند این است که از پاره‌ای اشعار وی ظاهراً چنین برمیآید که تمایلی با اصول عقائد اشعری داشته است . محمد دارابی گوید : « علماء امامیه (شیعه دوازده امامی) عقائد اشعری را باطل میدانند » و این بیت را شاهد میآورد (۴) :

در کوی نیکنمایی ما را گذر ندادند

گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را !

(۱) رجوع شود بصفحه پنجم رساله عالی و کوچکی که محمد دارابی بنام « لطیفه غیبیه » نوشته است و سال ۱۳۰۴ هجری (مطابق ۱۸۸۷ میلادی) در تهران چاپ سنگی شده است . دوست مؤلف کتاب سیدنی چرچیل Mr . Sidney Churchill توجه ویرا بر رساله مذکوره جلب کرد ، سیدنی چرچیل یکی از بهترین دانشمندان ایرانشناس است که تاکنون مؤلف دیده است .

(۲) دیوان حافظ صفحه ۱۶ جلد اول چاپ روزن تسواپنگ شوانو ،

Rozenzweig Schwannau

(۳) این تمایلات از پاره‌ای جهات نظیر تمایلاتی است که در آئین مسیح پیروان ژان کالون Jean Calvin (۱۵۶۴ - ۱۵۰۹ میلادی) (از مصاحبین پروتستان داشته‌اند) .

طریقه معتزله در اوائل خلافت بنی العباس علی الخصوص در زمان سلطنت خلیفه المأمون (۸۳۳-۸۱۳ میلادی) و پسرش الواثق^(۱) (۸۴۲ تا ۸۴۷ میلادی) بمنتهای قدرت خود رسید .

خلفاء مزبور و دربارشان تحت نفوذ و سلطه معتزله بودند ، و مطالعه فلسفه یونان بر مخازن و منابع استدلال و روشهای منطقی معتزله بیفزود و نظر بنیروی ذاتی معتزله و حمایت و پشتیبانی طبقات حاکمه از آن طایفه احتمال داده میشد معتزله چراغ فرقه تسنن را بکلی خاموش سازند و با اینکه روش معتزله بطور کلی روش مدارا و آزاد منشی بود معذک نسبت بسنت و جماعت عداوت خود را بصورتی آشتی ناپذیر ظاهر میساختند . عقیده اهل تسنن بر اینکه قرآن قدیم و غیر مخلوق است مورد نفرت خاص معتزله بود . مأمون بعلمت تمایلاتی که بمذهب شیعه داشت و مخصوصاً چون حضرت، ثامن الائمه امام علی بن موسی الرضا (ع) را بولایت عهد و جانشینی خود برگزید چیزی نمانده بود که نائره جنگ داخلی را مشتعل سازد . (مأمون بطور عجیبی از نظر خود عدول کرد و برای آنکه خود را از این گرفتاری خلاص کند محرمانه امام را مسموم ساخت و تحریک نمود وزیر خودش فضل بن سهل را کشتند . گناه فضل بن سهل این بود که در امر ولایت امام زیاده از حد حرارت بخرج داد و بمصلحت اندیشی وی مأمون باین اقدام دست زده بود .) در سال ۲۱۱ هجری (مطابق ۸۲۶ میلادی : رجوع شود بطبری ، جلد سوم ، صفحه ۱۰۹۹) مأمون اعلام داشت که قرآن مخلوق است و قدیم نیست و این حقیقت قابل بحث نمیباشد ؛ هفت سال بعد در سال آخر خلافت خود مأمون هفت تن از فحول علماء (از جمله ابن سعد ، منشی مورخ بزرگ الواقدی) را با جبار و ادار نمود از این نظر پیروی کنند . سپس نامه

(۱) یادداشت مترجم : آقای تقی زاده تذکر میدهند واثق پسر مأمون

نبود بلکه پسر معتصم بود .

مفصلی باسحق بن ابراهیم نوشت و دستور داد از هر یک از علماء که بداشتن عقیده ممنوعه مورد سوء ظن باشند سؤال کنند و هر کدام نگویند قرآن مخلوق و حادث است آن شخص را تنبیه نماید. در حدود بیست و چهار تن از اجلّه مسلمین منجمله احمد بن حنبل را که از همه مشهورتر و مؤسس یکی از چهار مذهب سنت و جماعت بود باین محکمه کشاندند و بوسیله تهدید و حبس اغلب را مجبور کردند اعلامیه خلیفه را در باره اینکه قرآن مخلوق است تصدیق نمایند. اکثر امضاء نمودند باستثناء احمد بن حنبل که سفت و سخت ایستاد و اگر بخاطر واقعه مرگ ناگهانی مأمون نبود که اندکی بعد پیش آمد جان احمد بن حنبل شدیداً مورد مخاطره بود^(۱). الواثق از پدر خود پیروی کرد و در سال ۲۳۱ هجری (۶-۸۴۵ میلادی) احمد بن نصر الخزاعی را برانگیخت دست بتوطئه خطرناکی بزند. لکن بی احتیاطی چند تن از همدستان وی که از روی بیخردی در باده گساری زیاده روی کردند و سر مست نبید بودند^(۲) سبب افشاء توطئه گردید. معذک هنگامیکه در همان سال^(۳) اسراء را مبادله می کردند الواثق دستور داد از هر یک از اسیرانیکه آزاد میشدند در این موضوع مهم سؤال شود و کسانی که میگفتند قرآن خلق نشده و قدیم است نمی پذیرفت و در اسارت نگاه میداشت (زیرا معتقد بود اینگونه اشخاص از حدود اسلام خارج شده اند). طبق شرح دیگری که بازطبری^(۴) بیان کرده است از اسرائی که آزاد میشدند میخواستند این نکته را بگویند که خداوند

(۱) رجوع شود بطبری جلد سوم صفحات ۱۳۳۱ - ۱۱۱۳. در آنجا این معامله بتفصیل گزارش داده شده است.

(۲) رجوع شود به طبری جلد سوم صفحات ۱۳۵۰ - ۱۳۴۳ و همچنین بکتاب دوزی در باره اسلام صفحات ۲۳۹ - ۲۳۸. Dozy, l' Islamisme.

(۳) رجوع شود به طبری جلد سوم صفحه ۱۳۵۱.

(۴) رجوع شود به طبری جلد سوم صفحات ۴ - ۱۰۳۳.

در روز بازپسین بچشم خلق خود نخواهد آمد (۱) : عکس این عقیده (۲) و همچنین قدیم بودن قرآن و انکار خلق آن از عقائد سنت و جماعت بود که در همه امور از نص قرآن تبعیت میکردند و از تأویل که مورد توجه و علاقه دشمنانشان بود خودداری داشتند . این نکته نیز مورد موافقت

(۱) **یادداشت مترجم :** آفای بدیع الزمان فروزانفر توضیح میدهند که « اصحاب حدیث و اشعریه معتقدند که خداوند در روز قیامت رؤیت میشود باصطلاح بجواز رؤیت فائند و بعدی منسوب بعصرت رسول (ص) استناد میکنند که انکم سترون ربکم يوم القيمة كما ترون القمر ليلة البدر . برخلاف معتزله و شیعه که جواز رؤیت را منکرند باده عقی و نقلی و صریح آیه شریفه لا یدرک الابصار و هو یدرک الابصار . »

(۲) **یادداشت مترجم :** در باره امکان یا عدم امکان رؤیت خداوند قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین این واقعه را در حق بهلول حکایت میکند : « الشیخ الفاضل الواصل بهلول بن عمرو العاقل و روح الله روحه و او وهب بن عمرو است که از عقیلی مجانبین بوده و بیخبران او را دیوانه میخوانند . مولد او کوفه است و چنانکه در تاریخ گزیده مسطور است از بنی اعمام هارون الرشید عباسی و تلمیذ خاص حضرت امام همام جعفر الصادق علیه السلام و در زمره متقیان عصر خود بوده است . نقل است که هارون بواسطه حفظ ملک عقیم همواره در دفع امام واجب التعظیم میکوشید و بهانهها میانگیخت که آن حضرت را بدرجه شهادت برساند و خاطر از امر او جمع کرداند تا آنکه در آن ایام امام را متهم بداعیه خروج نمود و از متقیان زمان خود که یکی از آن جمله بهلول بود استفسار اباحه قتل امام معصوم نمود . دیگران فتوی دادند و بهلول بخدمت حضرت امام رفت و از صورت واقعه خبر داد و التماس نمود که او را در آن باب ارشاد نماید . آن حضرت فرمودند که خود را گسته مهار و دیوانه و بی وقار ظاهر مبساز . بهلول بمقتضای اشاره واجب الاطاعه عمل کرد و خود را از تکلیف هارون خلاص نمود . بهلول را بسا ابو حنیفه کوفی مناظرات بسیار است و او را همیشه ملزم و مالیده میداشته است . آورده اند که روزی بهلول را برادر خانه ابو حنیفه گذر افتاد . استماع نمود که به تلامذه خود میگوید که امام جعفر صادق علیه السلام سه چیز میگوید که من آنرا نمی بینم : اول آنکه میگوید شیطان با آتش معذب خواهد شد . چون تواند بود که شیطان که از آتش است بسا آتش معذب گردد ؟ دیگر آنکه میگوید خدا را (بقیه یاورقی در صفحه ۴۱۹)

اهل تشیع امروز و معتزله است و محمد دارابی در رساله لطیفه غیبیه خود که در دفاع حافظ نوشت و در یازدهم صفحه ۴۱۴ بدان اشاره شد میگوید حافظ را این بیت در معرض سوء ظن قرارداد که بتجدید حیات تنسن که بانام اشعری توأم است متمایل بوده است :

این جان عاریت که بحافظ سپرد دوست

روزی رخس به بینم و تسلیم وی کنم

حس ستایش و احترامی که ما برای معتزله قائل شده ایم و جلال و شکوه این عصر شکفت که آنهمه مرهون افکار آزادبخوانه‌ها معتزله بود انصاف نیست مارا از جنبه های دیگر آن فارغ و منصرف سازد و آن خشونت غیر عادی و قابل تأسفی را که نسبت به پیاره ای عقائد ابراز

(بقیه باورنی از صفحه ۴۱۷)

نیتوان دید . چون تواند بود که چیزی موجود باشد او را نتوان دید ؟ دیگر آنکه میگوید فاعل فعل خود (شخص) است و حال آنکه نصوص برخلاف آن وارد است . چون این سخن تمام شد بهلول کلوخی از زمین برداشت و حواله ابوحنیفه کرد و بگریخت . اتفاقاً آن کلوخ بریشانی ابوحنیفه آمد . کوفته و آزرده شد . ابوحنیفه بانلامده از عقب او دویدند و او را بگرفتند . چون خویشت خلیفه بود آزار او نتوانستند نمود . لاجرم او را بخدمت خلیفه بردند و اظهار شکایت از او نمودند . بهلول بابوحنیفه گفت : از من چه ستم رسیده ؟ ابوحنیفه گفت کلوخی بر بیشانی من زده و سر من درد میکند . بهلول گفت درد را بمن بنمای . ابوحنیفه گفت درد را چون توان دید ؟ بهلول گفت پس تو چرا اعتراض بر امام جعفر صادق علیه السلام میکردی و میگفتی چه معنی دارد که خدا بمتعالی موجود باشد و او را نتوان دید ؟ دیگر تو در دعوی آزرده گی کلوخی کاژی زیرا که آن کلوخ خاک بود و تو از خاک گی . باید که خاک از خاک متأثر نشود و معذب نگردد برقیاس اعتراضی که تو بر امام میکردی که شیطان از آتش است و چکونه از آتش معذب خواهد شد . و دیگر تو استبعاد قول امام مینمودی که او بنده را فاعل فعل خود گفته و هر گاه که بنده فاعل فعل خود نباشد پس چرا تو مرا بیش خلیفه آورده ای و دعوی فساس میکنی ؟ ابوحنیفه چون سخنی معقول در برابر نتوانست گفت شرمنده گشته از مجلس برخاست .

مینمودند نادیده بگیریم و حال آنکه آن عقائد هنوز هم در کلیه ممالک سنی جاری و ساری و مورد قبول عامه است. لکن آن خشونت را هم شاید سببی بوده است و شاید معتزله یا قدریه آگاه بودند که لازمه طریقه جبر (۱) آنست که بالمآل کار و کوشش از میان برود و سد راه ترقی و پیشرفت گردد (این معنی بدلات عقل و بحکم منطق در آسیا بیش از اروپا در زندگانی روزانه افراد صادق است. عبارت دیگر در انطباق مسائل نظری با امور جاریه زندگی مردم آسیا بیشتر از مردم اروپا طبعاً بمنطق [بایمعتقدات خود] عمل میکنند (۲). بالطبع لازمه اعتقاد بازلیت و ابدیت کلمات وحی جمود بر ظاهر الفاظ و مخالفت با تأویل است. شاید معتزله توجه داشته اند که چنین تفسیری ناگزیر دین را در دایره تنگ و محدودی ثابت و جامد نگاه میدارد بتجوی که قابلیت

(۱) یاد داشت مترجم: در اینجا مؤلف لفظ کال وینیسیم افراطی Extreme Calvinism را مرادف بالفظ فانالیسم Fatalism که بمعنای جبر است گرفته ولی میگوید دومی ممکن است مرجح باشد. باید دانست که مسلک کال وینیسیم را یکی از روحانیون فرانسه موسوم به ژان کالون Jean Calvin موجد و مؤسس بوده است. ژان کالون در سال ۱۵۰۹ میلادی بجهان آمد و در سال ۱۵۶۴ از جهان رفت. یکی از نکات پنجگانه تعلیمات وی مسأله تقدیر است که میگفت خداوند افرادی را برگزیند و سرنوشت آنها را عنایت و رحمت خود قرار دهد. این معنی در اصطلاح پیروان آن مسلک عبارت « برگزیدگان الهی » تعبیر شده است (فرهنگ بزرگ وبستر دیده شود)

Webster's New International Dictionary, Second Edition, Unabridged, 1952, Springfield, Mass., U. S. A.

کال وینیسیم از دیگر مسالک پروتستان بدین صفت متمایز است که آداب و سنن و تشریفات را بکلی منکر و قائل بمقدرات و مشیت ازلی است. پیروان کالون در ممالک سویس و هلاند و مجارستان و اسکاتلند پراکنده اند (لاروس دیده شود).

(۲) یاد داشت مترجم: متن این عبارت یعنی اصل انگلیسی اندکی مبهم و گنگ است. شاید مقصود آن باشد که در یاره ای ممالک اروپا بمنطبق کلمه سرنوشت و قسمت ازلی معتقدند ولی کمتر از یاره ای ممالک آسیائی بمفهوم آن عمل میکنند.

انعطاف و انطباق با اوضاع جدید یا امکان وارد کردن عقیده و ایمان در ذهن افراد هوشمند از میان میرود؛ و نیز ممکن است معتزله اینطور فکر کرده باشند که اعتقاد با امکان رؤیت جمال حتمتعالی این تصور باطل را پیش آورد که ذات پروردگار بایستی بصورت بشر جلوه گر شود. اعم از اینکه طایفه معتزله تشخیص داده یا نداده بودند که این نتایج معلول فیروزی و غلبه متمسکین بموازین و مقبولات عامه بوده است، حقیقت امر آنست که آثار مترتبه بر آن بدینموال بوده و بر اثر فیروزی ابوالحسن اشعری (که موضوع بحث ما در یکی از فصول بعد خواهد بود) و در نتیجه سقوط خلافت و نهب بغداد بدست غارتگران وحشی صفت و تبهار مغلستان در اواسط قرن سیزدهم، سیر فقهرائی اسلام تسریع شد و شدت یافت. چنگیز و هلاکو از یک طرف و ابوالحسن اشعری از طرف دیگر در بران ساختن مفاخر مادی و معنوی عصر طلائی نخستین خلفای عباسی شاید با اندازه هر سه نفر دیگری که تصور کنید کوشیده‌اند.

بیشرفتهای بیشتری را که نصیب معتزله شد دوزی بوجهی شایان ولی باختصار شرح داده است (۱) :-

« اصول عقائد معتزله بعد بسبب جدیدتر و بصورت دیگری تحت نفوذ فلسفه ارسطو اصلاح شد و انتشار یافت و چنانکه اقتضای طبیعت و ماهیت اشیاء است فرقه معتزله نیز بفرق جزئی عقائد معتزله توسعه دیگری منقسم گشت. لکن همه معتزله در پاره‌ای نکات با هم متفق القول و همعقیده بودند. در انکار وجود صفات حق و هر چیزی که خلاف اصل توحید باشد اجماع و اتفاق داشتند. و چون خداوند را از هر گونه عمل خلاف عدل منزّه و مبری میدانستند

(۱) رجوع شود به صفحات ۲۰۷ - ۲۰۵ کتاب دوزی Dozy در باره اسلام

معتقد بودند که انسان در رفتار و کردار خود کاملاً آزاد و مختار است. یکی از تعالیم معتزله این بود که کلیه حقایق که لازمهٔ رهایی و نجات بشر از معاصی و عقوبات است مربوط بعقل است (۱)، و تنها در پرتو عقل و بنیروی خرد بحقایق امور توان پی برد و این امر چه قبل و چه بعد از نزول قرآن صادق بوده است، بنحوی که انسان در همهٔ مراحل زمان و مکان بایستی واجد این حقایق باشد. لکن جماعات مختلفی که از این حزب منشعب شدند آراء دیگری که مخصوص خودشان بود بآراء اولیه افزودند. اغلب این جماعات در علم دین و الهیات با تعمق بسیار وارد میشدند و جماعات دیگر بر خلاف بخردگی و شکافی و مکابره در جزئیات میپرداختند و حتی در روح اسلام نیز باهم اختلافات بزرگی پیدا میکردند. بعضی فی‌المثل به تناسخ عقیده داشتند و تصور میکردند حیوانات هر یک در نوع خود تشکیل اجتماعی میدهند و از میان جمع خود پیامبری دارند؛ و از عجایب اینکه گفته‌اند این عقیده متکی بدو آیهٔ قرآن است. از اینگونه دیوانگیها بسیار داشتند. ولی انصاف نیست همهٔ طایفهٔ معتزله را مسئول اشتباهات بعضی از افراد آنها قرار دهیم، زیرا اگر همهٔ اقوال و افعال آنها را در نظر بگیریم خواهیم دید شایسته است با احترام از آنها سخن بگوئیم.

چون دربارهٔ احکام شرع به تأمل و تفکر پرداختند طرفدار طریقهٔ عقل و استدلال شدند؛ بدین طریق یکی از مطالب عمدهٔ آنها این بود که قرآن در واقع حادث است و خلق شده ولو اینکه این حرف خلاف قول پیغمبر باشد. میگفتند لازمهٔ قدیم و غیر مخلوق بودن قرآن آنست که دو موجود ازلی و ابدی قائل شویم. همینکه قرآن یعنی کلام خدا را در زمرهٔ مخلوقات بشمار آوریم دیگر نمیتوان آنرا متعلق بذات پروردگار

(۱) یاد داشت مترجم: مقصود این است که حسن و قبح عقلی است

دانست زیرا ذات پروردگار لایتغیر است (۱). بدین طریق بتدریج اساس نزول وحی سخت متزلزل گشت و بسیاری از معتزله علناً اظهار میگرداند که نوشتن نظیر قرآن و حتی بهتر از آن امر غیرممکن نیست. بنا براین نسبت باینکه قرآن کتاب آسمانی است و از مبدأ وحی نازل گردیده است اعتراض داشتند. عقیده آنها درباره خدا پاکتر و بلندتر از عقیده متشرعین و متمسکین بمقبولات عامه و موازین شرعی و اهل سنت بود. زیرا معتزله بهیچ نحو زیر بار این فکر نمیرفتند که آفریدگار جهان ممکن است بصورت جسمانی ظاهر شود و گوششان حاضر بشنیدن این حرف نبود. درخبر است از پیغمبر اکرم (ص) که فرمود: همچنانکه ماه تمام را در جنگ بدر دیدی روزی هم خدای خود را خواهی دید (۲)؛ و چون متشرعین کلام مزبور را بمنطوق آن تلقی میگرداند لذا این مسأله همواره سنگ راه معتزله بود. بنا براین در مقام تفسیر و توضیح برآمدند و میگفتند انسان پس از مرگ خدا را بچشم بینای روح یعنی بدلیل عقل خواهد دید و نیز منکر این حرف شدند که خداوند کریم خالق کافران است (۳)، و روی خوشی باین سخن مقدس نشان نمیدادند

(۱) یادداشت مترجم: آقای بدیع الزمان فروزانفر می نویسد عقیده بخلق

قرآن ارتباطی با این مطالب و استنباطات بی اساس نویسنده فوق ندارد.

(۲) یادداشت مترجم: شاید خبری که برای رؤیت خدا بآن تمسک

کرده اند این خبر باشد که پس از تفحص بسیار بهمت آقای دانش پژوه برجع آن دست یافتیم، «انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر (یا لیلة تمامه)» (رجوع شود بشرح عقائد نسفی از آثار تفتازانی چاپ مصر، ۱۳۲۹، ج ۱ صفحه ۱۴۰). بالمعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی باهتمام ونسنگ Wensink استاد العربیه بجامعه لیدن، ۱۹۳۶، نیز رجوع کردم، لکن خبری که از «جنگ بدر» حکایت کند و بدین مضمون باشد نیافتیم. بلاشک اشتباه است.

(۳) مقصودشان البته این بود که هر مخلوقی را پروردگار عالمیان

مؤمن بالقوه خلق نمود و کفار بدلیل عصیان خود به کفر گرایدند نه به اراده آفریدگار.

کسه در باره خدا گفته شده است : اوزیان و سود میرساند : (۱)
معتزله معجزاتی را که در قرآن آمده قبول نداشتند و منکر بودند
که دریا برای عبور بنی اسرائیل برهبری موسی خشکیده و عصای
موسی بصورت اژدهائی در آمده و عیسی مرده گان را دوباره زنده کرده باشد .
خود پیامبر نیز از حملات آنها مصون نبود پیروان یکی از فرق اسلام
میگفتند زوجات پیغمبر زیاده از حد بوده اند و ابوذر غفاری که از معاصرین
پیغمبر است خیلی بیش از خود پیغمبر کف نفس و طاعت و تقوی داشته
است و این مطلب کاملاً صحیح است (۲) .

(۱) یادداشت مترجم : در جوشن کبیر شرح حاج ملاهادی سبزواری
صفحه ۱۳۳ این صفات جزء اسماء الله آمده است : « یا ضار یا نافع » . در سوره
یونس آیه ۴۹ میفرماید : قل لا املک لنفسی ضراً ولا نفعاً الا ماشاء الله . حاشا : گوید
گر رنج بیشت آید و گر راحت ای حکیم

نسبت ممکن بغیر که اینها خدا کند

به قسمت ضاد و نون کشف الاحادیث و سننک موسوم به المعجم المفهرس لالفاظ
الحديث النبوی عن الكتب الستة وعن مسند الدارمی وموطا مالک ومسند احمد بن
حنبل دسترسی نبود .

(۲) یادداشت مترجم : این اظهارات دوزی Dozy مستشرق هلند در
حق حضرت خیر الانام بدلائل ذیل مخدوش و ناپسند است ؛ اولاً معلوم نکرده است
کدام یک از فرق اسلام چنین ادعای باطلی را کرده است که مورد تأیید ایشان
واقع گردیده است . ثانیاً اباذر تادم و ایسین از پیروان فداکار ختمی مرتبت (س)
بوده و مانند سایر مسلمین سرور خود را نکین خانم جلال و جوهر عنصر کمال
میدانسته و در شاهراه پاکی و یرهیز کاری از آنحضرت پیروی میکردند .
اباذر مرید بود و پیغمبر مراد . اوشاگرد بود و پیغمبر استاد . پیروی که از رهبر خود
پیشی گیرد دیگر پیرو نیست و این دو معنی که فردی از یک جهت در آن واحد هم
پیشرو و هم پیرو فرد دیگر باشد بدلات عقل و بداهت منطبق مانع الجمع است . اباذر
محققاً از زهاد کم نظیر عصر خود بشمار بوده لکن هر گاه معلم و مربی او که مولی و
مقتدای عالمیان و برگزیده آدمیان است چنین نقطه ضعفی میداشت اباذر هرگز
باین شدت وحدت و حرارت تا نفس آخر اقتدا و تبعیت نمیکرد .

در این مقوله آقای بدیع الزمان فروزانفر میفرمایند : « کدام کف نفس و
تقوی و طاعت در اباذر بود که مقتبس از حضرت رسول نبود ؟ ابوذر یکی از هزاران
صحابه پیغمبر بود که تربیت یافته آن جان پاک بودند . »

از دوزی که بگذریم بهترین شرحی که از اروپائیان درباره معتزله دیده‌ام شرحی است که اشتاینر^(۱) و فن کرمر نوشته‌اند. لکن باید در اینجا باختصار اکتفا کنیم و نتایج تحقیقات آنها را درباره پیشرفت و نفوذ و مناسبات این طایفه و بالاخره زوال این جنبش جالب توجه اجمالاً بیان کنیم. درباره اصل و منشأ معتزله این دو دانشمند اختلاف دارند.

فلسفه معتزله و یونان

اشتاینر گوید فرقه معتزله « لا اقل در مراحل بدوی از اسلام برخاست و از کلیه تأثیرات خارجی مستقل و برکنار بود » ولی فن کرمر چنانکه ملاحظه شد این نهضت را حتی در آغاز پیدایش آن تحت تأثیر دیانت مسیح میدانسته است. علی‌ای حال این فکر در اوائل امر تحت تأثیر عمیق فلسفه یونان بوده است.

اشتاینر در صفحه پنجم رساله خود مینویسد: « ممکن است بگوئیم معتزله نخستین کسانی بودند که بمطالعه ترجمه آثار طبیعیون و فلاسفه یونان پرداختند و همه گونه اطلاعات سودمند از علوم مزبور استخراج نمودند. ترجمه این آثار تحت نظر منصور و مأمون (۷۵۴ تا ۷۷۵ و ۸۲۳ - ۸۱۳ میلادی) تهیه شده بود. با اهتمام و کوشش بسیار معتزله مسیر افکار خود را که تا آن زمان محدود به دائره تنگ^(۲) عقائد

(۱) اشتاینر در رساله نوشته‌است و هر دو در سال ۱۸۶۵ میلادی چاپ شده‌است.

Die Mu'taziliten oder die Freidenker im Islam; Die Mu'taziliten als Vorläufer der Islamischen Dogmatiker und Philosophen, nebst Anhang, enthaltend: Kritische Anmerkungen zu Gazalli's Munqidh.

(۲) یادداشت مترجم: ذلک الكتاب لاریب فیہ هدی للمتقین. شاید این

شخص متشابهات قرآن کریم را فهمیده است. بهر صورت دائره‌ای موسع تر از دائره قرآن نیست و گفته اشتاینر بسیار نابجاست، زیرا تنگ معتزله و اشاعره هر دو بقرآن و سنت پیغمبر اکرم بوده است و شعب متکلمین از اشعری و معتزلی و سایر فرق کلامی در مقابل نشر عقائد یونانی که در آن موقع رونق بسیار (بقیه یادرقی در صفحه ۴۲۶)

قرآن بود تغییر دادند و بمجاری جدید انداختند و فرهنگ یونان را گرفتند وبا معارف اسلامی پیامیختند .

فارابی (تاریخ وفات ۹۵۰ میلادی) و ابن سینا (تاریخ وفات ۱۰۳۷ میلادی) و ابن رشد (تاریخ وفات ۱۱۹۸ میلادی) از حکماء

(بقیه باورقی ازصفحه ۴۲۵)

گرفته بود قیام نمودند و علم کلام را در آزمان برای ابطال فلسفه یونان بوجود آوردند . مجتسمحکمات و متشابهات قرآن کریم ازمشکلات علم قرآن است . نگاه کنید به :

۱ - « کلید فهم قرآن » : تألیف علامه فقید شریعت سنکلی رضوانالله علیه ، ۱۳۶۱ هجری ، چاپ تهران ، صفحه ۶۶ بیعد .

۲ - کتاب « المعجزة الخالدة » تألیف سماحة الحجة السيد هبة الدين الشهرستاني ، الطبعة الثانية من مطبوعات مكتبة الجوادين العامة في الكاظمية ، ۱۳۷۱ .
مخصوصاً به فصل « اقرار عظاماء الاله فرنج بعظمة القرآن » .

۳ - کتاب تفسیر القرآن الکریم (سوره مبارکه حمد) تألیف علامه المجتهدین حجة الاسلام آقای محمد سنکلی استاد دانشکده حقوق تهران ، ۱۳۲۵ .

۴ - کتاب تلخیص البیان فی مجازات القرآن تصنیف السید الاجل الشریف الرضی بامقدمه علامه نحریر آقای سید محمد مشکوة استاد دانشکده های حقوق و معقول و منقول ، چاپ تهران مضایعه مجلس شهر رمضان سنه ۱۳۷۲ هجری قمری = اردی بهشت ۱۳۳۲ هجری شمسی .

آقای مشکوة در این مقوله بیاناتی نمودند که خلاصه میشود :

« اگر مقصود اینست که دائره قرآن تنگ است برای کسانیکه بغواهند بر فهم معانی و مطالب و حقائق آن واقف شوند سخنی است درست زیرا که فرموده اند ان للقرآن ظهراً و بطناً و حدّاً و مطالعاً (نگاه کنید به آلهیات اخمس اسفار ملاصدرا فصلی که عنوانش همین خیر است و به مفاتیح الغیب هو و ببقدمه تفسیر صافی و بجلد اول تفسیر برهان) . ولی اگر مقصود مؤلف اینست که دائره قرآن یعنی این کتاب تدوینی که مابین الدفتین قرار گرفته نسبت به افاده حقائق و مطالب نارساست و مطالبی را فاقد است سخنی است ناروا زیرا :

« اولاً مخالف با صریح و بانس خود قرآن کریم است که گوید ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین که بهمین قرآن تفسیر شده است و ظاهر است در اینکه هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه قرآن کریم از آن یاد کرده است .

(بقیه باورقی در صفحه ۴۲۷)

دوره بعد میباشند و اطلاق عنوان حکیم درباره آنها بمعنی اصح کلمه است. الکندی (تاریخ وفات در حدود ۸۶۴ میلادی) کمی پیش از آنها زندگانی میکرد و از حیث زمان بر همه تقدّم داشت و نسبت بمسائلی که

(بقیة یاورقی ازصفحه ۴۲۶)

• ثانیاً در فلسفه شرق و در کتب عرفان این مطلب پیدا و آشکار شده است که کتاب تدوینی و کتاب تکوینی در همه چیز و در همه جزئیات و کلیات باهم منطبق هستند. کتاب تکوینی عبارت از همه عالم هستی یعنی وجود خالق و مخلوق و صنایع و مصنوع است که به دو اعتبار ملحوظ میشود: یکبار می‌نگریم و آنرا قائم بوجود و آفریدگار می‌بینیم و کلام الله میخوانیم چه همه عالم هستی منشور فیض اقدس است که مرتبه ذات الهی در حال تعین بهمه اسماء و صفات میباشد که از آن مرتبه به الله تعبیر میکنیم. بار دیگر مخلوق را جدا از خالق می‌یستاریم و همه عالم تکوینی را کتاب الله می‌نامیم؛ کنا حروفاً عالیات لم نقل متعلقات فی ذری اعلی القتل (نگاه کنید بمصباح الانس صدرالدین قونوی و به آهلیات اسفار ملا صدرا به فصلی که در فرق میان کتاب الله و کلام الله یاد شده و به فصلی که همین عنوان را دارد در کتاب مفاتیح الغیب ملا صدرا و بشرح فصوص الحکم قیسری و مآخذ دیگری که قبلاً یاد شد.) و نیز در کتب فلسفه و در مباحث تطبیق بین العالمین (عالم صغیر و عالم کبیر) از این مطلب یاد شده است. بهمین سبب است که ملا صدرا در رساله متشابهات القرآن (نسخه خطی که در کتاب - خانه دانشگاه موجود است) از امام فخر الدین محمد بن عمر رازی نقل میکنند که وی در آخرین تصنیف خود که برساله اقسام اللذات نامیده میشود گوید قد تتبعت الطرق الکلامیه و المذاهب الفلسفیه فما وجدت و شیئاً منها. یعنی علیلاً او پیروی غلیلا الاقرآن .

• این امام فخر همان است که صلاح الدین خلیل بن ابی بک الصغدی در کتاب الوافی بالوفیات ویرا بزرگترین رجل علم و دانش شمرده و جامعترین کسی دانسته است که بر همه رشته‌های علوم تسلط کافی دارد و کسانی که اهل علم و دانش اند میدانند که این گفتار وی درباره امام فخر سخنی حق و درست است .

• باز ملا صدرا از خونچی (که از مشاهیر بزرگان است و در اوائل شرح هدایه و چندین موضع دیگر از تصنیفات خود بگفتار وی استشهاد میجوید و سخنان او را نقل میکنند) نقل کرده که وی گوید ما (شخص عالم) بگفتار هر یک از دانشمندان نامی که می‌نگریم خود را بر آن مسلط می‌بینیم ولی آیه ای از قرآن کریم که تلاوت میکنیم خویش را در برابر آن خاضع و ذبون می‌یابیم . بعبارت (بقیة یاورقی در صفحه ۴۲۸)

مورد بحث معتزله بود توجه خاص نشان می‌داد. ولی پیروان وی از مسائل مربوط با الهیات احتراز داشتند. و بی اینکه مستقیماً دین را مورد حمله خود قرار دهند حتی الامکان از هر گونه معارضه با دین پرهیز

(بقیه یاورقی از صفحه ۴۲۷)

دیگر بر سخنان دیگران حکومت می‌کنیم ولی قرآن که می‌خوانیم گفتار آلهی برما حکومت میکند. و خود را در برابر آن محکوم می‌یابیم. قل لئن اجتمعت الجن والانس علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لیاأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظویراً.

• تنها اعجاز قرآن نسبت فصاحت و بلاغت ترا کیب سخن نیست که تنها در جاه و بلاء نتوانند مانند آن بیاورند. بلکه دانشمندان و فلاسفه بزرگ از نظر اداه مطالب و بیان حقائق قرآن کریم را بزرگترین معجزه خالده میدانند. لهذا ملا صدرا از مطالمه سوره مبارکه حدید در ظهر روز عید قربان متوجه قاعده اتحاد عاقل و معقول می‌شود و چنانکه در اواسط جلد اول امور عامه اسفار این مطلب را بیان کرده است.

« گمان می‌کنم هر عاقلی که نخست فصول اول الهیات اسفار و بحث توحید شرح اشارات خواجه نصیر را بخواند و بفهمد و سپس در قرآن کریم این آیه شریفه را تلاوت کند: شهد الله انه لا اله الا هو والملائکه و اولو العلم قائماً بالقسط بی درنگ خواهد دانست که آیه کریمه در بیان برهان صدیقین بر توحید واجب الوجود طرف مقایسه نیست و هزار بار بهتر از هر دو آنرا بیان کرده است. و پس از قرآن کریم حضرت علی بن ابی طالب (ع) در گفتار خود در دعای صباح یا من دلّ علی ذاته بذاته و فرزند رشید او حضرت سیدالشهدا (ع) در دعای عرفه کسبه گوید: الفیرک من الظهور ما لیس لک؟ امتی غبت حتی تتعاج الی دلیل یدل علیک اومتی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک عبیت عین لا تراء ولا تزال علیها رقیباً و خسرت صفة عبد لم تجعل له من حبک نصیباً.

• این بزرگواران بهتر از هر کسی مضمون واقعی آن آیه کریمه را فهمیده و بیان کرده اند. و دیگران از امثال ابن سینا و غزالی و امام فخر و راجب و ابوالبرکات بغدادی و لوگری و خواجه نصیر و ملا صدرا و ملا محسن فیض از این منابع استفاده کرده و گفتار آنرا شرح و بیان کرده اند.

• هر کس بگفتار ابن سینا در کتاب مبدأ و معاد او بنگرد که گوید: الاولی تعالی لا برهان علیه بل هو علی کل شیء و این آیه شریفه را تلاوت کند او را هم یکف بر یک انه علی کل شیء شهید خواهد دانست که وی مضمون آیه شریفه را بیان کرده است.

(بقیه یاورقی در صفحه ۴۲۹)

میکردند. علم دین را از طبیعیات و فلسفه (۱) جدا میدانستند و برای توفیق و هم آهنگی این علوم زحمتی دیگر بخود راه نمیدادند. این سینا ظاهراً مردی مؤمن و متقی بود لکن شهرستانی اوراد زمره کسانی میداند که مذهب معینی نداشته و از دین مبین خارج بوده و عقایدی بمیل خود آورده اند و بهمین جهت آنها را اهل الاهواء خوانده اند. ابن رشد نیز از مسلمین پرهیز کار بشمار آمده است. ابن رشد سعی داشت ثابت کند تحقیقات فلسفی نه تنها جائز بلکه فریضه است و حتی در قرآن بدان حکم شده است. دانشمند مزبور در باقی مسائل راه خود را میپوید و آثارش با ستیغ چند مورد مشتمل بر مباحث فلسفی و علمی است. بدین طریق (۲) ابن سینا بین فلسفه و احکام شرع شکافی بوجود آورد.

(بقیه یاورقی از صفحه ۴۲۸)

« نگاه کنید بماده قرآ از کتاب دائرة المعارف فرید بک و جدی و بمقدمه تفسیر او موسوم به صفوة العرفان تابنداید که چگونه بزرگان مغرب زمین برابر قرآن کریم سرتعظیم فرود آورده اند و بکتاب الهادی مرحوم آقا میرزا هادی نیاورانی (که فقط شهادت فلاسفه اروپا را بر عظمت قرآن کریم و پیغمبر اسلام گرد آورده ، چاپ تهران) و بتفسیر الجواهر تصنیف شیخ جوهری طنطاوی چاپ مصر و تفسیر مصطفی المرافی و تفسیر المنار شیخ محمد عبده و باو آخر کتاب گوهر مراد ملا عبدالرزاق لاهیجی که فارسی است و بشمع الیقین پسر او میرزا حسن لاهیجی . وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداء کم من دون الله ان کنتم صادقین . فان لم تفعلوا وان تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة اعدت للكافرين . نگاه کنید بکتاب الاتقان سیوطی ، - علی الخصوص باسرار الایات ملا صدرا چاپ تهران و بتفسیر او چاپ حاج شیخ احمد شیرازی و بترجمه تفسیر سر احمد خان هندی دو جلد اول ترجمه آقای فخر داعی چاپ تهران . »

(۱) اشتاینر Steiner گوید ، « از عرب آنانکه طرفدار ارسطو بودند در عداد علماء طبیعی بشمار میروند نه از زمره فلاسفه و برجسته ترین خدمات آنها مربوط بمشاهده مظاهر طبیعت و بالاتر از همه علم طب و فلکیات است . »
(۲) یاد داشت مترجم : آقای فروزانفر می نویسد ، « بکدام طریق ؟ (بقیه یاورقی در صفحه ۴۳۰)

فرقه معتزله در مشاجرات مدارس بصره و بغداد در مباحث دقیق و لطیف تمام نیروی خود را بکار برده بود. از معاصرین ابن سینا ابو الحسن بصری آخرین کسی است که تعالیم آنها را مستقلاً مورد بحث قرار داد و بعضی نکات را تکمیل نمود.

زمخشری (تاریخ وفات ۴۴ - ۱۱۴۳ میلادی) مؤلف مشهور و فوق العاده دانشمند کشاف عقائد معتدل اسلاف خود را از روی کمال ذوق بصورت دلپذیری درآورد و با مهارت و هم آهنگی خاص با تفسیر قرآن منطبق ساخت ولی دیگر در مقام بسط و توسعه تعالیم مزبور بر نیامد.

همینکه المتوکل دهمین خلیفه عباسی (۸۴۷ میلادی) بخلافت رسید معتزله قدرت سیاسی خود را از دست داد ولی طریقه معتزله چنانکه ملاحظه شد تقریباً سه قرن بعد بنمایندگی زرخشری مفسر بزرگ قرآن کسب قدرت نمود^(۱). عواقب افکار معتزله در فصول بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت. لکن برای سهوات مطالعه و گسسته نشدن رشته مطلب مراحل عمده ای از حیات معتزله را باختصار بیان میکنیم و آن مراحل می است که قبل از نابود شدن فلاسفه بدست غزالی و جانشینان وی طی گردانند و مقبولات عامه مسلمین بصورتیکه اکنون در همه ممالک سنی ساری و جاری است نصرت و فیروزی یافت.

(بقیه باورقی از صفحه ۴۲۹)

مصنف (اشتابر) در این باب بحثی نکرده و این مطلب بر هیچ یک از مقدمات گذشته مرتب نمیشود. علاوه بر آنکه این سخن بکلی باطل است زیرا همه میدانند که ابن سینا شکاف بین مذهب و فلسفه را بحسن تأویل و ترتیب مقدماتی چندیر کرده است و تا حد امکان فلسفه و شرع را بایکدیگر وفق داده است.

(۱) یادداشت مترجم: آقای فروزانفر مینویسند: «در زمان زرخشری یعنی اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم (هجری) طریقه معتزله در بلاد خوارزم شیوع و انتشار فوق العاده داشته و بموجب آن ابو نصر ضبی متوفی ۵۰۷ بوده است و این مطلب مقتبس است از گفته زرخشری در ربیع الابرار».

۱- دورهٔ بازگشت به تسنن با خلافت المتوکل (۸۶۱ - ۸۴۷ میلادی) برادر و جانشین الواثق آغاز شد. دوزی پس از اینکه شمه‌ای از وحشیگری و ناپیاسی این «فرمانروای ستمگر و حق ناشناس»^(۱) بیان میکند چنین گوید: با اینهمه المتوکل بی اندازه در طریقهٔ تسنن متمسک یا متشرع بود^(۲) و بالتیجه داوری روحانیون در حق او با داوری مابکلی فرق داشت. ابوالفدا یکی از مورخین معروف اسلام معتقد است که المتوکل در کینه توزی نسبت بعلی بن ابیطالب (ع) اندکی زیاده روی کرد زیرا حتی پیروان سنت و جماعت نیز علی را بعلمت اینکه عموزاده و داماد پیغمبر بود بسیار مغز زومکرم داشتند؛ ولی از جهات دیگر بگفتهٔ ابوالفدا متوکل در عداد خلفاء بسیار عالی محسوب میشود زیرا اعتقاد بحدوث قرآن را تحریم نمود. متوکل خلیفه‌ای بود شرابخوار، شهوت‌ران، اوباش و غدار و در ستمگری دیوبی مهیب بشمار میرفت ولی چون از پیروان سنت و جماعت بود ازار تکاب اینهمه معصیت باکی نداشت. لیکن از سنی هم سنی تر بود، زیرا برای تنزیه شریعت سری پرشور و حرارتی سوزان داشت و هر کس طرز دیگری فکر میکرد مورد تعقیب و تعذیب قرار میگرفت و حتی الامکان در مقام شکنجه و آزار و افتاء واضع محلال این قبیل اشخاص برمیآمد. مقررات مربوط بنصاری و یهود که در عهد سلطنت خلفاء قبل بدست فراموشی سپرده شده بود بنحو بدتر و باشدت بیشتری احیاء گشت^(۳).

(۱) رجوع شود بترجمه Chauvin صفحه ۲۴۸. ببعد از کتابت اسلام تألیف دوزی (Dozy, l' Islamisme)

(۲) یادداشت مترجم: آقای فروزانفر مینویسد: «متشرع بودن متوکل از آن مسائلی است که هیچ منصف مطلع آنرا تصدیق نمی‌کند. فسق و فساد، باده‌گساری، زن‌بارگی، غلام‌بارگی کجا و متشرع بودن کجا؟ نسبت بآل علی بخصوص منع زوار از زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین روحی فداه و آب بستن و شخم زدن حرم مطهر کر بلا... از علائم فساد باطن بلکه سفاهت و جنون این خلیفهٔ مخدول است.»

(۳) نگاه کنید بطبری جز سوم صفحات ۱۳۸۹ بید و صفحه ۱۴۱۹.

این خلیفه بدگوهر نسبت بعلی(ع) و آل علی نفرت و کینه خاصی در دل داشت . دلکک دربار بتقلید علی (که در اواخر عمر فربه شده بود) شکم گنده‌ای برای خود درست میکرد و با حالت مسخرگی جلو خلیفه میرقصید و حرکاتی نامتناسب و عجیب و غریب از خود درمیآورد و چنین وانمود میساخت که نقش عموزاده و داماد پیغمبر(ص) را بازی میکند(۱) . خلیفه نیز از این مسخر گیها و حرکات زشت لذت میبرد .

(۱) یادداشت مترجم : رحمت بترت آنسخوری باد که گفت :

هر آنکس که در دانش کین علی است از او خوارتر در جهان گو که کیست؟
 بعضی از دوستان خیر اندیش عقیده بعطف این قسمت داشتند و اعمال زشت آن بدسگال را حقا قابل توجه نمیدانستند و نظارشان این بود که به اجمال و سر بسته نوشته شود . لکن بدلائلی که در مقدمه کتاب بیان کرده‌ام هر گاه بسامحه بر گذار میشد این کتاب از صورت ترجمه خارج میگشت و خلاف آئین ترجمه و رسم و روش اساسی مترجم این کتاب بود .

در بزرگی مولای متقیان همین بس که برخوان جهان پنجه نیالود و در میدان ریاضت و پرهیز کاری و مردانگی و حقیقت گوی سبق از اهل زمان بر بود . چنانکه در حق آن روح مصفا ، آن نفس اکمل ، آن سلطان سفا و کرم که بهداز نبی اکرم اتقی و از هد و اعلم بود و در حق یرستی و مروت و بردباری نظیر نداشت ، نادره روزگار جلال‌الدین میوالوی که مقبول خاص و امام است حکایت مفصلی دارد که باختصار نقل میکنم . سرگذشت گنهکاری که بعضرت امانت کرد ولی کردار آسمانی حضرت آن کچ طبع کچ رفتار را براه راست دهندون گردید :

| | |
|-------------------------------|---------------------------------|
| از علی آموز اخلاص عمل | شیر حق را دان منز از دغل |
| در غرا بر پهلوانی دست یافت | زود شمیری بر آورد و شافت |
| او خدو انداخت بر روی علی | افتخار هر نبی و هر ولی |
| او خدو انداخت بر روی که ماه | سجده آرد پیش او در سجده گاه |
| در زمان انداخت شهیر آن علی | کرد او اندر غزایش کاهلی |
| گفت بر من تیغ تیز افراشتی | از چه افکندی مرا بگذاشتی؟ |
| آن چه دیدی بهتر از کون و مکان | که به از جان بود و بخشیدیم جان؟ |
| ای علی که جمله عقل و دیده‌ای | شه ای واگو از آنچه دیده‌ای |

(بقیه پاورقی در صفحه ۴۳۳)

یکی از مشاهیر لغویون در جواب خلیفه جرأت کرده گفت اولاد علی بسر اولاد خلیفه ستمگر برتری دارند (۱). مستحفظین ترك دربار بقدری این دانشمند را لگد کوب کردند که زیر لگد جان سپرد. مرقد حسین بن علی شهید کربلا بفرمان خلیفه ویران شد و زمین آنرا شخم کردند و کاشتند و زیارت قبر سید الشهداء را قدغن نمودند. عالیمقام ترین و شریف ترین علماء ربانی مانند محدث بزرگ البخاری در معرض تهمت قرار گرفتند که در دین بدعت قائل شده اند.

(بقیه یادرفی از صفحه ۴۳۲)

آب علمت خاک ما را پاک کرد
زانکه بی شمشیر کشتن کاراوست
ای پس از سوء القضا حسن القضا
اژدها را دست دادن کار کیست ؟
بنده حقم نه مأمور تنم
غیر حق را من عدم انگاشتم
کوه را کی در رباید تند باد
زانکه باد ناموافق خود بسی است
برد او را که نبود اهل نیاز
تیغ را دیدم نهان کردن سزا
جمله شام نیم من آن کس
بحر را گنجای اندر جوی نیست
نفس جنیید و تبه شد خوی من
شرکت اندر کار حق نبود روا
من ترا نوعی دگر پنداشتم
بل زبانه هر تراز و بوده ای
کوچنین گوید در آرد در ظهور
بل ز صد لشکر ظفر انگیز تر

تیغ حلت جانها را چاک کرد
باز گوید آنم که این اسرار هوست
راز بکشا ای علی مرتضی
در محل نهر این رحمت ز چیست
گفت من تیغ از بی حق میزنم
رخت خود را من زده برداشتم
که نیم گروم ز صبر و حلم و داد
آنکه از بادی رود از جا خسی است
باد خشم و باد شهوت باد آرز
چون درآمد علتی اندر غذا
بخل من لله عطا لله و بس
بیش از این با خلق گفتن روی نیست
چون خدو انداختی بر روی من
نیم بهر حق شد و نیمی هوا
گفت من تخم جفا میکاشتم
تو ترا زوی احد خو بوده ای
من غلام موج آن دریای نور
تیغ حلم از تیغ آهن تیز تر

و نیز نگاه کنید به اقاریر دیگر بزرگان سنت و جماعت بر افضلیت آنحضرت ،
الف - ابن ابی الحدید از اکابر علماء عامه و معتزله در مقدمه شرح نهج البلاغه ،

مجموعه خطب حضرت امیر علیه السلام

ب - کتاب ینابیع الموده قاضی قندروزی .

(۱) یادداشت مترجم : ابن سکت صاحب اصلاح المنطق .

۲ - تعلیمات اشاعره (۱) . چنانکه دوزی تذکر میدهد تا اینجا نصرت و فیروزی پیروان سنت و جماعت صرفاً جنبه مادی داشت و از نظر معنوی و روش استدلال و منطق نسبت به معتزله که با آنها مخالف بودند بهمان درجه حقارت گذشته باقی ماندند .

دوازده سال پس از مرگ المتوکل (در سال ۲۶۰ هجری مطابق ۸۷۳ میلادی) شخصی با برصه وجود نهاد که بعداً بطریقه معتزله تربیت یافت ولی در سن چهل سالگی اصول عقائد آنها را رد کرد، یعنی همینکه باسلحه منطق و استدلالی که خود معتزله بوی داده بودند مسلح شد معتزله را ترک کرد و بخیمه خصم پیوست و باقی عمر را بمبارزه شدید با آراء معتزله پرداخت و در این مبارزه کامیاب گردید . این شخص ابوالحسن اشعری بود . ابوالحسن اشعری از اخلاف ابوموسی اشعری است . ابوموسی آن احمقی است که در قضیه حکمیت دومه الجندل معاویه آن اندازه مدیون سخافت رأی او بود .

در امور ادبی فعالیت عظیم داشت و بعد از آنکه با استاد خود الجبائی (۲) از علماء معتزله در افتاد و از او کناره گرفت در حدود دوست

(۱) رجوع شود برساله عالی اشیتا در باره ابوالحسن اشعری چاپ لایپزیک ،

Spitta, Zur Geschichte Abu'l Hasan Al - Ash'ari (Leipzig, 1876) .

(۲) رجوع شود به دوزی صفحات ۲۵۶ - ۲۵۲ .

یادداشت هترجم : در مقدمه جلد دوم کتزالحکمه شهر زوری ترجمه ضیاء الدین درزی شرح جدا شدن ابوالحسن اشعری از معتزله بدین طریق داده شده است : « ابوالحسن اشعری روزی از ابو علی جبائی که شوهر مادرش بود و هم استادش سئوال نمود که صلاح و مصلحت بندگان خدا واجب است یا نیست ؟ ابوعلی گفت واجب است . ابوالحسن گفت چه می گوئید در این فرض که هر گاه سه نفر برادر باشند یکی از آنها در طفولیت فوت شد و آن دو نفر دیگر باقی ماندند و بزرگ شدند ، یکی کافر گردید و دیگری اسلام اختیار کرد ، حال اگر آنکه در طفولیت فوت کرده از خدا سئوال نماید که چرا هلاک نمودی (بقیه یاورقی در صفحه ۴۳۵)

باشند از میان آنها برنخاسته‌اند و حال آنکه طریقه اشاعره بالعکس کاملتر و جامع‌تر شده است، بنحوی که بصورت نهائی نه تنها شامل احکام شرع است بلکه مسائلی را در بردارد که صرفاً فلسفی است از قبیل علم بحقائق امور و ماهیات و معرفت وجود حقیقی یا فرضیه فلسفی حقیقت، یا خصائص کلی و ضروری کائنات و نظام کون یا جهان شناسی و قس علیهذا. « (۱)

۳ - اخوان‌الصفاء

اطلاعاتی که ما دربارهٔ این جمعیت یا انجمن اخوت مؤلفین دائرة المعارف و حکماء داریم بیشتر مرهون زحمات این دو نفر است: اول فلوگل (۲)، دوم دیتریسی (۳). مخصوصاً دومی حق بیشتری بگردن ما دارد زیرا تعلیمات آنها را ضمن يك سلسله رسالات استادانه بطور خلاصه و روشن بیان نموده است. خاندان شیعه و ایرانی بویه (آل بویه) که چندی جانشین ترکها شدند در حدود اواسط قرن دهم (۹۴۵ میلادی) در بغداد تقریباً بذروه قدرت رسید. این انجمن قدری اسرار آمیز بود و اقدامات معتزله را ادامه داد. هدف او تألیف و توفیق علم و دین و هم آهنگی و تطبیق شرع اسلام با فلسفه یونان و ترکیب کلیه علوم بصورت دائرة المعارف بود. نتیجهٔ زحمات این جمعیت تقریباً پنجاه رسالهٔ جداگانه است که بگفتهٔ فلوگل در حدود سال ۹۷۰ میلادی انتشار یافته است و آئینهٔ تمام نمای عقائد و آرائی است که در آن هنگام در محافل اجلهٔ دانشمندان کرسی نشین خلفای عباسی رواج داشت (۴). از میان دانشمندانی

(۱) رجوع شود به دوزی صفحات ۲۵۶ - ۲۵۵.

(۲) Flügel, Z. D. M. G. vol. xiii, pp. 1-43

(۳) Dieterici در حدود دوازده نشریه (متون ترجمه‌ها و رسالات) بین

سنوات ۱۸۵۸ و ۱۸۸۶ میلادی منتشر کرده است.

(۴) در چهار مجلد بتاریخ ۶ - ۱۴۰۵ هجری در بمبئی به طبع رسیده است؛

(بقیهٔ یادرفتی در صفحهٔ ۴۳۷)

که رسائل مزبور را تألیف نمودند شهرزوری نام این پنج نفر را میبرد :
 ابوسلیمان محمد بن نصر البستی معروف به المقدسی (بتشدید دال) (یا
 المقدسی بفتح میم و دال) ، ابوالحسن علی بن هارون الزنجانی ، ابواحمد
 النهرجوری (یا مهرجانی) ، العوفی ، و زید بن رفاعه . بهر حال سه نفر
 اول از نظر نسبت آنها (مقصود توجه به یاء نسبت در آخر اسامی آنهاست)
 ظاهراً ایرانی بوده اند . پزشک و حکیم بزرگ ابن سینا نیز ایرانی بود
 و بگفته دیترسی (۱) پس از مرگ وی (۱۰۳۷ میلادی) توسعه و پیشرفت
 فلسفه در شرق متوقف گشت .

۴ - حجة الاسلام غزالی ، مدافع تسنن . این عالم شهیر ربانی از
 سال ۱۰۹۱ تا ۱۰۹۵ میلادی در مدرسه نظامیه بغداد سمت استادی داشت
 و در سال ۱۱۱۱ میلادی بدرود حیات گشت . در تمام فنون و شئون که
 شهباز فکر پیرواز آمده بود و غزالی بدان دسترسی داشت بسیر و سیاحت
 پرداخت . سرانجام بدامان عرفان و متصوفه متوسل شد و از میان این
 گروه با آنانکه بیشتر جنبه اعتدال و میانه روی داشتند گروید و بقول
 اشتاینر (۲) در نهانخانه ضمیر خود چنین احساس کرد که نسبت با اسلام
 وظیفه ای دارد و باید بمنظور دفاع علمی از اسلام قیام کند و مبانی
 دین را که مورد تهدید قرار گرفته بود بنیروی ادله و براهین بر اساس
 مطمئن تری بار دیگر مستقر سازد . ثلوك (۳) شمه ای از مناقب عالیه
 غزالی تعریف و توصیف کرده و هومز در صفحات ۷ و ۸ ترجمه کیمیای

(بقیه پاورقی از صفحه ۴۳۶)

ترجمه فارسی آن که مشتمل بر پنجاه رساله است (۱۶۷ صفحه) بتاریخ ۱۳۰۱ هجری
 مطابق ۱۸۸۴ میلادی در بمبئی چاپ سنگی شده است . درباره مندرجات رسائل
 مزبور رجوع شود به صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۷ این تشریح .

Dieterici, Die Philosophie der Araber im x Jahrhundert nach
 Christ, erster Theil, Einleitungu. Makrokosmos (Leipzig, 1876).

(۱) رجوع شود به همین کتاب صفحه ۱۵۸ .

(۲) کتاب معتزله تألیف اشتاینر ، صفحه ۱۳ Steiner, Mu' taziliten

(۳) Tholuck (Bibl: Sacra, vi, 233)

سعادت^(۱) که از زبان ترکی بانگلیسی در آورده است گفته های ویرا نقل کرده است. میگوید: « اگر کسی هرگز شایسته این مقام بوده است که صفت روحانیت واقعی باو اطلاق شود آن شخص غزالی است و غزالی بقدری در فضائل علمی و کمالات نفس و صدق و صفا و نیروی ابتکار کسب شهرت و اعتبار کرد و در شرح و تفسیر اصول و قواعد اسلام براءت یافت که کمتر کسی بدان پایه و مایه رسیده است و حقاً میتوان او را در طراز اریجن^(۲) بشمار آورد. روح بزرگ وی آنچه را در سیر مراحل نیکی و مدارج شایستگی و معارج اخلاقی و ملکات فاضله کسب کرده بود باسلام بخشود و احکام قرآن را با تقوی و فضیلت و معرفت چندان بیاراست که بعقیده من سزاوار است آن احکام بصورتی که غزالی بیان کرده است مورد قبول و رضای عیسویان واقع گردد. از حکمت ارسطو یا تصوف متصوفه آنچه را در اعلی درجه کمال یافته بود از روی حزم و احتیاط با شریعت اسلام تطبیق نمود^(۳). در هر یک از طریقه ها مطالبی را برای تجلیل مقام اسلام جستجو مینمود و برای روشن ساختن مسائل و سائلی برانگیخت و چون بحقیقت پرهیز کار و صاحب وجدانی عالی بود این صفات بزرگ شکوه و جلال مقدسی بکلیه آثار او میداد و در میان علماء اسلام مقام اول را حائز بود. « از طرف دیگر دیترسی^(۴) نسبت بوی بسختی و خشونت اظهار نظر میکنند و چنین میگویند^(۵):
 « چون منکر وجود خدا بود این ملحد نا امید مانند کسی که بخواهد

H. A. Homes, Alchemy of Happiness (Albany, N. (۱)
 Y., 1873)

(۲) یادداشت مترجم: اریجن Origen از علماء اسکندریه و از مدافعین کلیسای یونان است که گویا در حدود ۱۸۲ تا ۲۵۱ میلادی زندگی میکرد.

(۳) یادداشت مترجم: آقای فروزانفر تذکر میدهند که از حکمت ارسطو چیزی را با اسلام تطبیق نکرده بلکه بر رد فلسفه و انکار فلاسفه کمر بسته است کمالا دیترسی.

Dieterici (۴)

(۵) رجوع شود بکتاب سابق الذکر صفحه ۱۵۷.

خود کشتی کند با يك جست و خیز یا بعالم وحدت وجود میگذارد تا بتواند تفکرات علمی را کلاً از میان ببرد . «

تعلیمات اخوان الصفا توسط مرد عربی از اهل مسادرید بنام مسلم بن محمد ابوالقاسم المجریطی الاندلسی در غرب راه یافت . سال وفات وی در حدود ۱۰۰۴ یا ۱۰۰۵ میلادی بوده است . نخست در سایه تعلیم اخوان الصفا و بعد ابن رشد حکیم مغربی کشور اسپانیایی یکی از مراکز فلسفه شد و در قرون وسطی اروپا نور معرفت را در مسائل فلسفی از اسپانیایی کسب نمود . بگفته دیتربسی (۱) بین مذاهبی که در وجود ذهنی یا خارجی نوع و جنس (۲) اختلاف داشتند کشمکش در گرفت که قرنهای دنیای دانش را دوچار قلق و اضطراب نمود و این نزاع از ثمرات همین پیش آمد است و در طی قرون نهم و دهم میلادی جدال بین مذاهب فلسفی مزبور تمام مغزهای مشرق را بفعالیت در آورد . «

لازم نیست درباره سنت و جماعت در اینجا بحث زیادی بشود زیرا گرچه عده آنها در ایران در زمان سلطنت خاندانهای ترك و نیمه ترك قبل از قیام صفویه در اوائل قرن شانزدهم میلادی زیاد بود و بزرگان ایران مانند فریدالدین عطار و سعدی و جلال الدین رومی و بسیاری دیگر از رجال در عداد آنان بشمار میآمدند معذک هرگز با امیال و آرزوهای ایران از روی حقیقت دمساز نبودند و امروزه باستثناء لار و چند ناحیه دیگر تقریباً منطفی و منقرض شده اند . لکن باید گفت که مؤسسه چهار مذهب حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی همه در دوران سیطره و سیادت معتزله رشد نمودند . ابو حنیفه بر سایرین تقدم زمانی دارد . وی در سال ۷۰۰ میلادی متولد شد و در سال ۷۶۷ میلادی وفات یافت .

(۱) رجوع شود بکتاب سابق الذکر صفة ۱۶۱ .

(۲) nominalism, realism

ابوحنیفه از نژاد ایرانی است (۱). تولد مالک در مدینه بسال ۷۱۳ ر ۱
۷۱۴ میلادی و وفاتش ۷۹۵ بوده است. المنصور نسبت بساو بدکمان
شد و بتصور اینکه نسبت بخاندان عباسی بیمهر است بطرز بیرحمانه ای
ویرا تازیانه زد. ابن خلکان گوید (۲): « روز بروز بر قدر و قیمت او
در انظار عامه افزوده شد تا بدانجا که مجازات مزبور را گوئی مایه
افتخار او میدانستند. الشافعی از طایفه قریش بود که در سال وفات
ابوحنیفه متولد شد (بعضی گویند روز ولادت وی همان روزی است.
که ابوحنیفه درگذشت (۳). الشافعی در سال ۸۲۰ میلادی در شهر
قاهره بدرود حیات گفت. احمد بن حنبل از اهالی مرو بود ولی ظاهراً
نژاد از عرب داشت. در سال ۷۸۰ میلادی پا بعرصه وجود گذاشت
و بسال ۸۵۵ میلادی در بغداد دیده از دنیا بریست. وی شاکرد
محبوب الشافعی و طرف توجه مخصوص او بود. هنگامیکه الشافعی عازم
دیار مصر گردید گفت: «از بغداد رفتم و بعد از خود مردی پرهیز کارتر
و فقیهی دانشمندتر از ابن حنبل بجای نگذاشتم» (۴). چنانکه قبلاً اشاره
شد با عقیده راسخ و جرأت کامل زیر بار حادث بودن قرآن نرفت.
این چهار نفر ائمه سنت و جماعت بشمار میروند و هر يك از آنان

(۱) رجوع شود به ابن خلکان ترجمه دو سلمان de Slane جلد سوم

صفحه ۵۵۵.

(۲) رجوع شود به ابن خلکان ترجمه دو سلمان جلد دوم صفحه ۵۴۷. محتملاً

در سال ۷۶۴ یا ۷۶۵ میلادی بوده است.

(۳) رجوع شود به ابن خلکان ترجمه دو سلمان جلد دوم صفحه ۵۷۱.

یادداشت مترجم: خاقانی گوید: اول شب بوحنیفه درگذشت

شافعی آخر شب ارماد بزاد. نگاه کنید بدیوان حسان المعجم افضل الدین ابراهیم بن علی

خاقانی شیروانی بتصحیح و تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی استاد ادبیات فارسی، ۱۳۱۶،

شرکت چاپخانه سعادت، تهران، صفحه ۶۱۲.

(۴) رجوع شود باین خلکان ترجمه دو سلمان، جلد اول صفحه ۴۴.

طریقه‌های بوجود آورده که فقط از جهت پاره‌ای نکات جزئی باهم اختلاف دارند^(۱) و مناسبات آنها با یکدیگر حسنه است. طریقه چهار طریقه‌ست و جماعت حنفی در ترکیه رائج است، مالکی در مراکش، شافعی در مصر و عربستان و حنبلی در بعضی نقاط افریقا. اهل تشیع هم‌را بدیده حقارت مینگردند^(۲). ناصر خسرو و شاعر و مبلغ بزرگ اسمعیلیه در قرن یازدهم میلادی مذاهب مذکور را مورد اتهام قرار میدهد و میگوید نفرت آورترین مفاسد و شرور^(۳) را این مذاهب تصویب و تصدیق نموده‌اند^(۴). باستثناء اصحاب ابن حنبل که بقول احوال و اوصاف و رفتار بشر را بنحوسخیفی باخدا قیاس میکردند این اتهام قابل آن نیست که بطور جدی مورد مطالعه واقع گردد.

در باره اهل تشیع در یکی از فصول بعد بتفصیل بحث خواهد شد، لکن در اینجا میتوان تذکر داد که مبدأ انشقاق و انشعاب بزرگی که شیعیان را بفرق هفت امامی (فرقه سبعیّه) یا اسمعیلیه و دوازده امامی ایران امروز (فرقه اثنی عشریه) منقسم

(۱) یادداشت مترجم: آقای فروزانفر مینویسند، «ظاهراً مؤلف

از اختلاف عظیم حنفیه با مالکیه و حنابله در قبول قیاس و عدم قبول آن مطلع نبوده است.»

(۲) یادداشت مترجم: علامه نحریر آقای محمد سنگلجی استاد دانشکده

حقوق را رساله بسیار متنقن و مستدلی است موسوم به «حجة البالغه» در جهت اختلاف عامه و خاصه و موضوع خلافت و لزوم برادری و اتحاد و یکانگی بین فریقین در اعلا کلمه توحید و صیانت جامعه اسلامی و چشم پوشی از تشاجر. این رساله متأسفانه هنوز بزیور طبع آراسته نشده است.

(۳) رجوع شود بدیوان ناصر خسرو چاپ سنگی تبریز بتاریخ ۱۲۸۰

هجری صفحات ۱۱۵ و ۲۰۹ و تطبیق شود با کتاب اسلام تألیف دوزی،

(Dozy, Islamisme) صفحات ۴۴۳-۴۴۱.

(۴) یادداشت مترجم: رجوع شود بدیوان فاضل و مقطعات حکیم

ناصر خسرو چاپ تهران ۱۳۰۷-۱۳۰۴ صفحات ۲۰۲ و ۵۰۵.

کرد در این دوره بوده است. در اصول امامت هر دو فرقه متفق و معتقدند که ریاست عالیّه روحانی بیکی از اخلاف علی بن ابیطالب میرسد و امام از طرف سلف وی برگزیده میشود و سجایای فوق الطبیعه **منشأ فرق سبعیه** حتی صفات آسمانی بوی اعطاء میگردد. هر دو فرقه **و اثنی عشریه** درباره شش تن از ائمه تا امام جعفر صادق که در سال ۷۶۵ میلادی رحلت نمود متفق القولند. اختلاف آنها از همین جا شروع میشود. امام جعفر صادق، نخست پسر بزرگ خود اسمعیل را جانشین خود ساخت لکن بعد (چون دانست که بنا بر قول عموم مردم اسمعیل عصاره ممنوعه انگور را نوشیده است) امامت را از وی گرفت و پیرادر کوچکترش موسی کاظم و اگذار نمود. طولی نکشید که اسمعیل در گذشت و جسد او را قبل از آنکه بخاک سپرده شود در منظر و مرآی عموم گذاشتند تا درباره مرگ وی تردیدی حاصل نشود. بسا اینکه بیشتر شیعیان بموسی بیعت کردند باز هم عده ای نسبت به اسمعیل وفادار ماندند. برخی منکر مرگ وی شدند زیرا پاره ای اشخاص خبر دادند که اسمعیل بعد از بصره دیده شده است و گفتند بعد از تاریخی که مدعیان موت او برای وفات او قائل گردیدند در بصره رؤیت شده است (۱). و یا اینکه اظهار داشتند امامت از اسمعیل بفرزندش محمد منتقل گردیده است (زیرا اسمعیل قبل از فوت پدر بدرود حیات گفته و بنا بر این بنظر این دسته هرگز اسمعیل وظائف امام را عهده دار نشده است). در هر دو صورت این جماعت عده ائمه را مجموعاً هفت تن معین کردند و دعاوی موسی کاظم و اخلاف پنجگانه ویرا مردود دانستند. دنباله این بحث را درباره پیشرفت این دو فرقه بهتر است بیکی از فصول بعد محول کنیم.

در پایان این سخن چند کلمه ای نیز باید در خصوص متقدمین از صوفیه گفته شود. مبحث وحدت وجود در مشرب صوفیه مراحل کمال را

(۱) رجوع شود بشهرستانی چاپ کورتون Cureton صفحه ۱۴۶.

مقدمین
از صوفیه

پیموده و در محل دیگری بیان خواهد شد. اسم طائفه صوفیه بهیچوجه با کلمه یونانی سوفوس ارتباطی ندارد و این مسأله اکنون مورد تصدیق عموم قرار گرفته است (کلمات فیلسوف و سفسطه هردو بسین نوشته میشود نه بصاد) (۱). خود صوفیه مدعی شده اند که این لفظ مشتق از ریشه عربی « صفا » است. آنهم صحیح نیست و اینکه گفته اند صوفی مرتبط است با اهل الصفه یا متکدیان و سائلینی که بیرون مساجد می نشستند و از مؤمنین صدقه میخواستند آنهم رأی ناصوابی است. صوفی صرفاً مأخوذ از کلمه عربی صوف است که بمعنی پشم آمده و بهمین دلیل است که صوفیه را در اصطلاح فارسی عموماً پشمینه پوش خوانده اند. در ابتدا لباس پشمی علامت سادگی مسلمین اولیه شناخته میشد.

مسمودی (۲) گوید: « عمر جبهه پشمی (صوف) میپوشید و جبهه اش وصله هائی از پوست و امثال آن داشت. » و باز هم همان مورخ (۳) در احوال سلمان فارسی مینویسد: « سلمان لباس پشمینهمی- پوشید ». درباره ابو عبید بن الجراح نیز همینطور نوشته اند (۴).

بعد که تجملات شایع گردید، کسانی که طرفدار سادگی جانشینان بلا فصل پیغمبر بودند بر ضد دنیا پرستی و زیاده رویهای روز افزون معاصرین خود آهسته آهسته زبان با اعتراض گشودند. این معترضین را صوفی میخواندند و صوفیه را بدانصورت اولیه و همچنین از جهت جامه های ساده ای که میپوشیدند و اعتراضی که بر ظاهر سازی و زیاده روی میکردند

-
- (۱) یادداشت مترجم: علامه فقید ابو عبدالله زنجانی در اواخر حیات بنا بر گفته فرزندشان آقای صادق ضیائی کتابی بزبان عربی بنام «التصوف فی التاریخ» تألیف و مبحث و مدت وجود و مسیر تاریخی آنرا در هند و مصر و یونان و ایران و اسلام تحقیق نموده و ریشه این لغت را یونانی دانسته، ولی این کتاب هنوز کسوت طبع نیوشیده است.
- (۲) رجوع شود به راجع الذهب چاپ باربیه دومینار، جلد چهارم صفحه ۱۹۳.
- (۳) رجوع شود به همان کتاب صفحه ۱۹۵.
- (۴) رجوع شود به همان کتاب صفحه ۱۹۶.

و برای اعتلاء نفس پرهیز کاری و گوشه گیری و تفکر را پیشه خود می‌ساختند با طائفه کویکرها (۱) شباهت شایان توجهی بوده‌است. همیشه دو گروه از مردم نسبت بوحدهت وجود تمایلی دارند: افرادی که برای نیل بمقامات عالیه روحانی بعد افراط از فعالیت‌های برونی کناره می‌گیرند و بتهدیب نفس و تفکرات درونی می‌پردازند، دیگر کسانی که از نظر روحانیت طاقت تحمل عبادت ظاهری و لسانی را نداشته باشند. لکن این تمایل گو اینکه بعد بر اثر نفوذ عقائد افلاطونیون جدید تجلی بسیار یافت، میان متقدمین صوفیه کمتر از متصوفین دیگر از قبیل اکهارت (۲) و تاولر (۳) و صوفیان آلمان در قرن چهاردهم مشهود گردید. القشیری (تاریخ وفات ۱۰۷۳ میلادی) در باره متقدمین از صوفیه چنین گوید (۴):

(۱) یادداشت مترجم: گروهی از پیروان عیسی مسیح در قرن هفدهم میلادی جمعیتی بنام انجمن دوستان تشکیل دادند. در سادگی عبادات و آزادی افراد در پرستش خدا بی واسطه کشیش و کلیسا و از جهت تساوی حقوق زنان در تشکیلات کلیسا و بسیاری مسائل دیگر فرقه‌های بسیاری با سایر فرق داشتند. کویا اعضاء این انجمن را از آنجهت کویکر Quaker (لرزنده) مینامیدند که چون احساساتشان تحریک میگردد حالت لرزه بآنها دست میداد. مؤسس این مذهب جرج فاکس George Fox پسر یکه نساج انگلیسی است (۱۶۲۴ تا ۱۶۹۱ میلادی) که بآمریکا نیز مسافرت نمود و در آنجا نیز این طریقه توسعه یافت. اعضاء انجمن هم در انگلستان و هم در آمریکا سالیان دراز دوجار تهذیب و تکفیر جامعه مسیحیت بودند. یکی دیگر از مشاهیر این جماعت نویسنده نامی ویلیام پن William Penn (۱۷۱۸ - ۱۶۴۴ میلادی) مؤسس یکی از مستملکات انگلستان در آمریکاست که از مراکز کویکرها بود و هنوز هم آن ایالت بیادگار وی بنسبیلونیا نامیده میشود (بنسبیلونیا مشتق است از دو کلمه پن و سیلوا بمعنای جنگل). نخستین درخواستی که برای الغاء تجارت برده و بردگی بمجلس مبعوثان داده شد از طرف کویکرها بود (۱۷۸۳ میلادی) و در مبارزات ممتدی که بعد برای آزادی بردگان روی داد این انجمن نقش برجسته‌ای داشت.

(۲) Eckhart (۳) Tauler

(۴) رجوع شود بصفحه ۳۱ کتاب نجات الانس جامی چاپ کلکته

«القول فی انه متى سمیت الصوفیة صوفیة قال الامام للقشیری رحمه الله اعملوا رحمکم الله ان المسلمین بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم لم یسم افاضلهم فی عصرهم بتسمیة علم سوی صحبة الرسول صلی الله علیه و سلم اذ لافضیلة فوقها فقیل لهم الصحابة ولما ادر کهم اهل العصر الثانی سمی من صحبت الصحابه التابعین و لیس وراء ذلك اشرف تسمیة ثم قیل لمن بعدهم اتباع التابعین ثم اختلف الناس و تباينت المراتب فقیل لخواص الناس ممن لهم شدة عناية بامر الدین الزهاد و العباد ثم ظهرت البدعة و حصل التداوی بین الفرق فکفل فریق ادعوا ان فیهم زهادا فانفردوا بخواص اهل السنة المرعون انفسهم مع الله الحافظون قلوبهم عن طوارق الغفلة باسم التصوف و اشتهر لذا الاسم لهؤلاء الاکابر قبل المأتین من الهجرة» (۱)

کمی بعد در صفحه ۳۴ کتاب نفحات الانس (چاپ مذکور) جامی بالصراحه میگوید که لفظ صوفی ابتدا بابوهاشم اطلاق میشد . ابوهاشم متولد کوفه بود ولی بیشتر عمر خود را در سوریه گذراند و در سال ۸ - ۷۷۷ بدرود حیات گفت . در صفحه ۳۶ میگوید اصول عقائد

(۱) اینکه صوفیه را از چه تاریخ صوفیه نامیده اند امام بقشیری رحمه الله گفت بعد از رسول خدا صلی الله و سلم مسلمین افاضل عصر خود را که محضر حضرت را درک کرده بودند بعنوان دیگری جز عنوان مصاحبت حضرت نمیخواندند زیرا فضیلتی فوق فضیلت صحبت با پیغمبر خدا نیست . ازینرو آسانرا صحابه میگفتند . در عصر بعد کسانی را که باصحابه صحبت داشته بودند تابعین خواندند و شریف تر از این عنوان عنوانی نبود . در دوره بعد هم جانشینان این گروه را اتباع تابعین مینامیدند . از آن پس میان مردم اختلاف افتاد و مراتب مختلفی بوجود آمد و خواص مردم را که به دین عنایت شدید داشتند زهاد و عباد خواندند . آنگاه بدعتها پدید آمد و گفتگوها میان فرق گوناگون برخاست و هر یک مدعی شدند زهادی در میان خود دارند و خواص اهل سنت که دل بر اه خدا نهاده و قلوب خود را از زنگار غفالت حفظ میکردند باسم تصوف شناخته شدند و قبل از پایان مائه دوم هجرت (۱۶ - ۱۸۱۵ میلادی) بزرگان اهل سنت باین اسم اشتهار یافتند .

صوفیه را ابتداء ذوالنون مصری شرح داده است و ذوالنون شاگرد مالک (مؤسس مذهب مالکی) بوده است که ذکر آن گذشت . ذوالنون در سنه ۸۶۰ میلادی وفات یافته و اصول عقائد مزبور را جنید بغدادی (تاریخ وفات ۹۱۰ میلادی) توسعه داده و با نظم و ترتیب صحیحی برشته تحریر در آورده و شبلی (تاریخ وفات ۹۴۵ میلادی) علناً بر منابر وعظ و خطابه بیان داشته است . معدودی از علماء بزرگ صوفیه قبل از پایان قرن دوم هجری (۸۱۶-۸۱۵ میلادی) زندگانی میکردند : گمان میکنم از ابو هاشم گذشته ابراهیم بن ادهم (تاریخ وفات ۷۷۷ میلادی) ، داود طائی (تاریخ وفات ۷۸۱ میلادی) ، فضیل بن عیاض (تاریخ وفات ۸۰۳ میلادی) و معروف کرخی (تاریخ وفات ۸۱۵ میلادی) تنها کسانی بودند که حائز شهرت و اهمیت گردیدند . حسن بصری (تاریخ وفات ۷۲۸ میلادی) نیز احیاناً در زمره آنها بشمار میرود و در بحث معتزله از وی نام برده شد ؛ لکن چنانکه دوزی نیز تذکر داده است (۱) مذهب وی که بیشتر از خوف سر چشمه می گرفت با مذهب عشق که طریقه عرفاست مابینت تام داشت . رابعه العدویه (۲) (تاریخ وفات ۷۵۳-۷۵۲ میلادی) قدیسه ایست که راه حقیقت را بمراتب بهتر پیموده است و بسیاری از گفته های او خاطره سنت ترز (۳) را تجدید میکند . جامی در نفحات الانس (۴) در حق او چنین گوید (۵) :

(۱) رجوع شود بکتاب اسلام تألیف دوزی Dozy ترجمه فرانسه بقلم شوون Chauvin صفحات ۳۲۰ - ۳۱۹ و تطبیق شود باصفحات ۲۰۲ - ۲۰۱ در تجسم اوصاف حسن بصری .

(۲) رجوع شود بابن خلکان ترجمه دوسلان de Slane جلد اول صفحات ۵۱۷ - ۵۱۵ .

St. Theresa (۳)

(۴) چاپ ناسولیز Nassau Lees صفحه ۷۱۶ .

(۵) یادداشت مترجم : آقای بدیع الزمان فروزانفر تذکر میدهند که این اشعار از ابوالطیب منتهی است .

ولو كان النساء كما ذكرنا لفضلت النساء على الرجال
فالاتايت لاسم الشمس عيب و لا التذكير فخر للمهلال
این قصه را دوزی^(۱) نقل کرده و نمونه‌های از رفتار اوست :

روزی رابعه رنجور و بیمار بود . حسن بصری و شفیق بلخی بیعتات او رفتند . حسن گفت : « کسی که عذاب مولای خود را با صبر و حوصله تحمل نکند در ایمان خود صادق نیست : » شفیق خواست سخن حسن را اصلاح کند ، چنین گفت : « کسی که از ضرب خدای خود اذت نبرد در ایمان خود صادق نیست . » لکن رابعه پاسخ داد : « کسی در ایمان خود صادق نیست که در اندیشه مولای خود رنج را فراموش نکند . »

در تذکرة الاولیاء شیخ فریدالدین عطار عارف بزرگ ایران در قرن سیزدهم میلادی چنین منقول است که از رابعه پرسیدند آیا شیطان را دشمن داری ؟ جواب داد : « نه ! » گفتند : « چرا ؟ » گفت : « از محبت رحن پروای عداوت شیطان ندارم . » باز هم رابعه گفت : « شبی پیغمبر خدا را بخواب دیدم . پیغمبر پرسید : ای رابعه ! مرا دوست داری ؟ جواب دادم : یا رسول الله ! کی بود که تو را دوست ندارد ؟ لکن محبت حق مرا چنان فرور گرفته است که دوستی و دشمنی غیرا جای نماند . » اگر این اقوال را بخوایم برشماریم ممکن است آنرا حدی نباشد ، لکن حاکی از کیفیت تصوف اولیه در اسلام است . بعد تصوف بالخاصه در ایران جنبه وحدت وجودی تندی بخود گرفت و تصور میکنم این جنبه جدید را بتاریخ بسیار مؤخرتری احراز کرده باشد . مبنای فلسفه‌ای که تصوف بتدریج بوجود آورد بعقیده من تا آنجا که آنرا بتوان فلسفه نامید بیشتر فلسفه افلاطونیون نوین است^(۲) و تأثیر عقائد و افکار

(۱) رجوع شود بکتاب سابق الذکر صفحه ۳۱۹ .

(۲) این نکته را دوست وشاگرد سابق من آقای نیکلسن در کتاب خود

(بقیه یاورقی در صفحه ۴۴۸)

هندرا (۱) در تصوف اگر صرف نداءیم باید بگوئیم خیلی ناچیز بوده است و این خلاف نظری است که طرفداران آن گویانکه سست میشود معذک هنوز بسیار شایع میباشد (۲).

فن کرمر میان اقدمین از متصوفه عرب که بگوشه گیری و تفکر و تهذیب نفس میپرداختند از یک طرف و طریقه وحدت وجود که بعد در ایران پدید آمد از طرف دیگر فرقی قائل میشود و اظهار عقیده میکند (۳) که « تصوف بمعنای اصح کلمه چنانکه در مسالك مختلف درویشی ظاهر میشود اساساً از عقائد و افکار هند برخاسته است و مبدأ و مبنای تصوف بالخاصه یکی از مذاهب فلسفی هندوستان است که معروف به ودانتا (۴) میباشد (در اینجا سخن از درویشان رفت؛ باید بگوئیم میان مسلک زهاد و صومعه نشینان صدر مسیحیت که مرام ساده زهد و تقوی آنها باسلام

(بقیه یاورقی از صفحه ۴۴۷)

موسوم به منتخبات اشعار دیوان شمس تبریزی (چاپ کمبریج سال ۱۸۹۸ میلادی) بخصوص در صفحات ۳۰ تا ۳۶ بنحو بسیار شایان تمجیدی حل کرده است. Mr. R. A. Nicholson, Selected Poems from the Divan - i - Shams - i - Tabrizi, (Cambridge, 1898).

تطبیق شود با کتاب تحقیقات فن کرمر در تاریخ تمدن اسلام صفحه ۴۵.

(۱) نظر دوزی Dozy نیز همین است (رجوع شود بکتاب وی در باره اسلام صفحه ۳۱۷) و از ترومپ Trumpp چنین نقل قول میکند (رجوع شود بجلد ۱۶ صفحه ۲۴۴ Z. D. M. G. « در اینکه تصوف از محصولات هندوستان است شبهه ای نمیتوان داشت و مسأله ای که بیشتر مسلم و محقق است این است که تصوف از نمرات مخصوص مذهب بودائی است ».

(۲) یادداشت مترجم: نظر آقای بدیع الزمان فروزانفر اینست که منبع اصلی تصوف اسلام است و از زهد و تقوی شدید و ورع دقیق شروع شده و با اخلاص در عمل و صفای نیت از زهد متداول ممتاز گردیده و سرانجام صورت فلسفی بخود گرفته است.

(۳) کتاب تحقیقات فن کرمر درباره تاریخ تمدن اسلام صفحه ۴۶:

Alfred von Kremer, Cult. - Gesch. Streifzüge auf dem Oebiete des Islams (Leipzig, 1873).

انتقال یافت با مشرب فقر فرق بسیار است .) « در جای دیگر (۱) میگوید :

« راستی چنین بنظر میرسد که تصوف دو عنصر مختلف را در خود جای داده است : در مرحله اول زهد و ریاضت عیسوی که حتی در اوایل اسلام بشدت جلو رفت و در مرحله دوم تفکر و تأمل بودائی که در اثر نفوذ روزافزون ایرانیان در اسلام بر عنصر اول غلبه کرد و عرفای اسلام را بمعنی اصح کلمه بوجود آورد . هدف اول تصوف (زهد و تقوی) معرف اخلاق تازیان و هدف دوم آن (تفکر و تأمل) معرف اخلاق ایرانیان بود . » (۲)

با اعتراف کامل بقوت این قول و ارزش و اهمیت این تمایز عقیده ندارم که وجود نفوذ هندوستان بنحو رضایت بخشی ثابت شده باشد . مطالعات مربوط بایران بدست هندشناسان و علماء اساطیر تطبیقی و فقه المغه دوچار لطمات زیادی شده است . مثلاً از یکسو کوشش کرده اند بدون توجه بروایات زردشتی اوستا را فقط از روی ودا تفسیر کنند ، و از طرف دیگر به لهجه کریمه هندیان پارسی گوی مخصوصاً در انگلستان و آلمان توجه و علاقه نشان داده اند . دیگر اینکه درستایش آثاری که نویسندگان هندی بزبان فارسی انشاء نموده اند بسیار راه مبالغه پیموده اند و در عین حال از کلیه آثار ادبی فارسی که طی چهار قرن اخیر (۳) در ایران پدید

(۱) کتاب عقائد تألیف فن کرمر صفحه ۶۷ Herrschenden Ideen

(۲) یادداشت مترجم : آقای فروزانفر مینویسند ، « تفکر و اعتبار از مسائلی است که در قرآن مجید مکرراً ذکر آن بمیان آمده و خداوند مسلمین را بدان امر فرموده است و صحابه بدان اهمیت داده اند . ابی نعیم در حلیه الاولیاء نقل میکند که از هر ابوالدرداء پرسیدند که ما کن اکثر عمل ابی الدرداء ؟ قالت التفكير والاعتبار . بنابراین جهت امتیاز تصوف ایرانی نتواند بود . »

(۳) از باب مثال رجوع شود بمقاله مربوط بادبیات فارسی در دائرة المعارف بریتانیکا . دکتر اتیه Dr. Ethé در مقاله خود در باره ادبیات فارسی جدید ؛ (بقیه پاورقی در صفحه ۴۵۰)

آمده است غفلت کرده‌اند؛ و ما حق داریم نسبت بدو چیز هند شناسان بر حذر باشیم یکی اینکه مایلند حتی الامکان هر چه هست هندی الاصل معرفی نمایند و دوم درباره « نبوغ آریائی » تعمیم قائل شوند. مدتها پیش از آنکه فلسفه افلاطونیون جدید نزد عرب برود چنانکه قبلاً تذکر داده شد (صفحه ۲۴۷) در زمان انوشیروان (قرن ششم میلادی) این فلسفه بایران رفت و اقرار می‌کنم که وجه مشابهت وحدت وجود صوفیه با فلسفه افلاطونیون جدید بمراتب بیشتر از مذهب ودا یا بودائی است و حال آنکه از نظر تاریخی بیشتر محتمل است که صوفیه عقیده وحدت وجود را از فلسفه افلاطونیون جدید بعاریت گرفته باشند تا از مذاهب ودا و بودا. در یکی از فصول بعد بار دیگر در خصوص پیشرفتهای بعدی تصوف بحث خواهیم کرد.

قبل از اینکه از تجلیات مذهبی این دوره بگذریم شایسته است برای توجه خوانندگان خود تذکر دهیم چه مذاهب دیگری غیر از یهودی و زردشتی و مسیحی و چه فلسفه هائی غیر از فلسفه یونانی هنوز در آسیای غربی قوت و فعالیت داشت.

در اینجا چند کلمه دیگر درباره مانویت خواهیم گفت. گذشته از مانویان ماندائیان یا صابئین واقعی با طاقها و بطایح بین واسط و بصره (کلده قدیم) از مظاهر مدنیت قدیم بابل بودند.

**ماندائیان
یا مفتسله**

ماندائیان را عرب مفتسله مینامید و وجه تسمیه کلمه مفتسله آنست که این جماعت اکثر اوقات با آداب و رسوم

شست و شو میپرداختند. در یانوردان پرتقالی در قرن هفدهم معنای این

(بقیه یاورقی از صفحه ۴۴۹)

Neupersische Literatur (صفحات ۳۱۶ - ۳۱۱) جلد دوم کتاب مربوط به اساس فقه اللغة ایرانی چاپ اشتراسبورگه نسبت بشعراء جدید ایران بیشتر رعایت عدالت را نموده است.

Geiger & Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie
(Strassburg, 1897).

لفظ را درست نفهمیدند و این امر سبب شد که در اروپا آنرا بنام غلط و چرند ' مسیحیان یوحناى تعمید دهندہ ' (۱) خواندند .

میان صابئین واقعی و صابئین دروغی حَرّان (کرهه قدیم) باید بدقت فرق گذاشت . دانشمند معروف خولسون نخستین کسی است که در کتاب بزرگ خود (۲) اشتباه ظاهراً جبران ناپذیری را که تا آن زمان در اطراف لفظ صابئین وجود داشت توضیح داده

صابئین ساختگی حران

است . در اینجا بتذکر يك مطلب قناعت میکنیم و آن نکته ایست که دانشمند مزبور بدین طریق

روشن ساخته است : تقریباً از سال ۸۳۰ میلادی باینطرف دودستمه مردم راتحت این عنوان باهم اشتباه کرده اند و حال آنکه بکلی از یکدیگر متمایز میباشند : یکی جماعت ماندائیان یا مفتسله کلدیه است . دیگر بت پرستان سریانی که در حران (تقریباً نیمه راه بین حلب و مار دین) تاقرن یازدهم مسیحی (۳)

(۱) رجوع شود بکتاب Chwolson, Ssabier und Ssabismus جلد ۱

اول صفحه ۱۰۰ - مهمترین آثار موجوده درباره ماندائیان عبارت است از :

Dr. A. J. Wilhelm Brandt, Die Mandäische Religion (1889);

Dr. A. J. Wilhelm Brandt, Mandäische Schriften (1893);

Th. Nöldeke, Mand. Grammatik, 1875;

H. Pognon, Consul de France à Alep, Inscr. Mand. des Coupes de Khouabir (1898).

از کتاب ماندائیان موسوم به سدراربا (Sidrâ Rabbâ) یا گتره (Ginza) دو چاپ موجود است ، یکی چاپ نوربرگ Norberg در سه جلد (۱۸۱۶ - ۱۸۱۵ میلادی) دوم چاپ پیترومن Petermann در دو جلد (۱۸۱۶ میلادی) . نولدکه آثار ماندائیان را چنین توصیف میکند : « آثاری که پر از اختلافات بزرگ و مطالب متضاد است و پلهجه ای نوشته شده است که اگر سریانی دانی آنرا مطالعه کند در نظر اول تصور خواهد کرد در آن تعریفات زیادی شده است . »

(۲) در دو جلد چاپ سن پترزبورغ بسال ۱۸۵۶ میلادی ،

Die Ssabier und der Ssabismus

(۳) رجوع شود بکتاب خولسون که شرح آن گذشت ، جلد اول صفحات

شهرت داشتند . این اشتباه بدین صورت روی داده بود (۱) : هنگامیکه خلیفه مأمون در آخرین جنگ خود با رومیهای شرقی از ولایت حران میگذشت میان مستقبلین پاره‌ای اشخاص را مشاهده کرد که قیافه های غریب و نامأنوس و موی بی‌اندازه بلند و قبا‌های تنگی داشتند . مأمون از شکل آنها بحیرت آمد و هویت آنها را پرسید . جواب دادند : « حرانیان » . باز هم پرسش کرد . در پاسخ گفته شد که نه ترسانه یهود نه مجوس اند . خلیفه خواست بداند کتاب مقدس یا پیامبری دارند ولی جواب مبهمی شنید . بالاخره خلیفه یقین حاصل کرد که آن افراد از زنادقه (۲) و بت پرستان میباشند .

پس فرمود یا کشته شوند یا اسلام آورند یا یکی از مذاهبی که خدا تعالی در کتاب خود فرموده است گزینند و بآنها مهلت داد که تا بازگشت وی از جنگ تصمیم خود را بگیرند . این تهدیدات وحشتی چنان در دل حرانیان انداخت که موهای بلند خود را زدند و جامه های مخصوص خود را کنار گذاشتند و بسیاری از آنها بآئین اسلام یا مسیح درآمدند . لکن عده‌ای از آنها باقی ماندند و مذهب خود را از دست ندادند و بسیاری دوچار نگرانی واضطراب بودند تا اینکه یکی از فقهای اسلام حاضر شد در برابر اجر و پاداشی راه حل این مشکل را بدانها نشان دهد . زرنا ب بمقادیر بسیار از خزائن خود برای فقیه آوردند و فقیه بآنها نصیحت کرد که چون مأمون در بازگشت از سفر بار دیگر از آئین آنها سؤال کند خود را از طائفه صابئین معرفی کنند زیرا در قرآن ذکر وی از صابئین شده است ، ولی چون اطلاعات مربوط به صابئین کم

(۱) رجوع شود بهمان کتاب جلد دوم صفحات ۱۹ - ۱۴ . این مطالب در کتاب الفهرست ابن الندیم (چاپ فلوگل Flügel صفحات ۳۲۱ - ۳۲۰) باستناد قول يك نویسنده مسیحی تقریباً معاصر موسوم به ابو یوسف القاطمی ضبط شده است .

(۲) یادداشت ه ترجمه : بمقدمه آنای تفرزاده لفظ زنادقه باید حذف شود .

است تغییر اسم مستلزم تغییر معتقدات یا آداب و رسوم آنها نخواهد بود. اما مأمون از سفر خود باز نکشت و مرگ گریبان او را در آن سفر بگرفت و اغلب حرانیان که خود را مسیحی خوانده بودند فوراً و علناً آئین مسیحیت را ترک کردند و بکیش سابق خود درآمدند ولی برادران دینی آنها که اسلام آورده بودند جرأت نکردند بکیش قدیم خود برگردند زیرا مجازات مرتد در شرع اسلام قتل است و بقول راوی این خبر از آن تاریخ تا کنون نام صابی را برای خود حفظ کرده‌اند زیرا قبلاً در حران و اطراف آن کسی بنام صابی وجود نداشته است . «

اکنون این صابین دروغی حران که از بازماندگان بت پرستان سریانی و قدیم بین‌النهرین میباشند « جماعتی از مردم روشنفکر و دانشمند بشمارند که روحاً اشرافی و متمین و در کسب علوم ممتاز و آثار فراوان خود را با ادبیات سریانی و عربی در مباحث گوناگون مشحون ساخته‌اند . » (۱)

از عهد اسکندر کبیر حران تحت نفوذ عمیق یونانیان بود تا آنجا که بنام جدید النویولیس یا هلنویولیس نامیده میشد و با اینکه ساکنین آنجا در آن زمان بخالص ترین لهجه سریانی متکلم بودند در بسیاری موارد قسمتی از آنها یونانی الاصل بودند و با مذهب عیسوی که مذهب اکثر هموطنان آنها بود قویاً مخالف و بتمدن یونان علی‌الخصوص بفرسافلاتونین جدید دلبستگی عمیق داشتند؛ و بدین سبب مدتها شهرشان کانون همه کسانی بود که با شور و حرارت بفرهنگ بت پرستان دل بسته بودند ، از جمله امپراطور کارا کالا (۲) و ژولین مرتد (قیصر روم) (۳) را میتوان نام برد و در عهد خلافت عباسیان همین بت پرستان

(۱) رجوع شود بشرحی که کونیک Kunik درباره کتاب Chwolson در

Mélanges Asiatiques جلد اول صفحه ۶۶۳ نوشته است .

Emperor Caracalla (۲)

Julian the Apostate (۳)

حران کلیه خرد و دانش یونانیان را که با آن غیرت و کتمان حفظ کرده بودند بیش از همه بمسلمین آموختند و گروهی از اجله دانشمندان را برای پایتخت خلفاء آماده ساختند، مانند ثابت بن قُرّه (تاریخ وفات ۹۰۱ میلادی) و پسرش ابوسعید سینان و نوادگانش ابراهیم و ابوالحسن ثابت و اعقابش اسحق و ابوالفرج و بسیاری دیگر که شرح احوال آنها در فصل دوازدهم از کتاب اول اثر بزرگ خولسون^(۱) مسطور است. بسیاری از این رجال در رشته های طب و نجوم و ریاضیات و هندسه و فلسفه با علی مدارج رفعت و بزرگی نائل گردیدند و در پرتو نفوذ خود در درباری که از جهت عشق و علاقه بعلم در تاریخ جهان منفرد است بهمکیشان آنها اجازه داده شد در بت پرستی باقی بمانند و فقط پرده نازکی از استتار روی عقائد و افکار آنها قرار گرفته بود^(۲).

سریانیان اعم از بت پرستان و مسیحیان در حقیقت بزرگترین وسیله انتقال علوم یونان بمشرق بوده اند. این علوم بوسیله عرب از مشرق بمغرب بازگشت و این موضوع باندازه ای مهم است که ترجمه گفتار عالی کارل برو کلمان را در اینجا می آوریم^(۳):

Chwolson (۱)

(۲) امروزه در آسیای غربی چندین فرقه از قبیل نصیری و یزیدی (باشیطان پرست) و غیره وجود دارد و همانطور که خولسون و دیگران تذکر داده اند این فرق با احتمال قریب بیقین از بقایای مجامع بت پرستان قدیم محسوب میشوند گو اینکه این افراد عقائد واقعی و اعمال خود را بدقت پنهان داشته اند تا بدان وسیله شاید حکام اسلام در حق آنها تحمل روا دارند و برای اینکه در زمره اهل کتاب بشمار آیند و این حق را برای خود ثابت سازند که مانند اهل کتاب با آنها رفتار شود آزادانه نامهایی برای خود اختیار کرده اند که نزد مسلمین مقدس است ولی انتخاب این اسامی همیشه از روی مهارت نبوده است.

(۳) رجوع شود به جلد اول کتاب برو کلمان در تاریخ ادبیات عرب، صفحات

» سوریه و بین‌النهرین از زمان اسکندر کبیر و پروان وی تحت نفوذ تمدن یونان بوده است. سیادت رومیان و جانشینان آنها رومیان شرقی در شام از هر حیث باعث توسعه و انتشار فرهنگ یونان گردید و از زمانیکه فرهنگ یونان با مسیحیت بیامیخت و در احساسات مذهبی مردم نخستین بار انعکاس یافت پیشرفت خاصی حاصل نمود. ولی سربانیان در واقع نسبت بأمور ابتکاری رغبت کمی داشتند ولی حاصل زحمات فکری خارجیان را می‌گرفتند و در خود تحلیل می‌بردند و برای اینکار فوق‌العاده متناسب بودند و رغبت فوق‌العاده ابراز مینمودند. بدین طریق درصوامع سوریه از آثار یونانی ترجمه‌های متعددی تهیه کردند و این ترجمه‌ها منحصر بکتاب و رسائل روحانی کثیرالاتشار کلیسای یونان نبود بلکه آثار تقریباً کلیه مؤلفین غیر مذهبی (علی‌الخصوص ارسطو و بقراط و جالینوس) که بر علوم غیردینی آنهد تسلط داشتند ترجمه شد.

» در آن هنگام یعنی در زمان سلطنت ساسانیان واسطه انتقال معارف یونان بامپراطوری ایران سربانیان بودند. طبیعی است فقط معارف غیر مذهبی یونان از طرف دربار و حکومت ایران ترویج میشد. تقریباً در سال ۵۵۰ میلادی خسرو انوشیروان در جندی شاپور واقع در خوزستان دانشگاهی برای تعقیب مطالعات و تحقیقات فلسفی و طبی تأسیس نمود و این دستگاه علمی یونانی و سربانی حتی در عهد عباسیان نیز دوام یافت و رونقی بسزا داشت.

» سومین آشیانه فضاثل یونانی شهر حران از بلاد بین‌النهرین بود. اهالی آن شهر بایک جمعیت کاملاً متنصری احاطه شده بودند و آداب جاهلیت و وثنیت قدیم نژاد سامی خود را حفظ می‌کردند، و مانند بابل قدیم توجهی که بر ریاضیات و نجوم نشان میدادند ارتباط و پیوستگی نزدیک بآئین آنها داشت. لکن با وجود مقام نسبتاً بلندی که هم اکنون اهالی

حران از طریق تمدن آشور و بابل بدست آورده بودند اینگونه مطالعات آنان از تأثیر و نفوذ روح یونانی بر کثار نماند.

« علوم یونانی از هر سه منبع مزبور بصورت ترجمه برای عرب بارمغان آورده شد. در دربار المنصور پزشکی از پزشکان چندی شاپور دیده میشود که تصور میبرد کتب طبی را بعربی ترجمه کرده است و در عهد هارون نیز یوحنا بن ماسویه مترجم شهرت یافته است. لکن خلیفه‌ای که پیش از همه اینکار را تشویق و تحریض نمود مأمون است. مأمون شخصاً نسبت بمجاهدات و مساعی علمی از هر مقوله توجه کامل و شوق و علاقه وافر داشت. بیت الحکمه‌ای را که بضمیمه یک کتابخانه و یک رصدخانه در بغداد تأسیس نمود حاکی از منتهای همت و فعالیت او در راه ترویج علم و توسعه دانش بود. آثاریکه در عرصوی وجانشینان بلافصل وی ترجمه شد ترجمه‌های پیش را بکلی تحت الشعاع قرار داد و تنها همان ترجمه هاست که برای ما مانده است. »

از عالیقدرترین مترجمینی که نامشان در اینجا ذکر میشود این دانشمندان عیسوی میباشند: قسطا بن لوقا از اهل بعلبک و حنین بن اسحق از اهل حیره و پسرش اسحق و برادرزاده اش حبیش.

بدین طریق تمدن بغداد در عهد عباسیان وارث خرد و حکمت قدیم آشور و بابل و ایران و هندوستان و یونان گردید و این میراث بیشتر مرهون خدمات بت پرستان است از قبیل ثابت بن قُرّه و مسیحیانی مانند حنین و قسطا و مجوسانی مانند ابن مقفع اعم از اینکه از کیش خود برگشته یا برنگشته باشند(۱)، یا « اهل بدعت » از معتزله مانند

(۱) از مترجمینی که آثار یهلوی را بزبان عربی در آورده‌اند در الفهرست ابن الندیم (چاپ قلو گل Flügel صفحات ۲۴۵ - ۲۴۴) نامشان آمده است غیر از ابن مقفع خاندان نوبخت است. (رجوع شود بکتاب مذکور صفحات ۱۷۷ و ۲۷۴). خاندان مزبور از شعبیان با حرارت بشمار میروند. دیگر بهرام پسر (بقیه یاورقی در صفحه ۴۵۷)

عمر و بن بحر الجاحظ و همچنین افراد مختلفی از یهودیان و نبطیان . با اینکه دربارهٔ عرب گفته شده است « یکی از هوشمندترین مردمی که تا کنون وجود داشته قوم عرب است » معذک خدمتی که عرب بتألیف و تلفیق این مجموعه با شکوه دانش نمود ، از زبان شگفت و قابل ستایش عربی که بگذریم ، قلیل بوده است ، ولی عرب علوم را فرا گرفت و در تحلیل و تشریح و انتقال آن کوشید و طوری این کارها را انجام داد که بشریت علی‌الخصوص اروپا را مدیون خود ساخت . افراد غیر مسلم مزبور فضائل علمی قدما را برای عرب بارمغان آوردند و عرب هم حقی را که این افراد بگردن او داشتند متوجه بود و این معنی از اشعاری که سری الرفاء^(۱) در رثاء^(۲) ثابت بن قره پزشک و ریاضی دان صابی سروده است برمیآید : شاعر مزبور گوید :

أحیا لنا رسم الفلاسفة الذی أودی و اوضح رسم طب عافی
 عناصری که حوزهٔ علمی بغداد را در قرن اول سلطنت عباسیان تشکیل میدادند عجیب و غریب و غیر متجانس بودند . مسلمین متقی و پرهیز کار مکه و مدینه که ببغداد میآمدند از دیدن دو چیز غرق حیرت میشدند ، یکی اینکه غیر مؤمنین متصدی عالیترین مقامات درباری بودند ، دیگر اینکه علماء هر مذهبی در بارهٔ مباحث عالیهٔ وجود و ماهیت ماوراءالطبیعه و حکمت دوستانه بمباحثه میپرداختند و در مباحثات خود

(بقیهٔ یادرفی از صفحهٔ ۴۵۶)

مردان شاه موید نیشابور و ده دوازده نفر دیگر میباشد . از دوتن دانشمند هندی نیز ذکری بیان آمده است . این دونفر از سانکریت ترجمه‌هایی کرده‌اند و همچنین از ابن الوحشه مترجم معروف کتاب الفلاحة النبطیه نیز نام برده شده است .

(۱) رجوع شود باین خلکان (متن ووستنفلد Wüstenfeld) جلد اول شمارهٔ ۱۲۷ و ترجمهٔ دسلان de Slane جلد اول صفحات ۲۸۹ - ۲۸۸ .
 (۲) یادداشت مترجم : این خلکان در سرگذشت ثابت بن قره که این شعر را نقل میکند از رثاء سخنی نمیگوید و می‌نویسد که این شعر را سری الرفاء پس از آنکه بدرمان ثابت بن قره از بیماری شفایافت دربارهٔ او سروده است .

متفقاً استناد بکتاب آسمانی را ممنوع میدانستند. معذک در آن میان بیک جماعت مذهبی برمیخوریم که علی الظاهر بهیچوجه مورد چشم پوشی واعراض دربار آزادمنش واقع نمیشد و حال آنکه در آن زمان دربار نسبت بعموم مذاهب بتسامح و تحمل قائل بود. آن جماعت همان طایفه مانویان بودند که عموماً آنها را زنادقه میخواندند. طبری در باره زنادقه می نویسد که در عهد فرمانروائی المهدی (۷۸۲-۷۸۰ میلادی) والهادی (۷۸۷-۷۸۶ میلادی) مورد تعقیب و آزار واقع شدند. در دوران خلافت هارون الرشید قاضی مخصوص موسوم بصاحب الزنادقه مأمور کشف و مجازات مانویان شده بود^(۱). در میان زنادقه نه تنها ایرانیان و سایر خارجیان دیده میشدند بلکه حتی از عرب خالص کسانی مانند صالح بن عبدالقدوس و مطیع بن ایاس از شعراء آن عصر در عداد آنها بشمار میرفتند. در عصر خلافت المأمون وضع زنادقه بآن سختی نبود زیرا مأمون نیز درست مانند ایرانیان برای مطالعات مذهبی سری پرشور داشت و بهمین سبب بلقب امیر الکافرین ملقب شده بود^(۲). فن کرمر^(۳) را قولی دیگر است. وی گوید در آن روزگار رسم چنان بود که به تبعیت از مذاهب بدع و ضلال متظاهر شوند و یکی از شعراء آن عهد را می بینیم که یکی از این میشهای در پوست گرگ را بدین مضمون مورد اعتراض و سرزنش قرار داده است:

| | |
|------------------------------------|-------------------------|
| أظهرت ديناً غير ما تخفي | يا ابن زياد يا أبا جعفر |
| باطن اسلام قتي عف | مزدنق الظاهر باللفظي |
| أردت أن توسم بالظرف ^(۴) | لست بزندق و لكنما |

- (۱) رجوع شود بصفحات ۲۱۰ بید کتاب تحقیقات فن کرمر در باره تاریخ تمدن اسلام: Alfred von Kremer, Streifzüge.
 (۲) رجوع شود بالبعقوبی چاپ هوتسما Houtsma صفحه ۵۶.
 (۳) رجوع شود بکتاب فن کرمر که در فوق ذکر آن گذشت، صفحات ۴۲-۴۱.
 (۴) یادداشت مترجم: نقل از ضحی الاسلام تألیف احمد امین چاپ قاهره ۱۳۶۵ هـ = ۱۹۴۶ م. که از آغانی ۱۵/۱۷ نقل کرده است.

فصل نهم

رؤساء فرق بزرگ ایران در این دوره

در برابر فرقه‌هایی که ظاهر آ در اسلام پدید آمد و عقائد قبل از اسلام و غیر اسلامی را بصورت جدیدی در آورد و زنده کرد مذاهب و معتقدات

قبل از اسلام در ایران پایدار ماند و دارای فعالیت **بهافرید** و جنب و جوش بود. آخرین مظهر آن پیغمبری

است دروغی موسوم به بهافرید پسر ماه فرودین. شرح مختصری در الفهرست (صفحه ۳۴۴) و همچنین در کتاب آثار الباقیه ابوریحان بیرونی (صفحات ۴ - ۱۹۳ ترجمه زاخو) (۱) در باره

وی مسطور است. ترجمه کتاب اخیرالذکر بشرحی **بهافرید** **بگفته ابوریحان** **بیرونی** است که ذیلاً نگاشته میشود:

«در زمان ابومسلم مؤسس سلسله عباسیان (۲)

شخصی بنام بهافرید پسر ماه فرودین در دهستان خواف از دهستانهای نیشابور در قصبه‌ای موسوم به سیراوند ظاهر شد. این شخص از اهل زوزن بود. در ابتدای امر برای مدت هفت سال غیبت نمود و بسوی چین رهسپار شد (۳). پس از آن مراجعت نمود و پاره‌ای اشیاء عجیب چینی از جمله پیراهنی سبز با خود آورد. این پیراهن باندازمای نرم و نازک بود که چون تا میکردند در دست جای میگرفت. شبانگاه بمعبدی رفت و چون بامدادان از آنجا فرود آمد دهقانی که زمین خود را شخم

Chronology of Ancient Nations (Sachau's trans., (1) 1879).

(۲) یادداشت مترجم: عنوان «داعی عباسیان» بنظر آقای تنی زاده

مناسبت‌تر است.

(۳) شاید تحت تأثیر افسانه‌مانی قرار گرفته بود.

میزد ویرا بدید . بهافرید بدهقان گفت در مدتی که از انظار ناپدید گشت
 با آسمان صعود کرده بود و در آنجا بهشت و جهنم را باو نشان دادند
 و از طرف خداوند باو وحی رسید و این لباس سبز را بوی پوشانیدند
 و در همان ساعت او را بزمین فرستادند . دهقان تصدیق کرد و به مردم
 خبر داد که بچشم خود نزول او را از آسمان دیده است . همینکه بهافرید
 دعوی پیغمبری کرد و اصول عقائد جدید خود را اظهار داشت بسیاری
 از مجوسان باو گرویدند .

« بهافرید در اکثر مراسم و آداب با مجوس اختلاف کرد ولی
 زردشت را تصدیق داشت و آئین زردشت را در مورد پیروان خود قائل
 بود . بهافرید دعوی داشت که سرّ باو وحی نازل میشود و هفت نماز
 برای پیروان خود آورد : یکی در توحید و نیایش خدای یگانه ، دوم
 در آفرینش آسمان و زمین ، سوم در خلقت حیوان و روزی آن ، چهارم
 در مرگ ، پنجم در بعثت و حساب یا رستاخیز و روز حشر و شمار ،
 ششم در بساطت بهشتیان و دوزخیان و آنچه برای آنان تدارک میشود ،
 هفتم در ستایش اهل جنت .

« برای پیروان خود کتابی بزبان فارسی برداخت و با نهادستور
 داد خورشید را سجده کنند و هنگام پرستش خورشید یک زانور بزمین
 نهند و روی خود را همیشه متوجه خورشید نمایند و موی سر را بگذارند
 بلند شود و زمزمه را موقع صرف طعام موقوف کنند^(۱) و انعام را ذبح
 نکنند مگر وقتی که لاغر شده باشد ، شراب نیاشامند و از اکل میته
 پرهیزند و مادران و دختران و خواهران و خواهر زادگان یا برادر زادگان^(۲)
 خود را بحباله نکاح در نیاورند و بیش از چهارصد درهم بعنوان مهر

(۱) مراد از زمزمه ادعیه و اذکاری است که اختصاصاً زردشتیان بصدا

آهسته میخوانند .

(۲) آئین زردشت زواج با محارم را (که خوتو - در Khvētu-das نامیده

میشد) تصدیق و تصویب کرده بود .

نگیرند. دستور دیگر وی این بود که راه‌ها و پلها را از هفت یک‌داری و دست رنج کسب و کار خود تعمیر کنند.

« همیشه ابو مسلم وارد نیشابور شد موبدان و هیربدان (۱) کرد وی جمع شدند و نزد وی شکایت بردند که بهافرید در دین اسلام و کیش زردشت فساد کرده است. ابو مسلم عبدالله بن شعبه را فرستاد بهافرید را بیاورد. عبدالله بهافرید را در کوه‌های باد غیس دستگیر ساخت و نزد ابو مسلم آورد. ابو مسلم نیز بهافرید و هریک از اتباع او را که دستگیر کرد بقتل رساند.

« بیروان او که بهافریدیان خوانده میشدند هنوز تعالیم مؤسس آئین خود را حفظ میکنند و بامجوسانی که معتقد بزمن‌مه میباشند شدیداً عداوت میورزند. گمان دارند خدام پیغمبرشان گفته است که پیغمبر بر سمندی نشسته و با آسمان رفته است و همچنانکه صعود کرده بار دیگر نیز فرود آید و از دشمنان خود انتقام گیرد (۲). »

بنا بر شرح مختصری که در الفهرست ابن‌الندیم (صفحه ۳۴۴) در باره بهافرید مسطور است بهافرید بدست دو تن از داعیان ابو مسلم موسوم به شیب بن داح و عبدالله بن سعید اسلام آورد و جامعه سیاه عباسیان را به تنگ کرد ولی بعد از اسلام رو بتافت و بقتل رسید. راوی این خبر ابراهیم بن العباس الصولی (تاریخ وفات ۸ - ۸۵۷ میلادی) است و طبق همان خبر « هنوز در خراسان عده‌ای از مردم طرفدار اصول عقائد او

کتاب
الفهرست
ابن‌الندیم

(۱) مراد روحانیان درجه دوم و سوم در آئین زردشت است. رئیس جامعه روحانیت را دستور مینامیدند.

(۲) با انتظارات اتباع المقتع مقایسه شود. درباره المقتع و رجعت او که اتباعش انتظار داشتند چند صفحه بعد بحث شده است. البلخی در سال ۳۵۰ هجری (۹۶۰ مسیحی) در خصوص بهافریدها نوشته است که در عهد او این جماعت وجود داشته و شخصاً آنها را می شناخته است (رجوع شود به جلد اول بقیة یاورقی در صفحه ۴۶۲)

میباشند. نام دیگر این فرقه بنابر قول شهرستانی (صفحه ۱۸۷) سیانیه است. شهرستانی این قوم را « عنودترین خلائق خدا نسبت بمجوسان زمزمی » میداند و در وصف آنها این نکته را اضافه میکند که « زردشت را به پیامبری میشناسند و شاهانی را که زردشت گرامی دارد احترام میکنند ».

بااطلاعات ناقصی که دربارهٔ بهافرید داریم نمیتوانیم راجع بماهیت اصول عقائد او نظر روشنی اتخاذ کنیم و شاید اهم عقائد او امتیازی است که نسبت بعدد هفت قائل میباشد و دیگر دربارهٔ غیبت **آئین بهافرید** و رجعت مؤسس این فرقه است. فرقه های مختلفی که از غلاة شیعه منشعب شده اند برای پاره ای اعداد (از قبیل ۷ و ۱۲ و ۱۹ و غیره) اهمیتی قائل میباشند. نمونه های متعددی از فرقه های مزبور و کسانی که همواره بر رجعت قهرمانان خود معتقد بودند در این دوره و ادوار بعد تا عصر حاضر خواهیم یافت. شهرستانی دربارهٔ غلاة چنین گوید: (صفحه ۱۳۲)

« غلاة نسبت بائمه خود غلو کنند تا آنجا که ائمه خود را فوق مخلوقات دانند و فضائل ملکوتی و صفات الهی برای آنان قائل شوند و اغلب یکی از ائمه را بخدا تشبیه کنند و بسا اینکه غلاة شیعه خدا را انسان دانند و بدین طریق در غلو و تقصیر بافراط و تفریط گرایند و تمایلی که باینگونه تشبیهات ابراز دارند به تبعیت از حلولیه است (که خدا را قابل حلول در جسم انسان دانند) و همچنین

(بقیهٔ یاورقی از صفحه ۴۶۱)

کتاب البدأ والتاریخ چاپ وترجهٔ کلمان هوار فرانسوی Cl. Huart صفحه ۱۶۴ ترجمه) .

یادداشت مترجم : آقای تقی زاده تذکر میدهند « مؤلف این کتاب مظهر بن طاهر مقدسی است و هوار فرانسوی در موقع طبع و نشر این کتاب اشتهاً آنرا بابوزید بلخی نسبت داده و اسم بلخی بقلط روی آن مانده است . »

تناسخیه و یهود و نصاری زبرا یهود خالق را بمخلوق و نصاری مخلوق را بخالق تشبیه کنند و تمایل غلاة شیعه باین گونه تشبیهات بحدی ذهن آنانرا مشوب ساخته است که فضائل حق یگانه را به بعض از ائمه خود نسبت دهند. این قبیل تشبیهات اولاً وبالذات متعلق به تشیع است و بعد یاردای از اهل تسنن نیز پذیرفته‌اند. . . اصول عقائد مبتدعه غلاة شیعه چهاراست: تشبیه و بدا و رجعت و تناسخ. پیروان این عقائد در هر سرزمینی نام مختلفی دارند. در اصفهان خرمیه و کودیه، در ری مزدکیه و سنبادیه و در آذربایجان ذاقولیه و در بعض نقاط محمره (سرخ پوشان) و در ماوراءالنهر میبضه (سپید جامگان) نامیده شوند. «

غلاة شیعه که اکنون مورد بررسی میباشند و برهبری سنیاد محوس و المقنع پیامبر نقابدار خراسان و بابک و دیگران آن هیجان واضطراب را در ایران آن زمان برپا ساختند مانند اسمعیلیه که بعد آمدند و باطنیه و قرامطه و حشاشین و حر و فیه باردیگر همان عقائد مربوط به تشبیه و ظهور حق در صورت بشر و تجسم ثانوی و رجعت و تناسخ را بشدت اظهار داشته‌اند. ظاهر آن این عقائد بشکل مزمن در ایران وجود دارد و همیشه ممکن است بایک محرك مناسبی بصورت مسری درآید. در همین ایام نیز بار دیگر این افکار بشکل نهضت بابیه پدیدار شد. در اوائل نهضت بابیه (۱۸۵۲ - ۱۸۴۴ میلادی) جان کلام آنها همان اصول بود ولی بعد برهبری بهاءالله (تاریخ وفات ۱۸۹۲ میلادی) و اکنون برهبری پسرش عباس افندی غصن اعظم آن اصول بصورت فرعی درآمده و کمتر جلب توجه میکنند (پیروان عباس افندی آمدن و برپا علی الظاهر رجعت عیسی مسیح میدانند و طرفداران نسبتاً متعددی نیز در امریکاباین اصول پیوسته‌اند). شباهتی که بین فرقه‌های متعدد مزبور موجود است بی اندازه قابل توجه است. تاریخ فرق مزبور را میتوان طی یازده قرن و نیم اخیر بنحو

روشن پی جوئی کرد . دامنهٔ این شباهت حتی بجزئیات ودقایقی کشیده میشود که مربوط باصطلاحات و الفاظ وانتخاب پارامی الوان (مخصوصاً سرخ و سفید) بعنوان علامات فرقه‌هاست . مثلاً بابیه در اوائل امر مانند فرقهٔ مبیضه در این دوره‌ای که مورد بحث است جامهٔ سفید میپوشیدند (۱) و علاقه‌ای که بانتخاب جوهر قرمز برای تحریر کتب خود داشتند بتقلید از فرقهٔ محتره بود . اما اینکه قبل از اسلام تاچه اندازه این عقاید باشکال و صور دیگری در ایران رائج بوده است مسألهٔ جالب توجهی است که هنوز برای حل نهائی آن مطالب و اطلاعات لازم در دست نیست .

نهضت‌های مختلف غلاة شیعه در نظر مورخین اسلامی چه اقدمین و چه متأخرترین آنها در حکم بازگشت و ظهور مجدد آئین مزدک است . دربارهٔ نهضت‌های مزبور بالضرورة در اینجا سخن خواهیم گفت ولی دربارهٔ مزدک در فصل مربوط با ساسانیان (صفحات ۲۴۹ تا ۲۵۵ این ترجمه) سخن گفته‌ایم . محتمل است این قول صحیح باشد لکن بدبختانه اطلاعات ما دربارهٔ اصول روش مزدک باندازمای ناچیز است که نمیتوانیم ثابت کنیم . اما نویسندگان مطلعی از قبیل این اشخاص دارای این نظر میباشند : مؤلف الفهرست (صفحات ۳۴۵-۳۴۲) که در سال ۹۸۷ میلادی کتاب خود را نوشته است ؛ شهرستانی (صفحات ۱۹۴-۱۹۳) که در سال ۱۱۲۷ میلادی نوشته است ؛ وزیر نامدار سلاجقه خواجه نظام‌الملک (سیاست‌نامه چاپ شفر صفحات ۱۸۳-۱۸۲) در سال ۱۰۹۲ میلادی بدست فرستادهٔ یکی از پیروان همان فرقهٔ اسمعیلیه که بآن شدت در کتاب وی بجرم تجدید افکار ضالّهٔ مزدک و دیگران مورد تعقیب قرار گرفته بودند بقتل رسید ؛ بنظر لسان‌الملک و رضاقلی‌خان از مورخین ایران و همچنین بنظر

(۱) رجوع شود بکتاب تاریخ جدید . . . باب ترجمهٔ مؤلف این کتاب (چاپ

لیدی شیل (۱) و پروفورنولد که (۲) از مورخین اروپا بایه نیز در عصر جدید صاحب افکار و عقائدی نظیر همان افکار و عقائد میباشند. در صفحه ۳۴۲ کتاب الفهرست مبحثی است تحت عنوان مذهب الخرمیه و المزدکیه و این دو مذهب را مؤلف الفهرست یکی دانسته و همچنین محمره (صاحبان علامت سرخ) و پیروان بابک خرمی و علی الظاهر مسلمیه یا فرقی که قائل با امامت و باحتی مظهریت ابومسلم بودند از قبیل فرقه سنباد مجوس و اسحق ترك همه را باخرمیان و مزدکیان مذهب واحدی می شمرده است (گویند اینکه اسحق را ترك خوانده اند بدان سبب نیست که اسحق از نژاد ترك بوده است بلکه این تسمیه از آنروست که اسحق وارد سرزمین تركها شد و آنان را بقبول رسالت ابومسلم دعوت نمود). در باره المقنع نیز ابوریحان بیرونی (صفحه ۱۹۴ کتابی که به نیکی یاد شد) چنین گوید: « المقنع حکم کرد که پیروی از کلیه قوانین و احکام مزدک بر آنها (یعنی بر انبعاث) فرض و واجب است. » شهرستانی معتقد است و ما نیز قبلاً این مطلب را بیان کرده ایم که مزدکی و سنبادی و خرمی و سبید پوش (مبینه) و سرخ پوش (محمره) الفاظ مترادف است. نظام الملک در فصل چهل و پنجم سیاست نامه (چاپ شفر (۳) صفحات ۱۸۳ - ۱۸۲ متن و صفحات ۲۶۸ - ۲۶۵ ترجمه فرانسه آن (۴) روشن تر و واضح تر این مطلب را بیان کرده است. بنا بر گفته خواجه نظام الملک بعد از آنکه

Lady Sheil, Glimpses of Life and Manners in Persia (۱)
(۱۸۵۶). p. 180 .

Nöldeke, Orientalischer Socialismus (۲)

رجوع شود بمقاله نولدکه در مجله هجدهم Deutsche Rundschau صفحات ۲۹۱ - ۲۸۴ (سال ۱۸۷۹ مسیحی).

Schefer (۳)

(۴) از فصل چهارم این کتاب بعد شماره فصول در ترجمه فرانسه يك شماره بیشتر از شماره همان فصل در متن کتاب است و این اختلاف از آنجا پیش آمده است که برای دو فصل متوالی در متن کتاب يك شماره گذاشته شده (صفحات ۱۲۵ و ۱۳۱) و هر دو فصل را فصل چهارم ضبط کرده اند.

مزدک بقتل رسید زن او خرّمه بادوئن از مریدان شوهرش بعزم ری از طیسفون فرار کرد و در آن ولایت به تبلیغات پرداخت و در آنراه کامیاب گردید. کسانی که بآئین او گرویدند یا بنام شوهرش مزدکی نامیده شدند یا بنام خودش خرم دینان یا خرّمیه. این مذهب در آذربایجان و ارمنستان و دیلم و همدان و دینور و اصفهان و اهواز یا بعبارة اخری سراسر شمال و غرب ایران (رجوع شود بصفحه ۳۴۲ الفهرست) تازمان ابو مسلم رائج گردید و از عناصر ناراضی که ابو مسلم توانست با خود مهربان و همراه کند پیروان همین مذهب بودند که بحمايت و پشتیبانی او برخاستند و ابو مسلم بسرنگون ساختن خلافت بنی امیه توفیق یافت. در صفحه ۳۵۴ اشاره کردیم که ابو مسلم مورد تکریم و علاقه پیروانش بود و گفتیم که پیروانش تاسر حدیپرستش او را دوست داشتند. (۱)

همیشه که خلیفه المنصور او را بقتل رساند فوراً سنباد مجوس (۲) که یکی از دوستان و طرفداران وی بود سربچی کرد. عصیان سنباد مجوس را باید امری مهم و پرمعنی دانست زیرا نشان داد که آن داعی بزرگ در آراء مذهبی خود طوری متعصب نبود که حتی «گیرها» (۳)

سرکشی
سنباد مجوس
(۷۵۵-۷۵۶)
میلادی

(۱) یادداشت مترجم: رجوع شود بکتاب ابامسلم خراسانی در دو جلد بقلم آقای حبیب الله آموزگار نماینده مجلس سنا (وزیر سابق فرهنگ).
 (۲) شرح این ماجری تا اندازه‌ای در کتاب الفغری (صفحه ۲۰۳) داده شده است؛ همچنین رجوع شود به طبری جلد سوم صفحات ۱۲۰ - ۱۱۹؛ مروج الذهب - معودی جلد ششم صفحات ۱۸۹ - ۱۸۸؛ الیعقوبی جلد دوم صفحات ۴۱۱ و ۴۱۲؛ کتاب البلدان همان مؤلف (جلد هفتم چاپ دوخویه)؛
 de Goeje, Bibl. Géogr. Arab. (صفحه ۳۰۳)؛ تاریخ طبرستان تألیف درن Dorn, Gesch. von Tabaristan : صفحه ۴۷
 ايضا از همان مؤلف Auszüge... betreffend die Gesch... der Südl. Küstenländer des Kaspischen Meeres, صفحات ۴۴۴ - ۴۴۲
 Justi, Iranisches Namenbuch, pp. 314-315, article Sumbat (Sunfadh), §. 19.

(۳) یادداشت مترجم: این داستانها را آقای نوبخت بنظم یارسی در آورده اند. نگاه کنید شاهنامه نوبخت، چاپ دوم مطبعة مجلس ۱۳۲۵ هجری شمسی.

راهم مطرود سازد و وجود زردشتیان را نتواند تحمل کند . سنباد از نیشابور که مسقط الرأس وی بود بزم خونخواهی ابو مسلم حرکت کرد و در اندک زمانی اتباع زیادی گرد خود جمع نمود . ابتدا قومس (کومش) را اشغال کرد (و بخزائن ابو مسلم که در آن شهر بامانت سپرده بود دست یافت) و قصد خود را بر اینکه بسوی ایالت عرب نشین حجاز پیشروی کند و کعبه را منهدم سازد اعلام داشت . دیری نیائید که عدّه کثیری از مجوسان طبرستان و نقاط دیگر و همچنین مزدکیان و رافضیان (۱) (شیعیان) و مشبّهه را بطرف خود جلب کرد و بآنها گفت ابو مسلم نمرده است ولی چون المنصور او را تهدید بقتل نموده بود با ادای اسم اعظم آلهی خود را بصورت کبوتری سفید (۲) در آورده و پرواز کرده است . عدّه اتباع مسلح وی را در حدود یکصد هزار نفر گفته اند . پس از فتوحات بسیاری که نصیب وی گشت سرانجام جمهور بن مّرار یکی از سرداران عباسیان او را شکست داد و بقتل رساند . و اگر بنا بر قول ابن الطقطقی (الفخری) ۶۰۰۰۰ نفر از اتباع وی در میدان کارزار هلاک شده باشند شماره اتباع وی مبالغه آمیز نتواند بود . قیام سنباد مجوس اگر چه مهیب و وحشتناک بود ولی دیری نیائید و فقط هفتاد روز طول کشید ، و این قول مبتنی بر معتبر ترین منابع است . نظام الملک مدت این شورش را هفت سال نوشته ولی مطمئناً اشتباه کرده است .

یکی دیگر از دعاه ابو مسلم اسحق «ترك» است . در باره اسحق مختصری در صفحات قبل نوشتیم . اسحق یکی دیگر از دعاه ابو مسلم است که پس از مرگ ابو مسلم بسمت ماوراءالنهر فرار کرد و اظهار داشت که ابو مسلم نمرده بلکه در کود های نزدیک ری پنهان گردیده و در

(۱) یادداشت مترجم : رجوع شود بمقدمه مترجم .

(۲) مقایسه شود با مال و نعل شهرستانی صفحه ۱۱۱ و جلد دوم البعقوبی

آخر الزمان ظهور خواهد کرد . بنا بر کتاب الفهرست (صفحه ۳۴۵)
اسحق « تروک » اسحق از نسل زید بن علی بود و بهمین جهت گویا دعوی
 امامت داشت ولی از محبویت ابو مسلم استفاده کرد و
 خود را نزد پیروان ابو مسلم قبولاند ، لکن بروایت راوی دیگری که
 بتوانم مطلع از امور مسلمیه در الفهرست نقل شده اسحق از افراد عامی
 و اُمی ماوراءالنهر بود که باجن مانوس شد و با آن شور مینمود . اسحق
 میگفت ابو مسلم از انبیاء است و زردشت او را فرستاده و زردشت زنده
 است و هرگز نمرده و بموقع خود بار دیگر ظهور کند و مجدداً کیش
 خود را بمنزلات اول باز رساند . ابن الندیم اضافه میکند : « يك بلخي
 گفت (۱) مردم مسلمیه (یا اتباع ابو مسلم) را خرم دینیه میخوانند »
 و باز چنین گوید : « در بلخ میان ما جماعتی از آنها درقریه ... (۲) یافت
 میشوند که خود را پنهان سازند . »

دفعه دیگری که معتقدین به تشبیه از غلامه شیعه خود نمائی کردند
 یکی دو سال بعد بود (۷۵۹ - ۷۵۸ میلادی) (۳) . دوزی در وصف آنها

(۱) یادداشت ترجمه : براون اشتبهاً « البلخی » نوشته است . در
 الفهرست اینطور آمده است : قال بلخی : و بعض الناس المسلمیه الحر مدینه «
 (رجوع شود به صفحه ۴۸۳ الفهرست چاپ مصر) .
 (۲) اسم آن قریه مسلم نیست . شاید خرم آباد باشد که از اسامی متداول
 قراء ایران است .

(۳) طبری (جلد سوم صفحه ۱۲۹ بعد و صفحه ۴۱۸) گوید این واقعه را
 ابتدا سال ۱۴۱ هجری (۷۵۸ - ۹ میلادی) ضبط کرده اند و لکن اضافه
 میکند که بعض دیگر سال وقوع آنرا ۱۳۶ یا ۱۳۷ هجری (۷۵۳ - ۵ میلادی)
 دانسته اند ، و حال آنکه خود وی داستانی نظیر آنرا بتاریخ ۱۵۸ هجری
 (۷۷۴ - ۵ میلادی) ضبط کرده است . دو تاریخ اخیر یکی تاریخ نیل المنصور
 بخلاف و آند دیگر تاریخ مرگ اوست ، و آن قصه را ممکن است صرفاً یکی از
 نویسندگان موفق تاریخ خلافت وی بعنوان یک خبر یا اطلاع کلی از وقایع
 آندوره بدون ذکر تاریخ ضبط کرده باشد . و نیز رجوع شود به دینوری صفحه
 ۳۸۰ و الفخری صفحه ۱۸۸ .

راوندیان

چنین گوید: (۱) « باز هم احمق تر آن متعصبینی بودند که تحت تأثیر افکار هند و ایران پادشاهان خود را خدا میخواندند. تا زمانی که فتح و ظفر عباسیان مشکوک بنظر میرسید روش خلفای عباسی نسبت باینگونه فرق روش صبر و تحمل بود ولی از تاریخی که تسلط یافتند دیگر تسامح روا نداشتند، زیرا در صورت تسامح نه تنها اهل سنت و جماعت بلکه کلیه نژاد عرب را علیه خود بر میانگیختند. از طرف دیگر امتناع خلفای عباسی از قبول عنوان خدائی سبب شد که ایرانیان نسبت بآنها بیمهر شوند ولی از انتخاب یکی از دو راه ناگزیر بودند و ایرانیان بیچاره که در تمام آن مدت خلوص عقیدت و صفای نیت خود را نشان دادند فدای تازیان شدند. راوندیان (۲) وقتی پی باین معنی بردند که برای اداء احترامات بدرگاه المنصور باریافتند و فهم این مطلب برای راوندیها گران تمام شد. المنصور را خدای خود خطاب کردند و فرماندار مکه را مظهر جبرائیل و فرمانده مستحفظین خلیفه را محل تجلی روح آدم دانستند. (۳) نه تنها خلیفه اکرام و طاعت آنها را نپذیرفت بلکه رؤساء آنها را بزندان افکند (۴). از آن لحظه ببعده المنصور دیگر در نظر

(۱) کتاب اسلام دوزی Dozy, L' Islamisme ترجمه ویکتور شوون
V. Chauvin ۷ صفحات ۲۴۳ - ۲۴۱.

(۲) راوند نام دو مکان مختلف است، یکی نزدیک کاشان و اصفهان است و آن دیگر نزدیک نیشابور (رجوع شود به وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان تألیف ابن خلکان ترجمه بارون دسلان Baron de Slane جلد اول صفحه ۷۷). دوزی پنداشته است که مراد از راوند قریه ایست که نزدیک کاشان است و ظاهر آ اشتباه کرده است زیرا طبری (جلد سوم صفحه ۱۲۹) «ابن الطاطقی (الفخری صفحه ۱۸۸) و غیره راوندیها را اهل خراسان میدانند».

(۳) ابن الطاطقی در کتاب الفخری فقط اشاره به «شخص دیگری» میکند. طبری (در جلد سوم صفحه ۱۲۹) گوید راوندیان تصور کردند عثمان بن نهیک مظهر آدم والهشم بن معاویه جبرائیل بوده اند.

(۴) دویست تن از راوندیها بدین طریق زندانی شدند.

راوندیها خلیفه نبود. اینان کسی را که بحق پادشاه است از خدا جدا نمیدانستند و اگر پادشاهی منکر خدائی خود میشد غاصبی بیش نبود و میبایست از سلطنت خلع شود. بنابراین فوراً در صدد اجراء این نقشه برآمدند. راه زندان را پیش گرفتند و برای اینکه کسی متوجه مقصود آنها نشود تابوتی خالی را بدوش گرفتند و چنین وانمود کردند که میتی را برای تدفین بگورستان میبرند. همینکه بزندان رسیدند درها را شکستند و رؤساء خود را آزاد ساختند. سپس بقصر خلیفه حمله ور شدند.

بعد از آن لحظات فوق العاده بحرانی بالاخره عده ای کافی از سپاهیان بدانوس شتافتند و با ضربات شمشیر راوندیان را نواختند. معهذاً هزاران نفر از مردم ایران بمقیدۀ راوندیان باقی ماندند و عباسیان را بدان سبب که از خدا شدن و خدائی کردن رو بتافتند دیگر بخلافت نشناختند. افرادی که در این مسأله کمتر تعصب داشتند بهمین دلیل رهایی یافتند و توانستند در سرزمیتی که تخم انقلاب قویاً بارور بود پرورش یابند. راوندیانی که اطراف قصر خلیفه در هاشمیه راه میرفتند و فریاد میزدند که « این قصر خدای ماست » تنها در حدود ششصد تن بودند (۱)

(بغداد هنوز ساخته نشده بود) ولی این فرقه بگفته
اصول عقائد
راوندیان ظبری (جزء سوم صفحه ۴۱۸) تازمان خود وی یعنی

تا آغاز قرن دهم وجود داشته است. گذشته از اعتقاد بمظهریت و تناسخ راوندیان ظاهراً آراء مزدک را نیز در بارۀ اشتراك زن قبول داشتند و در مورد خودشان معتقد بودند که دارای نیروی اعجاز میباشند. از قرار معلوم بعضی از آنها بخیال اینکه قادر بیرواز هستند خود را از جاهای بلند پرت کردند و قطعه قطعه شدند. مسلماً چنانکه دینوری گوید (صفحه ۳۸۰) راوندیها با ابو مسلم ارتباط داشتند و یکی از مقاصد آنها گرفتن انتقام خون ابو مسلم بود.

المنصور خلیفه چون اسب خوبی نداشت در کوتاه زمانی جانش در معرض
فرس النوبه خطر واقع گشت و این امر سبب شد که فرس النوبه
(اسب نوبتی) را ترتیب دادند. اسب خوبی با دهنه در
زین و برک از این تاریخ بعد همیشه در قصر خلیفه آماده بود که در
مواقع فوری و ضروری مورد استفاده قرار گیرد. همین دستور بعد نیز
دیر زمانی در دربار فرمانروایان محل و فی المثل در دربار پادشاهان سامانی
در قرن دهم میجی (۱) اجرا میشد.

در سالهای ۷۶۶-۷۶۸ میلادی که المنصور هنوز بر کرسی خلافت
نشسته بود پیغمبر دروغی دیگری بنام استاذ سیس در نواحی هرات و
بادغیس و سیستان (۲) قیام کرد و پیروانی در حدود سیصد هزار تن گرد
آورد و زحمات زیادی برای دولت فراهم ساخت، لکن بالاخره بدست
خازم بن خزیمه دوچار شکست شد. هفتاد هزار تن از
پیروانش را کشتند و چهارده هزار تن دیگر را اسیر کردند
و بلافاصله بعد از نبرد سرهای اسراء را از تن جدا ساختند.
کمی بعد استاذ سیس تسلیم شد ولی او را بزنجیر کردند
و بیفداد گسیل داشتند و در آنجا بقتل رسید. سی هزار تن از پیروانش که
با وی تسلیم شده بودند آزاد گشتند. بنابر گفته سرویلیم مویر (۳) که
مدرک را ذکر نمیکند) الخیزران زن المهدی و مادر الهادی و هارون الرشید
دختر استاذ سیس بوده است (۴). نام ویرا الثعالبی در لطائف المعارف (۵)

استاذ سیس
(۷۶۶-۸)
میلادی

-
- (۱) با ترجمه چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی تطبیق شود. مؤلف این
کتاب چهار مقاله را ترجمه کرده و در مجله انجمن سلطنتی آسیائی سال ۱۸۹۹
منتشر ساخته است. رجوع شود بصفحه ۵۵ چاپ جداگانه ترجمه مزبور.
(۲) طبری جلد سوم صفحات ۸- ۳۵۴، الیعقوبی جلد دوم صفحات ۸- ۱۴۵۷.
نویسنده اخیر بالصراحه میگوید که این شخص دهوی نبوت کرده است.
(۳) Sir William Muir (۴) کتاب مذکور صفحه ۴۵۹.
(۵) چاپ de Jong، صفحه ۴۴.

برده و گفته است که سه زن بودند که هر کدام دوتن از خلفا را زائیده‌اند: یکی از آنها همین زن بوده است. زن دیگر نیز ایرانی و نامش شاه‌پیرند نوۀ یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی است. شاه‌پیرند بمقدادزدواج ولیدبن عبدالملک خلیفه اموی درآمد و یزید سوم و ابراهیم را آورد.

تقریباً ده سال بعد (۷۸۰-۷۷۷ میلادی) در آغاز خلافت‌المهدی نهضت بسیار خطرتری روی داد و آن نهضت‌المقنع است.

مور (۱) ضمن اشعاری که بنام لاله رخ سروده ویرا ستوده است. یوسف البرم نیز قیام کرد ولی قیام وی کمتر معروف است و جنبه ابهام

آن بیشتر است. یوسف البرم مردم را بنیکی **المقنع و یوسف البرم**
(۷۷۷-۷۸۰ میلادی)
و پرهیز از بدی دعوت مینمود و جز این مقصودی نداشت (۲). قیام وی در برابر قیام المقنع ناچیز

است. در باره المقنع که رئیس یکی از فرق مبتدعه است و شهرتی بسزا دارد ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار الباقیه عن قرون الخالیه چنین گفته است (ترجمه زاخو ، صفحه ۱۹۴ و صفحه ۲۱۱ متن) :

« سپس هاشم بن حکیم معروف به المقنع در دهکده‌ای موسوم بکاهه کیمردان از قراء مرو ظهور کرد. این شخص چون از یک چشم نابینا بود نقابی از حریر سبز بر چهره میافکند و دعوی خدائی میکرد و میگفت چون قبل از تجسد احدی ویرا نمیتوانست ببیند لذا در کالبد

بیان ابوریحان
در باره المقنع
انسان و بصورت بشر در آمد تا دیده شود. المقنع از رود جیحون گذشت و بنواحی کش و نسف (نخشب) رفت. با خاقان

(۱) یادداشت مترجم : تامس مور Thomas Moore شاعر معروف

ایراندی است (۱۸۵۲-۱۷۷۹ میلادی).

(۲) رجوع شود بصفحه ۵۹ تحقیقات ون فلوتن در باره سبطه عرب :

Van Vloten, Recherches sur la Domination Arabe .

و همچنین بطبری جلد سوم صفحه ۴۷۰ و به البیعوبی جلد دوم صفحات ۹ - ۴۷۸ .

وارد مکاتبه شد و از او کمک خواست. فرقهٔ سپید جامگان^(۱) و ترکان کرد وی جمع شدند و اموال و زنان را مباح کرد^(۲) و هر که با وی بمخالفت برخاست بقتل رساند. کلیهٔ قوانین و احکام مزدک را واجب شمرد. سپاهیان المهدی را پراکنده ساخت و چهارده سال حکومت کرد. اما سرانجام محاصره شد و در سال ۱۶۹ هجری (۷۸۶ - ۷۸۵ میلادی) بهلاکت رسید. یعنی همینکه خود را از همه طرف در محاصره دید خود را آتش زد تا جسدش متلاشی و نابود شود و این امر نزد پیروانش مایهٔ تحقق دعوی الوهیت وی گردد. لکن بدین کار نوفیق نیافت و جسدش در تنور پیدا شد. سرش را بریدند و برای المهدی که در آن تاریخ در حلب بود فرستادند. هنوز هم در ماوراءالنهر فرقه‌ایست که درخفا پیرو دین المقنع ولی در ظاهر از اسلام تبعیت میکند.

« تاریخ المقنع را از فارسی عبری ترجمه کردم و این موضوع را در تاریخی که راجع به سپید جامگان و قرمطیان^(۳) (اخبار المبیضه والقرامطه) نوشته‌ام کاملاً مورد بحث و استقصاء قرار دادم. »

شهرت المقنع بیشتر برای سه چیز است: یکی نقاب زربنی (که بروایات دیگر از پرند سبز بوده) و مسدوم بسر چهره داشت تا بگفتهٔ خود وی پیروانش از نور خیره کننده و لمعان تحمل نا پذیر سیمایش در زحمت نباشند یا بقول دشمنانش برای اینکه کراهت منظر و شکل بیقوارهٔ او را نبینند. دوم ماهی که به امر وی بدروغ همه شب از چاه

(۱) این طایفه را چنانکه قبلاً هم توضیح دادیم از آنرو میبضه خواندند که لباس سفید برتن داشتند و به همین سبب ایرانیان با آنها لقب سپید جامگان داده اند.

(۲) یادداشت مترجم: عبارت « اباح لهم الاموال والفروج » را براون اشتباهاً اینطور ترجمه کرده است:

« اموال و زنان (دشمنان) خود را بخودشان تحویل داد. »

(۳) این آثار ابوریحان بدبختانه در دست نیست.

نخشب طلوع می‌کورد (و بهمین جهت ایرانیان با لقب ماهسازنده دادمانند) : سوم خود کشی وی و اصحابش و ظاهراً با این عمل نه تنها میخواست بدست دشمنان خود نیفتند بلکه قصدش این بود که طرفدارانش تصور کنند غیبت کرده و باردیگر بر خواهد گشت و بهمین منظور کوشش کرد جسد خودش و همچنین اجساد اصحابش نسا بود شود . قزوینی در کتاب آثار البلاد چاپ و وستنفلد (۱) صفحه ۳۱۲ (که در نیمه اول قرن سیزدهم مسیحی نوشته است) درباره ماه دروغی تحت عنوان نخشب چنین گوید :

« نخشب شهر معروفی است در سرزمین خراسان . بسیاری از مقدسین و حکماء از آنجا برخاسته اند . المقنع (۲) منسوب بدانجا است . المقنع چاهی در نخشب بکنند که ماه از آنجا در می‌آید و مردم مانند ماه (واقعی) آنرا میدیدند . این خیر در آفاق بیچید و خلق گروه گروه برای دیدن ماه نخشب روی آوردند و بسیار از دیدن آن در شگفت شدند . مردم عادی تصور کردند سحر است لکن آن امر تنها بوسیله (علم) ریاضی و انعکاس اشعه ماه صورت میگرفت زیرا (بعد) نه چاه کاسه بزرگی پراز جیوه یافتند . با اینوصف کامیابی شگفتی بدست آورد و شهرت وی در آفاق بیچید و نام وی در اشعار و ضروب الامثال ذکر شد و خاطره اودر اذهان آدمیان برجاماند . »

ابن خلکان در کتاب معروف خود موسوم به وفیات الاعیان فی انباء

Wüstenfeld (۱)

(۲) در متن کتاب « ابن المقنع » ذکر شده و البته اشتباه است و مقصود المقنع بوده است . از شرحی که ابوریحان بیرونی داده (و در بالا نقل شد) چنین برمی‌آید که نام خود المقنع هاشم و نام پدرش حکیم بوده است ولی قزوینی ظاهراً حکیم را اسم عام بمعنای فرزانه گرفته است .

ابناء الزمان (ترجمهٔ بارون دوسلان^(۱) جلد دوم ، صفحات ۲۰۵ و ۲۰۶)
در بارة المقنع چنین گوید^(۲) :

« اسم حقیقی المقنع خراسانی عطا بود ولی اسم پدرش (با اینکه گفته‌اند حکیم بوده است) بر من معلوم نیست . در آغاز زندگی گازی در مرو بود . چون در موضوع سحر و نیرنگ اطلاعاتی **ابن خلکان دربارهٔ المقنع** دست آورد دعوی خدائی کرد و گفت خداوند از راه تناسخ در وجود او حلول کرده است . این است بیان او بهوا خواهان و پیروانش : « خداوند متعال بصورت آدم در آمد و بهمان دلیل بفرشتگان فرمان داد آدم را سجده کنند و آنها نیز او را سجده کردند مگر ابلیس^(۳) که از روی کبر سرپیچید . « بدان علت مستوجب خشم خدا شد . آنگاه از صورت آدم بصورت نوح و از صورت نوح بصورت یکا یك پیمبران و حکماء در آمد تا اینکه بصورت ابو مسلم خراسانی ظاهر گشت (و شرح ابو مسلم گذشت) و از پیکر ابو مسلم انتقال یافت و در جسم من حلول کرد . پاره‌ای اشخاص دعای او را قبول کردند و او را ستایش نمودند و با اینکه ادعای او بزرگ و سیمای او کریه بود برای دفاع او دست باسلحه بردند . این شخص ناقص الخلقه و قصیر القامه و الکن بود و یک چشم بیشتر نداشت و هرگز روی نمیگشود و نقابی زرین بر صورت خود افکنده بود و بهمین جهت او را المقنع مینامیدند . نفوذ وی در اذهان پیروانش بعلت چیزهایی بود که بجای معجزه ولی از روی

(۱) Baron Mac Guckin de Slane

(۲) متن این عبارت در چاپ و دستنقد در شرح حال شماره ۴۳۱

دیده شود .

(۳) قرآن - سورهٔ دوم ، آیهٔ ۳۱ .

یادداشت مترجم : آیهٔ شریفه از قرآن مجید چاپ اخگر نقل میشود :

سورة البقرة آیه ۳۳ ، واذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس ابى واستكبر وكان من الكافرين .

خدعه و بنیروی سحر و نیرنگ بچشم آنها میآورد. از جمله خدعه‌های وی شکل ماه را در انظار جلوه گر ساخت بدین طریق که ماه بقدری بالا میرفت که اگر مسافری میتوانست آن مسافت را پیاده طی کند دو ماه طول میکشید آنگاه افول میکرد و در نتیجه این عمل عقیده مردم در باره او فزونی یافت. ابوالعلائی معری در اشعار ذیل بهمین ماه اشاره کرده است:

« أفق انما البدر المقنع رأسه

ضلال و غی مثل بدر المقنع!

« این بیت جزئی از قصیده طویلی است. ابوالقاسم هبة الله بن سناء الملك شاعر نیز ضمن قصیده‌ای بچاه المقنع اشاره میکند و (ما در باره وی بزودی سخن خواهیم گفت). این است بیت مورد نظر از قصیده مزبور:

« اليك فما بدر المقنع طالعا

با سحر من الحاط بدر المعمم!

« وقتی که اعمال المقنع شهرت و اشتها یافت خلق براو بشوریدند و در درزی که پناه برده بود براو حمله بردند و در آنجا ویرا محاصر کردند. همینکه بیقین دریافت که از مرگ گریزی نیست زنان خود را جمع کرد و کلسه زهر را بدانها داد تا بنوشند. زنان زهر نوشیدند و جان سپردند سپس خود وی از آن زهر جرعه‌ای بنوشید و بمرد. چون مسلمین وارد قلعه شدند همه هواداران و پیروانش را از دم شمشیر گذراندند. این واقعه بسال ۱۶۳ هجری (۷۸۰ - ۸۷۹ میلادی) روی داد. خدا لعنت کند او را و بخدا پناه میبریم از اینگونه خدعه‌ها! اسم این دژ را هرگز از کسی نشنیدم و در جائی ندیدم که ذکری از آن شده باشد تا در اینجا نیز ضبط کنم. لکن بالاخره در کتاب الشبهات یاقوت حموی خواندم (و بزودی در باره وی ان شاء الله سخن گفته خواهد شد) و این کتاب را یاقوت در معرفت مواضع مشترکه نوشته و خواسته است فرق جاهائی را که اسم

واحدی دارند معلوم کند^(۱). در آن کتاب در باره سنم چنین گوید که چهار محل بدین اسم موجود است و چهارمین محل همان قلعه سنم است که المقنع خارجی در ماوراءالنهر احداث کرد. والله اعلم، ولی چنین بنظر میرسد که این همان قلعه باشد. بعد در اخبار خراسان دیدم که این همان دژ است و در ناحیه کش^(۲) واقع شده است. والله اعلم!

ابن الاثیر در تاریخ بزرگی که نوشته است (و در قاهره چاپ شده: رجوع شود بصفحات ۱۳ - ۱۴ و ۱۷ - ۱۸ جلد ششم، سنوات ۱۵۹ و ۱۶۰ هجری) قسمت اعظم تفصیلات فوق را تأیید میکند. بنا بگفته

ابن اثیر المقنع حکیم نام داشت و دعوی الوهیت خود را بجمعی از خصیصین اتباع خود اظهار کرد و گفته بود

قول
ابن اثیر

که الوهیت از ابو مسلم بهاشم رسیده و مقصود وی از هاشم خودش بوده است. پیر وانش چون صالای جنگک در میدادند نعره میکشیدند: «یا هاشم اعنا» (ای هاشم ما را یاری کن!) گروه سپید جامگان سفد و بخارا یا فرقه مبیضه و همچنین بسیاری از ترکان بیدین و بت پرست پشتیبان وی بودند. عقیده المقنع این بود که ابو مسلم بر پیامبر برتری داشته است و یکی از کارهایی که با خود شرط کرد این بود که انتقام خون یحیی بن زید را که از اعیان حسین بن علی است بگیرد

(۱) اسم صحیح این کتاب کتاب المشترك وضعاً والمختلف صفاً یا فرهنگ نامهای جغرافیائی است که از جهت لفظ باهم شبیه اند ولی از جهت معنی فرق دارند. این کتاب را و مستنفلد Wüstenfeld در گیتنگن Göttingen سال ۱۸۴۶ میلادی چاپ کرده است. عبارتی که اینجا مورد اشاره است در صفحه ۲۵ آن کتاب است. شیخ شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت الحموی آخرین جغرافی نویس بزرگ مسلمان است و یونانی الاصل بوده است. تاریخ تولد وی در حدود ۱۱۷۸ میلادی و تاریخ وفاتش در حدود ۱۲۲۹ میلادی بوده است.

(۲) این مطلب را البقموبی در کتاب البلدان خود (جلد هفتم صفحه ۳۰۴ Bibl. Geogr. Arab.) تأیید کرده است. در آنجا گفته است همینکه محاصره کنندگان عرصه را بر المقنع و اصحابش تنگ کردند «زهر بیاشامیدند و همه باهم جان سپردند». همچنین جلد سوم طبری صفحات ۴۸۴ و ۴۹۴ دیده شود.

یحیی بن زید بسال ۷۴۲-۳ میلادی بقتل رسیده بود . گویند عدهٔ پیروانش که باعتبار وعدهٔ سعیدالحرشی در آخرین لحظات او را رها کردند سی هزار تن بوده است . سعیدالحرشی فرمانده قوایی بود که ویرا محاصره کردند. وی بفراریان وعده داده بود که جانشان در امان باشد و از روی رحم و مروت با آنها رفتار کند . کسانی که نزد المقنع ماندند تقریباً دو هزار تن بودند . ابن اثیر چنین گوید (و الفخری نیز از وی تبعیت کند) : « همینکه دید چاره‌ای جز مرگ نیست زنان خود و خانوادهٔ خود را جمع کرد و بدانها زهر داد تا بنوشند و بفرمود که جسد خودشرا نیز در آتش بسوزانند تا هیچیک [از دشمنانش] بدان دست نیابند . دیگران گویند آنچه از بهائم و دراب و البسه و امثال آن در قلعه‌اش بود بسوزاند . سپس گفت : هر که بخوهد با من ببهشت برود باید خود را با من در این آتش بیاندازد . آنگاه با خانواده و زنانش و اصحاب برگزیده‌اش خود را در آتش افکند و بسوختند بنحوی که چون سپاه دشمن وارد قلعه شد قلعه را خالی یافت و این یکی از مسائلی بود که باقیماندهٔ پیروانش را دوچار گمراهی و اغفال نمود . و در مساوراء النهر آن جماعت را مبیضه خوانند و عقیدهٔ خود را پنهان سازند . لکن بعض دیگر گویند که او نیز زهر بنوشید و جان سپرد و الحرشی سر او را برای المهدی فرستاد و وقتی سر او را بالمهدی رساندند که المهدی در حلب سرگرم جنگ بود (سال ۱۶۳ هجری مطابق ۷۸۰-۷۷۹ میلادی) » این جماعت سپید جامگان یا پیروان المقنع ظاهرأ تا قرن یازدهم نیز باقی بودند (۱) . ابوالفرج (ابن العبری) (۲) که در قرن

مدت بقاء
این فرقه

(۱) شیخ ابوالمظفر طاهر الاسفراینی (تاریخ وفات ۹ - ۱۰۷۸ میلادی) گوید در عصر وی این طایفه وجود نداشته اند . رجوع شود بکتاب الملل والنحل شهرستانی ترجمهٔ هاربروکر Haarbrücker صفحات ۳۷۸ و ۴۰۹ .

(۲) Bar - Hebraeus

یادداشت مترجم : تاریخ مختصر الدول تألیف ابیالفرج ابن هارون الطیب الملطی المعروف بابن العبری چاپ بیروت سال ۱۸۹۰ میلادی صفحات ۲۱۷-۲۱۸ .

سیزدهم میلادی (۱۲۸۶ - ۱۲۲۶ مسیحی) زندگانی میگرد اضافه میکند که المقنع به پیروانش وعده داده بود که روح وی در قالب مردی خا کستری موی که براسبی خا کستری رنگه (۱)

سوار خواهد بود ظهور کند و بعد از فلان مقدار سال نزد آنها بر گردد و سبب شود که کره ارض را بتصرف در آورند . « اطلاعات ما درباره جزئیات عقائد پیشوایان فرق مذکوره

**اطلاعات
بیشتری که
ابوالفرج ابن عربی
داده است**

درفوق بطرز تأثیر آوری ناقص است ولی آنچه میدانیم مؤید کلام شهرستانی است (که قبلاً نقل شده) (۲) و حکایت از آن میکند که بعد از مزدک فرقه‌های سنباد و المقنع که خرمیان و سپید جامگان

وسرخ پوشان یا سرخ علمان (خرمیه و مبیضه و محمره)

بابک خرمی

نیز خوانده شده اند اساساً یکی بوده اند . ذیل یکی از این اسامی (یعنی تحت عنوان سرخ علم که معادل فارسی محمره است) تاریخ وقوع این نهضت های انشعابی را اینطور ضبط کرده اند : در سال ۷۷۸ - ۷۷۹ میلادی (رجوع شود به طبری جلد سوم صفحه ۴۹۳ - دینوری صفحه ۳۸۲ ؛ سیاست نامه صفحات ۲۰۰ - ۱۹۹) ؛ در سال ۷۹۶ - ۷۹۷ میلادی (طبری جلد سوم صفحه ۶۴۵) ؛ و در سال ۸۰۸ میلادی (طبری جلد سوم صفحه ۷۳۲ ؛ دینوری صفحه ۳۸۷) . بعد از المقنع یکی دیگر از بانیان بزرگ مذاهب بدع و ضلال در عهد خلافت المأمون پیدا شد . این شخص بابک خرمی بود . نخستین کسی که نام او را ذکر کرده است طبری است که ضمن وقایع سال ۲۰۱ هجری (مطابق با ۸۱۷ - ۸۱۶

(۱) مندرجات صفحه ۴۶۰ در باره بازگشت بهافرید ملاحظه شود .

(۲) رجوع شود به ترجمه هاربروکر Haabrücker صفحه ۲۰۰ و

همچنین صفحه ۱۳۲ چاپ کورتن Cureton و جلد اول منتخبات شفر صفحه ۱۷۷

Schefer, Chrestomathie Persane و سیاست نامه نظام الملک چاپ شفر

مسیحی) از او خبر میدهد. بابکک بیش از بیست سال (یعنی تا سال ۸۳۸ میلادی) مایه و وحشت غرب و شمال غربی ایران بود. یحیی بن معاذ و عیسی بن محمد بن حمید طوسی و سایر سردارانی را که بجنک او فرستادند شکست داد ولی سرانجام سردار معروف افشین او را بزحمت زیاد و بتدابیر و حیل مغلوب و دستگیر ساخت. همه مورخین مهم اسلامی خصوصاً طبری^(۱) این جنگها را بنحو کامل شرح داده اند. در باب زندگانی خصوصی بابکک و اخلاق و عقائد وی اطلاعات بسیار مفصلی در کتاب الفهرست مندرج است (صفحات ۳۴۲ تا ۳۴۴). ابن الندیم کتاب الفهرست تقریباً در سال ۹۸۷ مسیحی یعنی یکصد و پنجاه سال پس از فوت بابکک نوشته است. بعد از بحثی که درباره خرمیان و مزدکیان میکنند نویسنده الفهرست به خرمیهای بابکی میرسد و چنین میگوید:

« اما خرمیهای بابکی: صاحب این طایفه بابکک خرمی بود. هر که را میخواست اغوا کند نزد او دعوی خدائی میکرد و قتل و غصب و حرب و مثله را در مذهب خرمی وارد ساخت. تا آن زمان مردم باین اعمال آشنائی نداشتند. سبب ادعا و خروج و جنگها و قتل بابکک:

(۱) رجوع شود مخصوصاً بجلد سوم طبری صفحات ۱۰۱۵ و ۱۰۲۹ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۱ و ۱۱۶۵ و ۱۱۷۰ تا ۱۱۷۹ و ۱۱۸۶ تا ۱۲۳۵ در باره سقوط و مرگ افشین رجوع شود بصفحات ۱۲۰۸ تا ۱۳۱۴ و دینوری صفحات ۳۹۷ تا ۴۰۱ و بلاذری صفحات ۳۲۹ تا ۳۳۰ و ۳۴۰ و الیعقوبی صفحات ۵۶۳ تا ۵۶۵ و ۵۷۵ و ۵۷۷ تا ۵۷۹ و در موضوع افشین رجوع شود بصفحات ۵۸۲ تا ۵۸۴. همچنین الفهرست صفحات ۳۴۳ تا ۳۴۴ و نیز رجوع شود به آثار البلاد قزوینی صفحه ۲۱۳ و ۳۴۴ و سیاست نامه صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۳ و ابن خلکان (ترجمه دوسلان de Slane) جلد سوم صفحه ۲۷۶ و کتاب المعارف ابن قتیبه صفحه ۱۹۸ و کتاب دوخویه. de Goeje, Bibl. Geogr. Arab. جلد اول صفحه ۲۰۳ و جلد ششم صفحه ۱۲۱ و جلد پنجم صفحات ۵۲ و ۲۸۴ (بقیه باورقی در صفحه ۸۱)

« واقدين عمر و التميمی که اخبار مربوط به بابک را تدوين کرده است گوید : پدر او روغن فروشی از اهل مداین (طیسفون) بود که بحدود و نغور آذربایجان مهاجرت کرد و در قریه ای موسوم به بلال آباد واقع در بخش میمند^(۱) مسکن گزید . ظرفی از روغن بر پشت میکشید و در قراء و قصبات میگشت . هوای زنی که از يك چشم کور بود در سر او افتاد . این زن بعد مادر بابک شد و روزگاری دراز باوی بسر برد . یکی از روزهایی که هر دو بخارج دهکده رفته و در بیشه ای بمیگساری و خوشگذرانی پرداخته بودند تنی چند از زنان قریه از قریه بیرون رفتند که از چشمه نزدیک آن بیشه آب بیاورند . آوازی بزبان نبطی شنیدند و بسمتی که آواز شنیده شد روی نهادند و بر آندو نفر هجوم آوردند . عبدالله بگریخت ولی زنان خشمگین چنگک در گیسوان مادر بابک انداختند و او را بده آوردند و رسوایش ساختند .

« واقد گوید : سپس روغن فروش نزد پدروی رفت و خواستگاری نمود . پدر هم ویرا بمقد روغن فروش در آورد . بابک بدنیا آمد . ضمن سفرهاییکه روغن فروش میکرد بکوه سیلان^(۲) رسید . در آنجا شخصی از پشت ضربه ای باو نواخت و بر اثر آن مجروح شد . دبری

(بقیه یاورقی از صفحه ۴۸۰)

و ۲۸۵ و ۳۰۷ و ۳۰۹ و جلد هفتم صفحه ۲۵۹ و ۲۷۲ و جلد هشتم صفحه ۸۸ و ۱۷۰ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و مروج الذهب مسمودی چاپ باریه دومینار Barbier de Meynard جلد ششم صفحه ۱۸۷ و جلد هفتم صفحات ۶۲ و ۱۲۳ تا ۱۴۲ و ۱۴۸ تا ۱۴۹ و غیره

(۱) میمند در ناحیه اردبیل و ارجان است . فرهنگ جغرافیائی باریه دومینار دیده شود ، صفحه ۵۵۷ .

یادداشت مترجم : آقای تمی راده را عقیده آنست که ارجان در اینجا حتماً اشتباه است و شاید مقصود آذربایجان بوده است .
(۲) سیلان کوه بلندی است نزدیک اردبیل که همیشه پوشیده از برف است . رجوع شود به فرهنگ جغرافیائی و تاریخی وادبی مستخرج از معجم البلدان یا قوت تألیف باریه دومینار چاپ پاریس صفحه ۳۰۰ .

نیائید که زندگانی را بدرود گفت . از آن تاریخ مادر بابک در مقابل اجرتی که میگرفت کودکان شیرخوار دیگران را شیر میداد تا آنکه بابک ده ساله و گاوچران یکی از قبائل شد . کویند روزی بدیدن بابک رفت . بابک را نیمروز زیر درختی خفته ولی برهنه یافت . زیر هر موئی در سر و سینه اش قطرهٔ خونی بدید . ناگهان طفل از خواب پرید و پیاخاست و خونی که مادرش دیده بود ناپدید شد . مادر بابک گفت : میدانستم که کار بزرگی در سر نوشت اوست .

«واقده گوید : و نیز در بخش سرا (۱) بابک با شبل بن المنقی الازدی بود و بدواب او رسیدگی میکرد . بابک از غلامان شبل طنپور زدن آموخت . پس به تبریز رفت و در آذربایجان تقریباً دو سال خدمت محمد بن الرواد الازدی اشتغال یافت . بعد پیش مادر خود رفت و نزد وی اقامت گزید و در آن هنگام هیجده ساله بود .

«واقده بن عمرو گوید : در کوههای البدّ (۲) و جبالی که بدان متصل است دو تن از کفار (۳) نروتمند خرمنی بر سر ریاست خرمیان ساکن آن جبال مشاجره داشتند . یکی از آن دو جاویدان پسر سُهرک (۴) نام داشت و دیگری بکنیه اش ابو عمران معروف بود . در تابستان

(۱) سرا یا سراو واقع است در آذربایجان رجوع شود بجلد هفتم ،
Bibl. Geogr. Arab. صفحه ۲۷۱ سطر آخر .

یادداشت مترجم : آقای تقی زاده را عقبه آنست که «سراو» همان سراب کنونی است .

(۲) تا آخر کار بابک این کوه ها مهمترین سنگر وی بود .
(۳) **یادداشت مترجم :** لفظ علوج جمع علق بکسر عین که این الندییم استعمال نموده است در منتهی الارب فی لغات العرب اینطور تعریف شده است ،
« کبر عجمی که هیچ دین ندارد . » شرح قاموس ، علق مردیست از کفار عجم و جمع آن علوج بر وزن سرود . مؤلف «بربرها» ترجمه کرده است .

(۴) راجع باین اسم صفحه ۲۹۲ کتاب یوستی دیده شود ؛

علی‌الدوام در حال جنگ بودند ولی در زمستان برف گرفته‌ها را مسدود میکرد و در نتیجه حائل‌ی در میان آنها پیدا میشد. جاویدان که استاد و کارفرمای بابک بود با دو هزار گوسفند از شهر خود آهنگ زنجان کرد. زنجان شهری است نزدیک حدود و نفور قزوین. جاویدان وارد قزوین شد و اغنام خود را بفروخت و بکوه البذ برگشت. شبانگاه در ناحیهٔ میمذ^(۱) برف بیارید و ناچار راه را کج کرد و بدهکدهٔ بلال آباد روی آورد و از جزیر^(۲) آن محل درخواست جا و منزلی کرد.

« جزیر بخواری در وی نگریست و او را نزد مادر بابک فرستاد که از او پذیرائی کند. مادر بابک بسبب فقر و پریشانی غذایی نداشت [برای او بیاورد]. برخاست و آتشی بیافروخت و بیش از این نمیتوانست [وسیلهٔ پذیرائی فراهم سازد]. بابک هم بخدمت خدم و حشم جاویدان پرداخت و بآنها آب داد. جاویدان بابک را بدنبال خرید غذا و شراب و علف فرستاد. چون بابک برگشت جاویدان با او بصحبت پرداخت و با وجود اخلاق ناپسند و لهجهٔ عجمی و گبری که در زبان داشت بابک کودک‌کی دانا و زیرک و خبیث بود. جاویدان بمادر بابک گفت: ای زن! من از جبال البذ آمده‌ام. در آن کوهستان صاحب عزت و ثروتم و بفرزند تو نیاز دارم. او را بمن ده تا با خود ببرم و ضیاع و عقار و اموال خود را باو سپارم و مزد خدمت او را از قرار ماهی پنجاه درهم برای تو فرستم. مادر بابک پاسخ داد: چنین نماید که نیت تو نیت خیر است و آثار توانگری در تو ظاهر است. در قلب خود نیز نسبت بتو احساس اعتماد میکنم. بنا بر این هر وقت بخواهی بروی او را با خود ببر.

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۵۵۷ فرهنگ جغرافیائی باریه دومینار

Barbier de Meynard, Dict. . . . de la Perse

(۲) در محیط البعیط آمده است که این لفظ در عراق معنای خاصی دارد.

جزیر آن کسی را گویند که از طرف اهل قریه برای پذیرائی مأمورین دولت مقرر کنند.

«سپس ابو عمران از کوهی که مقروی بود بزیر آمد و بر جاویدان حمله برد ولی در جنگ شکست خورد و بقتل رسید : جاویدان باتن مجروح بکوه خود برگشت و جراحی که پیدا کرده بود مایه نگرانی وی گردید. پس از سه روز بدرود حیات گفت . در این اوان هوای عشق بابک در سرزن جاویدان افتاد و بابک به تمایلات کنهکارانه زن جاویدان تسلیم شد. پس از مرگ جاویدان آن زن به بابک گفت : برستی تو جوانی نیرومند و هوشیاری ! پس بدان که جاویدان مرده است و این مطلب را بهیچیک از اصحاب وی نگفته ام . خود را آماده ساز تا فردا همه را پیش تو خوانم و آگاهی دهم که هنگام مرگ جاویدان چنین گفته است : امشب شب مرگ من است . روح من از بدن من خارج و بدن بابک داخل شود و با روان او محشور گردد : علی التحقیق بابک برای خودش و شما کاری کند که تا کنون احدی نکرده است و بعد هم نکند و علی التحقیق مالک زمین شود و ستمگران را بکشد و آئین مزدکیها را نو سازد و در میان شما ذلیل را عزیز و وضع را بمقام رفیع رساند . این کلمات دیگه طمع بابک را بجوش آورد و حس جاه طلبی و پرا برانگیخت و بسی خرسند و شادان شد و خود را برای آن کار مهیا ساخت .

« با مدادان آن زن مریدان جاویدان را نزد بابک جمع کرد . مریدان گفتند : چه شد که خود جاویدان ما را نخواست و دستوری نداد و وصیتی نکرد ؟

« زن جاویدان جواب داد : مانمی نداشت الا اینکه همه شما در خانه های خود در دهستانها پراکنده بودید و اگر همه را خواسته بود این خبر در همه جا منتشر میشد . برای اینکه از شر تازیان در امان باشید آنچه را که من اکنون بشما باز گویم بمن سپرد ، حال اگر میخواهید بپذیرید و طبق آن عمل کنید . اصحاب پرسیدند : چه چیزهایی بتو گفته و چه وصیتی کرده است ؟ ما هرگز در حیات او

خلاف امر او کاری نکردیم . بعد از مرگ او هم مخالفت نخواهیم کرد . زن پاسخ داد : او بمن گفت علی التحقیق امشب بمیرم و روان من از کالبدم برون رود و بکالبد این پسر که خادم من است داخل گردد ! من او را بر اصحاب خود فرمانروا سازم و چون مردم این امر را با آنها اعلام کن و هر کس مخالفت کند دین ندارد و خلاف راهی که من اختیار کردم اختیار کرده است . پیروان جاویدان پاسخ دادند : وصیت او را در باره این پسر قبول کنیم .

« آنگاه دستور داد گاوی بیاورند و بکشند و پوست گاو را روی خاك بیا نازند . روی پوست تشی مملو از شراب نهادند و خود وی نان خُرد کرد و دور تشت گذاشت . پس يكايك را بخواست و گفت پوست را با پای خود لگد کنند و تیکه نانی بردارند و در شراب زنند و تناول کنند و بگویند : « ای روان بابك ! من بتو ایمان دارم آنسان که بروان جاویدان ایمان دارم ! » و بعد هر کدام دست بابك را بگیرند و باتکریم و تعظیم بیوسند و آنها نیز چنین کردند تا طعام آماده شد . آنگاه زن جاویدان طعام و شراب آورد و بابك را بر فراش خود بنشاند و خود نیز پهلوی او در برابر همه بنشست و هریک سه جرعه شراب نوشیدند . يكساقه ریحان برداشت و بیابك داد و بابك آنرا بگرفت و بدین طریق عقد ازدواج آنها واقع شد . اصحاب پیش آمدند و کرنشی کردند و مراسم تکریم و تعظیم بجای آوردند و بدین سان آن زناشوئی را بر سمیت شناختند . . . »

مهمترین مطالبی که در داستان فوق از اصول عقائد بابك مندرج است بشرح ذیل است : اول اینسکه بابك دعوی خدائی داشته است و یا

لا اقل خود را مظهر خدا میدانسته است . دوم بابك اظهار کرده است که روان سرور و استادش جاویدان در کالبد او حلول نموده است . (۱) بدین طریق از چهار

**اصول عقائد
بابك**

(۱) این معنی را طبری نیز تأیید کرده است ، جلد سوم صفحه ۱۰۱۵ .

عقیده‌ای که شهرستانی (صفحه ۵۸۷) مختص همه غلاة شیعه میدانند بابک دست کم دو یا احتمالاً سه اصل آنرا قائل است: یکی حلول خدا در پیکر بشر، دوم تناسخ یا انتقال روح از یک پیکر به پیکر دیگر، سوم رجعت یا بازگشت روحی که از بدن فارغ شده است بمنزل و مأوی جدیدی از گوشت. اما اینکه اصل بابک ایرانی خالص باشد محل تردید است زیرا صاحب الفهرست گوید پدرش بزبان نبطی آواز میخوانده است. دینوری در صفحه ۳۹۷ اظهار عقیده میکند که بابک یکی از چهار پسر مطهر پسر فاطمه دختر ابومسلم بوده است^(۱). نظام الملک در سیاستنامه (چاپ شفر صفحه ۲۰۴) گوید: خرمینان هر گاه که مجمعی سازند یا به مهمی نشینند و مشاورت پردازند نخست بر ابومسلم و مهدی و فیروز پسر فاطمه (دختر ابومسلم) که او را کودک دانا خوانند (و ذکرش گذشت) صلوات دهند و شاید همان مطهر پدر بابک باشد. و نیز چنین بنظر آید که بابک صرفاً همان اصول عقائد استادش جاویدان را خواسته است جاویدان سازد (طبری اتباع او را « الجاویدانیه » مینامد: صفحه ۱۰۱۵ جزء سوم دیده شود). تنها چیزی که بابک بآن اصول اضافه کرده است بقول صاحب الفهرست قتل و غصب و حرب و مثله است که تا آن زمان باین اعمال آشنا نبودند. آنچه مسلم است وی دارای خلقی خونخوار بوده زیرا بگفته طبری (صفحه ۱۲۳۳ جزء سوم) در ظرف بیست سال ۲۵۵,۵۰۰ نفر را بکشت. مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف (صفحه ۳۵۳) شماره کشتگان را دست کم ۵۰۰,۰۰۰ تن تخمین کرده است. اما نسبت او با سایر مذاهبی که ذکر کردیم: چنانکه صاحب الفهرست گفته است بابک برای بازگشت با اصول عقائد مزدک قیام نمود و در صفحه ۲۰۱ سیاست نامه نیز دیده میشود که یکی از سرداران وی علی مزدک نام

(۱) نسب بابک بسیار مشکوک بوده است، طبری جزو سوم صفحه ۱۲۳۲

داشته است . عموماً بابک را خرمی میخوانند و این عنوان را صاحب الفهرست برای جاویدان و رقیب وی ابو عمران قائل شده است و در سیاست نامه (صفحه ۱۸۲) ملاحظه میکنیم که خرمی و مزدکی صرفاً دو لفظ مترادف است . پیروانش را نیز عموماً خرمی میخوانند . لکن یارهای اوقات ، مثلاً طبری در جلد سوم صفحه ۱۲۳۵ آنها را المعمره بمعنی سرخ پوشان یا سرخ علما خوانده است .

(طبری در وصف سرخ پوشان چنین گویند که این جماعت بطرفداری از نیا فیلوس (۱) با مسلمین میجنگیدند) .

برای منظوری که ما در پیش داریم نقل جنگهای زیادی که بابک با مسلمین کرد ضرورت ندارد و نیز چه لازم فیروزیهای درخشانی را که بکرات نصیب وی گردید در اینجا بشماریم . همین اندازه کافی است بگوئیم که پس از بیست و دو سال مصونیت (از تاریخ ۲۰۱ تا

اعداد بابک
و برادرش
عبدالله

۲۲۳ هجری مطابق با ۸۱۶ تا ۸۳۸ میلادی) سرانجام بکیف اعمال خود رسید و از افشین شکست خورد و افشین او را دستگیر ساخت و بسر من رأی کسپیل داشت و در برابر المعتصم خلیفه اعدام شد . جسد او را در آنجا در نقطه ای موسوم به العقبه بدار آویختند و در زمان طبری هم این مکان بدان سبب معروف بوده است (جلد سوم صفحه ۱۲۳۱) و سرش را بخراسان فرستادند . برادرش عبدالله را همراه یورشروین طبری تحت الحفظ بیغداد بردند و در آنجا او نیز بنظیر این سرنوشت دوچار گشت . در راه بغداد عبدالله را در قلعه بر دان جای دادند . عبدالله از مستحفظ خود پرسید : « تو کیستی ؟ » مستحفظ جواب داد : « من یورشروین شهزاده طبرستانم » . عبدالله گفت : « خدای را ستایش میکنم که یکی از دهقانان را برای نظارت در اعدام من مأمور فرموده است ! » (در آن زمان نجباء ملاکین را دهقانان

مینامیدند .) پورشرورین بدژخیمی که نود نود نام داشت و مأمور کشتن بابک بود اشاره کرد و گفت : « فقط او در کشتن تو نظارت خواهد داشت . » عبدالله رو به پورشرورین کرد و پاسخ داد : « کار من با تست . این شخص فقط يك وحشی بیش نیست . اکنون بمن بگو آیا بتو اجازه داده اند خوردنی بمن دهی یا خیر ؟ » دژخیم جواب گفت : « چه میخواهی ؟ » عبدالله پالوده خواست و با اشتهای فراوان بخورد . آنگاه گفت : « ای فلان ! اگر خدا بنخواهد فردا خواهی دانست که من دهقانم : » (دهقان نام نجباء قدیم ایران بوده است .) سپس شراب خرما خواست . باو دادند و اندک اندک تا نزدیک صبح بنوشید . بامدادان راه بغداد پیش گرفتند و همینکه بسر پل رسیدند حاکم بغداد اسحق بن ابراهیم بفرمود تا دست و پای عبدالله را قطع کردند . عبدالله دم نزد و هنگامی که دست و پای او را میبریدند کلمه ای بزبان نیاورد . بعد او را در سمت شرقی رودخانه بین دوپل بدار آویختند ولی باندازه ای که بابک مورد استهزاء خلق قرار گرفته بود عبدالله مورد استهزاء قرار نگرفت زیرا بابک را بر فیل سوار کردند و جامه ای زربفت برتن و کلاهی گرد از پوست سمور از کلاه های ایرانیان که قلنسوه نامند بر سر او گذاشتند .

یکسال بعد هم (در ماه سپتامبر ۸۴۰ میلادی) جسد مازیار شهزاده گردنکش طبرستان را پهلوی جسد بابک بدار آویختند . ابونقاس شاعر (تاریخ وفات ۶ - ۸۴۵) درباره این منظره

**اعدام مازیار که پهلوی
بابک بدار آویخته شد**

رقت آور اشعاری سروده است که نقل میشود (۱) :

ولقد شفی الاحشاء من برحائها ان صار بابک جار مازیار

(۱) از ابن خلکان چاپ ووستنفلد Wüstenfeld شماره ۷۰۹ ترجمه دوسلان

de Slane جلد سوم صفحه ۲۷۶ نقل شده است .

ثانيه في كبد السماء و لم يكن
 و كانما ابتدرا لكليما يطويها
 عن باطس خبراً من الاخبار
 سود اللباس كانما نسجت لهم
 ايدى السموم مدارعا من قار
 بكرروا و اسروا في بطون ضوامر
 قيدت لهم من مربوط النجار
 لا يبرجون و من رآهم خالهم
 ابدأ على سفر من الاسفار

سومين شخصی که بزودی همان راه بابک و عبدالله را پیمود خود
 افشین بود که بابک را شکست داد و در شورش مازیار علیه عبدالله بن
 طاهر سرآ شرکت داشت . عبدالله بن طاهر از
اعدام افشین
 طرف خلیفه والی خراسان بود . افشین نیز که سابقاً
 از سرداران عمده و از مقربان در گاه خلیفه بشمار میرفت از جهت ایرانی
 الاصل بودن و ایراندوستی از دو نفر دیگری که در آن میعاد گاه وحشت زا (۲)
 بهم پیوستند کمتر نبود .

(۱) اشاره به پیامبر و ابوبکر در غار نور است . رجوع شود به قرآن سوره
 نهم آیه چهارم .

یادداشت مترجم : در چاپ اخگر آیه سی و نهم از سوره التوبه صفحه
 ۲۴۸ ، اینک آیه شریفه ،

الانصروه فقد نصره الله اذاخرجه الذين كفروا تاني اثنين اذهما في الغار اذ يقول
 لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينه عليه و ايديه بجنود لم تروها و جعل كلمه
 الذين كفروا السفلى و كلمه الله هي العليا و الله عزيز حكيم .

(۲) برای اینکه معلوم شود تا چه اندازه تازیان مورد نفرت او بوده اند
 مخصوصاً رجوع شود بصفحات ۱۹۹ تا ۲۰۷ تاریخ بیهقی (چاپ کنگره سال ۱۸۶۳)
 و ترجمه این عبارت عجیب که کازیمیرسکی Kazimirski در صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۴
 دیوان منوچهری (چاپ پاریس بتاریخ ۱۸۸۶) داده است و این همان چاپ
 خود کازیمیرسکی است و تطبیق شود با ترجمه ای که دولان de Slane از ابن خلکان
 کرده است (جلد اول صفحه ۶۳ و ۷۲ یادداشت شماره ۹) . در آنجا با استناد قول
 ابن شاکر افشین از سلاله پادشاهان قدیم ایران قلمداد شده و این قول را بیهقی تأیید
 کرده است (همان چاپ کتاب تاریخ بیهقی دیده شود ، صفحه ۲۰۳ ، سطور ۲-۱ =
 کازیمیرسکی در همان چاپ دیوان منوچهری صفحه ۵۱ پنج سطر آخر) .
 (بقیه یاورقی در صفحه ۴۹۰)

محاكمه او را طبری بنحو بسیار جالب توجهی شرح داده است (جزء ثالث صفحات ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۳). این شرح از آنجهت مهم است که نشان میدهد در آنزمان سران سپاه امیر مؤمنان را ادنی تظاهر به اسلام کفایت میکرد. افشین نیز به اندکی ظاهر سازی قانع بود (تاعاقبت بدلائل صرفاً سیاسی مبعوض واقع شد.)

هارون بن عیسی بن منصور شخصی است که ناظر و شاهد وقایع بوده و این داستان را نقل کرده است و ما نیز خلاصه آنرا باعتبار قول او در اینجا میآوریم:

این اشخاص از کسانی هستند که در محاکمه او حضور داشتند: احمد بن ابی دُعاد و اسحق بن ابراهیم بن مصعب و محمد بن عبدالملک الزیّات که دادستان (۱) این محاکمه بود، و مازیار **محاكمه افشین** (که از طرف پادشاه شهادت میداد ولی چنانکه دیدیم از اینکار خود فائده‌ای نبرد) و همچنین موبد مجوسان و یکی از شاهزادگان سغد و دو تن ژنده پوش از اهالی همان ایالت. نخست از ژنده پوشان بازپرسی کردند. ژنده پوشان پشت خود را بداد گاه نشان دادند که در اثر ضربات تازیانه پوست آن رفته و مجروح شده بود. ابن الزیّات از افشین پرسید: « این اشخاص را می شناسی؟ » افشین جواب داد: « بلی می شناسم. » این مؤذن و آن دیگری امام جماعت است. این دو نفر مسجدی

(بقیه یاورنی از صفحه ۴۸۹)

یادداشت مترجم: تاریخ ممودی معروف به تاریخ بیهمی از ابوالفضل محمد بن حسین کاتب بیهمی با مقابله و تصحیح و حواشی و تعلیقات آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه تهران در سه جلد در تهران در سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۶ و ۱۳۳۲ چاپ شده است.

(۱) **یادداشت مترجم:** اصل عربی آن « مناظر » است (نگاه کنید بتاریخ طبری جزء هفتم ۲۰۶ چاپ مطبعه الاستقامه بالقاهره ۱۹۳۹ میلادی = ۱۳۰۸ هجری).

در اشروسنه بنا نهادند و بهریك هزار تازیانه زدم زیرا با شهزادگان
سغد قرار داده بودم که همه مردم را در کیش خود
آزاد بگذارم و آزاری نرسانم و این دو نفر بمعبدی
که بعضی از اهالی اشروسنه بدانجا میرفتند و اصنام
خود را پرستش میکردند حمله بردند و بتها را یرتاب
کردند و بتخانه را بصورت مسجد در آوردند بدین سبب
آنها را بسزای عمل خود رساندم و بهریك هزار تازیانه زدم زیرا عمل
آنها عمل تجاوز کارانه بود و مردم را از پرستش باز داشته بودند . «

نخستین اتهام :
تازیانه زدن
بمسلمین برای
بت شکنی

ابن الزیات از این مطلب گذشت و بقسمت دیگر ادعای خود
پرداخت : ابن الزیات گفت : « آن کتاب کدام است که تو داری و بازر
و زیور و گوهر آراسته‌ای و حال آنکه عبارات کفر آمیزی
نسبت بخدا در آن کتاب مندرج است ؟ » افشین پاسخ
داد : « آن کتاب را از پدرم بارث بردم و پاره‌ای از امثال
و حکم ایرانی در آن کتاب است . اما اگر کفر و زندقه‌ای
در آن کتاب باشد من از جنبه ادبی کتاب استفاده میکنم و بجزئی‌های دیگر
توجهی ندارم . روزی که این کتاب بمن رسید دارای همین تزیینات
مجلل و باشکوه بود و من بآن تزیینات دست نزدم و حاجتی پیش نیامد
که مجبور شوم آن تزیینات را از کتاب برگیرم . پس کتاب را بصورتی
که بود گذاشتم چنانکه شما هم کتاب کلبله و دمنه و مزدک (۱) را در خانه
خود گذاشته اید و من این کار را منافی اعتقاد خود باسلام نمیدانستم . «

اتهام دوم :
داشتن کتاب
کفر و زندقه

(۱) چنانکه نولدکه در تاریخ ساسانیان صفحه ۴۶۱ حاشیه شماره ۲ یابین
صفحه نوشته است (Nöldeke, Gesch. d. Sasaniden) این کتابیکه « این
مفقع آنرا [بمری] ترجمه کرد و ابان الاحقی در او تجدید نظر نمود البته بارعایت
سجع (رجوع شود به الفهرست صفحات ۱۱۸ و ۱۶۳) کتاب مذهبی نبوده بلکه
کتابی بود که صرفاً برای خاطر خوانندگان نگارش یافته و در زمره کتاب کلبله
دسته بشمار آمده و خواندن آن برای مسلمین زبان آور تلقی نشده است . «

سپس موبد مجوس پیش آمد و گفت : این شخص را عادت چنان بود که گوشت حیوان خفه شده را بخورد و مرا نیز میخواست باینکار و ادا رکند و مدعی بود که گوشت این چنین حیوان

اتهام سوم :
خوردن گوشت حیوانیکه خفه شده است و خودداری از ختنه

نازکتر از گوشت ذبایح است . بعلاوه هر چهارشنبه يك کوسفند سیاه را میکشت و با شمشیر خود آنرا دو نیم میکرد و پس از گذشتن از میان دو قطعه گوشت آن را میخورد . روزی بمن گفت : منم مانند اینها

شده ام [مقصودش تازیان بود] و هر چه را تازیان دوست ندارند منم دوست ندارم . حتی در خوردن روغن و سوار شدن شتر و پوشیدن سندل (هم بآنها فرقی ندارم) ولی تا امروز يك موی از بدن من کم نشده است . میخواست بگوید هر گز ماده تنویر و چیزهایی که موجب ازالۀ پوست بکار نبرده و حاضر نشده است ختنه کند . افشین گفت : « بمن بگوئید آیا کسی که بدین نحو سخن گوید بکیش و آئین او اعتمادی باشد ؟ »

این موبد از مجوسانی است که بعد در عهد المتوکل اسلام آورد و یکی از مقربان خلیفه شد . جواب دادند : « خیر » . سپس افشین گفت : « چه معنائی دارد که شما شهادت شخصی را که بهیچوجه مورد اعتماد و اطمینان خود تا نهم نیست قبول میکنید ؟ » آنگاه روی بموبد کرد و گفت : « آیا دری یا پنجره ای بین خانه من و خانه تو بود که از آن در یا پنجره مرا توانستی ببینی و از کارهای من آگاه شوی ؟ » موبد پاسخ داد : « خیر » . افشین پرسید : « آیا مرا عادت بر آن نبود که ترا نزد خود خوانم و اسرار خود را بتو گویم و از مسائل ایران و عشق و علاقه خود نسبت بایران و چیزهایی که مربوط بایران است بانو گفتگو کنم ؟ » موبد جواب داد : « آری » . افشین گفت : « پس تو نه در دین خود راستگوئی و نه در دوستی کریم الطبع باشی زیرا مطالبی را

که در نهان با تو در میان گذاشتم و بتو اعتماد کردم در عیان بر ضد من بکار بردی . »

سپس مرزبان سفد را جلو خواندند و از افشین سؤال شد که او را میشناسی یا خیر؟ افشین جواب منفی داد. از مرزبان پرسیدند: افشین را میشناسی؟ « جواب مثبت داد رو بمتهم کرد و فریاد

اتهام چهارم: بر آورد: « ای دغل تا کی از خود دفاع کنی و بکوشی که حقیقت را دگرگون جلوه دهی؟ » افشین پاسخ **تورا مانند خدا** **تکریم کنند؟** داد: « توریس دراز چه میکوئی » دیگری پرسید:

« رعایای تو چگونه در نامه های خود ترا خطاب کنند؟ » جواب داد: « همانگونه که پیدر و پدر پدرم می نوشتند . »

مرزبان سؤال خود را دنبال کرد و گفت: « بگو چگونه ترا خطاب کنند؟ » افشین پاسخ داد: « نخواهم گفت . » مرزبان گفت: « آیا در نامه هائی

که بتو مینویسند عنوان نامه ها بزبان اشروسنه چنین و چنان نباشد و آیا ترجمه آن چنین نیست: به پیشگاه خدای خدایان از طرف خادمش

فلان بن فلان! » افشین جواب داد: « بلی چنین است . » ابن الزیات فریاد بر آورد: « آیا مسلمین اجازه میدهند کسی بدین مضمون آنان را مورد

خطاب قرار دهد؟ پس برای فرعون چه باقی گذاشته اید؟ فرعون باتباع خود گفته بود: انار بکم الاعلی (۱) . » افشین گفت: « رسم مردم چنین بود

و این رسم را نسبت بیدرم و پدر پدرم و خودم پیش از آنکه مسلمان شوم رعایت میکردند و من نخواستم خود را در انظار آنان کوچک کنم مبادا

دروفا داری نسبت بمن سست شوند: « اسحق بن ابراهیم بن مصعب بانگ بر آورد: « وای بر تو ای حیدر! چگونه تو نزد ما بخدا سوگند یاد

میکنی و بتو اعتماد میکنیم و سوگند ترا میپذیریم و رفتار ما با تو رفتاری است که با يك فرد مسلمان میشود و حال آنکه دعاوی تو شبیه بدعاوی

فرعون است؟ » افشین پاسخ داد: « ای ابوالحسین! این عبارت را عجیف

علیه علی بن هشام بکار برد . امروز هم تو علیه من بکار میبری تا فردا چه کسی علیه خودت بکار برد ! »

سپس مازیار سپهد طبرستان را پیش خواندند و از افشین پرسیدند:

« این مرد را میشناسی؟ » افشین پاسخ داد: « خیر ». از مازیار پرسیدند
افشین را میشناسی؟ مازیار جواب مثبت داد . حاضرین

اتهام پنجم : با فشین گفتند: « این مرد مازیار است . » افشین گفت:
تحریک نهانی
مازیار بشورش
و تشویق او
بعصیان
« آری اکنون او را شناختم . » پرسیدند: « آیا باوی
مکاتبه کرده‌ای؟ » افشین جواب منفی داد. باز از مازیار سؤال
کردند: « آیا افشین چیزی بتو نوشته است؟ »

جواب داد: « آری برادرش خاش نامه ای به برادرم
کوهیار نوشته بود که هیچکس جز من و تو و بابک نتواند این آئین را
که (۱) اجلی از دیگر مذاهب است غالب و فرمانروا سازد . اما بابک
بعلت دیوانگی سبب مرگ خود شد و با اینکه کوشیدم او را از مرگ
نجات دهم دیوانگی او نگذاشت تا اینکه بدان بلیه بزرگ دوچار گشت.
اگر توشورش کنی مردم (یعنی تازیان) جز من کسی را ندارند بچنگ
تو فرستند و با من پهلوانان و داسیران و سلحشورانند . پس اگر مرا
بمیدان نبرد تو کسبل دارند بیش از سه گروه با ما مصاف ندهند: تازیان
و مغربیان (۲) و ترکان . عرب مانند سگ است؛ خرده نانی جلوش
اندازم ، آنگاه سرش را با گرز گران بکوبم . این مگسان (اشاره
بمغربیان) عده شان کم است (۳) . اما این شیطان بچگان (اشاره بترکان)

(۱) تصور میکنم مقصودش یا کیش زردشت است یا آئین مزدک که بوسیله

بابک زنده شد .

(۲) مراد از مغربیان یا مغاربه اعراب و بربریان شمال و شمال غربی آفریقا

می باشند .

(۳) معنی عبارت « انما هم اكله رأس » این است که از حیث عده کم اند

و يك خوراك كله برای سدجوع آنها کافی است . رجوع شود به صفحه ۷۳ قسمت

اول کتاب اول فرهنگ عربی این Lane, Arabic Lexicon

در اندک زمانی پیکانشان تمام شود و سواران آنها را محاصره کنند و بیک حمله همه را از یاد آورند و بار دیگر مقام و منزلتی را که آئین ما در روزگار ایرانیان (۱) داشت بدست آورد.

افشین پاسخ داد: « این مرد برادر خودش و برادر مرا متهم بکارهایی میکند که ربطی بمن ندارد و هر گاه چنین نامه ای را هم خود من باو نوشته بودم تا او را بخود متعایل سازم و آمدن مرا با متانت و سکوت و آرامش تلقی کند تازه کار خطائی نبود زیرا من که بنیروی بازوی خود خلیفه را یاری کردم بیشتر حق دارم که به نیروی خرد نیز او را یاری کنم و دشمن او را غافلگیر سازم و نزد او برم و بدین وسیله در دیده سرور خود سربلند شوم همچنانکه عبدالله بن طاهر نیز بدان وسیله کسب عزت و افتخار نمود.»

این محاکمه بتفصیل بیشتری شرح داده شده مخصوصاً آنجا که باو ایراد کنندچرا ختنه نکرده است (وابی دعاد گوید کلیة اسلام و طهارت در شرح بسته بختنه است). افشین در مقام دفاع از خود اظهار میکند که از ترس ضرر و خطر زربار آن عمل نرفته است. معاذیر او را با سرزنش و سخریه تلقی کردند و باطل و مردود دانستند و چنین گفتند: « آیا ممکن است سربازی که جانش بر کف و پیوسته در معرض نیزه و ضربه شمشیر است از چنین چیزی بهراسد؟ » افشین دید محکوم است، با خاطری پریش رو با بن ابی دعاد کرد و گفت: « انت یا ابا عبدالله ترفع طیلسانک بیدک فالتضعه علی عاتقک حتی تقتل به جماعة. » (۲) ای ابا عبدالله طیلسان

(۱) از کلیة مطالب فوق کاملاً چنین برمیآید که افشین با اینکه از اهل ماوراءالنهر بشمار میرفت خلاف آنچه برخی مدعی شده‌اند ترک نژاد نبود و از حیث احساسات یکسره ایرانی و غمخوار ایرانیان بوده است.

(۲) مقصود این است که وی از قضاتی است که متهم را با اعدام محکوم کند. لین Lane در کتاب لغت خود گوید طیلسان شبیه لباس رسمی دانشگاه (بقیة یاورقی در صفحه ۴۹۶)

خود را بادست بر میداری و آنرا بر دوش نگذاری مگر آنگاه که جماعتی را بدانوسیله بکشتن دهی . ابن ابی دعاد خطاب بحضار گفت : « بر شما آشکار و هویدا است که این مرد کی و چکاره است . » آنگاه بغای ترك (بغای کبیر)^(۱) را مورد خطاب قرار داد و گفت : « او را دور کن ! » بغا کمر بند افشین را بگرفت و چون افشین خروش بر آورد که از شما همین انتظار میرفت . بغا دامنش را بر سرش افکند و در حالیکه او را نیمه خفه کرده بود باز بزندانش برد . المعتمصم خلیفه باستغاثه و استرحام او توجهی نکرد و حتی ظاهر آخواست ویرا مسموم سازد . میوه ای زهر آگین بدست فرزند خود هارون برای او فرستاد . هارون بعد بخلافت رسید و بلقب الواثق بالله ملقب گردید^(۲) . سپس المعتمصم فرمان داد بتدریج و آهسته آهسته ویرا از کرسنگی هلاک سازند . چنانکه قبلاً بیان شد یک چندی حسد او را میان مقاتل بابک و مازیار بدار آویختند و بعد بسوزانیدند و خاکسترش را بدجله ریختند . در خانه افشین علاوه بر بتهای گوناگون و جواهر نشان کتب بسیاری در موضوع مذهبی که محرمانه بآن علاقمند بوده پیدا شد ، از جمله کتاب زراوه از کتب مجوس میان آن کتابها دیده شد . تاریخ وفات او ماه ژوئن سال ۸۴۱ مسیحی است .

(بقیه یاورقی از صفحه ۴۹۵)

بوده است و شاید لباس رسمی استادان هم بتقلید از طیلسان است . طیلسان را دانشمندان وقفه‌ها و علماء و اطباء و امثالهم می‌پوشیدند .

یادداشت مترجم : نگاه کنید بتاریخ طبری جزء هفتم صفحه ۳۰۸ ، چاپ قاهره ۱۹۳۹ میلادی = ۱۳۵۸ هجری . طیلسان لباس ایرانیان است . وقتی میگفتند یا ابن الطیلسان کنایه از ایرانی بودن مخاطب بوده است و معرب تالسان فارسی است (اقرب الموارد ، مجلد سوم صفحه ۷۱۲ - ۷۱۱) . در فرهنگ نفیسی جلد سوم صفحه ۲۲۷۲ این کلمه را مأخوذ از تالشان فارسی بمعنای چادر یا جامه ای آورده که بر دوش اندازند . جمع آن طیالس و طیالسه و در شتم گویند ، یا ابن الطیلسان یعنی ای عجمی زاده !

(۱) **یادداشت مترجم :** بغا الکبیر ابی موسی التریکی .

(۲) داستان جالب توجه حمدون بن اسمعیل در طبری (جلد سوم صفحات

۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸) دیده شود .

بنا بر این بایستی نه ماه بعد از جلسه محاکمه وی و اعدام مازیار با ضعیف و ناتوانی در زندان بسر برده باشد.

سیاست عباسیان در اوائل امر علی‌الخصوص سیاست المأمون (۱) این بود که ایرانیان را علی‌رغم تازیان تجلیل کنند؛ پاره‌ای از تجلیات روح نژادی و مذهبی ایران قدیم را که بیشتر آشکارا و نمایان بود و بی‌پرده و مکشوف بمنصه ظهور رسید در این فصل مورد دقت قرار دادیم - مقصود مساعی و مجاهداتی است که در واقع ایرانیان برای امحاء سروری عرب و سیادت اسلام و احیاء قدرت فرمانروایان و فرزانشان قدیم ایران بعمل آوردند (۲). بیک تعبیر ممکن است گفته شود که اینگونه آمال و آرزوهای ایرانیان پس از یک گذشته غیر قابل انکار و تغییر ناپذیر بر فراز سه چوبه داری که در سر من رأی برپا کردند بر باد رفت ولی افکار و عقائد ملی ایران که با شکل و صورت مختلف برای تجدید مظاهر ایرانیت و رهائی از نفوذ غیر جلوه گر شد با شدتی چنان دوام یافت که بقول ابوتعمام (۳):

« ومن ز آهم خالهم ابدأ علی سفر من الاسفار »

(۱) دلایل عدم اعتماد وی را نسبت به عرب بطور وضوح طبری در جلد سوم صفحه ۱۱۴۲ شرح داده است.

(۲) تطبیق شود با فصل درخشانی که گندزبهر در باب شعوبیه در صفحات ۱۴۷ بعد مخصوصاً صفحه ۱۵۰ کتاب خود در خصوص مطالعات اسلامی نوشته

است: Goldziher, Muhammedanische Studien:

(۳) رجوع شود به صفحه ۴۸۹ همین کتاب.

باب چهارم

نخستین دوره انحطاط خلافت

از جلوس المتوکل تا جلوس سلطان محمود

غزنوی (۱۰۰۰ - ۸۵۰ میلادی)

فصل دهم

مظاهر عمومی نخستین دوره انحطاط خلافت

(۱۰۰۰ - ۸۴۷ میلادی) از جلوس المتوکل

تا جلوس محمود غزنوی

دوره‌ای را که اکنون مورد مطالعه قرار می‌دهیم هر چند از لحاظ سیاسی درخشندگی دوره گذشته را ندارد لکن از بسیاری جهات بهمان اندازه جالب توجه است. خلفای این عصر ناگهان بجای **خصائص کلی** وسعت نظر و روح پر تحملی که مأمون و جانشینان وی داشتند به تنگ نظری و تعصب گرائیدند. این امر مانع رشد نهضت‌های مذهبی و فلسفی نشد بلکه علی‌الظاهر مشوق چندین جنبش بسیار شایان توجه گردید. نمونه مهمی از نهضت‌های مذهبی این عصر دعوت قرامطه و اسمعیلیه است که با استقرار حکومت خلفای رقیب یعنی فاطمیون در افریقای شمالی و مصر منتهی شد و مثال بارزی از نهضت‌های مهم فلسفی جمعیت اخوت معروف به اخوان الصفاست. در بار بغداد بر اثر سرکشی و ستمگری روز افزون مستحفظین سلطنتی **تسرك** (۱) دوچار استرخاء و فلیج دائم التزاید شده بود. خلفاء عصر این مستحفظین را در ایام سخت کرد خود جمع نمودند و این امر مستقیماً سبب شد که در بسیاری از نقاط امپراطوری اسلام علی‌الخصوص در ایران سلاطین و امراء تقریباً مستقل یا نیمه مستقلی پدید آمدند و دربار سلاطین و امراء مزبور اکثر مرکز علم و ادب گردید و از بسیاری جهات نسبت بخلفائیی که در شهر دور و بیعلاقه‌ای فرمانروائی داشتند بهتر میتوانستند استعداد

ذاتی اهالی محل خود را تشخیص دهند و افراد با قریحه را تشویق کنند. بعلاوه وجه امتیاز ادوار بعد این بود که لامرکزیت در آن ادوار شدت یافت ولی معایب آن هنوز آشکار نشده بود. در سراسر اراضی وسیعی که بغداد هنوز مرکز علمی و تا حد زیادی مرکز سیاسی آن شناخته میشد زبان عربی هنوز زبان سیاست و علم و فرهنگ بشمار میرفت و روابط مادی و معنوی ملل بآن اندازه بمانع بر نخورده بود که افکار و عقائد مختلف نتواند آزادانه سیر خود را میان اقوام و امم ادامه دهد، بنحوی که دانشمندان باآسانی از یک مرکز علم بمرکز دیگر میرفتند و مبانی نظری و اصولی که در آسیای و مراکش طرح میشد بسرعت در خراسان و ماوراءالنهر مورد بحث قرار میگرفت.

بعلاوه از نقطه نظر مخصوص ما این دوره دارای اهمیت خاصی است زیرا آنچه را که معمولاً ادبیات فارسی میدانیم در این عصر بوجود آمد. مراد ادبیات ایران بعد از اسلام است. در یکی

از فصول قبل (صفحات ۲۰ تا ۳۰) گفتیم که شواهد و دلائل ضعیفی برای اثبات وجود نوشته های فارسی نوین (در مقابل پهلوی) بتاریخ مقدمتری میتوان اقامه

ترقی ادبیات
فارسی در این
عصر

کرد و دیدیم که یاد داشتهایا حتی کتابچه های یا رسالاتی احیاناً ممکن است قبل از اواسط قرن نهم میلادی وجود داشته باشد. در عین حال بسیار محل تردید است که حتی یک سطر فارسی از متونی که قبل از اواسط قرن نهم میلادی نوشته اند در دست باشد، زیرا آن شعر فارسی که عوفی مدعی است عباس مروزی (۱) در سال ۸۰۹ میلادی هنگام ورود

(۱) رجوع شود بصفحات ۳۶ - ۳۸ رساله دکترانه در باره پیشروان و معاصرین رودکی.

Ethé, Rudagi's Vorläufer und Zeitgenossen, ein Beitrag zur Kenntniss der ältesten Denkmäler Neupersischer Poesie.

و نیز رجوع شود بصفحات ۴۷ تا ۴۸ تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرن :

Horn, Geschichte der Persischen Literatur (Leipzig. 1901).

خلیفه المأمون بآن شهر سرورده است بطوریکه کازیمیرسکی تذکر داده از جهت اعتبار و سندیت بسیار مشکوک است (۱). خراسان دورترین ایالات ایران از مقر خلافت یعنی بغداد بود و همینکه خود را از قید سلطه مستقیم خلفا رها ساخت شعر فارسی در آنجا رونق یافت. نخست در عهد سلطنت طاهریان (۸۷۲ - ۸۲۰ میلادی) و صفاریان (۹۰۳ - ۸۶۸ میلادی) در گوشه و کنار و پس آنگاه بنحو سرشار در زمان سامانیان (۹۹۹-۸۷۴ میلادی) که از طاهریان ملی تر و از صفاریان نجیب تر بودند پیشرفت نمود و بلافاصله بعد از عصری که اکنون مورد بحث قرار خواهیم داد یعنی در عصر غزنویان شعر فارسی اگر نگوئیم باوج اعلائی خود رسید میتوان گفت رشد کامل حاصل نمود.

در یکی از فصول بعدبار دیگر وارد این بحث خواهیم شد ولی بهتر است در وهله نخست شمه ای از تاریخ عمومی این عصر خلافت بانظر وسیعتری چه از جهت سیاسی، چه مذهبی، چه ادبی گفته شود. علیهذا این باب را هم مانند ابواب قبل این تاریخ بسه فصل تقسیم میکنیم. در فصل اول کوشش خواهیم کرد مجملی از مفصل اوضاع دوره مورد بحث را بیان کنیم و در فصل دوم بتفصیل بیشتری از بعضی جنبشهای مذهبی و فلسفی آن زمان سخن خواهیم گفت و فصل آخر را برای شرح قدیمترین دوره ادبیات فارسی خواهیم گذاشت. و اگر خواننده این کتاب شکایت کند که چرا هنوز اینهمه در اطراف بغداد و مطالبی گفتگو میشود که بیشتر مربوط بادبیات عرب است تا ادبیات فارسی باید خواننده در نظر بگیرد که يك قسمت ضروری و مهم طرحی که این کتاب بر اساس آن طرح تنظیم شده همین مباحث است، زیرا نگارنده جداً معتقد است که تحصیل زبان فارسی وقتی مثمر است که از تحصیل زبان عربی مجزی نباشد و این معنی حتی از جهات ادبی صرف نیز صادق است و در رشته

(۱) رجوع شود بصفحات ۸ و ۹ مقدمه دیوان منوچهری (چاپ پاریس) (Kazimirski)

مذهب و فلسفه بیشتر صدق میکند و هر گاه بخواهیم از حدود سطحی ترین مطالعات ادبی گامی فراتر نهمیم ناگزیر وارد مسائل مذهبی و فلسفی میشویم. کسانی هستند که افق اطلاعات آنها در رشته ادبیات فارسی محدود است به گلستان و بوستان و انوار سهیلی و دیوان حافظ و رباعیات عمر خیام. این کتاب برای آن قبیل اشخاص نوشته نشده است.

این دوره با خلافت المتوکل شروع میشود و روزگار خلافت وی نسبتاً طولانی و اسف انگیز بوده است (۸۶۱-۸۴۷ میلادی). آنچه از

خلافت المتوکل جهت سیاسی خاص این دوره است سیادت ترکان و سرکوبی تازیان و تاحدی کمتر ایرانیان است و از

جهت معنوی عکس العملی است که در مقابل عقائد آزاد منشانه معتزله و تمایلات فلسفی خلفای سابق نشان داده شد و نفرتی است که از روی تعصب نسبت به علی (ع) و شیعیان علی ابراز گردید. جای برمکیان و سایر ایرانیان نجیب را سربازان نفع طلب و هنگامه جوی ترک گرفتند (این اشخاص اصلاً وقاعدۀ بردگانی بودند که در جنگهای مذهبی با قبائل بیدین ترک در سرحدات خراسان اسیر شدند) و نامهای وحشیانه آنها با اعمال وحشیانه ای که مرتکب میشدند بخوبی منطبق است. صفحات تواریخ پر است از نامهایی مانند بغا (بضم باء) (بمعنای گاونر) و بغای کوچک و بزرگ، و باغر (بکسرغین)، و اتامش (بضم الف و کسر میم) (که دو یا سه سال بعد از قتل المتوکل بصدارت رسید) و بایبک و کلبتمکین و امثال آن. اسامی اینگونه سربازان مزدور با اینکه عربی شده است اصل و نسب آنها را نشان میدهد. مثلاً وصیف یکی از رؤسای توطئه کنندگان است که المتوکل را بقتل رساندند. نام وی کاشف از آنست که در اصل غلامی بوده است (۱). روزی که خلفا دیگر بمرم اعتماد

(۱) این کلمه را در جلد دوم صفحه ۸۱۰ متمم لغت عرب تألیف دوزی نگاه کنید:

Dozy, Supplément aux Dictionnaires Arabes.

یادداشت مترجم: وصیف در لغت بمعنای نوکروء م است.

و محبت نداشتند و عده‌ای از این افراد وحشی و خودکام و شدید‌العمل را گرد خود جمع کردند و مقرّ خلافت را از بغداد به سرّمن رأی (سامراء) منتقل ساختند برای آنان روز نحسی بود. معنای سرّمن رأی این است که « هر کس آن را ببیند خرسند گردد. » و چنانکه مویر^(۱) گوید: « این خرسندی بدلیل زیبایی آن محل باشد. » ظریفی بفرست و فکاهت گفته است: « هر کس ترکان را دید که در آنجا مسکن گزیدند خرسند شد که بغداد از شر آنها رهایی یافته است. » هر چند این واقعه در عهد خلافت المعتصم روی داد ثمرات تلخ آن نخست در ایام المتوکل بدست آمد.

راست است که المتوکل در اواخر خلافت خود (۸۵۸ میلادی) بفکر انتقال پایتخت افتاد و اینکه دمشق را بجای بغداد در نظر گرفت

تعصب المتوکل اختصاصاً نشان میداد که نسبت به بنی‌امیه بدیده ستایش و تحسین مینگردد و در باره اهل تشیع کینه میورزد. تعصب مذهبی وی مخصوصاً علیه تشیع نمایان شد و علیه یهود و نصاری نیز تعصب خود را بوسیله قوانین و مقررات ملال‌انگیز ظاهر ساخت. این تعصب با تمایلات طبیعی وی نسبت بترکان کاملاً منطبق بود و بهمین جهت ناگزیر باید او را بسلطانی سیه‌دل و متعصب از سلاطین عثمانی شبیه کنیم نه اینکه بگوئیم جانشین‌المنصور و الامأمون بوده‌است. روش او نسبت بشیعه چنان بود که خون چندین تن از شیعیان را ریخت؛ منجمله معلم فرزندان ابن‌السکیت از نحو یون نامدار^(۲) (۸۵۷ میلادی) و عیسی بن جعفر را بکشت. قتل عیسی بن جعفر دلائل بیشتری داشت

(۱) کتاب خلافت تألیف مویر چاپ دوم (سال ۱۸۹۲ میلادی)

باین صفحه ۱۰۰۹ Sir William Muir, The Caliphate

(۲) کتاب خلافت تألیف مویر چاپ دوم صفحه ۵۲۰ و برو کلمان تاریخ ادبیات

عرب جلد اول صفحه ۱۱۷ Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit.

جرم او بدگویی از ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه بود و بفرمان خلیفه در سال ۸۵۵ میلادی آنقدر او را زدند که جان سپرد و جسدش را بجای اینکه بخاک سپارند بدجله افکندند و با این عمل بخیال خود «باهل بدع و ضلال که با جماعت مؤمنین مخالفت میکردند اعلام خطر نمود (۱)».

المتوکل تنها بر بختن خون شیعیان قناعت نمیکرد و حتی نسبت بائمه بزرگ شیعه یعنی علی بن ابیطالب و حسین بن علی که مورد تکریم قاطبه مسلمانان متقی اعم از شیعه و سنی میباشند کینه میورزید. بنابراین در سال ۸۵۱ میلادی مرقد مقدس حسین بن علی و آن بنائی را که بیادگار شهادت وی در کربلا برپا شده بود ویران ساخت و زائرین را از مسافرت بعقبات منع کرد (۲) و زمین آنجا را شخم زدند و کاشتند و علی الظاهر با صوابدید و اجازه وی دلقکی زیر پیراهن خود بالشی نهران میکرد و شکم را بزرگ نشان میداد. آنکه در برابر خلیفه و درباریان باستهزاء علی میپرداخت (۳).

چنانکه میدانیم بسیاری از یهودیان و مسیحیان مورد احترام پیشینیان المتوکل بودند ولی المتوکل نخستین بار در اوائل خلافت خود (۸۵۰ میلادی) و سه چهار سال بعد دومین فرمان را علیه آنها صادر نمود. یهود و نصاری بموجب آن فرمان ملزم شدند طیلسان عسلی رنگ پیوشند (۴) و علاماتی رنگارنگ و کلاه و کمری بسبک فرومایگان داشته باشند و فقط بر قاطر و خر سوار شوند و رکابی چوبین و پالانی بطرح عجیب اختیار

مقررات علیه
یهود
و نصاری

(۱) تاریخ طبری جزء سوم صفحات ۱۴۲۴ تا ۱۴۲۶.

(۲) ایضاً طبری جزء سوم صفحه ۱۴۰۷.

(۳) یادداشت مترجم: نگاه کنید به پاورقی صفحات ۴۳۲ و ۴۳۳.

(۴) قبایه زرد رنگی که زردشتیان ایران (در یزد و کرمان) هنوز باجبار میپوشند آخرین آثار همان ناتوانهاست. سدهی دهم در قرن سیزدهم میلادی چون از آن طایفه سخن گوید به عسلی دوخته تمیز کند. رجوع شود به پاورقی شماره ۲ صفحه

کنند و بر در ورودی خانه های خود تصاویر شیطان بیاویزند. کلیساها و معابد جدیدالبنای آنها را ویران ساختند و بصورت مسجد درآوردند. حکم شد قبورشان هم سطح زمین باشد و از گرد آمدن در کوی و برزن و نشان دادن علامات صلیب ممنوع شدند و اطفالشان مجاز نبودند نزد معلمین مسلمان نوشتن عربی و تعلیمات دیگر را فراگیرند (۱).

احمد بن حنبل (تاریخ وفات ۸۵۵ میلادی) مؤسس یکی از مذاهب چهارگانه سنت و جماعت است که مذهب حنبلی نامیده میشود. وسعت دائرة افکار در مذهب حنبلی تنگتر و تعصب بیشتر و مقام روحانیت کمتر است. در این هنگام احمد بن حنبل از جهت نفوذ مذهبی تفوق و برتری داشت و رفتار ناهنجاری را که معتزله در باره وی روا داشته بودند تلافی

متفکرین
و نویسندگان
این عصر

کرد و حسابشان را بضمیمه ربح پاک کرد. حاجت به بیان نیست که با این جریانات سوء در واقع این دستگاه بطور کلی نسبت بدانشمندان و حکماء روی خوشی نشان نمیداد. این بود که نواده رئیس بیمارستان و مدرسه طب جندی شاپور در عهد خلافت منصور را که پزشکی موسوم به بخت یشوع (۲) بود از کلیه دارائی خود محروم ساختند و با اتهام ناچیزی به بحرین تبعید نمودند (۸۵۸ میلادی) و جای تعجب نیست که عدّه نویسندگان و دانشمندان بزرگی در عصر الممّوکل نسبت بسایر اعصار کم

(۱) رجوع شود بصفحات ۵۲۱ و ۵۲۲ کتاب خلافت تألیف مویر :

Sir William Muir, Caliphate .

همچنین بتاریخ طبری جزء سوم صفحات ۱۳۸۹ بعد و صفحه ۱۴۱۹ .

(۲) معنای بخت یشوع چنین است : عسی نجات داده است . کلمه بخت مشتق

از بختن بضم اول است که در فرس قدیم بمعنای نجات و رهایی دادن بوده است و با بخت بفتح اول بمعنای اقبال ارتباطی ندارد . رجوع شود بپادداشتهای جالب توجه

نواد که صفحه ۴۹ حاشیه شماره ۴ یا این صفحه :

Nöldeke, Gesch. d. Artachshir -i- Papakân .

بوده است. ابن خرداد به کتاب المسالك و الممالك (۱) را تقریباً در آغاز این دوره برشته تحریر درآورد. از رجال دیگری که ذیلاً نام برده میشود قبلاً در اینجا ذکری بمیان آمده است: عبدالله بن سلام الجمحی مؤلف طبقات الشعراء و ابن سعد مورخ منشی الواقدی و قسطا بن اوقا ریاضی دان و دانشمند مسیحی و دیک الجن شاعر شیعه و شعوبی سربانی که تقریباً در همان روزگار یا کمی بتاریخ مقدم میزیسته است و همینطور ابن السکیت بینوا و بخت یسوع و احمد بن حنبل که در این هنگام پیروز و کامکار بود (تاریخ وفات احمد بن حنبل ۸۵۵ میلادی). غیر از چند نویسنده نامدار دیگر که در این عصر زندگانی میکردند و نامشان بترتیب وفات در اینجا ذکر خواهد شد از ارباب فضل و ادب تقریباً تنها کسانی که لازم است از آنها یاد بشود یکی یحیی بن ماسویه (تاریخ وفات ۸۵۶ میلادی) است که طیب و مترجم زبان یونانی بود؛ دیگر الازرقی (تاریخ وفات ۸۵۸ میلادی) مورخ مکه و دعبل شاعر است که او نیز از اهل تشیع بوده است (تاریخ وفات ۸۶۰ میلادی). نام ذوالنون عارف مصری و همفکر او المحاسبی را که بتاریخ مقدم میزیسته است ممکن است باین صورت افزود. دیگر شاعر نگونبخت علی بن جهم السامی است که برای المتوکل مدیحه سرائیها کرده و یکی از قصائد او هنوز در دست است. دیگر شاعره فضل یمامه است، همچنین موسیقی دان پسر سرابنده معروف دربار هارون و اسحق ابراهیم الموصلی و چند تن دیگر.

در پایان سال ۸۶۱ میلادی المتوکل در حال مستی بدست مستحفظین ترك نژاد وی بقتل رسید و محرك قتل المنتصر فرزند المتوکل بود که

(۱) این کتاب در مجله آسیائی بهال ۱۸۶۵ بضمیمه ترجمه فرانسه چاپ شده است (دوره ششم جلد پنجم صفحات يك تا ۱۲۷ و ۲۲۷ تا ۲۹۵ و ۴۴۶ تا ۵۲۷) و جلد ششم دوخویه: M. J. de Goeje, Bibl. Geogr. Arab.

بیش از يك سال بعد از قتل پدر زندگانی نکرد . این
فرزند پدر کش و سه جانشین وی المستعین والمعزز
والمهتدی بر روی هم فقط در حدود نه سال خلافت کردند
و این سه نفر اخیرالذکر هر یک بنوبه خود بوضع بسیار
وحشیانه‌ای بدست ترکان که در اوج اقتدار خود بودند بقتل رسیدند .
المهتدی روح بزرگتری نشان داد . مویر (در صفحه ۵۳۵ کتاب
خود) گوید : « شاید در اوایل امرالمهتدی با پشتیبانی عرب میتوانست
روان تازهای در کالبد خلافت بدمد . لکن در این هنگام بیگانگان از
جهت شماره و انضباط برتری داشتند . » معذکالمهتدی برای فرو
نشاندن کبر و نخوت و شدت عمل این مزدوران پر مدعی و خونخوار
رشیدانه کوشش نمود ، و بهر صورت جانشین او از ثمرات مساعی وی
برخوردار گردید .

چهار
جانشین
المتوکل

در همین دوره پر آشوب و پر اضطراب بود که بر اثر فعالیت‌های
شایان یعقوب بن لیث صفار استقلال ایران تجدید حیات یافت و یعقوب
با اینکه از خانواده پست برخاسته بود موفق بتأسیس
سلسله جدیدی گردید و با اینکه عمر دودمان صفاریان
کوتاه بود نه تنها در سیستان که مسقط الرأس آن سلسله
است بلکه سراسر قسمت اعظم ایران تقریباً تادیوارهای
بغداد قدرت آن دودمان بسط یافت . راست است که عموماً طاهریان رامقدم
بر صفاریان میشمارند و بیک اعتبار هم چنین بوده است . رئیس این طائفه
طاهر ذوالیمینین است که بیاس خدمات مهم وی در میدان جنگ از طرف
مأمون بحکومت خراسان برگزیده شد (۸۲۰ میلادی) و این افتخار نسل
بعد نسل تا سه پشت در خاندان او بوراثت دوام یافت و بدین سبب
فرماندهان پیشین که هر یک فقط چندسالی از طرف خلیفه منصوب و
بدلخواه او معزول میشدند هرگز دارای مقام و اقتدار خاندان وی در آنمرز

آغاز
استقلال
ایران

تحت لوای یکی از سادات علوی موسوم بحسن بن زید که بسبب نیروی عظیم

جسمانی بلقب جالب الحجاره معروف شده بود استقلال

نایابداری بدست آورد. آن ایالت سرزمین پر جنگل

و با طاقی طبرستان بود که بین جبال البرز و ساحل جنوبی

بحر خزر واقع شده است. چند تن از سادات دیگر آن

خاندان جانشین وی شدند و این اسفندیار (۱) (از نویسندگان اوائل

قرن سیزدهم میلادی) و همچنین سایر مورخینی که تاریخ آن ایالت را

نوشته اند بیش از هر چیز در باب فضائل اخلاقی و سخا و کرم شاهانه

و دستگیری آن خاندان از بینوایان و تشویقی که از اهل دانش و معرفت

کرده اند سخنها گفته اند. این نکته را حاجت به بیان نیست که این

خاندان از طرفداران پر شور مذهب تشیع بشمار میروند. برخی از آنان

نه تنها مشوق ادبیات و مؤسس مدارس عالیه بودند بلکه شعر میسر آیدند

و ابن اسفندیار در کتاب خود مقداری از اشعار عربی امراء مزبور را نقل

میکند از جمله مشاجره و محاجه منظومی است که سید ابوالحسین المؤید

بالله دردم ابن سکره از اهل تسنن ساخته است. بعید نیست اشعاری نیز

بلهجه طبرستانی در این دوره انشاد شده باشد (و ما میدانیم که اصل

لهجه مازندانی و گیلکی امروز همان لهجه طبرستانی است) ولی قدیمترین

(۱) این اثر نفیس هنوز چاپ نشده و فقط نسخه های خطی آن در دست

است. چند نسخه خطی در موزه های بریتانیا و بودلین و وزارت هندوستان

و کتابخانه ملی (پاریس) و سن پترزبورگ موجود است. مقدار زیادی از مطالب

کتاب مزبور را که در باره اوائل عهد ساسانیان است مرحوم پروفور جیمز

دارمستر Prof. James Darmesteter استخراج کرده و با ترجمه فرانسه آن

در مجله آسیائی Journal Asiatique بسال ۱۸۹۴ میلادی در صفحات ۲۵۰-۱۸۵

و ۵۵۵-۵۰۲ منتشر کرده است. شرح حال فردوسی که در آنجا از چهار مقاله

نقل شده است (بیش از آنکه ترجمه چهار مقاله را در مجله سلطنتی آسیائی بسال

۱۸۹۹ میلادی منتشر و در دسترس عموم بگذارم) مورد استفاده دکتر اتیه

Dr. Ethé و پروفیسور نولدکه Professor Nöldeke قرار گرفته بود.

اشعاری که بنظر نگارنده رسیده است تنها مربوط به دوره سلاجقه یا حد اعلی کمی قدیمتر است (مثلاً پندار رازی که در اوایل قرن یازدهم میزیسته است).

بنابر آنچه گذشت در عصری که مورد بحث ماست مجاهدات ایران برای تجدید حیات ملی خویش آغاز میشود و در همین عصر است که ایران راجحان و مزیتی را که بنحو بارز برای مذهب شیعه قائل است باز دیگر نشان میدهد، زیرا اگر قیام نوأم با کامیابی یعقوب بن لیث را که در واقع بر ضد خلافت بود و نظام الملك بتفصیل در سیاست نامه شرح داده است بشمار آوریم باید بگوئیم یعقوب تمایلات شدیدی به پیروی از مذهب تشیع داشت (رجوع شود بچاپ شفر صفحات ۱۷-۱۱)؛ ولی آنچه در آن کتاب درباره روابط او با خلیفه فاطمی نوشته شده است از حیث تقدیم و تأخیر وقایع تاریخ خطای محض و چرنداست (زیرا خلیفه فاطمی تقریباً سی و پنج سال بعد از وفات یعقوب شروع باستقرار قدرت خود کرده است). در مجالس المؤمنین^(۱) که شرح زندگانی رجال بزرگ شیعه است و بسال ۱۲۶۸ هجری (۲ - ۱۸۵۱ میلادی) در تهران چاپ سنگی شده است صفاریان در زمره پیروان تشیع بقلم آمده اند. دلیلی که این کتاب بر عقیده مذهبی یعقوب میآورد در واقع تا حدی عجیب ولی دلپذیر است. به یعقوب اطلاع داده بودند که ابو یوسف نامی درباره عثمان بن عفان سخن توهین آمیز گفته است. یعقوب بخیال این که مقصود از عثمان یکی از نجباء سیستان است فرمان میدهد ابو یوسف را مجازات کنند ولی همینکه به یعقوب میگویند آن شخص خلیفه سوم و جانشین

(۱) نقص بزرگ چاپ سنگی کتاب مجالس المؤمنین از جهت استفاده ای که از آن باید بشود آنست که بدبختانه شماره صفحات گذاشته نشده و فهرست هم ندارد. این کتاب نفیس را تقریباً بسال ۱۵۸۵ میلادی سید نورالله بن سید شریف المرعشی شوشتری نوشته است.

عمر است که مورد دشنام و سخط قرار گرفته فوراً حکم خود را نسخ میکند و میگوید: « من کاری باصحاب ندارم ».

سومین واقعه بزرگ این دوره شورش عظیم زنج یا زنگیان (غلامان سیاه حبشی است) که نزدیک چهارده سال (۸۶۹ تا ۸۸۳ میلادی) نهایت وحشت و اضطراب را برای پایتخت شورش زنج

اسلام بوجود آوردند. محل وقوع واقعه و ظهور این این انقلاب سرسخت که دیرزمانی با کامیابی توأم بود با تلاقهای بین بصره و واسط است و رهبر این غلامان افریقائی یکنفر ایرانی بود بنام علی بن محمد ازاهل و رزنین (نزدیک ری). این شخص با اینکه مدعی بود از نژاد علی بن ابیطالب و فاطمه زهراست و به تبار خود تفاخر هم میکرد معدنک بجای اصول عقاید شیعه اصول عقاید خوارج را رسماً اعلام داشت. توضیح این مطلب و حقیقت این داستان شگفت را پروفیسور نولدکه در کتاب خود درباره تاریخ مشرق زمین (۱) تحت عنوان جنگ بردگان در مشرق (فصل پنجم صفحات ۱۷۵-۱۴۶) با بیان بسیار شیوایی شرح داده است: رهبر شورشیان از احوال و روحیه همراهان خود بخوبی با خبر بود و هرگز چنین دامی را برای جلب آنان نمیگسترده. او بهتر میدانست که هر اندازه این وسیله برای جلب هموطنان خودش مؤثر باشد در نظر کسانی که ذهنشان بیشتر آماده پذیرفتن آراء دموکرات منشانه خوارج بود و با مال و آرزوهای احساساتنی شیعیان و ولایت موروثی رغبتی نداشتند بهیچوجه چنگی بدل نمیزد. بنابراین همچنانکه نولدکه در صفحه ۱۵۲ کتاب خود تذکر داده است:

« کاملاً روشن است چرا قرمط که یکی از مؤسسين قمرمطیان بود بدلائل دینی تصمیم گرفت با رهبر سیاهان رابطه ای نداشته باشد و حال آنکه اگر با وی ارتباطی برقرار کرده بود برای او فایده داشت. قمرمطیان از غلاة

شیعه بشمار میروند و بزودی پس از این واقعه بحکم سرنوشت سراسر عالم اسلام را دوچار ترس و وحشت ساختند . *

سال ۲۶۰ هجری (= ۴-۸۷۳ میلادی) از چندین جهت در تاریخ اسلام مخصوصاً شیعه سال مهمی است . لکن قبل از اینکه در باره آن

سخنی بگوئیم ممکن است از نویسنندگان و ادباء بزرگی

که در عشره ما قبل آن سال برحمت ایزدی پیوستند
یادی کنیم و آن ده سال شامل چهار سال اول خلافت
المعتمد است :

**نویسنندگان
و ادبائی که
در سالهای
۸۶۳ تا ۸۷۳
بدرود حیات
گفته اند**

ابوحاتم سجستانی (سیستانی) که در حدود سال
۸۶۴ میلادی وفات یافت شاگرد الاصمعی و معلم المبرد
معروف بود .

در حدود سی و دو جلد از آثار او را ابن الندیم در کتاب الفهرست
ذکر کرده اس . اما تنها کتابی که نسخه کامل آن محفوظ مانده است

کتاب المعمرین است (که نسخه منحصر بفرد آن در
کمبریج است و سابقاً به جهانگردی موسوم به برکه هارت (۱)
تعلق داشته است .) این کتاب با مقدمه و حواشی بقلم

**ابوحاتم
سیستانی**

نویسنده دانشمند گلدزبرهر (۲) بسال ۱۸۹۹ مسیحی در لیدن (۳) انتشار
یافته است .

بسیار مهمتر از او عمرو بن بحر معروف به الجاحظ است که بدلیل
چشمان برآمده اش و برا جاحظ خوانده اند . مردی است بسیار دانشمند

و فعالیت عجیب ادبی داشته است (تاریخ وفات ۸۶۹
میلادی) . از طرفداران راسخ العقیده و پرشور و وفادار

الجاحظ

معتزله بشمار میروند و یکی از طریقه های معتزله بنام او معروف است .

از آثار او که بیشتر در رشتهٔ ادب است چند کتاب انتشار یافته است : از جمله کتاب البیان والتبیین چاپ قاهره و کتاب البخلاء چاپ لیدن باهتمام ون فلوتن (۱) . همچنین رساله‌ای دارد در فضائل الاتراك . چند نسخه از این رساله موجود است . در زمان مأمون ودوتن از جانشینان مأمون الجاحظ مورد لطف و عنایت فراوان قرار گرفت ولی پس از سقوط و اعدام ابن الزیات وزیر که حامی او بود چیزی نماند که او هم کشته شود ولی بسختی از خطر مرگ رهایی یافت آثار او هم از جهت سبک و هم از جهت مطلب بتساوی شایان توجه است و بهمین سبب او را در ردیف اول متقدمین از نثر نویسان عرب قرار داده است .

یکسال بعد از الجاحظ (۸۷۰ میلادی) محدث بزرگ البخاری دار فانی را بدرود گفت . البخاری مصنف مجموعهٔ معروف احادیث است که کتاب الصحیح (جامع صحیح یا صحیح بخاری) نام دارد و در میان کلیهٔ اهل تسنن بالاترین مرجع بشمار میرود . کتاب دیگری در همین موضوع با همین اسم مسلم نیشابوری تدوین کرده است . مسلم چند سال بعد (۸۷۵ میلادی) وفات یافت . کتاب دیگری الترمذی نوشته است (تاریخ وفات ۸۹۲ میلادی) و چهارمین کتاب را النسائی (تاریخ وفات ۹۱۴ میلادی) برشتهٔ تحریر آورده است . این محدثین بزرگ هر چهار نفر از اهل خراسان و محتملاً فارسی الاصل بوده اند .

البخاری و مسلم و الترمذی و النسائی

تنها نویسندگان دیگری که در این دوره زندگانی کرده و لازم است از آنها نام برده شود یکی شاعره فضل یمامه است (تاریخ وفات ۸۷۳ میلادی) . این شخص در اوائل زندگانی پیرو مذهب شیعه بود . نویسندهٔ دیگر حنین بن اسحق طبیب و مترجم عیسوی مذهب است که در سال ۸۷۳ میلادی خود را مسموم ساخت . شرح آن ماجری چنین باشد

که کشیش اوموسوم به نیودوسیوس^(۱) ویرا تکفیر کرد و این امر چندان او را بیازرد که دست از جهان بست .

حال میرسیم بسال ۲۶۰ هجری (۴ - ۸۷۳ میلادی) . این سال بمناسبت وقایع مهم ذیل از سالهائی است که در یاد ها بماند : اول غیبت

امام دوازدهم در مذهب شیعه امامیه اثنی عشریه ؛ دوم

آغاز تبلیغ هفت امامیها یا اسمعیلیه که یکی از فرق شیعه

سال ۲۶۰
هجری

محبوب میشوند و مستقیماً بقیام قرمطیان و تأمین خلافت

رقیب عباسیان یعنی خلافت فاطمیان در افریقای شمالی و مصر منتهی

گردید ؛ سوم استقرار سلسله سامانیان در خراسان . در همین سال عارف

بزرگ بایزید بسطامی رخت از دنیای فانی بر بست و ابوالحسن اشعری از

علماء ربانی تولد یافت . تقدیر چنین بود که ابوالحسن اشعری ضربه مهلک

وقاطمی به تسلط و تفوق معتزله در عالم اسلام وارد سازد و عقائد کسانی

را که محیط فکرشان تنگتر و وسعت نظرشان کمتر و تمصبشان بیشتر

بود سر و صورتی دهد و آن افکار محدود را ترویج کند و بالتوجه آئین

اسلام را آئین ثابت و جامد و تغییر ناپذیر جلوه دهد و بسختی و صلابت

متصف گرداند . در فصل بعد مظاهرا این عصر بحرانی از جهت دین بتفصیل

بیشتری مورد بحث قرار خواهد گرفت و در آنجا همچنان از وقایع خارجی

و سیاسی بیشتر سخن خواهیم گفت .

مقارن سقوط یعقوب و عمرو پسران لیث صفار که مدت کوتاهی

فرمانروائی داشتند سامانیان قدرت یافتند و در حقیقت در نتیجه کسب

قدرت سامانیان بود که صفاریان ساقط شدند و این امر آغاز فعالیت واقعی

برای تجدید حیات ایران بشمار میرود . سامان که این دودمان بنام وی

معروف گردید خود را از اخلاف بهرام چوین میدانست

دودمان سامانی (رجوع شود بصفحه ۲۶۶) و صحت این اصل و نسب

مورد تصدیق دانشمند دقیق ابوریحان البیرونی است (۱). بهدایت و ارشاد اسدبن عبدالله والی خراسان از کیش زردشتی روی بتافت و اسلام آورد و نام ویرا روی فرزند خود گذاشت. در زمان خلافت المأمون (تقریباً ۸۱۹ میلادی) چهارنواده او در ولایات خراسان حکومت داشتند. لکن احمد نواده دوم وی بیش از دیگران در بسط و توسعه و تحکیم قلمرو فرمانروائی خود کامیاب شد و دوفرنزندش نصر اول و اسمعیل سرنگون ساختن قدرت صفاریان توفیق یافتند و عمرو بن لیث را (که در سال ۸۷۶ میلادی جانشین برادر خود یعقوب شده بود) در سال ۹۰۰ میلادی دستگیر و سلطنت را در سلسله خود تقریباً بمدت ۱۲۵ سال مستقر ساختند تا آنکه غزنویان کسب قدرت نمودند و سامانیان را سرنگون کردند.

میان ایرانیان دوداستان درباره صفاریان چندان مشهور و بعنوان نمونه و تمثیل زبانزد جمهور است که نمیتوان از ذکر آن در اینجا گذشت و هر دوداستان در سیاست نامه نظام الملک (چاپ شفر صفحات ۱۳ تا ۱۶) آمده است. داستان اول درباره برادر بزرگتر آنها یعقوب **داستان مرگ یعقوب بن لیث** است. پس از آنکه کوششهای فراوان یعقوب برای ورود بیفداد بجائی نرسید و از جیش المعتمد خلیفه شکست خورد یعقوب بدل درد گرفتار شد و از شدت درد جان میداد. لکن خلیفه هنوز بیم او را در دل داشت و نامه صلح جویانه‌ای برای او فرستاد و پس از آنکه او را مقداری از جهت نافرمانی نکوهش نمود مواعید و شروطی برای عفو و غرامت پیشنهاد کرد.

راوی گوید: «چون یعقوب نامه خلیفه را خواند دل او بهیچوجه نرم نشد و از عمل خود پشیمان نگشت. فرمان داد قدری تره و ماهی

(۱) رجوع شود بکتاب الآثار الباقیه البیرونی ترجمه زاخوصفه ۴۸ (سال

وفات البیرونی ۱۰۴۸ میلادی بوده است).

و پیاز توی بشقاب چوبین گذاشتند و پیش او نهادند . بعد سفیر خلیفه را خواست و اجازهٔ جلوس داد . پس بدروزی نمود و گفت : برو بخلیفه بگو که من فرزند صقارم و آئین رویگری را از پدر خود آموختم . خوراک من نان جو و ماهی و تره و پیاز بوده است . این ملک و مال و منال و گنج زر به نیروی هوش و همت گرد آورده ام . نه از پدر بارت بردم و نه از تو بمن رسیده است . نیاسایم تا سرت را بمهدیه (۱) فرستم و خاندانت را نابود سازم یا آنچه گویم عمل کنم یا بنان جو و ماهی و تره باز گردم . آگاه باش که در خزائن خود را باز کرده ام و سپاهیان خود را خواسته ام و خود نیز در پی این پیام می آیم (۲) . »

این داستان سیرت و منش رویگر دلیر را بخوبی نشان میدهد . داستان دوم که حتی بیش از داستان اول معروف است مربوط بشکست قطعی عمرو بن لیث بر ادریعقوب و جانشین اوست . خلیفه المعتمد در سال ۸۸۴ میلادی اعلام کرد که این شخص باغی **داستان شکست عمرو بن لیث از اسمعیل سامانی** است و در سال ۸۹۰ میلادی بار دیگر کوتاه زمانی نسبت باو بر سر لطف آمد تا در ماه مه ۸۹۵ میلادی عمرو نزدیک بلخ از اسمعیل بن احمد سامانی که از طرف خلیفه برضد عمرو برانگیخته شده بود بکلی شکست خورد . پیش از آغاز نبرد سواران خود را سان دید . هفتاد هزار تن بودند . همه پراکنده شدند ولی گویند حتی یک تن از سواران وی زخمی نشد .

(۱) صحت این بیان از آنجهت که تاریخ سان و ساه و تقدیم و تأخیر وقایع رعایت نشده است مردود است . زیرا بنیاد مهدیه که نخستین دارالخلافهٔ خلفای فاطمی است متجاوز از سی سال پس از مرگ یعقوب گذاشته نشده بود و مرگ یعقوب در ماه ژوئن سال ۸۷۰ میلادی بوده است . [یادداشت مترجم : آیت الله خلیل کمره ای تذکر میدهند که این مهدیه ، مهدیهٔ ری است که در تصرف صفاریان بوده نه مهدیهٔ افریقا که بدست خلفای فاطمیین سی سال بعد ساخته شد و مهدیهٔ ری در زمان ولیعهد عباسی محمد مشهور به مهدی عباسی پسر منصور دوانقی بود . . .]

(۲) تطبیق شود با ترجمهٔ تاریخ نولدکه Nöldeke, Sketches صفحهٔ

همان شب را شهریار صفاری در خیمهٔ خصم باسارت بسر میبرد و شام نداشت. فراشی که سابقاً خدمت امیر میگردان آنجا بگذشت و دل باحوال پریشان امیر بسوخت. پس مقداری گوشت بخريد و تا به ای از یکی از سپاهیان بعاریت گرفت و از پشگل شتر آتش برافروخت و اجاقی از کلوخ بساخت و تابه را بر آتش نهاد. آنگاه برای تهیهٔ نمک از آنجا دور شد. در نبودن او سگی کرسنه را بوی کباب بدانسو کشانید. سگ بینی خود را برای ربودن پارهٔ استخوانی توی تابه کرد. دماغ سگ بسوخت و همینکه سر را عقب کشید دستهٔ حلقه مانند تابه دور گردن سگ جای گرفت. سگ بترسید و با تابه و شام امیر بگریخت. عمرو چون این ماجری بدید رو بسپاهیان و نگهبانانی که نزدیک وی ایستاده بودند کرد و گفت: « بدانید و آگاه باشید! من آنکسی هستم که آشیز خانها ام را بامداد امروز چهارصد شتر حمل میگرد و امشب سگی میبرد! » ابو منصور الثعالبی در لطائف المعارف خود^(۱) چنین گوید که دو جنگ که عجیبترین جنگهاست یکی همین نبردی است که بقدرت صفاریان خاتمه داد و سپاهی مرکب از پنجاه هزار تن مرد جنگی باینکه بکلی شکست خورده بود توانست فرار اختیار کند و همهٔ سپاهیان جان سلامت بدر برند و تنها سردار آن سپاه اسیر شد. جنگ دوم میان العباس بن عمرو و قرمطیان در هجر واقع شد و سپاهیان العباس بن عمرو که ده هزار تن بودند همه بهلاکت رسیدند و فقط سردار آن سپاه بگریخت. در حدود سال ۸۸۰ میلادی احمد نامی از اهل خجستان (نزدیک هرات) مدت کوتاهی قدرت شایانی بدست آورد و اینکه نامی بنحو اجمال از او برده میشود از آنروست که بقول صاحب چهارمقاله (که در اواسط قرن دوازدهم میلادی کتاب خود را نوشته است)^(۲) دو بیت فارسی از

(۱) چاپ de Jong صفحهٔ ۸۸.

(۲) ترجمه‌ای که نگارنده (مؤلف کتاب) در مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی R. A. S. [در سال ۱۸۹۹ مسیحی منتشر ساختم دیده شود. آن ترجمه جداگانه دوباره انتشار یافته است (صفحات ۴۴ - ۴۳)].

اشعار حنظله بادغیسی ابتداء حس جاه طلبی اورا تحریک کرده بود . از احمد پرسیدند « که تو مرد خربنده‌ای بودی بامیری خراسان چون رسیدی؟ » پاسخ داد که بیادغیس روزی دیوان حنظله بادغیسی را همیخواندم (بادغیس از توابع خجستان است) و بدین دو بیت رسیدم که حنظله بادغیسی گوید :

«مہتری گر بکام شیر دراست شو خطرکن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و ناز و نعمت و جاہ باچومردانت مرگ رویاروی»

در این هنگام صفاریان در ذرۃ اقتدار خود بودند . خجستانی تحت تأثیر حس جاه طلبی خران خود را بفر وخت و اسبی بخرید و بخدمت عمرو بن لیث درآمد . بعد پیمان خود را با صفاریان بشکست و خواف و بیہق و نیشابور را بگرفت . خجستانی چنین گوید : « کارمن بالا گرفت و ترقی همیکردم تا آنکہ جملہ خراسان مرا مسلم شد و بتصرف خویشتن درآمد . اصل اینہمہ آن دو بیت بود . »

این قضیہ را یکی از مراجع قدیم کہ بر روی ہم نویسنده دقیقہ است نقل کرده است و بنظر نگارندہ بہترین دلیل بر وجود اشعار فارسی بمقدار معتنا بھی حتی قبل از دورہ سامانیان میباشد و حال آنکہ از شعرای دورہ طاہریان و صفاریان اسامی فقط شش نفر در دست است : حنظله بادغیسی ، محمود وراق ، فیروز مشرقی ، ابوسلیک گرگانی و یکی دو تن دیگر .

در عہد سامانیان (۹۹۹ - ۸۷۴ میلادی) وضع دگرگون بود و نظم فارسی و تا حد کمتری نثر فارسی رونق کامل داشت و مشہورترین شاعر این عصر رودکی (یا روزکی) است کہ در نیمہ اول قرن دہم میلادی زندگانی میکرده است . راستی **شعر در عصر سامانیان** شہرت وی بدانجا رسید کہ پیشینیان خود را تحت الشعاع قرار داد و چہ بسا اورا بہمین سبب نخستین شاعر ایران بشمار میآورند .

در يك كتاب عربى كه در آغاز قرن سيزدهم ميلادى (۱) نوشته شده و كتاب الاوائل نام دارد اين عبارت ديده ميشود :

« اول من قال الشعر الجيد بالفارسيه ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حكيم بن عبدالرحمن بن آدم الروذكى (۲) الشاعر المليح القول السائر الشعر المشهور ديوانه فى العجم و كان مقدماً فى الشعر فى زمانه بالفارسيه على اقرانه و كان ابو الفضل البلعمى الوزير يقول ليس للروذكى فى العرب والعجم نظير. »
وزبرى كه از او نام برده شد وزير اسمعيل بن احمد است كه در سال ۹۴۰ ميلادى وفات يافت . نبايد او را با پسرش ابو على البلعمى اشتباه كرد زيرا ابو على البلعمى وزير امير منصور بن نوح بود و تاريخ بزرگك طبرى را بزبان فارسى ترجمه كرد و بسال ۹۹۶ ميلادى درگذشت .

دوبلعمى

اگر باز از بغداد و نويسندگان دار الخلافه - نه ولايات - در عهد خلافت المعتمد (۸۷۰ تا ۸۹۳ ميلادى) بخواهيم سخن بگوئيم از وقايعى كه بطور كلّى حائز اهميت است تنها لازم است بقيام رنج در سال ۸۸۳ ميلادى و فعاليت روز افزون قرمطيان توجه كنيم . تاريخ قرمطيان و اصول عقائد ايشان در فصل بعد بتفصيل بيشتري مورد بحث قرار خواهد گرفت. بزرگترين نويسندگان و متفكرينى كه بين سالهاى ۸۷۴ و ۹۰۰ ميلادى بدرود حيات گفتند از اين قرارند: فيلسوف عرب ابويوسف يعقوب ابن اسحق الكندى كه بيشتتر فعاليت او در دوره جلوتر و آزادترى بوده

**عربى
نويسان از
سال ۸۷۴ تا
۸۹۳ ميلادى**

(۱) رجوع شود بصفحات ۱۲۵ و ۱۲۶ فهرست نسخ خطى كتب اسلامى كتابخانه دانشگاه كمربيج كه نگارنده تنظيم كرده است .
يادداشت مترجم : نام كتاب غايت الوسائل الى معرفة الاوائل و نام صاحب آن اسمعيل مبه الله بن ابى الرضا الموصلى است .
(۲) رجوع شود بصفحات ۸۰ تا ۸۸ كتاب ابن سينا تأليف :
Carra de Vaux, Avicenne

است و تصور می‌رود که در حدود سال ۸۷۴ میلادی وفات یافته باشد .
الکندی از حکماء معدودی است که از نژاد خالص عرب و در رشته حکمت
و علم و ادب حقیقه‌ممتاز بودند و بدین سبب الکندی کسب شهرت نمود.
از حنین بن اسحاق طیب و مترجم معروف که تقریباً در همان زمان از
دنیا برفت قبلاً در این کتاب نام برده شده است . ابن الوحشیه که در کتاب
الفلاحة النبطیه از آثار معروف خود می‌کوشد بر تری بابل‌های قدیم را
از جهت تمدن بر عرب به ثبوت برساند تقریباً در همین دوره زندگانی
میکرده است . داود بن علی مؤسس طریقه ظاهریه (۱) که جداً معتقد
بمعنای تحت‌اللفظی قرآن و احادیث بود و تأویلات مبتنی بر تشبیهات (۲)
را رد میکرد در سال ۸۸۳ میلادی درگذشت . ابو معشر منجم بزرگ
از شاگردان الکندی در سال ۸۸۵ میلادی بدرود حیات گفت و تقریباً
در همان زمان الفاکهی نویسنده تاریخ مکه کتاب خود را نوشته است .
موقعی که از البخاری و جانشینان وی در علم الحدیث سخن بمیان آمد
لازم بود از ابن ماجه نیز اسمی برده شود . (تاریخ وفات ابن ماجه ۸۸۵
میلادی بوده است .) سهل بن عبدالله شوشتری یکی از عرفا و قراء قرآن
و شاگرد ذوالنون بوده که از عرفاء متقدم است . سهل در حدود سال
۸۸۶ میلادی بر حمت ایزدی پیوسته است . السکری یکی از تلامذة الاصمعی
است . چون اشعار عربی (از قبیل دواوین شعراء قبیلۀ هذیل) را گرد
آورده و انتقاد مینکرد شایسته است از وی نیز نامی ببریم و بگذریم
(تاریخ وفات السکری ۸۸۸ میلادی بوده است) . ابن الرومی شاعری
بود عشق‌باز و هجا نویس - سرسبز او را زبان سرخ و تلخ در سال ۸۸۹

(۱) درباره این طریقه رساله‌ای که دکتر گلدزیه Dr. Ignaz Goldziher

Die Zährirten, Leipzig

در سال ۱۸۸۴ مسیحی تحت عنوان :

نوشته است دیده شود .

(۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلیمان جلد اول صفحات

Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit .

۱۲۰ و ۱۲۳ و ۱۴۱ :

یا ۸۹۶ میلادی بر باد داد. ابن ابی‌الدنیا (تاریخ وفاتش ۸۹۴ میلادی) معلم خلیفه المکتفی در ایام شباب بود و مؤلف چندین مجموعه قصص و حکایات است و نیز از البختری شاعر (۸۹۷ میلادی) و المبرد دانشمند لغوی (تاریخ وفات ۸۹۹ میلادی) باید یاد کرد. لکن از نقطه نظر مطالعات ما کسانی که حائز اهمیت خیلی بیشتری هستند این چهار مورخ میباشند: ابن قتیبه (تاریخ وفات ۸۸۹ میلادی) و البلاذری (تاریخ وفات ۸۹۲ میلادی) و الدینوری (تاریخ وفات ۸۹۵ میلادی) و ابن واضح الیعقوبی که تاریخ خود را در همین اوقات نوشته است (۱). سه نفر اول از مورخین مزبور ایرانی بودند. چهارمی از شیعیان پرشور است و بهمین سبب تاریخ الیعقوبی که کتاب شایان تحسینی است دارای اهمیت خاص میباشد زیرا بتفصیل بیشتری از ائمه سخن میگوید و بسیاری از اقوال ائمه را نقل میکند. در حقیقت گلدزیهر (۲) و بروکلیمان که دو نفر از بزرگترین مراجع زنده در ادبیات عربی بوسیله معنای کلمه بشمار میروند متفق الفوائد که عرب در ایام قدیم بکلی فاقد حس تاریخ بوده و فرهنگ و تمدن ایران نخستین بار حس تاریخ نویسی را در عرب دمید (۳). نام ثابت بن قره حرّانی ریاضی‌دان مشهور و ابن الفقیه الهمدانی جغرافی‌دان

(۱) آثار این نویسندگان که چاپ شده و سهل الحصول است و همه محققین تاریخ

ایران باید بخوانند بشرح ذیل است:

کتاب المعارف ابن قتیبه (چاپ ووستنفلد Wüstenfeld, Oöttingen که در

درسال ۱۸۵۰ منتشر شده است)؛ فتوح البلدان (چاپ دوخویه de Goeje

Leyden سال ۱۸۸۵ میلادی)؛ الاخبار الطوال دینوری (چاپ Guirgass,

Leyden سال ۱۸۸۸ میلادی)؛ تاریخ الیعقوبی (چاپ Houtsma, Leyden

در دو جلد سال ۱۸۸۴ میلادی).

(۲) Goldziher

(۳) رجوع شود بکتاب بروکلیمان Brockelmann که در فوق مذکور

را میتوان باسامی نویسندگان فوق افزود .

نویسندگان مزبور هر دو در حدود آغاز قرن دهم مسیحی بدرود
زندگانی گفتند .

پس از مرگ المعتضد خلیفه و جلوس پسرش المکتفی سامانیان
در ایران بذروه قدرت خود رسیده بودند ، و حال آنکه در اطراف بغداد
و بصره و همچنین در سوریه و یمن گروه مخوف قرامطه
برهبری زکریه که شخص لایق و کاردانی بود نهایت
وحشت و هراس را در دلها ایجاد کردند . نمیتوان گفت
آن وحشت را اساسی نبوده است زیرا در یکی از حملاتی
که بکاروان حجاج در بازگشت از مکه بردند اجساد
مردگانی که در صحرا بزمین مانند گویند بیست هزار بود . فقط نام دو
تن از نویسندگان مشهوری که در این دوره در گذشته اند لازم است برده
شود . یکی القمی از علماء ربانی شیعه است (تاریخ وفات القمی ۹۰۳
میلادی) ؛ دیگری شاعر درباری ابن المعتز است که شهرت وی بسبب
حماسه ایست که بزبان عربی سروده است و منظومات وی بیشتر از سایر
منظوماتی که در ادبیات عربی موجود است بحماسه نزدیک است (۱) .
کتاب طبقات را که ابن المعتز در احوال شعراء نوشت برای الثعالبی
و البخاری و سایر تذکره نویسان و کسانی که اشعار شعرا و منتخبات

خلافت
المکتفی از
۹۰۳ تا ۹۰۸
میلادی

(۱) رجوع شود بتاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان ،

Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit .

که (در جلد ششم رسالات Amelang در لایپزیک Leipzig بسال ۱۹۰۱ چاپ
شده است و این تاریخ را نباید با تاریخ علمی تری که همین مؤلف تقریباً تحت
همین عنوان در وایمار Weimar بسال ۱۸۹۷ میلادی منتشر نموده است
اشتباه کرد) .

آنرا گلچینی کرده‌اند سرمشق بوده است .

اکنون میرسیم بدورهٔ خلافت نسبتاً طولانی المقتدر (از ۹۰۸ تا ۹۳۲ میلادی) . مهمترین واقعهٔ سیاسی آن دوره استقرار خاندان فاطمی یا اسمعیلی در شمال آفریقا است که بر ضد خلافت قیام کرد یا بعبارت دیگر خلافت رقیب و مخالف را تأسیس کرد . پایتخت این سلسله مهدیه بود (۱) (مهدیه یعنی شهر عبدالله المهدی نخستین خلیفهٔ این خاندان) .

فعالیت قرامطه با اینکه رهبران آن ز گروه راجه‌نابی اکبر دیگر حیات نداشتند همچنان دوام داشت و هیچگونه تخفیفی در فعالیت آنها حاصل نشد . در سال ۹۲۴ میلادی وارد بصره شدند و

سال بعد باردیگر بکاروان حج حمله بردند . در سال ۹۲۹ خود مکه را متصرف شدند و حجر الاسود را با خود بردند و بیست سال نزد خود نگاه داشتند و میان قاطبهٔ مؤمنین مقدس چنان وحشت و نفرتی برانگیختند که قابل

وصف و بیان نیست . در سالهای آخر خلافت المقتدر وارد کوفه شدند و عمان را بتصرف آوردند . لکن در این اثنا از فعالیت آنها جلوگیری شد و در این امر نیروی خارجی چندان مؤثر نبود بلکه در واقع فضاحت و رسوائی ظهور مهدی دروغین بیشتر سبب پایان یافتن فعالیت آنها گردید . متمدی مزبور ابن ابی زکریاء است (۲) که خلاصه‌ای از تعلیمات نفرت‌انگیز و شوم او را ابوریحان در الآثار الباقیه بیان کرده است (۳) .

(۱) یادداشت مترجم : از بنادر تونس .

(۲) رجوع شود به قرامطهٔ بحرین تألیف دوخویه صفعه ۱۱۳۱ .

M. J. de Goeje, Carmathes du Bahrain

یادداشت مترجم : آقای تمی زاده تذکر می‌دهند که البته مقصود ابن

ابی زکریاء الطامی است .

(۳) رجوع شود به الآثار الباقیه (Chronology of Ancient Nations)

ترجمهٔ زاخو Sachau صفحات ۱۹۶ و ۱۹۷ .

معدلك چند سال بعد در سال ۹۳۹ میلادی نیز می‌بینیم که هنوز قرامطه از زوار مکه مبلغی بعنوان «خفاره» باج سیل می‌گرفته‌اند. (۱)
اکنون اگر باوضاع ایران در این عصر توجه کنیم در وهله نخست می‌بینیم که حتی در سیستان خاندان صفاریان در حدود سال ۹۱۰ میلادی بطور قطع قلع و قمع گردیده و طاهر و یعقوب نوادگان عمرو دستگیر و باسارت بیغداد گسیل داده شدند.

در سال ۹۱۳ میلادی نصر دوم وارث تخت و تاج سامانی گردید و در سال ۹۴۲ دارفانی را وداع گفت و در مدت طولانی سلطنت وی فر و شکوه و اقتدار آن خاندان نامدار باوج اعلاى خود رسید. در آن هنگام رودکی نخستین شاعر بزرگ ایران در کمال شهرت و محبوبیت میزیست (۲). طبرستان را سیدحسن بن علی اطروش از سادات علوی از چنگ او

اوضاع ایران در این دوره

بدرآورد. خانواده اطروش تا سال ۹۲۸ میلادی در طبرستان پایدار بود تا آنکه مرداویج بن زیار بتصرف آن ایالت کامیاب گردید و سلسله آل زیار را در آنجا مستقر ساخت. آل زیار بیش از يك قرن بماند و در ترویج علم و حمایت ادب نقش شرافتمندانه‌ای بازی کرد تا سرانجام چراغ آن خاندان بدست غزنویان خاموش گشت. از راه دیگری نیز مرداویج نقش مهمی در تاریخ ایران بازی کرد، زیرا نیکبختی و سعادت اولیه خاندان بزرگ آل بویه که در اواسط قرن دهم میلادی در سراسر جنوب ایران و خود بغداد تقریباً فرمانروائی مطلق داشتند مرهون مرداویج بود. علی بن بویه نخستین بار از طرف مرداویج بحکومت کرج رسید. علی بن بویه بعد با لقب عمادالدوله در فارس فرمانروائی کرد.

میان دانشمندان این عصر مقام اول را بلاشك برای ابو جعفر محمد بن

(۱) رجوع شود بکتاب دوخوبه مذکور در فوق صفحه ۱۴۰.

(۲) رجوع شود بچاپ جداگانه چهارمقاله صفحه ۵۱.

جریر الطبری مورخ معروف باید قائل شد (تاریخ وفات وی ۹۲۳ میلادی است) (۱). تاریخ بزرگ اوده سال جلوتر خاتمه مییابد (سال ۳۰۰ هجری = ۹۱۲-۹۱۳ میلادی) و در نتیجه در گذشت وی یکی از بهترین منابع اطلاعات را از دست داده ایم. ذیلی که عریب بن سعد قرطبی بر آن تاریخ نوشته است تا آخر خلافت المقتدر (۳۲۰ هجری = ۹۳۲ میلادی) مییابد و از آن سالی بعد باید بیشتر بتاریخ عمومی ابن الاثیر صاحب کامل التواریخ (۲) متکی باشیم. وفات ابن الاثیر ۳ - ۱۲۳۲ میلادی است).

نویسندگان
و دانشمندان
این عصر - طبری

ابن الاثیر گوید: «در این سال (۳۱۰ هجری) محمد بن جریر الطبری مورخ که در سال ۲۲۴ هجری (= ۹ - ۸۳۸ میلادی) تولد یافته بود در بغداد زندگانی را بدرود گفت و شبانه او را در خانه اش بخاک سپردند زیرا گروهی از مردم گرد آمدند و گفتند طبری رافضی (شیعه) بلکه ملحد بوده است و از تدفین او در روز جلو گیری کردند. و علی بن عیسی میگفت: بخدا قسم اگر کسی از این مردم میپرسید معنای رافضی بالحداد چیست نه تنها نمیدانستند بلکه قادر بادرک آن نبودند! بدین طریق

(۱) پروفیسور دوخویه Professor de Goeje و معدودی از اجلۀ دانشمندان عربی دان که بچاپ این اثر بزرگ نائل گردیدند در واقع باید گفت بزرگترین خدمت را بعلوم شرقی در اروپا در ایام اخیر کرده اند. این چاپ مشتمل است بر ۱۳ جلد متن و دو جلد فهارس و وسائل تحقیق انتقادی. چاپ کتاب در لندن بسال ۱۸۷۹ میلادی آغاز شد و در سال ۱۹۰۱ پایان یافت. متممی که عریب بر تاریخ طبری نوشته بتصحیح دوخویه در سال ۱۸۹۷ میلادی منتشر شد.

(۲) چاپ نوربرگ Thornberg (درلیدن Leyden از ۱۸۰۱ تا ۱۸۷۶ میلادی) در ۱۴ مجلد بهترین چاپ است زیرا این چاپ فهرستی دارد که چاپ قاهره ندارد. تاریخ چاپ قاهره ۱۳۰۲ هجری است و نگارنده متن چاپ قاهره را همجا مورد استفاده قرار داده ام.

ابن مسکویه صاحب تجارب‌الامم از این امام بزرگ متفکرین در برابر این اتهامات دفاع میکند. دربارهٔ تعصب جمعیتی که ازدحام کرده بودند میگوید مطلب چنان نبود. فقط بعضی از حنابله که از روی تعصب کین ویرا بدل داشتند بوی حمله کردند و دیگران به تبعیت او برخاستند و این امر دلیلی داشت زیرا طبری کتابی تدوین نمود که نظیر آن را هرگز کسی تألیف نکرده بود. در آن کتاب اختلافات فقهاء را شرح داده ولی هیچگونه اشاره‌ای به احمد بن حنبل نداشت. چون از او بازخواست کردند پاسخ داد: حنبل در زمرهٔ فقهاء بشمار نمی‌آید و محدثی بیش نبوده است. این بیان باعث آزرده‌گی خاطر حنابله گشت، عدهٔ این طایفه در بغداد بیشمار بود. بنابراین برضد او تحریکات کردند و هر چه دلشان خواست گفتند.

ایرانی دیگری که در همین عصر زندگانی میکرد و از جهت اخلاق با این مورخ دانشمند و میان‌رو بکلی فرق داشت الحسین بن منصور الحلاج است. راست است نویسندگانی که تراجم احوال اولیاء ^{حسین بن} منصور حلاج و اوتاد و پیران طریقت را نوشته‌اند منصور را اندکی بشکل دیگری معرفی کرده‌اند لکن شهرت او بهمان اندازه میان هموطنانش پایدار است و شعراء صوفی‌منش مانند فریدالدین عطار و حافظ و امثالهم اکثر نام ویرا با ستایش ذکر میکنند. منصور را برای تعلیمات بدعت‌گذارانه‌اش در بغداد و اطراف در سال ۹۱۳ میلادی دستگیر ساختند (رجوع شود بطبری جلد سوم صفحه ۲۲۸۹) و با شقاوت بسیار در سال ۹۲۱ بقتل رساندند. اتهامی که باو وارد ساختند و بیشتر درازهان و خاطرات مانده است این بود که در حال جذب فریاد «انا الحق» بر آورده بود و صوفیه این بیان را در نتیجهٔ وجد و حال میدانند که عارف در حال شهود جمال حق از خود بیخود شود و کلیهٔ تعینات و مظاهر خارجی وجود را نبیند. و گناه او را تنها این دانند که اسرار را فاش

وهویدا کرد وعموماً اورا از قدسین وشهداء بشمار آورند . حافظ در حق او چنین گوید (رجوع شود بچاپ روزن تسوايکک شواناوار (۱) جلد اول صفحه ۳۶۴):

چو منصوران مراد آنان که بردارند بردارند

که با این درد اگر در بند درمان اند درمانند

و در غزل دیگری (که در این چاپ نیامده است) حافظ گوید :

کشد نقش اناالحق بر زمین خون

چو منصور ار کشی بردارم امشب!

نظری که اهل تصوف بعد دربارهٔ این مرد داشته اند در کتابهایی مانند تذکرة الاولیاء فریدالدین عطار یا نفحات الانس جامی میتوان یافت . خوانندگان اروپائی میتوانند به کتاب تلوک چاپ برلین (۲) سال ۱۸۲۱ میلادی صفحات ۸ و ۱۵۲ و غیره رجوع کنند . ولی مراجع قدیمتر و بهتر مانند طبری (جلد سوم صفحه ۲۲۸۹) و ابن مسکویه و کتاب العیون (که در صفحات ۸۶ تا ۱۰۸ عریب چاپ دوخوبه نقل شده است) والفهرست (صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۲) منصور حلاج را طور دیگری معرفی میکنند و میگویند منصور مردی محتمل و شعبده باز بوده است که افکار خود را در لباس صوفیه آراسته و جسورانه مدعی دانستن همهٔ علوم شده ولی بی بهره بوده و چیزی از صناعت کیمیا بطور سطحی میدانسته و در مسائل سیاسی خطرناک و گستاخ بوده است (۳) . دعوی الوهیت کرده و خود را مظهر حق خواننده و به تشیع تظاهر کرده (۴) . لکن در حقیقت

Rosenzweig - Schwannau (۱)

Tholuck, Ssufismus, Berlin, 1821. (۲)

(۳) یادداشت مترجم : تاریخ تصوف در اسلام تألیف دکتر قاسم غنی،

۱۳۲۲ هجری شمسی ، دینده شود .

(۴) یادداشت مترجم : بهتر بود گفته شود « به تشیع معروف بوده است »

تا اینکه گفته شود « به تشیع تظاهر کرده » زیرا اسمعیلیه و قرامطه نیز شیعه بوده اند .

باقرامطه و اسمعیلیه هم‌پیمان و همداستان بوده است. الفهرست چهل و پنج کتابی را که منصور تألیف کرده (در صفحه ۱۹۲) (۱) نام برده و این کتب را بطرز با شکوهی (رجوع شود بصفحه ۹۰ عرب) گاهی با آب طلا بر کاغذ چینی و گاه بر حریر و دبا (۲) و امثال آن نوشته و در تجلید آن دقت خاص داشته و جلدهای عالی و نفیسی برای آن تهیه کرده و این عمل وی ما را جداً بیاد مانویان میاندازد. منصور ابرانیت و آباء و اجدادش پیرو کیش مجوس بوده‌اند و اجبالاً گو اینسکه خود غزالی بزرگ در مشکوة الانوار در مقام دفاع از او بر آمده‌است نمیتوان زیاد شبهه و تردید کرد که این شخص از قید مقبولات عامه و موازین شرعیه بغایت آزاد بوده است (رجوع شود به عرب صفحه ۱۰۸). مسلماً منصور بکلیه اصول و عقائد غلاة شیعه از قبیل حلول و رجعت و امثال آن معتقد بوده است، لکن شخصیت وی عجیب و تأثیر افکار او در اذهان هموطنانش عمیق است و پیاردای اشعار عربی او از جمله اشعار ذیل حقیقه قرص و بدیع است (رجوع شود به عرب (۳) صفحه ۱۰۶):

| | |
|--------------------|--------------------|
| ندیمی غیر منسوب | الی شئی من الحیف |
| سقانی مثل ما یشرّب | کفعل الضیف بالضيف |
| فلما دارت الکاس | دعا بالنطع والسیف |
| کذا من یشرّب الراح | مع التنین فی الصیف |

مولی و مقتدای وی چنید است (که او نیز ظاهراً ایرانی بوده) و در سال ۹۱۰ میلادی بدرود زندگانی گفته‌است. شهرت چنید از منصور کمتر است و خیلی بیش از منصور مقید بقیود موازین

چنید
بغدادی

شرعیه و مقبولات عامه نبوده است.

از مردان بزرگ دیگری که در زمان خلافت المقتدر

(۱) یادداشت مترجم: صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲ چاپ مطبعة رحمانية مصر.

(۲) یادداشت مترجم: « و بعضها مكتوب بواء الذهب مبطنة بالدياج

والحریر » الی آخر.

(۳) یادداشت مترجم: صلة تاریخ الطبری لعرب بن سعد القرطبی.

از این دنیا رخت بر بستند یکی اسحق بن حنین است که مانند پدرش طبیب بود و کتب فلسفه یونانی را بزبان عربی ترجمه کرد. (تاریخ وفات اسحق بن حنین ۹۱۱ میلادی است)؛ دیگر النسائی از محدثین است (که در تاریخ ۹۱۴ میلادی وفات یافت)؛ ابوبکر محمد بن زکریای رازی طبیب عالیقدر است که اروپای قرون وسطی او را بنام Razes میشناخته است (تاریخ وفات وی ۹۲۳ یا ۹۳۲ میلادی بوده است). مشهورترین اثر وی موسوم به المنصوری بنام شاهزاده سامانی منصور بن اسحق اهدا گردید. از مورخین الاثم کوفی است که تاریخ خلفای اولیه را نوشته و چون نسبت بشیعه تمایلات قوی داشت کتاب وی جالب توجه است. این کتاب را از ترجمه فارسی آن میشناسیم و این ترجمه خیلی بعد از وی تهیه شده (و در بمبئی سنه ۱۳۰۵ هجری چاپ سنگی شده است)؛ دیگر محمد بن جابر بن سنان البتانی منجم است که اروپای قرون وسطی او را بنام البتانیوس^(۱) میشناسد (تاریخ وفاتش ۹۲۹ میلادی)؛ ابن العلاف شاعر (تاریخ وفاتش ۹۳۰ میلادی) از دوستان ابن المعتز است که ظالمانه بقتل رسید و نتوانستند علناً در مرگش سوگواری کنند. گویند گربه‌ای مورد علاقه صاحبش بود و کبوتربازی آن گربه را بسبب دستبرد کبوترها کشته است و اشعار معروفی پس از مرگ گربه سروده شده و آن اشعار ظاهراً بنام گربه بوده لکن در واقع بیاد ابن العلاف انشاد گردیده است^(۲). در خاتمه ممکن است از ابن مقله نیز نامی برده شود. ابن مقله خوشنویس نامدار است که وزیر المقتدر و دو جانشین بلافاصل او بوده است.

دوران کوتاه خلافت چهار خلیفه‌ای که بعد از المقتدر بخلافت

Albategnius (۱)

(۲) رجوع شود باین خلکان (چاپ دوسلان de Slane) جلد اول صفحات

رسیدند، یعنی القاهر و الراضی و المتقی و المستکفی (۹۴۶ - ۹۳۲

میلادی) بیشتر از جهت قدرت یافتن آل بویه شایان

توجه است و مقدمات اولیه آن قبلاً ذکر شده

است. با کمک لشکریان دیلمی و گیلانی خود

سه فرزند بویه یعنی علی عمادالدوله و حسن

رکن الدوله و احمد معزالدوله اصفهان و ارجان و نوبندجان و کازرون

و شیراز و کرمان و اهواز را بترتیب یکی پس از دیگری بر بقعه طاعت

خود در آورده و در مدت کوتاهی که المستکفی خلافت داشت بر خود

بغداد نیز دست یافتند. المستکفی علاوه بر القاب افتخاری فوق به برادر

سوم عنوان و مقام امیرالامرائی داد^(۱). آل بویه ایرانی و اهل تشیع

بودند و نسب خود را از بهرام گور شهریار ساسانی میدانستند. ولی

چنانکه ابوریحان البیرونی^(۲) نیز معتقد است این دعوی متکی بدلائل

کافی نبوده است. آل بویه در ترویج علم و ادب و حمایت دانشمندان

طبعی سخنی داشتند. مخصوصاً فلسفه که بر اثر تفوق

ترکان و تعصب حنبلیان و ازدیاد قدرت و پیشرفت عقائد

اشعریان دوچار اختناق شده بود جان تازه گرفت و بزودی

انجمن اخوتی بسیار جالب توجه از دایرة المعارف نویسان

بنام اخوان الصفا بوجود آمد و علوم طبیعی و ماوراءالطبیعه عصر خود را

طی پنجاه و یک رساله تلخیص کرد. پروفیسور دیترسی^(۳)

ضمن تألیفات متعدد خود در این موضوع اکثر مندرجات

رسالات مزبور را ترجمه و در دسترس اروپائیان قرار داده است.

سالهای ۹۳۲ تا ۹۴۶
میلادی: قدرت یافتن
آل بویه

نفوذ
را دهر دانه
آل بویه

اخوان الصفا

(۱) رجوع شود بصفحات ۱۳۹ تا ۱۴۴ کتاب این

Lane, Muhammedan Dynasties

(۲) رجوع شود بصفحات ۴۵ و ۴۶ آثار الباقیه ابوریحان بیرونی ترجمه

زاخو Sachau

Professor F. Dieterici (۳)

آل زیار در ایالات مجاور بحر خزر صاحب اقتدار بودند و آل بویه که تحت حمایت آل زیار قدرت یافتند در نقاط دیگر در مقام تضعیف آل زیار برآمدند. سی و دو سال (از ۹۳۵ تا ۹۵۷ میلادی) وشمگیر پسر زیار و برادر مرداوینج فرمانروایی داشت.

آل زیار در طبرستان

در شمال شرقی ایران یعنی خراسان و ماوراءالنهر هنوز سامانیان یعنی نصر دوم و پسرش نوح در کمال قدرت سلطنت میکردند و دربار سامانی هنوز مرکز فعالیت برای تجدید حیات ادبی ایران بود و با حرارت کامل در این راه میکوشید. لکن نباید تصور

سامانیان

کرد - چنانکه گاهی تصور شده است - تشویق و توجهی که امراء سامانی نسبت به ادبیات فارسی مبذول داشتند و بالنتیجه تا این پایه شهرت یافتند حاکی از عدم علاقه و بی میلی آنها بزبان عربی بوده و نباید تصور کرد که سامانیان با ترویج زبان فارسی خواسته اند استفاده از زبان عربی را محدود کنند و برای اثبات این معنی که سامانیان در حمایت از ادبیات عربی نیز کف کریم داشتند مدارك فراوانی در سراسر جلد چهارم یتیمه الدهر وجود دارد. یتیمه الدهر مجموعه ای از منتخبات معروف زبان عربی است که ابو منصور عبدالملک الثعالی نیشابوری تدوین کرده است (تاریخ ولادت وی ۹۶۱ میلادی و تاریخ وفات ۱۰۳۸ میلادی بوده است). خلاصه مطالب این قسمت کتاب او را با ربیه دومینار (۱) ضمن دو مقاله ای که در مجله آسیائی (۲) بتاریخ فوریه - مارس ۱۸۵۳ (در صفحات ۱۶۹ تا ۲۳۹) و ماه های مارس و آوریل ۱۸۵۴ (صفحات ۲۹۱ تا ۳۶۱) تحت عنوان « پرده نمایش ادبی خراسان و ماوراءالنهر در قرن چهارم هجری » منتشر ساخته است در دسترس خوانندگان اروپائی

قراز داده است . لکن عبارت ذیل که کاملاً مؤید این معنی است از اصل کتاب نقل میشود (۱) (چاپ دمشق جزء چهارم صفحات ۳۳ و ۳۴) :
كانت بخارى في الدولة السامانية مثابة المجد و كعبة
جلال و عظمت الملك و مجمع افراد الزمان و مطلع نجوم اداء الارض
ادبی بخارا در و موسم فضلاء الدهر فحدثني ابو جعفر محمد بن موسى
زمان سامانیان الموسوي قال اتخذ والدي ابو الحسن دعوة ببخارى في
ايام الامير السعيد جمع فيها افاضل غربائها كأبي الحسن اللحام و ابي محمد
بن مطران و ابي جعفر بن العباس بن الحسن و ابي محمد بن ابي الثياب
و ابي النصر الهريثي و ابي نصر الظريفي و رجاء بن الوليد الاصبهاني و علي بن
هارون الشيباني و ابي اسحق الفارسي و ابي القاسم الدينوري و ابي علي الزوزني
و من ينخرط في سلكهم (۲) فلما استقر بهم مجلس الانس اقبل بعضهم على بعض
يتجادبون اهداب المذاكره و يتهادون رياحين المحاضرة و يقفون نوافج
الادب . و يتساقطون عقود الدر . و ينفثون في عقد (۳) السحر . فقال لي ابي

(۱) یادداشت مترجم : البته براون با انگلیسی ترجمه کرده است ولی در اینجا عیناً از اصل کتاب نقل گردید .

(۲) من ينخرط في سلكهم ؛ مقصود کسانی است که بهمان رشته درآمده و در همان سلك منسلک بوده‌اند و گروه دانشمندان را در اینجا برشتهٔ مروارید تشبیه کرده است .

(۳) مسلمین فصاحت و بلاغت را سحر حلال گویند . و دمیدن در کرم نیز از اعمال ساحران بوده است . رجوع شود به تفسیر سورهٔ ۱۱۳ قرآن ؛ قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد . سبیل Sale گفته است ؛ دمیدن در کرم در روزگاران پیشین معمول و مرسوم بوده و در فرانسه نیز (اگر داستانهای که نقل کرده‌اند راست باشد) رسم چنین بوده که چون دیرگاه باد موافق نمی‌وزید و کشتیها از حرکت باز می‌ماند کشتیباها نزد افسونگران نقاط شمالی می‌رفتند و بآنها ملتجی میشدند . افسونگران نیز برای اینکه باد موافق بوزد ریسمان یا طناب را کرم میزدند و این کار بزبان فرانسه Nouer l'aiguillette خوانده میشد و از آثار همین عمل خرافاتی است .

(بقیهٔ یاورقی در صفحهٔ ۵۳۶)

یا ابنی هذا يوم مشهود مشهور فاجمله تاريخاً لاجتماع اعلام الفضل وافراد الوقت و اذكره بعدى فى اعياد الدهر و اعيان العمر فما اراك ترى على مر السنين . امثال هؤلاء مجتمعين . فكان الامر على ما قال و لم تكتحل عيني بمثل ذلك المجمع .

از رجال علم و ادب این اشخاص در مدت این چهارده سال رخت از جهان بدر بردند : ابوالحسن اشعری (تاریخ وفات ۹۳۵ میلادی)
 مروج مهم ارتجاع و بازگشت به تسنن است و معتزله
وفیات سالهای ۹۳۲ تا ۹۴۶
 یعنی کسانی که حق تعلیم و تربیت بگردن او داشتند
 در کمال حق و انصاف میتوانند این شعر را در باره او
 صادق بدانند :

اعلمه الرماية كل يوم ولما اشدت ساعده رمانی

این درید دانشمند لغوی (که در سال ۹۳۴ میلادی وفات یافت)
 مؤلف کتاب لغت عربی است موسوم به جهره ؛ سعید بن البطریق که بیشتر
 بنام یوتیکوس^(۱) معروف است . (تاریخ وفات وی ۹۲۹ میلادی است)
 در اسکندریه سمت خلیفه مسیحیان را داشته و مؤلف تاریخ معروفی
 است ؛ ابن عبدربه از اهل قرطبه از شعراء و مورخین است (تاریخ وفات
 وی ۹۴۰ میلادی است) ؛ الکلینی (تاریخ وفات ۹۳۹ میلادی) از علماء
 شیعه مؤلف کتاب کافی است ؛ از اطباء سنان بن ثابت بن قره (تاریخ
 وفاتش ۹۴۲ میلادی) و پسرش ابراهیم (تاریخ وفات ۹۴۷ میلادی)
 و عبیدالله بن جبریل بن بختیشوع (تاریخ وفات ۹۴۱ میلادی) ؛ الماتریدی

(بقیه یاورق از صفحه ۵۳۵)

یادداشت مترجم : جرج سبل George Sale که در اینجا نام وی
 برده شد یکی از مستشرقین انگلیسی است که در حدود سال ۱۶۹۷ میلادی بجهان
 آمده و در سال ۱۷۳۶ میلادی از جهان رفته است . این شخص قرآن کریم را بزبان
 انگلیسی ولی بسبکی بی نهایت آزاد شرح و ترجمه کرده و ترجمه وی در سال ۱۷۳۴
 میلادی منتشر گردیده و بعد هم مکرر چاپ شده است .

زبان اهل تصوف است . شاید هیچکس بیش از عالم بزرگ زبانی حجة الاسلام غزالی باعث حسن شهرت تصوف نبوده و بآن اندازه سعی نکرده است تصوف را بصورت فلسفه درآورد . (تاریخ وفات غزالی ۱۱۱۲ - ۱۱۱۱ میلادی است .) اینک بیانات غزالی در رساله المنقذ من الضلال درباره اینکۀ باچه شور و اشتیاقی کوشش کرده است هر مطلبی را درک کند :

« ولم أزل في عنفوان شبابي منذ راهقت البلوغ قبل بلوغ العشرين الا الان وقد أناف السن على الخمسين اقتحم لجة هذا البحر العميق واخوض غمرته خوض الجسور لا خوض الجبان الحذور و أتوغل في كل مظلمة و أتتهجم على كل مشكلة و أتقحم كل ورطة و أتفحص عن عقيدة كل فرقة . و استكشف اسرار مذهب كل طائفة لا ميزبين محق و مبطل و متمسن و مبتدع لا أغادر باطنياً الا و أحب أن اطلع على بطائفة ولا ظاهرياً الا و اريد أن اعلم حاصل ظهارته . ولا فلسفياً الا و أقصد الوقوف على كنه فلسفته ، ولا متكلماً الا و اجتهد في الاطلاع على غاية كلامه و مجادلته . ولا صوفياً الا و أحرص على العثور على سر صفوته ، ولا متعبداً الا و أترصد ما يرجع اليه حاصل عبادة ، ولا زنديقاً معطلاً الا و أتجسس وراءه للتنبه لاسباب جرأته في تعطيل وزندقته و قد كان التعطش الى درك حقائق الامور دأبي و دیدنی من اول امری و ريعان عمری غریزه فطرة من الله و معنا فی جبلتی ، لا باختیاری و حیلتی حتی انحللت عنی رابطة التقليد و انكسرت على العقائد الموروثة على قرب عهد بسن الصبا . . . » (۱)

(۱) یادداشت مترجم: نقل از هاشم جزء ثانی (ص ۳۴) کتاب الانسان الكامل فی المعرفة الاواخر و الاوائل المعارف الربانی و المعدن الصمدانی سید عبد الکريم ابن ابراهيم الجیلانی چاپ مصر سنه ۱۳۱۶ هجری .

بنا بر این چون اعراض و انقطاع از دنیا و فکر و ذکرو گلچینی از مسالک و مذاهب و گسستن برخی قیود و ترك حدود و ظواهر دین از اخص خصائص و اوصاف میزۀ تصوف است میتوان گفت تصوف از بسیاری جهات درست نقطه مقابل عقائد قطعیۀ بعضی از مذاهب مانند مانویان و اسمعیلیان و غیره است، و اگر بخواهیم بنحو عادلانه تری تصوف را توصیف کنیم باید بگوئیم تصوف حاکی از سکون نامحدود است نه حرکت معین و معلوم. چه بسا از توجه باین نکته غفلت میشود و دانشمندان مخصوصاً آنانکه هرگز بمشرق زمین سفری نکرده اند مسالک و فرقی از اسمعیلیه و بابیه امروز را وابسته یا نزدیک بصوفیه میدانند و حال آنکه معمولاً با هم دشمنی بزرگ دارند و میان دو کس دشمنی امر طبیعی است یکی آنکه دارای عقائد قاطع و ثابت و جازم باشد و بحث و تغییری در آن روا ندارد، دیگر آنکه از هر مسلک و مذهب و مملکتی فکری را را که بیشتر پسند آورد اختیار کند (یا بعبارت دیگر از هر گوشه توشه‌ای و از هر خرمن خوشه‌ای بردارد). بابیه مخصوصاً و اهل تشیع نیز که دشمن بابیه هستند هر دو بتساوی از صوفیه متنفرند زیرا نظر صوفیه با دعاوی انحصاری صاحبان عقیده ثابت و لایتنجیر مذهبی سازگار نیست و همین نفرت و کراهتی که نسبت بسهل انگاری و بی‌بند و باری صوفیه بیان گردید از تحریرات یکی از مبلغین مسیحی موسوم به هنری مارتین (۱) بسیار مشهود و هویدا است. اما در باره علماء شیعه موریه (۲) و جهه نظر عمومی آنها را نسبت بصوفیه بطرز قابل ستایش در فصل بیستم کتاب بی نظیر خود معروف به حاجی بابا مجسم کرده است. باینحال تصوف در موارد مختلف شاید بالاخص در ممالک سنی برای متشرعین و اهل تسنن سودمند واقع شده است و هر کسی کتاب مثنوی بزرگترین شاعر عارف جلال‌الدین رومی را دیده باشد آیاتی در رد معتزله و فلاسفه

و کسانی که پای بند دین نیستند بخاطر آورد و بسیاری از کسانی که بعزت عقاید دینی خود بهلاکت رسیدند با اینکه بعد صوفیه نام آنها را در زمره اوتاد و اولیاء قلمداد کردند در حقیقت بدعت‌های گوناگونی آورده‌اند. از باب مثال میتوان گفت این معنی در حق این اشخاص صدق میکند:

اول حسین بن منصور حلاج (که در همین فصل درباره وی بحث خواهد شد). حلاج را ظاهراً در دسیسه و نیرنگ بد طولانی بوده و از این حیث مردی کاردان و خطرناک بشمار میرفته و با قرامطه تماس و رابطه نزدیک داشته است. دوم شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی مقتول صاحب حکمت اشراق^(۱) (که در سال ۱۱۹۱ میلادی بقتل رسید). جامی در نفعات الانس (صفحات ۴-۶۸۳) گوید شیخ را بالحداد و انکار خدا و فساد عقیده و ارتداد و اعتقاد بحکماء قدیم متهم ساختند. سوم فضل‌الله مبتکر عقیده حروفیه است^(۲) که در سال ۲-۱۴۰۱ میلادی بفرمان امیر تیمور کشته شد. چهارم نسیمی شاعر ترک از پیروان فضل‌الله است که سال ۱۸-۱۴۱۷ در حلب زنده زنده پوست از تن او جدا کردند. مبلغین مذاهب بدع و ضلال با لباس مبدل یعنی در کسوت درویشان (نه بر خصلت ایشان) بدعوت میپرداختند و فدائیان حشاشین نیز در واقع چندین بار با همین جامه فقر و دل‌ق ربائی درآمدند.

لکن صوفیان واقعی نیز باهم اختلاف کلمی داشتند زیرا راه و روش آنها اساساً راه و روش انفرادی بوده و تمایلی چندان به ترویج و تبلیغ طریقت خود نشان نمیدادند. عازف کامل منازل و مراحل متعددی را

(۱) شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی مقتول را با شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی که با سمدی آشنائی داشت و در تاریخ ۵-۱۲۳۴ میلادی در گذشت نباید اشتباه کرد (رجوع شود به بوستان سمدی چاپ گراف صفحه ۱۵۰).

(۲) مقاله نگارنده در باره این فرقه در مجله انجمن سلطنتی آسیائی شماره ماه ژانویه ۱۸۹۸ میلادی صفحات ۶۱ تا ۹۴ دیده شود. و نیز به تاریخ شعر در عثمانی تألیف کیب جلد اول صفحات ۲۳۶ تا ۲۸۸ مراجعه شود.

پیموده و بر اهنمائی پیران طریقت یا مرشد و مشایخ و رهبران روحانی مختلف یک دورۀ ممتد ریاضت را برای نیل بمقام عرفان میگذرانند . عرفان همه مذاهب موجوده را کم و بیش از مظاهر ضعیف حقیقت بزرگی میدانند که در نهان همه موجودات است و عارف کسی را گویند که بآن حقیقت بزرگ و اصل و متصل گردد . نه او را رغبت افاضه و نه هر کس را جز معدودی که تربیت لازم یافته باشند استعداد و امکان استفاضه باشد . وان (۱) اهل تصوف را کلاً بسه طبقه تقسیم میکنند (۲) :

اول کسانی که برای همه مذاهب و طریقه‌های فلسفی و علوم حقیقت واحدی قائل هستند .

Vaughan (۱)

(۲) یادداشت مترجم : بعد از این کتاب تألیفات دیگری درباره صوفیه انتشار یافته است از جمله نگاه کنید به : دائرة المعارف ادیان و علم الاخلاق تألیف هیستینگز جلد دوازدهم ، چاپ ۱۹۳۴ مـبعی ، صفحات ۱۱ تا ۱۷ .

Encyclopedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings, 1934 .

دائرة المعارف اسلامی Encyclopédie de l'Islam جلد چهارم چاپ ۱۹۳۴ مـبعی ، مبحث تصوف ، صفحات ۷۱۰ تا ۷۱۹ ؛ مقدمه تصوف تطبیقی تألیف ژاک دو مارکت چاپ پاریس ۱۹۴۸ :

Jacque de Marquette, Introduction à la Mystique comparée, Paris, 1948 .

سال بعد این کتاب در نیویورک بزبان انگلیسی نیز انتشار یافته است .

Introduction to Comparative Mysticism, New York, 1949.

عرفای اسلام تألیف نیکلسون چاپ لندن ۱۹۱۴ :

Reynold A. Nicholson, The Mystics of Islam, London, 1914.

تصوف شرقی تألیف پامر با مقدمه آبریری چاپ دوم :

E. H. Palmer, Oriental Mysticism, Introduction by A. J. arberry.

مطالعات در تصوف اسلامی تألیف نیکلسون ۱۹۲۱ :

Reynold A. Nicholson, Studies in Islamic Mysticism. Cambridge, 1921.

ماسینیون در باره حلاج :

La Passion d' al-Hossayn-ibn Mansour al-Hallaj, Par Louis Massignon, Tome II. Librairie Orientale, Paris, 1922.

(بقیه باورنی در صفحه ۶۲۱)

دوم : اهل کشف و شهود .

سوم : اهل کرامات و خوارق عادات^(۱) . افرادی از هر سه طبقه در میان صوفیه وجود دارند . لکن در اوائل امر و دوره‌ای که در این فصل مورد مطالعه است ، صوفیه بیشتر از طبقه دوم (یعنی از اهل کشف و شهود) بودند . القشیری و الیافعی و فریدالدین عطار و جامی و دیگران در احوال متقدمین از صوفیه مانند ابراهیم ادهم (تاریخ وفات ۸ - ۷۷۷ میلادی) و معاصرینش سفیان الثوری و داود طائی و ابو هاشم و رابعه العدویه یا فضل عیاض (تاریخ وفات ۸۰۳ میلادی) و معروف کرخی

(بقیه یاورقی از صفحه ۶۲۰)

دکتر قاسم غنی تاریخ تصوف در اسلام ۱۳۳۲ شمسی ۵ جری (جلد دوم بحث در آثار و افکار و احوال حافظ) .

کتاب کشف و شهود در تصوف ایران تألیف آقای دکتر عبدالعزیز علی - آبادی ، چاپ پاریس ۱۹۳۹ میلادی :

Dr. Abdol - Hossein Aliabadi, L'Illumination dans le Mysticisme de l'Iran, Paris, 1939.

عرفای اسلام تألیف پروفیسور آربری چاپ لندن ۱۹۵۰ مسیحی :

A. J. Arberry, Sufism - An Account of the Mystics of Islam, London, 1950.

ترجمه مننوی بانگلیسی توسط نیکلسون ، ترجمه رباعیات جلال الدین رومی

بشهر انگلیسی چاپ لندن ۱۹۴۹ مسیحی توسط پروفیسور آربری .

The Rubaiyat of Jalal-al-Din Rumi, Select translations into English verse by A. J. Arberry, London, 1949.

(۱) یاد داشت مترجم : آقای تقی زاده مینویسند ، « چقدر شیرین

است قصه عوامانه منسوب به بایزید که گویند به شهری رسید و در بازار راه میرفت در دکان آشپزی دید یلو بخته و مرغهای بریان روی آن . بغاظرش رسید یک قدرت نمائی بکنند . مرغان بخته را کش کرد و مرغها زنده شده پدیدند . مردم که این کرامت را از او بدیدند بسوی او ریختند و بدنبالش روان شدند و قطعات لباس او را برای تبرک می بردند . چون دید غوغای عظیمی است و صد هزار نفر از روی اعتقاد دنبال کردند . پشیمان شد که از ناشناسی و تجرد و عزت خود را خارج کرد . پس وقتی که قدم زنان تا بیرون شهر رسید . دید هنوز خلق انبوه او را دنبال میکنند . شلوار باز کرد و علناً (شاید رو بقبله ۱۱) ادرار کرد و بکمربه عوام مردم تف کتان ولعت خوانان برگشته متفرق شدند . آنگاه بریدان خود گفت ، بلی آنها که به کشی می آیند به چشی میروند . »

(تاریخ وفات ۶-۸۱۵ میلادی) و بشر بن حارث (تاریخ وفات ۲ - ۸۴۱ میلادی) و احمد بن خضویه (تاریخ وفات ۵-۸۵۴ میلادی) و المحاسبی (تاریخ وفات ۸ - ۸۵۷ میلادی) و ذوالنون مصری (تاریخ وفات ۸۶۰ - ۸۵۹ میلادی) و سری السقطی (تاریخ وفات ۸۶۷ میلادی) و امثالهم مطالبی نوشته اند که اگر دقت کنیم می بینیم اظهارات این اشخاص از حدود ترك علائق دنیوی و توجه بخدا و پرهیزکاری خارج نیست و آرزوی قالبی آنها غیر از قید و دلبستگی به تشریفات و مراسم چیز عمیق تری بوده است که روحهای سرکش و سوزان آنها را بیشتر بتواند راضی و خشنود سازد و خدا را برای خدائیش دوست بدارند نه برای سزا و جزا یا ثواب و عقاب و در عشق پر حرارت باشند . بعضی از رهروان طریقت و اهل الله را که در فوق نام بردیم کلماتی است که شیخ عطار در تذکرة الاولیاء و جامی در نفعات الانس و بهارستان ضمن حالات آنها نقل کرده اند و ما بی آنکه در انتخاب مطالب دقت خاصی کرده باشیم کلمات ذیل را برای تشریح این نکته میآوریم :

از کلمات ابراهیم ادهم :

« الهی تو میدانی که هشت بهشت در جنب اکرامی که با من کرده اند کست و در جنب محبت خویش و در جنب انس دادن مرا بذکر خویش و در جنب فراغتی که مرا دادند در وقت تفکر کردن من در عظمت تو . » (عطار)

روزی از او پرسیدند چرا ملک بلخ را رها کردی ؟ پاسخ داد :

« روزی بر تخت نشسته بودم . آئینه درپیش من داشتند . در آن آئینه نگاه کردم ، منزل خود گور دیدم و در آن مونسی نه ، سفری دراز دیدم در پیش و مرا زادی نه ، قاضی عادل دیدم و مرا حجت نه . ملک بردلم سرد شد . » (عطار)

مردی ده هزار درم پیش او برد نپذیرفت . گفت : « میخواهی که نام من از میان درویشان پاک کنی باین قدر سیم ؟ » (عطار)

« سه حجاب باید که از بیش دل سالک برخیزد تا در دولت برو گشاده گردد : یکی آنک اگر مملکت هر دو عالم بعطای ابدی بذو دهند شان نگردن از برای آنک بموجودی شان گردن و هنوز مردی حریص است و الحریص محروم . دوم حجاب آنست که اگر مملکت هر دو عالم او را بوز و ازو بستانند بافلاس ، اندوهگین نگردن از برای آنک این نشان سخط بوز و الساخط معذب . سوم آنک بهیچ مدح و نواخت فریفته نگردن که هرک بنواخت فریفته گردن حقیر همت گردن و حقیر همت محجوب بوز . عالی همت باید که بوز » (عطار)

از کلمات سفیان ثوری :

« چون درویش گرد توانگر گردن بدانک مرائی است و چون کرد سلطان گردن بدانک دزد است . » (عطار)

« سبحان آن خدائی که می کشد ما را و مال می ستاند ما و ما او را دوستتر می داریم . » (عطار)

« اگر کسی ترا گویند نعم الرجل انت این ترا خوشتر آید از آنک گویند بس الرجل انت بدانک تو هنوز مردی بذی . » (عطار)

از کلمات رابعه عدویه :

« نمره معرفت روی بخدای آوردنست . » (عطار)

« الهی ما را از دنیا هر چه قسمت کرده بدشمنان خونده و هر چه از آخره قسمت کرده بدوستان خوند ده که مرا تو بسی . » (عطار)

استغفر الله من قلة صدقی فی استغفر الله (جامی) (۱)

« خداوند اگر ترا از بیم دوزخ می برستیم در دوزخ بسوز و اگر

بامیذ بهشت می‌پرستیم بر من حرام گردان واگر برای توترا می‌پرستیم
جمال باقی دریغ مدار . « (عطار)
از کلمات فضیل بن عیاض :

من حق را سبحانه و تعالی بر دوستی پرستم که نشکیم که
نپرستم . (جامی) (۱)

« میخواهم تا بیمار شوم تا بنماز جماعت نباید شد تا خلقم را
نباید دید . » (عطار)

« هر کرا از تنها بوذن وحشت بود و بخلق انس دارد از سلامت
دور است . » (عطار)

« هرک از خدای بترسد جمله چیزها ازو بترسد وهرک از خدای
نترسد از جمله چیزها بترسد . » (عطار)

کلمات متقدمین اهل تصوف را صد چندین میتوان بعنوان مثال
آورد ولی برای تشریح مراحل اولیه تصوف در اسلام همین اندازه کافی
است گفته شود که تصوف در آن مراحل بیشتر عبارت بوده است از
ریاضت و ترک علائق و وسوس دنیوی و عشق و ذم طاعت و عبادت ظاهری
که صرف لقلقهٔ اسان است و از روی خلوص نیت نباشد و این صفاتی
است که اختصاصاً صوفیه در آن عصر بیشتر بدان متصف بوده‌اند .

فن کرمر (۲) این نوع صوفیگری را که با گوشه نشینی و ریاضت
و زهد و پرهیزکاری بسیار توأم است از نوع تصوفی میدانند که اوائل
امر میان عرب پیدا شده و نفوذ خارجی در آن راه نداشته و اگر داشته
است نفوذ صومعه نشینان عالم مسیحیت بوده نه نفوذ افکار ایران و یونان
و هندوستان .

(۱) یادداشت مترجم : نقل از نجات الانس چاپ هند صفحه ۳۸ .

Alfred von Kremer (۲)

بطور قطع فکر وحدت وجود نخست در اواخر قرن نهم و آغاز قرن دهم میلادی پیدا شد و پیدایش این فکر با ظهور دو تن از عرفا توأم بوده است: یکی ابویزید (بایزید) بسطامی که از يك خانوادهٔ مجوس برخاست (ونخستین کسی که در طائفهٔ بایزید اسلام آورد جدوی بود که آدم نامیده میشد). دوم جنید بغدادی (بقول جامی او نیز ایرانی بود) و سیدالطائفه لقب داشته است. گویند بایزید خود را اقیانوس بیکران^(۱) و عرش خدا و لوح محفوظ و قلم یا کلمهٔ آفرینش حق، و ابراهیم و موسی و عیسی از انبیاء و جبرائیل و میکائیل و اسرافیل از ملائکهٔ مقربین میدانسته است. زیرا بگفتهٔ او هر کس بوجود حقیقی یعنی بمقام حق یقین واصل شود مجذوب و متصل و «فانی فی الله» و «باقی بالله» است. در مورد دیگر گفته است «سبحانی ما اعظم شأنی». عطار نیز گفتهٔ او را چنین نقل کند: «انی انالله لاله الاانا فاعبدونی» و نیز عطار گوید: «و چون کار او بلند شد سخن او در حوصلهٔ اهل ظاهر نمی گنجید. حاصل هفت بارش از بسطام بیرون کردند.»

بایزید در مورد دیگر گفته است: «اگر حقیقت حال خود از شما پنهان دارم زبان ملامت دراز کنید و اگر بشما مکشوف گردانم حوصلهٔ شما طاقت ندارد.»

جنید نیز بیشتر بهمین نهج سخن گفته است: «خدای تعالی سی سال بزبان جنید بابشر سخن^(۲) گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه.»
«غایت توحید انکار توحید است^(۳).»

(۱) رجوع شود بکلمهٔ صوفی در فرهنگ اسلام تألیف هیوز و غیره.

Hughes, Dictionary of Islam.

(۲) این داستان در تذکرة الاولیاء عطار اینطور ضبط شده است: «خدای

تعالی سی سال بزبان جنید باجنید سخن گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه.»

(۳) یادداشت مترجم: یعنی آنچه را توحید بدانی چون نیک بنگری دریایی که توحید نه آنست و بکنه ذاتش خرد بی نبرد. عبارت بهتر ماعرفناک حق معرفتک.

بنابراین با آمدن عرفای مزبور که صوفیه آنها را از بزرگترین شیوخ و مرشد خود میدانند طریقه دیگری به طریقه متصوفه قدیم که عبارت از ترك علائق و توجه بخدا بود افزوده شد و آن وحدت وجود بطریقه افراطی و کامل بود. این تحول در واقع امر طبیعی است: نخست گذشتن از مرحله ایست که تنها خدا قابل دوست داشتن و موضوع اندیشه و تفکر بودن است و بشر مانند قلمی که بین انگشتان کاتب قرار گیرد صرفاً آلتی برای اجرای قدرت اوست و فقط زندگانی روحانی دارای اهمیت باشد. آنگاه رسیدن بمرحله دیگریست که حقیقت یگانه از آن خدا و عالم ماده سراب و دنیای ظاهر سایه هستی است. در واقع برای سیر این مرحله فقط گامی کوچک برداشته میشود. این نکته شایان توجه است که بایزید و جنید هر دو ایرانی بودند و با احتمال بسیار پس از آنکه با آن شور و حرارت بتصوف گرویدند افکاری را که مدتها در ایران وجود داشت و خاص این سرزمین بود وارد تصوف کردند زیرا عرفای ایران بودند که با طول و تفصیل فوق العاده تصوف را از جنبه وحدت وجود بسط و توسعه دادند. معذک باید در نظر داشت که با مطالعه اشکال و صور دیگر تصوف قدمی که در مرحله ترك علائق دنیوی بسوی وحدت وجود برداشته شد قدم بلند و دشواری نبوده است.

در اینجا لازم است سخنی درباره حسین بن منصور حلاج بگوئیم. چنانکه قبلاً اشاره شد اگر از روی قدیمترین و معتبرترین منابع داوری کنیم احتمال می رود نسبت بمرشد دیگر حتی از عرفائی که پیشرفتهای بیشتری کرده بودند و ضرری نداشتند وجود حلاج خالی از ضرر و زیان نبوده است لکن متأخرین از عرفا مانند فریدالدین عطار و حافظ و امثالهم حلاج را قهرمانی میدانند که تنها عیب او فاش کردن اسرار بود و این در صورتی است که بتوان عیبی برای او قائل شد. این مرد در آغاز قرن دهم میلادی زنده گانی میکرد و در خلافت المقتدر بسال ۹۲۲ میلادی

چنانکه در افواه عامه شایع بود بیشتر بآن دلیلی بقتل رسید که برخلاف موازین شرع سخن میگفت و در عالم وجد و حال «انا الحق» گفته بود! مبسوطترین شرحی که قدما درباره او نوشته‌اند شرحی است که ابن‌الندیم در الفهرست (صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۲) و عریب در ذیل تاریخ طبری (چاپ دوخویه صفحات ۸۶ تا ۱۰۸) نوشته و مصحح دانشمند آن کتاب نیز داستانی از ابن مسکویه بدان ضمیمه کرده است. صاحب الفهرست حلاج را ایرانی میدانند ولی معلوم نیست از اهل نیشابور یا مرو یا طالقان یاری یا کوهستان^(۱) بوده است. ابن‌الندیم گوید: حلاج مردی محتال و شعبده‌باز و متمایل بمذاهب صوفیه بوده، الفاظ صوفیه را زینب کلام خود قرار میداده و دعوی احاطه بکلیه علوم را داشته ولی در حقیقت اطلاعات او صفر بوده است. از صنعت کیمیاگری چیزی میدانسته و مردی نادان و مبارزی سرسخت بوده و نسبت بسلاطین جسور و گستاخ و در کارهای بزرگ مداخله میکرد و برای ایجاد انقلاب در دولت‌ها سری پرشور داشته و نزد اصحاب خود ادعای خدائی نموده و قائل بحلول بوده، نزد پادشاهان متظاهر بتشیع و نزد توده مردم معتقد بتصوف... و مدعی شده است که خداوند در جسم او حلول کرده و حق سبحانه و تعالی هم خود اوست و بالاتر و والاتر از آنست که ایشان در حق او گویند! در جزء سوم کتاب تاریخ طبری در صفحه ۲۲۸۹ آمده است که در سال ۹۱۳ میلادی هنگامی که حلاج آواره و سرگردان از شهری بشهری میرفت ابوالحسن علی بن عیسی وزیر المقتدر خلیفه ویرا بیازمود و دید از قرآن و علوم تابعه و فرعیه آن از فقه و حدیث و غیره و همچنین از شعر و لغت عرب بکلی عاری است. وزیر خلیفه بحلاج گفت بهتر آن باشد که طهارت آموزد و بفرائض شرع عمل کند نه اینکه رسائلی بنویسد که خود نداند چه نوشته است و سخنان

پیریشان از این قبیل گوید^(۱): « بنزل ذوالنور الشعشعانی الذی یلمع بعد شعسته . » حلاج را ظاهرأ مدت کوتاهی در کنار رودخانهٔ دجله نخست در يك ساحل رودخانه و آنگاه در ساحل دیگر در برابر شرطه با طناب بصلیب یا داری بستند (ولی میخکوب نکردند) سپس بزنندگان افکندند . در زندان حلاج تا حدی آداب و رسوم شریعت را بر مذهب اهل سنت رعایت کرد و بدین وسیله خواست در دلها راهی پیدا کند . ابتدا برای علی بن موسی الرضا ثامن الائمه در فرقهٔ اثنی عشریه تبلیغ میکرد و از دعا و مبلغین وی بشمار میرفت . هنوز این سمت را داشت که او را دستگیر کردند و در کوهستان ایران تازیانه زدند . حلاج کوشش کرد ابوسهل نوبختی را جلب کند . ابوسهل گفت در صورتی ایمان آورم که از هوا درهمی فرود آورد که نام وی و نام پدرش بر آن درهم باشد و از دراهم معروف نباشد . در آنصورت بسیاری دیگر نیز باو ایمان آورند . حلاج نپذیرفت و مدعی معجزاتی دیگر شد از جمله گفت دست خویش را دراز کند و چون پیش کشد مشت او از مشک و مسکوک^(۲) پر شود و میان تماشاگران پخش کند . اسامی چهل و شش کتاب و رسالهٔ او در الفهرست (صفحهٔ ۱۹۲) مذکور است و گویند در یکی از کتابها نوشته است :

(۱) در نسخهٔ عربی طبری موزهٔ بریتانیا بلامت Add. ۹۶۹۲ (اوراق ۳۱۷ الی آخر) مقدار معتابهی از شطحیات وی ضبط شده و تا آنجا که نگارنده توجه کرده بیشتر از همین مقوله است که در فوق نقل شد .

(۲) یادداشت مترجم : این دراهم را « دراهم القدره » نام نهاده بود خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال استاد فقید دانشگاه تهران ۱۳۱۱ هجری شمسی ، صفحهٔ ۱۱۶ .

«انی مفرق قوم نوح ومهلک عاد و ثمود.» (۱)

نخستین بار که حلاج عرض وجود کرد طبق همان مأخذ در سال ۹۱۱-۲ میلادی بوده است. ده سال بعد یعنی در سال ۹۲۲ میلادی بوضع ظالمانه‌ای اعدام شد. زنی در شوش از خانه خود جماعتی را که بخانه حلاج آمد و رفت داشتند مشاهده کرد و خبر داد. حلاج هويت خود را انکار کرد ولی یکی از مریدان سابقش حلاج را از جای ضربت و زخمی که بر سرداشت بشناخت. بعد از آنکه هزار تازیانه بر او نواختند هر دو دست و هر دو پایش را بریدند و پس از آنکه او را کشتند جسدش را در آتش بسوختند.

بگفته عریب حلاج نزد هر گروه و مذهبی دعوی همان مذهب و مسلک را داشته است. نزد اهل سنت و جماعت متظاهر به تسنن و نزد شیعه متظاهر به تشیع و نزد معتزله از معتزله بوده است. طب

عریب درباره حلاج چه نوشته است؟
و کیمیا و سحر و شعبده از علمومی است که برای او بر شمرده‌اند. دعوی مظهریت داشته و کلمات ناشایسته و

ناسازائی که نسبت بخدا و انبیاء و رسل گفته است مایه

تأسف و تأثر است. یکی از مریدان خود میگفت «تو نوح هستی!» بدیگری میگفت: «تو موسی هستی!» بسومی خطاب میکرد: «تو محمد هستی!» و بعد توضیح میداد که من سبب شدم روح پیمبران بابدان شما باز گردد. یکی از مورخین الصولی است که حلاج را بارها شخصاً دیده بود. الصولی گوید: حلاج مردی است نادان ولی مدعی هوش و ذکاوت، در نطق و بیان حاضر الذهن و آماده نیست ولی بفصاحت و بلاغت

(۱) این دو قوم از اقوام بت پرست اعراب قدیم اند که هود و صالح بترتیب بر آنها مبعوث شدند و چون ایمان نیاوردند و سرسختی و لجابت نشان دادند مدموم شدند. یک قوم دوجار طوفان شدیدی گشت و قوم دیگر در اثر صدای هولناکی که از آسمان شنیده شد از میان برفت. رجوع شود بقرآن سوره هفتم (اعراف).

علم شده است . مرد مگّار و او باشی است که با جامه صوف و دلق ربائی بتقوی و پرهیزکاری نظاره کند . (۱)

گذشته از آنچه دربارهٔ حلاج گفته شد این مطالب را نیز ابن مسکویه در حق او نوشته و در کتاب العیون آمده (و دوخوبه بتفصیل کمتری در ذیل شرحی که عریب نوشته نقل کرده است) .

شایعاتی دربارهٔ نفوذ حلاج میان مأمورین جزء و عوام الناس پیچید که حلاج مرده را زنده کند و جن و پری بفرمان او گردن نهند و هر چه بخواهد برایش آماده سازند و معجزاتی را که انبیاء پیشین داشته‌اند او نیز دارا باشد . شرح ابن ماجرا نزد حامد وزیر خلیفه بردند . ضمناً حلاج سه تن از پیروان خود یکی موسوم به السمری ، دیگر شخص کاتب ،

**ابن مسکویه
و کتاب العیون
در بارهٔ حلاج**

سوم یکی از افراد طائفهٔ بنی هاشم را نبی خواند و خود دعوی الوهیت کرد . آن سه نفر را بدستور حامد گرفتند و بازجوئی کردند . در نتیجهٔ بازجوئی معترف شدند که از مبلغین و دعاة اویند و او را خدای خود خوانند و بر احویات قادر شناسند . حلاج که در بند بود جداً همهٔ این مراتب را متکرر شد . در زندان اجازه داشت هر که را بخواهد ملاقات کند و سوای نام خود بنام محمد بن احمد الفارسی معزوف بود . السمری که یکی از انبیاء سه گانهٔ وی بود دختری داشت . آن دختر شمه‌ای از اقوال و افعال او را که بسیار زیان آور است بیان کرده است . در منازل السمری و حیدره و القنّاعی هاشمی بسیاری از تحریرات او بدست آمد . پاره‌ای با آب طلا روی کاغذ چیتی و دیبای زربفت و حریر و پرند نوشته شده (۲) و با جلد پوست اعلی صحافی و تجلید شده بود .

(۱) رجوع شود به مادهٔ اشتقاق لفظ صوفی در صفحات ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ همین کتاب .

(۲) با آنچه در بارهٔ کتب مانویان در صفحهٔ ۴۳ این کتاب گفته شده مقایسه شود .

سپس دو تن از دعاء او را موسوم به ابن بشر و شاکر در خراسان دستگیر کردند و تعلیمات و دستورهای را که حلاج بآن دونفر و عمال دیگر خود داده بود نزد آنها یافتند. این کشفیات کار حلاج را دشوارتر ساخت. دیگر از معجزاتی که بوی نسبت دادند این بود که بیکر خود را چنان بزرگ سازد که اطاق را فرا گیرد و فضای اطاق را پر کند و طوطی مرده را برای خلیفه المقتدر زنده کرد و اینکارها باندازه ای در خلیفه مؤثر افتاد که راضی بکشتن او نمیشد. حلاج سفرهای زیاد کرد و برای دیدن ریسمان بازی که از شیرین کاریهای معروف آن عصر بشمار میرفت به هندوستان رفت. زنی بند باز ریسمانی را بهوا میافکند و از ریسمان بالا میرفت و در هوا ناپدید میشد. دیگر از بدعتهایی که حامد در کتابهای حلاج یافت تعلیمات مفصل و دقیق وی در باره حج است. حلاج دستور داده بود مناسک حج را در هر نقطه‌ای میتوان بجای آورد و اطاسقی مخصوص اینکار ترتیب داده بود و چنین وانمود میکرد که این بدعت و سایر بدعتها را از تحریرات حسن بصری گرفته است. بدین جهت محکوم به اعدام گردید و چنانکه قبلاً گفته شد بوضع ظالمانه ای بقتل رسید یعنی پس از نواختن ضربات تازیانه (دست و پا و سرش را بریدند و سوزاندند) و اجرای این حکم بمعهده صاحب‌الشرطه محمد بن عبدالصمد واگذار شده بود. مخصوصاً باو سپردند بجرمهای حلاج هیچ گوش فرا ندهد. بعد از آنکه سرش را مدت کوتاهی روی پل دجله بمعرض نمایش گذاشتند بخراسان فرستادند. اصحاب وی در خراسان مدعی شدند که شخصی را که مثله کرده و بقتل رساندند حلاج نبوده بلکه یکی از دشمنان حلاج بوده است که تغییر شکل یافته (و سپر بالای او شده است) (و عین همین دعوی را دسته ای از عرفای عیسوی و بعد از آنها مسلمین در باره عیسی داشته‌اند) (۱). حتی برخی از مریدانش مدعی

(۱) رجوع شود بقرآن سوره چهارم (النساء) آیه ۱۵۶ و قولوم انا قتلنا المسيح عیسی بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلیوه و لکن شبه لهم و ان (بقیه باورقی در صفحه ۶۳۲)

شدند که پس از آن تاریخ یعنی تاریخی که خبر قتل او داده شد حلاج را بازهم دیده و باهم سخن گفته اند .

از کتاب فروشان بقید قسم التزام گرفته شد که از خرید و فروش نوشته های حلاج خودداری کنند .

مدت اسارت وی از تاریخی که دستگیر شد تا روزی که بقتل رسید هشت سال و هفت ماه و هشت روز بوده است .

همدانی این واقعه را بتفصیل بیشتری بیان کرده و دو خویبه ذیل صفحات ۹۶ تا ۱۰۱ کتاب عرب که خود بانشار آن اقدام نموده شرحی قریب باین مضمون افزوده است : یکی از مریدان حلاج معروف به السمری چون از طرف حامد مورد بازجوئی واقع شد اظهار داشت که در وسط زمستان موقعی که نزدیک استخر فارس با مرشد خود حلاج سفر میکرد حلاج خیار سبز نوچیده ای از میان برف برون آورد و باو داد و سمری هم آن خیار را خورده است . حامد بشنیدن این حرف سمری را دشنام داد و کذاب خواند و بفرمود ملازمین دهانش را فرو کوبند . شاهد دیگری گفت حلاج میوه های خلق الساعه ای فی المجلس بوجود میآورد ولی چون بدست مردم میرسید به براز مبدل میگشت . همینکه حلاج بقتل رسید دبری نیاید که سیلی عظیم دردجله روان شد . مریدان حلاج گفتند این سیل بدان سبب جاری شده است که خاکستر جسد سوخته حلاج را برودخانه ریخته اند . بعض دیگر از پیروانش مدعی رؤیت وی شدند و گفتند در راه نهر روان بر خری سوار و بسوی نهر روان رهسپار بوده و از قول او چنین نقل کنند که در واقع حیوانی را بجای او

(بقیه یاورتی از صفحه ۶۳۱)

الذین اختلفوا فيه لفي شك منه ما لوم به من علم الاتباع الظن و ما قتلوه يقيناً بل رفعه الله اليه وكان الله عزيزاً حكيماً .

یادداشت مترجم : کسانی که تفسیر این آیه را بخواهند مورد دقت

قرار دهند به کتاب محو الموهوم تألیف علامه فقید شریعت سنکلی طاب ثراه چاپ تهران ، اردی بهشت ۱۳۲۳ ، رجوع نمایند .

- ۵ - علم سعد و نحس
 - ۶ - علم سحر و تعویذ و طلسمات و کیمیا و سیمیا و تردستی
 - ۷ - مکاسب و صنایع
 - ۸ - معاملات - تجارت - کشاورزی و گله‌داری
 - ۹ - معرفت الرجال و قصص
- دوم : علوم دینی

- ۱ - علم قرآن
- ۲ - تفسیر
- ۳ - علم الحدیث
- ۴ - فقه
- ۵ - ذکر و حمد آلهی - امر بمعروف و نهی ازمنکر - ریاضت - تصوّف - وجد و حال - جذبہ و خلسه یا شهود .

مطالعات فلسفی بمفهوم و منطوق صحیح کلمه شامل مباحث

ذیل است :

سوم : مطالعات فلسفی

۱ - ریاضیات و منطقیات و غیره که در رسائل اول تا هشتم (=جلد اول) مورد بحث قرار گرفته و از مطالبی از قبیل عدد و هندسه و هیئت و جغرافی و موسیقی و نسبت عددی و هندسی و فنون و صنایع و اختلاف اخلاق بشر و ایساغوجی و مقولات عشر و باری ارمیناس و انالوطیقا یا قیاس سخن رفته است .

۲ - طبیعیات و انسانیات که در رسائل چهاردهم تا سیام (=جلد

دوم) مورد بحث واقع شده و از این مباحث نیز گفتگو میشود :

هیولوی و صورت ، زمان و مکان ، حرکت ، خلقت عالم ، کون و فساد ، عناصر و کائنات جو ، آثار علوی ، جمادات و معدن شناسی ، ماهیات

و جوهر اصلی طبیعت و مظاهر آن، گیاه‌شناسی، معرفت‌الحيوان-تشریح و ترکیب انسان - حاس و محسوس و ادراکات حسیه - جنین‌شناسی (مسطق نطفه)، انسان یعنی عالم‌صغیر - تحول و تکامل نفس، روح و جسم، ماهیت الم و لذت روحانی و جسمانی، اختلاف لغات (فقه‌اللغه).

۳ - نفسانیات که در رسائل سی و یکم تا چهارم (= جلد سوم) بحث شده و از دراکه و روح عالم و غیره سخن رفته است.

۴ - آلهیات که در رسائل چهل و یکم تا پنجاه و یکم مورد بحث قرار گرفته‌است و از کمالات مطلوب و روش اخوان‌الصفا و اصول عقائد سری در اسلام و نظام عالم روحانی و علوم غریبه سخن گفته است.

روش اخوان‌الصفا اساساً ترکیب و تألیف مطالب خاصّ دائره‌المعارف

باموسوعات بوده است و چنانکه دیترسی (در صفحه چهارم عالم‌کبیر)^(۱) گوید «کوشش اخوان‌الصفا این بود که تناسب و ارتباط کلیه مطالب علمی را که بآنها رسیده بود در نظر آرند و برای عالم ماده و عالم معنی وجه جمعی بسازند که جواب همه سئوالات را تضمین کند و با نقطه نظر فرهنگ آن زمان نیز مطابقت داشته باشد.» بطور کلی طبق طرح دیترسی موضوعاتی که مورد بحث اخوان‌الصفا قرار گرفته است بشرح ذیل میتوان تقسیم کرد:

۱ - عالم کبیر یا تکوین عالم و صدور کثرت از وحدت و تحول و تکامل بوسیله صدور از خدا توسط عقل و نفس و ماده‌المواد و ماده‌ثانویه و دنیا و طبیعت و عناصر تا برسد به نشأت آخر یا موالید ثلاثه یعنی عالم حیوان و عالم نبات و عالم جماد.

۲ - عالم صغیر (انسان) یا رجعت از کثرت بوحدت.

روش کلی اخوان‌الصفا «اختلاط و تلفیق مذهب توحید در اقوام سامی با مذهب نوافلاطونی یا افلاطونیون جدید» بوده است بنحوی که تصور میکنم

فیلون یهودی^(۱) را شاید بتوان در این راه بیک اعتبار پیشقدم دانست. چنانکه از بیان دیترسی (در کتاب عالم کبیر صفحات ۸۸-۸۶) مستفاد میشود اخوان الصفا از آن بتر کیب و تألیف عقائد و جمع آراء مختلف برانگیخته شدند که معتقد بودند حقیقت خواه مذهبی خواه فلسفی خواه علمی در همه حال یکی است. جمیع علوم متداول عصر خود را بدین منظور و مقصود تطبیق کردند و هر علمی را نه تنها بخاطر نفس آن علم بلکه از جهت ارتباط آن با حقیقت کل مورد مطالعه قرار دادند و کوشش داشتند ادراکات خود را بصورتی که قابل فهم و جالب توجه و حتی عام پسند باشد، در آورند و بدین منظور تشبیهات و تمثیلات و استعارات و کنایات فراوان بکار بردند (از آن جمله است افسانه اخلاقی و داستان معروف حیوانات و انسان).

در مسائل ما قبل تاریخ و علوم تا آنجا که مرتبط بمنطق و علوم طبیعی است بیشتر تحت تأثیر افکار ارسطو و در فرضیه‌های مربوط باعداد و نشأت خلقت تحت تأثیر افکار فیثاغورثیون جدید و افلاطونیون جدید و در تاریخ طبیعی تحت تأثیر بطلمیوس و در انسانیات و طب تحت تأثیر جالینوس قرار گرفتند و نظر تر کیب و تألیف بطور کلی در نتیجه کمال مطلوب قوی بر اساس وحدت وجود^(۲) برای آنها پیدا شد. عقیده داشتند کمال بر اثر تر کیب فلسفه یونان با قوانین مذهبی عرب حاصل میشود^(۳). اخوان الصفا جانشینان الکندی و فارابی و پشروان

(۱) یادداشت مترجم: فیلون یهودی Philo Judaeus از فلاسفه

یهودی یونان است که تقریباً بیست سال قبل از میلاد مسیح متولد شده و در حدود ۴۰ سال بعد از میلاد مسیح بدرود زندگانی گفته است.

(۲) رجوع شود به کتاب عالم کبیر دیترسی Dieterici, Makrokosmos

صفحات ۱۴۰ - ۱۳۸.

(۳) رجوع شود به کتاب عالم کبیر دیترسی صفحه ۱۴۶.

ابوعلی سینای بزرگ بودند و چنانکه دیترسی (۱) متعرض است توسعه و تکامل فلسفه در شرق با رفتن ابوعلی سینا پایان یافت. این روش فلسفی که حکمت عرب نامیده میشود از شرق بمغربیان اسپانی منتقل گشت و پس از اینکه در اسپانی نیز بوسیله ابن رشد (تاریخ وفات ۱۱۳۵ مسیحی) تحولات بیشتری یافت از آنجا بارویا رفت و در اروپا منتشر شد و علم کلام عیسوی را بوجود آورد. بگفته دیترسی (۲) فلسفه عرب بزرگترین خدمت را بعلم کلام عیسوی کرده است زیرا باعث بازگشت عنصر مشائی طریقه ارسطو گردید و این عنصر در اوائل امر از فلسفه مسیحی تقریباً طرد شده و عنصر افلاطونی جدید جایگزین آن گردیده بود.

مفاتیح العلوم

در این کتاب ابتدا علوم بدو دسته تقسیم شده است: یکی علوم شریعت و عربیه، دیگر علوم المعجم که قسمت اعظم آن مربوط بیونان و ایران است.

۱ - علوم الشریعة

(الف) فقه در یازده فصل مشتمل بر اصول و فروع دین از قبیل طهارت، صوم و صلوة و زکوة و حج و بیع و شری، عقد و نکاح، قتل نفس، جرح و قصاص، دیات و غیره (۳).

(ب) کلام در هفت فصل مشتمل بر موضوع کلام و ذکر ارباب آراء و مذاهب و فرق مختلف اسلام و نصاری و یهود و کسانی که نه عیسوی و نه کلیمی هستند (از قبیل ایرانیان و هندیان و کلدانیان و مانویان و مرقیونیه و دیسانیه و مزدکیان و صوفیان و غیره). همچنین جاهلیت

(۱) رجوع شود بکتاب عالم کبیر دیترسی صفحه ۱۵۹

(۲) رجوع شود بکتاب عالم کبیر دیترسی صفحه ۱۵۹

(۳) یادداشت مترجم: فریضه و نوادر.

عرب و اصول اولیه و مسلمة دین که در این علم مورد بحث قرار گرفته است .

(پ) نحو در دوازده فصل .

(ت) کتابت در هشت فصل مشتمل بر توضیح کلیه اصطلاحات

فنی که در دوائر مختلف دوات مصطلح است .

(ث) شعر و عروض در پنج فصل .

(ج) اخبار در نه فصل مخصوصاً تاریخ ایران قدیم و تاریخ اسلام

و تاریخ عرب قبل از اسلام بخصوص یمن و تاریخ یونان و روم .

۳ - علوم العجم

(چ) فلسفه در سه فصل مشتمل بر اقسام فلسفه و مصطلحات آن

و اشتقاق لغت (توضیح صحیح لفظ یونانی فلسفه) و ارتباط صحیح فلسفه

با منطق و علوم طبیعی (طب و کائنات جو و معدنیات و جمادات و گیاه

شناسی و علم الحیوان و کیمیا) و علوم ریاضی (هندسه و هیئت و موسیقی

و غیره) .

(ح) منطق در نه فصل

(خ) طب در هشت فصل مشتمل بر تشریح و علم الامراض و علم

الادویه و قرأ با دین و پرهیز ، اوزان و مقادیر و غیره

(د) اریتماتیقی (علم العدد ، حساب) در پنج فصل بامقدمات جبر .

(ذ) هندسه (جو متریه) در چهار فصل .

(ر) علم النجوم در چهار فصل از اسامی سیارات و ثوابت و ترکیب

عالم بطریقه بظلمیوس و علم احکام نجوم و آلات و ادوات منجمین گفتگو

شده است .

(ز) موسیقی در سه فصل شامل شرح آلات مختلف موسیقی و اسامی

هریک و نوت نویسی و ایقاعات و علامات مخصوص موسیقی و مصطلحات آن .

(ژ) علم الحیل در دو فصل شامل قسمتی از فیزیک و علم جرانفال که موضوع آن فشار و موازنه مایعات است .
(س) کیمیا در سه فصل با شرح و آلات و اسباب و ادویه و مواد آن و تدبیرات و کیفیات عمل کیمیاگران .

الفهرست

کتاب الفهرست تألیف محمد بن اسحاق الندیم یکی از جالبترین و نفیسترین آثاری است که بزبان عربی نوشته شده و تا عصر کنونی ما مانده است . نسخه‌های خطی این کتاب نادر و کم و بیش ناقص است . چاپ فلوگل^(۱) از روی دو نسخه خطی پاریس طبع شده (و نسخه‌ای که قدیمتر است مشتمل است بر چهار مقاله اول از مقالات ده گانه کتاب و نسخه‌ای که تازه‌تر است گویا از روی نسخه‌های شماره ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ کتابخانه کوپرولوزاده برای دوسلان^(۲) در قسطنطنیه استنساخ شده و مشتمل است بر قسمت آخر کتاب (فصل پنجم مقاله پنجم بعد) ؛ دو نسخه خطی در وینه^(۳) است و هر دو نسخه ناقص و ناتمام است . يك نسخه خطی در لیدن^(۴) است که تنها مشتمل است بر مقالات هفتم تا دهم . و نیز دو جزء^(۵) خطی از کتاب الفهرست در لیدن موجود است . اسپرنگر^(۶) گمان کرده است که کتاب الفهرست در واقع صورت ریز کتابهای يك کتابخانه بزرگی بوده است به ترتیب موضوعات با اضمام شروع^(۷) ، لکن بروکلمان^(۸) این نظر را رد میکند .

Baron de Slane (۲) Flügel (۱)

Leyden (۴) Vienna (۳)

(۵) رجوع شود بصفحات ۱۶ تا ۱۹ مقدمه چاپ فلوگل

Catalogue raisonné (۷) Sprenger (۶)

(۸) رجوع شود بجلد اول تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان صفحه ۴۷ ، ۱۱

Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit.

بهر حال نگارنده در زبان عربی کتابی ندیده است که بپایه فهرست مایهٔ اعجاب و ستایش و در عین حال موجب تأثر و تأسف باشد . اعجاب و ستایش از آن رو که صاحب آن واجد کمالات و فضائل عظیم بوده و تأسف از اینکه آنچه منابع اطلاعات گرانبھائی که هنگام تحریر کتاب وجود داشته است اکثر آن بکلی از میان رفته است . مؤلفینی هستند که فقط معدودی از قطعات کوچک آثارشان در دست است و بهمان وسیله آثار امیثناسیم و مؤلف فهرست تعداد کثیری از آثارشان را صورت میدهد که ما ندیده ایم . از آنها گذشته بسیاری مؤلفین دیگر بوده اند که اقبالشان مانند این عدهٔ معدود یاری نکرده و بقلم نیامده اند ، زیرا اکثر مؤلفین و نویسندگان را فقط از روی یادداشتهای فهرست یا بیشتر بدان وسیله شناخته ایم . کلمات و عبارات تھی که در صفحات اول اکثر آثار عربی و فارسی متأخرین بمنظور بلاغت یا براءت استهلال یا رعایت معانی و بیان بکار برده شده است آن صفحات را بهر صورت مشوّه و بیقواره کرده است ، لکن مقدمهٔ ابن الندیم باندازه ای مختصر و مفید و سرمشق اختصار است و با عبارت پردازیهای کتب دیگر چندان متباین است و این تباین بحدی دلپذیر که نمیتوانیم از ترجمهٔ آن در اینجا خودداری کنیم (۱) :

« رب يسر برحمتك النفوس اطال الله بقاءك تشرئب الى النتائج دون المقدمات و تتراح الى الغرض المقصود دون التطويل في العبارات فلذلك اقتصرنا على هذه الكلمات في صدر كتابنا هذا اذ كانت دانت دالة على ما قصدناه في تأليفه ان شاء الله فنقول و بالله نستعين و اياه نسال الصلاة على جميع انبيائه و عبادته المخلصين في طاعته و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم . هذا فهرست كتب جميع الامم من العرب و العجم الموجود منها

(۱) یادداشت مترجم : چون خوانندگان این کتاب احتیاجی بترجمه

فارسی مقدمهٔ ابن الندیم ندارند لذا عیناً از فهرست نقل شده است .

بلغت العرب و قلمها فی اصناف العلوم و اخبار مصنفیها و طبقات مؤلفیها و
انسابهم و تاریخ موالیدهم و مبلغ اعمارهم و اوقات وفاتهم و اماکن بلدانهم
و مناقبهم و مثالبهم منذ ابتداء كل علم اخترع الى عصرنا هذا و هو سنة سبع
و سبعین و ثلثمائة للمجره .» (= ۸ - ۹۸۷ میلادی)

بلافاصله بعد از این مقدمه مؤلف کتاب الفهرست میدر دازد بتلخیص

مندرجات کتاب بشرح ذیل :

« ما یحتوی علیه الکتاب و هو عشر مقالات

المقالة الاولى و هی ثلاثة فنون :

الفن الاول : فی وصف لغات الامم من العرب و العجم و نموت أقلامها

و انواع خطوطها و اشکال کتاباتها :

الفن الثاني : فی اسماء کتب الشرائع المنزلة علی مذاهب المسلمین (۱)

و مذاهب اهلها .

الفن الثالث : فی لغت الکتاب الذی لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا

من خلفه تنزیل من حکیم حمید و اسماء الکتب المصنفة فی علومه و اخبار

القراء و اسماء رواثهم و الشواذ من قرأهم .

المقالة الثانية : و هی ثلاثة فنون فی النحویین و اللغویین :-

الفن الاول : فی ابتداء النحو و اخبار النحویین البصریین و فصحاء الاعراب

و اسماء کتبهم .

الفن الثاني : فی اخبار النحویین و اللغویین من الکوفیین و اسماء

کتبهم .

(۱) مقصود از مسلمین در اینجا یهود و نصاری و صابئین است . معنای اسلام

تسلیم بودن با اراده خداست و لفظ مسلم به معنای وسیعتر کلمه شامل اتباع و فادار هریک

از انبیائی است که بیرون بیغمبر اسلام قبول دارند . بدین طریق تعلیمات ابراهیم

تعلیمات اسلام بوده و بلقیس ملکه سبا همینکه تغییر مذهب داد با سلیمان پسر داود

مسلمان شدند .

٢ - الفن الثالث : فى ذكر قوم من النحويين خلطوا المذهبين و اسماء كتبهم .

المقالة الثالثة : و هى ثلاثة فنون فى الاخبار و الآداب و السير و الانساب .

الفن الاول : فى اخبار الاخباريين و الرواة و النسابين و اصحاب السير و الاحداث و اسماء كتبهم .

الفن الثانى : فى اخبار الملوك و الكتاب و المترسلين و عمال الخراج و اصحاب الدواوين و اسماء كتبهم .

الفن الثالث : فى اخبار الندماء و الجلساء و المغنيين و الصفاة و الصفاة و المضحكين و اسماء كتبهم .

المقالة الرابعة : و هى فنون فى الشعر و الشعراء :-

الفن الاول : فى طبقات الشعراء الجاهليين و الاسلاميين ممن لحق الجاهلية و صناع دواوينهم و اسماء روايتهم .

الفن الثانى : فى طبقات شعراء الاسلاميين و شعراء المحدثين الى عصرنا هذا .

المقالة الخامسة : و هى خمسة فنون فى الكلام و المتكلمين :-

الفن الاول : فى ابتداء امر الكلام و المتكلمين من المعتزلة و المرجئة و اسماء كتبهم .

الفن الثانى : فى اخبار متكلمي الشيعة و الامامية و الزيدية و غيرهم من الغلاة و الاسماعيلية و اسماء كتبهم .

الفن الثالث : فى اخبار متكلمي المجبره و الحشويه و اسماء كتبهم .

الفن الرابع : فى اخبار متكلمي الخوارج و اصنافهم و اسماء كتبهم .

الفن الخامس : فى اخبار السياح و الزهاد و العباد و المتصوفة و المتكلمين

على الوسوس و الخطرات و اسماء كتبهم .

- المقالة السادسة : وهي ثمانية فنون في الفقه والفقهاء والمحدثين :
الفن الاول : في اخبار مالك واصحابه واسماء كتبهم .
الفن الثاني : في اخبار ابي حنيفة النعمان واصحابه واسماء كتبهم .
الفن الثالث : في اخبار الامام الشافعي واصحابه واسماء كتبهم .
الفن الرابع : في اخبار داود واصحابه واسماء كتبهم .
الفن الخامس : في اخبار فقهاء الشيعة واسماء كتبهم .
الفن السادس : في اخبار فقهاء اصحاب الحديث والمحدثين واسماء كتبهم .
الفن السابع : في اخبار ابي جعفر الطبري واصحابه واسماء كتبهم .
الفن الثامن : في اخبار فقهاء الترات واسماء كتبهم .
المقالة السابعة : وهي ثلاثة فنون في الفلسفة والعلوم القديمة :-
الفن الاول : في اخبار الفلاسفة الطبيعيين والمنطقيين واسماء كتبهم ونقولها وروحها والموجود منها وما ذكر ولم يوجد وما وجد ثم عدم .
الفن الثاني : في اخبار اصحاب التعاليم و المهندسين والارثمطيقين و الموسيقيين و الحساب و المنجمين و صناع الالات و اصحاب الحيل و الحركات .
الفن الثالث : في ابتداء الطب و اخبار المتطببين من القدماء و المحدثين و اسماء كتبهم و نقولها و تفاسيرها .
المقالة الثامنة : وهي ثلاثة فنون في الاسمار و الخرافات و العزائم و السحر و الشعوذة .
الفن الاول : في اخبار المسامرين و المخرفين و المصورين و اسماء الكتب المصنفة في الاسمار و الخرافات .
الفن الثاني : في اخبار المعزمين و المشعبدين و السحرة و اسماء كتبهم .
الفن الثالث : في الكتب المصنفة في معاني شتى لا يعرف مصنفوها و لامؤلفوها .

المقالة التاسعة: وهي فنان في المذاهب والاعتقادات .

الفن الاول: في وصف مذاهب الحراية الكلدانيين المعروفين في عصر نابالصابئة ومذاهب الثنوية من المنابية والديسانية والخرمية والمرقونية والمزدكية وغيرهم واسماء كتبهم .

الفن الثاني: في وصف المذاهب الغربية الطريقة كمذاهب الهند والصين وغيرهم من اجناس الامم .

المقالة العاشرة: تحتوي على اخبار الكيمائيين والصنوبيين من الفلاسفة القدماء والمحدثين واسماء كتبهم .

علاوه بر اين سه كتاب ديگري كه قديمتر است كتاب المعارف ابن قتيبه ميباشد (ابن قتيبه در حدود سال ۸۸۹ ميلادي وفات يافته است) . متن اين كتاب بهمت خستگي نايذير ووستنفلد (۱) در گتینگن (۲) بسال ۱۸۵۰ ميلادي انتشار يافته است و بخوبي نشان ميدهد همه نويسندگانى كه مدعى ميشوند خوانندگان آثار آنها نسبتاً زياد است درباره تاريخ و ترجمه احوال رجال چه اطلاعاتى بايد داشته باشند . مؤلف اين كتاب از موضوعات ذيل در كتاب خود بحث ميكند: آغاز آفرينش (مبتداً الخلق يا مبدأ الخلق) (صفحات ۶ تا ۱۰)؛ تاريخ مقدس و شرح مختصرى از رؤساء امته و رهبران دينها و پيامبران (و نه تنها شامل كسانى است كه در كتاب تورات عهد عتيق از آنها ياد شده بلكه ديگران نيز مانند هود و صالح كه در قرآن نامشان برده شده در اين فصل مورد بحث قرار گرفته اند) و مسيح (صفحات ۱۰ تا ۲۷)؛ تاريخ غير مذهبي و تاريخ تفسيحات نژادى بشر و اسامى مؤمنين عرب قبل از بعثت رسول اكرم و انساب العرب (صفحات ۲۸ تا ۵۶)؛ دودمان نبوت (۳) و اقرباء و اهل بيت و اطفال و بستگان و اسبها (۴) و تاريخ بعثت و مغازى و فتوح

Göttingen (۲) Wüstenfeld (۱)

(۳) يادداشت مترجم: « نسب اشرف الخلق » .

(۴) يادداشت مترجم: « خيله و مراكبه » .

و رحلت پیغمبر (صفحات ۵۶ تا ۸۳)؛ اخبار خلفاء چهارگانه راشدین (صفحات ۸۳ تا ۱۰۶)، اخبار اولاد علی بن ابیطالب و زبیر و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و سایر متقدمین از مسلمین عالیقدر و در خاتمه صورت مختصری از منافقین (صفحات ۱۰۶ تا ۱۷۴)؛ تاریخ بنی امیه و خلفاء عباسی تا المعتمد یعنی تا زمان مؤلف (صفحات ۱۷۵ تا ۲۰۰)؛ تراجم سیاستمداران و سرداران و فرمانداران نامدار امپراطوری اسلام و یاغیان معروف (۱) (صفحات ۲۰۱ تا ۲۱۵)؛ شرح زندگانی تابعون یا جانشینان اصحاب پیغمبر (صفحات ۲۱۶ تا ۲۴۸)؛ تراجم احوال علماء اعلام و مدرسین بزرگ اسلام و مؤسین و پیشوایان مذاهب مهم اسلامی (۲) و محدثین و قراء قرآن (۳) و نسب شناسان و مورخین (۴) و نحویین و راویان شعر و غیره (۵) و ذکر مساجد مهم و فتوحات اولیه مسلمین و سایر مسائل مربوطه و مهمترین موارد بروز طاعون (صفحات ۲۴۸ تا ۲۹۳) (۶)؛ شرح ایام بزرگ عرب (جنگهای معروف) (۷)؛ شرح زندگی کسانی که نامشان در میان عرب ضرب المثل شده است، بحث از مذاهب آنان قبل از اسلام و فرق مختلف اسلامی و وجه تسمیه پاره‌ای اقوام و امم و اینکه چگونه دارای این اسامی شده‌اند (مثلاً کردها و یهودیان) (صفحات ۲۹۳ - ۳۰۴)؛ و کتاب الملوك در باره ملوك يمن و شام (غسانیان) و حیره و ایران از زمان جمشید تا پایان سلسله ساسانیان (صفحات ۳۰۴ تا ۳۳۰).

- (۱) یادداشت مترجم : « المشهورون من الاشراف » .
- (۲) یادداشت مترجم : « اصحاب الراى وهم الائمة المجتهدون » .
- (۳) یادداشت مترجم : « اصحاب القراءآت و قراء الالعان » .
- (۴) یادداشت مترجم : « النسابون واصحاب الاخبار » .
- (۵) یادداشت مترجم : « رواة الشعر واصحاب القريب والنحو . »
- (۶) یادداشت مترجم : « ذکر الطواعین و اوزانها » . ضمناً سخن از معیوبین و بیسان و نکان و کران و غیره رفته است .
- (۷) یادداشت مترجم : « ذکر الایام المشهوره فی الجاملية . »

این مطالب نشان میدهد تا چه اندازه طلاب ادبیات اسلامی را اطلاعات وسیع بایستی تابخوانند کلیه اشارات و تلمیحات راحتی در اشعار شعراء مخصوصاً سرایندگان عصر فرخندهٔ خلافت کاملاً درک کنند و ارزش آنها تشخیص دهند.

گذشته از اطلاعات عمومی و احاطهٔ کامل بزبان (اعم از فارسی یا عربی) که وسیلهٔ بیان است برای اینکه دانش پژوهی بتواند از چکامه های این ملل حداعلی لذت را ببرد بایستی یاره ای معلومات فنی از جمله عروض و نحو و علم معانی و بیان و علم بدیع را بمیزان معتنا بهی بداند تا فوراً بتواند مجاز و تشبیه ، استعاره و کنایه ، مبالغه و مقابله یا متضاد و اقتباس یا استشهاد ، تعلیل و تجنیس و تخییل (ابهام) ، تحریف و قلب و نظائر آنها که مخصوصاً در قصائد یا مدائح هر لحظه با آن مواجه میشود تشخیص دهد و ارزش آنها درک کند و میدانیم که بیشتر شعراء متقدم ایران قسمت بزرگی از نیرو و قریحه و استعداد ذاتی خود را مصروف همین قصائد و مدائح میکردند زیرا اکثر آنان شعراء دربار بودند و برای عامهٔ مردم شعر نمیگفتند. اشعاری در ستایش و ثنای ممدوح میسروردند و امر معاش را باتکاء سخا و کرم ولی النعمت خود تأمین میکردند. بهمین علت بسیاری از قصیده سرایان مانند عنصری و فرخی و خاقانی و انوری و ظهیر فاریابی و امثالهم که در نظر ایرانیان از بزرگترین سخنوران ایران بشمارند هرگز چنگی بدل خوانندگان اروپائی نمیزند ولو اینکه مترجم نهایت استادی و مهارت را در ترجمه بکار بندد. اما چون از سخنوران حماسی مانند فردوسی یا از غزلسرایان مانند حافظ یا از گویندگان اشعار اخلاقی و حکمت آموز مانند سعدی و ناصر خسرو یا از سرایندگان اشعار عرفانی مانند عطار و جلال الدین رومی یا از هجانویسان مانند عبیدزاکان یا از شعراء شکاک مانند خیام سخنی بمیان آید خوانندگان اروپائی مجذوب شوند ، زیرا هر یک از شاعران مزبور بطریق مختلف و از جهتی که قدر

مشترك كليۀ بنی نوع بشر است جای خود را در همه دلها باز کنند .
با اینکه کلادوین و روکرت و بلوخان^(۱) و سایر دانشمندان در باب
عروض و معانی و بیان زبان فارسی آثار نفیسی از خود بیادگار گذاشته‌اند
معذالك اگر دوست فقیدم گیب^(۲) آن مقدمه مفصل و استادانه را بر جلد
اول کتاب بزرگ خود درباره تاریخ شعر در عثمانی ننوشته بود شاید
بتفصیل بیشتری در این موضوعات سخن میگفتم . گیب در پنجم دسامبر
۱۹۰۱ میلادی پس از يك دوره کوتاه ناخوشی در سن چهل و چهار سالگی
زود از این جهان فانی رخت بر بست و فقدان وی در عالم شرقشناسی
ضایعه‌ای چندان عظیم است که بمیزان حساب نتوان سنجدید . تقریباً بیست
سال پیش چند هفته‌ای در لندن با هم بودیم و بتحصیل زبان فارسی و ترکی
اشتغال داشتیم . با بعضی مسلمین تحصیل کرده و هوشمند که بیشتر ایرانی
بودند و اتفاقاً در آنوقت در لندن توقف داشتند از جمله با میرزا محمدباقر
بواناتی از اهل فارس محشور بودیم . در مقدمه کتاب دیگر خود موسوم
به « یکسال در میان ایرانیان » که در لندن بسال ۱۸۹۳ مسیحی منتشر
شده است سعی کرده‌ام شخصیت ویرا شرح دهم^(۳) . قریحه میرزا محمد
باقر بواناتی و قوه ابتکار او بلاشک از همه بیشتر بود . از آن تاریخ بیعد
تا زمان مرگ گیب اکثر اوقات با گیب در تماس بودم و آنساعتی که در
دفتر گیب در لندن با وی بسر بردم از سعیدترین و سودمندترین ساعات
زندگی من بوده است .

در این چند ماه اخیر وظیفه غم انگیزی بر عهده نگارنده واگذار
گردیده و آن رسیدگی بکتاب و نسخ خطی و اوراق گیب است . فهرستی

Gladwin, Rückert, Blochmann (۱)

E. J. W Gibb, History of Ottoman Poetry, London (۲)

Luzac & Co., 1900.

A Year Amongst the Persians, (London: A. & C. (۳)

Black, 1893) .

از کتب کمیاب و نفیس که با آن جدیت و پشت کار و تفحص و تفرس از مشرق زمین بدست آورده بود باید فراهم آورم و قسمتهای چاپ نشده اثر بزرگی که عمر خود را بر آن کار وقف کرده بود باید تنظیم کنم . تنها جلد اول کتاب گیب تا کنون کسوت طبع پوشیده و نگارنده آنرا کتابی عالی یافته بود . ولی اگر بدین طریق و تا این اندازه بکنه کار او واقف نمیگشتم هرگز ازرنجی که بر خود هموار کرده و مقدار کتبی که خوانده بود آگاه نمیشدم و بفضائل علمی و نکته سنجی او بی نمیبردم و اگر بتوانم بزودی درباره شعر فارسی کتابی پردازم که نیمی از محسنات کتاب نفیس گیب را در شعر ترکی دربر داشته باشد باید خشنود و خرسند باشم . هر کس که طالب تحصیل ادبیات اسلامی است لااقل مقدمه این کتاب بزرگ را باید بخواند .



فصل دوازدهم

نهضت‌های مذهبی این دوره

۱ - اسم‌هیلیان و قرمطیان یا «هفت امامیان»

روش مذهبی و سیاسی شیعه یعنی پیروان علی بن ابیطالب (ع) را قبلاً تا حدی بتفصیل بحث کرده‌ایم و گفته‌ایم بچه عللی تشیع برای ایرانیان بالاخص جالب توجه بوده است. در این فصل یکی از تحولات این مذهب را باید مورد دقت قرار دهیم و هر چه امر و اهمیت آن نسبتاً کم است لکن در تاریخ عالم اسلام تا حمله مغول در قرن سیزدهم مسیحی نقش بزرگی بازی کرده است. بنابر این ناچار در صفحات بعد مکرر باین موضوع اشاره کنیم.

اهل تشیع عموماً در تکریم و تجلیل علی بن ابیطالب (ع) و ردّ خلافت اسلاف سه گانه وی ابوبکر، عمر و عثمان، و تصدیق ولایت امامان از نسل علی (ع) متفق اند. امامت آل علی را از مواهب فوق الطبیعه الهی میدانند و معتقدند که پیشوائی امت پیغمبر (ص) از جانب خدا بایمه تفویض شده و مؤمنین باید نسبت بولایت حقه خاندان علی (ع) که مستقیماً از طرف خداست راسخ العقیده باشند نه اینکه بگویند انتخاب خلیفه باید باجماع امت صورت گیرد. اجمالاً اهل تشیع طرفدار اصل حق آسمانی در برابر اصل انتخاب طبق روش دموکراسی میدانند.

بعلاوه چنانکه قبلاً ملاحظه کردیم بیشتر شیعیان (مخصوصاً در ایران) برای دو چیز اهمیت بسیار قائل بودند: یکی اینکه بعد از علی بن ابیطالب (ع) (پسر عم پیغمبر ص) همه ائمه از ذریه فاطمه زهرا (بنت رسول الله) و از احفاد و اعقاب مستقیم خود پیامبر بودند؛ دیگر اینکه بعد از حسین بن

علی (امام سوم) همه ائمه نسب از ساسانیان یعنی دودمان پادشاهان قدیم ایران میبردند (رجوع شود بصفحات ۱۹۵ تا ۲۰۹ همین کتاب).

فرقه‌های دیگر شیعه (کیسانیه وزیدیه^(۱)) نه تنها احفاد حسن (مجتبی) برادر حسین بن علی بلکه احفاد محمد بن الحنفیه (برادر صلیبی حسین از مادر دیگر) را که اولاد فاطمه زهرا و سبط مستقیم رسول نبودند^(۲) با امامت میشناختند (امامان مزبور ادعای نسب از دودۀ ساسان نداشتند). این فرقه‌ها نفوذ و قدرت زیادی در هیچیک از ایالات ایران بجز طبرستان بدست نیاوردند (و چنانکه ملاحظه شد سلسله ائمه زیدیه از سال ۸۶۴ تا ۹۲۸ مسیحی تنها در طبرستان رونقی داشت). بنابراین توجه بیشتری بفرق مزبور لازم نیست. توجه ما باید بیشتر معطوف بامامیه و دو شعبه بزرگ آن یعنی ائمه عشریه و سبعیه باشد. ائمه عشریه در ایران امروز شایع است و سبعیه یا اسمعیلیه باشعب مختلف آن از جمله حشاشین (که از طرف مخالفین آنها در ایران عموماً ملاحظه خوانده میشوند) در یکی از فصول بعد موضوع بحث خواهد بود. امام چهارم و ائمه بعد در هر یک از دو فرقه مزبور که از فرق مهم تشیع است از احفاد حسین بن علی بودند و چنانکه قبلاً این نکته مورد تأکید واقع شد ائمه مذکور در نظر پیروان خود بدو جهت مورد احترام بودند: یکی بنمایندگی بیت رسالت در عربستان و دیگر اینکه نژاد از دودۀ شهریاران ایران داشتند.

در مورد امام جعفر صادق نبیره حسین بن علی که در تاریخ ۱۴۸ هجری (مطابق ۷۶۵ مسیحی) رحلت یافت بین هفت امامی و دوازده امامی توافق حاصل است ولی توافق آنها در همین جا منقطع می شود.

(۱) یادداشت مترجم: حاشیه مرحوم هدایتی «زیدیه قائل بامامت زید بن

علی بن الحسین هستند که بالتبجه از اولاد فاطمه زهرا و سبط رسول بوده».

(۲) رشیدالدین فضل الله در کتاب بزرگ خود موسوم به جامع التواریخ در قسمتی که مربوط باسمعیلیه است میگوید در زمان ابومسلم ادعای احفاد علی بخلافت

مبنی بر «شرافت نسب آنان بود زیرا از ذریه فاطمه زهرا بوده اند».

امام جعفر صادق پسر ارشد خود اسمعیل را نخست برای جانشینی خود نامزد نمود ، لکن بعد از او دلتنگ شد و حکم خود را فسخ کرد و یکی دیگر از پسران خود موسی الکاظم (هفتمین امام فرقه اثنی عشریه) را با امامت برگزید ، زیرا چنانکه بعضی اظهار میدارند اسمعیل را در حال میگساری دیده بودند (۱).

عموماً عقیده دارند که اسمعیل در حیات پدر بدرود زندگانی گفته و برای اینکه در این امر شک و شبهه ای پیش نیاید جسد ویرادر معرض تماشای عموم مردم گذاشتند. لکن بعض از شیعیان باین تغییر تن در ندادند و نسبت با اسمعیل وفادار ماندند و گفتند امامت وی قابل نسخ نبوده است و اگر هم شرب خمر حقیقت داشته تعدی در کار بوده و مقصودی عالی در بر داشته و برای اثبات این مطلب بوده است که شرابی را که بیغمبر نهی فرموده تکبری است که بر روح مستولی شود و نظایر آن حالت پدید آید و این کلمه مجازاً استعمال شده و منظور مستی از باده کبر و عجب است و جرثومه تأویل که بعد فرقه اسمعیلیه بسط و توسعه زیادی دادند و دامنه ای وسیع دارد در همین نظر نهفته است . هر چند پس از مرگ اسمعیل اختلافاتی بین آنها پیدا شد ولی فرقه ای که نام اسمعیل را بر خود نهاد با مرگ اسمعیل از بین نرفت . بعضی گفتند اسمعیل در واقع نمرده و باز گردد . برخی دیگر مدعی شدند که چون اسمعیل در حیات پدر در گذشته است در حقیقت هرگز با امامت نرسیده و علت اینکه بدین مقام نازد گردید این بود که امامت به فرزندش محمد برسد . بالنتیجه محمد را امام هفتم و خاتم الائمه و امام کامل دانند و حال آنکه عده ای دیگر ظاهراً اسمعیل و پسرش محمد را یکی خوانند و گویند محمد همان اسمعیل است که باز آمده یا اسمعیل در جسم محمد حلول نموده و بار دیگر ظهور کرده است .

(۱) این مسأله فی المثل در جامع التواریخ مذکور است .

بهر حال شاید حدس دوساسی (۱) مصاب است که تا ظهور عبدالله بن میمون القداح در حدود سال ۲۶۰ هجری (۲) (۴-۸۷۳ مسیحی) فرقه اسمعیلیه صرفاً یکی از فرق عادی شیعه بوده و فرقی که با سایر فرق داشته این است که محمد بن اسمعیل را آخرین امام دانسته و اصل تأویل را که همین محمد یا جد او جعفر صادق مبدع و مبتکرند قائل بوده است. نبوغی که در وهله نخست این فرقه نسبتاً بی اهمیت را برانگیخت که در ظرف تقریباً چهار قرن از آنهمه قدرت و نفوذ بهره مند گردد علی القاعده سرچشمه اش از ایران بود و اگر بخواهم بشرح آن ماجری پردازم بهتر آن باشد که کلمات دانشمندان بزرگ هلند یعنی دوخویه و دوزی را نقل کنم :

دوخویه گوید (۳) : « نفرت شدیدى که نسبت بعرب و اسلام وجود داشت سبب شد که در اواسط قرن سوم هجری عبدالله بن میمون القداح را که شغلش کحالی و نژادش ایرانی بود فکر و نقشه‌ای بنظر آید که از دو جهت شگفت بود : یکی از جهت جرأت و نبوغی که در طرح نقشه دیده میشد ، دیگر از جهت اینکه با اطمینان خاطر و قوت قلب و شدت عمل بموقع اجرا گذاشته شد . »

« نقشه این بود (۴) که غالب و مغلوب را در یک جمعیت بهم پیوندند و انجمنی سرّی برپا سازند و برآی ورود بدان انجمن درجاتی چند قائل گردد : از طرفی مردان آزاد فکر و ملحدی که

Sylvestre de Sacy, Exposé de la Religion des Druzes, (1)
(Paris, 1838) vol. 1, p. lxxii

(۲) الفهرست ابن الندیم صفحه ۱۸۷ .

(۳) یادداشتهای دوخویه درباره قرامطه چاپ لندن ۱۸۸۶ .

M. J. de Goeje, Mémoire sur les Carmathes, Leyden, 1886.

(۴) این کلمات را دوخویه از دوزی Dozy نقل کرده است . نگاه کنید

بتاریخ مسلمین اسپانی تألیف دوزی جلد سوم صفحات ۸ بیعد

(Histoire des Musulmans de l' Espagne) .

دین را فقط وسیله‌ای برای لکام زدن بعوام الناس میدانند وارد شوند و از طرف دیگر متعصبین جمیع فرق مذهبی در آن انجمن گرد آیند تا افرادی بی ایمان بتوانند بر صاحبان ایمان سلطنت و فرمانروائی کنند و امپراطوری‌هایی که فاتحین و کشور گشایان بنیاد گذارند بدست خود فاتحین سرنگون گردد : و اجمالاً برای خود حزبی تشکیل دهد که عده کثیری اعضاء فشرده و مطیع و با انضباط در آن حزب تربیت شوند تا هر لحظه مقتضی باشد تاج و تخت را اگر برای خود او نگیرند لا اقل برای اولاد و احفاد او بچنگ آورند . این بود عقیده راسخ عبدالله بن میمون و این اندیشه هر چند خنده آور و شگفت و گستاخانه بود باندیری حیرت‌انگیز و مهارتی بیمانند و بصیرت و اطلاع عمیق از ضماير و قلوب ابناء بشر جامعه عمل پوشید . « (۱)

برای رسیدن باین هدف وسائلی فراهم آوردند و اسباب چینی‌ها کردند . اگر بخواهیم منصفانه از آن تمهیدات سخنی بگوئیم باید آنرا از اعمال شیطانی بخوانیم . از هر طرف به نقطه‌های ضعف مردم پرداختند : برای مردان با ایمان از پرهیزکاری و تقوی سخن گفتند و اگر نگوئیم با افراد لایابالی و بی‌بند و بار اجازه قانون شکنی دادند توان گفت آنانرا آزاد گذاشتند . با کسانی که قوای دفاعی نیرومند داشتند از در فلسفه در آمدند و بسا اهل تعصب از راه عرفان و امیدواری بفضل و رحمت خداوند کریم وارد شدند . با عوام الناس از عجائب و غرائب و شگفتیها گفتگو کردند . برای یهودیان از مسیح و برای مسیحیان از روح القدس و برای مسلمین از مهدی دم زدن و برای ایرانیان و سریانیان بت پرست و لا مذهب روش فلسفی در الهیات آوردند و این کارها را با چنان عزم راسخ و آرامش خاطر صورت دادند که مایهٔ اعجاب ماست

(۱) در اینجا استهاد از دوزی خاتمه مییابد و دنبالهٔ مطالب از کلمات دوخوبه

و اگر میتوانستیم هدف آنرا فراموش کنیم سزاوار بود حداعلی ستایش را نسبت بآن قائل شویم . « (۱)

تنها انتقاد من بر این شرح و وصف روشنی که از دعوت اسمعیلیه داده شد آنست که نسبت بعددای عدالت و انصاف رعایت نگردیده و آن عده کسانی بودند که به نیروی مساعی آنان عقائد مزبور با وجود هزاران خطر و اشکال تعلیم داده شد . لافاقل صداقت و از خود گذشتهگی گروه دعوت مزبور کاملاً قابل ستایش و تحسین است . در اینجا نمیتوانم از نقل این عبارت از کتاب رنه دوسو در باب تاریخ و مذهب نصیریان که اخیراً یعنی در سال ۱۹۰۰ میلادی در پاریس انتشار یافت (۲) خودداری کنم . رنه دوسو یکی از اروپائینی است که تصور میکنم نکات خوب مربوط باین فرقه عجیب را توجه کرده است و این قبیل اروپائیان بسیار کم و انگشت شمارند .

رنه دوسو (در صفحه ۴۹ کتاب خود) چنین گوید : « بعضی

(۱) یادداشت مترجم : آنچه راجع باسمعیلیه نوشته شده بقیده آقزای

تقی زاده دقیق و بی خدشه نیست ؛ این است نظر ایشان :

« اولاً موسی الکاظم در موقع وفات اسمعیل بیش از ۱۷ سال نداشت و محمد بن اسمعیل خیلی در سن بزرگتر از عموی خود امام موسی بود (رجوع شود به جلد سوم جهانگشای جوینی و تعلیقات قزوینی) و حتی گفته شده عمو چهل سال بزرگتر از برادر زاده بود . اگرچه این مبالغه است زیرا که موسی در سن ۱۲۸ و جمفر صادق در سن ۸۰ متولد شده اند . عبدالله بن میمون القداح از اصحاب امام جمفر متوفی در سن ۱۴۸ بود و پدرش میمون از اصحاب امام محمد باقر و لذا وی نمیتواند در سن ۲۶۰ ظهور کرده باشد . ایرانی بودن قداح هم معلوم نیست و در بعضی مأخذ بقباثل عرب منسوب داشته اند . تقریباً تمام آنچه دوزی و دخویه و غیره نوشته اند سست است و اصلاً نصیریه از اسمعیلیه نیستند و در نقائص آن میتوان چند صفحه نوشت . نیرنگ و حیل که نسبت داده اند صحیح نیست و آن جماعت مؤمن خالص بودند . بهرحال شرح حقیقت مطلب بسیار مفصل میشود و در ترجمه کتاب هم نمیتوان تصرفی کرد . »

René Dussaud, Histoire et Religion des Nosairis (۲)
(Paris, 1900) .

زیاده رویها سبب شد که این عقائد در نظر مسلمین متشرع مورد نفرت واقع شود و همان زیاده رویها قطعاً باعث محکومیت آن عقائد گردید . باید دانست که اسمعیلیه بسیاری از احکام خود را از معتزله بعاریت گرفته بودند و معتزله ضمن چیز های دیگر منکر صفات حق شدند و بطریقۀ تفویض و اختیار عقیده داشتند . با اینکه اسمعیلیه از این حیث از خود ابتکاری نشان ندادند چنین بنظر میرسد که داوری دانشمندان غرب درباره آنان زیاده از حد شدید بوده است . اگر این فرقه ها با هم اشتباه شوند و همه یکسر هدف تیرسرزنش قرار گیرند ، چنانکه عموماً مورد نکوهش علماء اسلام هستند ، مسلماً خطاست . بنابراین از بین رفتن فاطمی که موجب فتح و فیروزی مذهب اسمعیلیه در مصر شدند پایان دوران سعادت و نیکیبختی ، پایان دوران باقر و شکوه ، پایان دوران گذشت و اغماض بوده است و هرگز مشرق زمین چنین دوره ای را نخواهد دید و از چنین نعمتی بار دیگر برخوردار نخواهد شد . »

در حاشیۀ همان صفحه همان دانشمند از روی انصاف گوید که حتی آن شعبۀ اسمعیلیه که حشاشین نامیده میشدند نخستین جماعتی نبودند که از حربۀ فتک استفاده کردند . حربۀ فتک که بناگاه کشتن است و امروزه « ترور » گویند حربۀ ایست که اقلیتهای ستم کشیده و مظلوم در مقابل مظالم ظالمان و ستمکاران بکار برده اند و خود آن پیر مرد کوهستانی نیز چندانی که معمولاً ویرا جلوه دهند سیهکار نبوده است (۱) . مادۀ اشتقاق این لفظ فرنگی « Assassins » (که معنای آن حشاشین یا آدم کشان است) آن جماعت بوده و بهمان جماعت نیز اساساً اطلاق شده است .

(۱) رجوع شود بشرحی که درباره فتک از نظر علم الاخلاق در صفحات ۳۷۱ تا ۳۷۳ جلد دوم واقعۀ باب نوشته ام و در کمبریج سال ۱۸۹۱ میلادی چاپ شده است .
The Episode of the Bab (Cambridge, 1891).

بر گردیم بموضوع عبدالله بن میمون القداح که عموماً ویرا منشأ قدرت و تشکیلات اسمعیلیه و پدرواقعی خلفاء فاطمیة مصر و غرب میدانند و رجوع کنیم بشرحی که در الفهرست درباره وی نوشته شده است زیرا قول صاحب الفهرست بر اقوال نویسندگان متأخر که کمتر از وی دقت نظر داشته اند اولی و ارجح است . طبق الفهرست عبدالله از اهل اهواز بوده و پدرش میمون القداح مؤسس فرقه میمونیه است که از شعب خطابیه از غلاة شیعه بوده که ائمه را مظهر خدا میدانند علی الخصوص امام ششم امام جعفر صادق پدر اسمعیل (۱) . عبدالله دعوی نبوت کرد و کارهای عجیب و خارق العاده ای صورت داد که پیروانش اعجاز تلقی کردند . مدعی شد که بطرف القعینی طی الارض کند و از وقایعی که در مسافت بعیده روی دهد آگاه گردد . بگفته مؤلف الفهرست اینکار را بوسیله کبوتران قاصدی که همدستان او میفرستادند در واقع صورت میداد (۲) . پس از چندی از دهکده خود به عسکر مکرم انتقال یافت و در آنجا رحل اقامت افکند . از آنجا نیز مجبور شد به ساباط ابی نوح در بصره و بالاخره به سلمیه نزدیک حمص درسوریه فرار کند . در سلمیه زمینی خرید و از آنجا دعائی باطراف کوفه فرستاد . در این مکان مردی بنام حمدان بن الاشعث از اهل قس بهرام دعوت او را اجابت کرد . این شخص را بدلیل کوتاهی اندام و پاها قرمط لقب داده بودند و یکی از مبلغین

(۱) کتاب ملل و نحل شهرستانی صفحات ۱۳۶ تا ۱۳۸ دیده شود .

(۲) تطبیق شود باصفحه ۲۳ کتاب قرامطه تألیف دوخویه ، راشدالدین ستان نیز که یکی از رؤساء بزرگ حشاشین سوریه در قرن دوازدهم میلادی بود بهمین طریق از کبوتران قاصداستفاده میکرد . رجوع شود به مقاله سحرانگیز استانبول کبار Stanislas Guyard در مجله آسیاتی Journal Asiatique سال ۱۸۷۷ میلادی ، صفحات ۳۹ و ۴۱ چاپ جداگانه آن مقاله . استفاده از کبوتران قاصد ظاهراً در زمان سامانیان در قرن دهم میلادی معمول بوده است . رجوع شود به چهارمقاله ترجمه مؤلف این کتاب صفحات ۳۹ و ۳۰ چاپ جداگانه .

بزرگ این فرقه شد و اعضاء فرقه بعد بنام قرمطیان یا قرامطه معروف گردیدند و این نام بمناسبت لقب حمدان بن الاشعث که قرمط بود روی آنها گذاشته شد^(۱). یکی از معاونین مهم حمدان دامادش عبدان بود که کتابهای متعددی (ظاهراً بصورت جدل) نوشته و سازمان تبلیغات را در کلمه بوجود آورد. خود حمدان در کلواذی اقامت گزید و بایکی از پسران عبدالله بن میمون القداح که در طالقان واقع در خراسان منزل داشت مکاتبه میکرد.

تقریباً در همین اوان (۲۶۱ هجری = ۵-۸۷۴ میلادی) عبدالله بن میمون بدرود زندگی گفت. ابتدا پسرش محمد جانشین وی گردید. بعد هم احمد نامی معروف به ابوشلمع (که بعضی او را پسر محمد و برخی دیگر برادر محمد باختلاف نوشته‌اند)، سپس سعید بن الحسین بن عبدالله بن میمون القداح که در تاریخ ۲۶۰ هجری در سلمیه واقع در سوریه یک سال قبل از فوت پدر بزرگ خود تولد یافته بود جای او بگرفتند. ثمرات تدابیر جاه طلبانه‌ای که اسلاف سعید مبتکر بودند و تا مرحله کمال پروراندند سرانجام نصیب سعید گردید. در سال ۲۹۷ هجری (مطابق ۹۰۹ میلادی) از ابو عبدالله داعی شنید که عقائد اسمعیلیه در دل بر بریان افریقای شمالی جای گرفته و اشتیاق و انتظار آمدن امام را دارند. پس بدانجا رفت و خود را نبیره محمد بن اسمعیل و مهدی موعود معرفی نمود و اسم ابو محمد عبیدالله را اختیار کرد و در رأس هواخواهان پرشور خود قرار گرفت و سلسله اغلبی را سرنگون ساخت

(۱) رجوع شود بیاد داشت فاضلانۀ دوخویه در باره وجه اشتقاق این کلمه که بسیار مورد اختلاف است، صفحات ۱۹۹ تا ۲۰۴ کتاب وی در موضوع قرامطه M. J. de Goeje, Mémoire sur les Carmathes تغییر مذهب دادن حمدان را دوساسی کاملاً شرح داده است. رجوع شود به جلد اول کتاب وی صفحات ۱۶۶ تا ۱۷۱:

و : یقمت اعظم افریقای شمالی غلبه یافت و شهر جدید البناى مهدیه را پایتخت خود ساخت و سلسله فاطمیه را تأسیس کرد . این سلسله را از آنرو فاطمیه گویند که دعوی نسب از فاطمه زهرا بنت رسول الله داشته است . شصت سال بعد (سال ۳۵۶ هجری = ۹۶۹ مسیحی) مصر را از خاندان اخشید گرفتند و در پایان قرن دهم میلادی بیشتر سوریه در دست آنها بود . مظهر قدرت این نیروی بزرگ شیعہ چهارده تن خلفاء رقیب بودند و این نیرو سرانجام بدست صلاح الدین ایوبی در سال ۵۶۷ هجری (مطابق ۱۱۷۱ میلادی) خاموش گشت .

اصالت نسب مورد ادعای فاطمیه بسیار مورد بحث واقع شده است و مدارکی که در دست است بیشتر خلاف آن ادعا را ثابت میکند . شبهه‌ای نیست که عبدالله بن میمون القداح جد واقعی آنها بوده است نه علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا . این موضوع را دوخوبه^(۱) با احاطه علمی و کیاست خاص خود بتفصیل مورد بحث قرار داده است و دلایل بسیاری بر رد ادعای آنها آورده است . از ادله مزبور کافی است یکی دو دلیل را که محکمتر است در اینجا نقل کنیم : خلفای عباسی و امویان قرطبه و نمایندگان خاندان علی در بغداد که بدین سمت شناخته شده بودند در دو مورد جداگانه (یکبار در سال ۴۰۲ و بار دیگر در سال ۴۴۴ هجری = ۱۰۱۲ - ۱۰۱۱ و ۳ - ۱۰۵۲ میلادی) نسبت این سلسله را بفاطمه منکر شدند . (در مورد مدعیان متعددی که دعوی انتساب بخاندان علی داشتند خلفای عباسی بهیچوجه در مقام معارضه بر نیامدند ، زیرا بعضی از مدعیان خطرناک و قوی بودند و پیوسته علم طغیان و سرکشی را علیه خلفای عباسی بر میافراشتند) . بعلاوه عضدالدوله آل بویه با وجود تمایلات شدیدى که به تشیع داشت در سال ۳۷۰ هجری

(۱) رجوع شود به رساله فرامطه بحرین صفحات ۴ تا ۱۱۱ ،

(۱ - ۹۸۰ میلادی) تحقیقاتی در اصل و نسب آنها بعمل آورد و در نتیجه تحقیقات خود طوری ناخشنود گشت که تهدید کرد اراضی متصرفی آنها را بکیرد و تمام اوراق و نوشته‌های ایشانرا فرمان داد بسوزانند . از طرف دیگر در کتب مقدس دروز صادقانه اعتراف شده است که عبدالله بن میمون القداح جد قهرمان آنها بوده است (۱) . دروز فرقه ایست که الحاکم بامرالله ششمین خلیفه فاطمی را آخرین و کاملترین مظهر خدا میداند (و این فرقه هنوز در سوریه فعالیت دارد و عده زیادی پیروان آن میباشند) . چون لب کلام و جنبه فلسفی و جهاندوستی اسمعیلیه را مورد تمق قرار دهیم این نکته بخوبی قابل تصور است که فرمانروایان مذهبی و غیرمذهبی آنها چه از اولاد فاطمه زهرا باشند چه نباشند در نظر افراد کامل عیار آن فرقه این مطلب چندان مورد توجه و اعتنا نیست . لکن در یکی از فصول بعد خواهیم دید که از با قریحه ترین مبلغین ایشان ناصر خسرو سخنور جهانگرد معروف است که لقب بزرگ حجت خراسان داشت و مردی بود باحرارت، باحمیت، صاحب طبع آتشین، طینت پاک و ضمیر روشن ، و به اصالت نسب فاطمیان مسلماً معتقد بود . فرمانروائی فاطمیان با اینکه باقتضای زمان و مکان گاهگاه با ظلم و شدت عمل ناگیرر توأم بود بر روی هم خلفای مزبور با آزاد منشی و نکو کاری و معارف پروری حکومت کردند .

گیار (۲) گوید : « عقاید اسمعیلیه را علناً در دانشگاه‌های قاهره تدریس میکردند و در دانشگاه‌ها کتابخانه‌های بزرگی وجود داشت

(۱) رجوع شود بصفحه ۱۰ کتاب دوخوبه که ذکر آن گذشت و همچنین

بکتاب دوساسی صفحات ۶۷ (بارقام رومی) و ۳۵ و ۸۷-۸۴ :

Sylvestre de Sacy, Exposé

(۲) رجوع شود بصفحات ۱۴ و ۱۵ چاپ جداگانه رساله گیار در باره

یکی از معدن بزرگ حشاشین، Guyard, Un grand Maître des Assassins.

که مردم گروه گروه بقصد استفاده از بیانات اساتید اجل بدان روی می‌آوردند و در آنجا اجتماع میکردند. بنای کل این فرقه بر آن بود که اشاعهٔ مذهب باید بوسیلهٔ تبلیغات باشد و نسبت بسایر ادیان نهایت گذشت و تحمل را روا میداشتند. معز (چهارمین خلیفهٔ فاطمی که از سال ۹۵۲ تا ۹۷۵ سلطنت کرد) به نصرانیان اجازه داد علناً با علماء وی بمباحثه و مجادله پردازند و کسی تا آن تاریخ چنین چیزی را نشنیده بود. اسقف معروف اشمونین موسوم به سه وروس^(۱) از این اجازه استفاده کرد. معز کلیسای ویرانهٔ سن مر کوریوس^(۲) را در فسطاط از محل رجوع خزانه از نو بساخت. تا آن تاریخ بمسیحیان اجازه داده نمیشد در تعمیر و تجدید بنای آن کلیسا اقدام کنند. بعضی از مسلمین متعصب سعی کردند مانع شوند و روزی که سنگ اول بنا نهاده شد شیخی در وسط شالده و پی‌ریزی بنا پرید و سو گند یاد کرد که حاضر است جان خود را نثار کند که کلیسا دوباره ساخته نشود. همیشه معز را از ماجری با خبر ساختند فرمان داد شیخ را زیر سنگها مدفون سازند، ولی بشفاعت خلیفهٔ بزرگک نصرانی موسوم به یفرم^(۳) از قتل او چشم پوشید^(۴). اگر اسمعیلیه توانسته بود این عقیده را بنحو کامل در مصر حفظ کند در تمدن عالم اسلام مؤثر واقع میشد. بدبختانه در نتیجهٔ انتشار این

Severus (۱)

St. Mercurius (۲)

Ephrem (۳)

(۴) گبار در این رسالهٔ خود بدو نشربه اشاره میکند، یکی زندگانی

معزالدین الله خلیفهٔ فاطمی تألیف کاترمر،

Quatremère, Vie du Khalife Fatimite Moezz-i din Allah

(مستخرج از مجلهٔ آسیائی Journal Asiatique) صفحات ۱۸۱ بعد. دوم مقاله

دفرمری در همان مجله در بارهٔ تحقیقات جدید در خصوص اسمعیلیه - دورهٔ پنجم،

مجلد سوم، صفحهٔ ۴۰۴،

Defrémery, Nouvelles Recherches sur les Ismailiens.

عقیده نزدیک بود تغییر خطیری در فرقه مزبور پیش آید (۱). از طرف دیگر زیاده رویهای اسمعیلیه ایران و سوریه سبب شد که نورالدین اتابک سوریه (۱۱۴۶ تا ۱۱۷۳ میلادی) که از اتابکان مقدس و متشرع بود علیه مصر یعنی مرکز فرقه اسمعیلیه بجنبشک برخیزد و پیروز و کامکار شود و سلسله فاطمیه را سرنگون سازد.

و نیز ناصر خسرو که در اواسط قرن یازدهم میلادی در عصر المستنصر هشتمین خلیفه فاطمی در قاهره بود شرح موافقی درباره اسمعیلیه نوشته است.

ناصر خسرو چنین گوید (۲): «همه از سلطان ایمن اند که هیچکس از غوانان و غمازان نمیترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کسی ظلم نکند و بمال کسی هرگز طمع نکند و آنجا مالها دیدم از آن مردم که اگر گویم یا صفت کنم مردم عجم را آن قبول نیافتند و مال ایشانرا حد و حصر نتوانستم کرد و آن آسایش که آنجا دیدم هیچجا ندیدم و آنجا شخصی ترسا دیدم که از ممولان مصر بود. چنانکه گفتند کشتیها و مال و ملک او را قیاس نتوان کرد. غرض آنکه یکسال آب نیل وفا

(۱) در اینجا اشاره بدعای عجیب و غریب و نفرت انگیز العاکم نیره المزمست که مدعی مظهریت والوهیت شد و یکشنبه از اسمعیلیه که هنوز به دروز معروف اند دعوی او را پذیرفتند. این شعبه را بمناسبت نام حمزه الدروزی ایرانی که وزیر و همدست العاکم بود دروز خوانند.

یادداشت مترجم: اسم دروز بمعنیه آقای تقی زاده از حمزه نیست بلکه از رفیق او درازی است.

(۲) رجوع شود به سفرنامه حکیم ناصر خسرو چاپ شفر که اصل فارسی با ترجمه فرانسه آن را شفر M.Ch. Schefer در یاریس بسال ۱۸۸۱ میلادی منتشر ساخته است. صفحات ۶ - ۱۰۰ ترجمه و صفحات ۵۶ تا ۵۷ متن کتاب دیده شود.

یادداشت مترجم: چون بچاپ شفر دسترسی نبود از صفحات ۷۷ و ۷۸ چاپ برلین، شرکت کابوایی، سال ۱۳۴۱، نقل شد.

نکرد و غله گران شد. وزیر سلطان ابن ترسارا بخواند و گفت سال نیکو نیست و بر دل سلطان جهت رعایا باراست. تو چند غله توانی بدهی خواه بیها خواه بقرض؟ ترسا گفت بسعادت سلطان وزیر من چندان غله مهیا دارم که شش سال نان مصر (۱) بدهم. در این وقت لامحالہ چندان خلق در مصر بود که آنچه در نیشابور بودند خمس ایشان بجهد بود و هر که مقادیر داند معلوم او باشد که کسی را چندان مال باید تا غلّه او این مقدار باشد و چه ایمن رعیتی و عادل سلطانی بود که در ایام ایشان چنین حالها باشد و چندین مالها که نه سلطان بر کسی ظلم و جور کند و نه رعیت چیزی پنهان و پوشیده دارد.

بنظر نمیرسد که ناصر خسرو قبل از مسافرت مصر و مغرب بآئین اسمعیلیه گرویده باشد و تا حدی میتوان فرض کرد که چون فاطمیه برای سایر دول در آن عصر مشق قابل ستایشی بودند تأثیر این مسأله در تغییر عقیده دادن ناصر خسرو چندان ناچیز نبوده است و چنانکه میدانیم ناصر خسرو تا پایان عمر طولانی خود از معتقدین با ایمان و از مبلغین پر شور اسمعیلیه بود. درد یوان ناصر خسرو اشعاری چند دیده میشود که ثابت میکنند وی با اناجیل اربعه آشنائی داشته است؛ و بلاشبهه ناصر خسرو معتقد بود که انگور را از خار مغیلان و انجیر را از تیغ بیابان نتوان بدست آورد و چون در مقام مقایسه با اوضاع هر یک از کشورهای دیگر آن زمان نتایج و ثمراتی که از این عقیده توان حاصل نمود چندان اختلاف و مبادیست دلپذیر داشت پس چنین عقیده‌ای در بادی نظر و بهر کیفیت شایسته توجه جدی و مطالعه دقیق بوده است.

قبل از اینکه درباره این عقیده بحث کنیم لازم است در خصوص یکی از شعب اسمعیلیه که دارای نظم و ترتیب کمتری بوده و بخوبی فرقه

(۱) شاید مراد از مصر در اینجا قاهره باشد زیرا قاهره را که پایتخت مصر

است مسلمین معمولاً مصر مینامند.

اسمعیلیه اداره نشده است چیزی گفته شود. رابطه شعبه مزبور با خلفاء فاطمی با وجود تحقیقاتی که بسیاری از دانشمندان عالیمقام بالاخص دوخویه کرده اند هنوز اندکی مرموز و مجهول مانده است. در اینجا از حمدان قرمط که نام قرمطیان مأخوذ از نام اوست سخن گفته شد. رابطه قرمطیان که اتباع قرمط بودند و مرید وی عبدان (که بیش از دیگر نویسندگان اوائل دوره اسمعیلیه آثاری از وی باقی مانده است) (۱) با تاریخ ایران خیلی کمتر از فاطمیان اسمعیلیه است و دوران اقتدار آنها بسی کوتاه تر بوده است. لکن این جماعت تقریباً در مدت یکصد سال (۸۹۰ تا ۹۹۰ میلادی) در سراسر قلمرو خلفای عباسی تخم وحشت پراکنده ساختند. هنگام قیام زنگیان قرمط با سردهسته شورشیان ملاقات کرد و سعی نمود با او کنار آید ولی معلوم شد این امر امکان پذیر نیست (۲). دیری نپائید که (در سال ۸۹۲ میلادی) قدرت قرمطیان رو به افزایش گذاشت و در بغداد مایه نگرانی شدید گردید (۳). تقریباً پنجسال بعد نخستین بار مسلحانه قیام کردند و سرکوبی شدند. شورهای دیگری نیز در سالهای ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ میلادی بر پا نمودند و دوچار همین سر نوشت گردیدند.

معذکک نه تنها در بین النهرین و خوزستان بلکه در بحرین و یمن و سوریه نیز دست از فعالیت برداشتمند؛ از بک طرف آنها را در قعر زندان

(۱) رجوع شود به الفهرست صفحه ۱۸۹ آنجا که مینویسد هشت فقره از آثار ویرا مؤلف الفهرست دیده و خوانده است. اثر دیگری که در آنجا ذکر شده و نظام الملک لا اقل اسم آنرا میدانسته است البلاغه السبعه است. رجوع شود به سیاست نامه چاپ شفر Schefer صفحه ۱۹۶.

(۲) رجوع شود به صفحه ۲۶ کتاب دوخویه درباره قرامطه؛

M. J. de Goeje, Carmathes و همچنین به صفحه ۵۱۴ این کتاب.

(۳) رجوع شود به کتاب دوخویه در باره قرامطه صفحات ۳۱ تا ۳۲.

و بر فراز دارمی بنیتم و از طرف دیگر مشاهده میکنیم که بر هبری دعای خود ز کرویہ و ابوسعید حسن بن بہرام الجتّابی (که هر دو ایرانی بوده‌اند و از نامشان معلوم است) قدرت خود را بسط و توسعه داده و اراضی وسیعی را تحت سیطرهٔ مطلقهٔ خود آوردند. در سال ۹۰۰ میلادی جیش خلیفه در خارج بصره بکلی درهم شکسته شد و تنها عباس بن عمر و الغنوی که از سرداران خلیفه بود بیغداد باز گشت و داستان شکست خود را بازگفت (۱). یکی دو سال بعد صاحب‌الناقه و پس از مرگ وی برادرش صاحب‌الشامه یا صاحب‌الخال سوریہ را تا دروازه‌های دمشق غارت کردند. اما دوران کلمکاری این شخص اخیر الذکر کوتاه بود و در ماه دسامبر ۹۰۳ میلادی اسیر شد و بقتل رسید و مرگ ز کرویہ در شکستی که سه یا چهار سال بعد نصیب وی گردید موقتاً سوریہ را از نهب و غارت بیشتری نجات داد. آخرین و غالب‌ترین کار او حمله‌ایست که در بازگشت از مکه بکاروان حج برد و گویند بیست هزار تن در این فاجعه هولناک بهلاکت رسیدند. پیش از اینکه دربارهٔ قرمطیان بیش از این سخنی بشنویم سلسلهٔ فاطمیان در شمال آفریقا سالیانی چند بنحو استوار مستقر شده بودند (۲). لکن در سال ۹۲۴ میلادی ابوطاهر الجتّابی (پسر و جانشین ابوسعید الجتّابی که ذکرش گذشت) بصره را میدان تاخت و تاز قرارداد و غنائمی فراوان بتاراج برد. چند ماه بعد بکاروان دیگر از حجاج هجوم آورد (دو دوازده و بیست مرد و سیصد زن کشته شد و عده‌ای که باسارت گرفته

(۱) دوخویہ در همان کتابی که ذکرش گذشت ترجمهٔ قصه‌ای را که سردار سہبور نقل کرده آورده است. رجوع شود بصفحات ۴۰ تا ۴۳ و نیز صفحهٔ ۵۱۹ این ترجمه دیده شود.

(۲) دوخویہ در صفحهٔ ۷۵ کتاب خود که ذکرش گذشت گوید « در ظرف مدت شش سال بعد از قتل ابو سعید (۱۴-۹۱۳ میلادی) قرمطیان تقریباً بکلی دست از فعالیت شسته بودند. »

شد کمی بیشتر از عده کشتگان بود و غنائم بسیار بدست آوردند (۱). دبری نیائید که کوفه را شش روز غارت کردند و پیشوای قرمطیان در ظرف آن شش روز یاسداران خود را در مسجد بزرگ کوفه جای داد. در اوایل بهاز سال ۹۲۶ میلادی بعد از پرداخت مبلغ هنگفتی بعنوان تاوان اجازه عبور یکاروان حج داده شد. لکن تاسه سال بعد سفر مکه برای زوار بکلی ممنوع گردید.

در ماه ژانویه سال ۹۳۰ میلادی قرمطیان بزرگترین شاهکار خود را صورت دادند. در روزهای اول آن ماه ابوطاهر با لشکری مرکب از شصت سوار و نهصد پیاده وارد شهر مقدس مکه شد و بقتل و غارت پرداخت و طبق معمول زمان عده‌ای را اسیر کرد و چیزی که وحشت بیشتری در دل مسلمین پرهیز کار انداخت این بود که حجر الاسود و سایر آثار مقدس را نیز با خود بیغما بردند. گویند در این فاجعه عظمی سی هزار تن از مسلمین کشته شدند و هزار و نهصد تن از کشتگان در حرم کعبه به شهادت رسیدند. مقدار غنائمی که بچنگ آوردند بسیار عظیم بود و مناظری که با این اعمال پلید و در نتیجه هتک حرمت کعبه پدید آمد بوصف نمی‌آید (۲). لازم نیست عملیات دیگر قرمطیان که نهب و غارت و قتل عام و باجگیری از زوار را تا مرگ ابوطاهر در سال ۹۴۴ میلادی دنبال کردند بتفصیل بیان شود. شش سال بعد حجر الاسود را که قرامطه الاحساء تقریباً مدت بیست و دو سال نزد خود نگاهداشته بودند بطیب خاطر در جای اصلی آن در کعبه قراردادند. طی این مدت هر زمان مسلمین سعی کردند حجر الاسود را درازای مبالغ هنگفتی بعنوان تاوان

(۱) رجوع شود بصفحه ۸۵ کتاب دوخوبه که ذکرش گذشت.

(۲) رجوع شود بشرح مؤثری که دوخوبه در صفحات ۱۰۴ تا ۱۱۳ کتاب

خود داده است و ذکر آن گذشت.

پس بگیرند پیوسته پاسخ تغییر ناپذیری از قرمطیان می شنیدند که « بفرمان امام بردایم و تنها بفرمانوی بازدهیم ». لکن سرانجام فرمان استرداد حجر الاسود را یکی از خلفای فاطمی موسوم به القائم بالمنصور (۱) صادر کرد و حجر الاسود بار دیگر در جای خود قرار داده شد و کلیه مسلمین پرهیز کار بی اندازه شادمان و آسوده خاطر شدند. در مدت بسیار کوتاهی پس از آنکه مصر را فاطمیان تصرف در آورند (۹۶۹ میلادی) بین آنها و قرمطیان که با فاطمیان هم مذهب بودند (۲) نزاعی در گرفت و یکی دو سال بعد بعض از قرمطیان بطرفداری عباسیان علیه رؤساء قدیم خود بچنگ برخاستند.

قرامطه ظاهراً اصول و قوانین متناقضی داشتند بدین معنی که صرف ایمان را مایه نجات و رهایی از قیود اخلاقی میدانستند و طرفدار حکومت مردم و غارتگری بودند ولی فاطمیان بفرمان خدا و حکومت رجال دین اعتقاد داشتند. شرح سلطنت فاطمیان که بر اساس عدل و احسان بود گذشت (۳) و چنانکه گفته شد درست معلوم نیست چه روابطی واقعاً بین قرامطه و اسمعیلیه وجود داشته و این نکته اندکی مبهم و تاریک است. لکن دوخویه در رساله فاضلانۀ خود که مکرر در این فصل از آن قلم توانا استشهاد کردیم بطور قطع ثابت کرده است که این دو گروه با هم نزدیکترین مناسبات را داشته‌اند؛ و با اینکه خلفاء فاطمی اکثر اوقات رابطه خود را با قرامطه بنا بر مقتضیاتی انکار میکردند یا مستور میداشتند (۴) قرمطیان قدرت خلفاء فاطمی را در امور مذهبی و غیر مذهبی (غیر از موارد استثنائی) کاملاً برسمیت میشناختند.

(۱) رجوع شود بهمان کتاب صفحه ۱۴۴.

(۲) در باره علل نامعلوم این واقعه شکفت و نامفهوم رجوع شود بصفحات

۱۸۳ ببعد کتاب دوخویه که ذکر آن گذشت.

(۳) نگاه کنید بصفحات ۳۹۹ تا ۴۰۱ این کتاب و همچنین صفحات ۱۷۷

تا ۱۷۸ رساله دوخویه که ذکر آن گذشت.

(۴) رجوع شود بهمان رساله، صفحات ۸۱ تا ۸۳.

با توجه بکنندی ذهن و بلادت اعراب بادیه نشین دوخویه ثابت کرده است که اصول عقائد هر دو گروه یکی بوده است و بیشتر قرمطیان از میان اعراب بادیه نشین جمع آوری شده بودند (۱). چنانکه دو خویه گفته است « و کاملاً امر طبیعی است قرمطیان از اسراری که پیروان این مذهب پس از ورود و طی عالیتترین مراحل و مراتب واقف میشوند مطلقاً بیخبر بودند و آن مرحله ایست که رجعت محمد بن اسمعیل را از روی مبانی روحانی تشریح میکردند . »

در رساله دوخویه این مطالب بتفصیل دیده میشود : تشکیلات داخلی قرامطه تا آنجا که اطلاع در دست است ؛ شورای عالی قرمطیان ؛ سپید پوشان عقدانیه که اختیار حل و عقد امور را داشتند ؛ عدم اعتناء قرمطیان بمراسم و مناسک و مقررات اسلام ؛ نکوهش «خرانیکه» مراقد و احجار را پرستش و نیایش میکنند ؛ زیاده روی در خوردن گوشتهائی که متشرعین حرام میدانند ؛ مطالب مربوط بعوائد و بازرگانی و رفتار با بیگانگان . در این رساله کوچک (که از نظر تحقیقات فاضلان و بیان صریح و روشن سرمشق است) موضوعات فراوان و جالب توجهی نقل شده است منجمله توجه خوانندگان را مخصوصاً بمطالب ذیل جلب میکنیم :

یکی داستان زنی که در جستجوی پسر خود وارد خیمه قرامطه میشود (صفحات ۵۱ تا ۵۶) ؛ دیگر اشعاری که ابوطاهر الجتابی بعد از نهب و غارت مکه (صفحه ۱۱۰) و کوفه (صفحات ۱۱۳ تا ۱۱۵) برشته نظم آورده و هجوئیات شدیدی که در یمن علیه رئیس قرامطه انشاد گردیده است (صفحات ۱۶۰ تا ۱۶۱) ؛ قصه محدثی که چندی اسیر و بنده یکی از قرمطیان بوده است (صفحات ۱۷۵ و ۱۷۶) ؛ و جوابهای یکی از زندانیان قرمطی به خلیفه المعتمد (صفحات ۲۵ و ۲۶) . مسلماً این قوم چندانی که دشمنان مسلمانان شرح داده اند اخلاقاً سیهکار و سیه رو نبوده اند .

لکن بدبختانه هیچگونه تردیدی نیست که بخونریزیهای وحشت‌انگیزی دست زدند و قبل از شروع بخونریزی این کلمات شوم را بارها ادا می‌کردند: (با شمشیر) آنها را پاك كنيد.

اکنون باید بمطالعه اصول عقائد فرقه اسمعیلیه بپردازیم. این عقائد نوعاً از مختصات ایرانیان و اهل تشیع است و در اذهان طبقات معینی که بهیچرو فرومایه و بیدانش نیستند دلربائی و جذابیت فوق‌العاده‌ای دارد (۱). مقدمه قسمتهای آخر مقاله‌ای را که در ماه ژانویه ۱۸۹۸ میلادی در باب مؤلفات و اصول عقائد فرقه حروفیه در مجله انجمن سلطنتی آسیائی (صفحات ۸۸ تا ۸۹) منتشر ساختم (۲) در اینجا نقل میکنم:

« حقیقت آنست که درباره مفهوم دین اختلاف عمیقی بین ایرانیان و مردم مغرب زمین وجود دارد. در مغرب زمین مراد از دین ایمان و درستکاری و حق پرستی است که از ضروریات اولیه دین شناخته میشود (و البته این امر نسبی است). در ایران مراد از دین دانش و اسرار غیب است. دین در مغرب زمین احکام و قوانینی است که در حیات راهنمای زندگانی و در عبادت مایه امیدواریست. در ایران کلید اسرار عالم روحانی و مادی دین است. در مغرب زمین دین با سعی و عمل و نیکو کاری و احسان (۳) ملازم است، در ایران بسا سکون و آرامش و

(۱) تطبیق شود بارساله دوخویه: M. J. de Goej که ذکرش گذشت

صفحه ۱۷۲.

(۲) Literature and Doctrines of the Hurufi Sect, Journal of the Royal Asiatic Society.

(۳) یادداشت مترجم: درباره احسان آیات و احکام فراوان است. از جمله

خداوند کریم فرماید:

لن تناوا البر حتى تنفقوا ماتجبون و ماتنفقوا من شیء فان الله به علیم (سوره سوم، آیه ۸۶). مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم (سوره البقره، بقیه باورقی در صفحه ۵۸۸)

و حکمت و خرد (۱). در مغرب زمین عقائد مذهبی را از جهت سادگی

(بقیة باورقی از صفحه ۵۸۷)

آیه ۲۶۳). الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا مناولا اذی لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یعزنون (سورة البقره ، آیه ۲۶۴). الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الفیظ و العماقین عن الناس والله یحب المحسنین (سورة آل عمران ، آیه ۱۲۸). لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل الشرق و المغرب ولكن البر من آمن بالله و الیوم الاخر و الملائکه و الکتاب و النبیین و آتی المال علی وجه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و فی الرقاب و اقام الصلوة و آتی الزکوة الی آخر (سورة البقره ، آیه ۱۷۲).

این سخن آسمانی را نیز توجه کنید : قال النبی فوق کل برّ حتی یقتل الرجل فی سبیل الله فلیس فوقه برّ

توانگرانی که منکر حال درویشان و بیخبر از درد ایشانند از اسلام هم خبری ندارند . در باب احسان و دستگیری از بینویان سخنوران نامدار ایران را ثلثی شاهوار است که اگر بخواهیم کرد آوریم کتابی جداگانه تواند بود . این سخنان نیز از شیخ بزرگوار سعدی شیرازیست :

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| که خلق از وجودش در آسایش است | خدا را بر آن بنده بخشایش است |
| که نیکی رساند بخلق خدای | کسی نیک بیند بهر دو سرای |
| که من سرورم دیگران زیر دست | چو انعام کردی مشو خود پرست |
| که این کسب خیر است و آن دفع شر | بدو نیک را بدل کن سبم و زر |
| که بر خوشه چین سرگران میکنند | خداوند خرم ز آن میکند |
| بسا کار منعم زیر زیر شد | بسا مفلس بینوا سیر شد |
| که فردا پس از من بیغما ببرند | همان به که امروز مردم خورند |
| بهر خطوه کردی دو رکعت نماز | شنیدم که پیری براه حجاز |
| که ای نیکبخت مبارک نهاد | یکی هاتف از غیث آواز داد |
| به از الف رکعت بهر منزلی | با حسانی آسوده کردن دلی |
| برون از رمق در حیاتش نیافت | یکی در بیابان سگی تشنه یافت |
| چو حبل اندر آن بست دستار خویش | کله کرد دلو آن یسندیده کیش |
| سگ ناتوان را دمی آب داد | بخدمت میان بست و بازو گشاد |
| که داور گناهان ازو عفو کرد . | خبر داد پیغمبر از حال مرد |

(۱) یادداشت مترجم : این تعبیر ناشی از عدم اطلاع کافی بتعالیم اسلام

است زیرا در قرآن و اخبار آیات و احادیث بسیار است که کافه مسلمین را بکار و کوشش و سعی و عمل و خیرات و مبرات امر میکنند ، از جمله :

(بقیة باورقی در صفحه ۵۸۹)

و در ایران از جهت پیچیدگی می‌پسندند . فروض و تصوراتی که ایرانیان درباره اسماء و اعداد و حروف قائل شده‌اند و بحث در ذات و ماهیت و انیت و نجم و ظهور خداوند در کالبد بشر^(۱) و این قبیل قیاسات دور و دراز و موشکافیهای حیرت انگیز نه تنها در نظر اروپائیان صرفاً بی ثمر و بی اثر است و چنگی بدل نمی‌زند بلکه چرند و غیر قابل فهم

(بقیه یاورقی از صفحه ۵۸۸)

لیس الانسان الامامی و اسمیم سوف یری (سورة القمر - ۵۳ - آیات ۴ و ۴۱) . فضل الله المجاهدین علی القاعدین ؛ ولاتنس نصیک من الدنيا . . . و من یؤمن بالله و یعمل صالحاً یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدأ قد احسن الله رزقا (سورة ۶۵ ، آیه ۱۱) .

امّا احادیث : لاره بانیة فی الاسلام (نگاه کنید به تلبیس ابلیس این الجوزی) من اصبح ولم یهتم بأمور المسلمین فلیس بمسلم (از آقای حبیب الله آموزگار نماینده مجلس سنا سیاست‌گزارم که این حدیث را یادآوری نمودند .)

درخبر است از سرور کائنات و مفرح موجودات که اعمال لدنیان کانک تمیش ابدآو اعمال لاخرتک کانک تموت غدا (نقل حدیث از کتاب الاسلام روح المدینه ، تألیف الشیخ مصطفی الفلایینی استاد التعمیر والاداب العربیه فی الکتبیه الاسلامیه فی بیروت ، چاپ بیروت ۱۹۳۹ - ۵۱۳ - ۱۹۳۹ م .) . همچنین : لیس بخیر کم من ترک دنبا لاخرته و آخرته لدنباہ حتی یصبی منهما جیعاً و لا تکنوا کلا علی الناس (نقل از همان کتاب) . (از استاد بزرگوار آقای محمد سنگلجی معنوم که این دو حدیث را یادآوری کردند .)

سختسرای بزرگ شیراز گوید :

| | |
|---|--------------------------------|
| برو شیر درنده باش ای دغل | میتداز خود را چو روباه شل |
| چنان سعی کن کز تو ماند چوشیر | چه باشی چو روبه بوامانده سیر ؟ |
| بچنگ آر و باد بگرن نوش کن | نه بر فضل دیگران گوش کن |
| چو مردان بپر رنج و راحت رسان | مغنث خورد دسترنج کسان |
| بگیرای جوان دست درویش بپر | نه خود را بیفکن که دستم بگیر |
| کرت عقل و راست و تدبیر و هوش | بعزت کنی یند سعدی بگوش |
| آیا این یند و اندرز تفسیر صریح آیه لیس للانسان الامامی نیست ؟ | |

(۱) یادداشت مترجم : شیخ شبتری در کملشن راز (صفحه ۳۵۶)

چنین گوید :

حلول و انعاد اینجا محال است که در وحدت دوئی عین ضلال است

ست . بالنتیجه چون در میان پیروان عقائد مذهبی حس فداکاری زیاد و از خود گذشتگی و بی باکی در برابر مرگ و عذاب مشاهده گردد اروپائیان باقتضای غریزه و فطرت خود برای آن عقائد مذهبی هدف اخلاقی یا سیاسی قائل شوند . شاید چنین هدفی تحقق داشته یا نداشته باشد . حتی بفرض تحقق نگارنده را عقیده آنست که قاعدهٔ چه در نظر کسانی که این عقائد را آورده‌اند و چه در نظر کسانی که پذیرفته‌اند هدف مزبور از لحاظ اهمیت مطلقاً در درجه دوم و فرعی است ...

» همان اختلاف از جهت کمال مطلوب در مورد کیفیت و ماهیت کتاب مقدس یا کلام خدا موجود است . بشرط آنکه تعالیم اخلاقی را افقی عالی باشد و بر دل‌های ریش دردمندان و خاطر پریش غمزدگان مرهم نهد و آرامش و آسایش آورد . ما غریبان بالنسبه کمتر بصورت ظاهر توجه کنیم . لکن در نظر مسلمین (و پیروان کلیهٔ فرق حتی فرقی که در دامان اسلام پرورش یافته و از صراط مستقیم بیشتر منحرف شده‌اند) صورت ظاهر در درجهٔ اول اهمیت است . قرآن (حتی نزد فرقی که مدعی شده‌اند یاره‌ای از آیات در نتیجهٔ نزول آیات دیگر نسخ شده است همیشه میزان و مثل اعلا‌ی کتاب آسمانی است) و هر یک از حروف و سطور قرآن مشحون از رموز و سرائری است که بوصف نیاید و پر از حقایقی است که احدی بعمق آن پی نبرد . متفکرین تیزبین برای پیمودن اعماق قرآن و رخنه یافتن در اسرار آن تسلاً بعدنسل دامن همت بر کمر زنند و از جهد و کوشش فرو نشینند . پس اگر عقول مختلف بشر در ادوار مختلف مستقلاً بمطالب واحدی توجه کرده و بمعانی واحدی پی برده است عجب نباشد . بنابراین اکنون که بمطالعهٔ تاریخ مذهبی مشرق زمین خصوصاً ایران میپردازیم بمطالبی که حاکی از توارد ذهنی است اهمیت زیادی ندهیم و از اینکار بر حذر باشیم زیرا افکار مشابه طبعاً از دماغهای مشابه تراوش کند ، خاصه اینکه نسخ مطالعات نیز مشابه باشد و توارد

معلول علل یا مناسبات تاریخی نباشد . »

اصول عقاید اسمعیلیه چنانکه گفته شد (هر چند بیشتر مأخوذ از آراء و افکاری است که از قدیم‌الایام بخصوص در ایران وجود داشته است معذک) بالاخص از تدابیر عبدالله میمون القداح و در نتیجه دقت نظر اوست و نویسندگان شرقی و اروپائی عموماً باین نکته زیاد اهمیت داده‌اند که محرك اصلی عبدالله سیاست بوده است و غرض سیاسی داشته و می- خواسته است قدرت عرب و کیش اسلام را که سرچشمه قدرت عرب بوده است از بین ببرد و سلطه و سیطره گذشته ایران را بازگرداند زیرا عبدالله عقیده داشته است که سیادت و سروری (۱) حق ایران است .

اگر از روی اخلاق ایرانیان مطالعه و داوری شود بنا توجه باینکه آنچه ما از وطن دوستی استنباط میکنیم (بآن مفهوم) از اوصاف بازار ایرانی نمیشد (۲) و همچنین مشهودات خود من در قضیه بایهها

(۱) در الفهرست صفحه ۱۸۸ همین نیت به ابو مسلم نیز نسبت داده شده است . ایضاً رجوع شود به کتاب کبار درباره یک معلم بزرگ حشاشین صفحات ۴ و ۵ و ۱۰ تا ۱۳ : Guyard, Un Grand Maître des Assassins : و همچنین بکتاب فرامطه de Goeje, Carmathes اثر دوخویه صفحات ۱ و ۲ و فن هامر تاریخ فرقه حشاشین چا - پاریس صفحات ۴۴ (سال ۱۸۳۳ میلادی) دیده شود . Von Hammer, Histoire de l' Ordre des Assassins : (۲) یادداشت مترجم : عبارت متن اندکی مجمل و محتاج بتوضیح بیشتری از طرف مؤلف بوده است زیرا در کتاب دیگری که براون چند سال بعد در باره انقلاب ایران (۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹ میلادی ، چاپ مطبعه دانشگاه کمبریج به سال ۱۹۱۰ میلادی) نوشته است شرح مشبمی از وطنخواهی ایرانیان و نهضت مشروطه طلبان بیان کرده و حتی در صفحه ۹ مقدمه آن کتاب قیام مشروطه خواهان را مبارزه حیاتی ملت ایران دانسته و گفته است ملبون ایران برای حفظ موجودیت ملت ایران آن رستاخیز را بپا کردند و آن حقیقت و اراده آهنینی که ایرانیان در این مجاهده از خود نشان دادند انگلیسها در سیاست نداشته‌اند . براون دوسر (بقیه یاورقی در صفحه ۵۹۲)

که باین امر مشابهت داشت مرا به این فکر متمایل ساخته است

(بقیه یاورقی از صفحه ۵۹۱)

لوحه مقدمه آن کتاب اشعاری چند از میرزا آقاخان کرمانی نقل کرده که مطلع آن چنین است :

بایران مباد آنچنان روز بد که کشور به بیگانان اوفتد
چهار سال که از چاپ آن کتاب گذشت براون مجموعه ای نفیس که نمونه ای
از ادبیات وطنی و سیاسی اخیر ایران و ثمره انقلاب شمرده میشد بنام مطبوعات
و اشعار ایران جدید با ترجمه انگلیسی منتشر ساخت .

بتصدیق شرقشناسان از جمله خود ایشان ملت ایران اقوام و امم مهاجم را
همواره تحت الشعاع نبوغ خود قرار داده و در برابر ستمگریها و تاخت و تازها
و شداغد و نواب و مظالم و مضایق خودی و بیگانه ایستاده و برای حفظ آشیانه
و حرست کاشانه چندین هزارساله خود جمله جهانیان را مردانه بحق و عدالت
خوانده و با متانت و بردباری درس و وطن خواهی و حقشناسی و حق گوئی بدنیا
داده است .

باسمومی که در تندباد حوادث طی قرون و اعصار برطرف بوستان ایران
وزیده است عجب باشد که پس از هزاران سال هنوز در گلزار ایران رنگ گلی
و بوی یاسمنی مانده است . آیا جز وطنخواهی چه چیزی ضامن بقای ما بوده است ؟
مهین سردفتر اسناد ملیت ایران ، سخنگوی بزرگ خراسان که تن و جان خود
و همه ایرانیان را تنها برای ایران میخواست هزار سال پیش این شعار ملی را برای
ایران جاودان سروده است :

چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده يك تن مباد
ز بهر بر و بوم و فرزند خویش زن و کودک و خرد و بیوند خویش
همه سر بر تن بکشتن دهیم از آن به که کشور بدشمن دهیم

هشتصد سال پیش سخنگوی دیگری (۵۹۵ - ۵۲۰ هجری) چون در سفر
مکه ویرانه های کاخ شاهنشاهی ساسانیان را نظاره کرد سرشک از دیدگان پر
حسرت خویش بر خاک مداین فرو ریخت و چون بیاد آورد که روزی ملوک
بابل و شه ترکستان بر آن درگاه سر نهاده و خاک در آن آستان از نقش رخ بزرگان
جهان مانند ایوان نگارستان بوده سخنانی شورانگیز برشته نظم آورد که هرگز
فرزندان این سرزمین را از خاطر محو نشود و دلهای عبرت بین را این سرگذشت
سهمگین تادموادین آینه عبرت باشد . بادلی سوخته و چشمانی اشکبار خاقانی گفت:
(بقیه یاورقی در صفحه ۵۹۳)

که بیجهت در باره وجود این غرض شبه سیاسی مبالغه نموده است .

خوددجله چنان گریه صدجمله خون گونی کز گرمی خونا بش آتش چکدازم زگان
 بر دیده من خندی کاینجا ز چه مبرید خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریبان
 این است همان در که گورا زشهان بودی دیلم ملک بابل هند و شه ترکتان
 این است همان صفا کز هیت او بردی بر شیر فلک جمله شیر تن شادروان
 حتی آن رند قلندری که ششصد سال بیستی پشت بکار های بی بنیاد کرد
 و خشت زیر سر و پای بر تارک هفت اختر نهاد و از هر چه رنگ تعلق داشت آزاد
 گشت با اینهمه وارستگی از آب رکن آباد و خاک مصلی ونسیم روضه شیراز دل نکند
 و با مصائب و متاعی که کشور ستمکش ما در فراز و نشیب آن روزگار نیز بدان
 دوچار بود بترک مسکن مألوف تن نداد . بماند باغم و شادی اهل راز دمساز گشت
 و نغمه دلنواز امبد و شکیبائی و توکل را در آهنگ عشق ساز کرد و باچکامه های
 روح بغش آسمانی بردل خسته و پریشان ایرانی مرهم جاودانی نهاد و چون سروش
 عالم غیب این چند بیت را زمزمه کرد :

مغنی بز ن خسروانی سرود بگو با حریفان باد از رود
 که از آسمان مزده فرصت است مرا بر عدو عاقبت نصرت است

همان مرحله است این بیابان دور که گم شد در او لشکر سلم و تور
 سخنگویان متقدم و متأخر و معاصر ایران را در این مقوله سخنان نغز و آتشین
 خراوان است . ناله های جانگدازی را که در این عصر از جور و فساد ممدودی افراد
 کمره از سینه سوختگان شمع وطن برآمده است اگر بخوام در اینجا شرح
 دهم « سوز از آتش دل نامده برب سختم ! »

برای اجتناب از اطنا ب همینقدر چند بیت از فصیده مرحوم ادیب الممالک
 فراهانی (۱۳۳۵ - ۱۲۷۷ ه . ق) را که بدون هیچگونه شک و ریب زبان حال
 جله ایرانیان یاک سرشت است بعنوان نمونه میآورم و سخن کوتاه میکنم *
 تازیر خاکی ای درخت تنومند مگسل از این آب و خاک رشته پیوند
 مادر تست این وطن که در طلبش خصم ناز تطاول بغانندان تو افکنند
 هیجت اگر دانش است و غیرت ناموس مادر خود را بدست دشمن میسند
 ورنه چو ناموس رفت نام نماند خانه نیاید چو خانواده پرا کند
 این وطن ما منار نور آلهی است هم زنبی خواندم این حدیث و هم از زنده
 آتش حب الوطن چو شمله فروزد از دل الوند دود تیره بر آید
 از دل الوند دود تیره بر آید در بدماوند این حدیث سرائی
 و روسی از خاندان خود نکند دل کمتر از اودان کسی که دل ز وطن کند
 (بقیه یاورقی در صفحه ۵۹۴)

مجاهدات عبداللہ بن میمون و ہم پیمان وی دندان (با زیدان) (۱)

(بقیہ یاورقی ازصفحه ۵۹۳)

✽ (از دیوان کامل مرحوم ادیب الممالک فراہانی چاپ مطبعہ ارمغان آبان ۱۳۱۲ شمسی) .

چون مبحث مہین دوستی مبحث بسیار دقیق و مہمی است نگاہ کنید بہ :
۱ - کتاب ایران در تماس با غرب تألیف آقای دکتر علی اکبر سیاسی رئیس
دانشگاہ تہران، چاپ پاریس ۱۹۳۱ میلادی فصل دوم دربارہ وحدت ملی ایران و
صفحہ ۲۰۷ .

La Perse au Contact de l' Occident, Par Dr. Ali Akbar
Siassi, Paris, 1931 .

۲ - جلد سوم امثال و حکم دہخدا ازصفحہ ۱۵۷۵ بپرد .

۳ - کتاب سخنوران دوران پهلوی تألیف دینشاہ ایرانی، چاپ بمبئی ۱۹۳۳ مسیحی .

۴ - کتاب سخنوران ایران در عصر حاضر تألیف محمد اسحاق ، چاپ دہلی،
۱۳۵۱ ہجری .

۵ - « خدمات ایرانیان بہ تمدن عالم » از عباس اقبال استاد دانشگاہ تہران
۱۳۱۸ شمسی .

۶ - « ملیت » از آقای دکتر قاسم زادہ استاد دانشکدہ حقوق و علوم سیاسی
و اقتصادی ۱۳۱۸ شمسی .

۷ - « پیشرفہای ایران در عصر پهلوی » از آقای سعید نفیسی استاد دانشگاہ ،
۱۳۱۸ شمسی .

۸ - « پیدایش فلات ایران » از آقای مسعود کبکان ، استاد و معاون دانشگاہ
تہران ، ۱۳۱۸ شمسی .

۹ - مقالات آقای نصر اللہ فلسفی استاد دانشگاہ تہران در بارہ وطن دوستی در
فردوسی نامہ مہر ، ۱۳۱۳ شمسی ، و « شرح حال بزرگان و تأثیر تاریخ » ۱۳۱۸ شمسی .

۱۰ - شاہنامہ آقای نوبخت ، چاپہای ۱۳۰۷ و ۱۳۲۰ شمسی .

۱۱ - شرح بزرگترین آثار از آقای دکتر مہدی بیانی رئیس کتابخانہ ملی
ایران ، ۱۳۱۸ شمسی .

۱۲ - جغرافیاء - از آقای دکتر خانابایا بیانی استاد دانشگاہ و نمایندہ مجلس
سنا ، ۱۳۱۸ شمسی .

۱۳ - منظومہ پیر و جوان از دیوان آقای معظم السلطنہ دولت کہ ہنوز بصورت
مدون انتشار نیافتہ است .

۱۴ - « مہین دوستی غریزہ ایرانی است » (جلد اول گفتارہای رادبو، صفحات
۶۵ و ۶۶) و « مہین دوستی در ایران باستان » و « نیروی روح ایرانی » (صفحات
۱۷۲ تا ۱۷۷ همان کتاب) .

(۱) رجوع شود برسالہ دوخویہ M. J. de Goeje کہ ذکر آن گذشت

صفحہ ۱۴۵ و حاشیہ دوم دریاورقی . (بقیہ یاورقی ازصفحہ ۵۹۵)

که منجمی ثروتمند بود برای ترویج تعالیم و عقائدی که اکنون بیان خواهیم کرد بسبب ایرانی بودن آن تعالیم و اصول نیست، بلکه آن اصول بواسطه ایرانی بودن^(۱) باب دندان و مطابق فکر ایرانی و ذوق ایشان بود^(۲).

باید تکرار کنیم عقیده‌ای را که اکنون بیان خواهیم کرد عقیده‌ایست که عبدالله بن میمون القداح آورده است. در صفحه ۸ رساله‌ای که گیار درباره « قطعاتی مربوط با اصول عقائد اسمعیلیه » نوشته در پاریس سال ۱۸۷۴ میلادی انتشار یافته است چنین گوید: ^(۳) « فرقه اسمعیلیه ابتدا صرفاً یکی از شعب مذهب تشیع بود، لکن از زمان عبدالله قداح فرزند میمون قداح که رئیس فرقه بود تا حدود سال ۲۵۰ هجری (۸۴۶ میلادی) فرقه اسمعیلیه به حدی از کلمات اولیه خود عدول کرد که مورد شمات و سرزنش خود شیعیان قرار گرفت و شیعیان علناً کسانی را که با اسمعیلیه میگردیدند خداناشناس و ناپرهیز کار میخواندند. فرقه اسمعیلیه بیش از هر چیز نام خود را از امام هفتم خود اسمعیل گرفته است لکن اسامی دیگری نیز از قبیل سیمی، تعلیمی، فاطمی، قرمطی، ملاحده و حشاشین داشته است (وجه تسمیه تعلیمی آنست که معتقد بودند

(بقیه پاورقی از صفحه ۵۹۴)

یادداشت مترجم: بمقیده آقای تقی زاده نه دندان و نه زیدان بلکه دیدان صحیح است. در الفهرست چاپ فلوک صفحه ۱۸۸ « محمد بن العزین ملقب بزیدان من ناحية الكرج » (در چاپ مصر صفحه ۲۶۷ « ناحية الكرخ ») آمده است.

(۱) **یادداشت مترجم:** عبارت متن خوب روشن نیست ولی شاید حاشیه

ذیل مقصود مؤلف را برساند:

(۲) شبهه‌ای نیست که هر زمان پیشرفت کار دعاء اقتضا میکرد با احساسات ملی ایرانیان متوسل میشدند ولی باید دانست که دعاء مزبور حاضر بودند با احساسات ملی تازیان و اقوام و امم دیگر نیز عیناً بهمان اندازه متوسل شوند. رجوع کنید به دوساسی صفحه ۱۱۲، Silvestre de Sacy, Exposé

Guyard, Fragments relatifs à la Doctrine des Ismaïlites (۳)
(Paris, 1874).

تعلیم واقعی را فقط باید از امام زمان گرفت؛ فاطمی ها را از آنروفاطمی گفته‌اند که باولاد و احفاد فاطمه بنت رسول‌الله و زوجه علی بن ابیطالب ایمان داشتند. قرامطه را از آنجهت قرامطه نامیدند که حمدان قرمط داعی و مبلغ این فرقه بوده و فرقه قرامطه بنام او معرفی گردیده است؛ اماملا حده اسمی است که عموماً دشمنان آنها خصوصاً در ایران با اسمعیلیه داده‌اند و بعد در نتیجه دعوت حسن صباح نام «حشیشی» بآنها داده شد (در یکی از فصول بعد از حشاشین سخن خواهیم گفت).

چنانکه قبلاً اشاره کردیم و بزودی روشن تر بیان خواهیم کرد عقیده این قوم بیشتر بر محور عدد هفت و کمتر بر محور عدد دوازده میگردد و این اعداد چه در عالم هستی و چه در بدن انسان بوضوح رقم شده است. بدین معنی که هفت سیاره و دوازده برج در آسمان و هفت روز در هفته و دوازده ماه در سال و هفت مهره در گردن و دوازده مهره در پشت است و قس علیهذا. عدد هفت در آسمانها و زمینها و اقالیم سبعة و منافذ سر و صورت نیز دیده میشود (دوسوراخ گوش و دوکاسه چشم و دولوله بینی و دهان).

فاصله بین خدا و انسان پنج اصل یا نشاء است (عقل کلی - نفس کلی - هیولی - ملاء یا مکان - و خلاء یا زمان^(۱)) که بر رویهم هفت مرتبه یا مرحله وجود را تشکیل میدهد.

انسان نمیتواند با تکیه سعی و کوشش خود بی تأیید آلهی بحقیقت برسد و نیازمند تعلیم است و تعلیم را از عقل کلی باید فرا گیرد و عقل کلی گاهگاه بصورت پیامبر یا ناطق جلوه گر شود و بتوالی در هر یک از مراحل تجلی بنحو اتم و اکمل باقتضای تحول و تکامل فهم بشر حقایق روحانی را که برای راهنمایی بشر لازم است بوی میآموزد. نبوت را

(۱) نگاه کنید به حاشیه صفحه ۱۱ کتاب گیار دربارۀ رئیس بزرگ حشاشین :

هفت دوره است که شش دوره آن بشرح ذیل سپری شده است : ادوار آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و آخرین یعنی هفتمین دوره با ظهور محمد بن اسمعیل قائم یا صاحب الزمان شروع گردیده است و عقیده باطنیه که حالت حقیقی و قلبی انبیاء و کیفیت داخلی و مفهوم واقعی شریعت است نخستین بار در آن دوره روشن میشود . هر يك از انبیاء یا ناطقین را هفت جانشین یا امام است که صامت نامیده میشوند . صامت اول را اساس یا سوس (بمعنای ریشه) خوانند و سوس همنشین نزدیک ناطق و محرم اسرار و مخزن تعلیمات باطنیه اوست . تفصیل این اجمال بشرح ذیل است .

ناطق

اساس و عبارت دیگر صامت اول یا امام اول از صوامت یا ائمه سبعه .

۱ - آدم شیخ (هر يك از صوامت یا ائمه دوازده حجت یا داعی کل دارند) .

۲ - نوح سام

۳ - ابراهیم اسمعیل

۴ - موسی هارون . یحیی تمعید دهنده آخرین صامت این

سلسله و منادی و مبشر بلافضل عیسی است که ناطق بعد محسوب میشود .

۵ - عیسی شمعون پطرس .

۶ - محمد بن عبدالله علی بن ابیطالب و اخلاف وی حسن و حسین و

زین العابدین و محمد الباقر و جعفر الصادق و اسمعیل .
۷ - محمد بن اسمعیل عبدالله بن میمون القداح و دو فرزندش احمد و محمد

و نواده اش سعید که بعد بعید الله المهدی معروف شد و مؤسس دودمان فاطمی است (وی دعوی داشت که نبره محمد بن اسمعیل است .)

مراحل وجود و سلسله مراتب اسمعیلیه را با هم تطبیق کرده‌اند و علی‌الظاهر يك جای خالی مانده است زیرا خدا که جوهر اول است و بکنه ذاتش خرد پی نبرد در هیچیک از طبقاتی که در سلسله مراتب اسمعیلیه آمده نمایانده نشده است. در مورد اصطلاح آخر نیز تردید دارم. کیفیت انطباق اصطلاحات دیگر بشرح ذیل است :

- ۱ - خدا .
 - ۲ - عقل کلی که بصورت ناطق یا پیامبر جلوه گر میشود .
 - ۳ - نفس کلی بصورت اساس یا امام اول .
 - ۴ - هیولای اولی بصورت صوامت .
 - ۵ - مکان یا ملاً بصورت حجت .
 - ۶ - زمان یا خلاً بصورت داعی .
 - ۷ - عالم ماده بصورت مؤمن ؟
- درجات و مراحل را که نومریدان اسمعیلیه باقتضای ظرفیت و استعداد خود بوسیله دعا طی میکنند باز باعتبار حاکمیت عدد هفت همان هفت مرحله است و بعد نه مرحله شده است (تا شاید با نه کرسی فلک که عبارت از هفت سیهر سیارات و سیهر ثوابت و سیهر اعلی است منطبق شود) . این درجات را دوساسی بنحو کامل بیان کرده است (۱) و دوساسی بیشتر از انویری مورخ تبعیت میکند (تاریخ وفات انویری ۱۳۳۲ میلادی است) . قبل از آنکه درباره مراحل مذکور بحث کنیم لازم است چند کلمه راجع بدعا گفته شود :

این قبیل افراد معرف اوصاف ممیزه ایرانی بوده و از زمان ابومسلم تا امروز نوعاً تغییری نکرده اند ، زیرا مبلغین بابی هنوز از ایران که سرزمین مادری آنهاست بسوریه که رؤساء روحانی آنها در حال تبعید زندگی میکنند میروند و این سفرهای مبلغین مزبور پرخطر است . شرح مبلغین

(۱) جلد اول کتاب دوساسی صفحات ۶۲ تا ۱۳۸ :

بابی را چنانکه شخصاً باحوال آنان آشنائی دارم در کتاب دیگری داده‌ام^(۱) و چه بسا بدین خیال دلخوش بوده‌ام که گوئی در سایه همین تجارب شخصی مثل آنست که ابومسلم و عبدالله بن میمون القداح و حمدان قرمط و سایر قهرمانان تبلیغات عباسی و اسمعیلیه را بچشم خود دیده‌ام .
 لکن تا آنجا که ما میتوانیم داوری کنیم هرگاه نوع دعای در آسیای غربی تقریباً تغییری نکرده باشد با نوع دعای اروپائی فرق بسیار دارد زیرا دعای اروپائی همان اندازه که از جهت دانش و معرفت باخلاق و سازگاری با اوضاع و احوال محیط بیای دعای آسیای غربی نمی‌رسند بهمان اندازه حوائج مادی آنان بیشتر و از جهت خصائص و فصول ممیزه ملی از دعای آسیای غربی جلوترند .

معمولاً داعی علی‌الظاهر حرفه‌ای از قبیل تجارت یا کحالی یا امثال آن‌را پیش می‌گرفت و در محلی که میخواست فعالیت آغاز کند باین لباس درمی‌آمد^(۲) . در وهله نخست هدف او این بود که همسایگانش را از جهت پرهیزکاری و خداشناسی و خیرخواهی تحت تأثیر خود قرار دهد و بنحوی دزد دل آن‌ها راه یابد که نظری بلند درباره او داشته باشند . بدین منظور همیشه در نماز و طاعت و دستگیری از بینوایان میکوشید تا اینکه بورع و تقوی شهرت یافت و عده‌ای بستایش گرد وی جمع شدند .
 تدریجاً اصول عقائد خود را با حزم و احتیاط برای مطالعه افرادی که استعداد بیشتری از خود نشان میدادند عرضه میداشت و کوشش میکرد حس کنجکاوای شنونندگان خود را بر انگیزد و روح تحقیق را در آنها بیدار کند و همه را چنان تحت تأثیر قرار دهد که بعقل و کیاست وی

(۱) کتاب یکسال در میان ایرانیان صفحات ۲۱۰ تا ۲۱۲ و ۲۷۱ و ۲۰۱

بیعد ۳۳۱ و بیعد ۴۸۱ و ۴۸۳ و غیره .

A Year amongst The Persians

(۲) این تفصیل تقریباً بالتمام ازدوساسی نقل شده است . رجوع شود بصفحات

Silvestre de Sacy, Exposé ، ۱۳۸ تا ۷۴

دوساسی نیز داستان اخو محسن را از التویری نقل کرده است .

کاملاً عقیده مند شوند ، لکن هر زمان آثار سرسختی و ایستادگی یا بدگمانی در سیمای آنان مشاهده میکرد آماده عقب نشینی بود . اینست که دین را از علوم غیبیه و پیروی احکام را نشانه دینداری میداند و در این امر پافشاری دارد و اشاره میکند که ادای ظاهری فرائض دین از نماز و روزه و حج و زکوة در صورتیکه بمعانی روحانی آن پی نبرند از جهت ارزش و اهمیت ناچیز است . اگر مستمع از خود حس کنجکاری نشان دهد و معلوم شود شوق بیشتری بدرک معانی دارد آنگاه داعی بتوضیح مطالب میپردازد ولی کلام خود را در وسط مباحثه قطع میکند و تلمیحاً میرساند که اسرار الهی را فقط نزد کسانی توان فاش ساخت که سوگند وفاداری نسبت بامام زمان و ولی عصر و یگانه مخزن علوم غیبیه یاد کرده و ثابت نموده باشند که شایستگی درک این معانی را دارند . در واقع نخستین وظیفه داعی بیشتر آنست که نومرید بدرستی عهد و پیمان خود قسم یاد کند و ملزم شود در اوقات معین و جوهری منظمأ بپردازد . سؤالات ذیل نمونه ای از اشکالاتی است که معمولاً دعای بمنظور برانگیختن حس کنجکاری و تجسس نومریدان طرح میکرده اند :

« چرا عالم را خداوند در هفت روز خلق کرد و حال آنکه بآسانی میتوانست بآنی خلق کند ؟ » .

« حقیقت عذاب جهنم چیست ؟ چگونه ممکن است پوست ملاعین بیوست دیگری تبدیل گردد تا بآتش جهنم بسوزد و حال آنکه آن پوست دیگر در معاصی ملاعین شریک نبوده است ؟ »

« هفت دروازه آتش جهنم و هشت دروازه بهشت کدام است ؟ »

« چرا هفت آسمان و هفت زمین آفریده شد و چرا سوره اول قرآن مر کب از هفت آیه است ؟ »

« معنای این حرف فلاسفه چیست که میگویند انسان عالم صغیر یا خلاصه عالم است و عالم [طبیعت] انسان کبیر است و این حرف را چرا

از بدیهیات اولیه میدانند؟ چرا بشر برخلاف همه حیوانات دیگر روی پا میایستد و با قامت افراشته راه میرود؟ چرا ده انگشت دست و ده انگشت پا دارد؟ چرا هر يك از چهار انگشت دست سه بند ولی شست دو بند دارد؟ چرا فقط در صورت هفت سوراخ است (۱) و حال آنکه در سایر جا های بدن فقط دو سوراخ است؟ چرا انسان دوازده مهره پشت و هفت مهره گردن دارد؟ چرا سر انسان بشکل حرف میم و دو دست ری بشکل حرف حاء و شکم او بشکل حرف میم و دو پای او بشکل حرف دال است بنحوی که انسان کتابی است تدوینی و تفسیر آن کتاب اسم محمد است (م ح م د)؟ چرا قامت انسان در حال ایستاده مانند حرف الف است و چون زانو زند بحرف لام و چون سر بزمن نهده بحرف هاء شبیه شود؟ (۲) و گوئی از مجموع این سه حالت انسان با سه حرفی که مشابه آنست کلمه آله (ا . ل . ه .) بوجود آید؟»

دوساسی گوید (۳) : « سپس دعاة بمستمین خود چنین خطاب کنند : « آیا درباره وضع خود فکر نکرده اید برای درك این حقایق بدقت اندیشه نمیکنید تا بدانید آنکه شمارا آفریده داناست و در کار او صدفه و اتفاق نیست و در همه احوال از روی عقل و تدبیر عمل کرده و آنچه بهم پیوسته یا از هم گسسته است بدلائل خفیه و مرموز بوده است؟ چون در کلمات خدا که ذیلاً نقل میشود دقیق شوید چگونه میتوانید تصور کنید که عدم توجه باین مطالب جایز است؟

سوره ۵۱ الذاریات آیه ۲۰ : وفي الارض آیات للموقنین .

» » » » ۳۱ : وفي انفسكم افلا تبصرون ؟

(۱) رجوع شود بصفحه ۵۹۶ همین کتاب .

(۲) این حالات اشاره بچهره کات سه گانه است که در نماز بجای آورده شود

(قیام و رکوع و سجود) .

(۳) رجوع شود بکتابی که ذکر آن گذشت ، صفحات ۸۷ تا ۸۹ .

درعالم ماده و معنی بنومرید آموخته میشود و نومرید تشخیص میدهد که عوالم مزبور معرف عدد هفت میباشد . بدین طریق نومرید بطور قطع از مذهب امامیه اثنی عشریه جدا میشود و این دستور را فرا میگیرد که شش امام آخر در مذهب امامیه اثنی عشریه فاقد علوم روحانی بوده و قابل تکریم و احترام نمیباشند .

مرحله چهارم : در این مرحله بنومرید اصل مربوط با دوار هفت گانه نبوت و کیفیت ناطق و سوس یا اساس و صوامت (۱) شش گانه دیگر را که جانشین ناطق هستند و نسخ مذاهب ناطقین قبل بوسیله ناطق بعد را میآموزند . این تعلیمات مستلزم اقرار باین امر است که محمد بن عبدالله صم خاتم انبیاء نبوده و قرآن آخرین کلام خدا نمیشود (و هر که این حرف را بپذیرد علی التحقیق از اسلام خارج است) . با ظهور محمد بن اسمعیل امام هفتم و ناطق آخر و قائم یا صاحب الامر علوم اولین بابان میباید و عقیده باطنیه و علم تأویل آغاز میشود .

مرحله پنجم : در این مرحله جدیدال مذهب تعلیمات بیشتری در باره علم اعداد و موارد تأویل فرا میگیرد ، بنحوی که بسیاری از احادیث را مردود میدانند و از وضع مذهب با احن تحقیر و استهزاء سخن میگویند و بمنطوق کلام خدا روز بروز کمتر توجه و اعتنا میکنند و در انتظار روزی است که کلیه مراسم اسلام ملغی و منسوخ گردد . از چیزهای دیگری که با او آموخته میشود معنای عدد دوازده و شناسائی حجج دوازده گانه است که دعوات و تبلیغات هر يك از ائمه را در وهله نخست بر عهده دارند . دوازده مهره کمر که در ستون فقرات انسان است رمزی است که از حجج دوازده گانه خیر میدهد و هفت مهره ای که در گردن است حاکی از هفت

(۱) این ائمه را بد آنجهت صامت گویند که برخلاف انبیاء که سر آغاز ادوار بوده اند عقیده تازه ای بناورده اند ، بلکه صرفاً تعلیماتی که از ناطقین بآنان رسیده است بر دم آموخته و بسط و نشر داده اند .

بیغمبر و هفت امام است که تابع هر يك از پیغمبران میباشند .

مرحله ششم : در اینجائاتأویل و معنای مجازی مراسم و فرائض اسلام از نماز و روزه و زکوة و حج و امثال آن را بجدید المذهب میآموزند و بعد اورا مطمئن و متقاعد میکنند که رعایت مراسم ظاهری شریعت بهیچوجه مهم نیست و ممکن است متروک گردد ، زیرا فلسفه تشریح مراسم مزبور از طرف شارعین دانا و فرزانه تنها این بوده است که جلو رمه بی بند و بار خلق و توده عوام الناس گرفته شود .

مرحله هفتم : در این مقام و مقامات بعد فقط دعای بزرگ راه دارند زیرا ماهیت واقعی و حقیقت و غایت این اصول را کاملاً درک کنند .

اینجاست که عقیده ثنائی المفید یا السابق والمستفید یا التالی واللاحق بمیان آید و آن عقیده ایست که با المآل پایه اعتقاد جدید المذهب را بتوحید متزلزل سازد .

مرحله هشتم : در این مقام عقیده ای را که ذکر آن در مرحله قبل گذشت پیرو رانند و بموقع عمل گذارند و بجدید المذهب یاد دهند که ما فوق المفید و المستفید یا السابق واللاحق وجودی است بی نام و نشان که هیچگونه خبری از او نتوان داد و وی را پرستش نتوان کرد . این وجود بی نام علی الظاهر همان زروان اکرانه (زمان بیکران) است که در کیش زردشت آمده ولی با مراجعه بکتاب دوساسی (۱) در اینجا بابهام یا اشتباهی بر میخوریم زیرا در طائفة اسمعیلیه تعالیم مختلفی بوده است و هر چند در این موضوع توافق داشته اند بقول النویری کسانیکه آن تعلیمات را اختیار میگردند جز نام ثنوی و مادی نام دیگری بر آنها نمیتوان نهاد . « و نیز بجدید المذهب میآموزتند که نبی بمعجزات

(۱) رجوع شود بکتاب دوساسی ، صفحات ۱۲۱ تا ۱۳۰ :

شناخته نمی‌شود. ملاک و میزان تشخیص نبوت آنست که بتواند دستگامی بوجود آورد که در عین حال سیاسی و اجتماعی و مذهبی و فلسفی باشد و راه و روش خود را بر نوع بشر تحمیل کند و این عقیده را خود نگارنده از یکی از افراد فرقهٔ بایهٔ ایران شنیده‌است که میگفت معمار هنر معماری خود را وقتی ثابت کند که خانه‌ای بسازد و طبیب هم علم خود را بسا معالجهٔ مریض نشان دهد. نبی نیز رسالت خود را با تأسیس آئینی پایدار بشبوت رساند (۱). از موضوعات دیگری که بوی آموخته شود این مباحث است که بطریق مجاز از آن بحث کنند:

نشأهٔ آخرت و روز رستخیز و جزا و اجر اخروی و سایر عقائد مربوط بموت و قیام قیامت.

مرحلهٔ نهم: در این مقام که آخرین مرحلهٔ تعلیمات آئین است معنی است عقاید قاطع و جازم دینی یا بعبارت دیگر علم الیقین وجود ندارد و کلیهٔ آثار و علائم آن تقریباً از بین می‌رود و کسیکه باین مرحله میرسد فیلسوف خالص و فرزانهٔ بی پیرایه است که در اختیار راه و روش یا اختلاط و امتزاج روشهای مختلف بهر کیفیتی که بیشتر ملایم طبع و موافق ذوق و سلیقهٔ او باشد آزاد است. نویری گوید: « بسا میشود که این شخص بافکار مانی یا بار دیسانیه گراید و گاه روش مجوس یا افلاطون یا ارسطو را اختیار کند: بیشتر اوقات از روشهای گوناگون نکاتی را التقاط و تلفیق کند و نوعاً سر نوشت کلیهٔ کسانی که حقیقت را درها کنند آنست که بحیرت و سرگردانی دوچار شوند. »

بجال سخن تنگ است و نمیتوانیم عهد و پیمان نو مریدان را بادعأ خود در اینجا نقل کنیم که نو مریدان چگونه به اطاعت و پیروی دعأ ملزم میشدند و دعأ برای نزدیکی و جلب پیروان سایر فرق

(۱) رجوع شود بکتاب یکسال میان ایرانیان تألیف مؤلف این کتاب صفحات

۳۰۳ تا ۳۰۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و بقیهٔ صفحات.

و ادیان مختلف چه کوششها میکردند. خوانندگان گاهی که بخواهند این مطالب را بدانند و اطلاعات دیگری که بیشتر جالب توجه است بدست آورند باید بکتاب دوساسی و گیار^(۱) و سایر رسالات مذکور درهامش صفحات این فصل مراجعه کنند.

پیشرفتهای دیگر و جریانات دیگر مربوط باین فرقه رادر قسمت دیگر این کتاب مورد بحث قرار خواهیم داد.

(۱) رجوع شود بدوساسی صفحات ۱۳۸ تا ۱۶۳ و قطعاتی مربوط بمقائد حشاشین تألیف گیار، Guyard, *Fragments relatifs à la Doctrine des Assassins* و یک معلم بزرگ حشاشین تألیف گیار *Un Grand Maître des Assassins* **یادداشت مترجم:** نگاه کنید برسالة کشف المحجوب درآئین اسماعیلی از قرن چهارم هجری تصنیف ابو یعقوب سجستانی بامقدمه بزبان فرانسه بقلم هانری کربن Henry Corbin تهران ۳۲۷ شمسی هجری = ۱۹۴۹ میلادی.

همچنین رجوع شود بجامع الحکمتین تصنیف ابومعین ناصر خسرو قبادیانی مروزی یمنانی مؤلف بسال ۴۶۲ ه. ق. بتصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی هانری کربن رئیس قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه و آقای دکتر محمد معین استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران - نشریه قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه - تهران ۱۳۳۲، چاپخانه انستیتو ایران و فرانسه (مقدمه و ترجمه بزبان فرانسوی).

و نیز رجوع شود به سلسله انتشارات مربوط باسمعیلیه که بکوشش ایوانف W. Ivanow و توسط انجمن اسماعیلی *The Ismaili Society's Series* و مؤسسه مطالعات اسلامی *Islamic Research Association* در بمبئی و مقدمه آقای تقی زاده بردیوان ناصر خسرو چاپ تهران ۱۳۰۷ شمسی هجری.

فصل سیزدهم

نهضت‌های مذهبی این عصر

۲ - تصوف صوفیه

هرچند تکامل تام مشرب عرفان از نظر وحدت وجود و کمال مطلوب یا سیر و سلوک و معرفت‌الله و کشف و شهود که در جامعهٔ مسلمین معروف بتصوف و در اروپا معروف به سوفیسم Sufiism میباشد مربوط بدورهٔ متأخر دیگری غیر از این دوره میشود، معذک که باید دانست که در زمان تألیف کتاب الفهرست (۹۸۷ میلادی) تصوف یکی از علوم مسلم آن عصر بشمار میرفته است و بنا براین مناسبت دارد در اینجا نیز مورد توجه قرار گیرد، علی‌الخصوص که اندکی اطلاع از ماهیت و چگونگی تصوف و تعلیمات صوفیه برای فهم معانی قسمتی از اشعار قدما حتی شعراء متقدم ایران که قبل از دورهٔ سنائی (در حدود ۱۱۳۱ میلادی) (۱) و عطار (تاریخ وفات ۱۲۳۰ میلادی) و جلال‌الدین رومی (۲) (تاریخ وفات ۱۲۷۳ میلادی) زندگانی میکرده‌اند ضرورت دارد. شیخ ابوسعید بن ابی‌الخیر (تاریخ وفات ۱۰۴۹ میلادی) شاید

(۱) یادداشت مترجم: نگاه کنید به حدیقه بامقدمهٔ آقای مدرس رضوی

استاد دانشگاه تهران، چاپ تهران ۱۳۲۹ شمسی هجری.

(۲) یادداشت مترجم: نگاه کنید بر رساله در تحقیق احوال و زندگانی

مولانا جلال‌الدین محمد مشهور ببولوی بغامهٔ آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد

دانشگاه تهران (رئیس دانشکدهٔ معقول و منقول) چاپ تهران بهمن ماه ۱۳۱۰

شمسی هجری، و کتاب فیه ما فیه با تصحیحات و حواشی آقای بدیع الزمان چاپ

تهران ۱۳۳۰ شمسی از انتشارات دانشگاه تهران و کتاب سوانح مولوی رومی

تألیف علامه شبلی نعمانی ترجمهٔ آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران

۱۳۳۲ شمسی.

از جمع سخنوران نخستین عارف خالص است که آثار او تا این تاریخ مانده است ولی اگر نفوذ صوفیه را در آثار پیشینیان وی نتوان یافت در آثار بعضی از معاصرین وی میتوان پی جوئی کرد. رباعیات عرفانی ابوسعید موضوع یکی از رسالات عالی دکترا ته قرار گرفته است (۱). در حالات وی مطالب فوق العاده فراوانی موجود و در دسترس ماست و برای جمع آوری این مطالب و اطلاعات مرهون زحمات پروفیسور ژوکوفسکی میباشیم (۲).

برای لفظ صوفی ریشه های مختلفی در ادوار مختلف طرح شده است لکن اکنون کاملاً مسلم است که از کلمه صوف بمعنای پشم اشتقاق یافته است و لفظ پشمینه پوش که در زبان فارسی بعرفا **معنی و اشتقاق لفظ صوفی** گفته میشود مؤید این نظر است. از قدیمترین ایام لباس پشمینه علامت زندگانی ساده و دوری از تظاهر و تفاخر و تجمل بوده است و یکی از احکام پیامبر و جانشینان بلا فصل وی نیز همین سادگی و اجتناب از زخارف دنیوی است و این معنی بطور وضوح از شرحی که مسعودی در مروج الذهب (۳) از خلفاء راشدین داده

(۱) این رساله دکترا ته Dr. Ethé در این نشریه چاپ شده است :

Sitzungsberichte der Königl. Bayer Akad. d. Wissenschaften für 1875. Phil. hist. cl. pp. 145-168.

(۲) این متون در سن بطرز بورخ بسال ۱۸۹۹ میلادی انتشار یافته است و مشتمل است بر حالات و سخنان شیخ (صفحه ۷۸) و اسرار التوحید بارساله حواریه (صفحه ۴۹۳).

یادداشت مترجم : نگاه کنید بکتاب اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید بامقدمه احمد بهمنیار استاد فقید دانشگاه تهران چاپ تهران ۱۳۱۳ شمسی هجری و همان کتاب چاپ ۱۳۴۲ شمسی باهتمام آقای دکتر صفا استاد دانشگاه تهران و کتاب حالات و سخنان شیخ ابوسعید تألیف یکی از احفادش در قرن ششم بامقدمه بقلم آقای ایرج افشار ، چاپ تهران ۱۳۴۱ شمسی هجری .

(۳) رجوع شود به پایان دستور زبان عربی تألیف سوسن چاپ انگلیسی بسال ۱۸۸۰ میلادی ، صفحات ۷۲ و ۷۳ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ :

است برمیآید. بنابراین لفظ صوفی در ادوار بعد به متمبدين و متنسکين و زهاد پرهيز کاري اطلاق ميشد که مانند نخستين کويکرهاي انگلستان (۱) لب از سخن بريستند ولي بعلامت اعراض از تجملات و زخارف روز- افزون اهل دنيا جامه ساده ميپوشيدند. بنظر نميرسد که تا اواسط قرن دوم هجري (پايان قرن هشتم مسيحي) اين لفظ معمول شده باشد زيرا جامي در نفحات الانس (صفحه ۳۴) (۲) بالصراحه گفته است نخستين بار اين لفظ در مورد ابوهاشم صوفی بکار رفت. وی از اهل سوريه و از معاصرین سفیان الثوری بود که در سال ۷۷۷ میلادی خرّقه تهی نمود. این ماده اشتقاق را میتوان مسلم دانست و باید فقط بذکر پاره‌ای توجیحات دیگر قناعت کرد:

مثلاً سعی کرده‌اند ارتباطی بین لغت یونانی سوفوس و لغت عربی صفا یا اهل الصفه که در اوائل اسلام بفقراء (۳) گفته میشد قائل شوند (وجه اشتقاق صوفی از کلمه صفا که مورد پسند جامی واقع شده و در بهارستان بدان اشاره کرده‌است تصور و تخیلی بیش نیست). القشیری (۴) بالصراحه میگوید لفظ صوفی نخستین بار در کدام دوره بکار رفته است و آن دوره اندکی قبل از سنه ۲۰۰ هجری یا ۸۱۶ میلادی بوده است و قدیمترین نویسنده صوفی مشربی را که ابن‌الندیم مؤلف الفهرست میشناخته است یحیی بن معاذ الرازی است (که احتمالاً ایرانی بوده) و در تاریخ ۲۰۶ هجری

(۱) یادداشت مترجم: تاریخچه مختصر این قوم در حاشیه صفحه ۴۴۴

این کتاب دیده شود.

(۲) چاپ Nassau Lees

Herman Frank, Beitrag zur Erkenntnis des Sufismus, (۳)
(Leipzig, 1884, pp. 8-10)

(۴) عبد الکریم بن هوازن القشیری مؤلف رساله معروف صوفیه موسوم به الرساله القشیره است که بسال ۱۲۸۴ هجری (۱۸۶۷ میلادی) در بلاغ انتشار یافت (تاریخ وفات وی ۷ - ۱۰۴۶ میلادی بوده است). عبارت مزبور در کتاب نفحات الانس جامی نقل شده است (رجوع شود بصفحه ۳۱ چاپ Nassau Lees)

(۲ - ۸۲۱) در گذشته است (۱). دیگر از متقدمین صوفیه (که باین اسم خوانده شده یا نشده ولی جانشینان آنها را از خود میدانند) یکی ابراهیم ادهم است (که در حدود ۷۷۷ میلادی بدرود زندگانی گفته است)؛ دیگر داود الطائمی است (که تاریخ وفات او ۲-۷۸۱ میلادی است)؛ سوم فضیل عیاض است (که در سال ۸۰۳ میلادی دار فانی را وداع گفته است). چهارم رابعه العدویه است که معاصر سفیان الثوری بوده است. اجمالاً آغاز دوره صوفیگری را میتوان پایان قرن هشتم و اوایل قرن نهم میلادی گرفت و این حساب را تا حدی مسلم دانست (۲).

همان اندازه که در اشتقاق لفظ صوفی اختلاف است در کیفیت واصل و منشأ عقیده تصوف نیز گفتگو است. اجمال این تفصیل بشرح ذیل است: فرضیه اول اینکه تصوف در واقع همان عقیده باطنیه پیغمبر است. این عقیده ایست که میان خود صوفیه و مسلمینی که با صوفیه کم و بیش **فروض مربوط** دمسازند شایع است. هر چند این فرضیه مورد پسند خاطر دانشمندان اروپائی نیست لکن چنانکه در اروپا **اصل تصوف** به اغلب تصور کرده اند بهیچوجه سخیف و چرند و غیر قابل دفاع نمیشد. احادیثی که دائماً مورد استناد صوفیه (و احتمالاً معمول میباشد) بشرح ذیل است:

« کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق »
۱ - فرضیه باطنیه لکی اعرف « یا « کان الله ولم یکن معه شیء » یا « من اسلام عرف نفسه فقد عرف ربه » .

(۱) جامی تاریخ وفات او را ۲۵۸ هجری ضبط کرده است (که با ۸۷۲ میلادی مطابق میشود). رجوع شود به نفعات الانس صفحه ۶۲.

(۲) **یادداشت مترجم:** نگاه کنید به کتاب ریاض العارفین کرد آورده رضا قلی هدایت، چاپ تهران، ۱۳۱۶ شمسی هجری بتصحیح و حاشیه مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه) نخست وزیر اسبق ایران و تاریخ تصوف در اسلام تألیف دکتر قاسم غنی، چاپ تهران (جلد دوم بحث در آثار و افکار واحوال حافظ)، ۱۳۲۲ ه. ش = ۱۳۶۲ ه. ق.

بی آنکه بخواهیم در باره این احادیث زیاد یافشاری کنیم در خود قرآن نصوصی است که شاید از نظر تصوف بتوانند مورد تفسیر قرار دهند. مثلاً کلماتی که خطاب به پیغمبر است درباره فتح پیغمبر و شکست کفار در جنگ بدر: سوره هشم (انفال) آیه ۱۷: « فلم تقتلوا هم ولكن الله قتلهم و ما رمیت از رمیت و لكن الله رمی . . . »

صورت ظاهر این کلمات معنائی جز این ندارد که خداوند بازوی مسلمین را گرفت و آنانرا در برابر دشمنان تأیید کرد. ولی برای آنکه از فحوای آیه این نتیجه گرفته شود که خداوند فاعل مطلق است و انسان در حکم قلمی است که بین انگشتان کاتب قرار گرفته و بمیل کاتب میچرخد احتیاجی بزیاد کش دادن کلمات آیه نیست. هر گاه در قدیمترین و معتبرترین منابع مربوط بزندگانی و تعالیم پیغمبر بدیده انتقاد دقت کنیم خواهیم دید که نمیتوان پیغمبر را صوفی خواند یا عقائد باطنیه را به پیغمبر اسناد داد، لکن بدون قید و شرط باید اعتراف کرد که عقیده معتداین از صوفیه و حتی متالهنی که دماغ فلسفی داشتند از قبیل غزالی (تاریخ وفات ۱۱۱۱ میلادی) همین بوده است.

فرضیه دوم آنست که تصوف عکس العمل دماغ آریائی در مقابل مذهبی است که نژاد سامی بزوربه نژاد آریائی تحمیل کرده است. این فرضیه را اجمالاً دو صورت است، یکی هندی و دیگری ایرانی. صورت هندی فرضیه آنست که بین عقائد صوفیه یعنی مسالکی که پیشرفتهای

۴. فرضیه عکس العمل نژاد آریائی

بیشتری کرده و بعضی از مذاهب هند مخصوصاً و دانتا سرا (۱) مشابهتی آشکار و عیان موجود است و این مشابهت خود دلیل بر آنست که اصل و منشأ هر دو یکیست و در هندوستان باید جستجو شود. (بعقیده نگارنده

در این مشابَهت که صوری و سطحی است مبالغه شده و شباهت اساسی وجود ندارد.) قویترین اشکالی که باین نظر وارد است این حقیقت تاریخی است که در زمان ساسانیان علی‌الخصوص در قرن ششم میلادی و سلطنت انوشیروان بابائسکه بین ایران و هندوستان یک نوع تبادل افکار وجود داشته است معذک نمیتوان ثابت کرد که در عصر اسلام نفوذی از طرف هندوستان در ایران (یا دیگر ممالک اسلامی) اعمال شده باشد و هندوستان همچنان در این سرزمین نفوذی نداشت تا اینکه مسلک تصوف مراحل تکامل را بکمال بیمود و ابوریحان البیرونی از نخستین دانشمندان اسلامی که زبان سانسکریت و جغرافیا و تاریخ و ادبیات و عقائد و افکار هندوستان را پیاموخت خاطرات معروف خود را در موضوعات مزبور برشته تحریر آورد (۱). شاید چنانکه فن کرمر گفته است (۲) در ادوار بعد عقاید و افکار هند در سیر تکامل تصوف تأثیرات معتناهی داشته است. صورت دیگر این فرضیه صورت ایرانی آنست که معروف است به «فرضیه عکس العمل آریائی» و طرفداران این فکر تصوف را اساساً زائیده فکر ایرانی میدانند. چون از سیر نهانی افکار در عصر ساسانی بالنسبه بی اطلاعیم بسیار دشوار است این فرضیه را بوسیله تاریخ که یگانه محک قابل اطمینان است مورد آزمایش قرار دهیم. ولی چنانکه قبلاً ملاحظه شد همه اهل تصوف در اوائل امر بهیچوجه از ملیت ایرانی نبودند و بعضی از مشهورترین و متنفذترین متصوفه در ادوار بعد مانند شیخ محیی‌الدین ابن‌العربی که

(۱) یادداشت مترجم: تحقیق ماللهند من مقولة فی العقل اومردولة در سنه ۱۸۸۷ مسیعی باهتام پروفیسور زاخو و بنفقه حکومت هندوستان در لندن انتشار یافته است. نگاه کنید به شرح حال نابغه شهیر ایران ابوریحان محمد بن احمد خوارزمی بیرونی تألیف دانشمند فقید علی اکبر دهخدا، مهر ماه ۱۳۲۴ شمسی که بجای پنجم شماره مجله آموزش و پرورش از طرف وزارت فرهنگ انتشار یافته است.

Alfred von Kremer, Culturgeschichte der Stämme auf dem Gebiete des Islams (Leipzig, 1873) pp. 45-55.

در سال ۱ - ۱۲۴۰ میلادی و ابن الفارض که در سال ۵ - ۱۲۳۴ میلادی رخت از این جهان بر بستند بزبان تازی تکلم میکردند و قطره‌ای از خون ایرانی در عروق آنها نبود. حتی محیی‌الدین در بسیاری از عرفاء خاص‌الخاص ایران نفوذی عظیم داشت از جمله عراقی که لمعات خود را تحت تأثیر کامل محیی‌الدین نوشت (و در سال ۱۲۸۷ مسیحی در گذشت) و اوحدالدین کرمانی (که در تاریخ ۸-۱۲۹۷ مسیحی بدرود زندگانی گفت). و مدتی بعد جامی که بطور غیرمستقیم تحت تأثیر محیی‌الدین واقع شد (و بسال ۳-۱۴۹۲ مسیحی دعوت حق را لبیک گفت). کتابهای محیی‌الدین عربی علی‌الخصوص فصوص‌الحکم را هنوز عدّه کثیری از عرفای ایران میخوانند و بدقت مورد مطالعه و توجه قرار میدهند.

سوم فرضیه نفوذ افلاطونیون جدید. محتمل است تا آنجا که تصوف [صرفاً] از مظاهر مستقل و جداگانه عرفانی^(۱) نبوده که در مورد بعض افراد باید فطری دانست از میان

**۳- فرضیه‌ای که اصل
تصوف طریقه
افلاطونیون جدید است**

عرفان را بدآنسب باید ناشی از فطرت دانست که در کلیه ازمینه و در اکثر جماعات متمدنه موافق آمال و امیال بعض اشخاص بوده است، و هر جا فکر بشر برای حل مشکلات روح و اینکه چرا آمده، از کجا آمده و بکجا می‌رود کوشش کند این امر فطری باشکال و صور بسیاری که در عین شباهت با هم ارتباطی ندارد ظاهر و پدیدار شود. نگارنده مدتها این نظر را داشته‌است و مسترنیکلسون دوست و شاگرد نگارنده در کتابی که تحت عنوان اشعار مته‌تخب دیوان شمس

(۱) یادداشت مترجم: در باره تصوف بمعنای اخس و عرفان بمعنای

اعم در صدر مقال و آغاز فصل اشارتی رفته است (نگاه کنید بصفحه ۶۰۷).

تبریزی در کمبریج بسال ۱۸۹۸^(۱) چاپ و منتشر ساخت در صفحات ۳۰ تا ۳۶ بوجهی بسیار قابل ستایش آنرا تفسیر و تشریح کرده است. ولی در صفحه ۳۰ آنجا که میگوید «اسم فلوطین»^(۲) را در مشرق نمیدانستند» اشتباه کرده است زیرا در صفحه ۲۵۵ کتاب الفهرست نام این فیلسوف تصریحاً ذکر شده است و در منابع دیگر (مثلاً در کتاب الملل والنحل شهرستانی) اشاراتی بطور کلی به «الشیخ الیونانی» دارد^(۳). اما فروریوس^(۴) را مسلمین به مراتب بهتر می شناسند و هفت یا هشت فقره از آثار او در صفحه ۲۵۳ کتاب الفهرست احصاء شده است. لکن حتی در صورتی هم که رابطه‌ای بین طریقه افلاطونی جدید و تصوف قائل شویم چند سؤال فرعی میماند که بااطلاعات فعلی ما پاسخ دادن بآن پرسشها امکان پذیر نیست، از جمله اینکه اولاً چه عناصری از فلسفه خود را افلاطونیون جدید اساساً از مشرق و مخصوصاً از ایران^(۵) بعاریت گرفته‌اند؛ زیرا فروریوس نویسنده شرح احواز فلوطین گوید: فلوطین مخصوصاً بدان قصد بایران رفت که روشهای فلسفی را که در آنجا تعلیم میدادند

R. A. Nicholson, Selected Poems from the Divan-i-(۱)
Shams-i- Tabriz (Cambridge, 1898).

Plotinus (۲)

(۳) رجوع شود بکتاب الملل والنحل شهرستانی ترجمه هار بروکسر Haarbrucker، جلد دوم، صفحات ۱۹۲ بعد و صفحات ۲۹ تا ۴۳.
یادداشت مترجم: چاپ دوم ترجمه فارسی افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی بتصحیح و تحشیه آقای سید محمد رضا جلالی نائینی، چاپخانه تابان، ۱۳۳۰ ه. ش. دیده شود.

Porphyrus (۴) بویه Bouillet در ترجمه‌ای که از کتب فلوطین کرده است (The Enneads of Plotinus, Paris, 1857.)

در دیار یس بسال ۱۸۵۷ میلادی انتشار یافته است) درشش مجلد، هر مجلد که «تاسوع» نامیده میشود نه کتاب، مجموعاً ۵۴ کتاب یار ساله) در صفحه ۱۳ از «ارتباط موجوده بین بعض عقاید فلوطین و افکار عرفانی مشرق زمین» سخن میگوید و باز (در صفحه ۲۷) از «آثار عقاید لاهوتی و خدا شناسی مأخوذه از مشرق» بحث میکند.

مورد مطالعه قرار دهد (۱). « ثانیاً » آیا حکماء هفت گانه افلاطونی جدید که بسبب تعصب و عدم تحمل ژوستینین (۲) از خانه و کاشانه خود در بدر شدند و در عهد پادشاهی انوشیروان (در حدود سال ۵۳۲ میلادی) بدر بار ایران پناه آوردند تا چه اندازه توانستند روش و طریقه‌ای در ایران بوجود آورند و افکار خود را در آن کشور ترویج کنند؟ (۳) در قرن نهم میلادی در عصر طلائع اسلام فلسفه افلاطونی جدید را علی‌التحقیق مسلمین متفکر بخوبی میدانستند ولی تا زمانیکه بدو سؤال فوق جواب قطعی داده نشده است نمیتوانیم امکان این امر را منکر شویم که در عهد بسیار قدیمتری مشرق زمین با رؤس عقائد افلاطونی جدید آشنا بوده و این در صورتی است که نگوییم عقائد افلاطونی جدید از مشرق گرفته شده است.

(۱) صفحه ۴۱ همان کتاب دیده شود. « باندازه‌ای ذوق فلسفی او زیاد بوده که دامن همت بر کمر زد و با خود گفت بایران و هندوستان روم و هر چه در آنجا بیاموزند فراگیرم. همینکه امپراطور کردین Gordien آماده لشکر کشی بایران گردید فلوطین که در آن تاریخ سی و نه سال بیش از سنین عمر او نمیکدشت دنبال سیاه امپراطور را گرفت و آهنگک ایران کرد. ده الی یازده سال تمام نزد امونئوس Ammonius بماند. کردین در بین‌النهرین کشته شد و فلوطین بزحمت در انطاکیه جان بدر برد. »

Justinian (۲)

(۳) رجوع شود بفصل چهارم کتاب تنزل و سقوط امپراطوری روم تألیف ادوارد گیبون (چاپ ۱۸۱۳ مسیحی، جلد هفتم، صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۲)،

Gibbon, Decline and Fall of the Roman Empire .

منبع و مأخذ عمده این واقعه شکفت اکاتیوس Agathius میباشد. اسامی حکماء منبور بشرح ذیل است :

دیوجانس Diogenes - هرمیاس Hermias - یولالیوس Eulalius - یریس سین Priscian - داماس سیوس Damascius - ایزیدور Isidore - سیم پللی سیوس Simplicius

۴ - فرضیهٔ اصل و منشأ مستقل . چنانکه قبلاً اشاره شده است امکان این امر میماند که پیدایش مشرب تصوف شاید بکلی مستقل (از مسالک دیگر) بوده و بخودی خود بوجود آمده است . مسترنیکلسون در صفحه ۳۰ کتاب خود که ذکر آن گذشت بیان خوبی دارد . میگوید : « اگر بین دو عقیده یا طریقه وحدت نظر باشد این مطابقت و اتفاق دال بر این معنی نیست که یکی از آن دو عقیده مولود دیگریست ، بلکه ممکن است در عقیدهٔ مشابه معلول علت مشابهی باشد . » هر کس کتاب سحر آسای وان^(۱) را دربارهٔ ساعاتی که با عرفاء بسر برده خوانده باشد با آسانی بخاطر آورد که عرفای اکثر مذاهب و ممالک جهان را در ادوار و اعصار مختلف سخنانی است که از بسیاری جهات بنحو بارز و شایان توجهی از لحاظ صورت و معنی متشابه و همانند است و تقریباً مسلم است که هیچگونه رابطهٔ خارجی بین هیچیک از آنها وجود نداشته و بجزأت توان گفت که هر گاه بیانات اکهارت و تاولر یا سانتاترزا^(۲) بزبان فارسی ترجمه شود بسیاری از آن سخنان بهسولت از کلمات مشایخ صوفیه بشمار آید .

اکنون نباید دوچار این اشتباه شویم که تصوف از باب مثال مانند عقائد اسمعیلیه که در فصل گذشته مورد مطالعه قرار گرفت اصول قاطعی است که با سلوب معین تنظیم شده باشد . صوفی را اصولاً مشرب و مسلک چنانست که از هر گوشه‌ای که وی را پسند آید توشه‌ای گیرند و از هر خرمنی خوشه‌ای بر گیرند و در اخلاق و دین با آزادی از قیود و حدود گرایند و نسبت بصورت ظاهر عبادات و شرایع سهل‌انگار و بی بند و بار باشد . از کلمات قصار صوفیه که مورد علاقه و توجه آنان است این جمله است : الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق ، راه های بطرف خدا بشمارهٔ نفوس مردم است . و حدیث اطلبوا العلم ولو بالصین همیشه ورد

Vaughan, Hours with the Mystics (۱)

Eckhart, Tauler, Santa Teresa (۲)

زبان اهل تصوف است . شاید هیچکس بیش از عالم بزرگ زبانی حجة الاسلام غزالی باعث حسن شهرت تصوف نبوده و بآن اندازه سعی نکرده است تصوف را بصورت فلسفه درآورد . (تاریخ وفات غزالی ۱۱۱۲ - ۱۱۱۱ میلادی است .) اینک بیانات غزالی در رساله المنقذ من الضلال درباره اینکه با چه شور و اشتیاقی کوشش کرده است هر مطلبی را درک کند :

« ولم أزل في عنفوان شبابي منذ راهقت البلوغ قبل بلوغ العشرين الا الان وقد أناف السن على الخمسين اقتحم لجة هذا البحر العميق واخوض غمرته خوض الجسور لا خوض الجبان الحذور و أتوغل في كل مظلمة و أتهجم على كل مشكلة و أتقحم كل ورطة و أتفحص عن عقيدة كل فرقة . و استكشف اسرار مذهب كل طائفة لا ميزبين محق و مبطل و متسنن و مبتدع لا أغادر باطنياً الا و أحب أن اطلع على بطائنه و لا ظاهرياً الا و اريد أن اعلم حاصل ظهارته . و لا فلسفياً الا و أقصد الوقوف على كنه فلسفته ، و لا متكلماً الا و اجتهد في الاطلاع على غاية كلامه و مجادلته . و لا صوفياً الا و أحرص على العثور على سر صفوته ، و لا متعبداً الا و أترصد ما يرجع اليه حاصل عبادته ، و لا زنديقاً معطلاً الا و أتجسس وراءه للتنبيه لاسباب جرأته في تعطيل وزندقته و قد كان التعطش الى درك حقائق الامور دأبي و ديدني من اول أمرى و ريعان عمرى غريزة فطرة من الله و ضعنا في جبلتي ، لا باختيارى و حيلتي حتى انحلت عنى رابطة التقليد و انكشرت على العقائد الموروثة على قرب عهد بسن الصبا . . . » (١)

(١) یادداشت مترجم: نقل از هامش جزء نانی (ص ۳) کتاب الانسان الكامل فی المعرفة الاواخر والادائل للمعارف الربانی والمعدن الصمدانی سید عبد الکرم ابن ابراهیم الجیلانی چاپ مصر سنه ۱۳۱۶ هجری .

بنا بر این چون اعراض و انقطاع از دنیا و فکر و ذکر و گلچینی از مسالک و مذاهب و گسستن برخی قیود و ترك حدود و ظواهر دین از اخص خصائص و اوصاف میزۀ تصوف است میتوان گفت تصوف از بسیاری جهات درست نقطه مقابل عقائد قطعیه بعضی از مذاهب مانند مانویان و اسمعیلیان و غیره است، و اگر بخواهیم بنحو عادلانه تری تصوف را توصیف کنیم باید بگوئیم تصوف حاکی از سکون نامحدود است نه حرکت معین و معلوم. چه بسا از توجه باین نکته غفلت میشود و دانشمندان مخصوصاً آنانکه هرگز بمشرق زمین سفری نکرده اند مسالک و فرقی از اسمعیلیه و بابیه امروز را وابسته یا نزدیک بصوفیه میدانند و حال آنکه معمولاً با هم دشمنی بزرگ دارند و میان دو کس دشمنی امر طبیعی است یکی آنکه دارای عقائد قاطع و ثابت و جازم باشد و بحث و تغییری در آن روا ندارد، دیگر آنکه از هر مسلك و مذهب و مملکتی فکری را را که بیشتر پسند آرد و در اختیار کند (یا بمبارت دیگر از هر گوشه توشه ای و از هر خرمن خوشه ای بردارد). بابیه مخصوصاً و اهل تشیع نیز که دشمن بابیه هستند هر دو بتساوی از صوفیه متنفرند زیرا نظر صوفیه با دعاوی انحصاری صاحبان عقیده ثابت و لایتغیر مذهبی سازگار نیست و همین نفرت و کراهتی که نسبت بسهل انگاری و بی بند و باری صوفیه بیان گردید از تجربرات یکی از مبلغین مسیحی موسوم به هنری مارتین (۱) بسیار مشهود و هویدا است. اما در باره علماء شیعه موریه (۲) وجهه نظر عمومی آنها را نسبت بصوفیه بطرز قابل ستایش در فصل بیستم کتاب بی نظیر خود معروف به حاجی بابا مجسم کرده است. باینحال تصوف در موارد مختلف شاید بالاخص در مسالک سنی برای مشرعیان و اهل تسنن سودمند واقع شده است و هر کسی کتاب مثنوی بزرگترین شاعر عارف جلال الدین رومی را دیده باشد آیاتی در رد معتزله و فلاسفه

و کسانی که پای بند دین نیستند بخاطر آورد و بسیاری از کسانی که بعلمت عقاید دینی خود بهلاکت رسیدند با اینکه بعد صوفیه نام آنها را در زمره اوتاد و اولیاء قلمداد کردند در حقیقت بدعتهای گونا گونی آورده اند . از باب مثال میتوان گفت این معنی در حق این اشخاص صدق میکند :

اول حسین بن منصور حلاج (که در همین فصل درباره وی بحث خواهد شد) . حلاج را ظاهراً در دسیسه و نیرنگ یک طولائی بوده و از این حیث مردی کاردان و خطرناک بشمار میرفته و با قرامطه تماس و رابطه نزدیک داشته است . دوم شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی مقتول صاحب حکمت اشراق^(۱) (که در سال ۱۱۹۱ میلادی بقتل رسید) . جامی در نفحات الانس (صفحات ۴-۶۸۳) گوید شیخ را بالحداد و انکار خدا و فساد عقیده و ارتداد و اعتقاد بحکماء قدیم متهم ساختند . سوم فضل الله مبتکر عقیده حروفیه است^(۲) که در سال ۱۴۰۱-۲ میلادی بفرمان امیر تیمور کشته شد . چهارم نسیمی شاعر ترك از پیروان فضل الله است که بسال ۱۴۱۷-۱۸ در حلب زنده زنده پوست از تن او جدا کردند . مبلغین مذاهب بدع و ضلال با لباس مبدل یعنی در کسوت درویشان (نه بر خصلت ایشان) بدعوت میپرداختند و فدائیان حشاشین نیز در واقع چندین بار با همین جامه فقر و دلق ربائی در آمدند .

لکن صوفیان واقعی نیز باهم اختلاف کلی داشتند زیرا راه و روش آنها اساساً راه و روش انفرادی بوده و تمایلی چندان به ترویج و تبلیغ طریقت خود نشان نمیدادند . عارف کامل منازل و مراحل متعددی را

(۱) شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی مقتول را با شیخ شهاب الدین عمر سهروردی که باسعدی آشنائی داشت و در تاریخ ۵ - ۱۲۳۴ میلادی در گذشت نباید اشتباه کرد (رجوع شود به بوستان سعدی چاپ گراف صفحه ۱۵۰) .

(۲) مقاله نگارنده در باره این فرقه در مجله انجمن سلطنتی آسیائی شماره ماه ژانویه ۱۸۹۸ میلادی صفحات ۶۱ تا ۹۴ دیده شود . و نیز به تاریخ شعر در عثمانی تألیف کبیب جلد اول صفحات ۲۳۶ تا ۳۸۸ مراجعه شود .

پیموده و براهنمائی پیران طریقت یا مرشد و مشایخ و رهبران روحانی مختلف یکک دوره ممتد ریاضت را برای نیل بمقام عرفان میگذرانند . عرفان همه مذاهب موجوده را کم و بیش از مظاهر ضعیف حقیقت بزرگی میدانند که در نهم همه موجودات است و عارف کسی را گویند که بآن حقیقت بزرگ و اصل و متصل گردد . نه او را رغبت آفاضه و نه هر کس را جز معدودی که تربیت لازم یافته باشند استعداد و امکان استفااضه باشد . وان (۱) اهل تصوف را کلاً بسه طبقه تقسیم میکنند (۲) :

اول کسانی که برای همه مذاهب و طریقه‌های فلسفی و علوم حقیقت واحدی قائل هستند .

Vaughian (۱)

(۲) یادداشت مترجم : بعد از این کتاب تألیفات دیگری درباره صوفیه انتشار یافته است از جمله نگاه کنید به : دائرة المعارف ادیان و علم الاخلاق تألیف هیستینگر جلد دوازدهم ، چاپ ۱۹۳۴ مسیحی ، صفحات ۱۱ تا ۱۷ ،

Encyclopedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings, 1934 .

دائرة المعارف اسلامی Encyclopédie de l'Islam جلد چهارم چاپ ۱۹۳۴ مسیحی ، مبحث تصوف ، صفحات ۷۱۵ تا ۷۱۹ ، مقدمه تصوف تطبیقی تألیف ژاک دو مارکت چاپ پاریس ۱۹۴۸ :

Jacque de Marquette, Introduction à la Mystique comparée, Paris, 1948 .

سال بعد این کتاب در نیویورک بزبان انگلیسی نیز انتشار یافته است :

Introduction to Comparative Mysticism, New York, 1949.

عرفای اسلام تألیف نیکلسون چاپ لندن ۱۹۱۴ :

Reynold A. Nicholson, The Mystics of Islam, London, 1914.

تصوف شرقی تألیف پامر با مقدمه آربری چاپ دوم :

E. H. Palmer, Oriental Mysticism, Introduction by A. J. arberry.

مطالعات در تصوف اسلامی تألیف نیکلسون ۱۹۲۱ :

Reynold A. Nicholson, Studies in Islamic Mysticism. Cambridge, 1921.

ماسینیون در باره حلاج :

La Passion d' al-Hossayn-ibn Mansour al-Hallaj, Par Louis Massignon, Tome II. Librairie Orientale, Paris, 1922.

(بقیه یاورقی در صفحه ۶۲۱)

دوم : اهل کشف و شهود .

سوم : اهل کرامات و خوارق عادات (۱) . افرادی از هر سه طبقه در میان صوفیه وجود دارند . لکن در اوائل امر و دوره‌ای که در این فصل مورد مطالعه است صوفیه بیشتر از طبقه دوم (یعنی از اهل کشف و شهود) بودند . القشیری و الیافعی و فریدالدین عطار و جامی و دیگران در احوال متقدمین از صوفیه مانند ابراهیم ادهم (تاریخ وفات ۸ - ۷۷۷ میلادی) و معاصرینش سفیان الثوری و داود طائی و ابو هاشم و رابعه العدویه یا فضیل عیاض (تاریخ وفات ۸۰۳ میلادی) و معروف کرخی

(بقیه یاورقی از صفحه ۶۲۰)

د کتر قاسم غنی تاریخ تصوف در اسلام ۱۳۲۲ شمسی هجری (جلد دوم بحث در آثار و افکار و احوال حافظ) .

کتاب کشف و شهود در تصوف ایران تألیف آقای دکتر عبدالحمین علی - آبادی ، چاپ پاریس ۱۹۳۹ میلادی :

Dr. Abdol - Hossein Aliabadi, L'Illumination dans le Mysticismisme de l'Iran, Paris, 1939 .

عرفای اسلام تألیف پروفیسور آربری چاپ لندن ۱۹۵۰ مسیحی :

A. J. Arberry, Sufism - An Account of the Mystics of Islam, London, 1950 .

ترجمه مثنوی بانگلیسی توسط بیکلسون ؛ ترجمه رباعیات جلال الدین رومی بشهر انگلیسی چاپ لندن ۱۹۴۹ مسیحی توسط پروفیسور آربری .

The Ruba'iyat of Jalal - al - Din Rumi, Select translations into English verse by A. J. Arberry, London, 1949.

(۱) یاد داشت مترجم : آقای تقی زاده مینویسند ، « چقدر شیرین

است قصه عوامانه منسوب به بایزید که گویند به شهری رسید و در بازار راه میرفت در دکان آشپزی دید یلو یخته و مرغهای بریان روی آن . بخاطرش رسید بیک قدرت نمائی بکند . مرغان یخته را کش کرد و مرغها زنده شده بریدند . مردم که این کرامت را از او بدیدند بسوی او ریختند و بدنبالش روان شدند و قطعات لباس او را برای تبرک می بردند . چون دید غوغای عظیمی است و صد هزار نفر از روی اعتقاد دنبال کردند . پشیمان شد که از ناشناسی و تجرد و عزت خود را خارج کرد . پس وقتی که قدم زنان تایپرون شهر رسید . دید هنوز خلق انبوه او را دنبال میکنند . شلوار باز کرد و علناً (شاید روبقبله ۱۱) ادرار کرد و بکمربه عوام مردم تف کتان و لعنت خوانان برگشته متفرق شدند . آنکاه بریدان خود گفت ؛ بلی آنها که به کشی میآیند به چشی میروند . »

(تاریخ وفات ۶-۱۱۵ میلادی) و بشر بن حارث (تاریخ وفات ۲ - ۸۴۱ میلادی) و احمد بن خضروه (تاریخ وفات ۵-۸۵۴ میلادی) و المحاسبی (تاریخ وفات ۸ - ۸۵۷ میلادی) و ذوالنون مصری (تاریخ وفات ۸۶۰ - ۸۵۹ میلادی) و سری السقطی (تاریخ وفات ۸۶۷ میلادی) و امثالهم مطالبی نوشته اند که اگر دقت کنیم می بینیم اظهارات این اشخاص از حدود ترك علائق دنیوی و توجه بخدا و پرهیز کاری خارج نیست و آرزوی قلبی آنها غیر از قید و دلبستگی به تشریفات و مراسم چیز عمیق تری بوده است که روحهای سرکش و سوزان آنها را بیشتر بتواند راضی و خشنود سازد و خدا را برای خدائیش دوست بدارند نه برای سزا و جزا یا ثواب و عقاب و در عشق پر حرارت باشند . بعضی از رهران طریقت و اهل الله را که در فوق نام بردیم کلماتی است که شیخ عطار در تذکرة الاولیاء و جامی در نفحات الانس و بهارستان ضمن حالات آنها نقل کرده اند و ما بی آنکه در انتخاب مطالب دقت خاصی کرده باشیم کلمات ذیل را برای تشریح این نکته میآوریم :

از کلمات ابراهیم ادهم :

« الهی تو میدانی که هشت بهشت در جنب اکرامی که با من کرده اند کست و در جنب محبت خویش و در جنب انس داذن مرا بذکر خویش و در جنب فراغتی که مرا داذه در وقت تفکر کردن من در عظمت تو . » (عطار)

روزی از او پرسیدند چرا ملک بلخ را رها کردی ؟ پاسخ داد :

« روزی بر تخت نشسته بودم . آئینه درپیش من داشتند . در آن آئینه نگاه کردم ، منزل خود گور دیدم و در آن مونسی نه ، سفری دراز دیدم در پیش و مرا زادی نه ، قاضی عادل دیدم و مرا حجت نه . ملک بردلم سرد شد . » (عطار)

مردی ده هزار درم پیش او برسد نپذیرفت . گفت : « میخواهی که نام من از میان درویشان پاک کنی باین قدر سیم ؟ » (عطار)

« سه حجاب باید که از بیش دل سالک برخیزد تا در دولت بروگشاده گردد : یکی آنک اگر مملکت هر دو عالم بعبای ابدی بزو دهند شان نگردد از برای آنکه ب موجودی شان گردد و هنوز مردی حریص است و الحریص محروم . دوم حجاب آنست که اگر مملکت هر دو عالم او را بوز و ازو بستانند بافلاس ، اندوهگین نگردد از برای آنکه این نشان سخط بوز و الساخط معذب . سوم آنکه بهیچ مدح و نواخت فریفته نگردد که هر ك بنواخت فریفته گردد حقیر همت گردد و حقیر همت محبوب بوز . عالی همت باید که بوز » (عطار)

از کلمات سیاه نوری :

« چون درویش کرد توانگر گردد بدانکه مرانی است و چون کرد سلطان گردد بدانکه دزد است . » (عطار)

« سبحان آن خدائی که می کشد ما را و مال می ستاند و ما او را دوستتر می داریم . » (عطار)

« اگر کسی ترا گوید نعم الرجل انت این ترا خوشتر آید از آنکه گویند بیس الرجل انت بدانکه تو هنوز مردی بذی . » (عطار)

از کلمات رابعه عدویه :

« ثمره معرفت روی بخدای آوردنست . » (عطار)

« الهی ما را از دنیا هر چه قسمت کرده بدشمنان خودده و هر چه از آخره قسمت کرده بدوستان خود ده که مرا تو بسی . » (عطار)

استغفر الله من قلة صدقی فی استغفر الله (جامی) (۱)

« خداوند اکر ترا از بیم دوزخ می برستیم در دوزخم بسوز و اکر

بامیذ بهشت می‌پرستیم بر من حرام گردان و اگر برای تو ترا می‌پرستیم
جمال باقی دریغ مدار . « (عطار)
از کلمات فضیله بن عیاض :

من حق را سبحانه و تعالی بر دوستی پرستم که نشکیم که
نپرستم . (جامی) (۱)

« میخوامم تا بیمار شوم تا بنماز جماعت نباید شد تا خلقم را
نباید دید . » (عطار)

« هر کرا از تنها بوذن وحشت بوذ و بخلق انس دارد از سلامت
دور است . » (عطار)

« هرک از خدای بترسد جمله چیزها ازو بترسد و هرک از خدای
نترسد از جمله چیزها بترسد . » (عطار)

کلمات متقدمین اهل تصوف را صد چندان میتوان بعنوان مثال
آورد ولی برای تشریح مراحل اولیه تصوف در اسلام همین اندازه کافی
است گفته شود که تصوف در آن مراحل بیشتر عبارت بوده است از
ریاضت و ترک علائق و وسوس دنیوی و عشق و ذم طاعت و عبادت ظاهری
که صرف لقلقه لسان است و از روی خلوص نیت نباشد و این صفاتی
است که اختصاصاً صوفیه در آن عصر بیشتر بدان متصف بوده‌اند .

فن کرمر (۲) این نوع صوفیگری را که با گوشه نشینی و ریاضت
و زهد و پرهیز کاری بسیار توأم است از نوع تصوفی میدانند که اوائل
امر میان عرب پیدا شده و نفوذ خارجی در آن راه نداشته و اگر داشته
است نفوذ صومعه نشینان عالم مسیحیت بوده نه نفوذ افکار ایران و یونان
و هندوستان .

(۱) یادداشت مترجم : نقل از نفحات الانس چاپ هند صفحه ۳۸ .

Alfred von Kremer (۲)

بطور قطع فکر وحدت وجود نخست در اواخر قرن نهم و آغاز قرن دهم میلادی پیدا شد و پیدایش این فکر با ظهور دو تن از عرفا توأم بوده است: یکی ابویزید (بایزید) بسطامی که از یک خانوادهٔ مجوس برخاست (ونخستین کسی که در طائفهٔ بایزید اسلام آورد جدوی بود که آدم نامیده میشد). دوم جنید بغدادی (بقول جامی او نیز ایرانی بود) و سیدالطائفه لقب داشته است. گویند بایزید خود را اقیانوس بیکران^(۱) و عرش خدا و لوح محفوظ و قلم یا کلمهٔ آفرینش حق، و ابراهیم و موسی و عیسی از انبیاء و جبرائیل و میکائیل و اسرافیل از ملائکهٔ مقربین میدانسته است. زیرا بگفتهٔ او هر کس بوجود حقیقی یعنی بمقام حق الیقین واصل شود مجذوب و متصل و «فانی فی الله» و «باقی بالله» است. در مورد دیگر گفته است «سبحانی ما اعظم شأنی». عطار نیز گفتهٔ او را چنین نقل کند: «انی انالله لا اله الا انا فاعبدونی» و نیز عطار گوید: «و چون کار او بلند شد سخن او در حوصلهٔ اهل ظاهر نمی گنجید. حاصل هفت بارش از بسطام بیرون کردند.»

بایزید در مورد دیگر گفته است: «اگر حقیقت حال خود از شما پنهان دارم زبان ملامت دراز کنید و اگر بشما مکشوف گردانم حوصلهٔ شما طاقت ندارد.»

جنید نیز بیشتر بهمین نهج سخن گفته است: «خدای تعالی سی سال بزبان جنید با بشر سخن^(۲) گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه.»
«غایت توحید انکار توحید است^(۳).»

(۱) رجوع شود بکلمهٔ صوفی در فرهنگ اسلام تألیف هبوز و غیره.

Hughes, Dictionary of Islam.

(۲) این داستان در تذکرة الاولیاء عطار اینطور ضبط شده است: «خدای تعالی سی سال بزبان جنید با جنید سخن گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه.»
(۳) یادداشت مترجم: یعنی آنچه را توحید بدانی چون نیک بنگری در بابی که توحید نه آنست و بکنه ذاتش خرد بی نبرد. عبارت بهتر ماعرفناک حق معرفتک.

بنابراین با آمدن عرفای مزبور که صوفیه آنها را از بزرگترین شیوخ و مرشد خود میدانند طریقه دیگری به طریقه متصوفه قدیم که عبارت از ترك علائق و توجه بخدا بود افزوده شد و آن وحدت وجود بطریقه افراطی و کامل بود. این تحول در واقع امرطبیعی است: نخست گذشتن از مرحله ایست که تنها خدا قابل دوست داشتن و موضوع اندیشه و تفکر بودن است و بشر مانند قلمی که بین انگشتان کاتب قرار گیرد صرفاً آلتی برای اجرای قدرت اوست و فقط زندگانی روحانی دارای اهمیت باشد. آنگاه رسیدن بمرحله دیگریست که حقیقت یگانه از آن خدا و عالم ماده سراب و دنیای ظاهر سایه هستی است. در واقع برای سیر این مرحله فقط گامی کوچک برداشته میشود. این نکته شایان توجه است که بایزید و جنید هر دو ایرانی بودند و با احتمال بسیار پس از آنکه با آن شور و حرارت بتصوف گرویدند افکاری را که مدتها در ایران وجود داشت و خاص این سرزمین بود وارد تصوف کردند زیرا عرفای ایران بودند که با طول و تفصیل فوق العاده تصوف را از جنبه وحدت وجود بسط و توسعه دادند. معذک باید در نظر داشت که با مطالعه اشکال و صور دیگر تصوف قدمی که در مرحله ترك علائق دنیوی بسوی وحدت وجود برداشته شد قدم بلند و دشواری نبوده است.

در اینجا لازم است سخنی درباره حسین بن منصور حلاج بگوئیم. چنانکه قبلاً اشاره شد اگر از روی قدیمترین و معتبرترین منابع داوری کنیم احتمال میرود نسبت بمرشد دیگر حتی از عرفائی که پیشرفتهای بیشتری کرده بودند و ضرری نداشتند وجود حلاج خالی از ضرر و زیان نبوده است لکن متأخرین از عرفا مانند فریدالدین عطار و حافظ و امثالهم حلاج را قهرمانی میدانند که تنها عیب او فاش کردن اسرار بود و این در صورتی است که بتوان عیبی برای او قائل شد. این مرد در آغاز قرن دهم میلادی زندگانی میکرد و در خلافت المقتدر بسال ۹۲۲ میلادی

چنانکه درافزای عامه شایع بود بیشتر بآن دلیل بقتل رسید که برخلاف موازین شرع سخن میگفت و در عالم وجد و حال «اناالحق» گفته بود! مبسوطترین شرحی که قدما درباره او نوشته‌اند شرحی است که ابن‌الندیم درالفهرست (صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۲) و عریب درذیل تاریخ طبری (چاپ دوخویه صفحات ۸۶ تا ۱۰۸) نوشته و مصحح دانشمند آن کتاب نیز داستانی از ابن‌مسکویه بدان ضمیمه کرده است. صاحب‌الفهرست حلاج را ایرانی میدانند ولی معلوم نیست از اهل نیشابور یا مرو یا طالقان یاری یا کوهستان^(۱) بوده است. ابن‌الندیم گوید: حلاج مردی محتال و شعبده‌باز و متمایل بمذاهب صوفیه بوده، الفاظ صوفیه را زیب کلام خود قرار میداده و دعوی احاطه بکلیه علوم را داشته ولی درحقیقت اطلاعات او صفر بوده است. از صنعت کیمیاگری چیزی میدانسته و مردی نادان و مبارزی سرسخت بوده و نسبت بسلاطین جسور و گستاخ و در کارهای بزرگ مداخله میکرد و برای ایجاد انقلاب در دولت‌ها سری پرشور داشته و نزد اصحاب خود ادعای خدائی نموده و قائل بحلول بوده، نزد پادشاهان متظاهر بشیوع و نزد توده مردم معتقد بصوف... و مدعی شده است که خداوند در جسم او حلول کرده و حق سبحانه و تعالی هم خود اوست و بالاتر و والاتر از آنست که ایمان در حق او گویند! در جزء سوم کتاب تاریخ طبری در صفحه ۲۲۸۹ آمده است که در سال ۹۱۳ میلادی هنگامی که حلاج آواره و سرگردان از شهری بشهری میرفت ابوالحسن علی بن عیسی وزیر المقتدر خلیفه ویرا بیازمود و دید از قرآن و علوم تابعه و فرعیه آن از فقه و حدیث و غیره و همچنین از شعر و لغت عرب بکلی عاری است. وزیر خلیفه بحلاج گفت بهتر آن باشد که طهارت آموزد و بفرائض شرع عمل کند نه اینکه رسائلی بنویسد که خود نداند چه نوشته است و سخنان

پریشان از ابن قییل گوید^(۱): « ینزل ذوالنور الشعشعانی الذی یلمع بعد شمعته . » حلاج را ظاهراً مدت کوتاهی در کنار رودخانه دجله نخست در يك ساحل رودخانه و آنگاه در ساحل دیگر در برابر شرطه با طناب بصلیب یا داری بستند (ولی میخکوب نکردند) سپس بزندان افکندند . در زندان حلاج تا حدی آداب و رسوم شریعت را بر مذهب اهل سنت رعایت کرد و بدین وسیله خواست در دلها راهی پیدا کند . ابتدا برای علی بن موسی الرضا ثامن الائمه در فرقه اثنی عشریه تبلیغ میکرد و از دعاء و مبلغین وی بشمار میرفت . هنوز این سمت را داشت که او را دستگیر کردند و در کوهستان ایران تازیانه زدند . حلاج کوشش کرد ابوسهل نوبختی را جلب کند . ابوسهل گفت در صورتی ایمان آورم که از هوا درهمی فرود آورد که نام وی و نام پدرش بر آن درهم باشد و از دراهم معروف نباشد . در آن صورت بسیاری دیگر نیز باو ایمان آورند . حلاج نپذیرفت و مدعی معجزاتی دیگر شد از جمله گفت دست خویش را دراز کند و چون پیش کشد مشت او از مشک و مسکوک^(۲) پر شود و میان تماشاگران پخش کند . اسامی چهل و شش کتاب و رساله او در الفهرست (صفحه ۱۹۲) مذکور است و گویند در یکی از کتابها نوشته است :

(۱) در نسخه عربی طبری موزه بریتانیا بلامت Add. ۹۶۹۲ (اوراق ۳۱۷ الی آخر) مقدار متنابهی از شطحیات وی ضبط شده و تا آنجا که نگارنده توجه کرده بیشتر از همین مقوله است که در فوق نقل شد .

(۲) یادداشت مترجم : این درهم را « درهم القدرة » نام نهاده بود (خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال استاد فقید دانشگاه تهران ۱۳۱۱ هجری شمسی ، صفحه ۱۱۶) .

«انی مغرق قوم و مهلك عاد و ثمود.» (۱)

نخستین بار که حلاج عرض وجود کرد طبق همان مأخذ در سال ۹۱۱-۲ میلادی بوده است. ده سال بعد یعنی در سال ۹۲۲ میلادی بوضع ظالمانه‌ای اعدام شد. زنی در شوش از خانه خود جاعاتی را که بخانه حلاج آمد و رفت داشتند مشاهده کرد و خبر داد. حلاج هویت خود را انکار کرد ولی یکی از مریدان سابقش حلاج را از جای ضربت و زخمی که بر سر داشت بشناخت. بعد از آنکه هزار تازیانه بر او نواختند هر دو دست و هر دو پایش را بریدند و پس از آنکه او را کشتند جسدش را در آتش بسوختند.

بگفته عریب حلاج نزد هر گروه و مذهبی دعوی همان مذهب و مسلک را داشته است. نزد اهل سنت و جماعت متظاهر به تسنن و نزد شیعه متظاهر به تشیع و نزد معتزله از معتزله بوده است. طب

و کیمیا و سحر و شعبده از علمی است که برای او بر شمرده‌اند. دعوی مظهریت داشته و کلمات ناشایسته و عریب در باره حلاج چه نوشته است؟

ناسزائی که نسبت بخدا و انبیاء و رسل گفته است مایه

تأسف و تأثر است. بیکی از مریدان خود میگفت: «تو نوح هستی!»

بدیگری میگفت: «تو موسی هستی!» بسومی خطاب میکرد: «تو

محمد هستی!» و بعد توضیح میداد که من سبب شدم روح پیمبران بابدان

شما باز گردد. یکی از مورخین الصولی است که حلاج را بارها شخصاً

دیده بود. الصولی گوید: حلاج مردی است نادان ولی مدعی هوش و

ذکاوت، در نطق و بیان حاضر الذهن و آماده نیست ولی بفصاحت و بلاغت

(۱) این دو قوم از اقوام بت پرست اصراط قدیم اند که هود و صالح بترتیب

بر آنها مبعوث شدند و چون ایمان نیاوردند و سرسختی و لجابت نشان دادند

معموم شدند. یک قوم دوچار طوفان شدیدی گشت و قوم دیگر در اثر صدای

هولناکی که از آسمان شنیده شد از میان برفت. رجوع شود بقرآن سوره هفتم

(اعراف).

علم شده است . مرد مگّار و او باشی است که با جامعه صوف و دلق ربّانی بتقوی و پرهیزکاری تظاهر کند . (۱)

گذشته از آنچه درباره حلاج گفته شد این مطالب را نیز این مسکویه در حق او نوشته و در کتاب العیون آمده (و دوخویه بتفصیل کمتری در ذیل شرحی که عریب نوشته نقل کرده است) .

شایعانی درباره نفوذ حلاج میان مأمورین جزء و عوام الناس پیچید که حلاج مرده را زنده کند و جن و پری بفرمان او گردن نهند و هر چه بخواهد برایش آماده سازند و معجزاتی را که انبیاء

پیشین داشته اند او نیز دارا باشد . شرح این ماجرا نزد حامد وزیر خلیفه بردند . ضمناً حلاج سه تن از پیروان خود یکی موسوم به السمری ، دیگر شخص کتاب ،

ابن مسکویه و کتاب العیون درباره حلاج

سوم یکی از افراد طائفه بنی هاشم را نبی خواند و خود دعوی الوهیت کرد . آن سه نفر را بدستور حامد گرفتند و بازجوئی کردند . در نتیجه بازجوئی معترف شدند که از مبلغین و دعاة اویند و او را خدای خود خوانند و بر احیاء اموات قادر شناسند . حلاج که در بند بود جداً همه این مراتب را منکر شد . در زندان اجازه داشت هر که را بخواهد ملاقات کند و سوای نام خود بنام محمد بن احمد الفارسی معروف بود . السمری که یکی از انبیاء سه گانه وی بود دختری داشت . آن دختر شمه ای از اقوال و افعال او را که بسیار زبان آور است بیان کرده است . در منازل السمری و حیدره و القناعی هاشمی بسیاری از تحریرات او بدست آمد . یاره ای با آب طلا روی کلاغ چینی و دیبای زربفت و حریر و پرند نوشته شده (۲) و با جلد پوست اعلی صحافی و تجلید شده بود .

(۱) رجوع شود به ماده اشتقاق لفظ صوفی در صفحات ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ همین کتاب .

(۲) با آنچه درباره کتب مانویان در صفحه ۴۳ و ۴۴ این کتاب گفته شده مقایسه شود .

سیس دو تن ازدعای او را موسوم به ابن بشر و شاگرد در خراسان دستگیر کردند و تعلیمات و دستورهائی را که حلاج بآن دونفر و عمال دیگر خود داده بود نزد آنها یافتند. این کشفیات کار حلاج را دشوارتر ساخت. دیگر از معجزاتی که بوی نسبت دادند این بود که بیکر خود را چنان بزرگ سازد که اطاق را فراگیرد و فضای اطاق را پر کند و طوطی مرده را برای خلیفه المقتدر زنده کرد و اینکارها باندازه ای در خلیفه مؤثر افتاد که راضی بکشتن او نمیشد. حلاج سفرهای زیاد کرد و برای دیدن ریسمان بازی که از شیرین کاریهای معروف آن عصر بشمار میرفت به هندوستان رفت. زنی بند باز ریسمانی را به او میافکند و از ریسمان بالا میرفت و در هوا ناپدید میشد. دیگر از بدعتهائی که حامد در کتابهای حلاج یافت تعلیمات مفصل و دقیق وی در باره حج است. حلاج دستور داده بود مناسک حج را در هر نقطه ای میتوان بجای آورد و اطاقی مخصوص اینکار ترتیب داده بود و چنین وانمود میکرد که این بدعت و سایر بدعتها را از تحریرات حسن بصری گرفته است. بدین جهت محکوم به اعدام گردید و چنانکه قبلاً گفته شد بوضع ظالمانه ای بقتل رسید یعنی پس از نواختن ضربات تازیانه (دست و پا و سرش را بریدند و سوزاندند) و اجرای این حکم بعهده صاحب الشرطه محمد بن عبدالصمد واگذار شده بود. مخصوصاً باو سپردند بجهت های حلاج هیچ گوش فرا نهد. بعد از آنکه سرش را مدت کوتاهی روی پل دجله ب معرض نمایش گذاشتند بخراسان فرستادند. اصحاب وی در خراسان مدعی شدند که شخصی را که مثله کرده و بقتل رسانند حلاج نبوده بلکه یکی از دشمنان حلاج بوده است که تغییر شکل یافته (و سیر بلای او شده است) (و عین همین دعوی را دسته ای از عرفای عیسوی و بعد از آنها مسلمین در باره عیسی داشته اند) (۱). حتی برخی از مریدانش مدعی

(۱) رجوع شود بقرآن سوره چهارم (النساء) آیه ۱۵۶، و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله و ما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم وان (بقیه یاورقی در صفحه ۶۳۲)

شدند که پس از آن تاریخ یعنی تاریخی که خبر قتل او داده شد حلاج را بازهم دیده و باهم سخن گفته اند .

از کتاب فروشان بقید قسم التزام گرفته شد که از خرید و فروش نوشته های حلاج خودداری کنند .

مدت اسارت وی از تاریخی که دستگیر شد تا روزی که بقتل رسید هشت سال و هفت ماه و هشت روز بوده است .

همدانی این واقعه را بتفصیل بیشتری بیان کرده و دو خویبه ذیل صفحات ۹۶ تا ۱۰۱ کتاب عرب که خود بانشار آن اقدام نموده شرحی قریب باین مضمون افزوده است : یکی از مریدان حلاج معروف به السمری چون از طرف حامد مورد بازجوئی واقع شد اظهار داشت که در وسط زمستان موقعی که نزدیک استخر فارس با مرشد خود حلاج سفر میکرد حلاج خیار سبز نوچیده ای از میان برف برون آورد و باو داد و سمری هم آن خیار را خورده است . حامد بشنیدن این حرف سمری را دشنام داد و کذاب خواند و بفرمود ملازمین دهانش را فرو کوبند . شاهد دیگری گفت حلاج میوه های خلق الساعه ای فی المجلس بوجود میآورد ولی چون بدست مردم میرسید به براز مبدل میگشت . همینکه حلاج بقتل رسید دیری نپائید که سیلی عظیم دردجله روان شد . مریدان حلاج گفتند این سیل بدان سبب جاری شده است که خاکستر جسد سوخته حلاج را برودخانه ریخته اند . بعض دیگر از پیروانش مدعی رؤیت وی شدند و گفتند در راه نهر روان برخی سوار و بسوی نهر روان رهسپار بوده و از قول او چنین نقل کنند که در واقع حیوانی را بجای او

(بقية ياورقى از صفحه ۶۳۱)

النين اختلفوا فيه لفي شك منه مالوم به من علم الاتباع الظن و ما قتلوه يقيناً بل رفته الله اليه و كان الله عزيزاً حكيماً .

یادداشت مترجم : کسانی که تفسیر این آیه را بخواهند مورد دقت قرار دهند به کتاب نحو الموهوم تألیف علامه فقید شریعت سنگجی طاب ثراه چاپ تهران ، اردی بهشت ۱۳۲۳ ، رجوع نمایند .

کشته بودند بدینمعنی که حیوانی بشکل حلاج در آمده و بکیفری که برای او در نظر داشته اند گرفتار شده است . ذیلاً بعض اشعار عربی را که بحلاج نسبت داده‌اند (و در صفحه ۹۷ چاپ دوخویه مندرج است) در اینجا نقل میکنیم (۱) :

و ما وجدت لقلبی راحة أبدا
و کیف ذاك و قد هیئت للكدر
لقد رکت علی التعزیر و اعجبا
ممن یرید النجا فی المسلك الخطر
كأننی بین أمواج تقلبنی
مقلب بین اصعاد و منحدر
الحزن فی مهجتی والنار فی كبدی

والدمع یشهدلی فاستشهد وابصری

و نیز همدانی گوید بعض از صوفیه ادعا کنند راز نهان بلکه سرّ السر نزد او آشکار و هویدا بود . گویند حلاج گفته است : الهی حتی آنانکه ترا بیازارند دوست میداری : پس چگونه آنانرا که بخاطر تو پریشان باشند دوست نداری ؟ ابن نصر القشوری بیمار بود ، سیب خواست ولی یافت نشد . حلاج دست خود را دراز کرد و چون پس کشید سیبی در دست داشت و گفت آنرا از باغ بهشت چیده است . شخصی در کنار او ایستاده بود اشکال کرد که میوه بهشت فاسد نشود . چگونه این سیب کرم دارد ؟ حلاج پاسخ داد زیرا از بارگاه ازلی بویرانسرای تباهی آمده است و ازینرو فساد در قلب او راه یافته است ! مؤلف گوید حاضرین پاسخ ویرا بیش از عملی که صورت داده بودستایش کردند . سپس مؤلف گفتگوری ویرا با شبلی نقل کند و گوید حلاج را

(۱) یادداشت مترجم : از صفحه ۹۷ صله تاریخ الطبری لمریب بن سعد

القرطبی طبع شهر ابدین ، مطبعة بریل سنة ۱۸۹۷ میلادی .

مجازاً حلاج میخواندند زیرا بافکار نهانی بشر پی برد و از اعماق قلب انسان مانند پنبه زنی که دانه‌های پنبه را از پنبه جدا کند لب‌لباب خیالات او را بیرون میکشید. ولی دیگران گویند شخص حلاجی را در واسط بنحو اعجاز آمیزی یاری کرده بود و آن شخص بدانجهت ویرا حلاج نامید. صوفیه دراینکه حلاج از آنها بوده یا نبوده اختلاف دارند. هنگامی که حلاج را خواستند اعدام کنند شبلی که از اولیاء صوفیه بشمار است زنی را بنام فاطمه از اهل نیشابور با سؤالاتی نژاد فرستاد. از جمله این سؤال بود که تصوف چیست؟ حلاج پاسخ داد: « آنچه من دارم تصوف است زیرا بخدا سوگند هرگز حتی یک لحظه میان لذت و الم فرقی ندیده‌ام! »

این مطالب را نیز دوخوبه از ابن‌الجوزی در ذیل متن عربی (صفحات ۱۰۱ تا ۱۰۸) نقل میکند. روز چهارشنبه و پنجشنبه اول و دوم دسامبر سال ۹۱۲ میلادی حلاج را در ساحل شرقی دجله و در روز بعد در ساحل غربی زنده مصلوب نمودند^(۱) (ظاهراً پس از این تنبیه شدید او را آزاد کردند) و سال بعد در شوش با یکی از پیروانش باز ویرا دستگیر ساختند و بر شتری نشاندند و وارد بغداد کردند تا همه خلق تماشا کنند. جلوشتر منادی بلند میگفت: این مرد از دعاة قرامطه

(۱) در ادوار بعد زبان حال صوفیه عموماً این بود که حلاج را بصلیب کشیدند و بآزوبله ویرا کشتند و شاید میخواستند برایش وجه مشابهتی با عیسی مسیح قائل شوند. در سال ۱۳۰۵ هجری (۸ - ۱۸۸۷ میلادی) در بیثی مجموعه‌ای اشاری منتسب به حسین بن منصور حلاج منتشر گردید و آن مجموعه بنحو پیش‌زمانه‌ای معمول و ساختگی بود. در مقدمه آن تصویر عیسی مسیح را در حالیکه بصلیب آویخته شده بود قرار دادند (و از فرار معلوم آن تصویر را از یکی از کتب ترسایان برداشته) و آن کتاب هم‌از روی شامبل چوبی وی که عاری از ظرافت صنعتی بوده است گرفته و این بیت معروف جلال‌الدین رومی را هم از منوی بدان افزودند:

چون قلم در دست غدازی فتاد لاجرم منصور برداری فتاد

است! خوب تماشا کنید! علی بن عیسی وزیر بعد از او بازجوئی کرد و شرح آن بازجوئی و مجازات که بار دیگر او را بصلیب کشیدند در صفحات ۶۲۷ و ۶۲۸ گذشت.

همان مؤلف جای دیگر سال ۳۰۹ هجری (۲-۹۲۱ میلادی) را سال مرگ ارضبط میکند و تفصیل بیشتری در احوال او مینویسد. گوید پدر بزرگ حلاج از مجوسان بیضا (دژ سپید) واقع در فارس بوده و در اوسط یا شوشتر پرورش یافته است. بعد بیفداد رفت و با صوفیه و مشایخ بزرگ از قبیل جنید و سفیان الثوری همشین گشت. سپس راه سفر پیش گرفت و در هندوستان و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان بسیر آفاق و انفس پرداخت. عقاید مردم درباره او گوناگون است. بعضی ویرا ساحر و برخی از اولیاء و صاحب کشف و کرامت دانند و کسانی دیگر او را عیار و کذاب خوانند. عقیده ابوبکر الصولی راجع باو در صفحه ۶۲۹ این کتاب مسطور است و تقریباً کلمه بکلمه نقل شده است. قصد وی از سفر هند بگفته یکی از همسفرانش که باهم در يك کشتی بودند و بقرار اظهار خودش آموختن علم سحر بوده است. دیگر اینکه گفته بود میتواند آیاتی نظیر آیات قرآن بیارد. این ادعا شدیدترین درجه کفر باشد و مستوجب قتل در انظار جمیع مؤمنین است! سپس ابن الجوزی اشاره برساله ای میکند که خود در اقوال و افعال حلاج نوشته و خوانندگانی را که بخواهند اطلاعات بیشتری کسب کنند بان رساله هدایت مینماید. همان حرفهائی را که سایر مؤلفین درباره حلاج و بدعت گزاری وی در دین زده اند و ذکر آن گذشت (از قبیل حملول و رجعت و تشبیه) ابن الجوزی نیز میزند، و تاریخ قتل او را روز پنجشنبه ۲۶ ماه مارس ۹۲۲ میلادی ضبط میکند و میگوید حلاج بی آنکه بترسد حتی با روی گشاده شادان و خندان بقتلگاه خود رفت در حالیکه این اشعار را میخواند: (رجوع شود بصفحه ۵۳۱ این ترجمه).

| | |
|--------------------|-----------------------|
| ندیمی غیر منسوب | الی شیء من الحیف |
| سعانی مثل ما یشرّب | کفعل الضیف بالضيف |
| فلما دارت الکاس | دعا بالنطع (۱) والسيف |
| کذی من یشرّب الراح | مع التّین فی الصیف |

پیش از آنکه سر حلاج را از تن جدا کنند حلاج بمریدان خود گفت شاد و خرم باشید زیرا پس از سی روز بزمین باز کردم . سه سال بعد نازوک صاحب الشرطه سه تن از مریدانش را موسوم به حیدره والشعرانی و این منصور که حاضر نشدند از ایمان خود نسبت به حلاج برگردند سر برید و اجساد آنانرا بصلیب کشید .

الذهبی نیز رساله ای در خصوص حلاج نوشته است (که احتمال نمی رود در دست کسی موجود باشد) و در کتاب تاریخ خود باختصار از حلاج سخن گوید که باجنید و عمرو بن عثمان المکی و سایر مشایخ صوفیه دمخور و دمساز بوده و از روی خدعه و ریا بگوشه نشینی و زهد و عبادت و ریاضت تظاهر میکرده است ولی باندازه ای جنون عظمت و قدرت و ریاست در سر داشت که از صراط مستقیم منحرف و گمراه و از دایره دین خارج گشت . همان مؤلف گوید : معذک بسیاری از صوفیه در ادوار بعد برای او تقریباً خدائی قائل شدند حتی حجة الاسلام بزرگ غزالی در مشکوٰۃ الانوار برای حلاج عذرها آورده و گفته هایش را توجیهاتی کرده که بیک اعتبار تاحدی قابل ستایش است ولی توجیهات وی از مفاهیم بدیهی الفاظ عربی بسیار دور است . ابو سعید النقاش در کتاب تاریخ صوفیه گوید حلاج را بعضی بسهر و افسون و برخی دیگر نیز

(۱) نطع سفره یا باطی را گویند که درخیم میگذرد است . پوست بزرگ مدوری را گرداگرد سوراخ میگردند و طنابی از سوراخها میگذرانند و چون طناب را میکشیدند مانند کاسه خون مقتول را درخود نگاه میداشت و همینکه جلاد سر محکوم را جدا میکرد طناب را سفت میکشید و جسم مقتول در آن سفره مانند کبهه یا جوال جای میگرفت .

بزندقه متهم ساختند و در حقیقت شش هفت تن از نویسندگان معتبر دیگر را که الذهبی از کلمات آنها استشهاد کرد عقیده آنست که حلاج « کافری خبیث » بوده است .

از قدیمترین و معتبرترین منابع آنچه درباره این شخص عجیب یافتیم بنحو کامل مورد بحث قرار دادیم و این دقت را علت آن بود که در ادوار بعد حلاج یکی از ابطال و اوایاء محبوب قسمت اعظم طائفة صوفیه شد و بالخصوص شعراء عارف ایران دائماً در اشعار خود بنام حلاج اشاراتی کنند که حاکی از تصدیق و علاقه وافر آنها بوی باشد . بعلاوه شاید حلاج را بتوان در تصوف تا حد زیادی میترک طریقهای دانست که وحدت وجود و کشف و کرامات از معتقدات آن طریقت است و پیروان حلاج بیش از سالکین سایر مسالک علناً عقاید خود را در این مقوله اظهار کنند و در برابر خصم آماده دفاع از عقاید خود باشند .

از این تاریخ بیعد پیوسته با این قبیل مسالک مواجه خواهیم شد. فریدالدین عطار در تذکره الاولیاء حلاج را « قتیل الله فی سبیل الله و شیر بیشه تحقیق . . و غرقه دریای موج » و غیره میخواند و اوصاف اخلاقی و فضایل اکتسابی و معجزات او را میستاید و این کلمات را درباره او میافزاید : « بعضی او را بسحر نسبت کردند و بعضی اصحاب ظاهر بکفر منسوب گردانیدند . » کمی پائین تر اشاره بموسی و درخت مشتعل چنین گوید: « مرا عجب آمداز کسیکه روا دارد که از درختی اننی انالله بر آید و درخت در میان نه ، چرا روا نباشد که از حسین انالله بر آید و حسین در میان نه » (۱) . ابوسعید ابوالخیر که قدیمترین شاعر عارف ایران است گفته است حلاج در عصر خود چه در شرق و چه در غرب از جهت وجد

(۱) مرادش آنست که وجود این دو حجاب در مقام شهود و جمیع الجمع تحت الشماع نور تجلی قرار گرفته و نور حق در وجودشان ظاهر گشته و هستی آنان در نور خدا فانی شده است .

و حال و شدت هیجانی که در روح او پدیدار میشد بی نظیر بوده است و جامی (۱) که ناقل این عقیده است و همچنین حافظ و بیشتر متأخرین از عرفاء دیگر با کلماتی تحسین آمیز نظیر آنچه گفته شد از او یاد میکنند. در یکی از ادوار بعد شاید در اواخر قرن یازدهم میلادی بتدریج غزالی و دیگران تصوف را کم و بیش در قالب یک روش فلسفی ریختند و تا حد معتنا بهی به تسنن پیوستند. این نکته قابل توجه است که از قدما سنائی و عطار و جلال الدین رومی بزرگترین عرفای سخنور ایران هر سه از اهل سنت و جماعت بوده اند، و اشعارشان مشحون است از نعت ابوبکر و عمر و از دشمنان آشکار معتزله و فلاسفه بشمار میروند و حال آنکه تصوف در متقدمین از شعراء شیعه ایران مانند فردوسی و ناصر خسرو که از اسمعیلیان است تأثیری چندان نداشته است. قسمتی از مجالس- المؤمنین مربوط به شعراء ایران است و اهل تشیع آنانرا از خود میدانند. علاوه بر فردوسی اسامی این سخنوران نیز در آنجا آمده است: اسدی، غضائری رازی، پندار (بابندار) رازی، ابوالمفاخر رازی، قوامی رازی، خاقانی شیروانی، انوری، سلمان ساوجی، یمین الدین فریومدی و از متقدمین شعراء نام کسان دیگری که دارای مقام شامخ هستند ذکر شده است. حتی مدفن سخنندان بزرگ ایران سعدی در شیراز بگرد و غبار غفلت و فراموشی سپرده شده (۲) و چون از اهل تسنن بوده از طرف هموطنانش در ادوار بعد مورد توهین قرار گرفته است (۳). مثنوی

(۱) رجوع شود به نفعات الانس جامی صفحه ۱۶۹.

(۲) رجوع شود بکتاب یکسال در میان ایرانیان تألیف نگارنده، صفحات

۲۸۱ و ۲۸۲ : A Year Amongst the Persians

(۳) یادداشت هفتم : در سال ۱۳۰۴ شمسی هجری انجمنی بنام انجمن

آثار ملی از جمعی رجال دانشمند کشور برای حفظ آثار نیاگان و تجلیل و تکریم مفاخر ملی این مرز و بوم تشکیل گردید و نخستین قدم را برای ساختمان آرامگاه شاعر بزرگ و حماسه سرای بیمانند ایران فردوسی در طوس برداشت. در ۱۱ اردیبهشت (بقیه باورقی در صفحه ۳۶۹)

جلال‌الدین رومی در ترکیه معروفیت و محبوبیت عظیم دارد و مخصوصاً سالکان طریقت مولوی (که نام خود را از مولای خود مولوی گرفته و بسلسله مولویه و رقص و سماع معروف شده‌اند) بی‌اندازه شیفتهٔ این کتابند و با نهایت علاقه و دقت مثنوی را مطالعه میکنند و قطع نظر از وجد و حال فوق‌العادهٔ وی که از حدود ادراکات عقلی بشر خارج است و گذشته از شطحیاتی که در آن حالات گفته است شهرت و قبول عامهٔ وی بیشتر بدان سبب است که از اهل سنت و جماعت بوده است . این جمله را نیز میتوان در این زمینه افزود که جمیع اهل سیر و سلوک یا فقرائی که زندگانی فقر و درویشی را برای خاطر خدا و بطوع و رغبت اختیار کرده‌اند کم و بیش از طایفهٔ صوفیان باشند و خود آنان نیز بدین معنی اعتراف و اذعان دارند ولی بسیاری از آنها البته افرادی جاهل و نادانند و با اینکه از وجد و حال و سیر منازل و طی مراحل و مقامات و فناء فی الله با طلاق لسان سخن گویند سخنانشان سطحی و سخیف و ادراکاتشان بسیار ضعیف است و مفاهیم حقیقی تصوف را بسیار کم دریافته‌اند .

در پایان این مبحث لازم است مختصری نیز از مشرب تصوف بیان کنیم و بعنوان مقدمه توضیح دهیم که تصوف بطوریکه در اینجا از آن گفتگو میشود تا حدی از ثمرات ادوار بعد است و شاعرانی مانند عراقی و جامی بنحو اتم و اکمل و با بیان جامع و دقیق در آثار خود از این مقوله سخن گفته‌اند . در زبان عربی اشعار عمر بن الفارض و آثار پر حجم عارف بزرگ عرب شیخ محیی‌الدین بن العربی چنانکه باید و شاید هنوز مورد

(بقیهٔ یاورقی از صفحهٔ ۶۳۸)

۱۳۳۱ شمسی نیز مراسم افتتاح آرامگاه نوبشاد شیخ مصلح‌الدین سمدی شیرازی شاعر بلند پایهٔ ایران در بیشکاه اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی معمول گردید و از مجسمهٔ آن شهریار ملک سخن که بوسیلهٔ استاد هنرمند آقای ابوالحسن صدیقی از سنگ مرمر یک‌بارچه ساخته شده و پیتی از سه متر ارتفاع داشت درمیدانی که در انتهای خیابان حافظ مقابل دروازهٔ قرآن در شیراز واقع است روی پایه‌ای که ۳/۶۰ متر ارتفاع دارد یرده برداشته شد .

توجه دانش پژوهان و محققینی که اصل و منشأ تصوف را منحصرأ ایران دانسته‌اند و نظرشان منحصرأ بمظاهر ایرانی تصوف معطوف است قرار نگرفته است .

مبنی و مبدأ فکر صوفیه آنست که نه تنها هستی حقیقی از آن خداست بلکه زیبایی و خوبی و مظاهر حسن و جمال که در هزار آئینه در عالم صور جلوه گراست از آن خداست . از کلمات صوفیه مشرب تصوف . است که « کان الله ولم یکن معه شیء » . گاهی نیز گفته وجود حقیقی تنها از آن خداست . محض است و ماسوی الله تنها جلوه‌ای از هستی اوست (۱) . خدا خیر محض است . خدا جمال مطلق است . ازین رو چه بسا صوفیه در اشعار بظاهر عاشقانه خود او را محبوب واقعی و معشوق ازلی و ابدی خود خوانند . مثلاً جامی در این اشعار که ترجمه کامل آنرا جای دیگر منتشر ساخته‌ام چنین گوید (۲) :

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| جمال اوست هر جا جلوه کرده | ز معشوقان عالم بسته پرده |
| بهر پرده که بینی پردگی اوست | قضا جنبان هر دل بردگی اوست |
| بعشق اوست دل را زندگانی | بعشق اوست جان را کامرانی |
| دلی کو عاشق خوبان دلجوست | اگر داند و گرنی عاشق اوست |
| هلا تا نفلطی نا که نگوئی | که از ما عاشقی وز وی نکوئی |

(۱) یادداشت مترجم : بعض عرفا گفته‌اند : هستی حقیقی خداست که اساس همه هست ها و جز او هستی نیست . خدا « بود » است و سایر کائنات « نمود » .

(۲) رجوع شود بمقاله‌ای که زونن شاین Swan Sonnenschein به سال ۱۸۹۲ میلادی نوشته و در نشریه « روشهای دینی جهان » (صفحات ۳۱۴ تا ۳۳۲) Religious Systems of the World چاپ شده و این مقاله در اصل خطاب‌های بوده است که در باره تصوف در مؤسسه اخلاقی سوئیس - South Place Ethical Institute ایراد کرده است .

توئی آئینه او آئینه آرا توئی پوشیده و او آشکارا
چونیکو بنگری آئینه هم اوست ندتها گنج او گنجینه هم اوست
من و تو در میان کاری نداریم بجز بیهوده پنداری نداریم

بنابر این مفهوم توحید در نظر صوفیه غیر از مفهوم توحید در نظر مسلمین است. مسلمین گویند جز او خدائی نیست. صوفیه گویند جز خدا هیچ نیست و عالم صور و محسوسات سرابی بیش نباشد **هستی، نیستی، وجود خارجی یا عرضی** بلکه پرتوی از هستی اوست که به نیستی افکنده شود و اعراض هستی را پدید آورد همچنانکه عکس و تعزیه شیء اصل و حقیقت شیء را ظاهر سازد ولی در ماهیت شیء شریک نباشد. معمولاً صوفیه خورشید را مثل میزنند. میگویند انعکاس نور خورشید تابع احکام امکان است. به عبارت دیگر خورشید (که نمونه‌ای از هستی در دنیای ماده و عالم صور و محسوسات است) چون در بر که‌ای پرتو افکند عکس خورشید در بر که منعکس شود ولی خورشید در بر که نباشد (و تعبیر به نیستی شود). بنابراین پرتو خورشید (مانند عالم صور) بکلی عرضی است؛ زیرا با عبور ابری ناگهان زائل و در نتیجه وزش تند بادی تا حدی ناپدید گردد و بکلی تابع خورشید باشد و حال آنکه خورشید مطلقاً مستقل است؛ معذک تا زمانیکه پرتو خورشید دیده شود کم و بیش بنحو وافی کشف از ماهیت و اعراض مثل اعلی خود باشد و مثل اعلی لایتغیر است. این فکر در یکی از غزلیات شمس تبریزی بنحو عالی بیان شده و دوست من نیکسون به نظم انگلیسی در آورده است (۱):

(۱) رجوع شود به ترجمه اشعار منتخب از دیوان شمس تبریزی اثر نیکسون چاپ کمبریج، ۱۸۹۸ میلادی، صفعه ۳۴۳:

M. R. A. Nicholson, Selected Poems from the Divan of Shams i-Tabriz, Cambridge, 1898.

یادداشت مترجم: در این کتاب اشاره بچاپ روزن تسوایک شده است که در دسترس نبود. از پروفیسور آربری Professor A. J. Arberry امتنان دارم که برای یافتن اصل شعر مرا کمک کردند.

هر نقش را که دیدی جنسش ز لامکان است

گر نقش رفت غم نیست اصلش چو جاودان است

زیبائی را طبیعت ذاتی خود نمائی و جلوه گری است و این صفت را از جمال ازلی گرفته است. صوفیه را عقیده آنست که خداوند بداد فرمود:

سبب آفرینش کنت کتراً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی

اعرف. اشیاء تنها باضداد خود شناخته شوند. روشنائی

را به تاریکی، نیکی را بیدی، تندرستی را به رنجوری، و قس علیهذا.

بنابر این وجود تنها بوسیله عدم و در نتیجه آمیختن هستی با نیستی شناخته

شود و این اختلاط و امتزاج (هرچند لفظ بسیار دقیق و درستی نیست) عالم

صورتدنیای ظاهر را پدید آورده است. بدین طریق تجلی جمال ازلی در

فرو نشاندن آتش نفس و تخلی حاصل گردد و آنچه را ما شر خوانیم از

آثار ضروری این تجلی است باین کیفیت که رمز شربا

راز آفرینش یکیست و جدائی پذیر نیست. ولی شر را

چگونگی

وماهیت شر

نباید امری جدا و مستقل دانست و همچنانکه ظلمت صرفاً

عدم النور است شریز صرفاً عدم الخیر یا بعبارت دیگر عدم است.

از طرف دیگر جمیع موجودات دنیای ظاهر و عالم صور بالضرورة

واجد عنصر خیرند و چنانکه اشعه پراکنده نور صاف و سفید و خیره کننده‌ای

که از منشور بگذرد هنوز روشن است ولی کم و بیش رنگ بخود گیرد

و ضعیف شود، تمام کشمکشها و منازعاتی که در این جهان روی دهد در

نتیجه سقوط از عالم بیرنگی است. این بیت از مثنوی است:

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد (۱)

(۱) یعنی موسی با فرعون در جنگ میشود. جلال الدین تصور می کند

فرعون اگرچه با موسی مخالفت داشته ولی در راه راست با وی همقدم بوده است و این

دشمنی ظاهری را مایه تأثر و تلف شدید میدانسته است. رجوع شود به ترجمه اختصاری

مثنوی توسط وینفیلد، چاپ دوم، صفحات ۳۷ و ۳۸:

(Whinfield, Masnavi, Trübner, 1898)

یادداشت مترجم: معنی ساده بیت آنست که چون بیرنگ اسیر رنگ

شود اختلافات روی دهد و حتی میان یهودیان که جهات اتحادشان زیاد است کشمکش

و جنگ در گیرد.

باز هم جامی گوید (۱):

هستی مطلق توئی دیگر خیالی بیش نیست
ز آنکه اندر نشئه تو جمله اشیا یکی است
حُسن عالم کبیر تو از بهر اظهار کمال
مینماید در هزاران آینه اما یکی است
با همه خوبان اگر چه حُسن تو همره بود
در حقیقت دلبر یکتای بی همتا یکی است
این همه آشوب و غوغا در جهان از عشق اوست
گشت معلوم این زمان سرفتنه غوغا یکی است

چنانکه دیدیم تصوف علی الظاهر بعد بیشتر بصورت فلسفه در آمد
و همچنین دیدیم تا چه اندازه تصوف ازین رهگذر مرون عقیده افلاطونیون
جدید بوده و از لحاظ دیگری که بهتر با عقیده افلاطونی جدید هماهنگ
و سازگاز است مراتب وجود را در تصوف میتوان یک سلسله نشانی
دانست که از نور مطلق و وجود مطلق منبعت شود و هر چه از نور مطلق
و وجود مطلق دورتر رود ضعیفتر و ناتوانتر و از حقیقت عاری تر گردد
و بیشتر بعالم ماده گراید و درخشندگی و تابش آن کاهش یابد .
تالیسجا بیشتر سخن ما از قوس نزول بود . باید دانست قوس صعودی

(۱) یادداشت مترجم : پروفیسور براون نه مأخذ این اشعار را ذکر
کرده و نه حتی بیٹی از اصل آنرا بفارسی آورده است . پس از مدتہا کاوش و رنج
بسیار تصادفاً ضمن نامہ ای کہ وی بجای پیرزادہ نوشته این اشعار بنظر نگارندہ
رسید آقای علی اصغر حکمت استاد دانشگاہ تہران و سفیر کبیر ایران در ہندوستان
مینویسند ، « بنظر بندہ اشعار مذکور مسلماً از جامی نیست و مرحوم براون را در
این باب اشتباہی دست داده است . زیرا کہ اولاً آن قطعہ استحکام و سلامت سخنان
جامی را ندارد و ضعف ترکیب و سپس تالیف از آن نمایان است و ظاہراً این قطعہ
از بعضی از متصوفہ اخیر میباشد کہ مرحوم براون ندانستہ بآن استاد نسبت داده
است . نانیاً با آنہمہ تفحص دقیقی کہ در دواوین متعدد جامی بندہ و دیگران بعمل
آوردیم اگر این قطعہ از او میبود ہر آیتہ درجائی دیدہ میشد . »

نیز باشد و انسان که آخرین مرحله این سلسله تکامل است بسر منزل اصلی خود بازگردد و فناء فی الله شود و بار دیگر در ذات حق که یگانه هستی حقیقی است مستحیل گردد. چنانکه فرماید: کل شیء یرجع الی اصله. اینجاست که علم الاخلاق تصوف در برابر مابعدالطبیعه تصوف آغاز میشود. چنانکه دیدیم شر امریست وهمی و تخیلی و درمان شر رفع نادانیت، زیرا مابدلیل جهل خود آنچه دردنیای حس بمجاز تعبیر شود حقیقت پنداریم. ریشه جمیع معاصی و هموم و غموم و آلام و اسقام هوای نفس است و نفس نیز وهم و خیالی بیش نیست. نخستین گامی که صوفی در طریقت بردارد رستن از هوای نفس است و حتی عشق مجازی نیز تا حدی تواند مایه رهائی نفس گردد. مخصوصاً اینجاست که فرق میان مشرب تصوف و مذاهب فلسفی هندوستان ظاهر شود، زیرا صوفیه دارای احساسات و عواطف تند باشند و معلوم است این حالت تا چه حد بافروض سرد و بیخون هند تفاوت دارد. در اینجا عشق مانند عشق بسیاری از متصوفه در جمیع اعصار و اقطار کیمیای بزرگی بشمار آید که مس وجود بشر را بزرنابالوهیت تبدیل سازد. بازهم از لسان جامی استشهد میکنم (۱):

به گیتی گرچه صد کار آزمائی همین عشقت دهد از خود رهائی
متاب از عشق روگرچه مجازیت که آن بهر حقیقت کار سازیت

(۱) رجوع شود بصفحه ۳۲۶ مقاله زونن شاین Swan Sonnenschein

در «دروشهای مذهبی جهان» Religious Systems of the World (۱۸۹۳ میلادی). این اشعار در آنجا جامتر نقل شده است.

یادداشت مترجم: چون این کتاب در دست رس نبود از کتاب یوسف

و زلیخا چاپ علمی، ۱۳۲۶، نقل شد. از یرونسور آربری Professor

A. J. Arberry. بسیار ممنونم که قبول زحمت کرده و این مرجع را یافتند؛ یوسف و

زلیخای جامی، صفحه ۱۸، چاپ فن روزن تسوایک Von Rosenzweig (ویته

۱۸۲۴ میلادی).

بلوح اول الفباء تا نخوانی
شنیدم شد مریدی پیش یری
بگفت اریانشد در عشقت از جای
که بی جام می صورت کشیدن
ولی باید که در صورت نمایی
چه خواهی رخت در منزل نهادن
ز قرآن درس خواندن کی توانی
که باشد در سلو کش دستگیری
برو عاشق شو آنکه پیش من آی
نیاری جرعه معنی چشیدن
وزین پل زود خود را بگذرانی
نباید بر سر پل ایستادن

از این روست که صوفیه گویند المجاز قنطرة الحقیقة . عشق جنسی
سبب شود که سالک از خود بیخود گردد و دیده از رخسار یار برنگیرد
و چون سرانجام بخود آید دریابد که دلبر و دلستان وی بر تو ضعیفی از
شاهد ازلی و جمال ام یزلی بوده که در هزار آئینه جلوه گر شود اما
یکسیت . سرادوین آرنولد^(۱) در اشعاری که قریب بدین مضمون بزبان
انگلیسی سروده است از همین عشق سخن گفته و توجه بمبادی خشک
و سرد ما بعد الطبیعه در مذهب بودائیان نداشته است^(۲) :

« در طریق عشق شاهد ازلی را تنگ در بر گیری و در راه بزرگی
و جلال سالار و سرور خویشتن باشی ، در وادی کامروائی و لذائذ دنیوی
از خدایان هم گام فراتر نهی ، در جستجوی درهم و دینار دامن خدمت
کاملاً بر کمر زنی و ثروت بیشمار بچنگ آری ، به نیکوئی و احسان
و دستگیری از بینوایان گرائی و باین تکالیف خود نیک عمل کنی و سخن
نرم بگوئی تا بدین سان گنجی یابدار فراهم سازی و روزگاری بی لکه
ننگ بگذرانی . این سرمایه است که در زندگی بیاد نرود و جاویدان
بماند و پس از مرگ نیز احدی در ذم آن لب نکشاید . »

Sir Edwin Arnold (۱)

(۲) نگاه کنید به «نور آسیا» صفحه ۲۲۶ Light of Asia چاپ تروبرنر

Trübner سال ۱۸۸۲ م. - بیچی .

همین شاعر انگلیسی در تعریف نیروانه (۱) اشعاری بهمین زیبایی سروده و عقیده صوفیه را در باب فناء فی الله بنحو احسن بیان کرده است .
(ترجمه فارسی آن قریب بدین مضمون است :)

« چون مرد چیزی نخواهد همه چیز از آن اوشود و چون از خود بگذرد جان جهان باشد و اگر کسی گوید نیروانه (۲) نماند باو بگواین سخن دروغ است . اگر کسی گوید نیروانه بماند بگود و چار اشتباه است ، زیرا چنین کسی نداند ماوراء نوری که از چراغ شکسته او بر آید چه نوری میدرخشد یا چه نعمتی عظیم و سعادت بی بزرگی در لازمان و جهان بیجان آرمیده است ! »

نویسنندگان دیگر درباره صوفیگری بسط مقال داده و در اکثر موضوعاتی که در این صفحات آمده باچنان تفصیل سخن گفته اند که اطالاه کلام را در این مجلد جاز نمیدانم . چنانکه گفته شد فرق تصوف با بیشتر مسالک و مذاهب دیگری که در اینجا بیان گردید آنست که تصوف از بعض قیود رسته و بظواهر دیانت پشت پا زده و جنبه تبلیغ هم ندارد . چندانکه اهل تصوف برای دریافتن جنبه های خاص حقیقت هر يك از مذاهب کوشش دارند در مقام هدایت و ارشاد پیروان مذاهب مزبور نیستند . در صفحات قبل دیدیم توحید اسلام در نظر اهل تصوف چه مفهومی دارد . در نظر این طایفه ثنویت مجوس و مانویان نمونه های از تأثیرات متقابله وجود و عدم بوده و عالم محسوسات و تعینات معلول آن تأثیرات است . تثلیث مسیحیان نیز نشانه های از نور هستی و آئینه رواں پاك بشر

(۱) نگاه کنید به «نور آسیا» صفحه ۲۳۱ Light of Asia چاپ تروبر

Trübner (سال ۱۸۸۲ مسیحی) .

(۲) یادداشت مترجم : نیروانه در زبان سانسکریت بمعنای خاموش شدن

و در مذهب بودائی بکلی از خود بیخود گردیدن و از دست دادن هوش و حواس و روان در عالم جذب آلهی است .

و اشعه فیض آلهی است . حتی از بت پرستی نیز درسهایی فراگیرند (۱)
و چقدر فرق است بین این طرز فکر (۲) و فکر کسانی که از چهار دیوار

(۱) رجوع شود بصفحه ۳۲۵ «روشهای مذهبی دنیا» :

Religious Systems of the World

(۲) چون این موضوع برای درک بسیاری از بهترین مطالب ادبیات فارسی اهمیت زیاد دارد نام بعضی از بهترین کتب و رسالاتی را که در این خصوص نوشته شده است در اینجا برای مراجعه خوانندگان اروپایی ذکر میکنیم :

۱ - کتابهایی که ترجمه شده است : منطق الطیر عطار (ترجمه فرانسه بقلم گارسن دوتاسی Garcin de Tassy چاپ پاریس ، سال ۱۸۶۴ مسیحی) ؛
متنوی جلال الدین رومی (ترجمه خلاصه بزبان انگلیسی بقلم وینفیلد Whinfield چاپ دوم ، لندن ، ناشر : تروبنر Trübner - سال ۱۸۹۸ مسیحی) ؛ گلشن راز شبرتری (متن تصحیح شده و ترجمه بقلم وینفیلد Whinfield ناشر : تروبنر Trübner ، سال ۱۸۸۰ میلادی ، یکی از بهترین کتابهای شرقی است با مقدمه عالی و حواشی و تعلیقاتی که برای تشبیه ذهن بسیار سودمند است) ؛ یوسف وزلیبخای جامی (متن تصحیح شده و ترجمه آلمانی بقلم روزن تسوایگ - شوانو V. von Rosenzweig Schwannau چاپ وینه - سال ۱۸۲۴) ؛ دیوان حافظ (متن تصحیح شده و ترجمه آلمانی بقلم روزن تسوایگ - شوانو ، چاپ وینه ، سال ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۴ مسیحی) و همچنین ترجمه منظوم انگلیسی اثر جان پین John Payne که برای انجمن ویلان Villon Society چاپ شده است .

۲ - اصل متون ؛ کتاب تصوف تألیف تلوک ، چاپ برلین ، ۱۸۲۱ مسیحی ؛

Tholuck, Ssufismus, Sive Theosophia Persarum, Pantheistica.

ایضاً از همان مؤلف :

Blüthensammlung aus der Morgenländischen Mystik, Berlin, 1825.

دیگر « ساعاتی که با صوفیان گذشت » ، کتاب هفتم تألیف وان ؛

Vaughan, Hours with the Mystics.

دیگر فرهنگ اسلام تألیف هیوز ، لغت صوفی دیده شود ؛

Hughes, Dictionary of Islam

و نیز مقاله مؤلف این کتاب (براون) در « روشهای مذهبی جهان »

(بقیه یاورنی در صفحه ۶۴۸)

احکام مذهب و مملک خود قدمی فرانگذارند و در عقائد جامد خود که شمه‌ای از آن گذشت راسخ و ثابت باشند و هیچگونه بحث و تغییری در آن روا ندارند!

(بقیه یاورقی ازصفحه ۶۴۷)

صفحات ۳۱۴ تا ۳۳۲ دیده شود. Religious Systems of the World
« تاریخ شعر در عثمانی » تألیف گیب، جلد اول (چاپ لندن . ناشر : لوزاک
Luzac . سال ۱۹۰۰ میلادی) ، صفحات ۵۳ تا ۶۷ :

Gibb, History of Ottoman Poetry

برای اینکه خوانندگان عموماً اطلاعات صحیح و کافی درباره تصوف بدست آورند
این کتابها کافی است .

یادداشت مترجم : علاوه بر صورتی که ذیل صفحات ۶۲۰ و ۶۲۱

افزوده‌ام کتاب دیگری اکنون بکوشش نویسنده سخن سنج آقای ایرج افشار که
در نشر رسالات عرفانی و مقالات ادبی و تاریخی الحق سری پرشور و ذوقی سرشار
دارد بزیور طبع آراسته شده است . نام کتاب فردوس الرشیدیه فی اسرار الصمدیه
و نام مؤلف محمود بن عثمان و تاریخ تألیف آن ۷۲۸ قمری است . این کتاب در
اردی بهشت ماه ۱۳۳۳ شمسی هجری با ترجمه مقدمه فریترز مایر از آلمانی و یادداشت
های خود آقای افشار در باره مقدمه با ترجمه فارسی مقاله یروفسور آربری
Professor A. J. Arberry بنام سرگذشت شیخ ابواسحق کازرونی در تهران
انتشار یافت .

زبان اهل تصوف است . شاید هیچکس بیش از عالم بزرگ زبانی حجة الاسلام غزالی باعث حسن شهرت تصوف نبوده و بآن اندازه سعی نکرده است تصوف را بصورت فلسفه درآورد . (تاریخ وفات غزالی ۱۱۱۲ - ۱۱۱۱ میلادی است .) اینک بیانات غزالی در رساله المنقذ من الضلال درباره اینکه با چه شور و اشتیاقی کوشش کرده است هر مطلبی را درک کند :

« ولم أزل في عنفوان شبابي منذ راهقت البلوغ قبل بلوغ العشرين الا الان وقد أناف السن على الخمسين اقتحم لجة هذا البحر العميق واخوض غمرته خوض الجسور لا خوض الجبان الحذور و أتوغل في كل مظلمة و أتتهجم على كل مشكلة و أتقحم كل ورطة و أتفحص عن عقيدة كل فرقة . و استكشف اسرار مذهب كل طائفة لا ميزيين محق و مبطل و متسنن و مبتدع لا أغادر باطنياً الا و أحب أن اطلع على بطائنه و لا ظاهرياً الا و اريد أن اعلم حاصل ظهارته . و لا فلسفياً الا و أقصد الوقوف على كنه فلسفته ، و لا متكلماً الا و اجتهد في الاطلاع على غاية كلامه و مجادلته . و لا صوفياً الا و أحرص على العثور على سر صفوته ، و لا متعبداً الا و أنرصده ما يرجع اليه حاصل عبادته ، و لا زنديقاً معطلاً الا و أتجسس و راءه للتنبيه لاسباب جرأته في تعطيل وزندقته و قد كان التعطش الى درك حقائق الامور دأبي و ديدني من اول أمرى و ريعبان عمرى غريزة و فطرة من الله و ضعنا في جبلتي ، لا باختيارى و حيلتي حتى انحلت عنى رابطة التقليد و انكسرت على العقائد الموروثة على قرب عهد بسن الصبا . . . » (۱)

(۱) یادداشت مترجم: نقل از هامش جزء ثانی (صفحه ۳) کتاب الانسان الکامل فی المعرفة الاواخر و الاوائل للمارف الربانی و المعدن الصمدانی سید عبد الکریم ابن ابراهیم الجبلانی چاپ مصر سنه ۱۳۱۶ هجری .

بنا بر این چون اعراض و انقطاع از دنیا و فکر و ذکر و کلچینی از مسالك و مذاهب و گسستن برخی قیود و ترك حدود و ظواهر دین از اخص خصائص و اوصاف میزه تصوف است میتوان گفت تصوف از بسیاری جهات درست نقطه مقابل عقائد قطعیه بعضی از مذاهب مانند مانویان و اسمعیلیان و غیره است، و اگر بخواهیم بنحو عادلانه تری تصوف را توصیف کنیم باید بگوئیم تصوف حاکی از سکون نامحدود است نه حرکت معین و معلوم. چه سا از توجه باین نکته غفلت میشود و دانشمندان مخصوصاً آنانکه هرگز بمشرق زمین سفری نکرده اند مسالك و فرقی از اسمعیلیه و بابیه امروز را وابسته یا نزدیک بصوفیه میدانند و حال آنکه معمولاً با هم دشمنی بزرگ دارند و میان دو کس دشمنی امر طبیعی است یکی آنکه دارای عقائد قاطع و ثابت و جازم باشد و بحث و تغییری در آن روا ندارد، دیگر آنکه از هر مسلك و مذهب و مملکتی فکری را را که بیشتر پسند آورد اختیار کند (یا عبارت دیگر از هر گوشه توشه‌ای و از هر خرمن خوشه‌ای بردارد). بابیه مخصوصاً و اهل تشیع نیز که دشمن بابیه هستند هر دو بتساوی از صوفیه متنفرند زیرا نظر صوفیه با دعای انحصاری صاحبان عقیده ثابت و لایتغیر مذهبی سازگار نیست و همین نفرت و کراهتی که نسبت بسهل انگاری و بی‌بند و باری صوفیه بیان گردید از تجریرات یکی از مبلغین مسیحی موسوم به هنری مارتین (۱) بسیار مشهود و هویدا است. اما در باره علماء شیعه موریه (۲) وجه نظر عمومی آنها را نسبت بصوفیه بطرز قابل ستایش در فصل بیستم کتاب بی نظیر خود معروف به حاجی‌بابا مجسم کرده است. باینحال تصوف در موارد مختلف شاید بالاخص در مسالك سنی برای متشرعین و اهل تسنن سودمند واقع شده است و هر کسی کتاب مثنوی بزرگترین شاعر عارف جلال‌الدین رومی را دیده باشد آیاتی در رد معتزله و فلاسفه

و کسانی که پای بند دین نیستند بخاطر آورد و بسیاری از کسانی که بعقلت عقاید دینی خود بهلاکت رسیدند با اینکه بعد صوفیه نام آنها را در زمره اوتاد و اولیاء قلمداد کردند در حقیقت بدعتهای گوناگونی آورده اند. از باب مثال میتوان گفت این معنی در حق این اشخاص صدق میکند:

اول حسین بن منصور حلاج (که در همین فصل درباره وی بحث خواهد شد). حلاج را ظاهراً در دسیسه و نیرنگ ید طولائی بوده و از این حیث مردی کاردان و خطرناک بشمار میرفته و با قرامطه تماس و رابطه نزدیک داشته است. دوم شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی مقتول صاحب حکمت اشراق^(۱) (که در سال ۱۱۹۱ میلادی بقتل رسید). جامی در نفعات الانس (صفحات ۴-۶۸۳) گوید شیخ را بالحداد و انکار خدا و فساد عقیده و ارتداد و اعتقاد بحکماء قدیم متهم ساختند. سوم فضل الله مبتکر عقیده حروفیه است^(۲) که در سال ۲-۱۴۰۱ میلادی بفرمان امیر تیمور کشته شد. چهارم نسیمی شاعر ترك از پیروان فضل الله است که سال ۱۸-۱۴۱۷ در حلب زنده زنده پوست از تن او جدا کردند. مبلغین مذاهب بدع و ضلال با لباس مبدل یعنی در کسوت درویشان (نه بر خصلت ایشان) بدعت میپرداختند و فدائیان حشاشین نیز در واقع چندین بار با همین جامعه فقر و دلخواری در آمدند.

لکن صوفیان واقعی نیز باهم اختلاف کلمی داشتند زیرا راه و روش آنها اساساً راه و روش انفرادی بوده و تمایلی چندان به ترویج و تبلیغ طریقت خود نشان نمیدادند. عارف کامل منازل و مراحل متعددی را

(۱) شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی مقتول را با شیخ شهاب الدین عمر سهروردی که باسعدی آشنائی داشت و در تاریخ ۵-۱۲۳۴ میلادی در گذشت نباید اشتباه کرد (رجوع شود به بوستان سعدی چاپ گراف صفحه ۱۵۰).

(۲) مقاله نگارنده در باره این فرقه در مجله انجمن سلطنتی آسیائی شماره ماه ژانویه ۱۸۹۸ میلادی صفحات ۶۱ تا ۹۴ دیده شود. و نیز به تاریخ شعر در عثمانی تألیف کیب جلد اول صفحات ۳۳۶ تا ۳۸۸ مراجعه شود.

پیموده و براهنمائی پیران طریقت یا مرشد و مشایخ و رهبران روحانی مختلف یک دوره ممتد ریاضت را برای نیل بمقام عرفان میگذرانند. عرفان همه مذاهب موجوده را کم و بیش از مظاهر ضعیف حقیقت بزرگی میداند که در نهان همه موجودات است و عارف کسی را گویند که بآن حقیقت بزرگ و اصل و متصل گردد. نه او را رغبت افزای و نه هر کس را جز معدودی که تربیت لازم یافته باشند استعداد و امکان استفاضه باشد. وان (۱) اهل تصوف را کلاً بسه طبقه تقسیم میکنند (۲):
اول کسانی که برای همه مذاهب و طریقه‌های فلسفی و علوم حقیقت واحدی قائل هستند.

(۱) Vaughan

- (۲) یادداشت مترجم: بعد از این کتاب تألیفات دیگری درباره صوفیه انتشار یافته است از جمله نگاه کنید به: دائرة المعارف ادیان و علم الاخلاق تألیف هیستینگز جلد دوازدهم، چاپ ۱۹۳۴ مسیحی، صفحات ۱۱ تا ۱۷،
Encyclopedia of Religion and Ethics, edited by James Hastings, 1934.
دائرة المعارف اسلامی Encyclopédie de l'Islam جلد چهارم چاپ ۱۹۳۴ مسیحی، بحث تصوف، صفحات ۷۱۵ تا ۷۱۹؛ مقدمه تصوف تطبیقی تألیف ژاک دو مارکت چاپ پاریس ۱۹۴۸؛
Jacque de Marquette, Introduction à la Mystique comparée, Paris, 1948.
سال بعد این کتاب در نیویورک بزبان انگلیسی نیز انتشار یافته است:
Introduction to Comparative Mysticism, New York, 1949.
عرفای اسلام تألیف نیکلسون چاپ لندن ۱۹۱۴؛
Reynold A. Nicholson, The Mystics of Islam, London, 1914.
تصوف شرقی با مر بامقدمه آربری چاپ دوم؛
E. H. Palmer, Oriental Mysticism, Introduction by A. J. arberry.
مطالعات در تصوف اسلامی تألیف نیکلسون ۱۹۲۱؛
Reynold A. Nicholson, Studies in Islamic Mysticism. Cambridge, 1921.
ماسینیون در باره حلاج:
La Passion d' al-Hossayn-ihn Mansour al-Hallaj, Par Louis Massignon, Tome II. Librairie Orientale, Paris, 1922.
(بقیه باورنی در صفحه ۶۲۱)

دوم : اهل کشف و شهود .

سوم : اهل کرامات و خوارق عادات (۱) . افرادی از هر سه طبقه در میان صوفیه وجود دارند . لکن در اوائل امر و دوره‌ای که در این فصل مورد مطالعه است صوفیه بیشتر از طبقه دوم (یعنی از اهل کشف و شهود) بودند . القشیری و الیافعی و فریدالدین عطار و جامی و دیگران در احوال متقدمین از صوفیه مانند ابراهیم ادهم (تاریخ وفات ۸ - ۷۷۷ میلادی) و معاصرینش سفیان الثوری و داود طائی و ابو هاشم و رابعه العدویه یا فضیل عیاض (تاریخ وفات ۸۰۳ میلادی) و معروف کرخی

(بقیه باورنی از صفحه ۶۲۰)

د کتر قاسم غنی تاریخ تصوف در اسلام ۱۳۲۳ شمسی هجری (جلد دوم بحث در آثار و افکار و احوال حافظ) .

کتاب کشف و شهود در تصوف ایران تألیف آقای دکتر عبدالعزیز علی - آبادی ، چاپ پاریس ۱۹۳۹ میلادی :

Dr. Abdol - Hossein Aliabadi, L'illumination dans le Mysticisme de l'Iran, Paris, 1939.

عرفای اسلام تألیف پروفسور آربری چاپ لندن ۱۹۵۰ مسیحی :

A. J. Arberry, Sufism - An Account of the Mystics of Islam, London, 1950.

ترجمه متنوی با انگلیسی توسط بیکلسون ؛ ترجمه رباعیات جلال الدین رومی بشهر انگلیسی چاپ لندن ۱۹۴۹ مسیحی توسط پروفسور آربری .

The Ruba'iyat of Jalal-al-Din Rumi, Select translations into English verse by A. J. Arberry, London, 1949.

(۱) یاد داشت مترجم : آقای تقی زاده مینویسند ؛ « چقدر شیرین

است قصه عوامانه منسوب به بایزید که گویند به شهری رسید و در بازار راه میرفت در دکان آشپزی دید یلو پخته و مرغهای بریان روی آن . بغاطارش رسید یکک قدرت نمائی بکند . مرغان پخته را کتش کرد و مرغها زنده شده بریدند . مردم که این کرامت را از او بدیدند بسوی او ریختند و بدنبالش روان شدند و قطعات لباس او را برای تبرک می بردند . چون دید غوغای عظیمی است و صد هزار نفر از روی اعتقاد دنبال کردند . پشیمان شد که از ناشناسی و تجرد و عزت خود را خارج کرد . پس وقتی که قدم زنان تابیرون شهر رسید . دید هنوز خلق انبوه او را دنبال میکنند . شلوار باز کرد و علناً (شاید روبقوله ۱۱) ادرار کرد و یکمربه عوام مردم تف کبان و لغت خوانان برگشته متفرق شدند . آنکاه بر میدان خود گفت ؛ بلی آنها که به کشی می آیند به چشی میروند . »

(تاریخ وفات ۶-۸۱۵ میلادی) و بشر بن حارث (تاریخ وفات ۲ - ۸۴۱ میلادی) و احمد بن خضروه (تاریخ وفات ۵-۸۵۴ میلادی) و المحاسبی (تاریخ وفات ۸ - ۸۵۷ میلادی) و ذوالنون مصری (تاریخ وفات ۸۶۰ - ۸۵۹ میلادی) و سری السقطی (تاریخ وفات ۸۶۷ میلادی) و امثالهم مطالبی نوشته اند که اگر دقت کنیم می بینیم اظهارات این اشخاص از حدود ترك علائق دنیوی و توجه بخدا و پرهیز کاری خارج نیست و آرزوی قلبی آنها غیر از قید و دلبستگی به تشریفات و مراسم چیز عمیق تری بوده است که روحهای سرکش و سوزان آنها را بیشتر بتواند راضی و خشنود سازد و خدا را برای خدائیش دوست بدارند نه برای سزا و جزا یا ثواب و عقاب و در عشق پر حرارت باشند . بعضی از رهروان طریقت و اهل الله را که در فوق نام بردیم کلماتی است که شیخ عطار در تذکرة الاولیاء و جامی در نفحات الانس و بهارستان ضمن حالات آنها نقل کرده اند و ما بی آنکه در انتخاب مطالب دقت خاصی کرده باشیم کلمات ذیل را برای تشریح این نکته میآوریم :

از کلمات ابراهیم ادهم :

« الهی تو میدانی که هشت بهشت در جنب اکرامی که با من کرده اند کست و در جنب محبت خویش و در جنب انس داذن مرا بذکر خویش و در جنب فراغتی که مرا داذه در وقت تفکر کردن من در عظمت تو . » (عطار)

روزی از او پرسیدند چرا ملک بلخ را رها کردی ؟ پاسخ داد :

« روزی بر تخت نشسته بودم . آئینه درپیش من داشتند . در آن آئینه نگاه کردم ، منزل خود گور دیدم و در آن مونسی نه ، سفری دراز دیدم در پیش و مرا زادی نه ، قاضی عادل دیدم و مرا حجت نه . ملک بردلم سرد شد . » (عطار)

مردی ده هزار درم پیش او برسد نپذیرفت . گفت : « میخواهی که نام من از میان درویشان پاک کنی باین قدر سیم ؟ » (عطار)

« سه حجاب باید که از بیش دل سالک برخیزد تا در دولت بروکشاده گردد : یکی آنک اگر مملکت هر دو عالم بمعطای ابدی بنده دهند شاذ نگردد از برای آنک بموجودی شاذ گردد و هنوز مردی حریص است و الحریص محروم . دوم حجاب آنست که اگر مملکت هر دو عالم او را بوز و ازو بستانند بافلاس ، اندوهگین نگردد از برای آنک این نشان سخط بوز و الساخط معذب . سوم آنک بهیچ مدح و نواخت فریفته نگردد که هرک بنواخت فریفته گردد حقیر همت گردد و حقیر همت محبوب بوز . عالی همت باید که بوز » (عطار)

از کلمات سفیان ثوری :

« چون درویش کرد توانگر گردد بدانک مرائی است و چون کرد سلطان گردد بدانک دزد است . » (عطار)

« سبحان آن خدائی که می کشد ما را و مال می ستاند و ما او را دوستتر می داریم . » (عطار)

« اگر کسی ترا گوید نعم الرجل انت این ترا خوشتر آید از آنک گویند بس الرجل انت بدانک تو هنوز مردی بدی . » (عطار)

از کلمات رابعه عدویه :

« ثمره معرفت روی بخدای آوردنست . » (عطار)

« الهی ما را از دنیا هر چه قسمت کرده بدشمنان خودده و هر چه از آخره قسمت کرده بدوستان خود ده که مرا تو بسی . » (عطار)

استغفر الله من قلة صدقی فی استغفر الله (جامی) (۱)

« خداوند اگر ترا از بیم دوزخ می برستیم در دوزخم بسوزاگر

بامید بهشت می‌پرستیم بر من حرام گردان و اگر برای تو ترا می‌پرستیم
جمال باقی در بیغ مدار . « (عطار)
از کلمات فضیله بن عیاض :

من حق را سبحانه و تعالی بر دوستی پرستم که نشکیم که
نپرستم . (جامی) (۱)

« میخوامم تا بیمار شوم تا بنماز جماعت نباید شد تا خلقم را
نباید دید . » (عطار)

« هر کرا از تنها بوذن وحشت بوذ و بخلق انس دارذ از سلامت
دور است . » (عطار)

« هرک از خدای بترسذ جمله چیزها ازو بترسذ و هرک از خدای
نترسذ از جمله چیزها بترسذ . » (عطار)

کلمات متقدمین اهل تصوف را صد چندان میتوان بعنوان مثال
آورد ولی برای تشریح مراحل اولیه تصوف در اسلام همین اندازه کافی
است گفته شود که تصوف در آن مراحل بیشتر عبارت بوده است از
ریاضت و ترك علائق و وسوس دنیوی و عشق و دم طاعت و عبادت‌ظاهری
که صرف لقلقهٔ لسان است و از روی خلوص نیت نباشد و این صفاتی
است که اختصاصاً صوفیه در آن عصر بیشتر بدان متصف بوده‌اند .

فن کرمر (۲) این نوع صوفیگری را که با گوشه نشینی و ریاضت
و زهد و پرهیزکاری بسیار توأم است از نوع تصوفی میدانند که اوائل
امر میان عرب پیدا شده و نفوذ خارجی در آن راه نداشته و اگر داشته
است نفوذ صومعه‌نشینان عالم مسیحیت بوده نه نفوذ افکار ایران و یونان
و هندوستان .

(۱) یادداشت مترجم : نقل از نجات الانس چاپ هند صفحه ۳۸ .

Alfred von Kremer (۲)

بطور قطع فکر وحدت وجود نخست در اواخر قرن نهم و آغاز قرن دهم میلادی پیدا شد و پیدایش این فکر با ظهور دو تن از عرفا توأم بوده است: یکی ابویزید (بایزید) بسطامی که از يك خانوادهٔ مجوس برخاست (ونخستین کسی که در طائفهٔ بایزید اسلام آورد جدوی بود که آدم نامیده میشد). دوم جنید بغدادی (بقول جامی او نیز ایرانی بود) و سیدالطائفه لقب داشته است. گویند بایزید خود را اقیانوس بیکران^(۱) و عرش خدا و لوح محفوظ و قلم یا کلمهٔ آفرینش حق، و ابراهیم و موسی و عیسی از انبیاء و جبرائیل و میکائیل و اسرافیل از ملائکهٔ مقربین میدانسته است. زیرا بگفتهٔ او هر کس بوجود حقیقی یعنی بمقام حق الیقین واصل شود مجذوب و متصل و «فانی فی الله» و «باقی بالله» است. در مورد دیگر گفته است «سبحانی ما اعظم شأنی». عطار نیز گفتهٔ او را چنین نقل کند: «انی انالله لا اله الا انا فاعبدونی» و نیز عطار گوید: «و چون کار او بلند شد سخن او در حوصلهٔ اهل ظاهر نمی گنجید. حاصل هفت بارش از بسطام بیرون کردند.»

بایزید در مورد دیگر گفته است: «اگر حقیقت حال خود از شما پنهان دارم زبان ملامت دراز کنید و اگر بشما مکشوف گردانم حوصلهٔ شما طاقت ندارد.»

جنید نیز بیشتر بهمین نهج سخن گفته است: «خدای تعالی سی سال بزبان جنید بابشر سخن^(۲) گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه.»
«غایت توحید انکار توحید است^(۳).»

(۱) رجوع شود بکلمهٔ صوفی در فرهنگ اسلام تألیف هبوز و غیره.

Hughes, Dictionary of Islam.

(۲) این داستان در تذکرة الاولیاء عطار اینطور ضبط شده است: «خدای

تعالی سی سال بزبان جنید باجنید سخن گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه.»

(۳) یادداشت مترجم: یعنی آنچه را توحید بدانی چون نیک بنگری

در بابی که توحید نه آنست و بکنه ذاتش خرد بی نبرد. بعبارت بهتر ماعرفناک حق معرفتناک.

بنابراین با آمدن عرفای مزبور که صوفیه آنها را از بزرگترین شیوخ و مرشد خود میدانند طریقه دیگری به طریقه متصوفه قدیم که عبارت از ترك علائق و توجه بخدا بود افزوده شد و آن وحدت وجود بطریقه افراطی و کامل بود. این تحول در واقع امرطبیعی است: نخست گذشتن از مرحله ایست که تنها خدا قابل دوست داشتن و موضوع اندیشه و تفکر بودن است و بشر مانند قلمی که بین انگشتان کاتب قرار گیرد صرفاً آلتی برای اجرای قدرت اوست و فقط زندگانی روحانی دارای اهمیت باشد. آنگاه رسیدن به مرحله دیگریست که حقیقت یگانه از آن خدا و عالم ماده سراب و دنیای ظاهر سایه هستی است. در واقع برای سیر این مرحله فقط گامی کوچک برداشته میشود. این نکته شایان توجه است که بایزید و جنید هر دو ایرانی بودند و با احتمال بسیار پس از آنکه با آن شور و حرارت بتصوف گرویدند افکاری را که مدتها در ایران وجود داشت و خاص این سرزمین بود وارد تصوف کردند زیرا عرفای ایران بودند که با طول و تفصیل فوق العاده تصوف را از جنبه وحدت وجود بسط و توسعه دادند. معذک باید در نظر داشت که با مطالعه اشکال و صور دیگر تصوف قدمی که در مرحله ترك علائق دنیوی بسوی وحدت وجود برداشته شد قدم بلند و دشواری نبوده است.

در اینجا لازم است سخنی درباره حسین بن منصور حلاج بگوئیم. چنانکه قبلاً اشاره شد اگر از روی قدیمترین و معتبرترین منابع داوری کنیم احتمال میرود نسبت به مرشد دیگر حتی از عرفائی که پیشرفتهای بیشتری کرده بودند و ضرری نداشتند وجود حلاج خالی از ضرر و زیان نبوده است لیکن متأخرین از عرفا مانند فریدالدین عطار و حافظ و امثالهم حلاج را قهرمانی میدانند که تنها عیب او فاش کردن اسرار بود و این در صورتی است که بتوان عیبی برای او قائل شد. این مرد در آغاز قرن دهم میلادی زندگانی میکرد و در خلافت المقتدر بسال ۹۲۲ میلادی

چنانکه در افواه عامه شایع بود بیشتر بآن دلیل بقتل رسید که برخلاف موازین شرع سخن میگفت و در عالم وجد و حال «انا الحق» گفته بود! مبسوطترین شرحی که قدما درباره او نوشته‌اند شرحی است که ابن‌الندیم در الفهرست (صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۲) و عریب در ذیل تاریخ طبری (چاپ دوخویه صفحات ۸۶ تا ۱۰۸) نوشته و مصحح دانشمند آن کتاب نیز داستانی از ابن‌مسکویه بدان ضمیمه کرده است. صاحب‌الفهرست حلاج را ایرانی میدانند ولی معلوم نیست از اهل نیشابور یا مرو یا طالقان یازی یا کوهستان^(۱) بوده است. ابن‌الندیم گوید: حلاج مردی مختال و شعبده‌باز و متمایل بمذاهب صوفیه بود، الفاظ صوفیه را زیب کلام خود قرار میداده و دعوی احاطه بکلیه علوم را داشته ولی در حقیقت اطلاعات او صفر بوده است. از صنعت کیمیاگری چیزی میدانسته و مردی نادان و مبارزی سرسخت بوده و نسبت بسلاطین جسور و گستاخ و در کارهای بزرگ مداخله میکرد و برای ایجاد انقلاب در دولت‌ها سری پرشور داشته و نزد اصحاب خود ادعای خدائی نموده و قائل بحلول بوده، نزد پادشاهان متظاهر بتشیع و نزد توده مردم معتقد بتصوف... و مدعی شده است که خداوند در جسم او حلول کرده و حق سبحانه و تعالی هم خود اوست و بالاتر و بالاتر از آنست که ایمان در حق او گویند! در جزء سوم کتاب تاریخ طبری در صفحه ۲۲۸۹ آمده است که در سال ۹۱۳ میلادی هنگامی که حلاج آواره و سرگردان از شهری بشهری میرفت ابوالحسن علی بن عیسی وزیر المقتدر خلیفه ویرا بیازمود و دید از قرآن و علوم تابعه و فرعیه آن از فقه و حدیث و غیره و همچنین از شعر و لغت عرب بکلی عاری است. وزیر خلیفه بحلاج گفت بهتر آن باشد که طهارت آموزد و بفرائض شرع عمل کند نه اینکه رسائلی بنویسد که خود نداند چه نوشته است و سخنان

پریشان از این قبیل گوید^(۱): « ينزل ذوالنور الشعشعانی الذی یلمع بعد شعشعته . » حلاج را ظاهراً مدت کوتاهی در کنار رودخانه دجله نخست در يك ساحل رودخانه و آنگاه در ساحل دیگر در برابر شرطه با طناب بصلیب یا داری بستند (ولی میخکوب نکردند) سپس بزندان افکندند . در زندان حلاج تا حدی آداب و رسوم شریعت را بر مذهب اهل سنت رعایت کرد و بدین وسیله خواست در دلها راهی پیدا کند . ابتدا برای علی بن موسی الرضا ثامن الائمه در فرقه اثنی عشریه تبلیغ میکرد و از دعاة و مبلغین وی بشمار میرفت . هنوز این سمت را داشت که او را دستگیر کردند و در کوهستان ایران تازیانه زدند . حلاج کوشش کرد ابوسهل نوبختی را جلب کند . ابوسهل گفت در صورتی ایمان آورم که از هوا درهمی فرود آورد که نام وی و نام پدرش بر آن درهم باشد و از دراهم معروف نباشد . در آن صورت بسیاری دیگر نیز باو ایمان آورند . حلاج پذیرفت و مدعی معجزاتی دیگر شد از جمله گفت دست خویش را دراز کند و چون پیش کشد مشت او از مشک و مسکوک^(۲) پر شود و میان تماشاگران پخش کند . اسامی چهل و شش کتاب و رساله او در الفهرست (صفحه ۱۹۲) مذکور است و گویند در یکی از کتابها نوشته است :

(۱) در نسخه عربی طبری موزه بریتانیا بعلامت Add. ۹۶۹۲ (اوراق ۳۱۷ الی آخر) مقدار متناهی از شطجبات وی ضبط شده و تا آنجا که نگارنده توجه کرده بیشتر از همین مقوله است که در فوق نقل شد .

(۲) یادداشت مترجم : این درهم را « درهم القدره » نام نهاده بود (خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال استاد فقید دانشگاه تهران ۱۳۱۱ هجری شمسی ، صفحه ۱۱۶) .

«انی مغرق قوم و مهلكك عاد و نمود.» (۱)

نخستین بار که حلاج عرض وجود کرد طبق همان مأخذ در سال ۹۱۱-۲ میلادی بوده است. ده سال بعد یعنی در سال ۹۲۲ میلادی بوضع ظالمانه‌ای اعدام شد. زنی در شوش از خانه خود جماعتی را که بخانه حلاج آمد و رفت داشتند مشاهده کرد و خبر داد. حلاج هویت خود را انکار کرد ولی یکی از مریدان سابقش حلاج را از جای ضربت و زخمی که بر سر داشت بشناخت. بعد از آنکه هزار تازیانه بر او نواختند هر دو دست و هر دو پایش را بریدند و پس از آنکه او را کشتند جسدش را در آتش سوختند.

بگفته عریب حلاج نزد هر گروه و مذهبی دعوی همان مذهب و مسلک را داشته است. نزد اهل سنت و جماعت متظاهر به تسنن و نزد شیعه متظاهر به تشیع و نزد معتزله از معتزله بوده است. طب

و کیمیا و سحر و شعبده از علمی است که برای او بر شمرده‌اند. دعوی مظهریت داشته و کلمات ناشایسته و ناسزائی که نسبت به خدا و انبیاء و رسل گفته است مایه

عریب درباره
حلاج چه نوشته
است ؟

تأسف و تأثر است. بیکی از مریدان خود میگفت «تو نوح هستی!»
بدیگری میگفت: «توموسی هستی!» بسومی خطاب میکرد: «محمد هستی!»
و بعد توضیح میداد که من سبب شدم روح پیمبران بابدان شما باز گردد. یکی از مورخین الصولی است که حلاج را بارها شخصاً دیده بود. الصولی گوید: حلاج مردی است نادان ولی مدعی هوش و ذکاوت، در نطق و بیان حاضر الذهن و آماده نیست ولی بفصاحت و بلاغت

(۱) این دو قوم از اقوام بت پرست اعراب قدیم اند که هود و صالح بترتیب بر آنها مبعوث شدند و چون ایمان نیاوردند و سرسختی و لجابت نشان دادند مدموم شدند. یک قوم دوچار طوفان شدیدی گشت و قوم دیگر در اثر صدای هولناکی که از آسمان شنیده شد از میان برفت. رجوع شود بقرآن سوره هفتم (اعراف).

علم شده است . مرد مگّار و او باشی است که با جامعه صوف و دلق ریائی بتقوی و پرهیز کاری تظاهر کند . (۱)

گذشته از آنچه درباره حلاج گفته شد این مطالب را نیز ابن مسکویه در حق او نوشته و در کتاب العیون آمده (و دوخوبه بتفصیل کمتری در ذیل شرحی که عریب نوشته نقل کرده است) .

شایعاتی درباره نفوذ حلاج میان مأمورین جزء و عوام الناس بیچید که حلاج مرده را زنده کند و جن و پری بفرمان او گردن نهند و هر چه بخواهد برایش آماده سازند و معجزاتی را که انبیاء

بیشین داشته اند او نیز دارا باشد . شرح این ماجرا نزد حامد وزیر خلیفه بردند . ضمناً حلاج سه تن از پیروان خود یکی موسوم به السمری ، دیگر شخص کاتب ،

**ابن مسکویه
و کتاب العیون
درباره حلاج**

سوم یکی از افراد طائفه بنی هاشم را نبی خواند و خود دعوی الوهیت کرد . آن سه نفر را بدستور حامد گرفتند و بازجوئی کردند . در نتیجه بازجوئی معترف شدند که از مبلغین و دعاة اویند و از او را خدای خود خوانند و بر احیاء اموات قادر شناسند . حلاج که در بند بود جداً همه این مراتب را منکر شد . در زندان اجازه داشت هر که را بخواهد ملاقات کند و سوای نام خود بنام محمد بن احمد الفارسی معروف بود . السمری که یکی از انبیاء سه گانه وی بود دختری داشت . آن دختر شمه ای از اقوال و افعال او را که بسیار زیان آور است بیان کرده است . در منازل السمری و حیدره و القنّاعی هاشمی بسیاری از تحریرات او بدست آمد . پاره ای با آب طلا روی کاغذ چینی و دیبای زربفت و حریر و پرند نوشته شده (۲) و با جلد پوست اعلی صحافی و تجلید شده بود .

(۱) رجوع شود به ماده اشتقاق لفظ صوفی در صفحات ۶۰۸ و ۶۰۹ همین کتاب .

(۲) با آنچه در باره کتب مانویان در صفحه ۴۳ این کتاب گفته شده مقایسه شود .

سپس دو تن ازدعای او را موسوم به ابن بشر و شاکر در خراسان دستگیر کردند و تعلیمات و دستورهائی را که حلاج بآن دونفر و عمال دیگر خود داده بود نزد آنها یافتند. این کشفیات کار حلاج رادشوارتر ساخت. دیگر از معجزاتی که بوی نسبت دادند این بود که پیکر خود را چنان بزرگ سازد که اطاق را فرا گیرد و فضای اطاق را پر کند و طوطی مرده را برای خلیفه مقتدر زنده کرد و اینکارها باندازه ای در خلیفه مؤثر افتاد که راضی بکشتن او نمیشد. حلاج سفرهای زیاد کرد و برای دیدن ریسمان بازی که از شیرین کاریهای معروف آن عصر بشمار میرفت به هندوستان رفت. زنی بند باز ریسمانی را به او میافکند و از ریسمان بالا میرفت و در هوا ناپدید میشد. دیگر از بدعتهای که حامد در کتابهای حلاج یافت تعلیمات مفصل و دقیق وی در باره حج است. حلاج دستور داده بود مناسبک حج را در هر نقطه ای میتوان بجای آورد و اطاقی مخصوص اینکار ترتیب داده بود و چنین وانمود میکرد که این بدعت و سایر بدعتها را از تحریرات حسن بصری گرفته است. بدین جهت محکوم به اعدام گردید و چنانکه قبلاً گفته شد بوضع ظالمانه ای بقتل رسید یعنی پس از نواختن ضربات تازیانه (دست و پا و سرش را بریدند و سوزاندند) و اجرای این حکم بمهدیه صاحب الشرطه محمد بن عبدالصمد واگذار شده بود. مخصوصاً باو سپردند بحرفهای حلاج هیچ گوش فرا ندهد. بعد از آنکه سرش را مدت کوتاهی روی پل دجله بمعرض نمایش گذاشتند بخراسان فرستادند. اصحاب وی در خراسان مدعی شدند که شخصی را که مثله کرده و بقتل رساندند حلاج نبوده بلکه یکی از دشمنان حلاج بوده است که تغییر شکل یافته (و سپر بالای او شده است) (و عین همین دعوی را دسته ای از عرفای عیسوی و بعد از آنها مسلمین در باره عیسی داشته اند) (۱). حتی برخی از مریدانش مدعی

(۱) رجوع شود بقرآن سوره چهارم (النساء) آیه ۱۵۶، و قولوم انا قتلنا الذبیح عیسی بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و ان (بقیه یاورقی در صفحه ۶۳۲)

شدند که پس از آن تاریخ یعنی تاریخی که خبر قتل او داده شد حلاج را بازهم دیده و باهم سخن گفته اند .

از کتاب فروشان بقید قسم التزام گرفته شد که از خرید و فروش نوشته های حلاج خودداری کنند .

مدت اسارت وی از تاریخی که دستگیر شد تا روزی که بقتل رسید هشت سال و هفت ماه و هشت روز بوده است .

همدانی این واقعه را بتفصیل بیشتری بیان کرده و دو خویه ذیل صفحات ۹۶ تا ۱۰۱ کتاب عریب که خود بانتشار آن اقدام نموده شرحی قریب باین مضمون افزوده است : یکی از مریدان حلاج معروف به السمری چون از طرف حامد مورد بازجوئی واقع شد اظهار داشت که در وسط زمستان موقعی که نزدیک استخر فارس با مرشد خود حلاج سفر میکرد حلاج خیار سبز نوچیده ای از میان برف برون آورد و باو داد و سمری هم آن خیار را خورده است . حامد بشنیدن این حرف سمری را دشنام داد و کذاب خواند و بفرمود ملازمین دهانش را فرو کوبند . شاهد دیگری گفت حلاج میوه های خلق الساعه ای فی المجلس بوجود میآورد ولی چون بدست مردم میرسید به براز مبدل میگشت . همینکه حلاج بقتل رسید دیری نپائید که سیلی عظیم دردجله روان شد . مریدان حلاج گفتند این سیل بدان سبب جاری شده است که خاکستر جسد سوخته حلاج را برودخانه ریخته اند . بعض دیگر از پیروانش مدعی رویت وی شدند و گفتند در راه نهر روان برخی سوار بسوی نهر روان رهسپار بوده و از قول او چنین نقل کنند که در واقع حیوانی را بجای او

(بقیه یاورقی از صفحه ۶۳۱)

الذین اختلفوا فيه لفي شك منه ما لوم به من علم الاتباع الظن و ما قتلوه يقيناً بل رفعه الله اليه و كان الله عزيزاً حكيماً .

یادداشت مترجم : کسانیکه تفسیر این آیه را بخواهند مورد دقت قرار دهند به کتاب نحو الموهوم تألیف علامه فقید شریعت سنکلی طاب ثراه چاپ تهران ، اردی بهشت ۱۳۲۳ رجوع نمایند .

شاعران را خه و احسنت مدیح رود کی زاخه و احسنت هجاست
معروفی بلخی ویرا سلطان شاعران خوانده و از کلماتی که باو
نسبت داده شده از جمله این مصراع که « اندر جهان بکس مگرو جز
بفاطمی » ظاهرأ برمیآید که رود کی با اسمعیلیان تمایل داشته و این معنی
با بیان نظام الملک بسیار خوب تطبیق میکند که در سیاست نامه (چاپ
شهر صفحات ۱۸۸ تا ۱۹۳) ولی التعمت و ممدوح وی نصر بن احمد
سامانی (۹۱۳ تا ۹۴۲ میلادی) را تمایل با اسمعیلیان میداند . همچنین
دقیقی که پیش از فردوسی بوده است گوید : اگر بخوایم آنکه را
رود کی ستوده است بستایم بدان کس مانم که خرما بهجر یا باصطلاح
انگلیسی زغال سنگ به نیوکاسل^(۱) (یا باصطلاح فارسی زیره بکرمان)
برد^(۲) . حتی عنصری ملک الشعراى سلطان محمود غزنوی اذعان دارد
که در غزل پیاپی رود کی نمیرسد .

رود کی در قریه ای نزدیک سمرقند بجهان آمده و عوفی او را
کور صادر زاد دانسته است (هر چند دکتر اته^(۳) در صحت این قول
تردید کرده است) . رود کی ندهنهای شاعری شیرین سخن بلکه خواننده ای
خوش آواز و در نواختن چنگ و عود ماهر و زبردست و مورد لطف
خاص ممدوح و ولی التعمت خود نصر دوم بوده است . در حقیقت
مشهورترین کار رود کی (که تقریباً در همه تذکره های فارسی آورده اند)
همان قصیده ایست که بالبدیهه گفته و در فصل نخستین این کتاب شرح
دادیم (صفحات ۲۶-۳۰) و از قرار معلوم آنرا با هنگ چنگ در برابر

New Castle (۱)

(۲) یادداشت مترجم : عوفی در لباب الالباب اینطور عین شعر را نقل

کرده است :

کرا رود کی گفته باشد مدیح امام فنون سخن بود ور

دقیقی مدیح آورد نزد او چو خرما بود برده سوی هجر

Dr. Ethé (۳)

شاه خوانده است^(۱). در پایان زندگانی^(۲) رودکی از چشم پادشاه افتاد و به تنگدستی و عسرت دچار شد (و دلیل آن شاید همان اعتقادات مذهبی او باشد که پیش از این بدان اشاره کردیم) ولی هنگامی که در کمال حسن شهرت و قبول عامه و عزت زندگانی میکرد بگفته عوفی دوست غلام داشت و صد شتر در زیر بنه او میرفت^(۳). عوفی گوید اشعار او صد مجلد کتاب را فرا میگرفت و جامی در بهارستان باستاند کتاب یمنی (تاریخ سلطان محمود غزنوی تألیف عتبی) گوید که اشعار او یک میلیون و سیصد هزار بیت بوده است^(۴). از اینهمه اشعار تنها قسمت بسیار کمی بما رسیده ولی همان مقدار هم که رسیده خیلی بیش از آنست که قبلاً تصور میشده است. دکتر هن^(۵) در چاپ نفیسی که از فرهنگ اسدی منتشر کرده است (صفحات ۱۸ تا ۲۱) تذکر داده است که در آن کتاب از رودکی بیش از هر یک از شعراء قدیمه دیگر استشهاد شده است و تقریباً ۱۶ بیت از مثنوی مفقود کلیده و دمنه را نقل میکند و بسیاری جنگهای چاپ نشده و آثاری نظیر آن در موزه بریتانیا و سایر کتابخانههای بزرگ اروپا هست که مقدار بسیار معتناهی

(۱) قدیمترین و معتبرترین روایتی که از این حکایت شده در چهار مقاله

نظامی عروضی سمرقندی است. ترجمه انگلیسی نگارنده دیده شود (چاپ لوزاک ۱۸۹۹ میلادی صفحات ۵۱ تا ۵۶) و همچنین رجوع کنید به مقاله‌ای که در باره منابع دولتشاه در مجله انجمن سلطنتی آسیائی شماره ژانویه ۱۸۹۹ صفحات ۶۱ تا ۶۹ نوشته ام.

(۲) السمعانی گوید مرگ او در سال ۴۲۹ هجری مطابق با ۱ - ۹۴۰

میلادی رویداده است (والمعینی در شرح خود بر تاریخ العتبی چاپ قاهره بتاریخ ۱۲۸۶ هجری جلد اول صفحه ۵۲ از وی استشهاد کرده است).

(۳) جامی از باب مبالغه عدد شتران را چهارصد نفر ذکر کرده است.

(۴) رشیدی شاعر سمرقندی در یکی از اشعار خود گوید: « شعر اورا

برش مردم سیزده رده صد هزار » که یک میلیون و سیصد هزار میشود.

Dr. Horn (۵)

از اشعار رودکی را میتوان از میان آنها بدست آورد. دکتر اته در رساله شایان ستایشی که درباره رودکی نوشته (۱) از این مآخذ ۵۲ قطعه بزرگ و کوچک فراهم آورده است که روهم رفته به ۲۴۲ بیت میرسد و از منابع دیگر اطلاعات که در سی سال گذشته بدست آمده است شک نیست که اکثون مقدار زیادی اشعار دیگر نیز میتوان بدان افزود. (۲) چون دکتر اته ترجمه منظوم همه اشعار رودکی را که در رساله خویش گرد آورده در آنجا گنجانده است لازم نیست اینجا نمونه دیگری از اشعار او را برای خوانندگان اروپائی بیاورم و تنها بذکر دو قطعه که استاد گرامی و قدیم من پرفسور کاول (۳) ترجمه کرده است اکتفا میکنم. (این دو قطعه در مقاله اته یکی بشماره ۲۰ و دیگری بشماره ۴۱ آمده است.)

بیار آن می که بنداری روان باقوت نابستی

و یا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی

پساکي گوئی اندر جام مانند گلابستی

بخوشی گوئی اندر دیده بی خواب خوابستی

سحابستی قدح گوئی و می قطره سحابستی

طرب گوئی که اندر دل دعای مستجابستی

Nachrichten von der Königl. Gesellschaft der Wissen- (۱)
schaften u. der G. A. Universität zu Göttingen, no. 25, Nov.
12, 1873, pp. 663-742.

(۲) یادداشت مترجم: رجوع شود بکتاب نفیس احوال و اشعار ابو-
عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی در سه مجلد شامل مآخذ کتاب و عصر زندگی
رودکی (جغرافیای سمرقند و بخارا در زمان سامانیان و تاریخ ماوراء النهر از قدیم
ترین ایام تا سال ۳۳۱ هجری و اوضاع معارف در زمان آل سامان) و گفتار
نویسندگان گذشته در باره رودکی - اشعار رودکی - ضمیمه و تعلیقات (تحقیق
در باره ۵۳ تن از شاعران سده سوم و چهارم ایران) ، نالیف استاد سعید نفیسی ،
چاپ تهران ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۹ .

Professor Cowell (۳)

اگر می نیستی یکسر همه دلها خرابستی
اگر در کالبد جان را ندیدیستی شرابستی
اگر این می باهر اندر بچنگال عقابستی
از آن نانا کسان هرگز نخوردندی صوابستی

✽ ✽

چون کشته بینی ام دو لب گشته فراز
از جان تھی این قالب فرسوده به آرز
بر بالینم نشین و میگوی بنواز
کای من تو بکشته و پشیمان شده باز

۸ - شیخ ابوالعباس، فضل بن عباس از معاصرین رود کی است .
در رثاء نصر دوم ولی النعمت و ممدوح رود کی اشعاری سروده و در عین
حال جانشین و برا نیز ستوده است :

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| پادشاهی گذشت خوب نژاد | پادشاهی نشست فرخ زاد |
| زان گذشته زمانیان غمگین | زین نشسته جهانیان دلشاد |
| بنگر اکنون بچشم عقل و بگو | هر چه برماز ایزد آمد داد |
| گر چراغی ز پیش ما برداشت | باز شمعی بجای او بنهاد |
| ورز حل نحس خویش پیدا کرد | مشری نیز داد خویش بداد |

۹ - شیخ ابو زراعہ معمری (یا معماری) گر گانی . یکی از
بزرگان خراسان اشعاری مانند اشعار رود کی از او بخواست . وی
چنین پاسخ داد :

اگر بدوات با رود کی نمی مانم
عجب مکن سخن از رود کی نه کم دانم
اگر بکوری چشم او بیافت کیتی را
ز بهر کیتی من کور بود نتوانم

هزار یک ز آن کو یافت از عطاء ملوک
بمن دهی سخن آید هزار چندانم .
از قطعه ذیل ظاهر آ چنین بر می آید که قریحهٔ سلحشوری خود را
با براءت ادبی خویش یکسان میدانسته است :
آنجا که درم باید دینار بر اندازم
و آنجا که سخن باید چون موم کنم آهن
چون باد همی گردد با باد همی گردهم
گه با قدح و بر بط گه با زره و جوشن

چون از ابواسحق ابراهیم بن محمد البخاری جوینداری بگذریم
بشاعر دیگری که واقعاً مهم است میرسیم . در بسارهٔ ابواسحق و ترجمهٔ
احوال و تاریخ زندگانی وی عوفی چیزی نمیگوید جز اینکه شغل او را
زرگری مینویسد و از اشعار او پنج بیت نقل میکند . از ابواسحق میگذریم
و از سرایندهٔ مهمی که سلف فردوسی بوده است سخن میگوئیم .

۱۰ - ابو منصور محمد بن احمد دقیقی طوسی : هر چند نام این
شاعر از اسامی اسلامی است و مخصوصاً جنبهٔ اسلامی آن تقریباً شدت
دارد معذک مستشرقین معروف آلمان انه (۱) و نولدکه (۲) و هرن (۳)
مدعی شده اند که دقیقی زردشتی بوده است : لحن هرن بصراحت و

(۱) پیشرو و معاصرین رودکی تألیف دکتر اته صفحه ۵۹ .

Rudagi's Vorläufer und Zeitgenossen

(۲) نولدکه ، چاپ جداگانهٔ حماسهٔ ملی ایران ، صفحه ۱۸ .

Nöldeke, Das Iranische Nationalepos

مستخرج از کتاب اساس فقه اللغة ایران چاپ اشتراسبورگ سال ۱۸۹۶ میلادی
Grundriss der Iranische Philologie, Strassbourg, 1896.

(۳) تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرن چاپ لایپزیک ، ۱۹۰۱ میلادی

صفحه ۸۱ .

Horn, Gesch. d. Persische Literatur, p. 81 (Leipzig, 1901).

قاطعیت آن دو دیگر نیست . مبنای این عقیده ابیات ذیل بخصوص مقطع این قطعه وی میباشد (۱) :

دقیقی چهارخصات بر گزیدست بگیتی از همه خوبی و زشتی
لب یاقوت رنگ و ناله چنگ می خوش رنگ و دین زرد هشتی
هر چند عوفی این اشعار را نقل نکرده است معذک نگارنده
علی رغم گفته‌اته مستشرق آلمانی نمیتواند در اصالت آن تردید کند .
(زیرا اته فقط نسخه‌ لب‌الاباب را که در برلین است در اختیار داشته‌و
آن نسخه در همین جا ناقص است) . گمان میکنم به این شعر زیاد اهمیت
داده‌اند و بیش از حد جائز آنرا ملاک دانسته‌اند و ستایش دقیقی از آئین
زردشتی منحصر بیک نکته بوده و آن اجازه و تصدیق باده‌نوشی است .
در جای دیگر نیز این نکته را بیان کرده‌ام (۲) که هنوز یکی از جنبه‌های
بسیار برجسته زندگانی روزانه زردشتیان می‌گساری است .

علت عمده‌ اشتهار دقیقی آنست که در نظم شاهنامه پیشقدم بوده
و همینکه تقریباً هزار بیت از شاهنامه را درباره‌ ظهور زردشت و استقرار
آئین زردشتی بر شته‌ نظم آورد ترك بچه‌ای که از دیگر غلامان نزد وی
عزیز تر بود با کارد کارش ساخت (۳) . فردوسی در اثر خوابی که دیده
بود (و شاید آن خواب هم صرفاً تخیلات شاعرانه بوده است) اشعار

(۱) همان کتاب اته Eth دیده شود ، صفحه ۵۹ .

(۲) کتاب یکسال میان ایرانیان تألیف نگارنده صفحات ۳۷۵ و ۳۷۶ .

A Year amongst the Persians.

(۳) نگاه کنید بشاهنامه چاپ ترنر ماکان Turner Macan آغاز جلد سوم

(صفحه ۱۰۶۵ سطر ۱۱) . دقیقی در عالم خواب بفردوسی چنین گوید :

« ز گشتاسب وار جاسپ بیتی هزار بگفتم سر آمد مرا روزگار . »

آن قسمت از شاهنامه که بدقیقی نسبت داده میشود از صفحه ۱۰۶۵ شروع میشود
و بصفحه ۱۱۰۳ خاتمه مییابد و در چاپ فولرس Vüllers مطابق است با صفحات
۱۴۹۵ تا ۱۵۵۳ جلد سوم ؛ مجموعاً ۱۰۰۱ بیت است ولی پس از وضع ۱۳ بیت

مقدمه ۹۸۸ بیت میشود .

دقیقی را جزء اشعار خود آورد ولی با لحنی اندک شدید و برخلاف فتوت و رادمثنی آن اشعار را مورد انتقاد قرار داد. پروفیسور نولد که این قسمت شاهنامه را بدقت با اشعار فردوسی مقایسه کرده و انتقادات فردوسی را بی اساس میدانند^(۱) و این نظر بسیار درست است. از کلمات اسعد عمید معلوم میشود دقیقی نزد معاصرین خود مقامی معزز و ارجمند داشته است. هنگامی که اسعد عمید^(۲) خواست فرخی را با امیر ابوالمظفر معرفی کند چنین گفت: « ای خداوند ترا شاعری آوردم که تا دقیقی روی در نقاب تراب کشیده چشم روزگار مانند او ندیده است^(۳) ». و نیز از شرح مختصری که العتبی در وصف اکابر شعراء عهد سلطنت نوح دوم پسر منصور سامانی (۹۷۶ تا ۹۹۷ میلادی) نوشته^(۴) مقام ارجمند دقیقی نزد معاصرین وی آشکار میگردد.

از غزلیات و قصائد دقیقی ده قطعه که مجموعاً بیست و هفت بیت است عوفی نقل میکند و د کتراته نیز سه قطعه اضافی (بشماره یک و چهار و شش) بدان میافزاید و بر روی هم اشعاری که در باب الالباب نیست سیزده بیت میشود. اشعار ذیل قسمتی از قصیده ایست که در مدح امیر ابوسعید محمد بن مظفر بن محتاج چغانی سروده است:

ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان ملک

وی کرده جود کف ترا پاسبان خویش

(۱) نگاه کنید بکتابی که ذکرش گذشت صفحه ۲۰ - این انتقاد در صفحه

۱۱۰۴ چاپ ماکان مندرج است.

(۲) رجوع کنید به صفحه ۶۵ ترجمه انگلیسی چهار مقاله که خود نگارنده

ترجمه کرده و جداگانه منتشر شده است.

(۳) یادداشت مترجم: این عبارت از چهار مقاله عروضی سمرقندی

صفحه ۴۷ چاپ بمبئی سنه ۱۳۲۱ هجری نقل شد و عروضی نام معرف را عمید اسعد

ضبط کرده است نه اسعد عمید و عروضی گوید عمید اسعد کدخدای امیر بود.

(۴) تاریخ العتبی چاپ قاهره به تاریخ ۱۲۸۶ هجری - جلد دوم،

صفحه ۲۲.

تقدیر گوش امر تو دارد ز آسمان

دینار قصد کف تو دارد ز کان خویش

در قصیده دیگری که خطاب بمنصور اول سامانی است (۹۶۱ تا

۹۷۶ میلادی) چنین گوید :

ملک آن یادگار آل دارا ملک آن قطب دور آل سامان

اگر بیند بگاہ کینش ابلیس ز بیم تیغ او بپذیرد ایمان

بیای لشکرش ناهید و هرمز (۱) به پیش لشکرش مریخ و کیوان

در قصیده دیگری که خطاب به نوح دوم (۹۷۶ تا ۹۹۷ میلادی)

جانشین منصور اول سامانی است چنین گوید :

چرخ گردان نهاده دارد گوش تا ملک مرو را چه فرماید

زحل از هیبتش نمیداند که فلک را چگونه پیماید

این ابیات از اشعار عاشقانه وی نقل میشود :

کاشکی اندر جهان شب نیستی تا مرا هجران آن لب نیستی

زخم عقرب نیستی بر جان من کرو را زلف معقرب نیستی (۲)

(۱) ناهید (اناهیتای قدیم) نام سیاره زهره است و هرمز (اهورامزدا)

نام ستاره مشتری است و این دو کوكب از اختران سعد باشند ولی کیوان (زحل)

و مریخ از سیارات نجس بشمار میروند .

یادداشت مترجم : در کتاب برگزیده شعر فارسی ، دوره صفاوایان ،

طاهریان ، سامانیان ، آل بویه (قرنهای سوم و چهارم هجری) ، شرح لغات و

عبارات مشکل و توضیح نکات ادبی تألیف آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه

تهران ، چاپ ۱۳۳۱ ، صفحه ۲۵ لفظ اناهیتا اینطور تجزیه شده است : دراوستا

اناهیتا Anâhita (مرکب از A علامت نفی و âhita بمعنی چرکین و یلبد و نایاک .

a نفی بنا بقاعده دستور زبان اوستایی چون بکلمه مسبوق به â پیوسته ، نون وقایه

بین آنها فاصله شده . کلمه مرکب بمعنی بی آرایش و پاک) ، واو ایزد آبست در

آیین ایرانیان باستان .

(۲) زلف یار را بدلیل کژی و سیاهی ونیشی که از آن بدلهای ریش فرو

شیند اغلب به کزدم تشبیه کرده اند .

ورنبودی کو کبش درزیر لب (۱) مونسَم تا روز کو کب نیستی (۲)
ور مرکب نیستی از نیکوئی جانم از عشقش مر کب نیستی
ور مرا بی یار باید زیستن زندگانی کاش یا رب نیستی !
در جای دیگر گوید :

من اینجا دیر ماندم خوار گشتم عزیز از ماندن دایم شود خوار
چو آب اندر شمر بسیار ماند ز هومت گیرد از آرام بسیار
این اشعار در وصف شراب است :

زان مرکب کب کالبد از نور لیکن او را روان و جان از نار
زان ستاره که مغربش دهن است مشرق او را همیشه بر رخسار
این اشعار در تعریف ظرف آب یخ است :

نگه کن آب و یخ در آبگینه فروزان هر سه همچون شمع روشن
گدازیده دو تا یک تا فسرده بیک لون این سه گوهر بین ملون
از سخن سرایان دیگر این عصر که عوفی اشعارشانرا نقل کرده
(و مستشرق آلمانی د کتر اته نیز اکثر آنها را یاد میکند) منجیک
است که مورد اکرام و اعزاز امرای چغانی بوده است . در اشعار منجیک
اصطلاحات شاذ و مهجور و لهجه‌های ولایتی دیده میشود و در قرن بعد
قطران شاعر تبریزی از ناصر خسرو خواسته است معانی اصطلاحات را
تشریح کنند و روشن سازد (۳) . بعد از وی ابوالحسن علی بن محمد
غزالی (۴) او کوی است که اشعاری بسیار زیبا در ستایش کرد بچهای

(۱) گمان میکنم این استعاره اشاره به فرو رفتگی گونه‌ها و چاه زنخدان است که گرد دهان یار مانند نور ناگهان میدرخشد و چشمک میزند .

(۲) ستاره شمردن نزد شاعران ایران و ترکانی که از آنها تقلید کرده‌اند اصطلاحی است برای شهبانی که به بیخوابی میگردد .

(۳) سفرنامه ناصر خسرو (چاپ شرف - پاریس ۱۸۸۱ میلادی) صفحه ۶۶ متن و صفحات ۱۸ و ۱۹ ترجمه فرانسه .

(۴) یادداشت مترجم : در المجمع صفحه ۱۹۵ و صفحه ۱۹۷ غزوانی .

نکو روی ساخته و در ثنای نوح دوم پسر منصور شهریار سامانی (۹۷۶ تا ۹۹۷ میلادی) و ابوالحسن عبیدالله بن احمد العتبی وزیر نیز مدایحی پرداخته است. پس از او معروفی بلخی است که در مدح عبدالملک سامانی (۹۵۴ تا ۹۶۱ میلادی) این اشعار را گفته است:

ای آنکه مرعدورا صبری و حنظلی وی آنکه مردولی راشهدی و شکری
آنجا که پیش بینی باید موفقی و آنجا که پیش دستی باید مظفری
بعد از او منصور بن علی منطقی رازی یکی از مدیحه سرایان
صاحب جلیل اسمعیل بن عباد وزیر خاندان دیلمی است (رجوع شود
بصفحه ۶۶۲). اشاره وی در اشعار ذیل بصاحب بن عباد است:

مه گردون مگر بیمار گشته است بنالید و تنش بگرفت نقصان
سپر کردار سیمین بود و اکنون بر آمد بر فلک چون نولک چو گان (۱)
تو گفتمی خنک صاحب تا ختن کرد فکند این نعل زرین در بیابان
گذشته از ظرافت و ملاحظتی که از جهت مبالغه و اغراق در اشعار
ذیل مشهود است از جهات دیگر نیز جالب توجه است. هم او گوید:

یک موی بدزدیدم از دو زلفت چون زلف زدی ای صنم بشانه
چونانش بسختی همی کشیدم چون مور که گندم کشد بخانه
با موی بخانه شدم پدر گفت منصور کدامست ازین دو گانه (۲)

طبق داستانی که عوفی نقل میکند هنگامی که بدیع الزمان همدانی
رقیب بزرگ حریری در تحریر مقامات در سن دوازده سالگی بدیدن
صاحب بن عباد آمد صاحب برای آزمایش طبع و امتحان مهارت وی
از او خواست اشعار منصور بن علی منطقی رازی را در باره معشوقه اش
بنظم عربی در آورد. دانشمند جوان پرسید: بکدام قافیه و در کدام بحر؟

(۱) در اینجا هلال به نولک خیده چو گان تشبیه شده است.

(۲) مقصود اینست که پسرش منصور در عشق یار بعدی تعیف و زار شده

بود که تشخیص تن ناتوان او از موی بس دشوار مینمود!

باسخ شنید قافیة طار بحر اسرع یا بدیع فی البحر السریع :

(۱ - ۱ - ۱ - ۱ - ۱ - ۱)

بی تأمل وبالبدیهه ترجمه نازی آن اشعار را که بسیار نزدیک اصل

اشعار فارسی است بدین مضمون ساخت :

سرقت من طرته شعرة حين غدا يمشطها بالمشاط

ثم تدلح بها مثقالاً تدلح التمل بحب الحنطاط

قال ابى من ولدى منكما كلا كما يدخل سم الخياط

اینگونه ترجمه های منظوم از پارسی بتازی و از تازی به پارسی ظاهرأ میان فضلا و دانشمندان این دوره و ادوار بعد تا زمان سلجوقیان بسیار مورد پسند و توجه بود و ارباب فضل و هنر با این نوع تمرینات و ممارسات ذوق و قریحه ادبی خود را میورزیدند و لای متأسفانه مقایسه اصل و ترجمه همیشه میسر نیست زیرا در بسیاری موارد یا اصل یا ترجمه مفقود شده است. مثلاً در دو کتاب البنداری یکی ترجمه اختصاری شاهنامه به عربی (۱) و دیگر تاریخ آل سلجوق (۲) اشعار متعددی از فارسی (۳) بتازی ترجمه

(۱) یادداشت مترجم : شاهنامه ترجمه منثور بنداری توسط دکتر عبد الوهاب عزام در قاهره سال ۱۳۵۰ هـ = ۱۹۳۲ م. در دو جلد چاپ شده است.

(۲) یادداشت مترجم : کتاب تاریخ دولت آل سلجوق من انشاء الامام عمادالدین محمد بن محمد بن حامد الاصفهانی اختصار الشيخ الامام العالم الفتح بن علی بن محمد البنداری الاصفهانی چاپ مصر سنه ۱۳۱۸ هـ = ۱۹۰۰ م.

(۳) فقط نسخه خطی این ترجمه عربی شاهنامه موجود است و آنهم که باب است. یک نسخه خطی قدیم که نسخه بسیار عالی است در کتابخانه دانشگاه کمبریج و نسخ دیگر در پاریس و برلین وجود دارد (نگاه کنید بصفحات ۴۳ و ۴۴ فهرست نسخ خطی اسلامی که خود نگارنده تنظیم کرده است). کتاب تاریخ دولت آل سلجوق را هوتسما Houtsma بطرز بسیار بسیار فاضلانهای تصحیح کرده و منتشر ساخته است (چاپ بریل لیسن Brill, Leyden سال ۱۸۸۹ میلادی). ترجمه های منظوم عربی از پارسی بتازی (اشعار ابو منصور آبی) در صفحه ۸۵ (و اشعار مؤید الملک) در صفحه ۸۶ (و اشعار ابو طاهر خاتونی) در صفحه ۱۰۵ مندرج است.

شده که در مورد شاهنامه با اصل آن قابل تطبیق است ولی اصل فارسی اشعاری که ترجمه آن در کتاب تاریخ دولت آل سلجوق آمده است قاعدهٔ در دست نیست. نکتهٔ قابل توجه این است که مترجمین خود را مقید و ملزم بحفظ و رعایت اوزان و بحور و قوافی اصل اشعار ندانسته‌اند بلکه فقط بمعنی توجه داشته‌اند و حال آنکه مترجمین مزبور بهر دو زبان به حدی مسلط بوده‌اند که آنها را ذواللسانین میخوانده‌اند و از آن گذشته بحور شعر فارسی و عربی اساساً یکی است. تنها همین دلیل برخلاف نظر بسیاری از اکابر مستشرقین علی‌الخصوص دوست فقید مستر گیب (۱) که مرگش را از ضایعات بسیار غم‌انگیز میدانم و از کتاب بزرگ وی در تاریخ شعر عثمانی چند جای دیگر در این کتاب یاد کرده‌ام معتقد کسی که بخواهد شعر شرقی را بیکی از السنهٔ غربی در آورد از روی کمال حق و انصاف میتواند بمترجمین مزبور تاسی کند و همان قسمی که اسانید قدیم عربی و فارسی در ترجمهٔ منظوم اشعار تا حدی پای بند قیود نبوده‌اند این مترجمین نیز میتوانند همان اندازه آزادی برای خود قائل گردند. نظر باینکه شعر ما از جهت شکل و صورت و قواعد عروض با شعر ملل اسلامی اختلافات زیاد دارد بنابراین ما از دو جهت حق داریم در شکل و صورت ترجمه‌های منظوم خود نه در معنی و مطلب آزادانه بخود اجازهٔ همان تصرفات را بدهیم.

نسبت بمتقدمین از شعراء که تا اینجا نام بردیم سبک منطقی بیش از همه جنبهٔ تصنع داشته و بصنایع بدیع علی‌الخصوص بصنعت حسن تعلیل و برا رغبت بیشتری بوده است. و این صنعت چنان باشد که فی‌المثل زردی آفتاب را شاعر برترس خورشید از مدوح خود حمل کند (۲) و گوید هنگام

E. J. Gibb, History of Ottoman Poetry (۱)

(۲) یادداشت ه ترجمه: عین شعر را عوفی چنین نقل کرده است:

از آن خورشید زرین شد که بر ملکش گذر دارد

ستاره ز آن همی لرزد که از تیش حذر دارد
(بقیهٔ یاورقی در صفحهٔ ۶۷۷)

عبور خورشید از آسمان از بیم اینکه مبادا بقلم و ولی نعمت وی تجاوز کند رنگ از رخسار خورشید ببرد و با اینکه دینار زر را از هول و هراس اسراف و تبذیر و کف کریم سرور خود زردگون داند و با چشمک ستارگان را بلرزورعب از شمشیر جهانگیر خدایگان خود تعبیر کند. گمان می‌کنم صفت تصنع و تکلف که از مختصات اشعار منطقی رازی است مربوط به فطرت و طبیعت ذاتی وی نبوده بلکه بیشتر مستقیماً معلول تأثیرات و تمایلات ادبی فضلاء و ادباء عربی زبان و عربی نویس در بار آل بویه عراق بوده است که بسبب قرب جوار و رابطه نزدیکتری که با دارالخلافه بغداد داشته اند بیشتر از دربار سامانی خراسان تحت تأثیرات مزبور قرار گرفته‌اند، زیرا دربار سامانی خراسان با بغداد فاصله زیادتری داشته است. شاید همین دلیل است که خراسان (حقاً) گهواره تجدید حیات ادبی فارسی شناخته شده است. معذک از اشعار ذیل که اثر طبع ابو احمد بن ابوبکر - الکتب (و در تیسمة الدهر جزء چهارم صفحه ۳ نقل گردیده) است آشکار و نمایان است که خراسان را از جهت ادبی بسیار عقب‌تر از عراق میدانسته‌اند. پدر ابو احمد دبیر اسمعیل بن احمد (۸۹۲ تا ۹۰۷ میلادی) از امراء سامانی و وزیر پسر و جانشین وی احمد بن اسمعیل (۹۰۷ تا ۹۱۳ میلادی) بوده است:

لا تعجب من عراقی رأیت له بحراً من العلم او کنزاً من الادب
واعجب لمن ببلاد الجهل مشاوه ان كان یفرق بین الرأس والذنب

(بقیه یاورقی از صفحه ۶۷۶)

صفت « زرین » که شاعر در وصف خورشید بکار برده تصور نمی‌برد مراد وی نرس و رنگ پریدگی باشد که تعبیری بسیار دور و مستبعد بنظر می‌رسد. ممکن است مقصود منطقی رازی تعریف از ثروت فراوان مدوح خود بوده است و شاید اینطور خواسته است بگوید که چون خورشید از ملک پرزر و زیور وی بگذرد رنگ زر بخود گیرد کما آنکه فردوسی گفته است:

بهنر فروشان اگر بگذری شود جامه تو همه عنبری
و گرتوشوی سوی انگشت کر از او جز سیاهی نیابی دگر

این سطور البته پیش از عصر درخشانی نوشته شده که در وصف آن عصر جای دیگر در بقیعة الدهر شمه‌ای بیان شده (رجوع شود بجلد چهارم بقیعة الدهر صفحات ۳۳ و ۳۴ و صفحات ۵۳۳ تا ۵۳۵ این کتاب). لکن از سطور مزبور چنین برمیآید که تمدن اسلام از مرکز خود یعنی بغداد بسوی محیط خارج ممالک اسلامی پیش رفت و در اطراف و اکناف پراکنده و منتشر گشت.

شاعری که عوفی بعد نام میبرد ابوبکر محمد بن علی خسروی سرخسی است که نه بدر بار آل سامان و نه بدر بار آل بویه بهیچکدام بستگی نداشت. بستگی او بامیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر از امراء عالیقدر آل زیار است (۹۷۶ تا ۱۰۱۲ میلادی). در خصوص کارهای ادبی خود و وشمگیر بزودی سخن خواهیم گفت. خسروی سرخسی نیز از شاعران ذواللسانین بوده و از درباری بدر بار دیگر میرفته و گاه ولی نعمت و سرور خود قابوس را مدح میکرد و دیگر گاه به ثنای صاحب و ابوالحسن محمد نواده سیمجوره پیرداخته است. شاعر دیگری که مدایحی برای قابوس ساخته است ابوالقاسم زیاد بن محمد القمری الجرجانی است. چند شعری که از او باقی است حاکی از ذوق و کیاست و اندکی تصنع و تکلفی است است که در اشعار منطقی رازی نیز دیده میشود و شرح آن گذشت. ابوظاهر خسروانی از شعراء دیگر سامانی است که اشعار تلخی در قدهح «چهارگونه کس کز آن چهار بوی ذره‌ای شفا نرسید» گفته و آن چهار طبیب و زاهد و اختر شناس و افسونگر بوده‌اند. کمی معروفتر از او ابوشکور بلخی است که در سال ۳۳۶ هجری (مطابق ۸ - ۹۴۷ میلادی) آخرین نامه را بپایان رساند. این اثر اکنون در دست نیست. این اشعار از ابوشکور راست :-

از دور بیدار تو اندر نگریم

مجرور شد آن چهره پر حسن و ملاحظت

وزغمزه تو خسته شد آزرده دل من

وین حکم قضائست جراحت بجراحت (۱)

و این معنی را سخنور ذواللسانین ابو الفتح بستی بتازی ترجمه کرده و شعر دیگری از ابو عبدالله محمد بن صالح ولوالجی را نیز خواجه ابوالقاسم پسر وزیر ابوالعباس بمربی در آورده است . ابو محمد البدیع بلخی اشعار ملمعی در مدح امیر ابو یحیی طاهر بن فضل الصغانی (چغانی) گفته است .

ابوالمظفر نصر الاستغنائی نیشابوری را فقط از این دوبیت می شناسیم:

بماه ماندی اگر نیستیش زلف سیاه

بزهره ماندی اگر نیستیش مشکین خال

رخانش را بیقین گفتمی که خورشید است

اگر نبودی خورشید را کسوف و زوال

ابو عبدالله محمد الجندی یکی دیگر از شعراء ذواللسانین صاحب بوده است . ابو منصور العماره مروزی در عهد آخرین شهریار سامانی و نخستین پادشاه غزنوی شهرت یافت و در وصف باده و بهار و امثال آن اشعار موجز و مختصری ساخت که بدیع و شگفت بود و از این راه گوی پیدشی را از دیگران بر بود . این اشعار را در اندرز بکا مجویان جهان گفته است :

گره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد

ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار

مار است این جهان و جهانجوی مار گیر

از مار گیر مار بر آرد شبی دمار

(۱) رجوع شود بقرآن مجید سوره بنجم آیه ۴۹ .

و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالعمین و الانف بالانف و الاذن بالاذن و السن بالسن و الجروح ففاس

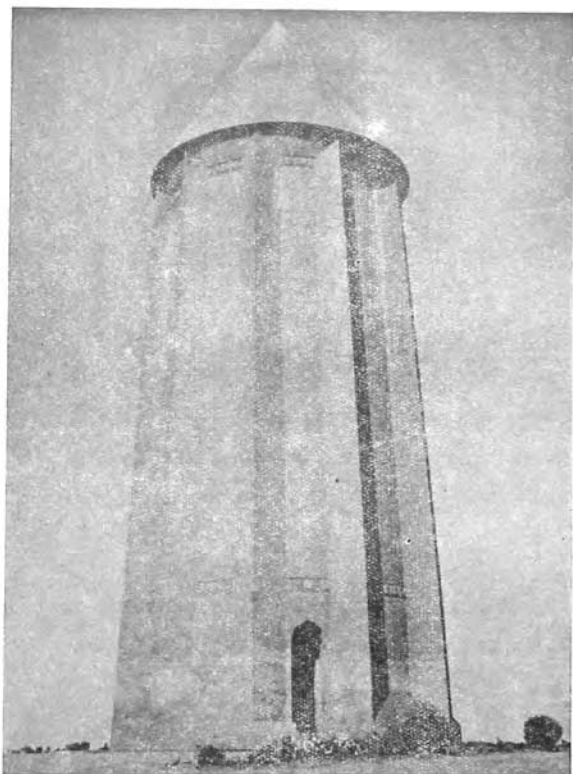
عوفی سرگذشت سی و یک تن از سرایندگان قبل از دوره غزنوی را مینویسد و در پایان این فهرست از هفت شاعر دیگری نام میبرد که معلوم نیست حامی و پشتیبان آنها چه کسی بوده است و آن هفت نفر عبارتند از ابوالقاسم و ابوالمثنی بخاری و ابوالمؤید بلخی و ابوالمؤید رونقی بخاری و معنوی بخاری و خبازی نیشابوری و سپهری ماوراءالنهری .

از این شعراء که شعر را حرفه و پیشه خود ساخته بودند اکنون میگذریم و به دو پادشاه سخنوری که شعر میگفته‌اند می‌رسیم :

نخست منصور دوم پسر نوح پادشاه سامانی است (۹ - ۹۹۷ میلادی)

عوفی او را آخرین پادشاه این سلسله میدانند ولی عقیده عموم این است که برادرش عبدالملک جانشین او شده است . عوفی گوید : « اگر چه جوان بود اما دولت پیرگشته بود . در امور ملک آل سامان سامان نمانده و جان ملک بر مقی رسیده و در اول عهد سلطان یمن الدوله محمود بود . بارها بردست خصمان گرفتار شد و باز خلاص یافت . بسیار بکوشید تا ملک پدر بدست آورد اما با قضای آسمانی و تقدیر یزدانی کوشش انسانی مفید نیست . قوله تعالی ، لاراد لقضائه ولا معقب لحکمته یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید . و از ملوک آل سامان از هیچکس شعر روایت نکرده‌اند جز از وی و اشعار او مطبوع است و پادشاهانه و در آن وقت که در بخارا بر تخت ملک نشست از اطراف خصمان برخاسته بودند و ارکان دولت او تمام نفور شده شب و روز در بر اسب بودی و لباس اوقبای زندنیجی (۱) بود و اکثر عمر او در گریختن و آویختن بسرشد . روزی جماعتی از ندما او را گفتند که ای پادشاه چرا ملبس خوب نسازی و اسباب ملاحی که یکی از امارات پادشاهی است نبرداری ؟ اولین قطعه که آثار مردی از معانی آن ظاهر و لایح است انشاء کرد . نظم :

(۱) زند نیجی یا زند بیجی جامه سبید و فراخی بوده است که از پارچه بسیار سفت و سبتر می‌دوختند و احتمالاً برای جلوگیری از زخم شمشیر می‌پوشیدند . (رجوع شود بقرهنگک فولرس جلد سوم صفحه ۱۰۱ Vüllers's Lexicon) .



بنای کنبد قابوس مورخ به سال ۷۷۵ شمسی یزدگردی
و ۷۹۷ قمری در کنبد قابوس (شهرستان کرگان)
(عکس از آقای مرتضی رستمی عکاس باستان شناسی)
(برابر صفحه ۶۸۰) مربوط به صفحه ۶۸۱

گویند مرا چون سبب خوب ن سازی
ماوی گه آراسته و فرش ملون
با نعره گردان چکنم لحن مغنی
با پیوه اسپان چکنم مجلس گلشن
جوش می و نوش اب ساقی بچه کارت
جوشیدن خون باید بر عیبه جوشن
اسپاست و سلاح است مرا بز مگه و باغ
تیرست و کمانست مرا لاله و سوسن

این دوبیت را هم در نکوهش فلک غدار و سپهر مکار ساخته است :
ای بدیدن کبود خود نه کبود آتش از طبع و در نمایش دود
وای دو گوش تو کز مادر زاد باتوام گرمی و عتاب چه سود ؟
پادشاهی که در ترویج ادبیات و حمایت اهل ادب اهمیت بیشتر دارد
قابوس بن وشمگیر ملقب بشمس المعالی است (۹۷۶ تا ۱۰۱۲ میلادی)
که از شهر یاران آل زیار طبرستان بوده است . ابوریحان بیرونی کتاب
آثار الباقیه عن القرون الخالیه را به پیشگاه وی تقدیم کرده و د کمتر زاخو
آنرا بزبان انگلیسی در آورده است . ابوریحان در مقدمه کتاب بدین مضمون
از قابوس سخن گوید (رجوع شود بصفحه دوم ترجمه زاخو) (۱) :

« تبارك و تعالی كيف جمع الى ما ترعه الصميم محاسن خلقه الكريم
والى نفسه الابية جوامع الخصال الرضيه من التقى والهدى والصيانة والديانة
والعدل والانصاف والتواضع والالطاف والعزم والحزم والسماحة والسجاجة
و السياسة و الرياسة و التدبير و التقدير و غير ذلك مما لا تحصره الاوهام
ولا يطيق ذكره الا نام ! »

معالمی در باب دهم که آخرین باب جزء سوم کتاب یتیمه الدهر است

(۱) ابوریحان اصل و نسب ویرا بطور کامل آورده و بنیاد پادشاه ساسانی
بدر انوشیروان رسانده است (رجوع شود بصفحه ۴۷ ترجمه زاخو Sachau)

با همان اندازه شور و اشتیاق در وصف قابوس چنین گوید: « فانی اتوج
هذالکتاب بلعمع من ثمار بلاغته التی هی اقل محاسنه و مآثره (۱) »
دانشمند بزرگ ابوعلی بن سینا یکی دیگر از اعظم دنیای علم
است که از حمایت و تقویت قابوس بهره ور بوده و چهار مقاله عروسی
سمرقندی قابوس را مردی بزرگ و فاضل و حکیم دوست دانسته (رجوع
شود بترجمه انگلیسی نگارنده صفحات ۴-۱۲۱). زندگانی قابوس بنحو
سخت و ناگواری پایان یافت (۲) و معروف است. سرگذشت زندگانی
ویرا ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان بتفصیل بیشتری شرح داده و اکنون
نگارنده بترجمه ملخص آن اشتغال دارد. اشعاری هم بتازی و پارسی ساخته
است. این قطعه از اشعار عربی اوست:

قل للذی بصروف الدهر عیرنی

هل عاند الدهر الا من له خطر

اما ترى البحر یعلو فوقه جیف

و یستقر بأعلی قعره الدرر

و فی السماء نجوم مالها عدد

ولیس یکسف الا الشمس والقمر (۳)

هم او گوید:

خطرات ذکرک تستثیرمودنی فاحس منها فی الفؤاد دیبیا

لا عضولای الا وفیه صبابه فکان اعضائی خلقن قلوبا

(۱) عبارات دیگر این ستایش در صفحات ۸ - ۵۰۷ جلد دوم ابن خلکان
ترجمه دسلان de Slane مندرج است.

(۲) قابوس را بهمدستی پسرش پس از اینکه در قاعه جناشک واقع در کرگان
زندانی کردند بقتل رساندند. رجوع شود به تذکره دولت شاه چاپ نگارنده صفحات
۴۸۰۹ و ابن خلکان ترجمه دسلان جلد دوم صفحه ۵۰۹.

(۳) یادداشت مترجم: اشعار عربی از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار
ترجمه ملخص براون ۱۹۰۵۰ میلادی، نقل شد.

از اشعار فارسی وی عوفی این قطعه را نقل کرده است :

کار جهان سراسر آز است یا نیاز
من پیش دل بیارم آز و نیاز را
من بیست چیز را ز جهان برگزیده‌ام
تا هم بدان گذارم عمر دراز را
شعر و سرود و رود می خوشگوار را
شطرنج و نرد و صید که ویوز و باز را
میدان و گوی و بار که و رزم و بزم را
اسپ و سلاح و خود و دعا و نماز را

ایضاً این اشعار اثر طبع اوست :

شش چیز در آن زلف تو دارد معدن
بیج و گره و بند و خم و تاب و شکن
شش چیز دیگر نگر و نشان دل من
عشق و غم و درد و کرم و تیمار و حزن

این رباعی نیز متعلق باوست :

گل شاه نشاط آمد و می میر طرب
زان روی بدین دو میکنم عیش طلب
خواهی که در این بدانی ای ماه سبب
گل رنگ رخت دارد و می طعم دو آب

از شاهان و امراء دیگر این دوره که شعر می گفته اند عوفی نام این اشخاص را برده است : سلطان محمود غزنوی (وصف دربار وی در آغاز جلد دوم این کتاب بیاید) ؛ امیر ابو محمد بن یمن الدوله و امراء و امراء و امراء ؛ ابوالمظفر طاهر بن الفضل بن محمد سخنور دیگر محتاج الصغانی (چغانی) ؛ امیر کیکوس زبیری پسر قابوس شهریار هنرمند و نکو نبخت طبرستان که هم اکنون در احوال او سخن

گفتیم و چند نفر دیگر که چون مجال سخن تنگ است
از ذکر اسامی آنها میگذریم . خاصه اینکه اشعار
این دوره را بمقدار کافی برای تشخیص خصایص کلی و
اوصاف عمومی این عصر مورد بررسی قرار داده ایم . چنانکه
گفتیم اوزان و بحور این اشعار همان اوزان و بحور اشعار عربی است ولی
بعض از بحور (مانند کامل و بسیط و طویل) که در عربی معمول است
در فارسی ندرهٔ بکار برده میشود و پارهای بحور جدیدی
در زبان فارسی بکار رفته است که در عربی بکار نرفته است .
دکتر فوربز (۱) در صفحات ۱۳۲ و ۱۳۳ دستور زبان
فارسی خود (چاپ چهارم - لندن - ۱۸۶۹ میلادی) عقیدهٔ هرگایت لین (۲)
نویسندهٔ آلمانی را دربارهٔ زبان فارسی نقل میکند و از قول او میگوید :
« ایرانیان و تازیان مانند یونانیان و رومیان از تنوع بسیار در بحور
واوزان لذت میبرند و لکن بحور آسیائی بیشتر از اینجهت با بحور عربی
تفاوت دارد که مقاطع بلند از مقاطع کوتاه برآید بیشتر است و این
معنی کاملاً با اخلاق مردم مشرق زمین منطبق است زیرا شرقیان چه در
گفتار و چه در رفتار و اطوار تاحدی دارای سنگینی و بردباری و اعتدال
خاصی هستند که از صفات مشخصهٔ آنهاست و همهٔ حرکات آنها با متانت
و وقار توأم است . » و در این زمینه دکتر فوربز ضمن بحث از بحور
پنجگانه‌ای که صرفاً مختص شعر عرب و در دائرهٔ اول واقع است چنین
گوید که « مقاطع بلند یکسان است و از این معنی اینطور نتیجه میگیریم
که طبق فرضیهٔ هرگایت لین اعراب بادیه نشین و صحراگرد در متانت و وقار
و میانه روی و اعتدال و بردباری در گفتار بیای همسایگان ایرانی خود
نمیرسند . »

Dr. Forbes, Persian Grammar, (London, 1869) (۱)

Herr Geitlein (۲)

درباره اشکال و اقسام شعر فقط قصیده است که در هر دو زبان مقام برجسته‌ای دارد و بیشتر در اثر نفوذ شاعر بزرگ المثنوی است (۹۰۵ ایرانیان پیشین و سلسله‌های بعد بدان پایه از ترقی و پیشرفت رسید چه نوع شعر را بیشتر می‌پسندیدند که اکنون مورد بحث ماست ظاهراً قصائد طولانی را با قافیه واحد و دقت کاملی که در آن بکار برده میشود زیاد در ایران نمی‌پسندیدند و در آن روزگاران پیشین حتی غزل نیز نسبت بقطعه رباعی کمتر مقبول خاطر ارباب ذوق بوده است. مسلماً قدیمترین اقسام و اشکال شعر فارسی که زائیده طبع شاعرانه ایرانی رباعی است همان رباعی است.

از داستان‌هایی که همواره تذکره نویسان درباره نخستین شعر فارسی در عصر اسلامی مینویسند این قصه است که قبلاً بدان اشاره کردیم و آن قصه چنین باشد که کودکی خندان و شادمان مصراع واحدی را اتفاقاً ادا کرده است. در تذکره دولت‌شاه (صفحات ۳۰ و ۳۱ چاپ نگارنده) آمده است که گویند این طفل فرزند امیر یعقوب بن لیث صفاری بوده است. لکن اخیراً بروایت بسیار قدیمتری بر خورده‌ایم که در يك نسخه خطی بسیار کمیابی در موزه بریتانیا به‌علامت و شماره ۲۳۸۱۴ مسطور است و آن کتابی است در عروض و بدیع و معانی بیان موسوم به المعجم فی معانی اشعار المعجم که در سال ۶۱۷ هجری (مطابق با ۱۲۲۰-۱ میلادی) شمس قیس رازی برشته تألیف آورده است (۱). در صحائف ۴۹^b و ۵۰^b نسخه خطی مذکور مصراع « غلطان غلطان همی رود تابن کوه » و قصه کودک تقریباً همان است که گذشت الا اینکه در نسخه مزبور اسم کودک برده نشده

(۱) یادداشت مترجم: نگاه کنید به مقاله مرحوم عباس اقبال در خصوص قدیمترین شاعر فارسی که در شماره دوم از سال دوم دوره جدید کلاه درج شده است و مقاله مرحوم قزوینی در خصوص قدیمترین شعر فارسی در بیست مقاله جلد اول.

و ذکرى از بستگى وى بخاندان سلطنت نيست و نمىگويد مصراع را امير يعقوب شنيده و تحسين کرده است بلکه شنونده را رودكى يا ديگرى از شعراء قديم ايران ميداند. بگفته شمس قيس رازى رودكى يا شاعر ديگرى که مصراع را استماع کرد پس از مطالعه مصراع مزبور در بحر هزج از نوع اخرب و اخرم بحرى پديد آورد که بحر رباعى (۱) ناميده ميشود و راستى بحر زيبا و دلپسندى است و بسيار باب طبع بيشر اهل ذوق و ارباب فضل است. بنا بر اين از اشکال و ترکيبات شعر فارسى مطمئناً ميتوان رباعى را قديمتر از ديگر اشکال دانست و بعد از رباعى مثنوى است. آن قسمت از شاهنامه را که دقيقى بنظم آورده

مثنوى

احتمالاً قديمترين مثنوى است که بمقدار معتنايى باقى مانده است. مستشرق اشتراسبورگ د کتر هرن (۲) قطعائى را از کليله و دمنه منظوم رودكى و ساير مثنويهاى کهن ضمن شواهدى که اسدى براى اثبات معانى لغات نادر و مهجور در فرهنگ خود آورده است کشف کرده است.

قصائد و قطعات و غزليات اين دوره بمراتب ساده تر از قصائد و قطعات و غزليات دوره بعد است. قصائد عنصرى و فرخى و اسدى و منوچهرى و ساير شعراء دوره غزنوى مانند قصائد و قطعات دوره سلجوقى و ادوار بعد تقريباً پر از تصنع و تعبيرات دور و دراز است ولى قطعات قديمترى که مورد مطالعه قرار داديم عموماً طبيعى و ساده و بى پيرايه و بعبارت ديگر سخنانى است که از دل بيرون آيد و اکثراً بديع و ابتكارى است. همين معنى در مورد غزل نيز تا آنجا که در آن تاريخ وجود داشت صادق است ، ولى اين تبين در مورد غزل کمتر

(۱) نگاه کنيد بکتاب عروض ايرانيان تأليف بلوخن صفحه ۶۸

Blochmann, Prosody of the Persians در اين کتاب اوزان بيست و چهار گانه رباعى بطور کامل آمده و نيمى از آن از انواع دو گانه بحر هزج است.

Dr. Paul Horn (۲)

نمایان است زیرا در قصیده باندازه‌ای بضایع بدیع و معانی بیان پرداختند که بکلی از حمال طبیعی خارج شد و صورت تصنعی بخود گرفت ولی غزل هرگز کاملاً با صورت درنیامد.

هرچند مجال سخن تنگ است و نمیتوانیم اشعاری را که در این دوره تحول بتازی در ایران گفته‌اند بتفصیل مورد دقت قرار دهیم معذک مختصری از مشخصات و خصوصیات کلی آن

**اشعار تازی
ایرانیان در
این دوره** لازم است گفته شود. چنانکه دیدیم اگر منظومات عربی ایرانیان از حیث لغات و اصطلاحات اسان عربی درست

پیایه اشعار اقوام ممالک عربی زبان نمیرسید ولی بسیار نزدیک بود. معذک اشعار عربی ایرانیان مشخصات و خصوصیات دارد که قسمتی از آنها اکنون اسم میبریم. خصوصیات مزبور طبعاً در دربار سامانیان و سایر سلاطین شرقی بیش از محیط ملوک و امراء آل بویه (علی‌الخصوص صاحب اسمعیل بن عباد) متمایز و نمایان بوده است زیرا دربار شهریاران سامانی از بغداد دورتر بوده و امراء آل بویه ارتباط نزدیکتری با بغداد داشتند و از طرف دیگر دربار سامانی صرفاً درباری ایرانی بود و جنبه ایرانیت خالص آن دربار نسبت بمحیط آل بویه فزونی داشت. بنا بر این بحث خود را کلمه بترکیبات اشعار بکیفیتی که در جلد چهارم یعنی آخرین جلد یتیمه‌الدهر ثعالبی منعکس است منحصر میکنیم.

اولاً بسا اوقات منظوماتی که شعراء ایران بتازی ساخته‌اند مطالبی دارد که ممکن است خوانندگان غیر ایرانی ندانند و فهم آن مطالب مستلزم دانستن زبان فارسی باشد. ابوعلی-

**تصور اینکه همه
خوانندگان اشعار
عربی فارسی ندانند** الساجی (بتصور اینکه خوانندگان اشعار عربی وی همه فارسی دانند ولو اینکه ایرانی نباشند) در تعریف شهر مرو این اشعار را ساخته است

(رجوع شود به یتیمه‌الدهر جزء رابع (۱) صفحه ۱۶) :

بلد طیب و ماء معین و ثری طیبه یفوق العبریا

و اذا المرء قدر السیرعته فهو ینهاد باسمه ان یسیرا

سطر آخر اشاره باین معنی است که مرو از حروف میم و واو و او ترکیب شده و بسکون را و واو تلفظ میشود ولی این کلمه را مرو نیز ممکن است خوانند . مرو بضم را و سکون واو نهی از رفتن باشد . مرد عربی که فارسی نداند البته این نکته را که منظور اصلی شعر است هیچ‌درك نمی‌کند (۲) . اشعاری نظیر آن درباره شهرهای دیگر مانند بخارا ساخته شده (یتیمه‌الدهر جلد سوم صفحات ۸ و ۹) و نکته‌ای که در آن اشعار است مربوط بوجه متعارفی ماده اشتقاق کلمه بخاراست ولی در شعر کوتاهی که در وصف بخارا گفته اند این لفظ بمفهوم تحسین آمیزی استعمال نشده و وجه تسمیه آن را از ماده لغت عربی گرفته‌اند نه فارسی .

دوم اینکه در منظومات عربی سخنوران فارسی زبان برمی‌خوریم باشعار متعددی که بمناسبت یکی از اعیاد بزرگ ایران ساخته شده‌است .

در آن عصر جشن نوروز در اعتدال ربیعی و جشن مهرگان

در اعتدال خریفی بوده و مهرگان را رام روز که بیست و یکمین روز هر ماه فارسی باشد نیز خوانده‌اند ولی **اشارات باعیاد و عادات ایرانیان**

بالاخص روز بیست و یکم ماه مهر را مهرگان مینامیدند. (۳)

در باره رام روز دو بیت در یتیمه‌الدهر دیده میشود (جزء سوم صفحه

(۱) یادداشت مترجم : مؤلف سهواً جزء ثالث ضبط کرده است .

(۲) نظیر این جناس را ابوالقاسم الملوی الاطروش ضمن شعری در مورد لفظ دهخدا آورده است . رجوع شود به‌الای صفحه ۲۸۰ جلد سوم یتیمه‌الدهر .

(۳) نگاه کنید به آثار الباقیه ابوریحان بیرونی ترجمه زاخو صفحه ۲۰۹ .

۱۰) و در هر یک از آن دو بیت یک اصطلاح فارسی گنجانده شده که متأسفانه برای نگارنده قابل فهم نیست. (یا در متن فساد یا سهوی روی داده یا کلمات نامفهوم از کلمات متر و که است.) اگر منابع اطلاعات مربوطه باین موضوع که اندکی از دست رس ما خارج است بدقت بیشتری مورد مطالعه قرار گیرد لغات و عبارات فارسی متعددی نظیر آنچه بعنوان مثل و نمونه آورده شد بلاشک در اشعار عربی سخنوران ایرانی این دوره ممکن است پیدا شود.

سوم اینکه شعراء عربی نویس ایران گاه در شعر اقسامی را که مختص فارسی است بکار برده اند علی الخصوص مثنوی و غزل. مثال خوبی از مثنوی (که در عربی مزد وجه نامیده

بکار بردن افعال میشود) در صفحه ۲۳ جزء سوم بقیعة الدهر در سرگذشت

شعر فارسی ابو الفضل السکری (؟) المروزی آمده است. گویند
مانند غزل ابو الفضل السکری المروزی را علاقه بسیار بترجمه
و مثنوی در اشعار عربی ضروب الامثال فارسی بتازی بوده است و امثال فارسی را در قالب مثنوی برشته نظم عربی در میآورد و نگارنده

بخاطر ندارد مانند آنرا جای دیگر در عربی دیده باشد و اصل فارسی آنرا باسانی میتوان یافت، مثلاً اللیل حبلی لیس یدری ما یلد (شب آبتن است تا چه زاید سحر)

و اذا الماء فوق غریق طما فقاب قنات (۱) و الف سوا

چو آب از سرگذشت چه یک گز چه هزار گز. (۲)

از غزلیات و شبه غزلیات عربی من باب نمونه کافی است بدو قطعه شعر کوچک که در صفحه ۲۳ جزء سوم بقیعة الدهر مندرج است رجوع شود. قطعه دوم مخصوصاً از نظر احساسات کاملاً بسبک ایرانی است

(۱) قنات بمعنی نیزه بجای گز در اینجا استعمال شده است.

(۲) یادداشت مترجم: «چه صد گز» معر و فتر است.

و قطعه دیگری در صفحه ۱۱۳ همان جلد است. اما اینکه رباعیاتی بمعنای واقعی رباعی بزبان عربی گفته شده باشد اطمینان نگارنده باین امر کمتر است ولی دو بیتی از ابوالعلائی السروری بزبان عربی در وصف نرگس و سیب موجود است که بر رباعی بسیار نزدیک است (یتیمه الدهر جزء سوم صفحه ۲۸۱) (۱) و چنانکه گفته شد اساساً رباعی از اقسام شعر فارسی است و دو بیت مزبور بالاخص با مرسوم شعراء ایران در این عصر که در وصف میوه یساکل یا شیء دیگری از مظاهر طبیعت رباعی یا قطعه‌ای میساخته‌اند مطابقت دارد.

موضوع مشخصات اشعار عربی که زائیده طبع شعراء ایران است موضوع بزرگ و جالب توجهی است و نمیتوانیم بیش از این در اینجا آنرا مورد بحث قرار دهیم ، لکن شایسته است از طرف یکی از دانشمندان که بهر دو زبان فارسی و عربی کاملاً مسلط و در ادبیات هر دو زبان متبحر باشند طبق روش و اسلوب منظمی این موضوع مورد مطالعه واقع شود . متأسفانه بندرت دانشمندی پدید آید که علاقه او بیشتر با ادبیات فارسی و در عین حال در زبان عربی نیز کاملاً استاد باشد . عربی دانها نوعاً این شعبه ادبیات را از شعب بیگانه داند و بدیده حقاقت بدان نظر کنند . و حتی در مقایسه آن با ادبیات قدیم که « کلاسیک » نامیده میشود این شعبه را از جهت زمان و مکان مؤخر شمارند . دانشجوی

(۱) یادداشت مترجم : عین رباعیات از کتاب یتیمه الدهر جزء ثالث صفحه

۳۸۱ نقل میشود :

وقوله فی النرجس :

من نرجس بهاء الحسن مذکور
کأس من القیر فی مندیل کافور

حی الربیع فقد حیا بیا کور
کانما جفته بالفنج منفتحاً
وقوله فی التفاح :

فما شعر ذی حنق یعیط بوصفها
و بالماشق المهجور صفره نصفها

و تفاعه قد همت و جدا بظرفها
اشبه بالمشوق حمرة نصفها

زبان فارسی دیر ملتفت میشود که برای مقاصد ادبی و تاریخی توجه به نظر دانشمندان فقه‌اللغه تطبیقی بکلی مایه گمراهی است و چندانکه بایستی هم خود را مصروف آموختن عربی کند حاجتی به سانسکریت و سایر زبانهای آریائی ندارد.

از نثر این دوره که مقداری مسلماً وجود داشته متأسفانه نمونه‌های معدودی برای ما مانده است. و حتی قسمت اعظم آنچه محفوظ مانده ترجمه از عربی است. چهار کتاب مهم یکی تاریخی، دوم طبی **نثر فارسی** و دو دیگر در تفسیر بدست ما رسیده است که هر چهار

احتمالاً در عهد سلطنت منصور اول شهریار سامانی فرزند نوح (۹۶۱ تا ۹۷۶ میلادی) تألیف شده است (۱). دو کتاب از چهار کتاب ترجمه ملخص تاریخ بزرگ و تفسیر بزرگ طبری است. سوم کتاب الابنیه عن حقایق الادویه ابو منصور موفق هروی و چهارم تفسیر قدیم قرآن بزبان فارسی است که مشهور و معروف است و جلد دوم آن نسخه خطی قدیم و منحصر بفردی است که در کتابخانه کمبریج مضبوط است. این کتابها بزبان ساده و بی پیرایه قدیم که متروک و مهجور است نوشته شده و خصوصیات آنرا بتفصیل در مقاله‌ای که در مجله انجمن سلطنتی آسیائی بسال ۱۸۹۴ (۲) میلادی نوشتم بحث کرده‌ام (رجوع شود به صفحات ۴۱۷ تا ۵۲۴ مجله مزبور). نخستین خبری که از وجود نسخه

(۱) یادداشت مترجم: در مقدمه نسخه عکسی این کتاب که در کتابخانه

ملی موجود است مرحوم میرزا محمد خان قزوینی شرحی درشنا‌سازیدن کتاب مزبور نوشته و این نظر را که مؤلف کتاب الابنیه عن حقایق الادویه معاصر منصور بن نوح سامانی بوده بکلی باطل و بی اساس دانسته است. رجوع کنید بصفحه چهارده مقدمه آقای حبیب یغمائی بر گرشاسب‌نامه حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی که در سال ۴۵۸ هجری تصنیف شده و از روی نسخه‌های قدیم کتابخانه‌های ایران و اروپا باهتمام ایشان بسال ۱۳۱۷ شمس هجری در تهران انتشار یافته است.

خطی تفسیر قدیم فارسی در کمبریج داده شد در آن مقاله بود. تاریخ آن نسخه خطی مطابق است با ۱۲ ماه فوریه ۱۲۳۱ میلادی. نسخه خطی منحصر بفردی از کتاب الابنیه عن حقایق الادویه در وینه (۱) محفوظ است و این نسخه خطی قدیمتر است (در واقع قدیمترین نسخه خطی فارسی موجود همین نسخه وینه است). تاریخ آن شوال ۴۴۷ هجری (مطابق با ماه ژانویه ۱۰۵۶ میلادی است). نکته جالب توجه خاصی که مربوط باین نسخه است اینکه یکی از شعراء علی بن احمد طوسی خواهرزاده یا برادر زاده (۲) فردوسی سخنور بزرگ آنرا بخط خود استنساخ کرده است. تمام این کتاب را دکتر زلیگمن (۳) در شهر وینه سال ۱۸۵۹ میلادی با یک مقدمه و حواشی و تعلیقات و عکس سه ورق (از اوراق نسخه خطی) بطرز زیبایی چاپ کرده و ترجمه آلمانی آنرا با حواشی و تعلیقات عبدالخالق آخوندوف از اهالی باکو منتشر نموده است. تاریخ طبری را بلعمی بفارسی ترجمه کرده و از ترجمه بلعمی نسخه‌های کهن متعددی موجود است که بسیار نفیس و عالی است. هرمان زوتن برگ ترجمه فارسی ابوعلی محمد بلعمی را با مقایسه با نسخه‌های خطی موجود در پاریس و گوتا و اندن و کانتربوری بفراسه ترجمه کرده (و در چهار جلد طی سنوات ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۴ میلادی) در پاریس منتشر ساخته است (۴). زوتنبرگ در مقدمه جلد اول این ترجمه (صفحات ۵ تا ۷) چند نسخه خطی از ترجمه فارسی بلعمی را اسم برده است. ترجمه فارسی تفسیر

قدیمترین
نسخه خطی
فارسی

Vienna (۱)

(۲) یادداشت مترجم : ؟

Dr. Seligmann (۳)

M. Hermann Zotenberg, Chronique de Abou- Djafar (۴)

Nohammed ben Djarir ben Yezid Tabari, traduite sur la version Persane d' Abou Ali Mohammed Bel'ami d'après les manuscrits de Paris, de Gotha, de Londres, et de Canterbury (Paris, 4 vols., 1867-1874).

طبری نیز تقریباً در همان موقعی که باعمی تاریخ آن دانشمند بزرگت ترجمه کرده تهیه شده و از ترجمه فارسی تفسیر طبری يك نسخه خطی (بشماره و علامت ADD ۷۶۰۱) و بتاریخ ۸۸۳ هجری (۱۴۷۸ میلادی) در موزه بریتانیا موجود است.

در فارسی کتابی است کمیاب موسوم به مرزبان نامه، قسمتهایی از این کتاب از طرف شارل شفر فقید در جنگ فارسی وی (چاپ پاریس، ۱۸۸۵ میلادی جلد دوم - صفحات ۱۹۴ تا ۲۱۱ حواشی **مرزبان نامه** و در صفحات ۱۷۲ تا ۱۹۹ متون) منتشر شده است (۱).

این ترجمه ایست که سعدور اوینی در اواخر قرن دوازدهم مسیحی از اصل کتاب تهیه کرده و اصل کتاب را اسپهبد مرزبان در حدود سنه ۴۰۰ هجری (مطابق با ۱۰۱۰ - ۱۰۰۹ میلادی) بلهجه مازندرانی نوشته است. و نیز اشعاری هست موسوم به نیکی نامه که بهمان نویسنده نسبت داده میشود و نکته جالب توجه این است که چه اندازه لهجه مازندرانی و لهجه های مشابه دیگر در آثار ادبی مورد استفاده قرار گرفته (و در این باب شواهد پراکنده فراوان است). و اگر اوضاع مشابه انگلستان را بعد از فتح نرمانها یعنی قبل از تأمین پیروزی لهجه اهالی مرسیا (۲) و هنگامی که هنوز جمعی میکوشیدند مقامی برای اصطلاحات موجوده در لهجه های دیگر بدست آورند با ایران مقایسه کنیم این مقایسه قابل توجه خواهد بود.

يك شعبه دیگر از آثار فارسی شعبه آثار یهودیان ایران است که بزبان فارسی ولی بخط عبری نوشته اند. یکی از آثار مزبور (که از همه

Charles Schefer, Chrestomathie Persane, (Paris, (۱) 1885).

Mercia (۲)

**آثار یهودی
مربوط
بفارسی**

بیشتر جالب توجه است) شاید مربوط بقرن نهم یا دهم
مسیحی باشد ولی دارمستتر و مراجع دیگر آنرا مربوط
بمصر مفعول (قرن سیزدهم مسیحی) میدانند. مونک (۱)
میگوید مربوط بیک قرن پیشتر است. مقدار معتناهی
نسخه‌های خطی از آثار مزبور در دست است و در کتابخانه ملی پاریس نیز
بسیار نسخه موجود است و نخستین کسی که توجه دنیا را بوجود این آثار
جلب کرد مونک (۲) بود و بعد از وی این دانشمندان بنحو کامل در آن
بحث کردند: زوتنبرگ (مجلد اول آرشیو مرکس (۳) در شهر هاله
قسمتهای مشکوک‌الاعتبار دانیال را ترجمه و منتشر ساخته است و در آن
موضوع اکنون سخن خواهیم گفت؛ پلدولاگارد (در کتاب مطالعات
فارسی چاپ گوتینگن سال ۱۸۸۴) (۴)؛ دارمستتر (در مجله انتقادی شماره
ژوئن ۱۸۸۲ میلادی: دوره جدید جلد سیزدهم صفحات ۴۵۰ تا ۴۵۴) (۵)
و مجموعه منتخبات یا جنگ رنیه چاپ پاریس سال ۱۸۸۷ میلادی - صفحات
۴۰۵ تا ۴۲۰) (۶) و زالمن (۷) و دانشمندان دیگر.

قسمت اعظم آثار فارسی یهودیان جز از نقطه نظر زبانشناسی ارزش
زیادی ندارد زیرا صرفاً عبارت است از لغات عبری که بفارسی توضیح

(۱) یادداشت مترجم: سالون مونک Salomon Munk از شرق
شناسان است (۱۸۶۷ - ۱۸۰۳ میلادی). در گلوگاو Glogau واقع در سیلزی
متولد شده و در سال ۱۸۳۵ میلادی عضو شعبه نسخ خطی کتابخانه سلطنتی پاریس
و در سال ۱۸۶۴ میلادی استاد عبری در کولژ دو فرانس Collège de France
بوده است.

(۲) Bible de Cahn (ix, pp. 134-159)

Zotenberg (Merx's Archiv, vol. i, Halle, 1870, pp. 385-427) (۳)

Paul de Lagarde, Persische Studien, Göttingen, 1884 (۴)

Darmesteter, Revue Critique, Juin 1882 (۵)

Darmesteter, Mélanges Rénier, Paris, 1887, pp. 405-420 (۶)

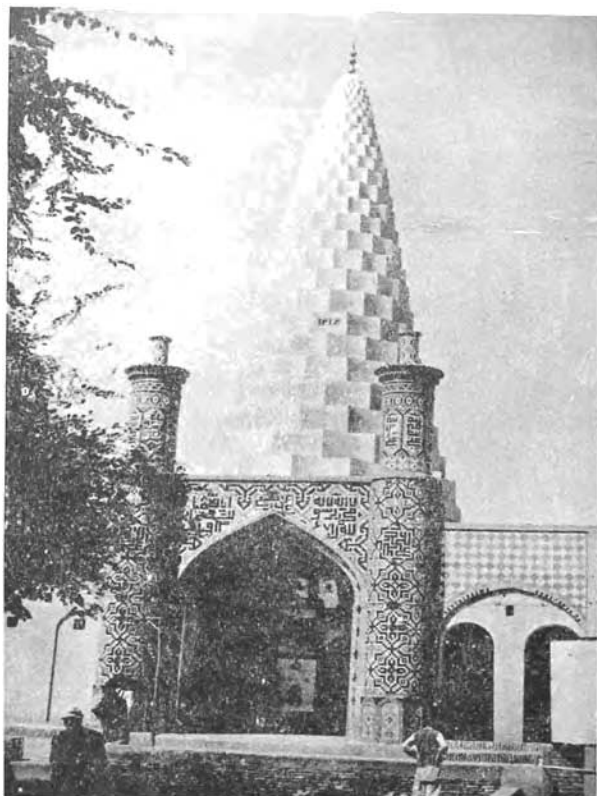
Salemann (۷)

داده شده و ترجمه اسفارخسته تورات و سایر کتب عبری
ملحقات مشکوک و بعضی اشعار . لکن نسخه ملحقات مشکوک الاعتبار
الاعتبار دانیال
تورات دانیال بتورات بکلی نوع دیگر است (این نسخه در

کتابخانه ملی پاریس بشماره ۱۲۸ از شماره‌های نسخ
خطی عبری و سامری ضبط شده) و اگر نسخه اصلی نباشد معرف نسخه
اصل است که کلدانی (۱) بوده و مفقود شده است . کتاب مزبور دارمستتر
به قسمت تقسیم کرده است : اول يك سلسله اساطیر در باره دانیال که
بعض از اساطیر مربوط بکتاب مقدس است و برخی مربوط بعقائد علماء
ربانی یهود که خاخام نامیده میشوند . دوم شرح وقایع تاریخی که بدعوی
وحی والهام پیشگوئی شده و نخستین کسی را که خبر داده و بطور قطع
میتوان گفت چه کسی بوده است همان محمد بن عبدالله ^ص پیغمبر اسلام و
آخرین کس خلیفه مأمون است (تاریخ وفات مأمون ۸۳۳ میلادی بوده
است) . سوم یکی از توصیفات خیالی و داستانهائیکه درباره عصر مسیح
گفته‌اند و در آثار یهود مکرر دیده میشود .

در نظر کسانی که اعتقاد داشتند این سند متکی به وحی و الهام
بوده است قسمت آخر آن بلاشبهه از سایر قسمتها بیشتر جلب توجه
میکرده است ، لکن کسانی که طبق موازین معموله انتقاد در امور داوری
کنند قسمت دوم را بیشتر جالب توجه دانند و قول دارمستتر را بهتر
پسندند که گوید بقوه وحی والهام وقایع تاریخ پیشگوئی شده است . در
ملحقات مشکوک الاعتبار تورات خداوند وقایع تاریخ را قبل از وقوع تا
ظهور مسیح بدانیال نبی نشان میدهد و دانیال نیز حوادث را در عالم شهود
یا رؤیا می‌بیند و رؤیای وی با کلماتی قریب باین مضمون از طرف خداوند
آغاز میشود : « ای دانیال بتو نشان دهم که بر هر قوم و مذهبی چند پادشاه
فرمانروائی کند و ترا آگاه سازم که اینکار چگونه باشد . » آنگاه اشارات

مبهمی دارد که دارمستتر با شک و تردید شرح و تفسیر کند و گوید مراد از آن اشارات احشوروش و سلوکیدها و ساسانیان بوده اند. سپس بشرح حال پادشاه خدانشناسی پردازد و گوید آن پادشاه خود را بهشتی داند و همچنانکه دارمستتر نیز گمان کرده است مقصود نویسنده انوشیروان (انوشک روبان = دارای روان جاویدان) است. آنگاه از پادشاهی کوتاه قامت و سرخ روی سخن گوید که توجهی بکلام خدا ندارد ولی دعوی رسالت کند. ساربانی باشد که برشتری سوار و از سمت جنوب بیاید و قوم یهود را بسیار زجر و آزار دهد و پس از یازده سال سلطنت از جهان برود. ظاهر آ قصد وی ازین شخص محمد بن عبدالله^ص باشد و از اینجا بیعت تا مرگ مأمون (یعنی از سال اول تا سال ۲۱۸ هجری که مطابق است با ۶۶۲ تا ۸۳۳ میلادی) میتوان بوضوح کامل دنباله تحقیق را گرفت و ملوک اسلام را تطبیق کرد. همان قسمی که دارمستتر نیز تصدیق دارد در اینجا سلسله حوادث منقطع میشود و ترتیب و قایع تاریخ بهم میخورد ولی دارمستتر عقیده دارد که عبارات بعد اشاره بچنگهای صلیبی است بخصوص گادفری دوبویون^(۱) و سواران سلحشور صلیب احمر وی؛ و بهمین سبب است که دارمستتر معتقد است آنچه را نبوات الحاقی گویند در قرن سیزدهم میلادی تألیف شده نه در قرن دهم. درباره اشاراتی که فرضاً بچنگهای صلیبی و جنگجویان سرخ پوش شده است که از روم حرکت کنند و حتی تادمشق نیز بیابند نگارنده شخصاً متمایل باین عقیده است که اشارات مزبور بسیار مبهم و نا معلوم و این ابهام بقدری است که ممکن است گفته شود هیچ ارتباطی با تاریخ واقعی ندارد و بدین سبب نمیتوان این امر را از حیطة امکان بیرون دانست و در این صورت ملحقات عجیب و غریب مزبور اگر از آثار عصر گذشته نباشد که ما «عصر طلائی» نامیده ایم شاید متعلق بدوره ایست که در اینجا مورد مطالعه قرار دادیم.



بقعه دانبال بیغمبر در شوش
(برابر صفحه ۶۹۶)

فهرست مختصری

از آثار مهم دانشمندان اروپائی درباره مطالب مختلفی که در این جلد هر دو بحث قرار گرفته است

در این فهرست فقط آن قسمت از کتب شرقی که یکی از السنه اروپائی ترجمه شده علی القاعده ذکر شده است ولی اسامی کلیه کتبی که در متن کتاب مذکور است در فهرست عمومی آخر کتاب در اصل انگلیسی با حروفی مایل بطرف راست شبیه بخط تحریری آمده است و آثاریکه مورد استشهاد قرار گرفته علاوه بر اینکه با حروف تحریری است با علامت ستاره نیز مشخص گردیده است. بسیاری از آثار مزبور کسوت طبع نیوشیده و فقط نسخه های خطی آن موجود است و کتابخانه های مختلفی که نسخه های خطی مزبور در آنجا محفوظ است هر کدام مقررات جداگانه ای دارد که بموجب آن مقررات میتوان تا حدودی از آن آثار استفاده کرد و تقریباً همه کتابخانه های بزرگ قاره اروپا از این حیث بی اندازه کریم الطبع و دست و دل بازند و گنجینه های آثار خود را بکتابخانه های دیگر و حتی با افراد دانشمند آزادانه بامانت میدهند. از کتابخانه های انگلیس آنکه بیش از همه بصف سخا و کرم متصف است یکی کتابخانه وزارت هندوستان و دیگر کتابخانه انجمن سلطنتی آسیائی است (۱). کتابخانه دانشگاه کمبریج بعدم کتابخانه بودلین (۲) از این حیث در درجه دوم است. موزه بریتانیا مطلقاً بهیچ شرطی از شروط نسخه های خطی خود را بعاریت نمیدهد و این امر برای عالم علم و ادب زیان بسیار دارد و یکی در کتابخانه دیگر نیز که در انگلستان مجموعه های نفیسی از کتب خطی شرقی دارند حتی برای دانشمندان و فضلائى که

بخواهند در خود کتابخانه بمطالعه نسخه های خطی بپردازند اشکال
 مینمایند. در مورد کتابخانه های شخصی اگر بخصوص ذکر از کتابخانه
 لرد کرافورد^(۱) و کرم فوق العاده وی نشود منتهای بی انصافی است زیرا
 وی را برنگارنده منتی عظیم است. با نهایت تأسف مجموعۀ نفیس نسخ
 خطی شرقی وی اکنون در دست کسانی است که طبعی آنچنان سخی
 ندارند. کتابهایی که ذیلاً اسم برده میشود بترتیب موضوعات و ادوار
 مربوطه در این فهرست آمده و فقط منتخبی از مهمترین کتابها ذکر شده
 و هر کدام نفیس تر است با علامت ستاره مشخص گردیده است. هر جا
 بلفظ « قدیم » برمیخوریم مقصود قبل از اسلام و هر جا بلفظ « جدید »
 میرسیم منظور بعد از اسلام است. هر گاه خوانندگان این کتاب راهنمای
 بیشتری بخواهند دو فهرست عالی در دست است که میتوانند بآن دو
 فهرست رجوع کنند یکی فهرست کتب جغرافیائی و سفرنامه هائی که
 لرد کرزن در کتاب بزرگ خود درباره ایران (در صفحات ۱۶ تا ۱۸)^(۲)
 تنظیم کرده است، دیگر فهرست آثار ادبی و تاریخی و زبان شناسی است که
 زالمن و ژو کوفسکی (در صفحات ۱۰۵ تا ۱۱۸) کتاب دستور زبان فارسی
 خود آورده اند^(۳). در موضوع کتابی که گایگرو کون در خصوص اساس
 فقه اللغه ایرانی^(۴) نوشته اند در مقدمه هر یک از ابواب مختلف کتاب فهرستی
 بسیار کامل از مراجع و مصادر مربوط بآن موضوع گذارده شده است. یک
 فهرست بسیار سودمندی از کتب مربوط بآئین زردشتی نیز در مقدمه
 رساله نفیس و رفوورجکسون آمریکائی درباره زردشت مندرج است^(۵).

(۱) Lord Crawford

(۲) *Persia and The Persian Question* by The Hon. George N. Curzon, M. P., London, 1892.(۳) Salemann & Zhukovski, *Persische Grammatik*(۴) Geiger & Kuhn, *Grundriss der Iranischen Philologie*(۵) Professor A. V. Williams Jackson, *Monograph on Zoroaster* (New York, 1899).

(الف) تاریخ عمومی و زبان شناسی

*1. *Grundriss der Iranischen Philologie, unter Mitwirkung von Chr. Bartholomae, C. H. Ethé, K. F. Geldner, P. Horn, H. Hübschmann, A. V. W. Jackson, F. Justi, Th. Nöldeke, C. Salemann, A. Socin, F. H. Weissbach, und E. W. West, herausgegeben von Wilhelm Geiger und Ernst Kuhn*
(Strassburg, 1895 -).

① - ۱ - اساس فقه اللغة ایران که به همکاری بارتولومه . اته ، گلدنر ، هرن هوبشن ، جکسون ، یوستی ، نولدکه زلمن ، ویسباخ ، وست نوشته شده و باهتمام گایگروکون در اشتراسبورگ بسال ۱۸۹۵ میلادی منتشر شده است . این کتاب بقدری گرانبهاست که ارزش آنرا بمقیاس پول نتوان قیاس کرد . در واقع دائرة المعارف فقه اللغة فارسی است . جلد اول از تاریخ قدیم زبانهای ایران مخصوصاً از اوستا و فرس قدیم و فارسی متوسط یا پهلوی بحث میکند . جلد دوم از ادبیات زبانهای مزبور و فارسی جدید سخن میگوید و فصل مخصوصی نیز بر وفسور نولدکه در باره حماسه ملی دارد . در جلد سوم از جغرافیا و نژاد شناسی و تاریخ (تا عصر جدید) و مذهب و مسکوکات و خطوط ایران گفتگو میشود .

*2. *Iranisches Namenbuch, von Ferdinand Justi*
(Marburg, 1895) .

② - ۲ - اعلام ایرانی تألیف فردیناند یوستی (چاپ ماربورگ ۱۸۹۵ میلادی) فرهنگ رجال ملی ایران است و بقدری گرانبهاست که نمیتوان قیمتی برای آن قائل شد زیرا اسامی ایرانیانی که نامهای ایرانی دارند (نه نامهای عربی و اسلامی) در آنجا ضبط شده است .

(۱) داستانهای باستانی در این دو کتاب با وقایع تاریخی خلط شده و علیهذا هر دو کتاب از کتب منسوخه بشمار میرود .

*3. *Dictionnaire géographique, historique, et littéraire de la Perse et des Contrées adjacentes, extrait du Mo'djem-el-Bouldan de Yacout... par C. Barbier de Meynard* (Paris, 1861).

*4. *Chronique de... Tabari, traduite sur la version persane de ..Bal'ami..., par M. Hermann Zotenberg*, 4 vols., Paris, 1867-74.

5. *Sir John Malcolm, History of Persia from the Most Early Period to the Present Time..* (2 vols., London, 1815).

6. *Clement Markham, General Sketch of the History of Persia* (1 vol., London, 1874).

*7. *Darmsteter, Etudes Iraniennes*, (2 vols., Paris, 1883).

8. *Dr. C. E. Sachau, English translation of al-Biruni's Chronology of Ancient Nations* (London, 1879).

9. *Les Prairies d'Or, texte et traduction par C. Barbier de Meynard et Pavet de Courteille* (Paris, 1861-1877).

۳ - فرهنگ جغرافیائی و تاریخی وادی ایران و ممالک مجاور آن مستخرج از معجم البلدان یاقوت. تألیف باریه دومینار فرانوی چاپ یاریس سال ۱۸۶۱ میلادی.

۴ - ترجمه فرانسه تاریخ طبری که زوتنبرگ از روی ترجمه فارسی بلعمی بفرانسه در آورده است (چاپ یاریس ۷۴ - ۱۸۶۷ میلادی) در چهار جلد برای اروپائیان که بخواهند تاریخ عمومی دنیا منجمله ایران را از نظر مورخین مسلمان بدانند بهترین وسیله برای کسب اطلاع است.

۵ - تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم از قدیمترین ازمه تاکنون در دو جلد چاپ لندن بسال ۱۸۱۵ مسیحی.

۶ - کلیمنت مارکهم: تاریخ عمومی ایران (یک جلد چاپ لندن ۱۸۷۴ میلادی).

۷ - مطالعات ایرانی بقلم دارمستتر (دو جلد چاپ یاریس ۱۸۸۳ میلادی) جلد اول مربوط بمطالعات در تاریخ دستور زبان فارسی است. جلد دوم مربوط بزبان و ادبیات و عقاید ایران باستان است.

۸ - ترجمه انگلیسی الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی بقلم دکتر زاخو (چاپ لندن سال ۱۸۷۹ میلادی).

۹ - مروج الذهب مسعودی، اصل کتاب با ترجمه فرانسه بقلم باریه دومینار ویاوه دو کورتی (چاپ یاریس ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۷ میلادی در نه جلد).

(ب) تاریخ قدیم

*10. *Eranische Alterthums-kunde, von Fr. Spiegel* (3 vols., Leipzig, 1871-1878).

۱۰ - علم ایران باستان تألیف فردریش اشپگل (در سه جلد چاپ لایپزیک بتاريخ ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۸ میلادی) . این کتاب عالی درباره تاریخ ادیان و آثار عتیق ایران از عهد بسیار کهن تا سقوط سلسله ساسانیان بحث میکند.

11. *Geschichte des alten Persiens, von Dr. Ferdinand Justi* (Berlin, 1879).

۱۱ - تاریخ ایران قدیم تألیف دکتر فردریش یوستی (چاپ برلین ۱۸۷۹ میلادی) . این کتاب نیز از همان ادواری بحث میکند که اشپگل در کتاب فوق الذکر از آن سخن گفته است . از جهت حجم کوچکتر است ولی بیشتر مورد پسند و توجه عموم قرار گرفته است و شامل تصاویری چند بایک نقشه میباشد .

12. *Aufsätze zur per - sischen Geschichte, von Th. Nöldeke* (Leipzig, 1887).

۱۲ - مطالبی راجع به تاریخ ایران تألیف نولدکه (چاپ لایپزیک سال ۱۸۸۷ میلادی) . این کتاب بزبان آلمانی است و در حقیقت تفصیل و تهذیب مقاله ایست که این دانشمند بزرگ در باره تاریخ قدیم ایران (تا پایان دوره ساسانیان) برای چاپ نهم دائرة المعارف بریتانیکا نوشته بود .

13. *Le Peuple et la Langue des Mèdes, par Jules Oppert*, (Paris, 1879).

۱۳ - قوم ماد و زبان آنها تألیف ژول اوبر (چاپ پاریس ، سال ۱۸۷۹ میلادی) .

14. G. Rawlinson, *Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World, or the History, Geography, and Antiquities of Chaldea, Assyria, Babylon, Media, and Persia.*

۱۴ - ج. رالینسون : پنج کشور پادشاهی بزرگک دنیاى شرق قدیم در تاریخ و جغرافیا و آثار عتیق کده و آشور و بابل و ماد و پارس چاپ اول این کتاب (که در سال ۱۸۶۳ میلادی در لندن منتشر شد) چهار مجلد است . چاپ دوم (که در سال ۱۸۱۸ میلادی منتشر شد) در سه مجلد و دو جلد آخر این کتاب در هر دو چاپ مربوط است به ماد و ایران هخامنشی .

15. G. Rawlinson, *Sixth Great Oriental Monarchy, or the Geography, History and Antiquities of Parthia* (London, 1873).

۱۵ - ج. رالینسون : ششمین کشور بزرگ پادشاهی شرق در جغرافیا و تاریخ و آثار عتیق بارت (چاپ لندن سال ۱۸۷۳ میلادی) .

16. G. Rawlinson, *Seventh Great Oriental Monarchy, or the Geography, etc. of the Sasanian or New Persian Empire* (London, 1876).

۱۶ - ج. رالینسون : هفتمین کشور بزرگ پادشاهی شرق در جغرافیا و تاریخ و آثار عتیق ساسانیان یا امپراطوری نوین ایران ، چاپ لندن ، سال ۱۸۷۶ میلادی .

17. G. Rawlinson, *Parthia, in the Story of the Nations Series* (London, 1893).

۱۷ - ج. رالینسون : کتاب بارت از دوره کتبی که درباره داستان ملل نوشته شده (چاپ لندن ، ۱۸۹۳ میلادی) .

*18. Prof. Th. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden, aus der arabischen Chronik des Tabari übersetzt, und mit ausführlichen Erläuterungen und Ergänzungen versehen* (Leyden, 1879).

۱۸^{۹۶} - نولدکه : تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان ترجمه از روی تاریخ طبری با توضیحات مشروح و تکمله (چاپ لیدن ۱۸۷۹ میلادی) مسلماً بهترین کتابی است که درباره دوره ساسانیان نوشته شده است .

19. Prof. Thomas Hyde, *Veterum Persarum et Parthorum et Medorum Religionis Historia* (first edition, Oxford, 1700; second edition, 1760).

۱۹ - پروفیسور هایده : تاریخ ادیان قدیم پارس و بارت و ماد (چاپ اول در آکسفورد بسال ۱۷۰۰ میلادی و چاپ دوم بسال ۱۷۶۰ میلادی منتشر شده است) با اینکه از کتب منسوخه بشمار میرود هنوز این کتاب قابل توجه است و اشاراتی دارد که موجب تذکر است و میتوان مورد استفاده قرار داد .

20. Geiger, *Ostiranische Kultur im Altertum* (1882); English translation of the same by Darab Dastur Peshotan Sanjana: *Civilization of the Eastern Iranians in Ancient Times* (London, 1885).

۲۰ - کایگر، فرهنگ ایرانیان شرقی در ازمئه قدیمه (تاریخ چاپ ۱۸۸۲ میلادی) این کتاب آلمانی را داراب پشوتن سنجانا (در لندن بتاریخ ۱۸۸۵ میلادی) بزبان انگلیسی ترجمه کرده است .

(ج) فقه اللغة قدیم

فرس قدیم

21. F. Stolze. *Persepolis*, with introduction by Nöldeke.

۲۱ - تخت جمشید تألیف اشتو لترز (تاریخ چاپ ۱۸۸۲ میلادی) مقدمه بقلم نولدکه با بسیاری تصاویر زیبا از ویرانه ها و سنگ نوشته ها .

22. M. Dieulafoy: *L'Art Antique de la Perse* (Paris, 1884).

۲۲ - دیولافوا : صنعت قدیم ایران (چاپ پاریس بتاریخ ۱۸۸۴ میلادی).

*23. Fr. Spiegel: *Die Alt-persischen Keilinschriften im Grundtexte, mit Übersetzung, Grammatik und Glossar* (Leipzig, 1862: second and enlarged edition, 1881).

*۲۳ - اشینگل : خطوط میخی ایران قدیم ، اصل و ترجمه بادستور زبان ولت (در لایپزیک بسال ۱۸۶۲ میلادی منتشر شده و بتفصیل بیشتر در سال ۱۸۸۱ میلادی دوباره چاپ شده است) .

*24. Dr. C. Kossowicz: *Inscriptiones Palaeo - Persincoe Achaemenidarum* (St.Petersburg, 1872).

*۲۴ - کسویج ، سنگ نوشته های ایران قدیم هخامنشی چاپ سن پترزبورگ (۱۸۷۲ میلادی) . کتبه هانیز در این کتاب بخط میخی چاپ شده است.

اوستا

25. Eugène Burnouf: *Vendidad Sade*, (Paris, 1829-1843).

۲۵ - بورنوف ، وندیداد ساده یکی از کتب زردشت است که از روی نسخه زند کتابخانه سلطنتی در سنوات ۱۸۲۹ تا ۱۸۴۳ میلادی در پاریس چاپ سنگی شده است .

26. H. Brockhaus: *Vendidad sade, die heiligen Schriften Zoroaster's Yasna, Vispered und Vendidad, nach den lithographirten Ausgaben von Paris und Bombay, mit Index und Glossar herausgegeben* (Leipzig, 1850).
27. N L. Westergaard: *Zend-Avesta... vol. i, the Zend textes* (Copenhagen, 1852-54).
28. Fr. Spiegel: *Avesta... im Grundtexte sammt der Huzvaresh-übersetzung* (2 vols., Vienna, 1853-58)
29. K. F. Geldner: *Avesta* 3 parts, Stuttgart, (1886-95).
30. Mills and Darmesteter's English translation of the Zend Avesta in vols. iv, xxiii, xxxi of Professor Max Muller's *Sacred Books of the East* (Oxford, 1877, 1880, 1883, and second edition of vol. iv in 1895).
- *31. Darmesteter: *Le Zend Avesta : traduction nouvelle avec commentaire historique et philologique* (3 vols, Paris, 1892-93: vols. xxi, xxii, and xxiv of the Annales du Musée Guimet).
32. C. de Harlez: *Avesta... traduit du texte Zend* (3 vols., Liège, 1875-1877: second edition, Paris, 1881).
- ۲۶ - بروکهاوس : وندیداد ساده آثار مقدس زردشت : یسنا و ویسپرد و وندیداد از روی چاپ سنگی یساریس و بیبئی با فهرست واغت (چاپ لایپزیگ ۱۸۵۰ میلادی) .
- ۲۷ - وستر گارد : زند اوستا . . . جداول متون زند (کپنهاگ ۱۸۵۲-۴ میلادی) .
- ۲۸ - اشپنگل : اوستا ، اصل یسا ترجمه هواراش (دو جلد چاپ وینه ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۸ میلادی) .
- ۲۹ - گلدنر : اوستا . . . (درسه جزء چاپ اشتوتگارت ، سال ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۵ میلادی) .
- ۳۰ - میلز و دارمستتر : ترجمه انگلیسی زند اوستا در مجلدات چهارم و بیست و سوم وسی و یکم کتب مقدس شرق اشر پروفیسور مکس مولر (چاپ اکسفورد ۱۸۷۷-۱۸۸۰ ، ۱۸۸۳-۱۸۸۴ میلادی و چاپ دوم مجلد چهارم در سال ۱۸۹۵ میلادی) .
- ۳۱ - دارمستتر : زند اوستا ، ترجمه جدید با حواشی از لحاظ تاریخ و فقه الله (درسه جلد چاپ یاریس ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۳ میلادی مجلدات ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ سالنامه موزه کبمه) .
- ۳۲ - دوهارله : اوستا : ترجمه از متن زند (درسه جلد چاپ لیژ ۱۸۷۵ تا ۱۸۷۷ میلادی ، چاپ دوم چاپ یاریس ۱۸۸۱ میلادی) .

33. Fr. Spiegel: *Avesta... übersetzt* (3 vols., Leipzig, 1852-63). English translation of this by A. Bleek (Hertford, 1864)
- ۳۳ - اشیکل : اوستا ... ترجمه آلمانی (در سه جلد چاپ لایپزیک ، ۱۸۵۲ تا ۱۸۶۳ میلادی) .
این کتاب را بلیک بزبان انگلیسی ترجمه کرده و در هر تفورده پسال ۱۸۶۴ مـیحی چاپ شده است .
34. L. H. Mills : *A Study of the Five Zoroastrian Gathas* (Erlangen, 1894).
- ۳۴ - میلز : بررسی گاتهای پنجگانه زردشت (چاپ ارلانگن ، ۱۸۹۴ میلادی).
35. Ferdinand Justi: *Handbuch der Zendsprache* (Leipzig, 1864).
- ۳۵ - یوستی : راهنمای زبان زند (چاپ لایپزیک ۱۸۶۴ میلادی) .
- *36. C de Harlez: *Manuel de la Langue de l'Avesta* (Paris, 1882).
- ۳۶ @ - دو هارله : راهنمای زبان اوستا (چاپ پاریس ۱۸۸۲ میلادی) .
37. A. V. W. Jackson: *An Avesta Grammar...* (Stuttgart, 1892); *Idem, An Avesta Reader* (1893).
- ۳۷ - جکسون : دستور زبان اوستا (چاپ اشتوتگارت ، ۱۸۹۲ میلادی .
کتاب قرائت اوستا ، چاپ ۱۸۹۳ میلادی).
38. Fr. Spiegel: *Grammatik der altbaktrischen Sprache* (Leipzig, 1867).
- ۳۸ - اشیکل ، دستور زبان باختری قدیم (بلخ قدیم) (چاپ لایپزیک ۱۸۶۷ میلادی) .

زبان پهلوی و ارتباط آن

با ایران جدید

- *39. Martin Haug, *Introductory Essay on the Pahlavi Language* (pp. 152), prefixed to Dastur Hoshangji Jamaspji Asa's *Old Pahlavi Pazand Glossary* (Bombay and London, 1870).
- ۳۹ @ - مارتین هاگ : مقاله در موضوع زبان پهلوی (در ۱۵۲ صفحه) که بعنوان مقدمه بر فرهنگ زبان پهلوی یازده قدیم تألیف دستور هوشنگ جی جاماسب جی آسا در بمبئی ولندن بتاریخ ۱۸۷۰ میلادی چاپ شده است .

40. C. de Harlez: *Manuel de Pahlavi des livres religieux et historiques de la Perse Grammaire, Anthologie, Lexique* (Paris, 1880).

*41. C. Salemann: *Mittelpersische Studien in the Bulletins de l'Acad. de St. Petersburg* for 1887, pp. 417, et seqq. *Mélanges Asiatiques, vol. ix, pp. 207 et seqq.* Also the same scholar's article *Mittelpersisch* in vol. i of Geiger und Kuhn's *Grundriss*, pp. 249-332.

*42. West, Haug, and Dastur Hoshangji Jamaspji Asa: *The Book of Arda Viraf: Pahlavi text...with an English translation and Introduction* (Bombay and London, 1872); *Glossary and Index* of the same (1874).

43. West: *The Mainyokhard* (or "Spirit of Wisdom") *Pazand and Sanskrit texts in Roman characters... with an English translation... Sketch of Pazand Grammar and Introduction* (Stuttgart and London, 1871).

*44. F. C. Andreas: Pahlavi text of the above, a facsimile of a MS. brought from Persia by Westergaard and preserved at Copenhagen (Kiel, 1882).

۴۰ - دو هزاره ، راهنمای زبان پهلوی برای کتابهای مذهبی و تاریخی ایران : شامل دستور زبان و منتخبات و لغات (چاپ یاریس ۱۸۸۰ میلادی).

۴۱ ❁ - زلمن : مطالعات در زبان فارسی میانه که در نامه فرهنگستان سن یطرزبورگ بسال ۱۸۸۷ میلادی در صفحات ۴۱۷ بعد منتشر و همچنین در مجموعه منتخبات آسیائی مجلد نوم ۲۰۷ بعد چاپ شده است . همچنین مقاله همین مؤلف در باره فارسی میانه در جلد اول کتاب اساس فقه اللغة تألیف کایگروکون صفحات ۲۴۹ تا ۳۳۲ درج گردیده است.

۴۲ ❁ - وست و هاگک و دستور هوشنگ جی جاماسب جی آسا ، متن پهلوی کتاب ارد ویراف با ترجمه انگلیسی و مقدمه . . . (چاپ بمبئی ولندن ۱۸۷۲ میلادی) با مجموعه لغات و فهرست الفبائی (۱۸۷۴ میلادی) .

۴۳ - وست : متون یازندوسانسکریت مینوی خرد (باحروف کتابی) با ترجمه انگلیسی . . . و طرح دستور زبان یازند و مقدمه (چاپ اشتوتگارت ولندن ۱۸۷۱ میلادی) .

۴۴ ❁ - اندره آس : متن پهلوی کتاب فوق از روی نسخه خطی که وسترگارڈ از ایران آورده و در کتبهاگک محفوظ است کیشه و چاپ شده است (چاپ کیل ۱۸۸۲ میلادی) .

45. Prof. Th. Nöldeke, *Persische Studien*, I and II in vols. cxvi and cxxvi of the *Sitzb. d. K. Ak. d. Wissenschaften in Wien, phil.- hist. Class* (Vienna, 1888 and 1892). ۴۵ - نولدکه ، تنبغات ایرانی قدمت های اوز و دوم در مجلدات ۱۱۶ و ۱۲۶ گزارش جلسات اکادمی علوم امپراطوری اطیش دروینه کلاس فلسفه و تاریخ (چاپ وینه ۱۸۸۸ و ۱۸۹۲ میلادی) .
46. A. Barthelemy: *Gujastak Abalish, relation d'une Conférence théologique présidée par le Calife Mamoun: texte pehlevi... avec traduction, commentaire et lexique* (Paris, 1887). ۴۶ - بارتلمی : کجستک ابالش شرح يك معاضرة مذهبی بریاست خلیفه مأمون : متن پهلوی . . . با ترجمه و تفسیر و لغات (چاپ پاریس ۱۸۸۷ میلادی) .
47. P. Horn: *Grundriss der Neupersischen Etymologie* (Strassburg, 1893). ۴۷ - هرن : میانسی اشتقاق فارسی جدید (چاپ اشتراسبورگ ۱۸۹۳ میلادی) .
48. H. Hübschmann: *Persische Studien* (Strassburg, 1895). Idem, *Armenische Grammatik* (Leipzig, 1897). ۴۸ - هوشمن . تنبغات ایرانی (چاپ اشتراسبورگ ۱۸۹۵ میلادی). دستور زبان ارمنی تألیف همان مؤلف (چاپ لایپزیگ ۱۸۹۷ میلادی) .
49. Paul de Lagarde: *Persische Studien* (Göttingen, 1884). ۴۹ - دولاگارد : مطالعات در زبان فارسی (چاپ گوتینگن ۱۸۸۴ میلادی) .
50. Fr. Spiegel: *Gramm. der Pârsisprache nebst Sprachproben* (Leipzig, 1851). Idem, *Die Traditionelle Literatur der Parsen in ihrem Zusammenhange mit den angränzenden Literaturen* (Vienna, 1860). ۵۰ - اشیکگل : دستور زبان فارسی با ذکر امثله (چاپ لایپزیگ ۱۸۵۱ میلادی) .
ایضاً از همان مؤلف : روایات و آثار ایرانیان و ارتباط آن با زبانهای کشور های همجوار .
- *51. E. West: *On the Extent, Language, and Age of Pahlavi Literature, in the Sitzb. d. philos. - philol. Classe der K. Akad. d. Wissenschaften vom 5 Mai, 1888* (pp. 396-443: Berlin). ۵۱ - وست ، در وسعت ادبیات پهلوی و زبان پهلوی و دوران ادبیات پهلوی گزارش کلاس فلسفی و فقه اللغة اکادمی علوم از تاریخ پنجم مه ۱۸۸۸ میلادی (شماره صفحات ۳۹۶ تا ۴۴۳ ، برلین) .

(د) روشهای مذهبی پیش از اسلام

آئین زردشتی

- *52. Prof. A. V. W. Jackson: *Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran* (New York, 1899).
۵۲ - پروفیسور آ. وی. و. جکسون: زردشت و پیامبر ایران باستان (چاپ نیویورک ۱۸۹۹ میلادی).
بار دیگر توجه خوانندگان را مخصوصاً بفرست عالی کتب مربوط باین موضوع در صفحات ۱۱ تا ۱۵ این اثر شایان ستایش جلب میکنم.
53. A. Hovelacque: *L'Avesta, Zoroastre, et le Mazdeisme* (Paris, 1880).
۵۳ - اولاک : اوستا ، زردشت و آئین مزد (چاپ پاریس ۱۸۸۰ میلادی).
54. E. W. West: *Pahlavi texts translated in vols. v, xviii, xxiv, xxxvii and xlvi of the Sacred Books of the East*.
۵۴ - وست : ترجمه متون پهلوی در مجلدات پنجم و هجدهم و بیست و چهارم سری هفتم و چهل و هفتم کتب مقدس شرق .
55. Prof. C. P. Tiele: *Geschichte der Religion im Altertum bis auf Alexander den Grossen: Deutsche autorisierte Ausgabe von G. Gehrich: vol. xi; Die Religion bei den Iranischen Völkern: erste Hälfte*. pp. 1-187 (Gotha, 1898).
۵۵ - پروفیسور تیله : تاریخ ادیان از قدیم تا زمان اسکندر کبیر ، چاپ مجاز آلمانی با اهتمام گریش ، جلد یازدهم ؛ دین اقوام ایرانی ، نیمه اول ، صفحات یک تا ۱۸۷ (چاپ گوتاسال ۱۸۹۸ میلادی).
56. John Wilson: *The Parsi Religion as contained in the Zand - Avesta* (Bombay, 1843).
۵۶ - جان ویلسون : کیش پارسی بموجب مندرجات زند اوستا (چاپ بمبئی ۱۸۴۳ میلادی) .
57. Martin Haug: *Essays on the Parsis*, 3rd. edition, edited and enlarged by E. West (London, 1884).
۵۷ - هاگ : مقالات درباره پارسیان چاپ سوم بتصحیح وست با تفصیل بیشتر (لندن ۱۸۸۴ میلادی) .
58. Dosabhai Framji Karaka: *History of the Parsis* (2 vols., London, 1884).
۵۸ - دوسابائی فرامجی کاراکا ، تاریخ پارسیان (در دو جلد چاپ لندن ۱۸۸۴ میلادی) .

59. Mademoiselle D Menant: *Les Parsis, Histoire des Communautés Zoroastriennes de l'Inde: Annales du Musée Guimet, Bibliothèque d'Etudes*, vol. vii (Paris, 1898).

60. A. Houtum-Schindler: *Die Parsen in Persien, ihre Sprache und einige ihrer Gebräuche*, in vol. xxxvi (1882: pp. 54-88) of the *Zeitschrift d. deutsch. Morgenländ. Gesellschaft*.

۵۹ - مادموازل منان : یارسیان و تاریخ جمیت زردشتیان هندوستان : سالنامه موزه کیمه ، کتابخانه مطالعات مجلدهفتم (چاپ پاریس ۱۸۹۸ میلادی).

۶۰ - هوتوم شیندلر : یارسیها در ایران و زبان آنها و قسمتی از آداب و رسوم آنها . مقاله ایست که در مجلد سی و ششم مجله انجمن آلمانی مربوط به مالک شرق (سال ۱۸۸۲ میلادی صفحات ۵۴ تا ۸۸) چاپ شده است .

مسیحیان تحت فرمانروائی

ساسانیان

*61. Georg Hoffmann: *Auszüge aus Syrischen Akten Perischer Märtyrer...* (Leipzig, 1880).

62. Dr. W. Wright: *The Chronicle of Joshua the Stylite, composed in Syriac, A. D. 507, with a translation, and notes* (Cambridge, 1882).

*۶۱ - گئورگ هوفمن : منتخبات از اسناد سریانی در باره شهدهای ایران (چاپ لایپزیگ ۱۸۸۰ میلادی) .

۶۲ - دکتر وایت : تاریخ جنگ یونان و ایران در سالهای ۵۰۲ تا ۵۰۶ میلادی تألیف یسوع بزبان سریانی . تاریخ تألیف سال ۵۰۷ میلادی با ترجمه و حواشی (چاپ کمبریج ۱۸۸۲ میلادی).

مانویان و بر دیصانیه و صابئین

*63. Gustav Flügel: *Mani, seine Lehre und seine Schriften* (Leipzig, 1862).

64. Dr. Konrad Kessler: *Forschungen über die Manichäische Religion* (Berlin, 1889).

۶۳ - فلوگل ، مانی و تعلیمات نوشته‌های وی (چاپ لایپزیگ ۱۸۶۲ میلادی) .

۶۴ - دکتر کسلر ، مانی و تحقیقات در مذهب مانی (چاپ برلین ۱۸۸۹ میلادی) .

65. Professor A.A. Bevan: *The Hymn of the Soul, contained in the Syriac Acts of St. Thomas: re-edited with an English translation...* (Cambridge, 1897). Also the same *Hymn of Bardaisan* rendered (more freely) into English. by F. C. Burkitt (London, Essex House Press, 1899).

*66. Dr. Chwolson: *Die Ssabier und Ssabismus* (2 vols., St. Petersburg, 1856).

67. E. Rochat: *Mani et sa Doctrine* (Geneva, 1897).

۶۵ - پروفیسور بیوان ، سرود روان کہ در داستانهای سنت توماس بزبان سریانی مندرج است ، چاپ جدید با ترجمہ انگلیسی ... (کمبریج ۱۸۹۷ میلادی) همچنین همان سرود بردیسانہ کہ بسببک آزادتری توسط برکیت بانگلیسی ترجمہ شدہ است (لندن چاپخانہ اسکس ہاوس ۱۸۹۹ میلادی) .

*۶۶ - دکتر خولسون : صابئین و مذہب آنها (چاپ پترزبورگ در دو جلد ۱۸۵۶ میلادی) .

۶۷ - روشا : مانی و اصول عقائد او چاپ ژنو (۱۸۹۷ میلادی) .

(ھ) حماسہ فارسی

و افسانہ ملی

*68. Prof. Th. Nöldeke: *Das Iranische Nationalepos: besonderer Abdruck aus dem Grundriss der Iranischen Philologie* (Strassburg, 1896).

69. Fr. Windischmann; *Zoroastrische Studien: Abhandlungen zur Mythologie und Sagen-geschichte des alten Iran* (edited by Fr. Spiegel: Berlin, 1863).

*70. The *Shahnama* of Firdawsī: European editions: *Turner Macan, (Calcutta, 1829), *Jules Mohl, (Paris, 1838-78.), *Vüllers and Landauer, (Leyden, 1877-84), German translation by Rückert (edited by Bayer, 3 vols., Berlin, 1890 - 95). Ab-

*۶۸ - پروفیسور نولدک ، حماسہ ملی ایران چاپ مخصوص مستخرج از اساس فقہ اللغۃ ایران (چاپ اشتراسبورگ ۱۸۹۶ میلادی) .

۶۹ - ویندیشمن : تہمت در بارہ زردشت ، رسالات در بارہ اساطیر و تاریخ داستانی ایران باستان (بتصحیح اشپیگل چاپ برلین ۱۸۶۳ میلادی) .

*۷۰ - شاہنامہ فردوسی : سہ چاپ اروپائی شاہنامہ موجود است یسکی چاپ ترنر ماکن (در چہار جلد چاپ کلکتہ ۱۸۲۹ میلادی) ، دیگر چاپ ژول مل (ہفت جلد قطع بزرگ چاپ یاریس ۷۸ - ۱۸۳۸ میلادی) با ترجمہ

ridged translations by A. F. von Schack, *Heldensagen des Firdusi, in deutscher Nachbildung nebst einer Einleitung* (Stuttgart, 1877); English abridgments of J. Atkinson and Helen Zimmermann.

فرانسه و حواشی و تعلیقات ؛ و سوم چاپ فورلس و لنداور (درسه جلد چاپ لیدن ۸۴ - ۱۸۷۷ میلادی) . چاپ اخیر ناتمام و تا زمان اسکندر است و دوره ساسانیان بکلی حذف شده است . ترجمه فرانسه مل را بی متن مادام مل (در هفت جلد در پاریس در سالهای ۷۸-۱۸۷۶) منتشر کرده است . روکرت شاهنامه را بزبان آلمانی ترجمه کرده (و پاریس از تصحیح درسه جلد در برلین در سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۵ منتشر ساخته است) . از ترجمه های منگص که موجود است یکی ترجمه فن - شاک را میتوان نام برد که در سال ۱۸۷۷ میلادی در اشتوتگارت چاپ شده ، دیگر ترجمه های اختصاری بزبان انگلیسی است یکی بقلم اتکینسون و دیگر بقلم هلن زیمرمن .

*7۱. Nöldeke; *Geschichte des Artakhshir-i-Papakan, aus dem Pehlewi übersezt* (Göttingen, 1879).

۷۱* - نولدکه ، تاریخ اردشیر بابکان (کارنامه اردشیر بابکان) ترجمه از پهلوی (چاپ گتینگن ۱۸۷۹ میلادی) .

72. Darab Dastur Peshotan Sanjana: *The Karname-i-Artakhshir-i-Papakan. Pahlavi text with transliteration ... translations into English and Gujerati, etc.* (Bombay, 1896).

۷۲ - داراب دستور پشوتن سنجانا کارنامه اردشیر بابکان ... متن پهلوی با املاء لاتین ... و ترجمه انگلیسی و گجراتی (چاپ بمبئی ۱۸۹۶ میلادی) .

*73. W. Geiger: *Das Yatkari-i-Zariran und sein Verhältnis zum Shahnamé in the sitzb. d. philos. philolog. und histor. Cl. d. K. bayer. Ak. d. Wiss. for 1890, vol. ii, part i, pp. 43-84* (Munich, 18۹0). The Pahlavi text of this was published (Bombay, 1897), by Ja-

۷۳* - گایگر ، یادگار زریران و ارتباط آن باشاهنامه که در گزارش کلاس فلسفی وقفه اللغة و تاریخی آکادمی پادشاهی علوم باویر قدمت اول مجلد دوم صفحات ۴۳ تا ۸۴ در سال ۱۸۹۰ میلادی در مونیخ چاپ شده است . متن پهلوی آن در بمبئی

maspji Dastur Minochehrji Jampasp Asana, and translations into English and Gujerati (Bombay, 1899) by Jivanji Jamshedji Modi.

74. *The Desatir, or Sacred Writings of the Ancient Persian Prophets, etc.*, published by Mulla Firuz ibn Kaus, with an English translation, in 2 vols. (Bombay, 1818).

75. *The Dabistan... translated from the original Persian by Shea and Troyer* (3 vols., Paris, 1843).

*76. *Histoire des rois de Perse par ... al-Tha'alibi, texte arabe, publié et traduit par H. Zotenberg* (1 large folio vol., Paris, 1900).

*77. Ibn Hisham's (the eldest extant) Biography of the Prophet Muhammad, edited in the original Arabic by F. Wüstenfeld (Göttingen, 1858 - 60); translated into German (*Das Leben Muhammeds...*: Stuttgart, 1864) by Gustav Weil.

*78. The Qur'an (Coran, Alcoran) : editions by Flügel, Redslob, etc.; English translations by G. Sale (1774, and numerous later editions), J. M.

سال ۱۸۹۷ میلادی توسط جاماسب جی دستور مینوچههر جی جاماسب آسانا انتشار یافته و ترجمه انگلیسی و گجراتی آن (در بمبئی سال ۱۸۹۹ میلادی) بقلم جیوانجی جمشید جی مودی انتشار یافته است .

۷۴ - دستاویز نوشته های مقدس پیامبران قدیم ایران چاپ ملا فیروزبن کاوس با ترجمه انگلیسی در دو جلد (بمبئی ۱۸۱۸ میلادی) .

۷۵ - دبستان المذاهب . . . ترجمه از اصل فارسی (در سه جلد چاپ پاریس ۱۸۴۳ میلادی) : نام مترجمین ، شیبا و ترویر .

۷۶ - غرر اخبار ملوک الفرس تألیف نعالبی ؛ متن عربی با ترجمه زوتن برک (در یک جلد ، قطع بزرگ چاپ پاریس ۱۹۰۰ میلادی) .

(و) محمد بن عبدالله^ص ، قرآن و خلافت

*۷۷ - سیره ابن هشام (سیره النبی) متن عربی بتصحیح و وستفلد (چاپ کتینگن ، ۶۰-۱۸۵۸ میلادی) . ترجمه آلمانی همین کتاب بقلم کوستاو وایل تحت عنوان زندگانی محمد چاپ اشتوتگارت ، ۱۸۶۴ میلادی) .

۷۸ - قرآن ؛ چاپ فلوگل و ردسلاوب و غیره با ترجمه های انگلیسی بقلم : سیل (چاپ ۱۷۷۴ میلادی و چاپهای متعدد دیگر در سالهای بعد منتشر شده

Rodwell (2nd ed., London, 1876), and Professor E. H. Palmer in vols. vi and ix of the *Sacred Books of the East*; French by Kazimirski (Paris, 1954); German by Ullinan (4th ed., Bielefeld, 1857); Concordance (Arabic) by Flügel (Leipzig, 1842); Extracts in the original, with Engl. trans. . . compiled by Sir W. Muir (London, 1880).

Nöldeke, *Geschichte des Qorans* is invaluable (Göttingen, 1860). A useful little book for the general reader on *The Coran* was published by the Society for promoting Christian Knowledge.

79. Sprenger: *Leben und Lehre Mohammeds* 3 vols., Berlin, 1869).

*80. Wellhausen: *Muhammed in Medina*; an abridged translation of al-Waqidi's *Kitabul-Maghazi* (Berlin, 1882).

*81. Nöldeke: *Das Leben Muhammeds, nach den Quellen populär dargestellt* (Hannover, 1863).

82. Sir William Muir: *Life of Mahomet and History of Islam* (4 vols., London, 1858-61: 3rd ed.,).

است) : رادول (چاپ دوم - لندن ، ۱۸۷۶ میلادی) و بروفسور یامر که برای مجلدات ششم و نهم کتب مقدس مشرق چاپ شده است ، ترجمه فرانسه بقلم کازیمیرسکی (چاپ پاریس ۱۸۵۴ میلادی) ، ترجمه آلمانی بقلم اولمن چاپ چهارم ، بیلفلد ، ۱۸۵۷ میلادی ؛ کشف الکلمات قرآن بزبان عربی باهتمام فلوکل (چاپ لایپزیک ، ۱۸۴۲ میلادی) قطعات مستخرج از قرآن با ترجمه انگلیسی باهتمام سروولیم مویر (لندن ۱۸۸۰ میلادی) . نولدکه تاریخ قرآن (چاپ گتینگن ۱۸۶۰ میلادی) این کتاب بقدری نفیس است که نتوان قیمتی برای آن قائل شد . انجمن ترویج معارف مسیحی یک کتابچه مفیدی برای عموم خوانندگان قرآن انتشار داده است .

۷۹ - اشیرنکر : زندگانی و تعلیمات محمد (در سه جلد چاپ برلین ، ۱۸۶۹ میلادی) .

۸۰ - ولهاوزن ، محمد در مدینه ترجمه اختصاری کتاب المغازی الواقیدی (چاپ برلین ۱۸۸۲ میلادی) .

۸۱ - نولدکه ، زندگانی محمدطبق منابعی که برای استفادة عموم تقریر شده است (هنووور ۱۸۶۳ میلادی) .

۸۲ - سروولیم مویر : زندگانی محمد و تاریخ اسلام (در چهار جلد چاپ لندن ۶۱ - ۱۸۵۸ - چاپ سوم ۱۸۹۵ میلادی) .

83. Idem, *Annals of the Early Caliphate* (London, 1883). ۸۳ - سرویلیم موریر : تاریخ خلافت اولیبه (چاپ لندن ۱۸۸۳ میلادی) .

*84. Idem, *The Caliphate, its Rise, Decline, and Fall* (2nd ed., London, 1892). ۸۴ - سرویلیم موریر : خلافت ، صمود و نزول و سقوط آن (چاپ دوم لندن ۱۸۹۲ میلادی) .

85. Ludolf Krehl: *Das Leben und die Lehre des Muhammed* (Leipzig, 1884), ۸۵ - اودلف کرهل : زندگانی و تعلیمات محمد (چاپ لایپزیگ ۱۸۸۴ میلادی) .

*86. Gustav Weil: *Geschichte der Chalifen* (4 vols., Mannheim and Stuttgart, 1846 - 62: vol. iv, which is divided into 2 parts, treats of the Abbasid Caliphate in Egypt after the Mongol invasion). ۸۶ - گوستاو وایل : تاریخ خلفا (در چهار جلد چاپ منهیم واشتوتگارت، ۱۸۴۶ تا ۱۸۶۲ میلادی ؛ جلد چهارم در دو قسمت از خلافت بنی العباس در مصر بعد از حمله مغول بحث میکند) .

*87. Syed Ameer Ali: *The Life and Teachings of Mohammed and the Spirit of Islam* (London, 1891); Idem, *A Critical Examination of the Life and Teachings of Mohammed*, published some eighteen years earlier. ۸۷ - سید امیر علی : زندگانی و تعلیمات محمد و روح اسلام (چاپ لندن ۱۸۹۱ میلادی) .
باز هم از سید امیر علی : بررسی انتقادی از زندگانی و تعلیمات محمد که تقریباً هجده سال جلوتر انتشار یافته است .

88. G. Flügel: *Geschichte der Araber bis auf den Sturz des Chalifats von Bagdad* (2nd ed., Leipzig, 1864). ۸۸ - فلوکل : تاریخ تازیان تا سقوط خلافت بغداد (چاپ دوم ، لایپزیگ ۱۸۶۴ میلادی) .

89. G. Weil: *Geschichte der islamitischen Völker von Mohammed bis zur Zeit des Sultan Selim übersichtlich dargestellt* (Stuttgart, 1866). ۸۹ - وایل ، تاریخ مختصر اقوام اسلامی از زمان محمد تا زمان سلطان سلیم (چاپ اشتوتگارت ۱۸۶۶ میلادی) .

(ز) اسلام . فرق اسلامی

و تمدن اسلام

- *90. Dozy: *Het Islamisme* (Leyden, 1863; Harlem, 1880); French translation of the same by Victor Chauvin, entitled, *Essai sur l'Histoire de l'Islamisme*, Leyden-Paris, 1879). *۹۰ ✱ - دوزی : کتاب تاریخ دول اسلامی (چاپ لیدن ۱۸۶۳ میلادی ، چاپ هارلم ، ۱۸۸۰ میلادی) ، ترجمه فرانسه این کتاب بقلم ویکتور شوون (چاپ لیدن - پاریس ۱۸۷۹ میلادی) .
- *91. Alfred von Kremer: *Geschichte der herrschenden Ideen des Islams; der Gottesbegriff, die Prophetie und Statsidee* (Leipzig, 1868). *۹۱ ✱ - فن کرمر: تاریخ فرق اسلامی چاپ لایپزیگ ۱۸۶۸ میلادی .
- *92. Idem, *Culturgeschichte der Araber* (Leipzig, 1873). *۹۲ ✱ - فن کرمر: آثار تمدن تاریخی اسلامک اسلامی بنا مباحث مربوط بتاریخ تمدن اسلام (چاپ لایپزیگ ۱۸۷۳ میلادی) .
- *93. Idem. *Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen* (2 vols., Vienna, 1875-77). *۹۳ ✱ - فن کرمر : تاریخ فرهنگ شرق در عصر خلفاء (در دو جلد چاپ وین ، ۱۸۷۵ تا ۱۸۷۷ میلادی) .
- *94. Dr. Ignaz Goldziher: *Muhammedanische Studien* 2 vols., Halle, 1889-90). *۹۴ ✱ - دکتر گلدزیه: تبعات اسلامی (در دو جلد - چاپ هاله ، ۱۸۸۹ - ۱۸۹۰ میلادی) .
- *95. T. W. Arnold: *The Preaching of Islam, a History of the Propagation of the Muslim Faith* (London, 1896). *۹۵ ✱ - آر نولد : تعلیمات اسلام ، تاریخ - سبط و توسعه دین اسلام (چاپ لندن ۱۸۹۶ میلادی) .
- *96. Shahrastani's *Kitabu'l-Milal wa'n Nihal*, or Book of Religions and Philosophical Sects, edited by W. Cureton (London, 1846); translated into German, with Notes, by Th. Haarbrucker (Halle, 1850-51). *۹۶ ✱ - کتاب الملل والنحل شهرستانی باهتمام کورتن (چاپ لندن ۱۸۴۶ میلادی) ترجمه آلمانی این کتاب با حواشی بقلم هاربروکر چاپ هاله ۵۱ - ۱۸۵۰ میلادی .

*97. Ibn Khaldun's Prolegomena (or *Muqaddamat*) to his great history. Complete edition in 7 vols. (Bulq, A.H. 1284); separate ed. of the Prolegomena (Bevrouit, 1879); text and French translation of the Prolegomena (the former edited by Quatremère, the latter by Mac Guckin de Slane) in vols. xvi-xxi of *Notices et Extraits des Manuscrits de la Bibliothèque Nationale*.

*98. T. P. Hughes: *Notes on Muhammadanism* (London, 1877, and 1878); Idem. *A Dictionary of Islam, being, a Cyclopedia of the Doctrines, Rites, Ceremonies and Customs, together with the technical and theological terms, of the Muhammadan Religion* (2nd ed., London, 1896).

*99. H. Steiner: *Die Mu'taziliten oder die Freidenker im Islam, and die Mu'taziliten als Vorlauffer der Islamischen Dogmatiker und Philosophen...*, both published in Leipzig in 1865.

100. Brunnnow. *Die Chardschiten...* (Leyden, 1884).

101. W. Spitta: *Zur Geschichte Abu'l-Hassan al-Ash'ari's* (Leipzig, 1876).

102. Goldziher: *Die Schule der Zahiriten, ihr Ursprung, ihr System und ihre Geschichte* (Leipzig, 1884).

۹۷* - مقدمه ابن خلدون - مقدمه بر کتاب تاریخ بزرگی است که ابن خلدون نوشته است. دوره کامل در هفت جلد (بلاق ۱۲۸۴ هجری با چاپ جداگانه مقدمه (چاپ بیروت ۱۸۷۹ میلادی) متن و ترجمه فرانسوی مقدمه (متن بتصحیح کاترمر، ترجمه بقلم دوسلان در مجلدات ۱۶ تا ۲۱ تلخیص نسخ خطی کتابخانه ملی فرانسه).

۹۸* - هیوز: یادداشت‌های مربوط باسلام (چاپ لندن ۱۸۷۷ و ۱۸۷۸).
ایضاً از همان مؤلف: کتاب فرهنگ اسلام یادآثره المعارف اصول و عقاید و آداب و رسوم و شمائر و اصلاحات فنی و مذهبی اسلام (چاپ دوم، لندن ۱۸۹۶ میلادی).

۹۹* - اشتاینر معتزله یا آزاداندیشان در اسلام و معتزله یعنی پیشروان متشرعین و فلاسفه... (چاپ لایپزیگ ۱۸۶۵ میلادی).

۱۰۰ - برننوا و خوارج... (چاپ لیدن ۱۸۸۴ میلادی).

۱۰۱ - اسپیتا: درباره تاریخ ابوالحسن اشعری (چاپ لایپزیگ ۱۸۷۶ میلادی).

۱۰۲ - گلدزیهر: طریقه ظاهریه، منشأ و روش و تاریخچه آن بزبان آلمانی (چاپ لایپزیگ ۱۸۸۴ میلادی).

103. S. Guyard: *Fragments relatifs à la Doctrine des Ismaélis . . . avec traduction et notes* (Paris, 1874) : Idem, *Un grand Maître des Assassins* (extrait du Journal Asiatique, Paris, 1877).

۱۰۳ - گیار ، قطعاتی مربوط بمقائد اسمعیلیه . . . با ترجمه و حواشی (چاپ یاریس ۱۸۷۴ میلادی) ؛
ایضاً از همان مؤلف ، یک معلم بزرگ حشاشین (مستخرج از مجله آسیائی چاپ یاریس ۱۸۷۷ میلادی) .

*104. S. de Sacy: *Exposé de la Religion des Druzes* (Paris, 1838): 2 vols.

④ ۱۰۴ - دوساسی : شرح مذهب دروزها (چاپ یاریس ۱۸۳۸ میلادی در دو جلد) .

105. Von Hammer: *Histoire de l'Ordre des Assassins traduit de l'Allemand.. par J.J. Hellert et P. A. de la Nourais* (Paris, 1833).

۱۰۵ - فن هامر : تاریخ فرقه حشاشین . . . ترجمه از آلمانی بفراشه بقلم الر و دولانوره (چاپ یاریس ۱۸۳۳ میلادی) .

106. Tholuck, Ssufismus, sive *Theosophia Persarum Pantheistica* (Berlin, 1821); Idem, *Blüthensammlung aus der Morgenländischen Mystik* (Berlin, 1825).

۱۰۶ - نلوك : صوفیگری ، وحدت وجود نزد ایرانیها و گلچینی از عرفان شرقی (چاپ برلین ، ۱۸۲۵ میلادی) .

*107. Dr. Dieterici : *Die Philosophie der Araber im ix u. x Jahr. n. Chr. aus der Theologie des Aristoteles, den Abhandlungen Alfarabis und den Schriften der läutern Brüder... 16 Bücher* (Berlin , Leipzig , Leyden, 1858 - 94).

بج ۱۰۷ - دکتر دیتریسی ، فلسفه عرب قرن نهم و دهم بعد از مسیح مأخوذ از آلهیات ارسطو و رسالات فارابی و رسائل اخوان الصفا ۱۶ جلد (چاپ برلین و لایپزیگ و لیدن ۱۸۵۸ تا ۱۸۹۴ میلادی) .

108. Professor de Goeje: *Mémoires sur les Carmathes du Bahrain et les Fatimides* (Leyden, 1886).

۱۰۸ - پروفیسور دوخوبه ، یادداشتهای مربوط بقرامطه بحرین و فاطمیه (لیدن ۱۸۸۶ میلادی) .

(ح) تراجم احوال و فهارس

و تواریخ ادبی و معانی بیان و غیره

*109. Ibn Khallikan's *Wafayatul-A'yan*, Biographical Dictionary of eminent and famous Muslims: Arabic text, edited by Wüstenfeld (Göttingen, 1837; 2 vols.); English translation, with Notes, by the Baron Mac Guckin de Slane (4 vols., Paris and London, 1842-71).

*110. Haji Khalifa ('Khalifa)'s Bibliographical Dictionary, the *Kashfu'dh-Dhunun an asma'il-Kutub wa'l-Funūn*, Arabic text with Latin translation, by Gustav Flügel (7 vols., Leipzig, 1835-58).

*111. Carl Brockelmann, *Geschichte der Arabischen Literatur* (vol. i, 1897-98; vol. ii, part i, 1899: Weimar).

Die Literaturen des Ostens in Einzeldarstellungen, Leipzig (C. F. Amelangs Verlag).

هـ ۱۰۹ - وفيات الاعيان ابن خلكان: تراجم احوال مسلمين بزرگ و نامدار: متن عربي. باهتمام و دستنقلد (چاپ كوتينكن سال ۱۸۳۷ ميلادی. در دو جلد) ترجمه انگريسي با حواشی بقلم دوسلان (در چهار جلد ياريس و لندن ۷۱ - ۱۸۴۲ ميلادی).

بـ ۱۱۰ - حاجی خلیفه: کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون: متن عربي ترجمه لاتین بقلم گوستاو فلوگل (هفت جلد چاپ لایپزیگ ۵۸، ۱۸۳۵ میلادی). کسانی که بخواهند نام کتب اسلامی و نویسندگان اسلام را بدانند ناگزیر از مراجعه باین کتاب اند و چون مؤلف کشف الظنون در سنه ۱۶۵۸ میلادی در گذشته است این کتاب اسامی کلیه کتب عربي و فارسی و ترکی را با استثنای کتب جدیده در بر دارد. چاپ فلوگل شامل فهارس الفبائی کامل و عالی است.

بـ ۱۱۱ - بروکلمن: تاریخ ادبیات عرب (جلد اول سال ۹۸-۱۸۹۷ میلادی): جلد دوم جزء اول سال ۱۸۹۹ میلادی: چاپ و بمار اشتباه نشود با کتاب معروفتری که همین مؤلف تحت همین عنوان نوشته و نیمی از جلد ششم دوره کتبی است که اکنون در لایپزیگ بچاپ آن اشتغال دارند. ناشر کتابهای مزبور و عنوان آن بزبان آلمانی در ستون روبرو مندرج است. نیم دیگر این جلد (در سال ۱۹۰۱ میلادی چاپ شده است).

*112. Dr. Paul Horn: *Geschichte der Persischen Literatur*.

۱۱۲ - دکتر پال هرن : تاریخ ادبیات فارسی .

113. Pizzi, besides his *Manuale della lingua persiana* (1883), has published (in Italian) an excellent little sketch of Persian Literature from the earliest times.

۱۱۳ پیتزی : غیر از کتابی که در بارهٔ زبان فارسی در سال ۱۸۸۳ میلادی نوشته کتابی کوچک و عالی به زبان ایتالیایی در خصوص ادبیات فارسی از قدیمترین ایام تألیف کرده است .

114. Prof. Th. Nöldeke : *Beiträge zur Kenntniss der Poesie der alten Araber* (Hannover, 1864),

۱۱۴ - پروفسور نولدکه : بحث در شعر عربی در عهد جاهلیت (چاپ هانوفر ۱۸۶۴ میلادی) .

*115. F. Wüstenfeld: *Die Geschichtschreiber der Araber und ihre Werke* (Göttingen , 1882).

۱۱۵ - ووستنفلد : مورخین عرب و مؤلفات آنها (چاپ گوتینگن ۱۸۸۲ میلادی) .

116. I. Guidi: *Tables alphabetiques du Kitabu'l-Aghani. comprenant (i) Index des poètes dont le "Kitab" cite des vers; (ii) Index des rimes; (iii) index historique; (iv) Index géographique; redigées avec la collaboration des MM. R. E. Brünnow, S. Fraenkel, H. D. Van Gelder, W. Guirgass, E. Hélotis, H. G. Klein, Fr. Seybold et G. Van Vloten, (Leyden, 1895-1900).*

۱۱۶ - گیدی ، فهرس الفبائی کتاب الاغانی مشتمل بر (۱) فهرست شاعرانیکه اشعارشان در کتاب الاغانی نقل شده است و (۲) فهرست قوافی و (۳) فهرست تاریخی و (۴) فهرست جغرافیائی بهمکاری این اشخاص تهیه شده است : برنوو ، فرنکل ، ون گلدنر ، کیرگاس ، الوئی ، کلاین ، زای بلد ، ون فلوتن . (و در لیسن از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۰ میلادی انتشار یافته است) .

یک جلد بزرگ قطور در ۷۸۰ صفحه برای کسانی که بخواهند از خزائن وسیع اشعار و حکایات مندرجه در مجلدات بیست گانهٔ این مجموعهٔ عربی استفاده کنند این کتاب گرانها مفتاح و راهنماست .

117. Darmesteter: *Les Origines de la Poésie Persane* (Paris, 1887).

۱۱۷ - دارمستتر ، مبادی شعر فارسی (چاپ پاریس ۱۸۸۷ میلادی) .

*118. Ethé: Numerous monographs on the early Persian poets (see n. 2 on page 452 *supra*, but this list is by no means complete; article on Persian Literature in the ninth Edition of the *Encyclopedia Britannica*, and *article in vol. ii (pp. 212-368) of Geiger and Kuhn's *Grundriss* (No. 1 *supra*).

119. Sir Gore Ouseley's *Biographical Notices of Persian Poets* (London, 1846).

120. A. de Biberstein Kazimirski, *Introduction to his Diwan of Minuchihri* (Menouchehri), Paris, 1886.

*121. Wüstenfeld: *Die Akademien der Araber und ihre Lehrer* (Göttingen, 1837); *Geschichte der Arabischen Aerzte und Naturforscher* (1840).

*122 Francis Gladwin: *Dissertations on the Rhetoric, Prosody and Rhyme of the Persians* (Calcutta: reprinted in London, 1801).

*123. H. Blochmann: *The Prosody of the Persians* (Calcutta, 1872).

*124. Friedrich Rückert: *Grammatik, Poetik, und Rhetorik der Perser ... neu herausgegeben von W. Pertsch* (Gotha, 1874).

* ۱۱۸ - اته ، رسالات متعدده در باره شعراء قدیم ایران (رجوع شود به یادداشت (۷) یادرفی صفحه ۶۰۹ همین کتاب ولی این فهرست به پیچوجه کامل نیست) ، مقاله در خصوص ادبیات فارسی در جلد نهم دائرة المعارف بریتانیکا ؛ ایضاً مقاله در جلد دوم کتاب گایگر و کون در اساس فقه اللغة ایران (صفحات ۲۱۲ تا ۳۶۸) که در این فهرست بشماره يك ضبط شده است .

۱۱۹ - اوزلی ، تراجم احوال شعراء ایران (چاپ لندن ۱۸۴۶ میلادی) .
کتابی است مفرح و مفید ، هر چند از بعضی جهات منسوخ است .

۱۲۰ - کازیمیرسکی مقدمه بردیوان منوچهری (چاپ پاریس ۱۸۸۶ میلادی) .

* ۱۲۱ - ووستنفلد ، مدارس تازیان و اساتید آن (کتبتکن ۱۸۳۷ میلادی) ؛ تاریخ اطباء عرب و علماء علوم طبیعی (۱۸۴۰ میلادی) .

* ۱۲۲ - گلدوین ، مقالات در معانی و بیان و عروض و قافیه در اشعار فارسی (چاپ کلکتہ ۱۸۰۱ میلادی در لندن تجدید طبع شده است) .

* ۱۲۳ - بلوخمن ، عروض فارسی (چاپ کلکتہ ۱۸۷۲ میلادی) .

۱۲۴ - فریدریک روکرت ، دستور زبان و شعر و معانی بیان ایرانیان . .
چاپ جدید یرج (گوتا ۱۸۷۴ میلادی) .

125. Cl. Huart's French translation (Paris, 1875) of the *Anisu'l-Ushshaq* of Sharafu'd-Din Rami.

۱۲۵ - هوار : ترجمه فرانسه انیس العشق شرف الدین رامی (چاپ پاریس ۱۸۷۵ میلادی) راهنمای گرانهاپی است برای غزل فارسی .

126. Nöldeke: *Sketches from Eastern History*, translated by John Sutherland Black (London and Edinburgh, 1892).

۱۲۶ - نولدکه : تاریخ شرق ترجمه بلک بزبان انگلیسی (چاپ لندن و ادینبورو ۱۸۹۲ میلادی) .

*127. Wüstenfeld: *Vergleichungs-Tabellen der Muhammedanischen und Christlichen Zeitrechnung* (Leipzig, 1854), with Supplement (*Fortsetzung*) by Dr. Ed. Mahler (Leipzig, 1887).

۱۲۷ - وستفلد : مقایسه سال هجری و مسیحی (چاپ لایپزیگ ۱۸۵۴ میلادی) با تدبیل دکتر مالر (چاپ لایپزیگ ۱۸۸۷ میلادی) . (این سالنمای تطبیقی) از سال ۱۳۰۰ هجری (مطابق با ۱۸۸۳ میلادی) شروع میشود و بهال ۱۵۰۰ هجری (مطابق ۲۰۷۷ میلادی) ختم میگردد . هر کس بخواهد تاریخ هجری را بتاریخ مسیحی یا بالعکس برگرداند این کتاب برای او ضروری است .

(ط) کتب عربی و فارسی جدید

چنانکه قبلا گفته شد آنچه از آثار عربی و فارسی یکی از السنه اروپائی ترجمه نشده در فهرست فوق نیامده است زیرا اگر بنا بود جزء این فهرست آورده شود طولانی میشد و اکثر خوانندگان که بفارسی و عربی آشنائی ندارند استفاده نمیکردند . بعضی از خوانندگان که فارسی و عربی نمیدانند شاید بخواهند بتحصیل یکی از این دوزبان یاهر دو بپردازند . برای استفاده اینگونه اشخاص چند کله ای نیز در باره کتب مناسبی که در دستور زبان و متون دیگر نوشته شده است اضافه میکنیم و این موضوعی است که حتی کسانی که با نگارنده هیچ آشنائی ندارند بیوسته سؤال میکنند .

کتابهای کوچک و عالی در دستور هر دو زبان جزء سلسله انتشارات روبرتر (۱) تحت عنوان *Porta Linguarum Orientalium Series* در کارسروهه (۲) ولاپترزیک چاپ شده است. تمام مجلدات این دوره در اصل بزبان آلمانی نوشته شده لکن بعضی را نیز بزبان انگلیسی در آورده اند (منجمله صرف و نحو عربی بقلم زوسین (۳)).

زلمن (۴) و ژوکوفسکی (۵) دستور زبان فارسی را در سال ۱۸۸۹ میلادی تألیف کردند ولی فقط بزبان آلمانی منتشر شده است. از کتاب دستور زوسین چاپ قدیمیتری هست که در سال ۱۸۸۵ میلادی انتشار یافته و منتخباتی که در آن چاپ مندرج است براتب بهتر از منتخباتی است که در چاپ بعد آمده است. بهترین قطعات عربی این کتاب را برونو (۶) برداشته و در سال ۱۸۹۵ میلادی بعنوان منتخبات عربی جداگانه جزء همان سلسله انتشارات چاپ کرده است.

محصلی که بخواهد تاحدی بزبان عربی آشنا شود چاپ ۱۸۸۵ به تنهایی ویراکافی است لکن هرگاه نتواند آن چاپ را بچنگ آورد و ناچار بچاپ بعد قناعت کند باید مجموعه منتخبات آنرا نیز بدست آورد.

در هر دو کتاب هم در دستور زبان عربی و هم در دستور زبان فارسی فهرستی عالی از مهمترین و مفیدترین کتبی که برای پژوهندگان هر دو زبان لازم است مندرج است. اطلاعات کاملی در این موضوع در این دو جلد کوچک و ارزان که در عین حال شایسته اعلی درجه ستایش است دیده میشود و در اینجا محتاج بتکرار نیست.

برای تحصیل زبان عربی بهترین کتاب چاپ سوم صرف و نحو است که رایث (۷) تألیف کرده و اسمیت (۸) و دوخوبه (۹) در آن تجدید نظر کرده اند. این کتاب در دو جلد در سالهای ۱۸۹۶ تا ۱۸۹۸ در کمبریج چاپ شده است. کتاب یاسر (۱۰) (که در لندن بسال ۱۸۷۴ میلادی) انتشار یافته است با اینکه آن اندازه کامل و دقیق و درست نیست معذک برای خواندن آسانتر و دلپذیرتر است. یگانه کتاب لغت کوچک عربی بفرانسه که ارزان و تا حدی در عین حال کامل است

-
- Socin, Arabic Grammar (۳) Carlströme (۲) H. Reuther (۱)
Wright (۷) Brünnow (۶) Zhukovski (۵) Salemann (۴)
M. J. de Goeje (۹) W. B. Robertson Smith (۸)
Palmer (۱۰)

فرهنگ بنو (۱) برای استفاده دانش آموزان است (چاپ چهارم آن در بیروت سال ۱۷۹۶ میلادی منتشر گردیده است. این کتاب در ۱۰۰۱ صفحه و بهای آن تقریباً ده شلینگ است).

کتابهای لغت دیگر شرح نیل است: فرهنگ فرانسه بربری (چاپ بیروت سال ۱۸۹۰ میلادی در ۱۶۰۹ صفحه) (۲) و دوره عمیق زبان عربی (چاپ بیروت ۱۸۹۶ میلادی از همان مؤلف) (۳). کتاب لغت کازیمیرسکی کاملتر و بزرگتر و حتی بهتر است ولی قیمت آن چهار یا پنج برابر بیشتر است (۴). این کتاب در دو جلد جلد اول ۱۳۹۲ صفحه و جلد دوم ۱۶۳۸ صفحه در پاریس در سالهای ۱۸۴۶ تا ۱۸۶۰ میلادی چاپ شده است. دوزی (۵) متعممی بر کتب لغت عربی نوشته که برای نویسندگان عربی متأخر بی اندازه گرانهاست (این کتاب در ایمن سال ۱۸۱۱ میلادی در دو جلد، جلد اول ۸۶۴ صفحه و جلد دوم ۸۵۶ صفحه چاپ شده است).

فرهنگ بزرگ عربی بانگلیسی تألیف لین (۶) کتابی است نفیس و عظیم. اشتاینکاس نیز لغت عربی بانگلیسی دارد که در لندن سال ۱۸۸۴ میلادی انتشار یافته است (۷). سلمونه نیز کتاب لغت عربی بانگلیسی خود را در سال ۱۸۹۰ میلادی در لندن چاپ کرده است (۸).

عمده کتبی که در لغت فارسی و دستور زبان فارسی نوشته شده بسیار است، لکن اگر بخواهیم بدانیم بهترین کتاب کدام است تشخیص این امر بسیار دشوارتر از تشخیص بهترین کتاب لغت عربی یا بهترین کتاب صرف و نحو عربی است. زبان فارسی باندازه ای ساده است که تقریباً هر کتاب دستوری که بنحو شایسته و آبرومند نوشته شده باشد برای آموختن زبان فارسی کافی است و کتابی که واقعاً علمی و درجه اول باشد در دستور زبان فارسی وجود ندارد و باید نوشته شود. درازستان این کتاب‌های بیشتر مورد استفاده است: دستور زبان فارسی تألیف فربز (۹)

Belot, *Vocabulaire Arabe-Français à l'usage des Etudiants* (۱)

Dictionnaire Français-Arabe (Beyrout, 1890). (۲)

Cours Pratique de la Langue Arabe (Beyrout, 1896). (۳)

A. de Biberstein Kazimirski, *Dictionnaire Arabe-Français*

(2 vols., pp. 1,392, et 1,638: Paris, 1846-60). (۴)

Lane, *Arabic-English Lexicon* (London, 1863-). (۵) Dozy (۵)

Salmoné (London, 1890) (۸) Steingass (London, 1884) (۷)

Forbes (۹)

(چاپ چهارم ، لندن ، ۱۸۶۹ میلادی) ؛ دستور زبان فارسی تألیف میرزا ابراهیم (چاپ هلی بری (۱) و لندن ، ۱۸۴۳ میلادی) ؛ همان کتاب را فلاشر (۲) بزبان آلمانی ترجمه کرده و در لایپزیک (۳) در سالهای ۱۸۴۷ و ۱۸۷۵ میلادی انتشار یافته است ؛ دستور زبان فارسی تألیف پلتس (۴) جز اول ؛ مابانی ، لندن ۱۸۹۴ میلادی ؛ دستور زبان فارسی تألیف روزن (۵) (که دکتر دین‌راس (۶) بانگلیسی ترجمه کرده است) برای مقاصدی که بیشتر جنبهٔ متعارفی و متداول داشته باشد مورد استفاده است . کازیمیرسکی کتابی بزبان فرانسه نوشته است که بعقیقت شایستهٔ ستایش است . نام این کتاب محاورات فرانسه بغارسی است . نخست دستور زبان فارسی را باختصار بیان کرده و در پایان هم فرهنگی از لغات فرانسه بغارسی ترتیب داده است و در یاریس بسال ۱۸۸۳ میلادی منتشر ساخته است (۷) .

مؤلفین دیگری که دستور زبان فارسی را بزبان فرانسه نوشته اند بشرح ذیل اند :

شودزکو (۸) (۱۸۵۲ و ۱۸۸۳ میلادی) ، گیار (۹) (۱۸۸۰ میلادی) و هوارا (۱۰) (۱۸۹۹ میلادی) و نیکلا که کتابی در محاورات فارسی بغرانسه و کتاب دیگری در لغت فرانسه بغارسی دارد (۱۱) در زبان آلمانی هم علاوه بر دو کتابی که ذکر آن گذشت کتاب دیگری است تألیف وارموند (۱۲) چاپ گیسن (۱۳) سال ۱۸۷۵ میلادی . در زبان ایتالیایی بیتزی (۱۴) کتابی دارد که در فهرست فوق بشمارهٔ ۱۱۳ مندرج است .

در زبان لاتین فولرس دستور زبان فارسی را در گیسن بسال ۱۸۷۰ میلادی بیشتر از نقطهٔ نظر دانشمند فقه اللغه تطبیقی نوشته است (۱۵) .

-
- (۱) Haileybury (۲) Fleischer (۳) Leipzig (۴) Platts (۵) Rosen (۶) Dr. E. Denison Ross (۷) A. de Biberstein Kazimirski, *Dialogues français-persans* (Paris, 1883). (۸) Chodzko (۹) Guyard (۱۰) Huart (۱۱) J. B. Nicolas, *Dialogues persans-français* (1857) et *Dictionnaire français-persan* (1885-1887). (۱۲) Pizzi (۱۳) Giessen (۱۴) Wärmund (۱۵) Vüllers, *Grammatica Linguae Persicae* (Giessen, 1870).

بهترین فرهنگ کوچک فارسی-انگلیسی و بالعکس فرهنگ پامراست (۱) .
فرهنگهای بزرگتری نیز بشرح ذیل موجود است که یکی را اشتاینگاس (۲) از
فارسی-انگلیسی در ۱۵۳۹ صفحه درلندن بسال ۱۸۹۲ میلادی چاپ کرده و دو جلد
لفت انگلیسی بفارسی (یکی بزرگتر و دیگری کوچکتر درلندن درسالهای ۱۸۸۲
و ۱۸۸۹ میلادی) ازطرف والستن (۳) بکمک میرزا محمدباقر بوانانی منتشر شده
است (رجوع کنید بصفحه ۵۶۶ این کتاب) . قاموس فارسی بلاتین با اشتقاقات در
دو جلد بزرگ چاپ بین ۶۷ - ۱۸۵۵ میلادی تألیف فولرس (۴) بسا اینکه کتابی
است سنگین و بد تنظیم شده معذک تا زمانیکه محصلی بقدرکافی زبان فارسی را فرا
نگرفته است ، بتواند ازآخذ عمده این کتاب یعنی برهان قاطع و فرهنگ رشیدی
و غیره استفاده کند . همین کتاب برای چنین محصلی ضروری است . برای کتاب قرائت
من حیث المجموع هیچ کتابی ازگولستان سعدی بهتر نیست . چاپهای خوبی از این
کتاب بافهرست کامل لغات ومعانی و ترجمه متن ازطرف ایست وبک (۵) و پلنس (۶)
منتشر شده است (۷) .

(۱) E. H. Palmer (۲) Steingass (۳) Wollaston (۴) Vüllers
Lexicon Persico Latinum Etymologicum (2 large vols.,
Bonn, 1855-67). Platts (۶) Eastwick (۵)

(۷) **یادداشت مترجم :** فرهنگ فرانسه بفارسی استاد سعید نفیسی و فرهنگ
فارسی بانگلیسی و انگلیسی بفارسی سلیمان حشیم نیز البته بعداز چاپ کتاب براون
انتشار یافته است . همچنین فرهنگ فارسی بالمانی غلامعلی تربیت ، چاپ تهران ۱۳۱۵ .

فہرست صحیفہ

آذربان ۵۰
 آذربایجان ۱۳۳۰۵۹۰۵۷.۴۵۰۴۱.۳۱۰۵
 ۰۴۸۱۰۴۶۶۰۴۶۳۰۱۲۴
 ۰۶۵۳۰۴۸۲
 آذر یاز ۱۵۴
 آذر برزین ۲۰۸۰۳۰۷
 آذر برزین ۲۰۸
 آذر غربا ۲۰۷
 آذرفرنبخ ۱۵۷
 آذر کیوان ۸۴
 آذرکشیب ۲۰۹-۲۰۷
 آرامی ۰۱۱۴۰۱۱۱۰۱۰۵۰۶۰۰۵۹
 ۱۲۸۰۱۳۵۰۱۳۱۰۱۱۸۰۱۱۶
 ۲۳۵۰۱۳۶
 آربری، پروفیسور، نہ ۰۶۳۱۰۳۸۵۰۰
 ۶۴۸۰۶۴۱
 آرشبومرکس ۶۹۴
 آرنولڈ، پروفیسور ۰۳۰۶۰۳۰۵۰۲۹۹
 ۶۵۳۰۳۱۲۰۳۱۱
 آرنولڈ، سرادوین ۶۴۵
 آریا ۰۸۸۰۶۰۰۵۹۰۵۵۰۴۷۰۳۹۰۳۸۰۱
 ۱۷۴۰۱۴۳۰۱۳۸۰۱۳۶۰۱۰۶۰۹۷
 آرمیدخت ۲۶۷۰۲۵۷
 آسور ۰۳۴۰۳۲
 آسوری ۶۰۰۵۹۰۳۷
 آشتیانی (نگاہ کنید بہ عباس اقبال)
 آشوری ۱۰۵۰۱۰۰
 آشوریان ۰۱۳۶۰۱۳۲۰۱۱۷۰۱۰۵
 ۴۵۶۰۱۴۳۰۱۳۸

الف

آئین اسلام رجوع شود باسلام
 آئین بابلی ۲۲۶
 آئین بودائی ۲۳۶
 آئین بھی ۲۳۶۰۲۱۱۰۱۷۸
 آئین مسیح ۲۰۲
 آئین ہوشنگ ۸۵
 آبان یشت ۵۸
 آبتین ۱۷۵
 آبی، ابی منصور ۶۷۵
 آتروپاتن ۰۴۹۰۴۷-۴۵۰۴۱۰۳۷۰۳۱
 ۱۲۳۰۵۹
 آتش بہرام نیایش ۱۵۴
 آتش یرستان ۳۰۷۰۳۰۶
 آتش یرستی ۶۶
 آتش جہنم ۴۱۹۰۴۱۸
 آتشکدہ ۳۰۶۰۳۰۵۰۸۱۰۷۴
 آتشکدہ بلخ ۳۷۲۰۳۶۵
 آتش مقدس ایران ۲۵۷۰۲۰۹
 آتور قرن بگک ۰۱۵۹۰۱۵۷
 آثارالباقیہ (رجوع شود بہ برونی)
 آثار البلاد وزوینی ۴۸۰۰۴۷۴۰۳۷۳
 آثارالشیعہ ۵۴۷
 آثار فارسی یہودیان ۶۹۳
 آتروان ۵۰
 آترون ۵۱۵۰
 آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، نہ
 آخوندوف ۶۹۲
 آدروان ۵۰
 آدم نخستین ۵۹۷۰۱۷۰

۸۳۰۸۲۰۷۷۰ ۰۰۷۴
۱۰۶۰۹۶۰۹۵۰۹۱ -۸۷
۱۴۸۰۱۲۸
آنهیتا ۱۴۵
آهنو خوشی ۱۷۳
التون یدلنوت ایغ ۱۲۷
انمه شیهه ۳۱۵
انوکمه دنچا ۱۵۴
ابابیل ۲۶۲۰۲۶۱
ابالش مرتد ۱۶
ابان اللاحقی ۴۹۱
ابراهیم بن ادمم ۴۴۶ ۰ ۶۱۰۰ ۰ ۶۲۱
۶۲۲
ابراهیم بن الاشر ۳۴۷
ابراهیم عباسی ۳۶۸۰۳۵۳۰۳۵۰
ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس
۳۵۴
ابراهیم بن ولید ۳۱۶
ابراهیم بیک محمد عوض ۲۸۰
ابراهیم خلیل الله ۱۷۱ ۰ ۵۹۷۰ ۰ ۶۲۵
ابرهه ۲۶۲۰۲۶۱۰۲۶۰۰۲۵۹
ایرسام ۱۰۵
ابستاق ۱۲۳
ابستام ۱۲۲
ابلیس ۱۷۵۰۰۵۶ ۰ ۴۷۵
ابن ابی الحدید ۳۶۹ ۰ ۴۳۳ ۰ ۴۳۵
ابن ابی الدنیا ۵۲۴
ابن ابی زکریا ۵۲۶ ۰ ۵۳۷
ابن ابی طاهر ۳۵۸
ابن الایثیر ۲۵۱ ۰ ۲۷۰ ۰ ۲۷۲ ۰ ۴۷۷
۵۲۸۰۰۵۱۹۰۴۷۸
ابن الاخنف ۰ العباس ۴۰۴

آسیا ۴۲۰
آسیای صغیر ۸۱
آسیای غربی ۲۵۷ ۰ ۴۰۰ ۰ ۴۵۰۰
۵۹۹۰۴۵۴
آسیای مرکزی ۳۰۶
آسیای وسطی ۱۷۸
آفریقا ۲۸۱ ۰ ۴۴۱ ۰ ۵۱۷ ۰ ۵۳۶
۵۳۷
آفرین ۳۰
آفرینکان چهارگانه ۱۵۴
آفانکرمانی ۵۹۲
آلبری ۲۲۸
آلبویه ۱۳۰۳ ۰ ۲۲۰ ۰ ۴۳۶ ۰ ۴۷۷ ۰ ۵۷۷
۰ ۶۷۸ ۰ ۶۷۷ ۰ ۶۷۳ ۰ ۶۶۲ ۰ ۶۵۰
۶۸۷
آل دارا ۶۷۲
آل زیار ۶۷۸
آل سامان ۶۵۸ ۰ ۶۷۲ ۰ ۶۷۸ ۰ ۶۸۰
آل سلجوق ۶۵۸ ۰ ۶۷۵ ۰ ۶۷۶
آل طاهر ۶۵۸
آل لیث ۶۵۸
آلمان و آلمانیها ۴۸ ۰ ۵۶ ۰ ۷۱ ۰ ۸۹ ۰ ۹۷
۶۵۹ ۰ ۴۴۴ ۰ ۳۷۶ ۰ ۱۳۰
آل ناصر ۶۵۸
آمد ۳۰۰
آمریکا ۴۸ ۰ ۳۲۶ ۰ ۴۴۴ ۰ ۴۶۳
آمل ۱۹
آموزگار ۵۸۹ ۰ ۴۶۶
آموی ۲۸
آندره‌اس ۱۰۹ ۰ ۱۲۳ ۰ ۱۶۱ ۰ ۱۶۷
۲۴۷ ۰ ۲۴۹ ۰ ۲۴۰
آنکتیل دویرون ۶۶ ۰ ۶۸ ۰ ۷۱ ۰ ۷۳ ۰ ۷۲

| | |
|----------------------------------|-------------------------------|
| ابن اسحق ٣٨١ ٣٩٧ ٤٠٢ ٤٠٦ | ابن اسحق ٣٨١ ٣٩٧ ٤٠٢ ٤٠٦ |
| ابن السكيت ٤٣٣ ٥٠٨٠٥٠٥٠٥ | ابن اسفنديار ٥١٢ ٦٨٢ |
| ابن سينا ٤٦٣ ٤١١ ٤١٦ ٤٢٦ ٤٢٨ - | ابن الاعرابي ٤٠٦ |
| ٤٣٠ ٤٣٧ ٤٣٨ ٤٤٠ ٤٨٠٥ | ابن بابويه صدوق ٥٢٥ ٤٧٠ ٤٨٠٥ |
| ٥٥٦ ٦٨٢ | ابن بشر ٦٣١ |
| ابن شاكر ٤٨٩ | ابنة الحرص ٢٣٨ |
| ابن الطقطقي (رجوع شود به الفخرى) | ابن الجراح ٤٤٣ |
| ابن عباس ٣٩٣ ٣٩٥ | ابن جريح ٣٩٤ |
| ابن عبدربه ٢٥ ٣٨٨ ٣٦٥ | ابن الجوزي ٦٣٤ ٣٥٦ |
| ابن العربي محبي الدين ٦١٢ ٦١٣ | ابن حزم ٤٠٨ |
| ابن عقبه ٤٠١ | ابن حميد ٢٧٠ |
| ابن العلاف ٥٣٢ | ابن حنبل ٤٣٥ ٤٤١ |
| ابن الفارض ٦١٢ | ابن حوقل ٤٤٤ |
| ابن الفقيه همداني ٥٢٤ | ابن خالويه ٤٤١ |
| ابن قتيبه ٢٥ ٦٨٠ ١٠٢ ٣٨٨ | ابن خردادبه ٥٠٧ ٨٠٠ |
| ٤٠٥ ٤٨٠ ٥٢٤ ٥٦٣ | ابن خلدون ١١٩ ٤٠١ |
| ٦٥٢ | ابن خلکان ٣٠٧ ٣٧٠ ٣٨٧ ٤٠٨ |
| ابن كشاجم ٤٢٥ | ٤٤٠ ٤٤٦ ٤٥٧ ٤٦٩ |
| ابن الكلبي ٣٩٧ | ٤٧٤ ٤٨٠ ٥٣٢ ٥٣٠ |
| ابن كمال ياشا ٣٨٣ | ٦٨٢ |
| ابن ماجه ٥٢٣ | ابن دريد ٢٩٠ ٣٦٥ |
| ابن مسعود ٣١٩ | ابن ديسان ٢٣٦ |
| ابن مسكويه ٥٢٩ ٥٣٠ ٥٣٧ ٦٣٠ | ابن رشد ٤٦٤ ٤٢٩ ٤٣٩ ٥٥٦ |
| ابن ملجم ٣٢٩ | ابن الرومي ٥٢٣ |
| ابن المعتز ٣٦٨ ٥٢٥ ٥٣٢ | ابن زباله ٤٠٤ |
| ابن مقفع ١١٩ ١٦٧ ١٧١ ١٧٢ ١٨٧ | ابن زبير ٢٣٥ ٢٣٦ ٢٣٧ ٣٣٩ |
| ٢٥٠ ٧٠٣ ٤٠١ ٤٥٦ ٤٧٤ | ابن الزيات ٥١٦ |
| ٤٩١ | ابن زياد ٣٣٠ ٣٣٣ ٣٣٥ ٣٣٧ |
| ابن مقله ١١٩ ٤٠١ ٥٣٢ | ٤٥٨ |
| ابن منصور ٦٣٦ | ابن سرايون ٥٣٧ |
| ابن نباته ٤٥٥ | ابن سعد ٧ ٤٠٧ ١٦٦ |
| ابن النديم ١٠ ١١٩ ١٠١ ١٢٠ ١٦٧ | ابن سعد مورخ منشى الواقدي ٥٠٨ |

| | |
|---|--|
| ابودعاد ۴۹۵ | ۲۳۰۰۲۳۲۰۲۲۷۰۱۸۷۰۱۶۸ |
| ابودلامه ۴۰۲ | ۲۴۴۰۲۴۳۰۲۴۱۰۲۴۰۰۲۳۷ |
| ابوذر غفاری ۴۲۴۰۳۱۹ | ۴۶۵۰۴۶۴۰۴۶۱۰۴۵۶۰۳۵۹ |
| ابوریحان (رجوع شود به بیرونی) | ۵۱۵۰۴۹۱۰۴۸۶۰۴۸۰۰۴۶۸ |
| ابوزید ۲۹۸ | ۵۵۸۰۵۵۱۰۵۴۶۰۵۴۵۰۵۳۱ |
| ابوسعید ابی الخیر ۶۳۷۰۶۰۸۰۶۰۷۰۵۴۲ | ۵۸۲۰۵۷۵۰۵۷۱۰۵۶۰۰۵۵۹ |
| ابوسعید الرستمی ۳۸۸ | ۶۱۴۰۶۰۹۰۶۰۶۰۵۹۵۰۵۹۱ |
| ابوسفیان ۳۷۹۰۳۰۶۰۳۱۳ | ۶۲۸۰۶۲۷ |
| ابوسله ۳۷۲۰۳۵۸۰۱ - ۳۰۲۷۰ | ابن الوحشیه ۴۵۷۰۳۹۰۰۳۰۱۰۲۷۷ |
| ابوشلمح ، احمد ۵۷۶ | ۵۲۳ |
| ابوطالب ۳۱۵۰۲۸۸ | ابن هشام ۳۰۱۰۱۹۲ |
| ابوطاهر الغاتونی ۲۱ | اللابیئنه عن حقایق الادویه ۰۶۹۱۰۶۵۶۰۲۱ |
| ابوالعاص ۳۱۶ | ۶۹۲ |
| ابوالعباس عبدالله السفاح ، رجوع شود به السفاح | البغلاء ۵۱۶ |
| ابوعبدالله داعی ۵۷۶ | ابوالبركات بغدادی ۴۲۸ |
| ابوعبدالله محمد بن خفیف شیرازی ۵۴۴ | ابواسحق ۱۳۲ |
| ابوعبیده معمر بن المنکی ۴۰۵۰۳۸۹ | ابوبکر ۳۰۸۰۳۰۴۰۳۰۳۲۹۰۰۲۸۹ |
| ابوالعتاهیه ۵۴۲۰۴۰۵۰۴۰۳ | ۵۶۷۰۵۰۶۰۴۸۹۰۳۱۵۰۳۰۹ |
| ابو عثمان سعید بن حمید بن بختگان ۳۸۸ | ۶۳۸ |
| ابوعکرمه ۳۴۹ | ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم النصارى |
| ابوالعلاء السروی ۶۹۰ | ۳۹۵ |
| ابوالملای معری ۴۷۶ | ابوتمام ۴۹۷۰۴۸۸۰۴۰۷۰۳۸۴ |
| ابوعلی سینا (رجوع شود به ابن سینا) | ابو جعفر عباسی ۳۵۳۰۳۵۰ |
| ابوعمران ۴۸۴۰۴۸۲ | ابوجعفر بن العباس بن الحسن ۵۳۵ |
| ابوعروبن علا قاری ۳۹۵ | ابوالحکم ۳۷۲ |
| ابوعون ۳۵۶ | ابوالحسن علی بن عیسی ۶۲۷ |
| ابوالفتح محمود بن الحدین شامق ۳۶۶ | ابوالحسن بن فارس ۳۹۰ |
| ابوالفتوح رازی ۶۶۱ | ابوحزمه ۳۸۰ |
| ابوالفدا ۴۳۱۰۲۵۱ | ابوحشیفه ۴۳۹۰۴۱۹۰۴۱۸۰۴۱۱۰۴۰۳ |
| ابوفراس ۶۵۰۰۵۴۲ | ۵۶۲۰۴۴۰ |
| ابوالفرج اصفهانی ۴۷۹۰۴۷۸۰۳۸۶۰۲۵ | ابوداود ۳۱۳ |
| ۵۴۲ | ابوالدرداء ۴۴۹۰۳۹۷ |

| | |
|--|-----------------------------------|
| ایستاک ۱۲۴ | ابوالقاسم بن برهان ۳۰۷ |
| ایستاکا ۱۲۳ | ابوفره ۴۱۳ |
| ایلولودوروس ۳۴ | ابو لؤلؤ ۳۱۷۰۳۰۰ |
| اتامش ۵۰۴ | ابوالمثل بخاری ۶۸۰ |
| اتانج زنجانی (ریحانی ۲) ۱۳۳ | ابومحمد بن ابی الثیاب ۵۳۵ |
| اتعاد عاقل و معقول ۴۲۸ | ابومحمد رامهرمزی ۳۹۶ |
| اترویاتین (رجوع شود به آترویاتین) | ابومحمد عیدالله ۵۷۶ |
| الاتقان سیوطی ۴۲۹ | ابونخلف لوط بن یحیی الازدی ۳۹۹ |
| اتنا اوس ۱۸۵ | ابومسلم خراسانی ۳۵۳۰۳۵۱۰۳۵۰ |
| انتبیه والاشراف ۱۸۳۰۱۸۱۰۱۶۸ | ۴۵۹۰۳۷۲۰۳۵۹۰۳۵۸۰۳۵۶- |
| اتون گویندکو ۱۲۷ | ۴۷۷۰۴۷۰۰۴۶۸۰۴۶۵۰۴۶۱۰ |
| اته ۰ دکنر ۴۹۹۰۲۳۰۳۰۴۹۹۰۲۳۰۳۰۴۹۹۰۲۳۰۳۰ | ۵۶۹۰۴۸۶ |
| ۶۶۳۰۶۶۲۰۶۶۰۶۵۹۰۶۵۶ | ابوالمظفر ۰ امیر ۶۷۱ |
| ۶۷۳۰۶۶۹۰۶۶۷۰۶۶۵ | ابومعشر ۵۲۳۰۲۷۱ |
| ۶۲۸۰۶۰۳۰۵۷۰۰۵۶۹۰۴۴۱ | ابومنصور بن عبدالرزاق ۱۸۷ |
| الاحساء ۵۸۴ | ابومنصور موقوف بن علی هروی ۶۹۱۰۲۱ |
| احاسات عشایری ۳۱۴ | ابوموسی اشعری ۳۲۲ |
| احسان در اسلام ۵۸۸۰۵۸۵ | ابونصر سعید بن ابی عرب ۳۹۶ |
| احسن التقاسیم ۵۴۵ | ابوالنصر ۰ شیخ ۶۵۱ |
| احشویروش ۶۹۶۰۳۴۰۳۳ | ابونعیم حافظ ۴۴۹۰۳۹۵ |
| احمد بن ابی دعاد ۴۹۰ | ابونواس ۴۰۵۰۴۰۴ |
| احمد بن خضرویه ۶۲۲ | ابوهاشم ۶۲۱۰۴۴۶۰۴۴۵۰۳۴۹۰۳۴۸ |
| احمد بن الکامل القاضی ۲۷۱ | ابوهزیره ۳۹۸ |
| اخبار برامکه ۳۶۵ | ابو یعقوب سجستانی ۶۰۶ |
| اخبار الطوال ۵۲۴۰۳۵۲ | ابوی ۱۱۷ |
| اختیار ۴۱۱ | ابویوسف ۵۱۳ |
| اخشنواز ۱۸۵ | ابویوسف یعقوب الانصاری ۴۰۳ |
| اخشید ۵۷۷ | البيان والتبيين ۵۱۶۰۳۱۳ |
| الاخطل ۴۱۰ | ایبتر ۱۱۷ |
| الاخفش الاوسط ۴۰۶ | ابهری ۰ جولاهه ۱۳۳ |
| اخگر ۴۸۹ | ایبورد ۳۵ |
| | ایر ۱۲۲۰۱۰۰۰۴۰۰۳۹۰۳۸۰۳۷ |

۲۱۴-۲۱۱۲۰۷۲۰۰
 ۲۲۸۲۲۱-۲۱۷۲۱۶
 ۳۷۹۰۲۴۵۰۲۳۳۲۳۰
 ۵۰۷
 اردشیر درازدست ۱۷۹
 اردشیر ، دستور زردشتی ۷۳
 اردشیر دوم ۳۳
 اردشیر سوم ۲۵۷۰۱۴۴
 اردشیر « منمون » ۱۸۴
 اردوان ۲۰۳-۲۰۰-۵-۲۱۱۲۰۷۲۰۰-۲۱۴
 ۲۲۵
 اردویراف نامک ۱۶-۶۸۰۱۶۷۰۱۶۱۱
 ۲۳۱۰۱۸۱۰۱۶۲
 اردوی سورنیایش ۱۵۴
 ارژنگ مانی ۲۴۵
 ارس ۴۱-۵۷
 ارسطاطالیس (رجوع شود به ارسطو)
 ارسطو ۶۲-۶۳-۹۸-۹۸-۱۸۲-۴۰-۴۱
 ۴۲۹-۴۳۸-۴۵۵-۵۵۵-۵۵۶
 ۶۰۵
 ارسکین ۴۴-۸۴
 ارشامه ۹۸-۰۰۹۸-۱۴۲۰۱۴
 ارشلیم ۲۶۷
 ارفخشذ ۱۷۲
 ارکادرس ۵۱
 ارمزد ۴۱
 ارمغان ، مطیبه ۵۹۴
 ارمگان ۶۴
 ارمستان و ارامنه ۱۷-۲۰-۴۲-۶۵-۱۴۳
 ۱۹۱-۲۹۸۰۲۴۹۰۱۹۱
 ۴۶۶
 ارننگ ۵۸

اخوان الصفا ، ۴۳۶-۴۳۹-۱۰۴۳۰۰-۵۳۳
 ۵۵۴۰۵۵۲۰۵۵۱
 اخو محسن ۵۹۹
 اخیلوس ۱۳۹
 آدانیس ۱۸۵
 اداره کل باستان شناسی ، سیزده
 اداره کل نگارش و هنرهای زیبا ، سه
 ادواردها ۵۴
 ادب الکاتب ۴۰۵
 ادسا ۲۰۰
 ادمز ، سرتامس ۶۵
 اران ۱۰
 اراختس ۵۷
 ارانوج ۴۱
 اریرا ۵۴
 اریبل ۵۴
 ارتاگرزکس منمون ۳۳
 ارتایو ۳۸
 ارتایوس ۳۸
 ارتبانوس ۲۰۳
 ارتخیر بابکان (رجوع شود به اردشیر
 بابکان)
 ارتنگک مانی ۲۴۵
 ارتودوکس ۶۳
 ارجان ۴۸۱-۵۳۳
 ارخلوس ۲۲۷
 ارخوزیا ۱۴۳
 اردیبل ۴۸۱
 اردشیر بابکان ۱۵-۱۸-۰۹-۱۱-۱۱۱
 ۱۶۵-۱۶۱-۱۴۷-۱۴۲
 ۱۸۳-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۰
 ۲۰۴-۲۰۳-۱۸۶-۱۸۴

| | |
|---|--|
| استخادمه ۳۹۵ | اروپا واروپائیان ۸۴۰۷۹۰۷۸۰۷۲۰۶۲ |
| استخراج ۳۴۱ | ۰۱۳۴۰۱۲۵۰۹۲۰۹۱ |
| استخریایگان ۱۴۸ | ۵۴۱۰۴۲۱۰۲۵۳۰۲۲۷ |
| استخرساسانیان ۳۱ | ۶۶۶۰۵۶۵۰۰۵۶۰۵۴۶ |
| استریا استیر ۳۴۰۲۳ | ۶۶۷ |
| استرآباد ۶۵۳ | ارهاصات ۲۷۳۰۲۶۸ |
| استرابو ۱۱ | اریارامنه ۱۴۰۰۹۸ |
| استرابون ۸۱۰۳۹ | اریاط حبشی ۲۶۰۰۲۵۹ |
| استروخاتس ۳۸ | اریجن ۴۳۸ |
| استغنائی نیشابوری ۶۷۹ | الازدی ، شبل بن المنقی ۴۸۲ |
| استند ۷۵ | الازدی ، محمد بن الرواد ۴۸۲ |
| استوکس ۴۱۳ | الازرقی ۵۰۸ |
| استی ۱۲۹۰۴۴ | ازلیت وابدیت کلمات وحی ۴۲۰ |
| استیاک ۳۵ | ازیدهاک ۱۷۴ |
| استیلای عرب ۲۰۲ | اساس فقه اللغة ایران (رجوع شود به کایکروکون) |
| اسحق بن ابراهیم بن مصعب ۴۱۶ ، ۴۹۰ ، ۴۹۳ | اساطیرسامی ۱۷۱ |
| اسحق ترك ۴۶۵ ، ۴۶۷ ، ۴۶۸ | اساطیر عرب ۳۹۴ |
| اسحق بن حنین ۵۳۲ | اساطیر هند وایران ۱۷۲۰۱۲۶ |
| اسد بن عبدالله ۵۱۸۰۳۰۶ | اساطیر یونان ۱۷۵ |
| اسد بن موسی بن ابراهیم ۳۹۹ | اسپاردا ۱۴۳ |
| اسدی طوسی ۰۶۶۶۰۶۵۶۰۶۵۵۰۶۳۸ | اسیانی واسیانبولها ۰۳۵۶۰۳۱۶۰۱۷ |
| ۶۹۶۰۶۹۲۰۶۹۱۰۶۸۶ | ۰۴۱۳۰۳۹۷۰۳۸۴ |
| اسدی ، افت فرس ۱۳۳ | ۰۵۵۶۰۵۰۲۰۴۳۹ |
| اسدی ، محسن ۳۰۲ | اسیاهان (رجوع شود به اصفهان) |
| اسرائیل ۳۳ | اسینسر ۷۷۰۷۳ |
| اسرارالایات ملاصدرا ۴۲۹ | اسهبندان طبرستان ۲۹۷۰۱۵۶ |
| اسرارالتوحید ۶۰۸ | اسهبندان ۱۶ |
| اسراقیل ۶۲۵ | اسهبند مرزبان ۶۹۳۰۲۳۴ |
| اسروشنه ۳۶۵ | استاذسیس ۴۷۱۰۳۵۹ |
| اسرهدون ۳۳ | استاسیس ۳۶۹ |
| اسعد عمید ۶۷۱ | استانبول ۴۰۲ |

| | |
|-------------------------------------|---|
| • ۴۱۷ • ۴۱۲ • ۴۱۰ • ۴۰۸ • ۴۰۱ | اسفار خمسہ تورات ۱۷۱ • ۰۵۷ • ۴۷ |
| • ۴۳۴ • ۴۳۱ • ۴۲۵ • ۴۲۴ • ۴۲۱ | اسفار ملاحظہ ۴۲۶ • ۰۱۵۰ |
| • ۴۴۹ • ۴۴۸ • ۴۴۱ • ۴۳۸ • ۴۳۷ | اسفندیاز ۱۷۸ |
| • ۴۶۴ • ۴۶۱ • ۴۵۹ • ۴۵۳ • ۴۵۲ | اسفندیار ۲۲۰ • ۲۱۷ • ۲۱۱ • ۱۷۹ • ۱۷۸ |
| • ۵۱۵ • ۵۱۱ • ۵۰۲ • ۴۹۵ • ۴۹۱ | ۳۹۰ |
| • ۵۵۷ • ۵۵۶ • ۵۵۰ • ۵۱۸ • ۵۱۷ | اسکات، مایکل ۶۳ |
| • ۵۷۴ • ۵۷۱ • ۵۶۷ • ۵۶۴ • ۵۶۰ | اسکاتلند ۴۲۰ • ۳۲۵ • ۶۰ |
| • ۶۰۲ • ۵۹۱ • ۵۸۹ • ۵۸۸ • ۵۷۹ | اسکاتلندیہا ۵۴ |
| • ۶۳۵ • ۶۳۴ • ۶۱۵ • ۶۰۹ • ۶۰۳ | اسکندر مقدونی سے ۹۴ • ۶۱ • ۳۴ • ۱۲ • ۱۱ |
| • ۶۷۸ • ۶۶۹ • ۶۶۴ • ۶۵۳ • ۶۴۵ | • ۱۴۷ • ۱۴۶ • ۱۳۴ |
| ۶۹۵ | • ۱۸۰ • ۱۷۰ • ۱۶۳ • ۱۴۸ |
| اسانام ۱۴۵ | • ۳۰۷ • ۱۸۵ • ۱۸۳ • ۱۸۲ |
| اسانم ۱۴۵ | ۴۵۵ • ۴۵۳ • ۲۲۰ |
| اسر دیس ۵۱ | اسکندر نامہ ۱۸۰ |
| اسمعیل بن جعفر صادق ۵۷۰ • ۵۶۹ • ۴۴۲ | اسکندر نامہ نظامی ۱۸۲ |
| ۵۹۷ • ۵۹۵ • ۵۷۳ | الاسکندری، شیخ احمد ۲۷۲ |
| اسمعیل بن یسار ۳۸۴ | اسکندریہ ۵۳۶ • ۴۳۸ • ۱۸۰ • ۱۴۸ • ۱۴۷ |
| اسمعیلہ ۲۳۵ • ۱۹۵ • ۱۵۴ • ۱۳۳ • ۸۴ | اسکودرا ۱۴۴ • ۱۴۳ |
| • ۵۰۱ • ۴۶۴ • ۴۴۱ • ۳۸۹ • ۲۵۵ | اسکوربال ۳۹۷ |
| • ۵۷۳ • ۵۶۹ • ۵۳۱ • ۵۰۳ • ۵۱۷ | اسکولاسٹیک ۶۳ |
| • ۵۷۹ • ۵۷۸ • ۵۷۶ • ۵۷۵ • ۵۷۴ | اسکیلوس ۱۳۹ |
| • ۶۰۴ • ۵۹۹ • ۵۸۷ • ۵۸۵ • ۵۸۲ | اسلام ۵۹۰ • ۵۴۷ • ۲۰۰ • ۱۷۰ • ۱۵۰ • ۱۱ |
| ۶۶۵ • ۶۳۸ • ۶۱۸ • ۶۱۶ • ۶۰۶ | • ۱۳۵ • ۱۲۹ • ۱۲۸ • ۱۱۹ • ۶۲ • ۶۰ |
| اسمیٹ، یاسول ۲۷۹ | • ۱۵۳ • ۱۴۷ • ۱۴۳ • ۱۳۸ • ۱۳۷ |
| اسمیٹ، یروفور ابرتسون ۲۸۴ | • ۲۴۳ • ۲۳۸ • ۲۲۳ • ۱۶۰ • ۱۵۶ |
| اسناد ۳۹۲ | • ۳۷۶ • ۳۷۵ • ۲۶۶ • ۲۶۵ • ۲۴۸ |
| اسورا ۵۶ | • ۲۹۷ • ۲۸۹ • ۲۸۸ • ۲۸۴ • ۲۷۹ |
| اشاعرہ ۴۳۴ • ۴۳۵ • ۴۳۱ • ۴۱۸ • ۴۱۵ | • ۳۰۸ • ۳۰۶ • ۳۰۳ • ۳۰۰ • ۲۹۹ |
| ۵۳۳ • ۴۳۶ • ۴۳۵ | • ۳۲۰ • ۳۱۷ • ۳۱۴ • ۳۱۲ • ۳۱۰ |
| اش یا نشا ۹۵ | • ۳۳۸ • ۳۳۷ • ۳۳۵ • ۳۳۳ • ۳۳۰ |
| اشیرنگر ۶۵۴ • ۵۵۸ • ۲۷۹ • ۲۳۴ • ۴۲ | • ۳۶۴ • ۳۶۳ • ۳۵۸ • ۳۴۴ • ۳۴۰ |
| ۶۵۹ | • ۳۹۳ • ۳۹۱ • ۳۸۴ • ۳۸۲ • ۳۷۹ |

الاصمى ۰۲۳۰۰۱۵۰۰۴۰۶۰۴۰۵
 اصول کافی ۳۹۶
 الاطروش ۰ ابوالقاسم العلوی ۶۸۸
 الاطروش ۰ سید حسن بن علی ۰۲۸
 اعتدال ربیعی ۳۷۴۰۱۷۴
 اعجاز القرآن ۲۷۲۰۲۷۱
 اغانی ۰۳۸۶۰۳۸۵۰۰۳۸۰۰۳۵۷
 ۶۵۲۰۵۴۲۰۴۵۸
 اغلی ۵۷۶
 افتخار عرب بر عجم ۳۸۹
 افراسیاب ۱۷۷
 افشار ۰ ایرج ۰ نه یازده ۰ ۶۴۸۰۶۰۸۰۲۸۵۰۰۰
 افشار ۰ دکتر محمود ۰ هفت ۰ نه
 افشین ۳۹۰۰۴۸۹۰۰۴۸۷۰۴۸۰۰۳۶۵
 ۴۹۶۰۴۹۵۰۰۴۹۴۰۴۹۳۰۴۹۱
 افغانستان واقفانها ۱۲۹۰۴۵۰۳۷۰۱۰
 افلاطون ۶۰۵۲۴۷
 افلاطونیون جدید ۱۴۸۰۱۴۷۰۱۴۸۰۲۴۷۰۱
 ۴۵۳۰۴۵۰۰۰۴۴۷۰۴۴۴
 ۶۱۳۰۵۵۶۰۵۵۵۰۵۵۴
 ۶۰۳۰۶۱۵۰۶۱۴
 اقبال ۰ عباس ۰ هشت ۰ ۰۵۹۴۰۴۱۱۰۴۰۹
 ۶۸۵۰۶۵۹۰۶۲۸
 اقتاع ۵۴۶
 اکادمی سن پترزبورغ ۰ ۰۳۸
 اکارت ۶۱۶
 اکبر شاه ۰ امیر اطوره ند ۲۴۶۰۸۴
 اکد و اکدی ۰ ۰۱۰۴۰۰۱۰۲۰۱۰۱۰۱۸
 ۱۱۷
 اکسفورد ۰ ۰۷۷۰۷۶۰۷۵۰۷۴۰۶۵۰۶۳۰۵۱
 ۱۶۰
 اکلمینه ۴۶۰

اشیرنگلینک ۱۱۲
 اشیتا ۴۳۵۰۴۳۴
 اشیکل ۰۱۰۰۷۰۱۰۳۰۹۸۰۵۹۰۵۵۰۱۳
 ۲۳۸۰۲۳۷۰۲۳۷۰۱۷۸۰۱۳۹
 اشتاینر ۰ ۰۴۱۴۰۴۱۳۰۴۱۲۰۴۱۱۰۴۰۹
 ۴۳۷۰۴۳۰۰۴۲۹۰۴۲۵
 اشترا سبورگ ۰ ۰۴۵۰۰۱۶۹۰۹۷۰۸۹
 ۶۶۹۰۶۵۶۰۵۱۱
 اشتراک زن ۴۷۰
 اشتراکی ۰ مملکت نزدیک ۰ ۰۲۵۰۰۲۰۲
 ۲۵۵۰۲۵۲
 اشتوتگارت ۲۷۷۰۱۶۱۰۱۲۸۰۱۱۰
 اشتولتز ۰ ۰۲۲۴۰۱۰۰
 اشدریمی ۳۵۹
 الاشرم ۲۶۲۰۲۶۰
 اشروسنه ۴۹۱
 اشکانیان ۰ ۰۲۰۴۰۱۸۳۰۱۸۰۰۱۶۹۰۱۴۶
 ۲۳۲۰۲۳۰
 اشعری ۰ ابوالحسن ۰ ۰۵۳۶۰۵۱۷
 اشغوغ ۲۵۰
 اشونین ۵۷۹
 اشیت ۲۳۶۰۲۲۸
 اصابه العین ۶۶۰
 الاصبهانی ۰ رجا بن الولید ۰ ۰۵۳۵
 اصحاب ۰ ۰۳۹۲۰۳۳۵۰۰۳۱۹
 اصحاب الاخدود ۲۵۸
 الاضطخری ۰ ۰۵۴۴۰۵۳۸
 اصفهان ۰ نه ۰ ۰۱۳۰۰۱۲۴۰۰۳۱۰۱۰۰
 ۰۴۶۹۰۴۶۶۰۰۴۶۳۰۳۰۱
 ۶۵۳۰۵۴۹۰۵۳۳
 اصل ونسب ۳۱۴
 اصلاح المنطق ۴۳۳

| | |
|-----------------------------------|----------------------------|
| امامیه ۰۵۱۷۰۳۴۹ | ۴۴۴ کهارت |
| امانوئل . مدرسه ۶۸ | ۱۸۶ کاتباس |
| امت ۵۱۰ | ۶۱۵ کاتبوس |
| امدنه ۳۲ | البذ ۴۸۳۰۴۸۲ |
| امشاسپندان ۱۰۱۰۱۰۲۰۱۰۳ | البتکین ۵۴۳ |
| ام کلثوم ۳۱۵ | البرز ۵۱۲۰۵۸ |
| امم تایبه ۳۵۱۰۳۴۵۰۳۴۰ | الجبی ۲۲۵ |
| امورعامة اسفار ۴۲۸ | البيزوا ۲۳۶۰۲۲۵ |
| اموی (رجوع شود به بنی امیه) | السهارزن ۱۲۳۰۳۲ |
| امیرابومحمدین عین الدوله ۶۸۳ | القبای ۱۰۲ |
| امیرابویحیی ۶۷۹ | القبای اوستا ۱۰۲ |
| امیربازواری ۱۳۰ | القبای یهلوی ۱۰۳ |
| امیر تیمور ۶۱۹ | القبای میخی ۱۰۱ |
| امیر عبدالله بن طاهر ۲۲ | القلیل ۳۶۷ |
| امیر الکافرین ۴۵۸ | المریه ۱۷ |
| امیر کبک قزوینی ۱۳۳ | النویولیس ۴۵۳ |
| امیر نصیر بن احمد سامانی ۲۷ | الوارث ۳۲۸۰۳۲۶۰۳۲۲۰۳۲۰۰۳۰۳ |
| امین ۳۶۸۰۳۶۵ | ۳۶۵۰۳۴۴۰۳۳۸۰۳۳۲۰۳۲۹ |
| امین ، احمد ۴۵۸۰۴۱۱ | ۳۷۰ |
| اناجیل اربمه ۵۸۱ | الوند ۵۹۳۰۹۹ |
| اناهینا ۶۷۲ | الوهیت علی ۳۲۴ |
| انتیوخوس ۳۴ | الهیات اخمس اسفار ۴۲۷۰۴۲۶ |
| انجمن آسیائی در کلکته ۸۵ | الیزابت ۳۲۶ |
| انجمن آلمان و شرق ۱۸۰۱۸۰۱۸ | الین ، سایین ۴۱۰ |
| انجمن ادبی ایران ، هشت | الیوت ۶۶۳۰۶۵۸۰۶۵۴ |
| انجمن ادبی بمبئی ۸۴ | الیوت ، جان باردو ۲۳ |
| انجمن اسمعیلی ۶۰۶ | امار ، امیل ۳۶۶ |
| انجمن ایران در لندن ۳۰۲ | امام جعفر صادق (ع) ۴۱۸۰۴۱۹ |
| انجمن زردشتیان ایران در بمبئی ۰۲۴ | امام دوازدهم ۵۲۵۰۰۱۷۰۳۵۸ |
| ۵۱۱۰۱۵۱ | امام زمان (ع) ۵۹۹ |
| انجمن سلطنتی آسیائی ۱۲۵۰۲۳۰۲۱۰۴ | امام فخر ۴۴۸ |
| ۴۳۰۲۷ | امامت ۴۴۲۰۴۰۸۰۳۶۴ |

اورد ۶۵۹
 اورفا ۲۰۰
 اورمزد ۲۰۶
 اوروا ۵۷
 اورشليم ۵۵۱
 اوزاعی ۳۹۴
 اوزلی ۱۱۲
 اوستا ، یازده ۳۹۰۳۷۰۳۶۰۱۶۰۱۵۰۱۰۰
 ۶۸۰۶۷۰۶۲۰۵۸۰۵۵۰۵۱۰۴۷-۴۱
 ۹۶۰۹۰۰۸۹-۸۷۰۸۲۰۸۱۰۷۴-۷۰
 ۱۱۸۰۱۰۸-۱۰۶۰۱۰۲۰۹۹۰۹۷
 ۱۴۶۰۱۳۵۰۱۲۸۰۱۲۵۰۱۲۳۰۱۲۱
 ۱۶۴۰۱۵۹۰۱۵۸۰۱۵۵۰۱۵۴۰۱۵۰-
 ۱۷۸۰۱۷۵۰۱۷۴۰۱۷۲۰۱۷۱۰۱۶۹
 ۶۷۲۰۴۴۹۰۲۳۷۰۱۸۴
 اوستاک ۱۲۳
 اوستاوزند ۱۲۳
 اوستائی ۴۵۰۴۴
 اوثاریوس ۶۷
 اولین تألیفات اسلامی ۳۹۲
 اوهرمزنا ۱۱۴
 اهریمن ۱۷۳۰۱۵۲۰۱۵۰۰۸۷۰۸۲۰۴۲
 ۲۳۶۰۲۱۵۰۱۷۴
 اهلی شیرازی ۳۳۲۰۳۳۱
 اہمیت اعداد ۴۶۲
 اہنوخوشی ۱۷۳
 اہواز ۵۷۵۰۵۴۳۰۵۳۳۰۵۱۱۰۴۶۶
 اہورمزدا ، یازده ، دوازده ، سیزده
 ۰۹۹۰۵۷۰۵۶۰۵۲۰۴۲۰۴۱
 ۰۱۴۴۰۱۴۳۰۱۴۲۰۱۰۱
 ۲۳۶۰۱۷۲۰۱۵۰۰۱۴۵
 اہون لیریہ ۱۴۹

انجمن شرقی امریکا ۴۸
 انجمن ویلان ۶۴۷
 انجیل ۱۷۱
 اندخوزی ، شمس الدین محمد ۶۵۴
 اندرزخسرو کو اتان ۱۶۳
 اندلس ۳۸۱
 انصار ۳۳۷۰۳۱۷۰۳۱۴۰۳۱۳
 انطاکیہ ۶۱۵
 انطونیاوس ، امیراطوریوس ۲۳۱
 انگر مینوش ۲۳۶۰۱۷۲۰۱۵۲۰۸۷۰۸۲
 انگلستان ، چہار ، ہفت ، ۷۵۰۷۴۰۷۰۰۶۰۰
 ۰۱۳۰۰۱۰۰۰۹۷۰۸۹
 ۰۳۰۰۰۱۸۱۰۱۶۲
 ۰۳۲۶۰۳۲۵۰۳۰۱
 ۰۴۴۴۰۴۱۰۰۳۵۷
 ۶۹۳۰۶۵۰۰۶۰۹
 انگلوساکسون ۱۲۹۰۶۵
 انگلہا ۱۱
 انگلیسی جدید ۱۲۹
 انگلیسی قدیم ۱۲۹
 انگلیسی میانہ ۱۲۹
 انگلیسیہا ۳۸۳۰۷۷۰۷۶۰۷۴-۷۲۰۵
 ۵۹۱
 انوار سہیلی ۵۰۴
 انوری ۶۳۸۰۵۶۵
 انوشکربان (رجوع شود بہ نوشیروان)
 انوشہ زاد ۲۶۶۰۲۴۸
 انوشیروان (رجوع شود بہ نوشیروان)
 انہما ۱۱۴
 اوائل المقالات ۴۰۹
 اوہستا ۱۲۳
 او تاخیم ۲۳۲

| | |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| باب ۱۰۶ | ایتالیا ۶۴۰۹۲ |
| باج ۸۲ | الایچی ۴۰۹ |
| باختر (باکتریا) ۱۴۳۰۴۰ | ایران شهر کاظم زاده ۳۰۲۰۱۷۲ |
| باخدی ۵۷ | ایران کوده سیزده ۱۵۸۰۱۰۲ |
| الباخرزی ۶۵۳۰۵۲۶ | ایران وتجو ۵۷ |
| بادرایا ۲۳۲ | ایران ویج ۵۹۰۵۷۰۴۳۰۴۱ |
| بادغیس ۴۷۱۰۴۶۱ | اصل ایرانی دانشمندان عربی نویس ۴۰۷ |
| بازان ۲۷۱۰۲۶۵ | ایرج ۱۷۶ |
| باربد ۳۰۰۲۹۰۲۷۰۲۵ | ایرلند و ایرلندیها ۶۵۳۰۵۱۰ |
| باریه دومینار ۳۲۱۰۳۲۰۰۲۵۱۰۱۹۸ | ایرینا ۱۰ |
| ۴۸۱۰۴۴۳۰۳۸۶۰۳۳۷ | ایرینا و اجا ۴۱ |
| ۶۵۲۰۵۳۹۰۵۳۴۰۴۸۳ | ایزدان ۱۵۳۰۱۵۲۰۱۵۱ |
| بارتلمی ۱۶۳۰۹۲۰۱۶ | ایزدکشسب ۱۹۴ |
| بارتن ۷۷ | ایزیدور ۶۱۵ |
| بارتولومه ۱۰۰۰۹۷ | ایستوس ۲۳۴ |
| باردیسانیه ۶۰۵ | ایلپاد ۲۲۳ |
| بارنابی دو بربسون ۶۶ | اینفرا ۱۶۹۰۵۶ |
| باز ۱۹۴ | ایوان مدائن ۳۷۴ |
| باطنیه ۶۱۱۰۶۱۰۰۶۰۲۰۴۶۳ | ایوانوف ۶۰۶ |
| باغر ۵۰۴ | |
| باغیادیس ۵۲ | ب |
| الباقلانی، ابوبکر محمد بن الطیب ۳۷۱ | باب و بایه، پنج ۰۱۳۴۰۱۵۳۰۱۵۰۰۱۳۴ |
| باکتریا ۱۴۳۰۵۷ | ۰۲۵۲۰۲۵۱۰۲۴۴۰۱۹۶ |
| باکو ۶۹۲ | ۰۵۷۴۰۴۶۵-۴۶۳۰۲۵۴ |
| الباکورات السلیمانیه ۳۰۱ | ۰۶۰۴۰۵۹۸۰۵۹۷۰۵۹۱ |
| باکوسایا ۳۳۲ | ۶۱۸ |
| باکیادیش ۵۲ | باباطاهر ۱۳۱۰۱۳۰۰۴۴۰۴۳ |
| بالقور ۳۲۶ | بابک (رجوع شود به بابک) |
| بالکارس ۶۵۵ | بابل و بابلی ۰۱۱۷۰۱۰۲۰۵۸۰۳۵۰۱۴ |
| بامداز ۲۵۰ | ۰۲۳۲۰۲۳۶۰۱۹۱۰۱۴۳ |
| بانسال، سرهنگ ده | ۰۴۵۶۰۴۱۳۰۲۴۳۰۲۴۱ |
| باوچر ۷۰ | ۵۹۳۰۵۹۳۰۵۲۳ |
| باور ۲۸۴ | |

| | |
|-----------------------------|-------------------------------------|
| ۶۸۲۰۶۴۷۰۵۹۲۰۵۹۱ | باویر ۱۶۴ |
| ۵۷۶۰۴۹۴۰۳۱۴ بربریان | بابیاک ۵۰۴ |
| ۳۸۸ برتری ایرانی بر عرب | باپرون ۱۶۲ |
| ۱۷۴ برج حمل | بایزید - بطامی ۶۲۶۰۶۲۵۰۶۲۱۰۵۱۷ |
| ۲۱۶ برجاتر و برجکک | بابنقر ۱۸۷ |
| ۲۲۲ برد تیر و کمان | البغاه ۵۴۲ |
| ۴۸۷ بردان | البتانی ۵۳۲ |
| ۵۲۰۵۱ بردیا | بشیرستان سریانی ۴۵۴۰۴۵۳۰۴۵۱ |
| ۲۱۶ برزق | بشیرستی و الحاد ۲۳۹۰۲۳۲۰۶۶ |
| ۲۱۶ برزآذر | ۶۴۷۰۳۳۹ (نگاه کنید |
| ۱۳۹ برزشتوس | بهیرستش اصنام و تثنیت) |
| ۱۶۲ برزخ | بتشکنی ۴۹ |
| ۲۰۸۰۱۷۳ برزگران | بتکده نوبهار ۳۶۵ |
| ۱۳۰۰۴۴ برزین | البتیوس ۵۳۲ |
| ۱۵۶ برسلاو | بج ۱۸۰ |
| ۱۹۴۰۸۲۰۸۱ برسم | بحرخزر ۵۳۷۰۵۳۴۰۵۱۲۰۳۰۷ |
| ۸۱ برسم چین | بحرین ۵۸۲۰۵۲۶۰۵۰۷۰۲۹۸ |
| ۸۱ برسمن | بخارا ۶۸۰۰۵۳۹۰۵۳۵۰۵۸۰۲۸۰۲۷ |
| ۳۹۷ برك الحاد | ۶۸۸ |
| ۴۱۰ برکشایر | بخاری ۵۲۳۰۵۱۶۰۴۳۳۰۳۹۳ |
| ۵۱۵ برکهارت | البختری ۵۲۴ |
| ۲۴۰ برکیت | بخت یسوع ۵۰۸۰۵۰۷۰۲۱۵ |
| ۶۷۲ برگزیده شعر فارسی | بخور ۱۴۴ |
| ۰۰۵۰۱۸۸۰۱۳۳۰۱۰۰۲۲۰۴ برلین | بدا ۴۶۳ |
| ۰۶۵۹۰۶۵۵۰۶۵۴۰۶۴۷۰۵۸۰ | البداء والتاریخ ۴۶۲ |
| ۶۷۵۰۶۷۰۰۶۶۳ | بدلین ۷۰۰۶۶۰۶۵۰۳۲ |
| ۳۷۴ برمک | بدیع الزمان (رجوع شود به فروزانفر) |
| ۳۶۷ برمکی، جعفر | بر ۱۱۳ |
| ۱۳۱ برنز، رابرت | براتی، مهدی یازده |
| ۴۰۷ بروجردی | برامکه ۰۳۷۳۰۳۶۹۰۳۶۸۰۳۶۵۰۳۴۳ |
| ۰۲۱۷۰۲۱۳۰۲۱۹۰۱۹۴۰۱۲۵ بروخیم | ۵۰۴۰۴۰۳۰۳۷۳ |
| ۳۴ بروسوس | برانت، ویلیم ۴۵۱ |
| | براون، یرفسورادوارد، دو، چهار، پنج، |
| | شش، هشت، نه، ده، ۰۴۶۸۰۲۴۰۲۳۰۲۱۰۶۰۴ |

بعلبك ۴۰۶ ۴۰۶ ۴۰۶
 بغان يشت ۱۴۹
 بقای ترك ۴۹۶
 بقای كوچك و بزرگ ۰۰۴
 بغداد ۰۳۷۱۰۲۴۲۱۰۰۰۱۳۰۱۲۳
 ۰۳۷۳۰۳۶۷۰۳۱۰۰۳۰۸۰۲۹۳
 ۰۴۳۰۰۴۲۱۰۴۰۰۳۷۹۰۳۷۰
 ۰۴۷۰۰۴۵۷۰۴۵۶۰۴۴۰۰۴۳۷
 ۰۵۱۸۰۵۰۰۵۰۰۱۰۴۸۸۰۴۷۱
 ۰۵۳۷۰۵۲۹۰۵۲۷۰۵۲۰۵۰۲۲
 ۰۶۳۴۰۵۸۳۰۵۸۲۰۵۷۷۰۵۵۰
 ۶۸۷۰۶۷۸۰۶۷۷۰۶۵۰۰۶۳۵
 بقاء بالله ۶۳۹
 بقراط ۴۵۵
 بكو ۱۴۹
 بكتان ۳۴
 بل ۱۹
 البلاغة السبعة ۵۸۲
 بلال آباد ۴۸۳۰۴۸۱
 البلاذرى ۰۲۹۳۰۲۳۳۰۱۶۸۰۱۴۷۰۱۴۶
 ۰۳۷۸۰۳۰۴۰۲۹۹۰۲۹۸۰۲۹۶
 ۰۵۲۴۰۳۸۸۰۳۸۱
 بلاش ۱۴۷۰۱۴۶
 بلاطون ۱۷۲
 بلخ ۰۶۰۵۰۰۴۹۰۴۷-۴۵۰۴۱۰۴۰۰۳۷
 ۳۶۰۰۳۰۶۰۲۴۱۰۱۴۶۱۴۳۰۵۹-
 ۵۱۱
 البلخى ۶۱ ۴۶۸
 بلخى ۰۴۴۰۵۳۸۰۴۶۲
 بلخى ۰ ابوشكور ۶۷۸
 بلخى ۰ ابومحمد البديع ۶۷۹
 بلخى ۰ ابوالمويد ۶۸۰

بروكلمان ۴۰۰۰۳۹۹۰۳۸۹۰۳۸۷۰۳۶۶
 ۵۰۰۵۰۴۵۵۴۰۴۰۷۰۴۰۵۰۴۰۳
 ۵۴۸۰۵۴۶۰۵۴۵۰۵۰۲۵۰۵۲۳
 ۵۵۸
 برونو ۳۳۹۰۳۲۷۰۳۲۵۰۳۲۴
 بره (كلمة سانسكريت Barh) ۸۱
 بره قوج اردشير ۲۱۲
 برهمن ۸۸
 برى ۴۱۰
 بريستول ۷۴
 بربل ۶۷۵۰۶۳۳
 بزانس ۰ مطران ۲۵۴
 بزرگ پور شهر يار رامهرمز ۵۳۸
 بـبر (Beausobre) ۲۲۷
 البستى ۰ ابوسليمان محمد بن نصر ۴۳۷
 البستى ۰ ابوالفتح ۶۷۹۰۵۴۳
 بسرا ۱۲۰
 بسفروج (ابوسفره) ۳۸۱
 بسم الله الرحمن الرحيم ۱۵۰
 بسودى ۱۷۴
 بسوس ۱۳۹
 بسطام ۶۲۵
 بسطام و بندوى ۳۶۶
 بشار بن برد ۴۰۳۰۳۸۷۰۲۴۳
 بشر بن حارث ۶۲۲
 بشككت ۳۸۰
 بشير (نهر) ۲۹۳
 بصره ۰۳۲۳۰۳۲۲۰۳۱۹۰۳۱۸۰۲۷۳
 ۰۳۹۴۰۳۹۱۰۳۸۲۰۳۰۶۰۳۲۹
 ۰۵۲۵۰۵۱۴۰۴۴۲۰۴۳۰۰۳۹۶
 ۵۸۳۰۵۷۵۰۵۲۶
 بصري ۰ حسن ۴۴۷۰۴۴۴۰۴۱۲
 بصير الملك ۲۸۳

بنی العباس ۰۳۴۹۰۳۴۶۰۳۱۰۵۳۰۹
 ۰۳۵۹-۳۵۷۰۳۵۴۰۳۵۰
 ۰۳۶۸۰۳۶۷۰۳۶۴۰۳۶۰
 ۰۴۰۰۰۳۸۳۰۳۷۴۰۳۷۱
 ۰۴۱۶۰۴۱۳۰۴۱۱۰۴۰۱
 ۰۴۶۷۰۴۵۹۰۴۵۷۰۴۵۶
 ۰۵۱۱۰۴۹۷۰۴۷۰۴۶۹
 ۵۳۸۰۵۱۷ (نگاه کنید به
 عباسیان)
 بنی لیث ۳۹۳
 بنی هاشم ۶۳۰۰۳۲۱۰۳۱۶۰۳۱۴
 بوان ۲۴۵۰۲۳۶۰۲۳۵
 بواناتی، میرزا محمد باقر ۵۶۶
 بوجیر ۷۰
 بودا ۲۴۱
 بودائی ۶۴۵۰۴۴۹۰۴۴۸۰۲۳۶
 بورنوف ۱۰۷۰۱۰۶۰۱۰۵۰۹۹۰۹۸
 بوسائی ۳۸
 بووا ۳۷۲
 بوستان سعدی ۶۱۹۰۵۰۴۰۲۱۰۵۰۲۱۴
 بوشنج ۳۵۵
 بولسون ۱۰۰
 بولونیا ۶۳
 بومام ۱۴۵
 بومن ۱۱۳
 بومیم ۱۴۵
 بویب ۱۲
 بویه (رجوع شود به آل بویه)
 بهاء الله ۴۶۳
 بهار، محمد تقی، ملوک الشمره ۰۹۰۲
 ۴۱۴۰۲۴۵۰۱۶۶
 بهارستان جامی ۶۶۶۰۶۲۲۰۶۰۹
 بهارست، سرتیب احمد ۱۸۸

بلخی، شقیق ۴۴۷
 بلخی، معروفي ۶۷۴۰۶۶۵
 بلعمی، ابوعلی محمد ۰۲۷۰۰۱۶۸۰۲۱
 ۶۹۲۰۵۳۹۰۵۲۲
 بلعمی، ابوالفضل ۶۹۳۰۶۹۲۰۶۶۴۰۵۲۲
 بلک، سانرلند ۵۱۱
 بلکاتکین ۵۴۴
 بلقیس، ملکه سبا ۵۶۰
 بلند، نتانیل ۶۵۸۰۶۵۵۰۶۵۴۰۲۳
 بلوچستان ۱۲۹۰۱۰
 بلوچی ۴۴
 بلوخن ۶۸۶۰۵۶۶
 بیبی ۱۵۳۰۱۵۱۰۹۲۰۸۴۰۷۴۰۲۴۰۱۸
 ۰۳۰۵۰۱۶۶۰۱۶۳۰۱۶۰۱۵۷
 ۶۳۴۰۶۰۶۰۵۹۴۰۴۳۷۰۴۳۶
 بنداری ۶۷۵۰۱۷۶۰۶۸
 بندار رازی ۶۳۸۰۵۱۳۰۱۳۳۰۱۳۲
 بندوی ۲۶۶
 بندهش ۱۶۰۰۱۵۹۰۱۴۷۰۷۴۰۱۶
 بندهش بزرگ ۱۶۰
 بندهش هندی ۱۶۰
 بنفی ۱۰۷۰۱۸
 بنک ۲۴۳
 بنک ۱۰۰
 بن ونیست ۱۶۴
 بنی الاحرار ۳۸۰۰۲۶۵
 بنی اسرائیل ۴۲۴۰۲۳۸۰۳۷
 بنی امیه ۰۳۱۴۰۳۱۳۰۲۰۹۰۳۰۸۰۲۴۱
 ۰۳۳۰۰۳۲۶۰۳۲۳۰۳۲۱۰۳۱۷
 ۰۳۴۶۰۳۰۴۰۳۴۳۰۳۴۰۰۳۳۷
 ۰۳۵۷۰۳۵۵۰۳۵۴۰۳۵۱۰۳۵۰
 ۰۴۱۰۰۳۸۴۰۳۸۳۰۳۶۳۰۳۶۰
 ۵۰۵۰۴۶۶

۰۵۳۳۰۵۲۶۰۵۱۸
 ۰۶۸۱۰۶۱۲۰۵۴۳
 ۶۸۸
 ۰۲۵۷۰۲۴۷۰۱۹۱ بیژانس و بیژنطی ،
 ۴۱۳
 بیژن ، دکتر اسدالله ۳۰۲
 بیست مقاله قزوینی ، چهار ، ۲۴
 ۰۱۰۳۰۹۸۰۵۱۰۳۹۰۱۴۰۱۱ بیستون ،
 ۱۴۰۰۱۲۲۰۱۱۲
 بیضا (دژسید) ۶۳۵
 بیکن ، راجر ۶۳
 ۵۸۲۰۴۵۵۰۴۵۳۰۳۸۲ بین‌النهرین
 ۶۵۳۰۶۱۵
 بینون ۲۵۹
 بیهق ۵۲۱
 بیهقی ۴۹۰۰۴۸۹۰۳۰۲۵
 پ
 یاب ۲۲۵
 ۰۱۸۶۰۱۴۲۰۱۱۱۰۱۱۰۰۱۸ یایک
 ۰۲۲۴۰۲۱۷۰۲۱۱۰۲۰۷۰۲۰۴
 ۰۴۸۹۰۴۸۰۰۰۴۶۵۰۴۶۳۰۳۵۹
 ۴۹۴
 یاپیروس ۱۵۸۰۱۱۲
 یاتریسیوس ۲۳۲
 یاتدیوس ۲۳۲
 یاتزکیوس ۲۳۲
 یاتیک ۲۳۲
 یاتیک ۲۲۸
 ۱۹۵۰۱۹۳۰۱۸۷ یادشاه و حقوق او
 ۰۱۱۱۰۱۱۰۰۵۹۰۱۹۰۱۲۰۱۱ یارت
 ۰۲۰۳۰۱۴۳۰۱۲۷۰۱۲۴۰۱۲۳
 ۳۲۵۰۲۰۵

بهاقرید ۴۷۹۰۴۶۲۰۴۶۰۰۴۵۹
 بهجان ۱۳۴
 بهرام اول ۲۳۳۰۲۳۲۰۲۲۶
 بهرام چوبین ۰۱۹۵۰۰۱۹۴۰۱۹۳۰۱۶۵
 ۵۱۷۰۲۶۶
 بهرام دوم ۲۲۶
 بهرام سوم ۱۱۱
 بهرام پنجم (بهرام گور) ۵۳۳۰۳۷۹
 ۶۶۱
 بهروز ، ذبیح ۲۴۶۰۲۳۱۰۲۰۳۰۱۰۲
 بهزاد ۲۴۵
 بهتون ۵۱
 بهشت ۱۶۲
 بهشت روشنائی ۲۳۸۰۲۳۷
 بولید ۳۰۰۲۶۰۲۵
 بهلول بن عمرو ۴۱۹۰۴۱۸
 بهمن ۲۱۱۰۲۰۴۰۱۸۰۰۱۷۹۰۱۴۸
 بهمنیار ، احمد ۶۰۸
 بهمنیشت ۲۵۰۰۱۶
 البیان والتبیین (رجوع شود به الجاحظ)
 بیانی ، دکتر خانابا ۵۹۴
 بیانی ، دکتر مهدی ، یازده ، ۵۹۴
 بی‌بی شهربانو ۱۹۷
 بیت المقدس ۲۶۷
 بیر ۱۰۰
 بیروت ، چهار ، هشت ۵۸۹۰۴۷۸۰۳۰۱
 بیرونی ، ابوریحان ۰۲۰۳۰۱۸۷۰۱۶۸
 ۰۲۳۲۰۲۲۷۰۲۲۵
 ۰۲۴۱۰۲۳۵۰۲۳۳
 ۰۳۷۴۰۳۶۰۰۲۵۱
 ۰۴۵۹۰۳۹۰۰۳۸۸
 ۰۴۷۳۰۴۷۲۰۴۶۵

| | | |
|-------------------------------------|-----------------------|------------------------|
| برتستان ۴۲۰ | ۱۶۹۰۱۵۶۰۱۳۸۰۶۵۰۴۵۰۴۴ | پارتها ۴۴ |
| برتقالها ۴۵۰ | ۲۴۰۰۲۳۲۰۱۸۲۰۱۸۰ | |
| برتو ۱۲۴ | ۰۳۵۰۲۰۰۱۸۰۱۱۰۱۰ | پارس وپارسها ۱۰ |
| برتو اسلام ۴۱۱ | ۵۴-۴۹۰۴۶۰۴۱۰۴۰۰۳۶ | |
| برج ۶۵۹۰۲۲ | ۰۱۶۰۰۱۴۴۰۱۴۳۰۸۸ | |
| برجم سیاه عباسی ۳۵۳ | ۰۲۱۱۰۲۰۷۰۲۰۵۰۲۰۴ | |
| برزبیتربینها ۳۲۵ | ۶۵۳۰۵۱۱۰۲۱۲ | |
| برسیوایس ۱۷۱۰۸۸۰۳۱ | ۹۴۰۹۲۰۸۸۰۶۸۰۶۲۰۶۱ | بارسی باستان ۶۱ |
| برستش اصنام ۰۲۷۸۰۲۴۳ | ۱۲۶۰۱۲۲۰۱۰۰۱۰۰ | |
| برسینس ۱۱ | ۱۴۷۰۱۴۵۰۱۲۹ | (نگاه |
| برشیا ۱۰ | کنید به فرس قدیم) | |
| بروکویوس ۲۵۰ | ۱۲۶ | بارسی ساسانی ۱۲۶ |
| برومی نیوس ۱۷۵ | ۱۲۶ | بارسی متوسط ۱۲۶ |
| برون (رجوع شود به آنکتیل دوپرون) | ۰۷۰۰۶۷۰۶۶۰۵۴۰۵۰۰۴۳۰۳۷ | بارسیان ۳۷ |
| برویز ۲۷۰۰۲۶۹ | ۰۱۴۴۰۱۱۵۰۱۱۳۰۱۰۸۰۸۹ | |
| بریسی سین ۶۱۵ | ۳۰۶۰۳۰۵۰۱۵۸۰۱۵۷۰۱۵۵ | |
| بزوه احمد نه | ۶۶۰۶۵۰۶۳۰۶۲۰۵۰۰۰۴ | باریس نه ۴ |
| بشتو ۴۵ | ۰۱۰۹۰۱۰۱۰۸۵۰۷۵۰۷۲۰۷۰ | |
| بشنک ۱۷۶ | ۵۰۳۰۴۸۱۰۲۷۵۰۲۱۰۰۱۳۳ | |
| بیل جنوت ۱۶۲ | ۶۲۱۰۶۲۰۰۵۹۴۰۵۹۱۰۵۸۰ | |
| بیل دولا گارد ۶۹۴۰۳۷۶ | ۶۹۴۰۶۹۲۰۶۷۵۰۶۶۴۰۶۵۱ | |
| بیل صراط ۱۶۲ | ۱۶۱۰۱۶۰۰۱۴۸۰۱۲۷۰۱۲۱ | بازند ۱۲۱ |
| بیل کلمس ۶۲ | ۲۰۸۰۱۶۶۰۱۶۲ | |
| بیلوار ۱۱۰ | ۶۵ | پاکک ۶۵ |
| بیلجو ۱۲۴ | ۱۶۴ | پالیارد ۱۶۴ |
| بیلیو ۲۲۸ | ۶۲۰۰۳۷۰۰۳۶۷ | پامر ، پروفور ۳۶۷ |
| بیلیهستور ۳۴ | ۱۲۹۰۵۸۰۴۴۰۴۱ | پامیر ۴۱ |
| بیناه خسرو ۶۵۴ | ۵۳۹ | پاوه دو کورتی ۳۹ |
| بینجاب ۵۴۹۰۵۸۰۵۵ | ۱۱۱۰۱۱۰ | پایکولی ۱۱۰ |
| بینج گاه ۱۵۴ | ۴۱۱ | پاینده ، ابوالقاسم ۴۱۱ |
| بینجه ۱۵۲ | ۱۱۷ | پتر ۱۱۷ |
| بندار رازی (رجوع شود به بندار رازی) | ۴۵ | پختو ۴۵ |
| بندنامه های بهلوی ۱۶۷ | ۷۵۰۷۴ | پرتسموث ۷۵۰۷۴ |

پیشوا نیا ۴۴۴
 یوب ، پروفیسور ۳۰۳
 یوتیا ۱۴۳ ، ۱۴۴
 بوران دختر حسن بن سهل ۳۶۹
 یوران دخت ۲۵۷ ، ۳۶۷
 یور داود ۵۰ ، ۵۸ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۹۷ ، ۱۰۲ ، ۱۰۱ ، ۱۰۱
 یورشورین ۴۸۷ ، ۴۸۸
 یوش ۲۲۵ ، ۲۴۰
 یولاک ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۵
 یولوتسکی ۲۲۸
 یونیشری ۷۲
 یونین ۴۵۱
 یهلیت (یہلبند) ۲۶

بین ، جان ۶۴۷

ت

تأبط شرا ۲۸۴ ، ۲۸۵
 تابعه (تبع) ۲۵۸
 تابعین ۳۹۲ ، ۳۹۴ ، ۴۴۵
 تاتاروس ۲۹۳
 تاتاریان ۸۶ ، ۲۹۳
 تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلیمان ۳۸۷
 ۳۹۹
 تاریخ ادبیات نویسی بطرز اروپا ، شش
 تاریخ اسلام تألیف دوزی ۳۲۴ ، ۱۲۰
 تاریخ الامم والملوک ۲۶۰
 تاریخ انحطاط و سقوط امیراطوری روم
 ۲۴۷ ، ۲۴۹
 تاریخ تصوف در اسلام ۶۲۱
 تاریخ تمدن اسلام تألیف فن کرمر ۳۶۰
 ۳۸۵ ، ۳۹۰ ، ۴۰۰ ، ۴۱۰ ، ۴۱۸ ، ۴۸۵
 تاریخ دولة آل سلجوق ۶۷۵ ، ۶۷۶

یھلوان شاہنامہ ۱۸۴
 یھلوی ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۶ ، ۴۳ ، ۴۴
 ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰
 ۷۳ ، ۷۴ ، ۸۱ ، ۸۸ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۱۰۰
 ۱۰۰ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳
 ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳
 ۱۲۵ ، ۱۲۸ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶
 ۱۳۸ ، ۱۴۷ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۵
 ۱۵۷ ، ۱۶۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷
 ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۵ ، ۱۸۷ ، ۲۱۵
 ۲۲۰ ، ۲۲۳ ، ۲۲۸ ، ۲۳۱ ، ۲۴۱
 ۳۰۰ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵
 یھلوی ، رضا شاہ کبیر ۵۹۴
 یھلوی ، محمد رضا شاہ ۶۳۹
 ییروز (= شاہنشاہ) ۱۱۹
 ییروز یسر گشتسپیدہ ۲۵۷
 ییروز ساسانی ۱۸۵ ، ۲۳۳

تجدید ۴۷۲
 تجسم ۵۸۹
 تاجر ۹۷
 تخت جمشید ، دوازده ، ۸۸۰۳۱۱۱۴۱۱
 ۲۲۴۰۱۷۱۰۱۰۳۰۱۰۰۹۶
 تخت سلیمان ۱۷۴
 تذکره الاولیا ، ۶۲۳۰۵۳۰۰۴۴۷
 ۶۳۷۰۶۲۵
 تذکره دولت‌شاه ۶۸۵۰۶۸۲
 تزییلات بیتة الدهر ۶۵۲
 تر دو یلیا ۲۲۴
 ترسیان ۶۳۴۰۴۵۴۰۲۹۷۰۲۶۸۰۲۰۲
 ترک و ترکی ۰۹ ۰۱۲ ۰۱۷ ۰۱۶ ۰۹۵
 ۳۸۱۰۳۵۹۰۲۲۵
 ۴۳۹۰۴۳۶۰۴۳۳۰۳۸۵
 ۵۰۸۰۴۷۳۰۴۶۵
 ترک نبودن یارتها ۱۲۴
 ترکان ۳۶۹۰۳۶۳۰۲۴۱۰۱۹۲۰۱۷۷
 ۵۳۳۰۵۰۹۵۰۵۰۵۰۵۰۱۰۴۹۴
 ۵۴۸
 ترکستان ۶۳۵۰۵۹۳۰۵۹۲۰۲۴۵
 ترکیه ۶۳۹۰۴۴۱۰۳۳۳
 الترمذی ۵۱۶
 ترومپ ۲۴۸
 تروینر ۶۴۷۰۶۴۵
 ترویر ۸۵
 تری نی نی کالج ۲۴۸
 تسنن (رجوع شود به سنت و جماعت)
 تسوی جی ۲۲۸
 تشبیه ۶۳۵۰۴۶۸۰۴۶۳۰۴۶۲
 تشبیح (رجوع شود به شیمه)
 تصحیح الاعتقاد ۴۱۱

تاریخ روابط سیاسی ، شش ، نه
 تاریخ ساسانیان ۲۶۹۰۲۶۴۰۲۵۰
 تاریخ سیاسی اسلام ۴۱۱
 تاریخ شعر در عثمانی ۶۷۶۰۶۴۸۰۶۱۹
 تاریخ صوفیه ۶۳۶
 تاریخ طبرستان ۶۸۲
 تاریخ طبری ۶۹۱۰۲۰۱۹
 تاریخ عقائد مهم اسلام (رجوع شود به فن کرم)
 تاریخ عقائد و تمدن اسلام ۳۱۱
 تاریخ فرهنگ شرق ۳۰۵
 تاریخ قیام بایه ۱۳۴
 تاریخ الکامل ۲۷۲
 تاریخ گزیده (رجوع شود بحمد الله مستوفی)
 تاریخ مسلمین آسیائی ۵۷۱۰۳۱۱
 تاریخ مکه ۵۲۳
 تاریخ وزارت ۳۷۰
 تازی (رجوع شود به ربی)
 تازیان ۳۴۸۰۲۵۶۰۲۴۱۰۲۲۳۰۱۱
 ۴۹۷۰۴۹۲۰۴۸۴۰۳۸۸۰۳۸۵
 ۰۵۴۱۰۵۰۴
 تاسوع ۶۱۴
 تاسس (رجوع شود به تواس)
 تاسون ۱۴۱۰۱۴
 تاورنیه ۶۷
 تاولر ۶۱۶۰۴۴۴
 تاویل ۴۲۰
 تبت ۲۳۴
 تثلیث ۶۴۷
 تثلیث عرفانی ۳۰۱
 تبریز ۴۸۲۰۴۴۱۰۴۱۱۰۱۵۰
 تجارب الامم ۵۲۹

۴۶۲۰۴۵۹۰۴۵۲۰۴۱۷

۵۲۶۰۵۲۵۰۴۸۲۰۴۸۱

۶۰۶۰۵۹۵۰۵۸۰۰۵۷۳

۶۲۱

تکریرا، بدرو ۶۷

تلخیص البیان فی مجازات القرآن ۴۲۶

تلدو ۶۳

تلدن، سیزده، ۱۴۱۰۱۴

تلمود ۳۷۰

تمام، ابو تمام حبیب بن اوس الطائی

۲۸۵

تمیم ۲۳۵

تمیم بن المعز ۵۴۵

التمیمی، زیاده بن جاریه ۳۹۷

التمیمی، واقد بن عمرو ۴۸۲۰۴۸۱

تناسخ و تناسخیه، ۴۶۲۰۴۲۲۰۴۰۸

۴۷۵۰۴۷۰۰۴۶۳

التنبیه والاشراف ۵۳۹۰۴۸۶

تنیسون ۳۰۹

توحید ۴۶۰۰۴۴۱۰۴۲۸۰۴۲۱

تور ۱۷۷۰۱۷۶

تورات ۱۷۱۰۱۵۲۰۵۷، ۴۷، ۳۳، ۱۵

۶۹۵۰۶۹۴۰۵۶۳۰۲۲۳

توران و تورانی ۱۷۷۰۱۲۴۰۴۱۰۳۸

۱۸۵

توم ۲۳۳

توماس ۲۲۲، ۲۲۱

تونس ۵۲۶

تونو ۶۷

تیرش ۳۳

تیسفون ۳۲۷، ۲۹۶، ۲۷۲، ۲۰۲، ۱۹۸

۴۸۱۰۴۶۶

تیکسون ۱۱۲، ۹۵، ۹۳، ۹۱، ۸۹

تصوف ۶۱۰۰۵۳۰ - ۴۴۷۰۴۳۸۰۴۳۷

۶۲۰۰۶۱۸۰۶۱۶۰۶۱۴۰۶۱۲

-۶۲۷۰۶۲۴۰۶۲۲۷۰۶۲۶۰۶۲۴

۶۴۷۰۶۴۵۰-۶۴۳۰۶۴۰

تصفیه طلبان ۳۲۵

تعدد زوجات ۲۷۶

تعزیه ۱۹۸۰۱۹۷

تعصب عشائری عرب ۳۱۲

تعصب للقرس ۳۹۰

تعلیم اسلام، کتاب آرنولد ۶۵۳

تعلیمی ۵۹۵

تفرغز ۲۴۲

تفسر برهان ۴۲۶

تفسیر الجواهر ۴۲۹

تفسیر صافی ۴۲۶

تفسیر طبری ۶۹۳

تفسیر قرآن کریم ۴۲۶

تفسیر مصطفی الراعی ۴۲۹

تفسیر المنار ۴۲۹

تفوق ایرانی بر عرب ۳۶۴

تفوق عرب ۳۸۸۰۳۶۵

تفوق قریش ۳۶۵

تفویض ۴۱۵۰۴۱

تفویض واختیار ۵۷۴

تقدیر ۴۲۰

تقویم ۱۵۳

تقی زاده، سید حسن، شش، هشت، یازده، ۱۶

۱۱۹۰۱۱۷۰۵۵۰۳۹۰۳۷

۱۰۵۶۰۱۰۵۲۰۱۲۷۰۱۲۲

۲۰۰۰۱۸۶۰۱۸۳۰۱۷۴

۲۲۳۰۲۲۲۰۲۲۵۰۲۰۳

۲۶۸۰۲۶۶۰۲۴۵۰۲۴۲

۴۱۶۰۳۷۴۰۳۵۰۶۲۸۸

نوسید یدس ۱۴۳
نیافینوس ۴۸۷
نیودور ابو قره ۴۱۳
نیودوسیوس ۵۱۷
نیوفانس ۲۵۴، ۲۵۰
ج
جابر بن حیان ۴۰۲، ۳۹۹
جابلقا ۳۵۸
جاحظ ۳۷۷، ۳۱۳، ۲۴۴، ۱۶۸، ۲۵
جامع السیاه عباسیان ۴۶۱، ۳۵۳
جامع التواریخ ۵۶۹
جامع الحکمتین ۶۰۶
جامع سفیان ثوری ۳۹۴
جامعه عثمانیه حیدرآباد دکن، نه
جامی، نو، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰
۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۴
جاویدان یسر سهرک ۴۸۲-۴۸۷
جاویدان کبیر ۱۳۴، ۴۴۰، ۴۴۳
جاهلیت ۴۵۰، ۳۹۴، ۳۲۶
جبر ۴۲۰، ۴۱۴
الجبائی ۴۳۰، ۴۳۴
جبرائیل ۶۲۵
الجراح، ابو عبیده ۳۷۹
جدول خلفای عباسی ۳۶۸
جرج اول ۴۱۰

تیکر خداسکای ۱۴۳
تیکلات بیلر ۳۲
تیودوس ۸۲
تیموتیوس ۲۵۴
تیمور لنگ ۱۸۷، ۱۳۴
تهران ۱۷۳، ۱۵۲، ۱۰۲، ۲۰۵، ۷۰، ۵۰، ۳۱
۶۴۸، ۲۰۹
ث
ثابت، ابراهیم و ابوالحسن ۴۵۴
ثابت، اسحق و ابوالفرج ۴۵۴
ثابت بن قره ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۵۴
تام ۱۰۰
تت گوش ۱۴۳
ترتونه ۱۷۵
ترائی تنه ۱۷۵
تربا ۳۸۳، ۳۸۲
التعالی ۵۳۴، ۵۲۶، ۵۲۰، ۴۷۱، ۳۷۰
۶۸۷، ۶۸۱، ۵۴۷، ۵۳۹
تعلب نحوی ۴۰۷
التقفی، عبسی بن عمر ۴۰۲
التقفی، مسعود ۱۹۷
التقفی، یوسف بن عمر ۲۴۲
تلوک ۶۴۷، ۵۳۰، ۴۳۷
تمود ۶۲۹
تنوی و تنویت ۲۳۰-۲۲۸، ۱۶۰، ۱۰۵
۵۶۳، ۲۷۶، ۲۳۷، ۲۳۶
۶۴۷
نواب علم ۴۹۶
نورن برک ۵۲۸
الثوری، سفیان ۶۲۳، ۶۲۱، ۶۱۰، ۶۰۹
۶۳۵

- جرجان ۵۷۰۴۲
 جرجانی ، ابوشریف احمد بن علی مجلدی ۲۷
 جرج ۵۷
 جسرند ۲
 جزیر ۴۸۳
 جزیره ۲۴۳۰۳۴۲۰۲۹۸۰۲۴۲
 جشن - ده ۱۷۰
 جشن هزاره فردوسی ۱۸۸
 الجعد بن درهم ۲۴۳
 جمرانه ۳۱۲
 جعفر بن ابی طالب ۲۷۷
 جعفر برمکی ۳۷۲
 امام جعفر صادق (ع) ۴۴۲۰۴۱۹۰۴۱۸
 ۵۹۷
 جکسون ، یرفمورولیم ۲۴۰۰۰۰۰۴۸
 ۲۴۰
 جلال الدین (رجوع شود بملوی)
 جلالی ناآئینی ؛ سید محمد رضا ۶۱۴
 جنفولا ۳۰۲۰۳۰۰۰۲۹۰
 جم ۱۷۲
 جنونتن ۱۱۴
 جمشید جم ۳۸۹۰۱۷۳۰۱۷۰۰۱۲۰۰۸۸
 ۵۶۴
 جهره ۵۳۶
 جمعی ، ابو عبدالله محمد بن سلام ۴۰۶
 ۶۵۲۰۵۰۸
 جمع الجمع ۶۳۷
 الجنابی ، ابوطاهر ۵۲۶ ، ۵۳۷ ، ۵۸۳
 ۵۸۶۰۵۸۴
 الجنابی ، ابوسید حسن بن بهرام ۵۸۳
 جناشکک ۶۸۲
- جندی شاپور ۰۴۳۴۰۲۴۷۰۰۴۵۶۰۴۵۰۰۰
 ۵۰۷
 جنگ آبیانی ۱۳۴
 جنگ ایران و یونان ۲۰۰
 جنگ بدر ۴۲۳۰۳۷۸
 جنگ جل ۳۲۰
 جنگ زنه ۶۹۴
 جنگ صفین ۳۲۶۰۳۲۲
 جنگ نهروان ۳۲۷
 جنگهای صلیبی ۶۹۶
 جنید بغدادی ۰۴۴۶۰۰۴۳۱۰۰۴۳۷۰۰۶۲۰
 ۶۳۶۰۶۳۵
 جنیدی ، ابو عبدالله محمد بن عبدالله ۰۶۶۲
 ۶۷۹
 جواز رؤیت ۴۲۳۰۴۱۹۰۴۱۸
 جوامع الحکایات ۶۵۷۰۴۱۴
 جواهر الکلام ، عبدالعزیز ۵۴۷
 جواهر الکلام ، علی ۵۴۷
 جوتها ۱۱
 جوشن کبیر ۴۲۴
 جولاهه ابهری ۱۳۳
 جونز ، سروولیم ۰۷۶۶۸۰۰۷۷۷۰۰۸۲۰۰۸۲
 ۱۷۳۰۹۱۰۸۹
 جویباری ، ابواسحق ابراهیم بن محمد
 البخاری ۶۶۹
 جهانگشانی عرب ۳۴۴
 جهورین مراد ۴۶۷
 جهنم ۴۱۰۰۱۶۲
 جیحون ۴۷۲۰۲۸۱۰۲۸
 الجیلانی ، سید عبدالکریم بن ابراهیم
 ۶۱۷
 جیز اول ۳۰۱

ح

- حابور ۳۳
- حاتم طائی ۳۸۴
- حاجی آباد ۱۴۲
- حاجی بابا ۶۱۸
- حارث بن عبدالله الجمدی ۳۵۲
- حافظ، دوازده، ۳۳۲، ۳۳۱، ۱۳۲، ۱۲۵، ۵۰، ۵۰، ۴۱۹، ۴۱۵
- ۰۵۶۵۰۵۳۰۰۵۲۹۰۴۱۹۰۴۱۵
- ۶۴۷۰۶۳۸۰۶۲۱۰۶۱۰۰۵۹۳
- الحاکم بامر الله ۵۸۰۰۵۷۸
- حالات وسختان شیخ ابوسعید ۶۰۸
- حام ۱۷۷
- حامد ۶۳۱۰۶۳۰
- حبشه وحشیان ۲۵۹۰۲۴۹۰۱۴۴۰۶۵
- ۲۷۷۰۲۶۵۰۲۶۳۰۲۶۲
- ۴۲۴۰۳۹۲
- حبيب بن مسلمه ۲۹۷۰۲۹۸
- حییش ۵۶
- حج ۶۳۱۰۳۳۵
- حجاج بن يوسف ۳۴۲۰۳۳۷۰۳۰۰۳۰۰۴
- ۴۱۴
- حجاز ۰۴۶۷۰۳۹۷۰۳۵۴۰۲۹۲۰۲۷۳
- ۶۵۳
- حجة البالغہ ۴۴۱
- حجج دوازده گانه ۶۰۳
- حجر الاسود ۵۸۵۰۵۸۴۰۵۳۷
- حدوث قرآن ۴۳۱۰۴۲۲۰۴۱۷۰۴۱۶
- حدیبیہ ۲۷۲
- حدیث ۳۹۸۰۳۹۶۰۳۹۲۰۳۱۳
- حرار ۳۳۶۰۱۹۷
- حران وحرانیان ۵۶۳۰۵۴۴۰۴۵۶-۴۵۱

ج

- جانش یش ۱۴۰۰۸۹
- جایخانه دانشگاه تهران ۱۶۶
- جایخانه مجلس شورای ملی چهار، یازده
- چاراول ۳۲۵
- چاه نخشب ۴۷۴۰۴۷۳
- جایش یش ۱۴۰۰۹۸
- چتاک ۲۲۳
- چتر نغمه ۵۴
- چترنگک نامک ۱۶۵
- چغرا ۵۷
- چدک ۲۲۳
- چرجیل، سیدنی ۴۱۵
- چشم بد ۶۶۱۰۶۶۰
- چشم زخم ۶۶۱۰۶۶۰
- چفانی، امیرسمید ۶۷۱
- چفانیان ۶۶۲۰۳۵۵
- چلیا ۸۲
- چنگیز ۴۲۱۰۱۲
- چوب صلیب حقیقی ۲۵۷
- چهارمقاله عروضی ۵۰۱۲۰۴۷۱۰۲۸۰۲۵
- ۵۰۷۵۰۵۲۷۰۵۲۰
- ۰۶۷۱۰۶۶۶۰۶۵۴
- ۶۸۲
- چهر ۱۲۴
- چیترا ۱۲۴
- چین ۴۵۹۰۲۴۲۰۲۳۴۰۱۷۴
- چینی (خط) ۱۲۶
- چینی (زبان) ۲۲۵
- چینیان ۳۷۳

حلاج ، حسین بن منصور ۵۲۹ - ۵۳۱
۰۶۳۷-۶۲۶۶۲۰۰۶۱۹۰۵۳۷
حلانی ۳۸۶
حلب ۴۵۱۰۳۲۲
حلج ۳۳
حلول ۰۶۲۷۰۵۳۱۰۴۸۵۰۴۶۲۰۴۰۸
۶۳۵
حلیة الاولیاء ۴۴۹
حداد ۲۲۸
حدادین سابورالارویه ۴۰۲
حدادین سلمه ۳۹۶۰۳۹۴
الحداد ۳۵۱
حسانة ابوتام ۴۰۷
حسانة فارسی ۱۳۸
حسانه سرائی درایران ۱۸۸
حسانه سرائی موالی ایرانی ۳۸۵
حسانة الظرفاء ۶۶۳
حسانة ملی ایران ۱۸۰۰۱۷۹۰۱۶۸
۱۸۴-۱۸۸-۱۸۸
حدالله مستوفی ۰۱۲۶۰۱۲۵۰۴۳۰۲۵
۴۱۸۰۲۳۱۰۱۳۳
حدان ۶۵
حدان بن الاشعث ۰۵۸۲۰۵۷۶۰۵۷۵
۵۹۹۰۵۹۶
حدون بن اسمعیل ۴۹۶
حصص ۵۷۵۰۳۲۲
حمله عرب ۲۷۵
حیری ۳۹۲۰۲۶۵-۲۶۲۰۲۵۹
الحمیه ۳۵۴۰۳۵۳
حنابله ۵۲۹۰۵۰۷۰۴۴۱۰۴۳۹
حنبل ، امام احمد ۴۴۰۰۴۱۷۰۴۰۷۰۳۹۸
۵۳۳۰۲۹۹۰۵۰۸۰۵۰۷
حنظله بادغیسی ۶۶۰۰۵۲۱۰۵۱۰

حرب ۳۱۶
حروف التفسیر ۳۹۴
حروف رومی ۱۲۸
حروف عربی ۱۲۹
حروفیه ۰۵۸۷۰۴۶۳۰۱۳۴۰۶۷۰۴۳
۶۱۹
حریری ۶۷۴
حزقیبا ۱۰۳
حسن ، دکتر حسن ابراهیم ۴۱۱
حسن بصری ۳۹۸
امام حسن علیه السلام ۳۱۵۰۳۰۷۰۱۹۹
۵۸۷۰۵۶۹۰۳۹۴۰۳۳۶۰۳۳۵
حسین بن علی علیه السلام ۰۱۹۹۰۱۹۵
۳۳۵۰۳۳۳۰۳۳۳۰۳۲۹۰۳۱۵
۴۷۷۰۴۳۳۰۴۳۱۰۳۴۸۰۳۳۶
۵۹۷۰۵۶۹۰۵۰۶
حشاشین ۰۵۷۴۰۵۶۹۰۴۶۳۰۲۵۵۰۸۴
۰۵۹۶۰۵۹۵۰۵۹۱۰۵۷۸۰۵۷۵
۶۱۹۰۶۰۶
حشیشیون (رجوع شود به حشاشین)
حضر موت ۲۶۵
حفصه ۵۰۶۰۳۱۵
حق آسمانی یادشاه ۱۹۵۰۱۹۳
حقوق سلطنت ۱۸۷
حکام عرب ۱۵۶
حکام ۳۱۶
حکماء هفت گانه یونان ۲۴۷
حکمت الاشراق ۶۱۹
حکمت آل آقا ، یازده ،
حکمت آلهی ۳۹۱
حکمت ، علی اصغر ، هشت ، ۳۰۲ ،
۶۴۳۰۳۳۲
حکیمه الدهر ۲۳۸

ختنه ۴۹۵
 ختنی ۴۵۰۴۴
 خجستان ۵۲۱
 خجستانی احمد ۵۲۰
 خدائی یادشاهان ساسانی ۱۹۲-۴۶۹-
 ۴۷۰
 الخدش ۳۵۰
 خدای نامک ۱۶۳-۱۸۷-۴۰۱-۲۰۱-
 خراد ۲۰۹-۳۱۰
 خراسان ۴۳-۵۷-۲۴۲-۳۴۳-۲۸۱-
 وخراسانیان ۳۴۶-۳۴۹-۳۵۱-۳۵۳-
 -۳۸۲-۳۶۵-۳۶۴-۳۵۵
 ۳۸۴-۳۹۶-۴۰۳-۴۶۱
 -۴۸۷-۴۷۷-۴۶۹-۴۶۳
 ۴۰۲-۴۰۹-۵۱۶
 ۴۱۷-۴۵۳-۴۵۴-۵۲۱-۵۱۷
 ۴۵۷-۵۷۸-۶۳۱-۶۳۵
 ۶۵۰-۶۵۳-۶۵۷-۶۶۸
 ۶۷۷
 خرد مینوی ۱۴۸
 خرده اوستا ۱۵۴
 خرزاذ خسرو ۲۵۷
 خرس ۱۸۵
 خرفستران ۲۳۶
 خروک کبان ۲۱۲
 خرم آباد ۴۶۸
 خرمه ۴۶۶
 خرمی ، اسحق بن حسن ۳۸۸
 خرمدان (خرم دینان) ۳۵۰-۳۵۸
 ۳۵۹-۴۶۳-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۸
 ۴۷۹-۴۸۰-۴۸۲-۴۸۷-۵۶۳
 خرمه خدائی ۲۱۲
 خرمه خسرو ۳۸۰

حنفی ۴۰۲-۴۰۴-۴۳۹-۴۴۱-۴۴۴
 حنفیه ۳۱۵
 حنین بن اسحق ۵۱۶-۵۲۳-۴۵۶
 حواء ۲۴
 حوریان ۱۶۲
 حیان داروساز ۳۴۵
 حیدرآباد دکن ۱۰
 حیدره ۶۳۰-۶۳۶
 حیره ۲۵۷-۲۶۳-۳۷۹
 خ
 خاتونی ، ابوطاهر ۶۵۰-۶۷۵
 خاخام ۶۹۵
 خازم بن خزیمه ۴۷۱
 خاقان ۲۴۱-۳۸۸
 خاقانی ۴۴۰-۵۹۲-۶۳۸
 خالد بن برمک ۳۷۴-۳۷۴
 خالد بن عبدالله القشیری ۲۴۲-۳۴۱
 ۳۴۹
 خالد بن فیاض ۲۹۰-۲۵
 خالد بن ولید ۲۴۲
 خالد بن یزید ۳۹۹
 خان ۲۴۱
 خاندان علی علیه السلام ۴۵
 خاندان نبوت ۳۲۳-۳۲۶-۳۳۷-۳۴۸
 ۴۰۸
 خاندان نوبختی ۴۰۹-۴۵۶-۶۲۸
 خانیکوف ۳۰۶
 خبازی نیشابوری ۶۸۰
 خبیر صحیفه ۳۹۳
 خنل ۳۵۵
 ختمی مرتبت (ص) ۴۲۴ (نگاه کنید به
 پیغمبر اسلام)

| | |
|---|----------------------------|
| خط مصری قدیم ۱۰۱ | خریده القصر ۶۵۴ |
| خط میخی ۰۱۰۲۰۱۰۰۰۹۸۰۹۳۰۱۳ | خزانه ۳۹۳ |
| ۱۴۱ | الغزاعی احمد بن ، نصر ۴۱۷ |
| خطابه ۵۷۵ | خزینة شایبگان ۱۸۱۰۱۴۸ |
| خطیب بغدادی ۳۹۶۰۲۷۱ | خسروانی ۳۰ |
| خطیب تبریزی ۲۸۵ | خسروانی ، ابوظاهر ۶۷۸ |
| خلف الاحمر ۲۸۴ | خسرو اول ۲۵۳۰۲۰۲ |
| خلفای اموی ۴۱۵۰۳۱۲۰۳۰۹۰۳۰۷ | خسرو پرویز ۸۲۰۳۹۰۲۶۰۲۴۰۱۲ |
| خلفای راشدین ۳۱۲۰۳۰۸۰۲۸۸۰۲۸۰ | ۲۶۶۰۲۵۷۰۱۹۳۰۱۸۷ |
| ۶۰۸۰۵۶۴۰۳۲۹۰۳۱۵ | ۲۸۹۰۲۷۳۰۲۷۰۰۲۶۸ |
| خلفای رقیب ۵۷۷ | خسرو یسر مهر گشنسپ ۲۵۷ |
| خلفای شرقی ۳۶۰ | خسروشیرین ۳۰۰۲۵ |
| خلفای عباسی ۳۰۷۰۳۴۸۰۱۳۷۰۱۳۰۱۲ | خسرو گواذان (گواتان) ۱۸۰۱۵ |
| ۰۳۶۱۰۳۴۰۰۳۱۶۱۶۳۰۹ | ۱۶۵۰۱۶۳ |
| ۰۳۷۵۰۳۶۸۰۳۶۷۰۳۶۳ | خسروی سرخسی ۶۷۸۰۶۶۳ |
| ۰۵۶۴۰۴۳۶۰۴۳۱۰۳۷۶ | خشاپارشا ۱۷۲۰۱۴۰۰۱۲۳۰۹۵۰۸۷ |
| ۰۵۹۹۰۵۸۵۰۵۸۲۰۵۷۷ | خشیانیه ۱۰۵۰۱۰۴ |
| خلفای فاطمی ۵۸۲۰۵۳۸۰۵۳۷۰۳۱۵ | خشث ۱۷۲ |
| ۵۸۵ | خط آشوری ۱۰۲ |
| خلیل بن احمد ۴۰۳ | خط اکدی ۱۰۱ |
| خلیلی ، عباس ۴۱۱۰۲۸۵ | خط بدیع ۲۴۴ |
| خانی ۱۷۹ | خط تمیل قدیم ۱۵۷ |
| خمس وزکوة ۲۹۸ | خط یهلوی ۱۱۳۰۱۱۰۰۹۴۰۲۶۰۱۷ |
| خمة مسترقه ۱۵۲ | ۱۲۸۰۱۲۶۰۱۲۲۰۱۲۱ |
| خواجه ابوالقاسم ۶۷۹ | ۲۲۲۰۱۵۷ |
| خواجه نصیرطوسی ۴۲۸ | خط رومی ۱۲۶ |
| خوارج ۳۵۰۰۳۳۹۰۳۳۵۰۳۲۹۰۳۲۳ | خط زند ۶۸ ، برابر ۱۲۱ |
| ۵۱۴۰۴۱۰۰۴۰۸۰۳۸۰ | خط عبری ۶۹۳۰۱۵۷ |
| خوارزم ۶۵۳۰۶۵۰۰۴۳۰۰۱۴۳ | خط عربی ۱۵۷۰۱۲۶۲۰۰۱۱۷ |
| خوارزمی (زبان) ۴۴ | خط علی علیه السلام ۳۹۳ |
| الخوارزمی ، ابو عبدالله محمد بن احمد بن | خط کوفی ۱۵۷ |
| یوسف ۵۵۱۰۵۴۴ | خط مادی ۴۰ |

دارياووش ۹۵
 داريوش ۱۱۱۰۱۴۱۰۳۹۰۱-۰۱۰۴۹۰۵۰۵۰۹۷۰-
 ۰۱۴۶۱۴۴-۰۱۴۰۰۱۲۳۰۹۹
 ۱۸۰۱۸۲
 داريوش کبير ، دوازده ، سيزده
 دانای مینوگک خرد ۱۶۱
 دانته ۱۶۲
 دانش پزوه ، محمدتقی ، يازده ، ۲۳۳۰۲۸۵۰
 دانشکده ادبیات ۶-۶
 دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران ، ۳۰
 ۳۹۶
 دانشگاه تبریز ۲۴۶
 دانشگاه تهران ، دو ، چهار ، يازده ، سيزده ،
 ۱۵۲۰۱۰۲۰۹۷۰۸۱۰۵۸
 ۱۸۱۰۱۷۷۰۱۷۰۰۱۵۸
 ۴۱۱۰۴۰۹۰۳۸۹۰۳۶۵
 ۶۰۶۰۵۹۴۰۴۹۰۰۴۱۴
 ۶۷۲۰۶۰۸-
 دانشگاه کمبریج ۱۳۴۰۲۱
 دانشگاه گرایف-سوالد ۲۸۰
 دانشگاه من یله ۶۴
 دانشگاه مونیخ ۱۱۷۰۱۱۵۰۱۱۳
 دانشگاه وندربیلت امریکا ، سيزده
 دانیال ۶۹۵۰۶۹۴۰۹۵
 داود ۵۶۲۰۱۷۱
 داود طائی ۴۴۶
 داود بن علی ۵۲۳
 داود بن محمد بن ابی ممشر ۲۷۱
 دام یوکا ۳۸
 دائرة المعارف ادبیات جهان ۲۳۵
 دائرة المعارف ادیان و اخلاق ۶۲۰
 دائرة المعارف اسلامی ۶۲۰۰۳۹۷۰۱۷
 دائرة المعارف بریتانیکا ۲۰۰۰۱۴۶۰۱۹
 ۴۴۹۰۴۱۳۰۴۱۰۰۳۹۱

خواف ۵۲۱۰۴۵۹
 خوراک علی علیه السلام ۲۸۰
 خورشید ۱۴۵
 خورشید نیایش ۱۵۴
 خورن ۱۷۸
 خوزستان ۵۸۲۰۵۴۱۰۴۵۵۰۳۱
 خوشنواز ۱۸۵
 خولسون ۴۵۴۰۴۵۳۰۴۵۱
 خون عرب و امتیاز آن ۳۳۶
 خونجی ۴۲۷
 خیام ۵۶۵۰۲۳۲۰۱۲۵
 خیزران ۴۷۱
 خیوه ۱۴۳
 ۵
 داتستان دینیک ۱۶۰
 داتیک ۱۴۹
 دارا ، ۲۰۹ ، ۲۰۷ ، ۱۸۲ ، ۱۷۹ ، ۱۰۳
 داراب ۹۱۰۷۳۰۷۲
 دارابی ، محمد ۴۱۹۰۴۱۵
 دارای اول ۱۸۱۰۱۸
 دارای دوم ۱۸۰
 دارالسلام ۲۴۲
 دارعبسی ۲۶۸
 دارمستر ۰۳۹۰۳۶۰۳۰۰۲۱۰۱۶۰۱۳
 ۰۵۱۰۵۰۰۴۷-۴۵۰۴۳-۴۰
 ۰۹۲۰۹۱۰۸۹۰۷۶۰۵۴
 ۰۱۲۷۰۱۲۲۰۱۰۹-۱۰۷
 ۰۲۱۵۰۲۱۰۰۱۴۸-۱۴۶
 ۰۵۱۲۰۳۷۰۰۲۴۸۰۲۳۷
 ۶۹۶-۶۹۴
 دارمیجا ۲۶۷

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| دستور زبان عربی ۶۰۸ | دائرة المعارف فرید وجدی ۴۲۹ |
| دستوران ۹۰۰۷۸۰۷۳۰۷۲۰۷۰۰۱۸ | دثوا ۵۶ |
| دشت مرغاب ۱۷۱ | دبستان المذاهب ۰۵۸۴۰۳۹۱ |
| دعای اروپائی ۶۱۸۰۳۹۱۰۳۸۳ | دبیران ۱۸ |
| دعای عباسی ۳۵۰ | دبیره ۱۰۲ |
| دعای عرفه ۴۲۸ | دبیری ۱۰۲ |
| دعبل ۵۰۸ | دبیل ۲۹۸ |
| دفرمری ۵۷۹ | دبیره ۳۷۹ |
| دقیقی ۶۶۹۰۶۶۵۰۶۶۲۰۵۴۴۰۱۸۸ - | دجله ۶۲۸۰۵۰۶۰۲۹۵۰۲۹۳۰۲۷۳ |
| ۶۷۱ | ۶۳۴۰۶۳۲۰۶۳۱ |
| دکن ۳۸۶ | دجله الموراء ۵۹۳۰۲۷۳ |
| دلارام ۲۱ | دجیل ۲۹۳ |
| دماغ آریائی ۶۱۱ | دخه ۷۴ |
| دماوند ۵۹۳۰۱۷۵ | دراهم القدره ۶۲۸ |
| دمشق ۰۳۴۱۰۳۳۰۰۳۲۳۰۳۲۲۰۳۲۰ | در باراموی ۴۱۰ |
| ۰۴۱۵۰۴۱۳۰۴۰۹۰۳۵۷۰۳۵۶ | درخت آسوریک ۱۶۵۰۱۵ |
| ۶۹۶۰۶۴۹۰۵۸۳۰۵۰۵ | درستویه ۶۵۴ |
| دمو کراسی عرب ۴۰۸۰۳۶۵ | درفش آزادی ملی ۱۷۵ |
| دمیه القصر ۶۵۳۰۶۵۲ | درفش کلویائی ۱۷۵ |
| دناوند ۱۷۵ | درن ۴۶۶۰۱۳۴۰۱۳۰ |
| دندان ۵۹۵۰۵۹۴ | درنبرگ ۱۲۷ |
| دوا ۵۶۰۵۵ | درنگی بنه ۱۴۳ |
| دوازده امامی ۴۴۱۰۳۵۸۰۳۳۶ | دروجان ۲۳۶ |
| دوازده انجیل ۲۳۰ | دروز ۵۸۰۰۵۷۸۰۵۷۱ |
| دو پریسون ، بارنابی ۶۶ | الدروزی ، حمزه ۵۸۰ |
| دوبو ۵۳۹ | دروغ ، دوازده ، سیزده |
| دوپرون (رجوع شود به آنکیتل) | درویش ، احمد یازده |
| دوختا ۲۲۴ | درهم ، الجعد بن ۲۴۳ |
| دوخویه ۲۵۱۰۲۲۳۰۱۸۳۰۵۷۰۲۵۰۱۹ | دری ۴۳ |
| ۳۶۹۰۳۱۷۰۲۹۸۰۲۹۶۰۲۹۳ | دری ، ضیاء الدین ۴۳۴۰۴۴۱ |
| ۴۰۲۰۳۹۸۰۳۹۷۰۳۹۱۰۳۷۸ | دریاوش ۹۵ |
| ۵۲۴۰۵۰۸۰۴۸۰۰۴۶۶۰۴۱۳ | دژ کلار ۲۱۶ |
| | دساتیر ۸۸۰۸۴۰۸۳ |

| | |
|--------------------------------|-------------------------------------|
| دو وبتاير نم ۱۴۱ | دوخويه ۵۴۴۰۵۳۸۰۵۳۷۰۵۳۰۰۵۲۸ |
| دو هاراه ۱۰۷۰۴۵۰۳۶ | ۵۷۸-۵۷۶۰۵۷۳-۵۷۱۰۵۴۵ |
| دويدار صغير ۲۹۳ | ۶۳۴-۶۳۲۰۵۹۴۰۵۸۷-۵۸۲ |
| دويونك ۳۷۰ | دوزخ ۱۶۲ |
| دهان ۱۷۵۰۱۷۴ | دوزی ۳۲۴۰۳۱۱۰۳۰۳۰۲۸۲۰۲۷۵ |
| دهخدا ، علي اكبر ۰۳۸۵۰۱۸۴۰۱۷۴ | ۴۱۲۰۳۶۴۰۳۴۳۰۳۳۸۰۳۳۰ |
| ۶۱۲۰۵۹۴ | ۴۲۵۰۴۲۴۰۴۲۱۰۴۱۷۰۴۱۳ |
| دهقان دانشور ۱۸۷ | ۴۴۶۰۴۴۱۰۴۳۶۰۴۳۴۰۴۳۱ |
| دهقانان ۴۸۸۰۴۸۷۰۳۵۸۰۳۴۱ | ۴۶۸۰۴۴۸۰۴۴۷ |
| دهلي ۵۹۴ | دوساسی ۱۰۹۰۹۷۰۹۴۰۹۲-۹۰۰۸۴ |
| ديا او كو ۳۸۰۳۵ | ۵۷۸۰۵۷۶۰۵۷۱۰۱۱۲۰۱۱۰ |
| ديار بكر ۶۵۳۰۲۰۰ | ۶۰۲۰۶۰۱۰۵۹۹۰۵۹۸۰۵۹۵ |
| دياله ۶۷۴۰۴۶۶۰۴۰۲ | ۶۰۶۰۶۰۴ |
| ديتريسي ۵۵۲۰۵۴۱۰۵۳۳۰۴۳۹۰۴۳۶ | دوسلان ۴۴۰۰۴۰۸۰۳۸۷۰۳۷۰۳۰۷ |
| ۵۵۶۰۵۵۵۰۵۵۴ | ۴۸۹۰۴۷۴۰۴۶۹۰۴۵۷۰۴۴۶ |
| ديدان ۵۹۵ | ۶۵۳۰۵۵۸۰۵۴۷۰۵۴۱۰۵۳۲ |
| دير كرمل ۹۲ | ۶۸۲ |
| الديصانيه ۵۶۳۰۵۵۶۰۲۳۶ | دوست-ار يونان ۱۲۴ |
| ديك الجن ۵۰۸۰۴۰۷ | دوشس گيمن ۵۰ |
| ديگي ۲۲۴ | دو كي ۲۲۴ |
| ديلم ۳۰۷ | دو كا ۶۴ |
| ديمتريوس اميراطور ۲۳۱ | دو كات ۳۱۱ |
| دين دبيري ۱۰۲ | دولاكروا ۱۰۷۱ |
| دينامينيو ۱۶۱ | دولاكارد ۳۲ |
| دين پهنوي ۱۷۹ | دوات آبادی ، حاجي ميرزا يحيى ، هشت |
| دينشاه ايراني ۵۹۴ | دولت عباسی (رجوع شود به بني العباس) |
| دينكرت (دينكرد) ۲۳۱۰۱۵۹۰۱۴۸۰۱۶ | دولت ، موسی معظم السلطنه ۵۹۴ |
| دينور ۴۶۶ | دولت شاه ۰۶۵۲۰۵۱۰۰۲۷۰۲۴۰۲۲۰۲۱ |
| دينوري ۱۷۲۰۱۶۸۰۱۶۷۰۱۶۵۰۱۵۶ | ۶۶۶۰۶۵۵ |
| ۲۲۲۰۲۰۲۰۱۹۴۰۱۹۳۰۱۷۹ | دومة الجندل ۴۳۴۰۳۳۲ |
| ۳۴۷-۳۴۵۰۳۳۶۰۳۰۰۰۲۵۱ | دونكر ۱۴۶ |
| ۴۷۰۰۴۶۸۰۳۵۵۰۳۵۳۰۳۵۲ | دو وبتاير نم ۱۴۱ |

| | |
|-------------------------------------|---|
| رازی ، قوامی ۶۳۸ | دینوری ۵۳۵۰۵۲۴، ۴۸۶، ۴۸۰، ۴۷۹ |
| رازی ، منطقی (نگاه کنید به منطقی) | دیو ۱۲۶۰۵۶ |
| الرازی ، یحیی بن معاذ ۶۰۹ | دیوان ۳۹۳ |
| داسب ۵۴۸، ۳۲۷ | دیوجانس ۶۱۵ |
| راشدالدین ستان ۵۷۵ | دیو دادی ۶۵۴ |
| الراضی ۵۳۳ | دیولافوا ۱۰۰ |
| راغب ۴۲۸ | |
| راکا ۴۲ | د |
| رافضیان ۵۲۸، ۴۶۷ | ذاقوبه ۴۶۳ |
| رانسون ۱۳۹، ۹۸ | ذریه رسول (ص) ۳۴۰ |
| رام روز ۶۸۸ | ذکا الملک (رجوع شود به فروغی) |
| رام هرمز ۵۳۸، ۵۱۱، ۲۳۰ | ذو جدن ۲۵۹ |
| راوند ۴۶۹ | ذوالرمه ۳۷۹ |
| راوندی ، نجم الدین ۱۳۳ | ذو شاتر ۲۵۸ |
| راوندیان ۴۷۰، ۴۶۰، ۳۵۰ | ذوقار ۲۷، ۴۱، ۱۲ |
| رانسیمان ۳۰۳ | ذوالقرنین ۱۸۲ |
| رایت ۳۲۶، ۳۸۵، ۲۸۴، ۲۵۰، ۲۰۰ | ذوالسائین ، شعرا ۶۶۲ |
| رایگانی ، ابوالعاجد ۱۳۳ | ذونواس ۲۵۹، ۲۵۸ |
| رایلندز ۶۵۹، ۶۵۵، ۳۸۰ | ذوالنون مصری ۵۵۳، ۳۰۵، ۸۰، ۴۴۶ |
| رباعی ۶۹۰ | ۶۲۲ |
| ربشاقی ۱۰۳ | الذهبی ۶۳۷، ۶۳۶ |
| ربیع الابرار ۴۳۰ | ر |
| ربیع بن صبیح ۳۹۶، ۳۹۴ | رابه العدویه ۶۲۱، ۶۱۰، ۴۴۷، ۴۴۶ |
| رجعت ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۳۵، ۴۰۸ | ۶۲۳ |
| رخش ۱۷۸، ۱۷۷ | راث ۱۰۷ |
| رزمیان ، گروه ۱۷۳ | راجیوتها ۵۴۳ |
| رساله نوروز تقی زاده ۱۵۲ | راحت الصدور ۱۳۲ |
| رستم ۳۹۰، ۱۷۸، ۱۷۷ | رازی ، ابوبکر ۵۳۲ |
| رستم یسر فرخ هرمزد ۲۸۹، ۲۶۷ | رازی ، ابوالمفاخر ۶۳۸ |
| ۲۹۳، ۲۹۰ | رازی ، بندار (رجوع شود به بندار رازی) |
| ۲۹۵، ۲۹۴ | رازی ، شمس قیس ۶۸۶، ۶۸۵ |
| الرسالة القشیریه ۶۰۹، ۲۹۵، ۲۹۴ | |

رودخانهٔ تیمز ۴۱۰
 رودخانهٔ زاب ۳۵۶
 رود دانی تپ نیک ۵۷۰۴۲
 رود کی ۲۷۰۲۳-۲۹۰۲۹-۲۰۱۲۹-۰۵۲۱۰۰
 ۶۶۳۰۶۶۰۰۶۵۹۰۵۲۷۰۵۲۲
 ۶۶۶-۶۶۹-۶۸۶
 روزن ، بارون ۲۵
 روزن تسوایک شوانو ۴۱۵-۰۰۳۰۰۰۵۴۱۰
 ۶۴۷۰۶۴۵
 روستائیان ۲۰۸
 روسیه ۱۳۰
 روضة الصفا ۲۵۱
 روغریاد ۲۳۸
 روکرت ۵۶۶
 روم ۸۲-۱۷۷-۱۹۲-۰۸۰۱۹۲-۰۵۲۰۳۸۰۵۷۰
 ۶۹۶-۶۱۵
 رم شرقی ۲۶۳-۰۰۳۳-۴۵۵
 رومی ، حروف ۱۳
 رومی ، خط (رجوع شود به خط رومی)
 رومی (رجوع شود به جلال الدین مولوی)
 رومیان ۶۴-۸۲-۲۴۷-۲۶۶-۶۸۴
 رومیان شرقی ۲۰۲
 رونقی بخاری ، ابوالمؤید ۶۸۰
 رؤیت خداوند ۴۲۱
 رهاه ۲۰۰
 ری ۴۲-۵۱۰-۵۷۰-۵۸۰-۴۰-۹۲-۹۸-۰۹۱-۳۵۹
 ۶۳-۶۶-۶۷-۶۷-۰۵۱-۴۰-۶۳-۶۳-۶۵۳
 ریاض العارفین ۶۱۰
 ریج ، کلاد جیمز ۱۰۰
 ریچاردسون ۸۹
 ریحانة الادب ۸۴۰
 رید ۳۹۱
 ریو ۸۵۰-۶۷

رشتی ، ابوسعید ۴۷۰
 رسول اکرم ۲۶۰-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۹۰
 ۲۹۹-۰۸-۰۳-۳۱۶۰۳۱
 ۳۴۳-۰۳-۰۷-۰۳۶۰۳۸۶
 ۴۴۵-۵۶۳
 رشید عباسی ۳۶۸
 رشیدالدین فضل الله ۶۹۰
 رشید یاسمی ، دو
 رشیدی سمرقندی ۶۶۶
 رصدخانهٔ بغداد ۴۵۶
 رضا ، علی بن موسی الرضا (ع) ۶۲۸
 رضاقلی خان ۳۴-۰۱-۰۳۰۱-۴۶۴
 رغ ۵۷
 رکن الدوله ، حسن ۴۳۰
 رگائی ۵۷
 الرقاء ، سری ۴۵۷
 الرقاق ۴۲۰
 رفسنجان ۱۳۴
 رق ۷۶-۰۷۷۷
 رقبه ۳۱۵
 رم ۶۳-۹۲
 رمضان ، ابراهیم ، دیباچهٔ چاپ دوم ، یک
 رنگها ۵۸
 رنگها ۴۲
 رنگه ۵۸
 رنها ۵۸
 رنه دوسو ۵۷۳
 روایات ۳۹۴
 روبیل ۲۶۲
 روح بن عباد ۳۹۶
 روح القدس ۵۷۲
 رود ارس ۴۱-۵۷۰
 رود جیحون ، ۸
 رودخانهٔ پنجاب ۵۸

زبان زند ۱۳۳۰۹۴۰۹۱۰۸۸۰۶۹۰۳۷
 زبان سریانی ۰۳۴۱۰۲۰۰۱۰۲۰۰۰۱۸۰
 ۲۵۰۰۲۴۴
 زبان سغدی ۲۲۵۰۱۷۸
 زبان شناسی ۰۱۰۵۰۱۳۰۰۱۰۹۰۷۱۰۶۲
 ۳۹۱۰۳۹۰۰۳۸۹
 زبان عبری ۱۹۲۰۶۷۰۶۳
 زبان عربی :
 » » زبان علوم اسلامی تا هجوم
 مغول ۰۰۰۰۰۰۲
 » » تجلیات نبوغ ایرانی در عربی
 و تألیفات ایرانیان بزبان
 عربی ۱۰۹ ، ۱۰۰ ، ۶۴۹۰۳۱۰ -
 ۶۸۷۰۶۵۲ به بعد
 » » سیاق یا شکل ناقصی از کلمات
 عربی ۱۰۵
 » » اهمیت زبان عربی در زبان
 فارسی ۱۳۷
 » » کلمات عربی جزء زبان
 فارسی ۱۱۵۰۱۱۴
 » » پیدایش خط عربی بفرمان
 طهمورث دیوبند ۱۲۵ ،
 ۱۳۶
 » » تحصیل زبان عربی در اروپا
 ۶۵۰۶۲
 » » ترجمه آثار پهلوی بمربی
 ۱۸۷۰۱۶۷۰۱۱۹
 » » زبان عربی بخط سریانی ۱۷
 » » ۰۱۱۹۰۶۷۰۶۴۰۶۳۰۲۱
 ۰۱۸۷۰۱۸۰۰۱۲۷۰۱۲۵
 ۰۵۳۴۰۵۳۲۰۴۰۱۰۱۹۲
 ۰۵۵۹۰۵۴۶۰۵۳۹۰۵۳۸
 ۶۵۱۰۶۵۰۰۶۴۹۰۶۱۳

ز

زبان رود ۳۶۰
 زبان صغری ۳۵۶
 زابلستان ۱۷۷
 زاخو ۰۳۴۱۰۲۳۰۰۲۳۳۰۲۲۷۰۲۰۳
 ۰۴۵۹۰۳۹۰۰۳۷۴۰۳۶۰۰۲۵۱
 ۰۶۱۲۰۵۳۳۰۵۲۶۰۵۱۸۰۴۷۲
 ۶۸۸۰۶۸۱
 زادان فرزندان فرخ ۳۰۴
 زاکرس ۳۱
 زال ۱۷۷
 زبان آریائی ۱۲۶۰۳۹
 زبان آشوری ۱۲۷
 زبان آلمانی ۲۰۴۰۲۰۰۱۰۵۵۰۶۰۹
 ۳۹۷۰۲۰۶
 زبان اکدی ۱۱۷
 زبان انگلیسی ۰۱۰۵۰۱۱۵۰۶۶۰۶۴
 ۶۲ ، ۶۵۰۰۶۴۷
 زبان اوستا ، سیزده ، ۰۶۸۰۶۳۰۴۳۰۴۲۰
 ۱۲۶۰۱۲۲۰۱۰۲۰۹۲۰۷۰
 زبان بلخ قدیم ۱۴۶۰۱۲۲۰۴۰
 زبان یارتی ۰۲۳۹۰۲۲۵۰۱۲۴۰۱۲۳
 زبان پهلوی ، یازده ، سیزده ، ۰۲۰۰۱۶۰۱۵۰۵
 ۰۱۶۶۰۱۵۶۰۱۱۵۰۹۱۰۷۰
 ۲۰۴۰۱۹۳۰۱۸۶۰۱۸۱۰۰۶۷
 ۰۳۵۰۰۲۴۷۰۲۴۴۰۲۲۵
 زبان ترکی ۰۵۶۶۰۴۳۸۰۲۲۵۰۱۳۷۰۶۷
 زبان چینی ۲۲۵۰۱۲۵
 زبان حبشی ۱۸۰
 زبان روسی ۴۲
 زبان رومی ۱۲۵

۰۱۸۳۰۱۸۰۰۱۷۸۰۶۷۱
 ۰۲۳۸۰۲۲۰۰۱۹۱۰۱۸۸
 ۰۲۴۱۰۲۳۸۰۲۳۶۰۲۳۴
 ۰۲۹۹۰۲۹۷۰۲۵۳۰۲۵۱
 ۰۳۵۹۰۳۰۶۰۳۰۰۵۰۳۰۰
 ۰۴۵۰۰۰۴۰۱۰۳۸۱۰۳۷۵
 ۰۴۶۸۰۴۶۷۰۴۶۳-۴۶۰
 ۰۶۰۴۰۵۴۴۰۵۱۸۰۵۰۶
 ۶۷۰۰۶۶۹۰۶۵۳
 زردشت و تطبیق وی بملط با ابراهیم ۱۷۱
 زردشت و تغییر نام وی به محمد بن عبدالله
 ۳۸۱
 زردشتیان جدید الاسلام ۶۵۳
 زردشتی متنصر ۲۲۶
 زردشت نامه ۱۶۶، ۶۸
 زرقان ۱۱۰
 زرقانی ۲۷۲
 زرنک ۱۴۴
 زروان اکرانه ۶۰۴
 زریر ۲۰۶، ۱۸۵، ۱۸
 زکریه ۵۸۳، ۵۲۶، ۵۲۵
 زلمن ۶۹۴، ۱۶۳، ۱۳۰، ۱۰۹
 زیگن ۶۹۳، ۶۵، ۶۲، ۱
 زخشری ۴۳۰، ۴۰۳، ۳۹۰
 زمزمه ۴۶۱، ۴۶۰
 زنادقه (رجوع شود به زندق)
 زنج (زنگیان) ۵۸۲، ۵۲۲، ۵۱۴
 زنجان ۵۵۱، ۴۸۳
 زند و اوستا ۷۱۰، ۷۰۰، ۶۸۰، ۶۶۰، ۴۰۰، ۳۹۰
 ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۰۹، ۷۹، ۷۶
 ۵۹۳، ۲۳۴، ۱۲۸
 زنجانی، شیخ الاسلام ۳۹۶، ۳۹۲

زبان عیلامی ۳۹
 زبان فرانسه ۱۵۵، ۷۹، ۶۴
 زبان قبطی ۲۲۵
 زبان کلدانی ۶۹۵، ۱۹۱، ۸۸، ۶۳
 زبان لاتین ۶۵، ۱۶۴
 زبان مادیها ۱۲۱، ۴۲، ۴۰، ۳۹، ۳۷، ۳۶
 ۱۲۲
 زبان مصری ۱۸۰
 زبان نبطی ۴۸۶، ۴۸۱
 زبان هندی ۲۷۵
 زبان هلندی ۱۲۵
 زبان یونانی ۲۲۱، ۱۹۲، ۱۲۵، ۶۳، ۳۴
 ۵۰۰، ۸۰، ۳۷۹، ۲۶۲، ۲۵۰
 ۶۵۱
 زبور ۱۷۱، ۱۵
 زبیر ۵۶۴، ۳۲۰
 زحل ۶۷۲
 زراثشت ۸۷
 زراثشت خرگان ۲۵۲، ۲۵۱
 زرادشتگان ۲۵۰
 زراوه ۴۹۶
 زردشت و زردشتی ۳۷، ۱۷، ۱۵، ۱۲، ۱۰
 ۵۰۰، ۴۹۰، ۴۷۰، ۴۴۰، ۴۱۰، ۴۰
 ۰۶۹، ۶۷، ۵۰۹، ۵۸، ۵۶، ۵۵
 ۰۸۰-۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۳، ۷۰
 ۰۱۱۳، ۱۰۶، ۹۱، ۸۵، ۸۳
 ۰۱۲۶، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۱۹
 ۰۱۴۶، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۳۴
 ۰۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۴۷
 ۰۱۶۱، ۱۵۸، ۱۵۵، ۱۵۳
 ۰۱۷۰، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۲

| | |
|---------------------------------|---------------------------------------|
| زیدبن رفاعه ۴۳۷ | زنجانی ، ابوالحسن ۴۳۷ |
| زیدبن عبدالله ۴۰۷ | زندیک ۲۳۵۰۲۳۴ |
| زیدبن علی ۴۶۸ | زندیکه ۲۳۵ |
| زیدیہ ۵۶۹۰۵۶۱۰۳۶۹ | زندیق ۴۵۲۰۳۰۷۰۲۴۶۰۲۳۶۰۲۳۴ |
| امام زین العابدین (ع) ۳۳۶ | ۴۵۸ |
| (رجوع شود به علی بن الحسین (ع)) | زندیقی ۶۸۰ |
| زینت الزمان ۶۵۴ | زندنجی ۶۸۰ |
| ژ | زندیه یمن ۴۳۵ |
| ژاک دومارکت ۶۲۰ | زنکنه ، دکتر عبدالحمید اعظم ، سه |
| ژاکه ۱۰۰ | زنکیان (نگاه کنید به زنج) |
| ژرار ۶۳ | زواج معارم ۴۶۰ |
| ژوردن ۶۳۰۶۲ | زوارش یا زوارشن ۱۱۴۰۲۷۰۹۵ |
| ژوستین ۶۱۵۰۲۴۷ | زواردین ۱۲۷ |
| ژوکوفسکی ۶۰۸۰۱۳۰۰۴۵ | زویروس ۱۸۵ |
| ژواین مرتد ۴۵۳ | زوتن برک ۶۹۴۰۶۹۲۰۶۶۴۰۵۳۹ |
| | زوجات نبی اکرم ۴۲۴ |
| | زوزن ۴۵۹ |
| س | زوزنی ، ابوعلی ۵۳۵ |
| ساباط ابی روح ۵۷۵ | زوزنی ، ابو محمد ۶۶۳ |
| سابور ۳۸۵ | زوسین ۱۳۰ |
| ساتراپها ۲۲۴ | زونن شاین ۶۴۴۰۶۴۰ |
| الساجی ، ابوعلی ۶۸۷ | زهرا ۱۹۷ |
| ساحران ۵۳۵ | زهرة ۱۴۵ |
| سارد ۱۴۴ | زهری ۳۹۹۰۳۹۸۰۳۹۵۰۳۸۲۰۲۷۰ |
| سازمان دیوان ۳۰۳ | الزیات (رجوع شود به محمد بن عبدالملک) |
| ساسان ۳۸۸۰۳۱۱۰۲۱۰۰۲۰۹۰۲۰۸ | زیادبن جاریه التمیمی ۳۹۷ |
| ساسان پنجم ۸۴ | زیادبن لبید ۳۱۷ |
| ساسانیان ۲۷-۲۵۰۲۱-۱۸۰۱۴۰۱۳۰۱۱ | زیار ۵۴۹۰۵۴۳۰۵۳۷۰۵۳۴۰۵۲۷ |
| ۶۲۰۶۱۰۵۹۰۵۷۰۵۰۰۳۰۰۲۹ | (رجوع شود به آل زیار) |
| ۱۰۰۸۰۱۰۵۰۹۱۰۹۰۰۸۱۰۶۹ | زیاری ، امیر کیکاوس ۶۸۳ |
| ۱۳۵۰۱۳۴۰۱۲۲۰۱۱۹۰۱۱۰ | زیدان ، محمد بن الحسین ۵۹۵۰۵۹۴ |
| ۱۵۰۰۱۴۸۰۱۴۷۰۱۳۸۰۱۳۷ | زیدبن ثابت ۳۹۵۰۱۹۳ |

سانسکریٹ ، سیزدہ ، ۰۵۶۰۵۵۰۴۲۰۱۰
 ۰۹۹۰۹۸۰۹۳۰۸۸۰۸۷۰۸۱۰۶۰
 ۰۱۱۵۰۱۰۹۰۱۰۷۰۱۰۶
 ۰۲۳۵۰۱۶۱۰۱۳۶۰۱۲۸
 ۶۴۵۰۴۱۲۰۴۵۷۰۲۴۷
 سانسون ۶۷
 ساوہ ۳۵۶۰۲۵۷
 سبٹوس ۲۴۹
 سب علی (ع) ۳۴۴
 سبت ۲۳۵
 سبزواری ، حاج ملاهادی ۴۲۴
 سبھی ۵۹۵
 سببہ ۵۶۹۰۴۴۱
 سبکتکین ۵۴۹۰۵۴۳
 سبکشناسی ۱۶۶
 سلان ۴۸۱
 سیاکا ۴۲
 سین ۴۲
 سینددات ۱۷۸
 سبھری ماورا، الثوری ۶۸۰
 سبید جامکان ۴۷۷۰۴۷۳۰۴۶۵۰۲۶۳
 ۴۷۹۰۴۷۸
 سبکبید ۱۴۳
 سجاد ۳۳۶
 سبجستانی ، ابوحنانم ۵۱۵
 سبجن ، مجلہ ۳۳۱
 سدرا ربا ۴۵۱
 سدھانتہ ۲۳۵
 سراجحد خان ہندی ۴۲۹
 سرآمدان ہنر ۲۴۵
 سرخ پوشان (سرخ علمان) ۰۴۶۵۰۴۶۳
 ۴۸۷۰۴۷۹
 سرخس ۵۷

ساسا بن ۰۱۶۷۰۱۶۵۰۱۶۲۰۱۵۷۰۱۵۶
 ۰۱۸۶۰۱۸۴۰۱۸۲۰۱۸۰۱۷۹
 ۲۰۰۰۱۹۶۰۱۹۵۰۱۹۳۰۱۹۱
 ۰۲۱۱۰۲۰۸۰۲۰۷۲۰۴۰۲۰۲
 ۰۲۵۰۰۲۴۸۰۲۴۶۰۲۳۲۰۲۲۲
 ۰۲۶۸۰۲۶۶۰۲۶۳۰۲۵۶۰۲۵۵
 ۰۳۷۹۰۳۷۰۰۳۱۲۰۲۹۷۰۲۷۳
 ۰۵۱۲۰۴۹۱۰۴۶۴۰۴۵۵۰۳۸۰
 ۶۹۶۰۶۱۲۰۵۶۹۰۵۶۴
 ساکسونہا ۱۱
 سالت ۱۵۰
 سال فیل ۲۶۲۰۲۵۷۰۲۵۵۶۰۲۵۵
 سالامانکا ۶۳
 سالنامہ موزہ کیمہ ۱۴۶
 سالیزبوری ۳۰۱
 سام ۱۷۷۰۱۷۲
 سامان ۵۱۷،۳۰۶
 سامانی ، احمد بن اسمعیل ۶۷۷
 سامانی ، اسمعیل بن احمد ۰۵۱۸۰۵۱۱
 ۰۵۲۲۰۵۱۹
 ۶۶۵۰۶۶۴
 سامانی ، منصور ۶۷۷،۶۷۲،۶۷۱
 سامانیان ۰۴۷۱۰۳۰۷۰۲۶۰۲۳۰۱۳۰۳
 ۰۶۵۰۰۶۴۹۰۵۴۹۰۵۴۳۰۵۳۵
 ۰۶۷۲،۶۶۲،۶۶۱،۶۵۹،۶۵۶
 ۶۸۷،۶۷۹،۶۷۸
 سامراہ ۵۰۵
 سامری ۶۹۵
 سامی ۰۱۱۷۰۱۱۴۰۹۰۰۶۰۵۰۹۰۴۷
 ۳۷۷،۱۵۶،۱۱۸
 السامی ، علی بن جہم ۵۰۸
 سانتاترزا ۶۱۶

- | | |
|--------------------------------------|---|
| سفر الجابره ۲۳۰ | سرشار ، محمود ۳۸۷۰۱۰۲ |
| سفر علم ۳۹۶۰۳۲۴ | سرمن رأی ۵۰۰۰۴۹۷۰۴۸۷ |
| سفر لاویان ۱۵۲ | سرنوشت ۴۲۰ |
| سفرنامه ناصر خسرو (رجوع شود به دفتر) | سر وسلطان یمن ۱۷۶ |
| سفیر ۲۷۱ | سرودهای باستانی ۱۲۲ |
| سفیان توری ۳۹۶۰۳۹۴ | سروری ایرانیان بر عرب ۳۶۵ |
| سفیان بن عینه ۳۹۶ | سری ، الرفاء (رجوع شود به الرفاء) |
| سقراط ۷۹ | سریانی ۰۱۱۴۰۶۷۰۶۵۰۲۴۰۱۷۰۱۰ |
| سقطی ، سری ۶۲۲ | ۰۲۰۰۰۱۹۱۰۱۵۷۰۱۳۶۰۱۱۷ |
| سکاهای آنسوی دریا ۱۴۳ | ۰۵۷۲۰۴۵۵-۴۵۳۰۴۵۱۰۲۴۱ |
| سکاهای تیزخود ۱۴۴ | سطیح ۲۵۷۰۳۵۶ |
| سکاهای هوم نوش (هوم ساز) ۱۴۴ | سمعدین ابی وقاص ۰۲۹۴۰۲۹۱۰۲۸۹ |
| ال سکری ۵۲۳ | ۰۶۴۰۲۹۶۰۲۹۵ |
| ال سکری الروزی ، ابوالفضل ۶۸۹ | سعد وراوینی ۶۹۳ |
| سکوبا ۳۶۸ | سعدی ، دو ۰۵۰۶۰۴۳۹۰۳۱۴۰۱۳۳۰۸۱۰۶۳ |
| سکه های ساسانی ۱۱۲ | ۰۶۳۸۰۶۱۹۰۵۸۹۰۵۸۸۰۵۶۵ |
| سکه های فرعی اشکانی ۱۵۶ | ۶۳۹ |
| سکه شناسی ۱۱۲ | سعید بن ابی عروبہ ۳۹۴ |
| سکه عربی ۳۲۷ | سعید بن البطریق ۵۳۶ |
| سکاها ۱۴۴ | سعید الحشری ۴۷۸ |
| سکرتیه ۵۴ | سعید بن الحسین بن عبدالله بن ميمون القداح ۵۷۶ |
| سکستان ۱۶۵ | سعید بن العاص ۳۱۸ |
| السلافه (شهر بانو) ۱۹۷ | سعید بن عبدالعزیز ۳۴۶ |
| سلاطین عثمانی ۳۰۸ | سعید بن المسیب ۳۹۸ |
| سلجوقیان ۰۶۵۰۰۰۱۳۰۴۶۴۰۱۳۲۰۱۳ | سغد ۴۹۳۰۳۸۸ |
| ۶۸۵۰۶۷۵۰۶۵۸ (نگاه کنید) | سغد وسغدی ۰۱۴۳۰۱۳۶۰۵۷۰۰۵۰۴۴ |
| به آل سلجوق | ۴۹۱۰۴۹۰۰۲۲۵۰۱۷۸ |
| سلجین ۲۵۹ | سغد - سغدیانا ۲۴۳۰۵۸۰۵۷ |
| سلسله مولویه ۶۲۹ | السفاح ۰۳۰۱۰۳۵۰۰۳۴۷۰۳۴۶۰۳۰۹ |
| سلطان سعید ۶۵۸ | ۳۷۲۰۳۶۸۰۳۶۳۰۳۵۳ |
| سلطان سلیم اول ۳۰۸ | سفر الاسرار ۲۳۰ |
| سلطان محمود غزنوی ۱۶۸ | |

| | |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| ۴۳۳، ۴۳۱، ۴۲۳، ۴۱۸ | سلطنت طلبی ایرانیان ۴۰۸ |
| ۰۴۴۰، ۰۴۳۹، ۰۴۳۷، ۰۴۳۵ | سلح ۲۸۵ |
| ۰۴۶۹، ۰۴۶۳، ۰۴۴۵، ۰۴۴۱ | سلم وتور ۵۹۳، ۱۷۶ |
| ۰۵۳۶، ۰۵۱۶، ۰۵۱۳، ۰۵۰۷ | سلطان ۳۰۱ |
| ۰۶۳۸، ۰۶۲۹، ۰۶۲۸، ۰۶۱۸ | سلطان ساوجی ۶۲۸ |
| ۶۳۹ | سلمه ۲۷۰ |
| سنت رسول اکرم (ص) ۳۹۵ | سلمیه ۵۷۶، ۵۷۵ |
| سن بطارز بورغ ۰۱۶۳، ۰۱۳۴، ۰۲۵، ۰۱۲ | سلمنر سرگون ۳۲ |
| ۶۰۸، ۰۵۱۲، ۰۴۵۱ | سلوکیدها ۶۹۶ |
| سنجان ۱۶۶، ۷۳ | سلیمان پسر داود ۰۱۷۴، ۰۱۷۳، ۰۱۷۱ |
| سنجانا ۱۶۱ | ۵۶۰، ۲۵۹ |
| سنجر ۶۵۸ | سلیمان بن عبدالملک ۳۱۶ |
| سند ۵۱۱، ۵۰۶ | سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس ۳۶۸ |
| السندی، ابراهیم ۳۶۶، ۲۴۴ | سلیمان خلیفه اموی ۳۴۹ |
| سنگلجی، آقا محمد ۴۴۱، ۴۲۶ | سماعون ۲۴۳، ۲۳۵ |
| سنگلجی (رجوع کفید به شریعت سنگلجی) | سماوه ۲۷۵ |
| سن مارتین ۹۸ | سمرقند ۶۶۵، ۲۴۳، ۲۴۲ |
| سمنار معمار ۲۵۹ | السمری ۶۲۲، ۶۳۰ |
| سن مر کوریوس ۵۷۹ | السعانی ۶۶۶ |
| سنن ابی داود ۳۱۳ | سمنیه ۲۴۱ |
| سواد (کلده) ۳۰۴، ۲۹۲ | سنائی ۶۳۸، ۶۰۷ |
| سواری دوبرو ۶۴ | سنا خریب ۳۳ |
| سوٹ پلیس، مؤسسه اخلاق، ۶۴۰ | سنام ۴۷۷ |
| سورت ۳۰۵، ۵۷۴، ۵۷۲، ۵۷۰، ۵۶۶ | سنان، راشد الدین ۵۷۵ |
| سورۃ آل عمران ۵۸۸ | سنباد مجوس ۰۴۶۶، ۰۴۶۵، ۰۴۶۳، ۰۳۵۹ |
| » ابراهیم ۶۰۲ | ۴۷۹، ۴۶۷ |
| » البقره ۵۸۸، ۵۸۷، ۳۴۵ | سنبادیه ۴۶۳ |
| » الذاریات ۶۰۱ | سیویه ۴۱۴ |
| » اعراف ۶۲۹ | سنت آکستین ۲۴۴، ۲۲۷ |
| » انفال ۶۱۱ | سنت ترز ۴۴۶ |
| » بنی اسرائیل ۶۰۱ | سنت و جماعت ۰۴۰۴-۰۴۰۲، ۳۲۹، ۲۸۸ |
| » بکارم ۳۲۴ | ۰۴۱۷، ۰۴۱۶، ۰۴۱۱، ۰۴۰۹ |

| | |
|-------------------------------|----------------------------------|
| سه وروس ٥٧٩ | سورة حج ٣٥٣ |
| سيادت روميان ٤٥٥ | » حجرات ٣٨٤٠٣١٣ |
| سياست نامه ٠٤٦٤٠٣٥٥٠٣٥٣٠٣٥١ | » حديد ٤٢٨ |
| ٠٤٨٦٠٤٨٠٠٠٤٧٩٠٤٦٥ | » حم ٦٠٢ |
| ٦٦٥٠٥٨٢٠٥١٨٠٥١٣ | » حمد ٤٢٦ |
| سياسي، دكتور على اكبر ٥٩٤ | » دوم ٥٨٨٠٥٨٧٠٣٤٥٠٣٢٥ |
| سياق ١٠٥ | » الفاتحة الكتاب ١٥٠ |
| سيامك ١٧٠ | » القمر ٥٨٩ |
| سيحون ٣٠٢٠٥٨ | » كهف ٣٣٨٠٣٣٤ |
| سيد الحميري ٤٠٣ | » مريم ٢٧٨ |
| سيد الشهداء (ع) ٤٣٣٠٤٢٨ | » النساء ٦٣١ |
| سيراقي ٥٤٤ | » نهم ٣٢٥ |
| سير الملوك ٢٦٩ | » هجدهم ٣٣٨ |
| سيراوند ٤٥٩ | » يونس ٤٢٤ |
| سيويه ٤٠٦٠٤٠٤٠٤٠٢٠٣٧٨٠٣٧٧ | سوريه ٠٣٠١٠٢٥٧٢٠٢٥٦٠٣٤٠١٧ |
| سيرو دريا ٥٨ | ٠٤٥٥٠٣٦٣٠٣٤٦٠٣٤٥٠٣٢٢ |
| سيروزه ٧٤ | ٠٥٨٢٠٥٨٠٠٥٧٨٠٥٧٥٠٥٢٥ |
| سيروزه بزرگ ١٥٤ | ٦٥٣٠٦٥٠٠٦٠٩٠٥٨٢ |
| سيروزه کوچک ١٥٤ | سوس ٦٠٣ |
| سيروس لوك، اهل ٦٣٩ | سوسيانيسم ٢٥٢ |
| سيرة ابن هشام ٣٨٠٠٢٨٨٠٢٧٧٠١٩٢ | سوسيانا ١٤٣ |
| ٣٩٧ | سوفوس ٤٤٣ |
| سيرة بيغمبر ٤٠٢٠٤٠١٠٣٨١ | سومر ١٠٢ |
| السيرة العلييه ٢٧٢ | سون ٤٢ |
| سيرين ٣٨١ | سويس ٤٢٠ |
| سيس ١٠٠ | سوين تن ٧٧ |
| سيسانيه ٤٦٢ | سه بخت ٢١٥ |
| سيستان ٠٣٠٤٠١٧٨٠١٧٧٠١٤٤٠٧٣ | سهراب ١٧٧ |
| ٦٥٣٠٥٢٧٠٥١١٠٤٧١ | سهروردي، شيخ شهاب الدين عمر ٦١٩ |
| سيطرة عرب ٠٣٤٨٠٣٤١٠٣٤٠٠٣٢٧ | سهروردي، شيخ شهاب الدين يحيى ٦١٩ |
| ٤٧٢ | سهل بن عبدالله شوشتری ٥٢٣ |
| سيف بن ذي يزن ٣٨٠٠٢٦٥-٢٦٣ | سهل بن هارون ٣٨٧ |

۳۴۸۰۳۴۷۰۳۳۸۰۳۲۹

۳۸۴۰۳۸۲۰۳۰۴۰۳۰۳

۰۶۴۰۳۹۷۰۳۹۶۰۳۹۴

شاوان ۲۲۸

شامیرند ۴۷۲

شاهپور اول ۱۱۱

شاهپور هر ۲۰۰

شاهپور هر کان ۲۲۶

شاه و حقوق شاه ۲۲۴۰۱۹۵۰۱۹۳۰۱۸۷

شاه زنان ۱۹۷

شاهمیری علی اکبر ، یازده

شاهنامه پهلوی ۱۶۴

شاهنامه فردوسی ۱۲۴۰۱۰۸۰۸۷۰۸۲

۱۶۴۰۱۳۰۰۱۲۰

۱۷۰۰۱۶۸۰۱۶۰

۱۷۹۰۱۷۶۰۱۷۳

۱۹۴۰۱۸۸-۱۸۴

۲۰۶۲۰۴۰۲۰۲

۲۱۳۰۲۱۲۰۲۰۹

۲۴۰۰۲۲۰۰۲۱۷

۶۷۰۰۰۴۴۰۲۰۵۱

۶۷۶۰۶۷۰

شاهنامه گشتاسب ۱۶۴

شاهنامه نوبخت ۴۶۶

شایتام ۱۴۰

شایگان ۱۴۸

شبدیز ۲۹

شبهتری محمود ۶۴۷۰۰۸۹۰۴۱۴

شبللی ۶۳۴۰۶۳۳۰۴۴۶

شبللی خراسانی ۰۳۷

شبللی نعمانی ۶۰۷

الشبهات یاقوت حموی ۴۷۶

شیبب بن داح ۴۶۱

سیف الدواہ ۶۵۰۰۰۵۴۰۰۵۴۲۰۰۴۱

سیفندنج ۳۰۳

سیکت هژوواتیش ۰۲

سیل ۰۳۰۰۲۷۹۰۲۷۸

سیلزی ۶۹۴

سیم یلبوس ۶۱۰

سیمجور ۶۷۸

سیمرغ ۱۸۴

سینان ، ابوسمید ۴۵۴

سیندالوس ۳۴

سیاست اروپا در ایران ، تألیف دکتر محمود

انتشار ، هفت

سید مرتضی ، ده

سیف پور فاطمی ، دکتر ، هشت

سیوطی ۳۹۴

سیوند ۱۱۰۰۴۴۰۴۳

سیه جامگان ۳۰۰۳۰۵۴

ش

شاپور اول ۲۲۹۰۲۲۸۰۲۲۶۰۲۲۱۰۱۹

۲۳۴۰۲۳۳۰۲۳۰

شاپور دوم ۱۰۴۰۱۴۶۰۱۱۹

شاپورقان (شاپورکان) ۰۲۲۹۰۲۲۶

۰۲۴۱۰۲۳۲

۲۴۴

شایگان ۱۴۸

شانل ۲۳۸

شاردن ۹۱۰۸۹۰۶۷

شارل ششم ۲۲۳

شافعی ۰۶۲۰۴۴۱۰۴۴۰۰۴۳۹۰۴۰۴

شاگرد ۶۳۱

شام و شامیان ۳۲۸۰۳۲۲۰۳۲۰۰۱۹۲

شمس تبریزی ۶۴۱۰۶۱۴۰۴۴۸
 شمس المعالی (نگاه کنید به وشمگیر)
 شمع الیقین میرزا حسن لاهیجی ۴۲۹
 شمعون ، بطرس ۵۹۷
 شمولدرز ۳۱۱
 شنباز ۲۳۵
 شوبین ۳۸۶
 شورای عالی فرهنگ ، سه
 شوش ۶۳۴۰۶۲۹۰۱۰۰۳۱
 شوشتر ۶۳۵
 شوشتری ، قاضی نورالله ۵۱۳۰۴۱۸
 شولتر ۹۹
 شون ، ویکتور ۳۱۱۰۳۱۳۶۴۰۳۱۱
 ۴۴۶
 شهادت علی علیه السلام ۳۱۲
 شهر بانو ۲۹۵۰۱۹۹۰۱۹۸۰۱۹۷۰۱۹۵
 شهر براز ۲۶۷۰۲۶۶۰۲۵۷۰۱۹۳
 شهرزوری ۴۳۷۰۴۳۴۰۴۱۱
 شهرستانی ۴۲۹۰۴۰۹۰۳۲۴۰۲۵۱۰۲۲۷
 ۴۷۹۰۴۷۸۰۴۶۵۰۴۶۴۰۴۶۲
 ۶۱۴۰۵۷۵۰۴۸۶
 شهرستانی ، سید هبة الدین ۴۲۶۰۴۱۱
 شهریار بهشت روشنائی ۰۲۳۹۰۲۳۸
 ۲۴۳
 شهشانی ، سید حسن ۶۶۰
 شهید بلخی ۶۶۴۰۶۶۳۰۶۶۲
 شی ۸۵
 الشیبانی ، علی بن هارون ۵۳۸
 شیخ الاسلام زنجانی ۴۰۹۰۳۹۶۰۳۹۲
 شیخ جوهری ۴۲۹
 شیخ محمد عبده ۴۲۹
 شیخ مفید ، ده

شبيب بن يزيد الشيباني ۳۳۹
 شخبه ۱۹۲
 شراة ۳۲۵
 شرافت ایمان ۳۱۴
 شرح اشارات ۴۲۸
 شرح هدایه ۴۲۷
 شرح ۵۷
 شرقشناسان فرانسوی ۶۴
 شرقشناسان ، کنگره ۳۳۲
 شرقشناسی ۶۵۰۱۹
 شریعت اسلام ۵۹
 شریعت سنگدجی ۶۳۲۰۴۲۶۰۲۴۰
 شریف الرضی ۶۵۳۰۴۲۶۰۳۰۷
 شریف مجلدهی ۲۶۰۲۵
 شطرنج ۱۶۷۰۱۶۵
 شعر بهلوی ۱۶۷
 شعراى جاهلیت ۴۰۰
 شعراى عربى نويس ايران ۶۸۹
 شعراى یمانی ۲۸۶۰۲۸۵
 شعراى یهود و نصاری ۴۰۰
 الشعرانى ۶۳۶
 شعر عرب ۳۹۴۰۳۹۰
 شعوبیه ۴۰۷۰۴۰۵۰۳۹۰-۳۸۷۰۳۸۴
 ۵۰۸۰۴۹۷
 سفر ، شارل ۴۶۴۰۲۵۳۰۲۵۱۰۱۳۳
 ۵۰۱۳-۴۸۶۰۴۷۹۰۴۶۵
 ۰۶۶۵۰۵۸۰۰۵۴۷۰۵۱۸
 ۶۹۳۰۶۷۲
 شفق ، دکتر رضا زاده ۰۱۷۳۰۱۰۲
 ۳۰۲۰۱۸۸
 شمس الدین محمد قیس الرازی ،
 چهار ، هشت ، (نگاه کنید به رازی)
 شکند گدازیک و یچار ۲۳۱۰۱۶۱۰۱۶۰
 شمر ۳۳۷۰۲۳۵۰۲۳۲

صالح بیغمبر ۶۲۹۰۵۶۳
 صالح بن عبدالقدوس ۴۵۸
 صالح منشی ۳۰۴
 صامت ۶۰۳۰۵۹۷
 صباح ، حسن ۵۹۶
 صبح الاعشی ۲۷۲
 صحابه ۴۴۵۰۳۹۶۶۳۶۵۰۳۹۴۰۲۹۳
 صحف ۱۷۱۰۱۵۰
 صحیح بخاری ۵۱۶۰۳۹۵
 صدرالدین شیرازی صدرالمآلهین ۱۵۰
 صدر اسلام ۳۹۴
 صدور ۱۶۶۰۶۸
 صدوق ۵۲۴۰۴۱۱
 صدیق ، دکتر عیسی ، هشت ، ۲۰۳۰۲۰
 صدیقا ۲۳۵
 صدیقی ، ابو الحسن ۶۳۹
 صدیقین ۲۴۳۰۲۳۵
 صرف و نحو عربی ۴۰۲۰۳۹۱۰۳۷۶
 الصغای ، طاهر بن فضل ۶۸۳۰۶۷۹
 صفانیان ۳۵۵
 صفا ، دکتر ذبیح الله ۴۱۱۰۳۶۹۰۱۸۸
 ۶۰۸
 صفات الشعراء ۴۰۷
 صفاتیه ۴۰۹
 صفار ، عمرو بن لیث ۶۶۱
 صفاریان ۵۱۱۰۵۱۰۰۵۰۹۰۵۰۳۰۲۲۰۱۳
 ۵۲۷۰۵۲۱۰۵۲۰۰۵۱۸۰۵۱۳
 ۶۷۲۰ ۵۶۶۰۶۴۹
 صفوت ، احمد زکی ۲۷۱
 صفوت العرفان ۴۲۹
 صفین ۳۲۶۰۳۲۲
 صفوی ۲۴۵
 صفویه ۴۳۹

شیراز ۶۳۹۰۶۳۸۰۵۳۳۰۱۱۰۰۳۱
 شیروانی ، خاقانی ۶۳۸
 شیرویه ۲۶۸۰۲۶۶۶۲۵۷۰۱۷۲۰۸۷
 شیرین ۳۰۲۰۲۶۷۰۲۲
 شیطان ۴۱۹۰۴۱۸
 شیطان پرست ۴۵۴
 شیعه ۲۸۸۰۱۹۷-۱۹۵۰۱۰۵۴۰۱۵۳۰۱۵۰۰
 ۳۳۶۰۳۳۵۰۳۳۳۰۳۲۹۰۳۲۳۰۳۰۰
 ۳۵۰-۳۴۸۰۳۴۵۰۳۴۴۰۳۴۴۰۳۳۹
 ۱۰۷۰۳۶۹۰۳۶۴۰۳۵۸۰۳۵۷۰۳۵۵
 ۴۴۳۰۴۴۱۰۴۱۹۰۴۱۸۰۴۱۵۰۴۱۰
 ۵۱۲۰۵۰۸۰۵۰۶۰۵۰۴۰۴۶۷۰۴۶۳
 ۵۲۸۰۵۲۵۰۵۲۴۰۵۱۷۰۵۱۵۰۵۱۴
 ۵۷۰۰۵۶۹۰۵۶۷۰۵۶۱۰۵۳۳۰۵۳۰
 ۶۲۹۰۶۲۷۰۶۱۸۰۵۹۵۰۵۸۷۰۵۷۷
 ۶۳۸
 شیکسیر ۱۲۹۰۲۴
 شیل ، لیدی ۴۶۵
 شینون یرکابریل دو ، ۶۷
ص
 الصابی ، ابراهیم بن هلال ۵۴۴
 صابئین ۵۴۵۷۰۴۵۳۰۴۵۲۰۴۵۱۰۲۹۸
 ۵۸۳
 صاحب الامر ۶۰۳
 صاحب النخال ۵۸۳
 صاحب الزنادقه ۴۵۸۰۲۳۴
 صاحب الناقه ۵۸۳
 صاحب بن عباد ۶۶۲۰۶۵۰۰۵۴۷۰۵۴۶
 ۶۸۷۰۶۷۴
 صادق ، امام جعفر (ع) ۵۷۱۰۵۶۹
 ۵۷۵۰۵۷۳

طاهر ذوالبدين ۰۰۹
 طاهريان ۰۵۲۱۰۵۱۰۰۵۰۹۰۰۳۰۱۳
 ۶۶۱۰۶۶۰۰۶۵۸۰۶۵۶۰۶۴۹
 ۶۷۲
 الطابع ۵۴۳
 طب التصوري ۵۳۲
 طبرستان ۴۶۶۰۳۰۷۰۲۹۷۰۱۵۶۰۱۹۰۱۵
 ۵۱۱۰۴۹۴۰۴۸۸۰۴۸۷۰۴۶۷
 ۶۰۰۰۵۶۹۰۵۴۳۰۵۲۷۰۵۱۲
 ۶۸۳۰۶۸۱۰۶۶۲ (نگاه كنيد
 به مازندران)
 طبري ۱۸۵۰۱۷۳۰۱۶۸۰۱۶۷۰۲۴۰۱۹
 ۲۵۸۰۲۵۱۰۲۳۳۰۲۲۲۰۲۰۵
 ۳۶۵۰۳۱۷۰۲۷۲۰۲۶۹۰۲۶۰
 ۴۳۱۰۴۱۷۰۴۱۶۰۳۹۱۰۳۷۴
 ۴۷۱۰۴۶۹۰۴۶۸۰۴۶۶۰۴۵۷
 ۴۸۷۰۴۸۶۰۴۸۰۰۴۷۹۰۴۷۷
 ۵۰۷۰۵۰۶۰۴۹۷۰۴۹۶۰۴۹۰
 ۵۳۹۰۵۳۰۰۵۲۹۰۵۲۷۰۵۲۲
 ۶۶۴۰۶۳۳۰۶۲۸۰۶۲۷۰۵۶۲
 طخارستان ۵۱۱۰۳۵۵
 طرابلس ۱۴۴
 طلفز غز ۲۴۲
 طلف ۱۹۷
 طبقات الشعراء ۵۰۸۰۴۰۷
 طبقات الكبير ۴۰۷
 طلحه ۵۶۴۰۲۷۹۰۳۲۰
 الطامی، ابن ابی زكرياه ۵۲۶
 طنطاوی ۴۲۹
 طوس ۶۳۸۰۱۸۷۰۵۷
 طهورت ديونند ۱۷۵۰۱۷۰۰۱۲۶۰۱۲۵
 طيب (شهر) ۷۸
 طيسفون (رجوع شود به تيسفون)
 طيلسان ۴۹۵۰۴۹۴

صلاح الدين ايوبی ۵۷۷۰۸۴
 صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدي ۴۳۷
 صلۀ تاريخ طبري (نگاه كنيد به عرب)
 صليب اجر ۶۹۶
 صنعا ۳۹۹۰۲۶۰
 صوامع سوريه ۴۵۵
 صورتگر، دكتور لطفعلی ۳۰۳
 صوفي، ابوهاشم ۶۰۹
 صوفيه ۵۳۰۰۵۲۹۰۴۴۶-۴۴۳۰۴۲۸
 ۶۰۷۰۵۶۱۰۵۵۶۰۵۵۰۵۳۷
 -۶۳۵۰۶۲۱-۶۱۸۰۶۱۶۰۶۱۱
 ۰۶۴۲-۶۴۰۰۶۳۶-۶۳۳۰۶۲۷
 ۶۴۷۰۶۴۵
 صول ۳۸۱
 صولتکين ۳۸۱
 صولی، ابراهيم بن العباس ۵۳۷۰۴۶۱
 صولی، ابواسحق ابراهيم ۳۸۱
 صولی، ابوبکر ۶۳۵۰۶۲۹
 صومعه نشينان صدر مسيحيت ۴۴۸

ض

ضبی، ابونصر ۴۳۰
 ضحاک ۲۲۰۰۱۷۵۰۱۷۴
 ضحی الاسلام ۴۵۸
 ضيائي، صادق ۳۹۲

ط

طائمی، داود ۶۲۱۰۶۱۰۰۴۴۶
 طارون ۳۸۶
 طاق كسری ۳۷۴
 طالقان ۶۲۷۰۵۷۶۰۳۵۵
 طاهرزاده بهزاد ۲۴۵

عبدالله بن حذافة ۲۷۱۰۲۷۰
عبدالله بن زبير ۳۳۵
عبدالله بن سبا ۳۲۴
عبدالله بن سعد بن ابى سرح ۳۱۸
عبدالله بن سعيد ۴۶۱
عبدالله بن شعبه ۴۶۱
عبدالله بن طاهر ۵۱۰۰۴۹۵۰۴۸۹۰۴۰۷
عبدالله بن عامر ۳۱۸
عبدالله بن عبدالمطلب ۳۱۵
عبدالله بن على بن عبدالله ۳۶۸۰۳۵۱
عبدالله بن عمر ۳۱۷ ۳۹۵۰
عبدالله بن عمرو بن العاص ۳۹۸۰۳۹۵
عبدالله بن مبارك ۳۹۶
عبدالله بن مروان ۳۵۶
عبدالله بن وهب ۳۹۶۰۳۲۷
عبدالله الرحمن نوادة هشام ۳۵۶
عبدان ۵۸۲۰۵۷۶
عبدالرحمن بن عوف ۲۹۹۰۲۹۱
عبدالعزیز ۳۱۶
عبدالمسیح عثمان ۲۶۸۰۲۵۷۰۲۵۶
عبدالمطلب ۳۱۵۰۲۶۱۰۲۶۰
عبدالملک بن جریج ۳۹۴
عبدالملک بن عبدالعزیز ۳۹۶
عبدالملک خلیفه اموی ۳۰۵۰۱۵۶
۳۲۷۰۳۳۵
۳۴۷۰۳۳۸
۴۱۴۰۳۸۲
عبدالملک سامانی ۶۸۰۰۶۷۴
عبدالملک بن مروان ۳۱۶
عبد مناف ۳۱۷۰۳۱۵
عبری ۶۹۰۶۳۰۶۰۰۳۲۰۱۷
عید بن شریه ۳۹۹

ظ

ظاهری (نگاه کنید به ابن حزم)
ظاهر به ۵۲۳
الظریقی ، ابونصر ۵۳۵
ظهور خدا در کالبد بشر ۵۸۹
ظهیر قاریابی ۵۶۵

ع

عاد ۶۲۸
عارف الزنادقه ۳۳۴
عارف قزوینی ، ابوالقاسم ، هشت
عالم صغیر و عالم کبیر ۴۲۷
عامری ، سلطان محمد ، نه
عایشه ۵۰۶۰۳۲۰۰۳۱۵
عباس افندی ۴۶۳
عباس اقبال آشتیانی ، (نگاه کنید باقبال)
عباس بن عبدالمطلب ۳۱۵۰۲۹۱
عباس بن عمرو ۵۲۰
عباس مروزی ۶۵۹۰۲۳
عباس بن ولید ۳۵۳
عباسی (نگاه کنید به خلفای عباسی)
عبدالجلیل رازی ، ده
عبدالرحمن بن اشعث ۳۴۲
عبدالرحمن بن عوف ۶۵۷۰۵۶۴۰۲۷۰
عبدالرحمن بن معاویه ۳۱۶
عبدالرحمن حرمله الاسلمی ۳۹۸
عبدالرزاق ۳۹۶
عبدالرسولی ۴۴۰
عبد زهر ۱۲۷
عبد شمس ۳۱۵
عبدالله بن ابی بکر ۲۷۰

| | |
|------------------------------------|------------------------------|
| عربی ۹۱۰۶۸۰۰۵۰۶۲۰۶۰۰۳۲۰۲۱ | عید زاکان ۵۶۵ |
| ۱۳۶۰۱۲۸۰۱۲۴۰۱۱۵۰۱۱۴ | عیدالله بن جبریل ۵۳۶ |
| ۳۷۷۰۳۴۷۰۲۱۰۰۳۰۵۰۲۳۱ | عنبات ۵۰۶ |
| ۵۰۲۰۴۵۷۰۴۵۳۰۳۹۱۰۳۷۹ | عتبی ۶۷۴۰۶۷۱۰۶۶۶ |
| ۶۵۰۰۶۴۹۰۵۲۵۰۵۰۳ (نگاه کنید) | عتق ۲۷۷ |
| به زبان عربی (| عثمان بن نهیک ۴۶۹ |
| عرب مآبی ۳۸۰ | عثمان ۲۱۴۰۳۱۲۰۳۰۹۰۲۹۱۰۲۸۹۰۵ |
| عرفان ۴۴۶۰۴۳۷۰۴۳۷ | ۳۲۱۰۳۲۰۰۳۱۹۰۳۱۸۰۳۱۷ |
| عرفان عیسوی ۲۹۹۰۲۳۴ | ۳۲۷۰۳۲۴ |
| عرفای اسلام ۶۲۰ | عجم ۳۸۹۰۳۸۴۰۳۸۲ |
| عروقه بن زبیر ۳۹۵ | هجیف ۴۹۳ |
| عروض ۴۰۳۰۳۰۰۲۱ | صدویه (نگاه کنید به رابعه) |
| عروضی سمرقندی (نگاه کنید به نظامی | عذرا ۲۲ |
| عروضی سمرقندی) | عراق ۶۷۷۰۴۱۳۰۳۹۷۰۳۶۳۰۳۴۱ |
| عرب بن سعد فرطی ۶۲۷۰۵۳۱۰۵۲۸ | عراق عجم ۳۱ |
| ۶۳۳۰۶۳۲۰۶۲۹ | عراق عرب ۳۲۳۰۲۹۲۰۱۹۷۰۱۱۱ |
| ۶۳۴ | ۶۵۰۰۳۸۶ |
| عزام ، دکتر عبدالوهاب ۶۷۵ | عراقی ۶۱۳ |
| عزالدین ، همدانی ۱۲۳ | عرب ۲۵۸-۲۵۶۰۱۵۶۰۱۳۷۰۸۶۰۱۲ |
| عزرا ۹۵ | ۲۶۹۰۲۶۵۰۲۶۳۰۲۶۱۰۲۶۰ |
| العزیز ، ابومنصور نزار ۵۴۵۰۵۴۳ | ۲۸۴۰۲۸۲۰۲۸۱۰۲۷۵۰۲۷۴ |
| عسکر مکرم ۵۷۵ | ۳۰۰۰۲۹۸۰۲۹۷۰۲۹۲۰۲۸۷ |
| علی ۵۰۶ | ۳۲۵۰۳۱۸۰۳۱۴۰۳۱۳۰۳۰۶ |
| عصای موسی ۴۲۴ | ۳۵۲۰۳۴۴۰۳۴۱۰۳۳۷۰۳۳۶ |
| عصر اموی ۴۱۱ | ۳۷۷۰۳۷۶۰۳۶۵-۳۶۳۰۳۵۶ |
| عصر طلایی اسلام ۴۰۸۰۳۶۳۰۳۶۱ | ۳۸۹۰۳۸۷۰۳۸۵-۳۸۳۰۳۸۰ |
| عصر عرب خالص ۳۶۰ | ۴۵۷۰۴۵۶۰۴۵۴۰۴۵۰۰۴۰۶ |
| عصر مسیح ۶۹۵ | ۵۸۶۰۵۷۱۰۵۵۹۰۵۲۴۰۴۶۹ |
| عصر مفعول ۶۹۴ | ۶۸۴۰۶۲۴۰۵۹۹ |
| عضدالدوله ۵۷۷۰۵۴۳۰۵۴۱۰۲۲ | عربستان ۳۰۰۰۲۸۹۰۱۹۸۰۱۹۷۰۱۴۳ |
| عطاء ۴۷۸ ۴۷۵۰۳۹۴ | ۳۹۵۰۳۸۰۰۳۶۰۰۳۱۴۰۳۰۷ |
| عطار، فریدالدین ۵۳۹۰۴۳۹ | ۶۵۳۰۵۶۹۰۴۴۱۰۴۰۰۰۳۹۷ |

| | |
|------------------------------------|--|
| ۵۶۴۰۵۱۴۰۵۰۶ | عطار (نگاه کنیده به صفحهٔ پیش) ۶۲۶۰۶۲۵ |
| ۵۹۶۰۵۷۷۰۵۶۷ | ۶۲۴۰۶۲۳۰۶۲۳۰۶۲۱۰۶۰۷۰۵۶۵ |
| ۵۹۷ | ۶۴۷۰۶۳۸۰۶۳۷ |
| ۵۹۷۰۳۴۹۰۳۴۸۰۳۳۶ | عظیم فارس ۲۷۱ |
| علی بن حسین | عفان ۳۱۶ |
| علی بن عبدالله بن عباس ۳۶۸ | عقائد استبدادی ایرانیان ۳۶۵ |
| علی بن عیسیٰ ۶۳۵۰۵۲۸ | العقبه ۴۸۷ |
| علی بن موسیٰ الرضا (ع) ۴۱۶ | عقدانیه ۵۸۵ |
| علی مزدک ۴۸۶ | عقدنامه ۱۶۵ |
| علی بن هشام ۴۹۳ | العکوک ۴۰۵ |
| علی الجارم بیکک ۳۶۶ | علاء ، حسین ، سیزده |
| علی اصغر حسین (ع) ۱۹۷ | علائم بعثت ۲۷۳ |
| عمادالدوله ۵۳۳۰۵۲۷ | علامهٔ حلی ، ده |
| عمادالدین ، محمد بن محمد بن حدید | علم الاساطیر ۱۵۵ |
| الاصفهانی ۶۷۵ | علم الانساب ۳۹۱۰۳۸۹ |
| عمادالکتاب ، هشت | علم الحدیث ۳۹۶۰۳۹۲ |
| عمان ۵۲۶ | علم الدراية ۳۹۲ |
| عمر بن خطاب ۱۹۹۰۱۹۸۰۱۹۵۰۸۰۰۵ | علم کلام ۴۲۶ |
| ۲۹۳-۲۹۰۰۲۸۸۰۲۵۷ | علوم عربیه ۴۰۳۰۴۰۰۰۳۹۹ |
| ۳۰۴۰۳۰۰۰۲۹۶۰۲۹۵ | علوی ، بزرگک ۱۸۸ |
| ۳۳۶۰۳۱۷۰۳۱۵۰۳۰۹ | علوی ، حسن بن زید ۵۱۱ |
| ۳۹۳۰۳۸۰۰۳۷۹۰۳۴۴ | علویان ۵۱۲ |
| ۵۶۷۰۵۱۴۰۵۰۶۰۳۹۵ | علی آبادی ، دکتر عبدالحسین ۶۳۱ |
| ۶۵۷۰۶۳۸ | علی بن ابی طالب علیه السلام ۱۹۶۰۱۵۰ |
| عمر بن عبدالعزیز ۳۴۳۰۳۲۳۰۳۱۶ | ۲۸۸۰۲۸۱۰۲۸۰ |
| ۳۹۶۰۳۹۵۰۳۴۴ | ۳۱۸-۳۱۵۰۳۱۲ |
| عمر بن الفارض ۶۳۹ | ۳۲۶۰۳۲۴۰۳۲۰ |
| عروین بحر (نگاه کنیده به الجاحظ) | ۳۳۴۰۳۲۹۰۳۲۸ |
| عروین سعد ۳۳۵ | ۳۷۴۰۳۵۷۰۳۳۹ |
| عروین عثمان المکی ۶۳۶ | ۳۹۴۰۳۹۳۰۳۷۹ |
| عروین العاص ۳۲۲۰۳۲۱ | ۴۳۱۰۴۲۸۰۴۰۲ |
| عروین لیث صفار ۵۱۸۰۵۱۷۰۵۱۱ | ۵۰۴۰۴۴۲۰۴۳۳ |
| ۵۲۷۰۵۲۱۰۵۱۹ | |

| | |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| غایت الوسائل الی معرفة الاولیاء ۶۶۴ | عمید اسعد ۶۷۱ |
| غباد ۱۸ | عمیر ۳۴۷ |
| غذای خلفا ۲۸۰ | عنانی ، شیخ مصطفی ۲۷۲ |
| غرناطه ۱۷ | عنصری ۶۶۵، ۶۶۵ |
| غرم اردشیر ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۵ | عوف ، عبدالرحمن بن ۲۹۹ |
| غرور بزادی عرب ۳۴۲ | عوفی ، محمد ۴۱۴، ۳۷۹، ۲۵۰، ۲۳۰، ۲۲۰ |
| الغزال ، واصل بن عطا ۴۱۲ | ۶۵۴، ۵۰۲، ۴۳۷، ۴۱۵ |
| غزاله ۳۳۶، ۱۹۹۷ | ۶۵۹، ۶۵۷، ۶۵۶، ۶۵۵ |
| غزالی ، حجة الاسلام ۶۳۸، ۶۳۶ | ۶۶۹، ۶۶۶، ۶۶۲، ۶۶۰ |
| غزالی لوکری، ابوالحسن علی بن محمد | ۶۷۴، ۶۷۳، ۶۷۱ |
| ۶۷۳ | ۶۸۲، ۶۸۰، ۶۷۸، ۶۷۶ |
| غزل ۶۸۹ | عهد عتیق ۱۵ |
| غز نووی ، سلطان محمود ۵۰۱، ۴۹۹ | عهدنامه های بیفمبر (ص) ۳۹۳ |
| ۵۴۹، ۵۴۳ | عیاش ، فضیل بن عیاش ۶۱۰، ۴۴۶ |
| ۶۶۶، ۶۶۵ | عید قربان ۴۲۸ |
| ۶۸۳ | عیسی بن جعفر ۵۰۵ |
| غز نویان ۵۴۳، ۵۲۷، ۵۱۸، ۵۰۳، ۴۱۳ | عیسی بن علی ۵۳۹ |
| ۶۸۵، ۶۸۰، ۶۷۹، ۶۵۸، ۵۵۰ | عیسی بن محمد بن حمید طوسی ۴۸۰ |
| ۶۸۶ | عیسی مسیح ۲۶۷، ۲۴۱، ۲۴۰، ۱۷۱ |
| غز نه ۶۵۳ | ۵۹۷، ۴۶۳، ۴۲۴ |
| غزوانی ۶۷۳ | عیسی معذب ۳۳۹، ۲۳۷ |
| غسان ۲۵۷ | عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن |
| غسان ، عبدالسبح ۲۵۶ | عباس ۳۶۸ |
| غسانیان ۵۶۴ | عیسی و عیسیان ۴۳۸، ۲۴۹، ۲۴۸، ۱۶۰ |
| غصن اعظم ۴۶۳ | ۴۵۳، ۴۴۹ (نگاه کنید به مسیح و مسیحیت) |
| غضائری رازی، ۶۸۳ | عیلامی ۱۴۱، ۳۹ |
| غلاة ۳۲۳ | عین الکمان ۶۶۰ |
| غلاة شیعه ۰۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۳، ۴۰۸ | عون الاخبار ۴۰۵، ۲۵۰ |
| ۰۵۳۱، ۵۱۴، ۴۸۶، ۴۶۸ | |
| ۵۷۵ | غ |
| غلابینی ، شیخ مصطفی ۵۸۹ | غارهای بودایی ۱۵۷ |
| غمدان ۲۵۹ | غار نور ۱۵۷ |

۰۹۶۰۰۷۸۰۰۵۷۷
 ۰۲۶۰۰۱۹۰۰۱۷۰۰۱۳۰۰۰۱ فاطمیان
 ۰۷۸۰۰۵۷۷۰۰۵۷۰۰۵۷۰۰۴۰۰۴۳
 ۶۶۵۰۰۵۸۰۰۰۵۸۳۰۰۵۸۱۰۰۵۸۰
 فاکس، جرج ۴۴۴
 الفاکھی ۵۲۳
 فتاوی ۲۹۵
 فتق ۲۳۲
 فتنه منول ۴۰۱۰۴۰۰۰۱۲۹
 فتوحات اسلامی ۳۹۳
 فتوح البلدان ۰۳۷۸۰۲۹۸۰۲۹۶۰۲۲۳
 ۵۲۴
 فتوح الشام ۴۰۲
 فجر الاسلام ۴۱۱
 فخر به آباء ۴۱۳
 فخر داعی، سید محمد تقی ۶۰۷۰۴۲۹
 فخر الدوله ۶۶۲۰۵۴۶
 فخر عرب بر عجم ۳۱۳
 امام فخر الدین محمد بن عمر راری ۰۴۲۷
 ۶۶۱
 الفخری ۲۹۷۰۲۹۴۰۲۸۹۰۲۸۸۰۲۸۰
 ۳۲۶۰۳۲۲۰۳۲۰۰۳۰۰۴۰۳۰۳
 ۳۳۸۰۳۳۴۰۳۳۲۰۳۲۹۰۳۲۸
 ۳۵۴۰۳۵۳۰۳۵۱۰۳۴۴۰۳۳۹
 ۳۷۲۰۳۷۰۰۳۶۷۰۳۶۶۰۳۶۵
 ۴۷۸۰۴۶۹۰۴۶۷۰۴۶۶۰۳۷۴
 فدیہ ۳۷۸
 الفراء ۴۰۵
 فرا ارتس ۵۳۰۳۵
 فرات ۳۴۷
 فرالوی، ابو عبد الله محمد بن موسی
 ۶۶۴۰۶۶۳
 فرانسه ۱۱۴۰۹۷۰۸۹۰۸۲۰۷۷۰۷۴۰۶۴
 ۵۳۵۰۲۲۵۰۱۳۰

غنائم ۳۱۳
 غنی، دکتر قاسم ۶۲۱۰۶۱۰۰۰۵۳۰
 الغنوی، عباس بن مرو ۵۸۳
 غور ۶۵۴
 غیبت ۴۶۴
 غیلان قدری ۴۱۵

ف

الفاتحة الكتاب ۱۵۰
 فانوس ۲۳۲
 فارابی ۵۵۵۰۵۳۸۰۳۶۰۶۳
 فارس ۰۲۹۷۰۲۵۲۰۲۳۰۰۴۹۰۳۱۰۱۰
 ۶۳۵۰۵۶۶۰۵۴۳۰۵۲۷۰۳۸۳
 فارستان ۱۰
 الفارسی، ابواسحق ۵۳۵
 فارسی اسلامی ۱۲۹
 فارسی اوستائی ۱۳۶
 فارسی باستان (نگاه کنید به فرس قدیم)
 فارسی بعد از اسلام ۱۲۹
 فارسی جدید ۰۱۲۹۰۱۲۸۰۴۳۰۴۲۰۱۵
 ۱۳۵
 فارسی دوره اسلام ۱۲۹
 فارسی دوره ساسانی ۱۲۹
 افغانسی، محمد بن احمد ۶۳۰
 فارسی میانه ۱۶۳۰۱۲۹۰۱۲۶۰۱۲۰۰۱۵
 فارسی نوین ۵۰۲
 فارسی هخامنشی ۴۴
 فارسی، هر کس نداند انسان کامل نیست، شش
 فاطمه زهرا (ع) ۰۳۱۶۰۳۱۵۰۱۹۵
 ۰۳۴۹۰۳۳۶۰۳۲۹
 ۵۶۹۰۵۶۷۰۵۱۴

| | |
|---------------------------------------|---------------------------------|
| فرورتیش ۵۳ | فرانسویان ۷۷۰۷۰۰۴۸ |
| فروزانفر، بدیع الزمان، یازده ۲۹۱۰۲۸۵۰ | فرائیس پنجم ۶۴ |
| ۳۲۳۰۲۱۹۰۳۱۳ | فراهانی، ادیب‌المالک ۵۹۴۰۵۹۳ |
| ۳۵۲۰۳۳۲۰۳۳۱ | فرایش ۳۹۵ |
| ۳۶۹۰۳۶۵۰۳۶۴ | فربز ۶۸۴ |
| ۴۱۰۰۳۸۴۰۳۷۹ | فرخزاد ۱۵۷ |
| ۴۲۳۰۴۱۸۰۴۱۳ | فرخزاد، خسرو ۲۵۷ |
| ۴۳۰۰۴۲۹۰۴۲۴ | فرخی ۶۸۶۰۶۷۱۰۵۶۵ |
| ۴۳۸۰۴۳۵۰۴۳۱ | فردوس‌المرشدیه ۶۴۸ |
| ۴۴۸۰۴۴۶۰۴۴۱ | فردوسی ۱۶۸۰۱۲۵۰۱۲۴۰۲۵۰۴۰۳ |
| ۶۰۷۰۴۴۹ | ۱۸۶۰۱۸۱۰۱۷۹۰۱۷۴۰۱۷۳ |
| فروغی، محمدعلی ۱۸۸ | ۲۰۶۰۲۰۵۰۲۰۲۰۱۹۴۰۱۸۸ |
| فروه ایزدی ۱۹۲ | ۲۱۰۰۲۱۱۰۲۱۰۰۲۰۰۲۰۰۸ |
| فروه پادشاهی ۲۱۳ | ۵۰۶۰۵۰۴۴۰۵۱۲۰۲۶۷۰۲۲۰ |
| فره‌مندی، دکتر علی، سه | ۶۹۶۰۶۶۵۰۶۵۹۰۶۳۸۰۵۹۲ |
| فرهنگ اسلام ۶۲۵ | ۶۹۲۰۶۷۷۰۶۷۱۰۶۷۰ |
| فرهنگ اوستا ۵۰ | فردوسی نامه مهر ۵۹۴ |
| فرهنگ ایران باستان ۱۰۵۵۰۱۰۲۰۸۴ | فرس قدیم، سیزده ۳۵۰۳۱۰۲۰۰۱۴۰۱۳۰ |
| ۱۷۰ | ۴۳۰۴۲۰۴۰۰۳۹۰۳۸۰۳۷ |
| فرهنگ بهلوی ۱۶۵۰۹۰ | ۱۱۲۰۱۰۲۰۹۷۰۸۴۰۶۹ |
| فرهنگ شاهنامه ۱۸۸۰۱۷۷۰۱۷۳ | ۱۳۶۰۱۲۶۰۱۲۴۰۱۲۲ |
| فرهنگ ملی، دوازده | ۵۰۷۰۱۴۲ |
| فرهنگ وبستر ۱۸۰۰۱۷۷ | فرس‌النوبه ۴۷۱ |
| فرهنگستان ایران ۳۰۲ | فرشاهی ۲۰۵ |
| فریتزولف ۱۸۸ | فرعون ۶۴۲۰۴۹۳ |
| فریدوجدی ۴۲۹ | فروریوس ۶۱۴ |
| فریدون ۲۸۹۰۱۷۷۰۱۷۶ | فرکیانی ۲۱۳۰۱۹۲ |
| فریزر ۷۰ | فرق اسلامی ۴۰۹ |
| فریفور ۶۶۶ | فرگرد ۲۱۰۰۱۵۲ |
| فری‌مدی، یمین‌الدین ۶۳۸ | فرنک، هرمن ۶۰۹ |
| فنا ۲ | فروبا ۲۱۰ |
| فسطاط ۵۷۹ | |

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| فتاخر و ۶۵۴ | الفصل فی الملل والاهواء والنحل ۴۰۸ |
| فناء فی الله ۶۴۵۰۶۴۴۰۶۳۹ | فصوص الحکم فیصری ۴۲۷ |
| فن کرمر ۰۳۱۴۰۳۱۱۰۳۰۰۳۰۰۱۳۷ | فصوص الحکم محیی الدین ۶۱۳ |
| ۰۳۶۰۰۲۴۳۰۳۴۲۰۳۲۶۰۳۲۴ | فضائل الاتراک ۵۱۶ |
| ۰۳۸۷۰۳۸۵۰۳۷۷۰۳۷۵۰۳۶۹ | فضل برمکی ۳۷۲ |
| ۰۴۴۸۰۴۲۵۰۴۱۳۰۴۱۱۰۴۰۷ | فضل بن سهل ۴۱۶۰۴۰۳۰۳۶۹ |
| ۶۱۱۰۵۴۵۰۵۰۴۲۰۴۰۵۸۰۴۴۹ | فضل بن عباس ، شیخ ابوالعباس ۶۶۸ |
| فن هامر ۵۹۱۰۵۴۰ | فضل الله ۶۱۹ |
| فوئیوس ۳۴ | فضل یمامه ۵۱۶۰۵۰۰۸ |
| فولرس ۶۸۰۰۶۷۰ | فضیل بن عیاض ۶۲۴۰۶۲۱۰۴۴۶ |
| الفهرست (نگاه کنید به ابن التندیم) | فته ۳۹۳ |
| فهرست برج ۶۵۴ | فته اللغة ایران ۰۱۰۹۰۸۹۰۵۹۰۱۹۰۱۵ |
| الفهری ، حبیب بن مسلمہ ۳۹۷ | ۰۱۶۶۰۱۵۷۰۱۵۵۰۱۳۰ |
| فهلبد ۲۶ | ۶۶۹۰۴۵۰ |
| فهلو ۱۲۴ | فته اللغة تطبیقی ۶۹۹۰۱۱۷۰۱۱۵۰۱۰۷ |
| فهلویات ۱۳۳۰۱۲۵ | فته اللغة عرب ۳۹۴ |
| فیتزجرالد ۵۱۰ | فهای اسلام ۴۵۲ |
| فیناغورثیون جدید ۵۵۵ | فقیم ۲۶۰ |
| فیروز ، خسرو ۶۵۴ | الفلاحة النبطیه ۵۲۳۰۴۵۸ |
| فیروز دیلمی ۳۸۰ | فلاندن ۲۲۰ |
| فیروز مشرقی ۵۲۱ | فلاور ، سموئل ۹۱۰۶۷ |
| فیروز ، ملا ۸۵۰۸۴ | فلاشر ۶۶۲۰۲۵۱ |
| فیض ، ملا محسن ۴۲۸ | فلسطین ۳۵۶ |
| فیل ابراهیم ۲۶۱ | فلسفه اسلامی ۳۰۹ |
| فیلقوس ۱۸۱ | فلسفه شرق ۴۲۷ |
| فیلون یهودی ۵۵۵۰۱۴۸ | فلسفه یونان ۰۴۵۰۰۴۳۶۰۴۱۶۰۱۴۸ |
| فیلیپ یسرلودویک ۶۴ | ۵۳۲ |
| فیلیپ دوم ۳۹۷ | فلسفی ، نصر الله ۵۹۴ |
| فیلیپ مقدونی ۱۸۲۰۱۸۱ | فلک الدین محمد بن ایدمر ۲۹۳ |
| فینقی ۷۸ | فلو طین ۶۱۵۰۶۱۴ |
| فیوریو ۹۳ | فلو کگل ۰۲۳۷۰۲۳۵۰۲۳۲۰۲۲۷۰۱۲۰ |
| فیوم مصر ۱۵۸۰۱۱۲ | ۰۵۵۱۰۴۴۵۰۴۳۶۰۲۴۳۰۲۴۲ |
| | ۵۹۵۰۵۵۸ |

قدریه ۰۴۱۰۴۰۴۱۳۰۴۱۳۰۴۱۱۰۴۰۸

۴۳۰۰۴۱۵

قدیم بودن قرآن ۰۴۱۶۰۴۱۷۰۴۱۸

قرآن کریم ۰۳۲۰۳۱۰۳۰۳۱۰۳۰۳۱۰۳۰۳۱

۰۳۳۹۰۳۳۸۰۳۳۷۰۳۳۶

۰۳۶۱۰۳۶۰۳۵۹۰۳۵۸

۰۳۹۷۰۳۹۶۰۳۹۵۰۳۹۴

۰۳۱۹۰۳۱۸۰۳۱۷۰۳۱۶

۰۳۳۵۰۳۳۴۰۳۳۳۰۳۳۲

۰۳۵۳۰۳۵۲۰۳۵۱۰۳۵۰

۰۳۵۳۰۳۵۲۰۳۵۱۰۳۵۰

۰۳۹۶۰۳۹۵۰۳۹۴۰۳۹۳

۰۴۱۸۰۴۱۷۰۴۱۶۰۴۱۵

۰۴۵۲۰۴۵۱۰۴۵۰۴۴۹

۰۴۵۲۰۴۵۱۰۴۵۰۴۴۹

۰۵۳۶۰۵۳۵۰۵۳۴۰۵۳۳

۰۵۸۸۰۵۸۷۰۵۸۶۰۵۸۵

۰۶۲۹۰۶۲۸۰۶۲۷۰۶۲۶

۶۷۹

قرشیان ۰۳۷۷۰۳۷۶

قرطبه ۰۳۵۶۰۳۵۵۰۳۵۴۰۳۵۳

قرمط ۰۵۱۴۰۵۱۳۰۵۱۲۰۵۱۱

قرمطیان ۰۴۶۳۰۴۶۲۰۴۶۱۰۴۶۰

۰۵۲۰۵۱۹۰۵۱۸۰۵۱۷

۰۵۳۰۵۲۹۰۵۲۸۰۵۲۷

۰۵۶۷۰۵۶۶۰۵۶۵۰۵۶۴

۰۵۸۴۰۵۸۳۰۵۸۲۰۵۸۱

۶۳۴

قره، ستانین ثابت ۰۳۶

قره‌العین ۰۲۵۴

قریب، میرزا عبدالعظیم خان گرکانی

۰۳۶۵

قریش ۰۲۶۰۲۵۹۰۲۵۸۰۲۵۷

۰۳۱۹۰۳۱۸۰۳۱۷۰۳۱۶

۴۸۳۰۰۴۸۲

ق

القائم ۰۵۸۵

قابوس و شمگیر (نگاه کنید به وشمگیر)

قابوسیه ۰۳۰۷

قاجار، آغا محمد خان ۰۳۰۶

قادسیه ۰۲۹۲۰۲۹۱۰۲۹۰۲۸۹

۰۲۹۷۰۲۹۶۰۲۹۵۰۲۹۴

قارن ۰۱۸۵

قاسم‌زاده، دکتر ۰۵۹۴

قاسم مؤنن ۰۳۶۷۰۳۶۶

القاسمی، ابویوسف ۰۴۵۲

قاضی قند روزی ۰۴۳۳

قاضی نورالله شوشتری، ده ۰۴۱۸

قلموس، شرح ۰۴۸۲

القاهر ۰۵۳۳۰۵۳۲۰۵۳۱۰۵۳۰

۶۷۱۰۶۷۰

قاهره ۰۲۶۰۲۵۹۰۲۵۸۰۲۵۷

۰۴۰۵۰۳۹۶۰۳۹۵۰۳۹۴

قاین ۰۳۳۸

قبائل عرب ۰۴۰۳۴۰

قباد ۰۲۰۰۲۰۰۲۰۰۲۰۰

القبادی ۰۳۹

قبطی ۰۲۳۵۰۲۳۴

تخطبه ۰۳۵۶

القذاح، احمد بن عبدالله بن میمون ۰۵۹۷

القذاح، محمد بن عبدالله بن میمون ۰۵۹۷

القذاح عبدالله بن میمون ۰۵۷۱ - ۰۵۷۳

۰۵۷۸ - ۰۵۷۵

۰۵۹۱ - ۰۵۹۴

۰۵۹۵ - ۰۵۹۷

۰۵۹۹

| | |
|----------------------------------|-------------------------------------|
| قهرمانان قدیم ۱۲۵ | قزوین ۴۸۳ |
| تهرود ۱۲۶۰۴۴۰۴۲ | قزوینی، میرزا محمدخان، چهارشش، هشت |
| تهستان ۶۵۳۰۶۲۸۰۶۲۷ | ۶۹۱۰۶۸۵۰۶۵۹۰۵۱۱۰۲۸۰۲۴ |
| قیصر ۴۵۳۰۲۶۷۰۸۲ | قس بهرام ۵۷۵ |
| ك | قس الناطف ۲۹۷ |
| كاتب، ریچارد ۷۰ | القسری، خالد بن عبدالله ۲۴۳ |
| كابل ۵۸۰۵۷ | قسطای بن لوقا ۵۰۸۰۴۵۶۰۴۰۶ |
| كایادو كیبه ۱۴۳ | القسطلانی ۲۷۲ |
| الكاتب، ابوالمجدد بن ابی بكر ۶۷۷ | قسطنطین ۲۷۶ |
| كاتب، اصفهانی، عمادالدین ۶۵۴ | قسطنطیبه ۵۵۸۰۶۵ |
| كاتب (وزیر) ۲۷۱ | قسمت ازلی ۴۱۲ |
| كاتبی نیشابوری ۳۳۱ | قسس ۲۴۳ |
| كاتبانوكا ۸۱ | القشوری، ابن نصر ۶۳۳ |
| كاترمیر ۵۷۹۰۱۲۰۰۱۱۹ | القشیری ۵۴۵۰۴۴۵۰۴۴۴ |
| كانوزیان ۱۷۳ | القشیری، عبدالکریم بن موازن ۶۰۹ |
| كاتولیکها ۲۴۹ | ۶۲۱ |
| كادموس ۷۸ | قصر شیرین ۱۱۱۰۲۲ |
| كاراكالا ۴۵۳ | قصص الانبیاء ۲۴ |
| كارنامه اردشیر ۱۶۵۰۱۶۱۰۱۸۰۱۵ | قطران ۶۷۳۰۱۳۳ |
| ۲۰۴۰۲۰۳۰۱۸۶ | قطرب ۴۰۴ |
| ۲۱۰۰۲۰۸۰۲۰۵ | ققاز ۱۷۵۰۱۲۹ |
| ۲۱۵۰۲۱۳۰۲۱۲ | قلسوه ۴۸۸ |
| ۲۴۵۰۲۱۶ | قم ۵۴۶ |
| كازرون ۵۳۳ | قمر ۴۲۳۰۴۱۸ |
| كازرونی، شیخ ابواسحق ۶۴۸ | قمری کرگانی، ابوالقاسم زیاد بن محمد |
| كازیمیرسکی ۵۰۳۰۴۸۹۰۲۳۰۲۲ | ۶۷۸۰۶۶۲ |
| ۶۵۹۰۵۴۱۰۵۴۰ | قمشه ای، حاج آقا مهدی آلهی ۲۸۳ |
| كاسویج ۱۳ | القمی ۲۵ |
| كاشان ۴۶۹۰۱۵۲۰۱۳۰۰۱۲۶۰۴۵۰۴۲ | القناعی، هاشمی ۶۳۰ |
| كاشفی ۱ | قوانی، علم عروض وقوافی ۲۱ |
| كاظمزاده ۳۰۲ | قوج جنگی اردشیر ۲۰۵ |
| | قومس ۶۵۳۰۴۶۷ |

- کتاب انقلاب ایران ۵۹۱
 کتاب الانسان الكامل في المعرفة الاواخر
 ۶۱۷
 کتاب خدا ۳۹۵
 کتاب الزهد ۳۹۹
 کتاب سیویو، ۳۷۷
 کتاب شرح اجمالی آثار تخت جمشید تألیف
 مصطفوی، سزده
 کتاب العیون ۶۳۰
 کتاب المعاسن ۳۰
 کتاب محوالموهوم ۶۳۲
 کتاب مدرج ۳۹۳
 کتاب المعارف ۴۰۵، ۲۵۱
 کتاب مقدس ۱۷۱، ۱۶۰
 کتاب الهادی نیاورانی ۴۲۹
 کتاب یکسال در میان ایرانیان، نه
 کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و
 اقتصادی، یازده
 کتابخانه دانشگاه تهران ۴۲۷
 کتابخانه دانشگاه کبریج ۵۹۱، ۲۱
 کتابخانه سلطنتی یاریس ۶۹۴
 کتابخانه کبریج ۶۹۱
 کتابخانه مدرسه سیسالار ۳۲۲
 کتابخانه ملی ایران، یازده، ۶۹۱، ۲۶۹
 کتابخانه ملی یاریس ۰۶۹۴، ۰۵۴۷، ۰۵۱۲
 ۶۹۵
 کتب مقدس زردشتی ۱۸۱
 کتب زیاس ۱۸۴، ۱۳۹، ۳۸، ۳۴، ۴۳
 کتبی اردشیر ۱۵۶
 کتبیهای آسوری ۹۴
 کتبیهای اوستائی ۹۴
 کتبیهای یاریس باستان ۹۵، ۶۹، ۶۸
 کاظمیه ۴۲۶
 کافر کوب ۳۵۵
 کافی ۵۳۶
 کافی کرخی ۱۳۳
 کالون، زان ۴۲۰، ۴۱۵
 کال وی نیسم ۴۲۰
 کالستن ۱۸۱، ۱۸۰
 کامبوجیا ۱۴۱، ۱۴۰، ۸۷، ۵۲
 کامبیز ۸۷
 کامرون ۱۴
 کامل ابن الانبیر ۲۷۰
 کامل التواریخ ۵۲۸
 کانتریوری ۶۹۲
 کامل المبرد ۳۲۶
 کاواهورا ۸۷
 کاوس ۸۰، ۸۳، ۷۳، ۷۲
 کاول، پروفسور ۶۶۷، ۱۴۷
 کاوه آهنگر ۱۷۵
 کاوه کیران ۴۷۲
 کاوه، مجله ۶۵۹
 کاویانی ۵۸۰
 کایسه ۳۷۵
 کاینهاگ ۲۵۵
 کتاب (احادیث مربوط به کتاب) ۳۹۸
 کتاب الاسلام روح المدينة ۵۸۹
 کتاب الاشارة بعلم العبارة ۳۹۹
 کتاب الاغانی ۲۵
 کتاب البخلا ۳۸۷
 کتاب التاج ۵۴۵
 کتاب تمدونی و تکوینی ۴۲۷
 کتاب الجوامع ۳۹۹
 کتاب الحیوان ۲۵

| | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| کردی ۴۴ | کتیبه بیستون ۱۱۲ |
| کرزن ۳۳۱ | کتیبه‌های بهلولی ۱۴۲۰۹۲۰۹۱۰۶۹ |
| کیرشنی ۱۷ | ۲۳۱۰۱۵۶ |
| کرکا ۱۴۴۰۱۴۳ | کتیبه‌های تخت‌چشید ۱۰۰ |
| کرل ۳۷۹ | کتیبه‌های چینی ۹۴ |
| کرم اژدها بیکر ارمان ۳۱۴۰۲۰۰۵ | کتیبه حاجی آباد ۲۳۴۰۲۲۳۰۲۲۲۰۲۲۱ |
| ۳۱۹-۳۱۶ | کتیبه خشایارشا ۹۵ |
| کرم هفتواد ۳۱۷ | کتیبه داریوش ۱۴۰۰۱۲۲۰۹۹۰۹۵ |
| کرمان ۱۶۶۰۱۶۰۰۱۳۴۰۱۳۰۰۴۴ | ۱۴۲ |
| ۵۱۱۰۵۰۶۰۳۰۶۰۲۱۴۲۰۰۵ | کتیبه‌های سه‌زبانی ۱۲۲ |
| ۶۶۵۰۶۵۳۰۵۴۳۰۵۳۳ | کتیبه‌های ساسانی ۱۱۰۰۹۴۰۹۳۰۹۰ |
| کرمل ۹۲ | ۱۳۵۰۱۱۶۰۱۱۳ |
| کرمونا ۶۳ | ۳۳۱۰۱۴۱ |
| کرن ۱۰۰ | کتیبه گرزس ۹۵ |
| کرنوال ۶۵۲ | کتیبه‌های میخی ۹۹۰۹۴۰۹۲۰۳۹۰۳۳ |
| کروبولوس ۱۴۳ | ۱۳۵۰۱۱۲ |
| کره قدیم ۴۵۱ | کتیبه‌های هخامنشی ۱۲۳۰۱۱۲۰۸۸ |
| کری ۱۳۰ | ۱۴۴۰۱۴۲ |
| کریزی، سرادوار ۳۰۸ | کتیبه یونانی ۱۱۰ |
| کریستن سن ۲۵۵۰۴۲ | کثیر ۳۴۴ |
| کریم‌بن شادریار ۳۰۷ | کرافورد، لرد ۶۵۹۰۶۵۵۰۳۷۹۰۲۳ |
| الکسانی، علی بن حمزه ۵۳۸۰۴۰۵۰۴۰۴ | کرامات و خوارق عادات ۶۳۱ |
| ۶۵۹ | کر بلا ۵۰۶۰۴۳۱۰۳۳۹۰۳۳۳۰۳۳۲ |
| الک‌روی ۱۶۸ | کرین، هانری ۶۰۶ |
| کسروی تبریزی، احمد ۲۰۸ | کریوتر ۲۲ |
| کسری ۲۶۹۰۲۴۱۰۱۹۳۰۱۹۱۰۲۹ | کریج ۵۹۵۰۵۲۷ |
| ۳۸۸۰۳۸۶۰۳۸۵۰۲۷۲ | کرخ ۵۹۵ |
| کسلر ۲۲۷ | کرخی، معروف ۴۴۶ |
| کش ۴۷۷۰۴۷۲ | کردان ۵۶۴۰۱۷۹ |
| کشاجم ۳۶۶ | کردستان ۱۳۴۰۱۳۰۰۱۲۹ |
| کشاف زمخشری ۴۳۰ | کردستانی، دکتر سعید خان ۲۴ |
| کشتی ۱۵۱ | کرده ۱۵۱ |

| | |
|---------------------------------|---|
| کلیمنت پنجم ، باب ۶۳ | کشتی سازی ۱۷۴ |
| کلیبیان ۱۷ | کشف الاحادیث ۴۲۴ |
| کلینی ۵۳۶ | کشف الظنون ۳۹۶ |
| کمبریج (نگاه کنید به کیمبریج) | کشف المجهوب ۶۰۶ |
| کمبوجیه (نگاه کنید به کامبوجیا) | کشف وشهود ۶۲۱۰۶۲۰ |
| کمیانی هند شرقی ۷۰ | کشمر ۸۵ |
| کمر بند مقدس ۱۵۱ | کشیشان مسیحی ۲۰۱ |
| کمونیسم ۲۵۲ | کعبه ۵۸۴۰۳۲۸۰۳۳۲۰۴۶۷۰۳۶۲ |
| کنت ، سیزده ۱۴۱۰۹۷۰۳۶ | کعبه زردشت ۱۱۱ |
| الکندی ۰۵۴۴۰۵۲۳۰۵۲۲۰۴۲۷۰۴۰۶ | کلاسیک ۱۳۹ |
| ۵۵۵ | کلال ۲۱۶ |
| کنز الاحیاء ۲۲۹ | کلام الله مجید ، ده ، (نگاه کنید به قرآن) |
| کنز الحکمة ۴۳۴۰۴۱۱ | الکلبی ، محمد بن السائب ۴۰۲ |
| کنهری ۱۵۷ | الکلبی ، هشام بن محمد ۴۰۲ |
| کوئیم هورنو ۲۱۲ | کلب تکین ۵۰۴ |
| کوادر ۲۵۳۰۲۵۰ | کلت ۶۵۲ |
| کوان ۴۲ | کلده وکلدانی ۰۸۸۰۸۷۰۶۹۰۶۳۰۳۴ |
| کودییه ۴۶۳ | ۰۱۳۶۰۱۱۴۰۱۱۰۰۹۱ |
| کورتین ۴۷۹۰۳۲۴۰۲۵۱ | ۵۷۶۰۵۶۳۰۵۵۶۰۴۵۱ |
| کوروش ۱۴۰۰۹۴۰۸۷۰۵۲۰۵۱۰۱۱۰ | (نگاه کنید به زبان کلدانی) |
| ۱۷۲۰۱۷۱۰۱۴۷۰۱۴۶۰۱۴۱ | کازدوفرانس ۶۹۴۰۴۶ |
| ۱۸۴ | کلکته ۰۲۱۳۰۲۱۱۰۲۱۰۰۲۰۴۰۸۸ |
| کوسن دیرسوال ۳۱۱۰۲۷۲ | ۶۵۹۰۴۸۹۰۴۴۴۰۲۱۹ |
| کوشیا ۱۴۴۰۱۴۳ | کلمات قصار ۳۹۳ |
| کوفه و کوفیان ۳۱۸۰۳۰۹۰۳۰۰۲۹۲ | کلمس ، یل ۶۲ |
| ۳۲۷۰۲۲۳۰۳۲۲۰۳۱۹ | کلوازی ۵۷۶ |
| ۳۵۳۰۳۴۲۰۳۳۷۰۳۲۹ | کلودیس دوم ، امپراطور ۲۳۱ |
| ۳۹۶۰۳۹۴۰۳۸۲۰۳۵۶ | کلویسکر ۸۹ |
| ۵۷۵۵۵۴۱۰۵۲۶۰۴۱۸ | کلیه الاسلامیه فی بیروت ۵۸۹ |
| ۵۸۶۰۵۸۴ | کلید فهم قرآن ۴۲۶ |
| کوفی ، الاعثم ۵۳۲ | کلیله ودمته ۴۹۱۰۴۰۱۰۱۶۷۰۱۱۸ |
| کومش ۴۶۷ | ۶۸۶۰۶۶۶ |

کاسانیک ۱۴۹
 کالوس، امپراطور ۲۳۰
 کالیارینفالیس ۶۵۰۶۲
 کانو، شارل ۱۲۰
 گاه شماری در ایران ۱۵۲
 گاهنامه زردشتیان ۱۵۲
 کایت لاین ۶۸۴
 گای فاکس ۳۰۰
 کایگر ۴۵۰۱۶۴
 کایگروکون ۵۰۰۴۳۰۴۱۰۲۳۰۱۸۰۱۵
 ۱۲۷۰۱۰۷۰۹۸۰۹۲۰۸۹۰۵۸
 ۱۶۰۰۱۵۷۰۱۴۷۰۱۳۵۰۱۳۰
 ۲۰۶۰۱۶۹۰۱۶۶
 کباد ۱۸
 کبرالم ۱۱۶
 کبرها ۴۱۴۰۲۹۷۰۸۵۰۷۸
 کبری ۱۶۶۰۶۷
 کیننو، کنت دو ۱۹۶۰۱۹۵۰۱۰۱
 کینسکن ۴۷۷۰۳۹۹۰۱۶۵۰۹۳۰۱۸
 ۶۹۴۰۶۶۷۰۵۶۳۰۵۲۴
 کچرانی ۱۸
 کجستک ابالش ۱۶۳۰۱۵۹۰۱۵۷۰۱۶
 کراف ۶۱۹۰۳۱۴
 کردین، امپراطور ۶۱۵
 کرسم ۲۶۲
 کرشاسب نامه ۶۹۱
 کرگان ۶۸۲۰۶۵۳۰۵۳۷۰۵۸۰۵۷۰۴۲
 کرگانی، ابوسلیک ۶۶۱۰۵۲۱
 کرم ید ۵۲
 کروتفند ۹۸-۹۶۰۹۴۰۹۳
 کرین، جان ریچارد ۱
 کریوسند ۷۵

کومون ۲۴۰
 کون (نگاه کنید به کایگر)
 کویکرها ۶۰۹۰۴۴۴
 کونیک ۴۵۳
 کهن شناسی ۱۵۵
 کبا، دکتر صادق ۱۵۸۰۱۲۱
 کباگراس ۵۴۰۳۵
 کبابیان ۱۹۲۰۱۸۲۰۱۷۹۰۱۷۷۰۱۶۹
 کیت (کید) ۲۰۵
 کیخسرو آل سلجوق ۱۳۲
 کیسانه ۵۶۹
 کیتباد ۱۷۷
 کیتباد، آذریاد ۱۶۵۰۱۸
 کیکاوس ۱۷۷
 کیل ۱۲۸۰۱۶۱
 کیبریج، هشت ۶۸۰۶۵۰۳۲۰۲۵۰۲۱
 ۲۶۹۰۲۴۸۰۲۳۱۰۱۷۶۰۱۳۴
 ۵۲۲۰۵۱۵۰۴۶۴۰۴۴۸۰۳۸۵
 ۶۵۵۰۶۵۱۰۶۴۱۰۶۱۴۰۵۷۴
 ۶۹۲۰۶۷۵۰۶۶۴
 کیمیا ۳۹۹
 کینگ ۱۴۱
 کیومرث ۱۸۷۰۱۷۰۰۸۸۰۸۶
 کیهان، مسعود ۵۹۴
 کف
 کثومات ۵۳۰۵۲۰۵۱
 کاتها ۱۴۶۰۱۲۳۰۵۰۰۴۹۰۴۶۰۴۵
 ۱۵۱۰۱۴۸
 کاتا ۱۵۲
 کادفری دوبیون ۶۹۶
 کارسن دوتاسی ۶۷۳۰۶۴۷

کیب ۶۷۶۰۶۴۸۰۶۱۹۰۵۶۷۰۵۶۶
 کیبون ۶۱۵۰۲۴۹۰۲۴۷۰۲۲۶
 کیرکاس ۳۴۵۰۲۵۱۰۱۷۲۰۱۵۶
 کیلان ۱۳۰
 کیومرثا ۱۷۰ (نگاه کنید به کیومرث)
 کیومرث ۱۷۰

ل

لاتین ۰۱۰۴۰۹۷۰۶۸۰۶۶۰۶۴۰۶۳۰۶۰
 ۱۱۴۰۹۱۰
 لاد. اسقف اعظم ۶۵
 لاروس ۴۲۰
 لاسن ۱۰۰۰۱۰۰۰۹۹۰۹۸
 لاقنوس ۱۰۰
 لالدرخ ۴۷۲
 لاریان ۱۵۲
 لاهیجی، ملا عبدالرزاق ۴۲۹
 لایبزیگ ۰۲۰۰۰۵۰۰۳۹۰۳۰۰۱۴۰۱۳
 ۰۶۱۲۰۵۲۵۰۵۰۲۰۴۰۹۰۳۸۵
 ۶۶۹۰۶۶۲
 لباب الالباب ۰۶۵۵۰۶۵۴۰۴۷۹۰۲۲
 ۰۶۶۵۰۶۶۳۰۶۶۲۰۶۵۷
 ۰۶۷۱۰۶۷۰
 اللعام، ابوالحسن ۵۳۵
 لخبیح ۲۵۷
 لرد، هنری ۶۶
 لرستان ۱۳۴
 لسان‌القیب ۳۳۱
 لسان‌الملک سپهر ۴۶۴۰۲۷۲۰۲۵۱
 لطائف‌العارف ۵۲۰۰۴۷۱۰۳۷۰
 لطفهٔ غیبیه ۴۱۹۰۴۱۵
 لغات عبری ۶۹۵۰۶۹۴

کزرسس ۱۴۰۰۹۵۰۸۷
 کزرتقون ۱۳۹
 کزیر ۳۷
 کشتاسب ۱۴۶۰۹۵۰۴۹۰۴۵۰۴۱۰۴۰
 ۱۸۸۰۱۸۵۰۱۷۹۰۱۷۸
 ۲۱۱
 کشب ۱۹۵
 کشنسیب ده ۲۷۵
 کلادوین ۵۶۶
 کلار ۲۱۶
 کلاور ۳۹۱
 کلذیهر ۰۳۸۴-۳۷۶۰۳۱۱۰۲۸۲
 ۰۳۹۸۰۳۹۶۰۳۹۰-۳۸۶
 ۵۲۴۰۵۲۳۰۵۱۵۰۴۹۷
 کلندر ۱۴۹۰۱۴۷۰۱۴۶۰۱۰۷۰۸۹۰۶۸
 ۱۵۱
 کستان سمدی ۵۰۳
 کلشن‌راز ۶۴۷۰۵۸۹۰۴۱۴
 کلوگاو ۶۹۴
 کنج شایگان ۱۴۸
 کنداره ۱۴۳
 کنزه ۴۵۱
 کوئیل ۷۲
 کوشمید ۲۶۲۰۱۴۶
 کوزان ۳۳
 کوستاودو کا ۶۲
 کوشیار ۵۳۹
 گوهر مراد ۴۲۹
 گوهرین، صادق ۴۱۱
 گیار، استانیسلاس ۵۷۸۰۵۷۵۰۸۴
 ۵۹۶۰۵۹۵۰۵۹۱
 ۶۰۶

| | |
|--------------------------------------|------------------------------|
| ماه‌سازنده ۴۷۴ | ماریس ، لوئیس ۶۵۲ |
| ماه فروردین ۴۵۹ | مازندران ۱۳۴۰۱۳۰۰۴۲۰۳۱ |
| ماه کوفه ۱۲۱۰۳۲ | مازیار ۴۹۷۰۴۹۶۰۴۹۴۰۴۹۰-۴۸۸ |
| ماه نخشب ۴۷۴ | ماسینیون ، یروفور ۶۳۰ |
| ماه نهاوند ۱۲۱۰۳۲ | ماکان ، ترنر ۲۰۹۰۲۰۴۰۱۷۰۰۱۳۵ |
| ماه نیایش ۱۵۴ | ۶۷۰۰۲۵۱۰۲۴۵۰۲۱۷ |
| مایر ، فریتز ۶۴۸۰۹۳ | ۶۷۱ |
| مایرس ۸۹ | مالکک بن انس ۴۰۳۰۳۹۹۰۳۹۶۰۳۹۴ |
| ماینوگ خرد برابر صفحه ۱۶۱۰۱۲۱ | ۵۶۳۰۴۴۶۰۴۴۰۰۴۰۴ |
| مبدأ و معاد ابن سینا ۴۲۸ | مالکی ۴۴۱۰۴۳۹۰۴۰۳ |
| المبرد ۰۴۸۰۵۲۴۰۵۱۵ | مامون ۲۴۳۰۱۵۹۰۱۵۷۰۲۳۰۱۶ |
| مبلغین مسیحی و سبب کمی یشرفت | ۳۷۰-۳۶۸۰۳۶۵۰۲۴۸۰۲۴۶ |
| آنان در آسیا ۳۸۳ | ۴۲۵۰۴۱۷۰۴۱۶۰۳۸۷۰۳۷۵ |
| مبلغین مسیحی و نظر آنان درباره صوفیه | ۴۷۹۰۴۵۸۰۴۵۶۰۴۵۳۰۴۵۲ |
| ۶۱۸ | ۵۰۹۰۵۰۵۰۵۰۳۰۵۰۱۰۴۹۷ |
| میضه ۴۷۹-۴۷۷۰۴۷۳۰۴۶۵-۴۶۳ | ۶۹۶۰۶۹۵۰۵۱۸۰۵۱۶ |
| متشابهات قرآن کریم ۴۲۷۰۴۲۵ | ماندائیان ۴۵۱۰۴۵۰۰۲۳۲ |
| متصوفه (نگاه کنید به صوفیه) | مانی و مانوی ۱۶۰۰۱۵۷۰۶۷۰۱۵ |
| متصوفه عرب ۴۴۸ | ۲۲۸۰۲۲۵۰۲۰۳۰۱۶۷ |
| متماهدین ۳۲۵ | ۲۵۵۰۲۵۳۰۲۴۶۰۲۳۰ |
| المتقی ۵۳۳ | ۴۵۸۰۴۵۰۰۳۰۷۰۲۹۹ |
| متکلمین ۵۶۱۰۴۲۵ | ۶۳۰۰۶۰۵۰۵۵۶۰۵۳۱ |
| المتنبی ، ابوالطیب ۵۴۲-۵۳۹۰۴۴۶ | ۶۴۷ |
| ۶۸۵۰۶۵۰ | ماوراالنهر ۴۵۹۰۳۶۵۰۳۵۹۰۲۴۱ |
| المتوکل ۴۳۱۰۴۳۰۰۳۷۵۰۳۶۹-۳۶۷ | ۴۷۸۰۴۷۷۰۴۷۳۰۴۶۷ |
| ۵۰-۴۵۰۰۱۰۴۹۹۰۴۹۲۰۴۳۴ | ۶۵۲۰۶۳۵۰۵۳۴۵۰۰۲ |
| ۵۱۱۰۵۰۹ | ۶۶۷ |
| مثنوی ۶۸۹۰۳۰ | ماه ۶۷ |
| مثنوی مولوی ، دو ۶۳۸۰۶۳۱۰۶۱۸۰۱۸ | ماه آفرید ۱۷۶ |
| ۶۴۷۰۶۴۲ | ماهات ۱۲۱ |
| المثنی بن حارثه ۲۹۰ | ماهان (میمون) ۳۸۱ |
| مجارستان ۴۲۰ | ماه بصره ۱۲۱۰۳۲ |

مجلة يفا ٥٦٤٧
مجمع الفصحى ٦٦٣٠٦٥٥
مجلد التواريخ ١٦٨
مجوس ٣٠٥٠٣٠١٠٣٩٨٠٤٩٠٤٥٠٣٢
٤١٤٠٤١٣٠٣٥٩٠٣٥٨٠٣٤٠
٦٥٥٠٤٩٦٠٤٦٠٠٤٥٦٠٤٥٣
٦٤٧٠٦٣٥
مجوسان ٥٣١٠٥١٠٠٤٦٣٠٤٦١
المجوسى ، ابن مهيزود ٦٥٣
المجوسى ، على بن عباس ٥٤٨
مجيا ١٤٤٠١٤٣
المعاصى ٦٠٢٠٥٠٨
المعاصن والاضداد ٢٥
محدث ، ميرجلال ٣٩٨
محسن بن على ٣٢٩
محسن ، فانى ٨٥
محموظ ، دكتور - بنعلى ٣٨١٠٢٨٥
محكمات قرآن ٤٣٦
محمد اسحاق ٥٩٤
محمد بن اسحق ٢٧١٠٢٧٠
محمد بن اسميل ٥٧٣٠٥٧١٠٥٧٠
٦٠٣٠٥٩٧
امام محمد باقر عليه السلام ٥٩٥٠٥٧٣
محمد بن الحسن الشيبانى ٤٠٣
محمد بن الحنفية ٣٣٦٠٣٣٥٠٣١٥
٥٦٩٠٣٤٨
محمد بن خالد بن برمك ٢٤٣
محمد بن خنيس ٣٤٥
محمد بن سيرين ٣٣٩
محمد بن شهاب زهرى ٣٩٥
محمد بن عبدالرحمن العامرى ٣٩٩

مجالس المؤمنين ٦٣٨٠٥١٣٠٤١٨
مجاهد ٣٩٥٠٣٩٤
المجريطى ٤٣٩
مجلس اعيان انكليس ٣٠١
مجلس سنا ٥٨٩٠١٥٢
مجلة آسيائى ٣٠١٠١٣١٠١٣٠٨٤٠٤٣
٥٧٩٠٥٤٠٠٥٣٤٠٥١٢
٦٥٢
مجلة آسيائى وبنه ٢٢٣
مجلة آلمانى مربوط بمسائل شرق ٣٠٦
مجلة آينده ، هفت ، نه ، ١٧٥٠٠
مجلة ارمغان ، نه
مجلة انجمن آسيائى آمريكا ٣٠١
مجلة انجمن سلطنتى آسيائى ١٣٤٠١٣٢
٤٧١٠٢٦٩
٥٢٠٠٥١٢
٥٨٧٠٥٣٧
٦٥٢٠٦١٩
٦٥٥٠٦٥٤
٦٦٦٠٦٥٨
٦٩١
مجلة ايران و امريكا ده ، ٣٠٢
مجلة ايران شهر ، چهار
مجلة يادشاهى آسيائى انكليس ١٨٣
مجلة تعليم و تربيت ، شش ، هشت
مجلة جهان نو ، نه
مجلة روزگار نو ، نه
مجلة فقه اللغة امريكا ٤٨
مجلة كانون و كلا ١٠٢
مجلة كاوه ٦٨٥
مجلة مهر ٣٨٩٠١٨٨٠١٧٨
مجلة يادگار ، نه

| | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| مخلوق بودن قرآن ۴۱۷، ۴۱۶ | محمد بن عبدالصمد ۶۳۱ |
| مد ۳۸ (نگاه کنید به ماد) | محمد بن عبدالله |
| مدائن ۵۹۲، ۳۷۴، ۳۲۷، ۲۹۶، ۱۹۸ | تولد ۶۵ |
| المدائنی ۴۰۶ | تهدید خسرو پرویز ۲۶۹-۲۷۲ |
| مدرج ۳۹۳ | سلسله انساب ۳۱۵ |
| مدرس (هندوستان) ۱۵۷ | هدف بیغمیر و فضائل اخلاقی در اسلام |
| مدرس، رضوی ۶۰۷ | ۲۸۴، ۲۷۷ |
| مدرس، محمد علی تبریزی خیابانی ۴۰۷ | مطالب دیگر: ۲۵۶، ۲۳۹، ۱۷۱ |
| مدرسه علوم شرقیة لندن ۲۲۷ | ۳۰۵، ۲۸۱، ۳۷۱ |
| مدینة السلام ۲۹۳، ۲۷۱ | ۳۴۳، ۳۱۵، ۳۱۰ |
| مدینة طیبہ ۲۹۰، ۲۸۱، ۱۹۹، ۱۹۸ | ۵۹۵، ۴۱۰، ۳۸۱ |
| ۳۱۳، ۳۰۱، ۲۹۵، ۲۹۳ | ۶۹۵، ۶۲۹، ۶۰۳ |
| ۳۳۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۴ | ۶۹۶ |
| ۳۹۴، ۳۸۰، ۳۳۷، ۳۳۵ | محمد بن عبدالله الازدی ۴۰۲ |
| ۴۵۷، ۴۴۰، ۳۹۶، ۳۹۵ | محمد بن عبدالملک الزیات ۳۶۷، ۲۴۳ |
| مراجل ۳۶۹ | ۴۹۱، ۴۹۰ |
| مراکش ۵۰۲، ۴۴۱ | ۴۹۳ |
| مرتبی هیا ۱۴۵ | محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ۳۴۵ |
| مرتبی هیه ۱۴۵ | ۳۶۸، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۶ |
| مرجثہ ۵۶۱، ۴۱۱، ۴۰۷ | محمد بن علی بن عمر السالم ۳۹۹ |
| مردان سینہ ۱۹۳ | محمد عوض ابراهیم بیبک ۳۶۶ |
| مردانشاه ۳۰۴، ۲۹۷ | محمد بن فضیل بن غزوان ۳۹۶ |
| مردانشاه موبد نیشابور ۴۵۷ | محمد بن لقمان ۴۰۹ |
| مرداویج بن زیار ۵۳۴، ۵۲۷ | محمد بن مروان ۳۱۶ |
| مردخای ۳۴ | محمد بن عمر ۴۸۷، ۴۷۹، ۴۶۵، ۴۶۳ |
| مردکی ۳۴ | محمد بن عثمان ۶۴۸ |
| مرزبانان ۳۴۸، ۳۰۴، ۲۹۸ | محمد محمود، شش، نه |
| مرزبان نامه ۶۹۳ | محمد وراق ۵۲۱ |
| مرسیا ۶۹۳، ۱۱ | محیط المحيط ۴۸۳ |
| مرقیون ۲۳۶ | محمد بن الدین بن العربی ۶۳۹ |
| مرقیونیه ۵۶۳، ۵۵۶ | مختار ۳۳۵-۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۷ |
| مرغاب ۱۷۱ | ۳۴۸ |

مستشرقین ، دو ، چهار ، پنج ، نه ، ده ،

۶۲

الاستمصم بالله ۰۸۰۱۲ ۰۳۰۹۰۳

الاستمین ۰۰۹۰۳۶۸

الاستکفی ۰۵۳۳

الاستنصر ، خلیفه فاطمی ۰۵۸۰

مسجد مار سلیمان ۱۷۱

مسرور ۳۶۷

مسرورق ۲۶۵۰۲۶۲

مسهودی ۱۶۸۰۱۶۷۰۱۶۵۰۲۵۳۴

۲۵۱۰۱۹۱۰۱۸۳۰۱۸۱

۳۷۲۰۳۳۷۰۳۲۱۰۳۲۰

۴۸۱۰۴۶۶۰۴۴۳۰۴۸۶

۵۳۹۰۵۳۸۰۴۹۰۰۴۸۶

۶۰۸

مسکوکات ۱۹۱۰۱۵۰۱۴

مسلک اشترانکی مزدک ۲۰۲

مسلم بن ولید ۴۰۳

مسلمیه ۴۶۸۰۴۶۵

مسند احمد بن حنبل ۴۲۴

مسند الدارمی ۴۲۴

المسوده ۳۵۳

مسیح ۲۴۹۰۲۴۰۰۲۳۸۰۱۷۱۰۱۸۱۰۶۲

۴۵۲۰۲۷۹

مسیح تابان ۲۳۹

مسیحیان و مسیحیت ۲۲۶۰۲۲۵۰۶۳

۲۵۸۰۲۵۳۰۲۵۱

۳۰۱۰۲۷۶۰۲۵۹

۴۰۹۰۳۸۳۰۳۴۲

۴۱۵۰۴۱۴۰۴۱۰

۴۵۴۰۴۵۳۰۴۵۰

۵۳۶۰۵۰۶۰۴۵۶

مر گیانا ۵۷

مرو ۳۵۳۰۳۵۲۰۳۴۶۰۵۸۰۵۷۰۲۳

۶۸۷۰۶۲۷۰۴۷۵۰۰۴۴۰۰۳۵۵

۸۶۸

مروان اول ۳۸۱۰۳۱۶

مروان بن ابی حفصه (شاعر) ۴۰۳

مروان بن عبدالله ۳۵۶

مروان دوم (الحمار) ۳۵۱۰۳۵۰۰۳۱۶

۳۵۶۰۳۵۳

مروان بن محمد ۳۵۱۰۳۱۶

مروج الذهب (نگاه کنید به مسهودی)

مرو دشت ۱۱۰

مرو روز ۳۵۵۰۳۵۳

مروزی ، ابو منصور العماره ۶۷۹

مروزی ، عباس ۵۰۲۰۲۳

مربانوس ۳۹۹

مربخ ۶۷۲

مریم ۲۶۸

مزامیر ۱۷۱

مزدایرستی ۱۵۹

مزدیستا ۱۶۶۰۱۵۳۰۱۰۲۰۸۱۰۵۸

۱۸۱۰۱۷۷

مزدک ۲۴۹۰۲۴۷۰۲۴۵۰۲۰۳۰۳۰۲

و مزدکیان ۳۵۹۰۲۹۹۰۲۵۵۰۲۵۰

۴۷۳۰۴۷۰۰۴۶۷-۴۶۳

۴۹۱۰۴۸۷ ۴۸۶۰۴۷۹

۵۶۳۰۵۵۶

مزدک ، علی ۳۵۹

مزدک نامه ۲۵۰

مزیت زبان فارسی بر زبانهای دیگر ۳۸۲

المالک والممالک ۵۰۸

| | |
|----------------------------------|-------------------------------------|
| مشبهه ۴۶۷ | مسیحیان (نگاه کنید به صفحه پیش) ۵۶۳ |
| مشرفی، فیروز ۶۶۱۰۶۶۰ | ۶۲۴۰۵۷۹۰۵۰۲ |
| مشکوة الانوار ۵۳۱ | مسیحیان در عهد ساسانیان ۲۰۲-۲۰۰ |
| مشکوة، سید محمد ۴۲۶ | ۲۴۹۰۲۲۱ |
| مشکور، محمد جواد ۲۴۶ | خوار شمردن نوشیروان مسیحیان را |
| مشمسین ۲۴۳ | ۲۰۲ |
| مشیت ازلی ۴۲۰ | شورش فرزند منتصر نوشیروان بر پدر |
| مشیر (وزیر) ۳۷۱ | ۲۶۶ |
| مشیم ۲۲۷ | در آمدن سلمان فارسی به کیش مسیح |
| مصر و مسریان ۲۸۰۰۱۰۵۸۰۱۴۳ | ۳۰۱ |
| ۳۲۱۰۲۱۳۰۳۰۸۳۰۴ | مسیحیان حبشه ۲۵۹ |
| ۳۵۶۰۳۵۲۰۳۴۳۰۳۲۹ | مسیحیان نجران ۲۵۸ |
| ۳۹۷۰۳۹۶۰۳۸۴۰۳۸۲ | جزیه دادن مسیحیان به اسلام ۲۹۷ |
| ۵۰۱۰۴۴۰۰۴۰۸۰۴۰۷ | مسیحیان در خلافت امویان ۴۳۱ |
| ۵۷۵۰۵۷۴۰۵۴۳۰۵۳۷ | ۵۰۷۰۵۰۶ |
| ۶۵۰۰۵۸۱۰۵۷۹۰۵۷۷ | مسیحیان در عهد خلفای فاطمی ۵۷۹ |
| مصطفوی، سید محمد تقی، سبزه | مسیحیان هندوستان ۳۸۴ |
| مصعب ۳۳۶۰۳۳۵ | انتقال علوم از یونان به شرق بوسیله |
| مصنفات الشیعة الامامیه فی العلوم | مسیحیان سوره ۴۵۴ |
| الاسلامیه ۳۹۲ | مسیحیانی که نامشان با « بخت » |
| مطران، محمد بن ۵۳۵ | ترکیب شده است ۲۱۵ |
| مطبعة نارس، شش، هشت | موازن اخلاقی در مسیحیت و اسلام |
| مطبعة مجلس شوازی ملی (نگاه کنید | ۲۷۹ |
| بجایخانه مجلس) | ملاحم (کتب مشکوک الاعتبار) ۳۵۱ |
| المطبع ۵۴۳۰۵۳۷ | دانشمندان مسیحی در اسلام ۴۰۶ |
| مطبع بن ایاس ۵۰۸ | ۵۱۶۰۵۰۸۰۴۵۶ |
| مظهر بن طاهر مقدسی ۴۶۲ | ۵۳۶۰۵۱۷ |
| مظهرت ۶۲۹۰۵۳۰۰۴۷۰ | تأثیر کیش مسیح در اسلام ۴۲۶، ۴۶ |
| معارف اسلامی ۴۲۶ | ۶۲۴۰۴۶۴ |
| معانی و بیان عرب ۳۹۰ | چند بیت در ستایش ترسابعه ۶۶۳ |
| معاویه ۲۲۳۰۳۲۳۰۳۲۰۰۱۶۰۳۱۲ | مسیحیت در نظر روفیه ۶۴۷ |
| ۳۷۹۰۳۶۵۰۳۳۰-۳۲۸۰۳۲۶ | (نگاه کنید به عبویان) |
| معاویه بن هشام ۳۱۶ | |

| | |
|------------------------------------|--|
| ۰۱۸۱۰۱۷۳۰۱۶۶ | معاویہ دوم ۲۱۶ |
| ۶۷۳۰۶۰۶ | معبدا الجهنی ۴۱۴ |
| ۰۰۲۰۰۰۱۰۴۹۰۴۵۰۲۰۰۳۶ | معبد نوبهار ۳۷۳۰۳۶۶ |
| ۲۰۸ | المعتز ۰۱۱۰۰۰۹۰۳۶۸ |
| منع آزار ۵۱ | معتزله ۰۴۱۶-۴۲۱۰۴۰۹۰۴۰۸۰۳۶۹ |
| مفتله ۴۵۱۰۴۵۰۰۲۳۲ | ۰۴۳۰۴۳۰۰۴۲۸ ۴۲۵۰-۴۱۸ |
| مقدم (نگاہ کنید بہر کتر محمد مقدم) | ۰۵۰۰۴۰۴۵۶۰۴۴۶۰۴۳۹۰۴۳۷ |
| مقربیان (مقاربه) ۰۰۵۰۶۰۴۹۴۰۶۲۰۱۷ | ۰۵۳۸۰۵۳۶۰۵۱۷۰۵۱۵۰۵۰۵۰۷ |
| ۶۵۰ | ۶۳۸۰۶۳۹۰۶۱۸۰۵۷۴۰۵۶۱ |
| مفلس ۲۶۰ | المعتصم ۰۴۱۶۰۴۰۷۰۳۶۸۰۳۶۵۰۲۴۳ |
| مفویش ۵۱۰ | ۰۰۰۰۴۹۶۰۴۸۷ |
| مفول ومغولستان ۰۲۹۳۰۰۱۲۹۰۱۲۰۳ | المعتز ۰۵۸۶۰۵۲۵۰۳۶۸ |
| ۰۴۲۱۰۳۱۰۰۳۰۸ | المعتد ۰۵۲۲۰۵۱۹۰۵۱۸۰۵۱۰۵۰۳۶۸ |
| ۵۵۰ | ۵۶۴ |
| مفاتیح العلوم ۰۰۶۰۵۰۵۱۰۵۴۴ | المعجزۃ الخالدہ ۴۲۶ |
| مفاتیح الغیب ملاصدرا ۴۲۷۰۴۲۶ | المعجم فی معانی اشعار المعجم چہار، ہشت |
| المفضل الضبی ۴۰۶۰۴۰۳ | ۶۸۵۰۶۷۳ |
| مفید، شیخ ۴۰۹ | المعجم المفہرس ۴۲۳ |
| مقامات حریری ۶۷۴ | المعد، ابو تمیم ۵۳۸ |
| مقبرۃ کوروش ۱۷۱ | معروف کرجی ۶۲۱ |
| المقتدر ۰۰۳۲۰۰۳۱۰۰۵۲۸۰۰۵۲۶۰۲۴۲ | معروفی، بلخی ۶۶۵ |
| ۶۳۱۰۶۲۷۰۶۲۶ | المعری، ابوالملا ۵۴۳۰۵۴۲ |
| المقدس ۰۴۵۰۴۳۷ | المز ۵۸۰۰۰۵۷۹۰۵۳۸ |
| مقدم، دکتر محمد، سیزدہ، ۱۰۲ | معلقات ۰۴۰۰۰۴۰۳، ۰۴۰۲ |
| مقدمۃ الادب ۳۹۰ | معمر ۳۹۶۰۳۹۵ |
| مقدویہ ۱۴۴ | معمر بن راشد صہانی ۳۹۴ |
| مقلاصیہ ۲۴۴ | معمری (معماری) گرگانی، شیخ |
| المقنع ۰۴۷۲۰۴۶۵۰۴۶۳۰۴۶۱۰۳۰۵۹ | ابوزراعہ ۶۶۸ |
| ۰۴۷۸۰۴۷۷۰۴۷۶۰۴۷۵۰۴۷۳ | المعمری، ابو منصور ۱۸۷ |
| ۴۷۹ | المعمرین ۵۱۵ |
| المکتفی ۰۲۵۰۰۰۲۴ | معنوی بخاری ۶۸ |
| مکتوب براون بحر حوم آخوند و جواب | معین، دکتر محمد ۱۰۲۰۰۵۸۰۰۰۲۸ |
| آن، نہ | |

| | | |
|---|-------------------|-------------------------------------|
| المنصور ، ابو جعفر ۳۸۴ | ۰ ۲۷۷۰۲۶۱۰۲۶۰۰۲۵۶ | مکه معظمه |
| منصور بن اسحق سامانی ۵۳۲ | ۰ ۳۱۸۰۳۱۴۰۳۱۲۰۳۸۱ | |
| منصور اول سامانی ۰۳۹۰۵۳۲۰۲۱ | ۰ ۳۷۹۰۳۵۶۰۳۴۸۰۳۳۷ | |
| ۶۹۱۰۶۷۱ (نگاه کنید به سامانی) | ۰ ۵۹۲۰۵۸۶۰۵۸۴۰۵۸۳ | |
| منصور -حلاج (نگاه کنید به حلاج) | | مکتوس ، البرتوس ۶۲ |
| منصور دوم سامانی ۶۸۰ | | ملاحظه ۵۹۰۲۳۴ |
| منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس | ۴۲۸۰۴۲۷۰۳۹۶۰۱۵۰ | ملاصدرا |
| ۴۳۵۰۴۰۳۰۳۷۳۰۳۷۲ | | ملافتح الله کاشانی ۶۶۰ |
| ۴۶۹-۴۶۶-۴۵۶-۴۰۰ | | ملافیروز ۸۵۰۸۴ |
| ۵۸۵۰۵۰۷۰۵۰۵۰۵۰۴۷۱ | | ملبار ۱۵۷ |
| منصوری ، ذبیح الله نه | | ملحقات مشکوک الاعتبار دانیال بتورات |
| منطق الطیر ۶۴۷ | ۶۹۶-۶۹۴ | |
| منطقی رازی ۶۷۷۰۶۷۶۰۶۷۴۰۶۶۲ | | مذک جنان النور ۲۴۳۰۲۳۸ |
| ۶۷۸ | | ملکشوش ۹۵ |
| منظومات دوره اموی ۴۰۰ | | ملکان ملکا ۱۱۹۰۱۱۱ |
| المنقذ من الضلال ۶۱۷ | | ملکم ، سرجان ۳۱۱ |
| من لا یحضره الفقه ۵۴۸ | | ملوک الطوائف ۱۸۰۰۱۶۹۰۱۲۴ |
| منوچهر ۱۷۶ | | ممل تابعه ۳۴۴۰۳۴۱۰۳۴۰ |
| منوچهر یسر بودان ۱۶۰ | | ممل ونجل (نگاه کنید به شهرستانی) |
| منوچهر جی ۷۳ | | ملیا ۱۲۳ |
| منوچهری ۲۸۶۰۵۴۰۰۵۰۳۰۴۸۹۰۲۲ | | ممالیک ۳۰۸ |
| المنینی ۶۶۶ | | مناس ۱۶۱ |
| موالی ۳۷۶۰۳۴۲۰۳۳۹۰۳۳۷۰۳۳۶ | | مناقب الثمراء ۶۵۵ |
| ۳۸۳-۳۸۱ | | منان ۱۵۵۰۱۰۰ |
| موالی ایرانی ۳۶۰ | | منانیه ۵۶۳ |
| مواهب اللدنیه ۲۷۲ | | من بلیه ۶۴ |
| موید آذربایذ مهر اسپند ۱۵۴ | | مفتخر عباسی ۵۰۸۰۳۶۸ |
| مویدان ۱۶۴۰۱۱۳۰۱۱۳۰۷۸۰۵۰ | | منتهی الارب ۳۳۴۰۳۱۹ |
| ۲۲۶۰۲۱۳۰۲۰۵۰۲۰۲۰۲۰۱ | | منجی ۳۴۰ |
| ۲۰۳۰۲۴۶۰۲۳۶۰۲۳۴۰۲۳۰ | | منجیک ۶۷۳۰۶۶۲۰۱۲۳ |
| ۴۶۱۰۳۰۵۰۲۵۶ | | منجستر ۶۵۹۰۶۵۵۰۳۸۰ |
| مؤتمن ، قاسم ۳۶۷ | | منذر ، سلطان حیره ۳۷۹۰۲۶۲ |

| | |
|------------------------------------|---------------------------------------|
| ۶۳۸۰۶۲۱۰۶۱۸۰۶۰۷ | مودی ۶۸ |
| ۶۶۱۰۶۳۹ | مور ایرلندی (نگاه کنید به سرنامس مور) |
| مولویه ، سلسله ۶۳۹ | مور ، سرنامس ۶۵۳۰۴۷۲ |
| مولیان ۲۸ | مورخین یونانی ۱۳۹ |
| موتیر ۹۳ | مورو ۵۷ |
| مونک ۶۹۴ | الموریانی ، ابویوب ۳۷۳ |
| مونوفیزیته ها ۶۹۴ | موریه ۶۱۸ |
| المؤید بالله ، سید ابوالحسن ۵۱۲ | موزة بریتانیا ۶۲۸۰۵۱۲۰۳۹۷۰۸۵ |
| مؤید ، حشمت ۳۳۱ | ۶۶۶۰۶۵۶۰۶۵۴۰۶۵۳ |
| مؤیدالدوله ۶۶۲۰۵۴۶ | ۶۸۵ |
| مؤیدالملک ۶۷۵ | موزة بودلین ۵۱۲ |
| مور ، سر ویلیام ۳۰۹۰۲۸۷۰۲۸۴۰۲۷۹ | موزة کیمه ۱۰۹۰۴۶ |
| ۳۲۲۰۳۱۹۰۳۱۷۰۳۱۰ | الموسوی ، ابوجعفر ۵۳۵ |
| -۳۲۲۰۳۲۹۰۳۲۷۰۳۲۴ | موسی خرناتسی ۱۷۸ |
| ۳۵۰۰۰۳۴۶۰۳۳۶۰۳۳۴ | موسی بن علی بن عبدالله بن عباس ۳۶۸ |
| ۴۷۱۰۳۶۳۰۳۵۸۰۳۵۷ | امام موسی کاظم (ع) ۵۷۳۰۵۷۰۰۴۴۱ |
| ۵۰۹۰۵۰۷۰۵۰۵ | موسی کلیم الله ۲۷۹۰۱۸۲۰۱۷۱۰۴۷ |
| مهابادیان ۸۶ | ۶۲۹۰۶۲۵۰۵۹۷۰۴۲۴ |
| مهابلی ۸۶ | ۶۴۲ |
| مهاجرین ۳۲۴۰۳۱۴ | موسی بن نصیر ۳۸۱ |
| مهبول ۸۶ | موصل ۶۵۰ |
| المهتدی ۵۰۹۰۳۶۸ | الموصلی ، ابراهیم ۵۰۸ |
| مهدی (ظهور حضرت قائم عجل الله | الموصلی ، اسمعیل هبة الله ۵۳۳ |
| تمالی فرجه) ۵۷۶۰۳۵۹ | الموطا ۲۴۴۰۳۹۹۰۳۹۵۰۳۹۴ |
| المهدی ، خلیفه عباسی ۳۰۷۰۲۴۴۰۰۳۳۴ | الموفق ، ابومنصور ۶۵۶ |
| ۴۰۳۰۴۰۳۰۳۸۷ | موفق عباسی ۳۶۸ |
| ۴۷۳-۴۷۱۰۴۵۸ | موقر ، مجید ۱۸۸ |
| المهدی ، سید الله ۵۹۷۰۵۲۶ | مول ، ژون ۵۴۰۰۲۰۹ |
| مهدیه ۵۷۷۰۵۳۸۰۵۲۶۰۵۱۹ | مولر ، فریدریک ۲۳۳ |
| مهر ۴۶۰۰۱۲۴ | مولر ، مارک جوزف ۱۱۴۰۱۱۳ |
| مهر اسبند ۱۵۴ | مولر ، مکس ۱۰۰۰۸۹۰۵۶۶۰۵ |
| مهرجانی (نگاه کنید به الزهرجوری) | مولوی ، دو ۴۲۲۰-۶۵۰۴۳۹۰۴۳۴ |
| مهرک ۲۰۵ | |

الناسی ۵۴۲
 ناصرالحق ، ابو محمد ۳۰۷
 ناصر خسرو ۱۲۳ ، ۶۰۳۸۸ ، ۴۴۱۰۴۰
 ۵۸۱۰۵۸۰۰۵۷۸۰۵۶۵
 ۶۸۳ ، ۶۷۳ ، ۶۰۶
 ناصرالدین شاه ۲۵۴
 ناصرالدین قوبچه ۶۷۵
 ناطق ۶۰۳ ، ۵۹۶
 نامه پیامبر به پرویز ۲۶۹
 نامه های پیامبر به پادشاهان ۳۹۳
 نامی ۵۴۲
 نامه دانشمندان ۹۰
 نامه مینوی ۱۵۰
 نامه نگاری ۱۶۵
 ناهید ۶۷۳ ، ۱۴۵
 نبطی ۳۸۴ ، ۳۶۰
 نبطیان ۴۵۷
 نبوغ آریائی ۴۴۹
 نیرتندی ۵۱۰
 نجاشی ۲۷۹ - ۲۷۷ ، ۲۰۵۹
 نجده ۳۳۵
 نجران ۲۵۸
 نجف ۳۵۲
 نجم آبادی ، دکتر محمود ۳۰۳
 نجمیه ۹۵
 نحو عربی ۳۷۷
 نخجیر گاه ۲۰۴
 نخشب ۴۷۳ ، ۳۵۵
 نوربگ ۴۵۱
 نورمبریا ۱۱
 نرسی ۱۱۱
 نورسخی ۵۳۹

مهرک نوشزاد ۲۰۶ ، ۲۰۵
 مهرگان ۶۸۸ ، ۳۷۵
 مهر نیایش ۱۵۴
 مهرهای سه گانه ۲۴۴
 مهریشت ۵۸
 مهریه ۲۴۴
 مهیار ابو الحسن ۳۰۷
 مهیار بن مرزویه دیلمی ۶۵۳
 مبترا ۱۴۵ ، ۱۲۴
 میترک ۲۰۵
 می تیلن ۱۵۸
 میخی ۹۳
 میدان تیرو کمان ۲۲۲
 میرزا آقاخان کرمانی ۵۹۲
 میرفندرسکی ، علی ۶۵۷
 میر محمد حسین ۸۵
 میس ۲۳۲
 مسیره البیدی ، ابو عکرمه ۳۴۵
 میکائیل ۶۲۵
 میلنون ۶۰
 میمه ۴۸۳ ، ۴۸۱
 میمون (ماهان) ۳۸۱
 میمونیه ۵۷۵
 مینز ، پرفسور ، نه
 مینوگکی خرت برابر ۱۲۱
 مینوی خرد برابر ۱۲۱ ، ۱۲۸ ، ۱۶۱ ، ۲۳۵
 مینوی ، مجتبی ، نه ، ۱۳۵
 میهن دوستی ایرانیان ۵۹۴ - ۵۹۱
 ن
 نائله ۳۲۰
 نازوک صاحب الشرطه ۶۳۶
 ناسخ التواریخ ۲۷۲ ، ۲۵۱
 ناسولیز ۴۴۶

نظامیه ۴۳۷
 نعمان ، ابوحنیفه ۴۰۲
 نعمان ، سلطان حیره ۳۸۳
 نفعات الانس ۵۳۰۰۴۴۶۰۴۴۵۰۴۲۴
 - ۶۲۲۰۶۱۹۰۶۱۰۰۶۰۹
 ۶۳۸۰۶۲۴
 نفیسی سمید ۲۱۰۰۲۰۹۰۱۹۴۰۱۲۵
 ۲۱۹۰۲۱۴۰۲۱۳۰۲۱۱
 ۷۲۵۰۶۶۷۰۰۹۴۰۴۹۰
 نفیل عرب ۲۶۱
 النقاش ، ابو سعید ۶۶۶
 نقش رجب ۲۲۱
 نقش رستم ۲۲۱۰۲۲۰۰۱۱۰۰۱۱
 نکبیا ۳۰
 نکوش ۲۵۹
 نکهبان مداین ۲۰۲
 نمایش خنده دار ۱۶۲
 نماینامه اسکیلوس ۱۳۹
 نوبخت ۵۹۴۰۴۶۶
 نوبختی ، ده
 نوبختی ، ابرسهل ۶۲۸
 نوبهار ، پرستشگاه ۳۷۲۰۳۶۵
 نوبهار ، مجله ۲۴۵
 نوبندگان ۵۳۳
 نوح ۶۲۹۰۵۹۷۰۴۷۵۰۱۷۷۰۱۷۲
 نوح بن منصور سامانی ۵۴۷۰۵۴۳۰۱۸۸
 ۶۷۲۰۶۷۱۰۵۴۸
 ۶۹۱۰۶۷۴
 نوح بن نصر سامانی ۵۴۳۰۳۴
 نود نود ۴۸۸
 نوذر کیانی ۱۸۵
 نورالدین اتابک سوریه ۸۰

نرمانها ۶۹۳۰۱۴۵
 نریمان ۱۷۷
 نریوسنگ ۱۶۱۰۱۰۷۰۱۰۶
 نرانی ۲۴
 نرژاد آریایی ۶۱۱
 نرژاد سامی ۶۱۱۰۴۵۰۰۴۱۳
 نرژادشناسی ۷۱
 نسا ۳۵۳
 النسائی ۵۳۲۰۵۱۶
 نسای ۵۸۰۵۱۰۵۲
 نسف ۴۷۲۰۳۵۵
 نسک ۱۶۴۰۱۵۰۰۱۴۸
 نسودی ۱۷۲
 نسیمی ۶۱۹
 نصاری ۲۹۸۰۲۳۸۰۲۲۶۰۱۷۱۰۱۶۰
 ۴۳۱۰۳۷۸۰۳۵۱۰۳۴۲۰۳۴۰
 ۵۶۰۰۵۵۶۰۵۰۵۰۴۶۲
 نصر اول ۵۱۸
 نصرین سبار ۳۵۶۰۳۵۳۰۳۵۱۰۳۴۰
 ۳۸۳
 نصر دوم ۶۶۸۰۶۶۵۰۵۳۴۰۵۲۷۰۲۳
 نصیریان ۵۷۳۰۴۵۳۰۳۰۱
 نصرین الحارث المبدی ۳۹۰
 نظنز ۲۴
 نظام الملک ۴۶۴۰۲۵۵۰۲۵۳۰۲۵۱
 ۶۸۶۰۴۷۹۰۴۶۷۰۴۶۵
 ۶۶۵۰۵۸۲۰۵۱۸۰۵۱۳
 نظامی ۵
 نظامی عروضی سمرقندی ۲۸۰۲۷۰۲۵
 ۶۵۴۰۴۷۱
 ۶۷۱۰۶۶۶
 نظامی گنجوی ۱۸۲۰۸۱۰۳۰۰۲۵

نیرنگستان ۱۵۴۰۱۵۰
 نیروانه ۶۴۵۰۲۳۱
 نیزه‌های عرب ۲۹۴۰۲۹۳
 نیشابور ۱۷۴
 نیشابور ۰۴۵۹۰۴۵۷۰۳۵۰۱۷۹۰۲۲
 ۰۵۱۱۰۵۱۰۰۴۶۹۰۴۶۷۰۴۶۱
 ۶۲۷۰۵۳۹۰۵۲۱
 نیشابوری، مسلم ۵۱۶
 نیک‌دائمی‌تی ۵۷۰۴۱
 نیک‌فر، نصرت‌الله یازده
 نیکلسون، یروفور ۴۴۸۰۲۴۸۰۲۴۷
 ۶۲۰۰۶۱۶۰۶۱۳
 ۶۴۱۰۶۲۱

نیکی‌نامه ۶۹۳
 نینوا ۵۸۰۳۵
 نیوانگلند ۳۲۶
 نیوکاسل ۶۶۵
 نیویورک ۶۲۰۰۲۴۰۰۹۷۰۴۹۰۱۴

و

واتکرتا ۵۷
 واتیکان ۶۵۰۰۱۳۳
 الوانق ۰۴۳۱۰۴۱۷۰۴۱۶۰۳۶۸۰۳۶۳
 ۴۹۶
 واسط ۶۳۵۰۶۳۴۰۵۱۴۰۲۹۶
 واصل‌بن عطا ۴۱
 الوافی بالوفیات ۴۳۷
 وافد (نگاه‌کننده به التیمی)
 الواقدی ۴۱۶۰۴۰۷۰۴۰۵۰۳۹۵۰۳۷۸
 والد شمیت ۲۴۹
 وامق ۲۲
 وامق و عنبران ۵۱۰
 وان ۶۴۷۰۶۲۰۰۶۱۶۰۹۹

نور آسیا ۶۴۵
 نوروز ۶۸۸۰۳۷۵۰۳۷۴۰۱۷۴۰۱۵۲
 نور و ظلمت ۲۳۸۰۲۳۷۰۲۳۹
 نوزده، عدد ۱۵۳
 نوشیروان ۱۹۷۰۱۶۷۰۱۶۵۰۱۶۳۰۱۲
 ۲۴۶۰۲۴۵۰۲۰۳۰۲۰۲
 ۲۵۱۰۲۴۹۰۳۴۸۰۲۴۷
 ۲۶۳۰۲۵۷۰۲۵۵۰۲۵۳
 ۴۵۰۰۲۸۹۰۲۶۸۰۲۶۶
 ۶۱۵۰۶۱۲۰۵۱۰۰۴۵۵
 ۶۹۶۰۶۸۱
 نولد که ۱۰۹۰۴۰۰۳۶۰۱۹۰۱۸۰۱۲

۱۷۶۰۱۶۹۰۱۶۵۰۱۶۴۰۱۶۱
 ۱۹۳۰۱۸۸-۱۸۴۰۱۷۹۰۱۷۸
 ۲۰۹۰۲۰۶۰۲۰۴۰۲۰۲۰۲۰۰
 ۲۲۶۰۲۲۴۰۲۲۰۰۲۱۵۰۲۱۰
 ۲۵۲۰۲۵۱۰۲۴۹۰۲۴۸۰۲۴۶
 ۳۵۱۰۳۲۶۰۳۲۷۹۰۳۲۶۹۰۳۲۴
 ۴۶۵۰۴۵۱۰۳۸۰۰۳۷۹۰۳۵۲
 ۵۱۴۰۵۱۲۰۵۱۱۰۵۰۷۰۴۹۱
 ۶۷۱۰۶۶۹۰۵۱۹

النویری ۵۹۹۰۵۹۸
 نویکت ۲۴۳
 نهاوند ۳۶۰۰۲۹۷۰۱۷۵۰۱۲۴
 نهاية‌الارباب ۲۷۲۰۲۶۹
 نهب بغداد ۴۰۰
 نهج‌البلاغه ۴۳۳
 النهرجوری، ابواحمد ۴۳۷
 نهروان ۶۳۲۰۳۲۷
 نیاطوس ۸۲
 نیاوران، میرزاهادی ۴۲۹
 نیبور ۹۱

وصیف ۰۰۴
 وطنخواهی ۱۸۶۰۱۷۵
 وطن دوستی ایرانیان ۰۹۱
 وفیات الاعیان ۴۶۹
 ولاکاس ۱۴۶
 ولتر ۷۶
 ولز ۶۵۲۰۶۵۰
 ولفتن ۰۱۰
 ولگاش ۱۴۶
 ولوالجی ، ابو عبدالله محمد بن صالح ۶۷۹
 ولید اول (یسر عبدالملک) ۴۷۳۰۳۱۶
 ولید ، خالد بن ولید ۲۴۲
 ولید دوم (یسر یزید دوم) ۳۳۹۰۳۱۶
 ولید بن عقبه ۳۲۱۰۳۱۸
 ولید بن یزید ۳۹۵
 وندیداد ۰۷۴۰۷۳۰۷۰۰۵۷۰۶۰۴۲۰۴۱
 ۲۵۰۰۲۱۰۰۱۵۲-۱۴۸۰۹۱
 ونسینک ۴۲۴۰۴۲۳
 ون فلوتن ۰۳۴۲-۳۴۰۰۳۲۷۰۳۱۱۰۳۰
 ۰۳۰۷۰۳۵۵۰۳۵۳-۳۵۰۰۳۴۸
 ۰۵۴۴۰۵۱۶۰۴۷۲۰۳۸۷۰۳۵۸
 ۵۰۱
 ونیشن ۴۵
 وولرس ۲۰۹
 وهابیها ۳۲۵
 وهب بن عمرو ۴۱۸
 وهب بن منبه ۳۹۹
 وهرز ۲۶۵۰۳۶۴۰۳۲۲
 وهرکانه ۰۷۰۴۲
 وه رود ۰۸
 وهومن ۱۷۹۰۱۴۸

وای-باخ ۳۹۰۱۴
 وایل ، دکتر گوستاو ۳۹۷۰۳۱۰
 وایمار ۵۲۵
 و بستر ۴۲۰۰۱۸۰۰۱۷۷
 وثنیت ۳۰۹ (نگاه کنید به بت پرستی)
 وجد وحال ۶۳۹
 وچیر ۳۷۰
 وحدت ملی ایران ۰۹۴
 وحدت وجود ۰۵۵۵۰۴۵۰۰۴۴۴۰۴۳۹
 ۶۳۷۰۶۲۶۰۶۲۵
 ودا ۴۴۹۰۵۵۰۴۵
 ودانئا ۴۴۸
 ودانئا سرا ۶۱۱
 ودر ۱۷۳
 ودرزین ۵۱۴
 ودر زینبی ، علی بن محمد ۰۱۴
 ودرنا ۰۸
 ودرنه ۰۸۰۴۲
 وزارت ۳۷۰
 وزارت فرهنگ ایران ، دو ، هفت ، یازده ،
 ۶۶۱۰۶۱۲۰۴۱۴۰۱۸۸
 وزارت المعارف مصر ۳۶۶
 وزارت هندوستان ۶۵۶
 وزیر ۳۷۱۰۳۷۰
 وست ۰۱۱۵۰۱۰۹۰۱۰۷۰۹۲۰۸۹۰۱۵
 ۰۱۶۱۰۱۵۹-۱۵۷۰۱۴۹۰۱۲۸
 ۰۲۳۵۰۲۳۱۰۲۲۲۰۲۲۱۰۱۸۱
 ۲۵۰
 وستر گارد ۱۰۷۰۱۰۰۰۶۹
 وسکس ۱۱
 شمگیر ، قابوس ۶۵۰۰۵۴۳۰۵۳۴
 ۶۸۲۰۶۸۱۰۶۷۸

هارون بن عبسی بن منصور ۴۹۰
 هارون الرشید ۲۳۰۰۲۴۰۲۴۸۰۳۰۹
 ۳۶۹۰۳۶۷۰۳۶۵۰۳۱۰
 ۴۰۳۰۳۷۵۰۳۷۴۰۳۷۲
 ۴۵۶۰۴۱۸۰۴۰۶۰۴۰۴
 ۴۷۱۰۴۵۸
 هاسورسی ۱۲۷
 هاشم ۳۱۵
 هاشم بن حکیم ۴۷۲
 هاشمی ۳۱۶-۳۱۸-۳۲۶-۳۲۷-۳۵۷
 هاشمیه ۴۷۰
 هالوی ۱۰۰۰۴۷
 هانت ۷۷
 هانزی سوم ۶۴
 هانسن ۱۱۲
 هاووک ۷۱-۸۹-۹۲-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۳
 ۱۱۵-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۷-۱۵۷
 ۱۶۶-۱۸۱-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳
 ۲۳۱
 هایده، دکتر ۳۲-۶۵-۷۸-۸۱-۹۲-۹۳
 هیتامندو ۵۸
 هجر ۲۹۸-۳۰۲-۳۰۴
 هجرت پیغمبر ۲۸۸
 هخامنش ۱۱-۱۴-۲۰-۳۱-۳۸
 وهخامنشیان ۳۹-۴۰-۴۴-۴۵-۴۶-۴۹-۵۹
 ۶۱-۶۲-۸۸-۹۴-۹۷
 ۹۸-۱۰۲-۱۱۱-۱۱۲
 ۱۲۹-۱۳۸-۱۴۲-۱۶۶
 ۱۴۷-۱۵۶-۱۷۱-۱۸۴
 ۱۹۱-۳۱۲
 هدایت، رضاقلی ۱۰-۶۱-۶۵
 هدایت، صادق ۲۰۷

وهبلک، ابراهام ۳۲-۶۵
 ووستنفلد ۱۹۲-۲۵۹-۲۷۷-۲۸۸-۳۸۰
 ۳۹۰-۳۹۷-۳۹۹-۴۰۰-۴۵۷
 ۴۷۴-۴۷۵-۴۷۷-۴۸۴-۵۶۳
 ویاک ۲۲۴
 ویچرا ۳۷۰
 ویخن ۵۱
 وید ۵۵
 ویسپرد ۱۷۴-۱۵۱
 ویشتاب ۴۵-۴۹-۹۵-۱۰۹-۱۴۰-۱۴۲
 ۱۴۳-۱۴۷-۱۷۸-۲۱۱
 ویکهم ۷۴-۷۵
 ویلیم فاتح ۱۸۱
 ویندیشمن ۱۰۷
 وینفیلد ۴۴-۶۴۷
 وینه ۵۸-۱۰۰-۱۴۷-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۹
 ویونجهان ۱۷۲
 ویونگها ۱۷۲
 ویونگهان ۱۷۲
 ه
 هثوم وراکسکای ۱۴۳
 ها ۱۵۱
 هائتومنت ۵۷
 هائی تی ۱۵۱
 هابیل ۲۴-۳۸
 هانتخت ۱۴۹
 هادخت ۱۴۹
 هاتک مانسریک ۱۴۹-۱۶۴
 هادخت نسک ۱۵۴
 هادی عباسی ۳۶۸-۳۷۵-۴۰۸-۴۷۱
 هاربروکر ۲۲۷-۲۵۱-۲۷۸-۴۷۹
 ۶۱۴

هشام بن عروه ۳۹۳
 هفت اقلیم ۶۶۰
 هفت امامی ۰۱۷۰۳۳۶۰۴۴۱۰۱۹۵
 (نکاه کتیبه، بیعیه) ۰۶۷
 هفتان بخت ۲۱۴۰۲۰۵
 هفت ستاره ۳۱۵
 هفتواد ۲۱۷۰۲۱۴۰۲۰۵
 حکمتانه ۱۲۱۰۳۱
 هلاکو ۴۳۱۰۳۰۹۰۳۰۸
 هلند ۵۷۱۰۴۲۴۰۴۲۰۰۴۱۳
 هلنویولیس ۴۵۳
 هما ۱۸۴۰۱۷۹
 همای، جلال‌الدین ۳۸۹۰۱۰۲
 همدان ۰۲۳۲۰۱۲۴۰۱۲۱۰۵۳۰۳۶۰۳۲
 ۴۶۶
 همدانی، بدیع‌الزمان ۶۷۴
 همدانی، عزالدین ۱۳۳
 هنت، دکتر ۸۱۰۸۰۰۷۷
 هند شناسان ۴۵۰۰۴۴۹
 هندو ۸۸۰۸۶۰۵۶۰۵۵
 هند و ایرانی ۱۶۹۰۸۸۰۶۰۰۵۵۰۴۷
 هندوستان ۰۸۵۰۸۴۰۷۳۰۷۲۰۷۰۰۶۷۰۹
 ۰۱۰۵۰۱۴۴۰۱۴۳۰۱۳۵۰۱۰۷
 ۰۲۳۳۰۲۰۹۰۱۶۷۰۱۶۶۰۱۵۷
 ۰۳۰۸۰۳۰۵۰۲۶۳۰۲۴۱۰۲۳۴
 ۰۴۴۸۰۴۰۶۰۳۸۲۰۳۷۳۰۳۳۳
 ۰۶۳۴۰۶۱۳۰۵۱۳۰۴۵۶۰۴۴۹
 ۰۶۵۷۰۶۵۶۰۶۴۴۰۶۳۵۰۶۳۱
 هندوستان و ادبیات فارسی ۹
 هندوستان و زردشت ۵۶۵۵
 خدمات هندیان با ادبیات عرب ۴۵۷
 عجائب هندوستان ۵۳۸

هدایت، مهدیقلی ۶۱۰
 هدایتی ۵۶۹
 الهدی والتدبیر ۲۳۰
 هذیل ۰۲۳۰۲۸۷۰۲۸۵
 هرثیا ۱۴۳
 هرات ۰۴۷۱۰۳۵۵۰۱۴۳۰۵۸۰۵۷۰۲۷
 ۵۱۱
 هراکلیوس ۲۷۲۰۲۶۷
 هراتسفلد ۱۴۱۰۱۱۱۰۱۴
 الهرثمی، ابوالنصر ۵۳۵
 هرکول ۱۷۵
 هرمز ۳۸۸۰۲۷۰۰۲۳۴۰۲۳۳۰۲۳۰
 هرمزان ۳۸۵۰۳۱۷
 هرمزد ۶۷۲۰۲۳۶۰۱۵۲
 هرمزد چهارم ۲۶۶۰۲۵۷
 هرمزد پنجم ۲۵۷
 هرمزدنامه ۸۴
 هرمیاس ۶۱۵
 هرن، دکتر یاوژ ۰۶۵۰۰۵۰۲۰۱۲۳
 ۶۸۶۰۶۶۹۰۶۶۶
 هرودوت ۰۵۴۰۴۲۰۳۹۰۳۸۰۳۵۰۳۳
 ۱۳۹۰۱۲۲
 هروی، ابوشیب صالح‌بن محمد ۶۶۳
 هرزیو ۵۷
 هره‌وایتی ۵۷
 هزارویکشب ۴۰۴۰۳۶۷
 هزارش ۰۱۱۷۰۱۱۴۰۱۱۱۰۱۰۳۰۱۴
 ۰۱۲۸۰۱۲۷۰۱۲۱۰۱۲۰۰۱۱۸
 ۱۵۶
 هزوان‌آسور ۱۲۷
 هشام‌بن‌الکلبی ۴۰۴
 هشام خلیفه اموی ۳۴۹۰۳۱۶۰۲۴۳
 ۴۱۵۰۳۸۴

| | | | |
|-----------|------------------|---------------------|------------------------------|
| ۲۴ | هوورشت | ۶۳۵۰۶۳۱ | سفر حلاج بهندوستان |
| ۱۰۰ | هیتزیگ | ۲۴۱۰۲۳۴۰۲۳۳ | سفرنامه بهندوستان |
| ۴۶۹۰۳۹۶ | الهیتم بن معاویه | ۵۴۹ | سلطان محمود وفتح هندوستان |
| ۴۶۱ | هیربدان | ۵۴۸ | نقوذ هندوستان در عقاید صوفیه |
| ۵۷۰۴۲ | هیرکانیه | ۶۴۴۰۶۲۴۰۶۱۱۰۴۴۹ | |
| ۱۰۲۰۱۰۱ | هیروغلیف | ۶۱۱۰۵۰۶۳۷۳۰۵۵ | هندیان |
| ۵۸۰۵۷ | هیرمند | ۶۶ | هنری، ارد |
| ۱۴۶۰۹۷۰۹۵ | هیستاسب | ۰۱۶۷۰۱۳۴۰۱۱۲۰۱۱۱۰۵۰ | هینیک |
| ۶۲۰۰۱۴۴ | هیتینگر | ۲۳۹۰۲۲۸-۲۲۶ | |
| ۲۷۶ | هیمالیا | ۴۶۲۰۱۳۱۰۱۳۰۰۴۴۰۴۳ | هوار کابان |
| ۶۴۷۰۶۲۵ | هیوز | ۱۳۰۱۰۰ | هوشن |

ی

| | | | |
|------------------|----------------------------------|-------------|-----------------|
| ۱۸۵۰۱۶۷۰۱۶۴۰۱۸ | یادگار زریران | ۶۷۵۰۴۵۸۰۳۴۹ | هواتوم شیندار |
| ۲۰۶ | | ۳۰۶۰۱۳۰ | هوست |
| ۱۴ | یارشاطر، دکتراحسان، یازده، سیزده | ۲۴۴ | هوس |
| ۳۹۰۳۶۰۱۸۰۱۶۰۱۵ | | ۶۲۹۰۵۶۳ | مور |
| ۰۴۹۰۴۷-۴۴۰۴۲ | | ۱۴۵ | هوزرد |
| ۰۸۴۰۵۶۰۵۵۰۵۲۰۵۰ | | ۲۰۶ | هوسیارم |
| -۱۱۲۰۱۱۰۰۱۰۱۰۹۷ | | ۱۵۰۰۱۴۹ | هوسروان |
| -۱۲۴۰۱۲۲۰۱۱۸ | | ۸۷ | هوشنج |
| ۰۱۴۰۰۱۴۱۰۱۳۴ | | ۱۷۰ | هوشنگک یارسی |
| ۰۱۶۶۰۱۶۴۰۱۶۱ | | ۱۶۶۰۱۶۰ | هوشنگک پورسیامک |
| ۰۲۲۵۰۲۰۸۰۱۶۷ | | ۱۷۰ | هوشنگکجی |
| ۲۴۶۰۲۳۸ | | ۱۲۷ | هوشیدریامی |
| | یافت | ۳۵۹ | هوشیدرمه ماه |
| | یاقمی | ۲۳ | هوشیح |
| ۴۷۷۰۴۷۶۰۳۰۰۲۵ | یاقوت حموی | ۲۰۰ | هوشمن، کتورک |
| ۶۴۹۰۵۴۷۰۵۳۹۰۵۳۴ | یقینة الدهر | ۲۴۴ | هوسر |
| ۰۶۶۲۰۶۵۶۰۶۵۲۰۶۵۱ | | ۲۲۴ | هوزم |
| ۰۶۸۷۰۶۸۱۰۶۷۸۰۶۷۷ | | ۴۳۸۰۴۳۷ | هوخشتر |
| ۶۸۸ | | ۵۴۰۳۵ | |
| | یشرب | | |
| | یحیی بن برمکی | | |

۳۳۸۰۳۳۷۰۳۳۶

۳۵۰۲۰۳۵۱۰۳۴۹

۴۶۶۰۳۵۸۰۳۵۵

۴۸۰۰۰۴۷۷۰۴۷۲

۵۲۴

یعقوبیان سربانی ۲۴۹

یعقا ، مجله ۷، ۶، ۴۷، ۱۶۹۰۵، ۲۴۶، ۲۳۷، ۲۴۶

یعقائی ، حبیب ، ۶۹۱

یعقوبی ۴۵

یعقوب خلیفه نصرانی ۵۷۹

یکتوتن ۱۱۶

یکسوم ۲۶۲

یلان سینه ۱۹۴

یما ۱۷۲، ۱۲۶، ۸۸

یسلولوتن ۱۱۴

یمین ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۲۲، ۱۷۶

۳۵۰۰۲۹۸۰۲۸۱۰۲۶۵۰۲۶۰

۳۹۶۰۲۹۴۰۲۸۲۰۲۸۰۰۲۶۹

۵۶۴۰۵۸۲۰۵۵۷۰۵۲۵۰۴۳۵

۵۸۶

یمین الدوله ، سلطان محمود ۶۸۰

یمینی ۶۶۶

ینابیع الموده ۴۳۳

یوا گریوس ۲۴۹

یوتیکوس ۵۳۶، ۲۵۱

یوحنا ۶۹۶

یوحنا بن ماسوبه ۴۵۶

یوحنا ملاله ۲۵۴، ۲۵۰

یودان یم ۱۶۰

یوستی ۴۸۲، ۱۴۴، ۱۳۹، ۱۰۷

یوسف البرم ۴۷۲، ۳۵۹

یوسف بن عمر ۳۴۱

یحیی بن بطریق ۴۰۴

یحیی آتمید دهنده ۵۹۷

یحیی بن خالد بن برمک ۳۷۵، ۲۷۴

یحیی دمشقی ۴۱۳

یحیی بن زید ۴۷۸، ۴۷۷

یحیی بن ماسوبه ۵۰۸

یحیی بن معاذ ۴۸۰

یخسنوتن ۱۱۸

یزد ۵۰۶، ۱۶۶، ۱۳۴، ۱۳۰، ۴۴، ۴۳

یزدان گشنسب ۱۹۳

یزدگرد اول ۳۳۶، ۲۹۵، ۲۰۱

یزدگرد بزهکار ۲۴۶، ۲۰۱

یزدگرد پسر شهریار ۲۹۰

یزدگرد سوم ۱۹۵، ۱۸۷، ۱۸۳، ۱۲

۲۶۸، ۲۵۷، ۲۴۴، ۱۹۷

۴۷۲، ۲۹۷، ۲۸۹

یزید اول ۳۳۷، ۲۳۵، ۲۳۳، ۳۳۰، ۳۱۶

یزید بن حبیب ۲۷۰

یزید دوم ۴۱۵، ۳۱۶

یزید سوم ۴۷۲، ۳۱۶

یزید بن مهلب ۳۸۱

یزیدی ۴۵۴

یسنا ۱۰۵، ۹۹، ۷۴، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۵۸

۱۷۷، ۱۵۸، ۱۵۱، ۱۰۶

یشت ۱۵۲، ۸۱، ۵۸

یشتها ۱۴۳

یشوع بخت ۲۱۵

یعقوب بن لیث صفار ۵۱۰، ۵۰۹، ۲۲

۵۱۷، ۵۱۳، ۵۱۱

۶۸۶، ۶۸۵، ۵۱۹

الیعقوبی ، ابن واضح ۲۲۰، ۱۹۶، ۱۶۸

۲۵۱، ۲۲۸، ۲۲۷

| | |
|---|---------------------------------|
| یونانی (رجوع شود به خط یونانی و زبان یونانی) | یوسف بن عمر تقفی ۲۴۲ |
| یونکر ۱۶۶ | یوسف و زلیخا ۶۴۷۰۶۴۵۰۶۴۴ |
| یهودیان ۰۱۶۰۱۴۸۰۶۲۰۳۳۰۱ | یولایوس ۶۱۵ |
| ۰۲۵۸۰۲۳۹۰۲۳۸۰۲۳۲۰۱۹۱ | یوهالجره ۳۹۳ |
| ۰۳۷۸۰۳۰۱۰۳۴۰۰۲۹۸۰۲۹۷ | یونان و یونانیان ۵۳۰۴۲۰۱۷۰۱۲-۱۰ |
| ۰۴۵۲۱۴۵۰۰۴۳۱۰۴۰۵۰۴۰۳ | - ۹۵۰۹۰۰۶۶۰۶۰۰۵۷ |
| ۰۵۵۶۰۵۰۶۰۵۰۵۰۴۶۲۰۴۵۷ | ۰۱۷۷۰۱۴۸۰۱۴۳۰۹۷ |
| ۶۹۶۰۶۹۵۰۶۴۲۰۵۷۲۰۵۶۴ | ۱۹۱۰۱۸۴۰۱۸۱ |
| ییتس ۶۵۲ | ۳۸۴۰۳۷۸۰۲۴۷ |
| ییمسا ۱۲۶۰۸۸ | ۴۱۶۰۴۰۴۰۳۹۲ |
| ییمه ۱۲۵ | ۴۳۸۰۴۲۶۰۴۲۵ |
| | ۵۵۶۰۴۵۶۰۴۵۳ |
| | ۶۸۴۰۶۲۴۰۵۵۷ |

A LITERARY
HISTORY OF PERSIA

VOLUME 1

*From the Earliest Times
until Firdawsi*

BY

EDWARD G. BROWNE

M. A. M. B. F. B. A. F. R. C. P.

SIR THOMAS ADAMS'S PROFESSOR OF ARABIC
AND FELLOW OF PEMBROKE COLLEGE
IN THE
UNIVERSITY OF CAMBRIDGE

ANNOTATED PERSIAN TRANSLATION

BY

ALI PASHA SALEH

PROFESSOR IN TEHRAN UNIVERSITY

TEHRAN

PARLIAMENT PRINTING PRESS



Edward S. Browne

پروفیسور ادوارد براون

نقل از «عجب نامہ» یا مجموعہ مقالاتی کہ چهل و سہ تن از مستشرقین نامدار
جهان (همکاران و شاگردان براون) از یازده ملت مختلف بیاد بود شصتین سال
تولد وی (هفتم فوریه ۱۹۲۲ میلادی) نوشته اند و بکوشش پروفیسور آر نواد
T. W. Arnold و پروفیسور نیکسون Reynold A. Nicholson در بک
مجلد بزرگ کتاب مطالعات در شرق آسیا A Volume of Oriental Studies
همان سال در کمبریج انتشار یافته است.



BRADY

1850